کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران

جلد اول

انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی
۳۴

ترجمه
۱۶

کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول

(قرنهای ۱۳ و ۱۴ میلادی)

جلد اول

از

[illegible]

ترجمهٔ

[illegible]

چاپ وصحافی ۲۰۰۰ نسخه از این کتاب در اسفند ماه ۱۳۴۴
در چاپخانه دانشگاه تهران به پایان رسیده است

بها ۱۳۵ ریال

پیش گفتار

مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی که بررسی مسائل اجتماع معاصر ایران را وجهه همت قرار داده ودر زمینه های مختلف (شهری و روستائی وعشایری) به تشکیل گروه های تحقیقی موفق آمده است و اخیراً طبق تصمیم دولت طرح بررسی آینده دور دست را باتوسل به علم و تجربه متخصصان آغاز کرده است در عین حال از بذل مجاهدت در راه شناسائی گذشته کشور عزیز غافل نبوده است. بهمین جهت از بدو تأسیس، تطور سازمانهای اجتماعی ایران را در دوره تکمیلی و تخصصی در ردیف دروس اساسی دانشجویان گنجانده و کوشش کرده است همه وسائل ممکن را بمنظور تتبع و تحقیق علمی از دورترین ایام تادوران معاصر بکار برد تا منشأ و سیر تحولات اجتماعی و آنچه برحیات اقتصادی نیاکان ما در این سرزمین گذشته است آشکارتر گردد زیرا باین امر اعتقاد راسخ دارد که اموری که حیات مادی و معنوی امروزی ما را در بر میگیرد دارای ـ ریشه های عمیق در ادوار مختلف تاریخ است که بدون درك کامل آن تعبیر وتفسیر امور امروزی ناقص و نارسا خواهد بود واصولاً تصور صحیح از آینده محتاج بمعرفت کامل گذشته است.

در راه رسیدن باین هدف است که مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی اقدام به ترجمه ونشر کتاب حاضر کرده واینك باخرسندی میتواند ترجمه کتاب کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول تألیف پطروشفسکی را در دو جلد تقدیم دانش پژوهان و علاقمندان بتاریخ اجتماعی ایران کند.

کتاب حاضر که بهمت وعزم آقای کریم کشاورز بامهارت و ذوق خاصی بزبان فارسی برگردانده شده است گام بزرگی است برای نمایاندن زندگی کشاورزان و مناسبات ارضی در ایران در عهد مغول، مناسباتی که تا قبل از تقسیم اراضی تاحد زیادی بقوت خود باقی مانده بود. این کتاب در واقع تاریخ اجتماعی روستاها است

و مؤلف باموشکافی عالمانه‌ای که در خور تحسین میباشد صدها کتاب را بزبانهای مختلف مورد مطالعه قرار داده واز هریک شواهد متعدد درتائید استنتاجات خویش عرضه نموده است.

خوانند محترم بخوبی در می یابد که مؤلف کتاب اثرتحقیقی ارجمندی بوجود آورده ونشان داده است که چگونه از آثار تاریخی و جغرافیائی و ادبی که بصورت چاپی و خطی و متفرق در دسترس است میتوان اطلاعات دقیق و عمیقی استخراج کرد و وقایع تاریخی را بامِلاك ها و اصولی که در علوم اجتماعی وتحقیق تاریخی بکار میرود سنجید و به بسیاری ازسئوالات پاسخ داد و این خود سود سرشاری است که محققان میتوانند از این کتاب بر گیرند و بروش تحقیق تاریخی آشنا شوند خاصه آنکه مؤلف در مقدمه کتاب به‌نحو مشروح به‌نقد منابع ایرانی و غربی مربوطه باوضاع ایران در دوران مغول پرداخته و طریقه و میزان استفاده حاصله را ازهریک ازاین منابع برشمرده است.

در مورد اهمیت خاص و تازگی مطالب کتاب مجملاً میتوان گفت:

اولاً ـ پطروشفسکی اعتبار نظریه بارتولد راکه تاکنون مرجع بسیاری از علمای ایرانی و خارجی در زمینه جغرافیای تاریخی ایران دوره مغول است متزلزل ساخته و مدلل میدارد که او مغولان را بدیده اغماض نگریسته است زیرا گذشته از قتل عام اهالی صنعتگر شهرهای پر جمعیت ایران مصیبتی که حمله مغول ببار آورد امحاء یک تمدن شهری پر رونق و یک اقتصاد روستائی پیشرفته‌ای بود که قرنها پس ازآن دوران هرگزباز نگشت وانحطاطی که در سیستم کشاورزی ومناسبات ارضی ایران بوجود آمد همچنان ادامه یافت.

پطروشفسکی بوضوح نمایانده است که حمله مغول موجب شد نوعی اقتصاد کوچ نشینی مبتنی بردامداری توأم با یک نظام عشایری بمنظورجنگجوئی دائم باستمگری و قساوت بی‌سابقه‌ای درسرزمینی استقرار یابد که مردم آن باایجاد شبکه های متعدد آبیاری و فنون پیش رفته کشاورزی در یک جامعه روستائی ساکن و وابسته بزمین در حال افزایش دائمی نیروهای تولیدی و بهبود روش های زراعتی بودند و مغولان

به‌جبر و عنف « زمینهای مزروع ایشان را غصب و تصاحب میکردند و واحه‌های شکوفان بدین‌طریق بدشت مبدل میگشت » و « کشاورزی قدیم و پر برکت ایران که به چیره دستی و آزمودگی روستائیان در امر زراعت و باغداری متکی بوده در بسیاری از نواحی آن سرزمین‌جای خود را به‌دامداری صحرانشینی و یا نیمه صحرانشینی تفویض کرد »(۱). یعنی بغیر از حاکم و مالک که‌درگذشته متفق هم‌بودند بادست یابی قوم چادرنشین‌مغول به‌خطه حاصلخیزایران نظام فئودالیته بنحوخاصی تقویت شده و نیروی سومی بآن اضافه گشت. از این پس خوانین و سرکرده‌های لشکر مغول که کوچ نشینی اساس بقای آنها بود بتدریج هم مالک زمین‌شدند و هم زندگی ایلیاتی را گسترش‌دادند. این‌بار پشتیبان و ضامن اجرای برتری‌جوئی آنها هم حکومت بود وهم شمشیر. بالطبع کشاورزی‌رونق‌خودرا از دست داده و زندگی ایلیاتی‌نضج میگرفت. از یکطرف اراضی دیوانی، اینجو، خالصات فزونی‌میافت و برمالیات‌ها وخراجها افزوده میگشت‌بدون اینکه محصولات فزونی‌یابدازطرف دیگر سرزمینهای قبایل‌وسعت میبافت ومیزان اعمال قدرت حکومت مرکزی در همه نقاط رو به‌کاهش‌میرفت. بتدریج زارعین علاوه برمالک وحاکم مدعی‌و دشمن جدیدی یافتند که آن ایلات متحرك بودند. ایلاتی که‌پس‌از مغول‌صفویه، افشاریه و قاجار را یکی پس از دیگری بسلطنت ایران رساندند. بنابراین نتیجه‌ای که از تحقیق پطروشفسکی‌عاید میشودا ینست که این‌نظریه که زندگی کوچ نشینی‌و نظام‌عشایری در ایران صرفاً نتیجه جبر جغرافیائی و طبیعی است مردود بوده چیرگی مغولان آنرا تشدید وتحکیم کرده‌است. حمایت وتقویت صفویان‌هم‌از عشایرمؤید این‌مدعاست. علیهذا هرگونه نقشه واقدام بمنظور اسکان عشایر بشرط واقع بینی و درنظرگرفتن جوانب و اطراف کار کاملاً عملی و میسر است.

ثانیاً ـ پس از فرو نشستن‌اولین‌حملات مغول و امحاء کشاورزی منظم بعلت غارت و تعدی و کوچ نشینی و اخذ مالیاتهای کمر شکن از زارعین، محصولات کشاورزی‌تقلیل‌یافت درنتیجه عده‌ای از خوانین‌مغول متوجه شدند که‌ادامه چپاول

۱ـ صفحه ۷۱ جلد اول کتاب حاضر.

و غارت منجر به ویرانی مملکت میشود و که بالمال آنان را از این ویرانی بهره‌ای نخواهد بود - در اینجا مرد مدبر و تیز هوش و قادری چون رشیدالدین فضل‌الله وزیر و مشاور غازان‌خان برسران مغول روشن گردانید که از دهات ویران و زارعین فقیر اصولاً خراج و مالیات نمیتوان بدست آورد وی غازان‌خان را وادار بانجام یک نقشه اصلاحات ارضی‌ساخت که تاحدی موجب احیاء کشاورزی گردید. پطروشفسکی این اصلاحات را به تفصیل شرح داده و متذکر شده است که با وجود اصلاحات غازان خان و رونق مجدد کشاورزی تأثیر مغول در سیستم مالکیت ارضی ایران از جهت مرتبط کردن نظام فئودالیسم بانظام ایلی و عشایری وایجاد اقطاع و وضع خراج و عوارض فئودالی‌بسیار عمیق بوده است بطوری که تا هفت قرن بعد از آن دوران همچنان برقرار مانده است.

موضوعات بسیار مهم دیگری که پطروشفسکی مورد تحقیق و شرح و بسط دقیق قرار داده شیوه‌های آبیاری - باغداری - خرمن کوبی - نوغانداری و طریقه مبارزه باریگ روان - مبارزه با آفات و بطور کلی فنون کشاورزی است. توضیحات وی در باره انواع محصولات و اشجار و گیاهان در نقاط مختلف ایران استعداد و گذشته فلاحتی‌مناطق‌ایران را آشکار میسازد واین تحقیقات برای طرحهای کشاورزی بعدی در کشورحائز اهمیت است - البته پطروشفسکی از لحاظ منابعی که در دست داشته بیشتر در باره ایالات شمالی ایران آن زمان تحقیق کرده است و امید است متخصصین‌ما این تحقیق‌اساسی‌و ضروری‌را در دیگرایالات نیزتعقیب‌وتکمیل نمایند.

مطلب دیگری که شایسته تحسین فراوان است کوشش های ارزنده مترجم دانشمند کتاب میباشد. خواننده از ابتدا بدرك لذتی وافر از نثر سلیس و روان آن نائل‌خواهد شد و اینکه ایشان بادقت وامانت و مجاهدت تمام متن‌اصلی کتاب را بامنابع فارسی‌منطبق کرده است خود موضوعی‌است که در خورهمه گونه حق‌شناسی و سپاسگزاری می‌باشد.

احسان نراقی

تهران اسفند ماه ۱۳۴۴

مقدمهٔ مترجم

مقدمهٔ مؤلف مترجم این کتاب را از وصف ویژگیهای این تألیف بی نیاز می سازد. معهذا ناگزیر است به چند نکته اشارهٔ کند :

۱- به تاریخ زندگی مؤلف ، با وجود کوششی که بعمل آمد، دست نیافتیم و ناچار بذکر اسامی تألیفهای ایشان - تا حدی که دردست بوده - اکتفا کردیم و گمان میکنیم آثار مزبور بهترین معرف مؤلف و اهمیت کار او ازنظر ایرانشناسی باشد.

۲- از خواننده تمنی میشود به اختلافی که در برخی اصطلاحها - مانند «فئودالیزم» و « جماعت روستائی » و « طبقه » وغیره - بین دانشمندان غربی وشوروی وجود دارد توجه کند و الا دچار گمراهی خواهد شد.

۳- مترجم یک دوجای کتاب را - که از یک صفحه تجاوز نمیکند - خلاصه کرده و تقریباً دوصفحه را - که به تسلسل و وحدت موضوع بهیچوجه زیانی نمی رسانده - حذف کرده است وبنابراین بخشهای خلاصه شده و محذوف، بر روی هم، از ٤-۳ صفحه افزون نیست.

٤- برخی از مطالب این کتاب در تألیفهای دیگر نویسندگان نیز دیده میشود ولی نحوهٔ استفادهٔ مؤلف از منابع و متون با مؤلفان دیگر فرق دارد و این خود بر ارج تألیف وی میافزاید.

٥- غلطهای فاحش در غلطنامه تصحیح شده است.

٦- در فهرستهای اعلام نامهای بعضی جاها که درهرصفحه چندبار تکرارشده (مثل «ایران») گنجانده نشده است.

۷- مترجم قبلاً از وجود دیگر خطاهائی ، که فقط از بی دقتی و یا نادانی او (مترجم) ممکن است ناشی شده باشد ، از خوانندگان و مؤلف پوزش می‌طلبد و

امیدوار است اورا متوجه کنند تا اگر عمری باقی باشد واین کتاب را باری دیگر چاپ کند به رفع اشتباهها پردازد.

۸- مؤلف محترم مسائل گوناگونی را در این کتاب طرح کرده و پاسخهائی بآنها داده است. این مسائل در خور مطالعه و پژوهش محققان ایرانی است که با استفاده از مقدورات وسیعتر - که از لحاظ متون و آشنائی به محیط و زبان دردسترس ما میباشد - جوابهای شایسته‌ای بآنها بدهند.

(مترجم)

ایلیا پاولویچ پطروشفسکی

کارهای دیگر مؤلف

۱- « بشکندیان - پیش تگندیان، ملوك گرجی اهر » شمارهٔ ۶ نشریهٔ شعبهٔ گرجستان فرهنگستان علوم شوروی ، ۱۹۳۷ .

۲- « اموال موقوفه مزار اردبیل » - کارهای انستیتوی تاریخ فرهنگستان آذربایجان - مجلد اول- باکو، ۱۹٤۷ .

۳- « تاك کاری وشراب سازی درایران قرنهای سیزدهم وچهاردهم » مجلهٔ بیزانت مجلد ۱۱ ، ۱۹۵۶ .

٤- « سیاست داخلی احمد آق‌قویونلو » - در مجموعهٔ مقالات مربوط بتاریخ آذربایجان، شمارهٔ ۱ ، باکو، ۱۹٤۹ - چاپ دوم .

۵- « اعیان و بزرگان شهری در دولت هلاکوئیان » ، شرقشناسی‌شوروی، مجلد ۵ ، مسکو - لنینگراد ، ۱۹٤۸ .

۶- « نهضت سربداران در خراسان » ، یاداشتهای دانشمندان ، مجلد ۱٤ ، مسکو، ۱۹۵۶ .

۷- « درتاریخ بخارا در قرن سیزدهم » ، یادداشتهای دانشمندان دانشگاه دولتی لنینگراد ، شماره ۹۸ ، در شرقشناسی، شمارهٔ ۱ ، ۱۹٤۹ .

۸- « درتاریخ آبیاری‌وفنون کشاورزی درایران قرنهای سیزدهم‌وچهاردهم »، یادداشتهای دانشمندان دانشگاه دولتی لنینگراد » شمارهٔ ۱۷۹ ، در شرقشناسی ، شمارهٔ ٤ ، ۱۹۵٤ .

۹- « دربارهٔ مصونیت در آذربایجان » مجموعهٔ تاریخی فرهنگستان علوم شوروی، مجلد ٤ ، ۱۹۳۵ .

۱۰ - « اصالت مکاتبات رشیدی » (دربارهٔ مقالهٔ ر.لوی) مجلهٔ پیک دانشگاه لنینگراد ، ۱۹٤۸ ، شمارهٔ ۹ .

۱۱ - « در تقیدروستائیان بزمین در ایران عهد سلطنت مغول»، مجلهٔ «مسائل تاریخ» ، شمارهٔ ٤، ۱۹٤۷ .

۱۲ - « درتاریخ سیورغال » ، « شرقشناسی شوروری » مجلد ۲ ، مسکو - لنینگراد ، ۱۹٤۹ .

۱۳ - « منبع نوی در تاریخ جلایریان » (تاریخ شیخ اویس) کتیبه های شرق، مجلد ۱۱، ۱۹۵٦ .

۱٤ - « منبع جدید فارسی درتاریخ هجوم مغول » ، مجلهٔ « مسائل تاریخ » (دربارهٔ « نفثةالمصدور ») ، شمارهٔ ۱۲-۱۱، ۱۹٤٦ .

۱۵ - «مسائل‌عمدهٔ ویژگیها و دوره بندی تکامل فئودالی ایران در قرنهای سیزدهم تا پانزدهم ، دورهٔ اجلاسیهٔ علمی دانشگاه دولتی لنینگراد ، ۱۹٤۸ ، تزهای گزارشها، لنینگراد ، ۱۹٤۸ .

۱٦ - « در اشکال تقید فئودالی روستائیان ایران در قرنهای ۱۳ و۱٤ ،مجلهٔ شرقشناسی شوروی، ۱۹۵۵ ، شمارهٔ ۵ .

۱۷ - « مقالاتی درتاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان و ارمنستان از قرن ۱٦ تا آغاز قرن ۱۹ » ، لنینگراد، ۱۹٤۹ ، چاپ دانشگاه دولتی لنینگراد.

۱۸ - « اسناد رسمی فارسی از قرن شانزدهم تا آغاز قرن نوزدهم همچون منبعی در تاریخ مناسبات فئودالی در آذربایجان و ارمنستان » ، مسائل شرقشناسی، مجلد۳ ، مسکو - لنینگراد ، ۱۹٤۰ .

۱۹ - «کشتهای صحرائی وبستانی درایران ، از قرن سیزدهم تا پانزدهم » (از تاریخ زراعت درایران) ، مجلهٔ بیزانت ، مجلد۹، ۱۹۵٦ .

۲۰ - « رشیدالدین وتألیف‌تاریخی وی » ، مقدمهٔ تاریخی بمناسبت‌چاپ کتاب ازمجلد اول‌جامع‌التواریخ (ترجمهٔ ختاگوروف ازفارسی) از طرف‌انستیتوی‌شرقشناسی

فرهنگستان علوم شوروی ، مسکو - لنینگراد ، ۱۹۵۲ (ص ۳۷-۷) .

۲۱- « تقریظی بکتاب « کشاورزی ایران، تقی بهرامی » ، مجلهٔ شرقشناسی شوروی ، شمارهٔ ۳ ، ۱۹۵۶ .

۲۲- « وضع کشاورزی ایران از قرن سیزدهم تا نیمهٔ اول قرن چهاردهم .» ، یادداشتهای دانشمندان دانشگاه دولتی لنینگراد ، بخش علوم شرقشناسی، شمارهٔ ۶ ، ۱۹۵۶ .

۲۳- « تألیف سیفی همچون منبعی درتاریخ خراسان شرقی» ، کارهای هیئت مختلط باستانشناسی جنوب ترکمنستان (یوتاکه) ، مجلد ۵ ، عشق‌آباد، ۱۹۵۵ .

۲۴- « دستگاه اقتصاد فئودالی رشیدالدین » ، مجلهٔ مسائل تاریخ ، ۱۹۵۱، شمارهٔ ۴ .

۲۵- « تألیف حمدالله قزوینی ، همچون منبع تاریخ اجتماعی و اقتصادی قفقاز شرقی» اخبار فرهنکستان علوم‌شوروی - بخش علوم اجتماعی ، ۱۹۳۷ ،شمارهٔ ۴ و بسیاری کتب و مقالات دیگر در ایران شناسی .

فهرست مندرجات

جلد اول

کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران

عهد مغول (قرنهای ۱۳ و ۱۴ م.)

مطالب	صفحه

سخنی از مؤلف

فراهم‌آوردن کتابی که تقدیم خوانندگان میگردد چندین سال بدرازا کشید. در طی آن سنین در اتحاد شوروی و دیگر کشورها تألیفات تازه‌ای در موضوع مورد نظر ما منتشر شد، که می‌بایست در نظر گرفته شود و این خود اتمام این تألیف را دچار بطوء می‌ساخت.

برخی‌از بابها وفصلهای این کتاب، در زمانهای مختلف، در جلسات انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی، و فاکولتهٔ شرقی دانشگاه دولتی لنینگراد مورد بحث قرار گرفته و در مجلات علمی شوروی بطبع رسیده است [1].

معتقدیم که بعضی از بابهای این کتاب هریک ممکن است موضوع اثر ویژهٔ جداگانه‌ای شود و شکی نیست که چون منابع تازه‌ای در دسترس عالم دانش قرار گیرد و علم شرقشناسی‌شوروی بیش از پیش رشد کند چنین‌آثار ویژه‌ای‌پدید خواهد آمد. با اینحال مؤلف امیدوار است که کوشش وی در تألیف این کتاب خالی از فایده نباشد، زیرا نه تنها منابع تازهٔ چندی را مورد استفاده قرارداده بلکه سعی کرده است از اطلاعات و مطالب متفرق و پراکندهٔ منابع گوناگون استنتاجی کلی بعمل آورد...

... البته‌درتحریر اصوات کلمات نتوانسته‌ایم تلفظ زمان‌مورد نظر رامنعکس کنیم. نحوهٔ تلفظ در میان ایرانیان‌و مغولان و ترکان متفاوت بوده و ـ گذشته ازاین مشکل ـ بر ما مجهول است ـ و فقط ترسیم حروف، آنگونه که در منابع متداول است ـ در نظر گرفته شده...

---

(۱) به بخش کتابشناسی ـ فهرست کتب مورد استفاده رجوع شود.

هنگامیکه این کتاب برای طبع بچاپخانه داده شد ، برخی از کتب که قبلاً در دسترس نبوده و یا بتازگی در دیگر کشورها بطبع رسیده بوده و همچنین تألیفات جدید دانشمندان شوروی و متون منتشر و کتب تحقیقی تازه در لنینگراد بدست ما رسید که در این تألیف از آنها استفاده نشده است [۱] .

---

(۱) مؤلف در این بخش از طرز ادای کلمات فارسی و ترکی و مغولی بحروف روسی و نحوهٔ نقل اصطلاحات و مانند اینها سخن گفته که چون اصل کلمات مزبور نقل میشود - ترجمه نشد (مترجم)

مقدمه

بازدیدی مختصر از شیوهٔ علمی کاوش موضوع

این کتاب بررسی‌است دربارهٔ کشاورزی و سازمان ارضی و حال و روز کشاورزان و مبارزات ایشان در ایران قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی . (قرن ششم و هفتم هجری) مطالعهٔ اوضاع این دوران از لحاظ کاوش در تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران در قرون وسطی حایز اهمیت فوق‌العاده میباشد. در آن عهد شکل های گوناگون مالکیت فئودالی بر اراضی و آبها و مصونیت و معافیت از مالیات و خراج و پیدایش سلسلهٔ مراتب فئودالی و استقرار رسم وابستگی و تقید کشاورزان بزمین بحد اعلی رسید.

شرقشناسان روسی که در دوران پیشین (قبل از انقلاب) بمطالعهٔ اوضاع قرون وسطی می‌پرداختند بر روی‌هم تاریخ اجتماعی ایران و مسائل مربوط بدان‌را کمتر مورد توجه قرارداده‌اند [1].

آکادمیسین و. و. بارتولد که بزرگترین مورخ روسی تاریخ کشور های خاور نزدیک بشمار میرود معتقد بود که تاریخ ممالک مزبور را بدون درنظر گرفتن مسائل اجتماعی نمیتوان مورد بررسی قرارداد و وی قلم‌خویش را بیشتر وقف تاریخ آسیای میانه در قرون وسطی کرده و فقط اندکی از تألیفات و.و. بارتولد مربوط به کاوش برخی مسائل خاص تاریخ اجتماعی ایران میباشد [2]. کتاب « بازدید تاریخی

(۱) در کنفرانسهای آکادمیسین آ.ا. کریمسکی (تاریخ ایران وادبیات آن‌ومعتقدات درویشان مجلدات ۳ - ۱) مسائل تاریخ اجتماعی تقریباً مورد بحث قرار نگرفته.

(۲) رجوع شود به‌تألیفات زیر بارتولد : نوشتهٔ فارسی ، در تاریخ نهضت روستائیان ایران ، منبع جدید در تاریخ تیموریان ، در موضوع فئودالیزم در ایران.

و جغرافیائی» تألیف بارتولد که ازلحاظ تنظیم و ترکیب مطالب و وسعت منابع مورد استفاده شایان توجه بسیار است معهذا بیشتر به موقعیت جغرافیائی و نژاد شناسی و شرح آثار پرداخته وکمتر به جغرافیای اقتصادی بذل توجه کرده است. البته برخی از تألیفات و.و.بارتولد در تاریخ آسیای میانه [1]، نیز استنتاجهای پر بهائی از لحاظ تاریخ اجتماعی ایران بدست میدهد. همه میدانندکه و.و. بارتولد تا حدی دولت مغولان را غایت مقصودکشورداری میشمرده و در ارزیابی اهمیت تاریخی فرمانفرمائی ایشان در سرزمینهای آسیای مقدم و میانه غلو میکرده است.

مورخان شرقشناس شوروی سهم مهمی درکاوش علمی تاریخ اجتماعی ایران و فئودالیزم آن کشور دارند. پیش از دیگر آثار لازم است به تألیفات آ.یو.یاکوبوسکی - شاگرد و.و.بارتولد اشاره کنیم [۲]. برخی از آثار آ.یو.یاکوبوسکی ، در تاریخ اجتماعیآسیایمیانه ، نیز از لحاظ تاریخ ایران اهمیت بسیار دارند [۳]. مسائل مربوط به تکامل و ویژگیهای روابط فئودالی در ایران در ضمن بسیاری از تألیفات استاد ب.ن. زاخودر هم مورد کاوش و مطالعه قرارگرفتهاست [٤]. چند تألیف بانو

---

(۱) گذشته ازکتاب مشهور «ترکستان» لازماستاز«تاریخ آبیاری درترکستان» نیز یاد شود.

(۲) بکتب زیر آ.یو. یاکوبوسکی رجوع شود : محمود غزنوی ، عراق درفاصلهٔقرن هشتم و نهم ، نهضت سلجوقی و ترکمنان ، دربارهٔ اجاره بندی اراضی درعراق ، مسائل تاریخ اجتماعی مشرق زمین.

(۳) به تألیفات زیر آ. یو. یاکوبوسکی رجوع شود : جامعهٔ فئودالی آسیای میانه ، قیام تارابی در سال ۱۲۳۸ م. ، ویژگیهای زندگی اجتماعی وفرهنگی درعهد علیشیرنوائی، مسائل دوره بندی تاریخ آسیای میانه درقرن وسطی ، و همچنین آثار دیگروی.

(٤) بآثار زیر ب.ن. زاخودر رجوع شود : محمد نخشبی.، دریای متوسط (مدیترانه) و خاور نزدیک درآغازقرون وسطی ، تاریخ شرق در قرون وسطی ، خراسان ، سیاست نامه (مقدمه و حواشی زاخودر براین کتاب حاوی تحقیقات ارزندهایست ، بخصوص دراصطلاحات اجتماعی) وغیره.

ن.و. پیگولوسکایا نیز وقف آغاز دوران فئودالیته در ایران زمان سامانیان گشته است [1]. تألیفات آ.آ. علیزاده در تحقیق شکلهای مالکیت فئودالی زمین و اساس مالیاتی دولت ایلخانیان هلاکوئی شایستهٔ تذکر است [2]. در بعضی از مقالات آ.م. بلهنیتسکی نیز این موضوع مورد بحث قرار گرفته [3]. مقالهٔ آ. آ. مالچانوف تحت عنوان « ویژگی اساس مالیاتی در هرات در عهد علیشیر نوائی » [4] نیز قابل توجه میباشد. بعضی از تألیفات مؤلف این کتاب نیز دربارهٔ مسائل روابط ارضی و سازمان فئودالی در ایران نوشته شده است [5].

تحقیقات مورخان روسی و شوروی دربارهٔ سازمان اجتماعی جامعهٔ مغولان در دوران پیدایش امپراطوری چنگیزیان و بخصوص تألیفات کلاسیک آکادمیسین و.پ. واسیلیف [6] و آکادمیسین ب.یا. ولادیمیرتسوف [7] - برای مطالعهٔ دوران

---

(۱) آثار پیگولوسکایا بسیار است. آنچه بموضوع ما مربوط میشود بقرار زیر میباشد: بین‌النهرین در فاصلهٔ قرن ۶ - ۵ میلادی، دربارهٔ اصلاحات خسرو انوشیروان، بیزانت‌وایران در فاصلهٔ قرن ششم و هفتم، نهضت مزدك، شهرهای ایران، پیدایش روابط فئودالی در خاور نزدیک yr. зan T. XVI سال ۱۹۵۸.

(۲) آ.آ. علی زاده. تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان (شوروی). بسیاری از مقالات علی‌زاده همان فصول کتاب مزبور است که پیشتر منتشر گشته و فقط تغییرات جزئی در آن داده شده است.

(۳) به تألیفات زیر بلهنیتسکی رجوع شود: در تاریخ کشاورزی فئودالی درآسیای میانه و ایران، در موضوع روابط اجتماعی در ایران عهد هلاکوئیان.

(٤) به فهرست کتب رجوع شود.

(٥) به تألیفات زیر ای.پ. پطروشفسکی رجوع شود: دربارهٔ تاریخ سیورغال، مسائل اصلی مربوط به خصوصیات و دوره بندی تغییرات و تکامل فئودالی ایران از قرن ۱۳ تا ۱۵ میلادی، املاك فئودالی رشیدالدین، در شکلهای تابعیت و تقید فئودالی کشاورزان، از تاریخ آبیاری، و تألیفات دیگر وی.

(٦) ف.پ. واسیلیف. تاریخ و دوران باستان بخش شرقی آسیای میانه.

(۷) ب.یا. ولادیمیرتسوف. سازمان اجتماعی مغولان.

مورد نظر ـ دوران فرمانروائی مغولان در ایران ـ واجد اهمیت شایان است. ازاین رهگذر کتاب آ. یو. یاکوبوسکی که پس از مرگ مؤلف منتشرشده نیز قابل استفاده میباشد. در بسیاری از آثار آکادمیسین م. ا. ماسون و س. پ. تالستوف و آ. یو. یاکوبوسکی و پ. پ. ایوانوف مسائل کلی مربوط به تکامل فئودالیزم در کشور های آسیای مقدم و آسیای میانه مورد بررسی قرار گرفته است.

بر غم تألیفات بسیاری که مورخان شوروی در زمینهٔ مطالعهٔ روابط فئودالی در سرزمینهای آسیای مقدم و میانه و بخصوص ایران منتشر کرده‌اند، معهذا چون وسعت وظایفی که مورخان شرقشناس شوروی بعهده دارند مطمح نظر قرار گیرد ـ ملاحظه میشود که کار انجام شده کافی نمیباشد. برخی از مسائل مربوط بدوران قرون وسطای خاورمیانه، و بخصوص موضوع ویژگی و دوره بندی تکامل فئودالی آن منطقه بطور سرسری مورد مطالعه قرار گرفته، و دانشمندان شوروی مساعی خویش را معطوف بمطالعهٔ روابط تولیدی کشور های خاورنزدیک در قرون وسطی کرده و تاکنون به بررسی وضع نیروهای تولیدی ـ آبیاری، فن کشاورزی واقتصاد شرق نزدیک در مراحل مختلف قرون وسطی توجه بسیار کمی مبذول داشته‌اند. کمبود تحقیقات عملی وملموس در زمینهٔ تاریخ اقتصادی و تألیفاتی که به‌استنتاج های کلی پرداخته باشند وهمچنین کتب ویژه‌ای در مسائل اصلی فئودالیزم شرق نزدیک، کاملاً محسوس میباشد.

در غرب، گذشته از تألیفات پیشین ومشهوری که در تاریخ ایران‌عهدمغول منتشر شده ـ از قبیل آثار دسون [۱] و هامرپورگشتال [۲] وکاترمر [۳]، در ده سالهٔ اخیر

---

(۱) A.C. d'Ohsson. Hiltoire des mongols

(۲) این اثر بسیار کهنه شده J. Hammer - Purgstall. Geschichte der Ilchane

(۳) منظورماحواشئی‌است که کاترمر بربخشی از «جامع‌التواریخ» رشیدالدین‌نوشته: Rashid-eddin. Histoire des mongols de la Perse. éditée, traduite et accompagnée des notes par M. Quatremère.

حواشی مزبور تاکنون نیز اهمیت علمی خودرا حفظ کرده.

کتب جدید چندی در تاریخ ایران عهد مورد نظر منتشر شده که مسائل مربوط بروابط فئودالی را در آن کشور کم وبیش مورد مطالعه قرارداده‌اند. تألیفات و.ف. مینورسکی [۱] که مبتنی بر مطالب مستدل و غالباً جدید است، درمیان آثار اخیر-الذکر، مقام اول را احایز میباشد و از میان دیگر آثار، تألیف مشهور آ. کریستن-سن [۲] و کتب محققان آلمانی - ب اشپولر [۳] و و. هینتس - وتألیف تاریخی وجغرافیائی ارزنده پاول شوارتز درباره ایران از قرن نهم تا آغاز قرن سیزدهم [۴] که درآن مؤلف باستنتاجات کلی پرداخته، شایان توجه میباشد. این تألیفات بر مطالب فراوان منابع موجود مبتنی و متکی میباشند ولی در زمینهٔ مطالعهٔ وضع کشاورزی و حال و روز روستائیان در ایران چندان مطلب تازه‌ای ندارند.

در اینجا لازم است به کتاب تازه آننا لمبتون اشاره شود [۵]. این کتاب بیشتر از زمین داری و بهرهٔ زمین و اجاره‌داری در ایران کنونی سخن میگوید و فقط شش فصل اول آن مربوط به تاریخ روابط ارضی در ایران از زمان فتوحات اعراب تا نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میباشد [۶].

---

(۱) به تألیفات زیر مینورسکی رجوع شود: (متن فارسی وترجمهٔ انگلیسی و تحقیقات)
A Soyurgal ; Les études géographiques et historiques sur la Perse (I - IV) ; A civiland military review in Fars ; A mongol decree of 720 – 1320 to the family of shaykh Zahid ; The aq Qoyunlu and land reforms .
(به فهرست کتب رجوع شود) و تألیفات دیگر.

(۲) A. Christensen. l'Iran Sous les Sassanides

(۳) و دیگر تألیفات وی Bertold Spuler , Die mongolen in Iran, .

(٤) Walther Hinz. Irans aufstieg Zur nationalstaat in XV Jahrhundert
در این کتاب نفوذ نژاد پرستی کاملاً مشهود است. مؤلف دربارهٔ حسابداری و اساس مالی دولتهای خاور نزدیک و میانه در قرون وسطی نیز کتابی دارد که به منبع جدیدی متکی و مبتنی است.

(۵) Paul Schwaz . Iran im mittelalter

(٦) A.K.S. Lambton. Landlord an peasant in Persia

(۷) همان کتاب ص ۱۵۰ - ۱

آ. لمبتون که مدتی کارمند سفارت بریطانیا در ایران بوده از منابع جدید واز آن‌جمله قباله‌ها و اجاره نامه‌ها استفادهٔ علمی کرده است. متاسفانه آ. لمبتون جزو گروهی از محققان غربی است (اکنون عدهٔ ایشان تقلیل یافته) که کما کان، چون پنجاه سال پیش، جملهٔ «Rossica non Leguntur» را دستور عمل خویش قرار داده‌اند [۱]. بدین سبب کتب بالنسبة فراوانی که در موضوع ما نخن فیه بزبان روسی وجود دارد (حتی تألیفات و.و. بارتولد، باستثنای دو سه کتابی که بزبان های غربی ترجمه شده) برای مؤلف مزبور مجهول و بلا استفاده مانده وبر اثر آن فصول کتاب آ.لمبتون دربارهٔ اقطاع [۲] و عهد فرمانفرمائی مغولان [۳] ما هـوآ از نظر موضوع مورد علاقهٔ ما، چندان مطالب تازه‌ای ندارد.

نظر آ.لمبتون در مورد جامعه شناسی بحدی با اسلوب تاریخ نویسی شوروی تناقض دارد که چنانچه بخواهیم جداً در اینمورد به مباحثه پردازیم سخن بدرازا میکشد. معهذا عدم موافقت خویش را با فکر اصلی آ. لمبتون بشرح زیر یاد آور میشویم. بعقیدهٔ وی از زمان غلبهٔ عرب جماعات روستائی در ایران دارای خود ـ مختاری و اختیارات وسیع بوده‌اند و اختیارات مزبور از قرن یازدهم ببعد بر اثر افزایش نفوذ واعتلای بزرگان لشگری و انحطاط قدرت مرکزی بضعف گرائید.

ولی بعقیدهٔ آ.لمبتون، تا آغاز قرن سیزدهم میلادی وضع روستائیان ایران قابل تحمل بوده و فقط غلبهٔ مغول «تعادل میان طبقات مختلف جامعه» را برهم زد و رسم و سنت کهن خودمختاری جماعات روستائی را برانداخت. بنظر ما آ. لمبتون وضع روستائیان ایران را در عهد خلفا کمال مطلوب میداند. و حال آنکه قیامهای بزرگ روستائیان در قرنهای هشتم و نهم‌و نهضت قرمطیان از بدی وضع

---

(۱) کتاب آنالمبتون ص ۷۶-۵۳.

(۲) همانجا ص ۱۰٤-۷۷.

(۳) آ. لمبتون‌ازکلمهٔ «طبقات» (Classes) قشرهائی ـ مانند نظامیان وروحانیان و غیره را درک میکند.

روستائیان و سنگینی بار مالیاتها در آنزمان حکایت میکنند. آ. لمبتون در ارزیابی اهمیت خودمختاری جماعات روستائی نیز (در شرایط فئودالیزم) غلو میکند. و حال آنکه خودمختاری جماعات مزبور مدتها پیش از غلبهٔ مغول، بر اثر - نه‌تنها فشار نظامیان اقطاع دار بلکه - پاشیدگی و تجزیهٔ داخلی جماعت روستائی رو به انحطاط نهاده بوده.

اما راجع به تألیفات کلی دانشمندان غربی دربارهٔ فئودالیزم «اسلامی» یعنی فئودالیزم کشورهای خاور نزدیک، صرف‌نظر از کتب مشهور پیشین [۱] - وازآنجمله تألیفات بکر[۲] که خوانندگان شوروی از آن اطلاع دارند - آثار جدیدی درسالهای اخیر منتشر شده است.

تحقیقات آ.ن. پولیاك [۳] از لحاظ غنای مطالبی که مورد استفاده قرار گرفته، و طرح مسائل بنحوی‌نوین، درمیان آثار دیگرمقام برجسته‌ای دارد. کتاب ف. لوکه‌گورد [۴] دربارهٔ اساس مالیاتی خلفا و تألیف دنت درمالیات سرانه درسرزمین خلافت[۵] و تألیفات تاریخی و جامعه شناسی کلود کاهن [۶] شایان توجه مخصوص میباشند.

---

(۱) از آن میان آثار زیر را ذکر میکنیم :

M. Belin, Du régime des fiéfs militaires ; P. Von Tischendorf. Das Lehn - wesen in den moslemischen staaten ; max van Berchem. La propriété territoriale et l'impôt foncier ; N. von Tornauw. Das Eigentumsrecht nach moslemischén Rechts.

(۲) به تألیفات بکر رجوع شود :

C. H. Becker : Steuerpacht und lehnwesen in den moslemishen Staaten ; Beiträge Zur geschichte aegyptens و غیره

(۳) رجوع شود به - A. N. Poliak : Feudalism in egypt ; The influence of chinghiz Khans yasa.

(۴) به تقریظ ل. گوبل که باین تألیف نوشته رجوع شود :

Frede Lokkegaard. Islamic Taxation.

(۵) D. C. Dennett. Convertion and the Polltax

(۶) از میان آنها اثر L'évolution de l'iqta du IX au XIII siècle - C. Cahen را ذکر میکنیم.

در ایران کنونی در ظرف مدت بیست سال اخیر کتب تحقیقی بالنسبة فراوانی دربارهٔ گذشتهٔ کشور منتشر شده ولی بیشتر به طبع و انتشار منابع و نسخ اصلی پرداخته‌اند [۱]. دانشمندان ایران کنونی بیشتر به تحقیق در زمینهٔ تاریخ فرهنگ و شعر متقدم فارسی و منبع یا متن شناسی (بخصوص شادروان میرزامحمدخان قزوینی در این زمینهٔ بذل همت کرده) [۲] و تاریخ سیاسی ایران عطف توجه کرده‌اند. ولی تاکنون کمتر بکاوش در تاریخ اجتماعی قرون وسطی و بخصوص تاریخ روابط ارضی بذل کوشش نموده‌اند. نمونه‌ای از این نحوهٔ تحقیق مورخان معاصر ایران همانا تاریخ چهار جلدی (دوران معاصر قرون وسطی و عصر جدید) استاد عباس اقبال در پژوهش گذشتهٔ میهن خویش است، که مجلد اول آن در شرح دوران فرمانروائی مغولان میباشد [۳]. در تألیف استاد عباس اقبال تحقیق دقیق و همه جانبه‌ای در منابع و مآخذ بعمل آمده و مستخرجات فراوان از منابع مزبور در آن گنجانده شده و مطالب تازهٔ بسیار در بررسی تاریخ سیاسی ایران قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی [۴] و تا حدی منبع‌شناسی [۵] و تاریخ فرهنگ از آن بدست میآید. دربارهٔ وضع صنعت و پیشه و صنایع هنری و بازرگانی [۶] نیز توجه بسیار شده ولی باب جداگانه‌ای بوضع کشاورزی وحال و روز روستائیان تخصیص داده نشده است.

اخیراً در ایران کتابی از نیازمند [۷] در تاریخ بردگی و کتاب دیگری در تاریخ کشاورزی ایران بقلم دکتر تقی بهرامی [۸] منتشر شده است.

---

(۱) دربارهٔ کتب تاریخی جدیدی که متن آن در ایران منتشر شده رجوع شود به:
Les études historiques sur la Perse depuis 1931. acta orientalia. vol XX, 1951.

(۲) به فهرست کتب رجوع شود.

(۳) عباس اقبال «تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت» جلد اول «از چنگیز تا تیمور».

(٤) همانجا ص ٤٤٧ - ٣٦٥

(٥) همانجا ص ٥٢٠ - ٤٨٨

(٦) همانجا ص ٥٧٥ - ٥٥٤

(۷) نیازمند شیرازی «تاریخ بردگی» (باب دوم ص ۱۱۰ - ٦۷).

(۸) دکتر تقی بهرامی «تاریخ کشاورزی ایران».

دراین کتاب به قرنهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم میلادی کمتر توجه شده [۱] و حتی تمام منابع مهم مورد استفاده قرار نگرفته [۲]. در جغرافیای مشهور مسعود کیهان نیز اشاراتی به تاریخ آبیاری و انواع مزروعات ایران دیده میشود[۳].

... نقیصهٔ اساسی تألیفات اکثر مورخان و نویسندگان تاریخ ممالک شرقی عدم تفهم خصوصیات و اهمیت تاریخی تناقضات اجتماعی است که در تاریخ کشور های مزبور وجود داشته. برخی از مورخان بزرگ ایران شناس غرب - مانند ب. اشپولر و و. هینتس - وجود عامل مبارزهٔ طبقاتی را در تاریخ ایران انکار میکنندو ماهیت تاریخ آن کشور را مبارزهٔ نژادها مینامند. در واقع آنچه ایشان مبارزهٔ نژادها مینامند - ازیکسوعبارت بوده‌است ازمبارزهٔ ایرانیان اسکان یافته علیه فاتحان صحرانشین - یعنی ترکان و مغولان - بخاطرآزادی میهنشان و از دیگرسو مبارزهٔ روستائیان و طبقات پائین ایرانی برضدبزرگان مغول وترک (نظامیان اقطاع دار) و یا بدیگرسخن جدال طبقاتی که با مبارزه بخاطر آزادی میهن تلفیق و توأم شده بوده است.

تألیفات مهمی راکه درشوروی و ممالک غرب وایران در موضوع موردنظر منتشر شده مختصراً برشمردیم. ولی منظور ما شرح علمی و انتقادی و بازدید کامل تألیفات مزبور نبوده و نیست. برای اینکه چنین بازدیدی واجد ارزش کامل باشد باید کتابی جداگانه و تحقیقی علمی علیحده تألیف شود و این از حدود برنامهٔ این کتاب خارج است.

اکنون مختصراً دربارهٔ منابع تحقیقات خویش سخن میگوئیم. کاوش علمی در تاریخ مسئله اراضی وکشاورزی ایران در قرون وسطی و بخصوص قرنهای سیزدهم و چهاردهم با دشواریهای فراوان روبرو میشود زیراکه منابع مستند-یعنی

---

(۱) همانجا ص ۵۸ - ۴۷ دربارهٔ مزروعات ص ۱۰۰ - ۸۴.

(۲) از آنجمله جغرافیای ابن البلخی و حمدالله مستوفی قزوینی و حافظ ابرو وهمچنین «مکاتبات رشیدی» مورد استفاده قرار نگرفته.

(۳) مسعود کیهان. جغرافیای مفصل ایران - جلد سوم - اقتصادی.

مدارکی از قبیل قبالجات و اجاره‌نامه‌ها ومانند اینها نادر و ناچیز بل معدوم‌است. اما منابع ادبی - از قبیل تألیفات نقلی تاریخی و کتب جغرافیا و رسالات مختلف - المضمون - اطلاعات‌پراکندهٔ بسیار - که مجموعاً وسیع‌است - بدست میدهند. معهذا مطالب یاد شده‌همهٔ جوانب روابط ارضی را در ایران روشن نمیکنند. تألیفات‌مربوط به تذکرهٔ حیات اولیاء وانمهٔ دین و تاریخ زندگی شاعران وغیره اطلاعات‌بیشتری در دسترس ما قرار میدهند. برای رسالاتی که در فن فلاحت نوشته شده نیز باید مقام خاصی قائل شویم.

اینک منابع خویش را برطبق تقسیم بندی فوق مورد بررسی قرار میدهیم.

تألیفات تاریخی نقلی ، آثار جغرافیائی
رسالات

تألیفات نقلی را از لحاظ نظر سیاسی مؤلفان میتوان به سه گروه تقسیم کرد :

۱- آثار مؤلفانی که با فاتحان مغول دشمنی میورزیدند (ابن اثیر ، نسوی ، جوزجانی) و از نظرگاه مستقلی‌باوضاع مینگریستند.

۲- آثاری که بدست ایلخانان مغول نوشته شده یا مورد تصویب آنان قرار گرفته بوده است وکمابیش نظر طرفداری از مغولان را منعکس مینموده (آثار جوینی ، رشیدالدین فضل‌الله همدانی ، وصّاف ، حمدالله مستوفی قزوینی).

۳- آثار مورخان شهرستانی و ناحیه‌ای که مؤلفان آن آثار مبین منافع سلاله های تابع محلی (تابع ایلخانان) و بزرگان شهرستانی بوده‌اند که کم و بیش با منافع دولت مرکزی ایلخان تضاد داشته.

تفاوتی که میان منابع گروه اول و دوم وجود دارد ، از لحاظ کار و منظورما، عملاً دارای اهمیت نیست ، زیرا که مورخان گروه دوم‌برغم وفاداری خویش‌نسبت به خانهای مغول بهیچوجه جوانب تاریک و منفی فرمانفرمائی مغولان و ویرانی عمومی حاصل از آن وسنگینی‌یوغ مالیاتها و انحطاط کشاورزی و زندگی شهری‌را

در دوران ایشان پنهان نداشته‌اند . حتی وصاف که در مدح ایلخانان مغول سخت غلو کرده نیز از این قاعده مستثنی نیست. در عوض چون منابع گروه دوم و سوم را با یکدیگر مقایسه کنیم می‌بینیم که مؤلفان آثار مزبور وقایع واحدی را - بر طبق نظر سیاسی خویش - بانحای مختلف تعبیر کرده‌اند - بعبارت دیگر طرفداران سیاست مرکزیت ایلخانان حادثه‌ای را بنحوی عرضه داشته و هواخواهان تمایلات گریزان از مرکز و پاشیدگی و پراکندگی فئودالی همان پیش‌آمد را بصورت دیگر شرح داده‌اند .

در صفحات بعد مختصراً از منابعی که مورد استفاده ما قرار گرفته و محققان نیک در آنها بررسی کرده‌اند ، و اهمیت آن آثار از لحاظ تاریخ اجتماعی ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم برهمه معلوم است ، اشاره خواهیم کرد. وفقط دربارهٔ منابعی که تاکنون کمتر در بررسیهای علمی مورد بهره‌برداری بوده‌اند مفصل‌تر سخن خواهیم گفت .

ارزش و اهمیت آثار تاریخی عربی مانند « الکامل فی‌التاریخ » ابن‌الاثیر [1] و « سیرة‌السلطان جلال‌الدین منکوبرتی » تألیف محمد نسوی [2] بیش از آن مشهور است که شرح آنها ضرورت داشته باشد. فقط تذکر میدهیم که نسوی جزئیات فراوانی را دربارهٔ اساس مالیاتی [3] و بهره‌کشی از روستائیان و صحرانشینان بوسیلهٔ دستگاه دولت مغولی [4] و تفویض اقطاع [5] و غیره بدست میدهد.

دائرة‌المعارف جغرافیائی یاقوت‌الرومی‌الحموی بزبان عربی - یعنی «معجم - البلدان» که توسط ف. ویون‌تن‌فلد [6] چاپ و منتشر شده نیز کماهو حقه معلوم

---

(۱) ابن الاثیر (به فهرست کتب رجوع شود) .

(۲) نسوی مجلدات اول و دوم (به فهرست کتب رجوع شود) .

(۳) همانجا مجلد اول ص ۱۳۲ ، ۱۳۰ ، ۱٤۸ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ .

(٤) همانجا ص ۱۰۱ ، ۱۲۹ ، ۱٥۹ ، ۱۹٦ .

(٥) همانجا ص ۱۲۹ ، ۱٤۱ ، ۱٥۱ ، ۱٥٤ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ .

(٦) یاقوت (به فهرست کتب رجوع شود) .

محققان است . فقط یادآور میشویم که اطلاعات مربوط بمزروعات وکشاورزی در ایران ، در تألیف یاقوت بمراتب کمتر از جغرافیون قرن دهم میلادی ، از قبیل استخری و ابن حوقل و مقدسی‌وجود دارد . با اینحال‌مقایسهٔ مطالب معجم‌البلدان یاقوت که در آغاز قرن سیزدهم میلادی نوشته شده با نوشته های حمدالله مستوفی قزوینی که در سالهای ۱۳۳۵-۱۳۴۰ میلادی (۷۴۱ - ۷۳۶هـ.) تحریر یافته بما اجازه میدهد استنتاجی دربارهٔ تغییراتی که تحت فرمانفرمائی خانهای مغول ، در وضع کشاورزی پیدا شده بود ، بعمل‌آوریم .

کتاب رحلهٔ (سفرنامهٔ) ابن بطوطه (بین سال ۱۳۲۵ و ۱۳۵۳میلادی - ۷۲۶ - ۷۵۴هـ.) که توسط دفرمری و سانگوئی نتی طبع و منتشر شده [۱] اطلاعات مختصر و پراکنده‌ای دربارهٔ نیروهای تولیدی ایران در پیرامون سالهای ۱۳۳۰ - ۱۳۴۰ (۷۳۱ - ۷۴۱ هـ.) بدست میدهد که در واقع تکملهٔ مفیدی است برای مطالب اثر جغرافیائی حمدالله مستوفی (نزهت‌القلوب) . در اثر ابن بطوطه‌اشارات ارزنده‌ای دربارهٔ نهضت سربداران خراسان دیده میشود [۲] .

اکنون می‌پردازیم به تألیفات تاریخی و جغرافیائی بزبان فارسی .

« راحة‌الصدور » محمد راوندی حاوی مطالب جالبی دربارهٔ سیاست مالیاتی و وضع سخت روستائیان ایران در زمان خوارزمشاهیان ، یعنی در فاصلهٔ قرنهای دوازدهم و سیزدهم میلادی ، میباشد [۳] .

یک کتاب مجهول‌المؤلف کوچک در جغرافیا بنام « عجایب‌الدنیا » که در حدودسال ۱۲۲۰ میلادی (۶۱۷هـ.) تألیف شده [٤] و ن.د. میکلوخوماکلای [٥] از

---

(۱) ابن بطوطه (به فهرست کتب رجوع شود) .

(۲) به باب نهم این کتاب رجوع شود .

(۳) راوندی ص ۳۷-۳۳ (به فهرست کتب رجوع شود) .

(٤) نسخهٔ خطی‌انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی شمارهٔ A ۲۵۳ (رقم قدیم bbc ۶۰۳) .

(٥) رجوع شود به : ن. د. میکلوخو- ماکلای. « تألیف جغرافیائی قرن ۱۳ م. بزبان فارسی » (با ترجمهٔ قطعات منتخبهٔ آن)

آن استفادهٔ علمی بعمل آورده حاوی اندك اطلاعات اصیلی در جغرافیای اقتصادی آذربایجان (شوروی) وایران میباشد که میتوان همچون تکملهٔ تألیف یاقوت از آن بهره گرفت .

در قرن نوزدهم رضاقلیخان هدایت دانشمند لغت شناس ایرانی ۱۸۷۱-۱۸۰۰ مطابق ۱۲۸۸-۱۲۱۵ ه.) نسخهٔ خطی تألیف مختصری را که مورخ بآغاز قرن سیزدهم بوده وبنام عربی « نفثةالمصدور »[1] نامیده میشده ، ودر این ایام ازدست رفته است ، آماده برای چاپ کرد . این کتاب فقط در سال ۱۹۳۰ (۱۳۴۹ ه.ق) [2] بطبع رسیده . رضاقلیخان حدس زده بود که مؤلف این کتاب نورالدین محمد زیدری میباشد ولی این تسمیه جز حدس رضا قلیخان ـ که مؤلف آن کتاب را با نورالدین دبیر جلال الدین ، مذکور در اثر جوینی، یکی دانسته پایه‌ای ندارد . نسبت «زیدری» هم مبتنی برآن است که دوبار در آن کتاب زادگاه مؤلف نام برده شده که جائی بوده در خراسان و رضاقلیخان آن کلمه را « زیدر » خوانده . اما خود مؤلف « نفثة المصدور » ، آنجا که خویشتن را دبیر جلال الدین خوارزمشاه معرفی میکند ، فقط محمد منشی مینامد .

در همان سال ۱۹۳۰ (۱۳۴۹ ه.ق) مقاله‌ای بقلم علامه میرزا محمدخان قزوینی شرقشناس ایرانی در طهران منتشر شد که درآن منبع مزبور (نفثةالمصدور) رامورد بررسی دقیق ومشروح قرار داده بود [3] . میرزا محمد خان قزوینی میگوید که کلمهٔ « زیدر » در نتیجهٔ قرائت غلط متن نسخهٔ خطی که فاقد نقطه گذاری بوده

---

(۱) نفثةالمصدور (به فهرست کتب رجوع شود) .

(۲) محمدبن عبدالوهاب قزوینی «مقالهٔ تاریخی از حضرت میرزامحمدخان قزوینی در باب نفثةالمصدور» .

(۳) محتملاً در نسخهٔ خطی « ربدر » نوشته شده بوده که میتوان « زیدر » خواند ولی چنانچه احتمال افتادگی حرف اول و یا زیان دیدگی متن را در نظر گیریم و تنقیط را تغییر دهیم میتوان « هرندز » خواند .

بوده پدید آمده است ودر حقیقت « هرندز » بوده که خود نام قلعه‌ایست‌درخراسان و به محمد نسوی دبیر و مورخ آخرین خوارزمشاه تعلق داشته.

میرزا محمدخان قزوینی ثابت کرده که مؤلف « نفثةالمصدور » همان نسوی مورخ و نویسندهٔ کتاب عربی « سیرةالسلطان جلال‌الدین منکوبرتی » میباشد. وی برای اثبات مدعای خویش قطعاتی از هردو تألیف ـ که تقریباً کلمه بکلمه و یا از لحاظ مضمون مطابقت دارند نقل کرده است. مقنع ترین دلیلی که مؤلف هر دواثر شخص واحد میباشد این‌است که در هردو کتاب نویسندهٔ داستان خودسخن‌میگوید و دربارهٔ فعالیت خویش اطلاعات کاملاً همانندی (همانند در دو کتاب) میدهد.

« نفثةالمصدور » ، که درسال ۶۳۲هجری (۳۵ - ۱۲۳۴م.) نوشته‌شده خاطرات خود مؤلف (نسوی) [1] میباشد. بتقریب دو سوم خاطرات مزبور داستان حوادث سوئی است که پس از نابودی لشکر خوارزمشاه برای مؤلف پیش آمده. این سرگذشت شاهدی‌است عینی ونشان میدهد که درهجوم مغول ـ سال ۱۲۳۱م. ۶۲۹ هـ ـ چه بر سر ساکنان بین‌النهرین علیا و ارمنستان وآذربایجان جنوبی‌آمده. نسوی مناظری از رنجها و سرگردانیهای فراریان‌برهنه درسرما و یخ بندان‌زمستان، درکوهها و حملهٔ راهزنان به‌فراریان و ویرانی‌همه‌جا وتخلیه قراء و بلاد ووحشت های جنگهای داخلی فئودالها را باقلمی توانا رسم میکند. با اینکه‌مؤلف انشائی فوق‌العاده پرطمطراق ومتکلّف بکاربرده معهذا داستان وی مشحون از مناظرفجیع و سندی‌است انسانی وویرانی‌وخرابی‌عمومی‌راکه براثر فتوحات مغولان پدیدآمده بود نیک نمایان میسازد. « نفثةالمصدور » تاکنون مورد توجه محققان قرار نگرفته.

---

(۱) دربارهٔ منبع مذکور همچنین رجوع شود به : ای. پطروشفسکی . «منبع جدید فارسی درتاریخ هجوم مغول» در این مقاله خلاصهٔ داستان نسوی دربارهٔ حوادثی که بعداز مفارقت با جلال‌الدین برای وی پیش آمده نقل شده. متاسفانه اشتباهی رخ داده واصطلاح « هجری شمسی » که در نسخهٔ خطی مقاله فقط مربوط به چاپهای جدید منتشر در ایران بوده سهواً به تمام سنوات هجری بسط یافته و حال آنکه سنوات مزبور قمری بوده.

« طبقات ناصری » تألیف مشهور منهاج‌الدین‌بن سراج الدین جوزجانی که در تألیفات‌فارسی « تاریخ منهاج سراج » [1] نیز نامیده میشود هجوم مغولان را به‌خراسان و نواحی مجاور آن مفصلاً شرح میدهد. مناظر ویرانی و تخریب و غارت باروشنی تمام رسم شده . شرح عواقب و نتایج هجوم مغولان ، از لحاظ کار ما ، مدرک مهمی است.

تألیف بزرگ علاءالدین عطاملک جوینی یا « تاریخ جهانگشا » (درحدود ۱۲۶۰م. - ۶۵۹هـ.) که چاپ علمی وانتقادی متن فارسی‌آن با مقدمهٔ علامه‌میرزا محمدبن عبدالوهاب قزوینی منتشر شده یکی‌از منابع واجد اهمیت میباشد[2]. راست است که اطلاعات اجتماعی‌و اقتصادی در کتاب جوینی جسته وگریخته‌دیده‌میشود ولی مجموع آن مطالب بالنسبة بسیار است. از لحاظ کار ما مطالب تألیف جوینی بیشتر ازسه جهت ارزنده است :

۱- اطلاعات مربوط به‌خرابیهای زمان غلبهٔ مغول‌ازلحاظ وضع‌اقتصادی‌ایران در نیمهٔ اول قرن سیزدهم م. نمودار نیکی است.

۲- شرح « یاسای کبیر » چنگیزخان [3].

۳- اطلاعات مربوط به سیاست مالیاتی جانشینان خان بزرگ مغول‌درایران که قبل از هلاکوخان حکومت میکرده‌اند [4].

یک رسالهٔ کوچک که تحریر آن را مانند بسیاری تألیفات دیگر به خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند مشهور و عالم بمعارف زمان خویش - نسبت میدهند دربارهٔ امور مالی کشور وجود دارد که بهمت مجتبی مینوی و و. مینورسکی ازروی یک نسخهٔ خطی قرن پانزدهم م. طبع و منتشر شده است . این منبع کمتر از آنچه

---

(۱) جوزجانی (به فهرست کتب رجوع شود) .

(۲) جوینی ، مجلدات ۳ - ۱ (به فهرست کتب رجوع شود) .

(۳) همانجا . جلد اول ص ۲۵-۱۶.

(٤) نصیرالدین طوسی (به فهرست کتب رجوع شود) .

انتظار میرفت اطلاعات در دسترس محققان میگذارد. حتی صرف‌نظر از مختصربودن وکلیت مطالب این رساله ارزش آن- بسبب اینکه کوچکترین‌اشاره‌ای به تناقضات داخلی و معایب اساس مالیاتی ایلخانان مغول نمیکند ـ کاهش میبابد. مؤلف اساس مالیاتی مزبور را نه چنانکه در واقع بوده، ولی آنچنانکه میبایست باشد ـ یعنی طبق کمال مقصود دولتداری که مستوفی ایرانی درمخیله خویش متصورمی ساخته ترسیم‌نموده است. با اینحال‌رسالهٔ مزبور حاوی جزئیاتی دربارهٔ وضع‌ووصول مالیاتها و مالیات دهنده و اصطلاحات مربوطه میباشد.

« جامع‌التواریخ » [۱] تألیف تاریخی مشهور رشیدالدین فضل‌الله بن ابی‌الخیر علی‌همدانی وزیر ایلخانان ـ غازان خان و الجایتوخان ـ که درحدود سال ۱۳۱۰ با همکاری عده‌ای از آشنایان به زبانها وتاریخ اقوام مختلف تحریر شده بلاشک‌منبع بسیار ارزنده‌ای برای بررسی دورهٔ مزبور میباشد [۲]. محقق معاصر ایرانی عباس‌اقبال اثر رشیدالدین را بحق « بزرگترین شاهکار تاریخ ، و آثار ادبی ایران و مهمترین تألیف تاریخی جهان » میداند [۳].

اهمیت اثر تاریخی رشیدالدین و یا بهتر بگوئیم بخش اول آن ـ یعنی‌تاریخ

---

(۱) دربارهٔ چاپها و ترجمه‌های جامع‌التواریخ رجوع شود به فهرست کتب.

(۲) دربارهٔ تاریخ حیات رشیدالدین و جامع‌التواریخ وی رجوع شود به :

M. Quatremére, Vie de Rashid - Eddin ; Introduction à l'histoire des mongols de la perse ; E. Blochet, Introduction à l'histoire des mongols par Rashid - Eddin – و.و. بارتولد ، تقریظی بکتاب Introductien بلوشه ؛ ا. گ. براون ، تاریخ ادبیات ایران در عهد سلطهٔ تاتار ؛ آ.آ. راماسکویچ ، منابع ایرانی ص ٥٤ - ٥٢ ؛ ای. پ. پطروشفسکی ، رشیدالدین و اثر تاریخی او ؛ دربارهٔ فهرست کتب رشیدالدین و انتشارآن رجوع شود به C. A. Storey ؛ و تاریخ مفصل ایران عباس اقبال ـ جلد اول از چنگیز تا تیمور ص ٤٩١-٤٨٨ .

(۳) همانجا ص ٤٨٨ .

غازانی از لحاظ تاریخ اجتماعی ایران بر همه معلوم است و در اینجا تکرار مکرر ضرورت ندارد [1].

دربارهٔ مکاتبات رشیدی بعد سخن خواهیم گفت.

شهاب‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی ملقب به وصاف‌الحضرة مانند رشیدالدین در دیوان مالیاتی دولت ایلخانان خدمت میکرده. بدین سبب اثر بزرگ تاریخی او [2] که بیشتر بنام « تاریخ وصاف » معروف است و در پنج بخش میباشد (درسال ۱۳۲۸ م. - ۷۲۹ ه. بپایان رسیده) جزئیات فراوانی دربارهٔ اساس مالیاتی دولت ایلخانان و سازمان و شیوهٔ عمل آن [3] - و همچنین دربارهٔ زمین داری فئودالی و وضع روستائیان - بویژه در فارس - [4] بدست میدهد. زیرا که وصاف در آن ایالت از کارکنان دیوان خراج بوده. انشای تاریخ وصاف با اینکه نقایصی فراوان دارد و برغم سبک پرطمطراق [5] و پرگوئی خسته کنندهٔ نویسنده [6] و وفور الفاظ آن، یکی از ارزنده‌ترین منابع نقلی در تاریخ اجتماعی ایران است.

---

(۱) چون دو بخش تاریخ غازانی چاپ ك. یان (K. Jahn) در دست نبوده، نسخه خطی استانبول (سال ۷۱۷ ه.) کتابخانه روان کیوشکیو شمارهٔ ۱۰۱۸ را مأخذ قرارداديم. ارقام صفحات مربوط بآن نسخه است.

(۲) وصاف (به فهرست کتب رجوع شود).

(۳) وصاف ارقام فراوان نیز نقل میکند ولی در برخی موارد نمیتوان بدان اعتماد کرد زیرا میان ارقامی که در جاهای مختلف کتاب آمده توافق وجود ندارد.

(٤) وصاف ص ۱٤٦-۲٥٤ .

(٥) به چاپ بمبئی (ص ٦٥٨ - ۷۰۷) فرهنگ لغات مهجور و اصطلاحات دشوار کتاب وصاف منضم است.

(٦) دربارهٔ اثر وصاف رجوع شود به :

Ch. Rieu. Catalogue, I ص ۱٦۱ - ۱٦۳ ; E. G. Browne, Persian Literatur under Tartar dominion, ص ٦۷ - ٦۸

از تألیفات حمدالله مستوفی قزوینی [۱]، اثر فشردهٔ تاریخی او بنام « تاریخ گزیده » [۲] بالنسبة دربارهٔ تاریخ اجتماعی ایران کم مطلب است . با اینحال شرح تاریخی وجغرافیائی که مؤلف دربارهٔ زادگاه خویش قزوین میدهد ارزنده میباشد [۳].

درعوض تألیف دیگر حمدالله مستوفی قزوینی در جغرافیا و نجوم بنام «نزهت‌ـ القلوب » و بخصوص قسمت سوم آن که حاوی جغرافیای مشروح ایران است (ودر حدود سال ۱۳۴۰ م . ۷۴۱ هـ. تألیف شده) [٤] بی‌شک، از همهٔ آثار جغرافیائی که بزبان فارسی نوشته شده ارزنده‌تر میباشد. مؤلف جغرافیا حمدالله مستوفی قزوینی ـ برخلاف جغرافیونی که در قرن ۱۳ م. بزبان عربی نوشته‌اند (مانند زکریای قزوینی و ابوالفدا و دمشقی ـ قرن چهاردهم) و بطور کلی اطلاعات مؤلفان متقدم تر را بر روی هم انباشته‌اند [٥] ، فقط در بعضی از بخشهای کتاب خویش مطالبی را که در عهد او کهنه شده بوده و از دیگران اخذ کرده [٦]، تکرار میکند. و قسمت اعظم این اثر مطالبی اصیل که مربوط بزمان مؤلف بوده بدست میدهد . حمدالله مستوفی اطلاعاتی دربارهٔ آبیاری (و اینکه زراعت دیمی یا آبی بوده و شرب مزارع بوسیلهٔ نهر و جوی و یا کاریز صورت میگرفته) و مزروعات و میزان حاصلخیزی و صدور

---

(۱) دربارهٔ اطلاعات عمومی مربوط باین تألیفات رجوع شود به : « ترکستان » بارتولد ـ بخش دوم ص ۵۱ ؛ آ.آ. راماسکویچ « منابع فارسی » ص ۵۵ - ٥٤ ؛ ادبیات ایران تحت استیلای تاتار، ا. براون - ا.-۱۰۰-۸۷ ؛ C. A. Story ادبیات فارسی I. ص ۸٤ - ۸۱ (فهرست نسخ خطی درآنجامنقول‌است) ؛ میکلوخو ـ ماکلای ، شرح نسخ خطی تاجیکی و فارسی انستیتوی شرق شناسی فرهنگستان علوم شوروی ص ٤۳ - ۳۷.

(۲) تاریخ گزیده (به فهرست کتب رجوع شود).

(۳) همانجا ص ۸٤۷ - ۸۳۰ .

(٤) نزهت‌القلوب (به فهرست کتب رجوع شود. مأخذ مانقط متن فارسی است).

(٥) رجوع شود به : و.و. بارتولد. محل نواحی کرانهٔ دریای خزر ص ۱۲۲ .

(٦) بیشتر در مورد شرح فارسی (نزهت‌القلوب ص ۱٤۱ - ۱۱٦) که از فارس نامهٔ ابن‌البلخی (قرن دوازدهم م.) ماخوذ است.

محصولات و صنایع و پیشه‌ها و ارقام مالیات و خراج هر ناحیه (مملکت) وولایت[1] در دسترس خواننده میگذارد. بویژه شرح عراق عجم وآذربایجان بتفصیل آمده‌است و ارقام مالیات تقریباً هر ولایت نقل گشته و تعداد قریه‌های هر ولایت ذکر شده. از مقایسهٔ مطالب « نزهت‌القلوب » با اطلاعات مندرج در معجم البلدان یاقوت، تغییراتی که در فاصله سالهای ۱۲۲۰ (۶۱۷ هـ.) و ۱۳٤۰ م. (۷٤۱ هـ.) در کشاورزی ایران پدید آمده بوده معلوم میگردد. منبع مزبور از لحاظ مسائلی که مورد مطالعهٔ ما میباشد اهمیت فوق‌العاده دارد[2]. اگر چنین اثر و شرح اقتصادی و جغرافیائی پر ارجی، دربارهٔ ایران از آندوران باقی نمانده بود تألیف کتاب حاضر متعسر میبود.

با اینکه جملهٔ محققان باهمیت نزهت‌القلوب اذعان دارند منبع مزبور کماهو حقه مورد استفاده قرارنگرفته و بقدر کفایت بهره‌برداری‌انتقادی از آن بعمل نیامده.

مجمع‌الانساب، تألیف خشک و فشردهٔ محمد شبانگارهٔ[3] که بچاپ نرسیده از لحاظ کارما جزئیات قلیلی بدست میدهد - واز آنجمله حاوی مطالبی‌دربارهٔنهضت سربداران میباشد[4].

« تاریخ شیخ اویس »[5] ابوبکرالکتبی‌الاهری (که بعد از ۱۳٦۰ میلادی ۷٦۲ هـ. تنظیم شده) اخیراً از روی تنها نسخهٔ خطی موجود چاپ ومنتشرشده[6].

(۱) حمدالله مستوفی هر ناحیه‌ای راکه بدست حاکم و یا امیری اداره میشده « ولایت » میخواند.

(۲) دربارهٔ اهمیت « نزهت‌القلوب » - برای مطالعهٔ روابط ارضی، رجوع شود به: ای.پ. پطروشفسکی. « حمدالله قزوینی » ص ۹۲۰ - ۸۷۳.

(۳) شبانگارهٔ (رجوع شود به فهرست کتب)؛ رجوع شود به: آ. م. میگونوف، « اثر تاریخی محمد شبانگارهٔ ص ۲٤۰ - ۲۲۰.

(٤) به فصل نهم رجوع شود.

(٥) تاریخ شیخ اویس (به فهرست کتب رجوع شود).

(٦) دربارهٔ مؤلف رجوع شود به « تاریخ شیخ اویس » ص ۲.

قسمت اعظم این کتاب مأخوذ از دیگران است و فقط بخش سوم آن اصیل میباشد وتفاوت بارز میان سیاست اجتماعی سلالهٔ چوبانیان و جلایریان [1] را روشن‌میسازد. « تاریخ شیخ اویس » یکی از مآخذ حافظ ابرو بوده است.

تألیفات حافظ ابرو را ـ که برجسته‌ترین و پرکارترین مورخ دربار تیموریان بوده ـ و. و. بارتولد به تفصیل بررسی کرده است و بدین سبب ما بشرح آنها نمی پردازیم [2]. فقط یادآور میشویم که گرچه « ذیل جامع‌التواریخ » دربارهٔ تاریخ اجتماعی ایران مطالب قلیلی بدست میدهد، درعوض شرح مفصلی که وی‌درسال ۱۴۲۰م. (۸۲۳هـ.) در جغرافیای ایران و ممالک همسایه آن نوشته و در طی‌آن بارها گریز بتاریخ زده، از لحاظ مسائل مورد بررسی ما منبع ارزنده‌ای بشمارمیرود. این تالیف تاکنون بطبع نرسیده است. بویژه وضع خراسان درآن مفصلاً شرح‌داده شده و اطلاعات فراوان دربارهٔ وضع کشاورزی و تعداد قراء هر ولایت و غیره ذکر شده است. از این اثر حافظ ابرو نسخ معدود در دست است و عنوان ندارد [4] و آنچنانکه باید و شاید مورداستفادهٔ محققان قرار نگرفته. مطالب «تاریخ‌سربداران»ـ تاریخی که از دست رفته است ـ در تألیف تاریخی حافظ ابرو منقول میباشد [5].

دراینجاتقریباً به تألیف معروف عبدالرزاق سمرقندی (مقصود مطلع‌السعدین است ـ مترجم) اشاره‌ای‌نخواهیم کرد زیرا که شرح وقایع را تا سال ۱۴۲۶ میلادی از دیگران اخذ و تکرار کرده و بیشتر بآثار حافظ ابرو مبتنی میباشد.

---

(۱) به فصل اول رجوع شود.

(۲) رجوع‌شود به : و.و. بارتولد. « حافظ ابرو وتألیفات او » ص ۱ ـ ۲۸ ؛ براون، ادبیات ایران در تحت استیلای تاتار. ص ۴۲۴ ـ ۴۲۶.

(۳) دربارهٔ چاپهای این اثر به بخش کتابشناسی رجوع شود.

(٤) ما از نسخهٔ خطی‌انستیتوی شرق شناسی فرهنگستان علوم‌ازبکستان شمارهٔ ۵۳۶۱ استفاده کرده‌ایم.

(۵) دراین‌باره به فصل نهم این کتاب رجوع شود.

مجمل فصیحی ، تألیف چاپ نشدهٔ فصیح خوافی [1] (درحدود سال ۱۴۴۲ م . ۸۴۶ ه. تنظیم شده) [2] از لحاظ دقت در توریخ وقایع ارزنده است و جزئیات بسیار دربارهٔ نهضت سربدار - جزئیاتی که در دیگر منابع وجودندارد - بدست میدهد.

گرچه تألیف بزرگ میرخواند - روضةالصفا - چنانکه میدانیم، مطالب مآخذ متقدم است که بر روی هم انباشته ، معهذا چون از میان منابع وی برخی اکنون از دست رفته ، جزئیاتی راکه در دیگرتألیفات مشاهده‌نمیگردد - بدست‌امیدهد[3].

از تاریخهای محلی « تاریخ نامهٔ هرات » سیف‌بن محمدالسیفی‌الهروی (در حدود ۱۳۲۱ م. ۷۲۱ ه.) [4] و روایت فارسی متن عربی (قرن یازدهم) « محاسن اصفهان » توسط حسین‌الآوی بانضمام ذیلی که مربوط به آغاز قرن چهاردهم م. میباشد ، بیش از آثار دیگر از لحاظ موضوع مورد نظرما ، حاوی مطالب سودمند میباشند [5].

برای مقایسهٔ وضع کشاورزی قبل ازحملهٔ مغولان بااوضاع بعداز غلبهٔ ایشان از برخی‌تاریخهای محلی‌فارسی چون « فارس نامهٔ» ابن‌البلخی (ربع اول قرن‌دوازدهم‌م. بانضمام‌بخش‌جغرافیائی) و « تاریخ بیهق» ابوالحسن‌بن فندق‌بیهقی (درحدودسال

---

(۱) کتاب مجمل فصیحی را دانشمند و شاعر محترم آقای فرخ در مشهد بطبع رسانده. (مترجم)

(۲) دربارهٔ این منبع رجوع‌شود به‌کتاب ادبیات ایران زیر استیلای مغولان ص۴۲۶- ۴۲۸ تألیف ا.براون و مقالهٔ وی در مجلهٔ « museon ، ۱۹۱۰ . ما از نسخهٔ‌خطی‌انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم‌شمارهٔ ۹ ۷ ۰ - B لنینگراد استفاده کرده‌ایم.

(۳) چون چاپ طهران ۷۴ - ۱۲۷۰ فاقد شمارهٔ صفحات است ناگزیر ازچاپ سنگی لکهنوکه بدتر است استفاده کرده‌ایم.

(۴) سیفی (به فهرست‌کتب رجوع شود) . همچنین رجوع شود به : ای. پ. پطروشفسکی « تألیف سیفی » ص ۱۶۲ - ۱۳۰ .

(۵) ترجمهٔ محاسن اصفهان (رجوع شود به‌فهرست‌کتب) . دربارهٔ این منبع رجوع شود به E. G. Browne .Account of a rare manuscript History of Isfahan .

۱۱٦۸ م. ٥٦٤ ه. بانضمام بخش جغرافیائی) و « تاریخ طبرستان » ابن اسفندیار (ربع اول قرن سیزدهم م.) استفاده شده است. تألیفاتی مانند « تاریخ کرمان » یا «عقدالعلاء» ی افضل‌الدین بن حامد کرمانی (اواسط قرن ۱۳ م.) و ذیل مجهول ـ المؤلف « تاریخ سیستان » که به سال ۷۲۵ هجری (۱۳۲٤ م.) مختوم میگردد [1] و « شیرازنامهٔ » احمدبن زرکوب شیرازی (بعد از ۱۳٤٥م. - ۷٤٦ ه. نوشته شده) و « تاریخ طبرستان و رویان ومازندران » ظهیرالدین مرعشی (بعداز ۱٤۷٦ میلادی ۸۸۱ ه. نوشته شده) [2] مطالب سودمند کمتری در دسترس قرار میدهند. از تألیف مشهور معین‌الدین محمد اسفرازی یعنی « روضةالجنات فی تاریخ مدینة ـ الهرات » [3] (در حدود ۱٤۷۰ م. - ۸۷٥ ه.) تقریباً مطلبی اخذ نکرده‌ایم زیرا مطالب اثر مزبور تا سال ۷۲۱ هجری تقریباً بالتمام مأخوذ از کتاب سیفی میباشد.

چنانکه میدانیم تألیفات تاریخی‌نقلی ارمنی مربوط بدوران فرمانفرمائی مغولان و ازآنجمله « تاریخ ارمنیان » اثر کیراکوس گنجوی (قرن ۱۳ م.) و « تاریخ قوم تیرانداز » که منتسب به ماگاکی میباشد (قرن ۱۳ م.) [4] و «تاریخ عمومی» واردان بادزبردی (قرن سیزدهم) و « تاریخ خاندان [شاهزادگان] سیساکان» تألیف استپانیوس اربلیان [5] اسقف سیونی (بعد از ۱۲۹۹ م. ٦۹۹ ه.) از لحاظ تاریخ فتوحات مغولان وتاریخ سیاسی دولت هلاکوئیان واجداهمیت بسیاراست. با اینکه در ارمنستان قرنهای سیزدهم و چهاردهم سازمان فئودالی شکل ویژه‌ای

---

(۱) تاریخ سیستان ص ٤۱٥ - ۳۸۳ (به فهرست رجوع شود).

(۲) دربارهٔ چاپهای منابع مذکور به فهرست کتب رجوع شود.

(۳) از نسخهٔ خطی انستیتوی شرق شناسی فرهنگستان علوم ازبکستان شمارهٔ ۷۸۸ استفاده شده.

(٤) طبق پژوهشهای جدید مؤلف این کتاب گریگور آکزتسی بوده است. به فهرست کتب رجوع شود.

(٥) استپانیوس اربلیان (به فهرست کتب رجوع شود).

داشته که از بسیاری جهات با فئودالیزم ایران متفاوت بوده ، منابع یادشدهٔ ارمنی و بخصوص تألیف عالی استپانتوس اربلیان از لحاظ موضوع کتاب مانیز شایان‌توجه و اطلاعات مندرج در آنها راجع به سیاست اجتماعی و اساس مالیاتی خانهای‌مغول و همچنین در زمینهٔ اصطلاحات حقوقی قابل استفاده میباشد . ولی چون مطالب مزبور موضوع تحقیق عده‌ای از دانشمندان قرار گرفته بمیزان محدودی از آن بهره خواهیم گرفت.

تذکرهٔ حیات‌اسقف بزرگ کلیسای نستوری مار یا بالاخا ی سوم(۱۳۱۷-۱۲۸۱م ۰ - ۷۱۷ - ۶۸۰ ه.) (که اصلاً اویغوربوده) توسط مؤلف مجهول‌معاصر وی بزبان سریانی نوشته شده است [۱] . در این کتاب جزئیات چندی دربارهٔ زندگی اجتماعی مغولان و کشاورزی و غیره دیده میشود . جهانگردان اروپای غربی و بخصوص مارکوپولو و کلاویخو اطلاعات پراکنده‌ای دربارهٔ وضع کشاورزی و اقتصاد ایران بدست‌میدهند ولی مطالبی که درکتب و. رویروك و ادریک‌پوردنونی و یوسافات باربارو و آ. کونتارینی یافت میشود کمتر است.

منابع مستند

«کتاب التوسل الی‌التوسل » یا مجموعهٔ نامه‌ها و احکام خوارزمشاهیان‌در پایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم که توسط بهاءالدین محمد بغدادی دبیر خوارزمشاه تکش گرد آمده و احمد بهمنیار دانشمند ایرانی به چاپ آن همت گماشته از لحاظ موضوع سخن ما تا حدی دارای اهمیت است [۲] .

از لحاظ موضوع مورد نظرما مهمترین منبع مجموعهٔ یرلیغهای غازان خان میباشد که در جامع‌التواریخ رشیدالدین رونوشت برخی از آنها بطورکامل وبعضی

(۱) ماریابالاخا (به‌فهرست کتب رجوع شود). پس از تسلیم این کتاب بچاپخانه مقالهٔ تازهٔ ن.و. پیگولوسکایا تحت عنوان « تاریخ ماریابالاخای سوم و ربان سائوما» منتشر شد. ونتوانستیم از آن استفاده کنیم.

(۲) «کتاب‌التوسل الی‌الترسل » (به فهرست کتب رجوع شود) .

دیگر بصورت خلاصه آمده است [1]. یرلیغهای یاد شده معروف‌تر از آنند که در اینجا بشرح آنها بپردازیم.

« مکاتبات ـ و یا ـ منشآت رشیدی » که توسط محمد ابرقوهی منشی وی گرد آمده از لحاظ تاریخ اجتماعی و اقتصادی واجد اهمیت کمتری نمی‌باشد. این منبع، که چهل سال پیش محققان از آن خبر یافتند [2] و فقط اخیراً توسط استادخان بهادر محمد شفیع در لاهور طبع و منتشر شده، تازمان اخیر هم کمتر مورد استفادهٔ محققان قرارگرفته است [3]. از ۵۳ نامهٔ مجموعهٔ مزبور چهارنامه از طرف اشخاص متفرقه به رشیدالدین نوشته شده و باقی نامه هائیست که رشیدالدین خود به فرزندان خویش که از جانب ایلخان حکومت قنسرین و روم و اصفهان و شیراز و اردبیل و بغداد و گرجستان و کرمان و خوزستان و دامغان داشته‌اند (۲۱ نامه) و همچنین علمای معروف مسلمان (۲۱ نامه) و چند نامه هم بنام بزرگان لشکری و کشوری [4] نوشته:

ربین لوی شرقشناس انگلیسی منکر اصالت مکاتبات رشیدی بوده، معتقداست که مکاتبات مزبور بعد از قرن یازدهم میلادی [5] در هندوستان جعل شده. مابموقع خود درباره تخیلی بودن و بی پایگی و سستی و تقریباً تمام دلایل ر. لوی [6] سخن

(۱) جامع‌التواریخ ، نسخهٔ خطی استانبول از ورق ٦۰۵ تا ٦۷۹ .

(۲) رجوع شود به :

E.G. Browne. The Persan Mss of the late sir A. Houtum - Shindler , R.A. Nicholson. Catalogue of oriental Mss belonging to the late E. G. Browne ص ۱٤٦

(۳) مکاتبات رشیدی چاپ لاهور. (به فهرست کتب رجوع شود).

(٤) در شوروی فقط یک نسخه از مکاتبات رشیدی که معیوب و ناقص است وجود دارد: نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی شماره D – 938. برای شرح این نسخه رجوع شود به : ای. پ. پطروشفسکی. « دربارهٔ اصالت مکاتبات رشیدالدین ص ۱۳۰ - ۱۲٤

(۵) Reyben Levy. The letters of Rashid ad - din ص ۷٤ - ۷۸

(٦) چون در اینجا امکان ندارد استدلال خویش را علیه ر. لوی مشروحاً بیان کنیم از خواننده خواستاریم به مقالهٔ مزبورما رجوع کند. مقالهٔ مزبور وقتی بچاپ رسیده که هنوز از انتشار مکاتبات رشیدی در لاهور خبری نبود.

گفته‌ایم. در میان همهٔ دلایل وی فقط یک دلیل شایان توجه است وآن خطاهای تاریخ مکاتبات می‌باشد [1]. میتوان حدس زد که هنگام تحریر مکاتبات ـ که‌باحتمال اقوی در زمان وزارت غیاث‌الدین محمد رشیدی (۱۳۲۷-۱۳۳۶م = ۷۲۸-۷۳۷ هجری) فرزندرشیدالدین‌صورت گرفته، مطالبی بمنظور تجلیل نام‌رشیدالدین‌فضل‌الله و بسود وارثان وی بدان ملحق گشته. نگارنده چنین‌الحاقی را ممکن میداندوبدین سبب مطالبی راکه در مکاتبات راجع به تاریخ زندگی رشیدالدین مفتول است با قید احتیاط تلقی میکند. ولی از لحاظ بررسی سازمان اجتماعی و اقتصادی ایران ـ که در پیرامون سال ۱۳۳۰ م. - ۷۳۱ هـ. نیز با زمان حیات رشیدالدین متشابه بوده ـ وجود ملحقات ماهیت مطالب اصلی را تغییر نمیدهد. پس از انتشار چاپ لاهور مکاتبات رشیدی میتوان موضوع اصالت آنرا حل شده شمرد.

مکاتبات رشیدی نیمی‌جنبهٔ رسمی و نیمی‌خصوصی دارد. رشیدالدین‌درنامه‌هائی که بفرزندان خویش ـ حکام ایالات و دیگر عمال دولت مینوشت او امر و دستوراتی دربارهٔ املاک شخصی خویش که در قلمرو آنان قرار داشته ـ نیز صادر میکرده [2]. در مکاتبات اطلاعات و مطالبی دربارهٔ کارهای عظیم آبیاری [3] و غرس درختان میوه‌وکشت نباتات در املاک رشیدالدین [4] وگله‌ها و رمه‌های وی [5] وشیوه‌های بهره‌کشی از روستائیان [6] و استفاده ازکاربردگان در زراعت [7] و غیره وجود دارد. بویژه رقعه‌هائی که حاوی وصیتنامهٔ رشیدالدین و فهرست متصرفات واملاک و ثروتهای او [8] و قواعد وصول مالیات در اصفهان [9] و خوزستان [10] میباشد دارای اهمیت بسیار است. از لحاظ دوران مورد نظرما، مکاتبات مزبور تنها منبعی است که دربارهٔ یک واحدکامل اقتصاد فئودالی در دست میباشد [11] و میتوان از روی‌آن

---

(۱) این عدم دقت و خطاها در جامع‌التواریخ نیز وجود دارد.

(۲) مکاتبات رشیدی چاپ لاهور.

(۳، ٤، ٥، ٦، ٧، ٨، ٩، ١٠) همانجا.

(۱۱) برای توضیح بیشتر رجوع شود به: ای.پ. پطروشفسکی. « واحد اقتصادی فئودالی رشیدالدین. ص ۱۰٤ - ۸۷.

تصویری کم و بیش درست از واحد مزبور در ذهن مجسم ساخت.

در مکاتبات رشیدی عقاید سیاسی وی که مبنای اصلاحات مالیاتی غازان خان بوده نیز بیان شده و از این رهگذر نیز نامه های مزبور ارزنده میباشد [1].

مجموعهٔ اسناد رسمی بزبان فارسی، مربوط بدوران سلطان اویس جلایری (۱۳۵۶ - ۱۳۷۴ م = ۷۵۷ - ۷۷۶ هـ.) که توسط محمد بن هندوشاه نخجوانی تحت عنوان «دستورالکاتب فی تعیین المراتب» گردآوری شده و دستوریست برای تنظیم اسناد رسمی - منبع بسیار مهمی شمرده میشود. این مجموعه حاوی اسنادی اعم از عین مدارک ویا نمونه هائی برای تنظیم اسناد میباشد[2] و احکام و فرمان مستمری و مواجب از طرف سلطان، و گزارش و عریضهٔ تابعان سلطان و امرا و شیوخ وغیره و شکایت نامهٔ رعایا و غیره در آن جمع آوری شده است [3]. میدانیم که در زمان جلایریان نیز همان دستگاههای دولتی و حقوقی که درعهد هلاکوئیان وجود داشته محفوظ مانده بوده است. و بدین سبب مجموعهٔ یاد شده منبعی است برای بررسی سازمان اجتماعی ایران - و بخصوص وضع روستائیان و اساس مالیات و خراج، در عهد جلایریان و هلاکوئیان. و ضمناً ویژگیهای سیاست اجتماعی سلطان اویس را هم روشن میکند.

تذکرهٔ حیات اولیاءالله و تاریخ زندگی رجال

تا کنون شرح زندگی شیوخ و مقدسان صوفیه کمتر، از لحاظ مطالعهٔ تاریخ اجتماعی ایران، مورد استفادهٔ محققان قرار گرفته. گرچه در اینگونه تألیفات داستان ها و افسانه های عجیب وغریب فراوان در معجزات شیوخ منقول است ولی شخص

---

(۱) به باب اول رجوع شود.

(۲) دربارهٔ «دستورالکاتب» رجوع شود به: پ.م. ملیورانسکی. دربارهٔ «کوداتکوبیلیک» چنگیزخان ص ۵۲۳ - ۵۱۵؛ و. و. بارتولد. در موضوع ادبیات اویغور. ص ۴۶ - ۴۲.

محقق میتواند بآسانی این بخش را جدا کند و سره را از ناسره تشخیص دهد وآنگاه به بسیاری از حقایق واقع زندگی اجتماعی که ثمرهٔ تخیل نبوده ، و در دیگرمنابع نقلی یافت نمیشود ، دست یابد.

مطالب معدودی‌نیزازتاریخ زندگی‌شیخ ابوسعید فضل‌الله‌بن ابی‌الخیرمهنوی - شیخ صوفیه - که و.آ. ژوکوسکی طبع و منتشر کرده [۱] استخراج کرده‌ایم.

مطالب جالبی دربارهٔ روابط ارضی و وضع رعایا در تذکرهٔ حیات شیخ صفی‌الدین اسحق‌الموسوی الاردبیلی مؤسس طریقت صفوی [۲] نیای سلالهٔ صفویه [۳] وجود دارد. این تذکرهٔ حیات را درویشی بنام توکل‌بن بزاز تحت عنوان «صفوة‌الصفا» بعد از تاریخ (۱۳۵۸م. - ۷۶۰ه.) نوشته است [۴].

« رشحة عین الحیوة » در تاریخ زندگی عبیدالله خواجه احرار شیخ مشهور طریقت نقشبندیه که توسط علی بن‌حسین واعظ کاشفی‌مدون گشته (پایان قرن ۱۵) [۵]

---

(۱) اسرارالتوحید ؛ حالات وسخنان شیخ ابوسعید (بەفهرست کتب رجوع شود).

(۲) دربارهٔ شیوخ اردبیلی صفوی در قرنهای ۱۵-۱٤-۱۳ رجوع شود به :

L. Massignon, Tarika. E. G. Browne. a history of Persian literatur in modern times ; V. minorsky. Tadhkirat al - muluk ص ۱۸۹ - ۱۹۵ ; W. Hinz. Irans aufstieg Zur national staat ; ای.پ. پطروشفسکی.آذربایجان در قرن ۱۵

(۳) رشیدالدین (به مکاتبات رشیدی شمارهٔ ٤٥ رجوع شود) و فرزندان او غیاث - الدین محمد رشیدی وزیر و امیر احمد و همچنین امیر چوپان و ایلخان ابوسعید بهادر خان از مریدان این شیخ بودند.

(٤) صفوة‌الصفا (به فهرست کتب رجوع شود) بهترین نسخهٔ خطی آن درلنینگراد است. فهرست دمرن شماره ۳۰۰. تذکره حیات‌شاه نعمةالله ولی کرمانی (۱٤۳۱-۱۳۳۰م.) نیز بسیار جالب است. ژان ابی J. Aubin کتابی درسال ۱۹۵٦ تحت عنوان «مطالبی‌برای تاریخ زندگی شاه نعمةالله ولی کرمانی - متون فارسی ! مقدمه ژ. اوبن » طهران - پاریس سال ۱۹۵٦ - منتشر کرده است.

(٥) رشحه (به فهرست کتب رجوع مود). دربارهٔ این کتاب رجوع شود به تألیف ا. براون تحت عنوان : ادبیات ایران تحت استیلای تاتار ص ٤٤۲-٤٤۱ .

و تذکرهٔ زندگی شیوخ طریقت صفویه ـ تحت عنوان « سلسلة النسب صفویه » که بقلم شیخ حسین ابدال زاهدی (قرن ۱۷ م.) برشتهٔ تحریر درآمده[1] گرچه بعدازدوران مورد مطالعهٔ ما نوشته شده‌اند ، معهذااز آنها استفاده کرده‌ایم زیرا مدارك ومطالب ارزنده‌ای دربارهٔ روابط ارضی واعمال شیوخ ـ که خود ازفئودالهای زمین دار بوده‌اند ـ در آنها وجود دارد.

از مجموعهٔ معروف تذکرهٔ شاعران فارسی زبان یعنی «تذکرة الشعراء »دولتشاه (درحدود ۱٤۷۷ م. = ۸۹۳ هـ.) نیز استفاده کرده‌ایم[2]. تذکرهٔ دولتشاه دربیان حقایق و سال وسه وقایع دقیق و قابل اعتماد نیست. ولی‌در عوض بسیاری مطالب مربوط به زندگی مردم و مسائل اجتماعی در آن یافت میشود ـ از آنجمله است مطالبی‌دربارهٔ زمین‌داری فئودالی و وضع رعایاو غیره که درمنابع نقلی دیده‌نمیشود. دولتشاه روایت مستقلی از تاریخ سربداران را نیز نقل میکند.

تألیفات دربارهٔ فن کشاورزی و دائرةالمعارفها

در این گروه تألیفاتی راکه تمام ویا بخشی ازمندرجات آنها دربارهٔ مزروعات و فن کشاورزی و آبیاری و غیره میباشد وارد ساخته‌ایم.

منابع مذکور تقریباً از طرف محققان تاریخ اجتماعی ایران مورد استفاده قرار نگرفته وحال آنکه از لحاظ تاریخ زراعت بسیار ارزنده میباشند و بدین سبب مشروحتر از آنها سخن خواهیم گفت.

« بوندهشن » ـ دائرة المعارف زرتشتی ـ که مربوط به دوران ساسانیان است ولی بصورت نسخه‌ای که در قرن نهم م. تحریر شده ـ بدست ما رسیده اشاره‌ای به مزروعات ایران کرده و طبقه‌بندی عجیبی را در مورد آنها قائل شده[3]. با مقایسهٔ

(۱) سلسلة النسب (به فهرست کتب رجوع شود). به «موقوفات اردبیل» ازپطروشفسکی نیز رجوع شود.

(۲) دولتشاه (به فهرست کتب رجوع شود).

(۳) بوندهشن (به فهرست کتب رجوع شود /

این اشارات با اخبارمنابع قرنهای دهم تاشانزدهم م. میتوانیم معلوم کنیم که قبل از غلبهٔ اعراب چه مزروعاتی در ایران متداول بوده و بعد از آن چه کشتهائی رواج یافته.

ابومنصور موفق الهروی بین ۳۶۰-۳۵۶ ه. (۹۷۶-۹۶۷ م.) رساله یا صحیحتر بگوئیم - دائرةالمعارفی در داروشناسی بزبان فارسی و بنام عربی «کتاب - الابنیه عن حقایق الادویه» برای امیر منصور سامانی تنظیم کرده. این کتاب یکی از قدیمترین تألیفات علمی بزبان فارسی جدید است. نسخهٔ خطی کوفی این اثر را که در کتابخانهٔ وین محفوظ است ف. ر. زلیگمان استاد وینی منتشر کرده است[۱]. دکتر پزشک عبدالخالق آخوندوف دانشمند آذربایجانی کتاب مزبور را بالمانی ترجمه کرده[۲] و تفسیری بر آن نوشته که توسط دانشگاه «درپت» (تارتو) طبع و منتشر شده است[۳].

تألیف مشهور ابومنصور موفق هروی با فن کشاورزی مستقیماً ارتباطی ندارد ولی معهذا از لحاظ تاریخ زراعت در ایران شایان بسی توجه میباشد: زیرا میتوان از روی آن فهرست کاملی از نباتات مزروع در ایران قرن دهم م. اهم از غلات و گیاههای صنعتی و سبزیجات و میوه جات و غیره ترتیب داد و اطلاعاتی نیز دربارهٔ انواع نباتات مزبور و موارد استعمال و تاحدی محل کشت آنها بدست آورد (چون در آنزمان تمام مزروعات و بسیاری از گیاههای وحشی نیز از لحاظ داروئی مورد استفاده قرار میگرفته‌اند).

---

(۱) ابو منصور موفق (به فهرست کتب رجوع شود) نسخه تألیف موفق که اکنون در وین محفوظ است (۴۴۷ ه.) یکی از قدیمترین نسخ خطی فارسی است که تاکنون کشف شده. نساخ این نسخه علی‌بن احمد اسدی طوسی - برادر زاده فردوسی کبیر بوده است.

(۲) در مجلهٔ Historische Studien aus dem Pharmacologschen institute der universität Dorpat چاپ شده (مجله سوم - درپت ۱۸۹۳) ما از این ترجمه استفاده نکرده‌ایم.

ترتیب ذکر نباتات بحروف تهجی است (از روی نام عربی آنها) و دربارهٔ هرگیاهی شرح کم‌وبیش مفصلی نوشته شده. اثر ابومنصور موفق مبتنی‌برتفحصات خود مؤلف و همچنین تعداد کثیری منابع یونانی [1] و سریانی [2] و عربی [3] و هندی [4] میباشد.

درکتاب مشهور قابوس‌نامهٔ عنصرالمعالی کیکاوس زیاری [5] که در ربع آخر قرن یازدهم م. بزبان فارسی نوشته شده و دستورالعمل گونه‌ایست برای‌آن دوران (فئودالیته) شرح مختصری « اندر آیین و رسم دهقانی » وجود دارد.

دائرةالمعارف فارسی بنام « نزهت‌نامهٔ علمائی » شاهمردان بن ابی‌الخیر که برای ابوکالیجار گرشاسپ نوادهٔ علاءالدوله محمدبن دشمن زیارکاکویه، ظاهراً، در ربع‌اول قرن دوازدهم م. [6] تنظیم و تحریر شده مقاله‌ای‌در مزروعات وفن‌فلاحت دارد. مقالهٔ مزبور به هشت فصل تقسیم شده‌است ، باین شرح :

۱- در درختان میوه دار.

۲- درگیاههای معطر .

۳- در بستانکاری.

۴- دربارهٔ برخی از انواع درختان وگیاهان (وحشی).

---

(۱) از روی ترجمه های عربی و سریانی یا دست سوم نقل شده. از آنجمله سخنان بقراط و افلاطون و ارسطو و دیوسکورید و جالینوس و پاول اگینی منقول است.

(۲) از آنجمله عیسی (یشو) بن‌سوخار بخت شاگرد گئورگی معروف ، فرزند بختیشو و یحیی (یو آن) بن‌البطریق ـ که مترجم جالینوس ذکر شده.

(۳) از آن میان ثابت‌بن قرة و ابوماهر و غیره.

(۴) از آنجمله جنگ و منکا که در زمان خلیفه هرون‌الرشید در بغداد میزیستند.

(۵) قابوسنامه (به فهرست کتب رجوع شود).

(۶) نزهت نامهٔ علائی (به فهرست کتب رجوع شود). پس از آنکه اوراق این کتاب برای طبع بچاپخانه داده شدمقاله‌ای از آ.ن. بولدیریف تحت عنوان « تاریخ‌نزهت نامهٔ علائی » منتشر شد (مجموعهٔ یادنامهٔ ای.یو.کراچکوسکی. چاپ LIY . لنینگراد ۱۹۵۸ ص ٤٦-٤٤).

۵- در پیش بینی باران و زمستان و سرما.

۶- در انتخاب گاونر خوب (برای شخم).

۷- در دفع زیانهای غلات از قبیل ملخ و سوش و حشرات و خزندگان و بیماریهای گندم.

۸- در حفاظت میوه‌ها و نهال و درختان.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی ، گذشته از « جامع‌التواریخ » دائرة‌المعارفی در علوم طبیعی بنام «کتاب‌الاحیاء والاثار» نیز تألیف کرده است . درکتاب مزبور فصول بسیار در آبیاری و خاصیت خاکها و فن فلاحت وجود داشته. میدانیم که این اثر بدست ما نرسیده و یا تاکنون کشف نگردیده است و فقط فهرست مندرجات آن در « جامع‌التصانیف رشیدی » مذکور است. از این تألیف دونسخهٔ خطی در دست است ـ یکی عربی درکتابخانهٔ ملی پاریس و دیگر فارسی در مخزن انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم لنینگراد [1].

حتی عناوین فصول کتاب که بدست ما رسیده خود تا حدی سطح عالی فن آبیاری و فلاحت را در ایران ـ درفاصلهٔ قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی ـ معلوم میدارد. و بدین‌سبب عناوین فصول مزبوررا باختصار در اینجا نقل میکنیم :

۱- در آب و خاك [2] سردسیر و گرمسیر [3] و در خواص آنها.

۲- درکاریزها و چشمه‌ها وکارهای مربوط بآنها.

۳- در سد و بند.

۴- در تخمها و ریشه‌ها واینکه کدام را باید پاشید وکدام را نشاند.

۵- در غلات وغیره.

---

(۱) نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم . شمارهٔ C. ۳۷۰ از ورق ۳ ببعد .

(۲) یعنی آبیاری و خاك .

(۳) دربارهٔ این اصطلاحات به فصل سوم رجوع شود.

۶- در اقسام درختان میوه‌دار و بی میوه [1].

۷- در خواص درختان، پیوند و فایدهٔ آن.

۸- دربارهٔ کود و آبیاری و خواص اقسام آبها.

۹- درخربزه و خیار و سبزیجات مختلف.

۱۰- درگندمکاری وجوکاری و غلات مختلف.

۱۱- درکشت نیشکر، پنبه، کنجد، کتان، کنف و امثال آنها.

۱۲- در دفع ملخ ومورچه و مار و عقرب و امثال آنها [2].

۱۳- در خواص کبوتران و ماکیان و دیگرپرندگان و بدست آوردن مدفوعات آنها [3]. درآفات درختان و میوه‌ها وکشتها و دفع و رفع آن [4].

پس از سال ۷۰۰ هجری مؤلف مجهولی که بنابنوشته‌هایش مردی دانشمند و جهانگرد و ازکارکنان دولت بوده بدستور غازان‌خان مغول تألیف مفصلی در فن کشاورزی نوشته که بعدها تحت عنوان «کتاب علم فلاحت و زراعت» این کتاب را عبدالغفار نجم‌الدوله با چاپ سنگی بطبع رسانیده منتشرکرده است [5].

این تألیف بصورت اولین مجلد سلسله رسالاتی که عبدالغفارخان نجم‌الدوله تحت عنوان «مجموعهٔ علمی ایرانی در زراعت و فلاحت و باغبانی» منتشر نموده چاپ شده بوده. در ضمن این سلسله رسالات گذشته ازکتاب مزبورکه مربوط بقرن ۱٤ م. بوده دو رسالهٔ دیگر درفن فلاحت قرن شانزدهم میلادی (مجلد دوم و چهارم. دربارهٔ آنها بعد سخن گفته خواهد شد) و یک تألیف مجهول‌المؤلف که

---

(۱) در نسخهٔ پاریس چنین نوشته.

(۲) یعنی حیوانات موذیه برای غلات و درختان بارور.

(۳) به فصل سوم رجوع شود.

(٤) نسخهٔ خطی ا.ش. فرهنگستان علوم شمارهٔ C-۳۷۰ از ورق ۳ ببعد.

(۵) «کتاب علم فلاحت و زراعت تألیف شخصی عالم و عامل و سیاح در عهد غازان خان».

که ظاهراً در قرن نوزدهم نوشته شده و « فایدهٔ پیوند زدن به شیوهٔ فرنگیان » نام دارد (مجلد سوم) منتشر شده است . بدیهی است که رسالهٔ اخیرالذکر از لحاظ موضوع مورد علاقهٔ ما شایان توجه نمیباشد. هرچهارکتاب با چاپ سنگی‌طبع شده (فقط بخش اول کتاب چهارمی بوسیلهٔ چاپ سربی طبع شده و بخش دوم‌آن‌سنگی) و تقریباً یکجا ـ در ۲۳ - ۱۲۲۲ هجری قمری (۱۹۰۵-۱۹۰۴م.) منتشر شده بودند. این کتب اکنون نادرند و بآسانی بدست نمیآیند.

انتشارات عبدالغفارخان نجم‌الدوله جلب نظر ایرانشناسان غربی و روسی را ننموده و این خود گواه قلت توجه محققان به فن فلاحت در ایران میباشد. تاحدی که اطلاع داریم «کتاب علم فلاحت و زراعت» منتشرشده، اندکی مورد استفاده قرارگرفته است. و این خود ما را برآن میدارد که دربارهٔ این رساله بیشتر محض و بحث کنیم [1].

کتاب مزبور به ابواب تقسیم نشده ولی‌دارای فصول بسیار است و اطلاعات زیر را بدست میدهد : در حفاظت تخمها و غلات ، در اینکه کدام درخت و گیاه از تخم میروید وکدام را باید بصورت نهال کاشت ؛ در خواص انگور و اقسام درختان بارور و بی‌بر (دربارهٔ هریک جداگانه) ، در اقسام گل های سرخ (گل سوری) وگلها وگیاهها ؛ در پیوند اقسام درختان بارور و بی بر ؛ در شرایط کود دادن (زبل) ، دربارهٔ گندم و بقولات و چاشنیها و نباتات معطر و الیافی و قابل نسج. بخشی‌برای‌هر روئیدنی‌تخصیص داده شده. دراین بخشها نظمی‌وجودندارد.

مؤلف کتاب فقط از یک منبع مورد استفاده خویش که «کتاب آثارواخبار» نام دارد ، یاد میکند. ظاهراً این همان تألیف جغرافیائی زکریای قزوینی (قرن ۱۳ م.) بزبان عربی میباشد که عنوان کامل‌آن «کتاب آثارالبلاد واخبارالعباد»

---

(۱) پطروشفسکی : رسالهٔ فارسی در فن فلاحت از عهد غازان خان. درکتاب‌مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین کنفرانس علمی شرقشناسان شوروی در تاشکند. چاپ فرهنگستان علوم ازبکستان و تاشکند ، ۱۹۵۸ ص ۵۹۹ - ۵۸۶

است [۱]. در بادی نظر چنین حدس زده میشد که این کتاب منبع اصلی « فلاحت » است. ولی در واقع مضمون « آثارالبلاد » ـ که تألیفی است در جغرافیای « هفت اقلیم » با اشارات تاریخی و شرح حال رجال ـ بهیچوجه با « کتاب فلاحت » ـ که اثری است در فن کشاورزی ـ قابل انطباق نیست. گمان میرود که مؤلف اثر اخیر الذکر از تألیف دیگر زکریای قزوینی که « عجایب المخلوقات » نام دارد ومبحث مفصلی دربارهٔ درختان وگیاهان در آن گنجانده شده استفاده کرده باشد [۲]. ولی نه ترتیب بیان مطالب و نه مضمون کتاب اخیر (در بخش اعظم مبحث مزبور) با « فلاحت » قابل تطبیق نیست. و « کتاب علم فلاحت » بمراتب کاملتر میباشد و حاوی مطالبی است (مثلاً دربارهٔ محل کشت فلان ویا بهمان مزروع در ایران) که در اثر زکریای قزوینی دیده نمیشود. ممکن است که مؤلف یکی از روایات اثر نجومی زکریای قزوینی راکه بدست مانرسیده مورد استفاده قرار داده باشد [۳].

مؤلف « فلاحت » دیگر منابع خویش را بوضوح نام نمیبرد و فقط به « کتب فلاحت » و گواهی « مسافران » و « تجار » و یا تجارب « دهقانان » در کشت مزروعات اشارهٔ مبهمی مینماید.

مؤلف بیشتر از خویشتن سخن میگوید و علی الرسم خود را « این ضعیف » میخواند و بمشاهدات و « تجارب و امتحان » خویش استناد میکند ـ که درقلمه زدن و پیوند کردن اقسام درختان با ثمر و بی ثمر و بذر فشانی و لشاندن نهال و

(۱) دو روایت از این تألیف وجود دارد یکی مورخ بسال ٦٦١ ﻫ. و دیگر ٦٧٤. روایت اخیر را ف. ویوستنفلد بصورت بخش دوم « نجوم » زکریای قزوینی (رجوع شود به فهرست کتب) منتشر کرده. « تلخیص الاثار » عبدالرشید باکووی خلاصهٔ این کتاب است در جغرافیا بزبان عربی که در ۸۰٦ ﻫ. تنظیم شده.

(۲) زکریای قزوینی. ص ۳۰۲ - ۲٤٥ ، منبع قزوینی « کتاب الفلاحت » ابن العوام- پایان قرن ۱۲ م. بوده

(۳) دربارهٔ روایات گوناگون تألیف قزوینی رجوع شود به :

I. Ruska. Qazwini studien ; I. Ruska. ober den falschen und echten Kazwini.

غرس اشجار و زرع انواع مزروعات که از هندوستان و دیگر کشورها بایران آورده بوده‌اند ـ بدست آورده [1].

بیشتر بخشهای این کتاب اصیل است و بمشاهدات و یا سؤالهای مؤلف از این و آن و آزمایشهای فلاحتی خود وی مبتنی میباشد.

وی خود را معاصر غازان خان مغول (از ۱۲۹۵ تا ۱۳۰٤ م. = ٦۹۵ تا ۷۰٤ هـ. حکومت کرد) معرفی میکند. مؤلف کتاب « فلاحت » آزمایشهای فنی کشاورزی فراوان در تبریز بعمل آورده و این را باید با اقدامات غازان‌خان مربوط دانست ، زیراآن سلطان میخواست کشاورزی‌ایران‌را که براثر غلبهٔ مغولان‌وسیاست مالیاتی نخستین خانهای مغول ویران و خراب شده بود احیاء کند . میدانیم که غازان خان بموازات فرامینی که تاحدی ازسختی وضع روستائیان ایران کاسته بود، بنابگفته رشیدالدین «حکم فرموده تا ازهمهٔ ممالک انواع درختان میوه‌دار ورياحين و حبوبات که در تبریز نبود وهرگز درآنجا کس‌ندیده نهال و شاخ آن‌پیوند کردند و بذور آن بیاوردند و بتربیت آن مشغول شدند و این زمان مجموع آنها در تبریز بادید آمده روز بروز در میرسد و زیادت از آنکه در شرح گنجد و خلائق بدان منتفع‌اند... و تمامت ولایات بعید ازممالک هند و ختای و غیره ایلچیان فرستاده [2] تا تخم چیز هایی که مخصوص بآن ولایات بیارند » ظاهراً مؤلف در این اقدامات غازان خان شرکت داشته است.

از فرهنگ‌اصطلاحات ولغات نادر و مهجور زبان فارسی که شمس‌الدین‌محمد فخری اصفهانی (یا شمس فخری) در سال ۷٤۵ هـ. بصورت بخش چهارم کتابی تحت عنوان « معیار جمالی » درقواعدعروض‌ترتیب داده میتوان همچون‌منبع تاریخ فن فلاحت در دوران مورد نظراستفاده کرد. کتاب اخیرالذکر را به صاحب‌اصفهان و فارس و دوست و حامی حافظ وهنرمند تیره بخت ابواسحق جمال‌الدین محمدالجو

---

(۱) فلاحت صفحات ۸، ۱۱، ۱٦، ۱۹، ۲۵، ۲۸، ٤۲، ۷۳، ۹۳، ۹٤، ۹٦ .

(۲) جامع‌التواریخ . نسخه خطی استانبول. ورق ٦۰۳ .

(از ۱۳٤۱ تا ۱۳۵۳ م. = ۷٤۲ - ۷۵٤ ه. حکومت کرد) اهداء کرده و بنام وی معنون ساخته. فرهنگ (بخش چهارم کتاب) را ك. زالمان در کازان طبع ومنتشر کرده (متن فارسی و فهارس) [1]. در این فرهنگ ضمن شرح معنی لغات فراوان دیگر - بسیاری از اصطلاحات مربوط به زراعت و باغبانی و تاك نشانی و آبیاری و آلات و ادوات فلاحتی وزندگی مردم روستا (خانهٔ روستائی ، ساختمانهای کشاورزی و غیره) را معنی کرده است. برای هر اصطلاح مثالی ذکر گشته و شعری نقل شده است. برخی از اصطلاحات مذکور در فرهنگ مزبوز هنوزهم درزبان فارسی مصطلح است و بعضی دیگر از دیر بازی از دایرهٔ استعمال خارج شده است. تعدادی اصطلاحات محلی که در میان مردم ولایت اصفهان متداول بوده نیز در فرهنگ دیده میشود. لغات فرهنگ بطورکلی ایرانی هستند و الفاظ عربی بالنسبة اندك دیده میشود و لغات ترکی- مغولی تقریباً در آن وجودندارد. کلمات بترتیب آخرین حروف تهجی تنظیم شده‌اند.

دائرة المعارف « دانش نامه جهان » که در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم توسط غیاث الدین علی بن علی امیران الحسینی الاصفهانی تصنیف شده و هنوز بطبع نرسیده است [2] حاوی بخشی است در « تجسس آب چشمه وکاریز و چاه » [3] و شیوه های تفحص محل آبهای تحت الارضی وسمت رگه های واجد آب که برای حفر کاریز و چاه ضرورت دارد. مطالب این منبع نشان میدهد که استادان آبیار ایرانی درقرون وسطی بسیار مجرب بوده‌اند.

در ربع اول قرن شانزدهم م. فاضل هروی رسالهٔ مفصلی در فن کشاورزی بزبان فارسی بنام « ارشادالزراعة » تألیف کرده [4]. رسالهٔ مزبور را عبدالغفار نجم -

---

(۱) شمس فخری (به فهرست کتب رجوع شود).

(۲) نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شمارهٔ C-۵۹۰

(۳) همانجا. ورق ٤۲٦ ببعد.

(٤) (به حاشیه ۳ ص ۳۹ رجوع شود).

الدوله ـ که بیشتر ذکرش رفت ـ در طهران ، بصورت مجلد چهارم « مجموعهٔ علمی ایرانی در زراعت » [1] طبع و منتشر کرده. در ا.ج.ش.س. دو نسخهٔ خطی رسالهٔ مزبور وجود دارد : یکی نسخهٔ خطی مجموعهٔ ا. م. پشچروا که کاملتر است [2] و دیگر نسخهٔ خطی مخزن فرهنگستان علوم ازبکستان در تاشکند [3]. که زیان دیده و معیوب است . سال اتمام این تألیف در هر دو نسخهٔ خطی و همچنین در چاپ طهران ـ ۹۲۱ هجری ذکر شده است (۱۵۱۵ م.).

رساله به شش باب یا « روضه » تقسیم شده. آ.آ. سیمونوف مضمون روضات مزبور را بشرح زیر بیان میکند [4] :

۱ـ در شناسائی خاك . ۲ـ در ساعات مناسب برای کشت . ۳ـ در کشت غلات. ٤ـ درآماده کردن زمین تاکستان، در اقسام انگور وغیره ۵ـ درسبزیجات ٦ـ دربارهٔ درختان بارور وگلها. ۷ـ درقلمه زدن درختان و تاك وغیره. ۸ـ در غرس درختان وگلها با در نظر گرفتن نقشهٔ باغ .

باب اخیر درچاپ طهران عنوان دیگری دارد : « دربارهٔ تهیهٔ گلاب وروغن گل سرخ و مربای گل سرخ و در حفاظت « بیوت نخل ». متن چاپ طهران با دو متن یاد شده اختلافات بسیار دارد. نسخهٔ خطی ا. م. پشچروا مقدمهٔ مفصلی با اشعار و حکایات آموزنده دارد [5]. مؤلف در این مقدمه بسخنان شیخ عبدالله انصاری (قرن یازدهم م.) و رکن الدین علاءالدوله سمنانی (قرن چهاردهم م.) ودیگر مقامات معتمد دینی اشاره کرده زراعت را بهترین شغل خدا پسندانه میداند که

---

(۱) ارشادالزراعة (به فهرست کتب رجوع شود).

(۲) با اجازهٔ بانو پشچروا از این نسخهٔ خطی استفاده کرده‌ایم و مراتب سپاسگزاری عمیق خویش را تقدیم وی میداریم. وی اکنون متن کامل و ترجمهٔ رساله مزبور را برای طبع آماده میسازد.

(۳) نسخهٔ خطی فرهنگستان علوم ازبکستان شمارهٔ II / ۵٦۵ .

(٤) مجموعهٔ نسخ خطی شرقی فرهنگستان علوم ازبکتان ، I ، ص ۳۱۳ .

(۵) نسخهٔ خطی پشچروا. ورقهای ۹ ـ ٤۱ .

جبرئیل - طبق افسانه - پس از طرد آدم و حوا از بهشت اشتغال بدان را بایشان توصیه کرده [١]. ممکن است که اینمورد انعکاسی از معتقدات قدیمی زرتشتیان که کشاورزی را وظیفهٔ دینی صنف کشاورزان میدانستند باشد. مؤلف مبانی سیاستی‌را که بعقیدهٔ وی سلطان مسلمان در مورد روستائیان باید درپیش گیردشرح‌میدهد[٢].

مبنای این کتاب استنتاج از تجارب و شیوه های کشاورزی زمین داران و روستائیان واحهٔ هرات میباشد و بدین سبب کتاب رنگ محلی دارد. بویژه شرح وصف خاك واحهٔ هرات و موعد کارهای گوناگون کشاورزی از روی گاهنامهٔ‌شمسی و انواع گندم و جو و غیره و کار در تاکستان و قواعد پیوند زدن اقسام درختان میوه‌دار و غیره درخور توجه شایان است. مؤلف چندین بار ضمن آوردن مثال از باغداری‌بزرگ یک فئودال روحانی یاد میکند ولی بدون ذکر نام. عبدالغفار نجم‌الدوله - سابق‌الذکر - یک رسالهٔ مجهول‌المولف دیگر مربوط به قرن ١٦ م. درفن فلاحت - بصورت مجلد دوم سلسله انتشارات مذکور تحت عنوان « علم فلاحت‌و زراعت ایرانیان » طبع و منتشر ساخته [٣].

دکتر تقی بهرامی مؤلف کتاب « تاریخ کشاورزی ایران » که - بگفتهٔ خود وی از قدیمترین نسخهٔ خطی منبع مذکور که در ماه ذی‌الحجه ١٠٠٧ ه. بپایان رسیده‌استفاده کرده است، میگوید که عنوان‌آن تألیف در نسخهٔ خطی‌مزبور « کتاب در معرفت بعضی امور که اهل فلاحت را درکار آید » بوده است [٤].

کتاب مرکب از ٣٢ باب و یک خاتمه است بشرح زیر :

١- مقدمه .

٢- درکشت غلات ، در شناسائی آنکه کدام خاك نزدیک به آب است و

---

(١) همانجا ورقهای ٤٢-٣٣ .

(٢) همانجا ورقهای ٤٩ - ٤٢ .

(٣) کتاب علم فلاحت (به فهرست کتب رجوع شود).

(٤) دکتر تقی بهرامی. تاریخ کشاورزی ایران ، ص ١٦٧ .

کدام نیست و در خاك خوب و بد برای زراعت و غیره.

۳- در دفع آفات کشاورزی (علفهای هرزه ، برق وصاعقه و یخ بندان).

٤- درقواعد وموعد درو وجمع‌آوری محصول، درساختن انبارها برای غلات، در قواعد حفاظت غلات و اقسام سبزیجات.

٥- در قواعد غرس اشجار و حفظ نهالها.

٦- در غرس تاك و درخت زیتون.

۷- درغرس دیگردرختان بارور (برای هریك شرحی جداگانه).

۸- در پیوند زدن درختان بارور و اینکه کدام درخت بارور را میتوان‌به‌دیگر درختان پیوند زد (دربارهٔ هردرخت میوه جداگانه).

۹ - در تراش درختان بارور (برای هرمورد جداگانه) و حفظ میوه ها و سرکه انداختن.

۱۰- در صیفی کاری.

۱۱- درمبارزه با آفات مزروعات درختان بارور [1].

۱۲- درفایدهٔ بعضی سبزیجات وگیاهها ، خاتمه . دربارهٔ حفظ کبوتران (بخاطر جمع‌آوری مدفوعات که کود پربهائی است).

فن فلاحت درایران بطورکلی پای بند محافظه‌کاری وسنن و رسوم و روشها و اصول دیرین بوده و این خود بمااجازه میدهد تا در بررسی وضع زراعت درقرنهای سیزدهم و چهاردهم از تألیفات وکتب فن‌فلاحت‌که مربوط بدوران مقدم‌تر و یا متاخر تر باشد استفاده‌کنیم.

در این تحقیق هدف مابررسی نیروهای تولیدی و وضع واقعی زراعت‌وهمچنین روابط تولیدی دردوران موردنظربوده. ولی آگاهانه‌به‌کاوش‌در تمام مسائل‌مربوط به مطالعهٔ فئودالیزم در ایران گرایشی نداشته‌ایم. و فقط به ارزیابی کلی نفوذ و تأثیر صحرانشینان مغول و ترك در جریان تکامل اجتماعی و اقتصادی ایران‌اکتفا

---

(۱) دربارهٔ آفات کشاورزی به فصل سوم رجوع شود.

نمودیم ولی توجهی به دامداری‌صحرانشینان وویژگیهای آن نکردیم، زیرامعتقدیم که اینموضوع باید درکتاب جداگانه و مستقلی مورد بحث قرارگیرد. و همچنین بموضوع بقایای شیوهٔ زندگی‌دوران بردگی‌درجماعات فئودالی‌آسیای مقدم‌که مورد پژوهش هیچیک از محققان‌قرار نگرفته نیز اشاره‌ای ننموده‌ایم- زیرا دراین‌باره کتاب علیحده‌ای خواهیم نوشت. و فقط بوجود گروه ویژه‌ای از بردگان - بردگان اسیر یا خریداری - که صاحبانشان ایشانرا در زمین اسکان داده بزراعت واداشته بسنده کردیم. در برخی از مسائل، مثلاً موضوع جماعات‌روستائی که تحت رژیم‌تابعیت فئودالی قرار داشته‌اند بناچار بسبب قلت مدارک باختصار پرداختیم و کلیاتی را بیان داشتیم.

از آنجائیکه‌توجه خویش‌راصرفاً معطوف بیکی‌از مراحل تاریخ تکامل‌جامعهٔ فئودالی در ایران کرده‌ایم بحث در مسائل مربوط به ظهور دوران متقدم فئودالیزم در ایران - با اینکه این موضوع تقریباً مورد پژوهش هیچیک از محققان دراتحاد شوروی و دیگرکشورها قرار نگرفته - جزو وظایف ما نبوده است[1].

---

(۱) فقط اخیراً تحقیق جامعی در موضوع پیدایش‌روابط دوران متقدم فئودالی‌درایران تحت عنوان «شهرهای ایران» تألیف ن.و. پیگولوسکایا منتشر شده است. محتوی این کتاب از عنوان آن وسیعتر است و روابط ارضی را از قرن سوم تا پنجم میلادی موردمطالعه قرار میدهد.

فصل اول

تاثیر حکومت مغولان در تکامل اجتماعی و اقتصادی ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی

جوانب کلی فتوحات مغولان

در آغاز قرن سیزدهم میلادی جامعهٔ فئودالی ایران بر روی هم طریق اعتلاء را می‌پیموده و جریان پیدایش مالکیت فئودالی زمین بسیار پیشرفت کرده بوده ولی بعد موقتاً بر اثر هجوم لشکریان چنگیزخان و شکست و ادبار حاصل از آن متوقف گشت و سرانجام در قرن چهاردهم بحد کمال رسید.

دیگر جوانب تکامل ایران فئودال در آغاز قرن سیزدهم عبارت بود از: انشعابات وسیع شبکهٔ آبیاری، روی زمینی و زیر زمینی - که شبکه های کوچک (شبکه های ناحیه‌ای که اراضی محدودی را دربر میگرفتند) بیشتر بوده (ولی البته شبکه های بزرگ هم وجود داشته). دیگر کشاورزنی - که بر غم سطح نازل آلات و ادوات زراعتهای کوچک، با اینحال بر اثر چیره دستی وآزمودگی زارعان - حاصل فراوان ازآن بدست میآمده. دیگر وجودشهرهای بزرگ فئودالی پر رونق که جمعیت آن فشرده بوده و صنعتها و پیشه ها (بخصوص صنایع هنری [1]) در آنها شکوفان و سرمایهٔ بازرگانان کلان بوده وتجارت بسط داشته (اعم از تجارت صادراتی وداخلی از طریق شاهراههای کاروان رو). جملهٔ این عوامل گواه بر وجود گرایشهای

---

(۱) دربارهٔ صنایع هنری ایران در قرون وسطی به تالیف بسیار جامع و تازهٔ زکی محمد حسن که تحت عنوان « صنایع ایران بعدالاسلام » منتشر شده رجوع شود.

ترقیخواهانه در جامعهٔ فئودالی ایران در آغاز قرن سیزدهم میلادی میباشد.

افزایش تضادهای طبقاتی نیز در قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم خود نموداری بطورکلی از جنبهٔ ترقیخواهانهٔ تکامل جامعه بوده، زیرا افزایش تضاد های مزبور در جامعه های طبقاتی مبنا و اساس ترقی میباشد. در عین حال در درون طبقهٔ فئودالها نیز تضاد هائی وجود داشته ـ از قبیل تضاد میان بزرگان نظامی، صحرانشین و غیر صحرانشین از یکسو و کارمندان کشوری و روحانیان مسلمان ـ و یا بهدیگر سخن ـ خدام دین از دیگرسو. در جامعهٔ فئودالی ایران آن روز دو گرایش متوازی سیاسی وجودداشت، یکی گرایش بطرف تفرقه و پاشیدگی فئودالی وسازمان نظامی ـ اقطاعی و دیگر تمرکز دولت فئودالی و بسط شعب دستگاه بوروکراسی مرکزی. گروههای یادشدهٔ طبقات فئودال کشور که باهم درگیرودار بودند وبخاطر کسب قدرت و زمامداری مبارزه میکردند درواقع هریک مبین یکی از گرایشهای فوق شمرده میشدند.

فتوحات مغولان را نمیتوان فقط یک پدیدهٔ خالص خارجی در تاریخ ایران شمرد... بلکه از نوع کشورگشائیهائی بوده که بر اثر آن تبدلات عمیقی دراقتصاد و سازمان اجتماعی ممالک مسخره پدید میآید.

چنانکه میدانیم امپراطوری مغولی چنگیزخان براثر فتوحات وسیع جامعه های مختلف را در زیر یک لوا متحد ساخت، از قبیل جامعهٔ صحرا نشینی، زراعتی و جامعه های مختلطی که در آن مردم دامدار و صحرانشین با زراعت پیشگان اسکان یافته درکنارهم زندگی کرده همزیستی داشتند. تأسیس امپراطوری مغول نتیجهٔ مستقیم ورود جامعهٔ مغولی در آغاز قرن سیزدهم بمرحلهٔ فئودالی بوده. از آنجائیکه موضوع پیدایش جامعهٔ متقدم فئودالی در مغولستان توسط مورخان شوروی [1] بقدر

---

(۱) رجوع شود به: ب. ا. ولادیمیر تسوف. سازمان اجتماعی مغولان ص ۱۲۱ - ۳۳. و تقریظ یاکوبوسکی به کتاب مزبور. یاکوبوسکی و ب.د. گرکوف « قزل اردو » ص ٥٦ - ٣٥، تاریخ جمهوری ملی مغولستان ص ۹۰ - ۷۹.

کفایت مورد مطالعه و کاوش قرار گرفته - ما از آن بحث نخواهیم کرد. فقط یادآور میشویم که در دوران متقدم جامعهٔ فئودالی مغول - شیوهٔ تکامل نیافتهٔ زندگی برده‌داری (که مبدل بشیوهٔ غالب تولید نگشته بود) دیرباز محفوظ ماندواستفاده از کار اسیران برده شدهٔ بیگانه در امر شبانی گله‌ها و پیشه‌وران بیگانه در دستگاه اقتصادی بزرگان صحرانشین [1] میان ایشان نیز - مانند دیگر صحرا نشینان آسیا در قرون وسطی، متداول بوده است.

امپراطوری چنگیزخان با شرکت فعال سران جامعهٔ مغول که بصورت‌فئودال در آمده بودند، تأسیس شد. و بالضروره دولت جدید میبایست مبین منافع سران مزبور باشد. و در نظر بزرگان صحرانشین جنگ دائم، جنگی که ثمر آن فتح اراضی جدید و کسب غنائم بصورت اسبان جنگی و دام و اسلحه و منسوجات وطلا ونقره و اسیران - بردگان از زن و مرد باشد، تاحدی (چنین جنگی) بخشی از فعالیت تولیدی ایشان بشمار میرفته.

پیش از تأسیس امپراطوری چنگیزخان منبع غنائم - از لحاظ بزرگان نظامی صحرانشین، جنگهای دائمی‌بوده که بین گروههای قبایل، از قبیل تاتارهای‌سفید و تای چی‌ئوتان و کرائیتان و نایمانان و مکریتیان و غیره جریان داشته. ودرآمد بزرگان صحرانشین از غنائم جنگی کمتر از عوایدی که ایشان در نتیجهٔ بهره کشی از آراتهای‌صحرانشین [2] بدست میآوردند نبوده.

وحدت سیاسی مغولستان در زمان چنگیز خان فقط بشرطی ممکن بود مورد پشتیبانی بزرگان صحرانشین قرارگیرد که منبع غنائم، یعنی جنگ - از میان نرود بلکه برعکس توسعه یابد. بدین‌سبب چنگیزخان که هم از آغاز کار به بزرگان

---

(۱) رجوع شود به: پیرآن دپلانو کارپینی «تاریخ مغولان، ص ۳۷-۳۶؛ ویلهلم دروبروك. «سفری بکشورهای شرقی» ص ۱۶۱-۱۰۴، جامع‌التواریخ نسخهٔ استانبول ورق ۵۶.

(۲) آراتها - شبانان مغول.

صحرانشین فئودال منش متکی بوده درطریق کشورگشائی گام نهاد. فتوحات وی بمراتب بیش از آنچه بزرگان صحرانشین از جنگهای خانگی غنیمت بدست میآوردند نوید دهنده بوده وگذشته از این امکان بهره کشی فئودالی ازکشورهای ثروتمندو متمدن و زراعت پیشهٔ همسایه را، پس ازتسخیر، برای ایشان تامین میکرده. کوشش بخاطر بدست آوردن مراتع جدید نیز محرك مهمی برای کشورگشائی بوده و این خود برای گله های کوچك آراتها (چوپانان خرد) چندان اهمیت نداشت ولی از لحاظ بزرگان صحرانشین که دارای گله های بزرگ بوده وسیعاً بدامداری میپرداختند بسیار مهم بوده.

و بالاخره فتوحات خارجی از جهت دیگرنیز برای بزرگان صحرانشین فئودال‌منش ضرورت داشته، باینمعنی که برای مدت کم و بیش درازی تناقضات طبقاتی را که میان بزرگان مغول و تودهٔ آراتهای صحرا نشین تابع ایشان پدید آمده بوده ضعیف میکرده و تحت الشعاع قرار میداده. فتوحات و کشورگشائیهای مدام چنگیزخان و جانشینان وی نیرومندترین وجدیترین وجوانترین بخش عامهٔ آراتها رااز زادگاهشان دورکرده بود و اجازه داده بود تا بیاری انتظامات نظامی مقیدشان کنند و چنین تلقین کنند که کشورگشائی برای آنان نیز سودمنداست - زیرا بخشی از غنائم جنگی را بآن افراد اختصاص میدادند. لفافه وظواهر پدرشاهی روابط عهد فئودالی، و سازمان قبیله‌ای که محفوظ مانده بوده و غنائم فریبندهٔ جنگی... اینها وسایلی بود که بزرگان صحرانشین دراسپراطوری چنگیزخان بیاری آنهامردم مغولستان و تودهٔ صحرانشینان را مطیع رهبری خویش ساخته و نفوذ و حیثیت خویش را در میان ایشان بالابرده و آنانرا برای گشودن و تسخیر کشور های دور دست بدنبال خود کشانیدند.

از فتوحات چنگیز مردم مغولستان طرفی نبستند. وگشودن کشورهای بیگانه نتوانست روابط استوار واقعی اقتصادی وسیاسی میان مغولستان و سر زمینهای همسایهٔ آن برقرارسازد ولی در عوض خاك اصلی مغولان را ضعیف وبیجان ساخت

وجوانان آن کشور را از پای در آورد و نابود ساخت و بخش مهمی از ساکنان آن را از زادگاهشان دور کرد.

فتوحات چنگیزخان و چنگیزیان تغییرات عمیقی در اقتصاد وتاحدی در روابط اجتماعی ممالک مسخرهٔ ایشان و بویژه در زندگی اجتماعی روستا، پدید آورد. نخست اینکه کشورگشائی مغولان موجب ویرانیهای عظیم گشت ونیروهای تولیدی کشورهای مزبور بوحشیانه‌ترین طرزی نابود شدند.

بطور کلی هجوم صحرانشینان فاتح بجامعه های متمدن و اسکان یافته قرون وسطائی علی‌الرسم باویرانی وغارت سرزمین های مفتوح همراه بود [۱]. از آنجمله فتح ایران بدست سلجوقیان هم موجب خرابیهای فراوان شد [۲]. با اینحال لشکرکشیهای

---

(۱) میان مورخان شوروی نظر دیگری نیز دربارهٔ نقش تاریخی فاتحان صحرانشین وجود دارد ـ که اینانرا «نیروئی ترقیخواه» میشمارند و رفتار ایشانرا با اقوام اسکان یافته بیشتر «مسالمت جویانه» میخوانند ـ این نظر در بسیاری از تألیفات آ. ن. برنشتام دیده میشود (تاریخ مختصرهونها. لنینگراد ـ سال ۱۹۵۰ و غیره). تحسین صحرانشینان ونقش تاریخی ایشان در مقالهٔ آکادمیسین و. آ. گاردلوسکی تحت عنوان «گرگ پابرهنه چیست؟» (اخبار فرهنگستان علوم ـ بخش ادبیات و زبان، سال ۱۹٤۷، مجلد ٦، شمارهٔ ٤. ص ۳۲۱ - ۳۱۷) بحد اعلا رسیده و بدون دلیل مقنع اخبار مورخان روسی را دربارهٔ دستبردـ های ویران کنندهٔ صحرانشینان دشت قپچاق بروسیه رد میکند و میگوید قپچاقیان نسبت بروسیه «نظر دوستانه‌ای» داشته‌اند و در واقع ناشر فرهنگ و تمدن بوده‌اند (مقالهٔ مزبور ص ۳۲۲ - ۳۲۱). ولی مطالعهٔ دقیق منابع بهیچوجه اجازه نمیدهد که با این نظر غیر تاریخی و ناصحیح وی نسبت به صحرانشینان فاتح قرون وسطی، همآهنگ شویم. در اینجا از تحسین تاریخ و اقدامات صحرانشینان ترك و مغول که در تألیفات پان‌تورکیستها دیده میشود و از نظریه های لئون کاهن (Léon Cahun) ماخوذ است صحبت نمیداریم. زیرا محرك پان‌ـ تورکیستها عللی است که با علم هیچ وجه مشترکی ندارد.

(۲) رجوع شود مثلاً به ویس ورامین فخرالدین گرگانی ـ مقدمهٔ مؤلف ص ۲٤ - ۲۳، دربارهٔ واحهٔ اصفهان)! ابن البلخی. فارسنامه ص ۱۳٤ - ۱۳۲ در تخریب شیراز که حتی در آغاز قرن ۱۲ م. هم هنوز بحال ویرانی باقی بوده و جز چند محله چیزی از آن برپا نمانده بوده.

چنگیزخان و جانشینان وی‌از بسیاری جهات با مهاجمات پیشین صحرانشینان‌تفاوت بارز داشته . امپراطوری چنگیزخان که بیشتر صحرا نشینان آسیای مرکزی را ـ اعم از مغول و ترك و غیره ـ متحد ساخته بود (بااینکه مجموعه‌ای از وصله‌های ناجور بود) بمراتب فشرده‌تر ومتشکل‌تر از دولتهائی بشمار میرفت که فاتحان‌صحرانشین درگذشته تاسیس کرده بودند . بدین سبب در ضمن فتوحات چنگیز خان ، مانند گذشته ، به بیرحمیهاوویرانیهای غیر متشکل برنمیخوریم بلکه باشیوه‌های‌متشکل امحای دسته‌جمعی مردم غیرنظامی و تخریب کامل نواحی مختلف ـ شیوه‌هائی که بوسیلهٔ سرداران چنگیزخان بکاربسته میشده ـ مواجه میشویم . روش ایشان ترور و ارعاب منظم و مدونی بود که از بالا رهبری و مجری میگردید و هدف آن عبارت بود ازکشتار متشکل تمام عناصریکه ممکن بود مقاومتی ابراز دارند و ترساندن مردم بی‌آزار غیر نظامی و ایجاد وحشت عمومی درکشورهای مفتوح .

ترس وارعاب متشکل ـ بفرمان شخص‌چنگیزخان مستقیماً از بالا ـ بموقع‌اجرا گذاشته میشده . . . این روش دلخواه سران صحرانشین مغول و ترکان صحرانشینی بودکه بدیشان پیوسته بودند . زیراکه نه‌تنها مقاومت طرف را فرومینشاند وغارت و چپاول راآسانتر میساخت وبصورت متشکل تری‌در میآورد (و این خود بنفع‌بزرگان مزبور بود) بلکه افراد صحرانشینی راکه درلشکرکشیها شرکت داشتندنیزبزنجیر انتظام و دیسیپلین مقید میساخت و از سرکشی ایشان مانع میشد .

معهذا برخی ازبزرگان مغول و حتی بعضی‌از اطرافیان چنگیزخان این‌روش ترور و ارعاب را نمیپسندیدند . جوچی‌خان (توشی‌خان) فرزند ارشد وغیر محبوب وی مخالف کشتارهای دسته جمعی و تخریب و ویرانی شمرده میشد [1] . فرزندسوم چنگیزخان اوگودی (اوکتای قاآن [2]) نیز طرفدار این سیاست نبود . و چون پس از مرگ بمسندخان بزرگ‌جلوس کرد آگاهانه کوشید تا بسران فئودال‌وبازرگانان

---

(۱) جوزجانی ـ ص ۳۷۹ .

(۲) دربارهٔ خصوصیات اوکتای‌قاآن به جوینی رجوع شود . مجلد اول ص‌۱۹۵-۱۵۸

کشورهای مفتوح تکیه کند (گرچه دراین طریق چندان کامیابی حاصل نکرد) و از شدت ویرانیها و کشتارهای دسته جمعی بکاهد.

هیچ دلیلی در دست نیست که این بیرحمیها را ـ چنانکه برخی ازمورخان اروپای غربی درقرن نوزدهم گفته ـ وقساوتها را نتیجهٔ «خاصیت نژادی» قوم مغول دانسته اند ـ بآن مردم نسبت دهیم. بهترین تکذیب این افکار ضد علمی این حقیقت انکارناپذیر است که روش امحای دسته جمعی فقط در زمان چنگیز خان و جانشینان بلا فصل او معمول بوده است. و در قرن چهاردهم جنگهای خانهای مغول بهیچوجه با دیگر جنگهای فئودالی آسیا تفاوتی نداشته است. بعد ها در قرنهای هفدهم و هیجدهم میلادی قوم مغول فرهنگی بالنسبة عالی و کتابتی متکامل بوجود آورد. ودولتهای فئودالی مغولی آن عهد (قرنهای ۱۷ و ۱۸ م.) در روابط خویش با همسایگان هیچ گرایشی به انهدام و تخریب نداشتند. بنابراین در زمان چنگیزخان نیز علت قساوت « خاصیت نژادی » مغولان نبوده بلکه سیاست سران وبزرگان ومنافع ایشان چنان اقتضا میکرده. و حتی در زمان حیات چنگیز خان از میان عـامهٔ قوم مغـول صدای تأسف ازوقوع جنگها ـ جنگهائی که ازلحاظ افراد ساده جز سنگینی بارخدمت حرب و نابودی کسان و نزدیکان ثمری نداشتـه ـ شنیده میشده. (دست نبشتهٔ مغولی از قزل اردو بر پوست درخت که در ۱۹۳۰ نزدیک دهکدهٔ ترنوکا ـ بود گورنی درکرانهٔ چپ ولگا ـ مکشوف گردیده.) [۱].

روش ترور و ارعاب متشکل چنگیزی درکشورهای مفتوح از چه قرار بوده؟ هنگامیکه لشکریان چنگیز شهری را محاصره میکردند فقط در صورتی بمردم آن شهر امان میدادند که بیدرنگ تسلیم شوند و آنهم نه همیشه. چنانچه مردم مقاومت میکردند، سرداران چنگیزی پس از اشغال شهر، نخست ساکنان آنرا در صحرا گرد میآوردند و در تحت حفاظت لشکریان مغول قرار میدادند. و پس ازپنج الی ده روز که فاتحان غارت وچپاول شهر راپپایان رسانیده وبزرگان ایشان اموال غارتی راتقسیم

---

(۱) در موزهٔ ارمیتاژ (لنینگراد) محفوظ است.

کرده و هرچه بهائی داشت برده بودند بمردمی که در صحرا گردآورده بودند می پرداختند [1] و آنان را به دستجاتی تقسیم میکردند. نخست سپاهیان را جدا کرده بلااستثناء بقتل میرسانیدند و افراد خانواده‌های ایشان را برده میساختند. دختران و زنان جوان میان بزرگان وسپاهیان تقسیم میشدند و بکنیزی میرفتند. صنعتگران واستادان چیره‌دست‌را بعنوان برده میان شاهزادگان وبزرگان مغول‌قسمت‌میکردند. ولی سرنوشت صنعتگران ، لااقل بدان سبب که ایشان‌را از زن و فرزندانشان جدا نمیکردند - بهتر بوده. مثلاً پس‌از تسخیر شهر هرات درسال ۱۲۲۱م. (۶۱۸ﻫ) بهترین بافندگان پارچه‌های ابریشمی بردهٔ یکی از زنان چنگیزخان گشتند و با زن‌و فرزندان بمغولستان کوچانده شدند و موظف و متعهد گشتند که تعداد معینی لباس ابریشمی برای اردوی او تهیه کنند [2]. سر انجام مردان جوان و تندرست شهرهای مفتوح و بویژه قراء را برای « حشر » میگرفتند - یعنی برای کارهای سخت محاصرهٔ بلاد و خدمت‌دربنه. و فاتحان هنگام‌پیکار افراد « حشر » رادر صف‌مقدم‌لشکریان قرار داده هدف تیر هم‌میهنان ایشان میساختند.

در یادداشتهائی که به «من - خون» مؤلف چینی‌قرن‌سیزدهم‌منتسب است و « یادداشتهائی دربارهٔ مغول و تاتار» عنوان دارد (من - دابه‌ی - لو » چنین گفته شده است :

« هربار که ایشان بخواهند شهر بزرگی را مسخر سازند ، نخست به نقاط کوچک حمله میکنند و ساکنان آن نقاط را اسیر میکنند وبمحاصره شهر وامیدارند. بدین منظور امر میکنند که هر سپاهی سوار ده نفر رااسیر کند. چون عده کامل شد هر فرد مقدار معینی علف یا هیزم و خاك و

---

(۱) جوینی ، مجلد اول ، ص ۱۰۴-۱۰۳ .

(۲) سیفی ص ۱۰۹ - ۱۰۷ و همچنین رجوع شود به : و.و. بارتولد. « ترکستان » بخش اول‌متون ، ص ۱۶۶ (قطعه‌ای از «روضة‌الجنات فی‌اوصاف مدینة‌الهرات» معین‌الدین اسفرازی.)

سنگ برمیدارد. شب و روز اینان را به پیش میرانند و هرکه عقب بماند بقتل میرسد. بمحض رسیدن بمقصد بیدرنگ خندقها وجویهارا [دراطراف حصار شهر باسصالحی که بآنجا حمل شده] پر میکنند. [هنگام‌محاصره] نقب هم‌میزنند واز دستگاههای مخصوص (پائو - تسزی) وغیره‌استفاده میکنند. در ضمن این اقدامات از فداکردن دهها هزار نفوس هم دریغ نمیدارند و بدین طریق همیشه شهرها مسخر ایشان میشود » [١].

بطوریکه از داستان « من - خون » برسیآیدبطور کلی ساکنان «نقاط کوچک» یعنی مردم روستا راوارد « حشر » میساختند. محمد نسوی مؤلف ایرانی که کتاب خویش را بزبان عربی نوشته نیز مطالب همانندی میگوید :

« هربارکه گروهی از تاتار - که مثلاً از هزار سوار مرکب بوده - ناحیه‌ای را نهب و غارت میکرد - نخست روستائیان راازقراگرد میآورد و ایشان‌را بطرف شهر عمدهٔ آن ناحیه سوق‌میداد. آنجاروستائیان رامجبور میکردند منجنیق بگذارند وخندق بکنند - تا اینکه شهر تسخیر شود »[٢].

بنابراین براثر گردآوردن افرادبرای « حشر » ومحاصره، نخست‌نواحی‌روستائی خالی ازسکنه شده و روستائیان از هستی ساقط میگشتند [٣].

گاهی فاتحان به عده‌ای ازساکنان اجازه میدادند (بعد از آنکه آخرین مایملک ایشانرا غارت کرده بودند) به اجاق و آشیان سوخته و ویران خویش باز گردند. ولی نه همیشه. غالباً سرداران‌چنگیزی همهٔ ساکنان شهرهارا بدون‌استثناء (گاهی هم با روستائیان اطراف) ازدم تیغ گذرانده نابود میکردند. بااترار و عورگنج و ترمذ و نسا و مرو و بلخ و نیشابور و سبزوار و طوس و ری وقزوین وهمدان

---

(١) و.پ. واسیلیف « تاریخ و روزگار باستان‌بخش شرقی آسیای میانه » ضمیمهٔ ٣- ص ٢٢٤ (ترجمهٔ و.پ. واسیلیف).

(٢) نسوی ص ٤٧ - ٤٦.

(٣) جامع‌التواریخ - نسخهٔ استانبول ورق ٢١٢.

و مراغه و اردبیل و نخجوان و دیگر بلاد آسیای میانه و ایران و دیگر کشورها چنین کردند.

قتل عام بصورت زیر صورت میگرفت :

ساکنان راکه قبلاً خلع سلاح کرده و بصحرا رانده بودند و سرعوب وروحیه باخته بودند میان سپاهیان تقسیم میکردند. هر سپاهی افرادی راکه سهم‌وی شده بود بزانو می‌نشاند و سپس با شمشیر و یا قداره سرهای ایشان را از تن‌جدا میکرده بعد منشیان اسیر را وامیداشتند تعداد سرهای بریده را شماره کنند . بگفتهٔ جوینی پس ازکشتار عمومی مرو (در سال ۱۲۲۱م. = ۶۱۸ ه.) شمارش کشتگان (توسط منشیان اسیر) ۱۳ روز بطول انجامید [۱] .

گاهی که‌عدهٔ محکومان‌به‌کشتار دسته جمعی بسیار زیاد بود سرداران‌چنگیز بردگان ـ اسیر خویش رامجبور میکردند باتفاق سپاهیان درقتل محکومان‌شرکت کنند. پلانوکارپی‌نی چنین میگوید :

«آنان (تاتاران) هنگام جنگ‌همه اسیران را میکشند. فقط گاهی میل میکنند یکی را زنده بگذارندو به‌بردگی خویش بگمارند. محکومان به‌کشتار را میان یوزباشیان قسمت میکنند تا ایشان آنان را با قدارهٔ دو لبه معدوم سازند. یوزباشیان نیز اسیران را تقسیم کرده بهر برده ده اسیر یا بیشتر ویاکمتر، بنظر خویش ، تقسیم‌میکنند تا آن برده ایشان رابقتل رساند [۲] ».

بگفتهٔ « من ـ دابی ـ لو » ـ :

---

(۱) جوینی ـ مجلد اول‌ص ۱۲۸-۱۱۹ ـ سید عزالدین نسابه که پس ازکشتار مرو « با جمعی سیزده شبانروز شمارکشتگان شهر کرد » چون به دشت پوشیده از مقتولین نظر کرد این رباعی خیام را برزبان راند :

ترکیب پیالهٔ‌که در هم پیوست — بشکستن آن روا نمیدارد مست

چندین سروپای نازنین ازسردست — برمهر که‌پیوست‌وبکین که‌شکست

(۲) پلانوکارپینی ص ۳۲.

« پس از اشغال (شهر) بدون اینکه بکسی ترحم روادارند همه را ازپیر و جوان وزیباو زشت‌وسستمند وتوانگر، وفرمانبردار ونافرمان، بقتل میرسانند[۱] » .

و ضمناً فاتحان علی‌الرسم اقداماتی بعمل میآوردند که هیچکس برحسب تصادف جان ـ بدرنبرد . مثلاً پس ازاطفای نایرهٔ عصیان مردم هرات و اشغال مجدد آن‌شهر توسط مغولان در پایان (سال ۱۲۲۲م. = ۶۱۹هـ.) قتال عام صورت گرفت و در طی آن کشتار ـ گویا یک میلیون و ششصد هزار نفر از ساکنان شهر ودهکده‌های پیرامون آن بقتل رسیدند . وایلچیگیدای نویان سردار مغول هنگام خروج از شهر گروهی از سپاهیان رادر مسجد شهر باقی گذاشت که کمین کنند . آنگاه مؤذنی‌اسیر را مجبور کردند که بر منارهٔ مسجد رود و اذان بگوید . عدهٔ قلیلی‌از ساکنان که‌در سردابها وکاریزهاو مخفی گاههای دیگر پنهان شده‌وزنده مانده بودند بمحض‌شنیدن بانگ مؤذن پنداشتند که‌تاتاران رفته‌اند وبطرف مسجد جامع شتافتند و درآنجامرگ چشم براه ایشان بود .

پس از آن کشتار فقط ۴۰ نفر مرد از صنوف مختلف اجتماع [۲] در هرات‌جان بدر برده زنده ماندند و عدهٔ بازماندگان روستا نیز از صدتن تجاوز نمیکرد [۳] .

فاتحان میکوشیدند تا با بکار بستن این شیوه ها نه تنها مقدورات نظامی دشمن را از پیش پای خویش بردارند و معدوم کنند بلکه وحشتی در عموم ایجاد کنند و ارادهٔ‌مقاومت رابالکل در مردم‌بکشند . محمدبن قیس رازی مؤلف کتابی‌در عروض فارسی خبر میدهد که مدتها پیش از اعلان جنگ چنگیز خان به محمد خوارزمشاه، درآسیای میانه‌شایعاتی‌نفوذ کرده بود که تاتار مقدمات‌هجوم‌وحشتناکی را بآن صوب فراهم میکنند [۴] و بسیاری از مردم وحشت زده بمغرب گریختند . خود

---

(۱) و . پ . واسیلیف . تاریخ آسیای میانه . ص ۲۲۵ - ۲۲۴ .

(۲) سیفی ص ۸۱ ببعد .

(۳) همانجا ص ۱۸۳ .

(۴) ظاهراً این شایعات را عمال مخفی چنگیزخان مانند محمود یلواج و علی خوجه بخاری و دیگران که ـ چنانکه میدانیم ـ درآسیای میانه بسیار بوده‌اند منتشر میکردند .

محمد قیس رازی نیز چنین کرد و به فارس گریخت [۱].

وسعت ویرانیها و امحای مردم در نظر معاصران آن دوران شگفتی‌انگیزبود. ولی اگر سیمای واقعی سرداران صحرانشینی را که درمکتب نظامی‌چنگیزی پرورش یافته بودند در نظرگیریم، جای تعجب باقی نخواهد ماند. تاریخ وقایع دوران نخستین خانهای چنگیزی یا «گفتار محرمانه در نسل مغول» ازقول چژاموخی رقیب سلطنت چنگیزخان و آریستوکرات صحرانشین درگفتگو با تایانگ ـ خان نایمانی با غرورساده لوحانه‌ای نقل میکند:

«آندای من (برادرخواندهٔ من) تموچژین (چنگیزخان) میخواست چهار سگ را باگوشت آدمی تغذیه کند و آنهارا بزنجیر آهنی‌مقید سازد. یقین آنها هستند که نزدیک میشوند و قراولان ما را به پیش میرانند. پیشانی این چهارسگ ازمفرغ و پوزهٔ آنها چون سنجاق وزبانشان مانند سوزن و قلبشان آهنین و شلاقشان شمشیر است. شبنم غذایشان است و بر باد سوارند. هنگام پیکار های مرگبارگوشت آدمیان میخورند و در گیرودارگوشت انسانها را برای خوراك خویش ذخیره میکنند. اکنون این سگان زنجیر پاره‌کرده‌اند وکسی از ایشان جلوگیری نمیکند و بزاق دهان بهرسو میافشانند. این سگان آنها هستند! تایانگ ـ خان پرسید:ـ آخر این چهارسگ چه کسانیند؟ پاسخ گفت: ـ دو جفت میباشند، «چژه به و خوبیلای وچژه لمه و سوبتای» [۲].

ازگفتهٔ جالب توجه وحیدالدین بوشنجی دانشمند وقاضی غرچستان که‌مدتی در اسارت مغولان بسربرده و زمانی جزو ملازمان رکاب چنگیزخان بوده چنین بر میآید که خود چنگیز خان هم از شیوهٔ امحاء وکشتار دسته جمعی خویش بر خود

---

(۱) شمس‌الدین محمدبن قیس رازی. ص ۳ ببعد.

(۲) گفتار محرمانه. یوآن ـ چائو ـ بی ـ شی. ترجمهٔ روسی‌آکادمیسین‌س.آ. کوزین ص ۱٤۷. (این نام‌هاازآن سرداران چنگیز است).

میبالید و روزی در محفل درباریان با غرورتمام از اعمال پرافتخاری که انجام داده و آن همه نفوس را نابود ساخته بود به خودستائی پرداخته میگفت که بدین سبب نام و شهرت او جاویدان خواهد ماند [1].

بزرگان فئودال محلی اعم از صحرانشین وغیر صحرانشین در ایران و آسیای میانه و آذربایجان و دیگر سرزمینها ، اکثراً نتوانستند ، حتی موقتاً هم شده ، از اختلافات و جنگهای خانگی خویش دست کشیده متحد شوند و در مقابل دشمن، با شهامت ووحدت پایداری کنند. گذشته از این، بزرگان مزبور از عامهٔ خلق کشور خویش بیم داشتند و غالباً حتی تشبثی هم برای متحد ساختن و رهبری آنان بعمل نیاوردند .

راز موفقیتهای نظامی لشکریان مغول که در بادی نظر حیرت‌انگیز مینماید. همین است و بس : مقاومت در برابر مهاجمان که در برخی نقاط بسیار جسورانه و دلیرانه بود ، بطور متفرق صورت میگرفت و فاقد اراده و فرماندهی واحد و وحدت نظر بود. در اردوگاه مغولان تضادهای طبقاتی هنوز بسیار ضعیف بود و بدین‌سبب توانستند بالنسبة بآسانی لشکریان دولت‌های متکامل فئودالی همسایگان خویش را که دچار تفرقه و نفاق ودستخوش تناقضات داخلی بوده‌اند شکسته و منهدم سازند. یک علت مهم دیگر موفقیتهای چنگیزخان این بود که توانست برای نخستین بار پس از اضمحلال خاقانات ترک ـ نیروهای جنگی بخش اعظم صحرانشینان آسیای مرکزی (نه تنها قبایل مغول بلکه بسیاری از قبایل ترک و تنگو و منچوری را هم) را متحدسازد. صفات جنگی عالی وتحرک عظیم سواران صحرانشین. ازقدیم مشهور بوده است. ایشانرا بآسانی و سرعت میتوانست گرد آورد و در محل منظور نظر برای حملهٔ ناگهانی متمرکز سازد. اینان بحمله و دستبرد در اعماق سرزمین حریف دست زده و در این حملات هر مرد لشکری تا ۲ ـ ۵ اسب ذخیره با خود داشت. و بنابر این سپاهیان فئودالهای امکان یافته که فاقد تحرک لازم بودند بدشواری میتوانستند

---

(۱) جوزجانی ص ۳۵۴-۳۵۲ .

با چنین نیروئی از در ستیز درآیند ـ بخصوص که فئودالهای مزبور متحد نبوده‌اند. هنر جنگی و فن حرب چنگیزخان و بعضی سرداران وی در کسب موفقیتها و کشورگشائیها در درجهٔ دوم اهمیت قرارداشته.

از اخبار منابع موجود باین نتیجه میرسیم که همه‌جا در آسیای میانه‌وایران و ارمنستان فعالترین و مبتکر ترین مبارزان علیه لشکریان چنگیزخان عامهٔ مردم و بخصوص قشرهای پائین ساکنان شهرها (پیشه‌ورای و بینوایان شهری) بودند که متحدتر و متشکل‌تر بوده‌اند (در سازمان اصناف) ، نه ساکنان روستاها. نقش رهبری شهر نشینان در دفاع شهر های سیگناك و شاش (تاشکند ـ چاچ) [1] و مرو [2] و هرات [3] و بیلقان [4] و گنجه [5] و آنی [6] وغیره معروف عامه است. مردم‌شهری بارها علی‌رغم ارادهٔ فرمانفرمایان فئودال خویش (مثلاً در سیگناك و بیلقان وآنی) از شهرهای زادگاه خویش دلیرانه در برابر مهاجمان دفاع کردند. حتی شهریانی که یکبار بزیر فرمان فاتحان درآمده بودند غالباً باری دیگر علم عصیان برمیافراشتند۔ همچنانکه مردم مرو د هرات و همدان چنین کردند.

این امر هم تصادف محض نبود. توجیه نقش فعال عامهٔ مردم در مبارزه علیه لشکریان مغول آسان است زیرا این بار فقط صحبت بر سر جنگی که در میان دولتهای فئودال درگیر شده باشد نبود. هجوم‌سپاهیان‌چنگیزیان عامهٔ‌خلق‌راتهدید میکرد و مصائب شدیدی را برای تودهٔ مردم در بر داشت.

---

(۱) جوینی. مجلد اول ص ٦٧.

(۲) همانجا ص ۱۳۳ - ۱۱۹. همچنین رجوع شود به : و. آ. ژوکوسکی ، ویرانه های مرو کهنه. ص ٥٢ ببعد.

(۳) جوزجانی ، ص . ۳٥ ببعد ؛ سیفی ص ۸۲ - ۷۲.

(٤) ابن‌الاثیر مجلد ۱۲ ص ۲۲٤ ببعد ؛ مجموعهٔ مطالب مربوط بتاریخ قزل اردو۔ گردآورده و. گ. تیزن هائوزن مجلد اول ص ۳۹ ببعد.

(٥) کیراکوس گنجوی ص ۱۱٦ ببعد.

(٦) همانجا ص ۱۲۸ - ۱۲۷.

کشتار دسته جمعی و امحای جسمانی و یا اسارت و بردگی و یا ـ در احسن حالات ـ بقول استاد س.پ. تالستوف [۱] « بیرحمانه ترین و سرتجمانه ترین اشکال استثمار فئودالی و زندگی نیمه بردگی » در انتظار ایشان بود [۱]. تمام سنگینی بار مالیاتهای گزاف و بیغارهای فرسوده کننده (که توسط خوانین مغول ـ جانشینان چنگیزخان ـ برقرار شده بود) بردوش رعایای مالیات دهنده یعنی روستائیان اسکان‌یافته و قشرهای متوسط و پائین شهری بوده و حال آنکه بزرگان فئودال و تجار بزرگ ـ که با فئودالها ارتباط نزدیک داشته طوق اطاعت فاتحان مغول را بگردن نهاده با آنان لسان مشترکی یافته بودند ـ تسهیلات گوناگون برای خویشتن بدست آورده و در امر غارت وچپاول هموطنان مستمند خویش باسهاجمان همکاری میکردند.

عواقب فتح ایران بدست مغولان

عواقب کشورگشائی مغولان برای ایران از چه قرار بوده ؟ محققان قرن نوزدهم ـ از قبیل دوسون و کاترمر و هامرپورگشتال و در عصر کنونی چند تن از مورخان شوروی مانند آ.یو. یاکوبوسکی [۲] و س.پ. تالستوف [۳] و ب.ن. زاخودر [٤] و آ.م. بلنیتسکی [٥] و آ.آ. علیزاده [٦] و دیگران و از آنجمله نگارندهٔ این سطور [۷] با استفاده از اخبار فراوانی که دراین باره در منابع موجود است، از عواقب مشئوم و

(۱) س.پ. تالستوف. « براثر تمدن باستانی خوارزم » ص ۳۱۸.

(۲) رجوع شود به: آ.یو. یاکوبوسکی در کتاب : ب.د. گرکوف و آ.یو. یاکوبوسکی تحت عنوان « قزل اردو » ص ۵۳ - ۵۲.

(۳) س.پ. تالستوف : « براثر تمدن خوارزم باستانی » ص ۲۹٤ و ۳۱۸ ببعد.

(٤) ب.ن. زاخودر. تاریخ شرق در قرون وسطی ص ۱۱۵ - ۱۰۹

(٥) آ.م. بلنیتسکی، در روابط اجتماعی در ایران ص ۱۱۱ ببعد.

(٦) آ.آ. علیزاده در تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان ص ۱۲٦ - ۱۰۹. همچنین در دیگر تألیفات این مؤلف.

(۷) ای.پ. پطروشفسکی حمدالله قزوینی، ص۸۹۸ ببعد ؛ ای.ب. پطروشفسکی. از تاریخ بخارا، ص ۱۱۱ ببعد.

ویرانی و فلاکتی که بدنبال فتح مغولان گریبانگیر ایران گشت سخن گفته‌اند. آکادمیسین ب. د. گرکوف در این ایام عواقب و تأثیرات مخرّب حملهٔ مغول و تاتار را بخاک روسیه ارزیابی کرده و به تجزیه وتحلیل عقاید مورخان‌سلف دراهمیت یوغ مغول در تاریخ روسیه پرداخته است [۱].

باید متذکر شویم که‌ارزیابی کلی عواقب و تأثیرات فتح مغول‌ازلحاظ‌تکامل اقتصادی ایران و کشورهای مجاور آن ـ که توسط و. و. بارتولد صورت گرفته ـ برغم اطلاعات جامعی که دانشمندمذکور ازمنابع موجوددارد ـ نمیتواند موردقبول مورخان شوروی قرار گیرد.

و.و. بارتولد با یک سابقهٔ ذهنی معین و عقیدهٔ ثابت قبلی مبنی بر این که امپراطوری چنگیزی دارای اهمیت ترقیخواهانه‌ای در تاریخ بوده، وارد این‌بحث گردیده است [۲] و بدین سبب میزان خرابیهائی را که لشکریان چنگیز وارد آورده وحقایق حاکی از انحطاط اقتصادی بعد از آن وحتی آنچه را خود ازمنابع‌مختلف دراین زمینه کشف کرده [۳] ناچیز انگاشته است.

و.و. بارتولد معتقد است که:

« شهرهای ویران شده در زمان جنگ بزودی احیاء شدند ».

و دردوران ایلخانان مغول:

« ساختمانها و وضع اقتصادی ایران حاکی از آن است که نسبت‌به پیش ترقی و پیشرفت عظیمی حاصل شده بوده [۴] ».

میکوشیم نشان دهیم که اخبار منابع موجود این نظر را تأیید نمی کنند. و.و. بارتولد اظهار میداشته « ایرانی که بدست مغولان مسخر شده بود از لحاظ

(۱) کتاب گرکوف و یاکوبوسکی. کتاب فوق‌الذکر ص ۲۴۷ ببعد.

(۲) و.و. بارتولد. ترکستان ص ۴۵۱ و ۵۰۰ - ۴۹۶.

(۳) و.و. بارتولد کتیبهٔ فارسی.

(۴) و.و. بارتولد. محل نواحی کرانهٔ خزر ص ۷۱.

مظاهر فرهنگ مادی و وضع اقتصادی ـ چنانکه از عواید صاحبان آن بر میآید ـ بمراتب از کشورهای اروپای غربی پیش تر بوده[1]». البته اگر بخواهیم دربارهٔ اقتصاد ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم داوری کنیم باید درآمدهای آنرا ـ نه با عواید کشور های اروپای غربی بلکه با در آمد های خود آن کشور در دوران پیشین مقایسه کنیم[2].

و.و. بارتولد بالصراحة در ارزیابی اهمیت تأسیس امپراطوری چنگیزیان از لحاظ پیشرفت تجارت ترانزیتی و کاروانی و تحکیم روابط فرهنگی میان کشور های آسیا، غلو کرده است:

تجارت ترانزیتی تأثیر سهمی در پیشرفت و ترقی نیروهای تولیدی محلی نداشته است[3] و روابط فرهنگی ایران باچین و دیگر کشورهای شرق دور، برروی هم، استوار و واجد اهمیت نبوده.

نظر و.و. بارتولد تاحدی در تألیفات سورخان شوروی پیرامون سالهای ۱۹۲۰-۱۹۳۰ تأثیر داشته است. مثلاً آ.یو. یاکوبوسکی درحدود سال ۱۹۳۰ دربارهٔ دوران قرنهای سیزدهم و چهاردهم چنین نوشته بود:

« نیروهای تولیدی در خطه‌ای که اصطلاحاً شرق اسلامی نامیده میشود فقط دچار شکست موقتی شد. سراسر تاریخ بعدی آسیای میانه و

---

(۱) همانجا ص ۷۵.

(۲) در این باره به باب دوم رجوع شود.

(۳) گذشته از این رونق تجارت ترانزیتی ازطریق راههای ترانزیتی استوار و دائم نبوده است. در ثلث آخر قرن سیزدهم آمد وشد در جاده‌های کاروانی که به مغولستان وچین منتهی میشد بحدی دشوارشده بود که دو راهب نستوری خان بالیق (پکن) که اصلاً اویغور بودند ـ یعنی مارکوس (که بعدها بلقب ماریابالاخای سوم نامیده شد) و ربان سائوما ـ و میخواستندبرای زیارت به اورشلیم بروند و بزحمت زیاد خودرا بکشورهلاکوئیان رساندند مجبور شدند همانجا توقف کنند و باقی عمر را در آن کشور بسربرند و نه وسیله و امکان سفر به فلسطین را دارا بودند و نه میتوانستند به چین باز گردند زیرا که « راه ها پر خطر بود و درچندین محل قطع شده بود » (ماریابالاخا ـ ص ۳۴-۲۲).

ایران و تا حدی قفقاز و جنوب شرقی اروپا حاکی از نهضت ترقیخواهانه است.[1] »

بعدها آ.یو. یاکوبوسکی از نفوذ نظرهای و.و.بارتولد رهائی یافت وعقیدهٔ پیشین خویش را دربارهٔ عواقب فتوحات مغول مورد تجدید نظرقرارداده ـ نتیجهٔ کشور گشائیهای ایشانرا منفی شمرد[2].

اکنون نظر منفی مزبور مقبول قاطبهٔ مورخان شوروی میباشد. جوانب خانه‌ـ ویران کن و مخرب فتوحات مغولان را ب.ن. زاخودر[3] و س.پ. تالستوف[4] و آ.آ. علی‌زاده[5] و دیگر تاریخ نویسان شوروی صراحتاً تصدیق میکنند.

ارزیابی کلی مورخان شوروی دربارهٔ فتوحات مغول بر روی هم صحیح است. با اینحال باید یادآور شویم که تاکنون مورخان ما (شوروی) هنوز ازمجموع حقایق مربوط بعواقب مخرب حکومت مغولان در ایران استنتاج لازم رابعمل نیاورده معلوم نداشته‌اند که سقوط وتغییرات اقتصادی در تحت سلطهٔ ایلخانان مغول درواقع تاچه حد بوده است. و مورخان باعتراف کلی بوجود سقوط وانحطاط اکتفانموده‌اند. اکنون بیشتر در اینموضوع بحث میکنم.

نخستین نتیجهٔ هجوم لشکریان چنگیز بایران تقلیل شدید عدهٔ نفوس کشور و بخصوص مردم زحمتکش بوده که خود بر اثر قتل عام اهالی و یا باسارت بردن ایشان و فرار باقیماندهٔ مردم ، و خالی از سکنه شدن نواحی پرجمعیت سابق کشورـ کشوریکه در واحه‌ها و نواحی حاصلخیز آن کوچکترین قطعه زمین غیر مسکون و

---

(۱) آ. یو. یاکوبوسکی. جامعهٔ فئودالی آسیای میانه. ص ٤٠ .

(۲) آ. یو. یاکوبوسکی. تاریخ مردم ازبکستان مجلد اول ص ۳۲۵ - ۳۲٤ . به « قزل دردوی » گرکوف و یاکوبوسکی نیز رجوع شود. ص ٥٢ ببعد.

(۳) ب.ن. زاخودر. تاریخ شرق در قرون وسطی ص ۱۱۰-۱۰۹ .

(٤) س.پ. تالستوف. بر اثر تمدن خوارزم باستانی ص ۳۱۸ ببعد.

(٥) به تألیفات سابق‌الذکر علی‌زاده رجوع شود.

لم یزرع وجود نداشت ـ پدید آمده بود (مثلاً در مازندران) [1] . منابع عربی و فارسی ضمن سخن گفتن از « قتل عام » که بامر سرداران چنگیز در بسیاری از شهر ها و حومهٔ بلادصورت گرفت ارقامی از کشتگان ذکرمیکنند که شگفتی‌انگیزاست . مثلاً طبق منابع مزبور، بهنگام تصرف نیشابور توسط مغولان (۱۲۲۰ م . = ٦۱۷ هجری) گویا ۱۷٤۷۰۰۰ نفر (فقط) مردرا سربریدند [2] . و پس از تسخیر سرو درسال (۱۲۲۱ م . = ٦۱۸ هـ .) بگفتهٔ ابن‌الاثیر درحدود ۷۰۰۰۰۰ بقتل‌رسیدند [3] و بقول جوینی حتی این رقم به ۱۳۰۰۰۰۰ نفر بالغ میگـردیده [4] . هنگام تسخیر مجدد هرات بدست مغولان که در پایان سال (۱۲۲۲ م . = ٦۱۹ هـ .)صورت گرفت گویا ۱٦۰۰۰۰۰ نفر بقتل رسید [5] . عدهٔ مقتولان بغداد را بهنگام تسخیر آن شهر ازطرف هلاکوخان (۱۲۵۸ م . = ٦۵۷ هـ .)، حمدالله مستوفی به ۸۰۰۰۰۰ تخمین میزند [6] . طبق مندرجات تاریخ زندگی شیخ بهاءالدین حسین‌ولد در آغاز قرن ۱۳ م . در بلخ دویست هزار نفر زندگی میکردند [7] و همهٔ آنان‌را بفرمان شخص‌چنگیزخان

---

(۱) رجوع شود به ابن‌اسفندیار. چاپ عباس اقبال جلد اول ص ۷٤ : « از ری و قومس تاکرانهٔ (خزر) همه‌جا آبادبود و روستاها بیکدیگر متصل بودند ـ چنانکه‌یکوجب خاك بایر دیده نمیشد » (دربارهٔمازندران) بشرح اوضاع نواحی کشاورزی اصفهان‌وخراسان و غیره درمعجم‌البلدان یاقوت رجوع شود (یاقوت مجلد اول ص ۲۹۲ ببعد ؛ مجلد دوم ص ٤۹ - ۱٦۵ : مجلد چهارم؛ ص ۸۵۷ ببعد).

(۲) سیفی ص ٦۳ ، رقم مذکور بعید از واقع بنظر میرسد.

(۳) ابن‌الاثیر ، مجلد ۱۲ . ص ۲۵۷ .

(٤) جوینی مجلد اول ص ۱۲۸ . مؤلف از پیش خود چنین حساب کرده که چون شمارش کشتگان ۱۳ روزطول کشیده و در روزصدهزارکشته ممکن بود شمرده باشند پس جمع کشتگان ۱۳۰۰۰۰۰ نفر بوده. رقم ابن‌الاثیر بحقیقت نزدیکتر بنظر میرسد. البته در صورتیکه ساکنان‌حومه و روستای سرو راهم مشتمل باشد.

(۵) سیفی. ص ۸۰ ؛ حافظ ابرو. تألیف جغرافیائی ورق ۳۲۵ ب ؛ اسفزاری. شمارهٔ ۷۸۸ ورقهای ۱۹۳ ب - ۱۹٤ - آ.

(٦) تاریخ گزیده ص ۵۸۰ .

(۷) افلاکی. مجلد اول ص ۱۵ .

تا آخرین نفر از دم تیغ گذراندند (سال ۱۲۲۰م.=۶۱۷ه.) [۱].

ارقام مذکور در منابع موجود مربوط به‌شهرهای بزرگ میباشد. همین‌منابع در مورد مقتولین شهرهای متوسط تعداد کشتگان را به نسبت کمتر ذکر میکنند. مثلاً پس ازکشتار ناحیهٔ بیهق خراسان (شهر عمدهٔ آن سبزوار است) درسال (۱۲۲۰=۶۱۷ه.) ۷۰۰۰۰ کشته بر شمردند [۲]. نسوی نیز رقم عدهٔ کشتگان را بهنگام تسخیر شهر نسا همان ۷۰۰۰۰ ذکر میکند (در همان سال) [۳].

منابع چینی نیز ارقامی که تقریباً به اعداد مذکور نزدیک است نقل‌میکنند: چان چون، جهانگرد چینی میگوید که قبل از تسخیر سمرقند بدست چنگیز خان ۱۰۰۰۰۰ خانوار در آن شهر ساکن بوده‌اند (اگر علی‌الرسم عدهٔ هر خانوار را ۴٫۵ نفر بشماریم رقم ۴۵۰۰۰۰ نفر بدست میآید) و پس ازکشتار وباسارت‌بردن ساکنان شهر فقط ربع عدهٔ نفوس پیشین باقی ماند [۴].

بدیهی است که ما نمیتوانیم همهٔ این ارقام را کاملاً قابل وثوق بدانیم. حتی اگر چنین فرض کنیم که ارقام‌مذکور تنها مربوط به شهرها نبوده‌بلکه‌ساکنان روستاهای اطراف آنها ـ که با شهریان از دم تیغ گذرانده شده‌اند ـ راهم شامل می باشد هم ـ معهذاباشکال میتوان باور کرد که درشرایط اقتصاد فئودالی ـ شهرهای بزرگ هم دارای اینهمه نفوس بوده‌اند [۵].

---

(۱) جوینی. مجلد اول ص ۱۰۴-۱۰۳.

(۲) همانجا. ص ۱۳۸.

(۳) نسوی. متن عربی. ص ۵۲. ترجمهٔ فرانسه ص ۸۸.

(۴) چان چون. سی‌یو ـ تسزی، ص ۳۱۱.

(۵) با اینحال دربارهٔ هرات اخباری ازمنابع دیگر در دست‌است که برقم مذکور بالا یعنی ۱۶۰۰۰۰۰ نفر نزدیک میباشد. حمدالله‌مستوفی میگوید که‌درهرات‌در عهدغوریان‌ـ یعنی در فاصلهٔ قرن دوازدهم و سیزدهم ـ گویا ۴۳۰۰۰۰ خانه (خانوار) ـ یعنی‌دومیلیون نفر وجود داشته. محتملاً این رقم روستاهای اطراف راهم در بر میگرفته (نـزهت القلوب

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

گرچه حدس زده میشود که این ارقام خالی از اغراق نباشد ولی با اینحال نباید پنداشت که صرفاً مولود تخیل بوده وباید مردودشان دانست : همین که چنین ارقامی در منابع ذکر شده ، خود گواه بر مقیاس عظیم کشتار و امحای اهالی میباشد که در مخیلهٔ معاصران مؤثر واقع گشته . عدهٔ نفوس محتملاً کمتر از ارقامی بوده که در منابع آمده است ولی حقایق مربوط به نفس موضوع یعنی کشتار و امحای متشکل همه ـ و یا تقریباً همهٔ ـ نفوس شهرهای پرجمعیت و ویرانی نواحی بطور دربست ، که در منابع گوناگون ذکر شده مورد تردید نمیتواند باشد . زیرا این حقیقت که بعد از وقایع مزبور برخی از شهرهای بزرگ ـ مثلاً ری ـ هرگز احیاء نشدند و قرنها ویران و غیر مسکون باقی ماندند قابل انکار نمیباشد [1] .

حتی مورخی چون جوینی که هواخواه مغولان بوده و از کاهش نفوس براثر فتوحات چنگیزخان نیک اطلاع داشته چنین میگوید :

« و چون . . . اکثر امصار و بیشتر اقطار بعصیان و نفار تلقی نمودند و از قبول طاعت او (چنگیزخان) سر کشیدند خاصهٔ بلاد اسلام ازسرحد ترکستان تا اقصی شام هر کجا پادشاهی بود یا صاحب طرفی یا امین شهری که بخلاف پیش آمد او را با اهل و بطانه وخویش و بیگانه ناچیز کردند بحدی که هر کجا صد هزار خلق بود بی مبالغت صد کس نماند و

بقیهٔ حاشیهٔ ۵ صفحهٔ قبل

ص ۱۵۲) . جوزجانی میگوید که در ۱۲۲۲ م . فقط در یک ربع شهر هرات . . . . . ۶۰ نفر را بقتل رسانیدند (جوزجانی، ص ۳۵۲ - ۳۵۱) . سیفی مینویسد که بهنگام حرکت تولوی خان بهرات در ۱۲۲۲ م . درشهر و اطراف آن قریب . . . . . ۲۹ مرد سلاح برداشتند (سیفی ص ۶۷) اگر عشر جمع ساکنان را قابل سلاح برداشتن بشماریم در مورد هرات باین طریق رقم . . . . . . ۱۹ بدست میاید . ارقام منابع گوناگون در اینمورد بیکدیگر نزدیک میشوند . و چون اغراق راهم درنظر گرفته رقم محتاطانه‌ای انتخاب کنیم میتوان گفت که در آغاز قرن سیزدهم عدهٔ نفوس آن شهر بزرگ در حدود نیم میلیون بوده و چنانچه جمعیت اطراف و روستاها را هم باین رقم اضافه کنیم رقم یک میلیون بدست خواهد آمد .

(۱) نزهت‌القلوب ص ۵۵ - ۵۴ ؛ کلاویخو « سفری بدربار تیمور بزرگ » ص ۱۸۷ .

مصداق این دعوی شرح احوال شهرهاست که هریک بوقت وموضع خویش مثبت شده است [1] ».

منابع موجود بهیگوجه آماری که از روی آن بتوان دربارهٔ عدهٔ نفوس ایران و سرزمینهـای مجاور در آغاز قرن سوزدهـم داوری کـرد و میـزان کاهش جمعیت را پس ازغلبهٔ مغول تخمین زد ـ بدست نمیدهند. ولی بادر نظرگرفتن اخبارمندرج در منابع مزبور دربارهٔ کشتارهای عظیمی ـ که بویژه در مشرق وشمال ایران وقوع یافته بود ـ تردیدی نمیتوان داشت که در سال (١٢٠٨م. = ٦٥٧هـ.) جمع نفوس ایران چندبار تقلیل یافته بوده.

در این باره میتوان از طریق مقایسه باچین نیزداوری کرد. زیراچنگیزخان و وارثان اوهمین شیوه های امحای دسته جمعی وباسارت بردن مردم را ـ همچنانکه در آسیای میانه و ایران و قفقاز و روسیه وغیره بکار بستند ـ در آنجا هم (چین) معمول داشتند. ضمناً اینرا هم بگوئیم که درچین قرون وسطی آمار رسمی نفوس وجود داشته وبنظرمیرسد که نقل ارقام آن برای مقایسه باآسیای مقدم ومیانه بسیار آموزنده باشد. درشمال چین (امپراطوری تسزین) بین سالهای ١١٨٧ و ١٢٠٧ م. = ٥٨٣ و ٦٠٤هـ.)، طبق ارقام چهار بار سرشماری که بعمل آمده بوده عدهٔ نفوس از ٤٤٧٠٥٠٨٦ نفربه ٤٥٨١٦٠٧٩ نفر بالغ گردید. پس از تسخیر شمال چین توسط مغولان (١٢٣٤م. = ٦٣٢هـ.) در ٣٦ ایالت و « مسالک » سرشماری جدید بعمل آمد و فقط ٤٧٥٤٩٧٥ نفر در آمار وارد شد. بعبارت دیگر نفوس آن ناحیه ۹ بار تقلیل یافت (به یک نهم تقلیل یافت) ! درجنوب چین (امپراطوری سون) بین سالهای (١١٩٣ و ١٢٢٣م. = ٥٩٠ و ٦٢٠هـ.) طبق آمار سرشماری عدهٔ نفوس از ٢٧٨٤٥٠٨٥ نفربه ٢٨٣٢٠٠٨٥ افزایش یافت. ولی طبق سرشماری سال (١٢٦٤م. = ٦٦٣هـ.) عدهٔ نفوس جنوب چین ـ با اینکه هنوز آن خطه فرمانبردار مغولان نشده بوده و فقط از دستبرد ها و

---

(٢) جوینی. مجلد اول. ص ١٧.

حملات لشکریان چنگیز سخت زیان دیده بود - به ۱۳۰۲۶۵۳۶ نفر تقلیل یافت[1]. باین معنی که در آنجا هم عدهٔ ساکنان نصف شد و بظن قوی پس از تسخیر قطعی چین جنوبی- در زمان ایلخان بزرگ خوبیلای (قبلای) قاآن- بیش از پیش تقلیل پیدا کرد. از روی این نمونه ها میتوان در نظر مجسم کرد که تقلیل نفوس در ایران و ممالک مجاور آن - در نیمهٔ قرن سیزدهم به چه میزان بوده است.

یکی دیگر از نتایج سوء تسخیر ایران و ممالک مجاور آن توسط لشکریان چنگیزخان همانا انحطاط وسقوط شبکهٔ آبیاری بوده. ایران کشوری بوددارای زراعت واحه - ای و آبیاری مصنوعی و شبکهٔ وسیع آبیاری روی زمینی (جویها و نهرها و جویبارهای کوهستانی) و زیر زمینی (چاه و کاریز یاقنات - یعنی دالانهای طویل وگاهی عمیق زیرزمینی برای انتقال آبهای تحت الارضی بروی زمین) . حاصل بخشی مزارع و باغهای کشور، مربوط به نگهداری وتنقیه ولاروبی کاریزها وشبکهٔ مزبوربوده است. وبرای حصول این مقصود عدهٔ کثیری کارگر و صرف وقت لازم داشته است. در بعضی از نواحی ایران قریب سه ماه از وقت روستائیان در سال مصروف کار پرزحمت تنقیه و احیاء و تعمیر قنوات میگشته. بدین سبب تنها تخریب مستقیم سد ها و دیگر تأسیسات آبیاری در امر آبیاری و وضع عمومی کشاورزی کشور تأثیر مرگباری نداشته بلکه ویرانی کشور و خالی از سکنه شدن بخشهای آن و تقلیل جمعیت و عدم تکافوی کارگر نیز از این رهگذر مؤثر بوده.

لازم باثبات نیست که این دو عامل یعنی تقلیل شدید جمعیت و بالملازمه عدم کفایت عدهٔ کارکنان در روستا و همچنین خرابی و ویرانی تأسیسات آبیاری بخودی خود موجب سقوط شدیدزراعت گشته بوده. باین دوعامل بایدعدم تکافوی دامهای کاری (برای امور زراعتی) وبذر را اضافه کنیم. پس از احیای هرات معلوم

---

(۱) ای. زاخودر. بازدید تاریخی دربارهٔ نفوس چین. ص ۳۵۸ - ۳۰۲. همانجابه منابع اشاره شده. و همانجا در ۳۵۳ جدولی از سرشماریهای نفوس چین در قرون وسطی منقول است.

شد که در آن واحه دام کاری بهیچوجه یافت نمیشود و اهالی بالضروره خود رابه گاو آهن بستند و ناچار عده‌ای را برای بدست آوردن دام کاری بافغانستان گسیل داشتند [۱].

یک عامل مهمتر دیگر که موجب وقفه و انحطاط کشاورزی گشت همانا سیاست مالیاتی بود که نخست بوسیلهٔ اولین جانشینان خان بزرگ و بعد از ایشان توسط ایلخانان اولوس هلاکوئی اعمال میشد. این سیاست یکی از بیرحمانه‌ترین شکلهای بهره کشی فئودالی بود که روستائیان را مرتباً فقیر و فقیرتر میکرد وامکان احیای کشاورزی را از میان میبرد. درباب دوم این کتاب مشروحاً دربارهٔ وضع کشاورزی وتغییراتی که درزمان هلاکوئیان درآن پدید آمده سخن خواهیم گفت. عجالةً تذکر میدهیم که کشاورزی ایران گرچه اندکی بعد اعتلائی نسبی‌را حایز گشت ولی بسطح قبل از غلبهٔ مغول نرسید و هرگز اثرات ضربه‌ای که از حملهٔ مغول بدان وارد آمده بود جبران نشد.

یک نتیجهٔ دیگر فتح و غلبهٔ مغول تقویت دامداری صحرانشینان در ایران‌و آسیای میانه بوده. فلات ایران از دوران باستان بسبب وجود مراتع‌عالی ـ زمستان در جلگه و تابستان در مرغزارهای کوههای مرتفع ـ صحرانشینان راجلب میکرده. دامداری صحرانشینان از دیربازی در ایران وجود داشت و در زمان هخامنشیان [۲] و اشکانیان و ساسانیان معمول بود ـ ودر آنزمان قبایل صحرانشین ایرانی باینگونه دامداری اشتغال داشتند [۳]. بخش‌صحرانشینی کشاورزی ایران در قرن هفتم‌بسبب نفوذ قبایل صحرانشین عرب ـ بدویان ـ و در قرنهای یازدهم و دوازدهم قبایل صحرانشین‌ترك یعنی غزان وخلجان و قپچاقیان، تقویت شد. با اینحال‌منابع‌موجود

---

(۱) به باب دوم رجوع شود.

(۲) رجوع شود به‌هرودوت. تاریخ، کتاب اول بند ۱۲۵ (ص ۶۹)

(۳) رجوع شود به استخری (ص ۱۱۵ ببعد) شرح مفصل پنج اتحادیهٔ (زوم) قبایل صحرانشین در فارس. و همچنین ابن‌البلخی ص ۱۶۹ - ۱۶۴.

از اینکه دامداری صحرانشینان ، در آنزمان ، در اقتصاد ایران مقام مهمی داشته، حاکی نمیباشد. درعین‌حال بزرگان نظامی قبایل صحرانشین - در زمان اعراب و حتی‌عهد فرمانروائی سلجوقیان در ایران نقش رهبری سیاسی‌را بعهده نداشتند. گرچه در زمان سلجوقیان نفوذ بزرگان مزبور افزایش یافته بوده.

آکادمیسین و.و.بارتولد بارها اظهار داشته بود که

« غلبه اعراب ، مانند هجوم ژرمنها به روم که با مهاجرت وتغییر مکان اقوام توام بوده ، با پدیدهٔ اخیر مربوط نبوده است [1]».

و.و.بارتولد باستناد گفتهٔ رشیدالدین گفته است که‌چنگیزخان‌ازمجموع ۱۲۹ هزار سپاهیان مغول. . . ۱۰۱ نفر را بارث به پسر کوچکتر خود تولوی - خان که خان اولوس « یورت اصلی » - یعنی مغولستان بود داد و حال آنکه دیگر فرزندان وی - جوچی ، چغتای و اوگدی (اوکتای) - خانهای اولوسهای غربی - هر یک فقط ٤ هزار سپاهی دریافت داشتند [2]. از اینجا چنین بر میآید که مهاجرت‌مغولان بکشورهای غرب واجد اهمیت نبوده.

ولی و. و. بارتولد به خبر دیگری که در تألیف رشیدالدین آمده توجهی ننموده. صاحب جامع‌التواریخ میگوید که مدتی بعد از حدود سال ۱۲۵۰م.= ٦٤٨ه. (بفرمان خان بزرگ منکوقاآن همهٔ خانهای اولوس و خوانین‌تابع‌ایشان موظف شدند از میان سپاهیان خویش از هر ده نفری که‌ملزم بخدمت نظامی‌بودند دو نفر را (بی شک چنانکه رسم مغولان بوده باخانواده هایشان) برای شرکت در لشکرکشی هلاکوخان بایران ، جدا کنند.

« باینجو به هلاکو خان دهند تا با او بهم بیایند و اینجا ملازم باشند [3]».

---

(۱) و.و. بارتولد. تاریخ زندگی فرهنگی ترکستان ص ۸٦.

(۲) جامع‌التواریخ - نسخهٔ استانبول ورق ۲۵۸ ببعد.

(۳) جامع‌التواریخ . نسخهٔ استانبول ورق ٤٤٤ - ٤٤٣.

بخش اعظم این سپاهیان مغولی ـ چنانکه از گفته های بعدی رشیدالدین دربارهٔ قبایل مستفاد میگردد ـ در اولوس هلاکوخان ـ یعنی ایران ونواحی‌مجاور آن ـ باقی ماندند.

رشیدالدین و دیگرمنابع نام شاخه‌های قبایل مغول راکه به‌اولوس هلاکو خان کوچ کرده اسکان گزیده بودند (اویرات ، سولدوز ، بایائوت ، جلایر، کرائیت، بکریت و غیره) با اسامی امیران ایشان نقل میکنند . از اطلاعات مزبور محققان چنین نتیجه توانند گرفت که عدهٔ مغولانی که‌بایران وکشورهای مجاور کوچ کرده بودند معتنابه بوده است.

حمدالله مستوفی نیز در تألیف جغرافیائی خویش در این باره سخن میگوید. از نوشته‌های محمود [۱] شبانکاره‌ای [۲] و دیگر مؤلفان [۳] چنین بر میآید که مغولان اویرات و دیگر قبایل آن قوم با امیران خویش در زندگی خراسان، نه تنهادرقرن های ۱۳و ۱٤ بلکه در قرن ۱۵ نیز، تأثیر مهمی داشته‌اند.

مثلاً از نقش دستجات مغولی نیکو دری که از اولوس هلاکوخان جداشده در مشرق خراسان (اکنون در اراضی افغانستان) مسکن گزیدند و دستبرد ها و حملات ایشان مردم خراسان و سیستان و فارس و کرمان را هراسان ساخته بود ، همه باخبرند [٤] . اخلاف نیکودریان گروه عظیمی از مغولان را که اکنون به هزاره مشهورند و به‌قریب یک میلیون نفر بالغ میگردند بوجود آوردند و حتی درقرن۱۹ هم بخشی ازآنان زبان مغولی را حفظ کرده بودند [٥] .

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ٦٤ (دربارهٔ بلوك سجاس و سهرورد)، ٦٦ (دربارهٔ کاغذ کنان که بنام « مغولیه » موسوم گردیده)، ۸۳ (داراورد)، ۸٥ (دربارهٔ خوی).

(۲) شبانکارهٔ ورقهای a ۲۲۸ ، b ۲۳۷ ببعد.

(۳) حافظ ابرو. تألیف جغرافیائی. ورق۲۲۸ (دربارهٔ مغولان صحرانشین بادغیس).

(٤) مارکوپولو جزئیات فراوان دربارهٔ نیکو دریان نقل میکند (ص ٥۲ - ٥٥)، مارکوپولو مدتی اسیر ایشان بوده.

(٥) رجوع شود به ك. ریتر. « ایران » ص ۲۳٥ - ۲۲۷ ، ۳۱۲ - ۲٦۰ ؛
J. F. Ramstedt. mogholika. Beiträge zur kenntnis der moghol sprache in afghanistan, journal de la société Finno - Ougrienne, XXIII, 4.

گروه عظیم دیگری از مردم مغولی‌زبان درکاتیاگ ، بخش غربی کرانه‌ای داغستان ، محفوظ مانده است. اولیاء چلبی سیاح ترک در حدود سال (۱۶٤۰ م. = ۱۰۵۰ ه.) در ناحیهٔ مزبور ۱٤ کلمه را یادداشت کرده که بنظر وی «چینی» بوده و در واقع ۱٦ کلمه از آن تعداد مغولی خالص و اکثر باقی الفاظ نیز با لغات مغولی و ترکی ریشهٔ مشترك دارند [۱].

مکاتبات رشیدی [۲] ما را با یک گروه عظیم دیگر از صحرانشینان مغول که در دامنهٔ جنوبی جبال پونت [۳] بین ارزنجان و بایبورت و سیواس مسکن گزیده بودند آشنا میکند. صحراگردان « جتح » مزبور با امیران خویش [٤] «درپایان قرن ۱۳ م.» به « تلقین شیطان » علیه هلاکوئیان شورش کردند و بخش شرقی آسیای صغیر را دستخوش نهب و غارت ساختند. اینان مغول بودند نه ترکان غز، زیرا در مکاتبات رشیدی «کافران» [٥] نامیده شده‌اند و روحانیون مسلمان را سخت زجر وشکنجه می دادند و بقعهٔ شیخ آفاق را ویران ساختند ودرویشان را اسیر کردند وشیخ مجدالدین را تاحد مرگ چوب زدند [٦].

بدین سبب ناچار باید این گفتهٔ و.و. بارتولد راکه فتوحات و غلبه مغولان

---

(۱) اولیاء چلبی. سیاحت نامه. مجلد ۲ ، سال ۱۳۱٦ ه. ص ۲۹۱ ببعد.

(۲) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٤٦ ، نامهٔ معین الدین پروانه (فرزند رجل سیاسی معروف. نامهٔ خطاب به رشیدالدین است) چاپ لاهور. ص ۲۷۸ - ۲۷۳.

(۳) درکوههای طرابزون (همانجا ص ۲۷۷).

(٤) همانجا ص ۲۷٤ ، ۲۷۵ ، ۲۷۷ : « امرای جتغ ». ناشر «مکاتبات رشیدی» ، استاد خان بهادر محمد شفیع در توضیح شماره ۸ ص ۲۷٤ مینویسد که « جتغ بجای جته - یعنی مغو.ن » درکلمهٔ جتغ همان جتهٔ مغولی بآسانی شناخته میشود که بمعنی « آزاد » و معادل اصطلاح ترکی «کازاك» و «کازاخ» میباشد.

(٥) همانجا ص ۲۷۷ : عساکر هم الکفره.

(٦) همانجا ص ۲۷۷ - ۲۷٦

با نقل مکان و مهاجرت اقوام مربوط و همعنان نبوده مورد تجدید نظر قرار داد [۱]. ظاهراً عدهٔ مغولانی که بنواحی غربی کوچ کرده بودند معتنابه بوده.

مدتها بعد بخشی از آنان بزبانهای ترکی [۲] و بخشی دیگر بزبان تاجیکی - فارسی (هزاره های افغانستان) متکلم گشتند. گذشته از این و.و. بارتولد موضوع دیگری رااز نظر دور داشته - بااین معنی این نکته را که غلبهٔ مغول موجب مهاجرت و نقل مکان دامنه‌دار قبایل صحرانشین ترك بکشورهای غرب گشته بوده سکوت گذارده است. ظاهراً عدهٔ این مهاجران ترك بمراتب بیش از مغولان بوده‌است. این حقیقت چنان بارز است که دراینجا بشرح آن نمی‌پردازیم.

علی‌الرسم صحرانشینان مغول و ترك ایران در قرون وسطی از انتقال بزندگی ثابت و اشتغال بزراعت احتراز میجستند. و بطوری که میدانیم یاسای چنگیز خان نیز انتقال بزندگی ثابت و سکونت در یك مکان را برای صحرانشینان منع کرده بوده [۳]. و اگر براثر تناقضات داخلی و پیدایش قشرهای عالی و سافل در جماعات قبایل صحرانشین، بخشی از صحرانشینان بزراعت اشتغال میورزید هم - این زراعت پیشگان کسانی بودند که دامهای خویش را از دست داده و فقیر و مستمند گشته امکان کوچ و صحراگردی از ایشان سلب گشته بود [۴]. تودهٔ اصلی صحرانشینان به

---

(۱) مطالب مربوط به افراد هزاره و کاتیاك مسلماً بر و.و. بارتولد معلوم بوده. و خیراولیاء چلبی را خود و.و. بارتولد درمقالهٔ خویش تحت عنوان «کاتیاك» (دائرة‌المعارف اسلامی مجلد دوم) آورده است. ولی وی به تناقضی که بین این مطالب و نظر او دربارهٔ عدم ارتباط غلبه مغول با مهاجرت و نقل مکان اقوام - وجود دارد توجهی ننموده.

(۲) بخشی ازصحرانشینان قزل‌اردو حتی در قرن چهاردهم به مغولی صحبت‌میکردند- دست نبشتهٔ مغولی قزل اردوئی بر پوست درخت که در ۱۹۳۰ درکرانهٔ ولگا کشف گردیده حاکی از اینموضوع است.

(۳) و.و. بارتولد. ترکستان، بخش دوم ص ۴۹۹ ؛ در همان کتاب اشاره بمنابع شده است.

(۴) گرچه ازگفتهٔ رشیدالدین چنین برمیآید که محصول ۵۰ جریب خربزه زار هرات

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

زندگی ثابت‌نمی‌گرائیده ، زیرا که وضع حقوقی جنگاوران صحرانشین . بمراتب بهتر از روزگار رعایای بیحقوق بود .

شیوهٔ تولید صحرانشینان چنان است که « وجود پهنه‌های عظیم غیرمسکون شرط عمدهٔ دامداری میباشد » این پهنه‌های غیر مسکون را صحرا نشینان بوسیلهٔ اخراج و بیرون راندن کشاورزان ثابت در محل بوجود میآوردند و غالباً بدین‌منظور بعنف زمینهای مزروع ایشان را غصب و تصاحب میکردند . و واحه‌های شکوفان بدین طریق بدشت مبدل میگشت . از این رهگذر ناحیهٔ بادغیس خراسان نمونهٔ بارزی است . بطوریکه حافظ ابرو ـ جغرافیدان ـ مینویسد ، پیش از حملهٔ چنگیزخان بادغیس خطه‌ای آباد و پرجمعیت بوده و چندین‌شهر ۲۰-۳۰ هزارنفری درآن سر زمین وجودداشته . لشکریان چنگیز بخشی از ساکنان آنجا را از دم تیغ گذراندند و پس از آن بادغیس کوچ نشین مغولان گشت .

افزایش دامداری صحرانشینی و توسعهٔ سطح مراتع در ایران قرن سیزدهم یکی از علل عقب‌ماندن اقتصاد کشور بوده است . کشاورزی‌قدیم و پربرکت‌ایران

بقیهٔ حاشیهٔ ٤ صفحهٔ قبل

را صحرانشینان موظف بودند بوی رسانند . (مکاتبات رشیدی . شمارهٔ ٣٤ چاپ لاهور ص ٢٠١) . حمدالله مستوفی نیز میگوید مغولانی که بناحیهٔ کاغذ کنان ـ عراق عجم ـ کوچ کرده بود ند « زراعت کنند » (نزهت‌القلوب ص ٦٦) . ولی مطمئن نیستیم که در اینموارد واقعاً به زراعت اشتغال ورزیده باشند . زیرااصطلاح « زراعت کردن » را مؤلفان ایرانی‌بارها بمفهوم « کشاورزی » توسط روستائیان تابع فئودال بکار میبرده‌اند . مثلاً رشیدالدین که‌خود بزرگترین زمین‌دار بود دربارهٔ خویشتن میگوید : « املاکی که در ممالک بشخم این ضعف مسقی و مزروع است » (مکاتبات رشیدی ، شمارهٔ ٣٦ ، چاپ لاهور ص ٢٢٥) در ارشاد ـ الزراعه اندرز شیخ عبدای‌انصاری که « با خلق نکوباش وزراعت میکن » منقول است . مؤلف قابوسنامه نیزبفرزند خویش « زراعت کردن » توصیه میکند . والبته درتمام این مواردمقصود زراعت‌کردن بدست دیگران است . ممکن است که گفتهٔ رشیدالدین و حمدالله قزوینی نیز مربوط باینگونه زراعت است . یعنی صحرانشینان فئودال از رنج روستائیان امکان یافته بهره کشی میکرده‌اند .

که به چیره دستی و آزمودگی روستائیان درامر زراعت و باغداری متکی بوده در بسیاری از نواحی آن سرزمین جای خود را به دامداری صحرانشینی ویانیمه صحرا- نشینی تفویض کرد.

ولی صحبت تنها برسر این نبود. مهاجرت و نقل مکان صحرانشینان جریان تکامل جامعهٔ فئودالی رابرای مدتی مدید متوقف ساخت زیرااشکال متأخر وعقب مانده‌تر فئودالیزم راکه در زیر پرده‌ای از رسوم و عادات عهد پدرشاهی مستورشده بود تحکیم بخشید و حفظ کرد. حتی بعد از اصلاحات نظامی‌چنگیزخان نیز واحد- های دستجات جنگی فئودالی کماکان از قبیله ها گرفته میشد و بنام قبیله‌بود. مثلاً « هزاره » های اویرات‌وجلایر و سولدوز وکرائیت و اویغور و غیره وجودداشتند. رئیسان این « هزاره » ها و یا امیران هزاره درعین حال پیشوا و رئیس فلان یا بهمان شاخهٔ قبیله‌صحراگردبودند. درون قبیلهٔ صحرانشین ـ ویا شاخهٔ آن ـ بیغاری های فئودالی (از قبیل چراندن دامهای متعلق به بزرگان بوسیلهٔ افراد مستمند صحرانشین بطور رایگان وغیره) و همچنین وابستگی اجباری صحرانشینان عادی بمحل کوچ قبیلهٔ خود و انجام خدمت جنگی در صفوف قبیله وحق امر ونهی‌رئیس قبیله در مراتع و رهبری قبیله هنگام کوچ- همهٔ اینها تحت عنوان رسوم پدرشاهی انجام میگرفت.

یکی ازمنابع درآمد رئیس و بزرگان قبیله کماکان تصاحب غنایم جنگی ویا بدیگرسخن جنگ وغارت و چپاول بود. اگر جنگی با دشمن خارجی وجودنمی داشت فئودالهای صحرانشین برضد یکدیگر میجنگیدند و عملا درآن میان مردم زراعت پیشهٔ اسکان یافته ـ یعنی‌رعایای بی‌حق و بی‌دفاع که تحت‌حکومت‌فئودال های مزبور قرارداشتند غارت می‌شدند و از هستی ساقط میگردیدند.

در رساله‌ای مربوط بامور مالی که به خواجه نصیرالدین طوسی منتسب‌است دربارهٔ ترتیب تقسیم غنائم جنگی درعهد دولت هلاکوئیان مینویسد که آنچه از دشمنان و ممالک خصم بدست آید بر دونوع است.

نوع اول، آنچه لشکریان از اسیر و دام و سلاح و اموال دیگر می گیرند. هرآنچه از این اموال بهادران به بهادری خویش گرفته‌اند بآنان داده میشود (بدون اینکه در تقسیم بحساب آید) [۱].

خمس باقی راپادشاه جهان‌برای حوایج (خویش) میگیرد [۲]. آنچه باقی مانده میان‌لشکریان تقسیم میگردد. و سوار دوسهم و پیاده‌یک‌سهم میبرد. نوع دوم ، آنچه لشکریان در نواحی مسخّره بدست می‌آورند - مانند آب و زمین و دیگر اموال[۳] و از آن بحساب دولت مالیات پرداخت میگردد [۴].

اینکه در نظر لشکریان مغول در جنگ مهمتر از همه چیز غنیمت بوده از نطقی که رشیدالدین به غازان خان نسبت میدهد (۱۳۰۴ - ۱۲۹۵ م. = ۷۰٤ - ٦۹۰ ه.) نیک نمایان است. وی میگوید :

« وشرط معظم تر آنکه قطعاًنگذارند که هرکس بدل خود بدیهها ومواضع رود وچیزی ستاندوبرد، چه‌وقتی که بدان‌آموزند هرگزلشگر

---

(۱) بهادر (ترکی ومغولی) معنی اصلی‌این کلمه « پهلوانی که قبل از آغاز پیکار دشمن را بجنگ تن به‌تن خواند » بوده. از زمان چنگیزخان « بهادر » یکی‌از القاب‌سلسلهٔ مراتب‌فئودالی - نمایندهٔ بزرگان نظامی وصحرانشین فئودال منش‌شد. رجوع شودبه کاترمر ص ۳۰۷ ؛ و ب.یا. ولادیمیرتسوف ، « سازمان اجتماعی مغولان » ص۷٤ ؛ و نصیرالدین طوسی ص ۷۸٦ (تفسیر و تعلیقات رسالهٔ مالی).

(۲) این‌لقب‌همسنگ « دالای - خان » مغولی است - بمعنی«اقیانوسی» یعنی « خان جهان » (رجوع شود به نصیرالدین طوسی ، ص ۷۷۹). این لقب میبایست از آن خان یا قاآن - یعنی خان‌بزرگ مغولان باشد ، ولی مؤلف ایلخان هلاکوئی را چنین‌خوانده‌است.

(۳) یعنی‌طبق مفهوم متن، اموال‌غیرمنقول - زمین و آب درکشور یا ناحیهٔ مفتوح- و همچنین اموال منقولی که لشکریان مستقیماً بهنگام عملیات جنگی تصرف نکرده‌بوده‌اند ودر محل باقی مانده بوده - همهٔ این اموال را ملک دولت میشمردند وبنفع حکومت مرکزی ایلخان میبایست از آنها مالیات اخذ شود.

(٤) نصیرالدین طوسی. ص ۷٦۲.

بسیار را از آن باز نتوان داشت و یاسامیشی میسر نشود و بدان واسطه در وقت جنگ نیز بی هنگام باولجای وغنیمت مشغول گردند و منع نتوان کرد و هر بدی که لشکر ما را حادث شده اکثر بواسطهٔ اولجای گرفتن بوده. وقتی که کار[۱] تمام شود اولجای و غنیمت کجا رود ! ».

بنا براین غنیمت جنگی که بهادران خود میگرفتند و بی قید و شرط بایشان تعلق داشت برای تقسیم در میان گذاشته نمیشد . و باقی غنائم پس از وضع یک پنجم آن که مال ایلخان بوده میان لشکریان تقسیم میگشت ، باینطریق: که سواران- یعنی سپاهیان اقطاع دار که بیشتر از صحرانشینان بودند دوبرابر پیادگان - که از میان رعایا طبق ترتیب خاصی بخدمت نظام گرفته میشدند و از هرجهت دون سواران بودند - دریافت میداشتند . و چون جنگها - صرف نظر از پایان موفقیت آمیز و یا شکست و مغلوبیت - همیشه همراه باگرفتن غنائم بودند و بلاقطع جریان داشتند - از لحاظ ایلخان و بزرگان نظامی و سپاهیان اقطاع دار درآمدی منظم از راه کسب غنائم جنگی تامین شده بوده و این درآمد در دهه های نخستین پس از غلبهٔ مغول کمتر از بهرهٔ فئودالی نبوده بلکه احتمالاً بیشتر بوده است . وهرقدر موفقیت ایلخانان در جنگها کمتر میشده و دایرهٔ فتوحات وکشورگشائی تنگ‌تر میگشته در آمد از راه غنائم جنگی نیز تقلیل می یافته و این تقلیل حتمی در زمان اباقا خان محسوس گشته بود . تقلیل مقدار غنائم باعث و محرک تشدید بهره کشی فئودالی از روستائیان گشت .

رئیس ایل و قبیلهٔ صحرانشین - اعم از مغول و ترك وکرد و یا عرب - پیشوا و رئیس گروه جنگی قبیله نیز بود و درمقابل رعایای کشاورز و ثابت ومقید بزمین- زمینی که بملکیت رئیس مزبور داده شده بود - نقش بهره کش فئودال را ایفاء می کرد و بهره کشی این خان صحرانشین از استثمار فئودال عادی بیرحمانه تر بود ، زیرا که او مردی کوچ نشین و خانه بدوش بود واهتمامی برای حفظ زراعت دریک

---

(۱) جامع‌التواریخ نسخهٔ استانبول ورق ۵۹۹ .

سطح معین نداشت و اقدامی برای جلوگیری از انحطاط آن بعمل نمی‌آورد. بویژه در نخستین دهه‌های حکومت مغولان - در دهه های فتوحات بزرگ - فقر روزافزون و از هستی ساقط شدن روستائیان در نظر مالک فئودال و نظامی مغول و ترک در ایران - بیم‌آور و هراس‌انگیز نبود : زیرا فتوحات جدید غنائم و زمینهای تازه در اختیار وی میگذاشت. و اگر درون قبیلهٔ صحرانشین ، بهره‌کشی فئودالی از صحرا-نشینان عادی، توسط بزرگان در تحت لفافهٔ رسوم عهد پدرشاهی و بصورتی ملایم، اعمال میشد ، در عوض همان بزرگان صحرانشین در مقام استثمار از روستائیان ثابت و اسکان یافتهٔ سرزمینهای مفتوح بهیچوجه مقید برسوم پدرشاهی نبوده و هیچگونه ملایمت و محدودیتی را رعایت نمیکردند.

لازم بتذکار نیست که مالک نظامی فئودال مغول و ترک فعالیت تولیدی روستائیان زراعت پیشه‌ایرا که در اراضی او سکونت داشتند رهبری نمیکرد و در آن زمینها از خود زراعتی نداشت. و علی‌الرسم در روستاهائی که باو اهداء شده بوده زندگی نمیکرد وبالعکس درقرارگاه خان و یا در عرصهٔ جنگ و در ییلاق وقشلاق قبیلهٔ خویش بسر میبرد و بخشی از زمستان را هم درکاخ شهری خویش میگذرانید. بهر تقدیر با زندگی صحرانشینی ترک علاقهٔ کامل نمیکرد. وی از روستاهای خود فقط بهرهٔ فئودالی را وصول میکرد که غالباً جنسی بود : از قبیل غله ، آرد ، میوه ، شراب ، ابریشم خام. این اجناس را در قرارگاه وی تحویل میدادند . ویلهلم روبروك میگوید :

« خوانین بزرگ در جنوب املاکی دارند که از آنجا برای زمستان ارزن و آرد دریافت میدارند » [1]

مالك فئودال و نظامی از خود زراعت نداشت ودرآمدهای خویش را بالتمام صرف خویشتن میکرد و برای حرم خود ، اطرافیان و ارضای هوسها و لذات خود صرف مینمود و این درصورتی بود که سرمایه خویش را در بازرگانی [2] کاروانی ویا

(۱) روبروك. ص ۷۵.
(۲) جامع‌التواریخ : نسخهٔ استانبول ورق ٦٦٨.

رباخواری بکار نمیانداخت ۱ . در منابع موجود هیچ خبری حاکی از اینکه مالک فئودال و نظامی که از بزرگان صحرانشین بوده در کشاورزی پولی خرج کرده و درصدد توسعهٔ آن برآمده باشد ، دیده نمیشود . جنبهٔ عقب ماندگی روابط تولیدی فئودالی در ایران آنعهد ـ دراین پدیده تجلی میکند .

از نتایج دیگر غلبه و فتح مغول در ایران نکات زیررا ذکر میکنیم :

تجدید تقسیم اراضی و انتقال بخش مهمی از املاك بمالکان نورسیده یعنی سران فاتحان، یابخزانهٔ ایلخان (دیوان) که اراضی مزبور را به خدمتگزاران خویش اهداء میکرد .

افزایش مالکیت مشروط ویا بلا شرط ارضی بزیان املاك دولتی و تمرکز اراضی در دست فئودالهای بزرگ .

افزایش بهره کشی فئودالی از روستائیان وسیاست بیرحمانه مقیدساختن ایشان بزمین ـ سیاستی که از طرف فاتحان اعمال میشد ۲ .

گذشته از اینها غلبهٔ مغول موقتاً موجب افزایش بی سابقهٔ عدهٔ بردگان و توسعهٔ استفاده از رنج ایشان درکارگاههای صنعتی دولتی (« کارخانه » که در منابع جمع آنرا «کارخانجات »آوردهاند) از نوع « ارگاستریهای »* عهد عتیق ۳ ، و همچنین درکشاورزی و امور آبیاری و دامداری صحرانشینی شد ۴ . وبالاخره باید

---

(۱) رشیدالدین میگوید کسانیکه درآن ایام پول بربا میدادند بیشتر مغول و اویغور بودند ، جامع التواریخ چاپ استانبول. ورق ۶۶۲ .

(۲) دراین باره مفصلاً در بابهای دیگر این کتاب سخن گفته خواهد شد .

(۳) ای.پ . پطروشفسکی «حمدالله مستوفی قزوینی» ص ۹۱۶ ببعد؛ آ.م . بلنیتسکی . «روابط اجتماعی درایران» ص ۱۲۶ ببعد. ولی ما با عقیدهٔ مؤلف اخیرالذکر که میگوید « ارگاستریها » پس از قرن یازدهم درایران از میان رفتند و مجدداً توسط حکام ترك (از روی نمونهٔ چینی) برقرار شدند ـ موافق نیستیم.

* ارگاستری ـ دریونان قدیم، کارگاههائی که از کار بردگان درآن استفاده میشده ـ مترجم .

(۴) دراین باره به آخر باب ششم این کتاب رجوع شود .

سقوط وانحطاط شهرها و زندگی شهرنشینی و تقلیل اقتصاد کالائی عادی وافزایش عمومی گرایش بسوی اقتصاد طبیعی را خاطرنشان ساخت.

تأسیس دولت هلاکوئیان وویژگی وسیاست داخلی آن در قرنهای سیزدهم و چهاردهم

بر روی هم یوغ جهانگشای بیگانه - امپراطوری چنگیزیان - بنظر ما، برای ایران و ایرانیان بیشتر از فشاری که بروسیه وگرجستان از آن واردآمدسنگین و طاقت فرسا بود:

فاتحان مستقیماً در سرزمینهای اخیرالذکر حکومت نمیکردند و خود بدانجا کوچ نکردند و مسکن نگزیدند - زیرا مراتع کافی درآن نقاط برای دامهای صحرانشینان وجود نداشت. ولی عدهٔ کثیری از فاتحان صحرانشین بایران نقل مکان کرده درآن سرزمین سکونت اختیار کردند. اینان دائماً با مردم اسکان یافتهٔ محلی وبویژه با رعایای بی حق در کشمکش بودند. و بدین سبب یوغ چنگیزی برای ایران سنگینتر از آنچه در روسیه وگرجستان احساس میشده - بوده است.

چنانکه میدانیم در نخستین دهه های پس ازهجوم لشکریان چنگیز خان (۱۲۱۹-۱۲۲۳م. = ۶۱۶-۶۲۰ه.)ایران وکشورهای مجاورآن - که هنوز کاملاً مطیع نشده بودند - بدست حکام و جانشینان خان بزرگ مغولان (قا آن) اداره میشدند. تکمیل فتح ایران مصادف با تأسیس یک اولوس خاص مغولی یا دولت ایلخانان هلاکوئی (هلاکوئیان) گشت (۱۲۵۶-۱۳۵۳م. = ۶۵۴-۷۵۴ه.) که بزودی ازطرف خان بزرگ برسمیت شناخته شد (۱۲۶۱م. = ۶۶۰ه.). ایران و افغانستان و آذربایجان جنوبی و شمالی و ارمنستان بزرگ و بین النهرین علیا و سفلی (دیار بکر و عراق عرب) و بخش شرقی آسیای صغیر (روم) تارود گالیس (قزل ایرماق) و همچنین (بصورت تابع و دست نشانده) گرجستان و پادشاهی یونانی وگرجی طرابزون وارمنستان کیلیکیه (پادشاهی روبنیان) ومتصرفات صلیبیون

در سوریه و جزیرهٔ قبرس و بالاخره سلطنت سلجوقیان روم در آسیای صغیر - اینها همه جزو قلمرو دولت هلاکوئیان بوده‌اند.

اجزاء متشکلهٔ اینگونه دولتها دارای وحدت نبوده و جامعه فئودالی یکدستی را تشکیل نمیداده‌اند و جریان تکامل اجتماعی و اقتصادی آنها یکنواخت نبوده. مثلاً گرجستان در زمان فرمانروائی مغولان نیز دستگاه دولتی خویش را حفظ کرد و تقریباً دامداری صحرانشینی در آن سرزمین وجود نداشت. همچنین ارمنستان نیز خصوصیات محلی سازمان فئودالی خود را محفوظ داشت، گرچه خصوصیات مزبور درمقابل فشار اشراف نورسیدهٔ نظامی و صحرانشین مغول وترک وکرد ضعیف شد. ولی ویژگیهای محلی مزبور فقط در قرن پانزدهم بطور قطع از میان رفتند [۱]. جامعهٔ فئودالی آذربایجان شمالی از لحاظ استواری بیشتر جماعات روستائی خویش وبرخی خصوصیات دیگر با جامعهٔ فئودالی ایران تفاوت داشت. بالنتیجه در مورد دولت هلاکوئیان بطورکلی سخن گفتن از یک تاریخ عمومی اجتماعی و اقتصادی واحد ممتنع ومرحله بندی واحدی برای آن محال است.

مایلیم تصریح کنیم که موضوع این تألیف منحصراً روابط ارضی ایران است در زمان فرمانروائی مغولان - نه روابط ارضی در قلمرو دولت هلاکوئیان بطور کلی. و فقط در مواردی که به جریانات و پدیده‌های اجتماعی مشترک ممالک مفتوح از طرف مغولان اشاره کنیم از قلمرو هلاکوئیان بطور کلی سخن خواهیم گفت. بنظر ما، مقایسهٔ قلمرو مورد نظر با آذربایجان شوروی و ارمنستان و آسیای میانه ودیگر سرزمینها فقط در موردی بجا خواهد بود که لازم شود از حالات مشترک تکامل ارضی و یا تأثیر واحد حکومت مغولان در رشد اجتماعی و اقتصادی آن کشور ها گفتگو کنیم.

امپراطوری هلاکوئیان تلفیقی بود از اشکال دولتمداری و مؤسسات فئودالی

---

(۱) رجوع شود به: س.ت. یرمیان. آزمایشی برای مرحله بندی تاریخ ارمنستان. ص ۶۸ ببعد.

مغول باشکال محلی (بیشتر ایرانی). س. پ. تالستوف میگوید: «مغولان - بربرقادر نبودند یک واحد استوار سیاسی در اراضی پهناوری که گشوده بودند ایجاد کنند. امپراطوری مغول عملا حتی در زمان نوادگان چنگیزخان به چندین اولوس مستقل تقسیم و تجزیه شد. وثبات واستواری این اولوسها فقط تاحدی بود که اخلاف فاتحان توانسته بودند از روابط اقتصادی و سیاسی موجود ممالک مفتوح استفاده کنند. مغولان ¹ همه جا چون زایده‌ای طفیلی بر دستگاه سیاسی محلی - که سنن ورسوم آن از دوران قبل از مغول ریشه میگرفت - عرض وجود میکردند. امپراطوری یوآن (مغولان چین) از روابط چین قرون وسطی استفاده میکرده وامپراطوری هلاکوئیان از روابط ایران».

دولت هلاکوئیان زایدهٔ طفیلی واری بود برتن جامعه های مختلف فئودالی، تلفیق زشت و مشحون از تناقضی بود، تلفیقی از سنن دولتی مغولی دوران متقدم فئودالیته صحرا گردان با رسوم دولتمداری جامعهٔ متکامل فئودالی ایران، تلفیق یاسای چنگیزی با فقه اسلامی و رسوم فئودالی گوناگون محلی که به «عرف وعادت» معروف بوده، تلفیق سیاست تمرکز و عدم مرکزیت و پاشیدگی فئودالی. درقلمرو دولت مزبور تناقض شدیدی میان طبقهٔ فئودال و سران تجار که با آن طبقه مرتبط بودند از یکسو و روستائیان و قشر های پائین و متوسط شهری از دیگر سو وجود داشته. ولی تضادهای مهمی در داخل طبقه فئودال زمامدار نیز مشاهده میگشته. طبقهٔ مزبور از چهار گروه عمده مرکب بود، بشرح زیر:

۱- اشراف نظامی صحرانشین که بیشتر مغول وترک وکرد بودند.
۲- بزرگان غیر صحرانشین و زمین دار شهرستانها که اکثراً ایرانی بودند.
۳- مستوفیان ومنشیان وخلاصه بوروکراسی کشوری که اینان نیزایرانی بودند.
٤- روحانیان مسلمان.

دوگروه نخستین بر روی هم گرایشهای گریزان از مرکز داشتند و بدیگرسخن

---

(۱) دقیقتر خواهد بود اگر بگوئیم: بزرگان صحرانشین مغول.

هواخواه پاشیدگی وتجزیهٔ فئودالی بودند ولی دو گروه اخیرالذکرستمایل بمرکزیت بوده و بعبارت دیگر از فئودالیزم متمرکز هواخواهی میکردند.

در قشرهای بالای فاتحان مغول وبزرگان محلی (که درقرنهای سیزدهم و چهاردهم بایشان ملحق ومربوط شده‌بودند) دو جریان سیاسی عمده مشاهده‌میگشت و این دو جریان نه تنها در اولوس هلاکو بلکه در اولوسهای جغتای (آسیای‌میانه و هفت‌آب [1] و اویغور) نیز وجود داشته و نخستین‌بار آکادمیسین و.و. بارتولد بدان اشاره کرده، منتهی بطورکلی و یک جانبه، یعنی فقط از لحاظ مبارزهٔ میان گرایشهای فرهنگی و شیوهٔ زندگی روزمرهٔ صحرانشینان مغول و ترک با مردم‌اسکان یافته و ثابت‌المکان مسلمان [2]. و.و. بارتولد طبیعت اجتماعی این دو جریان یا، بهتر و دقیقتر بگوئیم، گرایش را روشن نساخته.

آ. یو. یاکوبوسکی در تعبیر مبارزهٔ این دو گرایش در اولوس جغتای گام سشهودی‌به‌پیش برداشت [3]. و س. پ. تالستوف خاطرنشان کرد که‌این دوگرایش درآسیای میانه، پس از غلبهٔ مغول‌بوجود نیامده بلکه قبل از آن ـ درزمان‌دولت خوارزمشاهیان ـ نیز وجودداشته. وی دراین‌باره چنین میگوید:

«درهردوامپراطوری‌میراث خور (امپراطوری هلاکوئیان‌وجغتائیان که هر دو وارث دولت خوارزمشاهیان بودند ـ پطروشفسکی) یکی از عواقب شوم هجوم مغولان‌این‌بود که نفوذ سیاسی بزرگان فئودال‌صحرا‌گرد را که نمایندهٔ عقب مانده ترین شکلهای روابط اقتصادی و سیاسی

---

(۱) «هفت‌آب» بخشی ازکازاخستان کنونی‌است (مترجم).

(۲) بزرگان فئودال رسماً به دوگروه تقسیم میشدند: اهل شمشیر (نظامیان) واهل قلم (روحانیان وکارمندان دولتی). رجوع‌شود به نصیرالدین طوسی ص ۷۵۸ - ۷۵۶ - فصول ٤ - ۳. ولی این تقسیم قدیمی قرن سیزدهم با وضع واقعی منطبق نبوده.

(۳) و.و. بارتولد. تاریخ ترکستان، ص ٤۱ - ۳۹؛ و.و. بارتولد. تاریخ زندگی فرهنگی ترکستان، ص ۵۲ - ٤۸.

بودندباضعاف مضاعف افزود و تضاد میان دستجات عمدهٔ طبقهٔ حاکمه از زمان محمد خوارزمشاه هم حادتر و شدیدتر شد و تمایلاتی که ترکان خاتون ـ مخالف و ضد محمد خوارزمشاه، نمایندهٔ آن بود پیشی جست و مزیات بارزی بدست آورد [۱]».

نگارندهٔ این سطور نیز به تحقیق این موضوع پرداخته است [۲]. دراینجا می کوشیم جوانب عمومی این دوجریان را بیان کنیم زیرا بدون در نظر گرفتن آن درك سیاست اجتماعی خانهای مغول درایران و آسیای میانه محال خواهد بود. بطور مشروط این دو جریان را « جریان اولی » و « جریان دومی » خواهیم خواند.

هواخواهان جریان اول بیشتر بزرگان نظامی صحرانشین مغول و ترك (که بمغولان ملحق شده) بودند. اینان رسوم قدیم مغول و شیوهٔ زندگی صحرانشینی و سازمان نیمه پدرشاهی و سنتهای دشت و صحرا را بزرگ میداشتند و دوستدار آن بودند. نمایندگان این گروه، یعنی ـ طبق تعریف س. پ. تالستوف ـ « بزرگان فئودالی و قبیله‌ای صحرانشین که هواخواه عقب مانده‌ترین شکلهای روابط اقتصادی و سیاسی بودند [۳] »ـ دشمن زندگی ثابت و اسکان در یك محل و خصم زراعت و شهرها بوده، از بهره‌کشی غیر محدود و وحشیانه روستائیان ثابت مکان وقشر های پائین سکنهٔ بلاد، طرفداری میکردند. اینان خویشتن را چون افراد اردوگاهی نظامی درسرزمین دشمن میشمردند و میان اقوام اسکان یافتهٔ فرمانبردار و نافرمان چندان تفاوتی قائل نبودند: این فاتحان میخواستند هر دو دسته را غارت کنند، منتهی دستهٔ اولی را بوسیلهٔ دستگاه فشار مالیاتهای سنگین و دستهٔ دوم را بوسیلهٔ

---

(۱) س. ب. تالستوف، خوارزم باستانی ص ۳۴۵ - ۳۴۴؛ س. پ. تالستوف براثر تمدن خوارزم باستانی ص ۲۹۰ ببعد. ترکان خاتون بیشتر به بزرگان صحرانشین قپچاق متکی بود و اینان باسیاست مرکزیت محمد خوارزمشاه مخالف بودند ودشمنی میورزیدند.

(۲) ای. پ. پطروشفسکی، ازتاریخ بخارا، ص ۱۱۳-۱۱۱؛ ای. پ. پطروشفسکی، رشیدالدین و تاریخ او، ص ۱۵-۱۲.

(۳) س. پ. تالستوف، براثر تمدن خوارزم باستانی ص ۳۱۹.

اخذ غنائم جنگی. طرفداران این سیاست بهیچوجه در اندیشهٔ اینکه روستائیان اسکان یافته را بالکل از هستی ساقط نکنند و کشاورزی را نابود نسازند نبودند و به حفظ آن علاقه‌ای نداشتند. این روش بنحو بارزی هنگام فتح شمال چین نمایان گشت. در آنزمان بزرگان مغول ازچنگیز خان تقاضا داشتند که فرمانی صادر کند تاساکنان ثابت و اسکان یافتهٔ آن سامان را بدون استثناء تا آخرین نفر معدوم کنند و اراضی را بمرتع - برای صحرانشینان - مبدل سازند. (ولی چنگیزخان بچنین اقدام شدیدی رضا نداده بود)[1].

بطوریکه و. و. بارتولد ثابت کرده در هفت‌آب، ورود واسکان توده‌های بزرگ صحرا نشینان مغول وترك در قرن سیزدهم موجب نابودی کامل شهر ها و نقاط مسکونی زراعتی-که ساکنان آن روستائیان ثابت مکان بودند- گشته بوده[2].

این گرایش وکوشش بزرگان صحرانشین و نظامی ترك و مغول به غارت بیرحمانه و نامحدود روستائیان اسکان یافته، در اولوس هلاکو، طی نطقی که رشیدالدین به هفتمین ایلخان هلاکوئی- غازان‌خان- نسبت میدهد، نیك مجسم گشته است. در سخنرانی مزبور- ازنظرگاه جریان دوم - جریان اولی مورد سرزنش قرارگرفته. دربارهٔ نطق مزبور سخن خواهیم گفت. عجالتاً تذکر میدهیم که بنابگفتهٔ غازان خان، امیران، یعنی سران بزرگان نظامی و صحرانشین مغول و ترك علناً و باکمال صراحت ازلزوم غارت رعایا - یعنی افراد قشر خراج گزار (روستائیان و قشرهای پائین و متوسط شهری) سخن میگفتند و میان رعایای «فرمانبردار» و «نافرمان» تفاوتی قائل نبودند و بهیچوجه در اندیشهٔ اینکه روستائیان را لااقل از هستی ساقط نکنند نبودند. رشیدالدین میگوید که سران لشکری مغول روستائی ایرانی را از خاك زیر پای خود کمتر میدانستند[3]. بموجب یکی از فرامین غازان-

---

(۱) تاریخ چهارخان نخستین خاندان چنگیز. ص ۱۵۳.

(۲) و.و. بارتولد، تاریخ مختصر هفت آب ص ۶۰ - ۵۸.

(۳) جامع‌التواریخ، نسخهٔ استانبول ورق ۶۳۸.

خان ، رعایای سراسر مملکت بحدی آزرده و کله خورده و مرعوب شده بودند که اگر مگسی قادری می‌بود چیزی از رعیت بگیرد ـ او حتی در مقابل مگس نیز قدرت مقاومت نداشت [۱] .

آنچه دربارهٔ نقش تاریخی تاخیر طلبانهٔ مالک نظامی و فئودال ترک (که خلف صدق صحرانشینان فاتح ـ غزان بوده) گفته شده است کاملاً درمورد بزرگان نظامی مغول و ترک وصحرانشینن ایران آنزمان، که از هرچهار گروه فئودال مذکور تاخیر طلب‌تر بوده، صادق میباشد .

هواخواهان جریان نخستین که بطور کلی ، چنانکه مذکور افتاد ، اکثراً از بزرگان صحرانشین مغول و ترک تشکیل شده بود ، فقط در اوایل دوران پس از فتح ایران ، از حکومت مقتدرخانی دفاع و پشتیبانی میکردند . ولی بعد از آنکه در یورتهای اهدائی استوار گشتند (یعنی در اراضی که برای کوچ کردن وییلاق وقشلاق بایشان داده شده بود) و بصورت بهره کش فئودال و مستثمر روستائیان ثابت‌مکان محلی (در اراضی مزروع ایشان) درآمدند ، از تقویت حکومت مقتدر مرکزی خان سرباز زده طرفدار پاشیدگی وعدم تمرکز فئودالی گشتند وکوشیدند تا قدرت خان را مبدل بآلت بی‌ارادهٔ فئودالهای نظامی سازند .

سودجوترین و لاقیدترین نمایندگان کارمندان محلی ایرانی و همچنین آنان که مالیاتهای دولتی را بمقاطعه میگرفتند (و از مستخدمان دولت و بازرگانان ـ اورتاق و ممتاز و کلان ، که بافاتحان رابطهٔ نزدیک داشته، بودند) بهواخواهان جریان اول پیوستند . همهٔ اینان دستگاه غارت همگانی مردم خراجگزار وثابت‌مکان (یعنی رعایا) را که مورد پشتیبانی هوا خواهان جریان نخستین بود ، وسیله‌ای میشمردند برای اینکه بسرعت ثروت فراوان اندوزند [۲] . امانمایندگان وهواخواهان

---

(۱) همانجا ، ورق ۶۲۹ .

(۲) بهاءالدین محمد جوینی حاکم اصفهان و رفتار ناهنجار او نمونه‌ایست از روش

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

جریان نخستین عبارت بودند از : خود چنگیزخان و اخلاف وی ـ خان اولوس چغتای خان و خان بزرگ کیوك قاآن و غیره. نخستین ایلخانان هلاکوئی درسیاست داخلی خویش تزلزل وتردید نشان میدادندو سبب آن تناقضاتی بود که درسازمان دولتی اولوس هلاکو وجودداشته. ولی ایلخانان مزبور بطور کلی به بزرگان نظامی صحرانشین متکی بوده و بجریان اولی تمایل داشتند ـ گرچه دراین طریق پی گیر و مستمر نبوده تاحدی ملایم بودند.

جریان دوم به گروه کوچکی از اشراف نظامی صحرانشین که با خاندان خان روابط ناگسستنی داشتند، و خدمت درباری وخدماتی که در انجوی خان انجام می دادند ایشانرا به آن خاندان مربوط میساخته، متکی بود. ولی بیشتر به بخشی از اهل قلم و بوروکراسی محلی ایرانی وتاجیکی یعنی کارمندان دستگاه مرکزی دولتی و همچنین قسمتی از روحانیان مسلمان و اکثریت تجار مستظهر بوده. بدین منوال طرفداران این جریان ازمیان گروههای فئودالی که دراعمال سیاست مرکزیت و حفظ و تحکیم دستگاه مرکزی دولت و امور مالی حکومت ذینفع بودند ـ انتخاب می شدند.

در طی فعالیت طرفداران جریان دوم ، کوششی بمنظور ایجاد دولتی متمرکز (کوششی که بثمر نرسید) و حکومت مقتدرخان، و بالملازمه رام کردن و لگام زدن به تمایلات گریزان از مرکزبزرگان نظامی صحرا نشین ـ بعمل آمد، که لحظهٔ قطعی شمرده میشد. بدیهی است که برای رسیدن باین هدف لازم بود که حکومت خان

بقیهٔ حاشیهٔ ۲ صفحهٔ قبل

بعضی ازکارمندان ایرانی که بخدمت ایلخانان مغول درآمده بودند. بهاءالدین محمدجوینی (وفات بسال ۱۲۷۹) فرزند وزیر مقتدر شمس‌الدین محمدجوینی صاحب دیوان (دراکتبر سال ۱۲۸٤م. اعدام شد) میباشد. دربارهٔ خصوصیات اخلاقی بهاءالدین که ظالمی غارتگر بود به وصاف رجوع شود ، ص ۶۱-۶۰ . وصاف از بیرحمیهای بهاءالدین سخن رانده چنین میافزاید « چندهزار تن بانواع قتل و تنکیل و مثله و اغراق و احراق و تمادی مدت حبس از فسحت معمورهٔ حیات بوحشت خانه مطمورهٔ ممات پیوستند » . . .

با سران فئودال کشورهای مفتوح نزدیک شود و از زندگی شهری و بازرگانان و تجارت حمایت کند و در احیای نیروهای تولیدی، که بسبب هجوم مغول نابود گشته بود ، و بخصوص کشاورزی ، بذل کوشش نماید و میزان مالیات و خراج و بیغار رعایا ـ روستائیان و شهرنشینان ـ را تثبیت کند و ایشانرا از پرداخت وجوه خانه ـ ویران کن معاف دارد [۱] .

حکومت مقتدر خانی ، بدون احیای نیروهای تولیدی ـ که شرط لازم وصول منظم مالیاتها و رسیدن آن بخزانهٔ مرکزی (خانی) بود ـ حتی در حدود ومقیاس یک اولوس نیز قابل دوام نبود . کارمندان محلی ایرانی که بجریان دوم گرویده بودند میکوشیدند تا فاتحان سنن دولتمداری محلی ماقبل مغول و شیوه های محلی حکومت را بپذیرند . خانهای بزرگ ـ اوکتای قاآن ومنکو قاآن ـ طرفدار سیاست جریان دوم یعنی وجود یک حکومت مقتدر خان و احیای نیروهای تولیدی نابود شده ونزدیکی با سران فئودال اقوام مغلوب و فرمانبردار بودند . کورکوز حاکم (باسقاق بزرگ) اوکتای قاآن مستمراً سیاست جریان دوم را در ایران معمول میداشت [۲] .

میان هواخواهان این دوجریان مبارزه ای پنهانی جریان داشت . چنانکه گفتیم جوزجانی معتقد است که جوچی فرزند ارشد چنگیزخان سیاست پدر را محکوم میکرد و مخالف امحای دسته جمعی ساکنان و تخریب و ویرانی کشورهای مغلوب بود . [۳] جوینی میگوید که میان چغتای و اوکتای برسر حمایت خان اخیرالذکر از تاجیکان اختلاف افتاده بود [۴] . در داستان سیفی راجع به جلسه ایکه در دربار اوکتای قاآن دربارهٔ احیای شهر هرات تشکیل شده بود دعوای طرفداران دو جریان بروشنی تمام

---

(۱) این گرایش در فرمان خان بزرگ منکو قاآن (۱۲۵۹-۱۲۵۱ م .) منعکس شده . وی کوشیده است میزان خراج و مالیات و بیغار مردم فرمانبردار مالیات گزار را تثبیت کند (جامع التواریخ ـ مجلد دوم چاپ ا . بلوشه ، ص ۳۱۴ - ۳۰۸) .

(۲) جوینی ، مجلد دوم ص ۲۳۸ ببعد .

(۳) جوینی ، ص ۳۷۹ .

(٤) جوینی ، مجلد اول ص ۱۶۲ .

منعکس شده‌است. بزرگان صحرانشین‌مغول بشدت با احیای هرات ودیگرشهرهای ویران شده و با هرگونه گذشتی که نسبت‌به تاجیکان (ایرانیان) اسکان یافته‌وثابت مکان بعمل آید مخالفت کرده میگفتند که نمیتوان به وفاداری ایشان اعتماد داشت [1].

مبارزه میان دوجریان مذکور منحصراًبرسراینکه (چنانکه آکادمیسین بارتولد پنداشته بود) آیا قبایل مغول باید کماکان صحرانشین باشند و سنن دشت پیمائی را حفظ کنندو یا درمحلی ثابت سکونت گزینند و فرهنگ و تمدن مردم ثابت مکان مسلمان را بپذیرند، نبوده. برعکس گاهی‌نمایندگان سران نظامی، بدون‌اینکه‌شیوهٔ زندگی صحرانشینی را ترک گویند به جریان‌دوم‌میپیوستند. ماهیت دعوای‌دوجریان مربوط باسلوب بهره‌کشی‌ازکشورهای مغلوب و فرمانبردار ودر درجهٔ اول‌روستائیان ثابت مکان تابع فئودالها (که در بالا از آن‌سخن رفت) و در عین‌حال‌برسر‌مشکل اختلاط با سران فئودال کشورهای مطیع و قبول روش دولتمداری و معتقدات وسنن فرهنگی ایشان‌بوده. دراین میان مبارزهٔ میان دوگرایش قدیمی آسیا در قرون‌وسطی یعنی پاشیدگی و فقدان‌مرکزیت فئودالی ومرکزیت نیزباعوامل فوق‌توام‌شده‌بود. مشهورترین نماینده و رهبر فکری جریان دوم در ایران همانا وزیر ایلخان غازان-

(۱) سیفی. ص ۹۰۱-۹۰٤؛ اسفزاری. ورقهای ۲۱۸a و ۲۱۸b، بخصوص به‌سیفی ص ۵۰۱ رجوع شود (سخنان امیران مغول به اوکتای قاآن): «این کار می‌باید بست و ترک عمارت شهر هراة کرد تانباید که بعلت جمعیت خاق‌آن شهر فتنه و ضرری‌حادث‌گردد که سالهای بیکران با لشکرهای گران قلع مواد آن و رفع‌آن مضرت دست ندهد». به‌داستان جوزجانی (ص ۴۰۲ - ۴۰۱) دربارهٔ خصومت نویانان خان بزرگ‌گوی یوك قاآن (کیوك خان) به مسلمانان رجوع شود. یکی از نویانان مزبورکه از همکنان متنفذتر بود به گوی-یوك قاآن چنین گفت «چنانچه مایلی‌که تخت شاهان‌و لشکر مغول همیشه در دست‌توباشد یکی از دوکاررا بکن: یا همهٔ مسلمانان را بکش و یا از تکثیر نسل آنان جلوگیری کن» سپس جوزجانی خبر میدهد که‌در دربار گوی‌یوك (کیوك خان) موضوع امحای دسته‌جمعی ویا قطع نسل مسلمانان نواحی شرقی امپراطوری مغول‌جداً مورد مطالعه قرارگرفته بودو گویا سرانجام نقشه تعقیم (اخته‌کردن) تمام مسلمانان مورد قبول واقع شده بود (همانجا).

خان وعامل اصلاحات وی رشیدالدین فضل‌الله‌بن علی‌همدانی مورخ نامی‌بود.

جریان دوم در دولت هلاکوئیان و در زمان غازان خان و اندکی بعد در دولت چغتای در عهد کبک خان‌قائق آمد. (۱۳۱۸-۱۳۲۶م. = ۷۱۸-۷۲۷ه.) ولی این پیروزی قطعی نبود و مبارزه میان دوجریان (که در عین حال مبارزهٔ گروه های داخلی طبقهٔ فئودال بوده) بصورت دیگری، بعدها، در قرنهای چهاردهم و پانزدهم - نیز ادامه یافت. پس از انقراض دولت هلاکوئیان - چوبانیان با روح جریان اول و نخستین جلایریان بروش جریان دوم عمل کردند [۱]. و ضمناً هر دو جریان دستخوش تغییراتی گشت که در اینجا سخنی از آن گفته نخواهد شد زیرااز حدود دوران مورد نظرما خارج است.

در اینجا یکی از ویژگیهای بارز نمایندگان جریان دوم‌را ذکر میکنیم. اینان میکوشیدند که میزان بهرهٔ فئودالی را تثبیت کنند و رفاه روستائی راکه بهره دهنده بود ازگزند مصون دارند و درسطح معینی که بنفع طبقهٔ فئودال‌باشد متوقف‌سازند و بارها خویشتن را بمنزلهٔ دوستان روستائیان معرفی میکردند. این مردم دوستی خیالی ناشی ازکوشش و تمایلی بود که بمنظور انقیاد عقیدتی روستائیان در مقابل اهل قلم وبوروکراسی و روحانیان ایرانی‌و تأمین فرمانبرداری رعایا درمقابل‌عناصر اخیرالذکر بعمل میآمد.

مقدمهٔ رساله‌ای در فن زراعت که درآغاز قرن شانزدهم تحت عنوان«ارشاد‌الزراعة» نوشته شده روح معتقدات‌جریان دوم راحاوی میباشد. درآنجا کار زارع را بحدکمال‌مقصودوایدآل‌رسانیده وقطعاتی‌ازافسانه‌ای‌مشهور رانقل کرده، که‌نخستین دهقان آدم بوده و از آدم گندم و از حوا جو باقی مانده [۲]. و مینویسد «دستوری» ازجبرئیل به آدم - پس از طرد وی از بهشت - صادرشدکه خود و اخلافش تا

---

(۱) رجوع شود به «تاریخ شیخ اویس» ص ۱۷۴ - ۱۷۲.

(۲) ارشادالزراعة، نسخه خطی پشچروا، ورق ۳۹ ببعد - این مقدمه درچاپ‌سنگی حذف شده.

روز قیامت بزراعت اشتغال ورزند [۱] و دعائی که باید روستائی بهنگام تخم افشانی بخواند تا « رازق‌العباد » اورا برکت دهد ، منقول‌است [۲]. و اشعار ابن یمین‌شاعر سربدار (قرن چهاردهم) را در مدح زراعت [۳] و قطعاتی از اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی [۴] آورده است. در این کتاب تصویری غیر واقع و احساساتی از روستائی‌ایرانی‌آنروز رسم شده. و اورا آدمی آرام وخداترس وراضی‌بقسمت خود که از نتیجهٔ کار خویش‌برخوردار و همیشه سیر است‌معرفی کرده . البته رهبران فکری طبقهٔ فئودال مایل بودند که روستائی چنین باشد . باری برای تشویق روستائیان داستانی از باغبانی صدساله که در زمان شیخ ابراهیم‌ادهم‌سبزبسته وباغی زیباپدید آورده بوده و در آن جهان باجر خود رسیده ، نقل کرده است [۵].

اما در « ارشاد الزراعة » مزبور برای تشویق فئودالها نیز مضمونی از شیخ معروف صوفیان خواجه احرار آورده که وی در مجلس ابوسعید تیموری (۱۴۵۱-۱۴۶۹ م. = ۸۵۵ - ۸۷۴ هـ.) ضمن وعظ گفته که نجات این جهانی و آن جهانی بسته به چهار چیز است : حمد خداوند و عمل به سنت پیامبر محمد (ص) ورحم‌به مخلوق خدا ومراقبت از زراعت [۶]. این سخنان سلطان را بدل نشست.

---

(۱) ارشادالزراعة ـ نسخهٔ خطی سابق‌الذکر ورقهای ۴۲-۴۱ .

(۲) همانجا ، ورق ۵۷ .

(۳) همانجا ورقهای ۱۷ ، ۱۶ ، ۲۴ . اینک قطعه‌ای از آن اشعار (ورق ۲۴) :

گر ترا گنج و سیم و زر باید — من بگویم که چیست تدبیرش
دهقنت پیشه گیر وقانع باش — تا بدانی که چیست توفیرش
از فواید که اندرین کاراست — عقل عاجز شود ز تقریرش
از یکی‌هفت صد شود حاصل — بنگر اینک باصل توفیرش

(۴) همانجا، ورق ۳۲ : گدای مزارع همه وقت خوشحال است... پس بهترین‌اهل صنایع دهقان باشد...

گر راه بفردوس برین میطلبی — زینهار بامر دهقنت باش مدام

(۵) همانجا ـ ورق ۱۷ .

(۶) همانجا ـ ورق ۲۶ .

پس از آن بخواب دید که پیری وی‌را فرمود که نسبت برعایا عادل‌ودلسوز باشد [۱]. بنابراین رعایت حال زارعان و مراقبت از زراعت همچون وظیفه‌ای دینی به فئودالها تلقین شده است [۲] و مؤلف رساله از خویش میافزاید که ، پس بهترین کارها آن است که در توسعهٔ کشتزارها کوشش شود و مردم‌را بکار زراعت‌ترغیب کنند و در حفر کاریزها وجویها و انهار سعی بلیغ مبذول دارند [۳].

بدیهی است که ریشهٔ این مردم دوستی جزاین نبوده که ارباب ـ فئودال میاندیشیده چه کند که هم روستائی را مطیع و راضی سازد وهم در عین‌حال درآمد او (فئودال) ازکار روستائی افزایش یابد. این اثر مربوط به معتقدات‌هواخواهان جریان دوم است که شکل مذهبی و احساساتی و تشویق و ترغیب بخود گرفته. ولی در مکاتبات رشیدی همان فکر ـ یعنی حمایت از زراعت و زارع ـ با استدلالی عملی و عاقلانه بیان شده است [۴].

باحتمال قوی این اندیشه از دوران متقدم ساسانیان ریشه میگیرد و به غلوو و مبالغهٔ زرتشتیگری در تحسین کار زراعت و زارعان (که در آن زمان هنوزمقید نبوده ، از آزادی بهره‌داشتند) مربوط میشود. انعکاس‌این روش در دوران‌اسلامی نیز محفوظ مانده بوده. مثلاً در پیامی که امیر طاهر ذوالیمینین به فرزند خویش ارسال داشته دیده میشود. در قرنهای سیزدهم و چهاردهم همین اندیشه‌بانظرهای سیاسی بزرگان فئودال مسلمان و ثابت مکان تطبیق یافته و در انتقاد از سیاست اجتماعی‌فاتحان صحرانشین مغول‌وترك بکار میرفته‌است. در اینکه‌سیاست‌اخیرالذکر

---

(۱) همانجا .

(۲) همانجا ، ورقهای ۲۶ ـ ۲۶ . سخنان رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی شیخ‌مشهور درویشان از نیمهٔ اول قرن چهاردهم م. دربارهٔ جنبهٔ خدا پسندانهٔ زراعت و اشعار عبدالله انصاری شاعر صوفی قرن یازدهم منقول است.

(۳) همانجا ، ورق ۲۹ .

(۴) به مبحث بعد رجوع شود.

موجب انحطاط کشاورزی و سقوط عمومی اقتصاد ایران میگشته . . . درآنعهد کاملاً برای بزرگان ایران روشن بوده است . در مقابل سیاست مرگبار صحرانشینان فاتح ـ مرگبار برای ایران ـ این بزرگان بتحسین سنن دولتمداری باستانی ایرانی و فقه اسلامی میپرداختند وآنرا کمال مقصود معرفی میکردند .

سه مرحلهٔ تکاملی ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم

ارزیابی عواقب و نتایج فتوحات مغولان و جوانب خاص دولت هلاکوئیان بما اجازه میدهد تا دربارهٔ مرحله بندی تاریخ ایران و کشورهای مجاور در قرنهای سیزدهم و چهاردهم استنتاجاتی بعمل آوریم . نگارندهٔ این سطور از سال ۱۹٤۸ کوششهائی بمنظور مرحله بندی تاریخ ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم م . بعمل آورده [۱] .

اکنون لازم میدانیم مرحله بندئی راکه درآنزمان طرح کرده بودیم مورد تجدید نظر قراردهیم . در آنموقع مدت حکومت مغولان را به چهار مرحله تقسیم کرده بودیم ولی اکنون بنظر میرسد که تقسیم به سه مرحله صحیح تر باشد .

در سال ۱۹۰۱ بانو آ.ای. فالینا [۲] طرحی برای مرحله بندی تاریخ ایران پیشنهاد کرد (وی به ۵ مرحله تقسیم کرده بود) . قبل ازاو آ.آ. علیزاده مرحله بندی تاریخ آذربایجان را درآن دوران طرح کرده [۳] و س.ت. یرمیان طرحی برای مرحله بندی تاریخ ارمنستان تهیه نموده بود [٤] .

---

(۱) رجوع شود به : ای.پ.پطروشفسکی. مسائل اساسی ویژگیها و مرحله بندی تکامل فئودالی ایران درقرنهای سیزدهم و چهاردهم ص ۱۹ - ۱۵ .

(۲) آ.ای.فالینا . دولت ایلخانان ـ همچون مرحله‌ای در تکامل فئودالیزم در خاور نزدیک و میانه . دانشنامهٔ کاندیدائی علوم ـ نسخهٔ خطی (کتابخانه دولتی‌لنین درمسکو) ص ٤ - ۳ .

(۳) آ.آ. علیزاده . سیاست ارضی ایلخانان درآذربایجان . ص ۱۸ - ۱۵ .

(٤) س.ت.یرمیان . آزمایشی برای مرحله بندی تاریخ ارمنستان . ص ٦۹ - ٦۷ .

در طرح مرحله بندئی که اکنون برای تاریخ ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم پیشنهاد میکنیم سه مرحله پیش‌بینی شده است.

مرحله اول. از (۱۲۲۰م.=۶۱۷ه.) تا حدود (۱۲۹۰م.=۶۸۹ه.). ویژگی این دوران انحطاط عظیم اقتصاد ایران و تقلیل مساحت مزروع ومهاجرت توده‌های تازهٔ صحرانشینان و تقویت بخش دامداری صحرانشینی در اقتصاد کشور و سقوط زندگی شهری و شهرنشینی و تشدید گرایش‌بسوی اقتصاد طبیعی و تجدید تقسیم اراضی، افزایش مالیاتها و میزان بهرهٔ فئودالی و رسمیت دادن به تقید و بستگی فئودالی روستائیان به زمین از لحاظ حقوقی و شدت یافتن تناقضات طبقاتی بطورعموم و رشد نهضتهای روستائی، بوده است.

مرحله دوم. از پایان قرن سیزدهم تا حدود سال (۱۳۲۵م.=۷۲۶ه.). در این دوران کشاورزی تا حدی بر اثر اصلاحات غازان خان - که مبنای‌آن‌تثبیت شدید میزان خراج و مالیات و بیغار و بدیگرسخن بهرهٔ فئودالی بوده - ترقی کرد ولی با اینحال بسطح پیشین (قبل از قرن سیزدهم) نرسید و از آن دوران بسیار عقب بوده. در این مرحله دولت ایلخانان مغول در مقابل بزرگان فئودال ایرانی گذشتهای فراوان کرد و تاحدی سنن دولتمداری ایرانیان را پذیرفت. در طی این مرحله و مرحلهٔ بعدی زمین‌داری خصوصی مشروط و بلاشرط بزیان اراضی دولتی‌و روستائیان خرده پا افزایش یافت وموارد مصونیت و معافیت ازخراج و مالیات‌بیشتر شد و پاشیدگی و عدم تمرکز فئودالی علی‌رغم گرایشهای مرکزیت طلبی سیاست غازان خان افزون گشت. و جریان تکوین سلسلهٔ مراتب فئودالی بپایان رسید و کامل شد.

مرحله سوم. از (۱۳۲۵م.=۷۲۶ه.) تا حدود (۱۳۸۰م.=۷۸۲ه.) ویژگی این دوران عبارت بود از پیشرفت بیشتر پاشیدگی و عدم‌مرکزیت‌فئودالی، جنگهای خانگی و مبارزهٔ دستجات فئودال‌برسر کسب قدرت در نواحی مختلف، و در بعضی نقاط بازگشت باسلوبهای بهره کشی از روستائیان که قبل‌از حکومت‌غازان

خان معمول بوده و قیامهای روستائیان و پیشه‌وران که گاهی با زمین‌داران فئودال خرده پا متحداً علم عصیان برمیافراشتند. در بعضی جاها این عصیانها به پیروزی قیام کنندگان و تأسیس دولتهائی از نوع سربداران، منتهی‌میشد. تشدیدپاشیدگی و تفرقه و عدم مرکزیت فئودالی و قیامهای ستمدیدگان منجر به انقراض سیاسی دولت هلاکوئیان گشت و این جریان در سال (۱۳۳۶م. =۷۳۷ه.) آغاز شده و در سال (۱۳۵۳م. =۷۵۴ه.) با قتل طوغا تیمورخان آخرین ایلخان هلاکوئی و تار و مار شدن قرارگاه وی در گرگان بدست عاصیان سربدار پایان یافت. این مرحله در حدود سال (۱۳۸۰م. =۷۸۲ه.). بافتوحات تیمور بآخررسید. غلبه‌وپیروزی تیمور را نباید فقط هجوم بیگانه دانست بلکه‌از لحاظ تأخر طلبی سیاسی و اجتماعی و اتحاد نیروهای فئودالها برای اطفای نایرهٔ نهضت‌های ملی و قلع و قمع دولتهائی از نوع سربدار در خراسان و سازندران بدست تیمور و فرونشاندن و در خاک وخون کشیدن قیام پیشه‌وران در اصفهان (سال ۱۳۸۷م. =۷۸۹ه.) توسط وی ـ در نظر گرفت.

سیاست اجتماعی غازان خان ماهیت اصلاحات وی

قبلاً جریانات سقوط اقتصادئی راکه از ویژگیهای مرحلهٔ اول دوران مورد مطالعه ما ـ یعنی از (۱۲۲۰ تا ۱۲۹۰م. =۶۱۷ تا ۶۸۹ه.) ـ بوده بقدر کفاف شرح دادیم. فقط میگوئیم که سقوط اقتصادی بتدریج عمیقتر شد و در حدود سال های (۱۲۸۰م. =۶۷۹ه.) و (۱۲۹۰م. =۶۸۹ه.) باوج حدت وشدت‌رسید. رشیدالدین فضل‌الله منظر ویرانی و فقر و بینوائی کشور و پاشیدگی و فساد دستگاه دولت را با وضوح و حرارت بیسابقه ای رسم کرده است [۱] عواقب و نتایج تخریب و ویرانی و خساراتی که در طی غلبهٔ مغولان بکشور وارد آمده بود (۱۲۵۸ - ۱۲۲۰م. =۶۱۷-۶۵۷ه.) و تقلیل عمومی و شدید عدهٔ نفوس زحمت کش یا

---

(۱) جامع‌التواریخ ، نسخهٔ استانبول ورقهای ۶۳۰ - ۶۱۹ ، ۶۸۲ - ۶۶۵.

بدیگر سخن مالیات دهندگان و تقلیل مساحت اراضی مزروع که در بعضی نقاط به نه دهم بالغ گشته بوده[1] و دزدی و غارت قبایل و از آن بیشتر وبدترسیاست مالیاتی حکومت ایلخان و همچنین متوقف شدن فتوحات (عدم موفقیت در مبارزه باممالوکان درسوریه و ناکامی در مبارزه علیه خوانین قزل اردوی جوچیان در قفقاز) که بیشتر غنائم فراوان جنگی از آن حاصل میشد ـ مجموع این عوامل موجب شد که درحدود سال (۱۲۸۰ م. = ۶۷۹ ه.) درآمدهای دستگاه مرکزی دولت ایلخانان وبزرگان فئودال سخت کاسته شد. و این خود باعث افزایش سنگینی بار خراج و عوارض و بالملازمه تشدید بهره کشی فئودالها از روستائیان درسراسر قرن سیزدهم وبخصوص در حدود سال (۱۲۸۰ م. = ۶۷۹ ه.) گشت. در آنزمان تودهٔ روستائیان در لبهٔ پرتگاه فقر و نیستی قرارگرفته ، وضع ایشان تحمل ناپذیر بود. در روستاهادستجات کشاورزان عاصی و شورشی در آمد و شد بودند[2].

چنانکه گفتیم مرحلهٔ دوم با اصلاحات غازان خان گشایش یافت. این وضع ایلخان هفتم غازان خان راکه درجستجوی راه علاج بود(تاسقوط و انحطاط طولانیو ظاهراً چاره ناپذیر اقتصادی راترمیم کند) برآن داشت که با بزرگان مسلمان اعم ازاهل قلم و روحانیان (ایرانی و تاجیک و غیره و غیره) روابط نزدیکتری برقرار کند و اسلام (مذهب تسنن) بپذیرد و پس از هفتاد سال دین مزبور را کیش رسمی و دولتی اعلام کند و رضایت خاطر دستجات فئودالی را که استظهار ایشانرا طلب میکرد ـ بدست آورد. غازان خان اصلاحات چندی بعمل آورد که برروی هم با روش سیاسئی که ما از پیش خود وبطورمشروط « جریان دوم » نامیده‌ایم منطبق بوده. وی اصلاحات مزبور رابیاری رشیدالدین ـ که برای احراز مقام وزیر دوم دعوت شده ولی عملاً رهبر و مبتکر و الهام دهندهٔ اصلاحات غازانی بود ـ عملی ساخت.

از مکاتبات رشیدالدین چنین بر میاید که عقاید سیاسی مورخ مزبور ـ که

---

(۱) همانجا ورق ۶۷۳ .

(۲) همانجا ۶۴۴ - ۶۳۹ .

خردمندترین متفکر « جریان دوم » بود ـ مبنای اصلاحات غازان خان را تشکیل میداده، باین‌شرح : خوانین مغول باید با سران فئودال مسلمان (ایرانی و تاجیک وغیره و غیره) نزدیک‌شوند و سنن‌دولتمداری ایرانی‌را بپذیرند. باید اساس‌پیشین مالیاتی و خراج برکشاورزی احیاء شود و بدین منظور بار مالیات روستائیان سبک گردد و از ایشان در برابر فشار و ستم بزرگان نظامی و صحرانشین مغول و ترک دفاع شود و در ادارهٔ مالیات عناصر صالح بکارگمارده شوند. رشیدالدین مینویسد که عاملان (کارمندان مالیه) را باید از میان اشخاص سیر و ثروتمند برگزید تا چشم طمع بمال رعایا نداشته باشند [۱].

«که عاملان را در معنی میخ های مملکت گرفته‌اند و نشاید که میخها ضعیف باشد تا خیمهٔ دولت و سایه‌بان حشمت حکام را استحکامی باشد [۲] ».

رشیدالدین عاملان حریص و سودپرست را مذمت کرده چنین میگوید :

« و دیگر خدمتکارانرا امر کنی تا حد خود نگه دارند که چون از حد تجاوز کنند با تو گستاخ شوند و در مال و جاه مردم طمع کنند و آزار بردل آزادان رسانند وگرد فتنه بر انگیزند و درکار ملک و ملک داری وهنری عظیم پدید آرند و خلایق را برتو بشورانند :

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی　　برآورند غلامان او درخت از بیخ
به‌پنج بیضهٔ که سلطان ستم‌روا دارد　　زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ [۳]

به رشیدالدین نمیتوان گمان « مردم دوستی » برد. او هواخواه‌همان سیاستی

---

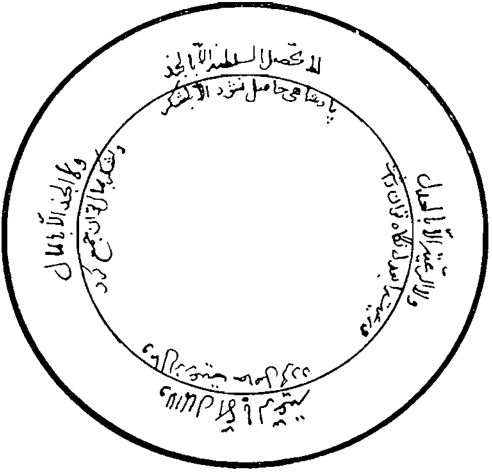
(۱) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۲۲ نامه به شهاب‌الدین فرزندخویش، حاکم خوزستان. چاپ لاهور. ورق ۱۱۸ : « چون عامل سیر باشد از مال‌رعیت دست‌کوتاه دارد و بهرچیزی حقیر طمع نکند ».

(۲) همانجا .

(۳) مکاتبات رشیدی ص ۱۱٤ ازگلستان سعدی.

است که ما بطور مشروط « جریان دوم » نامیده‌ایم ـ او متفکر دوراندیش وخردمند و طرفدار دولتی نیرومند فئودالی و سیاست مرکزیت است [۱]. رشیدالدین در نامهٔ سابق‌الذکر خطاب بفرزند خویش شهاب‌الدین چنین مینویسد :

« و باید که حکام راسه خزینه باشد: اول خزینهٔ مال ، دوم خزینهٔ سلاح ، سیوم خزینهٔ مأکولات وملبوسات ، و این خزاین را خزاین خرج گویند و خزینهٔ دخل رعیت است که این خزاین مذکور از حسن سعی و کفایت ایشان پرشود وچون احوال ایشان خراب شود ملوك را هیچ کامی بحصول نه پیوندد وچون درعاقبت امورنظر کنی اصل مملکت داری عدلست چنانچه در این دایره مثال آن نموده‌ام. و به غیر آن بیان کرده‌ام » [۳].



(۱) رجوع شود به دستورالکاتب. ورق a ۵۷ ـ در تصرف اراضی خصوصی بغیر مشروع: «چندانکه درممالک متمول بیشترباشد ممالک معمورتر باشد واموال خزانه موفورتر».

(۲) یعنی از غنیمت جنگی ، خمسی که بنفع پادشاه بوده.

(۳) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۲۲. چاپ لاهور ص ۱۱۹ ـ ۱۱۸.

این اندیشهٔ رشیدالدین که باید وضع معشیت و رفاه روستائی را، که مالیات‌دهندهٔ عمدهٔ میباشد، در سطح معینی نگاهداشت، تاحدی در نطق غازان خان که مختصراً در جامع التواریخ نقل شده منعکس است. غازان خان در برابر امیران - یعنی بزرگان نظامی و صحرانشین مغول و ترک ثابت میکند که رعایا را بایدبارعایت اعتدال خردمندانه غارت کرد و نگذاشت بسرحد یاس و عصیان برسند.

بگفتهٔ رشیدالدین غازان خان امیران خردرا بخاطر ستم بر رعایا چوب میزد و امیران کلان را توبیخ مینمود. وی روزی نطقی به مضمون زیر خطاب به امیران ایراد کرد:

« من جانب رعیت تازیک نمی‌دارم [1] اگر مصلحت است تاهمه را غارت کنم برین کار از من قادرتر کسی‌نیست باتفاق بغارتیم. لیکن اگر من بعد تغار و آش توقع دارید و التماس نمایید با شما خطاب عنیف کنم و باید که شما اندیشه کنید کچون بر رعایا زیادتی کنیدو گاو تخم ایشان و غلها بخورانید من بعد چه خواهید کرد و آنچه شما ایشانرا زن و بچه میزنید و می‌رنجانید اندیشه باید کرد که زنان و فرزندان ما نزد ما چگونه عزیزاند و جگر گوشه، از آن ایشان همچنین باشند و ایشان نیز آدمیانند چون ما، وحق تعالی ایشانرا بما سپرده و نیک و بد ایشان از ما خواهد پرسید، جواب چگونه گوئیم بوقتی که ایشانرا میرنجانیم جمله میبریم و هیچ خلل عائد نه چه واجب آید و چه بزرگی ومردانگی حاصل آید از رعیت خود رنجانیدن، الا آنکه شومی بزهٔ آن برسد و بهر کاری که روی آرند منجح نیاید، باید که رعیت ایل از یاغی پیداباشد وفرق آنست که رعایاء ایل از ما ایمن باشند واز یاغی نا ایمن چگونه شاید که ایل را ایمن نداریم و از ما در عذاب و زحمت باشند و هرآینه نفرین ودعای بد ایشان [2] مستجاب بود وازآن اندیشه باید کرد. من شمارا همواره این

---

(۱) یعنی تاجیکان (ترکان بطور کلی ایرانیان را تاجیک میخوانند).

(۲) جامع التواریخ - نسخه استانبول، ورق ۶۳۸.

نصیحت میکنم وشما متنبه نمیشوید ».

باحتمال قوی نطق غازان خان خطاب بامیران توسط رشیدالدین بوی تلقین شده بوده ویا آن وزیر نطق را درکتاب آورده و به سلطان خویش منتسب کرده است. این نطق با اندك تغییری در مجموعهٔ اسناد رسمی جلایریان - یعنی کتاب «دستور-الکاتب» نیز منقول است - و باز همین نطق باکمی تفاوت عبارات در رسالهٔ «ارشادالزراعة» نیز آمده است ولی به برادر و جانشین غازان خان یعنی اولجایتو خان خدا بنده (۱۳۱۶ - ۱۳۰٤م.) نسبت داده شده است. این اشکال و روایات گوناگون را در اینجا نقل میکنیم تا نشان دهیم که افکار سیاسی زمان غازان خان تا چه حد سخت جان و مورد قبول عامه بوده و بعد از دوران سلطنت وی نیز موضوع طرق بهره کشی از روستائیان تا چه حد، کماکان، در جامعهٔ فئودالی ایران بحث و فحص برانگیخته.

طبق مندرجات دستورالکاتب غازان خان بامیران گفت که :

« من جانب رعیت را بعدازاین نگاه نخواهم داشت اگر مصلحت است تا باتفاق همه را غارت کنیم [۱]... وچون ایشان مرفه الحال باشند و از مزاحمت وتعرض وتکالیف وتعنیف ما ایمن باشند مانیز باتفاق مرفه الحال باشیم و مطعوم و مشروب وملبوس و مرکوب بآسانی توانیم یافت [۲]...»

در « ارشادالزراعه » این نطق بصورت زیر منقول است :

« آورده اند که در زمان سلطان محمد خدای بنده امراء و لشکریان با رعایا زیادتی مینموده اند بمصادرهٔ مال از ایشان میگرفته اند روزی سلطان بامراء گفت که من تا امروز جانب رعیت مرعی میداشتیم بعدالیوم این رعایت را برطرف میکنیم اگر مصلحت باشد بیایید تا همه را غارت

(۱) مؤلف نوشته که درمتن افتادگی دارد ولی درمتن « دستورالکاتب » چاپ اخیر مسکو افتادگی دیده نشد. معهذا بهمان صورتی که مؤلف آورده نقل گردید.

(۲) « دستورالکاتب » ورقهای b ۳٤ - a ۳٤.

کنیم و هیچ چیزرا از امتعه و غیره بدیشان نگذاریم اما بشرط آنکه دیگر علوفه و مرسوم نطلبید و اگر بعد ازین یکی ازین نوع التماس ازمن کند اورا درحال بسیاست رسانم امراء و لشکریان گفتند که ما بی‌علوفه چگونه توانیم بود و وظیفهٔ خدمت چگونه بجای توانیم آورد پس سلطان فرمود که ترتیب و جمعیت و جمیع مصالح ما و شما و آبادانی از سعی وکار رعایا باشد و از زراعت وکارتجارت و چون ایشانرا غارت کنیم آن زمان اینچنین توقعات ازکه توان کرد و شما اندیشه کنید که اگر گاو و تخم از رعایا بستانیم و غـلات ایشان را بخورانديم ایشان را بضـرورت ترك زراعت باید کرد بعد از آنکه ترك زراعت کنند و محصول نباشد شما چه خواهید کرد[۱] . »

یکی از اصلاحات غازان خان که بیش از دیگر اقدامات وی برای روستائیان اهمیت داشته همانا نظم جدیدی بود که در وصول خراج و مال ارضی و دیگر مالیاتهای دیوانی برقرار کرد و میزان آنرا برای هرمحل دقیقاً تثبیت نمود ومعلوم کرد که چه مبلغ نقد و چه مقدار جنس باید بپردازند و یا نصف نقد ونصف جنس سالی دوبار در بهار و پائیز ـ و هربار درمدت بیست روزکار سازی دارند. ارقام دقیق و میزان مالیات و خراج میبایست برای هرناحیه ، ویا بلوك وحتی دهکده برصفحه‌ای مسین کنده شود[۲] . در دهکده های مسلمان نشین صفحه های مزبور را بر دیوار مساجد ودر قراء مسیحیان بردیوار کلیساها یابرستونی درمدخل دهنصب میکردند[۳]. تثبیت دقیق میزان بهره و مالیات ، گرچه امکان سوء استفاده در تعیین سهم حاصل

---

(۱) ارشادالزراعه . نسخهٔ خطی بانو ا.م. پشچروا.

(۲) رونوشت فهرست مالیات مربوط بخوزستان (اصل آن بر صفحهٔ مسین کنده شده بود) در نامهٔ رشیدالدین به شهاب‌الدین فرزند وی منقول است (مکاتبات رشیدی‌شمارهٔ ۲۲ چاپ لاهور ص ۱۲۳- ۱۲۲ .

(۳) فرمان غازان خان دربارهٔ ترتیب وصول مالیات درجامع‌التواریخ آمده . نسخهٔ استانبول ورق ۶۳۳ - ۶۳۲ .

که میبایست از روستائی مأخوذ گردد و تسعیر نرخ غله وغیره را از مأموران مالیاتی کاملاً سلب نمیکرد ولی دشوار میساخت.

دیگر اصلاحاتی که از لحاظ روستائیان و امر کشاورزی مهم بوده و در زمان غازان خان بعمل آمد عبارت بود از: لغو حوالهٔ تعهدات نقدی دولت (درمورد لشکریان و کارمندان دولت و دریافت کنندگان مستمریات و طلبکاران دیوان) و برات آن بعهدهٔ خزانه‌داریهای محلی که علی‌الرسم آنها نیز پرداخت براتهای مزبور را میان روستائیان سرشکن میکردند و بدین‌طریق بار مالیات دیگری بر دوش ایشان گذاشته میشد [1]. لغو «قنلغه» یا حق اقامت لشکریان و کارمندان در خانه های رعایا. «قنلغه» تقریباً همیشه با اخاذی بعنف و زیاده‌رویهای مهمانان ناخوانده و گاهی تجاوز برعایا و ناموس زنان و دختران ایشان همراه بوده وبکی از تحمیلات سنگینی بود که بر رعایا روامیداشتند [2]؛ محدود کردن خدمت یام و چاپار که‌برای روستائیان‌قراء واقع بر سر جاده‌های بزرگ باری بسیار سنگین بوده [3]؛ صدور فرمانی که اجازه میداد اراضی بایر و متروك را اشغال و زراعت کنند و تسهیلاتی نیز از لحاظ مالیات و خراج اینگونه اراضی قائل شده‌بود [4]. تقلیل میزان مالیات‌بازرگانی و صنعت (تمغا) در بعضی از نقاط مجاور شهرها [5] و لغو موقتی مالیاتهای مزبور در برخی نقاط دیگر [6] که نه تنها از لحاظ شهرنشینان بلکه برای روستائیان حومهٔ شهرها که محصولات خودرا در بازارهای بلاد بفروش میرساندند نیز واجد اهمیت‌بوده؛ احیای گردش صحیح پول و استقرار نرخ ثابت برای سکهٔ نقره [7]، برقراری اساس

(۱) همانجا ورق ۶۲۳.

(۲) همانجا ورق ۶۸۱.

(۳) همانجا ورقهای ۶۳۵، ۶۴۰، ۶۳۷، ۶۴۲.

(٤) همانجا ورقهای ۶۸۱ - ۶۷۸.

(٥) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۱۳ چاپ لاهور ص ٣٤ - ٣٢.

(٦) مثلاً در همهٔ شهرهای خوزستان. دراین‌باره رجوع شود به فهرست مذکور مالیات های آن ناحیه، مکاتبات رشیدی شماره ۲۲ چاپ لاهور ص ۱۲۳ - ۱۲۲.

(٧) جامع‌التواریخ. نسخه استانبول ورقهای ٦٤٦ - ٦٤١.

واحد اوزان و مقادیر برای سراسر کشور [1].

مجموع این اصلاحات و فرامین که هدف آنها جلوگیری از اجحافات و رفع تجاوزات بر رعایا از طرف امیران و اطرافیان ایشان و خدام خوانین وایلچیان‌وعمال وکارمندان دولت‌وصحرانشینان بوده[2] وهمچنین اقدامات‌بالنسبة‌وسیعی که برای‌احیای شبکهٔ‌آبیاری بعمل‌آمد، بی اثرنبوده‌است. البته اصلاحات‌غازانی که مبنای‌آن اصل تثبیت دقیق میزان « بهره ـ مالیات » و موقوف داشتن تحمیلات فوق‌العاده و«مافوق بودجه » بوده بنفع طبقهٔ فئودال و دولت ایشان بعمل آمده بود نه بسود روستائیان ولی با اینحال ترتیب جدید در مقام مقایسه با وضع پیشین و زمانی که دزدی بی بند وبار و خودسری در تعیین میزان بهره ـ مالیات متداول و معمول بوده ـ درواقع بار روستائیان را سبک میساخت.

اصلاحات غازان خان و افتادن رهبری سیاسی کشور بدست بزرگان محلی ثابت مکان و غیر صحرا نشین و طرفداران « جریان دوم » تا حدی موجب احیای شبکهٔ آبیاری و اعتلای کشاورزی گشت[3]. ولی بااینحال کشاورزی‌ازسطح عالئی که پیش از هجوم چنگیزخان واجد بود بسیار دور ماند و بدان درجه نرسید[4]. تنها رشیدالدین که عامل اصلاحات غازانی بوده و بدین سبب ممکن است گمان جانب داری بوی‌رود ـ از این اعتلاء سخن نمیگویدبلکه دیگر منابع از قبیل‌آثارجغرافیائی حمدالله مستوفی قزوینی [5] و حافظ ابرو [6] ومحمدبن هندوشاه [7] نخجوانی و غیره [8] نیز بدان گواهی میدهند.

(۱) همانجا ورقهای ۶۴۳ - ۶۴۸. (۲) همانجا ورق ۶۴۰-۶۳۵.

(۳) مشروحتر درباب دوم.

(٤) حمدالله مستوفی در نزهت‌القلوب ص ۲۷ دراین‌باره بوضوح سخن میگوید.

(٥) به نزهت‌القلوب درشرح ری و قزوین و همدان و تبریز و خوزستان و خراسان رجوع شود. (٦) حافظ ابرو. تألیف جغرافیائی ورق b ۱۲۵ (رونق امور در عهدغازان خان) ورقهای ۲۰۱ - b ۲۲۲ (در اوضاع خراسان).

(۷) دستورالکاتب ورقهای ۲۰ - a ۳٤.

(۸) ماریابالاخا (ص ۱٤٥) میگوید که مرگ غازان خان همهٔ اتباع وی‌رابدون فرق مذهب عزادار کرد.

هدف اصلاحات غازان خان ـ که مبین نظرسیاسی بخشی از بزرگان کارمند محلی (ایرانی و تاجیک) بوده سبک کردن وضع روستائیان بود ـ ولی البته تاحدی که برای احیای کشاورزی لازم شمرده شود و استعداد مالیات پردازی روستائیان و بالملازمه عواید دولت رابالابرد وکشاورزان را از قیام وعصیان بازدارد[۳]. رشید ـ الدین بدین‌منظور نامه‌ای بفرزند خویش امیرمحمود حاکم کرمان نوشته و وی را بخاطر آنکه با فشار و تحمیل عوارض و غیره روستائیان هم و خبیص رابکنارپرتگاه نیستی کشانده که چاره‌ای جز فرار دسته جمعی نداشته‌اند ، مذمت میکند و میفرماید تا میان ایشان بذر وگاو کاری و . . . ۱ خروار غله ۲ و هزار خروار خرما تقسیم کند تا امر معیشت و زراعت ایشان احیاء و روبراه شود ۴ .

سیاست تمرکز غازان خان و وزیر وی رشیدالدین‌ممکن نبود مستمروموفقیت آمیز باشد،زیرا مورد پشتیبانی کامل‌فئودالها نبوده ـ وگرایش‌تکامل فئودالی‌جامعه چنان بود که نمیتوانست باشد ـ وازطرف بزرگان نظامی و چادرنشین مغول و ترک و بخشی از بزرگان ثابت مکان شهرستانهای ایرانی که در دستگاه دولت خدمت نمیکردند با سیاست مزبور مخالفت و مقاومت بعمل میآمد . بدین سبب بالاجبار اقطاعات بیشتری تقسیم کردند و به همهٔ مغولان ـ یعنی سپاهیان دستجات فئودالی اراضی را به‌اقطاع دادند (یرلیغ غازان‌خان سال ۱۳۰۳ م. = ۷۰۳ ه.) ۵ !

رشیدالدین میگوید که درآنزمان یعنی اواخرقرن هشتم هجری لشکریان‌مغول بتملک املاک « حریص » شدند . حرص ایشان را باید نتیجهٔ متوقف شدن فتوحات و تقلیل غنائم جنگی‌شمرد که براثرآن بزرگان لشکر واهل شمشیر میکوشیدندعواید خویش را از زراعت و بهره کشی فئودالی از روستائیان افزایش بخشند .

---

(۱) دربن باره در نطق مذکور غازان خان تصریح‌شده . جامع‌التوازیخ ورق۶۳۸ .
(۲) خروار تبریز از زمان غازان خان ۲۹۵ کیلو= صد من .
(۳) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۵ .
(٤) جامع‌التواریخ ـ نسخهٔ استانبول . ورقهای ۶۵۱ ببعد .
(٥) همانجا . ورق ٦٥٤ .

تأثیر اصلاحات غازانی تا چه مدتی دوام داشته؟ وطول مدت اعتلای اقتصادئی که در زمان غازان خان آغاز گشت تا چه حد بوده؟ البته نباید فراموش کرد که در اجرای فرامین غازان خان، در محل، از طرف فئودالها و عاملان مالی و حتی فرزندان رشیدالدین (و در زمان حیات وی)، اخلال میشده [۱].

وصّاف از تعدیات جدید مالیاتی و خودسریهای کارمندان مالی در فارس در (سال ۷۱۸ هـ. = ۱۳۱۸ م.) سخن میگوید [۲]. اطلاعاتی که دربارهٔ سیاست اجتماعی ایلخان ابوسعید بهادر خان در دست است ضد و نقیض میباشد. این تناقض ظاهراً ناشی از آن است که اطلاعات مزبور مربوط بزمان واحد نیست. بدین معنی که یا مربوط به آغاز سلطنت ایلخان مزبور است که حکومت در دست امیر چوپان که مورد توجه بوده قرارداشته و موقتاً نفوذبزرگان صحرانشین (۱۳۲۷-۱۳۱۸ م. = ۷۲۸ - ۷۱۸ هـ.) بیشتر شده بوده و یا مربوط بپایان سلطنت ابوسعیدخان و زمان وزارت غیاث‌الدین رشیدی فرزند رشیدالدین بوده که مجدداً سیاست پدر راپیش گرفته بوده. (۱۳۳۶-۱۳۲۷ م. = ۷۳۷-۷۲۸ هـ.). اخبار مندرج در تألیف ظهیرالدین مرعشی مورخ [۳] و دولتشاه ـ که هردو از نویسندگان قرن پانزدهم م. بوده ولی از

---

(۱) رجوع شود به مکاتبات رشیدی شماره‌های ۵ و ۹ (دربارهٔ تعدی به رعایای کرمان) و شمارهٔ ۳۰ (دربارهٔ تعدی برعایای فارس).

(۲) وصاف ص ۶۳۵، ۶۳۰.

(۳) ظهیرالدین مرعشی ص ۱۰۲ - ۱۰۱، ظهیرالدین دربارهٔ ترقی و رونق ایران در عهد غازان خان و اولجایتوخان و ابوسعید بهادرخان سخن گفته خاطرنشان میسازد که در زمان ایشان «مملکت چون باغ ارم خوب و خرم وچون حرم کعبه آسوده و ایمن بود» و دربارهٔ خود ایلخان ابوسعید میگوید که: تا وقت وفات سلطان ابوسعید... ملک ایران از تعرض اهل فضول فارغ و آسوده بود خاصه در ایام سلطنت غازان خان و اولجایتو خان و ابوسعید بهادرخان درین سه عهد کسی چگونه نشان دهد که امور مملکت ایران تا چه حد مضبوط افتاده بود گوئیا ظهیر فاریابی در باب آنچنان روزگار گفته است. بیت:

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

منابع متقدمتر که بدست ما نرسیده استفاده کرده‌اند ـ حاکی از آن است که خاطرهٔ ابوسعید بهادرخان همچون سلطانی « رعیت‌دوست » که سنن غازان خان را تعقیب مینموده در اذهان‌معاصران ایشان باقی مانده بوده و بظن‌قوی این خودثمرهٔاقدامات غیاث‌الدین محمد رشیدی وزیر وی بوده که بابزرگان صحرانشین مخالفت‌میورزیده و درمبارزه با ایشان نقد جان باخت.

گذشته از این درشرح جغرافیائی حمدالله قزوینی که در حدود سال ۱۳٤۰ میلادی (= ۷٤۱هجری) نوشته شده بوضوح‌از اعتلای اقتصادی بسیاری از نواحی ایران سخن رفته است: ازقبیل حاصل خوب و ارزانی نان و آذوقه و ترقی کشت درختان بارور وفراوانی انواع میوه‌ها و انگور [۱] وتأسیسات آبیاری‌احیاء شده ودایر.

بنابگفتهٔ محمدبن هندوشاه، مصنف مجموعهٔ‌اسناد رسمی‌بنام«دستورالکاتب» که نیک از امور دستگاه دولتی‌زمان خویش آگاه بوده، تأثیر اصلاحات‌غازان‌خان حتی در آغاز سلطنت جلایریان (در حدودسال ۱۳٦۰ م.= ۷٦۲ ه.) نیزتا حدی محسوس بوده است. وی در ضمن سخن از اینکه غازان خان از تعدیات امیران و کسان وسگ‌بانان و شتربانان وخربندگان وامثال ایشان برعایاجلوگیری کرده‌بوده میافزاید که:

بقیهٔ حاشیهٔ ۳ صفحهٔ قبل

آرام یافت درحرم امن وحش وطیر — وآسوده‌گشت درکنف عدل انس‌وجان
ملکی چنین مسخر وحکمی چنان مطاع — دیریست تا نداد ملک را کسی نشان

این سخنان در قرن پانزدهم یعنی بعد از انقراض سلالهٔ هلاکوئیان نوشته شده و بنابراین علتی برای تملق‌گوئی از ایلخان ابوسعید وجود نداشته. گفته‌های ظهیرالدین را ـ البته پس از حذف اغراقهای شاعرانه آن ـ باید مربوط بفعالیتهای غیاث‌الدین محمد رشیدی (وزیر ابوسعید) که سیاست و مشی پدر راتعقیب میکرده، دانست.

(۱) دولتشاه. ص ۲۲۸ - ۲۲۷: «بداد وعدل‌جهان را بیاراست و رسوم‌وقاعده‌های بد که پیشتر ازو نهاده بودند بکلی برانداخت... و رعیت را استمالت داد».

(۲) دراین‌باره به باب دوم رجوع شود

« عموم خلایق از تعرض مفسدان و متعدیان و عوانان و متغلبان خلاص یافتند ».

و دیگر میگوید :

« اگرچه اکثر بدعتها مرفوع است ، اما بعضی از آن هنوز باقی است وعادت چهارپایان آراسته در اعیاد و نوروزات در بازارها گردانیدن و از مردم چیزی خواستن همچنان موجود و خربندگان وپیکان وشتربانان و امثال ایشان نیز بقدر تعرضی میرسانند »[١].

و رعایا را از هستی ساقط میکنند و « خرابی » به مملکت سرایت میکند . و سپس هندوشاه سخن را چنین دنبال میکند .

« اگر این معانی را منع نفرمایند... تعدی زمان قدیم که پادشاه سعید غازان‌خان دفع آن کرده باز مجدد گردد[٢] ».

بنابراین بازگشت کامل نظامات قبل از غازان‌خان از نظر هندوشاه ـ گرچه خطری محتمل و واقع شمرده میشده ـ ولی هنوز تحقق نیافته بوده .

بنا بآنچه گفته شد دلیلی نمیبینیم که زمان سلطنت ایلخان ابوسعید خان را (١٣١٦-١٣٣٥م.=٧١٦-٧٣٦ه.) را مرحلهٔ خاصی بشماریم[٣].

افزایش پاشیدگی فئودالی و تجزیهٔ سیاسی ایران

چنانکه گفتیم ویژگی مرحلهٔ سوم عبارت بود از : جنگهای خانگی فئودالی و تجزیه و پاشیدگی سیاسی ایران و شدت یافتن تناقضات طبقاتی و قیامهای مردم.

---

(١) دستورالکاتب ورق 35a.

(٢) همانجا : « تعدی زمان قدیم که پادشاه قدیم غازان خان دفع آن کرده باز مجدد گردد ».

(٣) برخلاف‌آنچه آ.آ. علیزاده عقیده دارد (اصلاحات ارضی ایلخانان در آذربایجان ص ١٨).

نویسندگان ایرانی بروشنی تمام این عهد را سرحلهٔ تاریخی ویژه‌ای - یعنی دوران جنگهای خانگی خوانین وشورشهای خلق - شمرده‌اند [1].

مقدمات تجزیه و پاشیدگی دولت هلاکوئیان براثر افزایش تناقضات‌طبقاتی و پاشیدگی فئودالی فراهم گشته بود. بعد از مرگ ایلخان ابوسعید خان سالهای متمادی جنگهای خانگی میان گروههای فئودال جریان داشت ، بدین‌شرح :

۱- گروهی از بزرگان صحرانشین که خاندان چوبانیان (از قبیلهٔ مغولی سولدوز) در راس ایشان قرارداشت و آذربایجان را تصرف کرده بودند.

۲- گروهی که خاندان جلایریان (از قبیلهٔ مغولی جلایر) آنرارهبری میکرده ودر عراقین متمکن بوده.

۳- گروهی که اکثر افراد آن از بزرگان ثابت مکان غیر صحرانشین بودند ودر سال ۱۳۳٦ م. = ۷۳۷ ه. مغلوب گشت (و وزیر غیاث‌الدین محمدرشیدی فرزند رشیدالدین در رأس آن قرارداشت).

٤- گروهی از فئودالهای بزرگ خراسان اعم از مغول وترک ومحلی که جانی- قربانی از قبیلهٔ مغولی اویرات در رأس آن قرارداشته. همهٔ این گروهها بخاطر کسب قدرت و حکومت مبارزه میکردندو خوانینی را از خاندان چنگیز علم میکردند که از میان همهٔ آنان فقط طوغا تیمورخان درگرگان تاسال ۱۳۵۳ م. = ۷۵٤ ه. حکومت کرد وبرپا ماند. از روی اسناد مندرج در مجموعهٔ « دستورالکاتب » بخوبی میتوان دربارهٔ تشدید تجزیه و پاشیدگی درآن دوران داوری کرد [2].

در این کتاب نمونهٔ مکتوبهای سلطان (سلطان اویس جلایری ، ۱۳۷٤ -

---

(۱) دولتشاه، ص ۲۲۹ - ۲۲۸ : « و بعد از فوت سلطان ابوسعید انقلاب کلی واقع شد و امنیت رخت بربست، فتنهٔ نایم بیدار شد... القصه از تاریخ سنهٔ ست وثلاثین‌سبعمائه تا حدود سنهٔ احدی و ثمانین و سبعمائه قریب پنجاه سال درایران زمین ملوك اطراف یکدیگر راگردن نمی‌نهادند » .

(۲) دستورالکاتب. ورقهای b ٦۲ - b ٦۱.

۱۳۵٦م.=۷۵۷-۷۷٦ه.) [1] خطاب به امیران تابع در «استمداد بلشکر و مدد دادن بنفس خود ولشکر ومال» یعنی خراج فرستادن منقول است[2]. سه نوع پاسخ[3] امیران تابع نیز دراین مجموعه آمده است: امیر تابع یا خودآمادگی خویش‌رابرای حضورباتفاق لشکر خویش‌اعلام میداشته[4]؛ و یاپوزش میخواسته که نمیتواندبنفس خود حضور یابد ولی‌چندتن‌از امیران خویش‌را با عده‌ای لشکری و مبلغی مال‌برای مخارج قشون گسیل میدارد [5]؛ ویا په بهانه‌های گوناگون از حضور واعزام لشکر و مال معذرت میخواسته است [6].

---

(۱) دولت جلایریان درسال ۱۳٦۰ میلادی پس از یک جنگ خانگی عراق‌عجم (شمال غربی ایران) و عراق عرب و آذربایجان و ارمنستان را متحد ساخت. این دولت‌در واقع دنبالهٔ دولت هلاکوئیان بود ولی در اراضی محدودتر.

(۲) دستورالکاتب. ورقهای b ٦۲ - b ٦۱ : « در استمداد بنفس و لشکر و مال ».

(۳) همانجا ، ورق b ٦۱ : « و اما جواب سه صورت : اول مدد دادن بنفس خود. دوم لشکر و مال فرستادن. سوم عذرگفتن در نا رفتن خود و نا فرستادن لشکر ومال» برای هریک ازسه صورت سه نوع نقل شده. که‌جمعاً نه نمونه پاسخ تابعان بسلطان منقول‌است.

(٤) همانجا ، ورقهای a ٦۲ - b ٦۱.

(٥) مثلاً رجوع شود به‌همانجا ورقهای b ٦۲ - a ٦۲ (نوع اول از صورت دوم): «... کی‌چون... مخلص دولتخواه بواسطهٔ هرگونه موانع بنفس خود متوجه نمیتوانست شد ده‌کس را از امراء کبار با جمعی از لشکریان متوجه آنحضرت گردانید و برحسب‌میسور وقت و حال پنجاه تومان مال جهت اخراجات عساکر منصوره مصحوب ایشان ارسال‌رفت.»

(٦) همانجا، ورق b٦۲ (از نوع اول صورت سوم) . امیر تابع مینویسد. که‌میخواست مساعدت کند ولی «... قواد لشکر با جمعی لشکریان‌که شایسته خدمتی کی لایق‌حضرت عالی باشد غایب بودند و محصولات و ارتفاعات این سال بسبب هرگونه فترات نقصان پذیرفته...» و بالاخره در نامهٔ نوع سوم، صورت‌سوم، امیر تابع‌پس از عذرخواهی‌مینویسد: «... اما توجه این مخلص بنفس خود جهت غیبت امرا و لشکریان‌که اجازت طلبیده با خانهای خود رفته بودند موقوف ماند... اما فرستادن خزانه حال آنک دراین سال جهت عبور عساکر طغاة و انقطاع مطر لاانقطع ولاعبر اکثر ارتفاعات و محصولات در مقام ضیاع و نقصان آمد چنانکه در مالابد ضروریات بهرگونه تدبیرات احتیاج می‌افتد... »

بدین‌قرار طفره رفتن امیران تابع از انجام تمام‌ویا بعضی از وظایف وتعهداتی که در برابر سلطان متبوع خویش داشته‌اند ـ بحدی مرسوم گشته‌بوده که‌درنمونهٔ مکاتبات رسمی‌برای امتناع از انجام وظایف تابعیت‌و بهانه‌جوئی بدین‌منظوردستور- هائی وجودداشته. امیران و ملوک بزرگ تابع ـ از قبیل ملوک کرت درهرات وآل مظفر درکرمان و انجویان‌در فارس واتابکان لر بزرگ و لر کوچک ودیگران‌عملاً مستقل شدند. ولی شاهزاده نشین‌های این سرسلسله‌ها متصرفات فئودالهاوخوانین کوچکتر را شامل بوده‌متحد میساختند. در این مرحله جریان پاشیدگی وقطعه‌قطعه شدن ایران بنحوی بارز مشهود بوده.

این جریان به تکامل بیشتر مالکیت فئودالی زمین مربوط میباشد. پس از وقفه‌ای که متعاقب غلبهٔ مغول پدید آمد (مرحلهٔ اول)، در دو مرحلهٔ بعدی، تکامل مالکیت فئودالی که موقتاً دچار وقفه شده‌بوده در دو جهت پیشین دوام پیدا کرد: در این دو مرحله ـ یعنی‌در طی قرن‌چهاردهم، جریان طویل تکامل‌اقطاع (و از نیمه دوم‌قرن ۱۴ ببعد سیورغال که‌دنبالهٔ آن‌بوده) پایان‌یافت. وبدین‌مناسبت حقوق مصونیت و معافیت فئودالها نه تنها در زمینهٔ‌مالکیت مشروط بلکه‌غیرمشروط نیز افزایش یافت و متصرفات فئودالی بواحدهائی که از لحاظ اقتصادی و سیاسی مستقل بودند مبدل شدند وجریان تکوین سلسلهٔ مراتب فئودالی خاتمه پذیرفت و سخن کوتاه کنیم، از لحاظ ایران اختیاراتی که با مالکیت فئودالی زمین ملازمه دارد کاملتر گشت.

سقوط عمومی اقتصاد ایران از تکامل و توسعهٔ اساس اقطاع جلوگیری نکرد و بالعکس موجبات تسهیل آنرا فراهم آورد: بدین معنی که روابط اقتصادی‌میان ایالات و نواحی‌سست‌تر شد وگرایش بسوی‌اقتصاد طبیعی پاشیدگی و تجزیهٔ‌ایران را تسریع کرد ـ زیرا که امارتهای تابع‌سلطان به واحدهای کم وبیش مستقلی‌ـ که هریک برای‌خویش جهانی فئودال بوده ـ تبدیل‌شدند.

در طی مرحلهٔ سوم مجدداً نفوذ بزرگان صحرانشین بنحو محسوسی افزایش

یافت و مالیاتها اضافه شد و فئودالها کوشیدند از میزان بهرهٔ ثابت فئودالی امتناع ورزند و باوضاع و ترتیب ماقبل غازان خان بازگردند. بخصوص رئیسان صحرانشین چوبانیان - امیر حسن کوچک و برادر وجانشین او ملک اشرف ظلم و ستم را بحدی رسانیدند که آوازهٔ بیرحمیهایشان همه گیر شد [۲]. برای اینکه میزانی از اخاذیهای ملک اشرف از رعایا بدست آید کافی است بگوئیم که وی ۱۷ خزینه داشت [۳]. چون در سال ۱۳۵۶ م. = ۷۵۸ ه. درمقابل لشکریان فاتح جیتیبک خان قزل اردوئی مجبور به فرار گردید، ثروتهائی که از زر وسیم واجناس وکالاهای پربهای گوناگون اندوخته بود بار ۴۰ قطار قاطر و هزار قطار شتر بوده [۴].

امیران اویرات از خاندان جانی قربانی (اخلاف ارغون آغا جانشین خان بزرگ منکو قاآن) که متصرفات پهناوری را در شمال خراسان مسخر ساخته بودند درظلم و ستم و اخاذی از رعایای املاك خویش مشهور شدند [۵] باباسودائی شاعر که خدام لشکری خاندان جانی قربانی دهاورا غارت کرده بودند بنظم ایشان و ستمگریشان راتقبیح کرده [۶]. بیهوده نبود که سربداران نخست بروی ایشان سلاح کشیدند [۷].

---

(۱) در این باره درباب پنجم مشروحتر نوشته شده.

(۲) رجوع شود به «تاریخ شیخ اویس» ص ۱۷۴؛ حافظ ابرو «ذیل جامع التواریخ» ص ۱۸۵ - ۱۷۱ و بخصوص ص ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۷.

(۳) همانجا ص ۱۷۹.

(۴) همانجا ص ۱۸۵.

(۵) رجوع شود به دولتشاه ص ۴۲۱: «حکایت کنند که اهالی ابیورد، از مردم جانی قربان بغایت در زحمت بودند، وچند نوبت از ایشان شکایت نزد سلاطین روزگار بردند، مفید نبود، بسبب آنکه مردم بقوت و مکنت بودند و سرداران ایشان را نزد سلاطین مقداری وجاهی بود».

(۶) همانجا: «بابا سودائی در ابیورد دیهی داشت... ومردم جانی قربانی محصول آن ده خرابی میکردند».

(۷) دولتشاه این منظومه را کاملاً نقل کرده.

گاهی فئودالهای ثابت سکان محلی ایرانی نیز از بزرگان فئودال منش و صحرانشین عقب نمی‌ماندند. ملک غیاث‌الدین حسین کرت صاحب هرات نیزبظلم وستم‌شهره گشت. وی رعایا و مستمندان راتحت فشار قرار میداد وتحمیلات‌جدیدی وضع میکرد [۱].

ویژگی این مرحله افزایش تناقضات طبقاتی و نهضتهای مردم و قیامهای روستائیان و پیشه‌وران میباشد. در آغاز امر اینان دوشادوش فئودالهای کوچک ایرانی علیه فئودالهای بزرگ و بخصوص بر ضد بزرگان نظامی و چادرنشین ترك و مغول وارد مبارزه شدند. ولی بعد، هرجا که قیام کنندگان حکومت رابدست گرفته دولتی از خود تأسیس کردند (سربداران خراسان ، سادات مازندران) مبارزه در داخل آن دولتها میان فئودالهای کوچك ـ که میکوشیدند فقط حکومت مغولان را براندازند ـ و عامهٔ خلق که خواهان « عدالت عمومی » و یا بدیگر سخن نجات‌از قید فئودالها بودند ، درمیگرفت.

دربارهٔ نهضتهای مزبور بعد سخن‌خواهیم گفت [۲]. در اینجافقط تذکرمیدهیم که سران فئودال ایران از مبارزه با آنها عاجز بودند. وجهانگشای جدید ـ یعنی تیمور ـ همچون جلاد خون آشام نهضتهای مردم قدم در میدان مبارزه نهاد و در عین حال سنن دولتمداری مغولان را احیاء کرد [۳]. تاکنون محققان لشکرکشیهای تیمور را به ایران فقط فتوحات خارجی و یا غلبهٔ بیگانه شمرده‌اند. و در تواریخ به نقش تیمور در اطفای قیام سربداران سمرقند در سال ۱۳۶۵

---

(۱) همانجا در ص ۲۶۹ (درشرح زندگانی مولانا مظفر هروی) میگوید که او (ملک غیاث‌الدین) مردی گستاخ وهار بود. رعایا از او شکایت کردند. او تعدی‌روامیداشت و بعضی از مالیاتهای او تاکنون (زمان شاعر) نیز باقی بوده است.

(۲) به فصل نهم این کتاب رجوع شود.

(۳) دربارهٔ تیمور که سنن‌دولتی مغولان رامعمول‌میداشت رجوع شودبه: و.و.بارتولد « محل نواحی کرانهٔ خزر » ص ۸۷.

اشاره شده است [۱] ولی نقش وی در انهدام دولت های سربدار خراسان و سادات مازندران-یعنی نقش دژ خیم نهضتهای مردم ایران-کما هوحقه از طرف محققان درنظر گرفته نشده است. وحال آنکه حتی برخی از مؤلفان قرون وسطی باین نقش وی اشاره کرده و اذعان داشته‌اند. دولتشاه میگوید که از ۷۳۶ تا ۷۸۱ھ.=۱۳۸۰-۱۳۳۶م. در ایران دوران عصیان و مبارزهٔ «ملوك اطراف» بوده و سپس چنین میافزاید. «و ولایت بولایت و شهر بشهر و دیه بدیه بخصومت مشغول بودند، تا شمشیر آبدار قطب دایرهٔ سلطنت و صاحب قران اعظم امیر تیمور گورگان انارالله برهانه از قراب غیرت رخ ننمود آتش فتنه منتظفی نشد [۲].» در این سخنان نقش اجتماعی تیمور- همچون فرو نشانندهٔ نایرهٔ نهضت های خلق بوضوح تمام بیان شده است.

و واقعاً تیمور بیاری نیروهای عظیم جنگی خویش موفق باطفای نایرهٔ نهضت های عامه گشت. وی در عین حال موفق شد امپراطوری جدیدی از قطعات ناجور-که دیری نپائید و ایران هم جزو آن بود- تاسیس کند. چنانکه پیش گفتیم تیمور و بزرگان نظامی صحرانشینی که از وی پشتیبانی میکردند کوشیدند تا سنن دولتمداری مغولی چنگیزی را در امپراطوری مزبور احیاء کنند. در تسخیر ایران تنها نیروهای نظامی تیمور وی را یاری نکردند بلکه مساعدت بخشی از فئودالهای ایران وبخصوص صحرانشینان، که در آن زمان به اطفای نایرهٔ نهضتهای خلق علاقمند وبرای رسیدن باین مقصود نیازمند کومک حکومت مقتدری بودند، نیز در موفقیت وی مؤثر بوده است. تیمور توانست فقط موقتاً نهضتهای مزبور را خفه کند. پس از مرگ وی شاهرخ

---

(۱) و.و. بارتولد. نهضت مردم سمرقند در ۱۳۶۵ م. ص ۹-۱۰۰. آ. یو. یاکوبوسکی، درکتاب «تاریخ اقوام ازبکستان.» مجلد اول ص ۳۰۰-۳۴۷ (همچنین دردیگر تألیفات آ.یو.یاکوبوسکی)؛ ل.و.استرویوا. «پیدایش دولت تیمور» - یادداشتهای LГУ - سلسلهٔ شرقشناسی شماره ۳، ۱۹۵۲. ص ۷۵ ببعد.

(۲) دولتشاه. ص ۲۲۹-۲۲۸.

فرزند و جانشین او (۱۴۴۷-۱۴۰۵ م. = ۸۵۱-۸۰۸ ه.) بر اثر نارضائی عمومی مردم ناچار بسیاست اجتماعی غازان خان رجعت کرد[۱] ولی این اقدام علت را ریشه کن نساخت و سسکنی بیش نبود. در نیمهٔ اول قرن پانزدهم ایران وارد دوران جدیدی از نهضتهای عامه گشت. دربارهٔ نهضتهای مزبور میتوان تألیف تحقیقی مستقلی نوشت و این موضوع در واقع چشم براه محققی است که بدان پردازد.

مرحلهٔ سومی که دراین تألیف یاد کردیم - با اطفای نهضتهای عامه واتحاد موقت سیاسی ایران - که تحت حکومت تیمور بعنف صورت گرفت- خاتمه پذیرفت.

بدینقرار می‌بینیم که تکامل فئودالی ایران در طی قرنهای سیزدهم وچهاردهم میلادی جریانی پیچ در پیچ و مشحون از تناقضات داشته. شکلهای مالکیت فئودالی زمین ومؤسسات فئودالی که زمانی اهمیت تاریخی ترقیخواهانه داشته بودند، پس از غلبهٔ مغول آن جنبه را فاقد گشتند و رفته رفته بآلت وقفه و رکود مبدل شدند و از احیای واقعی و استوار اقتصاد کشور ممانعت بعمل آوردند ورشد نیروهای تولیدی را دچار رخوت ساختند.

جریان تکامل فئودالی جامعه دوام داشت ولی مؤسسات فئودالی که بحد کمال رسیده بودند دیگر آن نقش ترقیخواهانه ایرا که پیشتر خاص آنها بوده ایفاء نمینمودند. نقش تاریخی آنها تغییر کرده بودوجامعه را بعقب میکشیدند. اهمیت دوران سیادت خوانین مغول در کشورهای شرق میانه همین بود.

البته نمیتوان گفت که سلطنت چنگیز خان تنها علت این عقب ماندگی و انحطاط عمومی بوده است. علامات عقب ماندگی درجامعهٔ فئودالی پیشین ایران -

---

(۱) دولتشاه که بشاهرخ از دریچهٔ چشم زمین داران ثابت مکان ایرانی مینگریست دربارهٔ وی چنین نوشت : « رعایا آن آسودگی و فراغت که بروزگار دولت او یافته‌اندازعهد آدم الی یومنا در هیچ عهد و زمان و دور و اوان نشان نداده‌اند » (دولتشاه. ص ۳۳۷ - ۳۳۶) البته دراین وصف شاهرخ از طرف دولتشاه. تملق و چاپلوسی نیز وجود دارد. گرچه خود دولتشاه در موارد دیگری از ظلم و جور برعایا در ایام شاهرخ نیز سخن میگوید (ص ۳۳۶ - ۳۳۵ و ۴۳۷). معهذا باید گفت که در زمان شاهرخ گذشتهائی برعایا شده بوده.

قبل از قرن‌سیزدهم نیز وجودداشته: از قبیل بکار بستن کاربردگان‌و وجوددامداری صحرانشینان-که براثر هجوم سلجوقیان تشدید شده بود - وعدم تجزیهٔ کامل‌صنعت ازکشاورزی و فقدان شهرهای واجد اختیارات محلی و تابعیت شهرها وشهرنشینان از فئودالهای محل وغیره. ولی از آغاز سیادت چنگیزیان در ایران باقتصاد جامعهٔ فئودال در آن کشور و ممالک مجاور بشدت لطمه وارد آمد و پدیدهٔ عقب ماندگی و وقفه بمراتب شدیدتر گردید.

راست است که درجامعهٔ‌ایرانی بعداز قرن سیزدهم‌نیزگرایشهای‌ترقیخواهانه وجود داشته: اعتلای نسبی‌کشاورزی و نمو و رشد برخی ازشعب آن (مثلاً نوغان داری) و احیای موقت بعضی ازشهر های بازرگانی ، و ترقی محدود صنعت و بخصوص پیشه های‌هنری و موفقیتهای فن و تکنیک صنعتی... اینها و پدیده های مشابه‌آن خود حاکی از وجود گرایشهای محدود ترقیخواهانه در تکامل نیرو های تولیدی - حتی بعد ازقرن سیزدهم - میباشند. ولی‌تأثیر این گرایشهای ترقیخواهانه کمتر وضعیف‌تر ازگرایشهای تاخرطلبی و تمایل به وقفه و انحطاط بوده است و گرایشهای‌ترقیخواهانه درکشاورزی و صنعت بکندی پیشرفت میکرده زیرا شکلهای عقب مانده و وحشیانهٔ فئودالی‌دربهره کشی‌ازروستائیان وپیشه‌وران آنزمان‌حکمفرما بوده است.

تغییراتی راکه در دوران مورد نظر درکشاورزی ایران پدید آمد طی فصل آینده به تفصیل مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

فصل دوم

وضع کشاورزی ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم

انحطاط اقتصادی پس از غلبهٔ مغول

عواقب وخیم‌ومصیبت‌زای غلبهٔ لشکریان چنگیزخان وجانشینان وی و روش حکومت فاتحان موجب سقوط اقتصادی ایران و کشور های مجاور آن گشت، که تا پایان قرن سیزدهم دوام یافت.

در باب اول گفتیم که ویرانیها ـ حتی در طی نخستین هجوم لشکریان‌چنگیز خان ـ تا چه حد پردامنه‌و عظیم بوده. منابع موجود نشان میدهند که ویرانیهای یادشده چه عواقب‌غیرقابل‌احترازی داشته‌اند ـ شبکه های آبیاری بخرابی گرویدند، عدهٔ نفوس سخت تقلیل یافت‌و دامهای کاری از میان رفتند و قحطی وامراض‌ساریه بروزکرد و این عوامل در وضع کشاورزی ایران منعکس گردید. خراسان بیشتر و زودتر از دیگر نواحی زیان دید.

بگفتهٔ نسوی، پس از نخستین هجوم (۱۲۲۳-۱۲۲۰م=۶۲۰-۶۱۷ ه.) همهٔ شهرها و قلاع خراسان بجز دژ خرندز که متعلق به نسوی بود ویران شدولی تقریباً همهٔ فراریانی که بآن قلعه پناه برده بودند بر اثر ابتلاء به‌بیماری ساری‌جان سپردند. فاتحان روستائیان رااز روستاها گردآورده بسوی شهر عمدهٔ ناحیه میراندند، و درآنجا ایشانرا بقتل رسانده یا باسیری میبردند وجوانان نرینه را مجبور میکردند درکارهای محاصرهٔ بلاد شرکت کنند، و خندق بکنند و برای دستگاههای سنگ اندازسنگ بیاورند وغیره. بسیاری ازساکنان که برای نجات خویش به‌کاریز ها پناه برده بودند در آن مجاری زیر زمینی درگذشتند. همه جا صحنه‌های متشابهی

تکرار میشده ، بطوری که ، بگفتهٔ نسوی اگر بشرح وقایع پردازیم بالاجبار داستان های همانندی را نقل خواهیم کرد و فقط نامهای سردارانی که بمحاصره پرداخته بودند و اسامی نقاط محصور تغییر خواهد کرد. طبق نوشتهٔ نسوی فاتحان حتی ذیروحی راکه در نقاط مختلف میزیستند راحت نگذاشتند و بهیچکس از ساکنان رحم نکردند و چنان وحشتی نفوس را فراگرفته بود که اسیران بیش ازکسانی که درخانه های خود نشسته چشم براه حوادث بودند آرامش داشتند[۱]. بگفتهٔ جوینی تولوی‌خان درظرف دوسه ماه نواحی واطراف و اکناف خراسان را ویران و ازسکنه خالی وماننده کف دست صاف کرد [۲].

سیفی‌الهروی درکتاب خویش خاطرات سالخوردگان را دربارهٔ ویرانی‌وحشت‌انگیزی که درسراسر خراسان پس ازهجوم مغول در (۱۲۲۲-۱۲۲۰م=۶۱۹-۶۱۷ه.) ببار آمده بود نقل میکند.

سالخوردگان سخنان شهود عینی راباز گفته بمؤلف اظهار داشته بودند که‌در ناحیهٔ هرات نه مردم باقی مانده و نه گندم و نه آذوقه و نه پوشاک [۳].

شهود عینی مذکور میگفتند که :

« خراسان خراب است‌و ازاینجا (هرات) تا مازندران کسی‌راامکان سکونت ومجال توطن نیست. دراقلیمی که نیمی‌ازو جای شیران وگرگان است و باقی خراب و ویران [٤] ».

مؤلف باز همانجا چنین میگوید :

« از مولانا مرحوم خواجه ناصرالملهٔ والدین جشتی طیب‌الله رمسه

---

(۱) نسوی. ص ٥٤ - ٥٢.

(۲) جوینی. مجلد اول. ص ۱۱۹.

(۳) سیفی. ص ۸۳ : « دربن‌ولایت نه مردم است ، نه گندم ، نه خورش وپوشش» ص ۱٥۲.

(٤) همانجا ص ۸٤. مقصود مؤلف از « شیران » ببران است.

چنین شنودم که او گفت از حدود بلخ تا حد دامغان یکسال پیوسته خلق گوشت آدمی و سگ و گربه میخوردند چه چنگیزخانیان جمله انبارها را سوخته بودند [1] ».

از این داستان چنین برمیآید که در آن سال گندم نکاشته بودند. مؤلف مزبور از قول سالخوردگان نقل میکند که شیخ احمدبن محمد قوّاس با هفت تن فراری دیگر چهارماه درکوههای غور پنهان شده بودند. هر روز یک تن از آنان در پی طعمه میرفت و هرچه بدستش میآمد اعم از آدمی و خر و سگ و شغال وموش و یا پرنده ـ زنده یا لاشه ـ برای رفیقان میبرد. روزی به پیرمردی که بر خری سوار بود رسید. و از او خواست که خر را بدهد و الا کشته خواهد شد. پیرمرد درعوض کیسه‌ای زر باو عرضه داشت ولی موردقبول واقع نشد زیرا که با پول هیچ خوراکی بدست نمیآمده [2].

مؤلف باز همانجا خبر میدهد که پس ازکشتار عمومی سال (۱۲۲۲م. = ۶۱۹ هـ.) فقط مشتی ازکسان که اتفاقاً جان بدر برده باقی مانده بودند ـ ۴۰ مرد ازطبقات مختلف که در ویرانهٔ مسجدی سکنی گزیدند [3] و در روستای حومهٔ هرات هم عدهٔ نجات یافتگان بیش‌از صد نفر [4] نبود ـ مگر در « حایطی » که یکی‌ازامرای مغول قریب هزار نفر از اسیران راکه موردعفو قرارگرفته بودند گردآورده شرط کرده بودکه ایشان را آسوده گذارد و رعایای او باشند [5].

سیفی باتکای خاطرات سالخوردگان داستان عجیبی دربارهٔ شرایط زندگی آن ۴۰ نفر جان بدر برده که در ویرانه های هرات میزیستند نقل‌میکند. ایناندرطی‌سال

---

(۱) همانجا ص ۸۷.

(۲) همانجا ص ۸۵.

(۳) همانجا ص ۸۳.

(۴) همانجا ص ۱۸۳.

(۵) همانجا ص ۱۸۲.

اول از لاشه‌های آدمیان و حیوانات مرده تغذیه میکردند و بعد از حدود ویرانه ها در پی آذوقه بیرون میآمدند و از راهزنی نیز مضایقه نداشتند ولی بااینحال یافتن خوراکی در آن حوالی بسیار دشوار بود. بدین سبب در سال دوم به چهار گروه تقسیم شدند. گروهی در هرات باقی ماند و سه گروه دیگر که هریک مرکب از ده نفر بود برای دزدی بنواحی دور دست غرچستان (در بخش علیای رود مرغاب) و خواف و مرو رفتند. در غرچستان شبانه ۵۰ اسب از مغولان ربودند و به هرات آوردند. گروه دیگری نزدیک مرو، به کاروانی حمله کرد و ده خروار غله بدست آورد. هراتیان سال دوم را با این آذوقه گذراندند. سال سوم هم مجدداً بنواحی دور دست رفته در بیابان کرمان کاروانی را که از مصر به چین میرفت زدند و ۵۰ تن از کاروانیان را کشتند. هنگام تقسیم غنائم سهم هر یک از هراتیان ۵ خروار شکر و حلویات و یک خروار قماش ابریشمی مصری و شوشتری (خوزستانی) شد. و همه البسهٔ ابریشمین بتن کرده و تمام سال شکر خوردند. در سال چهارم عده‌ای را بناحیهٔ مرو فرستادند تا قماش ابریشمین را با غله مبادله کنند. این داستان نشان میدهد که شرق خراسان تا چه حد ویران و خراب شده بوده: زیرا که مشتی هراتیان فقط با دزدی و راهزنی قادر بودند قوت یومیهٔ خودرا بدست آورند و حتی برای دزدی ناچار بودند از ۱۵۰ تا ۸۰۰ کیلومتر از هرات دور شوند و نزدیک‌تر چیزی یافت نمیشده[1].

و چون بعد از چهارده سال، در سنهٔ (۱۲۳۶م. = ۶۳۴ه.)، خان بزرگ اوکتای قاآن فرمود تا هرات را احیاء کنند و عده‌ای از اسیران (هزار نفر پیشه‌ور رنساج) را که بعد از نخستین بار تسخیر هرات در (۱۲۲۱م. = ۶۱۸ه.) از آن شهر کوچانده بودند بازگرداندند دیدند در پیرامون ویرانه‌های شهر تقریباً نه روستائی باقیمانده و نه دام کاری و «جویها انباشته است[2]» و بدین سبب نخستین ساکنان

---

(۱) همانجا ص ۹۰ - ۸۹.

(۲) همانجا ص ۱۱۰.

هرات احیاء شده بناچار خود بجای گاو ، گاوآهن میکشیدند . قرار براین شده بود که هرمرد ساکن هرات سه من[1] گندم در ۵۰ «کوتک»[2] بکارد و از برکه‌آبش دهد[3]. وباسر قوستای شحنهٔ جدید مغول.

« هنگام زرع از وضیع و شریف دو دو جوغ میکشیدند و دیگری میعاد راست میداشت و بدین نوع زمین را شیار میکردند و تخم میپاشید و پنبه میکاشت و چون ارتفاع انتفاع گرفتند و پنبه برداشتند بیست سرد تناور راه‌رو را که در سرعت سیران بر طیران طیور مبادرت گرفتندی هر یک[4] را با پشتوارهٔ بیست من پنبه بافغانستان[5] فرستادند تا از آنجادراز دنبال و ادوات دهقنت آورند[6] ».

همهٔ ساکنان هرات در ظرف دوماه ونیم باین کار اجباری اشتغال (حشر) داشتند و پس از آن از نهر انجیر بیکی از مزارع آب انداختند[7] . از داستان بالا چنین برمیآید که چهارده سال بعد از کشتار چنگیزی در خراسان شرقی بدست‌آوردن دام کاری و « ادوات دهقنت » محال بوده و مردم مجبور بودند برای تحصیل آن کسانی بمسافت لااقل ۶۰۰-۵۰۰ کیلومتر - به جنوب افغانستان - گسیل دارند.

ویرانی واحهٔ هرات که یکی از نواحی پرجمعیت و حاصلخیز خراسان بود و

---

(۱) من هرات (دراین ایام) ۳۷۰۰ گرم است.

(۲) کوتک (ترکی) واحد طول.

(۳) سیفی ص ۱۱۰ .

(٤) از این گفته هاچنین بر میآید که‌اسب‌و خر وجودنداشته و بارهابدوش‌میکشیدند. پنبه برای مبادله با دام‌کاری و ادوات زراعت و شاید غله به افغانستان فرستاده شده بود.

(۵) در آنزمان افظ افغانستان به افغانستان جنوبی کنونی (میان رود هیلمند و کوه‌های سلیمان و بعد بطرف جنوب‌تا رود سند) اطلاق میشده (رجوع شود به : سیفی ، ص ۱۶۹ ، ۱۸۶ و الخ).

(٦) همانجا ص ۱۱۱ .

(۷) همانجا.

تخریب سراسر آن ایالت یک عمل استثنائی نبوده. جوینی تقریباً همین مطالب را بدون ذکر جزئیاتی که سیفی ذکر کرده ـ دربارهٔ واحهٔ مرو نقل میکند. بنا بگفتهٔ جوینی پس از آنکه مغولان سه بار در (۱۲۲۲-۱۲۲۱م.=۶۱۹-۶۱۸ه.). به واحهٔ مرو هجوم کردند زراعت و سدهاو آب بندهای رود مرغاب خراب شدوغلات و دامها را بردند.

« و در شهر و روستاق صد کس نمانده بود و چندان مأکول که آن چند معدود معلول را وافی باشد نمانده[1] ... »

یاقوت که بیدرنگ‌پس از نخستین هجوم مغول (۱۲۲۳-۱۲۲۰م.=۶۲۰-۶۱۷ه.) به تحریر کتاب خویش پرداخته دربارهٔ شهر نیشابور و حومهٔ آن چنین میگوید :

« در سنه ۶۱۷ه. (۱۲۲۰م.=۶۱۷ه.) تاتار لعنهم‌الله خرابش کردند و هیچ دیواری برپا نگذاشتند. و اکنون ، بمن گفته‌اند ، که جز تپه های‌لخت که از دیدن آنها حتی چشمانی که هرگز نگریسته‌اندمیگریند و آتشهائی که در قلبها خاموش شده بودند بر افروخته میشوند[2] چیزی نمانده. » و بعد میگوید :

« هر که درآنجا بود کشتند (تاتارها) از خرد و کلان وزن‌وکودک. بعد چنان خراب کردند که با خاك یکسان شود و روستاها را هم ویران ساختند[3] ».

بگفتهٔ جوینی در شهر طوس حتی پنجاه خانهٔ‌مسکون باقی نمانده‌بودوساکنان آنخانه‌ها هم به بیغوله ها پناهنده شده بودند[4].

بگفتهٔ نویسندهٔ ذیل « تاریخ‌سیستان » درسال (۶۳۲ه.=۱۲۳٤/٤٥م.)

---

(۱) جوینی. مجلد اول ص ۱۳۲ - ۱۲۵.

(۲) یاقوت. مجلد سوم ص ۲۳۰.

(۳) همانجا ، مجلد چهارم ص ۸۵۹.

(٤) جوینی مجلد دوم ص ۲۳۸.

هنگامیکه مغولان برای بار سوم به سیستان هجوم کردند ویرانی و قحطی چندان عظیم بود که آذوقه بمبالغ باور نکردنی فروخته میشد. بدین‌قرار : شکر منی ۱۵ دینار [۱]. فانید (حلوا ـ قند سفید) ده دینار ، عسل ۱۲ دینار ، روغن حیوانی ۵ دینار ، گوشت گوسفند ٤ دینار، گوشت گاو ۲ دینار ، پیه ٤ دینار ، سرکه ۱٦ دینار، سیر خشک ۲۵ دینار ، حنا (که برای دردپا و در زمان بروز امراض ساریه همچون دارو بکار میرفته) سیری هفت دینار [۲]. بر اثر قحطی بیماری همه گیری (درد پا و دهان و دندان) بروز کرد که قریب یکصد هزار نفر از آن مردند . محتملاً این بیماری اسقربوط یا فسادالدم بوده [۳].

غلبهٔ مغول برای مازندران (طبرستان) نیز همین گونه عواقب و نتایج سخت را دربر داشته. بگفتهٔ ابن اسفندیار، طبرستان پیش از حملهٔ مغول خطه‌ای بوده پر جمعیت و آبادان.

« و از دیناره جاری تا بملاط که حد طبرستان است بطول و عرض کوهها کشیده از ری و قومس تا ساحل دریا جمله معمور و دیهها بیکدیگر متصل بود چنانکه یک بدست زمین خراب و بی منفعت نیافتند [٤]».

مؤلف مزبور میگوید در آن ناحیه حاصل چندان فراوان بود که درتمام فصول سال سبزی تازه و نان گندم و برنج و ارزن و گوشت وپرندگان موجود بوده و باغستان های وسیع دیده میشده ، بطوریکه بهرجا نظر میکردی سبزه بود [٥] و در این ولایت « درویشان وجود نداشتند [٦] ». همین مورخ خبر میدهد که پس از غلبهٔ مغول سراسر

---

(۱) در حدود سال ۱۲۳۰ هنوز دینار زر ضرب میشده ؛ یک دینار ده درهم بوده. یک من سیستان قریب ٦ کیلوگرم است.

(۲) یک سیر = ۷۵ گرم.

(۳) تاریخ سیستان ص ۳۹٦.

(٤) ابن اسفندیار. تاریخ طبرستان. چاپ عباس اقبال مجلد اول ص ۷٤.

(٥) همانجا ص ۷٦.

(٦) همانجا ص ۸۱.

طبرستان ویران و از هستی ساقط شد و خالی از سکنه گردید و خراسان پر ازاسیران طبرستانی گشت [۱].

زهیرالدین مرعشی مختصر آمینویسد که لشکرمغول بولایات استرآباد(گرگان) و مازندران و رستمدار روی آوردند و آنجا را سخت ویران ساختند و قتل عامی بحد وفور کردند بطوریکه در ساری و آمل وکجور همه ابنیه را خراب کردند و هنوز تلهای خاك از آن ویرانیها باقی است [۲]. حمدالله مستوفی قزوینی تأیید میکند که - آثار ویرانی ناشی از هجوم وکشتار مغول درگرگان حتی در زمان او هم باقی مانده بود [۳].

نسوی پس ازمرگ جلال‌الدین خوارزمشاه در پائیز و زمستان سال ۱۲۳۲- ۱۲۳۱ م. = ۶۲۹ ه. درکردستان و بین‌النهرین علیا و آذربایجان سرگردان بودو همچون شاهدی عینی مناظر دهشت‌زای ویرانی شهرها و نقاط خالی از سکنه راکه « چراگاه سرالان وکنام گرگان » شده بود و ترك تازی‌هنگامه جویان که خویشتن را دوست مغولان میخواندند و ازدحام و غوغای فراریان -که درسرمای زمستان پیاده و بی توشهٔ راه بشتاب از گردنه ها میگذشتند و راهزنانی که ایشانرا لخت میکردند - و درسراسر آن نواحی پیدا شده بودند - . . نسوی همهٔ اینها را شرح میدهد [٤].

درکشورهای مجاور نیز وضع کشاورزی همین گونه بوده. مثالی مربوط بهجوم دوم لشکر مغول تحت فرمان جورماغون نویان بسرزمین قفقاز در سال ۱۲۳۵ م. ذکر میکنیم. بگفتهٔ کیراکوس گنجوی: «تابستان بود که دشمن بما هجوم کرد. هنوز انگور به چرخشتها ریخته نشده بود و میوه در انبار ها گرد نیامده بود ، آنان

(۱) ابن اسفندیار- تاریخ طبرستان. ص ۱۰۱ ترجمهٔ انگلیسی.

(۲) ظهیرالدین مرعشی. ص ۲٦٤.

(۳) نزهت‌القلوب ص ۱۰۹.

(٤) نفثةالمصدور ص ۱۰۰ - ۵۵.

با شتران خودآمدند و همه‌چیز راخوردند و لگدمال کردند. وچون زمستان نزدیک شد بدشت مغان رفتند و زمستان را در سر زمین اگوان گذراندند و بهنگام بهار در جهات مختلف پراکنده شدند. مردمی که از دم تیغ ایشان نجات یافته بودند بی توشه و پوشاك ماندند وجز خوشه هائی که درمزارع پایمال شده بودند چیزی برای رفع احتیاجات خویش نداشتند. نه گاونر برای شخم باقی مانده بود نه بذر برای زراعت [1].

عدم موفقیت تشبثاتی که در ایران قرن سیزدهم برای احیای کشاورزی بعمل آمد

چنانکه پیش گفتیم [2] دورهٔ سقوط کشاورزی تا حدود سال ۱۲۹۰ م. (= ۶۸۹ ه.) دوام یافت. و طول بحران نه بدان‌سبب‌بود که اسکان‌نواحی‌ویران و خالی ازسکنه و احیای کشاورزی در آن نقاط ممتنع بوده ویا اینکه کوششی دراین جهت بعمل نیامده بوده. برعکس، بارها از طرف امیران فئودال محلی و برخی از حکام مغول که هواخواه سیاست «جریان دوم» بودند تشبثاتی بدین منظور بعمل آمده بوده وحتی موفقیت‌گونه‌ای نیزکسب کرده بودند [3]. حکام مغول اخیرالذکر ضرورت‌حیاتی‌احیای کشاورزی نابود شده‌را ازلحاظ خوددولت مغولی‌درك میکردند.

کورکوز حاکم و جانشین خان بزرگ اوکتای قاآن بامر وی چنین‌سیاست احیاءکننده‌ای را درخراسان معمول داشت ونخست میزان مالیات و خراج‌راتثبیت کرد [4] وکوشید روستائیان را درمقابل تجاوزات و خودسریهای مقامات لشکری مغول حمایت کند.

---

(۱) کیراکوس گنجوی ص ۱۲۹.

(۲) به اول فصل «سه مرحله...» فصل‌ماقبل رجوع شود.

(۳) به ماقبل رجوع شود.

(٤) جامع‌التواریخ. مجلددوم. چاپ بوشه ص ۵۹: «ومال قراری‌را مقررگردانید».

جوینی ازسیاست کورکوز سخن گفته وتاحدی غلو میکند ومینویسد که وی :

«کارها . . . چنان مضبوط گردانید که هیچ امیری (مغول) که پیشتر از آن سرها می انداخت وهیچ آفریده را مجال اعتراض نبود سر مرغی نمی توانست برید . رعایا چنان مستولی شدند که اگر لشکری بزرگ ازمغول بمزرعهٔ [١] نزول میکرد با برزیگری [٢] سخن نمیتوانست گفت تا سر اسبی نگاه داردتا بالتماس علوفه و نزل چه رسد [٣] . »

کورکوز (در تاریخ جهانگشا «گرگوز» آمده ـ مترجم) درسال ٦٣٩ هـ . (١٢٤١/٤٢ م .) شهر طوس را احیاء کرد و درآنجا مخزنهای دولتی وباغها احداث نمود و :

« تمامت صدور و ملوك و اکابر [٤] بسرای خریدن مشغول گشتند و بعمارت سوق و استخراج قنوات و تدارك ضیاع ضایع شده مقبل گشتند و سرائی اول روز بدو دینار ونیم رکنی بفروخته بودند یك هفته دیگر را بدوبست و پنجاه دینار بفروختند [٥] » .

در عین حال قنوات و نهر ها احیاء و قراء واحهٔ هرات مسکون گشت [٦] . نموداری از احیاء زندگی در واحهٔ مزبور را سیفی بدست میدهد . وی درذیل وقایع سال ٦٣٩ هـ . قیمت اجناس را در بازار آنجا بشرح زیر نقل میکند : صد من غله [٧]

---

(٤) در اینجا بمعنی نقطه مسکونی کوچکی است . رجوع شود به باب ششم .

(٥) برزگر = روستائی که بطریق مزارعه زمین را باجاره داشته و بخشی ازمحصول را در مقابل مال الاجاره میداده .

(٦) جوینی . مجلد دوم ص ٢٣٨ .

(٧) مقصود بزرگان فئودال محلی است که جان بدر برده بودند .

(٨) همانجا ص ٢٣٨ .

(١) سیفی ص ١٢٧ ببعد و اسفزاری ورق a ٢٢٤ .

(٢) من هرات = ٣٧٠٠ گرم .

فقط نیم دینار (محتملاً دینار زر) ویک گوسفند چهار دانگه ویک من شکر ۲ دانگه قیمت داشته [1].

هلاکو خان در سال ۱۲۵۶ م. (= ۶۵۴ ه.) خبوشان را در خراسان مجدداً آباد کرده مسکون ساخت و شبکهٔ آبیاری آن ناحیه را احیاء نمود [2]. اینگونه کار-های عمرانی و احیائی توسط امیران محلی در سال ۶۳۰ ه. در مازندران [3] ودرسال ۶۶۳ و ۶۷۵ ه. در سیستان و غیره نیز [4] صورت گرفت. ندرتاً سرداران مغول نیز پس از فتح یک محل بیدرنگ اقداماتی برای بازگرداندن زندگی بآنمحل بعمل میآوردند. مثلاً جورماغون پس از فتح شمال ارمنستان چنین کرد (قبل از سال ۱۲۳۹ م. = ۶۳۷ ه.) و به همهٔ ساکنان آن نقاط که جان بدر برده و از اسارت و بردگی احتراز کرده بودند امر شد بمحل سکونت دائمی خود - بشهرها و یاروستاها بازگردند وخانه های ویران خویش را از نو بسازند [5].

بدین قرار معلوم میشود که تشبثات و کوششهائی برای احیای شهر ها و قرا و شبکهٔ آبیاری بعمل میآمده است. و اگر تنها علت سقوط اقتصادی مستقیماً خرابی های ناشی از لشکریان وغلبهٔ مغولان میبود - نیروهای تولیدی ایران وکشورهای همسایهٔ آن - لااقل بکندی هم شده رفته رفته - احیاء میشد. ولی بسیاری عوامل دیگر نیز مانع احیای آن بود و بدین سبب موفقیت اقداماتی که بدین منظور بعمل میآمده فقط میتوانست محلی وموقتی باشد.

نخست اینکه فتح ایران وکشورهای همسایهٔ آن بدست مغولان به صلح استوار و قطع هجومها و تجاوزات ویران کننده (به برخی نواحی) منتهی نشد. دراین شمار بود لشکرکشیهای تنبیهی ایلخانان هلاکوئی علیه تابعان نا فرمان (مثلاً

(۱) سیفی ص ۱۳۰. یک دانگ = یک ششم درهم.

(۲) جامع التواریخ - نسخهٔ استانبول ورق ۴۴۷. نزهت القلوب ص ۱۵۰.

(۳) ظهیرالدین مرعشی ص ۲۶۵ - ۲۶۴.

(۴) تاریخ سیستان ص ۴۰۴.

(۵) کیراکوس گنجوی ص ۱۲۹.

علیه ملک شمس‌الدین اول هراتی در (١٢٧٠/٧١م.=٦٦٩هـ.) [1] یا بمنظور اطفای نایرهٔ قیام مردم (قیام بزرگ قاضی‌شرف‌الدین ابراهیم در فارس در ١٢٦٧-١٢٦٦م.=٦٦٥هـ.) [2]. هجوم لشکریان‌مغول قزل‌اردو (جوچی ـ ئیان) وآسیای میانه (جغتائیان) که باهلاکوئیان دشمن‌بودند و بویژه تهاجم دستجات‌اخیرالذکر به خراسان در سالهای ١٢٦٩ و ١٢٩٥ و ١٣١٨م. (= ٦٦٨ و ٦٩٥ و ٧١٨ هجری) [3] تقریباً از لحاظ تخریب اماکن و ایجاد ویرانی از هجوم نخستین‌مغولان در (١٢٢٠-١٢٢٢م.=٦١٧-٦١٩هـ.) بخراسان دست‌کمی‌نداشت. مثلاً چون درسال ١٢٧٦م. (=٦٧٥هـ.) اباقاخان خواست‌عده‌ای‌لشکری برای آوردن ملک شمس‌الدین اول هراتی ـ که ازآمدن به اردو استنکاف ورزیده بود ـ اعزام دارد، بسیاری از امنای دولت علیه این اقدام سخن‌گفته اظهار داشتندکه:

«مملکت خراسان خرابست اگر از این دیار لشکری بدان طرف حرکت‌کند بکلی خرابی پذیرد. [4]»

درسال ١٢٩٥م. (=٦٩٥هـ.) دو واخان جغتائی مدت هشت ماه سرگرم تخریب و سوزاندن بخش اعظم بلاد مازندران و خراسان بوده و نواحی یزد و نسا شهرستانه و مرو و ابیورد و سرخس راهم ویران و فقیرکرد [5]. بگفتهٔ سیفی:

«دوا تمامت ممالک خراسان را خراب‌کرد و قریب دویست‌هزار نفر مردم از عورات و اطفال مسلمانان اسیرگرفت [6]».

سیفی اشعار ربیعی بوشنجی راکه بمناسبت این واقعه گفته نقل میکند.شاعر ضمناً چنین میگوید:

---

(١) سیفی ص ٣٣٠ ببعد. وصاف ص ٧١ ببعد.

(٢) وصاف ص ١٩٢ - ١٩١.

(٣) مشروحاً در اثرسیفی ص ٣٠٣ ببعد و ٤٠١ ببعد و ٦٧٤ ببعد آمده است.

(٤) همانجا ص ٣٤٦.

(٥) همانجا ص ٤٠٢.

(٦) همانجا ص ٤٠٨.

زن و کودکانرا همه دستگیر | بزاری و خواری گرفته اسیر [1]
کران تا کران را بدرد جگر | همه درد بودند از یک دگر
پدر کشته از زخم پیکان تیر | پسر گشته در دست ترکان اسیر [2]
پدر جان سپرده بشمشیر تیز | پسر بر در خیمها اشک ریز
پدر را بریده سر افکنده پست | پسر را پیاده دوان بسته دست [3]

خرابی و کشتاری که یاساور شاهزادهٔ چغتائی در خراسان و مازندران کرد دهشت انگیزتر بوده. از عدهٔ کثیری روستائی که یاساور بعنف برده بود قریب صد هزار نفر در راه از سرمای زمستان و گرسنگی جان سپردند [4]. ربیعی بوشنجی دربارهٔ این تهاجم چنین گفته :

گشادند لشکر به بیداد دست | در داد گردون گردان ببست
اگر کشت دیدند و گر باغ و کاخ | و گر رود و کاریز و هم بیخ [5] و شاخ
همه سوختند و همی کند نیز | ز بیداد مانده نبود هیچ چیز [6]

مغولان نیکودری [7] که به افغانستان کوچ کرده و مسکن گزیده و حکومت هلاکوئیان را نمی‌شناختند ، از حدود سال (۱۲۶۰م.=۶۵۹ه.) الی (۱۲۹۰ میلادی = ۶۸۹ هجری) هرساله به خراسان و سیستان و کرمان و فارس هجوم

---

(۱) همانجا ص ۶۱۶.
(۲) درآن زمان صحرانشینان را اعم از مغول وترک درایران « ترکان » میخواندند.
(۳) درآنعهد صحرانشینان سوار مغول و ترک دست اسیران را با طناب میبستند و مجبورشان میکردند با پای برهنه بدنبال مرکب آنان بدوند.
(۴) همانجا ص ۶۴۵ - ۶۴۴.
(۵) شاید بنده باشد.
(۶) همانجا ص ۶۸۹.
(۷) اسلاف ایل هزاره در افغانستان کنونی. سرکردهٔ ایشان نیکودر ، نوادهٔ چغتای، در خدمت هلاکو بود و علیه وی عاصی شد و با قبیله و کسان خود به افغانستان کنونی کوچ کرد. ایشانرا « قره اوناس » (مخلوط ـ دو رگ) نیز مینامیدند.

برده ، آن نواحی را غارت وخراب میکردند . بخصوص هجوم ایشان در (سال ۱۳۷۸-۷۹ م . = ۶۷۷ ه .) بخاك فارس بسیار ویران کننده بوده ونیکودریان عدهٔ کثیری از « متوطنان رساتیق » [۱] را با خود بردند . در ناحیهٔ هرات نیز (سال ۱۲۸۹ - ۱۲۸۸ م . = ۶۸۷-۶۸۸ ه .) چنین کردند [۲] . در نتیجهٔ اینگونه مهاجمات مکرر و مجدد حتی نواحئی مانند فارس که در حملهٔ مغول بایران مصون مانده بوده - بعد ها دستخوش ویرانی گشته ، بارها دچار قحطی شدند [۳] .

مارکوپولو در وصف ناحیهٔ کرمان از دستبردهای نیکودریان نیز یاد میکند و میگوید :

« بدور شهرها حصار ضخیم و مرتفع خاکی کشیده شده تادرمقابل قره اوناسان [۴] که در این نواحی‌در سیر وگردشند و همه را غارت میکنندو همه‌چیز را میدزدند حفاظی باشد . ایشانرا بدان سبب چنین (قره اوناس) میخوانند که مادرهایشان هندی [۵] و پدرانشان تاتارند . چون بفکر حمله بسرزمینی و غارت آن‌میافتند روز روشن براثر سخنان جادوگرانه‌وحرکات شیطانی ایشان تاریک میشود و چیزی‌از دور نتوان دید . وتاریکی‌هفت روز طول میکشد [۶] . ایشان امکنه‌را خوب میشناسند . پس از آنکه‌تاریکی را حکمفرما ساختند سواره حرکت میکنند . گاهی عدهٔ ایشان در اینجا به

---

(۱) وصاف ص ۲۰۲ - ۱۹۹ .

(۲) سیفی ص ۳۸۳ - ۳۷۹ .

(۳) وصاف ص ۳۱۸ ببعد .

(٤) در روایات گوناگون تالیف مارکوپولو Caraunas , Caraonas و Carrionx وغیره نوشته شده .

(٥) زنان برده هندی که هنگام حمله و دستبرد نیکو دریان به هند از آنجا باسارت آورده بودند .

(٦) افسانه جادوگری نیکودریان که روز را تاریک میکرده‌اند نشان میدهد که‌مردم مشرق وجنوب ایران تا چه‌حد از ایشان وحشت داشتند .

ده‌هزار میرسد. گاهی بیشتر و گاهی کمتر. وهمینکه جلگه‌ایرا که میخواهند غارت کنند گرفتند دیگر راه نجات نه برای آدمیان باقی میماند نه دامهـا و چارپایان. هرچیزی رامیربایند. پس از آنکه مردم را اسیر کردند پیرمردان را میکشند وجوانان را باخود میبرند و همچون بردگان میفروشند. پادشاه ایشان نوگودار (نیکودر)[1] نام دارد».

مارکوپولو شخصاً با نیکودریان آشناشد زیرامدتی اسیر ایشان بود وازاسارت فرارکرد[2].

بنابراین تهاجمات ودستبردهای کوچک وبزرگ صحرانشینان مغول‌وديگران در واقع موقوف‌نگردید. و اگر شهرها در ایران وسرزمینهای‌مجاورگاهی میتوانستند باستظهار حصار حصین‌از خوددفاع کنند ولی خطر غارت وتخریب خانمان‌ودهکدهٔ زادگاه و از دست دادن حاصل زمین و دام کاری وکشته شدن و شکنجه و اسارت و فقدان زن و ناسزد وکودکان‌همیشه روستائی را تهدیدمیکرد[3].

مثلاً[4] در سالهای (۱۲۷۰ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۳۰۷ و ۱۳۱۹ م. = ۶۶۹ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۷۰۷ و ۷۱۹ هـ.) واحهٔ هرات مورد نهب وغارت قرارگرفت.

ولی سقوط عمومی کشاورزی دوام داشت و علت آن تنها مهاجمات ودستبردهای مکرر نبوده بلکه سیادت صحرانشینان ـ کشورگشا و سیاست داخـلی نخستین

---

(۱) مارکوپولو ص ۵۱ - ۵۰.

(۲) همانجا ص ۵۲.

(۳) در ترانه های مردم هم منعکس‌شده. رجوع شود به: و.آ. ژوکوسکی، «نمونه های هنر مردم ایران» ص ۷ شماره ۲: «بردنت باسیری بگیرم ماتمت».

(٤) دراین‌باره رجوع شود به‌سیفی: ص ۳۷۹ ببعد، ۳۸۱ بعد، ٤٦١ ببعد، ۵۰۳ ببعد و ۷۱٦ ببعد. تالیف تاریخی حافظ ابرو وکتاب اسفزاری فقط گفته های سیفی خلاصه شده است و چیز تازه‌ای بدان نیفزوده‌اند بدین سبب ما به آنها اشاره نمیکنیم. در مقالهٔ مـا تحت عنوان «تالیف سیفی بامنبع برای تاریخ خراسان شرقی» نیز ازسرنوشت واحهٔ هرات سخن رفته است.

ایلخانان هلاکوئی و گروههای زمامدار بزرگان نظامی و صحرا نشین مغول و ترك نیز کمتر از علت فوق دخالت نداشته است.

قبلاً تذکر دادیم که غلبهٔ مغول باعث افزایش کلی عدهٔ مردم صحرانشین- مغول وترك - و وزن مخصوص دامداری صحرانشینی در اقتصاد ایران وسرزمینهای مجاور گشت. تاثیر نامساعد سیادت صحرانشینان در وضع کشاورزی، در دو جهت نمایان گشت:

در اقتصاد و زندگی سیاسی کشور. ازیکسو وجود دامداری وسیع صحرانشینی مستلزم داشتن اراضی پهناور بوده. ایران ودیگر سرزمینهای مجاور آن - ارمنستان و فلات آسیای صغیر و تاحدی بین النهرین - واجد اراضی و جلگه های وسیع برای چراگاه (بخصوص در شمال ایران و خوزستان) واقع در دامنهٔ کوههای پست ودر جبال مرتفع (بویژه درکردستان و لرستان وکرمان و خراسان) که مناسب ییلاق و قشلاق است - میباشند. علی الخصوص مراتع تابستانی درکوههای مرتفع ومرغزار های زیبائی که بیشتر علفهای آن برای چرای انواع دام اعم ازگوسفند و بز و شتر و اسب و دامهای بزرگ شاخدار مناسب است - قابل استفاده بوده.

در دامداری صحرانشینان از تهیه و ذخیرهٔ علیق وکشت و زرع علف و نگهداری دامها درآغل جدا از هم خبری نیست و دامهای ایشان علیق زیر پائی را میچرند و بالنتیجه استفادهٔ کامل از مرتع غیر مقدور است زیرا دامها تنها علف را نمیچرند بلکه بخشی از آنرا پایمال میکنند. گذشته از این صحرانشینان ودامهای ایشان دائماً در حرکت میباشند وسرعت و وسعت میدان حرکت آنان مربوط به وفور و یا قلت و جنس علوفه و وضع آبیاری مراتع است [1]. و چون مراتع درفلات ایران غالباً در مجاورت نقاط مسکونی کشاورزی و واحه ها و اراضی سیل گیر اطراف رودخانه ها و دره های کوهستانی قراردارد صحرانشینانی که بتوسعهٔ مراتع خویش

---

(۱) برای اطلاع مشروح رجوع شود به : و.ن.کون ، « خصوصیات سازمان جنگی اقوام صحرانشین آسیای میانه در قرون وسطی » ص ۳۲ - ۱۵.

احتیاج داشتند اراضی را که بدرد کشت و زرع میخورده اشغال کرده بجای مرتع از آن استفاده میکردند و بدین طریق بدشمنی زارعان بر میخاستند. دیگر اینکه دامداری صحرانشینی در ایران با کوچ فصلی قبایل صحرانشین که از مراتع قشلاقی به ییلاق و بالعکس حرکت میکردند وابسته بوده. درتابستان موج صحرانشینان کوهها را فرامیگرفت و در زمستان بجلگه باز میگشت و در ضمن این انتقال صد ها کیلو متر مسافت رادر می‌نوردید. مثلاً قبایل صحرانشینی که مراتع ییلاقیشان درشاخه های شمالی جبال زاگروس قرارداشت برای قشلاق به خوزستان - یعنی ۶۰۰ - ۵۰۰ کیلومتر دورتر از مراکز ییلاقی - نقل مکان میکردند. در بین راه غالباً دامها را در کشتزارها رها کرده و مزارع را پایمال میکردند. صحرانشینان همواره مسلح بودند و از سازمان قبیله‌ای نیرو میگرفتند وچنانکه فرصتی بدست میآمد از غارت روستائیان فاقد سازمان و بی‌سلاح و بی‌دفاع نیز رویگردان نبودند. نیروی لشکری بطور کلی از دستجات قبایل صحرانشین تشکیل شده بوده و حرکت وانتقال لشکر نیز طبق اسلوب کوچ - یعنی باتفاق گله و دام وخانواده‌ها و بردگان جنگاوران صحرانشین- صورت میگرفته و ضمناً لشکریان در هرنقطه - تا وقتیکه علوفهٔ سبز زیر پائی برای اسبان وگوسفندان و دامهای دیگر وجودداشت، توقف میکردند - زیرا دامها هم با لشکر حرکت میکردند [۱] بدین سبب جای تعجب نیست که هنگام حرکت قشون نیز، مانند زمان کوچ قبیلهٔ صحرانشین، علی‌العادة مزارع پایمال‌میشده ورعایا موردتجاوز قرارمیگرفتند.

---

(۱) کونتارینی حرکت دستجات جنگی صحرانشینان را در ربع آخر قرن پانزدهم چنین وصف میکند: «شب‌هنگام تمام اهل اردو بر میخیزند و بسوی توقفگاه برگزیده رهسپار میگردند. این توقفگاهها بیشتر جاهائی‌هستند که علوفه و آب فراوان باشد. در آنجاتاوقتی که علوفهٔ زیرپائی دامها را بالکل تمام کنند باقی‌میمانند (لشکریان) و سپس بنقطهٔ دیگری میروند. زنان قبل از مردان وارد منزلگاه میشوند تا خیمه‌هارا برافرازند و همه چیز را برای پذیرائی ایشان آماده کنند.» (کونتارینی ص ٦٦).

بیهوده نبود که رشیدالدین حرکت لشکر را یکی از علل عمدهٔ خرابی ایالات و ولایات میشمرده است [1].

در مکاتبات رشیدی این نکته بچشم میخورد :

« چنین استماع افتاد که حشم چهار صده و هربطان که در فصل زمستان صحرای مشکوك و دو بندار [2] را قشلاغ خود میسازند و بواسطهٔ تغلب وفساد و تسلط و عنادی که دارند مجموع غلات آن ولایات را پای مال مواشی میگردانند و بدین سبب بر رعایا و تجره و اکره آنجا زحمت بیکران و اندوه بی پایان [3] راه مییابد . »

مارکوپولو از راه بین کرمان وهرمز سخن گفته چنین مینویسد :

« چون طی هفت روز از جلگه عبور کردی به کوه بزرگ و شیبی میرسی . دو روز در دامنهٔ کوه میروی . در آنجا هرگونه میوه بسیار است . در عهد قدیم در آن نقاط دهکده هائی وجود داشته ولی اکنون نیست و مردمی که در آنجا زندگی میکنند دام ـ میچرانند [4] » .

بدیگر سخن درجلگه‌ای حاصلخیز دهکده های مردم ثابت مکان نابود شده جای آنهارا گله های صحرانشینان گرفته بودند .

در مجموعهٔ اسناد « دستورالکاتب » شکایات روستائیان از نهب و غارت لشکریان بهنگام نقل ومکان ـ یعنی دستجات صحرانشینان ـ بسیار دیده میشود . مثلاً :

« کدخدایان و رعایای فلان محل [5] بدیوان اعلی آمده عریضه‌ای

---

(۱) جامع التواریخ . نسخهٔ استانبول . ورق ۶۷۳ .

(۲) در خوزستان .

(۳) مکاتبات رشیدی ، شمارهٔ ۳۳ . نامه به بزرگان و امنای خوزستان . چاپ لاهور ص ۱۷۷ . چنین سندی درظلم وسختگیری صحرانشینان ترك نسبت بروستائیان در دستور ـ الکاتب ـ ورق a ۲۳۳ نیز منقول است .

(٤) مارکوپولو ص ٤۹ .

(٥) نمونه‌ایست برای جواب عریضهٔ روستائیان دربارهٔ تقاضای تخفیف مالیات ـ بسبب خرابی مزارع ایشان بر اثر عبور لشکر و این خود میرساند که اینگونه موارد فراوان بوده .

تقدیم داشته‌اند که امسال بسبب عبور لشکر.. ارتفاعات ایشان نقصان یافته است و آن مقدار غلات نمانده است که وجه معاش ایشانرا کافی و اخراجات ضروری راوافی باشد[1]. اگر تخفیفی در «متوجهات» دیوانی داده میشد... که ایشان (روستائیان) به تهیهٔ بذر برای زراعت پردازند و مقدمات احیای کشت و زرع را فراهم کنند[2]».

گذشته از تضاد اقتصادی میان دامداری وسیع صحرانشینی و کشاورزی، عامل دیگری نیز در سرنوشت کشاورزی انعکاس نامطلوبی داشته و آن سیادت سیاسی صحرانشینان یا، دقیقتر بگوئیم، بزرگان نظامی قبایل صحرانشین مغول و ترک بوده. پیش گفتیم که صحرانشینان غالب مغول و ترک در ایران و ممالک همسایهٔ آن خویشتن را چون افراد مسلح اردوئی در سرزمین دشمن میشمردند. بزرگان صحرانشین غنائم جنگی را منبع دائمی درآمد خویش محسوب میداشتند و امرای صحرانشین اگر جنگ و تعرض و دستبردی بسرزمین دشمن مقدور نمی بود - از غارت و چپاول روستائیان داخل کشور رویگردان نبودند و بخصوص نهب اموال رعایای دهات دولتی و شخصی را که بایشان تعلق نداشته مرجح میدانستند. و دستجات لشکریان صحرانشین مانند زمان جنگ روش سوق‌الجیشی امحاء نفوس و نهب و تخریب اراضی دشمن را بکار می‌بستند[3] وهمین شیوه غالباً در داخل کشور ونسبت به نواحی زراعتی نیزبکاربسته میشد، زیرا چنانکه‌پیش گفتیم عدهٔ کثیری ازبزرگان صحرانشین بهیچوجه نیازی به حفظ و حمایت آن نواحی احساس نمیکردند. بدین سبب در مجموعهٔ «دستورالکاتب» شکایات فراوان روستائیان از دزدیهاوتجاوزات امرای صحرانشین و اتباع ایشان انشاء شده است.

اینک یکی از اسناد مجموعهٔ مزبور را که - گرچه مربوط باواسط قرن ۱۴ م.

(۱) دستورالکاتب ورق b ۲۲٤.
(۲) همانجا. این قسمت از «دستورالکاتب» در دست نبود تا عیناً نقل‌شود.
(۳) دراین‌باره به کتاب سابق‌الذکر و.ن. کدون مراجعه شود.

میباشد ولی برای دوران سیادت مغولان بطورکلی نمودار نیکی است نقل‌میکنیم.

«...چون بعضی از امرای حضرت و ایناقان [1] و متغلبان‌درعزیمت شکار یا در اثنای اسفار بدیهها میرسند رعایا را بانواع تشدید و تعنیف تکلیف میکنندو گوسفند وتغار و شراب‌وسایر موؤنات بیرون‌مال‌ومتوجهات بزور و تعدی میطلبند و آن بیچارگان‌از بیم جان و خوف چوب وشکنجه میدهند. مال وتجمل [2] رعایا متغلبان می‌برند و رعایا عاجز و مسکین و درویش میمانند و استعداد عمارت و زراعت نمی‌ماند [3]».

مثال دیگری از مجموعهٔ مزبور: خبر رسید که پنجاه سوار ـ متجاوز دراطراف ارومیه گردآمده چند روز یکبار به روستاها ومزارع [4] رعایا آمده...

« هرچه میخواهندمیکنند و بظلم وعدوان و تعدی و تطاول‌ازمردم ضعیف حال و درویش گندم وجو وسایر حبوبات و حوائج میستانندوبچوب و شکنجه خطاب میکنند [5] ».

اینگونه صحنه‌ها دائماً و در همه‌جا دیده میشده.

دربارهٔ اینکه سیاست ارضی نخستین ایلخانان مغول و غیر ثابت بودن میزان خراج و مالیات که شیوهٔ عمل ایشان بوده و تحمیلات‌خودسرانه و پرداخت‌تعهدات دولتی بوسیلهٔ برات آن وجوه بعهدهٔ خزانه‌داریهای محلی (که بار سنگین دیگری‌بر دوش رعایابود)... دربارهٔ اینکه این‌عوامل چه تأثیر مرگباری در تکامل‌نیروهای تولیدی داشته قبلاً سخن گفتیم. با وجود چنین روشهائی هیچ کوششی بمنظور احیای کشاورزی ممکن نبود نتایج استوار و ممتد ببار آورد ـ مگر در مورد چند

---

(۱) القاب « امیر » و« ایناق » در آن فرمان تقریباًمنحصر به بزرگان‌صحرانشین بود.

(۲) در نسخهٔ خطی تحمل نوشته شده و معنی ندارد و « تجمل » درست است.

(۳) دستورالکاتب ، ورق a ۳٤ .

(٤) « مزارع » ، دربارهٔ این اصطلاح به باب ششم رجوع شود.

(٥) دستورالکاتب، ورق b ۲۳۳ .

ناحیهٔ که اکثر آنها در نزدیکی شهرهای بزرگ قرارداشته‌اند [1].

سقوط بیشتر اقتصاد کشور تا حدود سال ۱۲۹۰م. (۶۸۹ هـ)

منابع موجود تا حدود سال ۱۲۸۵م. (= ۶۸۴هـ.) بیشتراز سقوط کشاورزی حکایت میکنند. نعیم‌الدین نزاری شاعر (متولد سال ۱۲۴۷م. = ۶۴۵هـ.) در بارهٔ روستاهای متروك کوهستان میگوید: که روزی از تون بکوهستان رفته و بامدادان از شهر خارج شد وهمراه‌وی عده کثیری‌سوار بودند. خلاصه به ده نوبهار رسیدند.

« دهی بود زلنفاس(؟) پرداخته ز بیداد ظالم بر انداخته » [2]

نزاری از درگشودهٔ یکی از تاکستانهای متروك وارد شد و خم شراب‌خوبی دید که در عمق کمی بخاك کرده بودند و همراهان وی بسیار مسرور گشتند. یکی از آنان گفت:

« یکی گفت بیچاره وقت گریز نهادست خنب وبرفتست نیز » [3]

مارکوپولو ضمن وصف‌راهی که ازکرمان‌بطرف مشرق میرود چنین‌مینویسد:

« در طی سه روز راه مسکنی دیده نمیشود. همه‌جا خشك و بیابان است... بعد ازسه روزسرزمینی دیگر آغاز میگردد و چهار روز راه‌امتداد دارد. این سرزمین هم بیابان و بی‌حاصل است [4] ».

بطوریکه از نوشتهٔ سیاحان بر میآید واحهٔ بلخ پس ازکشتارسال ۱۲۲۰م. (= ۶۱۷هـ.) دیگر جان نگرفت و در نیمهٔ اول قرن چهاردهم میلادی نیز ویران بوده. « چان چون » چینی که پیرو کیش دائوس برده و بیدرنگ پس از کشتار

---

(۱) رجوع شود به: مارکوپولو‌ص ۳۷ و ۴۷.

(۲) نزاری، دستورنامه، متن فارسی ص ۶۵.

(۳) همانجا. ص ۶۶.

(۱) مارکوپولو، ص ۵۶-۵۵.

چنگیزی بآن صفحات سفر کرده از رودآمو (جیحون) گذشته به ناحیهٔ بلخ رسیده‌بود در آنجا « بانگ خروس و لائیدن سگ » نشنید[1] یعنی آثاری از زندگی ثابت مکانان نیافت. شهر بلخ بتازگی ازسکنه خالی شده بود ولی هنوز صدای سگان در آنشهر بگوش می‌خورد[2].

مارکوپولو چنین میگوید :

« از بلخ دوازده روز سواره بسوی شمال شرقی میروی وهیچ مسکنی نمی‌بینی زیرا که مردم از ترس لشکریان و آدمیان شریر و از بیم بیغار[3] به قلاع کوهستانی فرار کرده‌اند[4]. باید بگویم که آب اینجا فراوان است و نخجیر و شیرهم بسیار است[5]. و در مدت این دوازده روز راه‌خوراکی یافت نمیشود و هرکس باینجا سفر کند آذوقهٔ خدمه و علیق اسبان را با خود بر میدارد[6] ».

ابن بطوطه چند دهسال بعد (در حدود سال ۱۳۲۵م. = ۷۲٦ه.) از راه ترمذ به بلخ سواره عبور کرد و آن نواحی را کماکان ویران و غیرمسکون یافت[7].

مارکوپولو دربارهٔ ناحیهٔ یزد چنین مینویسد :

« از اینجا که پیشتر میروی (بسوی کرمان) هفت روز راه از جلگه و بیابان میگذرد و فقط در سه نقطه میتوان توقف کرد[8] ».

و رشیدالدین دربارهٔ وضع همان خطه در ربع آخر قرن سیزدهم چنین‌میگوید:

---

(۱) چان چون. ص ۳۱۹.

(۲) همانجا ، ص ۳۲۹ .

(۳) محتملاً صحبت از « بیغار » و « حشر » درمیان است .

(٤) یعنی دهکده‌های مستحکم که در خراسان فراوان بوده.

(٥) مقصود « ببر » است.

(٦) مارکوپولو ص ٦۲ - ٦۱.

(۷) ابن بطوطه مجلد سوم ص ٥۸.

(۸) مارکوپولو ، ص ٤۸.

« و از جملهٔ این ولایات ولایت یزد چنان شده بود که اگر کسی در تمامت دیهها‌ی آنجا میگردید قطعاً یک آفریده را نمیدید که باوی سخن گوید یا حال راه بپرسد و معدودی چند که مانده بودند دیدبانی معین داشتند چون از دور یکی را بدیدی اعلام کردی جمله در کهریز ها و میان ریگ پنهان شدندی وهریک از اکابر ارباب که دریزد ملکی داشت چون آنجا رفت وخواست که آن ملکها را بازبیند بهر دیه که میرفت یکی از برزیگران خود نمیدید تا حال باغات خویش بپرسد که در کدام موضع است [۱] ».

نقل مطالبی چند از منابع موجود دربارهٔ سرزمینهای مجاور ایران نیز بیفایده نخواهد بود. مثلاً طبق نامهٔ معین‌الدین پروانه وزیر [۲] که به رشیدالدین فضل‌الله نوشته [۳] بخش شرقی آسیای صغیر (ناحیه های بایبورت و ارزنجان) بالکل توسط صحراگردان «کافر جتح مغول» ـ که در جبال طرابزون مستقر شده بودند ـ ویران گشته بود [۴]. و سپس در نامه چنین گفته شده:

« و در خرابی ید بیضا نمودند، و آنچه از شتوی مانده بود بتاراج بردند وصیفی را پایمال ثور وحمل گردانیدند و ولایت رابکلی از تخم و عوامل مستاصل گردانیدند [۵] ».

---

(۱) جامع‌التواریخ، نسخهٔ استانبول، ورق ۶۲۳.

(۲) بنابحدس ناشر «مکاتبات رشیدی» (صفحهٔ ۲۷۳ـ حاشیه ۱) فرزند معین‌الدین سلیمان پروانه مشهور ـ محمد پروانه ـ از ۱۲۹۷ - ۱۲۷۷ وزیر بوده. ظاهراً حادثهٔ مذکور بین ۱۲۹۵ و ۱۲۹۷ میلادی وقوع یافته.

(۳) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٤٦ چاپ لاهور ص ۲۷۸ - ۲۷۳.

(٤) « جته » (مغولی) ــ آزاد ــ مترادف کازاف، کازاخ. درقرن چهاردهم مغولان هفت‌آب را « جته » مینامدند (رجوع‌شود به: بارتولد، «تاریخ زندگی فرهنگی ترکستان» ص ۹۲ و تاریخ هفت‌آب ص ٦٦.

(۵) مکاتبات رشیدی ص ۲۷۷.

بسیاری از روستائیان رابا سیری بردند ویا عده‌ای ازترس باطراف گریختند[۱].

مثال دیگری از سقوط تدریجی یکی از نواحی شرقی ارمنستان - یعنی سیونی - حکایت میکند (سیونیک عبارت است از زنگزور و کاپان و نواحی مجاور آن در جنوب شرقی ارمنستان شوروی[۱]) . بگفتهٔ استپانوس اوربلیان مورخ سیونی، قبل از هجوم سلجوقیان ، در پایان قرن یازدهم میلادی ، ۳۴ قلعه و کاخ مستحکم و ۴۸ صومعه و ۱۰۰۰ دهکده وجودداشته[۲]. ولی در پایان قرن سیزدهم میلادی در آنجا فقط ۶۸۲ دهکده (بروایتی - ۶۷۷) باقی مانده بود. بدیگرسخن تعداد دهکده‌ها در ظرف دو قرن از نصف هم کمتر شده بوده. این ۶۸۲ ده (در ۱۴ بلوك) بنام، در فصل LXXIV تألیف استپانوس اوربلیان ذکر شده[۳] و ارقامی که ظاهراً میزان عوارض کلیسائی میباشد مرقوم رفته. در پایان قرن سیزدهم تعداد قلاع مستحکم فئودالی نیز در سیونی تقلیل یافته بوده : و فقط ۲۵ کاخ مستحکم[۴] و ۳۰ صومعه باقی مانده بوده. و اکثر آن ۳۰ صومعه نیز ویران و خالی بوده و فقط چند باب رونقی داشتند[۵].

رشیدالدین وصف سقوط اقتصادی سرزمینهای دولت هلاکوئیان را قبل از

---

(۱) همانجا ص ۲۷۸ - ۲۷۷.
(۲) استپانوس اوربلیان ص ۱۹۰.

(۳) همانجا ص ۲۸۹-۲۸۱. محققان معتقدند که شخص مجهولی در اینمورد مطالبی به تألیف اوربلیان اضافه کرده و ارقام منقول مربوط بتاریخ متاخری میباشد، مثلاً شایدمربوط به قرن هیجدهم میلادی باشد. این حدسیات اساس استواری ندارد . و رقم مالیات دهکدهٔ سورب گورك - دو دهکان (دینار) و ۸ درهم (همانجا ص ۲۸۸ بلوك ارنجاك ، شمارهٔ ۱۲) حاکی از پایان قرن سیزدهم است زیراکه دینار (بزبان ارمنی و سریانی - دهکان) ۱۰ درهمی فقط قبل از غازان خان ضرب میشده و بعد از او دینار ۶ درهمی ضرب میکردند.

(۴) همانجا ص ۶. نام کاخهای مستحکم منقول است و نام خاندانهای فئودال که کاخها از آن ایشان بوده نیز ذکر شده.

(۵) همانجا ص ۱۹۳ - ۱۹۲ نام صومعه ها و اطلاعات مختصری دربارهٔ بعضی از آنها منقول است.

اصلاحات غازانی - وصفی که مختصر ولی بیّن است - کماهوحقه میکند و میگوید :

« و بوقت استخلاص ولایتها و شهرهای معظم بسیار خلق ولایات با طول وعرض را چنان قتل کردند که بنادر کسی بماند مانند بلخ و شپورغان و طالقان و مرو و سرخس و هراة و ترکستان و ری و همدان و قم و اصفهان و مراغه و اردبیل وبردع و گنجه و بغداد وموصل واردبیل و اکثر ولایاتی که باین مواضع تعلق دارد و بعضی ولایات بواسطهٔ آنکه سرحد بود و عبور لشکر بسیار بکلی خلق آنجا کشته شدند یا بگریختند و بائر ماند چون ولایات ایغورستان ودیگر ولایات که میان قاآن[1] و قایدو[2] سرحد شده و بعضی ولایات که میان دربند و شروانست [3] و بعضی ایلستان دیار بکر [4] مانند حران [5] و روحه و سروج ورقه و شهرهای بسیار ازین طرف و آن طرف فرات که تمامت بائر و معطلست و آنچه در میان ولایات دیگر [6] خراب گشته بواسطهٔ کشش چون بائرات بغداد وآذربایجان و غیرآن در ترکستان و ایران زمین و روم از شهرها و دیهها خراب که خلق مشاهده میکنند زیادت از آنست که حصر توان کرد بر جمله اگر از راه نسبت قیاس کنند ممالک از ده یکی آبادان نباشد وباقی تمامت خراب ودراین عهد ها هرگز کسی دربند آبادان کردن آن نبوده [7] » .

اشاره باینکه در اکثر نواحی ایران و سرزمینهای مجاور آن در سال ۱۲۹۵ م .

---

(۱) خان بزرگ مغولان قوبیلای قاآن صاحب مغولستان وچین .

(۲) نوادهٔ اوکتای صاحب بخشی از آسیای میانه .

(۳) نواحی آذربایجان شمالی که صحنهٔ عملیات جنگی هلاکوئیان علیه خوانین قزل‌اردو بوده .

(٤) ناحیه‌ای در شمال شرقی کیلیکیهٔ ارمنستان که شهر عمدهٔ آن مرعش بوده .

(٥) نام دیگر آن ادسا و یا « اورفا » بوده، دربین‌النهرین علیا .

(٦) نواحئی که صحنهٔ عملیات جنگی میان هلاکوئیان وسلاطین ممالیک مصربوده .

(۷) جامع‌التواریخ نسخهٔ استانبول ورق ٦٧٣ .

فقط یک عشر اراضی مزروع بوده و باقی بایر مانده بود شایان توجه میباشد. شکی نیست که منظور رشیدالدین عشر اراضی قابل زرع بوده که بسبب تقلیل عدهٔ نفوس و فقیر شدن روستائیان و سقوط شبکهٔ آبیاری زراعت نمیشده است . در یرلیغهای غازان خان از «دیههای معمور و خراب» یاد شده است [1] . بگفتهٔ رشیدالدین، غازان خان ضمن صحبت با امیران و وزیران و ارکان دولت دربارهٔ اقداماتی که میبایست بمنظور احیای کشاورزی بعمل آید چنین گفت :

«این ولایات خراب و دیههای بایر که ملک پدران ما بوده و از آن ماست و سمت دیوانی و اینجو دارد و بعضی نیز ملک مردم است و از عهد هلاکوخان بازتا غایت یکمن بار [2] و دانگی [3] از آن بکس نرسیده [4].» .

این نکته که تعداد کثیری قراء وجودداشته که از زمان هلاکوخان - یعنی درظرف مدت ۴۰-۳۰ سال - متروک بوده و عوایدی نداشته‌اند ، بسیار مهم است. دربارهٔ سقوط شبکهٔ آبیاری در یرلیغ غازان خان درمورد احیای اراضی بایر سخن گفته شده [5] . روستائیان از هستی ساقط شده غالباً فاقد دام کاری و بذربودند. رشیدالدین می گوید .

«پیش ازین [6] متصرفان ولایات همواره تقریر میکردند که بیشتر ولایات خرابست و رعایا درویش و استظهار ندارند که بکلی بگاو وتخم خود زراعت کنند و آب و زمین فراوان مهمل مانده وکس بسخن ایشان التفات ننمودی و تدارک نکردی و نیز تخمی چند که درازمان متقدم معین

---

(۱) همانجا ورق ۶۵۶ .

(۲) من تبریز = تقریباً ۲۹۵۰ گرم.

(۳) دانگ در اینجا یک ششم درهم است.

(۴) جامع التواریخ ورق ۶۷۸ .

(۵) همانجا. ورق ۶۷۵ . دربارهٔ مضمون یرلیغ بعد سخن خواهیم گفت.

(۶) یعنی قبل از جلوس غازان خان بتخت سلطنت.

گردانیده‌از دیوان داده بودند جمله بوقت گرانی‌غله خرج کردند ودیوان و رعیت را موجب ضرر بود [۱] ».

اگر فرض کنیم که رشیدالدین سقوط و بدی‌وضع پیش‌از غازان خان‌را بمنظور جلوه دادن باصلاحات غازانی ، عمداً بدتر از آنچه بوده نشان داده است باید گفت که این مبالغه گوئی فقط در جزئیات امر بوده‌است و بطورکلی رشیدالدین اوضاع را درست شرح داده و بیهوده نیست که غالباً میگوید که معاصران وی نیز ازوقایع و حقایق مزبور اطلاع دارند. وصّاف نیز بر روی هم دربارهٔ تقلیل عواید دولت و سقوط کشاورزی همان مطالب را میگوید [۲] و اظهار میدارد :

« و در این ایام خود عیانی مستغنی است از خبر و عینی فارغ از استدلال مآثر چه هر ملک و ناحیت‌را که بنظر استکشاف باز بینندارتفاع آن درموازات حاصلات گذشته اقلی باشد ازاکثری وسطری‌از دفتری [۳] ».

وصاف مثال جالب توجهی دربارهٔ سقوط میزان تولید کشاورزی کورهٔ استخر ایالت فارس نقل میکند. ولایت کربال یکی از حاصلخیزترین نواحی فارس شمرده میشده زیرا نهر های بسیاری که از رود کر متفرع میگردیده آن ناحیه را مشروب میساخت و دو سد بزرگ ـ بند امیر درکربال علیا که‌توسط عضدالدوله بویهٔ‌ساخته شده بود و بند کامار درکربال سفلی ـ نهرها و شبکهٔ آبیاری آنرا سیرآب میکرد. هر دو سد را اتابک‌چاثولی سلجوقی احیاء کرده بوده وهر دو در زمان‌حیات‌حمدالله مستوفی قزوینی دایر بوده [۴]. درکربال زمین‌داری کلان وجودداشت. در آغازقرن چهاردهم‌میلادی املاك خاص رشیدالدین در آن ناحیه وجودداشته که محصولات فراوان و از آنجمله برنج تولید میکرده [۵] . درکربال املاکی که در سال ۸٦۸ هـ.

---

(۱) همانجا. نسخهٔ استانبول ورق ۶۷۱ .

(۲) وصاف ص ۴۳۵ .

(۳) همانجا ص ۴۴۵ .

(۴) نزهت‌القلوب ص ۱۲۴ .

(۵) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۴۱. چاپ لاهور ص ۲۵۶ - ۲۵۴ .

(=١٤٨٣ م.) از طرف سلطان یعقوب‌آق قویونلو وقف مدرسهٔ منصوریهٔ شیراز شده بود و سالیانه ٤٥ هزار دینار درآمد داشت ـ واقع بود [1]. بگفتهٔ وصاف محصول سالیانه ولایت کربال در زمان عضدالدوله (٩٤٩-٩٨٣ م. = ٣٧٣-٣٣٨ ه.) به ٧٠٠٠٠ خروار غله بالغ میگردید و در عهد سعد بن ابوبکر سلغوری (قریب ١٢٦٠ م.=٦٥٩ ه.) محصول آنجا از نصف هم کمتر شده به ٣٠٠٠٠ خروار غله درسال تقلیل یافته بود. وقبل از اصلاحات غازان خان، بگفتهٔ وصاف:

«امروز بکفایت کفاة و سعی دهاة خراج کربال دلای و اینجو و خالصجات و ارباب بمبلغ چهل و دو هزار خروار مقنن شده [2] و تمامت معظمات و مختصرات اعمال‌بشیراز همین حکم دارد... وکار دنیاخود روزبروز چون‌ماه که از چهارده گذرد در نقصان‌و انحطاط و معرض [3] خمول و خباط بوده وهست ـ تا بود چنین بود و چنین خواهد بود [4]».

میزان واقعی محصول ناحیهٔ کربال را فقط بطور تخمینی میتوان حدس‌زد زیرا که معلوم نیست وصاف چه خرواری را در نظر داشته بظن غالب منظور وی‌خروار شیراز بوده که مالیات ایالت فارس قبل از غازان خان بآن وزن مأخوذ میگردیده‌و برابر با ١٠٠ من شیراز هر من ٧٢٠ مثقال=قریب ٣٣٢٠ گرم ـ بوده است [5]. بدینقرار محصول سالیانهٔ کربال درپایان قرن‌دهم میلادی به ٧٠٠٠٠خروار = ٢٣٢٤٠٠تن غله بالغ میگردیده و در حدود سال ١٢٦٠م. به ٩٣٦٠٠ تن‌تقلیل

---

(١) فسائی. فارسنامهٔ ناصری. ص ٨٣-٨٢.

(٢) دربارهٔ این اصطلاحات به باب پنجم رجوع شود.

(٣) معرض ـ جامه‌ایست که کنیزك پوشیده در آن جلوه‌نماید(لغات متشکلهٔ وصاف).

(٤) وصاف ص ٤٤٥.

(٥) جمال‌زاده «گنج شایگان» ص ١٦٨. من کورهٔ استخر برابر بود با ٤٠٠ درهم= ٤٥٠٠گرم. خروار این وزن به ٤٥٠ کیلوگرم بالغ میگردیده. با اینحال بظن قوی دیوان خراج فارس برای سراسرآن ایالت از وزن واحدی- یعنی من‌شیراز- استفاده میکرده.

یافته بوده. و چون خراج کربال قبل از اصلاحات غازان خان ۴۲۰۰۰ خروار غله بوده که بحساب ما برابر با ۱۳۹۴۴ تن میباشد، اگر حد اعلای میزان خراج یعنی ۲۴ درصد محصول را مأخذ قراردهیم [1] محصول سالیانهٔ ناحیهٔ کربال در پایان قرن سیزدهم را میتوان در حدود ۱۷۵۰۰۰ خروار یا ۵۶۰۰۰ تن تخمین زد که معادل ۲۵ درصد محصول پایان قرن دهم میلادی میباشد. البته بدقت ارقامی که وصاف نقل کرده نمیتوان اعتمادداشت و ارزش آنها در واقع نسبی است. میزان محصول غلات از پایان قرن دهم تا پایان قرن سیزدهم میلادی - در یکی از حاصلخیزترین نواحی فارس به یکربع تقلیل یافت و چنانکه ازگفته‌های وصاف بر میآید وضع در سراسر خطهٔ فارس و نواحی تابع شیراز چنین بوده.

رشیدالدین نیز از بینوائی روستائیان مسلوب‌الحق و بی دفاع که هر کارمند پستی ستم برآنان روامیداشت و براثر عدم ثبات میزان خراج و مالیات و تحمیلات خودسرانه به اسفل‌السافلین فقر و تنگدستی نزول کرده‌بودند سخن میگوید [2] نتیجهٔ طبیعی این وضع همانا شدت نهضتها و قیامهای عمومی روستائیان (که با فصاحت تمام در اثر رشیدالدین بیان شده [3]) و فرار ایشان از محل اقامت بوده [4] واین‌پدیده چنان شدت داشته که در بعضی نقاط - مثلاً واحهٔ یزد - فقط عدهٔ قلیلی ازساکنان در زادگاه خویش باقی مانده بودند. رشیدالدین چنین میگوید:

« چنان نقل کردند که در سنهٔ احدی و تسعین و ستمائه

---

(۱) بنابگفتهٔ خواجه نصیرالدین طوسی (ص ۷۰۹). حدس زده میشود که وصاف تنها خراج را در نظر نداشته بلکه مال‌الاجاره جنسی‌راکه از روستائیان املاك دولتی‌مأخوذ میگردیده نیز محسوب داشته‌است. دراینصورت مقدارکل ۴۲۰۰۰ خروار در حدود ۶۰٪ محصول را تشکیل میداده و بنابراین مقدارآن به ۲۳۲۴۰ تن یعنی عشر محصول پایان قرن دهم بوده.

(۲) جامع‌التواریخ - نسخهٔ استانبول ورقهای ۶۲۱ ببعد و ۶۴۰-۶۳۶ - ۶۸۱ ببعد - مشروحتر در این‌باره در فصل ۸ آمده.

(۳) همانجا ورقهای ۶۴۴ - ۶۳۹. مشروحتر دراین‌باره به اول‌فصل نهم رجوع‌شود.

(۴) همانجا - ورقهای ۶۲۳، ۶۲۸، ۶۵۶ - مشروحتر در فصل ششم.

که در ولایت یزد علیخواجه پسر عمرشاه سمرقندی حاکم بود یکی از ملاك بدیهی رفت که آنرا فیروزآباد گویند از معظمات دیههای آنجا تا باشد که از ارتفاع ملکی که داشت چیزی تواند ستد و هرچندسعی‌نموده در سه شبانروز هیچ آفریده ازکدخدایان را بدست نتوانست آورد وهفده محصل صاحب برات و حوالت در میان دیه نشسته بودند و دشت بانی و دو رعیت را ازصحرا گرفته بودند وبدیه آورده و بریسمان درآویخته‌می زدند تا دیگرانرا بدست آرند و مأکونی جهت ایشان حاصل کنند وقطعاً میسر نشد [۱] ».

آکادمیسین و.و. بارتولد صریحاً از فعالیت ساختمانی خانهای مغول ـ یعنی هلاکوئیان و جوچیان صحبت میدارد [۲]. اکنون میدانیم کهاین ساختمانهاتظاهری بیش نبوده و برای تخلید نام آن « خوانین عمران کننده » ایجاد شده بوده و غالباً از نظر فنی باکمال مساهله انجام میگرفته و بزودی بصورت مخروبه در میآمده . و از آنجائیکه بناهای خانها در بیشتر موارد با مالیاتهای فوق‌العاده وکار رایگان و اجباری (بیغار و حشر) روستائیان و پیشه‌ورانی که از راه دور بمحل ساختمان آورده میشدند ساخته میشده وبرای کارگران مزبور جز فقر و نکبت و سختی‌نتیجه‌ای نداشته ـ بدیهی‌است که احداث چنین‌ابنیه‌ای از لحاظ احیای اقتصادی سرزمینهای مفتوح مغولان سودی نداشته .

شخص مطلعی چون رشیدالدین دربارهٔ نتایج منفی ساختمانهای نخستین خانهای مغول با وضوح تمام چنین میگوید .

« و دربن عهدها هرگز کسی دربند آبادان کردن آن نبوده و اگر بنادر از روی هوس آغاز عمارت موضعی کردند مانند آنکه هلاکوخان و اباقاخان و ارغون خان وگیخاتو خواستند که سرائی چند در الاتاغ و

---

(۱) جامع‌التواریخ ورق ۶۲۸ .

(۲) و.و. بارتولد . « محل نواحی کرانهٔ خزر » .

ارسیه و سقورلوق و سجاس خوجان و زنجان و سرای منصوریهٔ اران [۱] بسازند و معمور کنند یا بازاری وشهری بنا کنند و آبادان گردانند یاجویی آب روانه گردانند بسیار ولایات بدان واسطه خراب‌تر شد و اموال بیحساب خرج رفت و یکبار رعایای بسیار از دیگر ولایات بالحاح بیرون آوردند و یکی از آن مواضع آبادان نشد و بجائی نرسید چنانکه مشاهده میکنیم و پیدا باشد که اگر آن عمارات تمام شدی بنسبت خرابی ولایات چه مقدار بودی [۲] ».

حتی در مواردیکه ساختمانی بیاری کار مزدوران انجام میشد نیز ـ بسبب وجود مأموران مختلس همان گونه بد و بی‌نتیجه بوده. رشیدالدین میگوید :

« پیشی ازین پادشاهان مغول و بعضی از آبا و اجداد پادشاه اسلام (غازان خان) . . . هوس عمارت داشته‌اند و در آن شروع کرده لیکن کمتر باتمام رسانیده چنانکه مشاهده رفته و هر کجا بنیادی نهادند مبالغ اموال برآن صرف شد و از ولایات وجوه تا بقور و چهارپای وآلات و مزدور بی‌آوردند و خلائق را زحمات می‌رسید و اکثر تلف میشد . . . ومال ازمیانه میرفت و زیادت عمارتی میسر نمی‌شد و آن نیز که کردند بربنیاد نبود و باندك زمانی خراب گشت [۳] » .

اقداماتی که برای احیای کشاورزی در زمان غازان خان بعمل آمد

پیشتر گفته شد که درفاصلهٔ قرن سیزدهم و چهاردهم در قلمرو دولت هلاکوئیان در وضع کشاورزی تحول گونه‌ای حاصل شد. مقدمات این پیشرفت را عوامل زیر فراهم کرده بودند :

---

(۱) محل ییلاق و قشلاق اردوهای مغولان صحرانشین‌خانی.

(۲) جامع‌التواریخ . ورق ۶۰۱ .

(۳) جامع‌التواریخ . نسخهٔ استانبول ورق ۶۰۱ .

١- رهبری سیاسی بدست گروه دیگری از طبقهٔ فئودال - که مبین منافع اهل قلم کشوری و بوروکراسی ایرانی و روحانیون و اقلیتی از بزرگان صحرانشین که هواخواه تثبیت میزان خراج ومالیاتها بوده‌اند - افتاده بود.

٢- اصلاحات مالیاتی و دیگر اصلاحات غازان خان که هدف آن بهبود وضع روستائیان بود - ولی تاحدی که برای احیای کشاورزی ساقط و افزایش میزان وصول مالیات و خراج و منع رعایا از عصیان ضرورت داشته.

٣- محدود ساختن شیوهٔ بهره کشی از روستائیان که ازطریق دستگاه دولتی اعمال میگشته.

٤- کارهای آبیاری که بیشتر در زمان غازان خان و الجایتوخان صورت گرفت.

گفتیم که رشیدالدین در وصف اهمیت و نتایج نیک اصلاحات غازانی مبالغه میکرده است . برخی از اصلاحات مزبور هرگز کماهوحقه جامهٔ عمل نپوشیدند . شیوهٔ بمقاطعه دادن مالیاتها (ضمان) باشخاص محفوظ ماند. رشیدالدین دریکی از مکاتیب که بی‌شک بعد از اصلاحات غازان خان نوشته شده از نقاطی یاد میکند که در « ضمان » خود او بوده است [1] . وصاف در وصف اصلاحات غازانی لحن خاضعانه‌تری دارد. با اینحال شکی نیست که لااقل برخی از اصلاحات مزبور تا حدی از لحاظ بهبود اوضاع زراعت جنبهٔ مثبت داشته‌اند . ظاهراً برای رفع بحران اقتصاد فئودالی آن زمان آنچه بیشتر اهمیت داشته عبارت بوده است از : استقرار میزان ثابت مالیات و خراج [2] و لغو توقف خانه‌ویران کنندهٔ افراد کشوری ولشکری وکسان و ایلچیان ایشان در منازل رعایا [3] و نسخ (گرچه ظاهراً موقت) شیوهٔ پرداخت مواجب اشخاص بوسیلهٔ برات و حواله [4] . بروات و حوالجات مزبور قبلاً

---

(١) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٤٥ . ص ٢٦٩ . « ومفصل حوالات مذکوره بر حاصل املاک غازانی و رشیدی ملکی وضمانی ».

(٢) جامع‌التواریخ ورقهای ٦٣٦ - ٦٢٩ (یرلیغ غازان خان).

(٣) همانجا ورقهای ٦٧٧ و ٦٨١ .

(٤) همانجا ورق ٦٣٠ .

بعهدهٔ خزانه داریهای محلی صادر میشده وآنها هم مبلغ آنرا میان رعایا سرشکن کرده پرداخت را بایشان محول میکرده‌اند و این خود تحمیل ومالیات فوق‌العاده‌ای بود که بار روستائیان را سنگین‌تر میکرد و در منابع موجود علی‌الرسم « خارجیات » و « شلتاقات » و « شناقص » نامیده شده[1]. اهمیت کارهای پردامنه‌ای که در زمینهٔ آبیاری بعمل آمدنیز کمتر از اصلاحات یادشده نبوده است. رشیدالدین میگوید که:

« (غازان خان) عمارات بی‌اندازه در اکثر ولایات ساخته و می سازد و انهار و کهریزها جاری میگرداند و اگر در تفصیل آن شروع رود بتطویل انجامد[2] ».

اکنون دو مستخرج از تألیف نویسندهٔ مزبور که در وصف کار های آبیاری آنزمان نوشته نقل میکنم:

غازان خان « بهر شهر وولایت عمارت میفرماید و انهار و کهریز ها بیرون میآورد و جاری میگرداند و از آن جمله آنچه معظم ترست و در آن خیری تمام نهری بغایت بزرگست که در ولایت حلّه جاری فرموده و نامش نهر غازانی نهاده و آن آب را بمشهد مقدس امیرالمؤمنین حسین علیه‌السلم و تمامت صحراهای دشت کربلا[3] که بیابان بی آب بود و در مشهد جهت خوردن آب شورین نه ، زلال فرات روانه گردانید چنانچه این زمان تمامت حوالی مشهد مزروع است و باغات و بساتین رابنیادنهاده‌اند وکشتیها که از بغداد و دیگر شهرها برکنار فرات و دجله‌اند به مشهد میتواند رفت و قرب صدهزار تغار[4] حاصل آنست و حبوبات و انواع خضر در آنجا بهتر از در تمامت اعمال بغداد می‌آید و سادات که مقیم مشهداند

---

(۱) دربارهٔ این اصطلاحات به باب هشتم رجوع شود.

(۲) جامع‌التواریخ ورق ٦٠٦.

(۳) مرقد حضرت حسین‌بن علی امام سوم شیعیان درکربلاست.

(٤) تغار- واحد وزن ـ خروار. خروارعراق نیز مانند خروار تبریز ـ ۱۰۰ من ـ ۲۹۵ کیلوگرم. بنابراین ۱۰۰۰۰۰ تغارمحصول ـ ۲۹۵۰۰ تن غله.

بدان واسطه عظیم مرفه‌الحال شده‌اند و چون ایشان مردم درویش بودند و جمعی انبوه و بغایت محتاج تمامت را غله ادرار فرموده[1] وسال بسال بایشان می‌رسد و درحدود مشهد سیدی ابوالوفا رحمةالله علیه[2] که همچنین بیابان بی‌آب بود و در مشهد آب شیرین جهت خوردن نه سالی پادشاه اسلام (غازان خان) ... در آن صحرا بشکار رفت و برای چهارپایان آب نیافتند و خرگوران و آهوان عظیم لاغر و ضعیف بودند از جهت بی آبی و بی علفی فرمود تا از فرات نهری آنجا برند تا هم در مشهد آب وزراعت بادید آید و هم حیوانات صحرایی بیاسایند و نیز چون در آن بیابان روند چهارپایانرا از بی آبی زحمت نرسد و علف از جو و کاه باشد باندك زمانی نهری معظم آنجا برد ونام آن نهر غازان سفلی نهاد و بعد از آن ازجانب غربی نهری دیگر بسرحد آن بیابان روان گردانید ونام آن نهرغازانی کرد و از آب وزمین چند فدان وقف آن مشهد فرمود و باقی از تمامت مواضع که آنرا عمارت و استخراج کرده بود با خودخرید و جمله وقف ابواب‌البر که در تبریز ساخته است کرد و این زمان درمشهد سیدی ابوالوفا بنیادباغات و بساتین کرده‌اند و آب شیرین و انواع خضر که هرگز نداشتند پیداشده و چون آن مشهد از آبادانی دور افتاده بود و مجاورانرا از اعراب یاغی[3] زحمت میرسید فرمود تا آنرا بارویی ساختند بر مثال شهری[4] » .

نامه‌ای از رشیدالدین خطاب بفرزند وی جلال‌الدین حاکم روم ، در دست است. وی بفرزند امر کرده که نهری از شط فرات در ناحیهٔ ملاطیه احداث کنند و اراضی جدیدالشربی را که میبایست جزو املاك تازهٔ غازان خان شود جانی‌بدهدو

(١) جامع التواریخ . ورق ٦٠٦ .

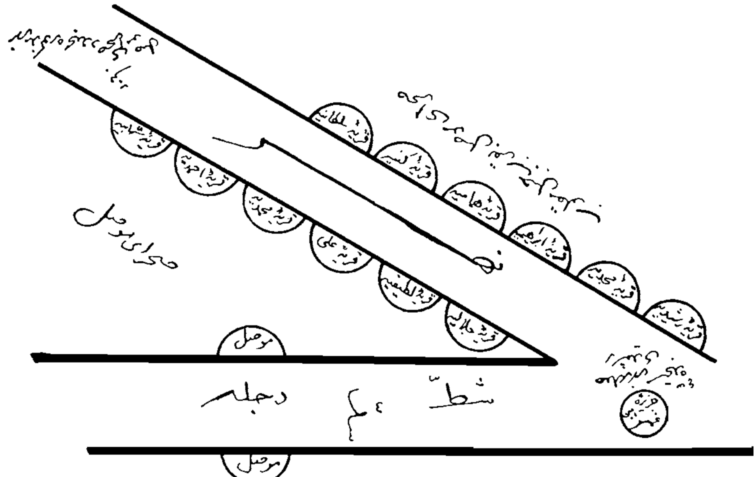
(٢) در عراق عرب .

(٣) تهدید و خطری که از طرف صحرا نشینان متوجه مردم ثابت مکان و امکان یافته است .

(٤) جامع التواریخ ورق ٦٠٦ .

مسکون سازد. از روی نقشه‌ای که ضمیمهٔ نامه بوده معلوم میشود که در نظر بوده نهر مزبور را از شط فرات بالاتر از ملاطیه و سد فرات احداث کنند. و سد مزبور می بایست سطح آب را بالا آورد و بخشی از آنرا متوجه نهر سازد. و نهر مزبور پس از آنکه ده دهکدهٔ تازه‌ساز را مشروب میساخت مجدداً بطرف فرات متوجه شده باقی آب را به شط پس میداد. در نظر بود که جوئی فرعی از نهر به هریک از دهکده های یادشده کشیده شود. رشیدالدین به فرزند چنین نوشته بود:

« بجهت بندگی پادشاه غازان... در صحرای ملاطیه نهری وسیع و جدول وسیع از شط فرات حفر کنی و برآن نهر ده قریهٔ معتبر بنیاد فرمایی، و رعایا از بلاد و ممالک روم و قنسرین و عواصم جمع کرده درآنجا ساکن



گرتهٔ طرح نهر اصلی ـ منشعب از دجله ـ از جزیرهٔ ابن عمر

(از مکاتبات رشیدی ـ چاپ لاهور شمارهٔ ۳۸ ص ۲٤۵ - ۲٤٤)

گردانی، و همه‌را تخم و عوامل وتقاوی [1] و سواکله بدهی، وچنان‌سازی که بر صدر نهر از جانبین هشت دیه باشد و بر بزّنهر دو دیه و هر آب که از صحاری‌و مزارع و صدر و بزّ نهر زیادت باشد بفرات ملحق گردد بدین صورت [2] ». رشیدالدین صد فدان زمین نیز برای خود ـ در ناحیهٔ مشروب ملاطیه ـ تهیه کرد[3] .

در نامهٔ دیگری که رشیدالدین خطاب به خدمتگزاران خویش در دیار بکر نوشته، میگوید که زکی‌الدین مسعود معتمدخویش‌را بنزد ایشان گسیل‌داشته‌تا :

« بجهت ما در حدود موصل نهری جدید جاری گرداند ، وبرطرفین نهر چهارده قریهٔ محوط احداث کند[4] و هرقریه باسمی که مامقرر کرده‌ایم مسمی گرداند [5] و رعایا را از اطراف بلدان و اکناف ثغور دیاربکر ودیار ربیعه و ارمنیهٔ کبری و صغری و روم جمع کند ، و همه را تخم و عوامل و تقاوی و سواکله بدهد تا از سر فراغ بال و رفاهیت احوال و اسلی متفسح و قلبی‌منشرح بزراعت و عمارت مشغول گردند ، می‌باید که‌دست اورا درین‌باب قوی دارند، و بهرچه او صلاح بیند بتقدیم رسانند، ورجال حفر از ولایات مذکوره بیست‌هزار نفر بیرون کند تا بحفر جداول و انهار و سواقی و سد سدود وعمارت بیوت و اسوار قری مشغول شوند [6]، ونوعی

---

(۱) تقاوی – علی‌الرسم این کلمه در منابع در مورد وجوهی استعمال میشود که به روستائیان مستاجر (که بخشی از محصول رابرسم مال‌الاجاره میدهند) برای تهیه بذورآلات کار میداده‌اند.

(۲) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۳۹ ص ۲٤۷- ۲٤٦. در فصل ۲ باب سوم‌این کتاب. به نقشه رجوع شود. (۳) همانجا شمارهٔ ۳٦ ، ص ۲۲۷.

(٤) درنقشهٔ منضم باین نامه ۱۲ دهکده نشان داده شده (به نقشه فصل ۲ باب‌سوم رجوع شود). (٥) اغلب اینها بنام فرزندان رشیدالدین بوده‌اند.

(٦) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۳۸. ص ۲٤٥: « و رجال حفر از ولایات مذکوره‌بیست هزار نفر بیرون کند تا بحفر جداول و انهار و سواقی و سد سدود وعمارت بیوت و اسوار قری مشغول شوند ».

کنند که شکر ایشان بسمع ما رسد و گفته‌ایم مشارالیه روزبروز اجرت و کرایهٔ رجال مذکور را بی عقدهٔ تعویق و شایبهٔ توقف جواب گوید ».

از نقشه چنین مستفاد میگردد که نهر مزبور می بایست از جزیرهٔ ابن عمر تا موازات شهر موصل امتداد یابد ـ بدین معنی که ۱۶۰ کیلومتر درازا داشته باشد.

رشیدالدین مبالغ هنگفت (در حدود ۷۰ تومان= ۷۰۰۰۰۰ دینار) برای ترمیم و احیای سد کارون ـ که ظاهراً همان « بند قیصر » بوده ، در خوزستان صرف نموده و در آنجا دهکده‌های بسیاری خریداری کرد. تنها در ولایت اهواز دوازده دهکده بوی تعلق داشته [۱]. رشیدالدین در نامه‌ای خطاب به بزرگان خوزستان چنین مینویسد :

« بسمع اهل ولایت خوزستان همانارسیده‌باشد که اهواز که‌درزمان سابق و عهدی سالف ولایتی واسع و ناحیتی نافع بوده. و بسبب طوارق حدثان و صوارف ملوان روی باضمحلال و اندثار نهاده و بقاع او مقام سباع شده و رباع او خانه غراب و آشیانهٔ عقاب گشته و مدت پنج سال شده که ما از آن (کذا) ولایات را ببذل مال وقوت رجال بحال عمارت و زراعت آورده‌ایم [۲] ، و بجهت کسب راحت و جذب منفعت مبلغ هفتاد تومان بخرج بند وبهای عوامل و تخم و تقاوی و مأکلهٔ رعایا [۳] صرف کرده‌ایم و دویست بندعوامل خارج زرع رعایابخاصهٔ مادر اهواز مستقیم

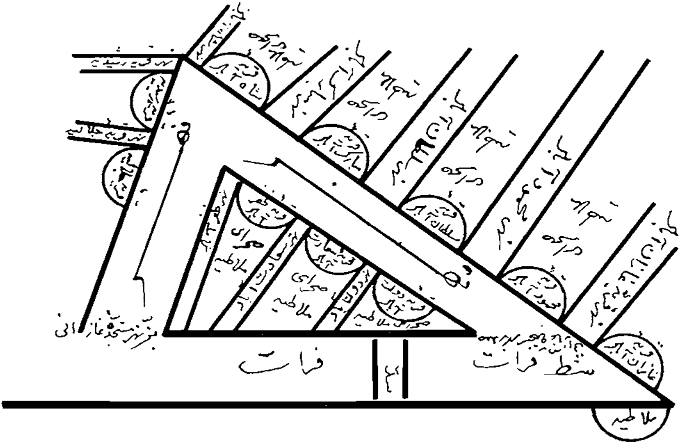
---

(۱) همانجا. شمارهٔ ۳۳ ص ۱۸۳ - ۱۷۵. اسامی قراء : حاجی اسمعیل ، ابوبکر ، بهزاد ، لخراس، کوشاد ، لیراو ، کنار ، هـ ـ هـ ـ ر ـ و (جهرود ؟) ، نهری ، قریهٔ‌جدید، حنان ، کلازو (ص ۱۸۰). رشیدالدین میخواست از این قرا در حدود سالی ۱۶۰۰۰ دینار بدست آورد و این مبلغ را برای مواجب ۸۰ تن از « فراش خاص » خود ـ از قرار نفری‌سالی ۲۰۰ دینار تخصیص داده بود.

(۲) اشاره‌ایست به بکار بستن کار اجباری (بیغار).

(۳) سخن از رعایائی که رشیدالدین به اراضی‌جدیدالاحیاء منتقل کرده در میان‌است. این انتقال علی‌الرسم اجباری بود.

شده بود ، وچون اکثر قری که در ولایت مذکوره واقع استبقیدمالکیت ما درآمده است ، بعضی از آن املاك خریده و بعضی که بکلی خراب و بایر بوده احیاء ممات کرده و بحسن کفایت ما معمور شده [1] ».



گرتهٔ طرح نهر اصلی منشعب از فرات ـ کنار شهر ملاطیه
(از مکاتبات رشیدی ـ شماره ۳۹ ـ ص ۲٤۷ ـ ۲٤٦)

رشیدالدین این اقدامات عمرانی و احیایی را ، قبل از هرچیز ، بنفع خویش بعمل میآورده : بگفتهٔ وی .

« قسمت اعظم ولایت بالای سد املاك ما میباشد [2] ».

وی این اراضی را بیهوده « بطریقهٔ شرعی » ابتیاع نکرد : و در نظرگرفت

---

(۱) همانجا . شمارهٔ ۳۳ ص ۱۸۱ . همانجا ص ۱۸۰ : « ولایت بالای بند اغلب املاك ماست » .

(۲) همانجا : « و آن املاك بما بطریقهٔ شرعی منتقل شده است » .

که اراضی واقع در بالای سد یا بدیگرسخن آنچه بالاتر از بند رود و آبگیر قرارداشته بهتر از اراضی پائین آب خور مشروب خواهد شد. و به جلال الدین حاکم روم، فرزند خویش، امر کرد چهار کاریز (قنات) بزرگ بنام رشیدیه برای آبیاری اراضئی که رشیدالدین وقف (نزدیک سیواس) کرده احداث کند.

از آنچه گفته شد نیک مشهود است که کارهای آبیاری مزبور بیشتر بنفع خود صاحبان املاك بوده. گذشته از این، بطوریکه از مثال بالا راجع به اراضئی که غازان خان وقف مرقد ابوالوفا کرده بوده برمیآید وی در برخی موارد موضوع سیرآب کردن مراتع صحرا را ـ که نفع صحرا نشینان در آن بوده ـ در نظر میگرفته وقبل از او هرگز رؤسای قبایل صحرانشین بچنین اقدامی دست نمیزدند. در عین حال اقدامات وسیع بمنظور آبیاری برای احیای کشاورزی که خراب و مختل شده بود ـ طبق برنامهٔ اصلاحاتی که رشیدالدین منظور نظر داشته ـ بعمل میآمده واین خود بی شک می بایست به بسیاری از اراضئی که از دیر باز متروك و لم یزرع مانده بوده جانی بدهد و سطح مزروع را افزایش بخشد. جالب توجه است که رشیدالدین ـ محتملاً با در نظر گرفتن تجربهٔ تلخ کارهای عمرانی وساختمانی نخستین ایلخانان ـ گرچه اونیز در حفر نهرها و کاریزها به گرد آوردن رعایا و کار اجباری ایشان (بیغار) متوسل میگشت ـ معهذا مزدی بایشان میپرداخت و این خود از مثال مذکور، راجع بحفر نهری نزدیک موصل، مشهود است.

یکی از یرلیغ های غازان خان[۲] که رشیدالدین «شرطنامه»ـاش میخواند[۳] از لحاظ آبیاری و احیای اراضی بایر و خالی از سکنه و ویران شده واجد اهمیت شایان بوده. این یرلیغ به همه کسانی که مایل بوده‌اند (البته عملاً فئودالها) حق می داد تا به احیاء و زرع و امکان اراضی بایر بپردازند واز تسهیلات مالیاتی برخوردار

---

(۱) همانجا. شمارهٔ ۲۸. نامه‌ای به اعیان سیواس. چاپ لاهور ص ۱۵۸ - ۱۵۷.

(۲) جامع التواریخ، ورق ۶۷۵.

(۳) همانجا. ورق ۶۰۶.

گردند. این اراضی به سه گروه تقسیم میشده - و ملاك این تقسیم وضع شبکهٔ آبیاری و دشواری بیشتر یا کمتر احیاء و زراعت اراضی مزبور بوده. این فرمان را رشیدالدین بطور خلاصه آورده نه رونوشت آنرا وما همان خلاصه را در اینجا نقل میکنیم:

« بعد از آن[1] در آن باب شرط نامها و یرلیغ نوشته فرمود برین موجب که مواضع دیوانی آنچه قدیم البوار باشد و آنچه بوقت جلوس مبارك مزروع نبوده از دیهها و مزارع جمله از قسم بائر باشد و شرطنامهٔ بالتون تمغا فرمود نوشتن که هر آفریدهٔ که راغب شود و آنرا آبادان گرداند متاند و بر سه قسم باشد قسم اول آنکه آب وجوی آن موجود باشد وآنرا زیادت خرجی و سعی بکار نیاید تا بآب آبادان کارند و حاجت کهریز ونهر وبند نباشد و چون آغاز عمارت کنند در سال اول که مزروع شود هیچ بدیوان ندهند و سال دوم از آنچه مقرر شود از حقوق دیوانی دو دانگ[2] بدهند و چهار دانگ از حقوق دیوانی در وجه حق السعی او باشد و سال سوم از حقوق دیوانی بموجبی که عادت هر ولایت باشد[3] چهار دانگ و نیم بدیوان دهد ودانگی و نیم جهت حق السعی او باشد[4] و بیرون از آن حق مزارع[5] و توفیری که در آن باشد تمامت ازآن او باشد. قسم دوم آنچه عمارت آن متوسط باشد و عمارت جوی واستخراج آن[6] کم مؤنت وشروط

---

(۱) پس از مشورت غازان خان با امرا، و وزراء و ارکان دولت - دربارهٔ اقداماتی که برای احیای اراضی ویران و خالی از سکنه میبایست بشود.

(۲) یعنی دو ششم خراج از زمین منظور.

(۳) میزان احتساب خراج برای ولایات مختلف متفاوت بوده. در اینباره رجوع شود به اثر خواجه نصیرالدین طوسی ص ۷۶۱.

(٤) دانگ یک ششم چیزی. اعم از زمین وآب ویا (چنانکه در اینمورد صادق است) خراج. در اینجا چهار و نیم دانگ خراج برابر است با ۷۵ درصد آن (سهم دیوان) و یک و نیم دانگ ۲۵ درصد (سهم زارع).

(٥) زارعی که بخشی از محصول را به ارباب میدهد.

(٦) مقصود رو آوردن آب زیر زمین است بیاری کاریز.

آن هم بموجب مذکورست الا آنکه از حقوق دیوان [1] در سال سیوم چهاردانگ بدیوان دهد و دو دانگ حق‌السعی اوباشد. قسم سوم آنکه عمارات آن دشوار باشد نهر آنرا بند باید بست و کهریزش خراب بود و با حال عمارت باید آورد آن نیز هم بشروط مذکورست لیکن از حقوق دیوانی یکنیمه برساند [2] و یک نیمه در وجه حق‌السعی او باشد و شرط فرمود که این حصهٔ حقوق باسم خراج [3] می‌رسانند و هرکس آنچه‌آبادان کند ملک او باشد و مؤبد بروو فرزندان او مقرر و مسلم باشد و اگر خواهد بدیگری فروشد بیع آن جائزست و دیوان مقرر خراج آن خرنده میستاند [4] و شرط فرمود که هر بائر که آب آن از جوی دیهی عامر باشد مادام که مالک آن دیه عامر خواهد بدیگری ندهند تا بدان واسطه منازعت نیفتد [5] ».

گرچه در این فرمان امکان اشغال و احیاء و زرع اراضی بایر و متروک بدون هیچگونه محدودیتی باشخاص داده شده بوده ، معهذا ، چون اکثریت بزرگ روستائیان و جماعتهای روستائی ایران وکشورهای مجاور آن در آنزمان از هستی ساقط و فقیر شده بودند و احیای شبکهٔ آبیاری و بخصوص کاریزها و قنوات وخرید دامهای کاری (عوامل) و بذر از حیطهٔ قدرت ایشان غالباً خارج بود ، میتوان گفت که فرمان مزبور بطور کلی برای فئودالها در نظر گرفته شده بوده. و شکی نیست که ایشان نیز وسیعاً از آن استفاده کردند. در « مکاتبات رشیدی » گفته شده است که وی شخصاً نیز از آن فرمان استفاده کرده و بسیاری از اراضی متروک و بایر را

---

(۱) یعنی خراج.

(۲) نصف میزان خراج مقرر.

(۳) از روی میزان خراج مقرر برای ولایت منظور.

(٤) یعنی با حفظ تسهیلات مالیاتی که در فرمان مزبور آمده.

(٥) جامع‌التواریخ ، ورق ٦٨١.

اشغال و احیاء و مسکون ساخته بوده. وی در وصیتنامهٔ خویش [١] در ردیف املاك ابتیاعی از:

« املاکی که در ممالك بشخم این ضعیف مسقی ومزروع است ».

و « اراضئی که بالکل خراب و متروك بوده و بحسن مساعی ما معمور گشته است » سخن میگوید [٢]. بگفتهٔ رشیدالدین دیوان خاصی وجود داشته که دربارهٔ اشغال و زرع اراضی بایر با اشخاص قرارداد منعقد میکرد و نواب دیوان مزبور تا عهد رشیدالدین [٣] قرارداد های بسیار با اشخاص منعقد نموده بودند. وآبادی وزرع اراضی بحد وفور و بنحو دایم التزایدی صورت میگرفته [٤].

از این فرمان چنین بر میآید که مالکان اراضی نوآباد از تسهیلات مالیاتی استفاده مینمودهاند وپس ازآنکه سه سال ازآغازکشت و زرع اراضی مزبورمیگذشت: در مورد اراضی درجه ویا گروه اول سه ربع و اراضی درجهٔ دوم دو ثلث ودرجهٔ سوم نصف میزان مقرر جنس ویا نقد را میپرداختند.

این که فرمان غازان خان بمنظور احیاء و اسکان اراضی وسیع متروك وبایر صادر شده بوده از سخنانی که آن سلطان ـ بنا بگفتهٔ رشیدالدین ـ در مجلسی از امیران و وزیران و ارکان دولت ایراد کرده بوده ـ نیك استنباط میگردد؛ وی چنین گفته بود :

« چون چنین باشد [٥] باندك زمان اکثر خرابیها آبادان گردد و آبادانی

(١) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٣٦. نامهٔ خطاب به صدرالدین محمد ترکه . چاپ لاهور ص ٢٢٠ - ٢٤٠.

(٢) همانجا. ص ٢٢٥ (این قسمت در ص ٢٢٥ مکاتبات رشیدی نیست ـ مترجم).

(٣) یعنی در ظرف مدت چندسالی که میان انتشار فرمان و پایان تحریر تألیف تاریخی رشیدالدین گذشت.

(٤) جامع التواریخ . چاپ استانبول ورق ٦٧٥ .

(٥) یعنی وقتیکه ترتیب احیای اراضی خراب و متروك ـ که غازان خان دستورداده و محتملاً رشیدالدین قبلاً مدون ساخته بود ـ عملی گردد.

چنان خرابیها بقوت و مال و اتفاق همهٔ عالمیان میسر گردد و بغیر ازین طریق محال است و چون آن بائرات معمور شود غله ارزان گردد و بوقت برنشستن لشکر بمهمات ضروری در حدود سر حد ها تغار [1] بسیار آسان دست دهد ومال خزانه نیز دست دهد و زیادت شود و ارباب و ملاك را از نو ارتفاع و استظهاری پدید آید رعایا مستظهر و متنعم شوند و ماراأجر و ثواب تمام حاصل شود و نام نیکو شود و مخلد ماند ». رشیدالدین میگوید که تمامت حاضران این « فکر صائب » و سخنان وی را تصدیق کرده آفرین گفتند که « مهمتر ازین اندیشه و مفیدتر ازین فکر در عالم کس نکرده و پدران تو خرابی کردند و تو آبادانی کنی ، ازین مرتبه تا آن مرتبه عقلاً و عرفاً و شرعاً فرق معلوم و محقق است و مطلقاً آنچه دیگران مرده گردانیده‌اند تو زنده میکنی این‌قدر گفتن کفایت است زیادت چه گوئیم [2].»

پیشرفت و اعتلای کشاورزی پس از اصلاحات غازان خان

برغم مبالغه‌ای که در بیانات رشیدالدین وجود دارد ، اقدامات غازان خان بر روی‌هم تا حدی موجب پیشرفت و اعتلای کشاورزی گردید. رشیدالدین دربارهٔ وضع نخستین سالهای قرن چهاردهم میلادی چنین میگوید :

« و این زمان در تمامت ممالک بعمارات آن مشغولند و روز بروز در زیادت است و بسی مردم بدان مستظهر و دیوان خالصجات عظیم با رونق و هر سال محصول آن زیادت میشود و زود باشد که خرابه کم‌یافت شود [3] ».

(۱) آنچه از رعایا بصورت آذوقه (غله) برای نگهداری لشکر گرفته میشده.

(۲) همانجا. نسخهٔ استانبول ورق ٦٧٨ .

(۳) همانجا ورق ٦٨١ .

نه تنها رشیدالدین که مجری و عامل اصلاحات غازانی بوده، و بدین سبب ظن جانبداری بدو میرود ، از اعتلای کشاورزی یاد کرده بلکه دیگر منابع و ، قبل از همه ، تألیف جغرافیائی حمدالله مستوفی‌قزوینی یعنی نزهت‌القلوب نیز ازآن‌سخن گفته‌اند : حمدالله قزوینی درشرح اوضاع نواحی روستائی اصفهان [۱] وقزوین و ابهر [۲] و آوه و ساوه [۳] و لر بزرگ وکوچک [۴] و همدان [۵] و یزد [۶] (جملهٔ این‌نواحی درحدود عراق عجم بوده) وهمچنین ایالات خوزستان [۷] و سیستان‌وکوهستان [۸] و برخی از نواحی خراسان (نیشابور و جوین و جاجرم و خبوشان و هرات و اسفزار و فوشنج وجام و چشت و زاوه [۹]) به محصول فراوان غلات ومیوجات و انگور ووفور آن ووجود شبکهٔ آبیاری وسیع روی زمینی و زیر زمینی ، اشاره میکند .

بر سبیل نمونه چند جا ازکتاب مزبور را نقل میکنیم . درشرح ناحیهٔ ری-که‌درسال ۱۲۲۰ م. (= ۶۱۷ ه.) درمعرض کشتار عام دهشتناکی قرار گرفته‌بود-گفته شده است که گرچه شهر ری بحال ویران و غیر مسکون باقی مانده بود ولی روستاهای پیرامون آن بر اثر اصلاحات غازانی بیشتر آبادان و احیاء و مسکون شده بودند : در آن ناحیه ۳۶۰ دهکده وجودداشته که مؤلف از آن میان بیست‌دهکده را بنام ذکر میکند [۱۰] . بگفتهٔ حمدالله مستوفی در ناحیه ری . . .

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۵۱-۵۰ .

(۲) همانجا ص ۵۹ - ۵۸ .

(۳) همانجا ص ۶۳ - ۶۲ .

(٤) همانجا ص ۷۰ .

(۵) همانجا ۷۳ - ۷۱ .

(۶) ص ۷٤ .

(۷) همانجا ۱۱۲ - ۱۰۹ .

(۸) همانجا ۱٤۶ - ۱٤۲ .

(۹) همانجا ۱۵٤ - ۱٤۸ .

(۱۰) همانجا ص٥٤ - ۵۳ . از جمله دهکده ها یکی ورامین را نام برده که بعد ها شهری شد . و دیگر طهران راکه اکنون پایتخت ایران است .

« غله و پنبه ... سخت نیکو آید و بسیار بود . و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و قحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد. و از آن ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند واز میوه‌هاش انار وامرود و عباسی و شفتالو و انگور نیکوست اما خورندهٔ میوه های آنجا از تب ایمن نبود [1] ».

دربارهٔ رفاه و آبادانی ناحیهٔ ری آنروز ـ ناحیهٔ روستائی که حتی یک شهرهم در آن وجود نداشته ـ میتوان از روی جمع مالیات وصولی که به ۱۰۵۰۰۰ دینار[2] بالغ میگردیده نیز داوری کرد. مؤلف مذکور دربارهٔ ناحیهٔ سلطانیه یاد آور میشود که قنوات بسیار آن خطه را مشروب میسازد [3] و چنین میافزاید :

« وهرچه مردم را بکار آید در آن ولایت موجود وبسیارست [4] » .

وی دربارهٔ خطهٔ همدان میگوید که بوسیلهٔ ۱۶۰۰ چشمه آبیاری میشود که ازکوه الوند سرازیر میشوند ودر ۵ ناحیهٔ آن ۲۱۲ دهکده وجوددارد [5]. و ازآنجمله در ناحیهٔ فریورکه مشتمل بر ۵۷ دهکده میباشد درهٔ حاصلخیز ماوشان رودقراردارد. مؤلف دربارهٔ درهٔ مزبور چنین میگوید :

« و نه پاره دیه همچون یک باغ زیرا که قطعاً معلوم نتوان کرد زمین هر دیه کدامست ، از پیوستگی باغات با همدیگر، و در آن از کثرت درختان آفتاب نمیتابد [7] » .

حمدالله مستوفی دربارهٔ خطهٔ همدان بطور کلی چنین میگوید :

---

(۱) همانجا ص ٥٤ .

(۲) همانجا ص ٥٥ .

(۳) همانجا. قنوات (عربی) جمع قنات مترادف کاریز وکاهریز فارسی .

(٤) همانجا ص ٥٥ .

(٥) همانجا ص ٥٦ - ٥٥ .

(٦) همانجا ص ٥٦ .

(۷) باغستان ـ باغهای متصل بیکدیگر.

« باغستان بسیار دارد و میوه‌اش در غایت ارزانی باشد و غله هم فراوان خیزد ، اما نانش نیکو نبود [1] » .

اکنون شرحی را که در وصف ولایت ترشیز - که بنا بآنچه مذکور شد - پیش از غازان خان سخت خراب شده بوده - مینویسد نقل میکنیم :

« آب آن ازکاریزست و دیههای بسیار دارد و ارتفاعات نیکو دارد غلات بسیار و میوه های خوب و انگور و انجیر و انار بغایت نیکو باشد و ابریشم حاصل شود و همه نوع ارتفاع دارند ... و از این ولایت غله و میوه به نیشابور و سبزوار برند وسایر ولایات نیزبرند . شهر ترشیز خرابست اما مواضع آن بغایت معمورست [2] » .

در همین تألیف از ولایت جوین (درخراسان) چنین یاد شده است » .

« آب این ولایت از قنوات است و هر موضعی یک دوکاریز معتبر دارد و محصولات او از همه‌چیز میباشد و میوه و انگورکمتر باشد [3] » .

در بارهٔ فوشنج (بوشنج) خراسان چنین مینویسد :

« موضع [4] معتبر دارد و باغستان بسیار و انگور وخربزه و میوه‌اش نیکو میباشد . چنانکه گفته‌اند صد و چند نوع انگور دارد و آسیا های آن همه بباد میگردد [5] » .

بگفتهٔ حمدالله قزوینی ولایت نیشابور بتوسط کاریز های [6] بسیار و چشمه های کوهستانی و رودخانه نیک مشروب میشده [7] و تنها برکنار یک رودخانه که

---

(۱) همانجا ص ۵۵ .

(۲) همانجا ص ۱۴۶ .

(۳) همانجا ص ۱۵۰ .

(۴) بمعنی « جا » و « محل » .

(۵) همانجا ص ۱۵۳ .

(۶) همانجا ص ۱۴۸ .

(۷) همانجا ص ۲۲۷ - ۲۲۶ .

بیش از دو فرسنگ درازا نداشت قریب چهل آسیای بادی وجود داشته [1].

حمدالله قزوینی خوزستان را خطه‌ای شکوفان و پرآب و واجد خاک سبک و سهل‌الزرع که بیاری یک خر میتوان شخم کرد (و مانند بیشتر نواحی ایران و آسیای مقدم و خاورمیانه نیازی به یک جفت گاونر و یا بیشتر نیست) وصف میکند و میگوید که محصول بسیار خوب غلات و پنبه و نیشکر از آنجا بدست می آید. و قیمت آذوقه در آنجا همیشه ارزان بوده ، بطوری که حتی در سال های کمی محصول هم بهای خواربار از زمان حداکثر فراوانی در شیراز ارزانتر بوده‌است [2].

ادریک پوردنونی کشیش فرانسیسکان که در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۰م. در ایران سیاحت میکرده‌و کتابی نوشته که در وصف نقاط در آن امساک‌وافر بخرج‌داده معهذا تذکر میدهد که :

« در ناحیه کاشان (Cossan) [3] نعمتهای‌زندگی فراوان و نان‌وشراب و دیگر چیزها (آذوقه) بسیار است» و در ناحیهٔ کونان Conan (بنا بر - شرحی که میدهد باید استخر فارس باشد [4]) و اهواز (Hus) درخوزستان- که چهار کبک بیک پول - قروش (دانگ؟ - Gros) فروخته میشده [5]- نعمت وافر موجود است. »

مؤلف دربارهٔ ولایت یزد (Geth - Gest - شاید منظور مؤلف « کثه » بوده) چنین مینویسد :

« در این شهر همه گونه نعمت و بخصوص انجیر فراوان است. و انگور تازه و کشمش بیش از همه جای جهان میتوان یافت. این بهترین

---

(۱) همانجا ص ۱٤۸.

(۲) همانجا ص ۱۱۰-۱۰۹.

(۳) ادریک Odorik اهل پوردنون Pordenon. ص ٤۲.

(٤) همانجا ص ٤۹.

(٥) همانجا ص ٦۰ - ٥۹.

شهری است که امپراطور [۱] درسراسرکشورخویش دارد [۲] ».

محمدبن هندوشاه نخجوانی [۳] و حافظ ابرو [٤] و ظهیرالدین مرعشی [٥] نیز از پیشرفت کشاورزی در قرن چهاردهم میلادی سخن میگویند و بخصوص حافظ ابرو در تألیف جغرافیائی خویش از آبادانی فارس در عهد غازان خان صحبت میدارد [٦] و از رستاخیز زراعت دربسیاری‌از ولایات خراسان‌وهرات وبادغیس وخواف‌ونیشابور و غیره یاد میکند [۷].

مجموع مطالب فوق حاکی از آنست که کشاورزی در ایران تاحدی احیاء شده و آثار سقوط و انحطاط اقتصاد فئودالی بالنسبة برطرف گشته بوده است.

وضع کشاورزی در قرن چهاردهم

چنانچه مطالب تألیفات جغرافیائی قبل از غلبهٔ مغول ـ و بخصوص یاقوت حموی (دههٔ دوم قرن سیزدهم) را با نوشته های حمدالله مستوفی قزوینی (حدود سال ۱۳۳۰ م. = ۷۳۱ ه.) و حافظ ابرو (آغازقرن‌پانزدهم م.) مقایسه کنیم باین نتیجه میرسیم که برغم پیشرفت مشهودی که در آغاز قرن چهاردهم درکشاورزی پدید آمده بوده معهذا از سطحی که در آغاز قرن‌سیزدهم واجد بوده بسیار دوربوده است. این حقیقت را حتی معاصران آن دوران نیز تصدیق کرده‌اند. حمدالله مستوفی مینویسد:

« و شک نیست که خرابی که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد و

---

(۱) یعنی ایلخان مغول ابوسعید بهادرخان.

(۲) همانجا در ص ٤٦ - ٤٥.

(۳) دستورالکاتب ورق a ۳٥ - a ۳٤.

(٤) حافظ ابرو، جغرافیا ورق a ۲٠۱ - b ۲۲۲ (شرح خراسان).

(٥) ظهیرالدین مرعشی ص ۱٠۳ - ۱٠٠.

(٦) حافظ ابرو، جغرافیا، ورق b ۱۲٥.

(۷) همانجا، ورق a ۲۲۸ - b ۲۲٥ - b ۲۲۹ - b ۱۳۲ - b ۲۳۱.

قتل عامی که در آن زمان رفت ، اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع نشدی ، هنوز تدارك پذیر نبودی و جهان با آن حال اول نرفتی که پیش از آن واقعه بود [1] » .

از روی مطالب اندکی که ـ دربارهٔ تعداد دهکده های بعضی ولایات در آغاز قرن سیزدهم و حدود سال ۱۳۳۰ م . (= ۷۳۱ ﻫ .) و آغاز قرن پانزدهم ـ در دست است میتوان تاحدی راجع به کشاورزی در آغاز قرن پانزدهم داوری کرد .

(به جدول شمارهٔ ۱ ذیل بنگرید)

ولایت	بگفتهٔ یاقوت[2]	بگفتهٔ حمدالله قزوینی [3]	بگفتهٔ حافظ ابرو [4]
همدان	۶۶۰ دهکده	۲۱۲ دهکده	—
رود راور	۹۳ »	۷۳ »	—
اسفراین	۴۵۱ »	۵۰ »	۲۶ دهکدهٔ بزرگ ـ صرفنظر از قراء کوچک
خواف	۲۰۰ »	—	۳۰ دهکدهٔ بزرگ ـ صرفنظر از دهکده های کوچک
ترشیز (بشت)	۲۲۶ »	—	۲۰ دهکدهٔ بزرگ ـ صرفنظر از دهکده های کوچک

(۱) نزهت القلوب ص ۲۷ .

(۲) یاقوت مجلد ٤ ص ۳۸۸ ، مجلد اول ص ۲٤۶ ، مجلد دوم ص ۹۱۱، ٤۸۶ ، مجلد اول ص ۶۲۸ .

(۳) نزهت القلوب ص ۷۲ ، ۷۳ ، ۱٤۹ ، ۱۵٤ .

(٤) حافظ ابرو . جغرافیا ، ورق ۲۰۱ a ، ۲۲۹ b ، ۲۳۱ a ، ۲۳۳ a .

بگفتهٔ ابن رسته (قرن دهم) [۱] در ولایت هرات چهارصد دهکده وجود داشته و بحساب او ۱۸۸۰۰۰ نفر در آن قراء میزیستند (سوای شهر هرات) و در آغاز قرن پانزدهم میلادی طبق نوشتهٔ حافظ ابرو درولایت مزبور فقط ۱۶۷ دهکده معمور بوده [۲]. در ولایت بیهق (غرب خراسان) طبق مندرجات «تاریخ بیهق» ابوالحسن علی بن فندق در زمان عبدالله طاهری (۸۴۴-۸۳۰م.=۲۳۰-۲۱۵ه.) ۳۹۵ دهکده (که بر ۳۲۱ دهکده خراج وضع شده بوده و ۷۴ دهکده عشر میپرداختند [۳]) وجود داشته. مورخ مزبور میگوید که در زمان وی (سال ۱۱۶۶م.=۵۶۲ه.) در ۱۱ بخش ولایت بیهق [۴] فقط ۱۳۶ دهکدهٔ بزرگ - سوای مزرعه های کوچک - دیده میشده. [۵]

یاقوت در آغاز قرن سیزدهم در ولایت مزبور ۳۲۱ دهکده را (ظاهراً با انضمام مزارع کوچک) نام میبرد [۶] و حمدالله مستوفی (۱۳۴۰م.=۷۴۱ه.) از ۴۰ دهکده [۷] و حافظ ابرو (آغاز قرن پانزدهم) از ۴۸ دهکدهٔ بزرگ - سوای مزارع کوچک [۸] - یاد میکنند. مقایسه ارقام سال ۱۱۶۶م. با آغاز قرن پانزدهم، مربوط به دهکده های بزرگ ولایت بیهق، جالب توجه میباشد. (بجدول شمارهٔ ۲ بنگرید).

---

(۱) ابن رسته ص ۱۷۳.

(۲) حافظ ابرو، جغرافیا ورق b ۲۲۷ - b ۲۲۵ (دهکده های ۱۲ بلوک را برشمرده).

(۳) تاریخ بیهق، چاپ احمد بهمنیار ص ۳۴.

(۴) سوای بخش فریومد که در قرن چهاردهم جزو ولایت بیهق بوده و در آغاز قرن پانزدهم واحد اداری جداگانه ای بوده.

(۵) تاریخ بیهق ص ۳۹-۳۵. دربارهٔ مفهوم اصطلاح «مزرعه» به فصل ششم این کتاب رجوع شود.

(۶) یاقوت. مجلد اول ص ۸۰۴.

(۷) نزهت القلوب ص ۱۴۹.

(۸) حافظ ابرو، جغرافیا، ورق a ۲۴۳ - b ۲۴۲ بگفتهٔ وی عدهٔ نفوس شهر و بخش مزبور در قرن چهاردهم - در عهد سربداران - افزایش وافر یافت.

(جدول شمارهٔ ۲)

بخشها	طبق « تاریخ بیهق » ۱	طبق نوشتهٔ حافظ ابرو ۲
سبزوار	یک شهر و ۸ دهکدهٔ بزرگ	فقط شهر
طبس	۱۷ »	۹ دهکدهٔ بزرگ
زامیج	۳۰ »	۱۲ »
خاشد (خاشک ؟)	۷ »	۳ »
خسروجرد	۱۳ »	۸ »
باشتین	۱۱ »	۶ »
کاخ	۱۲ »	۱۱ »
مزینان	۱۰ »	۷ »
براکوه ۳	۲ »	۱۲ »
جمع در ۹ بخش ۴	یک شهر و ۱۱۰ دهکدهٔ بزرگ	یک شهر و ۶۸ دهکدهٔ بزرگ

(۱) تاریخ بیهق. ص ۳۹ - ۳۵.

(۲) حافظ ابرو. جغرافیا ورق a ۲۴۳ - b ۲۴۲.

(۳) در چاپ مذکور « تاریخ بیهق » پساکوه نوشته شده (همچنین در نسخهٔ خطی تاشکند ورق a ۱۵) . در جغرافیای حافظ ابرو (ورق a ۲۴۳) «براکوه» آمده ودر «کتاب اسامی دهات کشور» (ص ۴۳۰) نیز چنین نوشته.

(۴) نام دیگر بخشها در دو منبع مطابق نیست. در تاریخ بیهق بخش را « ربع » گفته و در جغرافیای حافظ ابرو « بلوک ».

در آغاز قرن سیزدهم در ولایت جوین ۱۸۹ دهکده [1] و در آغاز قرن ۱۵ م. ۲۹ دهکده- سوای روستاهای کوچک [2] وجود داشته و در بلوك فریومد که از ولایت مزبور مجزی گردیده‌بوده ده دهکدهٔ بزرگ- سوای قراء کوچک- وجود داشته‌است[3].

در آغاز قرن سیزدهم در بخش ترشیز (کوهستان - قهستان) «قراء بسیار»[4] دایر بوده و در آغاز قرن پانزدهم در سراسر ناحیهٔ پهناور کوهستان (قهستان) که ترشیز قسمتی از آن است مجموعاً ۱٦٦ دهکده وجود داشته [5]. هر قدر هم استنتاج از مطالب و ارقام فوق نسبی باشد معهذا این اندیشه در مخیله خطور می کند که حتی بعد از اعتلای اقتصادی قرن چهاردهم نیز ساکنان روستا از زمان پیش از غلبهٔ مغول کمتر بوده‌اند.

مطالب دیگری که در تألیفات جغرافیون یاد شده مندرج است نیز از سقوط کلی رقم نفوس - نسبت بزمان قبل از غلبهٔ مغول - و انحطاط اقتصادی حکایت میکنند. بنا بگفتهٔ حافظ ابرو قبل از هجوم مغول به بلوك بادغیس (در خراسان) در آن بخش چند شهر مهم که از ۲۰ تا ۳۰ هزار نفوس داشته - بر پا بوده و آن مردم پس از قتل عامی که مغولان کردند نابود شدند [6].

در آغاز قرن سیزدهم در بلوك ری (نزدیك تهران کنونی) گذشته از شهر معظم ری [7] دهکده‌های بزرگی که هر یك به عظمت شهری بوده وجود داشته.

---

(۱) یاقوت، مجلد دوم. ص ۱٦٥.

(۲) جغرافیای حافظ ابرو ورق b ۲۰۰.

(۳) همانجا ورق a ۲۰۱.

(٤) یاقوت، مجلد سوم ص ٥٢٨.

(٥) حافظ ابرو، جغرافیا، ورق a ۲۳۳ - a ۲۳۱ (قرا را برشمرده).

(٦) همانجا، ورق a ۲۲۸.

(۷) میر خواند شهر ری را در آغاز قرن سیزدهم دارای قریب یك میلیون نفر سوم دانسته است.

عدهٔ نفوس هریک از این دهکده‌ها بیش از ده هزار نفر بوده (کوهد، سید آباد، مجرابی وغیره [۱]). حمدالله مستوفی قزوینی از این دهات فقط «کوهد» رانام برده و « دیه » میخواند. بگفتهٔ وی در زمان او شهر ری ویران و غیر مسکون بوده ودر بخش ری هیچ شهری وجود نداشته و فقط ۶۰ دهکده برپا بوده است [۲].

حمدالله مستوفی قزوینی نام بسیاری از محال و شهرهای پیشین راکه‌خراب و فقیر شده به دهکده مبدل شده بودند ذکر میکند. مثلاً بگفتهٔ وی، در عهد او، شهرهای زیر ویران بوده‌اند: در عراق عرب ـ حیره و خالص و عکبرا و قادسیه و روسیه ونهروان [۳]. درعراق عجم ـ ری وسنقرآباد وسرجهان و فیروزآباد و دلیجان [۴]. در لرستان ـ خرم آباد و صیمره (سیمره) وکورشب [۵]. در ارمنستان ـ آشونیک [۶]، موش [۷]. در بین‌النهرین علیا ـ رکه ـ رها (اورفا ، ادسا)، سوق سامانین [۸]. در فارس ـ توج ، بلاد شاپور ، ارجان ، دارابگرد [۹]. درکوهستان ـ ترشیز [۱۰]. در خراسان ـ بامیان ، ختلان مرو [۱۱]. درنواحی کرانهٔ خزر ـ بیلقان ، خلخال،تکلفه،

---

(۱) یاقوت ، مجلد دوم ص ۸۹۴ ببعد.

(۲) نزهت‌القلوب ص ۵۴ ـ ۵۳. کلاویخوکه در سال ۱۴۰۵م. از ری عبورکرده بود نیز دربارهٔ آنشهر همچنین میگوید (ص ۱۸۷).

(۳) نزهت‌القلوب ص ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۴۴. حمدالله مستوفی دربارهٔ همهٔ این نقاط مینویسد: « اکنون خراب است ».

(۴) همانجا ص ۵۲ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۸.

(۵) همانجا ، ص ۷۰ ، ۷۱.

(۶) همانجا ص ۹۶. حمدالله میگوید که این نقطه درحدود سال ۱۳۳۰م. توسط امیرحسن چوپانی خراب شد.

(۷) همانجا ص ۱۰۶.

(۸) همانجا ص ۱۰۴ ، ۱۰۵.

(۹) همانجا ص ۱۱۶ ، ۱۲۷ ، ۱۳۰ ، ۱۳۹.

(۱۰) همانجا ص ۱۴۳.

(۱۱) همانجا ص ۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹.

جرجان ، شهر آباد [1] . خرابی شهرها کمابیش موجب انحطاط ناحیهٔ کشاورزی آنها نیز میگردیده . مثلاً در بلوك سرجهان ، بگفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی پنجاه دهکده بوده ، ولی جمله ویران شده بود و فقط قصبه یا دهکدهٔ مرکزی آن بسبب نزدیکی با پایتخت ایلخانان - یعنی سلطانیه - احیاء و تجدید بنا گشته بنام مغولی صاین - قلعه خوانده شد [2] . حمدالله مستوفی دربارهٔ ایالت جرجان (گرگان) چنین مینویسد:

« و اهل آنجا . . . در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبهٔ عظیم داشته‌اند . . .

و در عهد مغول قتل عام رفت وا کنون خرابست و آنجا مردم اندك اند [3] »

بگفتهٔ حمدالله مستوفی بعضی شهرهای متوسط و کوچك به بلاد کوچك و شهرك بدل شدند ، بدینقرار : در عراق عرب - سامره [4] ، در عراق عجم - قم [5] ، در فارس - سیراف [6] ، در ارمنستان (بخشی که اکنون جزو ترکیه است) - بای‌بورت ، برکری ، خرادین [7] . و این نقاط بسبب سقوط وانحطاط شهرها وزندگی شهری در ایالات و نواحی کشور هلاکوئیان بروستا مبدل شدند . در « نزهت القلوب » حمدالله مستوفی غالباً برمیخوریم که فلان نقطه درگذشته شهری بوده و اکنون «دیهی» شده‌است . حلوان [8] و سجاس و سهرورد [9] و کاغذکنان [10] در عراق عجم و میانج و برزند و پله سوار [11] در آذربایجان و هنگم آباد (سنکاناباد) [12] در ارمنستان و کرمانشاه و

(۱) همانجا ۹۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ .

(۲) همانجا ص ۶۴ .

(۳) همانجا ص ۱۵۹ .

(٤) همانجا ص ٤۲ .

(٥) همانجا ص ٦۷ : « و اکثر آن شهر اکنون خراب است » .

(٦) همانجا ص ۱۱۷ .

(۷) همانجا ص ۹٦ ، ۱۰۱ ، ۱۰٦ .

(۸) همانجا ص ٤۰ .

(۹) همانجا ص ٦٤ : « اکنون از هریك بقدر دیهی مانده » .

(۱۰) همانجا ص ٦٦ .

(۱۱) همانجا ص ۸٦ ، ۹۰ . (۱۲) همانجا ص ۱۰۱ .

کرند [1] در مغرب ایران (کردستان) به دهکده مبدل شدند. این فهرست حمدالله مستوفی بهیچوجه کامل نیست. ابن بطوطه که در حدود سال ۱۳۳۰ م. (= ۷۳۱ ه.) بدان صفحات سفر کرده نیز مینویسد که وی وهمراهانش یک روز و نیم از ترمذ تا بلخ از بیابان غیر مسکون عبور کردند و بلخ هم ویران شده و بالکل خالی از سکنه بوده [2].

ابن بطوطه زان پس در افغانستان کنونی پنج هیر [3] را که سابقاً کانهای نقرهٔ آن مشهور بوده در وضعی خراب و ویران یافت. بگفتهٔ وی بخش اعظم غزنه نیز خراب وخالی از سکنه بوده و فقط قسمت کوچکی ازآن شهر محفوظ مانده بوده و کابل که زمانی شهر مهمی بوده به قریه‌ای مبدل گشته بود [4].

اقتصاد ایران و دیگر نواحی کشور هلاکوئیان حتی پس از رونقی که در عهد غازان خان نصیب آن گشته بود بسطح پیش از غلبهٔ مغول نرسید و بعقیده ما ارقام مالیات دولتی وصولی مربوط بزمان حمدالله مستوفی که وی نقل کرده وبرای مقایسه اعداد مالیات پیش از غلبهٔ مغول راهم (بقول خود او - بپول زمان خویش حساب کرده) آورده نیز گواه دیگر براین حقیقت است.

ارقام وصولی مالیاتی که حمدالله قزوینی دربارهٔ دوران خویش نقل کرده بر روی هم دقیق است: وی یکی از مأموران برجسته و عالیرتبهٔ دیوان مالیات بود و بدفاتر دیوان مزبور دسترسی داشت و در بعضی جاهای تألیف جغرافیائی خویش مستقیماً اشاره بدفاتر مزبور میکند [5]. بویژه اعدادی که دربارهٔ «مملکت» عراق عجم و آذربایجان ذکر کرده بسیار دقیق است زیرا که شغل وی مستلزم اطلاع

---

(۱) همانجا ص ۱۰۸.

(۲) ابن بطوطه. مجلد سوم ص ٥٨ ببعد.

(۳) همانجا ص ۸٦ - ۸٥.

(٤) همانجا ص ۸۹ - ۸۸.

(٥) نزهت‌القلوب. ص ۸۲، ۹٤، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳ وجاهای دیگر.

کافی از آن نواحی بوده است . در این موارد مبالغ مالیات وصولی از کوچکترین واحدها، بموازات اطلاعاتی دربارهٔ تعداد دهکده های ولایات مزبور، منقول است. بدین سبب ارقامی که مؤلف دربارهٔ زمان خویش ذکر کرده شایستهٔ وثوق است.و فقط در موارد نادر از دقت عاری است. مثلاً رقم کل مالیات ارمنستان بزرگ (ناحیهٔ دریاچهٔ وان) را به ۳۹۰۰۰۰ دینار بالغ میداند و حال آنکه جمع ارقامی که خود وی در مورد بلوکات آن ناحیه نقل میکند ۳۱۷۰۰۰ دینار میشود [1] در مورد ولایات دیار بکر و دیار ربیعه (جزیره ، بین‌النهرین‌علیا) مبلغ کل‌مالیات را ۱۹۲۰۰۰۰ دینار نشان میدهد و حال آنکه جمع مبالغ جزء بلوکات همان‌ناحیه بمبلغ ۲۱۶۶۰۰۰ دینار بالغ میگردد[2]. این اختلافات معدود بسهولت قابل توجیه است و بظن غالب ارقام جمع مالیات نواحی وبلوکات (جمعهای کل وارقام‌مالیات محلها) را مؤلف از دفاتر سالهای‌مختلف برداشته است. وی در بعضی‌موارد بدفاتر سال سی وپنجم عهد سلطنت ایلخان (۱۳۳۵م. = ۷۳۶ه.) [3] اشاره میکندوگاهی هم ارقام سال چهلم‌عهد ایلخان (سال ۱۳٤۰م.)[4] را نقل مینماید و زمانی‌هم‌بدون ذکر تاریخ سال بدفاتر استناد مینماید.

و.و.بارتولد در دقت‌و صحت ارقامی که حمدالله مستوفی قزوینی‌برای‌مقایسه با میزان مالیات زمان پیش از غلبهٔ مغول نقل کرده ـ شک دارد [5] ولی بگمان ما شک وی مبنای کافی ندارد. حمدالله مستوفی مبالغ کل مالیات وصولی از نواحی و ایالات راکه مربوط بزمان سلجوقیان بوده بیشتر از « رسالهٔ ملکشاهی» که دردست نیست و مفقود میباشد ـ ولی او دسترسی بدان داشته و استفاده کرده است ـ اخذ

(۱) همانجا ص ۱۰۲-۱۰۰.

(۲) همانجا ص ۱۰٦-۱۰۲.

(۳) همانجا ص۲۹ ، ٤۷.

(٤) همانجا ص ۷۸.

(٥) و.و.بارتولد ، نوشته فارسی ص ۲۲ - ۱٦.

نموده وگاهی هم از فهرست مالیات وصولی که نیای وی (در پایان قرن دوازدهم) تنظیم کرده بوده بهره گرفته است [1]. بطوریکه گفتیم ارقام زمان سلجوقیان بنرخ زمان ایلخان حساب شده [2]. در دقت و صحت این محاسبه نیز نمیتوان تردیدی داشت: زیرا مؤلف مستوفی آزموده‌ای بوده و برای شخصی مانند وی اینگونه محاسبات اشکالی در برنداشته [3].

اکنون ارقام تطبیقی مذکور در تألیف حمدالله قزوینی را دربارهٔ مالیات عهد قبل از مغول و سالهای ۱۳۳۵-۱۳۴۰ (=۷۳۶ه.) (به جدول شمارهٔ ۳ رجوع شود) نقل میکنیم [4].

بدینقرار از ۱۵ ایالت غربی ایران و کشورهای مجاور آن که جزو قلمرو دولت هلاکوئیان بوده، درسالهای ۱۳۳۵-۱۳۴۱ م. (=۷۳۶-۷۴۱ه.) سالیانه مبلغ ۱۹۲۰۳۸۰۰ دینار ایلخانی مالیات عاید دیوان میگردیده و حال آنکه قبل از غلبهٔ مغول از نواحی مزبور سالیانه مبلغ ۱۰۰۵۸۰۰۰۰ دینار ایلخانی وصول میشده. بدیگرسخن بودجهٔ دخل دولتی درنواحی مزبور درسالهای ۱۳۳۵-۱۳۴۰ م. (= ۷۳۶-۷۴۱ ه.) برابر نوزده درصد بودجهٔ دخل زمان پیش از مغول بوده است. ضمناً در موردآذربایجان و اران ـ مغان و گشتاسفی و کردستان وخوزستان

---

(۱) نزهت‌القلوب. ص ۴۸: «نسخه‌یی دیدم بخط پدر جدم مرحوم امین‌الدین نصیر مستوفی، که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاطین عراق بوده.» گرچه دولت سلجوقیان عراق در سال ۱۱۹۴ م. سقوط کرد ولی امین‌الدین نصیر مستوفی تا زمان غلبهٔ مغول زنده بوده ودر سن ۹۳ سالگی بدست مغولان کشته شد.

(۲) همانجا: «تومان این زمان». محتملاً مؤلف نرخ سالهای ۱۳۳۵-۱۳۴۰ م. رادر نظر داشته نه (چنانکه بارتولد پنداشته) نرخ زمان غازان خان را.

(۳) ولی چون حمدالله مستوفی میکوشد مثلاً ارقام عواید زمان عمر خلیفه (نزهت ـ القلوب ص ۲۹) را بنرخ روز حساب کند موضوع دگرگونه‌است زیرا وی برای تطبیق ارزش پول در چنان فاصلهٔ بعید زمانی ملاك دقیقی دردست نداشته.

(۴) وی ارقام را گاهی به تومان وگاهی بدینار نقل میکند. و ما در اینجا از لحاظ سهولت کار به دینار نقل میکنیم (۱ تومان = ۱۰۰۰۰ دینار).

و شبانکاره بودجهٔ بعد از مغول جمعاً ده تا سیزده درصد زمان قبل از غلبهٔ چنگیز بوده و در مورد عراق عجم از این میزان نیز کمتر بوده و به ۹ درصد بالغ میگردیده و در مورد گرجستان و ارمنستان بزرگ و بین‌النهرین علیا از ۱۹ تا ۲۰ درصد و در آسیای صغیر ۲۲ درصد و فارس ۲۷/۰ درصد و فقط در مورد کرمان تقریب ۷۷٪ بوده است. اما راجع بنواحی شرقی و شمالی ایران - در سیستان (بانضمام زابلستان) و کوهستان (قهستان) و خراسان (در حدود قرون وسطائی آن) و جرجان و مازندران تمام مبلغ مالیات وصولی خرج بودجهٔ محل میگردیده [1] و چیزی از آن بابت عاید دیوان حکومت مرکزی نمیشده [2] و دیوان مزبور از گیلان فقط حصهٔ ناچیزی از درآمدهای محلی - یعنی ۲۰۰۰۰ دینار - را دریافت میداشته [3]. حمدالله مستوفی در مورد این ایالات و نواحی ارقام ثابت و دقیقی دردست نداشته است [4].

بگفتهٔ حمدالله مستوفی مبلغ کل مالیات وصولی دیوان مرکزی دولت هلاکوئیان، بر اثر اصلاحات غازان خان از ۱۷۰۰۰۰۰۰ [5] به ۲۱۰۰۰۰۰۰ رسید [6]. درسال های ۱۳۳۵-۱۳٤۰م. (=۷۳٦-۷٤۱ه.) مبلغ کل مذکور، چنانکه پیش گفتیم، فقط اندکی کمتر بوده - یعنی به ۱۹۲۰۳۸۰۰ دینار بالغ میگردیده. ولی باید در نظر گرفت که رقم اخیر فقط مبلغی را که می‌بایست سالیانه طبق دفاتر وصول شود

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱٤۲، ۱٤۷، ۱۵۹، ۱٦۱.

(۲) همانجا ص ۱٤۷.

(۳) همانجا ص ۱٦۲.

(٤) طبق «رسالهٔ فلاحیه» (رجوع شود به: W. Hinz. Das Rechmungsweisen orientalischer Reichsfinanzämter im mittelalter ص ۱۳۳)

از خراسان (از اراضی خاصه) ۴۲۲۰۰۰۰ دینار و از مازندران - ۲۳۷۰۰۰۰ دینار و از گیلان - ۱۲۲۰۰۰۰ دینار (در هردو ایالت - فقط از اراضی خاصه) وصول میشده است. متاسفانه معلوم نیست که این ارقام به چه سالهائی مربوط است.

(۵) وصاف (ص ۲۷۱) رقم ۱۸۰۰ تومان یعنی ۱۸۰۰۰۰۰۰ دینار را ذکرمیکند.

(٦) نزهت‌القلوب ص ۲۷ (باستثنای ایالات شرقی وکرانهٔ دریای خزر).

نشان میدهد و عملاً در سالهای ۱۳۳۵-۱۳۴۰.م.(=۷۳۶-۷۴۱ه.) ، یعنی در دوران جنگهای خانگی فئودالی و قیامهای روستائیان ، حتی نیمی از مبلغی که در زمان غازان‌خان [1] وصول میشده ، عاید دیوان نمیگردیده است و بدیگر سخن در حدود مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰ تا ۱۰۵۰۰۰۰ دینار گرد میآورده‌اند.

این سئوال پیش میآید که آیامیتوان از مقایسه ارقام مالیات وصولی دوعهد یادشده چنین استنتاج کرد که تکامل اقتصادی نخستین دهه های قرن چهاردهم بسطح زمان‌ماقبل مغول نرسیده‌بوده. وآیاسقوط ارقام‌مالیات دلایل دیگری نداشته؟ و. و. بارتولد میل داشت سقوط را چنین توجیه کند که برخی از امرای تابع هلاکوئیان ـ مثلاً شروانشاه ـ بودجهٔ دخلی از خود و بالاستقلال داشته‌اند [2] . این نظرالبته صحیح است. و ضمناً اینراهم بگوئیم که بعضی از امیران تابع فقط بخش ناچیزی از عواید خویش را بدیوان مرکزی میپرداختند . مثلاً امرای لر بزرگ و لرکوچک هر یک ۹۱۰۰۰ دینار بدیوان مرکزی تادیه میکردند و حال آنکه هریک از ایشان یک میلیون دینار [3] مالیات وصول میکردند. ولی اینوضع در عهد سلجوقیان‌ـعهدی که جریان پاشیدگی وتجزیهٔ فئودالی بسیار پیشرفت کرده بوده ـ نیز وجودداشته و بدین سبب‌این توجیه تقلیل وسقوط وصولی مالیات‌درزمان هلاکوئیان را بدشواری میتوان پذیرفت.

اخیراً آ.آ.علیزاده اظهارعقیده کرده که یکی از علل‌اساسی تقلیل‌وصول‌مالیات در زمان ایلخانان ـ نسبت بزمان‌ماقبل‌مغول ـ همانا افزایش مساحت‌اراضی‌اقطاعی (واگذاری اراضی به‌نظامیان در مقابل انجام خدمات معین) بوده که صاحبان این اقطاعات حق داشتند مالیات و خراج دیوان را بنفع خویش وصول کنند [4] و بدیگر سخن از معافیت مالیاتی برخوردار باشند.

---

(۱) همانجا : واکنون همانا نیمهٔ آن نباشد.
(۲) رجوع شود به و.و.بارتولد. « محل نواحی کنار دریای خزر » ص ۷۵-۷۴.
(۳) نزهت‌القلوب ص ۷۰.
(٤) آ.آ. علیزاده. « درموضوع اقطاع » CCNA شمارهٔ ۱ ص ۱۳۱.

این فکر هرقدرهم جالب توجه باشد ، معهذا بگمان ما توسعهٔ اراضی اقطاعی و رواج معافیتها نمیتواند اختلاف عظیمی راکه مبلغ مالیات وصولی زمان ایلخانان با ارقام قبل از غلبهٔ مغولان دارد توجیه نماید . زیرا که دادن اراضی باقطاع و تفویض حق وصول وتصاحب مالیاتهای دیوانی در زمان سلجوقیان وخوارزمشاهیان نیزبسیار رواج داشته است. راوندی خبرمیدهد که درزمان ملکشاه(۱۰۷۲-۱۰۹۲م. =۴۶۵-۴۸۵ه.) .

« لشکری که همواره ملازم رکاب بودند و اسامی ایشان در جراید دیوانی مثبت بود چهل وشش هزار سوار بودند و اقطاعات ایشان دربلاد ممالک پراکنده بودی تا بهر طرف که رسیدندی ایشانرا علوفه و نفقات معد بودی [1] » .

بگفتهٔ نظام الملک :

دستجات جنگی قبایل مختلف « دیلمان و کوهیان و مردم طبرستان و شبانگاره (لران) و مانند این » « اقطاع و نان پاره » داشته بودند [2]» .

دربارهٔ اینکه دادن اقطاع در زمان سلجوقیان تاچه حدرواج داشته ازداستان شخصی بنام مقرب الدین که در تذکرهٔ دولتشاه منقول است میتوان داوری کرد : چون پدر مقرب الدین در زمان سلطان سنجر (۱۱۱۸-۱۱۵۷ = ۵۱۲-۵۵۲ ه.) برای دریافت منشور تصرف اقطاع وارد کاخ سلطنتی گشت معلوم شد که در آنروز هفتاد نفر می بایست از دست سلطان منشور اقطاعات خویش را دریافت دارند وپدرگویندهٔ داستان را « بعد ازسی کس نوبت زانو زدن » در برابر سلطان و دریافت منشور رسید و جد محمد خوارزمشاه « که مقطع خوارزم بود بعد از چهل و پنج کس [3] » منشور گرفت .

---

(۱) راوندی ص ۱۳۱ - ۱۳۰ .

(۲) سیاستنامه ـ چاپ خلخالی. ص ۷۳.

(۳) دولتشاه. ص ۱۳۳ .

بنابراین رواج اقطاع و معافیتهای مالیاتی در زمان ایلخانان مغول رسم ونظم تازه‌ای نبوده ـ گذشته از این ـ بطوریکه دانسته است ، اقطاعات بیشتر در زمان غازان خان داده شده بوده و در همان عهد وصول مالیات دیوانی نه فقط تقلیل نیافت بلکه چنانکه پیش گفتیم در حدود ۱۷ تا ۲۱ میلیون یعنی ۲۳ درصد اضافه گشت .

شخص حمدالله مستوفی که بی تردید مرد مطلعی بوده تقلیل مبلغ مالیات وصولی را نتیجهٔ انحطاط کشاورزی ـ که براثر سلطهٔ بی‌بندوبار و تجاوزات لشکریان مغول، یعنی‌صحرانشینان، پدیدآمده بوده ـ میداند و این نکته‌را نمیتوان از نظردور داشت [۱] . همین مؤلف میگوید که بخش اعظم عراق عرب بیابان و خراب است‌و حال آنکه در زمان عمر خطاب در این سرزمین ۳۲۰۰۰۰۰۰ جریب زمین مزروع وجود داشته ـ ویک جریب با ۳۶۰۰ گز مربع برابر بوده (یعنی درحدود ۲۹۰۰ متر مربع) . و از هرجریب گندم زار چهار درهم و از هرجریب جوزار دو درهم و از هر جریب نخلستان (بطور متوسط درهر جریب ۴۰ نخل کاشته شده بوده) ـ ۸ درهم و از هرجریب تاکستان یا باغ میوه ۶ درهم خراج میگرفته‌اند . سپس حمدالله مستوفی یادآور میشود که درسی و پنجمین سال عهد ایلخان مالیات‌دولتی از عراق عرب به ۳۰۰ تومان (یعنی سه میلیون دینار وکسری) بالغ میگردیده‌و چنین مینویسد :

«... و حقوق آن ملک درسنهٔ خمس و ثلاثین خانی سیصد وچند تومان رایج بود ، و از آن نیز بسبب ظلم حکام منکسر شد ، و اگر آن مقدار زمین که در عهد عمر (رضع) مساحت کرده‌اند معمور و مزروع و مغروس بودی ، اضعاف این قدر بیش حاصل داشتی ، چه اگر همه را جوکار شمریم که هر جریبی دو درهم دهد دوازده بار هزار هزار دینار

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۲۷ : « چه‌اکثر ولایات ازاین‌تحکمات و تردد لشکرها‌برافتاده است دست از زرع بازداشتند ».

رایج بود که یکهزار و دویست تومان رایج باشد[۱]. و من در بغداد بوقت آنکه تقریر اموال آنجا میکردم نسخهٔ قانونی دیدم که در عهد ناصرخلیفه نوشته بودند ، عراق عرب را زیادت از سه هزار تومان حاصل بوده است[۲]. ولیکن در آن وقت اهتمام حکام بکار زراعت و عمارت بمرتبه یی بوده است که ذبح گاو را مانع بوده اند[۳]. و شاعری گفته است :

شکرنا الیه خراب السواد فحرّم جهلا لحوم البقر [٤]

اکنون چون حکام را اهتمام بآبادانی جهان نمانده است، چنانکه باب المال بعضی ولایات عراق از نهیب (؟.) عوامل و مواشی و غیر آن معین فرموده اند، لاشک محصول آن وقتی تا این زمان چنین باشد. حق سبحانه و تعالی از فضل و کرم خود همهٔ ملک ایران زمین و دیگر بلاد مسلمین را حکام عادل منصف نصیب گرداناد[٥] »

بنابراین طبق این گواهی نیز، کشاورزی ایران و کشورهای مجاور آن بعد از اعتلای تازه ای که در آغاز قرن چهاردهم میلادی نصیب آن گشت معهذا بسطح ماقبل غلبهٔ مغول نرسید. وظاهراً بعدها هم ، برغم برخی ادوار اعتلاء وپیشرفت که جسته و گریخته پیش میآمد (مثلاً در نیمهٔ اول قرن پانزدهم و در قرن هفدهم میلادی) هرگز برونق و شکفتگی دوران قبل از مغول و - دقیقتر بگوئیم- دوره ای که از قرن دهم شروع میشده و به آغاز قرن سیزدهم پایان می یافته - نایل نگشت. این استنتاج کلئی است که دربارهٔ پیشرفت وتکامل کشاورزی ایران در دوران متأخر

---

(۱) به نرخ زمان مؤلف.

(۲) سی میلیون دینار (زمان ایلخان).

(۳) گاو - دام اصلی کاری بوده است.

(٤) ما از خرابی سواد خویش پیش او شکایت بردیم و آن نادان خوردن گوشت گاو را بما حرام کرد. این اشعار مربوط بزمان پیش از حکومت ناصر خلیفه (۱۱۸۰-۱۲۲۵ م.) می باشد.

(٥) نزهت القلوب ص ۳۰-۲۸.

قرون وسطی - بعمل آورده‌ایم. ولی بدیهی است که با وجود این استنتاج کلی نباید از نظر دورداشت که در برخی از نواحی استثنائاً اعتلای کشاورزی در قرن چهاردهم میلادی حتی از سطح آغاز قرن سیزدهم نیز بالاتر بوده. ولی این مستثنیاتی بیش نبوده و جنبهٔ عمومی نداشته. وضع کشاورزی نواحی مجاور و حومهٔ بعضی از شهرهای بزرگ تجاری وصنعتی چنین بوده. ولی رونق شهر های مزبور در قرنهای سیزدهم و چهاردهم نتیجهٔ ترقی و تکامل نیرو های تولیدی داخلی نبوده بلکه بیشتر مرهون تجارت ترانزیتی بوده است. نمو شهرهای مزبور در پیشرفت غله کاری و باغداری و تا حدی صیفی کاری نواحی مجاور - که مصرف بازارهای آن بلاد را بامحصولات خود تأمین مینمودند - مؤثر بوده است. اراضی نواحی مزبور به فئودالهای بزرگ زمین دارتعلق داشته که بابازار شهرارتباط داشتند وبدین سبب در افزایش محصولات کشاورزی ذینفع بوده‌اند. دولتهای غازان خان و اولجایتوخان اقداماتی بنفع اینان و بمنظور حمایت ازکشاورزی نواحی مزبور بعمل میاوردند وتسهیلات مالیاتی در حق ایشان قائل میگشتند [1].

کشاورزی ناحیهٔ اصفهان در نیمهٔ اول قرن چهاردهم میلادی

اقلاً در مورد حومه و اطراف اصفهان و تبریز میتوان گفت که پیشرفت آنها از زمان قبل از مغول بیشتر بوده. درآغاز قرن سیزدهم میلادی، بگفتهٔ یاقوت حموی در ناحیهٔ اصفهان ۳۶۰ دهکده وجود داشته [2]. و بقول حمدالله مستوفی قزوینی در

---

(۱) «مکاتبات رشیدی» (شمارهٔ ۱۳. نامهٔ رشیدالدین به مولانا صدرالدین ترکه. چاپ لاهور ص ۳۴ - ۳۲) دربارهٔ لغو تمغای خرید و فروش البسه و غلات و میوجات و فرش و منسوجات و تقلیل مالیات ارضی تا ده درصد و تمغای دیگر داد و ستدها تا ۵ درصد و تقلیل مالیات دام در ناحیهٔ اصفهان.

(۲) یاقوت. مجلد اول. از ص ۲۹۲ ببعد.

سی و پنجمین سال عهد ایلخان (سال ۱۳۳۵ م. = ۷۳۶ ه.) چهارصد « دیه » - غیر از مزارع یا نقاط کوچک مسکونی - برپابوده [1]. در روایت فارسی «محاسن اصفهان» راجع به سال ۱۳۲۹ م. (= ۷۳۰ ه.) اطلاعات مفصلتر و کاملتری مندرج است و معلوم میشود که در ناحیهٔ اصفهان ۸۰۰ « دیه » و « مزرعه » وجود داشته و هر «دیه» از لحاظ عدهٔ نفوس باشهری بزرگ برابر بوده و جمعیت هر « مزرعه » بیش از «دیه» دیگر نواحی بوده است [2].

آنچه حمدالله مستوفی دربارهٔ حومه و اطراف اصفهان گفته نقل میکنیم تا خواننده وضع آنجارا بهتر و کاملتر در نظر مجسم سازد :

« هوای او معتدلست ، در تابستان و زمستان گرما و سرما چنان نبود که کسی را از کار بازدارد و زلزله و بارندگی و صاعقه که موجب خرابی باشد در و کمتر اتفاق افتد ، خاکش مرده را دیر ریزاند و هرچه بدو بسپارند از غله و غیر آن نیکو نگاه دارد و تا چند سال تباه نکند ، و در و بیماری مزمن و وبا کمتر بود . آب زنده رود بر جانب قبله بر ظاهر شهر میگذرد و ازو نهرها در شهرجاری باشد . و آب چاهش در پنج و شش گزی بود و در گوارندگی و خوشی بآب رود نزدیک بود . و هر تخم که از جای دیگر آنجا برند و زرع کنند اگر بهتر از مقام اول بر ندهد کمتر نیز نباشد ، الا انار که آنجا نیکو نیاید و آن نیز از نیکوی آب و هواست که انار در هوای متعفن نیک آید و سعر غله و دیگر ارزاق پیوسته وسط باشد ، اما نرخ میوه در غایت ارزانی باشد و غله و صیفی [3] نیکوآید و میوه های او بغایت خوب و نازک بود بتخصیص سیب و به و امرود بلخی و عثمانی وزردآلو و سرمش و ترغش نیکوی باشد وخربزه اش تمام شیرین

(۱) نزهت‌القلوب . ص ۵۰ .

(۲) « ترجمهٔ محاسن اصفهان » ص ۴۷ .

(۳) دربارهٔ مفهوم صیفی و شتوی به فصل سوم رجوع شود .

(جدول شمارهٔ ۳)

نواحی دولت هلاکوئیان	مالیات‌های دولتی زمان حمدالله مستوفی (بدینار ایلخانی)[1]	مالیاتهای دولتی قبل از دورهٔ مغولی (بدینار ایلخانی)[2]	ملاحظات - مربوطه به دورهٔ قبل‌از مغول (بصفحات نزهت‌القلوب میان دو ابرو اشاره شده)
عراق عرب	۳۰۰۰۰۰۰[3]	بیش از ۳۰ میلیون	طبق نسخهٔ قانون مالیات که بنظر حمدالله رسیده بوده. مربوط بزمان خلیفه ناصر، ۱۲۲۵-۱۱۸۰م.(۲۹)
عراق عجم (شمال غربی ایران)	۲۳۵۱۶۰۰[4]	بیش از ۲۵۲۰۰۰۰۰	طبق نسخهٔ نیای حمدالله - امین‌الدین (۴۸-۴۷)
آذربایجان (و نخجوان)	۲۱۶۰۴۰۰[5]	تریب ۲۰۰۰۰۰۰۰	«درعهد اتابکان، ایلدگزیان، ۱۲۲۵-۱۱۳۶م.» (۷۵)
اران ومغان (آذربایجان شمالی ومغان)	۳۰۳۰۰۰	بیش از ۳۰۰۰۰۰۰	« در زمان اتابکان » ایلدگزیان (۸۹)
شیروان (آذربایجان شمالی)	۱۱۳۰۰۰	۱۰۰۰۰۰۰	« درعهد خاقان شیروان » شروانشاهیان مستقل (۹۲)
گشتاسفی (آذربایجان شمالی) (دلتای رودهای کورا (کر) و ارس)	۱۱۸۵۰۰	تریب یک میلیون	تبل از غلبهٔ مغول (۹۵)
گرجستان و ابخاز (و ارمنستان شمالی)	۱۲۰۲۰۰۰	تریب ۵ میلیون	« در عهد سلاطین آنحدود » یعنی در زمان استقلال - گرجستان (۹۳)
روم (آسیای صغیر و دول تابع آن)	۳۳۰۰۰۰۰	بیش از ۱۵ میلیون	« در زمان سلجوقیان » (۹۴)
ارمنیة‌الاکبر (ناحیهٔ دریاچهٔ وان)	۳۹۰۰۰۰	تریب ۲ میلیون	« در زمان سابق » (۱۰۰)
دیار بکر ودیار ربیعه (بین‌النهرین علیا)	۱۹۲۵۰۰۰	ده میلیون	« درعهد اتابکان و پیش از زمان بدرالدین لولو » - ۱۲۵۹ - ۱۲۳۳ (۱۰۲)
کردستان (ایران)	۲۰۱۵۰۰	تریب ۲ میلیون	« در عهد سلیمان شاه » (؟) (۱۰۷)[6]
خوزستان	۳۲۵۰۰۰	بیش از ۳ میلیون	« زمان خلفا »[7] (۱۰۹)
فارس	۲۸۷۱۲۰۰	تریب ۱۰۵۰۰۰۰۰	« در ۳۱۰ ه. » (۱۱۳)
شبانکاره	۲۶۶۱۰۰	بیش از ۲ میلیون	« در عهد سلجوقیان » (۱۳۸)
کرمان و مکران	۶۶۷۵۰۰	۸۸۰۰۰۰	« در عهد سلجوقیان » (۱۴۹)
جمع کل	۱۹۲۰۳۸۰۰	۱۰۰۵۸۰۰۰۰[8]	

(۱) نزهت‌القلوب، ص ۲۹، ۸۹، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۳۹.

(۲) همانجا، ص ۲۹، ۴۸ - ۴۷، ۷۵، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۳۹.

(۳) گذشته از این حمدالله مستوفی رقم مالیات زمان عمر خلیفه را ذکر کرده = ۱۲۸۰۰۰۰۰۰ درهم = ۲۱۳۳۰۰۰۰ دینار عهد ایلخان. رقم اخیر مورد وثوق نیست.

(۴) حمدالله مستوفی جمع کل مالیات عراق عجم را در زمان خود ذکر نمیکند ومااعداد مالیات بلوکها را جمع کرده‌این رقم را بدست‌آورده‌ایم (نزهت‌القلوب - ص ۷۴-۴۷).

(۵) همین رقم در مورد آذربایجان شمالی (شوروی) (همانجا ص ۸۹ - ۷۵).

(۶) معلوم نیست منظور کدام سلیمانشاه است. شاید سلطان سلجوقی عراق باشد (۱۱۶۱ - ۱۱۵۹م.).

(۷) مقصود آخرین خلفای عباسی است، بعد از سلجوقیان که مجدداً عراق‌عرب وخوزستان راصاحب شدند (۱۱۵۸-۱۲۳۲م.).

(۸) درکتاب والترهینتس (سابق‌الذکر - ص ۱۳۴ - ۱۳۳) صورت دیگری‌ازبودجهٔ درآمد (زمان ابوسعید؟) منقول‌است که مبنای آن منبع جدیدی میباشد (نسخهٔ خطی منحصر بفرد کتابخانهٔ ایا صوفیا در استانبول به شمارهٔ ۲۷۵۶) بنام «رسالهٔ فلاحیه» عبدالله مازندرانی (در ۱۳۶۴م. تألیف شده). طبق مندرجات تألیف مذکور جمع بودجهٔ دخل دولت ایلخانان (یا جلایریان؟) ۲۸۲۶۴۲۲۰ دینار بوده (بانضمام خراسان و مازندران و گیلان که حمدالله مستوفی اطلاعاتی دربارهٔ آنها بدست نمیدهد).

است . وازین میوه‌ها ازشیرینی شکمی‌بی‌آنکه آب خورندنتوان خورد ، و کثرت خوردن آن مضر نیست و میوه های آنجا تاهند و روم برند [۱] ، و علفزارهای نیکودارد وهرچهار پایی که آنجا فربه شود دو چندان‌توانایی داشته باشدکه بجای دیگر فربه شود . و در آن ولایت مرغزارهاست بزرگترین‌شان مرغزار بلاشان ، وشکارگاههای فراوان ونیکوداردوچون گاوخانی ، وهرشکاری‌درو باشد.»[۲]

حمدالله مستوفی پس از توصیف شهر اصفهان[۳] بشرح هشت ناحیهٔ[۴] حومه واطراف آن پرداخته چنین مینویسد: «اول ناحیت‌جی درحوالی‌شهر باشد هفتادو پنج پاره دیه وطهران وماربانان وجاوان وشهرستان‌که آنرا شهرنو اصفهان خوانده‌اند واسکندر رومی[۵] ساخته وفیروز ساسانی[۶] تجدید عمارتش کرده ، معظم قرای آن ناحیه است ؛ دوم ناحیت ماربین پنجاه وهشت پاره دیه است خوزان وقرطان ورنان[۷] واندوان معظم قرای آن و بحقیقت این‌ناحیت همچون باغی است ازپیوستگی‌باغستان ودیهها‌ءباهم متصل ، ودرین معنی گفته‌اند : شعر

ماربینی که نسخهٔ ارم است آفتاب اندرو درم درم‌است

ودرین ناحیت قلعه‌یی بوده است که طهمورث دیوبند ساخته است ، آنرا

---

(۱) لی‌استرنج درترجمهٔ انگلیسی «نزهت‌القلوب» «روم» را یونان ترجمه میکند ولی این ترجمه نادرست‌است وحمدالله ومعاصران وی «روم» را به‌آسیای صغیر اطلاق‌میکرده‌اند.

(۲) نزهت‌القلوب ص۹٤-٤۸ .

(۳) همانجا ص۵۰-٤۹ .

(٤) «ناحیه» درنوشته‌های حمدالله مطابق است بااصطلاح «رستاق» در روایت فارسی «محاسن اصفهان» .

(۵) اسکندر مقدونی .

(٦) پروز پادشاه ساسانی (٤۸٤-٤۵۹ م) .

(۷) بحدس خوانده شده.

آتشگاه گفته‌اند ودرو بهمن بن اسفندیار[۱] آتش خانه ساخته بود[۲]، سیوم ناحیت کرارج سی‌وسه پاره دیه است، دشتی واشکاوند وفیزادان ازمعظم قرای این ناحیت است ونیز همچو باغی است ازپیوستگی باغستان دیه‌ها با هم؛ چهارم ناحیت قهاب چهل پاره دیه است و هفشویه ورازان و قهجاورستان معظم‌ترین قرای این ناحیت است وآب کاریز میخورند بدان سبب قهاب[۳] میخوانند. پنجم ناحیت برخوارست سی‌و دوپاره دیه است ودیه جز معظم قرای آن، و این ناحیت را نیز آب از کاریزست و دیگر نواحی‌را آب از زنده رود، وبدین ناحیت بدیه جز بهمن‌بن اسفندیارآتش خانه ساخته بود؛ ششم ناحیت لنجان بیست پاره دیه است گویان و قهدریجان و کلیشاد معظم قرای آن؛ هفتم ناحیت برا آن هشتاد پاره دیه‌است واشکیشان وبرسیان ورنین‌وسمنارت وجوزدان وفساران‌و کوهان و کاج وداذنان[۴] معظم قرای آن، هشتم ناحیت رودشت شصت پاره دیه است وفارفاآن قصبهٔ[۵] آن وقورطان ورزنه واشکهران و کمندان‌معظم‌قرای آن، و این دیه‌ها راکه معظم قرای میخوانیم از آنهاست که در دیگر ولایات شهر خوانند، زیرا که درهریک ازآن دیه‌ها کمابیش هزارخانه باشد وبازارو مساجد ومدارس‌وخانقاهات[۶] وحمامات دارد حقوق دیوانی ولایت اصفهان پنجاه تومان‌است[۷].

---

(۱) پهلوان حماسه شاهنامه.

(۲) معبد زردشتی.

(۳) «قه» بلهجهٔ اصفهانی کاریز وقنات راگویند و «قه‌آب» «آب قنات» است دربارهٔ این ناحیه به «ترجمهٔ‌محاسن اصفهان» ص۱ ٤ رجوع شود.

(٤) حدس زده میشود که چنین باشد ـ درنسخه‌ای نیز «دادمان» نوشته شده.

(٥) قصبه دراینجا مرکز اداری ناحیه است.

(٦) خانقاه، منزلگاه درویشان وهمچنین مسافرخانه.

(۷) نزهةالقلوب ص۱ ٥-٥٠.

وبعد چنین میگوید :

« فیروزان ـ شهری است بدو قسم برکنار زنده رود بالای اصفهان ازاقلیم سیم[1] . طولش ازجزایر خالدات «فویج» وعرض ازخط استوا «لب کده» . اکنون داخل اصفهان است. کیومرث ساخت درآب و هوا وغله ومیوه وپنبه وغیر آن. وطبع و خوی و مذهب اهل آنجا مانند اصفهان . حقوق دیوانی آن سیزده تومان وچهارهزارو پانصد دینارست.»[2]

درطی این اطلاعات با بیانی بی‌تکلف وضع زراعت بسیار متکامل و بویژه پیشرفت باغداری را درناحیهٔ پرثروتی شرح‌داده‌شده که درجوارشهری قرارداشته و حتی باوجود استفاده ازتسهیلات مالیاتی[3] ، سالی مبلغ ۶۳۴۰۰۰ دینار (ازهشت ناحیهٔ اصفهان و ناحیهٔ فیروزان ـ سوای خود شهر اصفهان که سالیانه ۳۵۰۰۰۰ دینار می پرداخته) تادیه مینموده است که معادل بوده با ۲۷/٤ درصد کل مبلغ مالیات وصولی‌ازخطهٔ پهناور عراق عجم. این ناحیه (اصفهان) بسیار پرجمعیت‌بوده وتجارتی بارونق داشته وکشاورزی آن کالائی بوده (صدور میوجات به هندوستان وروم) . این مطالب را میتوان بااطلاعات مندرج در روایت فارسی کتاب « محاسن اصفهان» که مربوط بسال ۷۲۹ه . (۱۳۲۹ م) میباشد[4] . و بتقریب همزمان با کتاب حمدالله مستوفی نوشته شده ـ تکمیل کرد .

بگفتهٔ حسین‌الاوی ـ نویسندهٔ روایت فارسی تألیف مزبور ـ ناحیهٔ اصفهان باآب چشمه ها وچاهها بحد وفور مشروب میگشته وبخشی نیزباآب کاریز وزنده‌رود آبیاری میشده. هرساله ازاول حمل تاآخر حوت (ازاول فروردین تا اول فروردین سال بعد) وبدیگرسخن درسراسرسال، درآنجا «محصولات شتوی وصیفی» وسبزیجات

(۱) طبق تقسیمات اقلیمی جغرافیون عرب وایرانی.

(۲) همانجا ، ص ۵۲ .

(۳) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۱۳ . ص ۳٤-۳۳ .

(٤) ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ٤۹ .

بهاری وپائیزی و میوه‌های تازه و پر آب - از قبیل سیب و گلابی و به و غیره و گندم وبقولات وهویج (زردك - گزر) وجو[1] وزردآلو وانگور[2] فراوان بوده . بامداد هرروز از دهات اطراف قریب ۲۰۰۰ رأس گوسفند و صد گاو نر به شهر میاوردند و هنگام غروب حتی یک رأس هم نفروخته و نخورده باقی نمانده بوده . هرساله خانه‌دارهای این شهرگوشت قریب ۱۰۰۰۰ رأس گوسفند و هزار رأس گاو را قورمه ونمك سود میکردند[3] . مؤلف کتاب بایقان تمام میگوید که گویا در آنشهر هرخانه‌داری - حتی خانواده‌های بی‌چیز وفقیر هم - آذوقهٔ سال خودرا اعم‌ازشیرینی جات وخیاروبادنجان وسیب واقسام گلابی وشراب وغیره‌قبلاً تهیه وذخیره‌میکردند وبرای ماههای تابستان یخ نگه میداشتند[4] . بگفتهٔ مؤلف مزبور هرخانه درزمستان بسبب وفور ذخایر میوه وشیرینی وشراب وغیره مانند باغ وبستانی بوده[5]

این بطوطه که درحدود سال ۱۳۲۸ م . (۷۲۹ ﻫ) دراصفهان بوده نیز از دهکده‌های بزرگ وپرجمعیت حومهٔ واطراف آن شهر و باغداری پررونق و فراوانی میوه وبخصوص زردآلوی قمرالدینی که برای صدور خشك میکنند وبه وانگوربسیار خوب آنجا سخن میگوید . بگفتهٔ وی زردآلو وبه اصفهان نظیر ندارد و خربزه آنجا بسیار شیرین است ودر جهان - جز خربزه بخارا وخوارزم همانندی برای‌آن نیست . ابن بطوطه میگوید که خربزهٔ اصفهان را - همچنانکه درمغرب انجیر را خشك می‌کنند - خشك کرده نگه میدارند[6] . ابن بطوطه درکلیس نزدیك اصفهان دید که ۱۵ رطل عراقی سیب را به‌یك درهم میفروختند[7] .

---

(۱) همانجا ص۴۸ .

(۲) همانجا ص ۶۴ .

(۳) همانجا ص۶۳ .

(٤) همانجا ص۶۵-۶۴ .

(۵) همانجا ص۱۰۸ .

(۶) ابن بطوطه. مجلد دوم ص۴۴-۴۳ .

(۷) همانجا ص ۵۰ (۱ رطل عراقی = ۱۳۰ درم = ۵/. من تبریز یاقریب ۱۵۰۰ گرم. ۱۵ رطل عراقی = اندکی بیش‌از ۲۲ کیلوگرم .

بدیهی است که این مؤلفان‌جانب دیگر این رونق وشکفتگی‌رانشان‌نمیدهند واز وضع پست وفقر وفاقه تولیدکنندگان و روستائیان مستاجرکه در اراضی متعلق بمالکان خصوصی مستقر بوده فقط بخشی از محصول خویش را دریافت میداشته‌اند سخنی نمیگویند. درناحیهٔ اصفهان بیشتر اراضی به زمین داران بزرگ متعلق بوده وایشان درآنجاکاخها واملاك داشتند[۱].

اما راجع به‌ناحیهٔ‌تبریزیاقوت‌حتی‌درسال. ۱۰ ۶ ه. (۱۲۱۲/۱۴م = ۶۱۰ ه). مینویسدکه جمعیت آنجا فراوان و باغداری بسیار رونق داشته. حمدالله مستوفی قزوینی نیزاز شکفتگی ورونق زراعت ولایت تبریز سخن میراند[۲].

تولیدات کالائی واقتصاد طبیعی در روستای ایران در قرن چهاردهم م.

درنواحی کشاورزی حومه واطراف شهرها ـ آنگونه که پیشتر شرح داده‌شد اقتصادکالائی عادی حکمفرما بوده ولی دربخش اعظم ایران و کشورهای مجاور آن‌که جزو قلمرو دولت هلاکوئیان بوده اقتصاد طبیعی تفوق داشته است. گذشته ازمطالب فوق‌الذکر، ارقام بزرگ مالیات وصولی ازاینگونه نواحی نیزخودحاکی ازجنبهٔ کالائی کشاورزی مضافات ونواحی حومه شهرهای بزرگ میباشد. ذیلاً، جدول تطبیقی مالیات وصولی از شهرهای بزرگ و مضافات آنها را، که از روی مندرجات کتاب حمدالله مستوفی تنظیم شده، نقل میکنیم (به جدول شمارهٔ ٤ رجوع شود)[۳].

ازجدول شمارهٔ ٤ مشهود است‌که نواحی کشاورزی مجاور شهرهای بزرگ و مراکز تجارت ترانزیتی کاروانی و پیشه‌وری که بمنظور صادرات تولید میکرده

---

(۱) ترجمهٔ محاسن اصفهان. ص۲۷، ۴۹، ۵۳، ۵۸.

(۲) نزهت‌القلوب. ص۸۰-۷۷.

(۳) همانجا ص۸۰، ۳۶، ۱۱۶، ٤۷، ٥۱-٥۰، ٥٦، ۷۲-۷۱، ۸۷، ٥۹.

مالیاتهای کلانی بدولت می‌پرداخته که گاهی حتی از رقم کل تمغای شهرهای مزبور نیز تجاوز میکرده. این ارقام کلان فقط از راه وصول بهره ومالیات کشاورزی بدست نمیآمده. بلکه عوایدی بوده که دولت از عوارض فروش محصولات کشاورزی دربازار شهربزرگ ـ بدست میاورده.

متأسفانه حمدالله قزوینی فقط درمورد تعداد محدودی از ولایات سابق‌الذکر ارقام مالیاتی شهرها ومضافات را جداگانه نقل میکند. ودرمورد باقی ولایات مبلغ کل مالیات شهرها و مضافات را ذکر مینماید. ضمناً در بسیاری ازموارد باعداد کلانی برمیخوریم که نسبت بارقام مالیات ولایات مجاور فوق‌العاده‌اند واین پدیده را نیز میتوان چنین توجیه نمود که عواید خزانه از تمغای بازرگانی و پیشه‌وران و فروش محصولات کشاورزی دربازار شهرنیز درارقام مذکور منظورگردیده است.

ارقام کلانی در مورد بلوکات زیر مذکور است: در عراق عرب ـ بصره ۴۴۱۰۰۰ دینار. در دیاربکر ـ موصل ۳۲۸۰۰۰ دینار، ماردین ۲۳۶۰۰۰ دینار، میافارقین ۲۲۴۰۰۰، سنجار ۱۴۷۵۰۰ دینار. درآذربایجان ـ نخجوان ۱۱۳۰۰۰ دینار. درعراق عجم ـ یزد ۲۰۱۰۰۰ دینار(۱).

حمدالله مستوفی درچند مورد راجع به ولایتهائی که نزدیک یکدیگر بوده و تعداد قراء آنها هم کمابیش یکسان است ـ مبالغ مالیاتی بالکل متفاوت نقل کرده است. گاهی ولایتی که تعداد قراء آن بسیار فزونتر از ولایت مجاور بوده ـ از همسایه خود بمراتب کمتر مالیات می‌پرداخته. توجیه این تفاوت فقط چنین میتواند باشد که یک ولایت دارای شهر های بزرگ بوده یا درمجاورت آن بلاد بوده ویا برسر راههای کاروان‌رو قرار داشته ـ وکشاورزی آن جنبهٔ کالائی داشته وحال آنکه کشاورزی ولایت دیگر کلاً جنبهٔ طبیعی وغیرکالائی داشته و یا جنبه غیرکالائی آن تفوق داشته است. البته اهمیت مقایسهٔ اینگونه ارقام نسبی است زیرا قراء ایران درقرون وسطی ازلحاظ وسعت و اندازه بسیار متفاوت بوده‌اند: و

---

(۱) نزهةالقلوب. ص۳۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۵، ۸۹، ۷۴.

(جدول شمارهٔ ٤)

نام‌ولایت	مالیات(تمغا)[۱] ازشهر(بدینار)	مالیات ازمضافات کشاورزی شهر (بدینار)	ملاحظات
تبریز	۸۷۵۰۰۰	۲۷۵۰۰۰	از ۷ناحیه (درچهار ناحیه ازآن هفت ۱۲۵ دهکده وجود داشته) .
بغداد	۸۰۰۰۰۰	—	—
شیراز	٤۵۰۰۰۰	—	—
واسط	٤٤۸۵۰۰	—	—
اصفهان	۳۵۰۰۰۰	۵۰۰۰۰۰	از ٤۰۰ دهکده در هشت ناحیه . گذشته ازاین ازبلوك مجاوراصفهان یعنی‌فیروزان نیز ۱۳٤۵۰۰ دینار مأخوذ میگردیده
سلطانیه	از ۳۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰	—	—
همدان	۱۰۵۰۰۰	۱۳٦۰۰۰	از ۲۱۲ دهکده در ۵ ناحیه
مراغه	۷۰۰۰۰	۱۸۵۰۰۰	از ۹ ناحیه
قزوین	۵۵۰۰۰	۵۵۰۰۰	از ۳۰۰ دهکده در ۸ ناحیه[۲]

(۱) تمغا (مغولی) مالیاتی که درشهرها ازمعاملات‌تجارتی وپیشه‌وران گرفته‌میشده ، حمدالله مستوفی هربارکه وصول مبلغی تمغا را ذکرمیکند ـ بادقت تمام تصریح مینماید که ازاین بابت بوده .

(۲) آ . م . بلنیتسکی نیز درمقاله‌ای تحت عنوان «موضوع روابط اجتماعی درعهد هلاکوئیان» (ص ۱۲۵) از ارقام تطبیقی مذکور در اثر حمدالله مستوفی ـ راجع به تمغای شهرها ومالیات مردم روستائی مضافات استفاده کرده است. ولی متأسفانه بسبب اشتباهاتی که در حساب ارقام مرتکب شده ازجدول وی نمیتوان استفاده کرد.

دهکده‌هائی وجود داشته که چندین هزار نفوس داشته‌اند وقراء بی اهمیت وکوچک نیز دیده میشده. ولی بزرگترین وپرجمعیت‌ترین دهکده ها غالباً در نواحی اقتصاد کالائی عادی وجود داشته ورشد ورونق قراء مذکور با وجود بازار ها و فروش محصولات کشاورزی ملازمه داشته است[1].

ذیلاً - جدولی راکه تفاوت بارز ارقام مالیات وصولی ازبلوکاتی که کما - بیش تعداد قراء آنها یکسان بوده واز روی مطالب وارقام تألیف حمدالله مستوفی تنظیم کردۀایم ، نقل میکنیم (به جدول شمارۀ ٥ رجوع شود).

ازجدول شمارۀ ٥ چنین استنباط میشود که ولایات واجدتعدادی قراء یکسان ویا تقریباً متساوی که (جزو ایالت واحدی بوده و) گاهی درمجاورت یکدیگر نیزقرار داشته‌اند ارقام مالیاتی که می‌پرداخته‌اند بالکل متفاوت بوده. مثلاً درعراق‌عجم بلوکات نهاوند وسجاس وسهرورد وزنجان وکاغذکنان و هردقان هریک ده قریه داشته ولی مبلغ مالیات وصولی ازآنها بهیچوجه یکسان نبوده وبترتیب ٢٧٠٠٠ و ٢٥٠٠٠ و ٨٠٠٠ و ٥٠٠٠ دینار بوده است. وباز درعراق عجم بلوکات نطنز و اسدآباد ودو خرقان وزواره وپشکل دره که هریک مشتمل بر ٤٠-٣٠ قریه بوده بترتیب ١٠٢٥٠٠ و ١٥٠٠٠ و ٩٥٠٠ و ٨٠٠٠ و ٣٠٠٠ مالیات می پرداختند بزرگترین ارقام مالیات وصولی ، چنانکه ازجدول شمارۀ ٥ (که از روی اطلاعات مأخوذ ازتألیف حمدالله مستوفی تنظیم شده) برمیآید ومربوط به بلوکاتی است که در جوار شهرهای‌بزرگ ، که خود برسر راههای کاروانرو[2] قرار داشته‌اند، بوده و محصولات کشاورزی خویش‌را صادر میکرده‌اند.

تفاوت واختلاف درارقام‌مالیات وصولی ازبرخی بلوکات‌آذربایجان‌نیزمشاهده

---

(١) رجوع شودبه : همانجا ص١٠ ، ٥٢ (دربارۀ قراء بزرگ مضافات اصفهان‌وری) یاقوت . مجلد دوم ص٨٩٤ ومجلد٤ ص٢٠٥ (دربارۀ قراء مضافات ری).

(٢) رجوع شود به مسیر ومنازل جاده های کاروانرو- در تألیف حمدالله مستوفی (نزهةالقلوب ص١٨٩-١٦٣).

(جدول شمارهٔ ۵)

ایالت	بلوك	تعداد قراء	مالیات دیوان (بدینار)	ملاحظات
عراق‌عرب[1]	نهر عیسی	۷۰	۸۷۶۵۰۰	بتوسط نهری بهمین نام مشروب میشده که فرات را بدجله منتقل‌مینموده. بخشی‌ازاین بلوك در کنار دجله ـ مقابل بغداد ـ قرارداشته.
»	طریق‌خراسان	۸۰	۱۶۴۰۰۰	بر سر راه کاروان‌روئی که از بغداد ممتد بوده .
»	قوسان	۱۰۰	۹۴۰۰۰	برکنار رودهای زاب بزرگ وکوچك.
»	خالص	۳۰	۷۳۰۰۰	برکنار نهر قابل کشتی‌رانی نهروان.
»	نهر ملك	۳۰۰	۵۰۰۰۰	—
»	دوجیل	۱۰۰	۳۵۰۰۰	—
»	حلوان	۳۰	۶۱۰۰	—
»	خانقین	۲۰	۱۲۲۰۰	شهر خانقین به‌دهکده‌ای مبدل شده بوده.
آذربایجان ایران[2]	اردبیل	۱۰۰	۸۵۰۰۰	شهر اردبیل‌مرکز وملتقائی‌بود برسرراههای کاروانرو.
»	سراب(سرآو)	۱۰۰	۸۱۰۰۰	بر سر راه کاروانروی اردبیل ـ تبریز.
»	ارومیه	۱۲۰	۷۴۰۰۰	ارومیه شهری بزرگ بوده. در اطراف آن باغداری ـ رونق داشته.
»	خوی	۸۰	۵۳۰۰۰	خوی برسر جاده بزرگ « غربی » کاروان روی تبریز۔ قونیه قرارداشته.
»	دزمار	۵۰	۴۸۱۰۰	صدور میوه به شهر تبریز.
»	خلخال	۱۰۰	۳۰۰۰۰	—
»	دار مرزین	۱۰۰	۲۹۰۰۰	—
»	مرند	۶۰	۲۴۰۰۰	مرند برسر جادهٔ بزرگ «غربی» کاروانرو قرارداشته.
»	اشنویه	۱۲۰	۱۹۳۰۰	—
»	شاهرود	۳۰	۱۰۰۰۰	—
»	انار وارجاق	۲۰	۷۰۰۰	—
عراق عجم[3]	ری	۳۶۰	۱۵۱۰۰۰	شهر وجود نداشت ولی این بلوك بر سر راه « جادهٔ بزرگ کاروانروی شرقی » قرارداشته . از ری‌غله بدیگر ولایات‌صادر میشده.
»	کاشان	۱۸	۱۱۷۰۰۰	کاشان شهر بزرگی بود برسر جادهٔ مهم « کاروانروی جنوب شرقی ».

(بقیهٔ جدول شمارهٔ ۵)

ایالت	بلوک	تعداد قراء	مالیات دیوان (بدینار)	ملاحظات
عراق عجم	نطنز[۴]	۳۰	۱۰۲۵۰۰	—
»	طارمین	۱۸۵	٦٤۰۰۰	باغداری آن رونق داشته. به سلطانیه و زنجان ودیگر شهرها میوه صادر میکرده.
»	ساوه	۱۲۵	٤۵۰۰۰	شهر ساوه برسر « جادهٔ بزرگ کاروانروی جنوب‌شرقی» قرارداشته. تمغای شهر ساوه ۲۵۰۰۰ دینار بوده صرفنظر از مبلغ مالیات مضافات آن.
»	جربادقان	۵۰	٤۲۰۰۰	جنس غلات آن (گندم) اعلا بوده.
»	نهاوند	۱۰۰	۳۷۰۰۰	بر سر راه کاروانروی بغداد ـ اصفهان.
»	سجاس‌وسهرورد	۱۰۰	۲۵۰۰۰	—
»	رود راورد	۷۰	۲۳۵۰۰	حاصل فراوان زعفران (محتملاً صادر میشده) این ناحیه را « زعفرانی » میخواندند.
»	اسدآباد	۳۵	۱۵۰۰۰	—
»	ابهر	۲۵	۱٤۰۰۰	—
»	دوخرقان	٤۰	۹۵۰۰	—
»	زواره	۳۰	۸۰۰۰	—
»	زنجان	۱۰۰	۸۰۰۰	تمغای شهر ۱۲۰۰۰ دینار. صرف نظر از مالیات مضافات.
»	تیرک‌ومرجمنان واندجن	۵۰	٦۰۰۰	—
»	تفرش	۱۳	٦۰۰۰	—
»	کاغذ کنان وهردقان	۱۰۵	۵۰۰۰	هردوبلوک سخت خراب‌شده. مغولان درآنجا مسکن گزیدند.
»	مراودین	۲۰	۳۲۰۰	—
»	پشکل دره	٤۰	۳۰۰۰	سخت خراب شده.
»	سامان	۱	۱۲۰۰	یک « دیه بزرگ » داشته. حاصلش گندم و انگور و اندکی میوه.

حواشی جدول شمارهٔ ۵ درصفحهٔ مقابل

میگردد : مثلاً بلوکات اردبیل وسراو وخلخال ودارمرزین هریک درحدود یکصد قریه را شامل بوده‌اند ولی ماخوذی دیوان از دو بلوك اولی یعنی اردبیل و سراو بترتیب ۸۵۰۰۰ و ۸۱۰۰۰ دینار واز دو بلوك آخری فقط ۳۰۰۰۰ و ۲۹۰۰۰ بوده‌است . شکی نیست که علت تفاوت فاحش آن است که دوبلوك نخستین دارای چندشهرمهم بوده، برسر راههای کاروانروقرارداشتند وبلوکهای آخری ازشاهراههای مزبور دور بوده‌اند. دردو بلوك نزدیک بیکدیگر - ارومیه واشنویه - هریک ۱۲۰ قریه وجود داشته ولی اولی ۷٤۰۰۰ دینار و دومی فقط ۱۹۳۰۰ دینار مالیات می‌پرداخته وسبب آن‌نیز معلوم است: دربلوك اولی شهری بزرگ وجود داشته و باغداری آن پررونق بوده و بگفتهٔ حمدالله مستوفی : « ارمیه ... باغستان فراوان دارد واز میوه‌هایش انگور خلوقی وامرود پیغمبری وآلوی زرد بغایت خوبست... وضیاعش مرتفع تمام بود.»[۱] دربلوك دومی (اشنویه) نیزمحصول غلات وانگورنیکوبوده وازضیاعش هم درآمد حاصل میگشته[۲] ولی شهر بزرگی درآن‌بلوك نبوده وآنسرزمین درکوهستان-دوراز شاهراهها - قرارداشته‌است. بدیهی است که کشاورزی‌مضافات بلوك ارومیه و بخصوص باغداری آن مصرف بازار شهری بزرگ را تأمین مینموده وحال‌آنکه دراشنویه چنین مقدوراتی وجود نداشته .

حواشی مربوط به جدول ٥

(۱) نزهت‌القلوب ص ٤٦، ٤٢، ٤٣، ٤١، ٤٦، ٤١، ٤٠، ٤١ . حمدالله مستوفی مالیات همه شهرها و بلوکات ومضافات کشاورزی را، باستثنای بلوك زنجان وساوه، به‌تفکیک ذکر نکرده ومبلغ کل را آورده.

(۲) همانجا ص ۸۱، ۸٦، ۸٥-۸٦، ۸٥، ۸۸، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۸۲، ۸۳ .

(۳) همانجا ص ٥۳-٥٤، ٦۸، ٦٩، ٦٥، ٦۳، ٦۸، ۷٤، ٦٤، ۷۳، ٦۰، ۷۳، ٦٩، ٦۲، ٦٦، ٦۸، ٦٦، ٦٩، ٦۷، ۷۳ .

(٤) درترجمهٔ انگلیسی «نزهة‌القلوب» توسط لی استرنج (ص۷۳) ۱۲٥۰۰ دینارنقل شده. اشتباه است.

---

(۱) همانجا ص ۸٥.

(۲) همانجا، ص ۸٦.

در ارقام مالیات وصولی عراق عرب ـ یعنی ایالتی که اقتصاد کالائیِ‌عادی وطرق کاروان‌رو و رودخانه‌ای آن بسیار پیشرفته بوده ـ اختلافات بزرگتری دیده میشود. درهریک از چهار بلوك آن ایالت ـ نهر عیسی و طریق خراسان و قوسان و دوجیل ـ هفتاد الی‌صدقریه وجودداشته ولی‌تفاوت مبلغ مالیات وصولی بسیارعظیم و بترتیب ۸۷۶۵۰۰ و ۱۶۴۰۰۰ و ۹٤۰۰۰ و ۳۵۰۰۰ دینار بوده است. رقم فوق‌العاده درشت اولی[1] بسهولت قابل درك وتوجیه است زیرا بلوك نهر عیسی در کنار نهری بهمان‌نام ـ که دو شط فرات و دجله را بیکدیگر متصل میکرده ـ قرار داشته است و بدین‌جهت با شهر بغداد یعنی ملتقای مهمترین جاده‌های کاروان‌رو[2] ارتباط نزدیك داشته. وبی‌شك بلوك نهرعیسی که ازلحاظ «ارتفاع» فراوان ممتاز بوده[2] محصولات کشاورزی خویش‌را دربازار بغداد بفروش میرسانیده است.

اما راجع به‌بلوك طریق خراسان... این‌بخش درکنارنهر بزرگ نهروان و برسر جادهٔ مهم کاروانروی خراسان قرار داشته است وظاهراً از آن جاده محصولات فراوان کشاورزی «طریق خراسان» (وبخصوص مرکبات وخرما) صادر میگردیده است. بنابقول حمدالله مستوفی، «طریق خراسان»...

«برکنار آب نهروان است‌وجویی ازآن درمیان شهر میگذردوتمامت دیهها برآن‌نهر زراعت میکنند، باغستان ونخلستان بسیار دارد ونارنج و ترنج[3] بیشمار میباشد چنانکه سیصد وچهارصد نارنج بیك درهم‌میدهند. هوای‌آن مانند بغدادست اما بسبب بسیاری‌نخلستان بعفونت‌مایلست»[4].

دراین بلوك زمین‌داری کلان رواج‌داشته وازآنجمله املاك رشیدالدین‌دراین سرزمین‌بوده: املاك مزروع یکصد فدان‌دربلوك‌طریق‌خراسان و. ۵ فدان‌دربلوك نهر

---

(۱) اگر حمدالله مستوفی دراین‌مورد دچار اشتباه نشده باشد.

(۲) همانجا ص ٤٦.

(۳) دربارهٔ معنی اصلاح «ترنج» به‌باب چهارم رجوع شود.

(٤) نزهةالقلوب ص ٤٣-٤٢.

عیسی و ۱۰۰۰ نخل خرما در بلوک طریق خراسان و همین تعداد در بلوک نهر عیسی[1] . دربارهٔ محصولات عمدهٔ کشاورزی این بلوکات از اینجا میتوان داوری کرد که رشید الدین زمانی ازآن سرزمین برای ذخیرهٔ آذوقه زمستان خویش فرآورده‌های زیر را دریافت داشته: انار از بلوک «طریق خراسان» (ازبعقوبا و شهرآبان که جزو بلوک مزبور بوده) - ۱۰۰۰۰۰ من. از املاک بلوک نهرعیسی ۵۰۰۰ من[2]، خرما ازبلوک طریق خراسان (بعقوبا) ۱۰۰۰ من[4] واز همانجا نارنج ۷۰۰۰۰ دانه ، ترنج ۲۰۰۰ دانه، لیمو ۱۵۰۰۰ دانه ، لیموی شیرین ۵۰۰۰ دانه، آب نارنج ۵۰۰ من، عصارهٔ نارنج ۲۵۰ من، آب لیمو ۵۰۰ من والخ[5]. بی‌شک کشاورزی این بلوک جنبهٔ کالائی داشته ورقم بزرگ مالیات وصولی خود حاکی ازآن میباشد .

بنا بمطالب تألیف حمدالله مستوفی بلوک بصره را میتوان ناحیهٔ کشت درختان بارور بمنظور فروش یا خطهٔ کشاورزی کالائی شمرد . نخلستانهای آن سراسر کرانهٔ شط العرب را درطول سی فرسنگ (قریب ۲۰۰ کیلومتر) وعرض ۲ فرسنگ (۱۳ کیلومتر) فرا گرفته بودند. نخلها چنان فشرده و درپیچ هم رسته بودند که چشم بیش از ۱۰۰ گز نمیدید . ازبصره خرما بوسیلهٔ جهازات به هندوستان و چین صادر میشد[5]. ابن بطوطه از ارزانی خرما دربصره سخن میگوید: یک سبد بزرگ خرما را که حمل آن برای مرد دشوار بوده به ۹ درهم میدادند[6].

مؤلف «تاریخ کرمان» میگوید دربلوک بم زمین چنان حاصلخیز بوده که زمین بی‌حاصل دیده نمیشده وابریشم خام ازآنجا بخارج صادر میگشته واز کرمان

---

(۱) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۳۶ ص ۲۲۵، ۲۳۴-۲۳۳.

(۲) همانجا ، شمارهٔ ۳۴ ص ۱۹۸.

(۳) همانجا، ص ۲۰۱

(٤) همانجا ص ۲۰۶-۲۰۵.

(٥) نزهةالقلوب ص ۳۹-۳۸.

(٦) سفرنامهٔ ابن بطوطه جلد ۲، ص ۹.

خرما به اقصی نقاط جهان میبردند[1] .

ولی چنانچه ازاین‌مطالب ونظایر آن چنین نتیجه گیریم که کشاورزی ایران وکشورهای مجاور آن - که جزو قلمرو هلاکوئیان بوده‌اند - جنبه کالائی داشته سخت دراشتباه خواهیم بود. میتوان بجرأت گفت که تولید کالائی فقط در نواحی کشاورزی معدودی که در مجاور شهرهای بزرگ و نواحی واقع برسر شاهراههای کاروان‌رو قرارداشته حکمفرمابوده. وصرف‌نظر ازاین مراتب شکی نیست که‌پس‌از غلبهٔ مغول بموازات سقوط وانحطاط زندگی شهری تاثیر روابط کالائی در روستاهم تقلیل یافته .

درمقابل ارقام صادرات محصولات کشاورزی ازنواحی مختلف ایران که در تألیفات جغرافیون قرن دهم. منقول است اعداد متشابه مربوط به‌قرنهای‌سیزدهم وچهاردهم ناچیز ومحقربنظر میرسد. حمدالله‌مستوفی‌تقریباً‌ازتولید منسوجات‌ابریشمی ونخی وکتانی وفرش وقالی در نواحی کشاورزی - که طبق نوشتهٔ جغرافیون قرن دهم صنایع مزبور درآنجا رونقی بسزا داشته - سخنی نمیگوید . برروی‌هم وی در جغرافیای مفصل قلمرو هلاکوئیان فقط در ده مورد از صدور محصولات کشاورزی به‌نقاط کمابیش دور یادمیکند (به‌جدول شمارهٔ ۶ رجوع‌شود)[2] .

اگر از مندرجات جدول ۶، بصره‌راکه بیرون از حدود ایران قرارداشته ومرو راکه بیشتر با آسیای میانه مربوط بوده و همچنین ارجان را که رقم صادرات کتان آنجارا (چنانکه بنظر میرسد) حمدالله مستوفی از «فارسنامهٔ» ابن البلخی اخذ کرده (مانند بسیاری دیگر از اطلاعات مربوط به‌فارس) وشاید برای آغاز قرن چهاردهم بیمورد وکهنه بوده - اگر این سه‌نقطه را ازجدول مزبورکنار بگذاریم ، فقط هفت مورد مربوط بصدور محصول به ممالک دوردست است (درمورد میوهٔ اصفهان) و موارد دیگر مربوط میشود به صدور اجناس درحدود یک ایالت (مثلاً خراسان) .

---

(۱) افضل‌الدین کرمانی ص ۵۲a، ۵٤a.

(۲) نزهةالقلوب، ص ۳۸، ۴۹، ۵٤، ۶۲، ۷٤، ۱۳۱، ۱٤۳، ۱۵۳، ۱۵۷.

(جدول شمارهٔ ٦)

ازکجا ؟	محصول صادراتی	بکجا ؟
بصره	خرما	به‌هندوستان وچین
اصفهان	میوه	به‌هندوستان وآسیای صغیر (روم)
تومان ری	غلات ودیگر آذوقه‌ها	بولایات دیگر
ولایت طارمین	میوه	به‌زنجان
ازولایات‌مختلف	غلات ومیوه	به‌یزد
اقلید وسرمق	برگهٔ‌زردآلوی‌سرمقی	به‌بسیاری ولایات
ارجان	کتان	به‌دیگر ولایات
ترشیز	غلات ومیوه	به‌نیشابور وسبزوار ودیگرولایات خراسان
بادغیس	پسته	بهرات ودیگر ولایات خراسان
باخرز	خربزه	به‌همهٔ ولایات خراسان
مرو	گلابی‌خشک،انگور،خربزه	به‌بسیاری ولایات خراسان

تشدید عمومی گرایش بسوی اقتصاد طبیعی در ایران ـ پس ازغلبهٔ مغول ازاینجا معلوم میشود که بهرهٔ فئودالی یعنی منبع وماخذ اصلی مالیاتهای دولتی (خراج و عشر و دیگر عوارض ماخوذ ازمردم روستا) ـ که در زمان خلفا به نقد و جنس (نیمی نقد ونیمی جنس) وحتی دربسیاری از نواحی بیشتر نقداً اخذ میگردیده ، در زمان مغولان بیشتر بجنس ماخوذ میشده . دولت مالیات را ازمردم روستا به‌جنس میگرفت وغلات[۲] وشراب (علی‌رغم منع آن دراسلام)[۳] وغیره دریافت میداشت . و این ترتیب نه‌تنها در دوران غازان‌خان معمول بوده بلکه پیش‌از عهدوی‌نیزمرعی

(۱) ابن‌البلخی ص ۱۵۰-۱۴۹ .

(۲) جامع‌التواریخ ورق ۶۲۷، ۶۵۴، ۶۷۶، ۶۷۸ .

(۳) مثلا بداستان نعیم‌الدین نزاری شاعر دربارهٔورود محصل مالیات بروستای بیدان درقهستان برای‌اخذمدس شراب بموجب‌برات رجوع‌شود (دستورنامهٔنزاری . ص۶۸-۶۷) . دستورالکاتب ورق b ۲۲۶ . «... گوسفند، تغار ، شراب، پرندگان و آذوقه» .

وبجری میگشته. اینکه در تألیف جغرافیای حمدالله مستوفی مالیاتهای دولتی در همه‌جا بنقد یعنی به‌تومان ودینار نقل‌شده نباید مارا دچار گمراهی کند. البته در مورد مالیات بازرگانی وصنعتی یعنی تمغا شکی نیست که پرداخت نقدی بوده ولی مالیات بخشهای کشاورزی وروستائی صورت دیگر داشته وازدیگرمنابع معلوم است که مالیاتهای مزبوربجنس ماخوذ میگردیده. بظن قوی‌درارقامی که حمدالله‌مستوفی آورده بهای محصولات کشاورزی ازقبیل غلات وشراب وابریشم ودام وغیره که از اهالی اخذ میگردیده نیز بنقد حساب‌شده وبعبارت دیگر مالیاتهائی که بنقداحتساب میشده ـ ظاهراً ـ درعمل بجنس ماخوذ میگردیده است[1].

ازفهرست یاقانون جدید مالیاتی که در زمان غازان‌خان در ایالت خوزستان بموقع اجرا گذاشته شده نیک معلوم است که چنین بوده وجزاین نبوده: رشیدالدین رونوشت قانون مزبور را درنامه‌ای که بفرزند خویش شهاب‌الدین حاکم خوزستان نوشته نقل کرده است. ازقانون مزبور چنین مستفاد میگردد که درزمان غازان‌خان جملهٔ بلاد خوزستان از تمغامعاف بوده‌اند ومالیات مزبور ماخوذ نمیگردیده‌است[2]. حمدالله مستوفی که دهها‌سال بعد تألیف خویش‌را تنظیم کرده نیز ـ درآنجا که از مالیات‌خوزستان سخن میگوید بهیچوجه از تمغا یادی نمیکند[3]. بنابراین مالیات خوزستان فقط ازمردم روستا اخذ میشده. از قانون مزبور چنین برمیآید که مالیات اصلی وخراج بطریق مقاسمه یعنی سهم معینی ازمحصول وآنهم فقط بصورت‌جنس ـ یعنی غله ـ شش عشر محصول دراراضی دیوانی ویک عشر دراراضی اربابی ـ اخذ میگردیده[4].

رشیدالدین در نامهٔ مذکور اصرار میورزد که «بجنس بستانند تا

---

(۱) دراین‌باره مشروحتر درباب هشتم سخن‌رفته ومنابع نیز معرفی شده.

(۲) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۲۲ ص ۱۲۳ - ۱۲۲. اصل قانون برصفحهٔ سیمین نقر شده بود.

(۳) نزهة‌القلوب ص ۱۰۹ (بااستناد بدفاتر).

(٤) مکاتبات رشیدی، شمارهٔ ۲۲. ص ۱۲۳-۱۲۲.

موجب خرابی نباشد و مردم بزراعت میل کنند و سبب عمارت ولایت گردد»[۱] .

اما راجع به‌مالیات جنسی . . . چنانکه ازقانون مزبور برمیآید مبلغ آن در سراسر خوزستان رقم ناچیز ۳۱۸۰۰ دینارا تشکیل میداده[۲] . و چون میزان کل کل مالیات وصولی از خوزستان را حمدالله مستوفی مبلغ ۳۲۵۰۰۰ دینار[۳] قلمداد کرده ـ چنانچه بخواهیم این رقم‌را با اعداد مالیاتی قانون‌منقول‌درنامهٔ رشیدالدین سازگار سازیم چاره‌ای‌نیست جزاینکه بگوئیم ۳۲۵۰۰۰ دینار ـ رقم کل‌مالیاتهای نقدی وجنسی میباشد که به‌بهای بازارحساب‌شده. وضمناً کمتر از ده‌درصد این مبلغ نقداً وبیش‌از ۹۰ درصد بجنس دریافت میگردیده است[٤] .

بطوریکه ازمکاتبات رشیدالدین مستفاد میگردد ، وی عواید املاک‌فراوان خویش ـ یابدیگر سخن بهرهٔ فئودالی ـ رابیشتر به‌جنس‌دریافت میداشته . و بخش مهم و محتملاً قسمت اعظم غلات و محصول باغهای املاک رشیدالدین صرف رفع حوائج دستگاه اقتصادی‌وخانوادهٔ مالک وخدمتگزاران ومباشران بسیار ودیگر عمله واکره وی‌میگردیده‌است . درنامه‌ای که رشیدالدین بفرزند خویش‌مجدالدین نوشته فهرست مفصلی ازمیوه‌جاتی که می‌بایست برای‌زمستان فراهم‌شده ازاملاک وی (درابالات مختلف) طبق تقسیم‌بندی ویژه‌ای حمل گردد ، نقل شده است . در فهرست مزبورضمن محصولات دیگراز ۵۰۰۰۰ من انگور و ۶۲۰۰۰ من انار و ۳۷۰۰۰ من‌سیب و ۹۰۰۰ من مویز و ٤۵۰۰۰من کشمش و ۹۰۰۰من گلابی و ۷۰۰۰ من به و ۵۶۰ جریب (۵۶۰۰۰ من) هندوانه و ۲۱۳۰ جریب (۲۱۳۰۰۰ من) خربزه وبیش از ۱۰۰۰۰۰من خرما و ۲۰۰۰۰۰عدد نارنج و ۲۰۰۰۰عدد لیمو و

(۱) همانجا ص ۱۲۱ .

(۲) همانجا ص ۱۲۳-۱۲۲ .

(۳) نزهةالقلوب ص ۱۰۹ .

(٤) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۲۲ . ص ۱۲۱ : «مشروط آنکه بجنس بستانند» .

۶۰۰۰ عدد ترنج و ۳۰۰۰ من شفتالو و ۵۰۰۰ من انجیر ودیگر میوه‌جات‌ومقداری عصارهٔ میوه‌یادشده است[1] . اینکه در مقرزمستانی رشیدالدین این‌میوه‌های گوناگون وفراوان درمحل خریداری نمیشده و از املاک وی که درایالات مختلف‌قرارداشته حمل میگشته (حتی از نقاط دوردستی مانند عراق عرب وفارس) نشان میدهد که آن وزیر- مورخ بهرهٔ فئودالی‌املاک‌خویش‌را بیشتر بجنس دریافت‌میداشته‌است.

از مکاتبات رشیدی پیداست که وی مواجب و مستمریات خدمتگزاران و روحانیان ودیگرکسان‌راهم بطورکلی بجنس (گندم وجو وبرنج) میپرداخته وفقط بخش کوچکی‌را نقداً ویا بصورت البسه تادیه مینموده است[2] . هدیهٔ کریمانه‌ای که رشیدالدین برای مرشد خویش شیخ صفی‌الدین اردبیلی- شیخ درویشان- ارسال داشت عبارت بود از ۱۵۰ جریب گندم و ۳۰۰ جریب برنج و ٤۰۰من‌روغن گاو ، و۸۰۰من عسل و۱۰۰ من شیرهٔ انگور وسی شیشه گلاب و سی رأس گاو نر و ۱۳۰ راس گوسفند و۱۹۰ غاز و۶۰۰ ماکیان. ومی‌بایست طبق تقسیم‌بندی که در نامه مذکور است اجناس فوق ازاملاک رشیدالدین واقع درنقاط مختلف‌آذربایجان تحویل شود . اضافه براین اجناس مقداری عنبر و مشک و عود و ۱۰۰۰۰ دینار «جهت‌اخراجات» ارسال گشته بوده[3] .

از مجموع مراتب فوق ثابت میشود که درآنزمان عوامل اقتصاد طبیعی بزیان تولیدات کالائی عادی، دراقتصاد کشور ایران وبخصوص درکشاورزی‌تفوق داشته‌اند .

درطی قرنهای بعد کشاورزی ایران مجدداً ادوار خرابی وسقوط و انحطاط را ازسرگذرانده»مراحل اعتلائی نیز داشته است . مثلاً درنیمهٔ اول قرن پانزدهم و

---

(۱) همانجا شمارهٔ ۳٤. ص ۲۰۷-۱۹۸. دراین نامه تقسیم بندی مفصلی بایالات وبلوکها نقل شده. من‌تبریز = ۲۹۵۰ گرم. جریب واحد وزن = به‌خرواریعنی‌صد من.

(۲) همانجا، شماره‌های ۱۱، ۱٤، ۱۵، ۱۹، ۳۱، ٤۱، ٤۲، ۵۱. ص ۲۸-۲۷، ۳۷-۳۶، ٤۳-٤۲، ۶۹-۷۵، ۱۷۳، ۲۵۶-۲۵٤، ۲۵۹، ۳۱۹.

(۳) همانجا شمارهٔ ٤۵. ص ۲۷۲-۲۶۵.

دهه‌های نخستین قرن شانزدهم وسه‌ربع اول قرن هفدهم. ولی ظاهراً تاقرن بیستم (باستثنای پرورش کرم ابریشم ونوغانداری که درقرن هفدهم باوج ترقی رسیده بود) هرگز بدرجهٔ رونقی که ازقرن دهم تاقرن سیزدهم داشته نایل نگشت.

شکست و مصیبت اقتصادی زمان غلبهٔ مغول هنوز بحران عمومی جامعهٔ فئودالی ایران نبوده. ولی امحای نیروهای تولیدی و اعظم و اهم آنها - یعنی انسانها - درقرن سیزدهم، مهمترین علت عقب‌ماندگی کلی اقتصادی کشورازممالک غربی - درسراسر ادوار متاخر قرون وسطی - بوده است.

فصل سوم

آبیاری ، آلات کار وفن کشاورزی

اهمیت آبیاری مصنوعی در کشاورزی مشرقزمین

در ایران نیز مانند بسیاری دیگر ازکشورهای مشرقزمین بسبب قلت باران (باستثنای کرانهٔ دریای‌خزر وچند ناحیهٔ محدود) برای زراعت وپیشرفت‌آن‌به‌آبیاری مصنوعی نیازمندند .

یکی از دانشمندان علم اجتماع دراین‌باره میگوید: «درمشرق پایهٔ زراعت برآبیاری مصنوعی قراردارد واین کار بعهدهٔ جماعت ، ولایت و یا دولت مرکزی است». دانشمند دیگری درمورد « فرمانفرمائی انگلیس درهند » چنین مینویسد : «این ضرورت بدوی وحتمی که ازآب مجتمعاً وبارعایت صرفه‌جوئی استفاده‌شود . . . موجب مداخلهٔ حکومت مرکزی گشته . واین‌خود ریشهٔ وظیفهٔ اقتصادئی است که همهٔ حکومتهای آسیائی بالاجبار ایفاء مینموده‌اند ـ وظیفهٔ سازمان دهندهٔ کارهای عمومی» .

درکشورهای مشرقزمین جماعت روستائی ، درمرحلهٔ معینی ، شرط مهم‌ترقی آبیاری و بالملازمه زراعت بوده است . تحقیقات مورخان ـ شرقشناس شوروی باین نتیجه رسیده که درعهد باستان‌جماعت روستائی کشورهای‌مشرقزمین وسلطنت‌مطلقهٔ مستبدهٔ مرکزی که برآن جماعات حاکم بوده برپایهٔ سازمان «جماعتی-برده‌ای» ـ که‌نوع شرقی سازمان برده‌داری عهد عتیق بشمارمیرفته ـ قرارداشته است[1] .

حاشیه درصفحهٔ بعد

استقرار شیوهٔ تولید فئودالی در وضع آبیاری کشورهای مشرقزمین چه تاثیر و انعکاسی داشته؟ . دراین موضوع چندان کاوش نشده و پژوهش بعمل نیامده است. زمانی و. و. بارتولد این نظر را ماخذ قرارداده بوده که درقرون وسطی نسبت میان اراضی مشروب وغیر مشروب ویا مزروع وغیر مزروع (دومفهوم متشابه است) در آسیای میانه تغییر نکرده(۱). کارها و حفریات باستان‌شناسان شوروی وبخصوص م.ا. ماسون وس. پ. تالستوف وآ. یو. یاکوبوسکی و و.آ. شیشکین نادرستی استنتاج وی‌را معلوم نموده ثابت کردند که درعهد تکوین فئودالیه مساحت اراضی مشروب ومزروع بتدریج تقلیل یافته بوده . «شیوهٔ آبیاری و حاصلخیزی مصنوعی خاک که بسته بهمت دولت مرکزی بوده ـ بمحض اینکه دولت مزبور نسبت بامور آبیاری و خشکانیدن اراضی مسامحه روامیداشته، روبانحطاط میرفته و این خود علت وجود بیابان‌ها و اراضی بیحاصلی را که زمانی آباد ومزروع بوده‌اند ـ مانند پالمیر وپتره وخرابه‌های یمن و برخی سرزمینهای پهناور مصر وایران وهندوستان ـ نیک معلوم میکند وبدون این توجیه علت وجود پدیدهٔ اخیر مجهول میماند . علت اینکه یک جنگ مخرب کشوری را در طی قرنها ازسکنه خالی و تمدن آنرا معدوم میساخته نیز جز این نمیباشد».

س. پ. تالستوف پس از آنکه در پرتو حقایق فوق تاریخ آبیاری خوارزم را جزء بجزء موردمطالعه قرارداد باین نتیجه رسید که درطول دوران فئودالیته شبکهٔ

حاشیه ازصفحهٔ قبل

(۱) رجوع شود به : س. پ. تالستوف، «خوارزم باستانی» ص ۰۵-۴۹ . دیگرهم از او «مسائل اساسی تاریخ باستانی آسیای میانه». ک. و. ترور Trever درکتاب «تاریخ اقوام ازبکستان» مجلد اول ص ۹۴، ۱۱۱-۱۰۷، ۱۲۰، ۱۳۱. ن. و. پیگولوسکایا «روابط اجتماعی درنجران ص ۲۰۸-۲۰۶، ۲۲۶-۲۲۰» م. ا. ماسون : « شهرک نسا در قریهٔ باقر» فصل چهارم .

---

(۱) و. و. بارتولد. «درتاریخ آبیاری ترکستان» ص ۱۴-۱۳.

آبیاری بتدریج وبخصوص درقرنهای هفتم وهشتم وسیزدهم وچهاردهم(دوران غلبهٔ مغول) وقرن پانزدهم - محدودشده. مورخ مزبورمعتقد است که مقدمات این جریان «براثر انهدام سه رکن آبیاری عهد باستان - یعنی جماعات و اساس برده‌داری و سلطنت مستبده مطلقه متمرکز» فراهم گشته بوده[1]. تشدید تدریجی پاشیدگی وتجزیهٔ فئودالی و مهاجمات ویران کنندهٔ بربران صحرانشین انحطاط اساس آبیاری باستانی خوارزم را که یکی ازقدیمترین کشورهای واجد شبکهٔ آبیاری بوده - بپایان رسانیدند[2]. م.ا. ماسون که دربارهٔ شبکهٔ آبیاری ناحیهٔ رود سرخان دریا مستقلا پژوهش میکرده نیز به نتایج متشابهی رسیده[3]. و.آ. شیشکین نیز ازمطالعاتی که درناحیهٔ مسیررود زرافشان بعمل آورده همین گونه استنتاج کرده است[4].

استنتاج باستان‌شناسان شوروی درباره آبیاری آسیای میانه - استنتاجی که از تحقیقات صحرائی ومحلی بعمل آمده - درمورد دوران متاخر فئودالیزم در ایران نیز کاملاً صادق است. درفصل دوم این کتاب کوشیدیم نشان دهیم که هجوم مغول چه نتایج مرگباری برای آبیاری وزراعت ایران داشته : . . . پاشیدگی جماعات روستائی ورواج مزارعه وسقوط نفوذ حکومت مرکزی براثر تشدید پاشیدگی وتجزیهٔ فئودالی و فقر روستائیان در نتیجهٔ مرتجعانه‌ترین روش بهره کشی فئودالی در زمان مغولان . . . عواملی بودند که درقرن سیزدهم موجب انحطاط شدید آبیاری درایران وآسیای میانه گشتند. کارهای پردامنه‌ای که در عهد غازان‌خان در زمینهٔ آبیاری انجام گرفت فقط تاحدی شبکهٔ آبیاری ایران را احیاء نمود. وچون عوامل فوق‌الذکر کماکان درقرن چهاردهم نیز وجود داشته‌اند (گرچه ضعیفتر) حتی اندیشهٔ آبیاری واحیای اراضئی که درآغازقرن سیزدهم مشروب میشده، محال و بیمورد بوده است.

---

(۱) تالستوف. «خوارزم باستانی» ص. ۵۰ .

(۲) همانجا ص ۵۴-۴۳ .

(۳) م. ا. ماسون هیئت مختلط باستانشناسی ترمذ. ص ۱۱۴ .

(۴) و. آ. شیشکین - کارهای باستانشناسی درسال ۱۹۳۷ ص ۴۳-۴۲ .

در دوران موردمطالعهٔ ما نیز همچون عصر حاضر، در ایران اراضی دیمی (بعربی «بخس»[1] و دیمی[2] عربی - فارسی است) را از آبی مشخص میداشته‌اند. در ایالات کرانهٔ دریای خزر که باران فراوان میبارد - گیلان و مازندران - اراضی گندم‌زارها دیمی بوده ولی برنجزارها حتی در این ناحیه نیز محتاج آبیاری مصنوعی بوده است[3]. حمدالله مستوفی برخی از نواحی فارس را نیز جزو اراضی دیمی قلمداد میکند[4]. بیشتر اراضی قابل زرع محتاج آبیاری مصنوعی بوده. کافی نبودن آب با وجود اراضی قابل زرع و یا بعبارت دیگر قلت اراضی مشروب، ویژگی بارز زراعت ایران در قرون وسطی بوده.

اصطلاحات فراوانی که دربارهٔ آبیاری وجود داشته اهمیت آبیاری مصنوعی را برای کشور میرساند. در دوران موردنظر ما اصطلاحات مزبور، نسبت بدورهٔ قبل از غلبهٔ مغول، دچار تغییراتی گشتند: بخشی از اصطلاحات مربوط به آب و آبیاری که در کتاب «مفاتیح العلوم» ابوعبدالله الخوارزمی - مؤلف قرن دهم مذکوراست[5] در منابع قرنهای سیزدهم وچهاردهم دیده نمیشود. حمدالله مستوفی در نزهت‌القلوب ترعه های بزرگ متفرع از رود را «نهر» ومجاری کوچک منشعب از نهر را «جوی» میخواند[6].

---

(۱) رجوع شود به فارسنامهٔ ابن‌البلخی. ص. ۱٤۰ - دربارهٔ «کران واعمال ایراهستان»: «وهیچ آب روان نباشد وهمه غله ایشان بخس است». همانجا ص ۱٤٤ وغیره.

(۲) نزهت‌القلوب ص ۱۲۸، ۱۱۹.

(۳) ظهیرالدین مرعشی. ص ۳.

(٤) نزهت‌القلوب. ص ۱۲۷. دربارهٔ بلوک تیرمردان وجویکان: «واکثر غلهٔ ایشان دیمی باشدواندکی آبی». همانجا ص۱۲۸ دربارهٔ بلوک خشت وکمارج: «غله‌اش هم‌دیمی وهم‌آبی باشد».

(٥) مفاتیح العلوم. متن عربی ص ۷۲-٦۸.

(٦) نزهت‌القلوب. دربارهٔ معنی اصطلاح «نهر» رجوع شود به‌ص ٤٦ و ۲۰۱ ببعد و ۲۱۳ و ۲۲۰ (نام ۹ نهر بزرگ متفرع ازهیرود. ص ۹۳-۹۲: «ونهری بزرگ از آب کراوارس بریده است وجویها برداشته و برآن دیههای فراوان ساخته».

این اصطلاحات در قرون وسطی درایران متداول ومعمول بوده است . در شاهنامهٔ فردوسی «جوی» و«جویبار» بمعنی نهر بسیاردیده میشود[1] . درتألیف حمدالله مستوفی باصطلاحات زیر که مربوط به‌آبیاری است برمیخوریم: چشمه[2]، و بهمان‌معنی«عین» عربی (که جمع آن عیون است)[3] وینبوع وینابیع (عربی بمعنی چشمه وچشمه ها)[4] و«کاریز» (فارسی) ومترادف آن «قنات» (وجمع عربی‌آن «قنوات») بمعنی مجرای زیرزمینی ویا دقیقتر بگوئیم دالان زیر زمینی برای ظاهرساختن آبهای تحت‌الارضی[5] و «چاه» (فارسی)[6] و«حوض»[7]و«مصانع» (مفردآن مصنع) بمعنی حوض ومخزن‌آب[8] و «سردآب»[9] ـ بمعنی مخزن‌آب زیرزمینی و «سد» و«بند»[10] . که بمعنی سد کوچکی بوده ـ برای نگاهداشتن آب‌باران‌درمزارع وباغچه‌ها[11] و «دولاب» ـ بمعنی چرخی که آب‌را بالا میآورده[12] .

---

(۱) شاهنامهٔ فردوسی. کتاب اول . ص ۳۶ (فصل ۲ ـ مصرع ۱۱) ، ۳۹۲ (فصل هفتم مصرع ۱۲۹) . وبسیاری جاهای دیگر. اصطلاح «جویبار» بمعنی «نهر» همانجا کتاب ۵ . ص ۳۰۴ (فصل ۱ ۲ مصرع ٤٤۷) وغیره .

(۲) نزهت‌القلوب .

(۳) همانجا ص ۱۳۸ وديگر جاها

(٤) همانجا ص ۱٤۷ وديگر جاها .

(٥) دربارهٔ این اصطلاحات وآبیاری بوسیلهٔ کاریز به‌بخش آتی این‌فصل رجوع شود .

(٦) نزهت‌القلوب.

(۷) همانجا ص ۱۳۲ .

(۸) همانجا ص ۱۳۳

(۹) هم نجا ص ۱٤٥ (دربارهٔ قاین وقهستان) : «وچند کاریزآب در اندرون شهردارد درزیر زمین چنانچه دربیشتر خانه‌ها سردابها ساخته باشنده. همچنین رجوع شود به‌سفرنامهٔ ناصرخسرو ص ۹۱ .

(۱۰) نزهت‌القلوب ص ۱۲٤، ۲۲۱ والخ .

(۱۱) همانجا. ص ۱٤٤ (دربارهٔ تون وقهستان): «درگرد باغات ودرگردغله‌زارها بندهابسته که‌آب‌باران میگیرند وآب‌بدان‌غله میبرند ودرآن‌بندها خربزه بی‌آب‌زراعت‌میکنند».

درفرهنگ شمس فخری (۷٤۵ هـ = ۱۳۳٤/٤۵ م) . اصطلاحات زیر مربوط به‌آبیاری دیده میشود: جوی[۱]، شمر (عربی)، بمعنی نهر کوچک[۲] فرکن بمعنی«نهر جدید»[۳]، فرغر بمعنی بستر خشک‌شدهٔ نهر[٤] ، لجن (لای که درنهر وچاه جمع‌میشود)[۵] حر مترادف لجن[٦]، ژی بمعنی مخزن‌آب[۷]، کاریز[۸] وقنات[۹] ،کمانه (فارسی) ، مقنی (عربی) و نقب‌زن (عربی-فارسی) که‌هردو مترادف کمانه‌زن میباشند[۱۰] .

انواع شیوه‌های آبیاری وفن آن

حمدالله مستوفی قزوینی در تألیف جغرافیائی خویش از چهار نوع آبیاری مصنوعی یاد کرده است، بدین‌شرح: دستی، از رودخانه (بکومک نهرها وجویها و مخازن آب)، بوسیلهٔ کاریز (روآوردن‌آبهای زیرزمینی بوسیلهٔ دالانهای‌آب‌جمع‌کن) وآب چاه. دونوع اول روی‌زمینی ودونوع‌آخر زیر زمینی است[۱۲] این‌طبقه‌بندی در

(۱) همانجا ص ۲۱۵ . ونیز رجوع‌شودبه:مفاتیح العلوم . متن عربی ص ۷۰ .(ترجمهٔ روسی‌ص ۲۱۸).

(۲) شمس فخری. ص ۷۰ (شمارهٔ ۱٤).

(۳) همانجا ص ٤٤ (شماره ۱۰٦).

(٤) همانجا ص ۱۰۵ (شمارهٔ ۱۱٤) .

(۵) همانجا ص ٤٤ (شمارهٔ ۱۱۱).

(٦) همانجاص ۱۰٦ (شمارهٔ ۱۲۲) «لجن-لجم یعنی گل سیاهی که ازچاه و نهرخارج میکنند» .

(۷) همانجا ص٤٤ (شمارهٔ ۱۰٤): «حر - لای ولجم که ازآن‌نتوان گذشت» .

(۸) همانجا ص ۱۳۹ (شمارهٔ ۲۵).

(۹) همانجا ص ۱۵: «کاریز-نهرآبی که درون زمین روان است» .

(۱۰) همانجا ص ۱٤۲ (شمارهٔ ۵۵) این‌بیت‌را من‌باب‌مثال آورده است :

زفر دولت او چشمها روان گردد   بسنگلاخ درون بی‌قنات وبی‌موری

(۱۱) هرسه اصطلاح. رجوع شود به‌همانجا ص ۱۳۲-۱۳۱ (شمارهٔ ۱۷۱) .

(۱۳) به‌طبری. دورهٔ اول - مجلد دوم ص ۸۷۳ نیز رجوع شود.

درقرون وسطی موردقبول عامه بوده ومدت مدیدی متداول بوده است . شاردن سه قرن بعدازآن چنین مینویسد : «درایران‌چهارنوع آب وجوددارد de quatre Sortes) d'eau) ، دونوع آب روی‌زمینی (Sur Terre)ـ که‌عبارت است‌ازآب‌رودخانه(Riviére) وآب چشمه (Source) ، ودوآب زیر زمینی (Sous terre) یعنی آب چاه (Puits) وآب مجاری‌زیرزمینی (Conduits souterrains) که‌آنان(ایرانیان) کاریز(Kerises)مینامند[۱] شاردن این سخنان را ازقول ایرانیانی که بکار آبیاری وقوف کامل داشته‌اند نوشته است واکنون‌نیز این چهارنوع آبیاری معمول میباشد.

ایرانیان‌ازعهد باستان‌بفنون آبیاری واقف بوده و ازروی علائم وآثاری آبهای زیرزمینی‌را جسته ومی‌یافتند وشیوه‌هائی‌را برای حصول این‌مقصود بکار می‌بستند و کسانی که دراین امور متخصص بودند وجودداشتند. در «دانشنامهٔ‌جهان» غیاث‌ـ الدین علی امیران‌الحسینی‌الاصفهانی فصلی درعلامت کشف‌آب چشمه (یعنی مظهر آب چشمه) و کاریز وچاه[۲] وجوددارد.

مؤلف میگوید بدان‌هربارکه‌برروی زمین بخار فراوان‌پدیدآید وبسمتی‌متوجه شود بهنگام خروج ابخره «رطوبة» ظاهر شود واگر دیرهازی بگذرد و رطوبت بیشتر شود وزمین درجائی شکاف بردارد وآب ظاهرشود آنجا آب چشمه است[۳]. اگربخار ویا مه پدیدآید ولی زمین شکاف‌نخورد نشان‌میدهد که درآنجاآب چاه است ویاآب کاریز ـ یعنی آب زیرزمینی که دورازسطح خاک میباشد.

انداختن‌آب جوی‌ویاچشمه ویاچشمه های کوهستانی‌بکشت‌زار های‌علی‌الرسم در دره‌های جبال مرتفع و بویژه درکوههای زاگروس متداول بوده است . بگفتهٔ حمدالله قزوینی ناحیهٔ مرتفع‌همدان (۱۹۰۰ متر ازسطح دریا) بوسیلهٔ تعداد کثیری

---

(۱) شاردن. مجلد چهارم ص ۹۶.

(۲) دانشنامهٔ‌جهان ورق b ۴۲ ببعد.

(۳) همانجا. ورق a ۴۳.

(٤) همانجا.

چشمه های کوهستانی- بیش از ۱۶۰۰ چشمه- که از کوه الوند[1] جاری بوده مشروب میگشته است. آب چشمه های مزبور باغستانهای حومه شهررا سیرآب کرده و محصول عالی میوه جات آنسامان را تامین میکردند[2]. ازز مان باستان ایرانیان آب جوی را، برای حاصلخیزی زمین باغها و مزارع، کم ارزش تر ازآب رودخانه میشمرده اند. شاردن مینویسد که بهای آب رودخانه و چشمه متفاوت است و آب رود گرانتر از آب چشمه میباشد، زیرا که آب چشمه مانند آب رود لای ندارد وشیرین نیست (Elle n'estpas sil imoneuse ni Si douce)[3]. درآغاز قرن پانزدهم درآذربایجان اصطلاح «قره سو» (آب سیاه) که ازلحاظ کیفیت بدتر بوده و «آق سو» (آب سفید) که بهتر بوده (آب چشمه) رواج داشته[4].

درعراق عرب آبیاری بوسیلهٔ نهرهای متفرع از رود دجله ورود فرات صورت میگرفته باستثنای بلوك بیات (درمکاتبات رشیدی این بخش جزو خوزستان قلمداد شده)[6]. بگفتهٔ استخری درخوزستان[7] ازآب چاه بهیچوجه استفاده نمیشده زیراآب رود کارون همه جا برای مصارف جاری کافی بوده است[8]. درایالات دیگر شیوه های مختلف آبیاری بکار بسته میشده. بدیهی است که وجود نهرهای عظیم و شبکه های وسیع آبیاری که نواحی پهناوررا دربر گیرد فقط درعراق عرب و- درسرزمینهای خاصهٔ ایران- درناحیه مسیر رود های کارون وهیلمند وتاحدی حوضهٔ هریرود ومرغاب امکان داشته است. حمدالله مستوفی درفصل «رود های بزرگ» ایران - یعنی قلمرو هلاکوئیان،

(۱) بگفتهٔ برخی مؤلفان ارتفاع مطلق الوند ۳۷۵۰ متراست.

(۲) نزهت القلوب ص ۷۱، ابن البلخی ص ۱۲۴-۱۲۳.

(۳) شاردن. مجلد چهارم. ص ۱۰۱.

(٤) رجوع شود به عبداللطیف افندی. متن آذربایجانی. ص ۳.

(٥) نزهت القلوب. ص ٤٧-٢٨ (دروصف عراق عرب).

(٦) درآنجا ازآب کاریز استفاده میشده (نزهت القلوب ص ۳۹) و ازآب رود بیات هم (همانجا ص ۲۲۸).

(۷) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۳۳ ص ۱۷۷.

(۸) استخری. ص ۹۰.

۳۰ رود بزرگ‌را که برای آبیاری مورد استفاده بوده‌اند ـ برمیشمرد[1]. ازآنمیان‌آنچه مربوط به‌خاك اصلی ایران بوده عبارت است از: دجیل تستر (کارون)، آب‌دزفول، مرغاب، زنده رود (واحهٔ اصفهان‌را مشروب میکند)، سفیدرود، شاهرود ، فراه رود، کرخه، کر درفارس، جرجان (گورگن) ، هریرود ، وهیرمند (هیلمند) که جمعاً دوازده رود میشود[2].

بنابشرح فوق درقرن چهاردهم ازآب رودهای کارون وکرخه وآب دزفول در خوزستان کاملا برای آبیاری استفاده میشده است. پائین‌تر ازشهر تستر (شوشتر) سدی درزمان شاپور اول پس‌ازسال ۲۶۰ میلادی برپا شده بود که ایرانیان آنرا شادروان (بمعنی «پایه» ـ «اساس»)[3] میخواندند ودرقرن چهاردهم میلادی برپا و دایر بوده و بالاتر از آن سد ، سد بزرگ دیگری ساخته شده بود بنام بند قیصر[4] . وحال آنکه بموجب اسناد تاریخی امیران رومی که امپراطور والرین درراس آنان قرار داشته درساختمان سد اولی شرکت داشته‌اند . این دوسد که برای بالابردن سطح آب کارون وجاری ساختن آن بسوی اراضی سرتفعتر ساخته شده بوده ـ بارها خراب شده ومجدداً تعمیر وترمیم گشته بودند . درآغاز قرن چهاردهم رشیدالدین فضل‌الله مبلغ ۷۰ تومان (۷۰۰۰۰۰ دینار) برای برای احیای‌یکی ازدوبند مذکور (معلوم‌نیست کدام) خرج کرد تاآب را متوجه «املاك» خویش که «دربالای بند» بوده نماید[5] .

ازجمله دیگر رودهای «بزرگ» که کاملا برای آبیاری مورد استفاده قرار ـ میگرفته‌اند یکی فراه رود بوده که « ولایات بسیار » را مشروب میساخته[6] و دیگر

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۲۲۰-۲۰۸.

(۲) همانجا .

(۳) همانجا ص ۲۱۰؛ استخری، ص ۸۹ .

(٤) و. و. بارتولد. «بازدید تاریخی وجغرافیائی ایران» ص ۱۲۶ .

(۵) مکاتبات رشیدی شماره ۳۳، ص ۱۷۹ .

(٦) نزهت‌القلوب ص ۲۱۸ .

هیرمند (هیلمند)[۱] وهریرود . ازهریرود ۹ نهر بزرگ منشعب میشده بشرح زیر : نوجوی، آذریجان، لشکرگان، کرگ، گوسمان، کنگ، صفگر، انجیر (یاانجیل ـ که درمنابع دیگر آمده) وبرشیب . این نهرهای بزرگ مزارع «بسیاری از ولایات» را مشروب میساختند (مانند فوشنج وغیره)[۲] . بنابگفته حمدالله مستوفی قزوینی زنده‌رود که واحهٔ اصفهان‌را مشروب میکرده نیز کاملاً مورداستفاده قرارمیگرفته‌وقطره‌ای‌از آب‌آن هدر نمیرفته است[۳] . سطح مزروع و مشروب واحهٔ اصفهان ـ که مشتمل بر قریب ۸۰ نقطهٔ مسکونی پرجمعیت وآباد بوده ـ شش فرسنگ (قریب ۳۹ کیلومتر) دراز او ۱٤ فرسنگ (قریب ۹۰ کیلومتر) وبقول منابع دیگر هشت در ۱۲ فرسنگ بوده[٤] . ولی آب رودخانه‌برای زراعت کافی نبود وواحهٔ مزبور درعین حال بوسیلهٔ چاهها[٥] وکاریزها(قنوات) نیزمشروب‌میشده[٦] . درفارس ازرود کرنیزاستفادهٔ شایان ووسیع بعمل میآمده است وبرآن رود سه‌سد وجودداشته: ۱/ سدفخرستان در بلوك رامجرد، ۲/ سد عضدی (بند عضدی) که‌توسط عضدالدوله‌دیلمی ازخاندان بویه (۹۸۳-۹٤۹ م . =۳۷۳-۳۳۸ ه) ساخته شده بوده وکربال علیا را مشروب میکرده ، ۳/ بند قصار که کربال سفلی را آبیاری میکند . سد اولی و سومی در قرن دوازدهم م. توسط اتابک چائولی (چاولی) ترمیم‌شد ودردوران موردنظرما هرسه سد دایر بوده[۷] .

(۱) همانجا ص ۲۲۰: «وچند نهرکه ازآنها باسب گذشتن دشوار است ازآن(هیرمند) بیرون کرده‌اند وولایات بسیار بدان کشت‌میگردد وچون به‌سیستان رسد آن ولایت‌رامشروب میکند وزایدآن به‌بحیرهٔ زره میریزد».

(۲) همانجا ص ۲۲۰.

(۳) همانجا ص ۲۱٦ .

(٤) ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ٤۷ .

(٥) نزهت‌القلوب ص ٤۸

(٦) همانجا ص ٥۱ . ترجمه محاسن اصفهان ص ۳۸ .

(۷) نزهت‌القلوب ص ۲۱۹-۲۱۸ (رود کر) ؛ همانجاص ۱۲٤ (ولایت کربال) .

برای آشنائی بفن آبیاری شرح ساختمان سدی که عضدالدوله دیلمی بنا کرده وبقول حمدالله مستوفی درجهان ازلحاظ زیبائی واستحکام بی‌نظیر بوده است[1] بسیارجالب‌توجه است: مقدسی درباره سدمزبور چنین مینویسد: «عضدالدوله‌جریان رودرا میان شیراز واستخر، بکومک سدعظیمی، مسدودساخت وپایهٔ‌آن‌سدرا باسرب مستحکم کرده آنگاه آب رود دریاچه‌ای تشکیل‌داد وسطح آن بالاآمدد زان‌پس در دوکرانهٔ رود ده دولباب ساخت وتعبیه کردودرکنار هردولاب‌آسیابی بنانمود[2].

ابن‌البلخی درفارسنامه چنین مینویسد:

«بند عضدی هم‌آنست کی درجهان مانندآن نیست وصفتش آنست کی‌این‌نواحی کربال پیش ازین‌بندصحرا بودبی‌آب‌وعضدالدوله‌تقدیرکرد کی چون این بند می‌بساخت آب رود کر برآن صحرا عظیم میگرفت، پس مقدرآنرا وصانعانرا بیاورد و مالهای بسیار بذل کرد تا مصرفهای‌آب بساختند ازچپ وراست‌رودکر[3] پس‌شادروانی عظیم کرد ازسنگ‌وصهروج در پیش وپس بند وآنکه این بند برآورد از معجون صهروج و ریگ ریز، چنانک آهن برآن کارنکند وهرگز آنرا خللی نرسد ... وجویها ساخته‌اند برآن وجملهٔ نواحی‌کربال بالایین آب ازین‌بند می‌یابد»[4].

دربارهٔ ساختمان نهرهای اصلی متفرع از رودهای بزرگ، تاحدی میتوان از دونقشهٔ که به دونامهٔ رشیدالدین منضم میباشد داوری کرد: ۱/ نامه‌ای خطاب به ساکنان (یعنی بزرگان) دیاربکر[5] و۲/ نامه‌ای خطاب به‌فرزند خویش جلال‌الدین

---

(۱) همانجا.

(۲) مقدسی. ص ٤٤٤.

(۳) مصرف درراینجا اسم مکان است وبمعنی مجرائی برای صرف‌آب.

(٤) ابن‌البلخی - فارسنامه. ص ۱۵۲-۱۵۱.

(۵) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ۳۸ص ۲٤۵-۲٤٤: مکتوب که براهالی دیاربکرنوشته است درباب حفرنهر مستجدهٔ رشیدی.

حاکم روم[1]. درنامهٔ اولی ـ چنانکه‌ازنقشه استنباط‌میگردد ـ سخن ازحفرنهربزرگی بنام رشیدی ـ درمیان است که درنزدیکی جزیرهٔ ابن‌عمر ازشط دجله منشعب شود تابموازات شهر موصل. ویکصد وشصت کیلومتر درازی آن بوده (به‌نقشهٔ شمارهٔ ۱ رجوع شود). نهر مزبور باکار اجباری . . . . . ۲ روستائی که از بین‌النهرین علیا و ارمنستان و روم گردآمده بودند ولی مزد روزانه بایشان‌پرداخته میشده ـ احداث ـ شده بود .

درنامهٔ دوم[2] صحبت ازحفر نهر بزرگی درمیان است منشعب ازشط‌فرات که نهر غازانی خوانده شده. نهر مزبور می‌بایست بالاتر ازشهر ملاطیه از فرات متفرع گردد. درنظربود که درسمت راست‌نهر هفت‌جوی‌برای انتقال‌آب کنده‌شودودرکنار هرجوی دهکدهٔ‌بزرگی ایجاد گردد. امااز‌سمت راست‌نهر می‌بایست سه‌جوی‌حفرشود ودرکنار هریک‌ازآنهاهم دهکده‌ای‌بناشود. ودیگراینکه درنظر بود پس ازآن‌جهت نهررا برگردانند و آبهای زایدی را که پس از سیراب کردن کشتزارها باقی مانده مجدداً متوجه شط فرات سازند. (به‌نقشهٔ شمارهٔ ۲رجوع شود) . در هردونقشه در آغاز نهر اصلی کلمهٔ «صدر» نوشته شده ودرپایان آن ـ که آبهای زاید متوجه آنجا بوده (فواصل جمع فاضل ـ عربی) کلمهٔ بز ـ عربی ـ دیده میشود .

بگفتهٔ حمدالله مستوفی ازآب سه‌رود بزرگ وپرآب ایران ـ جرجان(گرگان ـ یاگورگن ترکمنی)[3] وسفیدرود[4] وشاه‌رود ـ که شاخه‌ای ازسفیدرود است[5] ـ برای

(۱) همانجا. شمارهٔ ۳۹ .ص ۲۴۷-۲۴۶ : مکتوب که‌برفرزند خود جلال‌الدین حاکم روم نوشته است درباب حفر نهر مستجدهٔ غازانی.

(۲) همانجا.

(۳) نزهت‌القلوب. ص ۲۱٤ . «اندکی ازاین‌رود صرف اراضی مزروع میگردد و باقی هدرمیرود».

(٤) همانجا ص ۲۱۷: «وازاین رود با اینکه ازاراضی درخور زرع میگذرد عدهٔ کمی ازآب آن برای‌زراعت استفاده میکنند وبیشترآب‌آن هدر میرود» .

(٥) همانجاص۲۱۷ : «واین رود هم‌مانندسفیدرود هدرمیرود وفایده‌ای نمیرساندواندکی ازآن برای زراعت صرف شود» .

آبیاری استفادهٔاند کی بعمل میآمده . این سخنان ازسقوط دستگاه آبیاری وبالملازمه انحطاط زراعت دربسیاری ازنواحی شمالی ایران ـ در دورانی که پس‌ازغلبهٔ چنگیز عدهٔ مردم صحرانشین ترک‌مغول افزایش یافته بودمـ ومجاورت‌باایشان‌درکشاورزی ساکنان زراعت پیشه همسایه تاثیر مرگباری داشته ـ حکایت میکند[1] .

استعمال چرخهای عظیم برای بالاکشیدن‌آب‌که آب رودرا بیاری ساطهائی که برچرخ بسته شده بوده بالا آورده به‌مزارع و باغهای مرتفعتر ازسطح آب رود میرسانده‌اند ـ درقرون وسطی متداول ومعروف بوده‌است. دردائرةالمعارف‌ابوعبدالله محمدبن احمدالخوارزمی (قرن دهم). شش اصطلاح‌برای تعریف دستگاههائی‌که اراضی مرتفع‌را مشروب میسازند ذکرشده است[2] .

درتألیف حمدالله مستوفی ازاصطلاحات مزبورکلمهٔ «دولاب» دیده میشود . جغرافی‌دان مزبور درضمن وصف سدشاپور بر رود کارون درخوزستان چنین‌میگوید:

«وبرجانب شرقی بالای‌شهر جویی درسنگ بریده‌اند ودر زیرشهر با رود رسانیده‌اند ودولابی بزرگ‌برآن جوی ساخته چنانکه پنجاه گز آب‌بالا می‌اندازد»[3] .

شکی‌نیست که درایران دولاب ، یعنی چرخ بالا دهندهٔآب، ازقدیم متداول بوده ودراین مورد حمدالله مستوفی فقط بسبب عظمت و نیروی فوق‌العادهٔ دولاب مذکور بدان توجه کرده است .

حمدالله‌مستوفی ، گذشته‌ازرودهای بزرگ دهها«رود کوچک» رانیز نام‌میبرد که آب‌آنها برای‌مشروب‌ساختن‌مزارع بکارمیرفته. تقریباً همهٔ رودهای‌اخیرالذکر

---

(۱) درباب اختلافات قبایل صحرانشین (یادقیقتر بگوئیم بزرگان صحرانشین)ومردم اسکان‌یافته وثابت‌مکان به‌فصل‌دوم این کتاب‌رجوع شود.

(۲) مفاتیح‌العلوم. متن عربی ص ۷۱.

(۳) نزهت‌القلوب ص ۱۱۱ ، چون طول «گز» درنقاط مختلف متفاوت بوده ، ۵۰ گز ممکن است با ۳۰تا ۴۰متر وبیشتر برابر باشد.

بجز تعداد معدودی شاخه‌های رودهای بزرگ ـ مجاری داخلی فلات ایران میباشند و تقریباً بالتمام صرف آبیاری نواحی که از آنجا میگذرند میگردند[۱] . این رودها بالنسبة مساحت محدودی را مشروب میساختند و این خود بکشاورزی داخلی فلات ایران صورتی واحه‌ای بخشیده‌است که اززمان قرون وسطی تا این ایام محفوظ مانده.

ازمیان رودهای مزبور که حمدالله مستوفی مختصراً وصف کرده ـ رودخانه‌های زیررا میتوان نام برد: جاجرود که بخش بزرگی ازبلوك ری‌را مشروب میساخته‌و ٤ جوی ازآن منشعب کرده بودند[۲] . گاوماسارود که‌برای ناحیهٔ ساوه نقشی‌را که زنده رود دراصفهان داشته ـ ایفاء میکرده است . وزیرشمس‌الدین محمد صاحب دیوان جوینی (که درسال ۱۲۸٤ م ـ ٦٨۳ هـ ـ اعدام شد) سدی‌برآن‌رود احداث کرده ودر نتیجه «بحیرهٔ» ایجادشده بود و آبهای بهاری‌آن مزارع آوه وساوه را مشروب ساخته باقیمانده دربیابان هدرمیرفت[۳] . رودهای تاب وآب‌زکان وآب‌شیرین وآب‌جره‌خبدان وآب بشاور وآب برازه که نواحی مختلف فارس را مشروب میکرده‌اند[٤] . رود دیورود درحوالی جیرفت کرمان جاری بوده است . این رود جریان فوق‌العاده سریعی داشته وبیست‌آسیاب‌را بحرکت درمیآورده[۵] . شوره‌رود وده‌رودك[٦] که ناحیهٔ نیشابور را در درخراسان آبیاری میکرده[۷] . درفصل بهار هنگام زیادی آب ، برکنار شاخه‌ای از شوره‌رود ـ که عطش‌آباد نام‌دارد ـ بیست آسیاب دایربوده ولی تابستان عطش آباد خشك میشده است[۸] . بطورکلی آب اکثر این رودها برای شرب کشتزارها وباغها

---

(۱) همانجا . ص ۲۲۸-۲۲۰ .

(۲) همانجا . ص ۲۲۰ .

(۳) همانجا . ص ۲۲۱ .

(٤) همانجا . ص ۲۲٦-۲۲٤ .

(۵) همانجا . ص ۲۲۵ .

(٦) حمدالله مستوفی قزوینی این رودك هارا برشمردودربارهٔ هریك مختصرأسخن میگوید .

(۷) نزهت‌القلوب . ص ۲۲۷ .

(۸) همانجا . ص ۲۲۷-۲۲٦ .

کافی نبوده ودربیشتر واحه های فلات داخلی ایران آبیاری بوسیلهٔ رود وجوی با آب کاریز وچاه یکجا مصارف مزارع را تأمین میکرده ودرخراسان وقهستان(کوهستان) وکرمان ، چنانکه بعد خواهیم دید، بیشتر ازکاریزها استفاده میشده است.

آبیاری بیاری استخراج آبهای زیرزمینی ازطریق مجاری تحت الارضی که کاریز ویا کهریز (بعربی «قنات» وجمع آن «قنوات»)[۱] نامیده میشده ، در قرنهای سیزدهم و چهاردهم ، علی رغم انحطاط امر آبیاری ، بهر تقدیر اززمان ما دایرتر ورایج تربوده است. گ. ا. گروم- گرژی مایلو فنّ احداث وحفر کاریزرادرواحهٔ تورفان(ترکستان شرقی - که اکنون سین تسزیان نامیده میشود) که یکی از باستانی ترین مراکز آبیاری مصنوعی بوده مورد مطالعه قرارداده ومفصلا شرح داده است. حفر کاریزدر ایران - درمقام مقایسه با شرحی که وی داده - فقط ازلحاظ برخی خصوصیات فنی که اهمیت ثانوی دارد باشیوه ای که وصف کرده تفاوت دارد. بدین سبب بیجانیست که شرح وی را نقل کنیم گروم گرژیمایلو چنین میگوید:

«ساختمان کاریسها[۲] بسیارساده است . در محلی که مردم میدانند قشرهای محتوی آب بالنسبة درعمق کمی قراردارد کمانهٔ اصلی یعنی چاه تنگ وعمیقی حفرمیشود که درقشرهای مزبور پایان می یابد. سپس هشت یامنتهی ۱۰ مترآنسوتر[۳]، کمانهٔ دیگری - مانند اولی - زده میشود و بعد کمانهٔ سوم وچهارم وپنجم وصدم تااینکه عمق کمانه به دومتر برسد[۴]. آنگاه از کمانهٔ آخری که حفر جوی (ارك)[۵] از آنجا آغاز میشود - شروع کرده

---

(۱) درعربی کلمهٔ قنات درمورد نهرهای روی زمینی وزیر زمینی - هردو - بکار برده میشود ولی درایران مطلقاً بجای کاریز استعمال میشود. رجوع شود به«Kanat» M .Streck.

(۲) شکل محلی کلمهٔ« کاریز» فارسی.

(۳) درخراسان این چاه ۷-۳ متر عمق دارد . رجوع شود به کتاب «خراسان وسیستان» تالیف ا. گ. چرنیاکوسکایا. ص ۳۵-۳٤.

(٤) یعنی تازمانیکه قشر آبدارخاك بسطح زمین نزدیك شود.

(٥) یعنی مجرای روی زمینی- که بترکی ارك واریك و بعربی نهر وبفارسی جوی گویند.

همهٔ کمانه ها را بوسیلهٔ مجرائی بهم متصل میکنند[1] . بنابراین مجرای اخیرالذکر سراسر خاکهای حاوی‌آب‌را قطع میکند. بدیهی‌است که همهٔ آب قشرهای مزبور بسوی آن مجرای زیرزمینی متوجه‌میگردد، ولی‌بحدی که مجری بتواند جذب کند . برای اینکه آب کاریس را زیاد کنند از مجرای زیر زمینی شاخه هائی منشعب میسازند[2] واگر برای رسیدن باین مقصود شرایط ضروری وجودنداشته باشد چندکاریس متوازی‌را بیکدیگر متصل کرده مبدل‌بیک کاریس میسازند ویاطول همان کاریس موجود را بوسیلهٔ حفرکمانه های جدید میافزایند. ولی مورداخیر بالنسبه کمتردیده میشود، زیرا عمق چاه‌ها هرقدر ازمظهرکاریز دورترشوند رفته رفته بیشتر میگردد وسرانجام به‌حد اعلائی که ازآن تجاوزنتوان کرد میرسد . مثلاً: عمق کمانهٔ اصلی یا آغازکاریسهای خاندون[3] دربعضی موارد به ۸۰ متر میرسد ! ونگهداری کاریس درچنین‌عمقی بس‌دشواراست. تعمیرکاریس نیز ازطریق همان کمانه هائی(چاهها) صورت میگیرد که درآغاز امر برای حفر مجرای‌زیرزمینی کنده شده بوده. بدین‌سبب‌از ریزش جدارکمانه های مزبور بوسیلهٔ چارچوبهای تخته‌ای جلوگیری میشود . معهذا غالباً چاه کاریزها ریزش میکند وبدام دردست تعمیر است. همهٔساکنان سرزمین تورفان کمابیش باساختمان‌واحداث کاریسها آشنا هستند ولی‌فقیرترین افراد به‌تعمیر آنها میپردازند[4] . زیرا این کاررا دراینجا بسیار خطرناك و دشوار میشمارند وحق‌هم دارند. درعوض قربانیهای حوادث سوءناشی از تعمیر

---

(۱) دقیقتر بگوئیم دالان زیرزمینی باچوب‌بست‌استحکام‌ویا بدون‌آن.

(۲) یعنی دالان زیرزمینی یا کاریز (کاریس) بمعنی اخص .

(۳) خاندو ـ یکی از واحه های ایالت تورفان .

(٤) درایران قرون‌وسطی تعمیر وتنقیه قنوات‌توسط روستائیان برسم بیغارانجام‌میگرفته ویا بتوسط بندگان.

ویا حفرکاریسها را بحساب عمومی دفن میکنند وگورایشان موردا‌حترام عامه است . اگر ازنقطهٔ مرتفعی بخطهٔ تورفان بنگرند، چنان پندارندکه فارالسم های عظیم الجثه ای آنجارا کنده‌اند بااین تفاوت که توده های بزرگ خاك پراکنده نبوده بلکه بخطوط مستقیم ومرتب قراردارند . اینها کاریسها هستند . برروی هم کاریس (کاریز) دستگاهی است شگفتی انگیزهم، ازلحاظ عظمت وهم ازجهت جسارت فکر وطرح . این دستگاه بالتمام دراعماق زمین - در ژرفای ده‌هامتر قراردارد و بدین‌سبب جلب‌نظر جهانگردرا نمیکند . وحال‌آنکه اگر مجموع کاری راکه مردم تورفان - نه‌تنها برای حفر این شبکهٔ مجاری زیرزمینی، که زندگی صدها خانواده را تامین مینمایند ، بلکه برای نگهداری و ترمیم دائم آن صرف‌میکنند، حساب کنیم[1] شگفتی مارا حد وسری نخواهد بود . کافی است بگوئیم که برای آبیاری زمینی بمساحت ۱۳۰ مو (یعنی ۸/۷ هکتار) درواحهٔ خاندو آب کاریزی که اقلاً سه کیلومتر طول داشته باشد ضرورت دارد . کاریزی باین درازا ، کمانهٔ اصلی آن اقلا ۹ مترعمق خواهدداشت . وبادرنظر گرفتن اینکه درهر کیلومتر ازصد تا ۱۲۰ چاه باید زده شود[2] ودرسراسر کاریز از ۳۰ تا ۳۶ کمانه کنده‌شود که عمق متوسط آنها درحدود ٤ متر ومساحت مقطع ۰٫۵ متر مربع، این نتیجه بدست میآید که برای حفر کمانه ها می بایست اقلا ۷۵ هزار مترمکعب خاك وسنگ بردارند . اگر خاك و سنگ مجرای زیرزمینی سه کیلومتری راهم باین رقم اضافه کنیم جمع رقم خاك برداری به ۸۵ هزارمتر مکعب بالغ میگردد که چند ده هزارمترمکعب ازاین مقداررا بناچار ازعمق ٤ تا ۷ متر بالا آورده‌اند»[3] .

---

(۱) یعنی برای تنقیه کاریز ازلای ولجن که مرتباً صورت میگرفته .
(۲) یعنی چاه‌هائی که روستائیان (مقنان) بوسیلهٔ طناب درون‌آن میروندوبه‌تنقیه کاریز می‌پردازند .
(۳) گ . ا . گروم - گرژیمایلو، «شرح‌مسافرت به‌غرب چین» ص ۲۲۸-۲۲۷ .

شاردن فرانسوی (درحدود ۱۶۷۰ م.) شرح مختصری دربارهٔ کاریز نوشته. بگفتهٔوی «ایرانیان برای کشف آب زیرزمینی درپای کوه چاه میکنند و همینکه آب باریکی یافتند آنرا از طریق مجاری تحت الارضی (Canaux Souterrains) به هشت تا ده «لیو» و گاهی بیشتر منتقل میکنند و آبرا از نقطهٔ مرتفع بهجاهای پستتر میرسانند - تابهتر جاریشود. درجهان قومی وجودندارد که مانند ایرانیان درمصرف آب صرفه جوئی کند. این مجاری زیر زمینی گاهی درعمق ۱۰ الی ۱۵ «توآز» (هر «توآز»= ۱٫۹۴۹ متر) حفرشدهاست. من کاریزهائی باین عمق (قریب ۳۰ متر) دیدم. اندازه گرفتن عمق این مجاری آساناست- زیرا که درهر ۸ «توآز» (قریب ۱۵ متر) یک چاهنفس کش (Soupiraux) دیده میشود که قطردهانهٔآن باندازهٔچاههای خودمان است... مسلماً درجهان قومی وجودندارد که همچون ایرانیان در نقب زدن وحفر مجاری زیرزمینی چنین چیره دست باشد. این مجاری علیالرسم از۸ تا ۱۰ پا (Pieds) عمق و۲تا۳ پاعرض دارند»[2].

بیشک کاریز کنی یکی ازشیوههای قدیمی هنر آبیاری ایرانیان است[3]. باب چهارم «اشیاءالآثار» تألیف رشیدالدین که مفقود است - «درمعرفتماهیت وکیفیت احوال واسباب کهریز وچشمها وتحقیقات هرعملی که بدان تعلق دارد» بودهاست[4]. درایران گذشته ازمهندسان[5] متخصص واجد معلومات ریاضی شغل ویژهٔحفاران کاریز نیزوجودداشته. اینان استادانمجربی بودند که قشرهای واجدآبرا کشفوچاهها را

---

(۱) ۴۰-۳۲ کیلومتر.

(۲) شاردن. مجلد۴- ص ۹۷-۹۶.

(۳) دربارهٔ وصف کاریزهای ایران همچنین رجوع شود به :
J. E. Polak. Persien, das land und Seine Bewohner ص ۱۱۸-۱۱۶.

(۴) جامع التصانیف رشیدی. ورق ۳.

(۵) ابن البلخی ص ۱۳۸-۱۳۷.

درجهت لازم حفر کرده ودالانهای تحت‌الارضی کاریزهارا احداث مینمودند. شاغلان این حرفه‌را بنام فارسی «کاریزکن» ویا «کهریزکن»[۱] ویا به کلمهٔ مترادف عربی آن «مقنی» میخواندند. درفرهنگ شمس فخری اصطلاح «کمارنه» که کلمه‌ای محلی است (اصفهانی) برای ادای این مفهوم آمده[۲]. این استادان کار تعمیر وتنقیه کاریزهارا رهبری میکردند[۳]. وبدیهی است کارهای سخت احداث وتنقیه کاریزهارا روستائیان برسبیل بیغار - وطبق فرمان - انجام میدادند. دردالان تحت‌الارضی غالباً تنبوشه‌ها یا گنگ‌های سفالین قرارمیدادند. وشمس فخری اصطلاح خاص «موری» را برای این تنبوشه‌ها بکاربرده است[٤].

دشواری احداث وتنقیهٔ کاریز، بیش ازهمه چیز، مربوط بعمق آن و چاه‌های مراقبت بوده. حمدالله مستوفی مطالبی دربارهٔ عمق آبهای تحت‌الارضی وبالملازمه چاهها وکاریزها - دربعضی نقاط - ذکر میکند: درناحیهٔ سلطانیه این عمق ۳-۲ تا ۱۰ گز[٥] ودرناحیهٔ قم ۱۵ گز[٦] ودرتبریز. ۳ گز ودرشنب غازان نزدیک تبریز. ۱ گز ودر ربع رشیدی - آنهم نزدیک تبریز - بیش از ۷۰ گز[۷] بوده است. بگفتهٔ یاقوت در کرمان آبهای تحت‌الارضی درعمق ۵۰ گز قرارداشته[۸].

بلوک گناباد (جناباد - معرب آن است) درقهستان از لحاظ کاریزهای عمیق

---

(۱) مناقب شیخ صفی‌الدین اردبیلی ورقهای a۷ و b۱۲۲ .

(۲) شمس فخری. ص ۱۳۲-۱۳۱ (شمارهٔ ۱۷۱). «کمانه - مقنی - یعنی نقب زن و کاریزکن» .

(۳) مناقب شیخ صفی اردبیلی. ورق b ۱۲۲ . هم رجوع شود به: شاهنامهٔ فردوسی جلد ٤ . ص ۷۱۰ (باب ۱۵، شعر ٤١٩٤): چاه کن .

(٤) شمس فخری، ص ۱٤۲-۱٤۱ (شمارهٔ ٥) . موری - گنگ سفالین باشد که در کاریز نهند.

(٥) نزهت‌القلوب ص ٥٥ .

(٦) همانجا. ص ٦٧ .

(۷) همانجا. ص ۷۷ .

(۸) یاقوت، مجلد چهارم، ص ۲٦٥ . ابن‌الفقیه. ص ۲۰٦ .

مشهور بوده است. وحتی افسانه‌ای دربارهٔ ژرفای کاریزهای آن پدید آمده بوده که ناصرخسرو شاعر وحکیم وجهانگرد (قرن یازدهم میلادی) ازقول (گویا) شاهدی عینی چنین نقل میکند:

«وچون از تون برفتم آن مرد گیلکی مرا حکایت کرد که وقتی ما از تون بگناباد میرفتیم دزدان بیرون آمدند برما غلبه کردند چندنفر ازبیم خود را درچاه کاریز افکندند[1] بعد ازآن یکی را ازآن جماعت پدری مشفق بود بیامد ویکی را بمزد گرفت ودرآن چاه گذاشت تا پسر اورا بیرون آورد چندان ریسمان ورسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و مردم بسیار بیامدند هفت‌صد گز رسن فرورفت تاآن مرد بین چاه رسید رسن درآن پسر بست و اورامرده بر کشیدند... آن کاریز چهارفرسنگ میرود»(۲۷ کیلومتر[2]).

درنزهت‌القلوب منقول‌است که در پیرامون گناباد کاریزهای‌عمیق وجوددارد که ازجنوب بهشمال ممتد است ویکی ازآنها ۷۰۰ گزعمق و ٤ فرسنگ درازادارد[3].

البته چنین عمقی غیر محتمل است ولی‌شاید که کاریزهای گناباد از نود تا صدمتر عمق داشته‌اندواین حدیست که‌تجاوز ازآن امکان‌پذیرنبوده. وچون درچنین عمقی تنقیهٔ کاریز محال است ـ نیک قابل درك میباشد که دربارهٔ عمق اینگونه قنوات افسانه هائی ساخته‌شده وجهانگردان‌نیز آن‌داستانهارا شنیده باور کرده‌باشند. شاردن‌نیز از پسر وزیر خراسان شنیده بود که:

«کاریزهائی دیده‌شده که چاه آنراپایان‌نبوده‌ومیگفتند که عمق‌آنها ۷۵۰ گز است. گز ذراع ایرانیان است وبا۲٤ انگشت (هرانگشت ۲/۷ سانتیمتر) برابر بوده. بنابراین عمق چاه ٤۰۵ «توآز» میشده واین غیر محتمل است»[4].

---

(۱) «درچاه کریزا فکنند».

(۲) سفرنامهٔ ناصر خسرو ـ چاپ برلن ص ۱٤۱.

(۳) نزهت‌القلوب. ص ۱٤٤.

(٤) شاردن. مجلد ٤، ص۹۷.

طول کاریزها دربسیاری ازموارد، به ۵۰-٤۰ کیلومتر بالغ میگردیده وشاردن‌نیز در این باره سخن میگوید[1]. تعداد کاریزها دربسیاری ازنواحی - مثلا کرمان - بسیار زیاد بوده. بگفتهٔ حمدالله قزوینی ناحیهٔ تبریز توسط ۹۰۰ کاریز وتعداد کثیری‌چاه ونهرهای روی زمینی منشعب ازمهران رود مشروب میگشته[2]. ارقامی دربارهٔ‌تعداد کاریزها درقرنهای‌سیزدهم وچهاردهم م. دردست‌نیست ولی دراینکه تعدادقنوات درآن‌دوران به‌ده‌ها هزار بالغ میگشته‌شکی‌نیست‌واین‌ازداستانی که‌شاردن‌نقل‌میکند مستفاد میگردد. وی چنین میگوید :

«یکی از همسایگان من دراصفهان که پسر وزیرخراسان(Corasson) (یعنی باکتریان قدیم) بود بارها میگفت که پدراو در دفاتر آن ایالت مشاهده کرده بوده که زمانی ۴۲ هزار کاریز درآنسرزمین وجود داشته است»[3].

شاید این‌وزیر خراسان‌درقرن‌هفدهم «کتاب‌القنیه» (قرن‌نهم‌م.)را که‌اکنون مفقود است و ازدست رفته دیده بوده ورقم ۴۲۰۰۰ کاریزرا -فقطدرخراسان- از آنجا اخذکرده باشد. پس‌ازهجوم‌مغول، بسبب‌انحطاط‌امر آبیاری، مسلماً تعداد کاریزها تقلیل یافت. ولی از گفتهٔ شاردن چنین برمیآید که حتی درآنزمان‌هم ده‌ها هزار کاریز وجودداشته. وی چنین مینویسد :

«تنها درخاك ماد (آذربایجان) درظرف شصت‌سال اخیر از تعداد مجاری زیر زمینی (Canaux Seuterrains) ۴۰۰ قنات کسر شده است»[4]

چنانکه گفتیم برای تنقیهٔ کاریزها و نهرها روستائیان را اجباراً برسبیل بیغار بکار وامیداشته‌اند. درکتاب «محاسن اصفهان» ازگماردن روستائیان به بیغار سخن‌رفته

---

(۱) همانجا. ص ۹٦.

(۲) نزهت‌القلوب، ص ۷۷.

(۳) شاردن، مجلد چهارم، ص۹۷.

(٤) همانجا ص ۹۷-۹٦.

است. در تذکرهٔ حیات شیخ خواجه احرار (پایان قرن یازدهم م.) خبری هست که ازهرزوج گاو (مترادف اصطلاح «جفت گاو»)[۱] در املاك آن شیخ ـ واقع در ناحیهٔ کارشی جویبار سالیانه یکنفر برای تنقیهٔ‌سیآمده وبرروی هم . . . ۳ نفر جمع میشدند[۲]. درآسیای میانه دربعضی موارد برای اینگونه کارها ازبردگان نیز استفاده میشده. در نیمهٔ اول قرن شانزدهم کوچکونجی‌خان درامور آبیاری ـ نزدیك شهرترکستان ـ از ۹ بردهٔ هندی استفاده میکرده[۳]. شکی نیست که این روش در ایران نیز معمول بوده. جریان تنقیهٔ قنات(کاریز) را د. د. بوکی‌نیچ چنین شرح میدهد:

«دومرد نیمه برهنه چرخی بدوی را که روی چاه کاریز قرار گرفته میچرخانند ودرفاصله های زمانی معین کیسه‌ای چرمی‌را که پرازلای است خارج میکنند ـ این لای‌را آدمی که‌بوسیله طناب بدرون جوی کاریزرفته، ازآن پائین بالا میدهد (عکسی‌هم دراین منظره نقل کرده است)[۴]».

چنانکه گفتیم درفرهنگ‌شمس‌فخری اصطلاح ویژه‌ای (لجن،لجم) برای‌ادای مفهوم لائی که ازچاه وباجوی وبا کاریز بمنظور تنقیه آن خارج میکنند ذکر شده است[۵].

یک‌نوع خاص‌ولی‌نادر کاریزنیزوجود داشته‌است: باین‌معنی که آب‌ازقشرهای تحت‌الارضی‌آبدار استخراج نمیگشته بلکه ازرودخانه گرفته میشده است ودرمواردی باین شیوه متوسل میشده‌اند که وضع برجستگی زمین اجازه نمیداده که از رودخانه

---

(۱) دربارهٔ اصطلاحهای «جفت» و «زوج» به‌فصل ششم‌رجوع‌شود.

(۲) رشحه عین‌الحیوة ص ۲۲۸.

(۳) «بدایع الوقایع» واصفی. نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی (فرهنگستان علوم) شمارهٔ ۲ ۵٦ ـ D ورق ۱۱۹ a.

(٤) ن.ن.ـ واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ، «کشاورزی افغانستان». ص۱٤۱-۱٤۰.

(۵) شمس فخری، صفحه ۱۰٦ (شمارهٔ ۱۲۲).

مجرائی روی زمینی احداث کرده آب را بمحل منظور نظر برسانند[1] . یوزافات (جوزافا) باربارو سفیر ونیز این نوع کاریزرا درحدود سال ۱۴۷۰ م. = ۸۷۵ ﻫ . میلادی در جنوب ایران مشاهده کرده بوده . وی چنین مینویسد :

« همهٔ این قسمت ایران که برسر راهمابود وازآن میگذشتیم «خشک وبی‌حاصل وریگزار وسنگلاخ وکم آب است . بطوریکه هرجا آب بوده شهری پدید آمده گرچه قسمت اعظم آنها ویران است ... گندم‌زارها و تاکستانها ومیوه آنها بوسیلهٔ آن آب (کاریزها) میروید. هرجاآب‌نباشد زندگی دشوار است . معهذا ایرانیان میکوشند آبرا از زیر زمین بهرجا خواهند منتقل کنند وغالباً آب رودخانه را به‌فاصلهٔ پنج روز از راه دور از آن انتقال میدهند. بطریق زیر: نزدیک رودخانه چاهی میکنند واز قعر چاه بادیلم بطرفی که‌آبرا خواهندمنتقل کنند مجرائی حفرمیکنندبطوریکه همیشه میتوانند آن مجری را امتداد دهند . این مجرای زیر زمینی از آن چاه عمیق‌تراست[2] وچون آنرابطول بیست قدم حفرکردند چاه دیگرمیکنند مانند اولی وباینطریق ازچاهی بچاه دیگر مجرای زیرزمینی‌را امتدادداده آبرابوسیلهٔ آن بهرکجا خواهند میرسانند»[3] .

درقرون وسطی آبیاری بوسیلهٔ چاه نیز درایران بسیارمتداول بوده ونوشته های حمدالله مستوفی که غالباً از «چاه‌ها» سخن میگوید گواه براین است (به جدول شمارهٔ ۷ رجوع شود) . طرز آبیاری ازچاه را شاردن درقرن هفدهم مفصلا شرح داده وشکی‌نیست که درقرن‌چهاردهم‌نیز همان شیوه (ویابتقریب همان‌شیوه) معمول‌بوده است. وی چنین میگوید:

---

(۱) دربارهٔ این‌نوع کاریزها رجوع‌شود به‌گ. آ. آراندارنکو . « لحظات فراغت در ترکستان» . ص ۱۶۲ .

(۲) یعنی چاه مراقبت.

(۳) باربارو، ص ۷۰ .

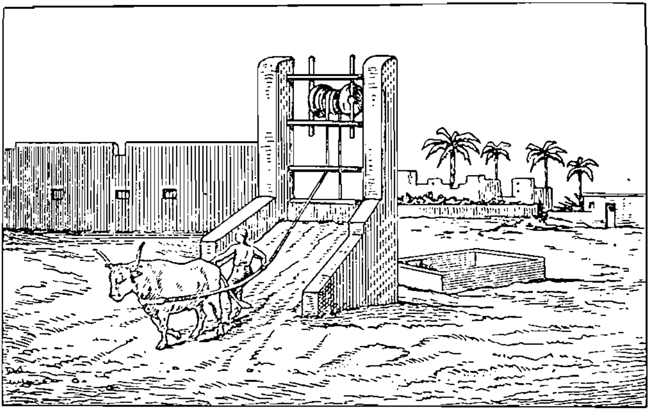
« ایرانیان گذشته ازآب رودخانه و جوی و قنات از آب چاه‌ها نیز (des puits) استفاده میکنندوتقریباً درهمه جای‌آن سرزمین چاه‌وجوددارد. آب را بکومک گاوهای نر، در دولهای بزرگ چرمی (یا « مشکهائی » (Gros sceaux de Cuir) که از ۲۰۰ تا ۲۵۰ لیور وزن‌رابالا میآورند،ازچاه میکشند. این دول (یامشک) از پائین دهانه‌ای (Gorge) دارد بدرازای ۲ تا ۳ پا وقطر نیم پا، و طنابی که بدان متصل است و به‌بالای چاه بسته همیشه آنرا سربالا نگاه میدارد که آب ازآن نریزد. گاونر بکومک طناب ضخیمی (Une grosse corde) که بدور چرخی (Roue) که دارای سه پا قطر است، و دربالای چاه چون قرقره‌ای نصب شده، پیچیده میشود دول (مشک) را بالا میکشد و آب را به حوض مجاور دهانهٔ‌چاه (Un bassin - Joignant) میرساند و ازدهانهٔ مشک درحوض میریزد وزان‌پس‌آب ازآنجا بمزارع تقسیم میگردد.

برای اینکه گاو بآسانی آب‌را بالابکشد معبررا طوری تعبیه کرده‌اند که درحدود سی‌درجه‌سورب است و بدین‌طریق‌درسطح مایلی از بالابپائین حرکت میکند وضمناً باغبان‌هم روی طناب می‌نشیند و بدینوسیله زحمت خوداو کمتر میشود وفشار برطناب به گاوهم کومک میکند. بنابراین این تعبیه - هرقدرهم ساده و بدوی (Rustique) بنظرآید- هم‌راحت است‌وهم ارزان و بکاربستن‌آن فقط یک‌نفر لازم‌دارد (به‌تصویر ۳ رجوع شود)».

درایران برای کشیدن‌آب‌ازچاه بوسیله دولهای‌چرمی ازدامهای کاری استفاده میکرده‌اند. آب‌از دولها درحوضچه‌ای ریخته میشد وسپس از طریق جویهای تقسیم به باغ منتقل میگردید. ابن‌بطوطه‌نیز درنیمهٔ‌اول قرن چهاردهم درجنوب عربستان، درظفر (حضرموت) این شیوهٔ آبیاری باغهارا باآب چاه مشاهده کرده. فقط در آنجا بجای گاونر بردگان (مرد ویازن) آب میکشیدند. وارباب ایشان‌را بچرخ چاه بسته مجبورمیکرد ازعمق زیادی‌دول چرمی بزرگ پرآب‌را بالا بکشند وسپس‌آب‌ازدهانهٔ

مخصوص به‌حوض ریخته میشد و ازآنجا جاری‌شده باغ را مشروب میساخت .

دربارهٔ کار بندگان درکشاورزی ایران درقرون وسطی و قرنهای سیزدهم و چهاردهم درمنابع موجود اشارات صریحی شده است. و باحتمال قوی شیوه‌ای که ابن‌بطوطه درعربستان جنوبی مشاهده کرده بوده درمورد آبیاری بوسیلهٔ چرخ و چاه درایران‌نیز ـ دردوران موردمطالعهٔ‌ما ، تاحدی معمول بوده است.



۳ـ چرخ‌چاه درفارس که بانیروی حیوانی میگردد (ازآلبوم سفر شاردن)

شاردن دربارهٔ ترتیب آبیاری در اراضی و باغها ـ ترتیبی که ظاهراً درطی قرون وسطی تغییرنکرده (یاتقریباً بلاتغییرمانده‌بوده) ـ جزئیات جالب‌توجهی‌رابیان میکند. درآغازقرن بیستم‌نیز شیوه‌های‌آبیاری درایران بتقریب همان بوده که‌شاردن شرح‌میدهد. وی میگوید :

«اماراجع به تقسیم آب رودخانه ویاچشمه، بنا برضرورت این امر را

هر هفته ویا ماهیانه انجام میدهند. بدین طریق: که کاسه‌ای مسین و گرد وبسیار نازکرا که سوراخی کوچک دروسط دارد درجویی که آبرا به مزرعه میرساند قرارمیدهند. آب بتدریج از آن سوراخ وارد کاسه میشود و چون کاسه به ته آب رفت ـ اندازه پرشده است. آنوقت مجدداً شروع میکنند تا آنکه مقدارآب مقرر وارد مزرعه شود . کاسه درظرف دو تا سه ساعت پر میشود. . . صاحبان باغها سالیانه مبلغی متناسب باتعداد دفعاتی که باغ ایشان آب لازم دارد می‌پردازند. آب‌را بدون تخلف در روز معین میدهند ودرآنروز هرکسی راه آب باغ خودرا میگشاید. وچون یکباره سراسربخشی را (Canton) مشروب میکند شخص بآسانی میتواند آب‌را ازباغ دیگر بباغ خود بیندازد. ولی این‌نوع تقلب سخت ممنوع است و بشدت مجازات میشود. برای اینکه این شیوهٔ تقسیم آب بهتر درك شود باید درنظرگرفت که درهرایالت کارمندی (Un officier) مأمور آبهای آن ایالت است واورا «میرآب» یعنی «امیرآب»[۱] مینامند ووی باکمال دقت موضوع تقسیم آب‌را اداره میکند و آدمهای او برسر هرجوی هستند تا آب آنجویها را برحسب دستور ازیک بخش به‌بخش‌دیگر و از یک مزرعه بمزرعه دیگر بیندازند (de champ en champ) . این‌شغلی است بسیار پر مداخل . مثلاً میراب اصفهان ازمقام‌خود سالی چهارهزار تومان که برابر باشصت‌هزار اکوباشد مداخل دارد ـ صرف‌نظر ازمبلغی که معاونان‌او برای خود گردمیآورند»[۲] .

سپس شاردن ازوجوهی که روستائیان برای آبیاری‌میدهند وهدایای اجباری که به‌میراب باید‌تقدیم کنند سخن میگوید[۳] (محل تصویر شماره ٤) .

دراین ایام نیز ایرانیان باستعمال کاسهٔ مدور مسین ویامفرغی برای اندازه ـ

---

(۱) معنی‌تحت‌اللفظی کلمهٔ عربی‌ـ‌فارسی«میرآب» «رئیس مجاری آبیاری» بلوك‌است.

(۲) شاردن، مجلد چهارم ، ص ۱۰۰-۹۸ .

(۳) دراین‌باره به‌فصل هفتم این کتاب رجوع شود .

گرفتن زمان و مقدار شرب مزارع و باغها بخوبی آشنا هستند. نمونه‌ای از کاسهٔ مزبور در موزهٔ مردمشناسی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد (به‌تصویر شمارهٔ ٤ رجوع شود) موجود است[1]. این کیل را در زبان فارسی تنگ[2] میگویند. در قرن دهم میلادی نیز دائرة المعارف «مفاتیح العلوم» ابوعبدالله الخوارزمی در شمار اصطلاحات مربوط به‌آبیاری تحت عنوان «بست» ظاهراً بدان اشاره کرده میگوید:



٤ـ تنگ ـ که برای اندازه گیری زمان آبیاری زمین بکار میرود (ساعت آبی) ناحیهٔ اصفهان (ازمجموعهٔ موزهٔ مردمشناسی شوروی) شمارهٔ ۲۷۱

بست ـ کیلی است که ساکنان مرو بکار میبرند ـ ومعبری است برای آب از سوراخی که عرض و طول آن یک «شعیره میباشد» طبق. همان منبع در خراسان و خوارزم (درقرن دهم. م) ده بست کیلی برای آب بوده و فیکال نامیده میشده و یک ششم (یک دانگ) آب یک شبانه‌روز را «صرافه»[3] میخواندند.

(۱) MAE ـ شعبهٔ ایران، مجموعهٔ س.م. مار و یو.ن. مار ـ ذخیرهٔ ٤۳۳ شمارهٔ ۳۷۱.

(۲) «تنگ» بفارسی معانی بسیار دارد و دراین مورد منفذی در کاسه برای عبور آب است (کیل آب).

(۳) مفاتیح العلوم. متن عربی ص ۷۱-۷۰، همچنین رجوع شود به: و.و. بارتولد. «تاریخ آبیاری ترکستان ص ۵۵. «شعیره» درنواحی مختلف متفاوت بوده. معهذا گمان نمیرود که دراینمورد چنانکه بارتولد می‌پندارد ـ سه‌سانتیمتر بوده ـ زیرا اگر گفتهٔ او را بپذیریم، عبور آب ازمنفذ بسیار سریع میبوده.

راوندی درفاصلهٔ قرنهای دوازدهم و سیزدهم در مورد ظرف مزبور اصطلاح «پنگان» را بکار برده که معرب آن «فنجان» است[۱]. استاد محمد اقبال ناشر تألیف راوندی در لغتنامه‌ای که منضم بدان کرده لفظ مزبوررا چنین معنی میکند «پنگان کاسه وپیاله عموماً وطاس مس که سوراخ کرده باشد خصوصاً که آنرا درمیان آب ایستاده گذارند وساعات شبانروزیرا معلوم کنند و معرب آن فنجان است (برهان)»[۲] بنابراین تعیین مقدارآب درحین آبیاری بوسیلهٔ ظروف مسین سوراخداری که باهستگی پرمیشود شیوهٔ باستانی ایران درفن آبیاری بوده است.

آننالمبتون اخیراً ترجمهٔ سندی‌را بنام طومار شیخ بهاءالدین مورخ ماه رجب سال ۹۲۳ هجری (از ۲ ژوئیه تا ۱۸ اوت سال ۱۵۱۷ م.) بزبان انگلیسی منتشر کرده که قواعد وترتیب آبیاری واحهٔ اصفهان‌را از زنده‌رود شرح میدهد. در سند مزبورنیز اصطلاحات فنجان (فنجان ـ پنگان) و«پنگ» و «پیاله» بمعنی ظرف‌اندازه‌گیری زمان وبالنتیجه سهم‌آبی که جهت‌شرب باغ ویا مزرعه صرف‌شده[۳]ـ دیده‌میشود.

مقدارآبی که برای شرب مزارع وباغها داده میشده همیشه از روی مدتی که برای آبیاری فلان ویابهمان قطعه‌زمین تعیین شده بوده ـ معین میشده وآن مدت‌هم بکومک کیلی که دربالا شرح‌آن رفت مشخص میگردیده. درسنددیگری که مربوط بآغاز قرن نوزدهم است آب قنات به هفت «قسمت» تقسیم‌شده وهر قسمت برابربوده بایک شبانه‌روز استفاده از آب و «شبانه‌روز» نامیده میشده است. ویک‌هفتم قسمت شبانه روز را «سهم» می‌خوانده‌اند[۴].

چنانکه شاردن نیز متوجه شد درایران‌اواخر قرون وسطی، کشاورزی بشیوهٔ

---

(۱) راوندی ص ۳۲۴، ۳۰۲.

(۲) همایجا ص ۴۹۶ (فرهنگ) ذیل کلمهٔ «پنگان».

(۳) A. S. Lambton, The regvlation of the Waters of the zayande Rud ص ۶۶۳-۶۷۳.

(۴) نسخ خطی اسناد نخجوان. ص ۷۴، شمارهٔ ۱۰ ـ همه نامهٔ آب سال ۱۲۲۵ ه.

واحه‌ای وقلت نسبی زمین زراعتی وبطور کلی کمی جمعیت نتیجهٔ انحطاط امرآبیاری وکافی‌نبودن آب بوده است. معهذا درنیمهٔ اول‌قرن‌چهاردهم م. ـ دوران اعتلای نسبی کشاورزی ـ تأسیسات‌آبیاری تاحدی احیاء شده بوده ودربعضی نقاط (بخصوص واحهٔ اصفهان وفارس وخراسان) تاحدی درسطح عالی نگاهداری میشده.

انواع شیوه‌های آبیاری درنواحی مختلف

دربارهٔ انواع شیوه‌های آبیاری که درایالات ونواحی مختلف ایران ـ در نیمهٔ اول قرن چهاردهم ـ متداول بوده از روی جدول ۷ ـ که بااستفاده ازاطلاعات‌مندرج درتألیف حمدالله مستوفی تنظیم کرده‌ایم ـ میتوان داوری کرد[۱].

مبارزه باریگ روان

برای زراعت نواحی شرقی ایران، گذشته از آبیاری مصنوعی، مبارزه باریگ روان وممانعت ازفروگرفتن ریگ مزارع وباغهارا ـ نیز دارای اهمیت بوده. مؤلف «تاریخ سیستان» متذکر میگردد که: «شرایط آبادانی سیستان برسه بند بستن نهاده‌اند: بستن بند آب وبستن بندریگ و بستن بند مفسدان». بستن بندآب یعنی ایجاد سدها در بخشهای سفلای هیلمند و «فرا» رود ودیگر رودها ـ ناحیه‌ای که هنگام طغیان بستر برکهٔ هامون بزیر آب میرود. بندریگ یعنی دیوار ویا حصاری که اراضی مزروع را دربرابر حملهٔ ریگ روان که بادکذائی سیستان حامل آن‌است حمایت بکند. اما «بستن بندمفسدان بمعنی حصارهای طویلی است که مردم را از هجوم صحرانشینان ودیگر دشمنان محفوظ دارد[۲]. ملک‌الشعراء بهار ناشر و مفسر «تاریخ‌سیستان» قسمت زیررا ازکتاب «عجایب‌البلدان» منتسب بهابوالمؤید بلخی (ازروی نسخهٔ خطی خویش) نقل میکند:

---

(۱) باید گفت که درهیچ منبع دیگر این‌چنین اطلاعات کاملی وجود ندارد.

(۲) تاریخ سیستان ص ۲۱.

جدول شماره ۷

مملکت وولایت (اصطلاح قدیم)	نوع آبیاری	ملاحظات
۱-عراق عجم(۱)		
اصفهان	نهر منشعب از رود، کاریز، چاه	نهرها از زنده رود منشعب میشده؛ آب فراوان
ری	نهرهای منشعب ازرود	چهل نهر از جاجرود منشعب شده
قزوین	نهرهای منشعب ازرود ، کاریز	نهرها ازترکان رود منشعب میشده ، آب در تابستان بقزوین نمیرسیده ، ازابهر رود هم .
سلطانیه	کاریز وچاه	
ابهر	نهرهای متفرع از رود	نهرها ازابهر رود منشعب میشده . آب فراوان بوده
طارمین	نهرهای منشعب ازرود	نهرها از رود طارم و سفید رود منشعب میشده ولی بخش ناچیزی ازآب سفید رود بمصرف آبیاری مزارع وباغها میرسیده وقسمت اعظم بلا استفاده میمانده
طالش ، اشکور ، دیلمان ، خرقان ، خسته جان .	جویهای کوهستانی ،نهر های منشعب از رود	نواحی مربوط به جبال البرز .
رودبار (الموت)	نهرهای منشعب از رود	نهرها از شاه رود ـ که بخش کوچکی از آن برای آبیاری بکار میرفته
زنجان	نهرهای منشعب ازرود ، کاریز	نهر های منشعب از سفید رود وزنجان رود .
ساوه وآوه	نهرهای منشعب ازرود، کاریز	نهرهای مزدقان رود وگاوماسارود. بر رود اخیرالذکر سد بزرگ صاحب دیوان وجود داشته وقسمت اعظم آب ازآن بوده.
ساوجبلاق	نهرهای منشعب ازرود ، کاریز	نهرهای کرخ رود. آب فراون بوده.
سجاس و سهرورد	نهرهای منشعب ازرود	

(۱) نزهة‌القلوب ص۰ ۷۰-۷۲-۷۴ ۴۷-۷۰-۷۲-۲۱۶-۲۱۲-۲۲۰

جدول شماره ۷

مملکت وولایت (اصطلاح قدیم)	انواع آبیاری	ملاحظات
کاغذ دنان	آب جوی	
قم	نهرهای منشعب ازرود و وچاه	نهرها ازقم رود منشعب شده بوده .
کاشان	نهر های منشعب از رود و کاریز	نهرها از کاشان رود منشعب میشده . در تابستان آب آن‌را دهکده‌های بالادست میبردند وبشهر کاشان نمیرسیده
جربادقان	نهرهای متفرع از رود	نهرها ازقم رود منشعب شده بوده.
فراهان	کاریز	
کرج و کرخ رود	جویها و نهرهای متفرع ازرود	نهرها از کرخ رود متفرع بوده
همدان	جویها ونهرهای منشعب ازرود	بیش از ۱۰۰۰ جوی از الوند جاری بود
اسدآباد	جویها ، کاریز (قنات)	جویها ازکوه الوند جاری بوده
خرقان	جویهای کوهستانی	«
رود راور	«	«
نهاوند	«	«
یزد	کاریز	
۲-لرستان (۱)	درسراسر ایالت جوی ونهر	نهرها از رود های آب دزفول و کارون و آب بیات منشعب میشده
۳-کردستان (۲)	درسراسرایالت جوی‌ونهر متفرع ازرود	نهرها از رودهای کولکورور ، آب دکوک وبخصوص رود براز البرز
٤-خوزستان (۳)	درسراسر ایالت نهرهای منشعب ازرود . کاریزفقط دربلوك بیات	نهرها ازرود های دجیل تستر وآب دزفول وکرخه و آب بیات وآب تاب .

(۱) همانجا ص ۲۱٦-۲۱۵، ۷۱ ـ ۷۰ (۲) همانجا ص۱۰۹-۱۰۷، ۲۲۸

(۳) همانجا ص۱۱۱ ، ۱۰۹-۱۱۵، ۲۲٤

جدول شماره ۷

مملکت وولایت (اصطلاح قدیم)	انواع آبیاری	ملاحظات
۵ـ فارس ، اردشیرخوره(۱)		
شیراز	کاریز	کاریزهای معتبر رکن‌آبادوکلات‌بندر. این کاریزها تنقیه‌وتعمیر لازم نداشته .
سیراف	آب باران‌ونهرهای‌منشعب از رود	آب باران‌را درمخازن جمع میکردند . نهرها از رود زاکان متفرع بودند
سروستان وکوبنجان	نهرهای منشعب از رود	
سیمکان و خیرک	نهرهای منشعب ازرود	نهرها از رود آب زاکان منشعب میشده و این رود برای آبیاری از دیگر رودهای‌فارس مهمتر بوده
فیروزآباد	نهرهای منشعب ازرود	نهرها ازرود آب براره وحنیفقان رود منشعب میشده
کارزین وقیروآبزر	نهرهای منشعب ازرود	نهرهای منشعب از رود آب زاکان
کران وایراهستان	آب باران	غلات این ناحیه دیمی است . نهر و کاریز وجود نداشته .
کوار	نهرهای منشب از رود	نهرها ازرود آب زاکان منشعب میشده وسد و بندی برآن بوده
ماندستان	آب باران	نهر وکاریز بالکل وجود نداشته .
همجان وکبرین	نهرهای متفرع از رود	
۶ـفارس‌استخر خوره(۲)		
استخر	جویها و چشمه‌های کوهستانی	
ابرکوه	نهر وکاریز	
اقلید ، سرمق ،	نهر منشعب ازرود	
ارجمان	»	
بوان و مروست	»	

(۱) همانجاص۱۲۰-۱۱٦،۲۱۷،۲۲٦-۲۲٤

(۲) همانجا ص۱۲٤-۱۲۰،۲۱۷،۲۱۹-۲۱۸

(جدول شمارهٔ ۷)

مملکت وولایت	انواع آبیاری	ملاحظات
بیضا	نهر منشعب از رود	
خبرز،آباده،سروات	« «	نهرها از رود کر منشعب شده‌بوده
خرمه	« «	
رامجرد	« «	نهرها از رود کر منشعب‌شده‌بوده. سدی توسطاتابک چاثولی(جاولی) برآن ساخته شده بوده (قرن ۱۲ م)
قطرو	« «	
قمشه	کاریز	
کام فیروز	نهر منشعب ازرود	نهرها از رود کر منشعب میشده.
کربال	« «	« « ودوسد معتبر یکی بند عضدی درکربال علیا و دیگر بند قصار درکربال سفلی برپابوده[۱] .
ماین	« «	نهرها ازرود کر منشعب میشده
۷ - فارس ، دارابجرد[۲]		
دارابجرد	جویهای کوهستانی	آب‌را درمخازن ذخیره میکرده‌اند
جهرم	نهرهای متفرع ازرودوکاریز	
جویم‌ابی‌احمد	کاریز وچاه	
فسا	کاریز	آب جاری روی زمینی بالکل وجود نداشته
۸-فارس، شاپور خوره[۳]		
کازرون	کاریز	
بشاور (بشاپور)	نهر متفرع ازرود	نهرها ازرود آب بشاور منشعب شده بوده
انبوران‌وباشت‌قوطا	« «	
بلاد شاپور	« «	

(۱) رجوع شود به‌ابن‌البلخی ص ۱۵۲-۱۵۱ . به‌ماقبل نیز رجوع شود (فصل-انواع آبیاری) (۲) نزهت‌القلوب. ص ۱۲۵-۱۲۴، ۱۳۹ .

(۳) همانجا. ص ۱۲۹-۱۲۵، ۲۲۶-۲۲۵ .

(جدول شمارهٔ ۷)

مملکت وولایت	انواع آبیاری	ملاحظات
تیرمردان‌وجویکان (خوبذان)	آب باران ونهر	بیشتر غله‌آن دیمی است واندکی آبی ونهرها از رود خوبذان (خوابدان) متفرع بوده
جبل‌جیلویه (که‌گیلویه)	جویهای کوهستانی (؟)	درکوه آب بسیاراست
جره	نهر منشعب ازرود	نهرها از آب‌جره متفرع بوده
گنبدملغان	« «	
خلار	جویها	دراین ناحیه سنگ آسیاب میساختند ولی خود بسبب کمی‌آب‌آسیاب نداشتند
خمایجان	نهر منشعب ازرود	نهرها ازرود آب راتین منشعب بوده
چرام وبازرنگ	« «	نهرها ازرودهای آب شادکان‌وآب‌شیرین منشعب‌بوده
غندجان	آب‌باران، همچنین نهروجوی	غله‌آنجادیم‌بوده. نهرهاازآب جره متفرع بوده است. آب‌چاه شوراست
نوبنجان وشعب‌بوان	نهرمنشعب ازرود	نهرها ازرودهای‌آب خوبذان وکر متفرع بوده
۹-فارس،قباد-خوره[1]		
ارجان(ارگان)	« «	نهرها ازرودآب تاب منشعب میشده ـ ناحیه‌ای بسیار حاصلخیز بوده
ریشهر (ریشهر)	« «	« « «
جنابه(گناوه)	نهرمتفرع از رود	نهرها ازآب شیرین و آب بشاور منشعب‌میشده
جلادجان‌ونیوودیر	« «	آبیاری اینجا مانند ارجان بوده
سینیز	« «	نهرها ازرودآب‌تاب منشعب‌میشده
۱۰-کرمان[2]		
جیرفت	« «	نهرها ازدیورود منشعب شده بوده . براین رود ٤٠ آسیاب بوده .

(۱) همانجا. ص ۱۳۱-۱۲۹،۲۲۵-۲۲٤.

(۲) همانجا. ص ۱٤۰-۱۳۹، ۲۲۵، حمدالله‌قزوینی فقطازآبیاری این‌دوبلوك سخن میگوید . درتاریخ درمان‌هم از انهار بلوك نرماشیر یادشده است (ص b ٥۲). دراین ایام کرمان قنوات فراوان دارد وبدیهی است که در قرون وسطی‌هم ، علی‌رغم سکوت حمدالله مستوفی چنین بوده است .

(جدول شمارهٔ ۷)

سمالک وولایت	انواع آبیاری	ملاحظات
خبیص	نهر متفرع از رود	
۱۱ - سیستان[1]	درسراسر این ایالت نهرهای منشعب از رود وجود داشته است	نهرها از رودهای هیرمند (هیلمند) وفراه‌رود منشعب میشده وفاضل آب که درآبیاری مورداستفاده قرارنگیرد به دریاچه زره میریزد.
۱۲ - زاول (زابلستان)[2]	جوی وچشمه های کوهستانی ونهرهای منشعب ازرود	آب را درمخازن (مصانع) جمع وذخیره میکردداند
۱۳ - قهستان (کوهستان)[3]		
ترشیز	کاریز	
تون	کاریز	آبیاری بالکل توسط کاریزها - که خیلی عمیق است - انجام میگیرد
جناباد (گون آباد)	کاریز	
خوسف	نهرهای منشعب ازرود کاریز	
شاخن وزیرکوه	کاریز	
طبس مسینان	کاریز وچاه	همهٔ دهکده‌ها باآب‌قنات (کاریز) مشروب میشود
طبس گیلکی	جویها	
قاین	کاریز	دربسیاری ازخانه هاسردابه های پرازآب بوده که بوسیلهٔ کاریزهای مجاور مملو میگردیده
۱۴- خراسان، ربع نیشابور[4]		
نیشاپور	نهرهای منشعب ازرود - چشمه های کوهستانی و کاریز	ناحیهٔ نیشابور توسط شوره‌رود و شاخه های آن بشرح زیر مشروب میگردیده. آب دیزبر، آب خارو،آب فرخان، آب دهر، آت آتشباد و رودهای سختربشتکخان رود، خجنگ رود، آب بکیران، آب چارصفرود.

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱۴۲؛ ۲۱۸؛ ۲۲۰. درتاریخ سیستان (ص ۱۶-۱۵) از رودهای هیرمند ورخد رود وخاش رود وفراه‌رودوهروت‌رود که همه بهٔ دریاچهٔ زره میریزند یادشده‌است

(۲) نزهت‌القلوب ص ۱۴۷-۱۴۶ .

(۳) همانجا ص ۱۴۶-۱۴۳ . (٤) همانجا ص ۱۵۱-۱٤۷؛ ۲۲۸-۲۲۶ .

(جدول شمارهٔ ۷)

ممالک وولایت	انواع آبیاری	ملاحظات
		آب این رودها تقریباً بالتمام صرف آبیاری میشده. در ناحیهٔ نیشابور چهل آسیاب بررود دایربوده. نهری‌نیز از برکهٔ چشمهٔ سبز به‌نیشابور کشیده شده بوده که بیست آسیاب برآن بوده .
اسفراین	کاریزهای رودخانه‌ای و کاریزهای عادی	
بیهق[1]	کاریز	
جوین	کاریز (قنات)	هرمحل این ولایت ۲-۱ کاریز معتبرداشته
جاجرم	نهرهای‌منشعب ازرود	این ولایت توسط جغان رود مشروب میشده و بیست آسیاب برآن رود بوده .
طوس	» »	نهر بزرگی آب چشمهٔ سبزرابه‌طوس میرسانده. براین نهر بیش از بیست آسیاب دایر بوده.
مرسان	» »	
۱۵ - خراسان، ربع هرات[2]		
هرات	نهرهای متفرع از رود	از رود هریرود ونهر بزرگ متفرع گردیده بوده نهرها از هریرود منشعب میشده.
فوشنج	» »	
بادغیس	کاریز (؟)[3] و نهرهای منشعب از رود	

(۱) درکتاب حمدالله‌قزوینی دربارهٔ آبیاری‌ناحیهٔ بیهق سخنی نرفته ولی بگفتهٔ‌صاحب تاریخ بیهق (ص ۲۷۶-۲۷۷) درآن ناحیه بیشتر اراضی بوسیلهٔ کاریز مشروب میشده وتنها درسبزوار وحومهٔ‌آن ۳ ۱ قنات وجودداشته .

(۲) نزهت‌القلوب ص ۱۵۱-۱۵٤، ۲۲۰

(۳) وجود کاریزرا میتوان ازنام یکی از دهات که کاریز بوده حدس‌نو (همانجا ص ۱۵۳) . (این‌دلیل متقنی‌نیست. زیراشاید کاریزچنان نادربوده که دهی‌را بدان نامیده‌اند - مترجم) .

(جدول شمارهٔ ۷)

مملکت و ولایت	انواع آبیاری	ملاحظات
جام	کاریز	این شهر و ولایت بالکل ازآب کاریز مشروب میشده
زاوه	نهرهای منشعب ازرودو کاریز	
غور	نهرهای منشعب ازرود	نهرها ازهریرود منشعب میشده
۱۶- خراسان ، ربع بلخ[1]		
بلخ	« «	توسط شاخه های جیحون (آمودریا) مشروب میشده
جوزجان	جویهای کوهستانی و کاریز	
ترمذ	نهرهای منشعب از رود	
۱۷- خراسان ربع مرو شاهجان[2]		
مرو	نهرهای متفرع از رود	نهرها از رود مرغاب (زریک) منشعب میگردیده
تفتازان	« «	
خاوران	« «	نهرها از هریرود منشعب میشده
سرخس	« «	« « «
مرورالرود	« «	
۱۸- جرجان (گرگان)[3]	نهرهای متفرع از رود و چشمه های کوهستانی	فقط بخش ناچیزی ازآب جرجان (گورگن) برای آبیاری بکارمیرفته وقسمت اعظم آن تلف میشده است.
۱۹ - مازندران[4]		
دهستان	نهرهای متفرع از رود	
رستمدار	« «	نهرها ازشاهرود منشعب میشده

(۱) همانجا ، ص ۱۵۵-۱۵۶، ۲۱۳

(۲) همانجا ص ۱۵۹-۱۵۶، ۲۱۶-۲۱۵

(۳) همانجا ، ص ۱۵۹، ۲۱۴.

(٤) همانجا ص ۱۶۰.

(جدول شمارهٔ ۷)

مملکت وولایت	انواع آبیاری	ملاحظات
۲۰ - قومس[۱]		
دامغان	نهرهای‌متفرع از چشمه	
سمنان	نهرهای متفرع ازرود	
خرقان	» »	
۲۱ - جیلانات (گیلان)[۲]		
لاهیجان	رودها وجویهای کوهستانی	

«گرداگردسیستان ریگیست بسیار وآنجا باد باشد[۳] وآسیاهاشان بباد گردد ومردم از بیم آن‌باد سدها وبندها کرده‌اند تاریگ‌را باددرشهرها و دیهها نبردوبااین همه احتیاط بسیار مواضعراودیه‌را باد (ریگ) فروگرفته است»[٤].

حمدالله‌مستوفی‌قزوینی نیزازچنین‌سدمعتبری‌که بنای آن‌را به‌گرشاسپ‌پادشاه

---

(۱) همانجا ص ۱۶۱ .

(۲) همانجا ص ۱۶۳-۱۶۲ . حمدالله مستوفی دربارهٔ وضع آبیاری دیگر نقاط گیلان سخن نمیگویدولی‌بی‌شک‌درگیلان ومازندران که‌بارانهای فراوان‌می‌باردرآنزمان هم‌مانداین ایام ازآب باران استفاده میکرده‌اند. باستثنای مزارع برنج که‌آب باران تکافوی شرب‌آنها را نمیکرده واحتیاج به‌آبیاری مصنوعی داشته (رجوع‌شود به‌ظهیرالدین‌مرعشی. ص۴۱۳).

(۳) تاریخ سیستان ص ۲۱ .

(٤) باصطلاح «باد صدوبیست روزه» بادی‌شرقی و بسیارشدیدکه درگرمترین فصل سال میوزد.

افسانه‌ای نسبت میداده‌اند سخن میگوید[1] .

در واحهٔ یزد که ازهرسوی‌آن‌ریگزاراست، اهالی درنیمهٔاول قرن‌چهاردهم. درخت گز کاشتند تا حرکت ریگ روان‌را متوقف سازند . حسین‌الاوی میگوید که درآن ولایت ریگ فراوان است و دائماً برمرکب باد سوار ودرصحنهٔ دشت‌وفضای آنسامان درحرکت میباشد و میچرخد وازسوئی بسوئی میرود . همواره چون مردم آنولایت بخواهند محلی برای بستان برگزینند وبا ملک و مزرعه‌ای احداث کنند[2] ویا بنائی برپانمایند ویامصنعی بسازند به‌آسیبی که ازریگ روان متوجه‌ایشان‌توان شد میاندیشند و برای دفع‌آن درآن سامان ترفا که خود گز میناممند میکارند و دیگر ریگ ـ نه کم ونه زیاد ـ گردآن‌نقاط نخواهدگردید[3] .

فن زراعت

این که درقرون وسطی مردم ایران زمین ازخواص خاکهای مختلف اطلاع داشتند خود مبین این حقیقت است که فن فلاحت درآن مرزـبن بسیارعالی بوده. درکتاب «ارشاد الزراعة» ـ که ذکرآن رفت ـ یک بخش (روضة) وقف وصف خاکهای ناحیهٔ هرات وشیوه‌های کشت وزرع آن گشته و۹ نوع خاك را برشمرده[4] . چون شرح مزبور جنبهٔ محلی دارد وگذشته ازاین بعضی ازانواع خاکهائی که نام برده با آنچه دراین ایام بما معلوم است مطابقت ندارد ـ ازنقل تمام آن صرف نظر میکنیم . فقط مختصراً ازآنچه درآن رساله دربارهٔ خاکهائی که درایران و ممالك

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱٤۲ : «جهان پهلوان گرشاسف ... برراه ریگ روان نزدیک بحیرهٔ زره بندی عظیم بست تا شهر ازآسیب ریگ روان ایمن باشد بعدازآن بهمن تجدید عمارتش کرد» .

(۲) دربارهٔ معنی اصطلاح مزرعه به‌فصل ششم رجوع شود.

(۳) ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ٤۳ .

(٤) ارشادالزارعة. نسخهٔ خطی ا. م. پشچروا ورقهای ٥٤-٥۱ .

مجاورآن بیشتر دیده میشده یادمیکنیم. ازاینگونه خاکها دونوع « ریگ بوم »[۱] را ذکر میکند :

۱/ «آنکه ریگ برخاك غالب باشد»[۲]. چنین خاکی نیازمند دوبار «شدیار» (شیار)[۳] است وآب فراوان لازم دارد ومحصول‌آن زود میرسد ولی پست است.

۲/ «آنکه خاك برریگ غالب باشد» . این خاك سه‌بارشخم (شدیار ـ شیار) می‌طلبد ولی آب فراوان لازم ندارد زیرا که رطوبت‌را نگه میدارد، محصول آن زود میرسد وبسیارعالی است. سپس از «زردخاك» سخن میگوید که بی‌شک‌همان خاك لس Loesse است (که فسیل وقشر های رسوبی ندارد ـ مترجم) . بگفتهٔ نویسندهٔ رساله این خاك‌را باید چهار بار شخم زد و «آب‌کم میخورد»[۴] ولی کود (انبار) فراوان میخواهد .محصول‌آن‌بسیارعالی وبعقیدهٔ «دهاقین» در چنین خاکی هرکشتی خوب بثمر میرسد. این‌خاك ازدیگر خاکها بهتر و «فواید او بیشمار است»[۵]بموجب رسالهٔ مذکور «سرخ‌خاك» را سه‌بار باید شخم‌زد، اگر باران بیاید محصول‌آن‌خوب والا اگر آب‌دهند ـ یعنی درصورت آبیاری مصنوعی ـ محصول پست خواهد بود[۶]. از خاکهای «سنگ خال» (سنگلاخ ؟) نیز یادکرده است. این خاکها دوبارشخم وآب وکود فراوان لازم‌دارد. محصول غلهٔ‌آن پست ولی‌اشجار بارور وتاك درچنین زمینی محصول خوب میدهند[۷] .

درفرهنگ شمس فخری درتعریف انواع مختلف‌خاکها اصطلاحات زیرمنقول

---

(۱) همانجا. ورق ۵۱ .: «زمین‌ریگ بوم بردوقسم است».

(۲) همانجا ، ورق ۵۱ .

(۳) درنسخهٔ مذکور همه‌جا «شدیار» باضمه نوشته.

(٤) همانجاورق۵۱ .

(۵) همانجا ورق ۵۳ .

(٦) همانجا ورق ٥٤ .

(۷) همانجا ورق ۵۲ .

است : زراغنگ بمعنی زمین ریگزار[1] . «سنگلاخ» بمعنی خاك پرسنگ[2] . «کویر» بمعنی خاك شوره‌زار[3] . گذشته ازاینها اصطلاح «راغ» بمعنی «خاك دامنهٔ کوه»[4] . محتملاً زمین سنگ‌ریزه‌دار دره‌های کوهستانی وخاك رسوبی آب‌آورده ـ بوده‌است[5] .

درایران ـ بطوریکه دانسته است ـ توسعهٔ کم‌خرج زراعت وکشتزارها فقط درنقاطی مقدوراست که وفور اراضی بافراوانی آب توام باشد ـ مثلاً درمنطقه‌مرطوب وگرمسیری وپرجنگل ایالات کرانهٔ دریای خزر ـ گیلان و مازندران (که نزولات جوی به ۱۳۰۰ میلیمتر درسال میرسد) . ظهیرالدین مرعشی شیوهٔ جنگل‌بری راکه اکنون‌نیز تاحدی درآن‌نواحی متداول است چنین شرح میدهد:

«درموسم بهار داب ودستور حکام مازندران بوده است ومیباشدکه جهت زراعت برنج ، حکام خود سوارشده وده‌روزه کمابیش یراق کرده[6] و مردم جمع ساخته وبه‌جنگل هائی که قابل باشد بروند وآن موضع‌را ازدار ودرخت وخار وخاشاك پاك گردانند وجوی آب روان سازند[7] تا برزگران جهت خاصهٔ ایشان زرع برنج وگندم بکنند وآن مواضع‌راکه‌آن‌چنان‌پاك

---

(۱) شمس‌فخری‌ص ۸۳ (شمارهٔ ۱٤): «زراغنگ زمین ریگ ناك . » همانجاص۱۰۷ : «زراغن زمین سخت» . «زراغن» بهمین‌معنی‌درشاهنامهٔ فردوسی نیزآمده .

(۲) شمس فخری. ص ٢٤ (شمارهٔ۹) .

(۳) همانجا ص ٤٣ (شمارهٔ ۸۱) .

(٤) همانجا ص ٦۱ (شمارهٔ ٥) .

(٥) رجوع شود به د.د.بوکی‌نیچ (ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ ، «کشاورزی افغانستان» ص ٥۳-٥۰) .

(٦) یعنی کاراجباری ـ این‌را درایران‌وکشورهای مجاورآن باسامی بیغار وحشرو،سخره مینامیدند . به‌فصل هشتم رجوع شود.

(۷) مانند عهد ما درکرانهٔ خزر ازآب باران استفاده میشده ـ جز برنج که به‌آبیاری مصنوعی نیز احتیاج داشته ودارد.

کرده باشند بلفظ ایشان لیلم میگویند و هر که همچنان کرده باشد ازحاکم ومحکوم میگویند که فلان‌جای امسال لیلم بزوهٔ یعنی از دار و درخت و خاشاك فلان‌جارا امسال پاك گردانید»[۱] .

دراین ایام توسعه کم‌خرج روشهای زراعت‌وحتی‌روش سه کشتی[۲] هم دربیشتر نقاط ایران که‌مقدارآب محدودوبالنتیجه زمین‌قابل زرع کم‌است ممکن‌نیست‌وچنانچه بخشی از زمین را به‌آیش اختصاص دهند و شخم نزنند وآب ندهند بسیار زیان‌آور خواهد بود .

درایران روش تبدیل کشت بیشتر متداول است باین معنی که دریك قطعه زمین معین سالیانه چندبار کشت میکنند ـ و بعداز غلات بقولات ، یونجه ویاصیفی میکارند وغالباً درسال دوبار محصول‌غله برمیدارند . ترتیب تبدیل کشت درمناطق مختلف بسیارتغییر میکند . شکی نیست که‌در قرون‌وسطی‌هم وضع همین گونه بوده . «درکتاب الاحیاء والاثار» رشیدالدین که مفقود است وبدست‌ما نرسیده فصل ششم «درمعرفت تخمها وبیخها که‌آنراباید نشاندن کدام کارندو کدام نشانند» بوده‌است[۳] . «دررسالهٔ ارشادالزراعه» نیز از تبدیل کشت سخن رفته و دربارهٔ تواتر زرع انواع مزروعات درقطعه‌زمین واحد گفتگو شده‌است[٤] . شاردن میگوید:

« در نزدیکی شهرهای بزرگ زمین را هرگز راحت نمیگذارند (En repos) . همینکه محصول را برمیدارند بجای‌آن‌چیز دیگری‌میکارند .

---

(۱) ظهیرالدین مرعشی ـ تاریخ طبرستان ... ص ۴۱۳-٤۱۲ .

(۲) درروسیهٔ‌قدیم روستائی فقط زمین را به‌سه‌قسمت میکرد قسمتی‌را به کشت‌زمستانه (بیشتر چاودار) اختصاص میداد وقسمتی‌را به کشتهای‌تابستانه وقسمتی‌راهم به‌آیش .وبعد به‌تناوب هرسال این قسمتهارا میکاشت ویابه‌آیش اختصاص‌میداد و این رسم‌را که اکنون متروك است روش «سه کشتی» میخواندند . (مترجم)

(۳) جامع‌التصانیف رشیدی ورق ۳

(٤) «ارشادالزراعة» . نسخهٔ خطی بانو ا . م . پشچروا ورقهای ٦-۵۹ وبعدازآن .

و بعد از دو سه سال ـ که از کود دادن زمین گذشت ـ بی‌رمق میشود (Se dessèche) ولی بیدرنگ مجدداً کودش میدهند وآب می‌بندندونیروی آن بازمیگردد»[1].

در بسیاری ازنقاط ایران (اعم اززمان‌ما وباقرون وسطی) سالیانه دومحصول برداشت‌میشده. کشت اول درپائیز یا زمستان صورت‌میگرفته وزمستانی ویا«شتوی» (عربی) نامیده میشده‌است. وروستائیان پس‌ازبرداشت محصول، دربهارویا تابستان (بسته به‌عرض‌جغرافیائی ووضع منطقه‌ای وارتفاع محل) بجای آن کشت دیگری ـ غلات وبا بقولات ـ میکردند. کشت اخیر که تابستانی یاصیفی (عربی) نامیده میشد درتابستان ـ ودربیشتر موارد درپائیز ـ بحاصل میرسید. کشت شتوی وصیفی درقطعه‌زمین واحد ـ طبق روش تبدیل کشت ـ پی‌درپی صورت میگرفت. بالنتیجه این اصطلاحات (صیفی وشتوی) بمعنی «کشت‌ومحصول زود» و «کشت ومحصول دیر»است‌وبا مفهوم کشت زمستانه‌وبهاره‌ما (مقصودمؤلف‌روسهاست‌ـمترجم)مطابقت ندارد.

عده‌ای ازمحققان بوجود این ترتیب وتبدیل کشتها درآسیای میانه‌هم، در دوران تازه، اشاره کرده‌اند[2]. پ. پ. ایوانوف مطالب منابع قرنهای هیجدهم و نوزدهم‌را تجزیه وتحلیل کرده‌میگوید که درآسیای‌میانه کشتهای «زمستانه»(بیشتر گندم زمستانه وجو) را «سفید» (بزبان ازبکی «آق»و به تاجیکی «سفید» یا «سفید بری») وکشتهای «تابستانه» را (بیشتر ارزن و جوغاره وبرنج) را «سبز» (به‌ازبکی «کک» و به تاجیکی «سبز» ویا «سبز بری») و همچنین «کبود (به تاجیکی

---

(۱) شاردن. مجلد٤، ص ۱۰۵.

(۲) رجوع شود به: م. برودوسکی، «زراعت درناحیهٔ سمرقند» ص ۲۰۹ ببعد؛ ل. ن. سوبولف، «اطلاعات‌جغرافیائی‌وآماری» ص ۲۶۱؛ آ. میدندورف، «درهٔ فرغانه» س.پ. ب، ۱۹۸۲ ص ۲۶۹؛ پ. پ. ایوانوف، «اصطلاحات اقتصادی آسیای میانه» ص ۷۵۵-۷٤۵.

«کبود» ویا «کبود بری») میگفته‌اند[۱] .

اصطلاح «سبز» را بمعنی ومفهوم فوق‌عجالةً فقط دریکی‌ازمنابع موجود-یعنی رسالهٔ «ارشاد الزارعه» که در آغاز قرن شانزدهم میلادی تألیف شده- مشاهده کرده‌ایم[۲] . منبع مزبور مربوط به خراسان شرقی - یعنی ناحیهٔ واقع درسرحد ایران وآسیای میانه‌وافغانستان-میباشد . درمنابع قرنهای‌سیزدهم وچهاردهم‌فقط‌اصطلاحات «شتوی» و «صیفی» وکشتهای مربوط بدانها ملاحظه شده است . مثلاً محمد بن سلیمان‌پروانه‌وزیر روم ضمن گزارش‌دزدیهای‌مغولان «جتج» به‌رشیدالدین‌مینویسد:

«وآنچه شتوی مانده بود بتاراج بردند وصیفی‌راپایمال ثوروحمل گردانیدند»[۳]

این اصطلاحات در دیگر منابع آندوران‌نیز دیده میشود[۴] . حمدالله مستوفی میگوید: دریکی ازنقاط بین‌النهرین استثنائاً «سه‌نوبت‌زرع کنند»[۵] .

چون وضع منطقه‌ای‌واقلیمی وعرض جغرافیائی وآب‌وهوای نقاط مختلف‌ایران متفاوت است‌کشت و بذرافشانی و برداشت محصول نیز درقرون وسطی، مانند این ایام ، درزمانهای مختلف صورت میگرفته است . بدیهی است که موسم کارهای کشاورزی نه از روی گاهنامه‌قمری اسلامی بلکه[۶] طبق گاهنامه شمس ایرانی‌پیش

---

(۱) همانجا ص ۷٤۸ ببعد.

(۲) ارشاد الزراعه . ورق ٥٤: «وزمین آن بیشتر آنست‌که بذرسبزنمیکند وآنچه‌بکند چیزی حاصل‌نمیشود ونابوداست»... وبعد: «آنچه شدیار بهاری نباشد انباردادن وبذرنمودن مناسب است» .

(۳) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٤٦- ص ۲۷۷ .

(٤) نزهت‌القلوب‌ص ۱۰۳: «زراعت شتوی وصیفی» ـ همانجا ۹٤ (دربارهٔ ولایت‌افغان): «غله وصیفی‌نیکوآید»؛ محاسن اصفهان‌ص ٤۸: «محصولات شتوی‌وصیفی» درجامع التواریخ هم .

(٥) نزهت‌القلوب ص ۳۹ (دربارهٔ بلوك مكريت) .

(٦) چنانکه میدانیم سال قمری‌اسلامی ۳٥٤ روز دارد و ۱۱ روزازسال شمسی کوتاه‌تر است و بدین سبب ماههای قمری نسبت بفصول سال ثابت نیستند و ازگاهنامه مزبوربرای امورکشاورزی نمیتوان استفاده کرد .

از اسلام معین میشده ولی بجای نامهای پیشین ماههای باستانی ایران ماههای خورشیدی باسامی عربی بروج فلکی خوانده میشدند.

بگفتهٔ کتاب «ارشادالزارعه» درناحیهٔ هرات گندم «سفید» را درکوهستان آنجا دراوایل برج میزان (۲٤ سپتامبر ـ اول مهرماه) میکاشتند ودر اواخرماه سرطان (۲۳ ژویه ـ اواخر تیرماه) میرسیده ؛ ودر صحرا همان گندم را در اوایل جدی (۲۳ دسامبر ـ اوایل دی ماه) میکاشتند ودرحدود بیستم سرطان (۱۲ ژویه ـ بیستم تیرماه) میرسیده ـ ودریک جریب زمین بیست من بذر میافشاندند[۱]. نوع گندم کلک[۲] را در دامنهٔ کوهها میکاشتند ودرهرجریب ده من بذر میافشاندند وموسم کشت آن اوایل برج جدی (۲۳ دسامبر ـ اوایل دیماه) بوده و در حدود بیستم برج سرطان (بیستم تیرماه) میرسید[۳]. درگرمسیر ناحیهٔ هرات جو را درجدی (دیماه) ودلو (بهمن) میکاشتند ودرحدود بیستم سرطان (۱۰ تیر ماه) میرسیده . و درسردسیر (یا بعبارت دیگر درکوهستان) کشت جو در همان ماهها صورت میگرفت ولی جو درحدود ۱۵ ماه اسد (۱ مردادماه) میرسید[٤]. از میان کشتهای «تابستانی» جوی «جو ترش» (Hordeum vulgare) پس از درو گندم زمستانه (درگرمسیر؟) ـ از دهم اسد (دهم امردادماه) کاشته میشد ودراواخر میزان (اوایل مهرماه) میرسید[۵]. کشت بادنجان وفالیزکاری (پالیزکاری) ازاوایل میزان (مهرماه) صورت میگرفت ودر اوایل عقرب (آبانماه) برای نخستین بار آبیاری میکردندوازاول تا ۱۵ سرطان (تیرماه)[٦] میرسید .

---

(۱) ارشادالزراعه. نسخه خطی بانو ا.م. پشچروا. ورق ۶۰.

(۲) گندم کلک (Triticum compactum Host) اکنون نیز درافغانستان معروف است. گندمی است تابستانه وکوتاه. بیشتر در ارتفاعات بین ۱۶۰۰ تا ۲۳۰۰ متر از سطح اقیانوس کاشته میشود. به کتاب سابق الذکر «کشاورزی افغانستان» رجوع شود.

(۳) ارشادالزراعه ورق ۶۱.

(٤) همانجا ورق ۶۶.

(۵) همانجا ورق ۶۶-۶۷.

(٦) همانجا ورق ۶۰.

بگفتهٔ مؤلف آن کتاب ، در گرمسیر سیستان جو درماه حوت (اسفندماه) کاشته میشده ودرحدود بیستم جوزا (۲۰ خردادماه) میرسیده. ولی در سردسیر آن ایالت جورا در ماه حوت (اسفند) کاشته ودرحدود دهم اسد (۱۰ مرداد) درومیکردند[۱] .

ناصرخسرو میگوید که روز ۸ صفر سال ٤٤۳ ه. (۹ ژوئن سال ۱۰۵۲ م.) بهنگام برداشت محصول جو[۲] واردناحیهٔ اصفهان شد(یعنی درماه جوزا-یا خردادماه) . بنابگفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی درخوزستان دروی غلات درماه ثور (اردیبهشت ماه) صورت میگرفته . وگندمی که درماه جوزا درو نشده در صحراسانده بوده براثر شدت گرما ازمیان میرفت[۳] . شاردن نقل میکند که چون از هرمز-برکنارخلیج فارس-خارج شد ماه فوریه (۸ بهمن تا ۸ اسفند) درتمام نقاط واقع بین هرمزولار یعنی دراقصای جنوب ایران - درفاصلهٔ ۲۷ و ۲۸ درجه عرض شمالی و در نقاط پست مشغول درو مزارع بوده‌اند وپس ازآنکه بیست روز بسمت شمال راه‌پیمود درناحیهٔ اصفهان یعنی ۳۲ درجه وچهل عرض شمالی درارتفاع بیش از ۱۶۰۰ متر تازه مشغول کاشتن گندم بوده‌اند[٤] . بگفتهٔ وی برداشت محصول درناحیهٔ اصفهان درماه ژوئن صورت میگیرد[٥]

مارکوپولو مینویسد که درایالت کرمان :

«گندم وجو ودیگر غلات‌را درماه نوامبر (اواخر پائیز) میکارند و درمارس (اسفند) درو میکنند. دیگر محصولات‌راهم درهمان زمان - ماه مارس - برداشت میکنند و برروی‌زمین پرکاهی باقی نمی‌ماند وفقط خرما تاماه مه (اواسط تابستان) مقاومت میکند[٦] .

---

(۱) همانجا ، ورق ٦۷ .

(۲) سفرنامهٔ ناصرخسرو متن فارسی ص ۹۳ .

(۳) نزهت القلوب ص ۱۰۹ .

(٤) شاردن ، مجلد چهارم ص ۹٦-۹۵ .

(٥) همانجا ص ۹٦ - اظهارات شاردن که شش قرن بعداز ناصرخسرو بعمل آمده کاملا بامطالب سفرنامه مطابقت دارد .

(٦) مارکوپولو ص ٥٤ .

بنا بگفتهٔ چان‌چون در ایالت بلخ، گندم در ماه چهارم (ژوئن ـ ماه آخر تابستان) میرسیده است[1].

کود (انبار)

چون خاك بی‌رمق میگشت احتیاج به کود تازه پیدا میکرد و کتاب «ارشاد ـ الزراعة» مقدار کود (انبار) ـ ی که برای انواع مختلف خاك ضروری است معین کرده است[2].

مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت»[3] نیز از استعمال انواع کودها سخن گفته. بگفتهٔ وی بهترین کود برای تاك «زبل گاو» و «زبل گوسفند» است. ولی پربهاترین کود، بطور کلی «زبل آدمی» است، ازاین کود درولایت اصفهان استفادهٔ فراوان میکنند وسی خشکانندش وچندین بار بابیل برهمش میزنندومقداری خاکستر ودیگر کودها باآن مخلوط میکنند[4]. گذشته‌ازاین دراصفهان برای رشوه‌دادن بزمینی که درخت گلابی نوع بلخی درآن کاشته شده باشد مردار بکارمیبرند[5] وبرای رشوه ـ دادن بطور عموم ودرمورد خربزه بخصوص از «خاك دیوار کهنه» استفاده میکنند. مؤلف کتاب از «زبل سلاخ خانه» نیز برای کوددادن تمجید میکند زیرا «سرگین چارپابان درآن یافت‌شود». «سرگین کبوتر» راهم بسیار ارزنده‌می‌شمارد وتوصیه‌میکند که آنرا باکودهای دیگر مخلوط کنند[7]. ولی خاکستر وزبل اسب وخر و قاطر و

---

(۱) چان‌چون ص ۳۲٤ .

(۲) ارشاد الزراعة، نسخهٔ خطی بانو ا.م. پشچروا ورق ٥٤-٥١ .

(۳) فلاحت ص ۷۷-۷٥ .

(٤) همانجا، ص ۷٥ .

(٥) همانجا .

(٦) همانجا .

شتررا کم ارزش میداند[1] . معهذا خاکسترچون با دیگر کودها مخلوط شود مفیداست، بخصوص برای «تره‌زار» (سبزی کاری)[2] . مؤلف شخصاً مشاهده کرده بوده که در بعضی نقاط ریگ را با کود مخلوط میکرده‌اند . ودر یزد وابرقو در کوچه ها چاله هائی دیده که بابول پرشده بوده واهالی بوی گفته بودند که باغبانان ازآن برای رشوه‌دادن به خاك باغ استفاده میکنند[3] .

گردآوری کود درامر معیشت واقتصاد روستائی ایرانی مقام نمایانی داشته . ومنابع قرنهای سیزدهم وچهاردهم دراین باره جزئیاتی را ذکر میکنند . ولی رفائل‌دومان شیوهٔ کود جمع کنی روستائیان دهات حومهٔ اصفهان را چنین شرح میدهد :

«صبح زود عازم شهر میشوند تامحصولات غذائی خود را بفروشند و شب با بار نجاست که ازکوچه هاوآبریزها گردآورده‌اند بازمیگردند . مخرج آبریز ها علی‌الرسم ، بطرف کوچه ، نزدیك دروازهٔ خانه است . شمااین کناسان را درکنار مخرج مستراحها می‌بینید که با بیل های خود مشغول جمع‌آوری‌این بارهستند تابارخرهای خود کنندوبدینگونه به‌ده‌بازمیگردند تااین کود را بخاك بدهند و سال بعد مجدداً آنرا بصورت خربزهٔ و سبزی درآورده درشهر بفروشند»[4] .

شاردن دربارهٔ استعمال کود انسانی وحیوانی در ایران و بخصوص در واحهٔ اصفهان مفصلاً صحبت میدارد . وی چنین میگوید:

روستائیان (Les villageois) باجد تمام نجاسات شهرهارا جمع‌میکنند ودرکیسه هاانباشته بار خر میکنند وبخانه‌برمیگردند . اینکار برای‌ایشان چندان دشوار نیست زیرا اگر چنین نمی‌بود خالی برمیگشتند . در ایران

---

(۱) هماجا ص ۷۶: «وخاکستر وزبل اسب ودرازگوش واستر وشتر» .

(۲) همانجا .

(۳) همانجا .

(۴) پ . دومان ص ۲۳۴-۲۳۳ .

بالکل مجاری فاضل آب و کثافات (d'égouts publics) وجود ندارد . در کنار هرخانه‌ای علی‌الرسم - چاله‌ای (un trou) بعمق یک‌پا(Pied) وجود دارد که محل کثافات وفاضل‌آب‌است ومستراح هم معمولاً همان‌جا است . عابران متوجه آن نمیشوند زیرا خشکی هوا بوی بدرا می‌پراکند وزایل میسازد . دیده میشود که روستائیان پس ازآنکه بارخران ویاقاطران‌خود را دربازار (au marché) خالی کردند، بیل‌بدست چاه مستراح ها را - اگر درپیشثان‌باشد - پاک کرده محتوی‌آنهارا بار چارپایان خویش میکنند. خانه هائی که مخرج مستراحشان بطرف کوچه نباشد و در داخل باشد روستائیان قراردائمی با ایشان دارند و سالیانه مقداری میوه برسم هدیه بصاحبان آنخانه ها میدهند تافقط هدیه‌دهنده دسترس بچاه مستراح خانه داشته باشد . وهرهفته با کمال‌میل بخانه‌ها میآیند وبخصوص خانه‌های بزرگ‌را ترجیح میدهند . ایشان کرتهای خربزه وخیاررابا سرگین کبوتر و مدفوعات انسانی کود میدهند ، زیرا برای این محصولات کود گرمترلازم است و روستائیان‌میگویند که میوهٔ کوتهائی که‌با کود مستراحهای‌مردمی که گوشت بسیار میخورند وشراب فراوان مینوشند رشوه داده شده با میوهٔ دیگر کرتها تفاوت‌محسوس دارد . کودرابهمان‌شکلی که بدهکده‌میآورند در زمین نمی‌پراکنند - بلکه قبلا بوسیلهٔ حرارت خورشید میسوزانند . روستائیان کود را درگودال بزرگی که در حیاط خودکنده‌اند درسراسر تابستان میافکنند ووقتی گودال تا نصفه پر شد بر روی آن خاك ریخته مالامال میکنند . باران و برف که برگودال میبارد محتوی آنرا مخلوط میکند ودرسال بهمان‌حال رهایش میکنند وزان پس ازآن کود استفاده مینمایند . روستائیان سه‌نوع کود دارند: ۱/ آنچه ازهمه جا بدون تفاوت بطورمخلوط‌جمع میکنند ، ۲/ آنچه بابیل ازمستراحها گردمیآورند وبالکل

با خاک مخلوط نیست . ۳/ سرگین کبوتران[1] .

درایران‌برای جمع کردن سرگین کبوتران که یکی از انواع ارزندهٔ کودها شمرده میشود ازقدیم مرسوم بوده که برجهائی برای کبوتران می‌ساخته‌اند ودراین ایام‌نیز احداث این برجها درآن کشور و سرزمین های مجاورآن بسیار رایج است . اصطلاح «ورده» برای ادای مفهوم «برج کبوتران» درفرهنگ شمس فخری[2] ذکر شده است. سرگین کبوتر دراقتصاد کشاورزان واجدچنان‌اهمیتی بوده که غازان‌خان درضمن دیگر اقداماتی که برای احیای کشاورزی درنظرگرفته بوده ازحفظ وحمایت کبوتران درروستاهانیز سخن گفته است. وی بازداران‌ودیگر عملهٔ دولت‌راازاینکه کبوتران‌را ازروستائیان بگیرند منع کرده‌وغدغن کرده که هرجا برج کبوتری وجود دارد صیادان دام نگذارند[3]. شاردن دربارهٔ علت این اقدام چنین میگوید :

« ازآنجائیکه سرگین کبوتر برای خربزه بهترین کود است درسراسر کشور عدهٔ کثیری کبوتر نگه میدارند و تکثیر میکنند. من معتقدم که در این سرزمین (ایران)بهترین کبوترخانهاساخته میشود. درصفحهٔ‌بعدتصویر آنهارا قراردادهایم (محل تصویر شمارهٔ ٥صفحهٔ ٢٤٦) . این برجهای کبوتران از بزرگترین کبوترخانهای‌ما شش‌بار بزرگترند و با آجر ساخته شده و روی‌آنهارا باگچ وآهک اندود کرده‌اند. برج ازسمت اندرون‌ازبالا تاپائین پوشیده‌ازحفره هائیست که کبوتران درآن‌لانه کنند . . . دراطراف اصفهان بیش‌ازسه هزار برج کبوتران وجود دارد و چنانکه گفتیم بیشتر نه برای تغذیه کبوتران بلکه جهت بدست آوردن سرگین آن پرندگان ساخته شده‌اند»[4] .

---

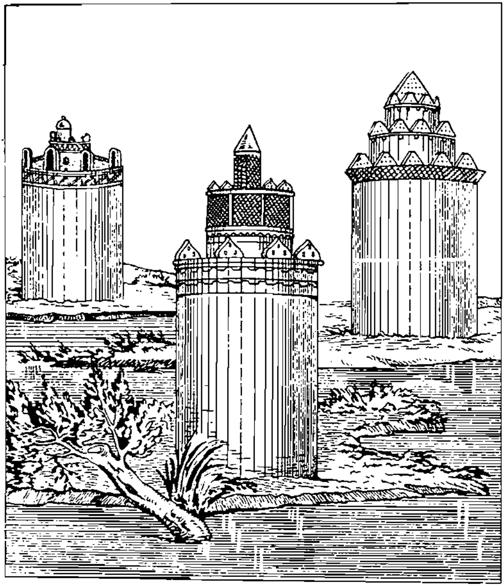
(۱) شاردن ـ مجلد ٤، ص ١٠٤-١٠٣ .

(۲) شمس فخری ص ۱۱۹ شمارهٔ ۲۳ .

(۳) جامع‌التواریخ ورق ٦٧٧-٦٧٦ .

(٤) شاردن. مجلد سوم ص ٣٨٦ .

بنابگفتهٔ شاردن درناحیهٔ اصفهان سرگین کبوتر را بوزن میفروختهاند وهرع ۱ لیورآن به یک«بیست» (= ۰. ۲ دینار به‌نرخ قرن هفدهم = $\frac{۱}{۳۰}$ دینار بنرخ آغازقرن چهاردهم) فروخته میشده. وبرای کسب حق ساختن برج کبوتران ، یابقول‌شاردن کبوترخان (Colombier) ، وفروختن سرگین کبوتر عوارضی جزئی بنفع‌دولت مأخوذ میگردیده است[۱].



ه- برجهای کبوتران در اطراف اصفهان - ازآلبوم شاردن

تصویر برج کبوتران (درحومهٔ اصفهان)[۲] - که شاردن ذکر کرده درآلبوم

(۱) همانجا ص ۳۸۷-۳۸۶ .
(۲) همانجا، آلبوم تصاویر - تابلوی XX .

تصاویر وی موجود است وما در اینجا نقل کرده‌ایم (تصویر شمارهٔ ٥) .

دام گاری (عوامل) و آلات زراعت

برای شخم و خرمن کوبی و همچنین در آبیاری از چاه و ـ در موارد بسیار در آسیا بها و حمل کود و غلات و میوه و غیره علی الرسم گاونر ویا بطور اعم گاو بکار میبردند و اصطلاحاً آنها را بعربی «عوامل» (جمع «عامل» ـ یعنی «گاو کاری» یا «دام کاری») میخواندند . کلمهٔ «عوامل» باین مفهوم در زیر لیغهای غازان خان[1] و «مکاتبات رشیدی»[2] و تاریخ وصاف[3] و «سلسلة النسب صفویه»[4] دیده میشود . این اصطلاح بسیار معمول و متداول بوده است . اصطلاح «جفت گاو» و « جفت عوامل » در امور کشاورزی واحدی بوده که دائماً بآن اشاره میشده ـ غالباً یک جفت گاو را به گاوآهن می‌بستند و کمتر بدین منظور از چند جفت استفاده میکرده‌اند (مگر در نقاط کوهستانی ونواحی که زمین سخت بوده) . این اصطلاح در تعیین مساحت زمینی که شخم زده شده نیز بکار رفته است (مساحت زمینی که در ظرف مدت یک فصل توسط یک جفت گاونر شخم زده میشده و در نقاط مختلف متفاوت بوده)[5] و واحدی بوده برای تعیین قطعه زمین درخور پرداخت مالیات . این ترتیب از زمان باستان در ایران وجود داشته . در شاهنامهٔ فردوسی استقرار این روش به پادشاه افسانه‌ای ایران باستان ـ هوشنگ ـ نسبت داده شده:

جهاندار هوشنگ با هوش گفت	بداریدشان را جدا جفت جفت
بدیشان بورزید وزیشان خورید	همی باج را خویشتن پرورید[6]

---

(۱) جامع التواریخ . ورق ٦٧٦ .

(۲) مکاتبات رشیدی ، شماره‌های ۳۳،۳۸،۳۹ .

(۳) تاریخ وصاف ص ۳٤۹ .

(٤) سلسلة النسب صفویه چاپ ایرانشهر، ص ۱۱٤-۱۱۳ .

(٥) بفصل ششم رجوع شود .

(٦) شاهنامهٔ فردوسی (فصل دوم بیت ۳۸-۳۷) .

کیکاوس عنصرالمعالی قابوس وشمگیر مؤلف «قابوسنامه» بفرزند جوان خود گیلانشاه درباره مراقبت از کارهای کشاورزی چنین اندرز میدهد :

«بدان ای پسر که اگر دهقان باشی شناسندهٔ وقت باش و هرچیزی که خواهی کشت مگذار که ازوقت خویش بگذرد ، اگر ده روز پیش از وقت کاری بهتر که یکروز پس ازوقت کاری وآلت وجفت گاو ساخته دار وگاوان نیک خر و بعلف نیکودار وباید که جفتی گاو[1] خوب همیشه زیادتی درگلهٔ تو باشد[2] تا اگر گاوی را علتی رسد تو در وقت از کار فرونمانی و کشت‌تو ازوقت درنگذرد چون وقت درودن وکشتن باشد پیوسته اززمین شکافتن غافل مباش وتدبیر کشت سال دیگر امسال میکن»[3] .

دراین منابع قاعدهٔ جدانگاهداشتن گاوان نر از یکدیگر ـ دوبدو ـ و مراعات رسوم استواری که درمورد موعد وزمان کارهای زراعتی (شخم وبذرافشانی و درو) وجودداشته مرقوم رفته . ومذکور است که نه‌تنها گاوان بلکه گاومیشان[4] و خران ـ درازگوشان ـ رانیز درکارهای کشاورزی مورد استفاده قرار میدادهاند و خران را هرگاه که خاك سبکتر بوده بکارمیبردند[5] .

دردوران مورد نظر اصطلاحاتی که درامر زراعت بیشتر متداول بوده بدین قرار بوده «شخم»[6] ، «شدیار»[7] ، «شیار»[8] بمعنی شخم و شکافتن زمین و همچنین

---

(۱) از مطلب چنین برمیآید که مقصود مؤلف چندجفت گاو است .
(۲) ظاهراًمقصودمؤلف این بود که گاوهارا (چنانکه درشعر فردوسی نیزآمده) جدابدارند .
(۳) قابوسنامه ص ۴۳ .
(٤) شرف‌الدین بدلیسی . مجلد اول ص ۳۰۳ .
(٥) نزهت‌القلوب ص ۱۰۹-۱۱۰ : «ازنیکوئی‌زمین شخم بیک درازگوش کافی‌بود» .
(٦) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۳٦ ، ص ۲۲٥ ؛ «ارشادالزراعه» ورق ۱۵ ببعد .
(۷) همانجاورق ۱٦-۱٥ ؛ شمس فخری ص ۳۷ (شمارهٔ ۳۲) : «شدیار زمینی باشد که شیارکرده باشند وتخم اندازند» ؛ «برهان‌قاطع» : «شدیار بروزن و معنی‌شدکار است که است که شخم کردن وشکافتن زمین باشد بجهت زراعت کردن . . . وبمعنی زمینی که آنرا گاو رانده باشند تا تخم بیفشانند» .
(۸) شمس فخری ص ۳٦ (شمارهٔ ۲٥) .

« مزرعهٔ شخم زده » ، « کشت » بمعنی « بذر افشانی » و « کاشتن » و همچنین « زمین شخم زده » و « مزرعهٔ کاشته شده »[1] ، « کشت زار » و « کشته زار» بمعنی « مزرعه » و « محلی که کاشته شده [2] ، « پاسره » بمعنی « زمین شخم زده » [3] ، « خیشاوه » بمعنی زمینی که برای شخم از خار و خاشاك پاك شده باشد و همچنین « زمین شیار شده » [4] ، « غله بوم » بمعنی « غله زار » [5] ، « درود » بمعنی درو [6] . در دوران مورد مطالعه بیشتر اصطلاحات فارسئی که برای آلات زراعتی وجود داشته همان است که در این ایام نیز در ایران متداول میباشد . از قبیل : غباز [7]، خیش [8]

(۱) شاهنامهٔ فردوسی ـ مجلد اول ص ۳۶ (باب دوم بیت ۱۳ - ۱۰) :

چو این کرده شد چارهٔ آب ساخت — ز دریا بر آورد و هامون نواخت
بجوی و به رود آب را راه کرد — بفر کئی رنج کوتاه کرد
چو آگاه مردم بر آن بر فزود — پراکندن تخم و کشت و درود

(۲) همانجا. مجلد اول، ص ۵۲۴ (باب ۱۲ - بیت ۴۵۷) و چند جای دیگر ؛ شمس فخری ، ص ۱۲۵ (شمارهٔ ۱۱۷).

(۳) شمس فخری ص ۱۲۵ (شمارهٔ ۱۱۷) - « پاسره - کشتزار » . ؛ «برهان قاطع»-: « زمینی را گویند که صاحب زراعت در وجه اخراجات جدا کرده بمزارعان دهد تا ایشان حاصل آنرا صرف اخراجات دیوانی وغیره کنند ».

(۴) شمس فخری ص ۱۳۶ (شمارهٔ ۲۱۱) : « خیشاوه زمینی که برای کار زراعت پاك کنند » ؛ برهان قاطع : « خیشاوه... زمین شیار کرده را گویند ».

(۵) نزهت‌القلوب ص ۱۲۴ ببعد ؛ ابن‌البلخی ص ۱۲۴-۱۲۲ ، ۲۸ .

(۶) مثلا رجوع شود به : شاهنامهٔ فردوسی. مجلد ششم ص ۱۶۶ (باب ۴۱ «زشاهان هرآن کس که بدبیش ازوی - اگرکم بدش‌جاه‌اگر بیش از وی - بجستندبهره‌زکشت ودرود .»

(۷) ثعالبی(ص. ۷۰۰) در داستانی مربوط بعهد ساسانی‌از روستائی ایرانی که کشتزار خویش را بیاری یک جفت گاو و خیش وگاوآهنی که‌بفارسی «غباز» میگفتند - سخن‌میگوید

(۸) « خیش » و « خویش » - درشاهنامهٔ فردوسی مجلد ۵ ص ۲۵۰ (باب ۲۰ - بیت ۱۷۹۸) و مجلد ۶ ص ۳۷۲ (باب ۴۱ - بیت ۲۰۶۹ » بصورت « خویشکار » آمده است. در برهان قاطع : ... قلبه را نیزگویند و آن چوبی است که گاوآهن را بدان محکم سازند و زمین را شیارکنند و بعضی گاوآهن را نیزگویند » .

بمعنی بخش چوبی گاوآهن و تیغهٔ فلزی یا قسمت آهنی آن ؛ اصطلاح های « گاو آهن » و « شیار ». این اصطلاحات ، مانند این ایام ، در منابع آنزمان هم‌مترادف یکدیگر بوده و بالاخص بمعنی تیغهٔ آهنی خیش چوبی بوده‌اند [1] ولی برسبیل بسط معنی جزء به کل (Pars pro toto) بمعنی تمام خیش هم استعمال میشده‌اند [2] . و مفهوم خیش سبک و سنگین - هردو - را ادا میکرده‌اند. گذشته از این در منابع موجود به اصطلاحات زیر بر میخوریم : « کلنگ» [3] ؛ « بیل » [4] ، « گراز » یابیلی که برای صاف کردن زمین شخم زده بکار میرفته [5] ؛ « کنند» [6]؛ داس ودهره [7] ؛

---

(۱) رجوع شود به شمس فخری ص ۳٦ (شمارهٔ ۲٤) : « سپار - آهن باشد که بدان زمین بشکافند » ؛ سپار در لغتنامهٔ شاهنامهٔ عبدالقدیر بغدادی نیز آمده شمارهٔ ۱۸۵؛ شمس فخری ص ۳٦ (شمارهٔ ۲۵) : « شیار زمین برای شخم با گاوآهن » ؛ برهان قاطع : « گاو آهن - آهنی باشد که بر سر قلبه نصب کنند و زمین را بدان شیار نمایند ».

(۲) رجوع شود به برهان قاطع.

(۳) شمس فخری ص ۱۰۳ (شمارهٔ ۸٦) درکلمهٔ «سیتین» ؛ شاهنامه ، مجلد ٤ ، ص ۲۰۵ (باب ۱۵ ، بیت ۱۹۱۵ وبعد) وغیره ؛ ظهیرالدین مرعشی ص ٤۳۸ .

(٤) شمس فخری، ص ۱۳۰ (شمارهٔ ۵۲) : « بیل برزگران (ذیل کلمهٔ «بیله »)؛ ظهیرالدین مرعشی ص ٤۳۸ ؛ نظامی عروضی سمرقندی ، متن فارسی ص ۵۷ ؛ دولتشاه ص ٤۳۸ (درشرح زندگی ابن حسام) : « از دهقنت نان حلال حاصل کردی وگاوبستی و صباح که بصحرا رفتی اشعار خودرا بر دستهٔ بیل نوشتی » ؛ ر.دو- مان ، ص ۲۲۵ .

(۵) شمس فخری ، ص ٤۹ (شمارهٔ ۱٦) : « گراز... بیلی که مزارعان زمین بدان هموار کنند » ؛ برهان قاطع : « ... بیلی باشد بزرگ که دوحلقهٔ آهنین بردو طرف آن تعبیه کرده باشند و ریسمانی برآن بندند و مزارعان زمین شیار کرده را بدان هموار کنند ».

(٦) شمس فخری صفحه ۲۷؛ برهان قاطع: « ... افزاری باشد که چاه کنان وگلکاران بدان زمین کنند و بیلیرا نیز گفته‌اند که سرآن خمیده باشد وبرزیگران کارفرمایند ».

(۷) شمس فخری: « داس - آلتی که بدان گندم بدروند ودهره را هم‌داس مینامند». در شاهنامه نیز آمده است.

یوغ یا جوغ (به لاتینی jugum) ، یوغی که برای بستن گاوان به خیش بکار میرفته [1].

در قرون وسطی خیش ـ اعم از سنگین وياسبك ـ مانند این ایام از چوب بوده و فقط انتهائی آهنین داشته. خیش سبك بیشتر متداول بوده. این خیش بتدریج از چوبی که شاخهٔ کوتاهی به آن نصب بوده وزمین را با آن میخراشیدند ـ تکامل یافته ـ پدیدآمده بود [2]. د.د.بوکی‌نیچ اشکال مختلف خیش سبك را که درشمال غربی افغانستان ـ یا بدیگر سخن در سرزمینی که در قرون وسطی خراسان‌شرقی‌نامیده میشده ـ متداول بوده شرح میدهد [3]. همهٔ آنها عبارتند از قطعه چوبی که گاوآهن بآن نصب شده. درفرهنگ برهان قاطع کلمهٔ قلبه (خیش) چنین معنی شده‌است :

« قلبه ـ چوبی باشد که گاوآهن را بدان نصب سازند و زمین راشیار کنند » [4].

در بعضی نقاط غربی وشمال غربی ایران ، در دامنه‌های جبال زاگروس ـ . مانند ارمنستان ـ در نواحی کوهستانی و زمین‌های سخت ـ نیزخیش‌سنگین‌متداول بوده. حتی در زمان خلفا از خیش‌های سنگین که توسط هشت جفت گاو (=۱۶ رأس گاو) کشیده میشدند ـ اطلاع داشته‌اند [5]. شرفخان بدلیسی مؤلف فارسی ـ

---

(۱) شمس فخری برسبیل مثال در اینجا این رباعی را شاهد آورده :

برند اهل دل از کشتزار نعمت تو   هزار خرمن‌بی‌تخم‌و گاو و یوغ وشیار

به یمن نام تو غله نهند بر خرمن   مزارعان امانی زمین نکرده شیار

به لغتنامهٔ شاهنامهٔ عبدالقدیر بغدادی بشمارهٔ ۲۷۶۶ نیز رجوع شود.؛ برهان‌قاطع: « یوغ ـ چوبی که برگردن گاو زراعت وگاوگردون گذارند ».

(۲) رجوع شود به : R. Rau. Geschichte des Pfulges .

(۳) رجوع شود به : ن.ای. واویلوف و د.د.بوکی‌نیچ ، « کشاورزی افغانستان »، ص ۱۸۱-۱۸۷ ، (تصاویر درص ۱۸۲).

(٤) برهان قاطع.

(٥) رجوع شود به : ب.ن.زاخودر ، « تاریخ قرون وسطای مشرق زمین » ص۷۱.

زبان کرد از ولایت موش- در ارمنستان غربی- سخن گفته‌مینویسد که درآنجا ۲۴ گاونر وگاومیش به‌خیش (سنگین)میبستند - یعنی ۱۲ جفت دام کاری(عوامل)[1].
اولئاریوس نیز چنین شواهدی ذکر میکند و میگوید :

« ایرانیان نیز برای شخم زمین خیش بکار میبرند. در جاهائی که زمین سخت و رس‌دار باشد - مثل اراضی ایروان و ارمنستان - خیشها چنان بزرگند که از ۱۲ تا ۲۴ گاومیش بآن میبندند و چهار نفر برای هدایت آن لازم است - شیار این خیشها یک فوت (پا) عمق و دوفوت، عرض دارد[2].

به خیش سبک یک جفت گاو میبستند. و ظاهراً در ایران بیشترچنین بوده. در قرن هفدهم رافائل دومان که چنین خیشی را در واحهٔاصفهان دیده بوده چنین نوشت :

« اینجا (در ایران)گاوهای نر تاحدی ضعیف میباشند و از لحاظ بزرگی و نیرو بهیچوجه باگاو های ما مشابهت ندارند. گذشته از این ، ایشان (ایرانیان) نیازی باینکه چهار یا شش گاونر را به خیش ببندند ندارند زیراکه فقط زمین را میخراشند و حال آنکه در فرانسه زمین راسی شکافند و شخم میزنند. ایشان (ایرانیان) در مورد اینکه زمین را شخم بزنند و شیار بکشند و قطعات خاك را خردکنند و خاك شخم زده‌راصاف کنند - نیز مانند ما عمل نمینمایند[3] . »

اما راجع به خیش سبک ... با اینکه در این ایام بانواع و اقسام مختلف

---

(۱) شرف خان‌بدلیسی - مجلد اول‌ص ۳۵۲ : « رعایای آنجا گاو وگاومیش وگوسفند بسیار نگاه میدارند چنانچه هرجفت گاوکه عبارت ازکوتانست بیست و چهارگاو و گاومیش می‌بندند ». کوتان = خیش سنگین.

(۲) اولئاریوس ص ۷۳۷.

(۳) ر. دومان - ص ۲۳۳ .

درآمده ، همیشه از سه قسمت مرکب است :

۱- مال بند.

۲- بدنهٔ چوبی قلابی شکل (بیشتر میله‌ای میخی شکل) که دسته‌ای دارد و باشکال مختلف موجود است و کلّی را تشکیل میدهد.

۳- گاوآهن یا تیغهٔ که بانتهای میلهٔ میخی شکل شیار کننده نصب میشود. در دوران مورد مطالعهٔ ما خیشهای سبک در ایران چگونه بوده‌اند ؟ از آندوران آلات مزبور و یا تصاویر آنها بما نرسیده و یا ، دقیقتر بگوئیم ، هنوز کشف نشده است. ولی از آنجائیکه از زمان باستان تا آغاز قرن بیستم در سر زمینهای مجاور دریای متوسط (مدیترانه) و آسیای مقدم و میانه تغییر شکل و تکامل خیش بسیار بطی بوده ، بقول بوکی‌نیچ [۱] اگر بگوئیم که خیش ایرانی در قرون وسطی فقط از لحاظ جزئیات بی‌اهمیتی با خیش کنونی تفاوت داشته ، راه خطا نرفته‌ایم. در یکی از مینیاتور های نقاش معروف هراتی که بتاریخ سال ۱۵۷۸م. = ۹۸۶ ه. مورخ است [۲] تصویر خیش سبک ایرانی که یک جفت گاو بآن بسته شده دیده‌می شود و محققان ایرانشناس از آن اطلاع دارند . نقاشی مزبور صحنه‌ای از زندگی روستائی را نشان میدهد : روستائی سالمند و ریش سیاهی که دستاری سفید بسر و قبائی بتن دارد و دامنهای آنرا بالا زده و شلوار سفید نخی تا زانو پوشیده و کفش بپاهای برهنه دارد ، با یک جفت گاو که به خیشی سبک بسته مشغول شخم‌زمین میباشد. روستائی دیگری که جوانتر بنظر میرسد با کارد باغبانی شاخه های بوتهٔ

---

(۱) رجوع شود به ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ. «کشاورزی افغانستان»ص ۲۸۰-۲۸۲. تصاویر انواع خیش که در آنجا نقل شده با نقوش خیشهای عهد باستان که «رائو» نشان میدهد مقایسه شود.

(R. Rau. geschichte des pfulges – C Nr.18 , B Nr. 8 نقشهٔ)

(۲) اصل مینیاتور در موزهٔ لوور پاریس است. عکس آن در کتاب ب. دنیکه بنام « نقاشی ایران » شمارهٔ ٥٤ چاپ شده است.

جوانی را میبرد. پائین‌تر جوانی با کوزه‌ای از جوی آب بر میدارد و در دو خیمه هیکلهای زنان دیده میشود. در کناری شبانی‌پیر سرگرم چراندن گلهٔ گوسفند است. خیشی که در این مینیاتور قرن شانزدهم دیده میشود با شکل خیش چوبی سبک گاوآهن داری که در مینیاتور بیزانتی قرن یازدهم [۱] و همچنین انواع گوناگون خیشهای خراسانی از نواحی فراه وکلاته ـ که د.د. بوکی‌نیچ تصاویر آنهارا نقل کرده [۲] ـ مشابهت کامل دارد.

شاردن نیز از آلات شخم در ایران سخن میگوید:

« شخم بوسیلهٔ خیش سبک (un Soc) که توسط گاو های لاغر کشیده‌میشود صورت میگیردزیرا که گاوهارادر ایران چاق‌نمیکنندوغذای زیاد نمیدهند ـ برخلاف گاوهای ما. وبوسیلهٔ یوغ (un arceau) وتسمهٔ سینه به گاو آهن میبندند. این خیش بسیار کوچک است و گاو آهن با تیغهٔ آن، میتوان گفت، فقط زمین را میخراشد، بطوریکه چون شیارها



۶ـ خیش سبک با تیغهٔ آهنی ـ ناحیهٔ اصفهان
(از مجموعهٔ موزهٔ مردمشناسی شوروی)

(۱) رجوع شود به: ا.ا. لیوشیتس، « روستائیان بیزانت و استعمار اسلاو (ص ۱۰۸-۱۰۷ـ عکس مینیاتور در ص ۱۰۸).

(۲) ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ، « کشاورزی‌افغانستان»، ص ۱۸۲ تصاویر ۳، ٤ و ۷.

کشیده شد، زارعان خاك را با تخته وسالهٔ سیخی (La herse) کوچکی[۱] که دندانه‌های ریز دارد خرد میکنند وسپس با بیل (La beche) زمین را صاف کرده به کرتهای چهار گوش (Carrés) همچون باغچهٔ گل (Parterre) تقسیم مینمایند و به نسبت آبی که مورد احتیاج هر کرت است لبه‌ای میسازند. ارتفاع آبی که باید باین کرتهای مربع انداخت باید بحدی باشد که اردك در آن شناور گردد. در باغها هم هر هفته بدین منوال آب میاندازند[۲] ».

برای مقایسه نقوش خیشها و دیگر آلات کشاورزی مربوط بآغاز قرن بیستم ناحیهٔ اصفهان را در اینجا نقل میکنیم (نقوش ۶ ، ۷ ، ۸ و ۹)[۳].



۷- دنده یا ماله بادندانه‌های چوبی-ناحیهٔ اصفهان
(از مجموعهٔ موزهٔ مردمشناسی شوروی)

---

(۱) ظاهراً همان ماله - یعنی تخته‌ایست که بر آن سنگهای تیز نشانده و در ایران زمین را پس از شخم بدان هموار کنند. (این ماله با دندانهٔ چوبی ویا فلزی هم‌وجوددارد و به تاجیکی آنرا ماله سیخی میگویند - مترجم) ؛ برهان قاطع : « ماله بر وزن خاله تختهٔ را گویند که برزیگران بزمین شیار کرده بکشند تا کلوخهای آنرا نرم کنند و زمین را هموار سازد » ؛ همچنین رجوع شود به کتاب « کشاورزی افغانستان» ص ۱۹۰-۱۸۸.

(۲) شاردن - مجلد ٤ ، ص ۱۰۱

(۳) موزهٔ مردمشناسی فرهنگستان علوم شوروی (لنینگراد)، مجموعهٔ شمارهٔ ۳۲٤۱ از س.م.سار و بو.ن. مار شماره‌های ۳۶۸-۳۶۷ - همانجا شمارهٔ ۳۷ - یوغ برای گاو.

این دستگاه کامل باعوامل (گاو کاری)[1] و یوغ (جوغ) و روستائیان رانده چنانکه پیش گفتیم - « جفت گاو » نامیده میشده[2]. بدیهی است که خیش سابق ـ الذکر آلتی بسیار ناقص بوده وهست. و نقیصهٔ بزرگ آن این بوده (و دراین ایام نیز همان نقیصه باقی است) که عمق شیار آن بسیار کم است و در واقع زمین را میخراشیده .

بدین سبب ناچار چندین بار شخم زمین را تکرار میکردهاند . از نه قسم خاك ناحیهٔ هرات که در کتاب «ارشادالزراعه» ذکر شده برخی از انواع نیاز به چند کرت



۸- رنده یا مالهٔ سیخ دار- ناحیهٔ اصفهان
(از مجموعهٔ موزهٔ مردمشناسی شوروی)

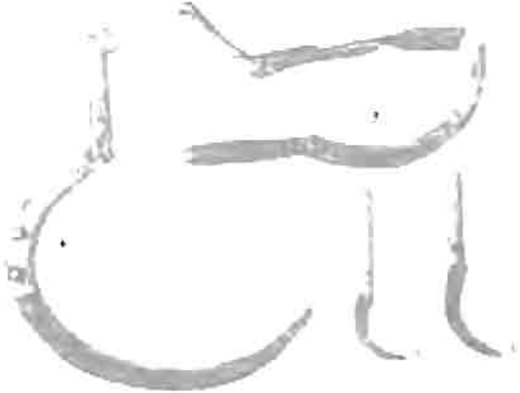
شخم داشته . مثلاً برای زرع دونوع خاك دوبار شخم (شدبار) ودونوع دیگر سه بار و چهار نوع دیگر چهار بار و یک نوع آخر پنج بار شخم ضرورت داشته است[3].

---

(۱) دربارهٔ این اصطلاح رجوع شود به : جامع التواریخ ، ورق ۶۷۱ ، ۶۷٦ ؛ و مکاتبات رشیدی ص ۲٤٦ (شمارهٔ ۳۹) : « و برآن نهر ده قریه معتبر بنیاد فرمایی و رعایا از بلاد و ممالك روم و قنسرین و عواصم جمع کرده درآنجا ساکن گردانی و همه را تخم و عوامل و تقاوی و سوا که بدهی».

(۲) دربارهٔ « جفت گاو » و « جفت عوامل » درفصل ششم این کتاب مشروحتر سخن رفته . از اصطلاح جفت (بمعنی خیش وگاوکاری وغیره) اصطلاح « جفت کردن » بمعنی « زراعت کردن » پدیدآمده. رجوع شود به شمس فخری ص۱٤۵ (بیت ۱٤). درهمان صفحه ك . زالمان در حاشیه تذکر داده که « جفت کردن » ازکلمات تاجیکی است ؛ دربارهٔ این اصطلاحات به کتاب ای.پ.پطروشفسکی بنام « اقتصاد فئودالی رشیدالدین » ص ۹٤-۹۰ نیز رجوع شود .

(۳) ارشادالزراعه ، نسخه خطی بشچروا، ورق ۵٤ - ۵۱ .



۹ـ ۱، داس ۲، بیلچهٔ علف‌کنی ۳، داسغاله برای تراش درخت، ۴ و ۵، کارد تراش برای نهالها و درختچه های باغ ـ ناحیهٔ اصفهان (از موزهٔ مردمشناسی شوروی)

مطالب فوق میرساند که آلات شخم در ایران فوق‌العاده بـه‌کندی تکامل یافته ودر طی‌چندین‌قرن تقریباً تغییری‌حاصل‌نکرده است . ودرعین حال‌بحدی بدوی است که بیننده را متعجب میسازد . تضادواختلاف شدیدی که درمیان بدوی‌بودن و عدم پیشرفت آلات شخم از یکسو وشیوه‌های متکامل فن‌فلاحت وزراعت ایران‌و انواع پیچ درپیچ دستگاهها و مؤسسات آبیاری ـ بخصوص مجاری زیر زمینی ـ از دیگرسو، وجوددارد در بادی نظرهربیننده‌ای را درشگفتی میافکند . وچون شخص فقدان پیشرفت (تقریباً کامل) آلات شخم‌را باسطح عالی وموفقیتهای فنی صنعتگران وپیشه‌های هنری ایران درقرون وسطی مقایسه کند بیشتر مایهٔ تعجب میگردد[۱] .

(۱) دراین باره رجوع شود به : « صنایع ایران بعد از اسلام » تألیف محمد حسن زکی ـ بخصوص ص ۹۸ ـ ۹۶ و ۱۸۸ ببعد و ۲۳۷ ـ ۲۳۴ و ۲۶۴ ـ ۲۶۲ .

برای عقب ماندگی آلات کشاورزی فقط یک توجیه میتوان یافت وبس : باین‌معنی که ریشه این‌عقب ماندگی، نه در وضع فنون وصنعت بلکه ، در روابط اجتماعی ایران زمان قرون وسطی بوده ـ ایران در آنزمان قادر بتولید آلات کشاورزی بهتر و عالیتر ومکملتر بوده‌است ولی جامعهٔ فئودالی ایران مانند دیگر کشور های آسیای غربی و افریقای شمالی دراین زمینه مشوق ومحرك ترقی نبوده است.

اگر آلات کارتکمیل می‌یافت مخارج تولیدات کشاورزی افزوده میشد. ولی نه روستائی که مقید و وابسته به مالك فئودال بوده، در زیربار شیوهٔ مزارعه‌وبیگار و بهره ومالیات مالك و دولت خرد شده بود دراین افزایش هزینه ذینفع بود و نه مالك فئودال که از خود زراعتی اربابی نداشت وبدین سبب در اندیشهٔ توسیع تولیدات کشاورزی نبود : زیرا محصول اضافی راکه مالك مزبور ـ بصورت بهره ـ مأخوذ میداشت، بخشی از آنرا مستقیماً خود وی وخانواده‌اش و نوکران نظامی و آدمهایش مصرف میکردند و قسمتی راهم در رباخواری و بازرگانی بکار میانداخت و چیزی صرف تکمیل کشاورزی نمیکرد[1]. باضافه ، هزینه ، تولیدات کشاورزی ـ از قبیل‌خرید عوامل (گاو کاری) و بذر ـ خود گزاف بود. مثلاً در املاك خاص غازان خان مخارج هرجفت گاو زمین (بزبان عربی«فدّان» یعنی «جفت») ـ ازقبیل خرید یك‌جفت گاونر وبذر وغیره به ۱۸۰ دینارسرمیزد که میبایست یکبارپرداخته شود[2]. روستائی میبایست این هزینه‌ها را بعهده گیرد وبا ـ چنانچه مالك متعهد مخارج مزبور میشد ـ میزان بهره اضافه میگشت . ودر هردو مورد این مخارج را روستائی از سهم محصول خویش میپرداخت. و بدیهی است که روستائی مایل‌نبود بجای آلات شخم قدیمی که از نیاکان خویش به ارث برده بود و نوع آن درطی قرنهای متمادی متناسب خاك و شرایط هرمحل، بتدریج پدید آمده بود ـ آلات مکمّل‌تر و بالضروره گران قیمت‌تری ابتیاع کند . بدین سبب به آلت کار چندان

---

(۱) دراین‌باره به فصل ششم رجوع‌شود.

(۲) تاریخ وصّاف ص ۳۴۹ .

توجهی نمیشد واهمیتی برای آن قائل نبودند. رسالات و کتب زراعت و فلاحت ـ که پیشتر نام‌بردیم ـ مفصلاً قواعد وشیوه‌های آبیاری و فن زراعت وشرایط مختلف خاك وغیره‌را شرح میدهند ولی دربارهٔ آلات شخم کمتر سخن میگویند و به‌اشاره‌ای اکتفا میکنند.

اطلاعاتی که منابع ما دربارهٔ آلات شخم بدست میدهند برروی هم با وضع آلات‌مزبور درایران کنونی مطابقت‌دارد. بانو ا. گ. چرنیا کوسکایا محقق‌شوروی دربارهٔ شخم درخراسان چنین مینویسد:

«اما راجع به آلت کار... با خیشی چوبی که تیغه‌ای بنام«اماچ» دارد شخم میزنند[1]. خیش را گاو میکشد. در نقاط بسیار سنگلاخی که قطعات زمین کوچك‌است(خواف) خاك را با بیل‌آهنی‌دستی‌نرم میکنند[2]. با خیش شخم‌میزنند و با بیل‌قطعات خاك را خرد میکنند و آنگاه بذر می افشانند. وبعد کشت را با تخته‌ای که مقداری سنگ برآن نهاده‌اندصاف میکنند[3] ویا اینکه غالباً این مقصود بوسیلهٔ نخستین آبیاری زمین حاصل میشود[4].

خرمن کوبی

کلمهٔ «خِرمن» و «خَرمن» بمعنی «درو» یعنی برداشت محصول از صحرا و گردآوردن آن در خرمنگاه ـ که بیشتر درصحراقرارداشته ـ وهمچنین بمعنی «محل انبارکردن» محصول و «جای خرمن کوبی» آمده است[5]. خرمن کوبی بیشتر در

(۱) آماج، اماچ. «گاوآهن» و«خیش» رجوع شود به برهان قاطع. درمنابع قرنهای سیزدهم وچهاردهم.این‌اصطلاح دیده نشده. دربرهان‌قاطع آمده: «آلتی را نیز گویند از آهن که برزیگران زمین را بدان‌شیار کنند».

(۲) بیل ـ بماقبل رجوع شود.

(۳) بماقبل دربارهٔ کلمهٔ «گراز» رجوع شود.

(٤) درشاهد مثال‌شعری که قبلا از شمس فخری‌نقل‌شده هردومعنی‌یافت میشود.

(٥) شاردن، مجلد ٤ ص ۱۰۷-۱۰۵.

«خرمنگاه» یا «خرمن» و در صحرا بیاری گاوان نر یا «گاو خرمن» که در دایره‌ای حرکت کرده وغله را لگدکوب میکردند صورت میگرفته . در بعضی نقاط دستگاه خرمن کوب بدوئی بکاربرده میشده. قدیمترین شرحی که درباره دستگاه مزبور در دست است بقلم شاردن میباشد. وی چنین میگوید :

« آنان (ایرانیان) برخلاف ما گندم را بازنجیر نمیکوبند و از علف جدا نمیکنند بلکه درصحرا این عمل‌را انجام میدهند ، بطریق زیر: گندم را بشکل توده هائی که ۳۰ تا ۴۰ فوت (پا) قطر دارد گرد میآورند و باز برخلاف ما ـ نه‌از دزدان بیم‌دارند و نه از طوفان. سپس بخشی‌ازآن‌توده را با چنگک فرومیکشند و آنگاه بروی آن عرابه گونهٔ کوچکی راکه‌چرخ های آهنین دارد وحاشیه‌ای بعرض‌سه تا چهارفوت(پا) را میپوشاند،روان میکنند . این عرابه قریب سه فوت طول و دو فوت عرض دارد. قسمت بالای آن باریکتر از پائین است و نشیمن راننده (La charretier) می باشد. قسمت پائین که‌از چهارقطعه چوب بشکل‌مربع (en carré)ساخته شده حامل سه و گاهی چهار چوب گرد استوانه‌ای شکل است که بمنزلهٔ میلهٔ چرخ هستند. این چوبهای گرد یا استوانه ها شبیه وردنهٔ قنادان خودمان هستند و ازمیان چرخهای دندانه‌دارآهنی میگذرند ـ

(Passant dans des pignons de fer) و این چرخهای‌دندانه‌دار تقریباً مانند چرخهای کباب گردانی (nos roues de torune-Broche) ماهستند بااین تفاوت که دندانه های تیزی ـ تقریباً مثل دندانه‌های ارّه ـ دارند. هرگونه دامی را اعم از اسب وگاو وخر وقاطر باین دستگاه میبندندولی نه دوبدو بلکه تک. و روی آن پسرکی را مینشانند که حیوان‌رابسرعت میراند ومیدواند. چرخها کاه را (La paille) خرد میکنند و میبرند و دانه را از خوشه جدا میسازند ولی بآن زیانی نمیرسانند زیرا که از میان دندانه ها لغزیده خارج میشود. کسانی که در اطراف ایستاده‌اند کاه را از

زیر عرابه بخارج پرتاب میکنند ودانه که سنگین تر است ـ بطوریکه متوجه شدم ـ همیشه بقعر میرود . به تناسب اندازهٔ خرمن، ۷ تا هشت عرابه بدور آن میچرخانند وهرچارپائی از سه تا چهار ساعت حرکت میکند و پس از آن بازش میکنند بدون آنکه بپوشانندش (با اینکه غرق درعرق است) . چشم بندرا از برابر چشمانش دور میکنند وخوراکش میدهند و بجایش چارپای دیگری را بعرابه میبندند. کاهی که باینطریق خرد شده برای خوراك همه دامهای باری بکار میرود . . . و این کاه از بهترین نوع وتازه است . در بعضی نقاط اسب ویا گاو ویا قاطر را بدور خرمن میچرخانند که گندم را لگدمال کرده دانه‌را ازکاه جدا سازند ۱» .

چنین بنظرمیرسد که رافائل دومان نیز از چنین دستگاه خرمنکوب و یا یکی از انواع آن سخن میگوید و نام محلی آن را که «شون» است ذکر میکند : ما در منابع قرنهای سیزدهم و چهاردهم باین اصطلاح برنخوردیم . ولی شکی نیست که خرمن کوب مورد توصیف سیاح قرن هفدهم در دوران مورد نظرما هم درایران وجود داشته . رافائل دومان چنین میگوید :

« آنان (ایرانیان) برای دروگندم ، آنرا از ریشه با داس میبرند ولی دسته نمیکنند . و از آن درنقطه‌ای از مزرعه که برای خرمن صاف و کوبیده شده توده‌ای میسازند (monceau - embar) . . . آنها عرابه گونهٔ کوچکی دارند که روستائی (Villageois) روی آن مینشیند . چرخهای آهنینی که عرابه بیاری آنها میچرخدگاه بتعداد بیست ـ سی هستندو قطر دایرهٔ هریک قریب نیم فوت است . این آلت (instrument) « شؤن » (Choun) نامیده میشود . و قاطر ماده‌ای که چشمانش بسته است آنرا میکشد و دائماًبدور آن تودهٔ گندم میچرخد . این آلت کاه را (La paille) خرد میکند و دانه را از خوشه ها جدا میسازد . کاهی راکه بدین طریق

---

(۱) شاردن . مجلدچهارم ص ۷ ـ ۱۰۵ ، ۱ (این خرمن کوب رادریزد « کرزین» گویند . م .)

خردشده درابنجابااسب میدهند ودانه های گندم دست نخورده بجامیماند. و اسبانی که ساعتی چرخیده‌اند استراحت میکنند و از همان کاه بایشان میدهند وبی‌شک این رسمی باستانی است که در کتاب مقدس نیزآمده که:

os bovi trituranti, non alligabis, Commistum migma comedent.

و ظاهراً این کلمات مقدس مربوط بهمین شیوهٔ عمل است[1].»

بگفتهٔ شاردن پاك کردن برنج در هاونی‌چوبی وبوسیلهٔ دست صورت میگرفته ویا درگودالی که چهارفوت عمق وطول‌داشته وجدار آن از آجر بوده بوسیلهٔ‌میله‌ای که حلقهٔ آهنی‌داشته انجام‌میشده. کسانی که بندگان بسیار داشتند[2] یعنی زمین داران کلان بپاك کردن برنج با وسایل دستی متوسل میشدند. برای مقایسهٔ نقش خرمن کوب متداول درناحیهٔ اصفهان را ـ درآغاز قرن بیستم نقل میکنیم (به‌تصویر شمارهٔ ۱۰ رجوع شود).



۱۰ـ خرمن کوب. ناحیهٔ اصفهان ـ (ازمجموعه موزهٔ مردمشناسی فرهنگستان علوم شوروی)

(۱) ر. دومان ص۲۳٤.

(۲) شاردن، مجلد ٤، ص۱۰۷. دربارهٔ استفاده ازکاربندگان در امور کشاورزی به فصل ششم این کتاب رجوع شود.

آسیاها

از دیرباز آسیاهائی که بیاری چارپایان کاری ـ گاو و خر ـ بحرکت درمیآمده ویا بوسیلهٔ دست میچرخیده در ایران وجود داشته‌اند[۱]. در قرن نهم و دهم آسیاب آبی درایران بسیار متداول گشت[۲]. بگفتهٔ ابن البلخی در قرن دوازدهم ساختن سنگ آسیاب صنعت پرمداخلی بوده و از « دیه خلار » فارس به بیشتر ولایت پارس سنگ آسیا صادر میکرده‌اند. وی چنین میگوید :

« خلار دیهی بزرگ است کی سنگ آسیا آنجا کنند وبیشترین ولایت پارس را سنگ آسیا از آنجا برند کی معتدلست و عجب آنست کی همه پارس بسنگ آسیای این دیه آس کنند وچون ایشانرا غله آس باید کرد بدیهی دیگر روند باسیا کردن از بهر آنک آنجا آب روان نیست وچشمهٔ آب کوچک دارند چنانک خوردن را باشد[۳] ».

حمدالله مستوفی قزوینی نیز در قرن چهاردهم م. همین مطالب را منتهی بعبارتی دیگر دربارهٔ دهکدهٔ خلار تکرار کرده چنین میافزاید :

« ... وایشانرا غیراز آن حاصلی دیگر نبود. عجب آنکه ایشان را ازکم‌آبی‌آسیا نیست وبجهت آرد کردن بدیگر مواضع روند[٤]. »

بنابراین در فارس مسلماً آسیابهای آبی بیشتر متداول بوده. و آنجا که آب جاری نبوده آسیاب هم وجودنداشته.

حمدالله مستوفی گاه وبیگاه از آسیاهائی که بآب میگردد وگذشته از فارس، در عراق عجم و گرگان و کرمان و خراسان وجود داشته یاد میکند[٥]. بریکی از رودخانه

---

(۱) به‌تاریخ سیستان ص ۱۲ رجوع شود.

(۲) رجوع شود به کتاب «تاریخ قرون وسطای مشرق‌زمین» تالیف ب.ن.زاخودر.

(۳) ابن البلخی ـ فارسنامه ص ۱٤٥-۱٤٤.

(٤) نزهت‌القلوب ص ۱۲۸.

(٥) همانجا ص ٦٤، ۱٥۹، ۲۲٥، ۲۲۷، ۲۲۸. همه‌جا کلمهٔ «آسیا» استعمال‌شده و لفظ «طاحونه» (عربی) را مؤلف درمورد آسیاهای هرات بکاربرده (همانجا ص ۱٥۲).

های کوچک واحهٔ نیشابور درطول دوفرسنگ (۱۲-۱۴ کیلومتر) چهل آسیاب دایر بوده. وبگفتهٔ وی درماه دلو (بهمن ماه) جریان رود بحدی سریع بوده که:

«... یک خروار گندم در دلو آسیا میکنند بمقدار سر دو جوال دوختن آن یک خروار آرد شده میباشد، چنانکه درازگوش در دنبالهٔ هم میرسد [1]».

درگرگان دوسنگ آسیا راکه «هریکرا بیست گز قطر و دوگز ضخم» بوده همچون عجایب آنجا نشان میدادند [2]. در «تاریخ سیستان» آمده است که درآنجا [3]:

«آسیاء چرخ کنند تاباد بگرداندو آرد کند و به دیگر شهرها ستور باید یا آسیاء آب یا بدست آسیا کنند [4]».

در بلوك فوشنج خراسان، بنابگفتهٔ حمدالله قزوینی همهٔ آسیاها بباد بوده‌اند [5]. در فرهنگ شمس فخری کلمهٔ «آس» بمعنی آسیا بطور اعم [6] و «خرآس» بمعنی آسیائی که بمدد نیروی حیوانی بحرکت درآید آمده است [7].

در منابع قرنهای سیزدهم وچهاردهم مطلبی دربارهٔ آسیاها دیده نمیشود. ولی رافائل دومان که در قرن هفدهم میزیسته شرحی دربارهٔ آسیابهای آبی آن زمان ایران نوشته که در دست است [9]. چون محافظه کاری کلی و بطوء تکامل و تغییر آلات فنی کشاورزی را در ایران در نظر گیریم شکی باقی نمیماند که تعریف مذکور در مورد آسیابهای آبی قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی نیز مصداق

---

(۱) همانجا ص ۱۴۸.

(۲) همانجا ص ۱۵۹.

(۳) بادهای سیستان مشهور است. بخصوص بادشمال‌شرقی که «باد صدوبیست روزه» نامیده میشود.

(٤) تاریخ سیستان ص ۱۲.

(٥) نزهت‌القلوب ص ۱۵۹.

(٦) شمس فخری ص ۵۱ (شمارهٔ ۱).

(۷) همانجا ص ۵۵ (شمارهٔ ۱): «خرآس آسیائی باشد که بچهارپایان گردد».

(۸) «آسیاب» بمعنی «آسیای آبی» است.

داشته است. رافائل دومان چنین میگوید :

« این ماشینها (machines) دارای چرخهای کوچک مضاعف هستند تا بیشتر از آبی که مستقیماً بروی پره‌ها میریزد استفاده شود ـ نه آبی که از طریق مجرای خاص میریزد بلکه آبی که بسرعت از رود یا جوی سرازیر میشود... سنگ آسیاب ـ سنگی یک تکه است که با تیشه مدورش کرده‌اند ـ سه فوت قطر آن است و بروی سنگ ساکنی میگردد که قطر دایرهٔ آن‌هم تقریباً همان است. این ماشین بسبب سبکی، خیلی بسرعت میگردد و آردی که بقدر کفایت نرم است (assez subtile) بیرون میدهد ـ ولی بااینحال مانند آرد سانیست[1].»

توضیحات چندی دربارهٔ آسیای آبی ناحیهٔ هرات در این ایام، و بخصوص راجع به ساختمان محفظهٔ چرخ آن درتألیف د.د.بوکی‌نیچ داده شده است[2]. شرح آسیای بادی (در خراسان) که بالکل با آسیای بادی روسی فرق دارد (خیلی‌قدیمی و مهجور است) درکتاب بانو ا.گ. چرنیاکوسکایا منقول است[3]. آسیای دستی (در سیستان) در اثر ن.آ.زارودنی[4] وصف شده است. بگفتهٔ ا.گ.چرنیاکوسکایا در این‌ایام آسیائی که با نیروی چارپایان‌بحرکت درمیاید مرکب‌است ازسنگ‌آسیا های بزرگ و گرد که بوسیلهٔ گاونر میگردد[5]. واگر کهنگی و قدمت شیوه‌ساختمان این آسیاها را درنظر گیریم مسلم خواهد شد که درقرون وسطی نیز آسیاها از همین نوع بوده‌اند.

---

(۱) ر. دومان، ص۲٤۳.

(۲) رجوع شود به‌کتاب « کشاورزی افغانستان » تألیف ن.ای.واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ ص٦۰۲-٤۰۲. همانجا نقشهٔ آسیاب هم‌نقل‌شده.

(۳) ا.گ.چرنیاکوسکایا، « خراسان وسیستان» ص ۳۸-۳۷ (بادوعکس).

(٤) ن.آ.زارودنی، « سومین سیاحت درشرق ایران» ص ۱۲۷.

(٥) ا.گ. چرنیاکوسکایا، «خراسان وسیستان، ص۱۱۱.

انبار ها

غلات فئودالها و بزرگان و دهقانان ثروتمند در انبارها نگهداری میشده (کلمهٔ «امبار» ambar روسی از ریشهٔ « انبار » فارسی است). در یرلیغ غازان‌خان راجع به ترتیب پرداخت مالیات گفته‌شده است که باید روستائیان گندم وجوودیگر غلات را ـ درجاهائی که مالیات بجنس پرداخته میشود ، در موعدی که برای هر ناحیه معین شده ـ درظرف مدت بیست روز بوسیلهٔ چارپایان خود در انبار دیوانی که تعیین گردیده به تحویلدار تحویل دهند[1]. در عهد غازان خان ذخیرهٔ غلات یکساله در انبارهای دیوانی نگهداری میشده. و این غله برسم مالیات و خراج از روستائیان اخذ شده بوده[2]. در « مکاتبات رشیدی » از « انبار خاصه » یادشده‌است[3] که برای نگهداری غله و دیگر آذوقه‌هائی که از املاك آن وزیر میرسیده بکار می‌رفته‌است. در تذکرهٔ حیات شیخ‌عبدالله خواجه احرار شیخ درویشان ومردروحانی و فئودال بسیار توانگر که در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی میزیسته نیز از انبار های غلات سخن رفته‌است [4].

روستائیان و مستمندان علی‌الرسم غله را در ظروف مخصوص ویا درگودالی زیرخاك نگه میداشتند. درفرهنگ شمس فخری برای‌اصطلاحات مربوط به‌نگهداری غلات توضیحات ومعانی زیر ذکرشده است : کنور ـ ظرف (کندوله) ظرف‌بزرگی که غله‌در آن کنند و با گل و تاپالهٔ خشک سازند[5]؛ خنبه (خم) ـ ظرفی‌سفالین که در آن غله کنند [6] ؛ پوك ـ غله‌ای که در زمین پنهان کنند و خاشاك و خاك

---

(۱) جامع التواریخ ، ورق ٦۳٦ .

(۲) همانجا، ورق٦۲۷ .

(۳) مکاتبات رشیدی، شمارهٔ ٤٥ ، ص ۲۷۲ .

(٤) رشحة عین‌الحیوة ، چاپ سنگی ص ۲۲۷ : « انبار غلات حضرت » ، همانجا: « در انبارخانه غله بسیار باقی بود » .

(٥) شمس فخری، ص . ٤ (شمارهٔ ٥٦).

(٦) همانجا ص ۱۱۷ (شمارهٔ ۲٦).

بر روی آن ریزند (وشاید آشغال ، ای.پ) تا مردم آنرا نبینند[1] . غله را از بیم تحصیلداران مالیات و متغلبان (فئودالهای ـ راهزن) در خاك پنهان میکردند .

در فرهنگ شمس فخری راجع به پنبه کاری به اصطلاحات زیر برمیخوریم: « پنبه‌زار » [2]، « پاغند » ـ بمعنی « پنبهٔ پاك کرده » (پنبه دانه) (گلولهٔ پنبهٔ حلاجی کرده ـ برهان) [3] ؛ « فلخید » (پنبه زن ـ حلاج) [4] ؛ « فلخود » (پنبه دانه) [5] .

در فرهنگ مزبور اصطلاحاتی مربوط به تهیهٔ روغن نباتی ازکنجد وکتان و پنبه‌دانه و گردو و بادام و غیره نیز منقول است ، بدین‌شرح : « غنگ » ، چوبی محکم و بلند که روغنگران به سنگها (آلت فشار ـ آلت عصاری) بندند تا روغن خارج شود [6] . یعنی هاونی برای استخراج روغن‌نباتی ؛ کنجال (وکنجاله)ـ نخاله کنجد و هر تخم روغن گرفته باشد[7] . « مالامال » ظرفی که از روغن و غیره پرشده باشد [8] « غن » ـ (تنگ عصاران) ـ یعنی آلت فشار برای روغنگیری [9] .

باغداری و تاك کاری

وفور اصطلاحات مربوط به باغداری و تاك کاری توجه هر پژوهنده‌ای را جلب میکند . این اصطلاحات در درجهٔ اول راجع به باغداری است ـ از قبیل :

---

(۱) همانجا ص ۷۲ (شمارهٔ ۲۶) .

(۲) همانجا ص ۳٤ سطر ۱۷ .

(۳) همانجا ص ۲۹ (۳٥) .

(٤) همانجا ص ۳٤ (شمارهٔ ٤) .

(٥) همانجا ص ۳۳ (شمارهٔ ۲۶) .

(۶) همانجا ص ۸۰ ، اصطلاح «عصاران» ویژهٔ تهیه کنندگان روغن نباتی بوده .

(۷) همانجا ص ۸٥ (شمارهٔ ۱۳) .

(۸) همانجا ص۸۶ (شمارهٔ ۲٤) .

(۹) همانجا ص ۱۰۶ (شمارهٔ ۱۱۷) : غن ـ تنگ عصاران .

«باغستان» بمعنی عرصه‌ای که باغهای متصل بیکدیگر در آن باشد [۱]؛ «درختستان» تقریباً بهمان معنی، زمینی که درختان بارور در آن بسیار باشد [۲]؛ «نخلستان» زمینی که فقط نخل خرما درآن کاشته شده باشد [۳]؛ «خرماستان» بیشهٔ خرما [٤]؛ «انارستان» [٥]: «رزبوم» زمینی که فقط رز انگور باشد [٦]؛ «تاکستان» [۷] بمعنی «رزبوم» [۸].

آنگاه اصطلاحات مربوط بکار های باغداری و تاککاری نقل شده است، بدین شرح: «بیل» «کلوخ کوب» [۹]، «پشنگ» بمعنی کلنگ (میلی که باآن دیوار سوراخ کنند ـ برهان، دیلم) [۱۰]، «تاش» بمعنی تبر برای بریدن درخت [۱۱]، «اسکنه» که مانند «کارد» در پیوند درختان بکار میرفته [۱۲]، «درنگ» «بندی

(۱) نزهت‌القلوب. بخصوص در ص ۳۸، ۵۰، ۵۸، ۷۹، ۱٤٦، ۱۵۲، ۲۲٤، ۲۲۸. واینکه مفهوم لفظ باغستان باغهای متصل‌بهم بوده از توضیح زیر برمیآید (ص ۷۹ دربارهٔ ناحیهٔ سرد رود): «اکثر باغستان آن مواضع باهم پیوسته‌است چنانکه فرق نتوان کردن که از توابع کدام دیه است».

(۲) همانجا ص۱۲۷، ۱۲۹. همچنین ابن‌البلخی ص ۱٤۷ (دربارهٔ درهٔ شعب‌بوان): «از سردره تا پایان‌دره طول وعرض همه درختستان میوه‌است چنانکه آفتاب برزمین نیفتد».

(۳) نزهت‌القلوب، بویژه ص ٤۲، ٤٦، ۱٤۰.

(٤) شاهنامه فردوسی. مجلد ٤، ص ۱٦٦ (باب ٤۱، بیت ۷۵).

(۵) ظهیرالدین مرعشی ص ۵۱۱.

(٦) ابن‌البلخی ص ۹۳.

(۷) ارشادالزراعه، ورق ۷٦.

(۸) شمس فخری ص ۷۰ (شماره ۱۳): «تاك ـ درخت انگور».

(۹) ر. دومان ص ۲۳۳: «باغها را با بیل شخم میزنند و همچنین بیاری چکش بزرگ چوبی که کلوخ کوب مینامند کلوخهای خاك را خرد میکنند».

(۱۰) ارشادالزراعه ورق۷۷-۷٦.

(۱۱) شمس فخری ص ٦۱ (شمارهٔ ۳٤) «تاش‌تیشهٔ بزرگ که شاخ درختان بدان برند».

(۱۲) فلاحت ص ۷۳-۷۱.

کوچک » (بر جوی در باغ و یا تاکستان برای گرفتن جلوی آب) [1] ؛ چرخشت (بعربی : معصره) ، جائی که انگور را با پا میفشرند تا « شیره » حاصل کنند [2] ؛ «شجام» بمعنی سرما و یخ بندان سختی که درختان بارور را نابود کند [3] ؛ «پاشنگ»، خوشهٔ چوچک انگور را گویند [4] ؛ « سپزیغ » بمعنی خوشهٔ انگور بسیار دانه [5] ؛ « سبد چین » بمعنی بقیهٔ میوه و انگوری بود که در آخرهای فصل میوه در باغها و درختها جابجا مانده باشد (پس از چیدن میوه ویا ضایع شدن آن) [6] . «غوره» بمعنی انگور نارس [7] ؛ «کاناز » خوشهٔ خرمای رسیده (بعربی: رطب) - (چوب بن خوشهٔ خرما را گویند یعنی جائیکه به نخل چسبیده باشد - برهان) [8] . « دوشاب » - شیرهٔ غلیظ انگور (وتوت) و مترادفات آن : « کوزاب » و « کوشاب» [9] ؛ و دیگر وفور نامهائی که برای شراب آمده جالب توجه است. بدین شرح : گذشته از نامهای متداول در قرون وسطی و زمان ما ، مثل « شراب » (عربی) و « باده » (فارسی) و «می» (فارسی) در فرهنگ شمس فخری به کلمات زیر هم که برای ادای مفهوم « شراب » است - برمیخوریم: «بگماز» [10]، « غارجی » [11] ، « مدام » [12].

---

(۱) ارشادالزراعه، ورق ۷۶.   (۲) شمس فخری، ص ۵۱ (شمارهٔ ٤۱).

(۳) ص ۹۰ : « شجام - سرمای سختی که درختان رامیخشکاند».

(٤) همانجا. ص ۹۰ (۱۲٤).

(٥) همانجا ص ٦٦ (شمارهٔ ۲٥).

(٦) همانجا ص ۱۰٥ (شمارهٔ ۹٦) : « سبد جین » این بیت را شاهد مثال آورده.

« حسود شاه را در باغ امید   نماند است از ثمر غیر از سبد چین »

(۷) شمس فخری ص ۱۲٤ (شمارهٔ ۱۰٦) غوره که بعربی حصرم گویند . مکاتبات رشیدی ص ۲۰۷ - شمارهٔ ۳٤.

(۸) شمس فخری ص۹٤ (شمارهٔ ۱۳).

(۹) همانجا ص ۹ (۱٤).

(۱۰) همانجا ص۹٤ (شمارهٔ ۱۰): «بگماز شراب را گویند». در این ایام در آذربایجان به دوشاب « بکمز» گویند.

(۱۱) همانجا ص ۱۸ (شمارهٔ ۲٦) : غارج - شرابی که صبوحی نوشند.

(۱۲) همانجا ص ۹۰ (شمارهٔ ۲۱) : « مدام - شراب ».

شرایط و رسوم و عادات مربوط بشخم وکشت باغ و تاکستان تنوع بسیار دارد. از میان منابع قرنهای سیزدهم و چهاردهم کتاب علم فلاحت و زراعت [۱] جزئیات فراوانی در این زمینه نقل میکند. فی‌المثل شرحی دربارهٔ تربیت رز انگور در آن کتاب مندرج است و مؤلف توصیه میکند که قلمهٔ انگور را در خاك « ریگ بوم » و « سیاه ریگ » که بر نقاط مرتفع باشد بنشانند. ولی در این گونه زمینها انگور ترش میشود. خاطر نشان شده که در یک جریب تاکستان هشت‌جوی‌برای آبیاری‌بایداحداث کرد ؛ و عمق‌و عرض‌جویها وترتیب‌آبیاری وموعد آن وساختمان بند و غیره نیز قید شده [۲]. در سال سوم شاخه‌ها را از زیر میبرند و در سال‌پنجم‌هم مجدداً قطع میکنند (درماه حوت - اسفند و حمل - فروردین) [۳]. دوسه سال‌یکبار زمین تاکستان را باید باکود گاو (انبارگاوی) رشوه داد [۴]. بگفتهٔ نویسندهٔرساله مزبور درواحهٔ هرات از اول سرطان (تیرماه) تا آخر سنبله (شهریور) بتدریج‌انواع مختلف انگور میرسد [۵]. و صد نوع انگور بر میشمرد [۶]. سیاحانی که بعد ازآنتاریخ بایران سفرکرده‌اند - ازقبیل اولئاریوس و شاردن و کمپفر [۷] نیز اطلاعات چندی درباره تاك کاری و انواع انگور نقل‌میکنند.

در نزهت‌نامهٔ علائی [۸] توصیه ها و قواعدی که تاك داران را بکارآیدمندرج است و برخی اعتقادات و اوهام خلق - مربوط به رزبانی - نقل شده است. دراینجا قطعهٔ مزبور را بالتمام میآوریم (به‌عکس متن اصلی - شمارهٔ ۱۱ رجوع شود) :

---

(۱) فلاحت.

(۲) ارشادالزراعه ورق ۷۶-۷۵.

(۳) همانجا ورق ۷۸-۷۷.

(۴) همانجا، ورق ۷۹.

(۵) همانجا ، ورق ۸۰.

(۶) همانجا، ورق ۸۳.

(۷) اولئاریوس ص ۷۰۳ ببعد ؛ شاردن، مجلد سوم ص ۷۳۷-۷۳۵ ، کمپفر ، ص ۳۷۶ - ۳۷۴.

(۸) نزهت‌نامهٔ علائی ورق b۶۲ - a۶۲.

« رزانگور ـ چون شاخ و غرس درخواهی نشاندن باید کی از رز کهن کشته و از رز نوخاسته باز نبرند ، جوان باید کی بر بسیار آورده باشد و آن شاخ کی بخواهند نشاندن ، آنکس باید کزان و برهر شاخی ده دوازده چشمه باشد و نه ازسر ببرند و نه از بن ، میان باید. آنگاه باید نشاندن کی از ماه نو چهار روزگذشته باشد یا چهاردهم ماه وهر دو شاخ بسرگین گاو در باید گرفتن تا آفت نرسد [1] ، از آنچ سرگین خاصیتی دارد و قدری بلوط کوفته یا نانخواه [2] در بن هرشاخی باید فشاندن تاقوی گردد و اندکی کاه باقلی در بن نهال فکندن کی بنشانند زود در برآید. غورهٔ انگور سیاه خشک کرده در بن شاخ انگور سپید فکنی و غورهٔ سپید خشک کرده در بن انگور سیاه مخالف چون برآرد خوش طعم باشد والبته در رزکبریت [3] و نخود نکارند و نباید کاشتن و کمتر از دو گز نباید کی بزمین فروبرند کی شاخ دراز نهند. ارخواهی کی بر درخت تابد سروبن در زیر آن درخت در زمین نشانی چنانک مقدار دو انگشت سر برداشته باشد و آب در او ایستد بر بسیار گیرد و همه بپرورد و اگر درخت مورد در بن نشانی تا بوقت نشاندن زیت بر شاخ اندای ، انگور خوش شود و شاخ چون بخواهی نشاندن بدوبار شکاف چنانک پوست ازو جدا نشودو آب خور کی درمیان باشد مانند بشم ازو بگیری و بر هم نهی راست و بپوست بید ببندی و رها کنی تا محکم شود و پرورده ، چون روید انگور کی بیارد استخوان ندارد و اگر درمیانش قدری سقمونیا در نهی چون برآرد انگور آن شکم براند. سه شاخ انگور (سیاه) [4] و سپید و سرخ

---

(۱) یعنی محل بریدگی شاخ قدیم وشاخهٔ جنبی که ازآن گرفته شده.

(۲) تخم خوشبوکه بروی نان پاشند (مترجم).

(۳) «کبریت» که گوگرد است گویا در اینجا بمعنی روئیدنئی استعمال شده که در فرهنگها نیافتیم.

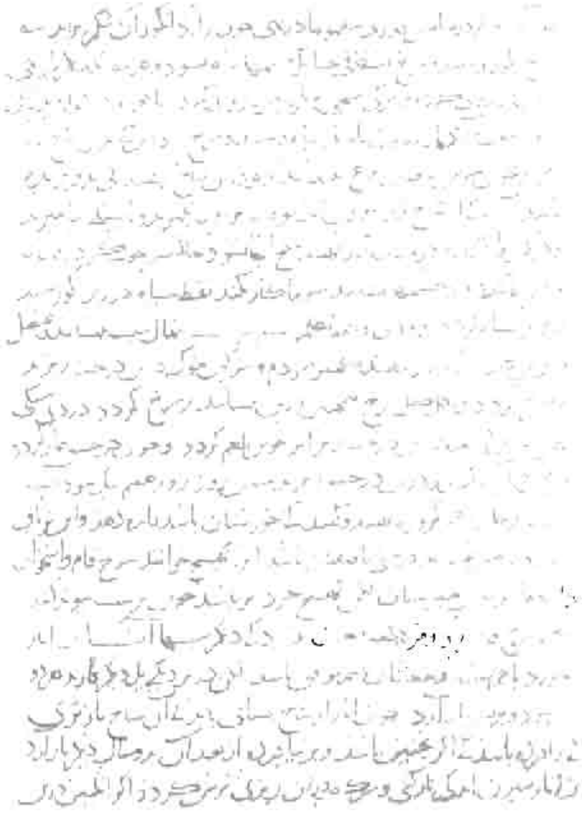
(٤) از روال مطلب پیداست که کلمهٔ سیاه دراینجا افتاده.

[illegible]

سرتدجوان

[illegible]

۱۱ ـ الف ـ برگ ۶۲ a نسخهٔ خطی نزهت نامهٔ علائی ـ گوتا



۱۱ ب - برگ b ۹۲ نسخهٔ خطی « نزهت نامهٔ علائی » گوتا

بشکافی چنانک چشمها تباه نشود و هرسه بیکدیگر باز نهی روی در روی کرده ونیز کی بپیچی و لختی گل[1] در وی گیری تا هرسه درهم روید و یکی شود چون برآرد از سه لون باشد، سیاه وسپید وسرخ. داس کی بدان شاخ رز ببرند بخون خرس یا خون بزغ بیندایند کرم درآن شاخ نیفتد کی بدو بریده باشد. آب کی از شاخ رز بیرون آید بوقت بریدن بگیرند و با سبکی بیامیزند و درکوزهٔ کنند و درمیان رز نهند ملخ آنجا نشود و خاکستر چوب گز درفشانند[2] و دوده کنند و در چشمها نشانند سرما کار نکند. نفط سیاه در زیر انگور سپید ریزند سیاه گردد بزودی و الله اعلم».

مؤلف کتاب علم فلاحت و زراعت نیز اطلاعات چندی دربارهٔ کشت «درخت انگور» ویا «رز» میدهد[3] و میگوید که در ایران رز انگور بسیار دراز میشده[4] و هرقدر رز درازتر باشد محکمتر است و بیشتر بر (میوه) میدهد وشاخ میگسترد[5]. در بعضی ولایات بر آن چفته می‌بستند و بدینوسیله مقدار محصول آنرا میافزودند. سپس مؤلف میگوید:

«و اگر درآن فایده نبودچرا خراج زیادت کنند وچفته میبندند[6]».

مؤلف توصیه میکند که در موقع نشاندن شاخه (خوشه؟) حتی‌المقدورچاهی[7] درازتر کنده شود وسه سو (سرشاخه) را باریسمانی به لبهٔ بالای چاه (گودال) ببندند

---

(۱) جز «لختی گل» نمیتوان خواند.

(۲) درنسخهٔ خطی‌این کلمات مغشوش است.

(۳) فلاحت ص ۷-۳.

(٤) همانجا ص ٤-۳. اینکه مؤلف میگوید در بعضی نقاط درازای تاك به ۳-۲ هزار گز یعنی لااقل ۱/٥-۱ کیلومتر میرسیده مسلماً خیال بافی مبالغه آمیزی است.

(٥) همانجا ص ٤.

(٦) همانجا.

(۷) همانجا: «و هرچند چاه آن در وقت نشاندن درازتر باشد بهتر بود». بگفتهٔ مؤلف در اسدآباد و ولایت همدان چاه رابطول سه تاچهل گز میکنده‌اند.

و اطراف ساق آن را با آجر پخته وآهک بگیرند وچون شاخه از چاه برخاسته تابام خانه رسید باید چفته (داربست) بست [1].

بنابگفتهٔ مؤلف همین کتاب اگر خواهند که رز انگور شیرین دهد باید در اراضی مرتفع ریگزار و صخری نشاندش [2] و چنین رزی انگورشیرین بر دهد و زبل (کود) هم کمتر لازم دارد. و اگر بهتر خواهند زمین آن ریگ نرم [3] مخلوط به خاك [4] و سنگ باشد. و الا گرچه انگور شیرین شود ولی رز چندان محکم نباشد[5].

دیگر میگوید که برای کاشتن و پرورش رزانگور آب و هوای گرم معتدل و خشک بهتر است وچنانچه « بخارات زیاده » باشد زیان آورد . و در « زمین بلند » انگور بهتر وشیرین‌تر از زمین دره‌های تنگ و « زمین مغاك » بدست میاید. وانگور « زمین مغاك » ترشتر است زیرا که در زمین بلند روزهای سردوگرم به تناوب ودر پی‌هم منظماً قرارگرفته‌اند و حال آنکه دراراضی پست سرما و گرما مدت مدیدی طول میکشد [6].

نویسندهٔ کتاب توصیه میکند که چنانچه رز خواهند نشاندن شاخ (قلمه) را از تاك ۳-۴ ساله‌تا سی‌ساله‌بر گزینند. تاك پیرتر مناسب نیست وجوانتر زیادضعیف میباشد [7].

باغبانان ایران در عمل پیوند درختان میوه و رز بسیار چیره دست و هنرمند بوده رسوم مستحسن فراوان داشتند. در مجموعهٔ «دستورالکاتب» از پیوند نخل خرما سخن رفته است[8].

---

(۱) همانجا.

(۲) همانجا: « در زمینهای بلند و ریگ بوم و صخری باید نشاندن ».

(۳) ریگ بمعنی « سنگ ریزه » هم هست.

(٤) یعنی قشر اصلی زیرین آن خاك باشد.

(٥) همانجا ص ٤ .　　　(٦) همانجا ص ٥ .

(۷) همانجا .

(۸) « دستورالکاتب » ورق b ۱۱۷ : « جون خواهند که نخل خرما بارور گردد از درخت دیگر شاخ بیاورند و برنخل ببندند و آنرا لقاح گویند ».

بنا بدستور «کتاب علم فلاحت وزراعت» برای پیوند تاك باید تاکی ٤-۳ ساله یا ٦-٥ ساله‌را بر گزید. و به بن‌شاخی‌پیوندپذیر پیوند زنند [1]. وچون‌خواهند بر خوب بدست آید باید شاخه‌هارا زد. و چنانچه برای پیوند تاك وحشی‌ویاجنگلی ویا صحرائی را انتخاب کنند نیز بخوبی پیوند می‌پذیرد و بزودی انگور میدهد[2].

درکتاب «ارشادالزراعه» درباره تاك نشاندن و تربیت وپیوند آن مفصلاً بحث کرده کارهائی راکه در تاکستان باید انجام شود شرح داده است[3].

در «کتاب علم‌فلاحت‌و زراعت» بخش‌ویژه‌ای به قواعد کلی پیونددرختان وگیاهان بارور و بی بر (تزئینی) اختصاص داده شده [4]. گذشته از این در فصول مربوط به درختان میوه‌دار مختلف ویژگیهای شیوهٔ پیوند هریك‌از آنها علیحده‌شرح داده شده است [5].

مؤلف بیست موردرا برمیشمرد که پیوند به‌درخت فایده میرساند ، بشرح‌زیر: مزهٔ میوهٔ درخت را نیکو ترکند ؛ مقدار محصول را زیاد تر کند ؛ درختانی راکه میوهٔ کوچک میدهند به درختان میوه درشت تبدیل‌میکنند ؛ خواص یك‌نوع درخت را بدرخت دیگر منتقل میکند ؛ انواع درختان آب و هوائی‌را با آب وهوای دیگر سازگار میسازد (با سرما یاگرما) ؛ در نقاطی‌که آب کم است بانواع درختانی که نیازمند آب فراوانند از انواعی که آب زیاد لازم ندارند پیوند میکنند ؛ طول عمر درخته و مدت باروری آنرا دراز تر میکند ؛ انواع درختان یك ولایت بوسیلهٔ

---

(۱) فلاحت ص ٦ - ٥ .

(۲) همانجا ص ٦ : «و اگر در بیشه[ای] یاصحرائی که خود رسته باشد پیوند کنند نیکو آید و زودتر بر دهد».

(۳) ارشادالزراعه . نسخهٔ سابق‌الذکر ورق ۸٥-۷٥ .

(٤) «فلاحت» ص ۷٥-٦۲ : « درمعرفت احوال پیوندکردن انواع درختهای مثمر و غیر مثمر».

(٥) رجوع شود به فصل چهارم این کتاب.

پیوند در ولایات دیگر متداول میشوند و انتشار می‌یابند و الخ [۱].

مؤلف پنج نوع پیوند کلی را شرح میدهد و میگوید که هریک از آن انواع وجوه گوناگون دارند. چون شرح مزبور بسیار پیچ در پیچ است دراینجا بطور کلی بدان اشاره‌ای کرده میگذریم. نوع اول: درخت ٤-۳ ساله (پیوندپذیر) رانزدیک ریشه قطع کرده با اسکنه میشکافند (مقطع‌را) و شاخ درخت پیوند دهنده را به آن پیوند میکنند [۲]. نوع دیگر: به درختی ۳-۲ ساله شاخه جوان (پیونددهنده) را پس از آنکه مقطع را با اسکنه شکافتند ـ پیوند میکنند [۳]. بعقیدهٔ مؤلف این نوع فقط بدان سبب مناسب است که پیوندهای گوناگون ها بکار بستن آن میتوان زد [٤]. مؤلف نوع سوم‌را پیوند برگی [۵] میخواند ـ زیرا ظاهراً جوانه‌را برای پیوند بکار می برده‌اند و روی «شاخ پیوند» جائی را که جوانه‌ای زده باشد ـ باکاردقطع‌میکنند و پس از قطع در «کاسه‌ای آب» میافکنند، آنگاه روی درخت ۳-۲ ساله که «ساق جوان» داشته باشد باکارد شکافی در «پوست‌بالائین» میدهند بطوریکه «پوست زیرین» زیان نبیند و درجای شکافته «پستان» را ازکاسهٔ آب برداشته‌میگذارند، بنابگفتهٔ مؤلف، این‌شیوه را باید فقط در «موسم» «آخر رسیدن زردآلو» بکاربست زیرا که در آن فصل «پوست بالائین» بآسانی از «پوست اندرونی» جدامیشود [٦]. مؤلف معتقد است که بهترین شیوهٔ پیوند همان است که به یاری اسکنه [۷] صورت

---

(۱) فلاحت ص ٦٧-٦٤.

(۲) همانجا ص ۷۱ - ۷۰.

(۳) همانجا ص ۷۳ - ۷۲.

(٤) همانجا ص ۷۲ : «باین شیوه پیوند تنها آنرا لایق باشد که انواع پیوند توان کرد.» (محتملا ترجمهٔ مؤلف محترم دراینمورد دقیق نیست ـ مترجم).

(۵) همانجا: «نوع سیم آن که پیوند به برگ کنند».

(٦) همانجا ص ۷۳ - ۷۲.

(۷) همانجا، ص ۷۳.

گیرد ولی اسکنه را در همهٔ انواع پیوند نمیتوان بکاربرد [1].

نوغانداری (پرورش کرم ابریشم)

غرس و تربیت درخت توت یا درخت کرم ابریشم باپرورش آن کرم ونوغان‌داری رابطهٔ نزدیک دارد. در بوندهشن از میوهٔ درخت توت سخن رفته است[2]. نخست درخت توت را درایران بخاطر میوهٔ آن ـ از عهد باستان ـ می شناختند وآن نوعی از morus alba و یا توت سفید و محتملاً بومی ایران بوده است. نوع دیگر یعنی توت سیاه یا morus nigra با نوع سفید اختلاف محسوس دارد و ظاهراً،مدتها بعد، و بیشتر درشمال ایران، منتشر ومتداول شد [3].

نویسندهٔ «کتاب علم فلاحت وزراعت» نیز از وجود دوگروه اصلی و یا دو نوع درخت توت اطلاع دارد: توت سیاه و توت سفید. وی خاطرنشان میکند که هر یک از این دونوع انواعی فرعی داشته [4] و از آنجمله بوده‌اند: نوع سفید مایل بسرخی [5] و نوع درشت سیاه (خرتوت) و «توت شراب» که برای انداختن شراب (یاعرق؟) میکاشتند و دیگر نوعی توت بسیار شیرین بی‌دانه که در ایران نادر و در ولایت کمخ (کماخ) آسیای صغیر فراوان بوده و ازآنجا خشک کردهٔ آن صادر میگشته. همهٔ انواع توت سفید شیرین بودند وبرخی از انواع برای تهیهٔ دوشاب‌ـ مانند دوشاب انگورـ بکار میرفته‌اند [6]. ازگفته های مؤلف کتاب چنین بر میآید که کشت و پرورش درخت توت، بخاطر میوهٔ آن، درسراسر ایران متداول بوده ولی فقط دربعضی نقاط، باختصاص، برای نوغانداری بغرس و تربیت آن درخت

---

(۱) همانجا.

(۲) دراین‌باره به فصل چهارم این کتاب رجوع شود.

(۳) صفحه ۱۱۹-۱۲۲ A. de Candolle. « L'origine des plantes ».

(٤) فلاحت ص ۲۱.

(٥) همانجا.

(٦) همانجا.

می‌پرداخته‌اند[۱]. در این ایام نیز تقریباً در همه‌جای ایران درخت توت کاشته میشود ولی فقط در ایالات کرانهٔ خزر و برخی نقاط معدود نوغانداری وجود دارد[۲].

هنوز کما هو حقه معلوم نیست که پرورش کرم ابریشم در چه زمانی در ایران معمول گشته. در ایالات شرقی امپراطوری روم (مصر و سوریه) از قرن چهارم میلادی و در ایران لااقل از زمان شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م.)[۳] تولید پارچه‌های ابریشمی وجود داشته است. بظن اقوی ـ بطوریکه بانو ن.و. پیگولوسکایا نیز معتقد است[۴] ـ این صنعت در ایران قبل از شاپور دوم هم متداول بوده. ولی در هر دو کشور روم و ایران صنعت تولید پارچه‌های ابریشمی با ابریشم خامی که از خارج وارد میشده کار میکرده‌است و ابریشم خام هم نخست از چین وارد میشده است و از قرن ۵ م. ببعد از ختن واقع در ترکستان شرقی (سین تسزیان). در کتب تاریخ نوغانداری آمده است که در سال ۴۱۹ م. شاهزاده خانمی چینی که با امیر ختن ازدواج کرده بود طرز پرورش کرم ابریشم‌را بمردم ختن آموخت و از آنجا نوغانداری نخست به یارکند و فرغانه و سرانجام در قرن ششم میلادی بایران نفوذ کرد[۵]. نظر م. ا. ماسون اندکی با عقیدهٔ بالا اختلاف دارد. وی معتقد است که نوغانداری در قرن چهارم ویا پنجم در ترکستان شرقی پدید آمد و حتی پیش از قرن ششم میلادی در واحهٔ مرو و از آنجا به گرگان ـ واقع بر کرانهٔ جنوب شرقی دریای خزر ـ نفوذ کرد[۶].

---

(۱) همانجا.

(۲) رجوع شود به نقشهٔ نواحی کشت درخت توت و مناطق نوغانداری در ایران در حدود سال ۱۹۱۰ ـ در «گنج شایگان» جمال‌زاده ص ۲۸.

(۳) J. Strzygowski. Seidenstoffe aus Aegypten - Jahrbuch der Königlichen preussischen Kunstsammlungen, B d. 24, Berlin, 1903, ص ۱۵۳.

(۴) ن.و. پیگولوسکایا، «دیپلوماسی بیزنته»، ص ۱۹۲-۱۸۹.

(۵) F. Spiegel. Eranische altertumskunde, T. I, ص ۲۵۶

B. Laufer. Sino - Iranica ص ۵۳۷

(۶) م.ا. ماسون، «قطعه‌ای از تاریخ رواج حریر بافی در دوران باستان» ص ۵۱-۴۷.

بنا بقول مورخان بیزنته درقرن ششم میلادی (پروکوپی قیصری و تئوفات‌بیزنتی) نخستین بار تخم نوغان درسال ۵۵۳-۵۵۲م. در بیزنته پیدا شد. محققان مختلف معتقدند که راهبان پنهانی تخم نوغان راز ختن و یا چین و یا هندوستان‌به‌بیزنت آوردند. ن.و. پیگولوسکایا، باتکای عقیدهٔ هنینگ، معتقد است کلمهٔ «سریندا» که در منابع بیزنتی ذکر شده - همان آسیای میانه است [۱].

معهذا عقیدهٔ دیگری‌هم در این‌باره وجود دارد. دکتر تقی بهرامی بااستناد بگفته های پاریزه (Pariset) مورخ نوغانداری و لافون و رابینو - مؤلفان کتابی دربارهٔ پرورش کرم ابریشم در ایران - باین عقیده است که کرم ابریشم از ایران است و ایران و ترکستان (آسیای میانه) زادگاه کرمی که پیلهٔ زرد میدهد بوده و چین وطن کرمی است که پیلهٔ سفید میدهد [۲]. این عقیده که کرم ابریشم‌بومی‌ایران و آسیای میانه بوده شاید چندان بی‌پایه نباشد. با اینحال پیش از قرن پنجم‌وششم میلادی اطلاعات روشنی دربارهٔ پرورش کرم مزبور در آن سرزمین بمنظور تحصیل تخم نوغان‌و ابریشم‌خام - در دست‌نیست[۳]. ب.لائوفر‌میگوید که منشأ‌اصطلاحات مربوط بمفهوم ابریشم خام ویا غیر خام در زبانهای ایرانی و برخی السنهٔ ممالک همسایهٔ ایران («اپه‌رشم» در زبان پهلوی، «ابریشم» در فارسی جدید، «ورشم» در افغانی، «ورشوم» و «ورژم» در زبانهای پامیری، «اپرسم» در زبان ارمنی، «ابریسم» بعربی) هنوز درست روشن نشده است و بهر تقدیر این کلمات منشاء چینی‌ندارند[٤] وشاید این خوددلیلی بر بومی بودن کرم ابریشم درایران باشد.

در فاصلهٔ قرن ششم و دهم م. نوغانداری بتانی از مرو و گرگان به‌طبرستان

---

(۱) ن.و. پیکولوسکایا. منابع‌سریانی. ص ٧٤-٧٣؛ن.و. پیکولوسکایا «دیپلوماسی بیزنته» ص ۲۰٦ - ۲۰٥ (فهرست کتب نیز نقل شده است).

(۲) تقی بهرامی. «تاریخ کشاورزی ایران» ص ۱۰۰-۹۹.

(۳) این گفتهٔ دکتر تقی‌بهرامی (همانجا) که نه تنها پرورش کرم ابریشم بلکه‌بافتن پارچه‌های‌ابریشمی نیزدرایران قبل‌از هخامنشیان وجود داشته فوق‌العاده محل‌تردید است.

(٤) ص ٥۳۹ - ٥۳۷ B. Laufer, «Siuo - Iranica»

(مازندران) و دیلم ودیگر سرزمینهای کرانهٔ خزر نفوذ و رواج یافت[1] . خبر موسی کلن کتوئی دربارهٔ وجود نوغانداری در آلبانی قفقاز (آذربایجان کنونی شوروی) ، باحتمال قوی مربوط به قرن دهم میباشد [2] . در قرن دهم کارگاههای تولید پارچهٔ ابریشمی خوزستان ابریشم‌خام بردع و اران (آلبانی، اکنون آذربایجان شوروی) را مصرف میکردند [3] . درقرن دهم میلادی جغرافیون در مورد رواج نوغان داری در خوزستان و فارس خموشی اختیار کرده‌اند واین میرساند که پرورش کرم‌ابریشم در آن ایالات متداول نبوده. ولی در همان قرن در بلوك خبیص کرمان از برگ درخت توت برای نوغان‌داری استفاده میشده است [4] . با اینحال در قرن‌دهم‌نواحی اصلی نوغانداری واحهٔ مرو وگرگان و جلگهٔ بردع و شیروان بوده است. درفاصلهٔ قرن ششم ودهم در ناحیهٔ مرو از نژادهای تازهٔ کرم ابریشم که محتملاً بومی‌بوده و پیلهٔ زرد میداده‌اند استفاده‌بعمل آمد. م.ا.ماسون‌به داستانی که السمعانی‌مؤلف عربی زبان قرن دوازدهم نقل کرده توجه کرده است . سمعانی میگوید که در مرو دانشمندان متخصص درمحل مخصوصی که دیوك کش نام داشته سرگرم مطالعهٔ تجربی جریان نوغانداری بوده‌اند ، زیرا که در آن مؤسسه پوسایلی دیوه (دیوك)را خارج کرده در آفتاب ـ نابود میکردند[5] . (میمیراندند) .

قبل از قرن سیزدهم ابریشم خام گرگان و طبرستان (مازندران) بهتر از ابریشم گیلان‌شمرده میشده. وحتی درآغاز قرن سیزدهم ابریشم خام لاهیجان گیلان جنس پست محسوب میگشته [6] . ولی در طی قرن سیزدهم جنس ابریشم گیلان

(۱) « حدودالعالم » متن فارسی ورق ۲۹۶ ؛ استخری، ص ۲۱۳.

(۲) موسی کلن کتوئی ص ٥ ؛ دربارهٔ نوغانداری در ناحیهٔ بردع رجوع شود به « حدودالعالم ». متن‌فارسی ورق ۳۳a.

(۳) ابن حوقل ص ۲٤۱.

(٤) مقدسی ص ٤٦۳.

(٥) م.ا. ماسون، « قطعه‌ای ازتاریخ رواج‌نوغانداری در زمان باستان» ص٤۹-٤۸.

(٦) یاقوت . مجلد ٤ ص ۳٤٤. همچنین رجوع شود به ; و.و.بارتولد ، بازدید تاریخی وجغرافیائی ایران ص ۱٥۷.

بحدی بهبود حاصل کرد (شاید نژاد جدیدی ازکرم ابریشم را پرورش‌میداده‌اند) که در پایان آن قرن ـ بگفتهٔ مارکوپولو :

« اخیراً بازرگانان ژن مخصوصاً باینجا (گیلان) میآیند تا ابریشم خام (ghelle گله ـ گیله) خریداری کرده صادر نمایند »[۱] .

در منابع ایتالیـائی قرن سیزدهم و چهاردهم م . ـ از قبیل دفاتـر تجارتی پگولوتی و اوتسانو (اهالی فلورانس) و اساسنامه های «پیزا» و غیره ـ که مورد استفادهٔ ویلهلم‌هید قرارگرفته ، نام‌های انواع ابریشم خام رسیده از ایران که در شهرهای ایتالیا عمل میآورده‌اند ـ بشرح زیر منقول است :

Seta ghella ـ ابریشم گیلان ، Seta masandroni ـ ابـریشم مـازندرانـی ، Seta Stravatina ، یا Seta stravai ـ ابریشم استرآبادی ازگرگان[۲] ، Seta talani ابریشم دیلمی (؟) و یا شاید ابریشم طالشی، که با Seta mamutava (ابـریشم محمود آباد) یکی بوده ـ محمود آباد نزدیک مصب رودکورا (کر) بوده است ، Seta canare یا Seta chaunaruia ـ ابریشم «کنارا » یا «کناره»(؟) در قره باغ ، Seta siechi یا Sacchi ـ ابریشم‌شکی ، درشمال آذربایجان ، Seta gangia ـ ابریشم گنجه ، Seta merdacascia ـ ابریشم مرو شاهجان ، یعنی واحهٔ مرو[۳] .

این فهرست خود نشان میدهدکه میزان صادرات ابـریشم ازشمـال ایران و سرزمینهای مجاور آن به ایتالیا تاچه حد اهمیت داشته است.

«کتاب فـلاحت و زراعت» دربارهٔ نوغانداری در ایران اطـلاعات شـایان توجهی میدهد.

---

(۱) مارکوپولو ص ۳۱ .

(۲) Strava علی‌الرسم درمؤلفات ایتالیائیان قرن سیزدهم تا پانزدهم به استرآباد اطلاق میشده.

(۳) صفحه ۶۵۳ - ۶۵۰ .
W. Heyd. Geschichte des Levantehandels, T. II,
همانجابمنابع اولی اشاره شده است.

مؤلف میگوید که درختان توت مخصوص نوغانداری نمی بایست میوهٔ زیاد داشته باشند بلکه می‌بایست برگ فراوان بدهند[۱] و سپس میگوید :

« و معهود آنست یک درم تخم کرم پانصد من برگ بخوردویک من ابریشم بدهد[۲] » .

بنا بگفتهٔ وی برگ درخت توت سفید مسلماً از برگ توت سیاه برای کرم ابریشم بهتر است[۳] . و برگ خرتوت بسیار خشن وسخت است و برای نوغانداری بکار نمیآید[۴] . برای بهبود جنس برگ و افزایش مقدار آن کود فراوان لازم بودو بدرخت پیوند میزدند[۵] . درخت توت را بدو شیوه غرس میکردند : یکی اینکه « بچهٔ درخت » راکنده درجای دیگر میکاشتند و یا اینکه از درخت جوان ۳-۱ ساله « شاخ تازه » - ای راگرفته می‌نشاندند. ودیگر اینکه تخم توت‌رامیکاشتند[۶] . مؤلف میگوید که ابریشم(خام) و طرز بدست‌آوردن آن درهر ولایتی با ولایت‌دیگر تفاوت دارد و معتقد است که در زمان او در امر نوغانداری در ولایت یزد بهتر از جاهای دیگر دقت و مراقبت میشده و یک درخت توت در آن ولایت بیش از ده درخت - در ولایات دیگر - برگ میداده. دریزداز یک درخت توت تا حدود ۵۰۰ من برگ و یک من ابریشم بدست میآمده است و محصولات (ارتفاعات) ابریشم درآنجا ازلحاظ جنس بهتر از دیگر نقاط بوده و از یک‌درم «تخم کرم»معادل‌مقدار ابریشم‌خامی که درجاهای‌دیگر از ۵-٤ درم بدست میآمده کسب‌میکرده‌اند[۷] .

---

(۱) فلاحت - ص ۲۱ .

(۲) همانجا ص ۲۳ .

(۳) همانجا ، ص ۲٤ .

(٤) همانجا .

(۵) همانجا ص ۲٤ - ۲۳ .

(٦) همانجا ص ۲۲ .

(۷) همانجا ص ۲۳ . « بیک درم تخم کرم ابریشم چندان‌حاصل میکنند که دردیگر مواضع بچهار و پنج درم نتوانندکردن » .

بعقیدهٔ مؤلف مزبور :

« ابریشم ایشان بهترین ابریشم دیگر مواضع میباشد [١]» .

برای حمایت و دفاع ازکرم ابریشم در مقابل سرما « خانه ها » میساختند بطول یک گز و بیشتر ، و آنرا به نمد میپوشاندند [٢] . و برای « دفع مار و مورچه و موش که عدو مهلک کرم اند » اقداماتی بعمل میآوردند[٣] . شرحی که در این کتاب راجع به کشت درخت توت و پرورش کرم ابریشم داده شده [٤] تاحدی باوصفی که اولئاریوس در قرن هفدهم کرده نزدیک است

اولئاریوس چنین میگوید :

« پرورش کرم و تولید ابریشم بطریق زیر صورت میگیرد : هنگام بهار چون درخت توت با برگ پوشیده شود ایرانیان تخم کرم ابریشم را درکیسه های کوچک ریخته و (نصف روز در) زیر بغل نگه میدارند و گاهی هم یک‌روز. کرمکها براثر حرارت بجنبش درآمده بیرون میآیند . آنگاه آنهارا بروی برگهای توت که در دیس گونه‌ای چوبی قراردادەشده میگذارند. وهر روز برگ تازه اضافه میکنند و ضمناً باید بسیار بر حذر باشند که برگها خیس نشود وهیچگونه رطوبتی برآنها ننشیند . کرمکها پنج روز روی برگها نشسته تغذیه میکنند و بعد سه روز میخوابند و برگ نمیخورند. درآنموقع به بزرگی کرمکهای پنیر هستند . پس از خواب کرمکهارا به انبارك و یا محل تمیزی که مخصوصاً برای آنها ساخته باشند وعلی‌الرسم طویل است منتقل‌میکنند. درگیلان ایرانیان بدینمنظور خانکهای ویژه‌ای میسازند شبیه انبارهای آجری ما... بروی کف آن که

---

(١) همانجا.

(٢) همانجا ص ٢٥ .

(٣) همانجا.

(٤) همانجا ص ٢٧-٢١ .

از تیرهای چوبی تشکیل شده شاخه های پربرگ (توت) را میافکنند و کرمهای ابریشم را بروی آنها رها میکنند و هر روزشاخه های تازه می افزایند. وچون کرمها کاملاً بزرگ شدند و بخوراك بسیار احتیاج پیدا کردند روزی دو و حتی سه‌بار برگ میدهند. سرانجام کرمکها بحد رشد کامل میرسند و آنگاه تمام منافذ و مدخل انبارکی راکه محل پرورش است میگیرندکه پرندگان کرمها را نخورند. در این موقع کرمها قبل از آنکه کاملاً بالغ شوند و بتوانند بتنند مجدداً ۸ روز میخوابند. در این دوران باید مراقب باشندکه آدم کثیف و یا زن ناپاك بآنها دست نزندو الا میترکند و مثل اینکه در رطوبت خویش غرق وذوب میشوند ومی‌میرند[۱]. پس از هفت هفته خوراك خوردن موقع تنیدن ایشان میرسد و دیگر قادر بخوردن نیستند واز منفذ علیایشان ـ یعنی ازگلویشان نخی نمایان میشود[۲] که بجائی بند میکنند و با آن بدور خویش لانه‌ای (پیله) می‌تنند[۳]. درآنزمان انبار ویاکاشانه‌ای که‌قرارگاه آنهاست سخت‌مسدود میگردد و نگهبانی میشود تا دست بیگانه بآنها نرسد. و پس از ۱۲ روز مجدداً آنرا میگشایند و بعدهٔ کرمهائی که درآنجا بوده‌اند پیله بدست‌ـ میآیدکه ازلحاظ شکل و درشتی مانند آلو هستند. آنچه درشت تر است جدا میکنند و برای تخم گیری کنار میگذارند و هزاران پیلهٔ دیگر را در دیگی آهنین پر از آب داغ میافکنند و بدین سبب آن آب بصورت آب خورش ویا آشی درمیآید. و در آن آش گونه پیله ها را با چوبی

---

(۱) ظاهراً اولئاریوس معتقدات واوهام مردم محل را آنچنانکه برای وی نقل کرده بودند یادداشت کرده .

(۲) شمس فخری. ص۶۵ (شمارهٔ ۱۱) : کناغ ـ تار ابریشم (کرم‌ابریشم‌ـ برهان).

(۳) رجوع شود به همانجا ص ۱۲۹ (شمارهٔ ۱۰۲) : « پیله‌ابریشم معروف »؛ همانجا ص ۱۳۰ : «کرم قز» و « پیله ».

(ترکه‌ای) ویا جاروب کوچکی که بدین منظور ساخته شده ، می‌زنند و بالنتیجه نخها به ریشه‌های جاروب بند میشود و بعد آن نخها را جمع و ازپیله‌ها باز میکنند. کرمها یا پیله‌هائیکه کنار گذاشته شده و در پوست نازکی قرارداشته بودند خارج میشوند ; و آنهائی که برای تخم گیری تخصیص داده شده بودند بروی میزی گذاشته میشوند و کمتر از چهارده روز بعد پروانه‌های سفیدی از آنها خارج میشوند و نرو ماده با یکدیگر بسرعت حرکت میکنند و بعد هرماده‌ای بیش ازصد تخم میگذارد که باندازهٔ دانه خشخاشند و بعد از آن هردو میمیرند. تخم هارا در جائیکه نه گرم باشد ونه سرد نگه میدارند ، تا بهار آینده برسد و بروال پیشین با آنها عمل میکنند... تجارت ابریشم(خام) درآمد فراوانی برای ایرانیان دارد و بسیاری از ایشان و بخصوص کسانی که چند باب از انبار های مذکور را مالک باشند از ثمرهٔ کار این کرمها ثروتمند میشوند [۱]».

حمدالله قزوینی نواحی زیر را درایران ذکرمیکند که در آنجا به نوغانداری می‌پرداخته‌اند :

واحهٔ یزد [۲] ، در فارس ـ بشاپور [۳] ، در قهستان ـ ترشیز [٤] و جناباد (گون‌ـ آباد ـ گناباد) [٥] و زرکوه [٦] ، در خراسان ـ خواف و زاوه [۷] وسراسر جرجان (گرگان) و بخصوص استرآباد [۸] ، و در مازندران ـ کبود جامه [۹] ، در گیلان ـ رشت و

---

(۱) اولئاریوس ص ۷٥۸-۷٦۰.

(۲) نزهت‌القلوب ص ۷٤.

(۳) همانجا ص ۱۲٦ ؛ ابن‌البلخی ص۱٤۲.

(٤) نزهت‌القلوب ص ۱٤۳.

(٥) همانجا ص ۱٤٤ : « ابریشم خوب وفراوان است ».

(٦) همانجا ص ۱٤٥.

(۷) همانجا ، ص ۱٥٤.

(۸) همانجا ، ص ۱٦۰ - ۱٥۹.

(۹) همانجا ص ۱٦۰.

لاهیجان[1] و بخصوص فومن [2]» اما در مورد برخی دیگر نواحی گیلان مانند شفت و نهسار وغیره گفته شده است که از لحاظ محصولات مانند دیگر ولایات گیلان هستند. و ازاینجا چنین برمیآید که در آن نقاط نیز ابریشم خام تولید میشده است[3]. حمدالله مستوفی از دیگر نواحی نوغانداری کشور هلاکوئیان فقط « قبلهٔ » شیروان را ذکر میکند [4]. در تمام موارد مذکور صحبت بر سر محصول ابریشم یعنی ابریشم خام است نه تولید پارچه های ابریشمی که حمدالله مستوفی فقط در مورد یزد از آن سخن میگوید. در مکاتبات رشیدی هم از صنعت ابریشم بافی یزد (که از ابریشم خام محلی و وارداتی درآن استفاده میشده) یاد شده است[5].

اما راجع باینکه نوغانداری در خراسان تنها منحصر به نواحی خواف و زاوه نبوده بلکه در دیگر نقاط آن ایالت و ازآنجمله سبزوار و نیشابور نیز متداول بوده است... از اینجا میتوان داوری کرد که در دولت سربداران [6] (از ۱۳۳۶ تا ۱۳۸۱ م. = ۷۳۷ تا ۷۸۳ ه.) مستمری و مواجب خدمتگزاران را با ابریشم خام می‌پرداخته‌اند[7]. درآغاز قرن پانزدهم ، بنابگفتهٔ کلاویخو ، بخش اعظم ابریشم گیلان برای فروش به سلیمانیه صادر میشده وقسمتی نیز به‌سوریه و دمشق و ترکیه عثمانی و زافا (کافا در کریمه ؟) و دیگر نقاط حمل میگشته [8]. در « تاریخ کرمان » (قرن هیجدهم میلادی) آمده است که ابریشم خام بلوك های بم و

---

(۱) همانجا ، ص ۱۶۳ .

(۲) همانجا : « و ابریشم بسیار است ».

(۳) همانجا.

(٤) همانجا ص ۹۲ .

(٥) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۳٤، ص ۱۹۰ (اسامی اقسام منسوجات ابریشمی یزدرا برشمرده). همانجا ، شمارهٔ ٤۱ ص ۲٥٦ .

(٦) دراین‌باره درفصل نهم این کتاب مشروحترسخن گفته شده.

(۷) دولتشاه ، ص ۲۸۲ ، ۲۸٥ (درشرح حال ابن‌یمین شاعر).

(۸) کلاویخو، ص ۱۷۷ .

نرماشیر و کرمان فراوان بوده [۱].

افزایش دائم صادرات ابریشم خام ایران به سوریه و آسیای صغیر و کریمه و ایتالیا از قرن سیزدهم تا هفدهم میلادی[۲]، و همچنین ترقی ورشد صنعت ابریشم بافی ایران در قرنهای مزبور ما را باین نتیجه میرساند که نوغانداری یکی از رشته های معدود کشاورزی ایران بوده که در عهدسلطهٔ مغول نه‌تنها دچار انحطاط‌نشده بلکه حتی به ترقیاتی نیز نایل گردیده[۳].

دربارهٔ میزان مالیات ابریشم خام در منابع دورهٔ مورد نظر هیچ رقمی ذکر نشده است. ولی در منابع‌ادوار بعد کما بیش ارقامی دیده میشود. بگفتهٔ ظهیرالدین مرعشی از ۸۲۲ هجری(=۱۴۱۹ م.) ایالت مازندران سالیانه چهل خروار ابریشم (خام) سرخ وسفید بوزن استرآباد (چهل‌من درخروار) به سلطان شاهرخ تیموری کارسازی میکرده. وگذشته‌ازاین هربار که سلطان به لشکرکشی میپرداخته‌ششصد لشکری و ششصد بار شتر غله برسم علوفه باردوی سلطان گسیل میشده[۴]. بنابراین سالیانه ۱۶۰۰ من استرآباد ابریشم از مازندران مالیات مأخوذ میگردیده. و چون من استرآباد را ۱۴۴۰ مثقال یا ۲ر۲۰ من تبریز حساب کنیم (یک‌من تبریز=۶۴۰ مثقال یا ۲۹۵۰ گرم)[۵] مالیات ویا خراج مزبور به ۱۰۶۰۵ کیلوگرم بالغ میگشته

---

(۱) افضل‌الدین کرمانی - ص ۵۲a، (دربارهٔ بم) : « و از آنجا ابریشم آید » ،ص ۵۲۶ (دربارهٔ نرماشیر) : « درآن میوه‌های سردسیری وگرمسیری وابریشم بسیار است».

(۲) و.هید ، اثر سابق‌الذکر. مجلد ۲ - ص ۱۱۲ ، ۱۷۹ ، ۱۹۱ ، ۴۵۸ ، ۵۰۴ ، ۶۴۳ ببعد و ۶۹۸.

(۳) مثلا رجوع شود به : باربارو ص ۷۴-۷۳ (شرح صنعت ابریشم بافی در یزد . بگفتهٔ باربارو دریزد گاهی روزی.... ۱ قواره پارچه ابریشمی ببازار میآمده) . همانجا ص ۷۲ (دربارهٔ کاشان - وی میگوید که دراین شهر درظرف یک روز میتوان ده‌هزار دوکا - دوکا = پول قدیم طلا- پارچهٔ ابریشمی خرید ». همانجا ص۸۳ (دربارهٔ استرآباد) .

(۴) ظهیرالدین مرعشی ، ص ۴۷۲.

(۵) جمال‌زاده : گنج شایگان ، ص ۱۶۷.

است . و چنانچه علی‌الرسم‌میزان خراج‌را عشر مقدار کل محصول احتساب نمائیم (باقی خراج می‌بایست عاید امرای محل شود) رقم سالیانهٔ محصول ابریشم خام مازندران در ربع اول قرن‌پانزدهم به ۱۰٦۰٤۸ کیلوگرم‌سرمیزده .

ظهیرالدین مرعشی‌میگوید که درسال ۸۷۸هجری (۱٤۷۳ر۷٤ م .) خراج سالیانه مازندران که به فرمانفرمای آنروزی آن ناحیه یعنی سلطان اوزون‌حسن آق‌قویونلو پرداخته میشده ۱۲۰ خروار ابریشم خام بوده است [1] . اگر خراج مزبور بوزن استرآباد (یعنی خروارچهل منی) دریافت میشده بالغ به ٤۸۰۰ من استرآبادی ویا ۳۱۸٤ کیلوگرم‌بوده ، و اگر بوزن تبریز ـ که در دولت‌آق‌قویونلو رایج بوده ـ وصول میگشته (خروارصدمنی) می‌بایست ۱۲۰۰۰ من تبریز و یا ۳٥٤۰۰ کیلوگرم باشد . ازمحاسبهٔ بالا چنین بر میآید که جمع محصول سالیانهٔ ابریشم خام درمازندران ، در پایان ربع‌چهارم قرن پانزدهم در حدود ۳٥٤۰۰۰ کیلوگرم بوده است . اما در آنزمان محصول ابریشم گیلان چه مقدار بوده معلوم نیست .

ارقام مربوط به قرن هفدهم را برای مقایسه نقل میکنیم . درآن زمان گیلان از لحاظ کیفیت و کمیت ابریشم مقام اول را داشته . (به جدول شمارهٔ ۸ بنگرید) .

جدول شمارهٔ ۸ مجموع مقدار ابریشم خامی را که درقلمرو دولت صفویه بدست میآمده نشان میدهد .

اما راجع به‌ارقامی که شاردن در بارهٔ ایالات ایران نقل کرده ـ طبق‌حسابی که جمال‌زاده بعمل‌آورده می‌بایست به ٦۳۳۰۰۰ من‌تبریز و یاقریب ۱۹۰۰۰۰۰ کیلوگرم بالغ گرددوازآنجمله گیلان‌درحدود ٤۲۲۰۰۰من (۱۲٤٥۰۰۰ کیلوگرم[2] محصول ابریشم داشته . جمال‌زاده معتقد است که نوغانداری ایران در زمان

---

(۱) ظهیرین مرعشی ، ص ٥۳۸ .

(۲) جمال‌زاده ، «گنج شایگان» ص ۲٥-۲٤ .

(جدول شمارهٔ ۸)

ایالت	طبق نوشتهٔ اولئاریوس، ۱۶۳۸ م.[1]			طبق نوشتهٔ شاردن، ۱۶۷۱ م.[2]	
	عدل	فونت	من تبریز	عدل	لیور
گیلان	۸۰۰۰	۱۷۲۸۰۰۰	۲۸۸۰۰۰	۱۰۰۰۰	۲۷۶۰۰۰۰
مازندران	۲۰۰۰	٤۳۲۰۰۰	۷۲۰۰۰	۲۰۰۰	۵۵۲۰۰۰
باکتریانا (خراسان)	۳۰۰۰	٦٤۸۰۰۰	۱۰۸۰۰۰	۳۰۰۰	۸۲۸۰۰۰
ماد (آذربایجان)	—	—	—	۳۰۰۰	۸۲۸۰۰۰
قره باغ	۲۰۰۰	٤۳۲۰۰۰	۷۲۰۰۰	۲۰۰۰	۵۵۲۰۰۰
شیروان	۳۰۰۰	٦٤۸۰۰۰	۱۰۸۰۰۰	—	—
گرجستان و ارمنستان	—	—	—	۲۰۰۰	۵۵۲۰۰۰
جمع کل در قلمرو دولت صفویه	۱۸۰۰۰	۳۸۸۸۰۰۰	٦٤۸۰۰۰	۲۲۰۰۰	٦۰۷۲۰۰۰[3]

شاردن باوج ترقی خویش نایل گشته بوده[4] . و واقعاً در آغاز قرن هیجدهم م . نوغانداری ایران دچار چنان انحطاطی گشت که بگفته هانوی، محصول ابریشم‌خام گیلان به ۳۲۳۳۰ من تبریز (= ۹۵۳۷٤ کیلوگرم) رسید . زان پس در قرن

---

(۱) اولئاریوس . ص ۷۹۱ . بگفتهٔ اولئاریوس هرعدل ۲۱٦ فونت وزن داشته و ٦ فونت = یک من تبریز .

(۲) شاردن ، مجلد٤ ، ص ۱٦۳-۱٦۲ . بگفتهٔ شاردن هرعدل ۲۷٦ لیور وزن داشته .

(۳) اولئاریوس وشاردن فقط تعداد عدل را ذکر کرده‌اند و ما آنرا به فونت و من تبریز و لیور بر گردانده‌ایم .

(٤) همانجا ص ۲۵ .

نوزدهم اندکی ترقی کرد: و در سال ۱۸۵۰/۵۱ = ۱۲۶۷ ه. محصول ابریشم خام سراسر ایران به ۳۴۰۰۰ من تبریز بالغ شد و باز پس از سالیان انحطاط و اعتلای نسبی مجدد از سال ۱۸۹۰/۹۱ محصول ابریشم خام ایران به ۱۸۰۰۰۰-۱۹۰۰۰۰ من تبریز رسید که نه عشر این مقدار از گیلان بدست میآمده[1].

بنا بر این میتوان گفت که از نیمهٔ دوم قرن سیزدهم تا پایان قرن هفدهم نوغانداری ایران مدام طریق ترقی را میپیموده و در حدود ربع آخر قرن هفدهم م. باوج اعتلای خویش نایل گشته بوده.

پرورش قرمزدانه - یعنی حشرهایکه ازآن رنگ قرمز بدست میآید - کمتر از نوغانداری رواج داشته است. قرمز دانهای که در منابع قرون وسطی یادشده است (« قرمز » عربی و « کرمس» اروپائیان غربی و چروتس روسی) بظن قوی نوعی از « قرمزدانه ارمنی » یا « پورفیروفورا- هاملی » (Porphyrophora Hamelii)بوده که در بعضی روئیدنیها و از آنجمله در شاخه های بلوط سرخ زندگی میکنند. این حشرات را جمع میکردند ومیکشتند و از آن رنگ قرمز بدست میآوردند. بنا بگفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی جمع آوری قرمزدانه در تابستان و در ظرف مدت یکهفته بعمل میآمده است[2]. بروایت منابع موجود پرورش قرمز دانه در ارمنستان درناحیهٔ دابیل(دوین) - و در آذربایجان - ناحیهٔ بردع متمرکز بوده و از آنجا در قرنهای نهم و دهم قرمز دانه را بکشورهای مختلف - وحتی هندوستان - میبردند[3]. حمدالله مستوفی از پرورش قرمزدانه در نزدیک شهر مرند - آذربایجان - سخن میگوید[4]. کلاویخو از استخراج رنگ قرمزاز قرمزدانه صحبت میدارد (Cresmin , و Kermesin اروپائیان غربی و کارمازین روسی) و میگوید که درجنوب دامنهٔ آرارات با آن

(۱) همانجا.

(۲) نزهت القلوب ص ۸۸.

(۳) استخری ص ۱۸۸ ؛ ابن حوقل ص ۲۴۴؛ ابن الفقیه ص ۲۹۷، وهمچنین رجوع شود به : A. Von Kremer, Culturgeschichte des orients, T. II, ص ۳۲۵

(٤) نزهت القلوب ص ۸۸.

ابریشم را رنگ میکرده‌اند [۱]. میدانیم که در قرنهای سیزدهم و چهاردهم قرمزدانه برای رنگ کردن پارچه‌های ابریشمی بمقدار زیاد از پلوپونس و جزیره کرت وارد ایتالیا میشده است[۲]. ولی معلوم نیست که از قلمرو هلاکوئیان نیز واردات این جنس به ایتالیا معتنابه بوده یانه. و اظهار نظر دربارهٔ اینکه پرورش قرمز دانه در قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی نسبت به قرن نهم و دهم م. تقلیل یافته بوده یا نه نیز دشوار میباشد.

مبارزه با آفات کشاورزی

« نزهت نامهٔ علائی »[۳] و «کتاب علم فلاحت و زراعت »[٤] از مبارزه با آفات غله و نباتات و میوه‌ها نیز صحبت میدارند. ولی رسالهٔ مختصری که تحت عنوان «کتاب علم فلاحت و زراعت ایرانیان » در فن فلاحت در قرن شانزدهم توسط عبدالغفار نجم‌الدوله منتشر شده در این موضوع مشروحتر سخن میگوید[٥]. در آن رساله آفات زیر را که به گیاه و میوه و غله زیان میرسانند نام برده است[٦]: ملخ، غنچه (یا «کرم سبز»)[۷]، حیوانات (پرندگان و جانوران وکرمان وغیره)، مور، موش (موش خانگی و صحرائی)، زنبور (انواع زنبور) کژدم، پشه، کیک،

---

(۱) کلاویخو، ص ٤٥٦.

(۲) رجوع شود به : W. Heyd ـ کتاب سابق‌الذکر مجلد ۲ ص ٦١٠ - ٦٠٩.

(۳) نزهت نامهٔ علائی، ورق ۷۱۶-۷۰٦ : « باب هفتم بازداشتن آفتها از غله واز راندن ملخ وکشتن موش وهوام ویرقان که بر غله افتد ».

(٤) فلاحت.

(٥) دربارهٔ این رساله به مقدمه رجوع شود.

(٦) «کتاب علم فلاحت و زراعت ایرانیان » ص ٥٥ - ٤٩.

(۷) همانجا، ص ٥٠، طبق شرحی که داده شده این «کرم سبز» آفت انگورودرختان میوه وکشتزارهاست.

مگس ، عرضه [۱] سوس [۲] ، موش پرنده (شب پره) ، راسو . دربارهٔ مبارزه با آفات کرم ابریشم پیشتر سخن رفت.

رسالهٔ مزبور برای برطرف ساختن و یا امحای آفات توصیه‌های فراوان میکند که مبنای آنها تجربه ویا معتقدات و خرافات عامه است. مثلاً مؤلف رساله توصیه میکند که حنظل را کوبیده درظرف یک شبانه روز درآب بخیسانند و آن را سپس بر نهالها و درختان و بذری که خواهند افشاند بپاشند و در اینصورت غنچه و دیگر کرمهای سبز بآن روئیدنیها حمله نخواهند کرد [۳]. اما برای دفع ملخ [۴] میگوید که گندنا یاافسنتین یاقنطوریون را کوبیده در آب بخیسانند و آن آب را بر کشتزار ها ودرختان پاشند تا ملخ بآنها حمله نکند [۵]. و برای دفع مورچگان توصیه میکند که بر ریشه های (اصول) «درختها وتاکها» مخلوطی از « افیون » و سرکهٔ بسیار ترش [۶] بپاشند و الخ .

***

از مجموع مراتب فوق میتوان استنتاج کلی زیر را بعمل آورد :

در قرون وسطی امر آبیاری و شیوه های فنی فلاحت وچیره دستی زارعان در امر زراعت ایران و بخصوص در نوغانداری و باغداری و تاک کاری درسطحی عالی قرارداشته است.

پس از شکست و ادباری که بر اثر هجوم لشکریان چنگیزخان گریبان ایران

---

(۱) همانجا ، ص ۵۵ : « کرمیست که چوب وکاغذ خورد » .

(۲) همانجا : « کرمیست که پشمینه خورد » .

(۳) همانجا ص ۵۰ .

(٤) همانجا ص ۵۰ - ٤۹ : « معرفت دفع کردن ملخ » .

(۵) همانجا ص ۵۰ .

(٦) همانجا ص ۵۱ .

را گرفت نیز وبویژه در نتیجهٔ اقدامات و اصلاحات غازان‌خان کما کان راه تکامل را پیمودند. ولی برعکس در استعمال آلات کار ترقئی محسوس نیست و سبب این وقفه نیز تفوق اشکال بهره‌برداری فئودالی از کار روستائیان (شیوهٔ مزارعه) و بالا بودن میزان بهره بوده است و براثر آن تکمیل آلات کار ـ نه برای روستائی سود بخش بوده و نه صاحب زمین.

فصل چهارم

نباتات مزروع ایران و مناطق انتشار آنها

اطلاعات کلی دربارهٔ نباتات مزروع ایران پیش از قرن سیزدهم

فلات ایران یکی از باستانی‌ترین مناطق کشاورزی میباشد. درضمن حفریات و پژوهشهای باستانشناسی که اخیراً در تخت جمشید و دامغان و دیگر نقاط بعمل آمده، دانه‌های گندم و جو که پنج الی ششهزار سال عمر دارد دیده شده‌است [1]. استناد به کشفیات مزبور میتوان گفت که درهزارهٔ چهارم قبل ازمیلاد کشاورزی در فلات ایران رواج داشته. بگفتهٔ هرودوت در زمان هخامنشیان زراعت عمده واصلی ایرانیان گندمکاری بوده است [2]. هرودوت از کشت کنجد در هیرکانیه (گرگان) سخن میگوید [3]. درقرن اول قبل از میلاد استرابون از زرع جو وگندم و یونجه و درخت انجیر و درختان میوهٔ گوناگون و تاك در نقاط مختلف ایران یاد میکند [4]. آرّیان از وجود نخل خرما در کارمانی و پرسید (کرمان و پارس) صحبت میدارد و

(۱) رجوع شود به: تقی بهرامی: «تاریخ کشاورزی ایران» ص ٤-۳، ۹-۸، ٨٤ (دربارهٔ حفریات کون Coon) استاد دانشگاه پنسیلوانیا ودیگر دانشمندان). ودیگر رجوع به کتاب ا.ف. اشمیدت، «حفریات تپه حصار دامغان» چاپ فیلادلفی سال۱۹۳۷.

(۲) هرودوت، کتاب III، فصل ۲۲.

(۳) همانجا، فصل۱۱۷.

(٤) استرابون، کتاب XI فصل ۷، ۱، ۱۲ و کتاب XV فصل ۲ و ۳.

میگوید که ایرانیان جملهٔ درختان میوه‌ایرا که در یونان وجود دارد پرورش میدهند بجز درخت زیتون[1].

در قرن چهارم میلادی آمیان مارتسلین مورخ لاتینی از رواج کشت گندم و جو و انگور و انجیر و دیگر میوه‌ها در ایران عهد ساسانیان خبر میدهد[2]. ایسوس استولپنیک (یشوع استیلیت) وقایع نگار سوریه‌ای ازکشت جو و گندم و نخود و بقولات و عدس و شلغم و پنیرك و علفهای تلخ و انگور و زیتون در ناحیهٔ مرزی ایران و بیزنتیه در بین‌النهرین علیا یاد میکند[3].

قطعه‌ای عجیب از تألیفی بزبان پهلوی در نجوم در دست است که از منابع عهد ساسانیان ـ بوندهشن ـ اخذ شده و اطلاعاتی دربارهٔ گیاهان صحرائی‌وسبزیکاری و نباتات صنعتی و درختان میوه در ایران زمان ساسانیان در دسترس میگذارد و چنین مینویسد:

« انواع گیاهان بسیار است: از دار و درخت و درختان بارور و غلات و گلهاو علفهای معطر و کاهوها و ادویه‌وعلوفه و گیاههای‌وحشی وگیاههای داروئی و نباتات صمغی و دهنی و رنگی و نسجی. و دیگر گیاهانی که میوهٔ آن بدرد غذای آدمی نمیخورد و چندین سال عمرمیکنند مانند سرو و چنار و سفیدار وشمشاد و از این‌قبیل. اینهارا «دار ودرخت» میخوانند. و محصولات جملهٔ درختان چند ساله که در غذای آدمی بکار آیند چون خرما و مورد(؟) وکنار[4] و انگور و به و سیب ولیمو و انار و

(۱) رجوع شود به: بخش اول، مجلد ۲، ص۷۳ Ch. Joret. Les plantes

(۲) آمیان مارتسلین، ص ۳۰۵ - ۲۸۹ (فصل XXIII کتاب ٦).

(۳) رجوع شود به: ن.و. پیگولوسکایا، «بین‌النهرین در فاصلهٔ قرنهای پنجم و ششم» ص ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۵ - ۱٤٤، ۱٤۷، ۱٥۹، ۱٦۱، ۱٦۳.

(٤) بگفتهٔ شاردن (مجلد ۳ ص ۲۹۳). ایرانیان «Le cornouillier» را «کنار» میخوانند. بعقیده لائوفر Sino - Iranica ص ۱۹۲) «کنار» «عناب» است Zizyphus (Vulgaris (؟)

هلو و انجیر وفندق و بادام و دیگر از این قبیل را که «میوك» (میوه) میخوانند. و هرچه کار بیل خواهد که « درخت » نامیده میشود و هرچه کار خواهد تا حاصل دهد و ریشهٔ آن پژمرده و تباه شود مانند گندم و جو و دیگر غلات و انواع نباتات حقه‌ای (سیلیکو) و ماش ودیگرامثال آن « جردك ـ جوردك » (غلات) نامیده میشوند . (شاید جودرك باشد که بصورت « جودره » ـ بمعنی « غلهٔ خودرو » در برهان آمده ـ مترجم) . هرگیاهی که برگ خوشبو دارد و پرورش آن مستلزم کار آدمی است و چندسال عمر میکند « سپرم » (سپرغم) نامیده میشود . . . هرچه در اوقات مختلف سال در نتیجهٔ کار آدمی گلهای خوشبو دهد ویا ریشهٔ چندساله دارد و درهمان اوقات سال گل دهد و باشاخه‌ها وجوش های تازه وگلهای خوشبو، مانند گل سوری و نرگس و یاسمن ونسترون (نسترن) و لاله وکوستک وکاذی وکمبه[1] (شاید قنب باشد که بمعنی گیاه شاهدانه است ـ مترجم) و خری (خیری ـ همیشه بهار، ـ مترجم) و زرده و بنفشه وکرده[2] (شاید کرته دشتی باشد که گیاهی است خوشبو ـ مترجم) و دیگرگیاههای ازاین نوع «گل» نامیده میشوند. همه‌آنچه بی رنج دست آدمی میوه و یا گل خوشبو ـ در همان اوقات سال ـ دهد گیاه وحشی « بهار یا نهال » خوانند. هرآنچه خوراك دام ویا چارپایان رابکار آید «گیاه» نامیده میشود. هرآنچه در طبخ بکار آید (پاس ـ پارکها) «اوزاریها» نامیده میشودوهرآنچه خوردنش بانان خوش باشدمانند«گشنیزه و«ککیج» (ترتیزک) و تره یا گندنا ودیگر از اینگونه«ترك» خوانده‌می شود . هرآنچه مانند پنبه و غیره برای بالتن بکارآید گیاه «جامک»نامیده میشود . هر « مچگ » روغنداری (مچگ = عدس ، بادام کوهی

---

(۱) معنی این کلمه معلوم نشد.

(۲) معنی این کلمه معلوم نشد.

روغندار ـ مترجم) ـ مانند کنجد و « دوشدانگ »(؟)[۱] و «وندك»(وندك در «برهان» ترتیزك معنی شده)[۲] و دیگر از اینگونه گیاه «روغنو»نامیده‌میشود. هرآنچه برای رنگ کردن جامهٔ بکار رود مانند زعفران و«سپن» و «زچوه» و «وخه»[۳] و مانند اینها گیاه « رگ ـ رنگ » خوانده‌میشود. هر آنچه ریشه‌اش صمغی (توف) و یا چوبش خوشبو است مانند کندر («کندری» پازند بجای «کندر» پهلوی) و « وراست»[۴] و «کست»[۵] و درخت سندل وقردامن (به پازند : «ککوره») وکافور و نعناومانند اینها خوش‌بو «باد» نامیده میشوند. اگر صمغ ازگیاهی جاری شود ـ آن گیاهها را «ودك» نامند. چوبی که از درختان ـ بصورت خشك ویا تر ـ بدست آید هیزم «چیبا» نامیده‌میشود. هریک‌ازگیاههای یاد شده که برای مداوا بکار رود «داروك» خوانند. سی گونه میوهٔ عمده وجود دارد و ده جنس از آنها درون و بیرونشان بکار خوردن آید مانند انجیر و سیب و به و لیمو و انگور و توت وگلابی و مانند اینها. و ده گونه نیز بخش بیرونشان بکار خوردن آید و درونشان نه. مانند خرما و شفتالو وزردآلو و مانند اینها. و برخی میوه‌ها هم درونشان را میتوان خورد و بیرونشان را نه ، مانندگردو و فندق و بادام و نارگیل و فندق وحشی وشاه‌بلوط و پسته و «ورگان»[۶] وهرآنچه غیر ازاینها و شایان توجه باشد.»[۷].

---

(۱) معنی معلوم نشد.

(۲) بعقیدهٔژوستی وآنکیل کلمهٔ «وندك» که بطور مشروط موردقبول لائوفر قرارگرفته مترادف « زیتو » ـ ی پهلوی و « زیته » ـ ی آرامی و « زیتون » عربی است.

(۳) معنی این کلمات معلوم نشد.

(٤) «ورست» پهلوی برابر است با «برگست» فارسی جدید «برگست» نوعی اسپناج.

(٥) درفارسی جدید «کوست» (بعربی حنظل).

(٦) معنی این کلمه معلوم نشده.

(۷) « بوندهشن » ـ ترجمهٔ متن پهلوی : بخش اول ص ۱۰۰ ببعد
B. Laufer, Sino - Iranica ببعد ص ۱۹۲ : و دیگر E . W . west. « Pahlavi texts »

آنگاه از سی‌نوع گل در «بوندهشن» یاد شده است که هریک صفت و مظهر یکی از فرشتگان بلند جاه است که سی‌روز هرماه گاهنامهٔ زرتشتی‌پارسیان‌بنام‌ایشان خوانده شده. و از آنجائیکه معنی بیشتر نامهای پهلوی گلهای مزبور معلوم نیست- ما نیزهمهٔ آنهارا دراینجا برنمی‌شمریم و فقط یادآور میشویم که ، یاسمن و مورد و مرزنگوش معطر و ریحان و گل‌مشک وسوسن و نعنا و گل همیشه بهار و یاس آبی و بنفشه وداودی سرخ و زرد و نسترن‌وتاج خروس و گل‌سرخ (سوری) و گل زعفران وگلهای صحرائی ـ در شمار آنها آمده‌اند. بی‌شک این گلها در آن زمان نیزـ مانند ادوار متاخرتر برای چاشنی غذا و دارو وتولید عطریات بکار میرفته‌اند.

از قطعهٔ منقول «بوندهشن» چنین بر می آید که در زمان ساسانیان نیز زرع بیشتر (ولی‌نه همه) نباتاتی که در دورهٔ متأخر قرون وسطی در ایران کشت میشده- متداول بوده است. این‌نکته‌شایان توجه‌است که «بوندهشن» از طبقه‌بندی‌شگفت- انگیزی که ظاهراً در دوران‌متأخر ساسانی نیز معمول بوده ـ ولی رساله های‌فلاحت قرنهای چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم از آن بی‌خبرند ـ یاد میکند. مبنای طبقه بندی مزبور اصل استفاده از فلان یا بهمان روئیدنی در زندگی و معشیت آدمی بوده است.

گذشته از «بوندهشن» متون دیگری که در مزروعات ایران در عهد آخرین پادشاهان ساسانی درآنها یاد شده است در دست میباشد که بمناسبت‌شرح برگزاری جشن بهاری نوروزـ آغازسال نوی خورشیدی ـ در دربار شاهان ساسانی ـ اسامی روئیدنیهای معمول ذکر شده. زیرا در تشریفات‌دینی آن جشن ـ غلات و میوه هاو گلها را استعمال میکرده‌اند. شرح این جشن نوروز را مؤلفانی چون کسروی (قرن نهم میلادی) و بیرونی (قرن یازدهم میلادی) و زکریای قزوینی (قرن سیزدهم) و دمشقی (قرن چهاردهم میلادی) بزبان عربی نوشته‌اند ولی مأخذ اصلی ایشان منابع پهلوی پیش از اسلام بوده است. درمیان شرحهای مزبور قدیمتر از همه در «کتاب‌المحاسن و الاضداد » موسی‌بن عیسی کسروی (اواسط قرن نهم م.) ـ که

توسط ك.آ. اینوسترانتسف ترجمه شده و مورد پژوهش قرار گرفته[1] ـ منقول است. در شرح مزبور ضمن گیاههائی که در تشریفات دینی بکار میرفته[2] از گندم و جو و ماش و زیتون و به و انار و سداب[3] و خرما ونارگیل (گوز ویا جوز هندی)[4] و ترنج[5] یادشده است.

در شاهنامهٔ فردوسی دلیریهای پهلوانان و شاهان ایران باستان زمینهٔ تاریخئی بوده است که ـ شاعر با استفاده از «خوادای‌نامک» (خدای نامه، بفارسی‌جدید) عهد ساسانیان ـ برای‌تصویر و نشاندادن‌روابط اجتماعی وشیوهٔ زندگی زمان‌خویش از آن استفاده کرده است و ضمناً بسیاری ازگیاههای مزروع در ایران و میوهٔ آنهارا نام برده. از آن جمله است:

گندم[6]، جو[7]، ارزن[8]، برنج ـ گرنج[9]، شنبلید[10]، پنبه[11]، کتان[12]،

---

(۱) ك.آ. اینوسترانتسف. «مطالعات ساسانی» ص ۹۰۱-۸۲ (جشن بهار در زمان ساسانیان). متن عربی ابوموسی‌الکسروی را وان نلوتن منتشرکرده است:
« Le livre des beautés et des antithèses.» texte arabe, Leide, 1898.
ص ۳۶٤ - ۳۵۹.

(۲) ترجمهٔ متن توسط ك.آ. اینوسترانتسف («مطالعات ساسانی» ص ۹۱-۸۷).

(۳) این‌حدس وان‌فلوتن ناشر متن‌عربی‌است.

(٤) درمتن: «النارجیل» = فارسی «جوزهندی»

(٥) درمتن «اترجه» نوشته شده که فارسی آن «ترنج» یا «لیموی ترش» است. (ترجمهٔ ا.ك. اینوسترانتسف). «ترنج» در آن دوران میبایست‌مفهوم «لیموی شیرین» را برساند. رجوع شود به کتاب «سینو ـ ایرانیکا» ـ ی و.لائوفر ص ۳۰۱ ـ حاشیه ٦.

(٦) شاهنامه مجلد ٦ ص ۷۸ و ص ۱٤٤ وجاهای دیگر.

(۷) همانجا، مجلد اول ص ٤۲.

(۸) همانجا مجلد ٥ ص ٦٥ وجاهای دیگر.

(۹) همانجا، مجلد ٥ ص ۳۱۲.

(۱۰) همانجا مجلد ٤، ص ۳۱۲.

(۱۱) همانجا، مجلد ٥ ص ۳۰۸.

(۱۲) همانجا مجلد ۱، ص٤۸.

زعفران[1] ، نیل[2] ، کدو[3] ، تره[4] ، خیار ـ بادرنگ[5] ، درخت سیب و سیب[6] ، به[7] ، سنجد[8] ، تود ـ توت[9] ، جوز ـ گردو[10] ، پسته[11] ، نار[12] ، زیتون[13] ، ترنج ـ لیموی شیرین[14] ، پرتقال ـ نارنگ[15] ، خرما[16] ، رز[17] .

کاملترین فهرست اسامی مزروعات ایران را (که همه را بمثابهٔ گیاههای داروئی نیز استعمال میکردهاند) ـ که نسبت بدیگر منابع مشروحتر است ابومنصور موفق‌الهروی مؤلف نیمهٔ دوم قرن دهم م. درکتاب « الابنیه عن حقایق‌الادویه » بدست میدهد .

در تألیف اسامی مذکور وی راجع بمبانی داروشناسی ، از غلات وگیاههای

---

(۱) همانجا مجلد ۱ ص ۶۲ .

(۲) همانجا مجلد ۴ ص ۱۷۰ .

(۳) همانجا مجلد ۷ ، ص ۱۷٤ .

(٤) همانجا مجلد ۷ ، ص ۲۶ .

(۵) همانجا مجلد ٤ ، ص ۶۶٤ .

(۶) همانجا مجلد ٤ ص ۷۰۶ .

(۷) همانجا مجلد ۵ ، ص۳۵۲ .

(۸) همانجا مجلد ۵ ، ص ۶۱۲ .

(۹) مجلد ۶ ص ۲۱۶ .

(۱۰) همانجا مجلد ۲، ص۳۲۰ .

(۱۱) همانجا مجلد ۷ ، ص ٤۶۲ .

(۱۲) همانجا مجلد ۳ ص ۳۹۲ .

(۱۳) همانجا مجلد ۶ ، ص ۱۶۶ .

(۱٤) همانجا مجلد ۲ ص ۷۲ وغیره .

(۱۵) عبدالقادر بغدادی ... (شمارهٔ ۱۰۳۶) .

(۱۶) شاهنامهٔ فردوسی مجلد ۶ ص ۶۷۸ .

(۱۷) همانجا مجلد اول ص ۲۷۰ (تقریباً همهٔ اصطلاحات و نامهای گیاهها وسیوهها درشاهنامه فارسی است مگر معدودی ـ مانند جوز و زعفران ـ که عربی میباشد .

صنعتی و بقولات و سبزیها و چاشنی‌های زیر یاد شده است[1] :

	اسم علمی لاتینی
برنج - « اروز » بعربی	۱ Oriza Sativa
اسپناج - اسفناج فارسی - عربی	۳ Spinacia Oleracea
انیسون (قسمی بادیان رومی) یونانی - عربی	٤ Pimpinella anisum
باقلا	٥ Vicia faba
خربزه - بعربی «بطیخ»	٦ Cucumis melo
هندوانه - بعربی « بطیخ الهندی »	۷ Melo indicus
بادنجان	۸ Solanum melangena
ریحان سفید - بعربی بادروج	۹ Ocimum basilicum
بادروج - بویه (فارسی - عربی)	۱۰ Melissa
ریحان معطر	Melissa officinalis
پیاز - بعربی «بصل»	۱۱ Allium cepa
سیر - بعربی «ثوم»	۱۲ Allium Sativum

---

(۱) ابومنصور موفق - اسامی گیاهها بترتیب حروف الفبا نوشته شده.

(۲) همانجا ص ۱ .

(۳) همانجا ص ۸ (اسپناج) .

(٤) همانجا ص ۱۲ .

(٥) همانجا ص ۳۲ ؛ « باقلی - باقلا » .

(٦) همانجا ص ۳٦ .

(۷) همانجا ص ۳۸ .

(۸) همانجا ص ۳۸ .

(۹) همانجا ص ٤۱ .

(۱۰) همانجا ص ٤۱ .

(۱۱) همانجا ص ٤۳ ، مؤلف پنج جور پیاز نام میبرد : شامی ، نبطی ، وزیری، فرع و بلبوس (پیاز صحرائی ؟) .

(۱۲) همانجا ص ۷۱ .

ارزن - یا گاورس که معرب آن «جاورس» است	Panicum miliaceum [1]
نخود - بعربی «جلبان»	Pisum Sativum [2]
گزر (هویج) - بعربی «جزر»	Daucus Carota [3]
گندم - بعربی «حنطه»	Triticum [4]
شنبلید - بعربی «حلبت»	Trigonella phoenum graecum [5]
ترتیزك - بعربی «حرف»	Lepidum Sativum [6]
نخود (گوسفندی) - بعربی «حمس، حمیس»	Cicer arietinum [7]
سداب - بعربی «حرمل»	Peganum harmala [8]
حنا	Lausonia alba [9]
کاهو - بعربی «خاس»	Lactuca Sativa [10]
خردل - بعربی «خردل» وفارسی «سپندین» ، «سپندان» (؟)	Sinapis nigra [11]
قوزه ویا گیاه خشخاش	Papaver Somniferum [12]

---

(۱) همانجا ص ۷٦ .

(۲) همانجا ص ۷٦ .

(۳) همانجا ص ۷٦ (زردك).

(٤) همانجا ص ۸٦ - ۸۵ .

(۵) همانجا ص ۸٦ .

(٦) همانجا ص ۸۷ . مؤلف کلمات « حب‌الرشاد » و « تونتره » را نیز آورده .

(۷) همانجاص۸۷ ؛ آخوندوف (تفسیر آخوندوف ص ۶۲) نخود را Cicer arietinum میداند ؛ رجوع شود به : ن. ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ . کشاورزی افغانستان ، ص ۳٤۱ ببعد.

(۸) ابومنصور موفق ص ۸۹ .

(۹) همانجا ص ۹۰ .

(۱۰) همانجا ص ۱۰۵ . وی کاهو رابهترین سبزی‌میشمارد . کاهو زودتر از دیگر سبزیها میرسید وحاصل فراوان میداد .

(۱۱) همانجا ص ۱۰٦ .

(۱۲) همانجا ص ۱۰۷ .

گیاه بیدنجیر (کرجک) ـ بعربی «خروع»	[1] Ricinus Communis
اسپست ـ بعربی «رطبه»	[2] Medicago Sativa
زنجبیل (عربی)	[3] Zingiber officinale
زعفران	[4] Safran
چغندر ـ بعربی «سلق»	[5] Beta vulgaris
سداب ـ فیجن	[6] Ruta graveolens
کنجد ـ بعربی «سمسم»	[7] Sesamum indicum
جو ـ بعربی «شعیر»	[8] Hordeum
شلغم ـ بعربی «شلجم»	[9] Brassica campestris
شبد ـ شود ـ شوید ـ شوت	[10] Anethum graveolens
سیاه دانه ـ بعربی «شنیز»	[11] Nigella Sativa
شاه دانه ـ بعربی قنب	[12] Cannabis indica
شاه اسپرغم ـ شاسپرم ـ ریحان (فارسی ـ عربی)	[13] Ocimum minimum
ترخون ـ بعربی «طرخون»	[14] Artemisia dracuncula

---

(۱) همانجا ص ۱۰۹ .

(۲) همانجا ص ۱۳۳ .

(۳) همانجا ص ۱۳۷ .

(٤) همانجا .

(٥) همانجا ص ١٤٥ .

(٦) همانجا .

(۷) همانجا ص ١٤٦ .

(۸) همانجا ص ۱۵۵ . ابومنصور از ساختن ماءالشعیر نیز یاد میکند .

(۹) همانجا ص ١٥٦ .

(۱۰) همانجا ص ۱۵۷ .

(۱۱) همانجا . بفارسی : سیاه دانه .

(۱۲) همانجا .

(۱۳) همانجا ، ص ۱٦۲ . بفرهنگ شمس فخری ص ۱۱۲ : « شاسپرم، شاهسپرغم » .

(١٤) ابومنصور موفق ص ١٦٩ .

عدس	[1] Ervium Lens
ترب - بعربی «فجل»	[2] Raphanus Sativus
نعنا - بعربی « فوتنج » بفارسی پودینه - پودینه - پودنه از خانوادهٔ	[3] Labiatae
فلفل	[4] Caspicum annuum
رناس - روناس - بعربی «فوت‌الصبغ»	[5] Rubia Tinctoria
کدو - بعربی « قرعه »	[6] Cucurbita
گاوجیله - بعربی « قرطم »	[7] Carthamus tinctorius
خیار - بعربی « غثا »	[8] Cucumis Sativus
پنبه - بعربی « قطن »	[9] Gossipium herbaceum
کرفس - عربی - فارسی	[10] Petroselinum Sativum
کلم - کرنب	[11] Brassica oleracea
زیره - بعربی « کمون »	[12] Cuminum cyminum

---

(۱) همانجا ص ۱۷۲ .

(۲) همانجا ص ۱۸۳ - « تُرب و تُرُب » .

(۳) همانجا ص ۱۸٤ . مؤلف میگوید نعنا « سه جنس است : کوهی و جویباری و بستانی » .

(٤) همانجا ص ۱۸٦ . مؤلف دونوع فلفل ذکر میکند « سفید » و « سیاه » .

(٥) همانجا ص ۱۸۷ - ۱۸٦ .

(٦) همانجا ص ۱۸۹ .

(۷) همانجا ص ۱۹۰ .

(۸) همانجا ص ۱۹۰ .

(۹) همانجا ص ۱۹۷ .

(۱۰) همانجا ص ۱۹۹ . به تشخیص مفسر کتاب آ. آخوندوف (ص ۹۷) اصطلاح لاتین این کلمه Opium Petroselinum است .

(۱۱) ابومنصور موفق ص ۱۹۹ . مؤلف اقسام کلم را چنین برمیشمرد : بری، بحری، قنبیط (کلم گل؟) وموصلی . و در ص ۲۰۰ جنس «همدانی» نیز ذکر شده .

(۱۲) همانجا ص ۲۰۱ .

گشنیز ـ بعربی کزبرت	[1] Coriandrum Sativum
تره ، کندنا ـ بعربی « کراث»	[2] Allium porrum
کتان	[3] Linum usitatissimum
لوبیا	[4] Phascolus vulgaris [5]
ماش	[6] Phascolus mungo [7]
کاسنی ـ عربی «هندوبه»(؟)	[8] Cichorium intylus
مارچوبه	[9] Asparagus officinalis
نانخواه	[10] Apium graveolens
نیل ـ لیله	[11] Indigofera tinctoria

در تألیف داروشناسی « الابنیه عن حقایق‌الادویه » ابومنصور موفق هروی اسامی درختان میوه‌داری که در ایران میروید نیز ذکر شده ولی چون مؤلف فقط خاصیت غذائی و داروئی میوه‌ها علاقه داشته ، دربارهٔ طرز کشت وپرورش درختان

---

(۱) همانجا ص ۲۰۲

(۲) همانجا ص ۲۰۳.

(۳) همانجا .

(٤) همانجا ص ۲۳۳.

(٥) به تشخیص آخوندوف (مفسر ـ ص ۱۰۱). بگفتهٔ ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ (ص ۳٤۷) : Vigna Catjang, Vigna Sinensis ؛ بگفتهٔ پ.م. ژوکوسکی (کشاورزی ترکیه ص ٤۰٤) : Vigna Sesquipedalis .

(٦) ابومنصور موفق ص ۲٤٦.

(۷) بگفتهٔ آخوندوف (مفسر ص ۱۰۲) . بگفتهٔ ن.ای. واویلوف و د.د.بوکی‌نیچ (ص ۳٤٥) Phaseolus aureus piper .

(۸) ابومنصور موفق ص ۲٦٦.

(۹) همانجا ص ۲٦۷ : « و تازه خورند و بگوشت پخته و بزیت و مری پخته».

(۱۰) همانجا ص ۲٦۰.

(۱۱) همانجا ص ۲٦۳.

مزبور چیزی نمیگوید. درکتاب وی درختان بارور زیر برشمرده شده [1] :

آلو - بعربی « اجاص » [2]

زرشک - بعربی - یونانی = بربریس [3]

ترنج - بعربی اترج - لیمو ؟ [4]

شاه بلوط [5]

فندق - یونانی - عربی بندق [6]

بلیلج [7]

سیب - بعربی تفاح [8]

توت - تود.

انجیر - بعربی = تین [9]

نخل خرما - بعربی «تمر» [10]

---

(۱) نامهای لاتین درختان میوه ذیلا در بخش گیاههای بارور منقول است.

(۲) ابومنصور موفق ص ۸.

(۳) همانجا ص ۹.

(٤) همانجا ص ۹. معنی « ترنج » دراین تالیف، بهتشخیص آخوندوف (ص ٤٥) «لیمو» میباشد. ولی‌احتمالا ابومنصور «مرکبات» رابطور اعم‌منظور نظرداشته - زیرا«پرتقال» را جداگانه نام برده است.

(۵) ابومنصور موفق ص ۳۵ (ذیل کلمهٔ «بلوط») .

(٦) همانجا ص ۳٦.

(۷) همانجا ص ٥٤ . آخوندوف این میوه را myrobalanus bellerica میداند (آخوندوف ص ٥٥) - مترادف فارسی آن « بلیله » و« هلیله » است.

(۸) ابومنصور موفق ص ٦۲.

(۹) همانجا ص ٦۳.

(۱۰) همانجا ص ٦٦.

جوز - گردو - عربی «جوز» [1]

خرنوب [2]

شفتالو، هلو - بعربی «خخ» [3]

انار - بعربی «رمان» [4]

زیتون [5]

ذغال اخته [6]

به - بعربی «سفرجل» [7]

نیشکر - بعربی «شکر» [8].

انگور - بعربی «عنب» [9].

رزانگور - بعربی «کرم‌الشراب» [10]

عناب [11]

پسته - فارسی - عربی فستق [12]

---

(۱) همانجا ص ۷۷، مترادف فارسی آن یعنی «گردکان» و «گردو» را ابومنصور نقل نمیکند.

(۲) همانجا ص ۱۰۵.

(۳) همانجا ص ۱۰۷.

(٤) همانجا ص ۱۳۰.

(٥) همانجا ص ۱٤۲.

(٦) همانجا ص ۱٤۲. آخوندوف این میوه را ذغال اخته یا (Cornus mas Cornelkirsche) میداند (تفسیر آخوندوف بکتاب ابومنصور ص ۱٤٤).

(۷) ابو منصور موفق ص ۱٤٤.

(۸) همانجا ۱۳٦.

(۹) همانجا ص ۱۷۳.

(۱۰) همانجا ص ۲۱۱.

(۱۱) همانجا ص ۱۷٥.

(۱۲) همانجا ص ۱۸۳.

گیلاس یا آلبالو یا هردو - یونانی - عربی «قراسیا» [1]

گلابی - بعربی «قمطرا» (بفارسی «امرود» و «آبی» نیزگویند.) [2]

بادام - بعربی « لوز » [3]

زردآلو - بعربی « مشمش» از مشمشه «مشمس» [4]

محلب - آلبالوی محلب (عربی؟) [5]

نارگیل - نارجیل (عربی - فارسی : « جوزهندی ») [6]

گذشته از اینها ابومنصور نام چند میوه را برده که تشخیص آن متعسراست، از قبیل :

زعرور (عربی) که کلمهٔ مترادف فارسی آن « ازدف » است - و شاید ولیک آناطولی (Crataegus azorulus) ویا ازگیل Mespilus germanica باشد[7] (درفرهنگ

---

(۱) همانجا ص ۱۹۳ آخوندوف این اصطلاح را مفهوم Prunus Cerasus یا گیلاس میداند. ظاهراً ابومنصور آلبالو وگیلاس راانواع یک میوه میداند. ابومنصور کلمات فارسی گیلاس و آلبالو را ذکر نمیکند و فقط ازکراسیا که شبیه زعرور است سخن میگوید. دربارهٔ « زعرور » به بعد رجوع شود.

(۲) ابومنصور موفق ص ۱۹۸.

(۳) همانجا ص ۲۳۲.

(٤) همانجا ص ۲٤٦. کلمهٔ فارسی « زردآلو » را مؤلف ذکر نکرده.

(٥) همانجا ص ۲۰۷ . آخوندوف این میوه را Prunus mahalab (ص ۱۰۵) میداند. پ.م. ژوکوسکی در «کشاورزی ترکیه» ص ٦٦٥ تعریف دقیق این میوه رابدست داده .Cerasus mahaleb L آلوبالوی وحشی که در آناطولی فراوان است. بگفتهٔ ژوکوسکی « در ولایات کوجاالی و بولو وکستمونو درباغها آلبالوی محلب فراوان است و فقط به ٤-۳ ساله آن پیوند میزنند.

(٦) ابو منصور موفق ص ۲۰۰ . نارگیل فقط دربعضی نقاط خلیج فارس دیده میشود.

(۷) همانجاص ۱۳۸ . آخوندوف (ص ۸۰) این میوه را Mispel-Mespilus azorulus

بقیهٔ حاشیهٔ ۷ در صفحهٔ بعد

ناظم‌الاطباء نفیسی « زعرور » را درخت زالزالک معرفی کرده ـ مترجم) .

سنجسفویه ـ معرب « سنگسبویه) فارسی‌ـشاید «سنجد» فارسی و«جده»ازیکی باشد. (به لاتین Eleagnus orientalis) . (در فرهنگ نفیسی سنگسبویه را «پنج انگشت » و یا عین‌السراطین عربی معنی کرده که گیاه اخیررا در سرکه کرده جهة رفع جذام بکاربرند ـ مترجم) [۱] .

در دائرةالمعارف (آغاز قرن دوازدهم) « نزهت نامهٔ علائی » شاهمردان ابن ابوالخیر [۲] نباتات پالیزی و چاشنئی وبستانی زیر که در ایران کشت میشده نام برده شده است :

خربزه [۳] ، خیار [٤] ، کدو [٥] ، بادنجان [٦] ، ترب [۷] ، پیاز [۸] ، سیر [۹] ، کلم

بقیهٔ حاشیهٔ ۷ صفحهٔ قبل

میداند. بگفتهٔ پ.م.ژوکومکی (ص ٦٦۷ «کشاورزی‌ترکیه»)در باغهای آناطولی‌درخت ازگیل را تربیت میکنند و غرس مینمایند و میوهٔ آن درشت است. وی درهمان کتاب (ص ٦٦٦) مینویسدکه ولیک آناطولی (Cratagus azorulus) در آناطولی بشکل وحشی نیز بسیار دیده میشود و درباغها هم غرس و پرورش میشود. میوهٔ آن بزرگ وگرد و بیضی‌و سرخ ویا زرد است وکاملاً مأکول میباشد. مردم محل این میوه را در غذای خود بکار میبرند. این جزئیات نشان میدهدکه چرا ابومنصور ازگیل و ولیک را به‌آلبالو یاگیلاس تشبیه کرده است. وی غالباً از روی تشابه ظاهر چنین تشبیهاتی کرده است. مثلا در مورد ذغال اخته (ذغال) بینویسد : «ذغال‌جنسی آلوی سرخ رنگ است» . « زعرور » درکاسفیروز فارس کشت میشده. رجوع شود به : ابن‌البلخی ص ۱۲٤ .

(۱) ابومنصور موفق ص ۱۰۰ . آخوندوف ص ۳۸ .

(۲) در نزهت نامهٔ علائی تقریباً همهٔ اصطلاحات فارسی است.

(۳) همانجا ورق a ٦٦ .

(٤) همانجا ورق a ٦٦ و b ٦٦ .

(٥) همانجا ورق b ٦٦ .

(٦) همانجا.

(۷) همانجا ورق b ٦٦ و a ٦۷ .

(۸) همانجا ورق b ٦٦ . (۹) ورق a ٦۷ .

(کرنب) [۱] ، چغندر [۲] ، مارچوبه [۳] ، بادروج [٤] ، گندنا ـ تره [٥] ، کاهو [٦] ، سداب [۷] ، کرفس [۸] ، کاسنی [۹] ، شلغم [۱۰] ، شبد ـ شبت ـ شوید ـ شود [۱۱] .

در تالیف مزبور نام درختان بارور و گیاههای زیر که در ایران کشت میشوند نیز بدون نظم و طبقه بندی ذکر شده است :

درخت خرما [۱۲] ، رزانگور [۱۳] ، سیب [۱٤] ، انار ـ نار [۱٥] ، امرود (آبی) [۱٦] ، آلو [۱۷] ، شفتالو [۱۸] ، زیتون [۱۹] ، گوز هندی ـ جوز هندی یا نارجیل ـ نارگیل [۲۰] ،

---

(۱) همانجا .

(۲) همانجا ورق b ٦۷ - ٦۷a .

(۳) همانجا ورق b ٦۷ .

(٤) همانجا ورقهای a ٦۸ - b ٦۷ .

(٥) همانجا ورق a ٦۸ .

(٦) همانجا .

(۷) همانجا ورق b ٦۸ .

(۸) همانجا .

(۹) همانجا .

(۱۰) همانجا ورق b ٦۷ .

(۱۱) همانجا ورق b ٦۸ .

(۱۲) همانجا ورقهای ٦۲a - ٦۱a .

(۱۳) همانجا . ورقهای b ٦۲ - a ٦۲ .

(۱٤) همانجا وری b ٦۲ .

(۱٥) همانجا ورقهای a ٦۳ - b ٦۲ .

(۱٦) همانجا ورق a ٦۳ .

(۱۷) همانجا .

(۱۸) همانجا ورقهای b ٦۳ - a ٦۳ .

(۱۹) همانجا ورق b ٦۳ .

(۲۰) همانجا ورق ٦٤a .

گوز یا جوز ـ گردو [۱]، سیاه آلو، انجیر [۲]، بندق ـ فندق، بادام، ترنج (لیمو) و نارنج (پرتقال) [۳].

میدانیم که تطور شرایط اقلیمی (آب وهوا) و بالملازمه امکان کشت فلان و ویا بهمان گیاه در ایران تنها بسته به عرض جغرافیائی محل نبوده بلکه بیشتر بوضع منطقه‌ای نقطه منظور و ارتفاع آن از سطح اقیانوس مربوط میباشد. بدین سبب امکان کشت و شرایط فنی زراعتی برای پروردن مزروعات صحرائی و یا میوه دار و موسم و وقت رسیدن آنها حتی درحدود یک ایالت و یا بلوك هم بسیار متفاوت است[۴]. جغرافیون ایرانی نقاط ونواحی مختلف را از روی وضع منطقه‌ای و ارتفاع آنها و همچنین نباتاتی که در نواحی مزبور کشت میشده به «سردسیر» و «گرمسیر» تقسیم کرده‌اند (مؤلفان عرب و از آنجمله یاقوت حموی اصطلاحهای «صرود» و «جروم» را در اینمورد بکار برده‌اند) (که از «سرد» و «گرم» فارسی مأخوذ است ـ مترجم)[۵]. اراضی مرتفع کوهستانی که میان ۱۰۰۰ و ۲۵۰۰ متر ارتفاع و بیشتر قرار داشته و در تابستان بالنسبه خنک بوده و زمستانی کمابیش سرد داشتند سردسیر خوانده می شدند. تقریباً سراسر فلات ایران که آب و هوائی سخت بری دارد جزو «سردسیر» شمرده میشده. مناطق (بتقریب) پست‌تر از ۸۰۰ الی ۱۰۰۰ متر که زمستانهائی گرم و تابستانهائی بسیار گرم دارند گرمسیر نامیده میشدند. جلگه‌های پست کرانهٔ بحر خزر و سواحل خلیج فارس و بعضی نقاط گود افتاده فلات ایران بخصوص در

---

(۱۳) همانجا ورق b ۶۳.

(۱۴) همانجا ورق a ۶٤.

(۱۵) همانجا.

(۱۶) رجوع شود به: نزهت‌القلوب ص ۵۵. درباره سلطانیه میگوید: «ولایات سردسیر و گرمسیر در حوالیش بیک روزه راهست».

(۱) دراین باره رجوع شود به: و.و.بارتولد، «بازدید تاریخی و جغرافیائی ایران» ص ۹٤ ـ و همچنین «احیاءالاثار» رشیدالدین (جامع‌التصانیف رشیدی) ورق ۳: «در معرفت آب و زمین در سردسیر و گرمسیر وخاصیت هریک از آن».

بخش پست شرقی آن - ازقبیل سیستان ویاواحهٔ بلخ - جزو گرمسیر و یابدیگر سخن «سوب تروپیک» محسوب میشدند. و طبق این تقسیم بندی گیاهان مزروع نیز به سردسیری - یعنی نباتاتی که بین ۲۰۰۰ و ۳۰۰۰ متر، ویا در برخی‌موارد مرتفع‌تر نیز کشت میشدند - وگرمسیری که پائین‌تر از ۱۰۰۰-۸۰۰ متر پرورش می یافتند منقسم میگشتند.

حمدالله‌قزوینی وبعضی جغرافیون دیگر گذشته از مناطق سردسیری‌و گرمسیری بوجود منطقهٔ معتدل‌ویا «وسط» نیز قائل بوده‌اند یعنی منطقه‌ای که گذشته‌ازنباتات سردسیری بعضی روئیدنیهای گرمسیری نیز درآن کشت میشده . این تقسیم بندی مناطق و اقالیم (آب‌وهواها)بویژه درموردفارس تثبیت شده بوده [۱] ودر آن ایالت منطقهٔ معتدله بتقریب بین ۹۰۰ و ۱۳۰۰ متر ارتفاع بطور ثابت وجودداشته.

مناطق بالای نقاط سردسیری واجد مراتع کوهستانی بسیار عالی و چراگاه تابستانی قبایل صحرانشین بودند وگرمسیر مرتع زمستانی ایشان بوده. بدین سبب اصطلاحهای « سردسیر » و « گرمسیر » یک معنی و مفهوم فنی دیگر هم‌داشتند که همانجا محل کوچ تابستانی («ییلاق» ترکی) و محل کوچ زمستانی (« قشلاق » ترکی) بوده است.

غلات ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی

در دوران مورد نظرما - و پیش ازآن - غلات عمده‌ای که در ایران کشت میشدعبارت بوداز گندم (بعربی: حنطه) و جو (بعربی: شعیر)که ذرع‌آنهادرسراسر قلمرو هلاکوئیان متداول بوده و در منابع موجود از آنها همه جا یادشده است [۲].

---

(۱) رجوع شود به : و.و.بارتولد. اثرسابق‌الذکر ص ۱۰۱ .

(۲) «کتاب علم فلاحت وزراعت » ص ۸٤ - ۷۷ . جامع‌التواریخ رشیدی ورقهای ٦۳٤-٦۳٦ (یرلیغ غازان خان دربارهٔ اخذ مالیات). مکاتبات رشیدی شماره های ۲۲ ، ۳۳ ، ۳٤ - ص ۱۲۳ - ۱۲۲ ، ۱۷۷ ، ۱۸۲ ، ۲۳٤ . نزهت‌القلوب . تألیف جغرافیائی حافظ ابرو. مارکوپولو ص ٤۷ .

رشیدالدین هربار که عطیه ویا مستمرئی بصورت حصه‌ای از بهره فئودالی (ادرار) برای روحانیان و تابعان و خدمتگزاران و معتمدان خویش معین میکرد نیمی‌ازآنرا گندم و نیمی دیگر را بجو حواله مینمود[١] . در قرن چهاردهم نان سفید گندم را « پهنانه » و «کولچه» مینامیدند[٢] . وگندم قبل و بعداز دوران مورد مطالعهٔ ما در ایر ن از غلات عادی و رایج بوده است.

مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت » اجناس گندم را به سه گروه تقسیم‌می کند : آنچه در اراضی «آبی» کشت میشود و آنچه در اراضی «دیم» کشت میشودو آنچه بهنگام فراوانی آب رودخانه‌ها در اراضی دره ها و « زمین مغاك » کشت می گردد [٣] . درآن کتاب منقول است که جو برچند قسم است : سفید و سرخ ومتوسط. و «لاغر» و «فربه» و «هم‌مخلوط» و «جوبرهنه» . قسم اخیر در عراق عجم و قم و شیروان فراوان بوده [٤] .

حمدالله مستوفی در نزهت‌القلوب ازگندم و جو و ارزن ، تحت عنوان کلی «غله» یاد میکندولی برنج را جزواین گروه‌نمیآورد و از آن علیحده نام میبرد. مؤلف مزبور در شرح همهٔ نقاط ایران - بدون اینکه نواحی گرمسیری گرگان و مازندران وگیلان [٥] را مستثنی سازد - نخست از کشت گندم یاد میکند و حال آنکه در این ایام گندم وجو در زراعت نواحی‌اخیرالذکر جای ناچیزی‌دارند ودربرابر کشت‌برنج که تقریباً مزروعات مزبور را برکنارکرده - حایز اهمیت نمی‌باشند [٦] .

(١) مکاتبات رشیدی شماره‌های ٣٧، ٤١، ٤٥، ٥٠ - ص ٢٤٢ - ٢٤٠، ٢٥٦ - ٢٥٢، ٢٧٢ - ٢٦٥، ٣١٤ - ٣١٢ . ارشادالزراعه ، ورقهای ٦٨ - ٥٨ : « دربیان‌زراعت نمودن غله و اجناس گندم » . چاپ سنگی، ص ٤٩ - ٣٠ .

(٢) شمس فخری ص ١٣٣ : « پهنانه - کولیچه - نان سفید » .

(٣) فلاحت ص ٧٧ .

(٤) همانجا ص ٨٢ .

(٥) نزهت‌القلوب ص ١٦٢ - ١٥٩ .

(٦) رجوع شود به مجموعهٔ گزارشهای قنسولهای شوروی در شمال ایران ص ٣١ ، ٥٢ - ٤٩ .

جو و اقسام گندم زمستانه در ایران - از لحاظ کشت در مناطق اقلیمی - تا حدود ارتفاع ۲۳۰۰ - ۲۵۰۰ متر بالاتر از سطح دریا کاشته میشوند و اقسام گندم بهاره تا ارتفاع ۲۵۰۰ متر زرع میگردند. بدیهی‌است که نوسان این حدود در عین حال بسته به‌عرض جغرافیائی فلان و یا بهمان محل نیز میباشد. محتملاً در قرون وسطی نیز وضع چنین بوده :

مطالب منابع موجود با مدارك و اطلاعات کنونی ما موافق است. حمدالله قزوینی در شرح ناحیهٔ کوهستانی کردستان تقریباً از باغداری و درختکاری یاد نمی کند [۱] زیرا که در نقاط مرتفع کوهستانی فقط زراعت غلات ممکن بوده است. وی ضمن سخن از بلوك زنجان میگوید که کشت عمدهٔ آنجا غلات (یعنی جو و گندم و ارزن) است و درآن شهر و ولایت میوه وجودندارد و میوه را از بلوك طارمین میآورند و فقط در درهٔ رود (« زنجان رود » که از ارتفاع ۱۷۰۰ - ۱۵۰۰ متر پائین‌تر قرار دارد) باغ و بستان و مزارع برنج وجود داشته [۲]. بنا بگفته همان مؤلف بلوك کوهستانی اردبیل (در سی‌وهشت درجه وده دقیقه عرض شمالی و ۲۰۰۰-۱۰۰۰ متر ارتفاع ازسطح دریا) :

« هوایش در غایت سردیست ، چنانکه غله درآن سال که بدروند بتمام خرد نتوانند کرد [۳] و بعضی با سال دیگر بماند و آنجا خلاف غله حاصل دیگر نباشد.» [٤]

و در بلوك همدان که در ارتفاع ۲۲۰۰ - ۱۹۵۰ متر قراردارد ولی جنوبی‌تر است (°۳٤ '۵۰ عرض شمالی) علی‌رغم زمستان بسیار سخت [۵] باغستانهای میوه و

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱۰۹ - ۱۰۷.

(۲) همانجا ص ۶۲.

(۳) چون غلات دیر میرسیده.

(٤) همانجا ص ۸۱.

(۵) یاقوت سخنان « عبدالقاهربن حمزه‌الواسطی » را دربارهٔ سختی‌زمستان همدان‌نقل میکند (یاقوت ، مجلد ٤ . ص ۹۸٤).

غلات فراوان بوده ولی جنس غله پست و « نانش نیکو نبود » [۱] .

حمدالله قزوینی از میان نواحی عراق عجم که حاصل غلات آنجا فراوان و نان ارزان بوده بلوك ری و قزوین (ولی‌نان آن نیکو نبوده) و رودبار وساوجبلاغ و سزدقان و قم و اردستان و جرباذقان و دلیجان و فراهان و در فارس خنیفقان و استخر و ابرقوه و بیضا وکمین و فاروق و ایگ و زرکان [۳] و در قهستان ـ بلوك ترشیز [۴] و در قومس ـ بلوك کوهستانی فیروزکوه [۵] رانام میبرد . در بلوکات کاشان (درعراق عجم) [۶] و شیراز (درفارس) حاصل همواره متوسط بوده است. درشیراز همیشه آذوقه گران بوده [۷] است و شاید گرانی خواربار بسبب جمعیت زیاد آن‌شهر بوده [۸] . در اصفهان قیمت غلات دائماً در حد وسط بوده و بهای میوه بسیار ارزان بوده است[۹] . خوزستان درآن زمان‌از لحاظ حاصل‌فراوان غله و ارزانی اجناس‌مشهور بوده است [۱۰] .

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۷۱ .

(۲) همانجا ص ٥٤ ، ٥٨ ، ٦١ ، ٦٣ ، ٦٦ ، ٦٩ - ٦٨ .

(۳) همانجا ص ۱۱۸ ، ۱۲٤ ، ۱۲۱ ، ۱۳۸ .

(٤) همانجا ص ۱٤۳ .

(٥) همانجا ص ۱٦۱ .

(٦) همانجا ص ٦۷ .

(۷) همانجا ص ۱۱٥ .

(۸) شیراز مرکز و ملتقای جاده‌های کاروانروی‌بازرگانی‌بود و از آنجمله تجارت‌عمدهٔ ایران و آسیای میانه باهندوستان از طریق آنشهر صورت میگرفت (رجوع شود به: باربارو HS مجلد ٤۹ بخش اول ص ۷٤). باربارو ساکنان شیراز را در ربع آخر قرن پانزدهم به ۲۰۰۰۰۰ خانوار یعنی‌افلا ۹۰۰۰۰۰ نفر تخمین میزند که‌محتملا رقمی‌آمیخته‌بمبالغه‌است. آنجلو معاصر باربارو جمعیت شیراز را ۲۰۰۰۰۰ نفر میداند (HS ، مجلد ٤۹ . بخش II ، ص ۹٥) .

(۹) نزهت‌القلوب ص ٤۹ .

(۱۰) همانجا ص ۱۱۰ - ۱۰۹ .

کشت ارزن در ایران ، ظاهراً ، دیرتر از زرع جو و گندم متداول گشته . منابع چینی مینویسند که (در زمان ساسانیان) در کشور بو-سی (bo-si) (ایران - پارس) ارزن وجود نداشته [۱] . در « بوندهشن » نامی از ارزن نیست ولی موسی بن عیسی الکسروی» در شرح مراسم نوروز و گیاههائی که در تشریفات مذهبی مربوط بدان استعمال میشده از ارزن سخن میگوید [۲] ، از دیگرسو ارزن یکی از مزروعات باستانی آسیای مقدم بوده و ممکن نبود که در ایران از آن بی خبر بوده باشند . به احتمال قوی در زمان ساسانیان در ایران ارزن کشت میشده ولی زرع آن زیاد متداول نبوده است . جغرافیون عرب در قرن دهم میلادی ضمن سخن از مالیاتهائی که تازیان در فارس وضع کردند - در شمار موضوعهای مالیات و خراج ، از گندم و جو ولوبیا و یونجه و پنبه و انگور یاد کرده ولی از ارزن ذکری نمیکنند [۳] . ظاهراً کشت ارزن (Panicum miliaceum) بعد از غلبهٔ عرب در ایران متداول گشت . در دوران متأخر قرون وسطی از « ارزن » (بزبان فارسی : ارزن ، گاورس ، گاورز که معرب آن « جاورس » باشد) غالباً در منابع و مآخذ ما یاد شده است . جزئیات کشت ارزن در ایران در « کتاب علم فلاحت و زراعت » شرح داده شده است [۴] . «ارشادالزراعه» کلمهٔ «غال» را بمعنی ارزن [۵] نقل میکند . این کلمه اکنون در زبان افغانی (پشتو) برای رساندن مفهوم ارزن ایتالیائی Panicum italicum[۶] بکار میرود .

در دوران متأخر قرون وسطی نان ارزن و جو - بصورت خالص ویا مخلوط با مواد دیگری که جای یکی از آنها را گیرد - خوراك بی‌نوایان بوده . در پایان قرن

---

(۱) رجوع شود به : بیچورین (یاکینف) مجموعهٔ اطلاعات مربوط به اقوام ساکن آسیای میانه درگذشته . ص ۲۶۱ .

(۲) رجوع شود به ماقبل .

(۳) استخری ص ۱۵۶ ؛ ابن‌حوقل ص ۲۱۶ .

(٤) فلاحت ص ۸۶ - ۸۵ .

(۵) « ارشادالزراعه » ورق ۷۱ . چاپ سنگی ص ٤۳ .

(٦) ن.ای. واویلوف و د.د. بوکی‌نیچ ، «کشاورزی افغانستان» ص ۳۱٦ .

دهم جغرافی‌دان مجهول ایرانی در (حدودالعالم) راجع به ساکنان کرمان مینویسد که « طعامشان گاورس است » [۱]. باباطاهر عریان شاعر خلاق (آغاز قرن یازدهم میلادی) در دوبیتی‌های خویش از « قرص جو » یا نان بینوایان که با خون جگر عجین شده سخن میگوید. سعدی گوید : « ای سیر تو را نان جوین خوش ننماید [۲]». در فرهنگ شمس فخری اسامی بسیار که خود از رواج نان جوین و نان ارزن مخلوط با دیگر مواد حکایت میکند ـ منقول است مانند : « زغاره » یا نان آرد ارزن [۳] و «کشکین » ـ نانی که با مخلوطی از ارزن [٤] و جو و بقولات پخته شده و همچنین کشکینه ـ نانی که از جو و بقولات پزند [٥]. در قرن چهاردهم میلادی ابن بطوطه از نان آرد شاه بلوط که در لرستان میخورند صحبت میدارد [٦] (ابن بطوطه از نان بلوط سخن گفته نه « شاه بلوط » مترجم) حمدالله قزوینی از استعمال آرد حب‌البلوط در قباد خوره ـ جنوب غربی فارس ـ سخن میگوید [۷].

شاردن چنین مینویسد :

« غلهٔ متداول در ایران گندم است که بسیار نیکو و پاك است و دیگر جو و برنج و ارزن . در برخی نقاط ، مثلاً کردستان ، چون غله

---

(۱) حدودالعالم ص ۲٦ b.

(۲) کلیات سعدی ـ گلستان. باب اول حکایت ۷.

(۳) شمس فخری ص ۱۲٤.

(٤) همانجا ص ۱۰۳.

(٥) همانجا ص ۱۳٤. در آنجا این بیت را شاهد مثال آورده :

کند هرگز ضمیرش التفاتی   بدنیا و بدین کشکینهٔ او ؟

(٦) ابن بطوطه ، مجلد دوم ص ۳۲.

(۷) نزهت‌القلوب ص ۱۳۰. توضیح مترجم : در ترجمهٔ متن نزهت‌القلوب. برای مؤلف اشتباهی روی داده. در نزهت‌القلوب چنین آمده : « اهل آنجا آرد حب‌البلوط بندند و الا ازکثرت عرق مجروح گردند ». و در فارسنامهٔ ابن‌البلخی که در این مورد مأخذ حمدالله مستوفی میباشد چنین آمده : « هوای آن گرمسیری است بغایت چنانک مردم آنجا بتابستان خصیه در جفت بلوط گیرند و اگرنه ریش شود از عظیمی عرق و گرمی ».

پیش از بدست آمدن حاصل تازه تمام شود ـ نان ارزن میخورند »[1].

موضوع قدمت کشت برنج (فارسی : برنج ، شلتوك . عربی: ارز) در ایران هنوز حل نشده است . دربارهٔ کشت برنج در ایران ، نه در اوستا و نه در تاریخ هرودوت و نه کتاب استرابون و نه آمیان مارتسلین یادی نشده است. منابع چینی صریحاً میگویند که در کشور بو ـ سی bo - si (ایران ـ پارس و لااقل درغرب ایران) برنج نمی کاشته‌اند[2] ب. لائوفر با توجه باین موضوع باین نتیجه رسیده است که فقط بعد از غلبهٔ اعراب برنج درایران پدید آمده[3]. میتوان باحتمال نزدیک بیقین گفت که در عهد هخامنشیان و اشکانیان و نخستین شاهان ساسانی کشت برنج در ایران وجود نداشته ، مگر ، شاید ، در اقصی نقطهٔ شرقی آن کشور (مثلاً گرگان) زیرا در آنزمان در نزدیکیهای آن نقاط (بطرف شرق) در فرغانه، کشت برنج متداول بوده است [4].

موضوع کشت برنج در ایران در عهد آخرین پادشاهان ساسانی پیچیده تر است و در گفته های مؤلفان تناقض فراوان وجوددارد. فقدان تذکری از برنج در فهرست مزروعات مندرج در «بوندهشن» بچشم میخورد [5] و آنرا نمیتوان به تصادف صرف حمل کرد. از دیگرسو ، بطوریکه پیشتر گفته شد ، برنج در شمار محصولات ارضی که در تشریفات دینی نوروز مصرف میشده آمده است (در کتاب موسی بن عیسی الکسروی) . قانون مالیاتی خسرو اول انوشیروان (۵۷۹ - ۵۳۱ م .)، شاهنشاه ساسانی، در تألیفات بعدی که بزبان عربی انشاء شده بدست است. وآنچنانکه طبری (آغاز قرن دهم میلادی) قانون مزبور را نقل میکند از یک جریب جوزار و گندم زار

---

(۱) شاردن مجلد ۳ ص ۱۰۲ .

(۲) بیچورین . مجموعهٔ . . . آسیای میانه .

(۳) و. لائوفر ـ سینو ـ ایرانیکا ص ۳۷۳ - ۳۷۲ .

(٤) و.و. بارتولد « تاریخ حیات فرهنگی ترکستان » ص ٦ .

(٥) رجوع شود به ماقبل .

(غله بوم) یک درهم و از یک جریب یونجه‌زار ۷ درهم و از یک جریب رزبوم ۸ درهم میگرفته‌اند. ولی دربارهٔ مالیات برنج‌زار چیزی گفته نشده و حال آنکه از وجود برنج‌زار یاد شده است[۲]. ولی از آنجائیکه در همان قانون مالیاتی بنقل مقدسی (پایان قرن دهم م.) گفته شده که از یک‌جریب برنج‌زار ۵/۶ درهم اخذ میگردیده[۳] نلدکه تصور میکند که فقدان میزان مالیات برنج‌زار در تألیف طبری نتیجهٔ افتادگی است که گناه ناسخ میباشد. لائوفر - برخلاف - میگوید که کشت برنج در زمان ساسانیان وجود نداشته و ذکری که از مالیات برنج‌زار در نسخ عربی متأخر قانون مالیاتی خسرو اول انوشیروان رفته الحاقی بیش نیست[۵].

این توجیه بسیار به حقیقت نزدیک است: امنای دیوان و مستوفیان زمان خاندان بویه و سامانیان و دیگر سلاله‌های قرن دهم اساس وقانون مالیاتی عهد ساسانیان را نمونه‌ای کامل وغایت‌مقصود میشمردند. وفقدان مالیات برنج‌درقانون مالیاتی انوشیروان در نظر ایشان سخت عجیب بوده و بدین سبب بعدها الحاق کنندگان لازم دانستند این افتادگی را خود جبران کنند.

در «کتاب علم‌فلاحت و زراعت» - همچون حقیقت معلوم و مشهوری منقول است که برنج را نخستین‌بار در زمان خسرو اول‌انوشیروان بایران آوردند. درکتاب مزبور چنین نوشته شده.

«و مشهور است که برنج در ولایت ایران نبوده آنرا از هندوستان آوردند درزمان انوشیروان برزوه طبیب باکلیله و دمنه بدست آورده[۶].»

---

(۱) طبری - مجلد دوم ص ۹۶۲؛ نولدکه ص ۲۴٤.

(۲) ممکن است الحاق باشد.

(۳) مقدسی - ص ٤۵۱ ببعد.

(٤) نولدکه ص ۲٤۵ - حاشیه ۳.

(۵) حتی لائوفر حدس میزند که درنسخ عربی - که فاقد (ص ۳۷۲ B. Laufer. Sino - Iranica) اشکال واعراب میباشند بجای «برنج» باید ترنج (نارنج) خواند.

(٦) فلاحت ص ۸٦.

بنابراین چنین معلوم میشود که کشت برنج در ایران بالنسبة متاخر است. ظاهراً در زمان آخرین شاهان‌ساسانی زرع آن درایران معمول گشت، ولی درمقیاسی بسیار محدود. و فقطدرحدود قرن‌دهم‌میلادی انتشار وسیع یافت. مثلاً درخوزستان در قرن دهم میلادی کشت برنج در میان غلات مقام سوم را - بعد ازگندم وجو- داشته بود [۱]. در ربع آخر قرن دهم م. درایران نیک با کشت برنج آشنا بودند [۲]. در قرن دوازدهم م. کشت برنج در فارس متداول بوده [۳]. ولی در دوران مورد مطالعهٔ ما در تمام نواحئی که در این ایام برنج کشت میشود - زرع آن معمول نبوده است.

حمدالله مستوفی‌ازکشت برنج درایران فقط در نواحی زیر یاد میکند: زنجان در عراق عجم. داذین و دوان درفارس، سراسرگیلان بویژه رشت ولاهیجان [۴]. دیگر مؤلفان نیز ازکشت برنج درگیلان در قرنهای سیزدهم و چهاردهم سخن‌می گویند[۵]. در شرح زندگی شیخ صفی‌الدین اسحق‌اردبیلی گفته شده است که‌ازاردبیل جو به گیلان صادر میکردند تا بابرنج‌مبادله کنند[۶]. دربارهٔ کشت برنج درمازندران نیز اطلاعات روشنی دردست است [۷]. دانسته است که در املاك رشیدالدین در بلوك کربال و فیروزآباد فارس برنج کاری میشده است [۸]. یاقوت [۹] و زکریای

---

(۱) استخری ص ۹۱.

(۲) ابومنصورموفق ص ۸ - ۶؛ ص ۳۷۳ B. Laufer. Sino - Iranica.

(۳) ابن‌البلخی ص ۱۴۲.

(٤) نزهت‌القلوب ص ٦۲، ۱۱۷، ۱٦۳.

(٥) «مکاتبات رشیدی» شمارهٔ ٤٥ ص ۲۷۱.

(٦) «مناقب شیخ صفی اردبیلی» ورق b ۱٤۹.

(۷) ظهیرالدین مرعشی ص ٤۱۳.

(۸) «مکاتبات رشیدی» شماره ٤۱ ص ۲٥٥ - ۲٥٤.

(۹) یاقوت. مجلد ۲ ص ٤۹٦.

قزوینی[1] از کشت برنج ـ در ردیف گندم و جو ـ در خوزستان قرن سیزدهم میلادی، صحبت میدارند.

مؤلف «کتاب علم فلاحت وزراعت» به کشت برنج فصل ویژه‌ای اختصاص داده است و[2] میگوید که در هندوستان و ختن وچین (وماچین) چند قسم برنج وجوددارد «که دراین مملکت کس ندیده‌است»[3] و در زمان غازان خان برنج اعلای هندی راکه از لحاظ طعم و بو بهتر از «برنج معهود بود» و بهتر هضم میشد و «اکابر» هندوستان میخوردند برسم تجربه در ایران کاشته ولی کشت این برنج در ایران حاصل نداده[4]. بگفته مؤلف کتاب مزبور در هر ولایت ایران کشت برنج بنحوی که خاص آنجابوده صورت میگرفته. در گیلان و مازندران «چون بکارند نشای آنرا دیگر باره یک‌یک باز می‌نشانند»[5] تا برنج بیشتر بدست آید وحاصل استوارتر باشد. پس‌از شخم بهار بزمین آب می‌بستند، بطوریکه آب ازکرت خارج نشود وتخم را در بهار پس از گذشت سرما وچند روزی پیش از کاشتن پنبه میکاشتند. ولی «در بعضی‌ولایات بدست نمی‌نشانند[6]. [حاصل] ازیک من‌صدمن بیشتر شود (یک تخم صد تخم)»[7].

بهترین برنج ایران برنج گیلان بود و بعد از آن برنج مازندران. در مازندران وگرگان و استرآباد هرسال برنج کاشته میشد[8].

---

(۱) زکریای قزوینی. مجلد دوم ص ۱۰۲.

(۲) فلاحت ص ۸۸ - ۸۶.

(۳) همانجا ص ۸۶.

(٤) مینویسد: «کشتیم تخم جهت امتحان. چند دفعه پختیم» چنین بر میاید که مؤلف شخصاً دراین آزمایشها شرکت داشته.

(٥) همانجا ص ۸۷.

(٦) همانجا.

(۷) همانجا.

(۸) همانجا ص ۸۸ - ۸۷. با کشت برنج درارشادالزراعه مقایسه شود. ورق ۷۱.

درشمال آذربایجان - بلوکات بیاقان وگشتاسفی - و درآذربایجان جنوبی - بلوکات خیاو وگیلان فصلون و نوذر وگرمرود و میانج (میانه) [1] نیز برنج کاشته میشد. در « مکاتبات رشیدی) ازکشت برنج در بلوك آستارا (سرزمین طالشان) سخن رفته است [2].

در منابع قرون وسطی کوچکترین اشاره‌ای به کشت جودار و دوسر در ایران نشده است. جهانگردان اروپای غربی در قرن هفدهم م. بصراحت میگویندکه‌در هیچ نقطهٔ ایران جودار و دوسرکشت نمیشود [3] - گرچه در قرون وسطی در ایران از جودارکه بصورت وحشی و علف هرزه در مزارع میروئیده اطلاع داشتند. اولئاریوس مینویسد:

ایرانیان از غلات و مزروعات زمین بیشتر برنج وگندم وجوراکشت میکنند. جودار را بچیزی نمیگیرند و نمیکارند. و اگرگاهی دانهٔ جودار درگندم‌زار بروید (وجودار واقعاً ازگندم است) بدان همچنان نگرندکه ما به علفهای هرزه مینگریم. دربارهٔ دوسر بالکل اطلاعی ندارند » [4].

ازآنچه‌گفته شد چنین برمیآیدکه درقرن هفدهم (ومسلماً قبل از آن نیز) در ایران جودار راچون علف هرزه‌ای که درگندم زار روید میشمردند و بس. وبرای علوفهٔ اسب - چنانکه میدانیم - یونجه و برای تغذیهٔ دامها جو وکاه (بترکی «صمان») را بکار میبردند ودرگیلان ازکاه برنج استفاده میکردند [5].

منابع موجود درخراسان - ازکشت جوگاره (Andropogon Sorghum) که در جمهوریهای شوروی آسیای میانه بنام «جوواری» معروف است یاد میکنند [6].

(۱) نزهت‌القلوب. ص ۹۲، ۸۳، ۸٤، ۸٦.

(۲) مکاتبات رشیدی. شمارهٔ ٤٥ ص ۲۷۰.

(۳) شاردن مجلد ٤ ص ۳۹ ببعد.

(٤) اولئاریوس ص ۷۳۷.

(٥) دراین باره به اولئاریوس بنگرید ص ۷۳۸.

(٦) ارشادالزراعه ص ٤۷.

ظاهراً مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» از «جوواری» بنام ذرت یاد میکند و حال آنکه دراین ایام «ذرت» مفهوم دیگری دارد. بگفتهٔ وی ذرت بر دوقسم است: یکی زودرس که چهل روز پس ازکشت تخم میرسد و باید درنقاط گرمسیر زرع شود و دیگر دیررس. در ولایتهای کاشان و اصفهان کشت ذرت بسیار متداول بوده. «و از یک من سیصد من حاصل شود»[۱].

مؤلف کتاب چندین بار کوشیده تا ذرت رادر ولایات تبریز و همدان وسلطانیه (سردسیر)[۲] کشت کند ودر مواردیکه قواعد کشت آن مراعات شده بوده حاصل نیکو بوده است[۳].

بقولات و علوفه

در قرنهای سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم - بنابگفتهٔ منابع موجود- ازبقولات آنچه کشت آن در ایران بیشتر متداول بوده نخست باقلا بود (vicia faba) که تا منطقهٔ سه هزار متر ارتفاع کاشته میشده[٤] و دیگر نخود معمولی (بعربی «جلبان» و بپارسی مشنگ و مشنج؟[٥] و بلاتینی Pisum Sativum, Subsj - asiaticum که در

---

(۱) فلاحت ص ۸۸. این اصطلاح را در دیگر منابع ندیدیم. از آنجائیکه عبدالغفار نجم‌الدوله ناشرکتب فلاحت (چنانکه ازمقابله چاپ «ارشادالزراعهٔ» او با نسخهٔ خطی پشچروا برمیآید) گاهی اصطلاحات نسخهٔ اصلی را تبدیل بکلمات مانوس‌تر و متداول درعصر خود میکرده حدس زده میشود که در نسخهٔ اصلی «فلاحت» کلمهٔ دیگری (مثلا جوواری) بجای «ذرت» بوده.

(۲) همانجا.

(۳) همانجا ص ۹۰ - ۸۸.

(٤) ارشادالزراعه، نسخهٔ خطی پشچروا ورق ٦۷. اقسام «رسمی» و «بغدادی» آن یادشده؛ شمس فخری ص ۳۰۲ و ۱۳٤.

(٥) رجوع شود به ابومنصورموفق ص ۷٦. مؤلف سه قسم نخود نام میبرد وقسم «کرسنه» را مفصلتر شرح میدهد. بگفتهٔ او در آذربایجان نخود را «کلول» و در قزوین «خلار» و در خراسان «ملک» میگفته‌اند. وی از «آرد نخود» نیز ذکری میکند. به تفسیر آخوندوف ص ٥۹ رجوع شود.

بعضی نقاط تا ارتفاع ۳۰۰۰ متر میکاشتند. و دیگر نخود «گوسفندی» («حمص» عربی و Cicer arietinum لاتینی)[1] که تا ارتفاع ۲۴۰۰ متر بعمل میآید. کشت این جنس نخود درکشور های آسیای مقدم بمراتب بیش ازکشت نخـود معمولی متداول است[2].

طبق مندرجات «کتاب علم فلاحت و زراعت» نخود در اراضی آبی ودیمی هردو-کشت میشده و بخصوص در «ریگ بوم» کشت آن معمول بوده وبدین‌سبب در ولایت قزوین بسیار زرع میکردند و نیک میروئیده[3]. عدس (بفارسی: «نسک» و به لاتینی Ervium Lens) وماش (به لاتینی Phaseolus aureus)[4]- که تامنطقهٔ ۲۰۰۰ متر ارتفاع در این ایام نیز درایران و آسیای میانه زرع میشود و بصورت خالص ویا با برنج طبخ میگردد-کشت میشده[5]. کشت لوبیا (Vigna Sinensis) نیز متداول بوده است[6]. در ایران از علوفه، کشت یونجه (Medicago Sativa) یا «علف مادی» که در تألیفات یونـانیان باستانی آمده و در اوستـا بنام «آسپو» و «آسته» و در پهلوی «اسپست» و «آسپست» خوانده شده و معرب آن بشکل «اسفست» و «فسفسه» و در سریانی بصورت «پسپسته» وبعربی «رطبه» آمده- معمول بوده است.

استرابون - ضمن شرح اوضاع ماد - از فراوانی یونجه در آنجا سخن گفته است. در آن زمان یونجه درسرزمین ماد - مانند قرون وسطی - خوراك اصلی اسبان‌بوده

---

(۱) ابومنصور موفق ص ۸۷.

(۲) پ.ای.ژوکوسکی، «کشاورزی افغانستان» ص ۳۶۵.

(۳) «فلاحت» ص ۹۰.

(٤) همانجا ص ۹۲. (ماش وعدس)؛ ارشادالزراعه - نسخهٔ پشچروا. ورقهای ۶۹-۷۰.

(٥) شمس فخری ص۷۶. دربارهٔ عدس و بقولات درایران رجوع شود به «فلاحت» ص ۸۴-۸۵ و ۹۲. به اولشاربوس ص ۷۳۷ نیز بنگرید.

(٦) ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۷۲.

و نام آن از آن سرزمین مأخوذ گردیده. دیرباز پیش از استرابون نیز یونجه در ایران شناخته شده بوده[۱] بعقیدهٔ دوکاندول ، یونجه وحشی و صحرائی از عهد عتیق در آناطولی وجنوب قفقاز و بسیاری از بخشهای ایران و افغانستان و بلوچستان وکشمیر بومی بوده و سپس به گیاه اهلی و پرورش یافته مبدل گشته بوده[۲]. لائوفر با این نظر موافق نیست و معتقد است که قدیمترین کانون کشت یونجه سرزمین ماد بوده ویونانیان آشنائی با مزروع مزبور را مرهون آن کشور میباشند[۳].

چنانکه پیش گفتیم نام یونجه در زمان خسرو اول انوشیروان وهمچنین پس از غلبهٔ اعراب (در فارس) جزو مزروعاتی که مالیات و خراج بدان تعلق میگرفته آمده است[٤]. و بنا بشهادت ابومنصور موفق در قرن دهم همچون دارو ازآن استفاده میشده[٥]. حمدالله مستوفی قزوینی که در تألیف جغرافیائی خویش بارها مشروحاً از مراتع و مرغزارها سخن میگوید از جنس علفهای آن یادی نمیکند. در ارشادالزراعه از یونجه درشمار گیاههای ناحیهٔ هرات بنام ترکی آن یعنی « یرنجکه »[٦] که همان «یورنجه» است وبصورت «یونجه» وارد فارسی جدید شده ـ ذکر کرده است.

یونجه کبود دراین ایام نیز درخطهٔ هرات بسیار متداول است و بهمان نام « یورنجه »[۷] خوانده میشود. بی شک در دوران مورد مطالعهٔ ما نیز یونجه برای تغذیه اسب و دام درایران متداول بوده است. در قرن هفدهم اولئاریوس تحت عنوان ـ گنجه غنچه (Contscheh) ـ ظاهراً یونجه چند ساله Medica Sativa [۸] را

---

(۱) استرابون XI ، ۱۳ .

(۲) A. de Candolle. L'origine des Plantes ص ۱۰۳ .

(۳) ب.لائوفر. « سینو ـ ایرانیکا » ص ۲۰۹ .

(٤) بماقبل رجوع شود و همچنین: نولدکه ص ۲٤٤ . حاشیه ۱ .

(٥) تفسیر آخوندوف به الابنیه... ابومنصور ص ۷۳ .

(٦) ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشجروا ورق ۱۱۱ .

(۷) ن.ای. واویلوف و د.د.بوکی‌نیچ ، «کشاورزی افغانستان» ص ۳۵۲ .

(۸) دربارهٔشرح و تعریف آن رجوع شود به: پ.م. ژوکوسکی : «کشاورزی‌ترکیه» ص ٤۰۹ ببعد.

چنین تعریف میکند :

« ایرانیان یک جنس علف دارند که خود « گنچه » میخوانند و بوسیله کشتن تخم آن زرع میکنند. ارتفاع آن به بیش از یک‌ونیم زراع میرسد و برگهایش مانند شبدر است ، گلهای آبی دارد (اولین باری که گل میدهد) و در آنزمان برای اولین بار درو میکنند. وشش هفته بعد باری دیگر میبرند. و در ظرف مدت شش سال بدین منوال از آن علف می‌چینند. ودرسال هفتم زمین‌آنرا شخم میزنند و مجدداً میکارند ومزرعه یا مرتع مزبور باید مانند مزارع غلات آبیاری شود. ازاین علف ایرانیان بهترین علوفه را بدست می‌آورند و برای خوراك اسبان اکابر و اعیان بکار میبرند »[۱]

بطوریکه میدانیم یونجهٔ چندسالهٔ کبود تاهشت سال عمر دارد ودرآیش بندی ویا تغییر کشت بحساب نمیاید وکشتی است آبی‌مانند غلات و بهترین علوفهٔ اسب شمرده میشود وبنابراین با شرحی که اولئاریوس میدهد مطابقت دارد . مشابهت یونجه و شبدر راهم که اولئاریوس بدان توجه کرده درست است و غالباً درسرزمین های آسیای مقدم این دو گیاه رابا یکدیگر اشتباه میکنند. حتی‌دراین ایام نیز کلمهٔ «یونجه» در ترکیه برای هردو مفهوم استعمال میشود ـ برای یونجه[۲] وشبدر[۳].

شبدر یونانی (Trigonella foenum graecum) راابومنصور موفق تحت‌عنوان عربی « حلبت » ذکرکرده. و در دوران مورد مطالعهٔ ما از شبدر مزبوردرفرهنگ شمس فخری بنام « شنبلید » یاد شده است[۴]. لائوفرازوجود فرهنگ شمس فخری اطلاع نداشته و ، بدون اشارهٔ بدان ، مینویسد که شنبلید اصطلاح محلی اصفهان

---

(۱) اولئاریوس ص ۷۹۸.

(۲) لغتنامهٔ ترکی ـ روسی د. ماگازانیک چاپ مسکو سال ۱۹٤٥ ص ٦۷۹.

(۳) ابومنصور موفق ص ۹٦.

(٤) شمس فخری ص ۳۳.

است و مفهوم شبدر یونانی را ادا میکند و اصطلاح محلی شیراز برای همان معنی « شملینر » میباشد [۱]. اولئاریوس نیز از شبدر یونانی سخن میگوید (و آنرا علوفهٔ یونانی یا (foenum graecum) میخواند و میگوید بفارسی آنرا «شنبلله» میخوانند که همان شنبلید است). بگفتهٔ او ایرانیان این علف را به اسب میدادهاند و در روغن سرخ کرده چاشنی غذای آدمی نیز میساختهاند [۲]. شاردن نیز از این شنبلیله صحبت میدارد و آنرا « foenum graecum » میخواند. بنابگفتهٔ شاردن شنبلیله یا شبدر یونانی را « کمبلک » (Kam ba lec) یعنی خان بالیغ (ترك و مغولی) نیز میخواندهاند [۳].

نباتات صنعتی

ازگیاههای رنگ کننده ـ از زمان قدیم ـ زعفران که رنگی زرد ـ نارنجی میدهد و روناس که برنگ سرخ ملون میسازد و نیل که رنگ آبی میدهد وهمچنین حنا [٤] اهمیت بسیار داشتند. زعفران (Crocus Sativus) از عهد عتیق در فلات ایران شناخته شده است. منابع چینی نیز ازکشت زعفران درکشور بو ـ سی Bo-si ـ (پارس یا ایران زمان ساسانیان) خبر میدهند [٥]. چنانکه پیش گفتیم « بوندهشن » نیز از زعفران ـ که برای رنگ کردن بکار میرفته ـ یاد میکند. ابومنصور موفق نیز در پایان قرن دهم میلادی از زعفران سخن میگوید [٦]. جغرافیای مجهول المؤلف « حدودالعالم » ـ پایان قرن دهم م. ـ جبل (عراق عجم) و قم وزمین داور (در شرق سیستان) را همچون نواحئی که زعفران در آن فراوان است نام می برد [۷].

---

(۱) ص ٤٤۷ B. Laufer, (Sino - Iranica).

(۲) اولئاریوس ص ۷۳۹ - ۷۳۸.

(۳) شاردن مجلد ۳ ص ۲۹۸.

(٤) دربارهٔ حنا به بعد رجوع شود.

(٥) رجوع شود به : ص ۳۲۰ B. Laufer. Sino - Iranica.

(٦) ابومنصور موفق ص ۱۳۸.

(۷) حدودالعالم ـ ورقهای ۲۹ a ، ۲۹ b ، ۲۲ a.

جغرافیون عرب قرن دهم م. رودآور واقع در نزدیک همدان را (واقع در جبل - عراق عجم) تولید کنندهٔ بهترین زعفران جهان میدانند و میگویند که بازرگانان از نهاوند وهمدان برای خریدزعفران به آنجا میآمده‌اند[۱]. در آغاز قرن‌سیزدهم یاقوت نیز از وفور زعفران در رودآور و صادرات فراوان آن از آنجا ، سخن میگوید[۲].طبق مندرجات «کتاب علم‌فلاحت وزراعت» زعفران درچند ولایت معدود کاشته‌میشده و در ولایات سردسیر بهتر بعمل میآمده. مؤلف کتاب مزبور بهترین زعفران را ازآن قهستان میداند و پس از آن از زعفران قم وهمدان تمجید میکند[۳]. حمدالله‌قزوینی از سه ناحیهٔ ایران که بیش از دیگر نواحی زعفران تولید میکرده‌اند یاد می کند : بروجرد در لرکوچک و رودراور (رود آور) در عراق عجم و بیرجند و قاین در قهستان[٤].وی بویژه دربارهٔ رودآور چنین میگوید :

« و در آنجا زعفران بسیارکارند و بدین سبب آن زمین را زعفرانی خوانند[٥]».

وی از دیگر نواحئی که جزو قلمرو هلاکوئیان بوده و زعفران بسیار تولید میکرده نام‌قوادیان (قبادیان) را (کهاکنون‌در تاجیکستان واقع‌شده) ذکرمیکند[٦]. برای رشیدالدین از همدان وناحیهٔ کوه دماوند زعفران ارسال میداشته‌اند[٧].

روناس (فارسی : رودنگ ، روناس ، روناس. بلاتینی Rubia tincloria) در ایران و سرزمینهای مجاور آن - مثلاً در بردع - کشت میشده است[٨]. حمدالله

(۱) استخری ص ۱۹۹ ؛ ابن حوقل ص ۲۰٦، ۲۰۸.

(۲) یاقوت ، مجلد ۲، ص ۸۳۲.

(۳) «فلاحت» ص ۱۱۲ .

(٤) نزهت‌القلوب ص ۷۰، ۷۳، ۱٤٤، ۱٤٦. دربارهٔ زعفران بروجرد به استخری ص۱۹۹ نیز رجوع شود.

(٥) نزهت‌القلوب ص ۷۳.

(٦) همانجا ص ۱٥٦.

(۷) مکاتبات رشیدی ص ۱۹۷.

(۸) حدودالعالم ورق a ۳۳.

قزوینی فقط یکی از نواحی خراسان - خواف هرات- راکه روناس بسیار تولیدمیکرده نام میبرد[1] . در فرهنگ شمس فخری روناس بنام « روئین » خوبنده شده است[2] . روناس دردیگر نواحی ایران‌نیز تولید میشده وکشت آن‌پس از غلبهٔ مغول‌موقوف نگردید. بگفتهٔ مؤلف «کتاب علم فلاحت وزراعت» « روبناس » در زمین شوره - که دیگر مزروعات حاصلی نمیدهند - حاصل نیکو دهد. وی تخم روناس را از یزد ونائین به تبریزآورد و در « زمین شوره‌زار » کاشت وحاصل نیکو داد وکشت روناس درآنجا متداول گشت [3] .

نیل (بعربی نیلاج- از نیلا-ی سانسکریت. به‌لاتینی indigofera tinctoria) گیاهیست‌که منشاء آن هندوستان میباشد[4] . نیل را در زمان خسرو اول‌انوشیروان در قرن ششم میلادی از هندوستان به ایران آوردند . در پایان قرن دهم میلادی ابومنصور موفق از وجود نیل در ایران سخن میگوید [5] . بدیهی است‌که نیل فقط در نقاط گرمسیری جنوبی ایران‌که مجاور خلیج فارس بوده‌کشت میشده است. در جغرافیای مجهول‌المؤلف فارسی قرن دهم « حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب» از کشت نیل در نواحی مغون و ولش گرد وکومین و بهروگان و منوگان و ایالت کرمان سخن رفته است[6]. در فارس وخوزستان ظاهراً کشت نیل معمول نبوده . در آغاز قرن سیزدهم - پیش از حملهٔ مغول - یاقوت به‌انحطاط اقتصادی کرمان توجه کرده‌بوده[7]. ونه‌او ونه حمدالله قزوینی اشاره‌ای به کشت‌نیل‌درکرمان نمی‌کنند[8] .

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱۵۱ .

(۲) شمس فخری ص ۱۰۶ .

(۳) فلاحت ص ۹۴ : « واکنون زرع کنند ».

(٤) رجوع شود به : ص ۳۷۰ . B. Laufer, Sino - Iranica .

(٥) ابومنصور موفق. ص ۲٦۳ .

(٦) حدودالعالم، متن فارسی ورق b ۲٦ .

(۷) یاقوت. مجلد ٤ ص ۲٦٤ .

(۸) به بخش کرمان در «نزهت‌القلوب» ص ۱٤۱-۱۳۹ رجوع شود.

محتملاً بسبب انحطاط عمومی اقتصاد ایران در قرن سیزدهم و تقلیل بازرگانی، کشت نیل در ایالت مزبور متروک گشته بوده. دراین باره از گفتهٔ مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» دائر براینکه قریب به عهد او در سراسر مملکت ایران نیل بعمل نمی‌آمده و از هندوستان وارد میکردند، میتوان استنتاج بعمل آورده داوری کرد. در عهد سلطنت غازان خان تخم نیل را از هندوستان از طریق بصره - به تبریز آوردند. و مؤلف کتاب مزبور آن بذر را کاشت و بخوبی روئید و وی اظهار امیدواری کرده که چنانچه نیل را نیک کشت و توجه کنند مملکت از ضرورت وارد کردن آن از هندوستان رهائی خواهد یافت[1].

از گیاههای روغنی، در قرون وسطی مقام اول را کنجد (Sesamum indicum) داشته. دکاندول منشاء کنجد را از هندوستان میداند ولی نظر او فقط وفقط برمدارک زبانشناسی مبتنی میباشد[2]. گ.وات که تألیف علیحده‌ای دربارهٔ روغن کنجد دارد ایران و آسیای میانه را کانون عتیق کشت کنجد میداند[3]. هرودوت از کشت این گیاه در خوارزم و پارت وهیرکانیه (گرگان) یاد میکند[4]. در زمان آخرین شاهان هخامنشی مردم ایران از کنجد اطلاع داشتند[5]. چنانکه گفتیم در «بوندهشن» نیز از کنجد نام برده شده. ابو منصور موفق از کنجد (بعربی=سمسم)[6] و روغن کنجد (دهن السمسم) یاد میکند[7]. در «کتاب علم فلاحت و زراعت» گفته‌شده که کنجد

---

(۱) فلاحت ص ۹۳-۹۲.

(۲) آ. دکاندول. «منشاء نباتات» ص ۴۲۲.

(۳) رجوع شود به: ب. لائوفر. «سینو - ایرانیکا» ص ۲۹۱ - ۲۹۰.

(۴) هرودوت. کتاب III فصل ۱۱۷.

(۵) ب. لائوفر. «سینو - ایرانیکا» ص ۲۹۰ (با اشاره به کتاب اول هرودوت فصل ۱۹۳).

(۶) ابومنصور موفق ص ۱٤٦.

(۷) همانجا ص ۱۱٤.

را با پنبه در یک زمان میکارند و پس از ۱۵۰ روز حاصل میدهد [۱]. در «ارشاد الزراعه» نیز از کشت کنجد سخن در میان است [۲]. شاردن نیز میگوید که متداول ترین روغن نباتی در ایران روغن کنجد (Gongeth) است [۳]. در ایران روغن کنجد بتدریج تقریباً مصرف روغن زیتون را متروك گردانید.

منابع موجود از دیگر روغنهای نباتی بندرت یادمیکنند. ابومنصور موفق تحت عنوان عربی خروع و فارسی بیدنجیر از روغن کرچک (Ricinus Communis) صحبت میدارد [۴] و در ارشادالزراعه نیز آمده [۵]. ظاهراً کشت بیدنجیر در قرون وسطی نیز ـ مانند این ایام ـ درکشاورزی ایران مقام ناچیزی داشته است. گاوجیله (Cartamus tnictorius) ـ فارسی راکه عربی آن « قرطم » است نیز ابومنصور موفق ذکر کرده است [۶]. کشت گاوجیله نیز جای ناچیزی را اشغال میکرده ـ همچنانکه در این ایام است.

ابومنصور از دو قسم خشخاش یادمیکند («سفید» و «سیاه»)، قسم اخیر، بی شک، همان خشخاشی است که ازآن افیون استخراج میگردد (Papaver Somniferum) و بطوریکه ابومنصور میگویداز شیرهٔ منعقد قوزه های نارس آن تریاك ساخته میشود (بعربی «افیون» مأخوذ از Opion یونانی) [۷]. درمنابع دوران مورد مطالعهٔ مطلب دیگری دربارهٔ خشخاش تریاك دیده نمیشود.

کشت خشخاش تا قرن دوازدهم درآسیای میانه (روم) تمرکز یافته بوده

---

(۱) فلاحت ص ۹۲ - ۹۱.

(۲) ارشادالزراعه ، نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۷٤.

(۳) شاردن ، مجلد ٤ ص ۸۵.

(٤) ابومنصور موفق ص ۱۰۹ همانجا ص ۱۱۵. دهن الخروع . همچنین رجوع شود به : آخوندوف « تفسیر » ص ٦۸ - ٦۷ (دربارهٔ ذکر بیدنجیر درياجور ـ ودا).

(۵) ارشادالزراعه، نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۱۱٤ : بیدنجیر.

(٦) ابومنصور موفق ص ۱۹۰ ـ همانجا ص ۱۱۵ : « دهن القرطم ».

(۷) همانجا ص ۳۲ : « افیون عصارهٔ خشخاش سیاهست ».

فقط پس از تسخیر آن ، سرزمین بدست سلجوقیان ازآنجا بکشورهای اسلامی آسیای مقدم انتشار یافت[1] ولی از قلت اطلاعات منابع چنین برمیآید که ـ رواج آن کشت در ایران مربوط بدوران متأخرتری میباشد[2] .

کتان (Linum usitatissimum) یکی از باستانی‌ترین کشتهای ایران است[3] و از زمان قدیم برای پارچه‌بافی وهمچنین روغن گیری مورد استفاده قرار میگرفته . استاد ب.ن. زاخودر خاطرنشان میسازد که :

« قلمروخلافت از لحاظ تولید نباتات صنعتی بدو بخش تا حدی مشخص، تقسیم میشده است . مشرق آن ناحیه‌ای بود که در آن بیشتر پنبه کاشته میشد. و در مغرب آن ـ که مصر و عربستان و جنوب غربی ایران را هم شامل میگردیده ـ بیشتر کتان کاری رواج داشت[4] » .

در قرن دهم میلادی ، و بعد از آن ، مراکز بزرگ کتان بافی وجود داشت که از مواد خام محلی استفاده میکردند ـ مانند دربند بر کنارهٔ دریای خزر[5] و کازرون در فارس[6] . فقط بر اثر انتشار و رواج پنبه از سوی مشرق متدرجاً اهمیت کتان و مقام آن در صنعت نساجی بالکل ناچیز گشت. در قرن چهاردهم میلادی کازرون تنها نقطهٔ ایران بود ـ که بگفتهٔ جغرافیون ـ مقدار کمی منسوج کتانی در آنجا تولید میشده[7] . ولی حتی درآن شهر هم کتان در مقابل پیشرفت تولید پارچه

---

(۱) رجوع شود به « ارشادالزراعه ورق ۱۱٤ . ابن العوام. ترجمهٔ فرانسه مجلد ۲ ص ۱۲۸ ببعد.

(۲) رجوع شود به ارشادالزراعه چاپ سنگی ص ۱۳۸ و همچنین شاردن مجلد ۳ ص ۲۹۳ ببعد.

(۳) ص ۲۹۳ ببعد ب.لائوفر. « سینو ـ ایرانیکا ». ص ۱۳۰

A. de Candolle, (L'origine des plantes)

(٤) ب.ن.زاخودر « تاریخ شرق در قرون وسطی » ص ۷۰.

(٥) استخری ص ۱۸٤.

(٦) مقدسی ص ٤۳۳ ببعد.

(۷) نزهت‌القلوب ص ۱۲٦ ؛ حافظ ابرو (جغرافیا) ورق a ۱۰۸ .

پارچه‌های پنبه‌ای (کرباس) بتدریج عرصه را خالی میکرد[۱]. حمدالله مستوفی، گذشته از کازرون - فقط از دوناحیهٔ دیگر که درآن کتان تولید میشده یاد میکند - یکی ریشهر و دیگی سینیز[۲] (که هردو در قباد خوزهٔ فارس بوده‌اند). و حتی در این نواحی نیز از کتان بیشتر برای استخراج روغن و کمتر جهت نسج پارچه استفاده میگردیده و این از سخنان حمدالله مستوفی نیک مستفادمیگردد. وی درشرح اوضاع سینیز میگوید:

«حاصلش کتان وروغن چراغ باشد اما کتانش راداشتی نباشد»[۳].

در «احیاءالآثار» رشیدالدین[٤] نیز دربارهٔ کشت کتان سخن رفته است. در «ارشادالزراعه» از کتان، همچون گیاه روغنی یادمیکند و از «زغیر» (تخم کتان) نیز سخن گفته است[٥]. بنابگفتهٔ اولئاریوس در قرن هفدهم در گیلان کتان می کاشتند و پارچه‌ای کتانی می‌بافتند و از آن پیراهن میدوختند[٦].

ازگیاه شاه دانه (Cannabis indica) در اوستا بنام بنگه (Banga) یاد شده است[۷]. ابومنصور موفق نیز از شاه دانه (بعربی - قنب) سخن گفته[۸]. در ایران قرون وسطی کشت شاه دانه بیشتر بخاطر تهیهٔ مادهٔ مخدر بنگ (یا حشیش) بوده است که اسماعیلیان و برخی از عرفای ایرانی برای ایجاد وجد و جذبه استعمال میکردند. وبرای نسج پارچه کمتر از آن استفاده میشده[۹]. در «احیاءالآثار» نیز

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱۲٦. (۲) همانجا ص ۱۳۰، ۱۳۱.

(۳) همانجا ص ۱۳۱، دربارهٔ کتان ریشهر به ابن‌البلخی ص۷۷ نیز رجوع شود.

(٤) «جامع‌التصانیف رشیدی» ورق ٤: «باب سیزدهم در معرفت احوال زرع شکر و پنبه وکنجد وکتان و نیل و قنب و امثال آن».

(٥) ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۷٤.

(٦) اولئاریوس ص ۷۳۸.

(۷) ب. لائوفر - «سینو - ایرانیکا» ص ۲۹٤.

(۸) ابو منصور موفق ص ۱۵۷.

(۹) رجوع شود به: Huart. assassins ; Huart. Beng - همانجا فهرست کتب نیز منقول است.

از کشت شاه دانه سخن رفته است [1].

از اینکه در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی کشت و رواج شاه دانه در ایران دستخوش تغییراتی گشته بوده یانه ـ اطلاعی در دست نیست. مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» و حمدالله مستوفی و حافظ ابرو از کشت شاه دانه سخنی نمیگویند. با اینحال از گفته‌های مؤلف «ارشادالزراعه» [2] و سیاحان اروپای غربی در قرن هفدهم‌چنین برمیآید که زراعت شاه دانه که‌از عهد باستان در ایران‌معمول بوده در سراسر قرون وسطی نیز کماکان وجودداشته. شاردن از طرز ساختن‌حشیش از شاه‌دانه سخن میگوید [3]. شاه‌دانه در لرستان و نواحی کازرون و شیراز کشت میشده [4].

پنبه (بعربی «قطن» و به‌پهلوی «پنبک» وبفارسی جدید «پنبه» که«پمبه» تلفظ میشود و بزبان‌ارمنی «بمبک» و به ترکی ـ پخته Gossypium herbaceum) بعقیدهٔ آ. دکاندول از هند به ایران آمده [5]. و آثار منشاء هندی این گیاه بسختی در لغات فارسی نیز منعکس شده: و «کرباس» که در زبان فارسی جدید به نوعی پارچهٔ خشن پنبه‌ای گفته میشود از «کرپسی Karpassi» سانسکریت که بمعنی‌پنبه است مشتق میگردد. در زمان لشکرکشی اسکندر مقدونی مردم باکتریا با پنبه آشنا بودند و «تئوفراست» باینموضوع اشاره کرده است.

مؤلف مزبور از وجود گیاهی در جزیرهٔ «تیلوس» ـ در خلیج فارس ـ خبر داده بشرح آن میپردازد و بآسانی میتوان دریافت که آن گیاه پنبه است. در عهد ساسانیان پنبه در ایران معروف بوده ـ و دراین باره در «بوندهشن» نیز سخن‌رفته

---

(۱) جامع‌التصانیف رشیدی ورق ٤ فصل ۱۳.

(۲) ارشادالزراعه نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۱۱۰ «شادانه».

(۳) شاردن مجلد ٤ ص ۸۱ - ۷۹.

(٤) کمپفر ص ٦٤۷ - ٦٤٥.

(٥) ص ۳۲٥ - ۳۲٤ A. de candolle. L'origine des plantes.

و پیشتر بدان اشاره کردیم. ولی انتشار وسیع پنبه از مشرق بمغرب مربوط بدوران متأخرتری میباشد (قرن دهم و بعد از آن). در قرن دهم کشت پنبه در فارس [۱] و خوزستان [۲] و دیگر نواحی متداول بوده. در جغرافیای مجهول‌المؤلف «حدود ـ العالم» دربارهٔ نواحی ایران که پارچه پنبه‌ای تولید میکنند مشروحاً سخن رفته ولی معلوم نیست که کدام یک پنبهٔ بومی را مصرف میکرده و کدام وارد میکرده است. در «احیاء والآثار» یا ابواب تألیفات رشیدالدین که در دست است از کشت پنبه یاد شده است[۳].

مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» ضمن سخن از رواج پنبه کاری میگوید شرایط کشت آن در ولایتهای مختلف متفاوت است. دو گونه پنبه شناخته شده بود ـ یکی «نرم» و دیگر «زبر». بگفتهٔ مؤلف پنبه ولایتهای سردسیر ایران بخوبی پنبهٔ گرمسیر نبوده است. و وی توصیه میکند که در سردسیر پنبه در «ریگ بوم» که از سرماهای سخت و یخ بندان بالنسبه مصون باشد بکارند. و یادآور میشود که پنبهٔ هندی برتر از پنبهٔ ایرانی است [٤].

طبق نوشته حمدالله مستوفی قزوینی کشت پنبه در ایران ـ در قرن چهاردهم میلادی نیز ـ مانند این ایام در منطقه واقع بین ۱۰۰۰ و ۱۵۰۰ متر ارتفاع بسیار متداول بوده است و از جدول شمارهٔ ۹ [٥] که طبق اطلاعات مندرج در نزهت‌القلوب تنظیم شده است نیز این نکته مستفاد میگردد.

---

(۱) استخری ص ۱۵٦.

(۲) همانجا ص ۹۱.

(۳) جامع التصانیف رشیدی ورق ٤.

(٤) فلاحت ص ۸٤ - ۹۳.

(٥) نزهت‌القلوب ص ٥٤، ٦۰، ٦۱، ٦۹- ٦٦، ۷۳، ۷٤، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱٦، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲٥، ۱۲٦، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱٤۱، ۱٤٥، ۱٥۰، ۱٥٤، ۱٥۹، ۱٦۱، ۱٦۳.

(جدول شمارهٔ ۹)

ایالت	ولایت	ملاحظات
عراق عجم	ری	—
«	ابهر	پنبه اندك است
«	اشکور، دیلمان، طوالش خرقان و خستجان	پنبه اندك است
«	آوه و ساوه	درهردوبلوك پنبه بسیاراست
«	رودبار	پنبه بسیار است
«	کاغذکنان	قبل از هجوم مغول کاغذمی‌ساختند
«	قم	پنبه بسیار است
«	تفرش	—
«	فراهان	—
«	خرقانین	پنبه اندك است
«	درگزین	—
«	نهاوند	پنبه اندك است
«	یزد	—
خوزستان	سراسر ایالت بخصوص حویزه‌ورامز	حاصل پنبه خوب است
فارس	شیراز	—
«	لاغر و کهرجان	—
«	ابرقو (ابرکوه)	حاصل پنبه نیک است
«	کازرون	پنبه بسیار است
شبانگار	ایگ وزرکان	—
«	لار	—
«	دارابجرد	—
کرمان	سیرجان	—
کرمان	شهربابک	—

بقیه جدول شماره ۹

ملاحظات	ولایت	ایالت
پنبه بسیار است	زیرکوه	قهستان
—	خبوشان	خراسان
—	زاوه	»
—	سراسر ناحیه	گرگان
—	ساری	مازندران
—	خوار	قومس
—	رشت	گیلان
—	شفت	»

ظاهراً فهرست نواحی پنبه کاری از روی مطالبی که حمدالله قزوینی نقل کرده کامل نیست زیرا برخی از مؤلفان از نواحی دیگری نیز سخن گفته‌اند. مثلاً سیفی ازکشت پنبه در واحهٔ هرات (خراسان) حکایت میکند[1]. دولتشاه میگوید که در بلوك نائین ـ میان اصفهان ویزد[2] ـ بهترین اقسام پنبه‌بدست میآید. در مازندران نیز پنبه کشت میشده[3]. در ارشادالزراعه از غوزهٔ پنبه سخن رفته است[4]. درفرهنگ شمس فخری اصطلاح « پنبه زار »[5] منقول است.

اما در دیگر نقاط قلمرو هلاکوئیان ، بناهگفتهٔ حمدالله قزوینی ، در سرزمین های زیر پنبه کشت میشده : در عراق عرب (بغداد ، حله) ، در آذربایجان‌جنوبی

(۱) سیفی ص ۱۱۱.

(۲) دولتشاه ص ۱۸۸ - ۱۸۷.

(۳) ظهیرالدین سرعشی ص ۳٤۸.

(٤) ارشادالزراعه ، نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۱۱۰ : « جوزقه ».

(٥) شمس فخری ص ۳٤ (شمارهٔ ٤٠).

(بلوکهای خیاو ، کهران ، گیلان فضلون ، نوذر ، گرمرود ، میانج ، مراغه ، مرند ، دزمار)، درآذربایجان شمالی(بلوکهای نخجوان، آزاد ، بیلقان، گشتاسفی)، در ختلان (در تاجیکستان کنونی) ، درآسیای‌صغیر (بلوکهای سیواس، ارزنجان، قونیه ، ملاطیه) ، در بین النهرین علیا (بلوکهای اربیل ، با صبده (باز بدی)، برطلی(؟) وراس العین) [1].

از مجموع اطلاعات مندرج در منابع موجود نیک مشهود است که درقرنهای سیزدهم وچهاردهم م. بی شک، پنبه کاری در ایران و اطراف آن ازکشت دیگر نباتات صنعتی متداول‌تر بوده است. و ظاهراً کشت پنبه در قرن هفدهم میلادی ـ بسبب اعتلای عمومی اقتصاد ایران بیش از پیش رایج شده بوده.

بنابگفتهٔ اولئاریوس :

« پارچهٔ پنبه‌ای تقریباً در تمام ایالات بافته میشود و پنبه درسراسر کشور کشت میگردد [2]» .

بنابگفتهٔ شاردن پنبه (le coton) در همه جای‌ایران میروید و همه‌جا پنبه زار ها دیده میشده است [3].

کشت پالیزی و سبزیجات وچاشنیها

در دوران مورد مطالعهٔ ما پالیزکاری در ایران رونق بسیار داشت. مفهوم دو اصطلاح «جالیز» [4] و «پالیز» [5] به بستان نیز بسط می‌یافت.

---

(۱) نزهت لقاوب. ص ۳٦، ٤٠، ۸۳، ۸٤، ۸٦-۸۹، ۹۱، ۹۳، ۱۰۰، ۹٤، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰٤. جالب توجه است که در گشتاسفی (ملتقای ارس وکر) بیشتر غلات و برنج کاشته میشده و پنبه کاری اندك بوده.

(۲) اولئاریوس ص ۷۳۸ - ۷۳۷.

(۳) شاردن مجلد ۳ ص ۳۱٦ - ۳۱۵.

(٤) شمس فخری ص ۵۱.

(۵) درنامهٔ رشیدالدین بفرزندش مجدالدین (مکاتبات رشیدی ص ۲۰۱) از ۲۱۳۰ جریب (۶۲۸۵۰۰ کیلوگرم) خربزه از «پالیزهای خاصه» سخن رفته.

خربزه (Cueumis melo) [1] در میان گیاهان پالیزی بلا منازع مقام اول را حایز بوده. حمدالله قزوینی بهترین خزبره های مشهور ایران را ـ که مقداری نیز صادر میشده ـ از آن نواحی اصفهان و قم و کاشان (در عراق عجم) و تون (در قهستان) و فوشنج و با خرز و بلخ و سرخس (درخراسان) میداند[2] و ازدیگر بخش های قلمروهلاکوئیان خربزهٔ سرو[3] و تبریز و آذربایجان جنوبی (خربزهٔ مجدالدینی و یاقوتی وملکی) را میستاید[4].

ابن بطوطه دربارهٔ خربزهٔ اصفهان میگوید که پوست آن سبز است و درونش سرخ. ویادآورمیشود که نظیرخربزه اصفهان در تمام جهان ـ جزدربخارا وخوارزم ـ یافت‌نشود[5] و خربزهٔ اصفهان راهم مانندانجیر مغرب خشک میکرده‌اندوفوق‌العاده شیرین بوده[6]. برای رشیدالدین از بستانهای شخصی وی واقع در هرات و اصفهان و تبریزخربزه ارسال میکردند[7]. مارکوپولو دربارهٔ خربزه شبورغان در ناحیهٔ بلخ چنین مینویسد:

« اینراهم برای شما بگویم که اینجا بهترین خربزهٔ جهان‌دیده می شود و بسیار است. آنرا بطریق زیر خشک میکنند: بصورت قاچهای نازک میبرندودر آفتاب گذارده خشک میکنند و از عسل‌شیرین‌ترمیگردد.

---

(۱) این کلمهٔ فارسی به بسیاری زبانهائی دیگر منتقل شده و تغییر مفهوم داده‌است مثلا در زبان روس « اربوز » به هندوانه میگویند و در زبان اوکرائینی «کدو» را «گربوز» مینامند.

(۲) نزهت‌القلوب ص ٤۹، ٦۷، ۱٤٤، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵.

(۳) همانجا ص ۱۵۷.

(٤) همانجا ص ۷۷.

(۵) دراین ایام این خربزه‌هارا « چارجوی » میخوانند.

(٦) ابن بطوطه مجلد ۲ ص ٤۳.

(۷) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۱.

آنرا خرید وفروش میکنند و بکشورهای مجاور حمل مینمایند[۱]».

در قرون وسطی انواع خربزه مزروع در ایران و سرزمینهای مجاورآن‌فراوان بوده است. مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» مینویسد که در ایران خربزه را در ولایات سردسیر و گرمسیر کشت میکنند وانواع آن بسیاراست وهرولایتی‌انواعی مخصوص بخود دارد. بعضی از آنها زودرس و بعضی دیر رس هستند ـ بعضی‌در آغاز تابستان میرسند و برخی در اواسط پائیز و انواعی نیز زمستانی میباشند [۲]. بگفتهٔ مؤلف:

«در هر ولایت ایران و بلکه در هرباغی انواع آن میباشد[۳]».

مؤلف بهترین خاك را برای کشت خربزه «ریگ بوم» میداند و میافزاید که در بعضی ولایات‌از تخم‌خربزه‌روغن میگرفته‌اند و آنرابجای روغن کنجدمصرف میکرده‌اند[٤].

در «ارشادالزراعه» گفته شده که در باغهای «مخدوم نقابت پناه»[٥] مردی روحانی فئودال از نقیبان ـ نزدیك‌هرات پنجاه نوع خربزه‌بعمل میآورده‌اند[٦]. شاردن از وجود بیش از بیست نوع خربزه اطلاع داشته[۷]. وی نوع گرمك زود رس را بسیار می‌ستاید. اولئاریوس نیز از نوع مزبور یاد می‌کند[۸] وآنرا بهترین‌نوع خربزه اصفهان میشمارد[۹].

---

(۱) مارکوپولو ص ٦۱.

(۲) فلاحت ص ۹٥ - ۹٤.

(۳) همانجا ص ۹٦.

(٤) همانجا ص ۹۰.

(٥) این شخص درچند جای این کتاب بلقب خوانده شده نه بنام و این در قرون وسطی رسم بوده.

(٦) ارشادالزراعه نسخهٔ پشچروا ورق ۸.

(۷) شاردن مجلد ۳ ص ۳۳۰.

(۸) اولئاریوس ص ۷٥۱.

(۹) همانجا ص ۷٥۸.

هندوانه (Citrullus Vulgaris) را بعضی از مؤلفان باستناد نام آن- در زبان فارسی و افغانی - از واردات هندوستان بایران و افغانستان میدانند [1]. د کاندول جنوب آسیا را زادگاه هندوانه میشمرد[2] ولی لائوفر معتقد است که هندوانه‌ازافریقا آمده [3]. چنانکه گفتیم کوستک - یعنی هندوانهٔ تلخ ووحشی (Citrullus colocynthis که بعضیها هندوانهٔ ابوجهلش‌میگویند) که نزدیکترین خویشاوند هندوانهٔ‌مزروع اهلی است در « بوندهشن » نام برده شده[4]. در دوران مورد مطالعهٔ ما - و قبل از آن - باحتمال قوی، کشت هندوانه از خربزه کمتر در ایران متداول بوده است زیرا منابع آن زمان کمتر از هندوانه سخن میگویند. مؤلف کتاب «علم‌فلاحت وزراعت» از هندوانه یادی نمیکند. حمدالله مستوفی فقط بر سبیل استثناء از هندوانه که در ناحیهٔ قزوین با خربزه کشت میشده صحبت میدارد[5]. سیفی اشاره به هندوانه‌ای‌می کند که در مقر خان مغول، شمس‌الدین کرت اکبر ملک هرات را در ماه‌شعبان ۶۷۸ هجری بوسیلهٔ آن‌زهر خوراندند[6]. سیاحان چینی که در زمان فرمانروائی‌مغولان بایران سفر کرده‌اند نیز از وجود هندوانه در ایران و آسیای میانه سخن میگویند[7]. اولئاریوس نیز از هندوانه‌های بسیار بزرگ ایران یاد میکند[8]. در مکاتبات‌رشیدی

---

(۱) Spiegel. Eranische Altertumskunde مجلد ۱ . ص ۲۰۹ ؛ ن. ای. واویلوف و د.د.بوکی‌نیچ «کشاورزی افغانستان» ص ۴۲۰.

(۲) آ.د کاندول، « منشاه نباتات » ص ۲۰۹.

(۳) ب. لائوفر. « سینو- ایرانیکا » ص ۴۳۸.

(٤) در دستورنامهٔ نزاری از « حنظل » یاد شده است.

(٥) نزهت‌القلوب ص ۵۸.

(٦) سیفی ص ۳۵۷.

(٧) ب.لائوفر. « سینو- ایرانیکا » ص ۴۴۲ ؛ نوشتهٔ چان چون (ببعد رجوع‌شود) دربارهٔ هندوانه‌های بزرگ و درجهٔ اول ماوراءالنهر . ۱ هندوانه . ۱۲ گین (۶٤ کیلوگرم وزن داشته).

(٨) اولئاریوس ص ۷۵۲.

فقط به هندوانهٔ قره باغ اشاره شده است [۱].

انواع کدو (Cucurbita maxima, Cncurbita pepo, cucnrbita moschata) از زمان قدیم در ایران تا منطقهٔ ۲۴۰۰ متر ارتفاع بعمل میآمده و کشت میشده. مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» از فراوانی کدو در ولایات بغداد و دیار بکر سخن میگوید وتخم کدوی اصفهان‌ویزد را می‌ستاید [۲]. کدو در «نزهت‌نامهٔ‌علائی» و «ارشادالزراعه» شرح داده شده [۳]. اولئاریوس چندین نوع کدو در ایران‌مشاهده کرده بوده. و در میان آنها کدوئی بوده که وی (Cucurbita lagenaria)میخواند و میگوید:

«کدوئی بزرگ است بقدر سر آدمی، حتی بزرگتر که گردنی دراز مانندگردن غاز دارد و سری بر فراز آن [۴]».

خیار (بادرنگ ـ خیار Cucumis Sativus) ظاهراً درایران زمان قرون‌وسطی بسیار فراوان بوده. بگفتهٔ دکاندول در هزارهٔ اول قبل از میلاد در خاور نزدیک و میانه باکشت خیار آشنا بوده‌اند [۵]. ابو منصور موفق نیز بنام قسا (عربی) و خیار (فارسی) از آن یادمیکند [۶]. استخری ازوفور خیار در اطراف شیراز صحبت‌میدارد [۷]. در یکی از حکایات مربوط بمناقب شیخ ابوسعید فضل‌الله مهنوی (قرن یازدهم) از خیار سخن رفته است [۸]. در روایت فارسی «محاسن اصفهان» به فراوانی خیار در

(۱) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۱.

(۲) فلاحت ص ۱۰۵.

(۳) نزهت‌نامهٔ علائی ورق b.۶۰ ؛ ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۱۰۰.

(۴) اولئاریوس ص ۷۵۲.

(۵) A. de Caudolle. «l'origine des plantes» ص ۲۱۱.

(۶) ابومنصور موفق‌ص ۱۹۰. میگوید که «آنراقسا و قسادمیخوانند و خیارهم‌مینامند و بزبان خراسانیان قسا را «کنده» گویند.

(۷) استخری ص ۱۵۶.

(۸) حالات و سخنان... ص ۴۵.

بازارهای اصفهان ـ در حدود سال ۱۳۲۹ م. = ۷۳۰ ه. اشاره شده است [1]. بگفتهٔ مؤلف «کتاب علم فلاحت وزراعت» در ولایات بغداد و اصفهان وشیرازومازندران و گیلان خیار فراوان بوده[2]. درکتاب مزبور و «ارشادالزراعه» هردو لغت فارسی «خیار» و «بادرنگ» نقل شده است[3]. باحتمال قوی این دو اصطلاح مربوط به دو گروه از انواع خیارکه در ممالک آسیای مقدم معروف بوده اطلاق میشده که یک گروه میوه‌های درشت و دراز وکم تخم داشته ولی از لحاظ طعم عالی نبوده‌وگروه دیگرکوتاه و بیضی شکل و بسیار خوش طعم بوده است [4]. اما در اینکه لفظ «بادرنگ» به گروه دوم اطلاق میشده.... از روی نوشتهٔ فرهنگ شمس فخری میتوان داوری کرد. در فرهنگ مزبور بادرنگ ـ با تغییر مفهوم ـ به میوهٔ دیگری که ظاهراً شبیه خیارهای گروه دوم است یعنی «لیمو» (؟) اطلاق شده است[5]. فرهنگ شمس فخری چندین کلمهٔ مترادف برای «خیار» ذکر کرده، مانند: «غاوشو» یا «غاوش» ـ بمعنی: خیار زرد و بزرگی که از برای تخم نگهدارند[6] و «پاشنگ» ـ خیاری که از برای تخم نگهدارند[7]. و «کاویجک» یا خیار سبز و پر آب [8]. وفور الفاظی که مفهوم «خیار» رامیرساندخود دلیل انتشار آن در ایرانِ قرنهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم م. میباشد.

---

(۱) محاسن اصفهان ص ٦٤. (۲) فلاحت ص ۱۰۰.

(۳) ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشچروا ورقهای ۹۳، ۹۲.

(٤) پ.م. ژوکوسکی، «کشاورزی ترکیه» ص ٥۳۱.

(٥) شمس فخری ص ۸۳: «بادرنگ ـ ترنج». این لفظ ممکن است بمعنی «نارنج» و «لیمو» هردو بوده است. (در برهان آمده: «بادرنگ نوعی از خیار باشد و ترنج را نیز گویند که پوست آنرا مرباسازند». آنچه «پوست آنرا مرباسازند» نوعی ازمرکبات است بسیار درشت و با پوست ناهموارکه اکنون نیز ما «بادرنگ» مینامیم و بالیمو و نارنج فرق بسیار دارد. در یزد آنچه را ما «خیار سبز» میگوئیم «خیار بالنگ» مینامند. مترجم).

(٦) شمس فخری ص ۱۱۲ و ٦۱.

(۷) همانجا ص ۸۰.

(۸) همانجا ص ۷٤.

ازگیاههای پالیزی در منابع دوران مورد مطالعهٔ ما ندرتاً یاد شده است. حمدالله قزوینی در تألیف جغرافیائی خود در چند موردمعدود و آنهم باشاره وبدون شرح وبسط از « جالیز » و « پالیز » [۱] و بقولات[۲] سخن میگوید و حال آنکه دربارهٔ میوه‌ها و انگور مطالب بسیار دارد. در « مکاتبات رشیدی » فقط در یک مورد از «پالیزهای خاصه» در نامه‌ای که بفرزند خود مجدالدین نوشته ، ذکری شده‌است[۳] و حال آنکه از باغهای میوه و تاکستانهای خاصه بارها و بسیار سخن رفته است. در نامهٔ مزبور اسامی بسیاری از میوه‌های گوناگون تر و خشک و عصارهٔ میوه که برای ذخیرهٔ زمستان تهیه میشده و از نواحی مختلف کشور هلاکوئیان ـ (ظاهراً از املاك رشیدالدین که در آن نقاط بوده) میرسیده ـ بر شمرده شده است ولی از سبزیجات پالیزی بهیچوجه یادی نشده ـ مگراینکه لفظ « دنبلی » که در آن نامه آمده بمعنی«بادنجان» باشد[٤]. ظاهراً در دوران‌مورد نظر ما بستان‌داری وپالیزداری در امر معیشت روستائی و مالک فئودال در مقام مقایسه با باغداری (باغ میوه) و تاك پروری مقام‌ثانوی داشته و بیشتر در حومهٔ نزدیک شهرهای بزرگ وپرجمعیت و تجاری متداول بوده است. زیرا بازار شهر بزرگ سبزیجات رسیده از دهات‌مجاور را بالتمام جذب میکرده وبمصرف میرسانده است. در روایت فارسی«محاسن‌اصفهان» از فراوانی گندم و گزر (هویج) و بقولات و جو[٥] و بسیاری خیار و بادنجان و دیگر سبزیجات در بازارهای اصفهان سخن رفته است[٦]. در یکی از مقامات شیخ ابوسعید

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ٦۲ (زنجان) ، ٦٥ (سرجهان).

(۲) همانجا ص ۷۷ (تبریز) ۸۰ (اوجان).

(۳) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۳٤ ص ۲۰۱ .

(٤) همانجا ص ۲۰٦ ، حاشیه ۱ .

(٥) ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ٤٦ : اصطلاح «زرد» در اینجا غلط ممکن است‌بمعنی «زردك» (گزر ـ هویج) باشد.

(۷) همانجا ص ٦٤ .

فضل‌الله مهنوی از « شلغم جوشیده » سفید وپاك که در بازار نیشابور می فروختند سخن رفته[1]. در « ارشادالزراعه » ازگیاههای پالیزی که دراملاك فئودالها(نقیب سابق‌الذکر و دیگران) کشت میشده و ظاهراً به بازار شهر بزرگ هرات عرضه می گردیده اشاره شده است.

«کتاب علم فلاحت و زراعت » نباتات پالیزی و چاشنئی زیر راکه در قرن چهاردهم در ایران کشت میشده برمیشمرد :

فلفل[2] ، زیره[3] ، گشنیز[4] ، خربزه[5] ، خیار[6] ، بادنجان[7] ، ریحان[8] ، کدو و سداب[9] ، کاسنی وکرفس[10] ، کاهو[11] ، کرّاث : گندنا ـ تره[12] ، کام ـ کرنب و قنبیت[13] ، پیاز[14] ، سیر[15] ، گزر ـ جزر ـ (هویج)[16] ، چغندر[17] ، ترب[18] ، شلغم[19] .

کتاب ارشادالزراعه فهرست کاملتری ازسبزیجات پالیزی وچاشنئی نقل میکند. این گیاهها در واحهٔ هرات بعمل میآمده‌اند : خیار (بادرنگ) ، ریواس ، کاهو ، حنظل ، ترب ، پیاز ، سیر ، کلم (کرم بیخی ، کرنب) ، بادام تره ، ترتیزك ، اسفناج (اسپناج) ، گشنیز ، چغندر (سلق) ، کدو ، بادنجان، پودنهٔ باغی، طرخون ، ریحان ، یك نوع دیگر از ریحان بنام «عاشق‌تره» یا «ناز بوی سبز»، بادرنگ‌بویه، (بادرنج‌ویه) ، گندنا(تره) ، شلغم ، جزر ـ گزر (هویج) ، شود یا شبد[20] ، و سیاه دانه[21] و فلفل[22] .

(۱) حالات و سخنان...ص ۶۹ .

(۲) فلاحت ص ۵۰ .

(۳) همانجا ص ۹۲ .

(٤) همانجا.

(۵) همانجا ص ۹۹ - ۹٤ .

(۶تا۱۹) همانجا.

(۲۰) ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشجروا ورقهای ۱۰۸ - ۹۵ .

(۲۱) همانجا ورق ۷٤ .

(۲۲) همانجا ورق ۱۲۶ .

ظاهراً از نباتات بستان بیشتر کشت کلم و هویج (گزر) و ترب و پیاز و سیر و سُداب و چغندر دام و ریحان متداول بوده‌است.

بگفتهٔ مؤلف کتاب «علم فلاحت و زراعت» همه جا - هر جائیکه خاك مناسب بوده کلم میکاشتند[1]. در «نزهت نامهٔ علائی» توصیه هائی دربارهٔ طرز کشت کلم منقول است بدین مضمون که: اگر کلم را در «جایها وزمین شوره» بکارند برگهای آن بزرگ شود و نیك باشد و در «دیگ» زود پزد. و اگر خاك نیکو و شوره و نرم باشد و در آن کلم کاشته‌شود درشت گردد و کرم برآن نیفتد. برگ کلم از سبکی استواری خود از دست دهد و بدین سبب کلم را در رزبوم نباید کاشت[2].

گزر (بعربی جزر وفارسی کنونی تهرانی: «هویج» وبه‌لاتینی Daucus carota) بنا بگفتهٔ مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» در تمام نقاط ایران هرجاکه خاك خوب بوده کشت میشده و انواع آن بسیار بوده - چون گزر سرخ و زرد و بنفش و سفید و سبز[3]. کشت ترب(ترب Raphanus Sativus) بسیار رواج داشته و بنابگفتهٔ مولف کتاب، انواع آن بسیار بوده. در بعضی ولایات ترب سیاه و دراز و فربه میروئیده و در برخی جاها سفیدو دراز و لاغر - مثلاً در بغداد و دیاربکر، ودرچند نقطه دیگر ترب سفید وگرد و شیرین بعمل میآمده - مثلاً در اصفهان ویزدوبیشتر محال عراق عجم‌و فارس و خراسان و در بعضی ولایتها هم ترب سبز که‌ریشه های باریك داشته کشت میشده است[4].

چغندر دام (Beta vulgaris) بگفتهٔ مولف کتاب مزبور - در خاکها و آب وهوای مختلف بطرق متفاوت - برخی از انواع آن برای «بن» و بعضی برای «ساق» ویا «برگ» کشت میشده[5].

---

(۱) فلاحت ص ۱۰۷ - ۱۰۶.

(۲) نزهت نامهٔ علائی ورق a ۶۷.

(۳) فلاحت ص ۱۰۸.

(٤) همانجا ص ۱۰۹.

(٥) همانجا ص ۱۰۹ - ۱۰۸.

سداب (Ruta graveolens) در همه ولایات کشت میشده [1] و ریحان وشاسپرغم نیز همه جا بعمل میآمده[2] .

پیاز (Allium cepa) در همه جای ایران کشت میشده وبعمل میآمده است. و طبق مندرجات آن کتاب سه نوع پیاز وجود داشته ؛ بهترین پیاز در طارم ومازندران بعمل میآمده[3] . مارکوپولو از کشت پیاز در کرمان یاد میکند[4] .

استخری از صدور فلفل (Caspicum annuum) از بندر ایرانی سیراف - بر خلیج فارس - در قرن دهم م. سخن می گوید [5] . در قرنهای سیزدهم و چهاردهم کشت فلفل در ایران بر اثر انحطاط عمومی اقتصادی اهمیت خود را از لحاظ صادراتی از دست داد. و سخنان مولف «کتاب فلاحت و زراعت» دایر بر اینکه در زمان وی فلفل (سیاه) بیشتر در هندوستان و سیلان (سرانديب) و جاوه و فلفل سفید در چین بعمل میآمده موید نظر اخیر است . فلفل سیاه وارداتی گرانتر از فلفل سفید بفروش می رسیده. در ایران مقدار قلیلی فلفل سفید برای « تریاق و معاجین » تولید میشده [6] .

اما راجع به زیره (Cuminum cyminum) ، بنا بگفتهٔ ابومنصور موفق زیرهٔ کرمان از آن نقاط دیگر بهتر بوده [7] . در جغرافیای مجهول‌المولف پایان قرن دهم « حدودالعالم من المشرق الی المغرب » - از زیرهٔ کرمان وبخصوص زیره بلوکات آن از قبیل مغون، ولاشگرد وکومین و بهروگان و منوگان سخن رفته است[8] .

---

(۱) همانجا ص ۱۰۵ : « در هر ولایت هست ».

(۲) همانجا ص ۱۰۵ - ۱۰۴ . مؤلف نوع بغدادی آنرا میستاید.

(۳) همانجا ص ۱۰۷ .

(٤) مارکوپولو ص ٥٣ .

(٥) استخری ص ١٥٤ .

(٦) فلاحت ص ٥٠ .

(۷) ابومنصور موفق ص ۲۰۱ .

(۸) حدودالعالم. متن فارسی ورق b ۲٦ .

نام سیر (Allium Sativum) در منابع بندرت دیده شده است. مولف «کتاب علم فلاحت و زراعت» میگوید که کشت سیر رنج فراوان طلب میکند وباید زمین آنرا بدقت با بیل شخم زد و زبل (کود) فراوان داد و توصیه میکند که سیر را در پائیز بکارند [1].

درکتاب مجهول‌المولف « تاریخ سیستان » نوشته شده است که :

« در چهاردهم جمادی‌الاولی بسال ششصد وسی ودو و درین مدت که در بندان بود (بسبب هجوم مغول به‌سیستان) بقدر صد هزار آدمی بیش یا کم از دردپای و دهان و دندان هلاک شدند... نرخ سیرخشک یکمن[2] بیست و پنج دینار (طلا) بوده [3]».

در تاریخ مذکور منقول است که در آنزمان بسبب شیوع بیماری مزبور حنا (Lausonia alba) رابجای‌دارو بکار می‌برده‌اند و بهای یک سیر حنا[4] به هفت‌دینار (طلا) رسیده بود[5]. حنا[6] همچون مادهٔ ملون و وسیلهٔ زیبائی‌در سراسر ایران‌وکشور های مجاور معروف و متداول است. مسلمانان ایران گرد نارنجی رنگی را که از برگ خشک حنا حاصل می‌شودبرای رنگ‌کردن‌ریش و سبیل (سالمندان)وناخنها (بخصوص زنان) بکار میبرده‌اند.

شاردن چنین مینویسد :

« میان گیاهان شایان توجه ایران که اکنون بسیار مشهورند حنارا باید نام برد این تخم بر درختچهٔ مانندی دسته دسته میروید مانندفلفل

---

(۱) فلاحت ص ۱۰۸-۱۰۷.

(۲) من سیستان=۹۰۰ گرم.

(۳) تاریخ سیستان ص ۳۹٦.

(٤) سیر = ۷۵ گرم.

(٥) تاریخ سیستان ص ۳۹٦.

(٦) به ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۱۱۵-۱۱٤ رجوع شود.

یا تخم عرعر. حنا در ایالت کرمان و سیستان فراوان است au pays de Kirmon et à Siston)[1]

روئیدنیهائی که در سالاد بکار میروند ـ مانند کاهو و اسپناج و ترتیزك و گشنیز و گندنا(تره) و ریحان وفلفل و زعفران برای چاشنی در پخت غذا[2] وهمچنین دارو نیز استعمال میشوند.

درختان میوه و انتشار آنها

چنانکه گفتیم از زمان قدیم در جلگه های پست کنار دریای خزر که با باران فراوان سیرآب می‌شود وواحه های داخلی فلات ایران که ازآبیاری مصنوعی استفاده میکنند و در دره‌های رسوبی و حاصلخیز رودهای کارون و هیلمند و غیره باغداری و پرورش درختان میوه مقام برجسته‌ای‌درکشاورزی ایران داشته. نباتات‌ودرختان سردسیری ـ یعنی آنهائیکه در منطقهٔ سردسیر بعمل میآمدند عبارت بودند از:

سیب	Pyrus malus
گلابی	Pyrus communis
توت ـ تود سفید و سیاه	Morus alba , morus nigra
به	Pyrus Gdonia
زرد آلو	Prunus armeniaca
هلو	Prunus persica vulgaris
آلو	Prunus domestica
گوجه (آلوچه)	Prunus divaricata
آلبالو	Cerasus vulgaris
گیلاس	Cerasus avium
سنجد (ازبکی ـ جده)	Eleagnus orientalis

(۱) شاردن ، مجلد سوم ص ۳۱۵ - ۳۱۳.

(۲) درشرح زندگی شیخ صفی‌الدین اردبیلی از«پلوی مزعفران(مزعفر)» یادشده‌است.

عناب	Zysyphus vulgaris
فندق	Corylus avellana
گردو	Juglans regia
پسته	Pistacia vera
بادام	Amygdalus communis
انار	Punica granatum
رز انگور	Vitia vinifera
ذغال اخته	Cornus mas
ولیک آناطولی	Crataegus azorulus
ازگیل	Mespilus germanica
زرشک	Berberis orientalis
درخت انجیر	[1] Ficus carica

بطوریکه پیش گفتیم این درختان سردسیری - بطور کلی در منطقهٔ بین ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰ متر ارتفاع بعمل میآمده - گرچه درخت سیب تا ارتفاع ۲۵۰۰ متر و زرد آلو و هلو وتوت تا ارتفاع ۲۳۰۰ متر ورزانگور تا ۲۲۰۰ متر میوه میدادهاند.

میوههای گرمسیری بشرح زیر بودند :

شاه بلوط	Castanea sativa
خرنوب	Ceratonia silqua
درخت زیتون	Olea europea
ترنج - نارنج (؟)	Citrus sponginus
پرتقال	Citrus aurantium
لیمو	Citrus limonum
نخل خرما	Phoenix dactylifera

(۱) انواع انجیر سردسیری و گرمسیری، وجود داشته (به بعد رجوع شود).

نخل نارگیل Cocos nucifera

نی شکر Saccharum officinarum را هم جغرافیون جزو گیاههای بارور گرمسیری می‌شمرده‌اند. بدیهی است که در مناطق گرمسیر میوه‌های سردسیری نیز پرورش می‌یافته ولی در باغداری مقام دوم راداشته‌اند.

در «کتاب علم فلاحت و زراعت» گیاههای بارور زیر که در ایران وجود داشته شرح داده شده است:

انگور[1]، انجیر[2]، انار[3]، سیب[4]، به[5]، شفتالو - هلو[6]، آلو[7]، زرد آلو و گیلاس - گیراس[8]، آلبالو - عالی‌بعالی[9]، بادام[10]، جوز - گردو[11]، پسته-فستق[12]، فندق[13]، توت - تود[14]، عناب[15]، شاه بلوط[16]، جده - سنجد[17]، زرشک[18]، ذغال اخته[19]، زعرور (زالزالک؟)[20]، ترنج[21]، نارنج - پرتقال![22]، لیمو[23]، زیتون[24]، جوز نارگیل[25]، حایله، بلیله، کابلی[26]. گذشته از اینها مولف چند گیاه را شرح داده که تشخیص آنها برای ما مقدور نبود. از آنجمله است درخت سپستان که بگفتهٔ وی در شوشتر میروئیده و مانند نارنج بوده[27] (درخت سپستان به لاتینی Cordia mixa نامیده میشود و در اغلب نقاط ساحلی خلیج فارس وجود دارد. مترجم)

اگر از روی این فهرست داوری کنیم معلوم میشود که در قرنهای سیزدهم و چهاردهم م. نیز همان درختان میوه‌ای که پیش از آن در ایران می‌پروریدند بعمل میآمده. پس از شکست و ادباری که در نتیجه غلبهٔ مغول پدید آمد باغداری در

(۱ تا ۲٤) کتاب فلاحت ص ۳ تا ٤٦.

(۲۵) همانجا ص٤٦ - ٤٤: «در ولایت واسط وهرمز نیزهست واین ضعیف‌دیده، بار میدهد».

(۲٦) همانجا ص ۵۱.

(۲۷) مؤلف خواست این درخت را در تبریز پرورش دهد ولی چنین نتیجه گرفت که‌در سردسیر بعمل نمیآید. ناشر کتاب درحاشیه نوشته است که این درخت اکنون در شوشتر وجود ندارد. ولی چند نوع مرکبات یافت میشود.

ایران بتدریج احیاء شد - (گرچه در همهٔ نواحئی که پیشتر به باغداری اشتغال داشتند این تجدید حیات دیده نمیشده).

حمدالله مستوفی دربارهٔ باغداری بطور اعم و کشت درختان بارور در حوزه بلاد - که باغداری در آنجا جنبهٔ کالائی داشته و مالیات معتنابهی از آن عاید خزانهٔ دولت میگردیده - مفصلاً صحبت میدارد. بگفتهٔ وی کشت درختان میوه‌در ایران‌در نقاط زیر که انواع میوه درآنجاها فراوان‌بوده متداول بوده است: در عراق عجم- بلوکهای اصفهان وفیروزان و ری‌و قزوین و ابهر و رودبار و ساوه‌وساوجبلاغ و طارمین و تیرك وسرجمنان و پشکل دره و قم وکاشان و اردستان و فراهان ولُر بزرگ (لرستان) وهمدان واسدآباد ر خرقانین و یزد[۱]. در کردستان - دزبیل[۲]. در خوزستان - اهواز[۳]. در فارس - بلوك شیراز و خبر ورمزوان وکوار و میمندواقلید و سرمق و بوان و سروست و خبرز و خرمه و صاهك و هرات و قطره و قمشه وساین و جهرم و فسا وکازرون و بشاور و تیرسردان و جویکان و که گیلویه و نوبنجان و شعب‌بوان[٤] وگنبد ملغان، ارّجان. در شبانکاره - بلوك‌ایگ‌وزرکان[٥] واصطهبانات و دارابگرد[٦]، و در سراسر سیستان[۷] و زابل (زابلستان)[۸]. در قهستان - بلوك ترشیز و تون و جناباد و طبس گیلکی و قاین[۹]. در خراسان - بلوك اسفراین و جاجرم و

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ٤٩، ٥٢، ٥٤، ٥٨، ٥٩، ٦٣ - ٦١، ٧٤ - ٦٥.

(۲) همانجا ص ۱۰۷.

(۳) همانجا ص ۱۱۰.

(٤) درهٔ مشهوری در غرب‌شیراز که باغهای میوهٔ آن سه فرسنگ طول داشته وبرخی از جغرافیون آنرا از «عجایب دنیا» شمرده‌اند.

(٥) نزهت‌القلوب ص ۱۱۷ - ۱۱٥، ۱۱۹، ۱۳۰ - ۱۲۲.

(٦) همانجا ص ۱۳۸، ۱۳۹.

(۷) همانجا ص ۱٤۳ - ۱٤۲.

(۸) همانجا ص۱٤٦: زابلستان در قرون وسطی‌ناحیهٔ‌مسیر علیای هیلمندرامیگفته‌اند.

(۹) همانجا ص ۱٤٦ - ۱٤۳.

خبوشان و طوس و کلات و فراوه و هرات و اسفزار و فوشنج (بوشنج) و باخرز وجام و چشت و زاوه و بلخ و سمنجان و طالقان و تفتازان و خاوران و سرخس[1] ودرتمام جرجان (گرگان) و استرآباد[2] . در مازندران ـ بلوك آمل وساری[3] . درقومس ـ بلوك دامغان وسمنان و بسطام[4] . درگیلان ـ بلوك تولم ولاهیجان[5] .

بگفتهٔ حمدالله مستوفی در نواحی زیره سیو اندك بوده و بدیگرسخن باغداری و پرورش درختان بارور رونقی نداشته : در عراق عجم ـ دیلم و طوالش واشکور و خرقان و خستجان[6] و سجاس و سهرورد و طالقان و سزدقان و ساسان[7] . درفارس ـ بلوك همجان وکبرین و حنبرك و قالی و انبوران و سیمسخت[8] . درخراسان ـ بیهق و بیار وجوین و پنجهیر و جوزجان[9] . در دهستان (ناحیهٔ شمال گرگان ـ کرانهٔ شرقی دریای خزر)[10] . درگیلان ـ اصفهبد[11] .

دراینجا موارد بسیار از انحطاط باغداری و پرورش اشجار بارور پس ازغلبهٔ مغول مشاهده میگردد . یکی از شواهد بارز و مقنع این انحطاط را در بلوك بیهق (سبزوار) می‌یابیم . بگفته ابوالحسن علی‌معروف به ابن فندق مؤلف «تاریخ بیهق» در قرن دوازدهم م . دربلوك سزبور باغداری وکشت درختان بارور بسیار رونق

---

(۱) همانجا ص ۱۵۸ ـ ۱٤۹ .

(۲) همانجا ص ۱۵۹ ، ۱٦۰ .

(۳) همانجا ص ۱٦۰ .

(٤) همانجا ص ۱٦۱ .

(٥) همانجا ص ۱٦۲ ، ۱٦۳ .

(٦) نواحی کوهستانی واقع در دامنه‌های جنوب غربی جبال طالش والبرز.

(۷) همانجا ص ٦۰ ، ٦٦ ـ ٦٤ ، ۷۳ .

(۸) همانجا ص ۱۲۰ ، ۱۲۳ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ .

(۹) همانجا ص ۱۵۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵ .

(۱۰) همانجا ص ۱٦۰ .

(۱۱) همانجا ص ۱٦۲

داشته. و از آنجمله زردآلو و گلابی و دیگر میوه‌ها و بهترین انگورها (مؤلف ۱۸ نوع انگور را برمیشمرد) و انجیر بسیار خوب سرخ و زرد (درقصبهٔ فریومد) وخربزه های عالی (انواع آن را مؤلف برشمرده)[۱] کشت میشده. و درحدودسال. ۱۳۳۰م. (۷۳۱ه.) حمدالله قزوینی مینویسد که دربلوك بیهق غله و اندکی میوه وانگوربعمل میآید[۲]. ظاهراً پس از ویرانی‌هائی که بدست چنگیزیان صورت گرفت، باغداری و پرورش اشجار میوه دیگر در آن ناحیه احیاء نشد. گفتهٔ حمدالله مستوفی در این مورد با مطلب دیگری که در تألیف وی منقول است - دایر براینکه در زمان اودر سراسر بلوك بیهق بجای ۳۲۱ دهکده که پیش از حملهٔ چنگیز وجودداشته فقط ٤ دهکده باقی مانده بوده - کاملاً مطابقت دارد[۳].

در نواحی باغدارئی که حمدالله قزوینی برشمرده میوه‌های گرمسیری- گذشته از گرگان و مازندران وگیلان و خوزستان - در بلوکهای زیر فارس و شبانکاره نیز بر سردسیری تفوق داشته‌اند: کازرون، اشاور، دارابگرد. در بلوکات زیر ایالات مذکور- سیمند[٤] و اقلید و سرمق و فسا (پسا) و نوبنجان و شعب بوان و ارّجان و اصطهبانات میوه‌های سردسیری و گرمسیری - هردو - بعمل میآمده وکشت میشده است. در دیگر قسمتها وبلوکات فلات ایران میوه‌های سردسیری بیشترزرع میشده و فقط در بعضی نقاط پست برخی اشجار بارور گرمسیری نیز (درجنوب قهستان نخل خرما) کشت میشده. مارکوپولو از فراوانی میوه درکرمان سخن میگوید[٥].

ارشادالزراعه کامل‌ترین فهرست میوه‌ها وگیاههائی راکه در آغاز قرن ۱۶

---

(۱) تاریخ بیهق. چاپ طهران ص ۲۷۶ - ۲۷۰.

(۲) نزهت‌القلوب ص ۱۵۰ - ۱٤۹.

(۳) دراین‌باره بماقبل-فصل دوم- رجوع شود.

(٤) ابن بطوطه نیز میگوید که در بلوك سیمن (سیمند) - در درهٔ جمکان نیمی از آن سرزمین جزو منطقهٔ سردسیر و نیمی دیگر جزو گرمسیر بوده (ابن‌بطوطه. مجلددوم ص ٦۱).

(٥) مارکوپولو ص ٥٥ - ٤۹.

در واحهٔ هرات بدست میآمده نقل میکند واز مندرجات دیگر منابع نیز چنین برمیآید که درقرن چهاردهم نیز همان کشت‌ها در آن واحه مرسوم بوده. اینک آن فهرست: زردآلو، زیتون، بادام، شفتالو ـ هلو (یا شلیر و شفتالانگ ـ که هر دو انواع شفتالو و یا پیوند شفتالو و آلو بوده است)[1]، انار، به، امرود (گلابی)، سیب، آلو[2]، آلوبالو، آلوی بخارا (که نوعی گوجه بوده)، شربتی (که گل وطعم آن شبیه گیلاس است)، مویول «شکل وطعم آن مانند شربتی است»، یکی از انواع توت سیاه ـ مرنجان که شاه توت استرآبادی نیز نامیده میشده، زرشک ـ زرک، انجیر، گردو (چهارمغز)[3]، سنجد، عناب[4]، خرما، توت، پسته (فستق)، فندق، ولیک («دولانه» بافغانی[5])، گیلاس[6]، شاه توت[7].

اما راجع باینکه فلان یا بهمان میوه و بهترین نوع آن درکدام ناحیهٔ ایران بعمل میآمده... از روی مطالب منابع مختلف میتوان برخی نواحی رامشخص کرده نام برد.

نواحی زیراز لحاظ کشت درخت سیب معروف بوده: اصفهان[8]، رودبار[9]،

---

(۱) ارشادالزراعه نسخهٔ خطی پشچروا. درچاپ سنگی «شلیل» نوشته شده.

(۲) همانجا نسخه پشچروا ـ ده نوع را برشمرده.

(۳) همانجا درچاپ سنگی: «جوز».

(٤) همانجا. درچاپ سنگی: «عناب» آمده. دربارهٔ یکی بودن «جیلان» و «عناب» به شمس فخری ص ۹۷ رجوع شود.

(٥) ارشادالزراعه نسخه خطی پشچروا ورق ۱۲٦-۱۱۱ (جملهٔ درختان سابق الذکر).

(٦) همانجا ورق ۱٥۱.

(۷) همانجا ورق ۱٤۹.

(۸) ترجمهٔ محاسن اصفهان ص٤۸. نزهت القلوب ص٤۹. سیاست نامه چاپ خلخالی ص ٤۸.

(۹) نزهت القلوب ص ٦۱.

ساوه [۱]، استخر [۲]، چشت [۳] ـ سیب درشت وسفید ، کلیل میان راه اصفهان وشیراز. بشهادت ابن بطوطه درکلیل ۱۵ رطل بغدادی سیب را به یک درهم میفروختند [۴]. در «کتاب علم فلاحت و زراعت» از سیب اصفهان یادشده است [۵]. بگفتهٔ مارکوپولو درکرمان سیب «بهشتی» ریز فراوان بوده است [۶]. ظاهراً کشت درخت سیب درآن زمان بیش از این ایام در ایران رواج داشته.

کتاب نزهت نامه علائی، که پیشتر از آن سخن رفت ، فصلی دربارهٔ درخت سیب دارد و میگوید نهال سیب را می‌نشانند و در برآن (کنار ریشه‌اش) عنصل (پیاز صحرائی) میکارند تا کرم بدان راه‌نبرد. و مدفوع آدمی (کامیز) [۷] وسرگین خوك در بن درخت می‌ریزند ومیوه آن سرخ شود. تخم گل سرخ را هم درپای ریشه بکارند میوه سرخ شود. دُرد میکی کهنه با سرگین گوسفندمخلوط کرده پای درخت بریزند ـ میوهٔ آن طعم خوش یابد. اگر درخت بیمار شود سرگین را درآب کنند و شش روز در پای درخت ریزند روز هفتم بهبود یابد. شیرهٔ سیب را بر زخم مالند ـ همچنانکه در خوزستان کنند ـ و فایده برند و این تریاق باشد. پیشتر میگفتند که در اصفهان گیاهی باشد بنام کاحیج [۸] مایل بسرخ استخوان دار (هسته‌دار) مانند

---

(۱) همانجا ص ۶۲.

(۲) همانجا ص ۱۲۱.

(۳) همانجا ص ۱۵٤.

(٤) ابن بطوطه مجلد ۲ ص ۵۰.

(۵) فلاحت ص ۱۲.

(٦) مارکوپولو ص ٤۹.

(۷) کامیز ممکن است بمعنی «بول» هم باشد.

(۸) درلغتنامهٔ جونسون «کخج» بمعنی «توت فرنگی» معمولی یاوحشی آمده و «کُخج» «توت فرنگی» درشت. ص ۱۰۳۲

Fr. Johnson. Dictionary persian, arabic and English. London. 1852

کندوس[۱] در طبرستان ـ اما کاهیچ خردتر است. چون آنرا به‌سیب پیوند کنند همهٔ میوه آن سرخ فام شود و طعم آن سوای دیگر سیب ها باشد [۲].

امرود (گلابی) نواحی زیر معروف بوده است :

اصفهان (امرود نوع عثمانی‌وبلخی وملخی) [۳] ، ری (نوع عباسی)[۴]، ابهر[۵]، رودبار[۶] ، دامغان [۷] ، دماوند (نوع عباسی)[۸]. بنابگفتهٔ مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» گلابی در همه جای ایران کشت میشده وانواع آن بسیار ودرهرولایتی متفاوت بوده. وی میگوید که درخت گلابی در زمینهای مختلف نیک میروئیده و حتی در نقاطی که دیگر درختان نمو نمی‌کرده بعمل می‌آمده‌است. دیگر می گوید که بهترین کود برای گلابی مدفوع آدمی و لاشهٔ حیوانات و خون گوسفند است . گلابی را به گلابی وحشی جنگلی و درخت زعرور (زالزالک) پیوند میزده‌اند[۹].

بهترین به ها از نواحی اصفهان [۱۰] و ساوه [۱۱] بدست می آمده است . بابر

---

(۱) گیاه داروئی از Rhizocarpée ها ـ بظاهر سفید و درون زرد ـ عطسه‌آور. شرح مختصری از «کندوس» در« فلاحت » ص ۳۲ داده شده. بگفتهٔ آخوندوف لاتینی آن Gypsophilia Struthium (؟) است.

(۲) نزهت نامهٔ علائی ورق ۶۳a.

(۳) نزهت‌القلوب. ص۴۹ . ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ۴۸، ۶۵ .«مکاتبات‌رشیدی» ص ۲۰۰.

(۴) نزهت‌القلوب ص ۵۴.

(۵) همانجا ص ۵۹.

(۶) همانجا ص ۶۱.

(۷) همانجا ص ۱۶۱.

(۸) همانجا ص ۱۶۲.

(۹) « فلاحت » ص ۱۴ . دربارهٔ « زعرور » بماقبل رجوع شود.

(۱۰) نزهت‌القلوب ص ۴۹ . ترجمهٔ‌محاسن اصفهان ص ۴۸ . « مکاتبات رشیدی » ص ۲۰۰ . فلاحت ص ۱۲.

(۱۱) نزهت‌القلوب ص ۶۲.

از به اعلا و زیبای کابل یاد می کند [۱].

شفتالوهای (هلوی) نواحی ری [۲] و قم و همدان [۳] و سمنجان (سمنگان) در خراسان[۴] مشهور بوده. بنا بشرحی که در «کتاب علم فلاحت و زراعت» آمده شفتالو (هلو) در همه نقاط ایران بعمل می‌آمده و کشت می‌شده است. انواع شفتالو به دو گروه عمده تقسیم می‌شده: «کاغذی» که هسته آن از گوشت جدا نمی شده و «کاردی» که هسته به آسانی جدا می شده. در هر گروه انواع متعدد وجود داشته است[۵].

منابع ما از میان نواحئی که بهترین انواع زردآلو را بعمل می‌آورده‌اند نخست اصفهان را یاد می کنند (نوع سرمش و مرغش) [۶] و سپس اقلید و سرمق را در فارس[۷] و کاشان (نوع شکسته) و همدان و بسطام (نوع شاهرودی و ملبلی) و یزد (نوع پهلوانی)[۸] را نام می‌برند. حمدالله مستوفی بویژه زردآلوی باغهای ناحیهٔ تبریز (نوع حلوانی و تخم احمد) [۹] را بسیار می‌ستاید. ظاهراً در آنزمان نیز مانند این ایام کشت درخت زردآلو در درختکاری و باغداری ایران مقام مهمی را دارا بوده.

حمدالله مستوفی فقط دو ناحیه را بمناسبت کشت درخت آلو یاد می کند: یکی

---

(۱) با برنامه ص ۱۶۲.

(۲) همانجا ص ۵٤. مکاتبات رشیدی، ص ۲۰۳.

(۳) همانجا.

(٤) نزهت‌القلوب ص ۱۵٦.

(۵) فلاحت ص ۱۳.

(٦) نزهت‌القلوب ص ٤۹، مکاتبات رشیدی، ص ۲۰۲، (همان انواع ذکر شده).

(۷) نزهت‌القلوب ص ۱۲۲: «زرد آلوی سرمق بغایت نیکو و شیرین باشد و از آن خشک کرده به بسیار ولایات برند».

(۸) چهار ناحیهٔ اخیرالذکر در مکاتبات رشیدی ص ۲۰۲ مذکور است.

(۹) نزهت‌القلوب ص ۷۷. یاقوت، مجلد اولا ص ۸۲۲.

قزوین[۱] و دیگر ابهر (آلوی بوعلی)[۲]. برای رشیدالدین از اصفهان «آلوچه» [۳] و از همدان[۴] آلو ارسال میداشته‌اند. در «کتاب علم فلاحت و زراعت» آمده که درخت آلو در همه‌جای ایران کشت می‌شده و انواع آن مختلف و از دیگر میوه ها فزونتر بوده: درشت و ریز و سیاه و زرد وسبز وسفید و سرخ و آبی. به درخت آلو دیگر انواع آلو و زردآلو و گیلاس و ذغال اخته را پیوند می‌زدند. آلوی سمنان ازحیث شیرینی ممتاز بوده است[۵]. حمدالله قزوینی گیلاس ابهر را می‌ستاید.

آملهٔ (Terminalia chebula) که نزدیک به آلوچه است از قدیم در ایران شناخته شده بوده [۷]. ابومنصور موفق از سه قسم آمله یاد می کند: زرد و تلخ، کابلی و سیاه. میوهٔ آنرا همچون دارو بکار می‌بردند[۸]. طبق نوشتهٔ «تاریخ» مجهول‌المؤلف «سیستان» هنگام بروز مرض ساریه‌ای در سیستان در سال ۲۳۲ ه. آمله را که خاصیت داروئی داشته ـ به بهای گزاف و باور نکردنی ـ سیری هفت دینارمی فروخته‌اند[۹]. بعقیدهٔ پ. م. ژوکوسکی آمله ازگروه آلوچه وحشی آناطولی ریشه‌می گیرد[۱۰]. آلوچه و آمله درایران بصورت اهلی ووحشی معروف بوده‌اند.

شمس فخری‌از آلوی سرخ وسفیدنوع شفترانگ که به‌لهجهٔ اصفهانی«تالانگ»

---

(۱) رجوع شود به یاقوت ص ۵۸ (باید نزهت‌القلوب باشد اشتباه است ـ مترجم).

(۲) همانجا ص ۵۹.

(۳) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۱.

(٤) همانجا.

(٥) فلاحت ص ۱۵ - ۱٤.

(٦) نزهت‌القلوب ص ۵۹.

(۷) ب. لائوفر. « سینو ـ ایرانیکا » ص ۳۷۸.

(۸) ابومنصور موفق ص ٥٤. دربارهٔ سه نوع آمله رجوع شود به تفسیر آخوندوف ص ٤٥ - ٤٤.

(۹) تاریخ سیستان ص ۳۹٦. سیر = یک چهلم من.

(۱۰) پ. م. ژوکوسکی «کشاورزی ترکیه» ص ٦٦٤.

نامیده شده و درآن ناحیه کشت میشده صحبت میدارد[۱]. بابر نیزنوعی از آلوی ناحیهٔ کابل را می‌ستاید[۲]. در «نزهت نامهٔ علائی» از «سیاه آلو» سخن رفته[۳].

حمدالله مستوفی از آلبالو سخن نمی گوید. در «کتاب علم فلاحت وزراعت» آمده که در ایران «دهقانان بدان التفات نکنند» [٤]. ضمناً از بسیاری «گیراس» (گیلاس) در آسیای صغیر (روم) وبین النهرین علیا (جزیرة) و گرجستان سخن گفته ـ ازایران نامی نمی‌برد[٥]. ظاهراً در باغداری ایران کشت آلبالو وگیلاس درآنزمان مقام مهمی نداشته است.

دربارهٔ نواحی کشت بهترین انواع انار اطلاعات بیشتری در دست است: ری وساوه (نوع انارخرم‌آبادی) [٧] وقم[٨] ویزد[٩] وابرقو وسروستان درفارس[١٠] و طهران (نزدیک ری)[١١] وکوار و خمایجان و ارّجان در فارس[١٢] و ترشیز (درقهستان)[١٣] واسفزار (درخراسان)[١٤] وسمنان (درقومس)[١٥]. انارسمنان شهرت عظیمی داشته.

---

(۱) شمس فخری ص ۹۳.

(۲) با برنامه ص ۱٦۲.

(۳) نزهت نامهٔ علائی ورق a ٦٤.

(٤) فلاحت ص ۱٥.

(٥) همانجا.

(٦) نزهت‌القلوب ص ٥٤.

(۷) همانجا ص ٦۲.

(۸) همانجا ص ٦۷.

(۹) همانجا ص ۷٤. مکاتبات رشیدی ص۱۹۸. شاردن (مجلد سوم ص ۳٤۲)می گوید که از یزد انارهائی که هریک یک لیور (قریب نیم کیلوگرم م.) وزن داشته صادر میکردند. وی انار شیراز راهم می‌ستاید.

(۱۰) مکاتبات رشیدی ص ۱۹۸.

(۱۱) همانجا.

(۱۲) نزهت‌القلوب ص ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۰.

(۱۳) همانجا ص ۱٤۳. (۱٤) همانجا ص ۱٥۲.

(۱٥) همانجا ص ۱٦۱. بگفتهٔ مؤلف انارها «بغایت نیکو» باشند.

دولتشاه میگوید :

« شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی رحمةالله میگفته است، همچو انار سمنان و شعر سلمان(ساوجی) درهیچ جا نیست »[۱].

ظهیرالدین بابر چون خواهد از طعم خوش انارهای شیرین مرغیان (در فرغانه) ستایش کند میگوید که میتوان از انار سمنان بهترشان شمرد[۲]. وی انار آلاسائی خطهٔ کابل را (درافغانستان کنونی) ستوده میگوید که به همهٔ ناحیهٔ هندو-کش[۳] - یعنی خراسان شرقی - می‌برند.

درخت انار یکی از باستانی‌ترین درختان مزروع در ایران بوده . بعقیدهٔ دکاندول[۴] و لائوفر[۵] ایران زادگاه (کانون بدوی) انار است . جمعی معتقد بودند که کلمهٔ هدپانتا Hadanaepata که در اوستاآمده همان انار است. ولی‌لائوفرعقیده دارد که این تعبیر که دراین ایام از پارسیان زرتشتی یزد و هندوستان سرچشمه‌می گیرد خطاست[۶]. بهر تقدیر کشت انار در زمان ساسانیان در ایران رواج داشته[۷] و دربارهٔ انتشار درخت انار و وفور آن از اینکه بیشه های فراوان از انار جنگلی در کردستان ایران و لرستان و افغانستان وجود دارد - می‌توان داوری کرد.

نوشتهٔ حمدالله مستوفی دربارهٔ درختان انار کوار و ارّجان فارس اصیل نیست و از فارسنامهٔ ابن‌البلخی مأخوذ میباشد . منبع مذکور وضع فارس را در آغاز قرن دوازدهم میلادی شرح می‌دهد و دربارهٔ کوار میگوید که ،

« میوه ها آنجا بغایت نیکو است خاصه انارکی مانند انار طهرانی‌است».

---

(۱) دولتشاه ص ۲۵۷.

(۲) بابرنامه ص ۱۱.

(۳) همانجا ص ۱۷۵

(۴) ص ۱۹۱ - ۱۸۹ A. de Candolle, l,origine des plantes

(۵) ب. لائوفر. « سینو - ایرانیکا » ص ۲۷۶.

(۶) همانجا ص ۳۷۷.

(۷) بماقبل رجوع شود.

ولی چون

« درختستانی عظیم است... میوه‌هارا قیمتی نباشد »[1]

بدیگر سخن میوه‌ها در محل بفروش نمی‌رسیده و صادرهم نمیشده است واین خود از حکمفرمائی اقتصاد طبیعی در ناحیهٔ مزبور (اردشیر خوره) حکایت میکند. منبع مزبور (نزهت‌القلوب) دربارهٔ ارّجان مینویسد که :

« آنجا انار ملیسی سخت نیکو باشد »[2].

ظاهراً این نوع انار (ملیسی ـ ملس) در همه جای ایران فراوان بوده‌ـ زیرا که از مارودین ـ بین‌النهرین علیا ـ نیز برای رشیدالدین انار ملیسی میفرستاده‌اند[3].

در « نزهت‌نامهٔ علائی» توصیه‌هائی برای کشت درخت انار شده ومعتقدات و اوهام خلق نیز نقل گشته است و میگوید انار را نزدیک مورد بکارند تا هردو درخت نیک نمو کنند و بر بسیار دهند... بن درخت انار شیرین را اندکی باید کند و سرکه درآن ریخت تا میوهٔ آن ترش شود و اگر دربن انار ترش عسل ریزند میوهٔ آن شیرین شود. «سرگین خوک» با « کامیز مردم » در بن درخت انار ترش ریزند میوهٔ شیرین دهد[4].

مؤلف « کتاب علم فلاحت و زراعت » تجربهٔ زیر را بعمل آورد ، شاخهای درخت اناری راکه بهنگام خزان از نقطه‌ای دور دست آورده بود ٤ ـ ۳ ماه در « ریگ نمناک » نگاهداشت و در فصل بهار در زمین کاشت و قلمه خوب گرفت. ساکنان آسیای میانه (ماوراءالنهر) نیز این شیوه را بکار می‌بسته‌اند. به درخت انار مورد و توت و نارنج و یاترنج(؟) راپیوند می‌زدند و بعد از آن سیب یاگلابی

---

(۱) ابن‌البلخی ص ۱۲٤.

(۲) همانجا ص ۱٤۸.

(۳) مکاتبات رشیدی ص ۱۹۸.

(٤) نزهت‌نامهٔ علائی ورقهای ٦۳ a ـ ٦۲ b .

(٥) همانجا ورق ٦۳ a.

را[1]. رشیدالدین در عداد خواربار و محصولاتی که برای ذخیرهٔ زمستان تهیه دیده بوده از ۵۰۰۰۰ من (۱٤۷۰۰ کیلوگرم) ناردان (حب‌الرمان)[2] نام می‌برد. ناردان‌را چاشنی غذا میکردند[3]. یک بار ۳۵۰۰۰ من (۱۰۳۲۵۰ کیلوگرم) انار از عراق برای آذوقهٔ زمستان رشیدالدین و همچنین ۱۵۰۰۰ من (٤٤۲۵۰ کیلوگرم) از بلوکهای دزمار و ارسبار - در آذربایجان - انار برای وی ارسال شده بود[4].

عناب در قلعه دره قهستان[5] وهمچنین در گرگان[6] کشت میشده.

ازکشت سنجد درگرگان نیز ذکری در منابع شده است[7]. بگفتهٔ مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» سنجد در بسیاری از ولایات بخوبی‌عمل میآمده[8].

در شرح اوضاع تستر (شوشتر) در خوزستان[9] وکامفیروز پارس[10] از میوهٔ کنار یاد شده است.

زرشک درکردستان ایران وآذربایجان و ارمنستان بعمل میآمده و نام آن‌در منابع آمده[11]. «درکتاب علم فلاحت و زراعت» مذکور است که در ایران کشت

(۱) فلاحت ص ۹-۸.

(۲) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۵.

(۳) اولئاریوس ص ۷۵۷.

(٤) مکاتبات رشیدی ص ۱۹۸.

(۵) نزهت‌القلوب ص ۱٤٦.

(٦) همانجا ص ۱۵۹؛ مکاتبات رشیدی. ص ۲۰۳؛ فلاحت ص ۲۸.

(۷) نزهت‌القلوب ص ۱۵۹. مکاتبات رشیدی ص ۲۰٤. (دربارهٔ سنجد مهران رود نزدیک تبریز).

(۸) ابن‌البلخی ص ۱۲٤.

(۹) مکاتبات رشیدی ص ۲۰٦.

(۱۰) فلاحت ص ۳۱.

(۱۱) نزهت‌القلوب ص ۱۲۷. نوشتهٔ وی به فاوسنامهٔ ابن‌البلخی (ص ۱٤٤) مبتنی میباشد. درآنجا گفته شده که از بلوکات مزبورگردو به شیراز و دیگر محال صادر میشده. ظاهراً این صادرات در قرن چهاردهم موقوف گشته بوده زیرا حمدالله قزوینی از آن سخنی نمی گوید.

زرشک در باغها مرسوم نبوده ولی اگر میکاشتند بعمل میآمده. در باغهای ولایت کاشان زرشک میکاشتند و میوه آن نیکو بود.

جوز (گردوی) ولایات تیرمردان و جویگان در فارس و همچنین طالقان در عراق عجم و پشکل دره و یزدخواست و آمل معروف بوده[۱].

بنا بمندرجات «کتاب علم‌فلاحت وزراعت» درهمه جای ایران درخت گردو کشت میشده و در هر ولایت وحتی هردهکده وجودداشته[۲] و درخت بادام تلخ و شیرین فراوان بوده و انواع بادام شیرین بسیار[۳].

در نواحی قزوین وکوار (فارس) و آمل از وجود باغستانهای بادام یاد شده است[۴]. مؤلف «نزهت‌نامهٔ علائی» دربارهٔ غرس درخت بادام توصیه میکند که قلمهٔ بادام را به سرگین تر بیالایند و سپس چهل روز پیش از نوروز در آب عسل گذارند چنانکه در نوروز غرس کنند[۵] - تا درخت نیک بروید[٦].

استرابون از بیشه‌های مرکب از درختچه‌های پستهٔ وحشی که بشهادت لشکریان اسکندر مقدونی که در باکتریا (ناحیهٔ بلخ) وجودداشته سخن میگوید[۷]. منابع موجود گواهی می‌دهند که در دوران مورد مطالعهٔ ما پسته فراوان در نواحی زیر وجودداشته:

قزوین، قم، بادغیس، سمنجان(سمنگان)، سمنان[۸]وکرمان[۹]. حمدالله‌قزوینی

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ٦٥، ٦۷، ۱۲٤، ۱٦۰.

(۲) فلاحت ص ۱۸ : « درخت جوز انواع است در هرولایتی بلکه درهردهی».

(۳) همانجا ص ۱۷ - ۱٦.

(٤) نزهت‌القلوب ص ٥۸، ۱۱۸، ۱٦۰.

(٥) ۲ ۱ مارس.

(٦) نزهت نامهٔ علائی ورق ٦٤ b.

(۷) استرابون، کتاب XV. فصل ۲ § ۱۰.

(۸) نزهت‌القلوب ص ٥۸، ٦۷، ۱٥۳، ۱٥٦، ۱٦۱.

(۹) مارکوپولو، ص ٤۹.

جزئیاتی راجع به جمع‌آوری پسته که در بلوك بادغیس خراسان بصورت وحشی‌می روئیده بشرح زیر نقل می‌کند :

« و در آن ولایت بیشه بیست پنج فرسنگ در پنج فرسنگ[۱] تخمیناً که مجموع درخت فستق است و از هرات ودیگر ولایات بموسم‌محصول فستق در آنجا روند و هرکس از برای خود حاصل کند و بولایت برند و بفروشند و بعضی مردم باشند که معاش ایشان از این حاصل شود و از عجایب حالات آنکه اگرکسی قصد کند و از فستق کس دیگری که حاصل کرده باشد بردارد خر اورا همان شب گرگ خورد و اگر خیانت نکند سالم بماند[۲] ».

بنابقول مؤلف «کتاب علم فلاحت وزراعت » پسته در ولایات گرسیری و سردسیری ـ هردو ـ بعمل میآمده و آبیاری وکوددادن لازم نداشته ولی نه در هر خاکی. همه‌جا بهای پسته از دیگر میوه‌ها گرانتر بوده است[۳].

حمدالله مستوفی فقط در شرح اوضاع ارّان دربارهٔ فندق جنگلی و شاه بلوط سخن میگوید[۴] و در بیان جغرافیائی فلات‌ایران ازشاه بلوط صحبتی نمی‌دارد .مؤلف «کتاب علم فلاحت وزراعت » میگوید که‌فندق بیشتر در دیاربکر وگرجستان‌بعمل میآمده‌وگرچه‌درختی‌است که هم درگرمسیر وهم‌درسردسیرمیروید ولی‌بیشتردرجنگلها دیده میشود ـ یعنی‌بصورت وحشی می‌روئیده ، و بااینکه این درخت حاصل‌فراوان میدهد ـ در همه جا غرسش‌نمی‌کرده‌اند وبدان التفات نمی‌نموده‌اند[۵]. مؤلف‌مزبور مینویسد که درخت شاه بلوط رابیشتر درگرجستان کاشته وعمل میآورده‌اند وغرس

---

(۱) بیش از ۹۰۰ کیلومتر مربع .

(۲) نزهت‌القلوب ص ۱۵۳ .

(۳) فلاحت ص ۲۰ .

(۴) نزهت‌القلوب ص ۹۱ .

(۵) فلاحت ص ۲۱ .

یا کاشتن تخم‌شاه بلوط در ایران مرسوم نبوده - گرچه در کوهها و جنگلها فراوان بوده[1] .

ایران یکی از باستانی‌ترین کانونهای کشت درخت انجیر بوده . دکاندول معتقد است که انجیر از زمان قدیم در اراضی واقع بین مصر (در مغرب) و ایران (در مشرق) انتشار داشته[2] . استرابون از وجود درخت انجیر در ایران (در هیرکانیه - گرگان) یاد میکند [3] . انجیر بعد از قرن هفتم میلادی از ایران به هندوستان و زان پس به چین رخنه کرد[4] .

در قرن چهاردهم در نواحی زیر انجیر کشت میشده :

در عراق عجم - ساوه[5] و قم [6] و یزد [7] . در قهستان - ترشیز [8] . در خراسان - طوس[9] و سمنجان[10] . در قومس - سمنان[11] . و همچنین در کهگیلویه (فارس) و گیلان و کرمان[12] .

مؤلف «نزهت نامهٔ علائی» اندرزی چند دربارهٔ کشت درخت انجیر میدهد - که در واقع تلفیقی است از مشاهدات و رسوم کشاورزان با معتقدات و اوهام عامه .

---

(۱) همانجا ص ۲۹ .

(۲) ص ۲۳۵ « A. de Candolle. «l'origine des plantes

(۳) استرابون . کتاب II ، فصل I ، ۱۴ .

(۴) ب . لائوفر « سینو - ایرانیکا » ص ۴۱۰ .

(۵) نزهت‌القلوب ص ۶۲ .

(۶) همانجا ص ۶۷ .

(۷) ادریک پوردنونی ص ۴۵ . شاردن نیز از انجیر یزدی یاد میکند (مجلد ۳ ص ۳۴۵) .

(۸) نزهت‌القلوب ص ۱۴۳ .

(۹) همانجا ص ۱۵۱ .

(۱۰) همانجا ص ۱۵۶ .

(۱۱) همانجا ص ۱۶۱ .

(۱۲) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۳ .

وی میگوید که اگر خواهی درخت انجیر بنشانی باید نخست مدتی نهال رادرآب و نمک بگذاری و زان پس شبی درسرگین گاو بخوابانی و روز بعد غرس کنی ـ تا میوهٔ خوش‌طعم بدهد. وچنانکه گفتیم(مؤلف) اگر در پای ریشه‌اش سروی گوسفند خاک کنی[1] دانهٔآن درشت شود و در بن درخت اندکی‌آب زیتون بریزیا خرچنگ خاک کن واندکی...[2] وسوسن آسمان گون بگذار ـ و چون چنین کنی میوهٔ آن بماند. عنصل (پیاز وحشی) خاصیتی داردکه اگر در پای درختش نشانند میوه را حفاظت کند... دانه‌های انجیر سیاه و دانه‌های‌انجیر زرد را درآب بگذارتااینکه بهم پیوندند و آنگاه همه را درجایی بکار تا همه برویند. وچون درخت بر دهد برآن سیاه و زرد خواهد بود[3].

مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» میگوید که مصنف «کتاب آثار و اخبار»[4] نخستین کسی‌بوده که در تبریز (یعنی‌درسردسیری که پیشتر انجیرکشت نمیشده) درخت انجیر کاشت و اکنون (در فاصلهٔ قرنهای چهاردهم و پانزدهم.) انجیر در آنجا فراوان‌است. مؤلف «کتاب علم فلاحت‌وزراعت» خاطر نشان‌میسازد که انواع انجیر در ایران بسیاراست: و انواعی که میوه سیاه و سرخ و زردوسفید و سپید رنگ و آلبالویی می‌دهند و انواع دیگری که میوهٔ آنها در پائیز می‌رسد و یا اینکه درسراسر زمستان‌نارس مانده درآغاز بهار دیگر ویا تابستان میرسدوانجیر زودرس و دیررس و انواعی که تاب مقاومت در برابر یخ بندان را نداشته و یا انواعی‌که سرما ویخ بندان‌بدان زیان نرساند[5] وجود داشته. بنابر این انواع‌انجیر

---

(۱) سرُوُی گوسفند (شاخ گوسفند) درست است‌و اگر سروگوسفند بخوانیم بی‌معنی می شود.

(۲) درمتن افتادگی دارد.

(۳) نزهت نامهٔ علائی ورق a ٦٤.

(٤) زکربای قزوینی؟

(٥) یعنی انواع گرمسیری و سردسیری.

سردسیری و گرمسیری بعمل میآمده و بنابمندرجات کتاب مزبور درخت انجیردرایران بسیار انتشار داشته[۱].

حمدالله قزوینی ازکشت وغرس درخت زیتون در نقاط مختلف ایران هیچ سخن نمیگوید. و در نزهت‌القلوب فقط یکبار از زیتون صحبت میدارد و انهم در شرح اوضاع سنجار ـ در بین‌النهرین‌علیا[۲]. وی ظاهراً به کشت زیتون در ایران‌وقعی نمی نهاده است. از فلات‌داخلی‌ایران-که ارتفاع آن بین ۱۰۰۰ و ۱۲۰۰ متر است در واقع کشت زیتون عملاً غیر مقدور است ـ زیرا درخت مزبور در نقاط مرتفع تر از ۶۰۰ متر بعمل نمیآید. چنانکه پیش گفتیم در زمان ساسانیان درایالات جنوبی ایران زیتون کشت میشده است. قبل از آن تاریخ نیز در فارس از زیتون اطلاع داشتند و بعدها[۳] مردم خوزستان نیز باکشت درخت مزبور آشنا شدند. ابومنصور موفق (درقرن‌دهم م.) بارهادرکتاب خویش از زیتون[۴] و روغن زیتون(دهن‌الزیت- روغن‌زیت) سخن میگوید[۵]. مقدسی نیز در قرن دهم ازکشت زیتون درگرگان و رامهرمز (خوزستان) وفارس یاد میکند[۶]. یاقوت درآغاز قرن سیزدهم‌از زرع درخت زیتون درگرگان وسیمره وجبل وهمچنین درهٔ شعب بوان در فارس صحبت‌میدارد[۷]. در نزهت نامهٔ علائی‌هم از زیتون سخن رفته است[۸].

سکوت حمدالله قزوینی دربارهٔ زیتون نباید به نابودی کشت آن درخت در

---

(۱) فلاحت ص ۷.

(۲) همانجا ص ۱۰۵.

(۳) دربارهٔ درخت زیتون فارس به استخری ص۱۵٤ (دارابجرد) رجوع شود ؛ ابن- حوقل ص ۱۸٤ ؛ مقدسی ص ٤۲۵.

(٤) ابومنصورموفق ص ۱۳۷.

(۵) همانجا ص ۱۱۵-۱۱٤ و همچنین ص ۸۶ ، ۲۰۳ وغیره.

(۶) مقدسی ص ۳۵۷ ، ٤۰۷ ، ٤۲۵.

(۷) یاقوت ، مجلد ۲ ، ص ٤۹ ؛ مجلد ۳ ص ٤٤۳ ، مجلد ۱ ص ۷۵۱.

(۸) نزهت نامهٔ علائی ورق a ۶۳.

گرمسیرهای ایران حمل گردد، بلکه فقط دال‌برآن است که در قرنهای سیزدهم و چهاردهم سخت از اهمیت آن کاسته شده بوده. ظاهرآدر آن زمان جای روغن زیتون را در ایران روغن کنجد و کتان و پنبه و دیگر روغنهای گیاهی که تولید آنها در سراسر ایران مقدور بوده ـ گرفته بوده و حال آنکه کشت درخت زیتون در همه جا ممکن نبوده و مواظبت فراوان لازم داشته و درختی آسیب پذیر بوده و بر اثر سرما خشک و معدوم میشده و پس از غرس سالها میگذشته تامیوه دهد وگذشته‌ازاینها نه هرسال بلکه یکسال درمیان محصول میداده[1]. بگفتهٔ مؤلف «کتاب علم‌فلاحت و زراعت» برای اینکه درخت زیتون بردهد باید از آن مواظبت کرد و الاّ مانند درخت زیتون جنگلی وکوهی (یعنی وحشی) بی‌بر خواهد ماند و حاصل نخواهد داد. باید هرسال شخم زد و خاك اطراف درخت را کند وکود و آب بسیار داد. معهذا مؤلف مزبور میگوید که در بعضی نقاط گرمسیری ایران درخت زیتون کشت میشده و میوهٔ آن را میخوردند و یا از آن روغن میگرفتند[2]. از گفتهٔ شاردن چنین برمیآید که کشت درخت زیتون بمقیاس محدود در خوزستان و نواحی کرانهٔ دریای خزر هرگز موقوف نگردیده بوده[3]. ولی چنین بنظر میرسد که زیتون کاری حتی‌قبل از حملهٔ مغول در فارس متروك گشته بوده زیرا که در « فارسنامهٔ » ابن‌البلخی از آن یادی نشده است.

کشت نخل خرما (بزبان پهلوی : خرمان و بزبان فارسی جدید خرما و به عربی «تمر») یکی از قدیمترین کشتهای بین‌النهرین فرات و دجله است که ازآنجا به ایران رخنه کرده. معلوم شده‌است که نخل خرما، در عهد هخامنشیان بصورت وحشی و اهلی‌درکرانه‌های خلیج فارس ومکران وبلوچستان کنونی‌میروئیده‌است[4].

---

(۱) رجوع شود به پ.م.ژوکوسکی. «کشاورزی ترکیه» ص ٦٤٦ - ٦٤٥.

(۲) فلاحت ص ٤٤ - ٤٣.

(۳) شاردن مجلد ۳ ص ۳٤٥. بگفتهٔ شاردن ایرانیان روغن گرفتن از زیتون راخوب بلد نبودند. در ارشادالزراعه طرزگرفتن روغن زیتون شرح داده شده است.

(٤) ب.لائوفر. « سینو ـ ایرانیکا » ص ۳۸٥.

لشکریان اسکندر مقدونی در حین عبور از بیابان کدر و سیا (مکران) فقط با تغذیه از میوه خرمای وحشی ازقحطی نجات یافتند[۱]. در زمان ساسانیان نخل خرما درنواحی جنوبی ایران بسیار فراوان بوده است. و چنانکه پیش گفتیم در «بوندهشن» ازآن سخن رفته وموسی بن العیسی الکسروی نیز در شرح تشریفات جشن نوروز ازنخل خرما یاد کرده است[۲]. و ضمناً گفته شود که نخل خرمای پارسی (ایرانی) از لحاظ جنس بهتر و عالیتر از نخل آرامی یا بدیگر سخن عراقی، شمرده میشده و این خودازقانون مالیاتی خسرو اول انوشیروان پیداست: از هر چهار درخت خرمای پارسی یک درهم و از هر شش درخت خرمای عراقی همان مبلغ (یک درهم) خراج اخذ می شده است[۳]. منابع چینی ازکشور بو - سی Bo - si (پارس-ایران) همچون سرزمین نخل خرما که در نزد ایشان بنام «عناب پارسی» و «عناب هزار ساله» مشهور بوده، یاد میکنند. در پایان قرن نهم میلادی نخل خرما را ازایران به چین بردند[۴].

جغرافیونی که تألیفات خویش را بزبان عربی نوشته‌اند اطلاعات ارزنده‌ای دربارهٔ انتشار نخل خرما در نواحی جنوبی ایران - خوزستان و فارس وکرمان-بدست میدهند. بگفتهٔ استخری درخوزستان جائی که در آن نخل خرمانباشد دیده نمیشده[۵]. بخصوص جغرافیون قرن دهم میلادی از وجود نخلستانهای عظیم خرما در اهواز و رامهرمز - در خوزستان - خبر میدهند[۶]. درگرمسیر فارس نیز نخلستان خرما در

(۱) استرابون کتاب XV، باب ۲ § § ۵-۲.

(۲) بماقبل رجوع شود.

(۳) طبری مجلد دو از دورهٔ اول ص ۹۶۲. نولدکه ص ۲۴۵ - ۲۴۴. در تلمود بابلی نیز از برتری نخل خرمای پارسی بر آرامی سخن رفته. رجوع شود به نولدکه ص ۲۴۴، حاشیه ۱.

(۴) ب. لانوفر - «سینو-ایرانیکا» ص ۳۸۷ - ۳۸۵. بعقیدهٔ د کاندول (ص ۲۴۲)- در قرن سوم میلادی.

(۵) استخری ص ۹۱.

(۶) همانجا ص ۹۰؛ مقدسی ص ۴۱۷ - ۴۱۶.

قرن دهم فراوان بوده[1]. استخری دربارهٔ نخلهای خرمای کارزین در اردشیرخوزهٔ فارس چنین مینویسد:

« درکازرین نخل خرمائی میروید بنام جیلاندار. این نوع خرما فقط در این محل بعمل میآید ودر عراق و حجاز وکرمان ودیگرجاهائی که خرما کشت میشود- وجود ندارد. این خرما را ازاینجا (ازکارزین) بعراق میبرند و حال آنکه عراق خود خرما فراوان دارد» [2].

بگفتهٔ مقدسی تعداد نخلستانها درکرمان بیش از فارس بوده وکرمان ازلحاظ وفور نخل حجاز کوچکی شمرده میشده[3]. مؤلف مزبور خرمای کرمان را شیرین تر از دیگر خرما ها میداند[4] ویکی از هشت نوع خرمای درجهٔ اول مشرق زمین می شمارد[5]. بنابقول استخری در محلی میان مغون و لاسجرد و هرمز و درناحیهٔ جیرفت بقدری خرما فراوان بوده که صدمن را به یک درهم میدادند[6]. خرما بمقدار زیاداز کرمان صادر میشده و بازار خرما فروشان منوکان (منوگان در ولایت جیرفت) بمنزلهٔ بصرهٔ کرمان بوده[7]. منوکان بر سر راه کاروان بود و مصرف خرمای خراسان را با جنس اعلا و ارزان تأمین میکرد[8]. ابو منصور موفق نیز ازخرما یاد میکند[9].

در پایان قرن دهم مؤلف مجهول جغرافیای فارسی (حدودالعالم) از فراوانی

---

(۱) استخری ص ۱۲۷ ؛ ابن حوقل ص ۱۸٤ . مقدسی ص ٤۲۵ .

(۲) استخری ص ۱۵٤ .

(۳) مقدسی ص ٤٦۸ . همانجا ص٤۵۹ (بلوك خبیص) .

(٤) همانجا ص ٤۷۰ .

(۵) همانجا ص ٤۵۹ .

(٦) استخری ص۱٦۷ . دربارهٔ توسعهٔ صادرات خرما ازکرمان درقرن دهم رجوع شود به : ب.ن.زاخودر ، « تاریخ مشرق‌زمین درقرون وسطی» ص ۷۰ .

(۷) بازار خرمای بصره در سراسر خاور نزدیک مشهور بوده.

(۸) مقدسی ص ٤٦۷ .

(۹) ابومنصور موفق ص ٦٦ .

خرما در طبس (قهستان) و سیستان و کرمان (بخصوص در بلوك بم) وخوزستان[1] یعنی همهٔ نواحئی که در قرن چهاردهم نخلستان وجود داشته (باستثنای گرگان و مازندران) - یاد میکند.

ابن‌البلخی درقرن دوازدهم م. بلوکات زیر رادر فارس و شبانکاره برمیشمرد و میگوید که در آنجا خرما بعمل میآمده : دارابجرد ، تارم (در شبانکاره)، جویم، کارزین ، صمکان و هیرك ، حتیزیر ، سیف ، لاغر و کهرجان ، کران و اعمال ایراهستان ، بشاپور ، جرّه (گرّه) ، خشت و کمارج ، ارّجان و سراسر کورهٔ قباد خوره (جنوب غربی فارس)[2]. فهرست نامهای نواحی نخل خیز فارس که ابن‌البلخی نقل کرده طابق النعل بالنعل با اخبار جغرافیونی که بزبان عربی تألیف کرده‌اند مطابق نیست. مثلاً ابن‌البلخی از وجود نخلستان در پسا (فسا) صحبت نمیدارد[3] و حال آنکه استخری ازآن یاد میکند[4].

ابن‌البلخی از شرایط خاصی پرورش نخل خرما در برخی از نواحی فارس ، که آب کافی برای آبیاری مصنوعی در آنجا وجود نداشته (بلوکات کران‌واعمال ایراهستان نزدیک سیراف در کورهٔ اردشیر خوره) سخن گفته چنین مینویسد :

« بتابستان جز مردم آن ولایت‌آنجا مقام نتوانند کردن ازصعبی گرما وهیچ آب روان نباشد و نه کاریز و همه غله ایشان بخس(دیم) است‌و جزدرخت خرما هیچ میوه ندارد ودرختستان خرمای ایشان بر روی‌زمین نباشد کی آب نیابد و خشک شود. پس‌باندازهٔ درختان خرما گوی‌عظیم هرجای بزمین فروبرده باشند و خرما در آن گوها نشانده چنانک جز سر

---

(۱) حدودالعالم ورقهای a ۱۹ ، a ۲۲ ، b ۲٦ ، a ۲۷ ، b ۲۸ .

(۲) ابن‌البلخی ص ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۱۳۹ ، ۱٤۲ ، ۱٤۳ ، ۱٤۸ ، ۱٤۹ .

(۳) همانجا (ص . ۱۳۰) فقط ازگوز (جوز- گردو) و نارنج و ترنج و انگور و انجیر در بلوك فسا سخن رفته.

(٤) استخری ص ۱۲۷ .

درخت پدید نباشد تا بزمستان گوهاا ز آب باران پرشود وهمه ساله درختان خرما سیرآب باشند و این از نوادر است[1] کی گویند کجاست کی درختان خرما در چاه کارند و این ایراهستانست»[2].

در آغاز قرن سیزدهم یاقوت ازکشت نخل خرما ـ نه تنها در جنوب ایران بلکه ـ درسیستان وطبس وگرگان نیزسخن میگوید[3].

حمدالله قزوینی مینویسد که در نواحی زیر نخل خرما کشت میشده : در لر کوچک (لرستان) ـ پروجرد و سیمره (در نزهت‌القلوب نام بروجرد همچون ناحیهٔ نخل خیز برده‌نشده‌ ـ مترجم)[4]، درخوزستان ـ اهواز[5] ، درفارس ـ سیف، بوشکانات، سروستان، کارزین، ایراهستان وکران ، میمند ، جویم ابی احمد ، خشت و کمارج، کازرون ، ارّجان ، ریشهر ، جلاجان ، نیو و دیر ، سینیز[6]. در شبانکاره ـ ایک و زرکان ، پرگ و تارم ، دارابگرد (داراب‌جرد)[7]. درکرمان ـ جیرفت ، خبیص ، ریگان (ریغان) ، سیرجان ، هرمز[8]. درسیستان ـ جرمک[9]. در خوزستان ـ طبس

---

(۱) « و این از نوادر است » را « لی استرانج » مترجم انگلیسی فارسنامه « خرما در آنجا نادراست » ترجمه کرده که خطاست و البته مقصود « ازشگفتی ها و عجایب است » می باشد.

(۲) ابن‌البلخی ص ۱٤۰ (مترجم کتاب نمونه‌ای ازاین شیوه را درخارك دیده است - مترجم).

(۳) یاقوت مجلد ۲ ص ٤۹ ، مجلد ۳ ص ٤۲ و ۵۱۳.

(٤) نزهت‌القلوب ص ۷۰، ۷۱. دربارهٔ سیمره (صیمره) گفته شده که « درو خرماست و در همه کوهستان غیر ازآنجا خرما نمیباشد » . (کوهستان = لرکوچک) .

(۵) همانجا ص ۱۱۰.

(٦) همانجا ص ۱۱۹ - ۱۱٦، ۱۲۵، ۱۲٦، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱. نامهائی که حمدالله قزوینی نقل میکند با اسامی منقول ابن‌البلخی اندك تفاوتی دارد واین خودمیرساند که حمدالله قزوینی در شرح اوضاع فارس تاحدی مستقل است.

(۷) نزهت‌القلوب ص ۱۳۸، ۱۳۹.

(۸) همانجا ص ۱٤۱، ۱٤۰.

(۹) همانجا ص ۱٤۲.

مسینان و طبس گیلکی[1]. گرگان[2]. در مازندران ـ آمل[3].

گفتهٔ یاقوت و حمدالله مستوفی دربارهٔ کشت نخل خرما ـ و آنهم نه نخل وحشی ویا تزئینی بلکه بارآور ـ درگرگان ومازندران درخور توجه است. ازنوشته های ایشان چنین برمیآید که در قرن‌سیزدهم میلادی مرز شمالی منطقهٔ کشت‌نخل خرما بطرف شمال پیش رفته تقریباً به مدار ۳۷ درجه عرض شمالی رسید (البته نه در سراسر خط بلکه فقط در نقاط گرمسیری که بیش از ۸۰۰-۵۰۰ متر ارتفاع از سطح اقیانوس نداشته). در فلات ایران نخل خرمای بارور در آن زمان بعمل‌نمی آمده و اکنون‌نیز وجود ندارد. و این‌پیشرفت نخل بطرف شمال نه‌درزمان‌ساسانیان دیده شده بوده ونه دراین ایام وجود دارد. در زمان ما نخل بارور در نقاط بسیار جنوبی‌تر ازشهرکرمان هم نمی‌روید و فقط بر سبیل استثناء نخل های کوتاه در نقاط اندکی شمالی‌تر از یزد مشاهده می گردد[4].

رشیدالدین فضل‌الله در مکاتبات خویش از نخلستان ملکی خود در نواحی زیر (درایران) سخن گفته مینویسد که از آن نقاط خرما برای او می‌آورده‌اند: دست آباد[5]، درخوزستان، «گرمسیرات» (یعنی منطقهٔ گرم و پست) شیراز[6] درفارس، برک (پرگ) درشبانگاره[7]، بم[8] و خبیص[9] درکرمان و طبس[10] درقهستان.

---

(۱) همانجا ص ۱۴۵.

(۲) همانجا ص ۱۵۹ : « و از میوه‌هایش خرما...»

(۳) همانجا ص ۱۶۰ درشرح آمل : « مجموع میوه‌های سردسیری وگرمسیری از لوز و جوز و انگور و خرما و نارنج و ترنج و لیمو و مرکب وغیره فراوان باشد...» دربارهٔ «مرکب» و مرکبات به بعد رجوع شود.

(٤) آ. گ. تومانسکی « از دریای خزر تا تنگهٔ هرمز » ص ۱۲۹. بارتولد،«بازدید تاریخی و جغرافیائی ایران » ص ۹٤.

(٥) مکاتبات رشیدی ص ۱۸۲.

(٦) همانجا ص ۲۰٤، ۲۳٤.

(۷) همانجا ص ۲۰٤. (۸) همانجا ص ۲۱.

(۹) همانجا. (۱۰) همانجا ص ۲۳٤.

افضل‌الدین کرمانی مؤلف «تاریخ کرمان» از زرع نخل خرما در قرن سیزدهم میلادی در کرمان و صدور خرما ـ و بخصوص از بلوك خبیص ـ سخن میگوید[1]. مارکوپولو نیز ـ در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم ـ از خرمای کرمان وخراسان یادمیکند[2]. مارکوپولو[3] و ابن‌بطوطه[4] ـ هردو ـ تایید میکنند که در قرنهای سیزدهم‌وچهاردهم خرما و ماهی خوراك اصلی مردم هرمز بوده. ولی بنابقول سیاح اخیرالذکر در شهر هرمز خرما را از بصره و عمان وارد میکردند ـ ظاهراً مقدار خرمائی که در کرانه های کرمان بعمل میآمده برای ساکنان شهر بزرگی چون هرمز (درآنزمان) بسنده نبوده است. ابن بطوطهٔ مثلی فارسی را از ساکنان هرمز (بی‌شك‌این‌مثل‌ازبینوایان آن شهر بوده) نقل میکند :

« خرما و ماهی ـ لوت پادشاهی » [5].

بی‌شك‌در آنزمان در سیستان[6] وزابلستان و گرمسیرـ افغانستان جنوبی کنونی نیز خرما بعمل می‌آمده و کشت میشده است. و تایید این نظر را در تألیف زمان متأخرتری (آغاز قرن شانزدهم م .) ـ که بقلم ظهیرالدین بابر است می یابیم . بنابگفتهٔ او در تومان نارگیل نزدیك لمگان ـ ایالت کابل ـ نخل‌فراوان‌میروئیده[7]

(۱) « تاریخ کرمان » (عقدالعلی) ص ۷٤ چاپ طهران ـ : « و از شهرها ، نواحی بردسیر خبیص است که ولایتی اندکست و از وی خرما باقصی بلاد عالم برند ».

(۲) مارکوپولو ص ٤۹: ۵۳ - ۵۲. بدیهی است که دراینجاهم (مثل گفتهٔ حمدالله قزوینی) صحبت برسر ناحیه کرانه‌ای هرمز قدیم است نه هرمز جدید که در جزیرهٔ بی آب و علفی بوده.

(۳) همانجا ص ۵۳ - ۵۲.

(٤) ابن‌بطوطه مجلد ۲ ص ۲۳۱.

(۵) همانجا.

(٦) اینکه نزهت‌القلوب جز واحهٔ « جرمک » درسیستان نام محل خرماخیزدیگری را نقل نکرده ـ تصادف محض است.

(۷) با برنامه ص ۱٦۷.

و ندرتاً در درهٔ نور (همان ایالت) نیز درخت خرما دیده میشده است[۱] .

از انواع خرما ـ دونوع سختوبی وخستونی[۲] ـ که هم درعراق عرب و هم خوزستان میروئیده ـ مشهور بوده است[۳] . در بلوک کازرون « نوعی خرما » وجود داشته که «جیلان» مینامیدند و «مانند آن در جهان نبوده»[٤] .

جنس اعلای خرمای پارسی (ایرانی) درطی قرون وسطی و لا اقل تا قرن هفدهم . و (درآن قرن‌دهم) تغییر نکرده بود . شاردن که مردبسیار مطلعی بوده دراین باره چنین مینویسد :

« اما راجع به خرما ـ که بنظرمن یکی از بهترین میوه های جهان است ـ هیچ جا بخوبی خرمای ایران ندارند . درعربستان بیش از ایران نخل خرما میروید ولی گذشته از آنکه خرمای آنجا ریز تر است از لحاظ جنس نیز با خرمای ایران قابل مقایسه نمی‌باشد . خرمای ایران پس از چیده شدن هم‌مدتی مدید باشیرهٔ شیرین غلیظی پوشیده است که به‌انگشتان میچسبد و از عسل خالص هم شیرین‌تر است[۵] .

وی جزئیاتی چند دربارهٔ نخل خرمای پارسی نیزنقل میکند ، بدین‌شرح :

« آدمی بکومک طناب‌به بالای درخت می‌رود وطناب رابه گره‌های (Nocuds) درخت ـ بمیزانی که بالا میرود ـ محکم میکند . و درظرف یکساعت همه میوه‌های نخل‌چیده میشود زیرا خرما بخوشه است که از ۳۰ تا چهل لیور وزن دارد . نخل خرماهربار دویست من بر میدهد که برابر است با ٢٤ کنتال . این درخت فقط ۵۰ سال پس‌از غرس آغازمیوه

(۱) همانجا ص ۱۶۶ .

(۲) نزهت‌القلوب ص ۳٤ .

(۳) مکاتبات رشیدی ص ۱۸۲ .

(٤) نزهت‌القلوب ص ۱۲۶ .

(۵) شاردن . مجلد ۳ ص ۳۳۹ - ۳۳۸ .

دادن میکند وپس ازآن . . ۲سال برمیدهد »[1].

چندتن از مؤلفان دربارهٔ تهیهٔ دوشاب خرما در فارس سخن گفته‌اند[2] . و دربارهٔ نبیذ یا شراب خرما درایران هم ابومنصور موفق یادکرده است[3] . بنا بقول مارکوپولو درکرمان شراب خرمای چاشنی‌دار خوبی میانداخته‌اند[4] .

طبق مندرجات مکاتبات رشیدی[5] وگفته های حمدالله مستوفی[6] چنین استنتاج توان کرد که در نیمهٔ اول قرن چهاردهم کشت نخل خرما در عراق عرب متداولتر و رایجتر از جنوب ایران بوده . حمدالله‌قزوینی در وصف عراق از بسیاری‌نخلستانها و باغستانهای آنجا و اراضی وسیعی که توسط نخلهای خرما و باغهای ترنج و لیمو اشغال شده بوده سخن میگوید . در ولایت بصره در امتداد شطالعرب نخلستانها و باغستانها مساحتی راکه سی فرسنگ (قریب . . ۲ کیلو متر) درازا و دوفرسنگ (۱۳ کیلومتر) پهنا داشته فروگرفته بود و :

« در اکثر مواضع از غلبه درختان کمابیش صد گز زیادت دیدار ندهد . . . و خرمای آنجا تا هند و چین وماچین می‌برند .»[7] .

ابن بطوطه ازارزانی خرمای بصره شگفتی‌زده شده بوده میگوید : سبد بزرگی پر ازخرما که یک مرد بدشواری‌میتوانست بلندکند فقط ۹ درهم قیمت داشته[8] .

---

(۱) همانجا مجلد ۳ ص ۳٤۰ .

(۲) مقدسی ص ٤۷۰ (درجیرفت) ؛ ابن‌البلخی ص۱۲۸ (درفارس) وغیره .

(۳) ابومنصور موفق ص ۱۰۳ .

(٤) مارکوپولو ص ٥۳ .

(٥) مکاتبات رشیدی ص ۲۰٤ . همانجا ص ۳۳٤-۳۲۳ (نخلستانهائی که متعلق به رشیدالدین بوده و در هشت ناحیهٔ عراق عرب و فقط سه ناحیهٔ ایران قرار داشته بر شمرده است) .

(٦) نزهت‌القلوب ص ۲۹، ۳۸، ٤۰، ٤۲، ٤٦ .

(۷) همانجا ص ۳۸ .

(۸) ابن بطوطه مجلد دوم ص۹ .

منابع ما از وجود چنین نخلستانهای وسیعی ـ که در عراق عرب بوده ـ در جنوب ایران ـ ذکری نمی‌کنند.

ب.ن.زاخودر در طی رساله‌ای کوتاه ـ ولی مبتنی به منابع اصلی ـ دربارهٔ کشاورزی سرزمینهای خلافت عربی که بخشی از دروس «تاریخ مشرق زمین در قرون وسطی» وی می‌باشد، خاطر نشان میکند که مردم سرزمینهای آسیای مقدم، در قرن دهم باکشت مرکبات آشنا نبودند و درخت نارنج و لیمو را از هند بآنجا آوردند. ب.ن.زاخودر باستناد گفتهٔ مسعودی چنین میگوید: «در نیمهٔ اول قرن دهم ترنج و نارنج میوه‌های تجملی بوده‌اندولی در پایان آن قرن درایالات مختلف خلافت باغستانهائی از درختان هندی مزبور وجودداشته»[1].

اما دکاندول معتقد است که مردم ایران ـ و همچنین هندوستان ـ قبل از میلاد مسیح هم باکشت لیمو آشنا بوده‌اند و برای اثبات این مدعی به اخبارمنابع یونانی باستانی (تئوفراست، دیوسکورید)[2] که سرزمین ماد را زادگاه لیمو می دانسته‌اند ـ استناد میکند. با اینحال این که مطالب منابع مزبور واقعاً مربوط به لیمو است ویایک میوهٔ دیگرـ جای شک است. ظاهراً در زمان ساسانیان لیمو در ایران[3] شناخته شده بوده ولی محتملاً جزو چیزهای نادرش می‌شمردند و انتشارو وفور آن مربوط بدوران بعد از غلبهٔ عرب می‌باشد. اما نارنج مسلماً مدتها بعد در ایران پدید آمد.

دکاندول[4] پیدایش نارنج را درکرانه های خلیج فارس در پایان قرن نهم میلادی میداند. جغرافیون عرب قرن دهم میلادی از نارنج کمتر ازلیمو (ترنج)

---

(۱) ب.ن.زاخودر «تاریخ مشرق‌زمین در قرون وسطی» ص ۷۱.

(۲) آ. دکاندول، «منشاء نباتات» ص ۱۴۴-۱۴۳. ش. ژوره Joret «نباتات» بخش۱، مجلد ۱، ص ۷۹.

(۳) بماقبل رجوع شود.

(٤) آ.دکاندول «منشاء نباتات» ص ۱٤٦.

سخن می گویند. ازگفتهٔ استخری[۱] که درحدود سال ۱۰۹۹م. قلمی شده نیک مشهود است که در اواسط قرن دهم م. ترنج ونارنج در ایران کمیاب نبوده. در ربع آخر قرن دهم مقدسی از لیموهای تستر (شوشتر درخوزستان) و جیرفت (در کرمان)[۲] و نارنج مغن و رودکان کرمان یاد میکند[۳].

در اوایل قرون وسطی لیمو را بزبان عربی «اترُج» و بفارسی «ترنج» می گفتند[۴]. ولی در دوران مورد مطالعه ما می بینیم که مؤلفان فارسی‌زبان اصطلاحات دیگری بکار می‌برند: و «لیمو» ـ که بهمراه آن از «ترنج» نیز سخن می رود ـ میوهٔ دیگری غیر از ترنج است[۵]. و از «آب لیمو» و «آب ترنج» نیز علیحده یاد میشود[۶]. ماعقیدهٔ استاد خان‌بهادر محمد شفیع [۷] را مبنی‌براینکه در آن دوره «ترنج» بمعنی نارنج (Bigardia) بوده ـ می‌پذیریم. ودرروزگار ماهم نارنج درنقاط گرمسیر ایران و افغانستان و آسیای صغیر مشهور است. محتملاً پرتقال ترش را نیز بهمین نام می‌خوانده‌اند. در مکاتبات رشیدی میوه‌ای بنام «نقاش» نیز در ردیف میوه‌های سابق‌الذکر نام برده شده است که درگیلان و عراق عرب بعمل میآمده[۸]. بعقیدهٔ استاد خان‌بهادر محمدشفیع این‌میوه‌نوع خاصی از لیموی درشت (Citrus Sponginus rugosus) بوده است[۹] در مکاتبات رشیدی و نزهت‌القلوب حمدالله مستوفی قزوینی

---

(۱) استخری ص ۹۳، ۱۲۷.

(۲) مقدسی ص ۴۰۵، ۴۶۶.

(۳) همانجا ص ۴۶۶.

(۴) ب. لائوفر. «سینو ـ ایرانیکا» ص ۳۰۱. حاشیه ۶؛ ص ۴۳۹
Vullers. Lexicon Fersico-latinum T.I

(۵) نزهت‌القلوب ص ۷۰... «نارنج وترنج و لیمو»؛ مکاتبات رشیدی ص ۲۰۵.

(۶) همانجا ص ۲۰۶.

(۷) همانجا. حاشیه ص ۲۰۵. در برهان قاطع: «ترنج میوه‌ایست معروف که پوست آنرا مربا سازند».

(۸) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۵.

(۹) همانجا حاشیه ص ۲۰۵ بااشاره به «تاج‌العروس» III. ص ۴۰۹.

در ردیف مرکبات یاد شده از میوهٔ دیگری که « مرکب » (عربی) نامیده می شده سخن رفته است[1]. در روزگار ما این کلمه به نوع اطلاق می‌شود ونارنج و نارنگی و لیمو وپرتقال ومانند آنرا مجموعاً «مرکبات» میخوانند. ولی‌در نوشته های‌مؤلفان پیش گفتهٔ قرن چهاردهم م. اصطلاح «مرکب» منحصراًدر مورد یکی از«مرکبات» بکار میرفته ولی معلوم نیست کدام یک! (نارنج یا پرتقالی بسیار درشت ، یا «درخت خربزه» ؟) .

مؤلف « نزهت‌نامهٔ علائی» از « درخت ترنج » یاد کرده میگوید ، درختچهٔ ترنج را به برگ کدو می‌پوشانند و در بیخ آن خاکستر ریزند. و ترنج بزرگ‌شود و میوهٔ بسیار دهد[2].

حمدالله قزوینی از نقاط زیرکه در ایران مراکز عمدهٔ کشت مرکبات شمرده می‌شده یاد میکند : درلر بزرگ ـ عروج ـ جابلق (نارنج و ترنج[3] و لیمو بسیار بود)[4]. دیگر در خوزستان ـ ترب (نارنج و ترنج ولیمو)[4]. دیگر درفارس‌ـ کازرون (نارنج رترنج و لیمو) و بشاور (ترنج ونارنج ولیمو)[6]. دیگر در قهستان ـ طبس گیلکی (ترنج ونارنج)[7]. دیگر در مازندران ـ آمل (ترنج ونارنج ولیمو و مرکب)[8] دیگر درگیلان ـ توالم (نارنج وترنج ولیمو) و لاهیجان (نارنج و ترنج)[9]. گذشته

---

(۱) همانجا ص ۲۰۶ . نزهت‌القلوب ص ۱۶۰ .

(۲) نزهت نامهٔ علائی ورق b ٦٤ .

(۳) یا پرتقال ترش .

(٤) نزهت‌القلوب ص ۷۰ .

(٥) همانجا ص۱۱۰ .

(٦) همانجا ص ۱۲٦ . مؤلف میگوید که میوه‌ها « آنجا قیمتی زیادت ندارد و آینده و رونده را از خوردن آن باز ندارند» .

(۷) همانجا ص ۱٤٥ .

(۸) همانجا ص ۱٦۰ .

(۹) همانجا ص ۱٦۲، ۱٦۳ .

از این مؤلف یاد آور میشود که در بسیاری از نواحی میوه‌های گرمسیری بعمل می آمده - مانند محال رزوان و میمند و گنبد ملغان ونوبنجان(درفارس)[1] وسیستان[2] و زاول (زابلستان)[3]. حق داریم بگوئیم که در شمار میوه های گرمسیری مزبور مرکبات هم بوده.و مضاف براین مؤلف مزبور چندین ناحیه گیلان را - مانندشفت وکوچصفهان وگرجیان و نیسار- بر میشمرد و میگوید آب و هوا و میوه های این نواحی مانند دیگر نقاط گیلان است[4]. و بنابراین میتوان حدس زدکه دراین‌نواحی نیز مرکبات بعمل می‌آمده.

مؤلف «کتاب علم‌فلاحت وزراعت» میگوید که نوعی از لیموی بغدادی ، ریز و معطر که «یعقوبی» خوانده میشده در ولایت شوشتر و شبانکاره نیز بعمل می آمده ولی نوع دیگری که درشت‌تر ولی بسیار ترش بوده درآمـل مازنـدران کشت می‌شده و دیگر انواع لیمو درایران اندك بوده[5].

ابن البلخی گذشته از نواحی‌مرکبات خیزی که حمدالله قزوینی در فارس برشمرده ناحیه فسا (پسا) را نیز نام می‌برد و چنین میگوید.

« و میوها کی درگرمسیرها و سردسیرها باشد جمله‌آنجا موجودست چنانک درهر باغی درخت گوز (جوز-گردو) و ترنج ونارنج و انگور و انجیر و مانند این‌از میوهای سردسیری وگرمسیری بهم‌باشد بسیار ومثل آن جایی دیگر نیست.»[6]

حمدالله مستوفی دراین‌باره چیزی نمیگوید.

---

(۱) همانجا ص ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۲۹.

(۲) همانجا ص ۱٤۲.

(۳) همانجا ص ۱٤٦.

(٤) همانجا ص ۱٦۳.

(٥) فلاحت ص ۳٦.

(٦) ابن البلخی ص ۱٤۰.

رشیدالدین در مکاتبات خویش در عداد اجناسی که برای آذوقهٔ زمستان تهیه دیده به میوه‌های زیر اشاره میکند :

نارنج ......۲۰ عدد که......۱۰ عدد آن ازگیلان و ....۱۰ دیگر از عراق عرب ارسال گردیده بوده. دیگر مرکبات که در فهرست مزبور قلمداد شده. لیمو ......۲۰ ، ترنج ...۶۰[2] ، مرکب ....۶۰[1] ، لیموی نقاش ...۶۰ عدد ، نارنج مختومی ...۳۰ دانه ، لیموی شیرین .....۱۰ ، و همچنین ....۱۰ من آب نارنج ، ....۱۰ من آب لیمو ، ...۵ من آب مرکب و ...۱ من آب ترنج از عراق عرب ارسال شده بوده[3]. در این فهرست به‌ارسال مرکبات از نواحی جنوبی ایران- یعنی خوزستان و فارس و کرمان - اشاره‌ای نشده است و حال آنکه رشیدالدین در آن نقاط املاك بسیار داشته[4]. از مراتب فوق چنین نتیجه میتوان گرفت که درآن‌زمان درکشور هلاکوئیان مراکز عمدهٔ کشت مرکبات عراق‌عرب‌وگیلان بوده و ازاین رهگذر نواحی جنوبی ایران - خوزستان و فارس و کرمان - در درجهٔ دوم اهمیت قرارداشته‌اند . حمدالله مستوفی نیز این نظر را تأیید می کند و دربارهٔ یکی‌ازبلوك عراق عرب بنام « طریق خراسان » میگوید که :

« باغستان و نخلستان بسیار دارد و نارنج و ترنج بشمار می باشد چنانکه سیصد و چهارصد نارنج بیک درهم می‌دهند»[5] .

و دربارهٔ یکی دیگر از بلوکات عراق عرب بنام نیل که برنهری بهمان نام قرارداشته میگوید : (شرح زیر را حمدالله مستوفی درباره «هیت» و «جبه» گفته نه «بنیل » - مترجم) .

---

(۱) یا پرتقال ترش.

(۲) دربارهٔ مرکب بصفحات قبل رجوع شود.

(۳) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۶ - ۲۰۵ .

(۳) همانجا ص ۲۳۲ - ۲۳۰ .

(٤) نزهت‌القلوب ص ٤٢ .

« درخت جوز و بادام وخرما و نارنج در همه باغی باشد »[1].

محتملاً در آنزمان نیز لیمو و ترنج ونارنج ایران - و حتی ازآن گیلان هم - از لحاظ جنس پست‌تر از مرکبات عراقی بوده.

بدیهی‌است که در فلات‌ایران درآن زمان‌هم‌مانند این ایام درختان‌مرکبات بارور نمیروئیده و نمیتوانست بروید. ولی در بعضی جا ها نارنج و لیمو در انبار گونه‌ای زیرزمینی به ثمر می‌رسیده. شرح این انبارها در «کتاب علم فلاحت و زراعت » آمده است[2]. مؤلف آن کتاب میگوید که « چهار دیوار طولانی » بر پا می کردند ودرون‌آن «ستونهاازچوب» نصب‌می‌نمودندبدرازای ٦-٥ ذرع و «دربندی» مانند دربند انگور میساختند(گمان میرود مقصود «داربست انگور » باشد-مترجم)[3] تا در زمستان روی این بنا را بتوان با «نی» و «بوریا» پوشاند و با « سرگین گاو » اندود کرد. درون آن محوطه چند ردیف لیمو و نارنج می‌نشاندند وکاریز آب گرم از زیر آن انبار میگذراندند. درتابستان سقف نئی‌آنرابر میداشتند. بدین‌طریق‌درختان از سرما محفوظ میماندهاند.مؤلف مزبور میگوید که نارنج بیش از ترنج تحمل‌سرما میکند و ترنج بیش از لیمو[4] . نارنج در برخی ولایات سردسیری نیز (که در آنجا یخ بندانهای سخت وقوع نمی‌یافته) بعمل میآمده است[5]. در آغاز قرن شانزدهم ظهیرالدین بابر از فراوانی درختان مرکبات - نارنج و ترنج و لیمو - در بلوك کابل افغانستان کنونی - و بلوکات لمگان و نانگنهار و درهٔ نور وکُنار نارگیل سخن میگوید[6].

---

(١) همانجا ص ٤٦.

(٢) محتملاً « نارنجستان » و یاچیزی شبیه بآن (مترجم).

(٣) روپوش مشبکی برای انگور ؟

(٤) فلاحت ص ٣٥.

(٥) همانجا ص ٣٤.

(٦) بابرنامه ص ١٦٢ ، ١٦٧ - ١٦٥.

نی شکر

جغرافیون ایرانی و عرب در قرون وسطی نی‌شکر (Saccharum officinarum) را جزو میوه های گرمسیری قلمداد کرده‌اند ـ بدین سبب ما نیز در اینجا آنرا جزو آن گروه شرح میدهیم وحال آنکه از لحاظ علم گیاه شناسی نی شکر در شمار غلات (Graminés) میباشد. منشاء نی‌شکر مسلماً ازهندوستان است و در زمان‌ساسانیان به جنوب ایران آورده شده. لیپمان که تألیف علیحده‌ای در تاریخ شکردارد معتقد است که‌نی‌شکر رامسیحیان‌نستوری گندشاپور (جندشاپور ـ درخوزستان) ازهندوستان بآنجا آورده کشت آنرا متداول ساختند ـ زیرا در جند شاپور یک مکتب مسیحی پزشکی که‌بمطالعهٔ طب هندی وگیاهان‌آن سامان می‌پرداخته ـ وجود داشته‌است[۱] این فرض براست مانندی بیش‌نیست. موسی‌بن‌العیسی‌الکسروی در وصف‌تشریفات نوروز ازشکری که در زمان ساسانیان در محل بعمل میآمده صحبت میدارد[۲]. منابع چینی نیزتایید میکنند که‌در قرن ششم‌میلادی کشت نی‌شکر درایران معمول‌بوده[۳]. در زمان فرمانفرمائی خلفا صادرات شکر نی از خوزستان اهمیت جهانی پیدا کرده بوده. درقرن هشتم خوزستان سالی . . . . ۳۰ رطل شکر[٤] برسم مالیات جنسی بدربار خلفا میفرستاده.

جغرافیون قرن دهم که تألیفات خودرا بزبان عربی نوشته‌اند از وجود کشت نی‌شکر درسراسر خوزستان[٥] و فارس خبر میدهند[٦]. بدیهی است که کشت نی شکر

---

(۱) ص ۹۳، ۱۶۳ E Lippman Geschichte des Zuckers .

(۲) ك .آ. ایناسترانتسف ، « مطالعات ساسانی » ص ۸۹، ۹۷ .

(۳) ب .لائوفر ، « سینو ـ ایرانیکا » ص ۳۷۷ .

(٤) صفحه ٦٦٥ ببعد W Heyd, Geschichte des Levantehandels T II .

(٥) استخری ص ۵۷، ۹۱ ببعد. برای جزئیاتی دربارهٔ تولید شکر در نقاط خوزستان رجوع شود به : ص ۳۱۹، ۳۳۷، ۳۸۳، ۳۵۲، ۳٤۹ - ۳٤٦
P Schwarz Iran im mittelalter T IV

(٦) مقدسی ص ٤۲۰ .

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در زمان حمدالله قزوینی ظاهراً کشت‌نی‌شکر فقط در خوزستان تاحدی‌واجد اهمیت اقتصادی بوده - زیرا که مؤلف از زرع آن - فقط در آن ایالت - سخن می گوید واز حاصل خوب و ارزانی نی‌شکر در آن خطه‌یاد میکند[1]. وی بویژه‌ازکشت نی‌شکر در بلوکات‌ذیل واقع‌در خوزستان صحبت میدارد: جندشاپور (گند شاپور)[2]، حویزه[3]، رامز (رامهرمز)[4] و طرازك و دربارهٔ محل اخیر چنین‌مینویسد :

« در آنجا نیشکر بهتر و بیشتر از دیگر مواضع خوزستان و عظیم فراوان باشد»[5].

انواع انگور و انتشار آن

رزانگور Vitis vinifera (بعربی «کرم‌الشراب» و بفارسی «رز» و «تاك»نیز) یکی از قدیمترین مزروعات فلات ایران و فلات ارمنستان و آسیای صغیر و سرزمین های قفقاز است[6]. ایران یکی‌از باستانی‌ترین کانونها ومراکز کشاورزی جهان‌است و شاید رزانگور بومی ایران باشد. کشت رزانگور را درایران به جمشید پادشاه باستانی افسانه‌ای نسبت میدهند[7]. در مصر نیز انگور و شراب از روزگار قدیم و

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱۱۰.

(۲) همانجا.

(۳) همانجا ص ۱۱۱.

(٤) همانجا. در قرن دهم، برعکس، رامهرمز تنها ناحیهٔ خوزستان فاقد کشت نیشکر بوده. (مقدسی ص ٤۰۷).

(٥) نزهت‌القلوب ص ۱۱۲.

(٦) رجوع شود به : آ.دکاندول، « منشاء نباتات » ص ۱۵۳-۱۵۱ ؛ ش. ژوره، « نباتات » بخش ۱، مجلد ۱، ص ۱۳۸. و مجلد ۲ ص ۹۳ ؛ ب. لائوفر، « سینو - ایرانیکا » ص ۲۲۰.

(۷) دربارهٔ این افسانه رجوع شود به : تقی بهرامی ص۹۹ - درکتاب وی از تاریخ تاك‌کاری تقریباً سخنی نرفته.

هزارهٔ چهارم قبل از میلاد - در عهد سلاله های اول و دوم شناخته شده بوده[1] . سند مکتوبی که دربارهٔ تاك نشانی وشراب سازی درایران بدست است مربوط بهزارهٔ اول قبل از میلاد میباشد ولی بی‌شک کشت‌رزانگور درایران و بین‌النهرین - که مجاور آن کشور است[2] در ازمنهٔ بسیار قدیمتر معمول و متداول بوده . در یکی از کتیبه های استخر (تخت جمشید) نوشته شده که در دربار شاهان باستانی هخامنشی روزی ۰ ۵ کن گی[3] شراب شیرین و . . . . ۵ کن گی شراب طبیعی مرسوم مصرف می گردیده[4] . استرابون از بسط وترقی تاك کاری وانگور بسیار نیکوی هیرکانیه (گرگان) و آره‌یا (ایالت هرات) و مرغیان (واحهٔ مرو) و پارس وکارسانیا (کرمان) صحبت میدارد[5] .

در اوایل قرون وسطی تاك کاری در ایران انتشار و رواج فوق‌العاده وسیع داشت. جغرافیون قرن دهم و بویژه استخری و ابن حوقل و مقدسی در شرح همهٔ ایالات ایران که زراعتی در آنجا مقدور بوده ار تاك کاری نیز یاد می کنند[6]. از

---

(۱) رجوع شود به : ص ۱٤٥ ,E. Neyer. Geschichte des altertums Bd I, 2 ausgabe, Stuttgart - Berlin, 1909 و ج. برستد، تاریخ مصر. مجلد اول ، مسکو،۱۹۱۵ ص ۱٤۱، ٤۳ و : آ.دکاندول « منشاء نباتات » ص ۱٥٤ .

(۲) رجوع شودبه: بخش اول ، مجلد اول ص ۳۸۱-۳۸۲ «Ch Joret «Les plantes

(۳) «کن گی» بیش از ۳ لیتر.

(٤) این کتیبه باقی و محفوظ نمانده ولی مضمون آنرا پولین (درکتاب ٤، باب ۳، ۳۲ Strategica) نقل کرده است. پولین بترتیب ۵ و . . ۵ « مریس » نوشته وبگفتهٔ وی این کلمه کیل پارسی بوده برابر با ۱ کون گی. (ازکتاب ش. ژوره ، «نباتات» بخش ۱، مجلد ۲ ص ۹۵ نقل شد).

(۵) استرابون. کتاب ۱۱. فصل ۸ § ۲ ؛کتاب ۱۱ . فصل ۱۰ §§ ۱ ، ۲ .؛کتاب ۱۵ . فصل ۲ . § ۱٤ .

(٦) رجوع شودبه : پ. شوارتز، «ایران درقرون وسطی» (مجموعهٔ اطلاعات مأخوذ از جغرافیون عرب از قرن نهم م. تا قرن سیزدهم) .

گفته‌های ایشان چنین مستفاد میگردد که در آن دوران نیز چون روزگار ما رزانگور در همه جای فلات ایران تا ارتفاع ۲۲۰۰ متر از سطح اقیانوس - و در نواحی جنوبی حتی بالاتر - کشت میشده است. البته شکست و ادباری که در پی غلبهٔ مغول پدید آمد در تاک کاری نیز انعکاس فلاکت باری داشته ولی کشت مزبور رانابود نساخت. اعتلای نسبی کشاورزی ایران پس از اصلاحات غازان خان مغول و اقداماتی که در عهد وی در زمینهٔ آبیاری وغیرهٔ ، بمنظور احیای زراعت در فاصله قرنهای سیزدهم و چهاردهم بعمل آمد در امر تاک کاری نیز تأثیر مطلوب داشته.

مؤلف «کتاب علم فلاحت و زراعت» میگوید که بهترین زمینها و شرایط برای کشت رزانگور در عراق عجم و آذربایجان وخراسان وجود داشته[1].

جدول شمارهٔ ۱ نقاطی را که در نیمهٔ اول قرن چهاردهم کشت رزانگو می شده معین میکند. جدول مزبور راما از روی مطالب مندرج در جغرافیای حمدالله قزوینی تنظیم کرده‌ایم.

برای مقایسه متذکر میگردیم که مؤلف مزبور در شرح اوضاع آسیای صغیر اسامی نواحئی را که درآن رزانگورکشت میشده بشرح زیر نقل میکند:

ارزنجان ، آق سرای[2] ، قونیه (ایکونیای باستانی) ، ملاطیه ، (ملیتن باستانی)[6].

دیگر مؤلفان قرنهای سیزدهم و چهاردهم از نواحی زیرکه بهترین انواع انگورایران در آنجا بعمل میآمده یاد میکنند: تون و قهستان[4]، طالقان‌وخراسان[5]،

---

(۱) فلاحت ، ص ٥ .

(۲) یا آق سرا. شهری که در زمان سلجوقیان‌در اراضی لی‌کائونیای باستانی‌ـنزدیک نیگده بنا شده.

(۳) نزهت‌القلوب ص ۹٥، ۹۸، ۹۹.

(٤) نزاری «دستورنامه» ص ٥٦، ٦٥.

(٥) مارکوپولو، ص ٦۲.

شیراز[1] ، بوانات شیراز[2] ، قزوین ، هرات ، ری ، قم ، ساوه ، همدان[3] ، اصفهان[4] ، یزد[5] .

در آثار مؤلفان دوران پیش از حمله مغول و از آنجمله یاقوت (آغاز قرن سیزدهم) مطالب روشنی دربارهٔ انتشار تاك کاری در نواحی مختلف ایران وجود ندارد و بدین سبب ارزیابی تغییراتی که در انتشار تاك کاری بعد از غلبهٔ مغولان صورت گرفته دشوار می‌باشد . فقط یادآور می‌شویم که دربارهٔ نواحی تاك کاری فارس، اظهارات استخری و مقدسی در قرن دهم م.[6] و ابن‌البلخی در ربع اول قرن دوازدهم (جز درمورد نواحی شیراز و هیرك و صمکان و آباده) با مطالب مندرج در تألیف حمدالله مستوفی مطابقت ندارد . و این میرساند که اطلاعات حمدالله قزوینی دراین مورد مستقلاً کسب شده بوده و با تألیفات استخری و ابن‌البلخی بستگی نداشته .
ابن‌البلخی از نواحی تاك کاری زیر در فارس و شبانکاره یاد میکند :

آباده ، پسا(فسا) ، ایج(ایگ)و خستجان ، سروستان و کوبنجان[7] وبخصوص صمکان وهیرك - که در آنجا رزانگور « بی‌اندازه » فراوان بوده و انگور قیمتی نداشته[8] - بدیگر سخن بازار فروش محلی وجود نداشته وصادرهم نمیشده .

حدس زده میشود که تاك کاری نیز مانند دیگر رشته‌های کشاورزی، علی‌رغم

(۱) مکاتبات رشیدی، ص ۱۹۹ .

(۲) همانجاص ۲۰۲ . این محل ظاهراً همان شعب بوّان نزدیک شیراز که باغستان‌های آن معروف ویکی از « عجایب جهان » بوده .

(۳) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۳-۲۰۲ .

(۴) ابن بطوطه. مجلد ۲ ص ٤٤ .

(۵) ادریک پوردنونی ص ٦۲ .

(٦) پ. شوارتز ، « ایران در قرون وسطی ». مجلد ۳ ص۱۱۵ (به مآخذ نیزدرآنجا اشاره شده) .

(۷) ابن‌البلخی ص ۱۳۱ - ۱۲۹، ۱٤۰ .

(۸) همانجا ص ۱۳۹ .

اعتلائی که براثر اصلاحات غازان خان در آغاز قرن چهاردهم نصیب آن گشته بود، معهذا بسطحی که قبل از غلبهٔ مغول داشته نایل نگردیده بوده است. مثلاً ابوالحسن علی بن فندق (قریب ۱۱۶۸ م. = ۵۶۴ ه.) نویسندهٔ «تاریخ بیهق» از وفور انگور در بلوک بیهق و نیشابور سخن میگوید[1]. ولی حمدالله مستوفی از انگور نیشابور بهیچوجه صحبت نمیدارد و دربارهٔ بیهق و بلوک جوین که مجاور آن بوده میگوید که «حاصلش اندکی میوه و انگور باشد»[2].

(جدول شمارهٔ ۱۰)

ایالت (مملکت)	ولایت
عراق عجم [3]	ری، قزوین، رودبار، ساوه، مزدقان، تیرک وسرجمنان، کاشان، فراهان، اسدآباد، درگزین، سامان، نهاوند.
لربزرگ (لرستان) [4]	لردگان.
کردستان [5]	دزبیل.
فارس [6]	شیراز، هیرک وصمکان، سیمند، همجان وکبرین، استخر، آباده، قومشه (قمشه).
شبانگاره [7]	حیره، نیریز.
سیستان وزاول (زابلستان) [8]	قلعهٔ طاق.
قهستان [9]	همه جا بخصوص ولایت زیرکوه.
خراسان [10]	اسفراین، خبوشان، طوس، هرات، اسفزار، فوشنج، باخرز، زاوه، بلخ، سمنگان، مرو، سرخس، مروالرود.
گرگان (جرجان) [11]	همه جا بویژه ولایت استرآباد.
مازندران [12]	آمل، کبود جامه.
آذربایجان [13]	تبریز، اناد و ارجاق، کلنبر، مردان نقیم، نوذر، خوی، سلماس، ارومیه، اشنویه، سرآب، مراغه، دهخوارقان، مرند، کرکر.

(۱) تاریخ بیهق ص ۲۷۳. (۲) نزهت‌القلوب ص ۱۵۰.

(۳ تا ۱۳) نزهت‌القلوب از ص ٥٤ تا ص ۱٦۰.

در آن دوران مقدار زیادی انگور را خشک میکرده برای تهیهٔ مویز بکار میبردهاند و یا از آن دوشاب[۱] و سرکه[۲] میساختند. ابن‌البلخی جزئیاتی چند ازطرز تهیهٔ دوشاب را در ولایت صمکان وهیرک فارس شرح میدهد و میگوید:

«سردسیر است و رزانگور باشد بی اندازه چنانک قیمتی نگیرد وآنرا بعضی عصیر سازند و بعلاقه کنند و بعضی بدوشاب پزند و دیگر بجوشند و بسنگی کنند و سنگی عظیم باشد چنانک یکی را دو یا سه چندان آب برباید نهادن تا توان خورد وسخت ارزان باشد.[۳]»

در مکاتبات رشیدی آمده‌است که رشیدالدین زمانی از «باغات خاصه» خویش که در نقاط مختلف ایران قرار داشته خواست تا اجناس زیر را برای آذوقه زمستان جهت او ارسال دارند: انگور تازه از ولایات تبریز و شیراز و غیره ....۵ من (۱۴۷۰۰ کیلوگرم)؛ مویز از تبریز و هرات و شیراز و غیره ..۶۰۰من(۱۷۶۷۰ کیلوگرم)؛ کشمش ...۴۵۰ من (۱۳۲۷۵ کیلوگرم) و اضافه بر آن ...۱۰ من (۲۹۵۰ کیلوگرم) غورهٔ خشک؛ ۵۰۰ من (۱۴۷۵ کیلوگرم) آب غوره که چاشنی غذا کنند و بالاخره ...۲۵۰ من (۷۳۷۵۰ کیلوگرم) «سرکه» عادی انگور[۴]. یک بار رشیدالدین درعداد دیگر هدایای سخاوتمندانه‌ای که برای شیخ صفی‌الدین اردبیلی ارسال داشته بود...۱۰ من (۲۹۵۰ کیلوگرم) هم دوشاب انگور از «شربت‌خانه خاصه» فرستاد[۵]. ارقام مذکور نشان میدهد که تاک کاری در املاک فئودالهای کلان تا چه حد توسعه داشته است. لاأقل در چند تاکستان رشیدالدین بردگان وی کار میکردند. مثلاً دردوباغستان بزرگ اودرنزدیکی تبریز- فتح آباد ورشیدآباد-

---

(۱) در «ارشادالزراعه» (ص۱۷۰-۱۶۸) شرح تهیهٔ مویز و پختن دوشاب داده شده است.

(۲) همانجا شرح تهیهٔ سرکهٔ انگور آمده - ص ۱۷۹-۱۷۷.

(۳) ابن‌البلخی ص ۱۳۹.

(۴) مکاتبات رشیدی ص ۱۹۹، ۲۰۳ - ۲۰۲، ۲۰۷.

(۵) همانجا ص۲۷۲.

که از آنجا انگورهم بدست می‌آمده - در اولی ۱۰۰۰ و در دومی ۲۰۰ بردهٔ مرد و زن که جمعاً ۱۲۰۰ برده (یا ۶۰۰ زوج - زن ومرد) کار میکردند[1].

انواع انگور بسیار بود . حتی جغرافیون قرن دهم میلادی معتقد بودند که عمر آدمی برای شناخت همهٔ انواع انگور کفاف ندهد[2]. مؤلف «تاریخ بیهق» ۱۸ نوع انگور را که در قرن دوازدهم. در ولایت بیهق بعمل میآمده بر می‌شمرد واز آن جمله چند جنس که در کتب دیگر مؤلفان هم ذکر شده عبارتند از : سیدی ، رسمی، سروستانی، ملیحی ، بلخی سفید، سلیمانی و رازقی[3]. حمدالله قزوینی‌مینویسد که ولایت فوشنج (بوشنج) خراسان « صدوچند نوع انگور دارد» [4]. مؤلف«ارشاد الزراعه» میگوید که‌نامهای‌انواع انگور بی‌شمار است[5] ولی در بلوکات واحهٔ هرات و بخصوص در «چارباغ»[6] متعلق به «نقابت پناهی» - یعنی فئودال روحانی منش و ارشد سادات [7] - و ملک مزبور در دهکدهٔ کرزن از بلوك لنجان واقع بوده - بی کم وکاست صد نوع انگور بعمل میآمده و اسامی آنها را مؤلف بر می‌شمرد[8]. بسیاری

---

(۱) همانجا ص ۱۹٤ . چنانکه از یک نامهٔ دیگر رشیدالدین برمیآید (شمارهٔ ۱۷ ص ۵۳) - ۲۰۰ برده (صدغلام و صد کنیزك) که محتملا زن وشوهر بوده‌اند - به ۵ دهکده که وی بنا کرده بود گسیل گشتند (در هر قریه ٤۰ برده) « تا بغرس کروم و اشجار و حفر قنوات و جرف سواقی و قطف ثمار قیام نمایند » (همانجا) برای اطلاعات مفصلتر رجوع شود به : « دستگاه اقتصادی فئودالی رشیدالدین » ص۹۹ . تألیف ای.پ. پطروشفسکی.

(۲) رجوع شود به : ب.ن.زاخودر ، «تاریخ مشرق زمین در قرون وسطی» ص ۷۱ .

(۳) تاریخ بیهق صفحه ۲۷۳ (؟).

(٤) نزهت‌القلوب ص ۱۵۳ .

(۵) ارشادالزراعه ورق ۸۰ .

(٦) دربارهٔ معنی کلمهٔ «چارباغ» رجوع شود به : کتاب « املاك شیوخ جویباری » (تحقیق) ص ۳٦-۳٤ تألیف پ.پ.ایوانوف.

(۷) مؤلف « ارشادالزراعه » بارها از باغات بی نظیر این شخص صحبت میدارد ولی نامش را ذکر نمیکند.

(۸) ارشادالزراعه ورق ۸۳ .

از اسامی مزبور در این ایام مجهول است. و در میان آنها به نامهای «یاقوتی» و «فخری» و « صاحبی » سرخ و سفید وسیاه و « انگشت عروسک» و « جهای آرای » وغیره بر میخوریم. (انگور یاقوتی و فخری وصاحبی اکنون نیز معروف است . مترجم). نام بعضی از انواع انگور از نام محلی که رزانگور از آنجا آمده ـ مأخوذ میباشد : مثل قندوزی سفید ، استرآبادی ، سمرقندی ، بخاری، ترشیزی ، شبرغانی، قندهاری و غیره. حمدالله قزوینی در تألیف جغرافیائی خویش[۱] بطور متفرق انواع انگور زیررا نام می‌برد : مورقی ، رازقی ، ملیحی ، تبرزاد ، مثقالی (در شیراز) ، کشمش ، فخری. در مکاتبات رشیدی از نوع مثقالی (درشیراز) و کشمش (در نواحی مختلف) یاد شده است[۲].

درقرن هفدهم شاردن فقط از وجود ١٤-١٢ نوع انگور بنفش و سرخ وسیاه اطلاع حاصل کرده بوده. بنابگفتهٔ وی شراب اصفهان را از انگور نوع کشمش تهیه میکردهاند. او میگوید :

« این انگور ریز و سفید و از انگور مشک (موسکات) ما (مقصود فرانسویان است) بهتر است ».

شاردن انگور اصفهانی را بهترین نوع انگور ایران می‌شمرده[۳] بعدهادرایران تاک کاری بسبب انحطاط عمومی اقتصاد فئودالی و فقر و خرابی روستاها و تنزل

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۳٤، ٦۲، ۷۷، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱٦۲. بظن قوی نوع «رازقی» همان است که‌آکادمیسین پ.م. ژوکوسکی‌درکتاب «کشاورزی‌ترکیه» (ص٦۸٤-٦۸۳) بنام « روزاکی » میخواند و درشمار چهار نوع از بهترین انواع انگور آسیای صغیر که از ایران و آسیای میانه بآنجا برده شده نقل میکند : انگوریست برای خشک‌کردن و سرسفره خوردن. دانه‌های درشت شلجمی و پوست کلفت و طلائی روشن و یا گلی روشن و یاسرخ دارد شیرین است.

(۲) مکاتبات رشیدی ص ۲۰۳-۱۹۹.

(۳) شاردن مجلد ۳ ص۳۳۷ - ۳۳۵. دربارهٔ انواع انگور ایران به کمپفر ص۳۷٤ ببعد هم رجوع‌شود.

کشاورزی در قرن هیجدهم دچار ناتوانی و فتور شد. وبااینکه در قرنهای چهاردهم و پانزدهم وشانزدهم در خراسان بیش از صد نوع انگور معروف بوده دراین ایام تعداد اقسام آن سخت کاهش یافته و ن.آ. زارودنی فقط از وجود ۲۰ نوع انگور در خراسان سخن میگوید[۱] و بگفتهٔ بانو ا.گ.چرنیاکوسکایا تعداد انواع انگور مزروع درآن سامان به ۳۰ بالغ میگردد[۲] و از نامهای انواعی که وی بر میشمرد فقط یک نام (یاقوتی) با اسامی منقول در منابع دوران مورد نظرما مطابقت‌دارد.

در ایران قرون وسطی ـ و قبل از آن ـ علی رغم منع شرعی ـ بخش‌مهمی از محصول انگور برای تهیه شراب مصرف میشده و شراب خوارگی میان مسلمانان رایج بوده[۳].

گلها و گیاهان معطر

از زمان‌باستان یک رشتهٔ دیگر زراعت که با تولیدات کالائی مربوط بوده‌در ایران وجود داشته‌است که همانا گل کاری، و زرع گیاهان معطر (بعربی‌مشمومات) باشد، تا از محصول آن عطریات و یا بدیگر سخن گلابها و داروها ـ ازقبیل‌روغن گلها ومسحوق وگرد وتخم آنها و غیره را استخراج کنند. این رشتهٔ زراعت‌درزمان ساسانیان در ایران وجودداشته و فهرست دراز اسامی گلهای مزروع درایران که در «بوندهشن» آمده گواه برآن است[٤].

اما راجع به ترقی تولید کالائی عطریات در فارس، در اوایل قرون وسطی، از روی فهرست مالیاتی خلافت مربوط به سالهای ۱۵۸-۱۷۰ ﻫ. (۷۷۵-۷۸٦ م.) میتوان قضاوت‌نمود. ارقام فهرست‌مزبور را ابن‌خلدون مورخ‌عرب (۱۳۳۲-۱٤۰٦

---

(۱) ن.آ. زارودین، «سومین سفر به مشرق ایران» ص ۳۹۵.

(۲) بانو ا.گ. چرنیاکومکایا، «خراسان و سیستان» ص ۲۰۷.

(۳) دربارهٔ جزئیات مطلب رجوع شود به: ای.پ. پطروشفسکی، «تاک کاری و شراب سازی درایران».

(٤) رجوع شود به صفحات اول‌فصل چهارم.

میلادی=۹۰۸-۳۳۲=۷۳۳هجری) راجع به ایالت فارس آورده و معلوم میشود آن ایالت سالیانه . . . . . ۳ قاروره گلاب برسم خراج بخزانهٔ خلیفه ارسال میداشته[1] . وصاف مورخ ایرانی اوایل قرن چهاردهم م . نیز رقم مزبور را آورده است و صورت فهرست خراج سال ٦ . ۳هجری (۹۱۸/۱۹م .) را نقل کرده است[2] . گلاب (که بعربی «ماءالورد» گویند) و دیگر عطریات و داروهای فارس نه تنها در قرن دهم بلکه در قرنهای دوازدهم و سیزدهم نیز ازطریق بندر بصره وهمچنین بوسیلهٔ شتر به چین[3] و هندوستان ویمن و مصر و افریقای شمالی صادر میشده است.

در قرن دهم ابومنصور موفق ضمن تعریف خواص داروئی و عطری گل (بعربی «ورد») خاطرنشان ساخته که بهترین گلها گل سرخ ایرانی شمرده میشده[4] . وی از روغن گل («دهن الورد» بعربی)نیز یاد میکند[5] و ٦۳ نوع روغن گیاهی راکه در خوردنیهاو یا عطریات و داروهابکار می‌رفته بر میشمرد[6] . در فهرست مزبور ازروغن نرگس ونیلوفرآبی(دهن النیلوفر) و ریحان‌و حنا و مورد و شبِد و سُداب وزعفران و نعنا و سنبل (دهن السنبل) وبید و یاسمن وسوسن و گردو و بادام و کنجدوزیتون و بیدنجیر- کرچک (دهن الخروع) و پسته و هستهٔ شفتالو ونخود و گندم (دهن - الحنطه) و لیمو و پوست لیمو وحنظل وغیره یاد میکند.

در قرن دهم استخری میگوید که درسابور فارس (بشاپور، بشاور) ازمیخک

---

(۱) رجوع شود به: ص۳۰۷ A. Von Kremer. Culturgeschichte des Orientt T.I

(۲) وصاف ص ٤٤۳ .

(۳) رجوع شود به : چائو- ژو- گوآ ص ۱۳٤ .

(٤) ابومنصور موفق ص ۲٦٤ .

(٥) همانجا ص ۱۱۸ .

(٦) همانجا ص ۱۲٤-۱۱٤ . فهرست کامل روغنهای گیاهئی راکه در اثر ابومنصور موفق منقول است نیاورده‌ایم . زیرا ظاهراً بعضی ازآنها در هندوستان تهیه میشده (مثلا روغن نارگیل) و تهیهٔ صورت دقیق روغنهای گیاهی که در ایران ساخته میشده غیر مقدور است.

و بنفشه روغن استخراج میکنند[1] . مقدسی از تهیهٔ ده نوع روغن در سابور سخن میگوید که از بنفشه و نسترن و نرگس و پندنوس (Pandanus) و سوسن و یاسمن و مورد و مرزنگوش و ترنج و نارنج میگرفته‌اند[2] .

در «نزهت‌نامهٔ علائی» از « درختان مشمومی » زیر که در ساختن عطریات از آنها استفاده میشده سخن رفته است : ترنج (که بمعنی لیمو و یا نارنج استعمال میشده؟) ، مورد ، گل، سرو، نوج، نرگس، بیدمشک (بهرامج)، سوسن ، آذرگون (نوعی شقایق؟) وشقایق[3] .

خطهٔ فارس در اواخر قرون وسطی نیز تولید کنندهٔ عمدهٔ گیاهان خوشبو بوده است. درقرن دوازدهم. ابن‌البلخی. دربارهٔ بشاوپور (شاپور ـ بشاور ـ سابور بعربی) گوید که :

« مشمومات چون نیلوفر و نرگس و بنفشه و یاسمن سخت بسیار بود »[4] .

و همچنین در دیگر ولایات فارس ـ چون خبر و جنبد ملغان (گنبد ملغان) و نوبنجان و ارّجان[5] . درقرن سیزدهم زکریای قزوینی از تولید عطرهای گل سرخ و بنفشه ودیگر گلها ـ در شیراز ـ صحبت میدارد[6] .

یرلیغ غازان خان در ترتیب وصول خراج ومالیات[7] ازگلکاری نیز درردیف زراعت و بازرگانی یاد کرده است. در مکاتبات رشیدی نامه‌ای وجود دارد خطاب به جلال‌الدین فرزند وی که حکومت روم داشته و درآن نامه راجع به ارسال مواد

---

(۱) استخری ص ۱۵۳ .
(۲) مقدسی ص ٤٤٣ .
(۳) نزهت‌نامهٔ علائی ورق b ٦٥ ـ b ٦٤ .
(٤) ابن‌البلخی ص ١٤٢ .
(٥) ابن‌البلخی ص ١٣٤ ، ١٤٣ ، ١٤٧ ، ١٤٨ .
(٦) زکریای قزوینی. مجلد ۲ ص ١٤٠ .
(۷) جامع‌التواریخ. نسخهٔ استانبول ورق ٥٢٩ .

داروئی برای بیمارستانهائی که رشیدالدین تأسیس نموده بوده تاکید شده است[1]. رشیدالدین در نامه‌ای دیگر میگوید که سی قاروره گلاب از «انبار خاصه» - جزو دیگر هدایائی که برای شیخ صفی‌الدین اردبیلی ارسال داشته - تقدیم کرده بوده است[2].

در «کتاب علم فلاحت و زراعت» منقول است که در آغاز قرن چهاردهم. اقسام گل سرخ وسفید و«گلگون»[3]، و«سرخ لاله گون»[4] و زرد (گل چائی) بسیار بوده است. در آنزمان در فارس انواع گلهای سرخ نیکو بعمل میآوردند وازآنجمله بود گل «صدبرگ». گلاب فارسی به دیگر ولایات ومصر و سوریه صادر میشده واز این رهگذر هیچ سرزمینی با فارس برابری نمیکرد[5]. بگفتهٔ مؤلف این کتاب، در ولایت ری هرساله «گلستان» را بآتش میسوزاندند و بهارسال بعد شاخه‌های جوان بر میآمد بیش از آنچه سوخته شده بود[6]. باز بنا بقول وی، دونوع گل نسرین وجود داشته: یکی خرد پرکه در دیاربکر و سوریه بعمل میآمده و دیگر کلان پر که عطر بهتر وگل سفید داشته و در عراق عجم و فارس وخراسان پرورش میدادند. و از آن گلاب و روغن میگرفتند[7].

میدانیم که گلاب را ازگلهای سرخ وسفید معطر و یا نسترن (بفارسی نسترن، و نسترون وگل نسرین ونستر Rosa - moschata, var. nastarana) میگیرند. درقرن چهاردهم میلادی درفرهنگ شمس فخری از آن یاد شده است[8].

(۱) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۲۱ ص ۹۳.
(۲) مکاتبات رشیدی شمارهٔ ٤٥. ص۲۷۲.
(۳) «فلاحت» ص ٤٠. این نوع «گلگون» ویا «گل فارسی» نامیده میشده.
(٤) همانجا.
(٥) همانجا ص ٤۱-٤٠.
(٦) همانجا ص ٤۱.
(۷) همانجا ص ٤۳ - ٤۲.
(۸) شمس فخری ص ۱۰٥: نسترون - گل نسرین وهمچنین رجوع شود به: کلمهٔ «نستر» درص ۱۳۱۱ J. Vullers. Lexicon Persieo-Latinum T. II,

در ایران باستان پره‌های گل را در روغن میخواباندند و فن تهیهٔ روغن گل از این حد تجاوز نمیکرد. ولی روغن کشی واقعی از گل در قرون وسطی معمول شد[۱].

پرورش گل نسترن و تولید روغن گل و گلاب در فارس در طی قرون وسطی بلاقطع در ترقی بود. و پس از غلبهٔ مغول نیز این پیشرفت متوقف نگشت زیرا که خطهٔ فارس کمتر از هجوم چنگیز زیان دید. جریان تولید روغن و گلاب از گل مختصراً در «کتاب علم فلاحت و زراعت» منقول است. بشهادت شاردن تولید این کالا در قرن هفدهم نیز رونقی بسزا داشته[۲]. ظاهراً بعد از آغاز قرن هفدهم م. شیوهٔ تولید روغن گل را هندیان اخذ کردند[۴].

در «ارشادالزراعه» از چهار طریق تهیهٔ گلاب سخن رفته است[۵]. در این ایام نیز بانو ا. گ. چرنیاکوسکایا محقق شوروی طرز تهیهٔ گلاب را مفصلاً شرح داده است[۶].

رشیدالدین فضل‌الله در نامه‌ای خطاب به خواجه علاءالدین (هندو)[۷] از وی خواسته بود که برای بیمارستان (دارالشفا) رشیدی روغنهای گل زیر را از شیراز بخواهد: ۱۰۰ من روغن بنفشه، ۲۰۰ من روغن یاسمین، ۵۰ من روغن گل بادام، ۳۰۰ من روغن نسترن، ۲۰۰ من روغن نرگس[۸].

حمدالله قزوینی ضمن سخن از گلکاری، ویا کشت گیاههای معطر (مشمومات)

---

(۱) تفسیر آخوندوف به «الابنیه عن حقایق‌الادویه» ابومنصور موفق هروی.

(۲) «فلاحت» - ص ۴۳ - ۴۲.

(۳) شاردن مجلد ۳ ص ۳۴۹؛ مجلد ۴ ص ۶۶ - ۶۵؛ مجلد ۵ ص ۱۰۵.

(۴) تفسیر آخوندوف ص ۷۲ - ۷۱.

(۵) ارشادالزراعه چاپ سنگی ص ۱۶۵ - ۱۶۳.

(۶) بانو ا. گ. چرنیاکوسکایا، «خراسان و سیستان» ص ۲۱۰.

(۷) همان کسی که بعدها وزیر خراسان شد و بدست سربداران در ۱۳۳۷ میلادی بقتل رسید.

(۸) مکاتبات رشیدی ص ۵۴.

در فارس، گفته های ابن البلخی را تکرار کرده ولایات بشاور (بشاپور ، شاپور یا « سابور » مؤلفان عرب) وگنبد ملغان و نوبنجان و ارّجان را نام میبرد[۱]. گذشته از این حمدالله قزوینی میگوید که بهترین و خوشبوترین گلاب در فیروزآباد فارس تهیه میشده[۲]. ولی ابن البلخی دراین باره اشاره‌ای نمیکند[۳]. حمدالله قزوینی ـ خارج از فارس ـ فقط در شرح ولایت آمل مازندران نیز از کشت گیاهان معطر سخن می گوید[۴] که :

« مشمومات (آنجا) بغایت خوب » بوده است.

بدیهی است گل کاری وکشت «مشمومات» نیازمندیهای خوانین و بزرگان و اعیان شهری را رفع مینموده نه روستائیان را. میدانیم که در بسیاری از مواردد ر باغستانهای فئودالها نیز گیاهان خوشبو کشت میشده. رشیدالدین از « گلستان»[۵] و گلهای[۶] باغهای بزرگ « رشید آباد » و « فتح آباد » خویش ـ نزدیک تبریز ـ سخن میگوید.

در کتاب فلاحت که در قرن شانزدهم بزبان فارسی نوشته شده از « گلهای گونا گون » ـ که یک یک برشمرده ـ و در باغ لگد ـ کندی ـ یکی از باغهای سلطان، در زمان سلطان شاهرخ بهادرخان[۷] (۱۴۰۵-۱۴۴۷م. = ۸۰۸-۸۵۱هـ.) کشت میشده سخن رفته است. در قرن هفدهم نیز شاردن ضمن سخن از «باغهای ایرانیان» منظورش از باغها و املاك اعیان و ارکان است[۸]. ولی از آنجائیکه شاردن خود

---

(۱) نزهت‌القلوب ص ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰.

(۲) همانجا ص ۱۱۸.

(۳) ابن البلخی ص ۱۳۷-۱۳۹ (در وصف فیروزآباد).

(۴) نزهت‌القلوب ص ۱۶۰.

(۵) مکاتبات رشیدی (نامه‌ای به فرزند خود جلال‌الدین حاکم روم) ص ۵۲.

(۶) همانجا (نامه‌ای به شیروانشاه ، ملك شیران و شماخی) ص ۱۷۵-۱۷۴.

(۷) ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۱۲۶

(۸) شاردن. مجلد ۳ ص ۳۵۲ - ۳۵۱.

از فراوانی گلها در ایالات کرانهٔ دریای خزر و بویژه مازندران[1] و ماد «آذربایجان» و نواحی هم‌مرزشمالی عربستان (خوزستان) وناحیهٔ اصفهان[2] صحبت میدارد. میتوان حدس زد که روستائیان ـ بخصوص درمجاورت شهرها ـ به کشت گل برای فروش و یا تولید کالائی آن ـ می‌پرداخته‌اند.

در « ارشادالزراعه » توصیه‌شده که «چارباغ» بزرگان را باید به‌چهار«چمن» تقسیم کرد وبترتیب درآن‌چمنها درخت نار و به و شفتالو و گلابی(امرود) کاشت‌و ضمناً درهرچمن انواع گلهای خاص زرع ودرختهای تزئینی غرس کرد.

بنابمندرجات کتاب مزبور درباغ سلطانی لگد ـ کندی که به سلطان شاهرخ تعلق‌داشته درختان تزئینی زیرکاشته شده بوده : مشک بید (بیدمشک)، سفیدار، بید ، سرو ، نارنج(بی‌بر)، ارغوان[3] وغیره[4]. از گلهای برخی درختان تزئینی نیزدر تهیهٔ روغنهای گل‌وعطریات استفاده میشده است. در « مکاتبات رشیدی » ازروغن سورد وروغن‌بهار نارنج وغیره یاد شده[5].

دربارهٔ درخت توت(تود) پیشتر ـ در فصل قبل ـ بمناسبت نوغانداری و فن آن ـ سخن گفتیم.

نواحی انتشار مزروعات مختلف

اکنون جدولی دربارهٔ انتشار مزروعات گوناگون که از روی مطالب مندرج

---

(۱) همانجا ص ۳٤۷.

(۲) همانجا ص ۳٤۷ - ۳٤٦.

(۳) ارغوان (Cercis). درختی که‌شاخه‌های بی‌برگ‌آن دربهاران با گلهای زیبای سرخ رنگ پوشانده میشود و شاعران ایران آنرا بسیار وصف کرده‌اند.

(٤) « ارشادالزراعه » ورق ۱۲۷ ببعد. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به کتاب « باغداری و هنر پارک سازی درآسیای میانه در عهد تیمور و تیموریان » تالیف بانو گ.آ. پوگاچنکوا .

(٥) « مکاتبات رشیدی » ص ٥٥-٥٦.

در جغرافیای حمدالله مستوفی (نزهت‌القلوب) و دیگر منابع قرنهای سیزدهم و چهاردهم م.[۱] (که دراین کتاب مورد استفاده قرارگرفته) تنظیم شده‌است(جدول شمارهٔ ۱۱) نقل میکنیم :

جدول شمارهٔ ۱۱

ایالت	رشته های کشاورزی معمول و مزروعات آن
عراق عجم	غله ـ گندم ، جو ، ارزن ؛ بعضی جاها برنج ، و بعضی جاها زعفران ، پنبهٔ بسیار ، یونجه . سبزیجات ، میوهٔ بسیار، بیشتر سردسیری، بخصوص زردآلو ، گلابی (امرود) ، انجیروانار و انگور فراوان و خربزه ، دارای مراتع و شکارگاهها . در بعضی جاها به شرابسازی می‌پرداخته‌اند ـ سبزیجات وخربزه وکدو. در بعضی نقاط آن هم(ری) پرورش گل هم‌میکردند .
لر بزرگ وکوچک (لرستان)	غلات . میوه های سردسیری وانگور فراوان . در نقاط پست زعفران ولیمو ونارنج وترنج، درجنوب (سیمره) نخل خرما . مراتع . در بعضی نقاط شراب میانداختند .
یزد	غلات ، پنبه ، رنّاس ، میوه‌های سردسیری ، انار ، انگور ، انجیر. پرورش کرم ابریشم .
کردستان	بیشتر به کشت غلات می‌پرداخته‌اند . میوه های سردسیری . اندکی انگور. مراتع نیکو فراوان وشکارگاههای بسیارداشته .

---

(۱) دربارهٔ منابع بماقبل وبخشهای مربوط رجوع شود.

ایالت	رشته های کشاورزی معمول ومزروعات آن
خوزستان	غلات ، پنبه ، نی‌شکر ، میوه های سردسیری و بخصوص گرمسیری (نارنج وترنج ولیمو وخرما) باغستانهای بسیار[1] و نخلستانهای فراوان[2]. قشلاق (مرتع زمستانی) صحرانشینان.
فارس کوره اردشیرخوره	غلات ، پنبهٔ فراوان ، دربعضی نقاط برنجکاری، انگور بسیار و میوهٔ فراوان که ـ برحسب وضع منطقه‌ای و ارتفاع مکان‌در بعضی‌جاها گرمسیری و برخی نقاط سردسیری بوده. خیار و سبزیجات. دربعضی جاها کشت گل و گیاهان معطر ، مراتع، شکارگاههای فراوان، شراب سازی.
فارس کورهٔ استخر	غلات ، در بعضی نقاط برنجکاری و پنبه و شبدر. میوه های سردسیری و گرمسیری بسیار ، انگور ، جنگلهای بزرگ ، مراتع عالی وفراوان
فارس شاپورخوره و ولایت کوهستانی کهگیلویه	غلات ، در بعضی جاها برنجکاری ، میوهٔ فراوان ، که بر ـ حسب وضع‌منطقه‌ای وارتفاع مکان در برخی‌جاها گرمسیری ـ بخصوص خرما ـ و در دیگر محال سرد سیری ـ بویژه انار و گردو ـ بوده. باغستانهای بسیار . در بعضی جا های آن نوغانداری معمول بوده. در بسیاری از نواحی این خوره به گل کاری و کشت گیاهان معطر می‌پرداخته‌اند. مراتع‌فراوان وشکارگاههای بسیار.
فارس قبادخوره	غلات ، کتان فراوان، میوه‌ها بیشتر گرمسیری بوده (خرما) . در بعضی‌نقاط آن به گل کاری میپرداخته‌اند، جنگل ، مراتع بسیار ، تهیهٔ لبنیات، درکرانهٔ خلیج فارس و جزیره های آن به غوص مروارید نیز مشغول بوده‌اند.

(۱) باغهای متصل بیکدیگر. (۲) بیشه های نخل متصل بیکدیگر

ایالت	رشته های کشاورزی معمول و مزروعات آن
شبانگاره و لار (لارستان)	غلات ، پنبه ، میوه های گرمسیری ، در بعضی جا های آن انگور و خرمای بسیار، تولید دوشاب ، مراتع .
کرمان وهرمز	غلات ، پنبه ، خرمای بسیار ، نخلستانهای وسیع ، کشت نی‌شکر ، فلفل، حنا ، دربعضی نقاط آن پرورش کرم ابریشم، ماهیگیری .
سیستان و زاول (زابلستان)	غلات ، در بعضی نقاط زعفران ، میوه‌های گرمسیری (خرما) فراوان در بعضی جاها هم میوه‌های سردسیری بعمل میآمده، باغستانهای بسیار ، مراتع فراوان ، شکارگاهها،تاك کاری، شراب سازی ،کشت حنا .
قهستان (کوهستان)	غلات ، پنبه ، ابریشم بسیار ، میوهٔ سردسیری (انار وانجیر) فراوان و در بعضی‌جاها گرمسیری هم(خرما) . انگور فراوان، شراب سازی، خربزه، در بعضی نقاط زعفران .
خراسان نیشابور (ربع)	غلات ، پنبه ، سبزیجات ، باغستانای بسیار ، وفور میوه‌های سردسیری بخصوص گردو ، انگور و انجیر فراوان ، در بعضی نقاط آن به پرورش کرم ابریشم می‌پرداخته‌اند ، مراتع .
خراسان ایالات هرات	غلات ، سبزیجات ، در بعضی نقاط پنبه ، باغستانهای‌بسیار، وفور میوه های سردسیری بخصوص زردآلو وشفتالو و انار ودر بعضی‌جا ها پسته‌وانجیر، فراوانی خربزه (درحدود پنجاه‌نوع) و انگور (بیش‌از صدنوع) ، نوغانداری ، در بعضی نقاط آن رناس بعمل میآمده، مراتع بسیار نیکو.

ایالت	رشته های کشاورزی معمول و مزروعات آن
خراسان ایالت بلخ	غلات ، میوهٔ بسیار بخصوص شفتالو و پسته و انجیر ، انگور وخربزه، در بعضی نقاط زعفران .
خراسان ایالت مرو	وفور غلات، باغستانهای بسیار و میوه‌های سردسیری‌فراوان، خربزه و انگور.
جرجان (گرگان)	غلات ، پنبه ، نوغانداری ، میوه های گرمسیری (خرما) و سردسیری ، انگور.
مازندران	غلات ، پنبه ، ابریشم بسیار ، خیار بسیار ، بهترین پیاز ، بیشتر میوه‌ها گرمسیری بوده (مرکبات ودر بعضی‌جا ها خرما) و همچنین سردسیری (گردو وبادام وعناب) . در بعضی نقاط آن گیاهان معطر کشت میشده، برنجکاری .
گیلان	برنجکاری وسیع ، ابریشم فراوان ، پنبه، میوه‌های گرمسیری .
قومس	محصول غلات فراوان ، وفور میوه‌های سردسیری، اناروآلوی سمنانی، تولید دوشاب ، گندم و دیگر غلات ، برنج بسیار . خیار ، پنبه ، ابریشم بسیار ، میوه های گرمسیری و بیشتر مرکبات وهمچنین انجیر.
آذربایجان (ایران)	غلات و بعضی جا ها برنجکاری ، پنبهٔ فراوان باغستانهای بسیار ، وفور میوه‌های سردسیری ، بخصوص سیب وگلابی و آلو وانار وانواع عالی‌زردآلو، خربزه وهندوانه ، انواع بسیار خوب انگور (بخصوص درنواحی‌تبریز وارومیه ودهخوارقان) . دربعضی‌نقاط عسل . تولید دوشاب ، مراتع بسیار نیکو ، دام شیرده، ییلاق(درکوهستان) وقشلاق مغولان و دیگرصحرا-نشینان، دربعضی نقاط به شراب سازی می‌پرداخته‌اند.

ایالت	رشته های کشاورزی معمول و مزروعات آن
مغان	فقط غلات، تقریباً میوه وجود نداشته : دامداری صحرانشینان، نوغانداری در محمود آباد.
ارّان	غلات ، برنج ، پنبه ، میوهٔ فراوان و بخصوص فندق و شاه ـ بلوط ، ییلاق وقشلاق صحرانشینان.
شیروان و گشتاسفی	غلات ، برنج ، اندکی پنبه ، میوه های سردسیری ، ابریشم فراوان.
گرجستان و شمال ارمنستان	غلات ، در بعضی جاها پنبه ، میوه‌های فراوان سردسیری ، انجیر و انگور ، ابریشم ، ماهیگیری ، شکارگاهها،دامداری اسکان یافتگان ، شراب سازی.
ارمنستان بزرگ (ارمنستان غربی)	غلات ، در بعضی نقاط پنبه ، باغستانهای بسیار ، میوه‌های سردسیری ، بخصوص‌سیب ، مراتع کوهستانی صحرانشینان، شراب سازی.
روم (آسیای‌صغیر)	غلات ، در بسیاری از نواحی آن پنبه کشت میشده . وفور میوه‌ها و انگور ، مراتع.
دیاربکر و دیار ربیع (بین النهرین علیا)	غلات ، محصول خوب پنبه ، باغستانهای بسیار، در ولایت ماردین باغستان بطول ده فرسنگ و عرض یک فرسنگ.وفور میوه‌ها و از آنجمله زیتون و انجیر ، انگور بسیار ، شراب ـ سازی ، هندوانه.
عراق عرب (بین‌النهرین سفلی)	غلات، در بعضی جاها پنبه ، نخلستانهای بسیار. نخلستان ها و باغستانهای ولایت بصره سی فرسنگ طول ودو فرسنگ عرض داشته ودر امتداد شط‌العرب گسترده بوده. وفورمیوه‌ها و بیشترمیوه‌های گرمسیری و بخصوص‌خرما و ترنج و نارنج‌و لیمو وهمچنین میوه‌های سردسیری ـ انار وگردو وبادام.

پایان کتاب اول

فهرست نامهای کسان

جلد اول

ی

فهرست نامهای جاها

جلد اول

ب

ت

ش

گ

غلطنامهٔ جلد اول

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦	٢٠	Hiltoire	Histoire
١٦	٤	سنکوبرتی	سنکوبرنی
٢٤	٨	اسفرازی	اسفزاری
٢٣	٢١	لکهنو	لکنهو
٢٧	٦	مفتول	منقول
٢٩	٢٢	ابی	اوبن
٣٥	٧	سیمونوف	سمیونوف
٤٥	آخر	آرانها	آراتها
٦٣	٢٠	٢٩٠٠٠٠	١٩٠٠٠٠
٦٩	٢١	مغو.ن	مغولان
٧٨	١٣	ممتنغ	ممتنع
٩٤	١٦	و هنری	وهنی
٩٦	٢٠	منجع	منجح
١١٠	٨	سنتظفی	منطفی
١٢٧	قبل‌آخر	منبی	منبعی
١٣٣	٨	زلنفاس	زانفاس
١٣٧	٥	اردبیل	اربیل
١٤٨	١١	ووم	و روم
١٤٨	١٨	بذور آلات	بذور و آلات
١٦٤	٢٣	نفر سوم	نفوس
١٨٢	١	بدوات	بدولت
١٨٣	٨	از ٣٠٠	از ٣٠٠ هزار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٠٦	٦	دولباب	دولاب
٢١٦	١٨	Seut...	Sout...
٢١٧	٣	کارشی	قارشی
٢٢٦	١٦	براز البرز	براز الروز
٢٣٠	٨	همه دهکده‌ها الخ	(مربوط بناحیهٔ شاخن است)
٢٣١	٥ حاشیه	حدس نو	حدس زد
٢٣٩	١٤	شمس	شمسی
٢٤٤	١٤	کوتهائی	کرتهائی
٢٤٤	٢١	درسال	دوسال
٢٥٠	٢	شپار	سپار
٢٧٤	٦	سبکی	سیکی
٣١٢	٧	بایلوك	یا بلوك
٣٣٢	٩	tnic...	tinc...
٣٣٢	١٧	آسیای میانه	آسیای صغیر
٣٤٠	١	Coeu...	Cocu...
٣٦٢	١٠	هدپانتا	هدنپاتا
٣٦٣	٨	ماروین	ماردین
٣٦٩	٦	از فلات	در فلات
٣٧٢	٣	کازرین	کارزین
٣٧٨	٣	رایجز	رایجتر

انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۱ - کشورهای توسعه‌نیافته		
Y . Lacoste . ترجمهٔ دکترهوشنگ نهاوندی	۱۳۴۰	۸۰ ریال
۲ -روش مردم شناسی		
P . B essaignet . ترجمهٔ دکترعلیمحمد کاردان	۱۳۴۰	۴۰ ریال
۳ - مقدمه برعلم‌جمعیت		
A . Sauvy . ترجمهٔ دکتر جمشید بهنام	۱۳۴۰	۹۰ ریال
۴ - طرح روان‌شناسی طبقات اجتماعی		
M . Halbwachs . ترجمهٔ دکترعلیمحمدکاردان	۱۳۴۰	۱۱۰ ریال
۵ - روش مردم شناسی (بزبان فرانسوی)		
Méthode de l'anthropologie		
P . Bessaignet	۱۳۴۰	۴۵ ریال
۶ - فشندك به ضمیمه جغرافیای طالقان (دفترهای مونوگرافی ۱)		
هوشنگ پورکریم - محمدحسن صنیع‌الدوله	مهر ماه ۱۳۴۱	۷۵ ریال
۷ - جمعیت شناسی . جلد اول، دموگرافی عمومی		
دکترجمشید بهنام	مهرماه ۱۳۴۱	۱۰۰ ریال
۸ - انسان گرسنه(ژئو پلیتیک گرسنگی)		
J . DE Castro .ترجمهٔ منیره جزنی (مهران)	مهر ماه ۱۳۴۱	۲۲۵ ریال
۹ - یوش (دفترهای مونوگرافی ۲)		
سیروس طاهباز	خرداد ماه ۱۳۴۲	۷۵ ریال
۱۰ - جغرافیای اصفهان (دفترهای مونوگرافی ۳)		
میرزا حسین خان . بکوشش دکتر منوچهر ستوده	مرداد ماه ۱۳۴۲	۷۰ ریال
۱۱ - جزیره خارك دردورهٔ استیلای‌لفت (دفترهای مونوگرافی ٤)		
خسرو خسروی	شهریور ماه ۱۳۴۲	۸۰ ریال
۱۲ - روشهای‌مقدماتی‌آماری		
دکترعباسقلی خواجه نوری ، مهندس عزت‌الله راستکار،		
نصرت‌الله سرداری ، مهندس ابوالقاسم قندهاریان ،		
مهندس علی مدنی	آبان ماه ۱۳۴۲	۲۰۰ ریال
۱۳ - تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ وآغاز تاریخ		
سعید نفیسی	دی ماه ۱۳۴۲	۱۴۰ ریال
۱۴ - اصول حکومت آتن		
ارسطو. ترجمهٔ باستانی پاریزی	اسفند ماه۱۳۴۲	۱۵۰ ریال

۱۵ - **ایلخچی** (دفترهای مونوگرافی ۵)
غلامحسین ساعدی اسفند ماه ۱۳۴۲ ۱۰۰ ریال

۱۶ - **تاریخ اجتماعی ایران** از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان
سعید نفیسی اسفندماه ۱۳۴۲ ۱۴۰ ریال

۱۷ - **قواعد روش جامعه‌شناسی**
E . Durkheim . ترجمهٔ دکترعلیمحمد کاردان خرداد ماه ۱۳۴۳ ۱۲۰ ریال

۱۸ - **ایل باصری** (دفترهای مونوگرافی ۶)
F.Barth. ترجمهٔ دکترکاظم ودیعی شهریور ماه ۱۳۴۳ ۱۰۰ ریال

۱۹ - **روشهای تحلیلی جمعیت شناسی**
دکتر امانی شهریورماه ۱۳۴۳ ۷۰ ریال

۲۰ - **اقتصاد جهان فردا**
دکتر هوشنگ نهاوندی شهریور ماه ۱۳۴۳ ۹۰ ریال

۲۱ - **بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران**
شهریور ماه ۱۳۴۳ ۲۵۰ ریال

۲۲ - **اصول برنامه ریزی رشد اقتصادی**
ترجمهٔ دکترامیرحسین جهانبگلو آذرماه ۱۳۴۳ ۶۰ ریال

۲۳ - **روش مردم شناسی بسنیه**
P. Bessaignet ترجمه دکترعلیمحمد کاردان چاپ دوم دیماه ۱۳۴۳ ۴۰ ریال

۲۴ - **کشورهای توسعه‌نیافته**
ایولوکوت دکترهوشنگ نهاوندی فروردین ۱۳۴۳ ۴۰ ریال

۲۵ - **نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یك دوره قانونگذاری**
«مطالعهٔ ازنظر جامعه‌شناسی سیاسی»
خانم شجیعی تحقیقی شماره ۲ خردادماه ۱۳۴۴ ۲۷۰ ریال

۲۶ - **روشهای تحقیق در علوم اجتماعی** (جلد اول)
ترجمهٔ دکتر خسرو مهندسی خرداد ماه ۱۳۴۴ ۲۱۰ ریال

۲۷ - **اصول علوم سیاسی** (جلد اول)
دکتر رضا علومی امرداد ماه ۱۳۴۴ ۱۵۰ ریال

۲۸ - **واقعیات حاصل از ارقام**
ترجمه مهندس قندهاریان تیر ماه ۱۳۴۴ ۲۲۰ ریال

۲۹ - **روش بررسی وشناخت کلی ایلات عشایر**
نوشته : دکترپرویز ورجاوند شهریورماه ۱۳۴۴ ۱۰۱ ریال

۳۰ - **خیاو یامشکین‌شهر**
نوشته : غلامحسین ساعدی آبانماه ۱۳۴۴ ۱۰۰ ریال

۳۱ - **بیرق ایران** (تألیف ۱۷)
تألیف حمید نیرنوری آبانماه ۱۳۴۴ ۵۸ ریال

. کارهای دیگر مترجم این کتاب (کریم کشاورز): ترجمه: نمایشنامه‌های «هوراس» و «سینا» از پیه‌ر کورنی و قطعاتی از «مکبث» و «ژول‌سزار» شکسپیر و آثاری از هانری‌هن آلمانی (آتاترول، ژرمانیا، تراژدی‌المنصور، بخشی از «باغ ابیقور» آناطول فرانس و «روی سنگ سفید» هم او، و «دوبروسکی» پوشکین و «پوژیکها» و «روشنائیها»ی چخوف و داستانهای دیگری هم ازو. و «قهرمان‌دوران» لرمونتوف و داستانهائی از لئون‌تالستوی و قطعاتی از اشعار نکراسوف و «مالک وحشی» و «وجدان گم شده» از سالیتکوف شچدرین و «دوران کودکی» و «خاطرات» و «دشمنان» و «مولود انسان» و آثار بسیاردیگر ازگورکی و «زارع‌شیکاگو» از مارک‌تواین و «عشق بی‌پیرایه» از بانو وانداواسیلوسکای لهستانی و «ای‌پدرومادرکه درآسمانی» ازکاتایف و داستانی از پانائیتی استراتی و قطعه‌ای از «کلاک آباد شده» شولوخوف و مقالات بسیار از ایلیا ارنبورگ و «تاریخ نهضت سربداران در خراسان» تألیف پطروشفسکی و «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان‌قرن هیجدهم» اثر جمعی از ایرانشناسان بنام و مجموعهٔ داستانهای جلیل محمد قلیزاده (ملانصرالدین) و آثاری از وازوف‌داستان نویس بلغاری و «آشغالدونی» از بانو کارولینا ـ ماریا ـ دژزوس برزیلی و «مونت اوریول» (لبخند بخت) گی‌دموپاسان و «خاطره‌های جنگ جهانی دوم» شارل دوگل و «تاریخ ماد» از ای.م. دیاکونوف و «تاریخ اشکانیان» از م.م. دیاکونوف و مقالات‌و تحقیقات در «پیدایش انسان»، «تکامل»، «معارف گیلان»، «علیه آنتی‌سمی‌تیزم»، «ذیمقراطیس و فرضیهٔ اتمی» و زندگی و آثار «ویکتور هوگو»، «نکراسوف»، «گریبایدوف»، «بلینسکی» «گورکی» و عده‌ای دیگر از نویسندگان غربی و تألیف کتاب «حسن‌صباح» و «هزارسال‌نثرپارسی» (مقدمه و منتخب که در سه جلد تحت طبع است) و چند داستان تحت‌عنوان «فی مدة‌المعلومة» و «بیچاره کشیش» و «امر فرمودند سهراب را نکشند» و غیره و ترجمه‌ها و مقالات که درجراید و مجلات منتشر شده و یا هنوز بطبع نرسیده.

کشاورزی ومناسبات ارضی در ایران

جلد دوم

ترجمه

۱۷

انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۳۵

کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران

عهد مغول

(قرنهای ۱۳ و ۱۴ میلادی)

جلد دوم

از

[illegible]

ترجمه‌ٔ

[illegible]

چاپ وصحافی ۲۰۰۰ نسخه از این کتاب در اسفند ماه ۱۳۴۴
در چاپخانه دانشگاه تهران به پایان رسیده است

بها ۱۵۰ ریال

فهرست مندرجات

جلد دوم

کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران

عهد مغول (قرنهای ۱۳ و ۱۴ م.)

مطالب	صفحه

مطالب	صفحه
	٤۵۱

فصل پنجم

اقسام زمین‌داری و تکامل آن در قرنهای سیزدهم و چهاردهم

ماهیت مالکیت زمین در دوران فئودالها

ماهیت مالکیت زمین در عهد فئودالیته این بود که مالک فئودال به طبقهٔ حاکمه‌ای تعلق داشت که بشکل صنفی سازمان یافته متشکل شده بوده و افراد طبقهٔ مزبور (مالکان فئودال) می‌بایست خدمت لشکری و یا کشوری معینی را برای دولت فئودال انجام دهند. جنبهٔ دیگر جامعهٔ فئودالی متکامل این بوده که مالکیت زمین بترتیب سلسلهٔ مراتب تقسیم شده بوده، و زمین واحدی دو و یا چند مالک داشته که ایشان طبق سلسلهٔ مراتب تابع و متبوع یکدیگر بوده‌اند. مالکیت فئودالی یا مالکیت صنفی نیز مانند دو شیوهٔ مالکیت ماقبل - یعنی مالکیت قبیله و مالکیت جماعت - پایهٔ آن برجمع و گروه بوده ولی برخلاف دنیای عتیق که در برابر برده‌داران آنزمان باستان، بردگان - همچون تولید کنندگان بیواسطه - وجود داشته‌اند، در مقابل این جمع فئودال روستائیان خرد و مقید و وابسته بزمین، طبقهٔ تولید کننده را تشکیل میداده‌اند. و چون فئودالیزم بدرجهٔ اعلای تکامل رسید تضاد آن باشهرها ظاهر گشت. سازمان مالکیت ارضی از روی سلسهٔ مراتب و وجود دستگاه دستجات مسلح که باآن مرابطه و ملازمه داشته - سلطه و حکومت اعیان و نجبای فئودال را بر روستائیان و رعایای وابسته بزمین، تأمین مینموده. سازمان فئودالها نیز مانند مالکیت جماعتی عهد عتیق اتحادیه‌ای بود در مقابل تولید کنندگان - ولی شکل اتحاد وروش آن نسبت به مولدان بلاواسطه متفاوت بوده - زیرا شرایط تولید اجناس نیز تغییر یافته بود.

شرط وجود دستگاه اقتصادی و ملک مالک همانا وجود دستگاه «شخصی»

روستائی بوده. ویژگی اقتصاد فئودالی تلفیق مالکیت فئودالها (در زمین) با دستگاههای کوچک و مستقل روستائیان بوده. و شرط لازم چنین دستگاهی همانا مربوطیت و تقید روستائی به مالک بود.

مراتب فوق بطور کلی مربوط بجامعهٔ فئودال میباشد و در تحقیق و مطالعهٔ مالکیت فئودالی ارضی در دوران مورد نظر ما - در کشورهای خاور میانه و خاور نزدیک و از آنجمله ایران - و در مورد تشخیص و تعریف انواع زمین داری فئودالی در کشورهای مزبور باید آنرا در نظر گیریم و راهنمای خویش قرار دهیم.

طبقه‌بندی تقسیمات مالکیت اراضی در کشورهای خاورنزدیک و خاور میانه بسیار دشوار است، زیرا منابع تاریخی نقلی و یا مستند از تقسیمات مزبور سخنی نمیگویند و تعریفی نمی‌کنند. اما تعالیم فقه اسلامی درحق مالکیت وتصرف زمین و آب و اقسام آن... اگر بپذیریم که قوانین مزبور واقعیت زندهٔ تاریخی را منعکس کرده‌اند در راه پرخطری گام نهاده‌ایم. زیرا مکتبهای اصلی فقه اسلامی یعنی مالکی و حنفی و شافعی[1] و حنبلی در طی قرنهای هشتم و نهم میلادی پدید آمدند - یعنی در دورانی از خلافت که هنوز اشکال مالکیت فئودالی آنچنانکه باید و شاید تکامل نیافته بوده. و دیگر اینکه ائمه این چهار مذهب « فقه » و شاگردان ایشان میکوشیدند تا روابط ارضی را که در کشورهای متفاوت مختلف‌الشکل و در زمان تغییر پذیر بودند تابع قوانین قضائی موضوعهٔ خویش که بر بعضی آیات قرآن و احادیث مبتنی بوده - بطور مصنوعی و ساختگی، منطبق سازند. بدین سبب تقسیم بندی انواع زمین داری در گفتهٔ فقها جنبهٔ غیر ملموس و مجرد و مصنوعی و گرته‌ریزی دور از واقعیت دارد. درفقه دائماً دونشانهٔ مختلف در تقسیم بندی انواع زمین داری مخلوط میگردد - یکی اینکه زمین به که تعلق دارد و دیگر اینکه نحوهٔ دریافت مالیات از آن بچه صورت است. ازجانب دیگر دولت نیز دراینمورد واجد دوشغل بوده - یکی همچون حاکم براراضی و دیگر - در بسیاری از موارد - بصورت مالک

۱- که در زمان غازان خان و جانشینان وی در ایران حکمفرما بوده.

زمین و بهره گیرنده مستقیم از آن. و این خود موجب اشتباه و اختلاط مواضیع میگردد. بدین سبب حتی در مورد دوران خلفا نیز موازین قضائی وفقهی باواقعیت اوضاع انطباق کامل نداشته. بعدها فقه دچار انجماد شد و تغییراتی راکه در جامعه های فئودالی بروز میکرده و خصوصیاتی‌راکه پس ازانقراض خلافت پدید میآمده منعکس نساخته. این است که طرح طبقه‌بندی تقسیمات مالکیت اراضی پیشنهادی مورخان غربی‌مانند دومون‌وهامرو بلن‌وتی‌شن دورف و وان‌برشم که برپایهٔ موازین فقه اسلامی تنظیم شده نیز ازمصنوعی‌بودن و اشتباه بی‌نصیب نمانده است.

ك. بکر مشهور نیزاز عرصهٔ جذابیت گفته های آمیخته به تجرید فقیهان بدور نمانده. ولی‌محققان جدید غربی‌مانند ف. لوکه گارد[۱] و آ. پولیاك[۲] پرتوی بیشتری براین موضوع افکنده‌اند. پولیاك حتی به‌تأثیر حقوق و قوانین‌صحرانشینان فاتح در مؤسسات فئودالی کشورهای آسیای مقدم اشاره کرده است[۳].

ب. ن زاخودر مورخ و محقق شوروی طبقه‌بندی تقسیمات مالکیت اراضی‌را را درکشورهای تابع خلافت بصورت زیر پیشنهاد کرده است:

۱- اراضی دولتی.

۲- «اراضی متعلق به‌افراد سلاله های حاکمه باحق تصرف شخصی» که بنام «املاك سلطانی» خوانده میشده.

۳- اراضی متعلق باماکن مقدسهٔ اسلامی یا «وقف».

٤- اراضی ملکی خصوصی که ملك طلق افراد بوده ایشان میتوانستند آنرا بارث بازماندگان بگذارند و یا بفروشند.

٥- اراضی متعلق بروستائیان آزاد.

۱- ص ۳۷ - ١٤ ، ٩١ - ۷۲ Fr. Lokkegaard. « Islamic Taxation»

۲- ص ۲٤۷ A. n. Poliak. « La féodalilé Islamique »

ص ٦۲ - ٥٠ A. n. Poliak. « Classification of lands »

۳- ص ۸٦۲ ببعد A. n. Poliak. The influenee of Chingiz - Khan, ysasa

۶- اراضی متعلق به‌جماعت روستائی[1].

طبقه‌بندی مذکور مربوط به زمین‌داری در قرنهای دهم و یازدهم میباشد. بنا بگفتهٔ ب. ن زاخودر سه قسم نخستین‌از اقسام یاد شده در آن دوران در رأس قرار داشته ومتداول‌تر بوده‌اند[2]. رجحان و شایستگی این‌طبقه‌بندی در آن است که مؤلف برای تنظیم آن از گرتهٔ فقه استفاده نکرده[3] بلکه از واقعیت زندهٔ تاریخی که در منابع منعکس‌میباشد بهره گرفته است. ب. ن. زاخودر بخصوص «مُلک» یا «مِلک» خاصهٔ فئودالها را از اراضی‌ملکی متعلق به‌روستائیان آزاد که در منابع موجود به همان نام «ملک» خوانده شده، متمایز می‌شمارد و این‌درست است[4]. ولی‌درطبقه‌بندی مزبور، جداگانه،نامی‌از (مثلاً)اقطاعی که به‌لشکریان داده میشده و یا اراضی که برسم مستمری برای بهره‌برداری تفویض میگردیده برده نشده است.

آ. یو. یاکوبوسکی نیز دو طرح طبقه بندی متوازی در مورد اراضی آسیای میانه (ماوراءالنهر) و خراسان در قرنهای نهم و دهم پیشنهاد کرده که ملاک‌آنها ۱/ تعلق زمین و ۲/ مالیات موضوع برآن، میباشد. درمورد گروه اول آ. یو. یاکوبوسکی اراضی را به سه قسم تقسیم میکند:

۱- «املاک سلطانی» که بعدها بنام «املاک دیوانی» خوانده میشده - یعنی اراضی متعلق بدولت.

۲- «ملک» (بطور مطلق) اراضی متعلق به مالکان خصوصی.

۳ - «وقف» اراضی که برای استفاده در اختیار سازمانهای گوناگون دینی اسلامی گذاشته شده بوده.

۱- ب. ن. زاخودر. «تاریخ شرق در قرون وسطی» ص ۷۶ - ۷۵.

۲- همانجا ص ۷۶.

۳- دربارهٔ ساختگی بودن و درهم بودن این تقسیم‌بندی رجوع‌شود به‌کتاب «قیام قره یا زیجی - دلی‌حسن در ترکیه» ص۲۹-۲۷، تألیف بانو آ. س. توریتی‌نوا.

۴- ب. ن. زاخودر در هردو مورد این اصطلاح را بکار برده است.

۵- درکتاب «تاریخ اقوام ازبکستان» مجلد اول ص۲۳۴-۲۳۳.

نگارندهٔ این سطور نیز بموضوع طبقه بندی اقسام مالکیت فئودالی ـ مربوط بزمان متأخر تری ، یعنی قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی ـ در آذربایجان و ارمنستان دوران صفویه پرداخته است. و ضمناً در مورد گرتهٔ تقسیم بندی اراضی پیشنهادی فقیهان مسلمان اصلاحی توصیه کرده، بدین‌معنی که تصرف مشروط زمین بمنظور برداشتن بهرهٔ آن و در برابر خدمت ـ که فقه اسلامی‌جز و اراضی‌دولتی‌قلمداد کرده ـ همچون قسم جداگانه‌ای شمرده شود[۱].

ما در این تألیف از موضوع پیدایش روابط فئودالی در ایران ، که بزمان ساسانیان مربوط میگردد ، ومراحل‌تکامل‌فئودالیزم ایران تاقرن سیزدهم م. سخنی نخواهیم گفت. بلکه میکوشیم تا تغییراتی راکه درمالکیت فئودالی زمین وتناسب بین اقسام آن درکشور هلاکوئیان و بخصوص‌ایران پدید آمده تحت مطالعه قرار دهیم و برطبق آن طبقه بندی اقسام مالکیت ارضی را در آثار آنزمان حتی‌المقدور بادقت بیشتر تنظیم کنیم.

اراضی دولتی (دیوانی)

بنا به‌تعبیر فقیهان مسلمان اراضی دولتی زمینهائی بوده‌اندکه در نتیجهٔ فتح کشور بدست مسلمانان بملکیت دولت اسلامی‌درآمده. اراضی‌دولتی‌راکه اصطلاحاً « اراضی دیوانی» نامیده میشده‌اند ممکن‌بود برای استفاده و یا تصرف به‌روستائیان بدهند بشرطی که ایشان مالیات ارضی « خراج » ، را بپردازند[۲]. مالکیت دولتی براراضی‌دیوان بااستفاده از آن (یا بدیگرسخن‌تصرف آن) از طرف جماعات روستائی و خرده متصرفان روستائی‌توأم بوده‌است. دولت در اراضی مزبور بصورت بهره‌کش بلاواسطه از روستائیان ، اعم از آنانیکه در جماعات روستائی‌بوده و یا از آن خارج شده بودند ، در آمده بوده و بیاری دستگاه اداری ، یعنی کارمندان دیوان خراج ، از ایشان بهره میکشیده. . . یکی از دانشمندان میگوید : «اگر ، چنانکه در آسیا

۱- ای. پ. پطروشفسکی. مقالات ص۸۱ - ۷۸.

۲- در بارهٔ خراج به‌بعد (فصل هشتم) رجوع شود.

دیده میشود ، دولت بجای مالکان خصوصی اراضی، بلاواسطه در مقابل روستائیان، در عین حال ، همچون مالک اراضی و شخصیت واجد حاکمیت قرار گیرد ، دراین صورت بهرهٔ زمین و مالیات متماثل و انطباق پذیر شده ، یا درست تر بگوئیم، مالیاتی (که از این نوع بهرهٔ ارضی جدا باشد) وجود نخواهد داشت ». نظر دانشمند مزبور در این مورد به همین قسم اراضی و این شکل بهره کشی فئودالی بوده است. وی باز میگوید : « دولت در این مورد مالکیت عالیه بر اراضی را واجد بوده و حاکمیت در این مورد ، بمعنی مالکیت براراضی ، که در مقیاس ملی متمرکز گردیده ، بوده است. ولی در عوض هیچگونه مالکیت شخصی برزمین وجود نداشته ، گرچه تصرف و استفاده از زمین توسط اشخاص و یا جماعت وجود داشته است ».

ازآنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که لازم نبوده حتماً یک فرد فئودال مستقیماً مالک زمین و آب باشد. بلکه در ادوار معینی بویژه در دوران متقدم جامعه فئودالی (و جامعهٔ خلافت از قرن هفتم تا دهم م. چنین بوده) دولت ، دولتی که توسط فئودالها رهبری میشده ، میتوانست مالک اراضی و میاه باشد. در این مورد اراضی دولت ملک و قلمرو مشترک طبقهٔ حاکمه بوده که « بهره ـ مالیات» را بتوسط دستگاه دولت از روستائیان وصول میکرده و این پدیده درچندین جامعهٔ شرقی مشاهده گشته. و یژگی مالکیت دولت براراضی این است که در این مورد دولت خود رأساً بوسیله کارمندان مالی خویش از متصرفان اراضی، یعنی جماعات روستائی، بهره کشی میکرده. دیگر اینکه بهره و مالیات توأم شده و مبالغی که دولت برسم « بهره ـ مالیات» جمع میکرده ، اعم از جنسی ونقدی ، بصورت مواجب و مستمری و کمک خرج و عطایا و هدایا و غیره میان افراد طبقهٔ حاکمه تقسیم میگردیده. چنانکه میدانیم ، در سرزمینها عمدهٔ خلافت بیشتر اراضی دولتی بوده‌اند ، گرچه اقسام دیگر نیز وجود داشته.

در دوران خلافت اراضی دولتی در مصر و عراق عرب و خوزستان ، یعنی سرزمینهائی که واجد شبکه های آبیاری عظیم بوده و زراعت در زمین های رسوبی

آبرفتی میشده بیشتر از دیگر اقسام اراضی بوده. سخنان زیر مربوط به‌نواحی مذکور میباشد: «مجاری آبیاری و وسائل ارتباطی و غیره... که برای اقوام آسیائی اهمیت فوق‌العاده دارند، در این مورد، نتیجهٔ وجود وحدت عالیه، یعنی دولت مستبدی که مافوق جماعات کوچک کوچک قرار گرفته بوده، بشمار میرفتند.» در زمان خلافت اراضی دولتی بسیار، در بخش شمالی ایران، یعنی عراق عجم و خراسان[1] نیزوجود داشته. پیشرفت زمین داری دولتی یکی از بروزات گرایش فئودالیزم تمرکز یافته ـ گرایشی که در اوایل قرون وسطی درخاور نزدیک و میانه بسیار شدید بوده ـ محسوب میشده. با اینحال بنظرمیرسد که دربعضی از ایالات ایران مثلاً در طبرستان (مازندران)[2] و فارس[3] زمین داری خصوصی (غیر دولتی) توفق داشته.

از قرون دهم تا دوازدهم وسعت اراضی دولتی، بسبب افزایش مساحت اراضئی که برای انتفاع Benéfice مشروط باشخاص برگزار شده، و از آن پس براثر رواج اقطاع[4] وتاحدی هم در نتیجهٔ ازدیاد املاك موقوفه وزمین داری غیرمشروط، تقلیل یافت. در این جریان مبارزهٔ دو گرایش سیاسی که در قرون وسطی در مشرق حکمفرما بوده ظاهر گشت: مبارزهٔ مرکزیت‌جوئی باتفرقه‌طلبی و پاشیدگی فئودالی. هریك از گروههای مختلف فئودالان پشتیبان یکی از این دو گرایش بود[5].

پس از غلبهٔ مغول، براثر ضبط و مصادره اراضی زمین داران پیشین و قتل بخشی از ایشان[6] قسمت بسیار بزرگی از اراضی و املاك خصوصی بدست دولت

۱ـ نولدکه. ص۲٤٤. حاشیه ۱. (بااستناد به مسعودی)

۲ـ رجوع شود به‌ظهیرالدین مرعشی ص. ۱٦۰.

۳ـ ابن البلخی ص۱۷۲-۱۷۱ ؛ شیرازنامه ص۲٦.

٤ـ در این باره به‌بعد (مبحث اقطاع) رجوع شود.

٥ـ دراین باره درفصل اول مفصل‌تر صحبت شده.

٦ـ رجوع شود بد ظهیرالدین مرعشی ص ۲٦٤: «مملکت از اکابر و اعیان خالی مانده، بسبب قلع‌وقمع مغول»؛العمری(مجلداول، متن عربی ص ۲۲٤)میگوید که هلاکوخان چون به هفتصدتن از اکابر همدان بدگمان شد که بخیانت دست زده‌اند... «قتلهم عن آخرهم».

جدید افتاد ولی دیری در تصرف آن دولت نبود و در ظرف چند ده‌سال ، از راه اهداء واعطاء وفروش ویا تصاحب مستقیم توسط تابعان ودست‌نشاندگان (واسالهای) دولت جدید ، بدست اربابان و صاحبان تازه یعنی سران نظامی مغول و ترك و کارمندان کشوری و مستوفیان محلی که در خدمت خوانین مغول بوده‌اند ، افتاد. بدین طریق مساحت اراضی دیوان در زمان ایلخانان تقلیل یافت و در عوض بحساب و زیان آن مساحت اراضی ملکی خصوصی زیاد شد و زمین‌داری شخصی ، اعم از مشروط وغیر مشروط ، اندك اندك بربخش دیوانی فزونی وتفوق پیدا کرد. نویسنده این سطور[1] و همچنین آ. آ. علیزاده[2] باین جریان یعنی افزایش زمین‌داری شخصی بزیان اراضی دیوانی ، در قرنهای سیزدهم و چهاردهم م. ، اشاره کرده‌اند. اهدای زمین از طرف ایلخانان بافراد نتیجهٔ خواست فئودالها بوده[3]. دولت بسبب این فشار و درخواست‌ها فروش اراضی و املاك دیوانی را هم بایشان اجازه داد. مثال زیر که مربوط به پیرامون سال ۱۲۸۰ م. (۶۷۹ ه.) است و از تاریخ گزیده[4] اخذ شده شایان توجه میباشد. مؤلف چنین میگوید :

« چون حاصل ملك روم بخرج شاهزادگان و لشکری که آنجا بود رفت[5] و هنوز وفا نمی کرد خواجه فخرالدین احمد ارکوشی[6] تدبیر کرد و املاك دیوان بارباب مناصب فروختن گرفت تا بیشتر روم مُلك شد ».

گمان میرود که این گونه تبدلات در ایالات دیگر هم وقوع می‌یافته.

۱- « حمدالله قزوینی » تألیف پطروشفسکی ص ۳۹۶ - ۳۹۵.

۲- رجوع شود به کتاب « سیاست ارضی ایلخانان » اثر آ. آ. علی‌زاده. ص ۲۱-۵.

۳- به جامع‌التواریخ نسخهٔ استانبول ورق ٦٥٤ رجوع شود.

۴- مقصود لشکریان فئودالی سرزمین روم.

۵- حاکمی که از طرف ایلخان درعهد ارغون خان در روم‌اقامت داشته. در «تاریخ گزیده» چاپ گانتن (gantin) بجای «ارکوشی» «لکوشی» نوشته شد.

۶ - تاریخ گزیده ، ص ۴۸۵.

بنابراین بخشی از اراضی دیوانی به « مُلک » یا املاک شخصی غیر مشروط مبدل گردیده بوده[1]. ولی حتی آن اراضی که اسماً و ظاهراً درتملک دیوان باقی مانده بوده هم ، بخشی از طرف ایلخانان بتصرف و ملکیت مشروط عمال کشوری دیوان و علماء و روحانیان داده شده بود (این انواع تصرف مشروط «ادرار» یا «مقاصه»[2] نامیده میشد). و یا بصورت « ضمان » ویا « مقاطعه » برگزار میگشت[3] و کاملاً در اختیار مقاطعان ، که از زمین‌داران و روحانیان و بازرگانان و رباخواران محلی بودند ، قرار میگرفت[4]. اداره امور روستائیان و حق بهره کشی بلاواسطه از ایشان (دراراضی که بطور مشروط بتصرف زمین‌داران داده شده بود)ازعمال‌دیوان بایشان (زمین‌داران) منتقل شد. بدین سبب ، بااینکه اینگونه اراضی اسماً کماکان جزو اراضی دولتی قلمداد میشده‌اند ، در واقع و ظاهراً بصورت اراضی ملکی خصوصی درآمده بودند.

اکنون باید اندکی از شیوهٔ بهره کشی فئودالی از روستائیان در اراضی دیوانی سخن گوئیم ، زیرا هنوز هم بخشی از اراضی مزبور تحت نظرمستقیم مأموران دیوان

۱- دربارهٔ ملک به‌بعد (« اراضی‌ملکی») رجوع شود.

۲- در بارهٔ « ادرار » و « مقاصه » به‌بعد رجوع شود.

۳- تفاوت معنی این‌دواصطلاح دراین بوده ، که « ضمان » مقاطعه‌ای بوده که مقاطع مبلغ مقاطعه را قبلاً بدیوان می‌پرداخته و در مقاصه این پرداخت قبلی‌بعمل نمیآمده(رجوع شود به «وصاف» ص۲۶۸).

۴- دربارهٔ مقاطعه دادن مالیات و اینکه مقاطعان از چه صنف و قشری از مردم بوده‌اند ، وصاف جزئیات بسیار ذکر میکند (ص ۲۳۶). بنا بگفتهٔ او : « ملک اسلام » جمال‌الدین مبلغ «دویست تومان (یا ۲میلیون دینار) زر از توفیرات مقاطعهٔ بر و بحر یکهزار و پانصد من مروارید از حاصل غوص امروز بر ملک سلام متوجه است و وجه و توجیه آنکه در مقاطعهٔ مدة شش سال که متصرف بوده بحکم ارغون خان و چهل و دو تومان (۴۲۰ هزار دینار) برگرفته و تفاوت اخراجات مقرری سی‌و سه تومان (۳۳۰ هزار دینار) بخاصه خود تصرف نموده چنانچه مجموع آن هفتاد وپنج تومان باشد باقی‌را از توفیر مقاطعهٔ سه‌سالهٔ شیراز برحسب رفع محاسبات و تحقیق مداخل وجوهات محقق گردانم » (ص۲۳۶).

اداره میشده. بگفتهٔ ب. ن. زاخودر شیوهٔ بهره‌کشی از روستائیان در اراضی دیوانی در عهد خلفا، بالنسبة، از اراضی ملکی اشخاص ملایم‌تر بوده و در نتیجه رواج اقطاع در زمان سلجوقیان وضع روستائیان بدتر از پیش شد. ب. ن. زاخودر چنین مینویسد:

«برقراری اقطاع در آسیای غربی انعکاسی سخت در وضع روستائیان داشته. راست است که در دورهٔ قبل بهره‌کشی از روستائیان بیرحمانه بوده ولی نباید فراموش کرد که چون بهره‌کشی بیشتر از طریق دستگاه دولتی مجری میگردیده تا حدی ملایم‌تر بوده. و موازین فراوان حقوقی و دینی و عرفی وعادی حدود بهره‌کشی را معین میکرده است و تا اندازه‌ای از خودکامگی بهره‌کشان ممانعت بعمل میآورده»[۱].

آ. یو. یاکوبوسکی نظر مخالفی اظهار داشته. وی معتقداست، در زمانی، که زمین‌داری دیوانی بر دیگرشقوق تفوق داشته، بهره‌کشی از روستائیان شدیدتر شده بوده[۲] و حال آنکه در قرن یازدهم:

«شاید انتقال بشیوه‌های جدید زمین‌داری فئودالی (اقطاع) بخودی خود باسبک شدن بار و بهبود وضع روستائیان همعنان بوده»[۳].

ظاهراً از قرن هفتم تا دهم م. شیوهٔ بهره‌کشی بلاواسطه از روستائیان که توسط دولت اعمال میشده وهمچنین حکمفرمائی بهرهٔ متمرکز، واقعاً تاحدی شیوه‌های مجبوریتهای غیراقتصادی (یا خارج از حدود اقتصادی ـ یعنی اطاعت محض شخص روستائی و افراد خانوادهٔ او از مالک زمین از هر جهت ـ مترجم) را نظم و ثبات بخشید وتعدیل کرد. ولی در دولت دیلاکوئیان دیوان خراج که زایده‌ای از دستگاه

۱ـ ب. ن. زاخودر، «تاریخ مشرق در قرون وسطی» ص۹۳.

۲ـ آ. یو. یاکوبوسکی، «عراق در فاصله قرنهای هشتم ونهم م.» از ص۳۶ ببعد؛ آ. یو. یاکوبوسکی. «جامعهٔ فئودالی در آسیای میانه» ص۲۱ - ۲۰.

۳ـ همانجا ص ۲۷.

طفیلی و غارتگر فاتحان بود، کوشید تا «بهره ـ مالیات» اراضی دیوانی را که ثابت بوده، در دوران شش خان نخستین، به غیر ثابت مبدل سازد. بدین سبب با اینکه مأموران دیوان در آن زمان کمتر با روستائی و زندگی خانوادگی روزمرهٔ او تماس داشته و موجبات مداخله در زندگی خصوصی کشاورزان واعمال زور و تجاوز تقلیل یافته بوده، ولی درعوض مأمور مزبور که فقط موقتاً اراضی دیوانی را اداره میکرده در اینکه روستائی را بالکل ورشکسته و خاکسترنشین نکند، ذینفع نبوده.

دردولت هلاکوئیان دستگاه اداری را خودفروشی و اختلاس و رشوه‌خواری چون بیماری خوره فرا گرفته بوده وشیوهٔ بهره کشی از روستائیان بوسیلهٔ دستگاه مزبور صورت بیرحمانهٔ خاصی پیدا کرده بود. گذشته از اینکه اراضی دیوانی در بسیاری از موارد به مقاطعهٔ سه، چهار، و شش ساله داده میشده (پیشتر در این باره سخن گفتیم)، حتی مشاغل متصرف و مدیر و عامل نیز بمقاطعه باشخاص برگزار میگشته و تشخیص این مأموران از مقاطعان غیر ممکن بوده است. رشیدالدین در این باره چنین میگوید:

«... دیگرخللی معظم آن بود که دراین مدتها ملوك ومتصرفان ولایات که مردم اصیل باناموس بودند متعهد مال ولایت بموجب مقرر نمی‌توانستند شد و از آن کار اجتناب می‌نمودند و گدایان سیاه کار چون ده ساله عمر مفلسانه بده روز تنعم ملکانه بدل می‌توانستند زر بسود می‌ستدند و بخدمتی میدادند و حاکمی ولایت می‌ستدند و بمناصب ملوك و سلاطین معتبر می‌رسیدند و ولایت بمقاطعهٔ گران برخود میگرفتند...»[۱]

کارمندان مقاطع که برای مدتی کوتاه تعیین شده بودند بعجله میخواستند از طریق غارت روستائیان ثروت بیندوزند و غنی شوند. حمدالله مستوفی قزوینی از فروش املاك دیوانی در روم، که ما پیشتر یادآور شدیم[۲]، سخن گفته اظهارعقیده

۱ـ جامع التواریخ. نسخهٔ خطی استانبول ورق ۶۶۲.

۲ـ به مستخرج صفحه... پیش از تاریخ گزیده رجوع شود.

میکند که یکی از علل سقوط کشاورزی همانا وضع سخت روستائیان املاک دیوانی بوده وانتقال املاك مزبور به زمین داران خصوصی موجب اعتلای آبادانی ایالت روم شد. وی چنین میگوید :

« و برارباب غمخوارگی آن (اراضی) واجب شد و بدین تدبیر شایسته آن ملک معمور ماند. چه اگر برملکیت دیوان باقی بودی ، چون حکام را اعتماد و دوام عمل نبودی ، در کار عمارت مهمل بودند و باندك زمانی تمام ولایت خراب گشتی. چه مشاهده می رود که هرموضع که بدیوان یا وقف تعلق دارد آبادانی، بدانچه بارباب منسوبست ندارد[۱]».

در زمان هلاکوئیان نیز دیوان ، بسمت صاحب اراضی دولتی وگردآورندهٔ خراج آن اراضی، در واقع مقامی میانجی بوده که از طریق آن وجوه گردآمده ، بصورت « موجب » و « مرسومات و وظایف » و « ادرار » بدست خدمتگزاران گوناگون میرسیده. قبل از دوران غازان خان ، خدمتگزاران این وجوه را بشکل «حواله وبرات» دریافت میداشتند که بعهدهٔ خزانه‌داریهای محل نوشته میشده و خزانه‌داریهای مزبور هم پرداخت آن بروات را ، در بیشتر موارد، بعهدهٔ روستائیان اراضی دیوانی حواله میکردند ، بدون اینکه در نظر گیرند که آیا مبلغ برات باجمع مبلغ خراج آن محل مطابقت دارد و یا از آن بیشتراست. پرداخت مبالغ بروات بار اضافی وسنگینی بود بردوش روستائیان. رشیدالدین بروشنی تمام سوء استفاده‌هائی را که باشیوهٔ صدور بروات ملازمه داشته شرح میدهد[۲]. چنانکه میدانیم غازان خان شیوهٔ برات نویسی را برانداخت و اصل تثبیت دقیق میزان بهره و مالیات را برقرار ساخت و مرعی داشت و عمال دیوان را از صدور بروات بنام اشخاص ممنوع ساخت و برای متخلف سیاست اعدام را معین کرد[۳]. ولی در عهد ابوسعید بهادر خان شیوهٔ برات

۱- تاریخ گزیده ص ۴۸۶-۴۸۵.

۲- جامع التواریخ ، نسخهٔ خطی استانبول ، ورق ۶۲۱.

۳- همانجا ، ورق ۶۳۰.

نویسی اندك اندك باری دیگر معمول گشت. وصاف الحضرة نیز درباره سوء استفاده های گوناگون مأموران و تضییع حقوق و تضییق نسبت به روستائیان ، (در آنجا که شیوه بهره کشی دولتی را در فارس شرح میدهد) مطالب فراوان نقل میکند[1].

اراضی انجو (اینجو)

کلمهٔ مغولی «اینجو» (inje, injü, inji) از آغاز در سر زمین اصلی مغولستان دارای دو معنی بوده :

۱ـ « جهیزی که زن بخانهٔ شوهر میبرد »[2] و افراد تابع یا«الباتو» هم جزو همین گروه شمرده میشدند[3].

۲ـ « متصرفات خاص شاهزادگان » و اعضای خاندان چنگیزی ، بانضمام کسانی که جزو آن متصرفات قلمداد شده بوده‌اند[4].

بعدها چون این کلمه بایران آمد با اصطلاح «خاص» (کلمهٔ عربی که در مورد املاك ویژهٔ افراد خاندان سلطنتی بکار میرفته) مترادف گشت و « اینجو » و «خاص» عملاً مفهوم واحدی پیدا کردند : یعنی «املاك شخصی سلطان یا دیگر اعضای خاندان خان وهمچنین خوانین تابع وخدمتگزاران ایشان که در اراضی مزبور زندگی میکرده‌اند ».

مؤسسهٔ املاك خاص اعضای خاندان شاهی در ایران عهد ساسانیان نیز وجود داشته(۵) و در ارمنستان دوران متقدم فئودالی نیر بنام وستان Vostan ،

۱ـ وصاف ، از ص ۶۳۰ ببعد . در این باره در فصل هشتم مشروح‌تر سخن گفته شده است.

۲ـ ب. یا. ولادیمیرتسوف ، « سازمان اجتماعی مغولان» ص ۹۵ ببعد .

۳ـ همانجا ، ص ۱۶۳ ، حاشیه ۱۱ .

٤ـ همانجا ، ص ۱۰۰ ؛ ای. ن. برزین ، « مختصری در سازمان داخلی اولولوس ـ جوچی خان » ص ٤۲۶ .

۵ـ در دروس ب. ن. زاخودر تحت عنوان « دریای متوسط و خاور نزدیک در اوایل قرون وسطی » (ص ۵۷) که چاپ سنگی شده ، در این باره سخن رفته است.

مأخوذ از « استان » پارسی ، دایر و خوانده میشده[1] . اینگونه اراضی کماکان در دوران خلافت ودولتهائی که جانشین آن دستگاه شدند، تاپایان کارخوارزمشاهیان، تحت عنوان اراضی «خاص» و « خاصه » بوجود خود ادامه دادند. دیوان املاك خاصه اعضای خاندان شاهی در دولت سامانیان نیز برپابوده است[1] . نسوی میگوید که در سال ٦٢٤ هـ. (١٢٢٧ م.) سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه ولایت اردبیل و بیلقان را ملک خاص خویش ساخت و وزیرشرف‌الملک که پیشکار املاك مزبور بوده نامه‌ای بمضمون زیر به سلطان نوشت : بندهٔ کمترین خاك پای سلطان را میبوسد و بعرض خداوندگاری میرساند که برای مطبخ،ونانوائی و سرطویله از درآمد محصول بیلقان هزار رأس «الغنم الحلال»[3] وهزارمسکوك[4] گندم وهزار مسکوك جو ارسال داشت»[5]. بدیگر سخن ، درآمد اراضی«خاص» ، همچنانکه در دوران مغولان نیز متداول بوده ، صرف نگهداری دربار میگشته و حال آنکه عواید اراضی دیوانی مصروف نیازمندیها ومخارج نگهداری دستگاه دولتی ولشکریان میشده. خدمتگزاران خاصه ومحافظان شخصی سلطان و عملهٔ دربار در زمان خوارزمشاهیان بنام«خاص»

١ـ ن. آدونتیس ، « ارمنستان در عهد ژوستی‌نین » ص ٤٧٩-٤٧٦ : استان بارمنی « وستان» تلفظ میشود و از نارسی «آستان» مأخوذ است که بمعنی « مدخل » و « آستانه » (دربار) و « دربار» میباشد. درارمنستان کسانی که به « استان » تعلق داشته «وستانیك» خوانده میشدند ، یعنی « آدمهای وستان ».

٢ـ « ترکستان » ، بارتولد ص ٢٤٠ ش ٢.

٣ـ « الغنم الحلال» = گوسفند حلال.

٤ـ « مکوك » واحد وزن که در نقاط مختلف متفاوت بوده. رجوع شود به بخش سوم ص ١٨٠ - ١٧١ . M. H. Sauvaire. matériaux در این مورد حدس زده میشود که مکوك عراقی برابر ٥ من عراقی (هرمن چهارصد درم یعنی قریب ٥ و٤ کیلوگرم) یا قریب ٢٢/٥ کیلوگرم بوده. رجوع شود به همانجا. بخش ٢ ص ١٥٦ ، و بخش ٣ ص ١٧١(باشارهٔ به گفتهٔ استخری ص ٢٠٣. و مقدسی ص ١٢٩.

٥ـ نسوی ، متن عربی ص ١٢٩ .

خوانده میشدند[٦]. مؤسسهٔ مغولی « اینجو » ، بصورتی که در زمان هلاکوئیان تکوین شده بوده ، کاملاً بامؤسسهٔ « خاص » مذکور متشابه بوده است. کارترسر در تعلیقاتی که به‌بخشی از جامع‌التواریخ رشیدی نوشته ، تعلیقاتی که تاکنون نیز ارزش خودرا از دست نداده ، تجزیه وتحلیل‌مشروحی ازکلمه «انجو» ، از نظرگاه نوق، بعمل آورده و نمونه‌های بسیار از تألیفات رشیدالدین و وصاف و دیگر منابع اصیل در توضیح کلمهٔ «انجو» نقل کرده است[٢]. و از مثالهای مزبور ثابت میشود که نه‌تنها اراضی بلکه افراد نیز جزو «انجو» بوده‌اند.

ورود در ردیف « اینجو » ، در بسیاری از موارد براثر التجای افراد صنوف مختلف به ایلخان و زنان وی و یا شاهزادگان صورت میگرفته که اینان افراد مزبور را بااراضی و املاك ایشان تحت حمایت خویش قرار میدادند. رشیدالدین میگوید :

« و معتاد شده بود که مردم ولایات پسران خود را باینجوبی و اورتاقی بخوانین[٣] و شهزادگان و امرا می‌دادند و اندك چیزی قبول می‌کردند و ایشان را املاك و اسباب و معاملات ودعاوی بسیار بود و هریک ایلچی می‌بردند و براه و بی‌راه مهمات خود می‌ساختند»[٤].

نه‌تنها افراد بلکه شهرها نیز به‌ایلخانان ملتجی شده سرنوشت خود را بوی می‌سپردند. مثلاً چنانکه میدانیم شهر آنی در زمان ایلخان ابوسعید بهادرخان شهر

١- همانجا در ص ١٥٨ گفته شده که تاج‌الدین علی جاندار (دژخیم) خوارزمشاه «من‌جملة‌الخواص » بوده است.

٢- کاترسر ، ص ١٣٢ - ١٣٠ . حاشیه ١٢ ؛ رجوع‌شود همچنین به « نوشته‌فارسی» بارتولد ص٣٠-٢٦ ودربارهٔ « اینجو» تألیف آ. آ. علیزاده CCNA شمارهٔ ١ ص١٠٨-٩٥.

٣- خاتون (مغولی - ترکی) بمعنی بانو. زن عقدی و رسمی ایلخان در مقابل «قما» که بمعنی کنیزان و زنان غیر رسمی است. خاتون از خود دربار و اردو وانجو و عایدی و بودجه داشته.

٤- جامع‌التواریخ ورق ٦٣٥.

خاص اینجو شد. ظاهراً در این مورد نیز ایلخانان مغول رسمی را که در زمان خلفا مرعی میشده اندکی بسط دادند[۱].

در دوران موردنظرما «الجا» شیوه‌ای تازه و روشی‌نونبوده. بنابگفتهٔ استخری حتی در قرن دهم نیزبسیاری از مالکان اراضی‌خویشتن‌را بملکیت باعیان و متنفذان درباری واگذار میکردند و خود اراضی‌مذکور راکماکان ، در ازای ربع محصول ، زرع میکردند[۲].

اراضی انجو را نمیتوان فقط ملک طلق و بلاواسطهٔ ایلخان و دیگر اعضای خاندان هلاکوئیان شمرد. متصرفات عده‌ای از امیران وخوانین‌تابع که، نه‌برحسب قواعدکلی تابعیت ، جزو رعایای ایران محسوب میگشتند بلکه جزو «آدمها» و در شمار افراد«اردوهای» ایشان بوده‌اند ویا شخصاً «التجا» جسته و«حمایت» ایلخان را بدست آورده بودند نیز جزو اراضی‌مزبور بحساب میآمدند. ایلخانان اراضی انجو را به‌بعضی از خوانین و فئودالها برای استفاده میدادند و یا حتی اهداء میکردند. بنا بگفتهٔ رشیدالدین‌فضل‌الله مهتر نجیب‌الدین فرّاش، در روزگاری که غازان‌خان شاهزاده‌ای بیش نبود « خدمتهای پسندیده لائق از هرگونه بجای آورده بود » و

« لاجرم پادشاه اسلام(غازان‌خان) چون برسریر سلطنت متمکن گشت بحکم حق گذاری او را[۳] بنواخت و سیورغامیشی‌تمام فرمود و از جملهٔ مقربان حضرت گردانید ودیه زیرآباد راکه اینجو[۴] بود بوی بخشید و او را یرلیغ ترخانی[۵] داد و راه خزانه‌داری بروی تو سامیشی فرمود و

۱- در بارهٔ الجای مردم مراغه به مروان اموی رجوع شود به‌ابن‌الفقیه ص۲۸٤.

۲- استخری ص۱۵۸ ؛ در این باره رجوع شود به :

P. Schwarz. Iran in mittelalter T. III ص ۲۵۸

۳- یعنی نجیب‌الدین فراش را.

٤- جامع‌التواریخ نسخهٔ استانبول ورق٤٤٥ .

٥- ترخان (کلمهٔ ترکی ، مغولی معادل «معاف») مصونیت و معافیت از مالیات را برای دارنده تأمین‌میکرد و یرلیغ‌ترخانی تاده جرم ارتکابی ازمحاکمه و مجازات معاف بود.

خانقاهی که دردیه بوزینجرد از اعمال همدان بنا فرمود و آن عمارتها ، عالی و بنای عظیم است و اوقاف بسیار از ضیاع و عقار برآنجا وقف کرده[1] تولیت آن باو و اولاد و اعقاب او داد[2]».

دراین مورد اراضی اینجو و وقفی از طرف ایلخان بتصرف و ملکیت یکی از تابعان وی داده شده بوده. بگفته حمدالله قزوینی در دهکدهٔ «هؤل» از ولایت نودز که اینجوی ایلخان بـود متصرفی محلی (حا کـم) نیز وجود داشت. رشیدالدین میگوید که غازان خان . . .

« فرمود تا تفحص نموده تمامت املاك اینجو و اوقاف وارباہی[3] (این کلمه در نسخهٔ چاپ لیدن « ارثانی » نوشته شده ـ مترجم) که از مدت سی سال باز بی منازع در تصرف ایشان بوده باشد ، مشروح باسامی متصرفان بنویسد ودر دفاتر قانون ثبت گرداند . . .[4]» .

در فارس املاك اینجو فراوان بوده[5] و توسط خوانین فئودال اداره میشده و یا عملاً در تصرف و ملکیت ایشان قرار داشته ـ ولی جزو گروه اراضی اینجو شمرده و بنام « املاك انجو » خوانده میشده[6] .

١ـ مقصود متولی وقف خانقاه.

٢ـ جامع التواریخ ورق ٥٤٤ .

٣ـ در بارهٔ املاك اربابی به بعد رجوع شود.

٤ـ جامع التواریخ ورق ٦٢٥ .

٥ـ بگفته وصاف (ص٢٦٨): «اینجو را با «دلا» مضاف فرمود و ... از مبتداء شهور سنهٔ اثنین و تسعین و ستمائه مدت چهار سال بمبلغ یکهزار تومان برشیخ الاسلام جمال الدولة والدین ابراهیم بن محمدالطیبی مقرر فرمود » ؛ در شیراز انجوی غازانی ٢٠٠٠ فدان (یاجفت) زمین بوده (ص٣٤٩) .

٦ـ در ص٤٠٤ تاریخ وصاف مذکور است که غازان خان فرمودتاانجوی قدیم و جدید فارس و املاك مصادره شده صاحب دیوان شمس الدین محمد جوینی و طایجو تحت نظر ملوك انجو باشد و « مفرد و مفروز » گردد.

میدانیم که املاك انجوی ایلخانی تحت نظارت دیوان ویژه‌ای که « دیوان انجو » یا «حکومت انجو » نامیده میشده[1] قرار داشته و رئیسان این دیوان از میان فئودالهای نیرومند برگزیده میشدند. مثلاً اتابکان لر کوچک یعنی عزّالدین حسین (۱۲۷۸-۱۲۹۳ م. مطابق ۶۷۷-۶۹۳ ه.) وعزّالدین محمداول(۱۲۹۰-۱۳۱۶ م. مطابق ۶۹۰-۷۱۶ ه.) هردو شاغل این مقام بوده‌اند[2].

اراضی که ایلخان طبق وصیت‌نامه وقف امور و مؤسسات دینیه و یا امور خیریه-برخوردار از حمایت ایلخان- میکرده نیزممکن بود جزو گروه اراضی انجو شمرده شود. در بعضی موارد نیز اراضی انجو را مانند اراضی دیوانی به مقاطعه باشخاص واگذار میکردند[3].

شواهد فراوان در دست است که اراضی انجو مساحت قابل ملاحظه‌ای را اشغال میکرده. املاك خاصه غازان‌خان به‌تنهائی ... ۲ فدان زمین‌مزروع بوده[4] یعنی در حدود ... ۱۲۰۰۰۰ - ۱۴۰۰۰۰ هکتار اراضی مشروب. منبع و مایهٔ اصلی اراضی انجو مرکب بود از زمین هائی که بهنگام غلبهٔ مغول از فئودالهای ایرانی گرفته و منتزع‌شده بوده[5]. بعدها مایهٔ مزبور از محل اراضی التجائی‌ومصادرات تازه افزون شد. مثلاً وزیر شمس‌الدوله جوینی چون مغضوب گشت ناچار املاك وسیع خویش‌را[6] به‌انجو داد. املاك وی سالیانه ۳۶ تومان(۳۶۰۰۰۰ دینار)درآمد داشت[7] و به‌بهای ۴ هزار تومان(۴۰ میلیون دینار) ارزیابی شده بوده[8].

۱- وصاف (ص ۲۳۱) عردواصطلاح‌را بکار برده.

۲- تاریخ گزیده ص ۶۱۰، ۶۱۸.

۳- وصاف ص ۲۳۱، ۲۶۸، ۳۱۷، ۳۴۹.

۴- همانجا ص ۳۴۹.

۵- همانجا ص ۲۳۱ - ۲۳۰.

۶- همانجا ص ۱۴۲.

۷- همانجا ص ۵۶.

۸- جامع التواریخ رشیدی، نسخهٔ استانبول ورق ۵۰۶.

مساحت اراضی‌انجورا دقیق‌تر نمی‌توان معین کرد. وصاف در جاهای مختلف کتاب خود ارقامی چند در بارهٔ میزان درآمد اراضی انجوی ایالت فارس نقل کرده است. مثلاً میگوید که در زمان ارغون خان (۱۲۸٤-۱۲۹۱ م. مطابق ٦۹۱ - ٦۸۳ هـ.) دیوان انجو اراضی انجوی شیراز را به ٦۰۰۰۰۰ دینار بمقاطعه داد. و قریب ربع «قراء» و «مزارع» و «باغات» و «قنوات» و «طاحونه‌ها»[۱] در ضبط انجو بوده. درعهد غازان‌خان اراضی‌انجوی ولایات شیراز بمبلغ ۱۰۰ تومان - یعنی یک میلیون دینار[۲] - بمقاطعه واگذار شده بوده و اراضی انجوی سراسرایالت فارس در سال ٦۹۲ هـ. (۱۲۹۲/۹۳ م.) به ۱۰۰۰ تومان (۱۰ میلیون دینار) بمقاطعهٔ چهارساله داده شده - یعنی‌سالی ۲۵۰ تومان (۲۵۰۰۰۰۰ دینار)[۳]. اگر بخواهیم ارزش این ارقام را دریابیم باید آنرا باارقام درآمد خزانه که حمدالله قزوینی نقل کرده مقایسه کنیم:

از شیراز ٤۵ تومان (٤۵۰۰۰۰ دینار)

از سراسر فارس ۲۸۷ تومان و ۱۲۰۰ دینار یا ۲۸۷۱۲۰۰ دینار[٤].

چنانچه در نظر گیریم که «حقوق دیوانی» نه‌تنها از اراضی دیوانی بلکه از اراضی‌ملکی اشخاص‌نیز اخذ میگردیده از مقایسهٔ ارقام درآمد چنین‌حدس توان زد که اراضی انجو در فارس - و بخصوص در ولایت شیراز - بیش از اراضی دیوانی‌و ملکی افراد بوده.

میدانیم که اراضی‌انجو درخانواده‌های‌اعضای دودمان ایلخان - که صاحب آن اراضی‌بوده‌اند - بارث باولاد منتقل میگردیده[۵].

دراین‌جا باید از مقالهٔ اخیر آ. آ. علیزاده دربارهٔ اصطلاح «انجو» یاد کنیم.

۱- وصاف ص ۲۳۱.

۲- همانجا ص ۳۱۷.

۳- همانجا ص ۲٦۸.

٤- نزهت‌القلوب ص ۱۱۳ (در ایالت فارس)، ۱۱٦ (در بارهٔ شیراز).

۵- وصاف ص ۱۲٦، ۳۱۹؛ جامع‌التواریخ - ورق ۵٤۹.

آ. آ. علیزاده، گذشته از مدارك نوبنی که مورد استفاده قرار داده به نتیجهٔ شایان توجهی رسیده است که دو گروه اراضی «انجو» وجود داشته: ۱- اراضی ملکی اعضای خاندان سلطنتی. ۲- اراضی متعلق بشخص سلطان. اصطلاح «انجوی خاص»[۱] (یا «خاص - انجو») - که گاهی کلمات «املاك خاص» و «مُلك پادشاه»[۲] جانشین آن میگردیده - فقط در مورد این اراضی بکار میرفته است. و اراضی گروه اول که باعضای خاندان سلطنتی تعلق داشته فقط «انجو» (بدون مضاف) نامیده میشده[۳].

بآنچه مذکور افتاد اضافه میکنیم که ظاهراً گروه دوم اراضی انجو، یعنی اراضی سلطان یا «انجوی خاص»، «خالصه» نیز نامیده میشده بمعنی خالص و پاك شده از مالیات دیوان[۴]. محتملاً اصطلاح «دلای» که غالباً رشیدالدین[۵] و وصاف[۶] در کنار کلمهٔ «انجو» آورده‌اند بمعنی املاك شخصی سلطان باشد. گمان میرود که در این موارد اصطلاحات «انجو و دلای» بمعنی «اراضی انجو بطور کلی و انجوی سلطانی بالاخص» باشد ویا بدیگر سخن اصطلاح «دلای» - بنظرما - مترادف «انجوی - خاص» - بمفهومی که در مقالهٔ آ. آ. علیزاده آمده - میباشد. در اشتقاق اصطلاح «دلای» شبهه‌ای نیست: این کلمه از «دلای خان» (بمعنی خان اقیانوسی، جهانی ویا بالاتر از همه) مغولی مأخوذ و مشتق است. در آغاز خان بزرگ مغول یا قاآن را «دلای خان» میخواندند. بطوریکه م. مینوی و و. ف. مینورسکی[۷] خاطرنشان

۱- آ. آ. علیزاده «در بارهٔ انجو»، CCNA شمارهٔ ۱ ص ۹۸. مؤلف تصریح میکند که اراضی انجو بارث منتقل و فروختهٔ میشده و یا بمقاطعه واگذار میگشته.

۲- وصاف ص ۳٤۷.

۳- همانجا ص ۹۲.

٤- به‌بعد رجوع شود.

٥- جامع‌التواریخ ورق ٦٥٦ در (یرلیغ غازان‌خان در باب اقطاع دادن به‌لشکر مغول) نوشته شده که اراضی اقطاع از اراضی «اینجو و دلای» مفروز میگردد.

٦- وصاف ص۲٦۸: «دلای واینجو». همانجا ص۳۲٦، ۳٤۰، ۳٦۳، ٤۰٤، ٤٤٥.

۷- نصیرالدین طوسی ص۷٦۷ (مقدمهٔ و. ف. مینورسکی).

کرده‌اند کلمهٔ « دلای » و مترادف فارسی آن « پادشاه جهان » در ایران در عهد هلاکوئیان مفهوم خانهای محلی اولوس یا ایلخانان را میرسانده‌اند[1]. و سپس اصطلاح «دلای» ، چنانکه پیش گفتیم ، بتدریج در مورد اموال و اراضی و آدمیانی که به خان تعلق داشته‌اند نیز استعمال شد[2].

بنابراین از آنچه مذکور افتاد چنین برمیآید که اراضی انجوی متصرفی ایلخان و اعضای خانوادهٔ وی ماهواً باملک غیر مشروط یعنی املاک فئودالی از نوع آللو Alleu [3] تفاوتی نداشته. درمجموعهٔ «دستورالکاتب» نمونهٔ سندی مربوط به خریداری دهکده‌ای برای ادارهٔ املاک خاصه (انجو) نقل‌شده است[4]. وصاف از مباشری یاد میکند که خودسرانه بخشی از املاک خاصه را بفروش رسانده بوده[5]. اراضی مزبور (انجو) مانند اراضی ملکی خریداری میشده ، وبفروش میرسیده وبارث باخلاف منتقل میگشته ، یا چنانکه قبلاً گفته شد ، به خدمتگزاران اهداء میشده و یا وقف امور دینی و خیر و غیره میگردیده.

۱ـ همانجا ص ۵۰۰ (متن فارسی).

۲ـ وصاف ص ۱۰ ، : «از جمله شانزده‌هزار که در نفس بخارا معدود بودند ، پنج‌باتو تعلق‌داشت و سه‌هزار بقوتی بیکی (سویورکوک‌تنی ـ بیکی) مادر هولاکوخان و باقی بالغ‌قول یعنی دلای بزرگ موسوم تا هرکس از اولاد چنگیزخان که بسریر خانیت استقرار یابد آنرا بخاصه حاکم کند».

۳ـ alleu مالکیت بلاشرط و موروثی زمین در عهد فئودالیزم در اروپای غربی ، که صاحب زمین مجبور نبود خدمتی در مقابل‌مالکیت برای سلطان یا « سوزرن » انجام دهد. این‌شکل‌مالکیت در برابر « فیف » fief (چیزی شبیه به‌تیول و اقطاع) بود که متصرف زمین میبایست خدمت لشکری انجام دهد. (مترجم)

۴ـ دستور الکاتب ورق ۱۰۲b ـ ۱۰۱a : « سیدالخواص نجم‌الدین معلوم داند که دیه فلان را از ناحیت مهرانرود ببیع شرعی‌خریده‌ایم ».

۵ـ وصاف ص ۴۰۴ ـ میگوید که در آنزمان سید قطب‌الدین پنهان از نوکران بعضی املاک را فروخت. بالاتر گفته است که این اراضی « اینجوهای قدیم » بوده‌اند.

در زمان غازان‌خان بخشی‌از اراضی‌انجو برسم « اقطاع » یعنی‌تصرف مشروط به‌لشکریان مغول‌داده شد[1] . ازآنچه گفته شدنتیجه گرفته میشودکه صحیح ترآنست اراضی انجو را قسم خاصی از مالکیت ارضی‌ندانسته بلکه فقط گروهی از املاك که به‌ایلخان و خانواده و یا تابعان بلاواسطهٔ (واسالهای) او تعلق داشته بشماریم. این گروه اراضی (انجو) ، از روی علامات ویژهٔ تصرف ، به‌اقسام مختلف مالکیت ارضی(ملك ، اقطاع ، وقف) مربوط بوده‌اند. بدیگرسخن اصطلاح «انجو» و«خاصه» فقط کلماتی بوده‌اند برای تعریف و تشخیص اراضی متعلق به‌ایلخان و تابعان (واسالهای) بلاواسطهٔ وی. باری ، لفظ « انجو » باملاك ایلخانی اطلاق میشده نه به‌قسم خاصی از مالکیت ارضی.

امتیاز متصرفان اراضی انجو عبارت بود از معافیت یا مصونیت از مالیات. متصرفان دیگر اقسام اراضی - یعنی اراضی«اقطاع» و «وقف» وگاهی مُلك(«مُلك حرّ») -[2] نیز ازاین‌معافیت برخوردار بوده‌اند. بعبارت دیگر معافیت مالیاتی خاص متصرفان املاك انجو نبوده است. بهرتقدیر معافیت مالیاتی امتیازی بوده است که به‌متصرفان و مالکان -که در این‌مورد خوانین‌تابع‌خان بوده‌اند - اعطاء شده بوده نه به‌روستائیان : و حق اخذ مالیات مزبور در واقع از دیوان به‌متصرف زمین‌منتقل گشته ومالیات به‌بهره تبدیل یافته بوده[3]. و. و. بارتولد[4] و علی‌زاده تصور کرده‌اند که «رعیت خاص» - یعنی‌روستائی که در اراضی «انجوی خاص» مسکن داشته از

۱- جامع‌التواریخ ورق ۶۵۶.

۲- نصیرالدین‌طوسی ص ۷۶۰.

۳- دستورالکاتب ورق 149b-150a . در سنه مزبور « مقدم‌النواحی » توبیخ شده که گرچه « اکثر مزارعان ارتفاعات بانبارها بردند و بهیچ‌حال از ارتفاعات خاصه یك من نفرستاده » و بوی امر شده که مراقب شخم پائیزی باشد و باقی‌حاصل گندم وجو وارزن و غیره را که کشت شده تمام کمال بفرستد.

۴- و. و. بارتولد ، « نوشتهٔ فارسی » ص ۳۰-۲۹ .

«امتیازات معینی» استفاده میکرده[1]. آ. آ. عایزاده مینویسد :

« از مطالب مندرج در تألیف جوینی مشهود است که در عهد منگوقاآن امتیازات مزبور عبارت بود از اینکه اگر مالیات نامشروعی از روستائی اخذ میشد مأمور خاطی تعقیب و شدیداً مجازات میگردید»[2].

معهذا مادراین مورد امتیازی که به روستائی داده شده باشد و یا چیزی که خاص اراضی انجو باشد نمی بینیم : البته از لحاظ حقوقی مأموران بخاطر اخذ مالیات نامشروع از روستائیان (ساکن همهٔ اقسام اراضی) قابل تعقیب بوده اند و می بایست تنبیه شوند ولی روستائیان ندرتاً موفق به ممانعت از اعمال ستمگران و احقاق حق میگشتند[3].

اراضی خالصات

مفهوم اصطلاح عربی ـ فارسی خالصه (که جمع آن «خالصات» یا «خالصه جات» میشود) همان [زمین] پاکیزه است ـ یعنی «پاك» از مالیات دولت. و بدین معنی در ادوار مختلف به اقسام اراضی متفاوت اطلاق میشده. بطوریکه میدانیم در قرن نوزدهم و بیستم اصطلاح «خالصه» در ایران بمعنی زمین دولتی میباشد. ولی اگر بپنداریم که مفهوم این کلمه همیشه چنین بوده راه خطا رفته ایم[4]. و. ف. مینورسکی باستناد کتاب «تذکرة الملوك» معلوم داشته که در زمان صفویه اصطلاح «خالصه» به اراضی « خاصه » ـ یعنی املاك سلطانی ـ اطلاق میشده[5]. اما وضع در قرنهای

۱ـ آ. آ. علیزاده. « در بارهٔ انجو » CCNA شمارهٔ ۱ ص ۱۰۵.

۲ـ همانجا ، آ. آ. علیزاده به تاریخ جهانگشای جوینی بدون ذکر شمارهٔ ص ـ اشاره میکند.

۳ـ مثلاً رجوع شود به : دستورالکاتب ورق ۱۶۸ـ 166b « در عرضه داشتن رعایا بسلاطین و جواب آن ».

۴ـ دکتر تقی بهرامی در ص ۱۵۰ـ۱۴۳ کتاب سابق الذکر خود مرتکب این اشتباه شده.

۵ـ رجوع شود به :

Minorsky. Tadhkirat al-muluk Commentary, ۱۴۸-۱۴۷ صفحه

سیزدهم و چهاردهم چگونه بوده است؟.

در نوشته های رشیدالدین و وصاف نیز به‌اصطلاح «خالصات» برمیخوریم[۱]. ولی در دوران مورد نظر ما اراضی دولتی را «خالصات» نخوانده بلکه «دیوانی» و «اراضی دیوانی ، املاك دیوان ، ملك دیوان» مینامیدند[۲]. در زمان صفویه نیز اراضی دولتی چنین نامیده میشده[۳]. وصاف در بارهٔ معنی اصطلاح «خالصات» میگوید :

«و مقرر شد که بیست هزار فدان در سایر ممالك جهة دیوان خالصات خاصهٔ[٤] پادشاه را در آورند».

بنابراین مشهود است که اراضی «خالصات» جزو املاك «خاصه» یا «اینجوی خاص» بوده‌است. ولی از آنجائیکه وصاف ضمن گفتگو از خراج ولایات کرمان فارس اراضی «دلای و اینجو» (یعنی اراضی سلطانی و اراضی متعلق باعضای خاندان سلطنتی) و خالصات و اربابی (املاك خصوصی افراد)[٥] را جدا جدا نام میبرد ، حدس زده میشود که گروه ویژه‌ای از املاك خاندان ایلخان را درنظرداشته. بگفتهٔ وصاف، غازان‌خان بعضی «از مواضع خراجی» (محالی را که خراج برآنها وضع‌شده بوده) را که درمعرض تخریب قرار گرفته‌بودند از مالیات معاف کرد[٦] وبعضی را (موقتاً) به‌متصرفان (بعربی ُتنّا که مفرد آن «تانی» است) و برزگران داد که در مقابل سهمی از حاصل

۱- جامع‌التواریخ ورق ٦۰٦ ، ٦٨۱ ؛ وصاف ص ۲٦۹ ، ۳٤۹ ، ۳٨۷ ، ٤۰٤ ، ٤٤٥.

۲- رجوع شود به جامع‌التواریخ ورق ٦٥٦ ، ٦۷٥ ، ٦۷٨ ؛ مکاتبات رشیدی. ص ۱٤ : «قری و مواضع دیوانی» ؛ همانجا ص ٨۷ ؛ همانجا ص ۱۲۲-۱۲۱ ؛ وصاف ص ۳٨۱ : «قری و مزارع دیوانی» ؛ همانجا ص ٦۳۱ : «صاحب خراج موضع دیوانی» دستور الکاتب ورق ۲۰۰b : «املاك دیوانی و مالکی» ؛ همانجا ورق ۲۲۱b ، ۲۲٥a : «مزارع دیوانی و اربابی».

۳- رجوع شود به ای. پ. پطروشفسکی «مقالات» ص ۷٨ ببعد.

٤- وصاف ص ۳٤۹.

٥- همانجا ص ٤٤٥.

٦- همانجا.

آنرا (برسم مقاسمه) ـ (ثلث ، ربع ، خمس و یا سدس) بعنوان خراج بپردازند[۱].

میدانیم که بموجب یرلیغ غازان‌خان اراضی‌خراب و بایر، اعم از دیوانی ویا انجو و ملکی، ممکن‌بود بتصرف مشروط زمین‌داران داده شود و در این مورد ایشان تعهد میکردند که اراضی‌مزبور را مشروب ساخته کشت و زرع کنند مشروط برآنکه، درعوض، در پرداخت خراج از تسهیلاتی‌برخوردار گردند[۲].

اینگونه اراضی در تحت نظر « دیوان خالصات» قرار داشته و دیوان مزبور حق داشت در بارهٔ انتقال اراضی بایر بر سبیل تصرف و ملکیت مشروط ـ بااشخاص مختلف قرارداد منعقد کند[۳]. متصرفان اینگونه اراضی‌را «تانی» (که جمع آن «تنّا» میشود) مینامیدند و وصاف ورشیدالدین نیزآنرا چنین خوانده‌اند[۴]. مؤلف اخیرالذکر اصطلاح « تانی » را در جای دیگر آورده‌ولی ، بهر تقدیر ، ذکر آن در آنجا هم بمناسبت انعقاد «شرطنامه»ای با«دیوان خالصات» و انتقال‌اینگونه اراضی به‌تصرف مشروط بوده است[۵]. بنا بگفتهٔ رشیدالدین ، یرلیغ غازان‌خان دراین باره مؤثر واقع شده بوده وبسیاری از اراضی بایر مسکون و مزروع گشتند و ...

« آن کار متمشی شد و استمرار یافت و آن دیوان را دیوان خالصات نام‌نهاد ونواب آن دیوان تااین‌غایت شروط بسیار بمردم دادند و عمارت وافر رفت و روزبروز در زیادتست »[۶].

از مطالب یاد شده که در منابع گوناگون آمده استنتاجهای زیر را میتوان بعمل آورد :

۱ـ «دیوان خالصات» ناظر و مدیر اراضی‌بایر و غیر مسکونئی بوده که براثر

۱ـ همانجا.

۲ـ جامع‌التواریخ ورق ٦٧٣ . در بارهٔ یرلیغ در فصل دوم مفصل‌تر سخن رفته.

۳ـ همانجا .

٤ـ وصاف ص ٤٤٥ و ص ۳۸۹ .

۵ـ جامع‌التواریخ ورق ٦۳٤ .

٦ـ جامع‌التواریخ ورق ٦٧۳ .

غلبهٔ فاتحان و تضییقات ایشان مخروبه گشته و قبلاً به دولت و انجو و مالکان خصوصی تعلق داشته.

۲- و بویژه این اراضی را « خالصات » مینامیده‌اند و گروه خاصی از املاك «خاصهٔ پادشاه را تشکیل میداده.

۳- اصطلاح «تانی»(که جمع آن «تُنّا» میباشد) بهقسم خاصی‌اززمین‌داران که اراضی « خالصات » را بملکیت مشروط ـ طبق قراردادی ـ دریافت میداشته‌اند اطلاق میشده.

در بارهٔ اصطلاح « تانی » چنانچه از روی گفته‌های حمدالله قزوینی داوری کنیم :

« برشیوهٔ تمامت دیار عراق عرب (بین‌النهرین سفلی) . . . از زراعت شتوی و صیفی ثلثی دیوان و ثلثی تانی یعنی زراعت فرماینده و خرج دهنده و ثلثی برزگر تصرف نمایند »[۱].

ظاهراً دراین‌موردهم صحبت برسراراضی‌بایری‌است که موقتاً بتصرف اشخاص داده شده بوده.

اراضی وقفی

ماهیت وقف روشن‌است و شکی برنمی‌انگیزد. اراضی موقوفه قسم خاصی از مالکیت ارضی فئودالی بوده که در نخستین قرنهای بعد از اسلام مکوّن گشته و شرح و مبانی‌حقوقی‌آن را ابوحنیفه و الشافعی و دیگر ارکان فقه اسلامی و تلامیذ

۱- نزهت‌القلوب ص ۳۱. بجای «بانی» باید « تانی » خوانده شود. همانجا درحاشیهٔ بشمارهٔ ۳ انحای قرائت کلمه (تانی، مانی ، ثانی) منقول‌است (دو نحوهٔ قرائت اخیر سلب معنی میکند). نگارندهٔ این سطور در مقاله‌ای تحت عنوان « تألیف حمدالله قزوینی‌منبعی است برای تاریخ اجتماعی و اقتصادی قفقاز شرقی » (ص ۸۹۵-۸۹۴) کلمهٔ «بانی» را ترجیح و توضیح داده (ص ۸۹۴ ، حاشیه ۵). ولی اکنون «تانی» را بجای « بانی » و « برزگر» را بجای «بزرگ» صحیح تر می‌شمارد.

ایشان بیان کرده‌اند. اموال منقول و غیرمنقول (و از آنجمله اراضی مزروع و آسیاها ونهرها ودیگر مؤسسات آبیاری و- در شهرها - کارگاههای صنعتکاران ودکاکین) که بسود تأسیسات مذهبی - از قبیل مساجد و مدارس و خانقاهها و همچنین مراقد اولیاء وسلاطین[۱]- وبنگاههای خیریه[۲]، مانندبیمارستانها[۳] و زاویه‌ها[۴] و پناهگاههای سالخوردگان وبیوه‌زنان ویتیمان[۵] وغیره، اختصاص داده شده‌بوده، وقف نامیده میشده. ولی فقط بخشی از درآمد مستقیماً صرف نگهداری مؤسسات مذهبی وخیریه میگردیده. و بخشی مهم و شاید قسمت‌اعظم عواید موقوفات نصیب متولیان وقف وقاضیان و روحانیان مسلمان میشده[۶]. و چون علی‌الرسم مشاغل روحانی قاضیان و غیره قبل و بعد از غلبهٔ مغول ارثی بوده ، املاک موقوفه در تصرف روحانیان باقی میمانده و غالباً بکمک موروثی ایشان مبدل - میگشته[۷]. گذشته از این موارد «وقف اهلی» -

---

۱- موقوفات مراقد را «ابواب‌البر» مینامیدند. رجوع شود بجامع‌التواریخ ورق۶۰۸. و وصاف ص۳۸۲ و بعد؛ نزهت‌القلوب ص۸۱-۸۰.

۲- اینگونه موقوفات «ابواب‌الخیر» خوانده میشده.

۳ - در بارهٔ اینگونه موقوفات رجوع شود به : مکاتبات رشیدی ص ۲۳۷ - ۲۲۵ ، ۲۵۶-۲۵۲.

٤- شرح این زاویه‌ها در خوزستان درکتاب رحله ابن‌بطوطه (مجلد ۲ ص ۲۳-۲۲) آمده: هرزاویه شیخ و بزرگتر وامام و مؤذنی داردکه مخارجشان از محل‌عواید وقف‌برداخته میشود وکنیزان و غلامان متعلق بوقف در آنجا بوده‌اندکه خدمت مسافران میکردند و برای ایشان خوراکی‌تهیه می‌نمودند. مسافر میتوانست حداقل سه روز در زاویه بسر برد و منزل و غذا دریافت دارد. غذا عبارت بود از نان وگوشت و حلوا.

٥- اینگونه موقوفات را غازان خان برای شنب‌غازان - نزدیک تبریز - معین کرده (جامع‌التواریخ ورق ٦۱۰ ببعد). بنا بگفتهٔ ابن‌بطوطه (مجلد ۲ ص ۱۲۹) در ابواب‌البر شنب غازان بمسافران و مساکین‌غذائی‌مرکب از نان وگوشت بابرنج و روغن‌تهید می‌شده و حلوا میداده‌اند.

٦- در بارهٔ مثالها بدبعد رجوع شود.

۷- بدستخط خوارزمشاه تکش- منقول در کتاب‌التوسل محمد بغدادی - در بارهٔ وقف مدرسه‌ها و مساجد و تولیت قاضی خنف‌المکی و پس از وی فرزند او محمد خنف‌المکی (ص ۷۳-٦٩) رجوع شود.

که مخصوص نگهداری و معاش خانواده‌های سادات و اخلاف شیوخ صوفیه ذوی‌الاحترام و دیگر خاندانها بوده ـ نیز نادر نبوده است. در « وقف اهلی » منصب متولی ـ یعنی صاحب و آمر واقعی امور موقوفه علی‌الرسم موروثی بوده و به صدر خاندان موقوف‌علیه تعلق داشته[۱].

طبق فقه اسلامی هر کسی میتواند هرچیز و بویژه عقار (اموال غیر منقول) را بموجب وصیت‌نامه وقف کند : از قبیل اراضی ، باغها ، آسیاها ، نهرها و چشمه‌ها و دکاکین و کارگاههای صنعتی و بازارها وغیره. آنچه وقف شده «مُلک»الله شمرده میشود ولی از درآمد آن مؤسسات مذهبی ویا خیریه ویا اشخاص ویا خانواده‌هائی که وقف بنفع ایشان صورت گرفته ـ استفاده میکنند. مال وقف قابل فروش و رهن‌گذاری و اهداء و انتقال بغیر (افراد) نیست و از این رهگذر تقریباً بااموال کلیسا درکشورهای مسیحی ـ و بخصوص در اروپای قرون وسطی که رسم « غیرقابلیت انتقال» (Main morte) اموال مذکور معمول بوده ـ مشابهت کامل دارد. بااینحال تفاوت وقف اسلامی با اموال کلیسا در این است که واقف میتواند استفاده از مال موقوفه را مشروط بشرطی گرداند و در بسیاری از موارد حق تعیین متولی و دیگر مشاغل مربوط بموقوفات‌را برای خویشتن حفظ کند[۲]. وقف اسلامی‌را ، بسبب وجود

۱ـ درباره وقف ـ اولاد شیخ آهی فرخ زنجانی ، شیخ معروف صوفیه (در فاصله قرن یازدهم و دوازدهم میلادی میزیسته) در ولایت زنجان رجوع شود به « دستورالکاتب » ورق ۲۲۹d . در سند منقول حق وراثت شیخ خانقاه تأیید شده که « ارباب وکدخدایان و رعایا و مزارعان متوجهات خود بموجبی‌که در سال از دیوان مقرر شده و حکم داده‌ایم بوجه مصالح متبرك واخراجات صادر و وارد مستغرق شناسند وبیرون آن بهیچ آفریده‌یکدانگ زر و یکمن بار ندهند ».

در اینجا بوضوح گفته شده که معافیت مالیاتی امتیازی است که به‌متولی موقوفه داده شده نه متصرف آن.

۲ـ رشیدالدین در موقوفات خویش از این حق‌استفاده میکرده. رجوع شود به‌مکاتبات رشیدی ص ۲۵۶-۲۵۲.

این دوعلامت مشخصه ـ یعنی غیرقابلیت انتقال و شرایطی که واقف تعیین میکند ـ (و چون صحبت برسر اموال غیر منقول می‌باشد) باید یک شکل مشروط مالکیت فئودالی زمین شمرد.

موقوفات از معافیت مالیاتی برخوردار بوده، چیزی به دیوان نمی‌پرداختند[1]. و حق وصول همهٔ حقوق دیوانی به متولیان موقوفه منتقل میشده.

گرچه در ممالک اسلامی مؤسسهٔ متمرکزی، مانند کلیسای مسیحی، تکوین نگشته بوده و با اینکه اموال موقوفه در تصرف مؤسسات مذهبی و اشخاص متفرقه بوده ـ معهذا دیوان موقوفات براموال وقفی نظارت داشته است. چنین دیوانی در زمان سامانیان[2] و در دولت هلاکوئیان نیز وجود داشته‌است[3]. شخصی روحانی که صدرالصدور نامیده میشده در رأس دیوان موقوفات قرار داشته. وظیفهٔ اصلی این دیوان تحقیق و تعیین اصالت وقفنامه‌ها و اسناد و حل و فصل دعاوی و شکایات مربوط به تصرف و ادارهٔ اموال وقفی بوده است. درآمد متولیان موقوفات تنها از بهره‌برداری اراضی و بهره کشی از روستائیان ساکن آن بدست نمیآمده بلکه از قنوات و نهرها و بازارها و دکاکین و گرمابه‌ها و آسیاها و دیگر منابع عایدی که باجاره داده میشده نیز بهره میگرفته‌اند.

۱ـ مثلاً رجوع شود به (دستورالکاتب ورق ۲۲۵a-۲۲۵b) مکتوب خطاب به «شیخ بزرگوار قطب‌الزمان جمال‌الدین همدانی» در بارهٔ وقف وی در ولایات همدان. در مکتوب مزبور نوشته شده که از آن تاریخ املاک و مستغلات شیخ را که محتاج آبیاری است (مستغلات بطور اعم هرملکی را که مداخل دهد نیز گویند) از مال ومتوجهات و حقوق دیوانی واخراجات و زواید و عوارض و تکالیف و تخصصات و باغ شمارهٔ و خانه شماره و دیگر مؤنات معاف دارند. در بارهٔ اصطلاح «مستغل» رجوع شود به: ب. ن. زاخودر، «ترجمهٔ سیاست‌نامه» ص۲۱۹-۲۱۸ ـ تعلیق ۷٤. در بارهٔ اصطلاحات مالیاتی مذکور به فصل ۸ رجوع شود.

۲ـ رجوع شود به: و. و. بارتولد، «ترکستان» بخش ۲ ص۲۳۸، ۲٤۱.

۳ـ در برلیغ غازانی بمناسبت تأسیس ابواب‌البر از دیوان وقف یاد شده است (جامع‌التواریخ ورق ۶۰۷ب).

نقش تاریخی موقوفات عبارت از این بوده که منبع اصلی درآمد روحانیان و یا دقیق‌تر بگوئیم خدمهٔ دین و شیوخ درویشان[1] را تشکیل میداده - اینان گروه ویژه‌ای از طبقهٔ فئودال بودند که با بازرگانی کاروانی و بازار - که مرکز تولیدات صنعتگران شمرده میشده - رابطهٔ بسیار نزدیک داشته‌اند.

گروه بزرگی از روحانیان از محل عایدات موقوفات بزرگ، که براثر بهره‌کشی از روستائیان و صنعتگران بدست می‌آمده، متمتع میگشت و این افراد از متولی وقف «مواجب» و «مستمرئی» که بخشی از آن نقدی ولی قسمت اعظم آن جنسی بوده - دریافت میداشتند.

برسبیل نمونه مستخرجی از مفصل[*] مخارج موقوفه‌ای که غازان خان برای خانقاه بغداد تعیین نموده بوده[2] و متولی و مقسّم همهٔ عواید آن وزیر رشیدالدین (مورخ معروف) بوده، نقل میکنیم که بتصویب وزیر مزبور رسیده بوده (فی کل[*] یوم)[3]:

۱- در قرن سیزدهم و چهاردهم م. علماء و شیوخ و درویشان مانند ادوار بعد دو گروه مشخص را تشکیل نمیداده‌اند.

۲- در نامهٔ رشیدالدین به پسرش امیرعلی حاکم بغداد این موقوفه بنام «خانقاه پادشاه سعیدغازان‌خان» است. (مکاتبات رشیدی ص۳۶. در برلیغ غازان خان راجع به‌وقف بغداد سخن رفته (جامع‌التواریخ ورق ۶۰۷).

۳- بنظر میرسد که در نقل و ترجمهٔ بعضی از مطالب این مفصل اشتباهاتی جزئی - که به صحت استنتاج او خدشه‌ای وارد نمیاورد - روی داده. گذشته ازاین، چنانکه مرحوم استاد محمد شفیع ناشر و مفسر «مکاتبات رشیدی» در حاشیهٔ ص ۳۷ آن کتاب تذکر داده ارقام موثوق نیست. وی چنین‌میگوید: «کاتب اصل اعداد و مقادیر را بطریق رقوم سیاق نوشته - که تا بیک حد متباین است از طریق مروج هند - قرآت اینها را بظن خود کرده‌ام و درباب صحت آن وثوقی ندارم».

چون خواستیم حتی‌المقدور از احتمال اشتباه بکاهیم، ارقام ومطالب را از روی اصل چاپ لاهور نقل کردیم (مترجم).

مریدان | **شیخ**

نان گوشت | نان گوشت(روزانه)

۳۰من ۳۰من (برای همهٔ مریدان) | ۸من ۸من(من بغداد= ۲۹۵۰گرم)

بهاءحویج صابون | بهاءحویج نقداً

واجب شهر | واجب شهر

۳۰(دینار؟) ۳۰من | صر(۵دینار؟) ۳۰(دینار؟)(محتملاً ماهیانه)

جامه | صابون(محتملاً درماه) جامه (سالیانه)

۳۰ ثوباً(سالیانه) | واجب‌شهر زمستان

۸من دست

تابستان

دست

حفاظ (حافظان قرآن)

نان(روزانه‌برای همه) گوشت بهاءحویج صابون جامه(سالیانه)

واجب شهر

۵۰ من ۵۰من صر(۵دینار؟) ۵۰من ۵۰[۱]ثواب

بواب(دربان) | **مؤذن**

نفر | نفران(دونفر)

نان گوشت (روزانه) | نان گوشت

منان مناً | ۸ من ۸ من

صابون نقداً | آش صابون

واجب یومی | واجب شهر

مناً ۱ » (دینار) | ۳۰ قطعه ۸ من

نقد

واجب یوم

۱ » (دینارین ؟)

خازن کتب

نفر

نان	آش (روزانه)
مناً	قطعات (کذا)
صابون	نقداً
واجب شهر	واجب یوم
منا (محتملاً درماه)	،، (دینارین ؟)

مناول

نفر

نان	آش
نا (منا ؟)	قطعه
صابون	نقداً
واجب شهر	واجب یوم
منا	، » (دینار)

طباخ

نفران (۲ نفر)

نان	آش (برای دونفر)
۸من	۴۰قطعات
صابون	نقداً
واجب شهر	، » (دینار)
۸ من	

فراش

۱ نفر

نان	آش
۸من	اربع (؟) قطعه
صابون	نقداً
۸ من	۴ (دینار؟)

بنابراین تنها شیخ خانقاه در سال قمری ۳۵۴ روزه / ۱۰۶۲۰ دینار نقد و ۲۸۳۲ من (۸۳۵۴٫۴ کیلو) نان وهمان مقدار گوشت و صابون دریافت میداشت. و محتملاً صابون را میفروخته. مقدار صابون زیاد بوده و حدس زده میشود که در «کارخانات» دولتی یا وقفی تولید میشده. در اعیاد برای اطعام مساکین اجناس زیر مصرف میشده :

اخراجات

لیالی متبرکه

عیدین

حلاوه

عسل	روغن	آرد
۱۰من	۱۰من	۱۰من

رغایب

بدستور عیدین

قدر

ایضا

آش

گوشت	گندم	برنج
۲۰من	۱۰من	۱۰من
نان	روغن	دنبه
۳۰	۵۰من	منا
شمع		روغن قنادیل
۵۰عدد		۴۰من[۱]

و روزهای جمعه شمع ۱۰ عدد و در سراسر سال معادل سیصد دینار هیزم مصرف میگردیده[۲].

از مطالب فوق چنین نتیجه میگیریم که برای اطعام فقرا و مساکین فقط بخش کوچکی از درآمدآن موقوفهٔ بزرگ بمصرف میرسیده و سهم الاسد آن ـ باحتمال قوی ـ نصیب متولی میگشته.

شکی نیست که در عهد نخستین ایلخانان بت‌پرست مقدار بسیاری از اموال وقف را فاتحان تصاحب کردند[۳]. در دوران ایلخانان مسلمان، از غازان خان ببعد، بسیاری ازاراضی‌جزواملاك موقوفه گشت. ولی‌اموال وقفی‌زیادی‌نیز کماکان در تصرف متغلبان ـ یعنی «غاصبان و متجاوزان» که از بزرگان چادرنشین مغول و ترك بودند ـ باقی‌ماند. مثلا[۳] حمدالله مستوفی قزوینی میگوید که سراسر ولایت پشکل‌دره ـ مشتمل بر ۴۰ دهکده ـ وقف مسجد جامع قزوین بوده است ولی‌مغولان آن موقوفه را غصب و تصرف کردند[۴]. دیگر وی میگوید که :

۱ـ مکاتیبات رشیدی چاپ لاهور ص۲۳۹-۲۷.

۲ـ همانجا ص۲۴۰-۳۹.

۳ـ دراین باره رجوع شود به : آ. آ. علیزاده، «درباره انجو» CCNA شمارهٔ ۱ ص۱۰۰-۱۰۱.

۴ـ نزهت‌القلوب ص۶۷.

« و دیگر جامعها و خوانق و مدارس و مساجد و ابواب‌الخیر که ارباب تمول ساخته‌اند بسیارست ، همانا از پانصد بقعه در گذرد و برآن موقوفات بیشمار اما از آن کم بمنصب استحقاق میرسد و اغلب در دست مستأکله است »[۱].

تصاحب اموال‌وقف یکی‌از مظاهر مبارزه میان دو گروه از طبقهٔ فئودال بوده‌ یکی گروه بزرگان لشکری که اکثراً از صحرانشینان مغول و ترك بودند و دیگر روحانیان مسلمان.

میتوان گفت ، در ایران و کشورهای مجاور (جزو قلمرو دولت هلاکوئیان) ملکیت موقوفات واراضی‌وقفی‌دارای ویژگی زیر بوده است. گرچه طبق فقه اسلامی وقف اموال فقط بسود مؤسسات مسلمانان جایز شمرده میشده و وقف املاك بنفع کنیسهٔ یهودیان و یا کلیسای مسیحیان مجاز شمرده نمیشده ، معهذا در آن عهد حق‌وقف وامتیازات ناشیه‌ازآن شامل کلیساها و صومعه‌های‌عیسویان نیزمیگردیده. درکتاب تذکرهٔ حیات مجهول‌المؤلف مار-یابالاخا - ی سوم جاثلیق‌بزرگ کلیسای نستوری که اصلاً از قوم اویغور بوده (۱۲۸۱ - ۱۳۱٦ م. = ٦۸۰ - ۷۱٦ هـ.) نمونهٔ شایان توجهی‌ذکرشده است ، بدین‌مضمون :

«جاثلیق، دهکده‌ای راکه در مشرق مراغه قرارداشته - موسوم به « ده‌بی» - و به. . . . ۱۱ دینار ابتیاع کرده بود به‌این صومعهٔ مقدس[۲] اهداء کرد. و وقف کرد- یعنی‌بصورت ابواب‌الخیرآن مکان مقدس درآورد واملاك دیگری نیز ازقبیل‌باغات وتاکستانها و بستانها و اراضی‌مزروع دیگروغیره بدان اختصاص داد تادرآمد آن - یعنی‌محصولات آن اراضی- برای امرار زندگی‌و اطعام‌راهبان و تهیه روغن‌چراغها وشمع و نگهداری

۱- همانجا ص۱۱۵.

۲- صومعهٔ مراغه که به‌بهترین وجهی درسال۱۳۰۱م. تجدید بنا شد (پس‌ازکشتار و غارت) سال۱۲۹۵م.

و تعمیر و ترمیم آن بنای مقدس صرف شود. وی آن صومعهٔ مقدس را «مکا ـ دعومره» (شاه صومعه) نامید»[۱].

رآبان راهب سائوم نیز اموال غیرمنقولی را وقف کلیسای « سن ژرژ » مراغه که خود احداث کرده بود ، نمود[۲].

بعدها در زمان صفویه حق وقف و امتیازات متفرع ازآن بطور رسمی به اراضی ملکی صومعه های مسیحیان وبویژه زمینهای متعلق به صومعهٔ ارمنیان در اچمیادزین بسط یافت[۳] ولی این رویه ظاهراً فقط در ایران و قفقاز معمول بوده و حال آنکه در ترکیهٔ عثمانی صومعه های مسیحیان ناگزیر ، برای اینکه امتیازات و حقوق وقف شامل متصرفات ارضی آنها نیز گردد ، بطور ساختگی اراضی مزبور بمؤسسات مذهبی مسلمانان هبه میکردند و در هبه نامه یا وصیت نامه قید میکردند که حق اجاره و ادارهٔ اراضی مزبور را واقف برای خود حفظ میکند[۴].

خوانین مغول حتی قبل از آنکه اسلام آورند روحانیان را اعم از مسلمان و مسیحی (بمغولی «آرکائون») از هرگونه مالیات و خراجی معاف کرده بودند[۵].

املاک وقف در عهد ایلخانان مسلمان توسعه یافت و مسلماً بخش مهمی از اراضی را تشکیل میداده.

اراضی مُلکی (یا مِلکی)

حتی در قرن هفتم میلادی ، که هنوز فئودالیزم جامعهٔ خلافت را کاملاً

۱ـ « مار ـ یابالاخا » ص۱۳۸ . این امر در پایان سال ۱۳۱۰ م. وقوع یافت. « ملکا دعومره» کلمه ایست سریانی بمعنی « شاه صومعه ها» ۴۲۰۰۰۰ زوز (درهم) خرج ساختمان صومعه شد که برابر است با ۷۰۰۰ دینار ایلخانی.

۲ـ همانجا ص۱۳۱ .

۳ـ در این باره رجوع شود به «مقالات» (اچرکی) ای. پ. پطروشفسکی. ص ۲۳۴ـ ۲۳۳ ، ۲۴۷ـ۲۴۴ وضمیمهٔ شمارهٔ ۱۰ آن.

۴ـ در این باره رجوع شود به آ. د. نوویچف ، « در بارهٔ اقتصاد ترکیه » ص۵۶ .

۵ـ نصیرالدین طوسی ص۷۶۳ .

فرا گرفته و اشکال مالکیت فئودالی بحد اعلای تکامل نرسیده بود هم ، مفهوم «مُلک» یعنی مالکیت بلاشرط اموال غیرمنقول- مالکیتی که آزادانه ارثاً به اخلاف منتقل میشده و قابل فروش و انتقال بغیر بوده و باخدمت دولتی ملازمه نداشته - در فقه اسلامی مکنون گشته بود و وجود داشت. در جامعه های متکامل فئودالی- جامعه هائی که در جریان پاشیدگی خلافت تکوین یافت - و بخصوص در ایران ، اصطلاح «مُلک» (یا « ملک ») در عین حال به املاک کوچک روستائیان واراضی جماعات روستائی (اگر پس از غلبهٔ عرب اسماً همچون ملک دولت شناخته نشده بوده)[1] واملاک فئودالها - در صورتیکه ارباب(کلمهٔ فارسی- عربی مترادف «مالک» که جمع آن « ملاك» است)[2] زمین را بلاشرط و بدون اینکه مقید بخدمت دولت باشد متصرف و زمین اوقابل انتقال بغیر و واگذاری بارث بوده - اطلاق میگشته است. اصطلاح « ملک » بمعنی اخیر مفهوم تأسیسی فئودالی را میرساند که کاملاً با آللو - ی اروپای غربی(به مبحث «انجو» - توضیح مترجم رجوع شود) alleu و هایرنیک[3] ارمنی و وُتچین[4] روسی مشابهت دارد. مفهوم «مُلک » شامل حق مالکیت مالک برزمین وآب - یعنی نهر وقنات میگردیده - در صورتیکه انهار و قنوات مزبور توسط وی و یا اسلاف او احداث و یا خریداری شده بوده[5]. اصطلاح « اربابی » در مورد «مُلک » که نوعی از زمین داری فئودالی بوده بکار میرفته است.

۱- درباره « ملک » به این معنی رجوع شود به بعد : مبحث «اراضی روستائیان آزاد و مالک ».

۲- این اصطلاحات در منابع موجود فقط به متصرفان « ملک » - ها (املاک) اطلاق شده و نه بدیگرانواع مالکیت ارضی. میدانیم که اصطلاح «ارباب» در ایران بمعنی مفرد نیز استعمال میشود.

۳- رجوع شود به کتاب ن. آدونتس : « ارمنستان در دوران ژوستی نیان » ص ۴۵۵-۴۶۰.

۴- دربارهٔ انواع «ملک» رجوع شود به: مقالات ای. پ. پطروشفسکی ص ۲۴۷-۲۲۲.

۵- در موضوع حق تملک آب توسط مالک «ملک» در تألیف ب. م. آروتونیان تحت عنوان «دستگاه بزرگ اقتصادی صومعه درارمنستان درقرنهای ۱۷ و ۱۸» مفصلاً بحث شده.

طبق‌فقه اسلامی ، ازلحاظ نظری ، اراضی‌دشمنان مقتول و یا فراری که هنگام فتوحات اسلام در کشور بدست مسلمانان افتاده و یا اراضی کسانیکه در آغاز غلبه اسلام پذیرفته بودند و یا اراضی موات که توسط مسلمانان مشروب و مزروع گشته بوده ، همهٔ انواع اراضی‌مذکور ممکن بود «ملک» باشد و چنین‌نامیده میشده. ولی عمل در این مورد نیز مانند دیگر موارد بافقه نظری مباینت داشته. درفارس که درقرن دهم م. بیشتر اهالی وبخش مهمی ازمالکان اراضی آن زرتشتی باقی‌مانده بودند، قسمت مهم اراضی‌جزو «ملک» شمرده میشده[1]. وفقط درزمان خاندان بویه اراضی‌مزبور بدست مالکان جدید وخدمتگزاران دولت‌آن دودمان افتاده به«اقطاع» مبدل گشت.

درمنابع مورد استفادهٔ ما شواهد بسیار ـ مبنی براینکه املاک («مُلک»ها ، یا «ملک»ها) آزادانه خرید و فروش میشده ـ وجود دارد. بخش اعظم املاک وسیع رشیدالدین ـ وزیرمورخ ـ خریداری شده بوده. مثلاً درنامه‌ای که رشیدالدین به‌غلام خود سُنقُرباورچی حاکم بصره نوشته دربارهٔ املاک خویش‌چنین‌میگوید :

« واملاک ما که بمال خاص‌خود خریده‌ایم در شموطه و زمینی و جزیرهٔ عظمی‌و ضمیر (صیمره؟) » واقع است...»[2]

وی درنامهٔ دیگری خطاب به‌اعیان خوزستان چنین‌مینویسد :

« وچون اکثر قری که در ولایت مذکوره واقع‌است بقید ملکیت

---

۱. رجوع شود به‌ابن‌البلخی ص ۱۷۲-۱۷۱ ؛ شیرازنامه ص ۲۶ ؛ همچنین رجوع شود به : استخری ص ۱۰۸ بگفتهٔ استخری (ص ۱٤۲) خاندان بزرگ عرب که از اخلاف حنظلة بن‌تمیم از اهل بحرین بوده در زمان بنی‌امیه بسیاری از دهکده‌های آبادان و اراضی ولایت استخر را تصاحب کرد. درقرن دهم این خاندان تا سالی ده میلیون درهم خراج املاک خود را می‌پرداخته و حال آنکه درقرن دهم جمع مبلغ خراج فارس بین ۳۱ و ۵۷ میلیون درهم نوسان میکرده (رجوع شود به : پ. شوارتس، «ایران در قرون وسطی» مجلد ۳ ص ۲۱۰.

۲ـ مکاتیبات رشیدی ص ۱٤.

ما درآمده است ، بعضی از آن املاك خریده و بعضی که بکلی خراب و بایر بوده احیاء ممات کرده و بحسن کفایت ما معمور شده...»[1].

رشیدالدین در دیگر مکاتبات خویش نیز از املاك ابتیاعی که در خوزستان[2] و ولایت ملاطیه[3] و کرمان[4] دارد سخن میگوید. در ربع اول قرن چهاردهم شیخ-صفی‌الدین اردبیلی مرشد درویشان قریهٔ کرج را ابتیاع کرد[5]. شیخ صدرالدین فرزند وجانشین او نیز میکوشید قرائی خریداری کند[6]. اینگونه قراء جز «ملک» نبودند - زیرا که «ملک»ها تنها اراضی قابل انتقال و ابتیاع بوده‌اند[7].

در بارهٔ بهای املاك آنزمان فقط اطلاعات اندکی در دست است. رشیدالدین میگوید که پیش از دوران غازان‌خان:

«... اکثر آن بود که مدعی باطل دیهی ، از آن مالک متصرف بحق که ده هزار دینار ارزد ، با سی یا صد دینار زر (یابه‌اسبی) بمتغلبی فروخته بود و در خاطر او نشسته که این دیه ملک او بود و این زمان از آن منست...»[8].

ماریابالاخا - ی سوم اسقف بزرگ نستوری قریهٔ دهی را درسال ۱۳۰۱ م.

۱- همانجا ص۱۸۱.

۲- همانجا ص۱۸۰ : «ولایت بالای بند اغلب املاك ماست وآن املاك بمابطریقهٔ شرعی منتقل شده است».

۳- مکاتبات رشیدی ص۲۳-۲۲ : «مکتوب که برفرزند خود خواجه سعدالدین حاکم انطاکیه و طرسوس و سوس و قنسرین و عواصم و سواحل فرات نوشته است».

٤- مکاتبات رشیدی ص ۲۱ : «مکتوب که برفرزند امیر محمود حاکم کرمان نوشته و وصیت اهالی کرمان نوشته است».

٥- «مناقب شیخ صفی‌الدین اردبیلی» ورق ۲۰۲b : «... دیهی کرج خرید».

٦- همانجا ورق ۱۵۹b.

۷- چنانکه پیش گفتیم «اینجو» ملک ایلخان و اعضای خاندان او بوده.

۸- جامع‌التواریخ ورق ٦۲٤.

به ۱۱ هزار دینار خرید[1]. در پایان قرن سیزدهم، فئودال ارمنی امیرا از خانوادهٔ شاهزادگان کاپان، بنام ماخهوانیانتس ازشاهزاده سیوپیک‌بنام تارسائیچ تاکستانی را به‌چهارهزاردرهم خریداری کرد و به‌صومعه نوراوانک اهداء نمود[2]. استپانوس اُربلیان اسقف سیونیک ـ چند قطعه زمین را از مالکان اراضی‌آن ناحیه ـ در نزدیکی صخرهٔ بولور ـ تساکوت به قیمت ۲۰۰۰ درهم خریده تاکستانی در آنجا غرس کرد[3]. استپانوس اربلیان مزبور قریهٔ «چُوُ» را ـ که به ۱۲ هزار دینار خریده و از مالیات و متوجهات دولتی‌معاف بوده‌است نیز به‌صومعهٔ نوروانیک هدیه کرد[4].

«مُلک»ها قابل فروش و اهداء بغیر بوده بارث باخلاف منتقل میشده‌اند. مثلاً رشیدالدین در وصیت‌نامه‌ای که بهنگام بیماری تنظیم کرد برای فرزندان خویش املاک زیر را تخصیص داد: در

« دیار بکر و دیار ربیعه (بین‌النهرین‌علیا) بمعرفة نواب فرزند همام ابقاءالله تعالی ۵۰۰ ندان[5]

« الروم ـ بمعرفة فرزند جلال ابقاءالله‌تعالی ۱۵۹۰ « [6]

« بمعرفة نواب فرزند اعزپیرسلطان طال عمره (حاکم گرجستان) ۳۰۰ « [7]

« خراسان بمعرفة نواب فرزند احمد طول‌الله اعماره ۱۰۰۰ « [8]

وی گذشته از این، املاک فراوان در کردستان و عراق عجم و فارس و سیستان و غیره برحسب وصیت‌نامه وقف خدمتگزاران معتمد خویش و روحانیان

۱ـ ماریابالاخا ص ۱۳۸.

۲ـ استپانوس اربلیان ص ۲۷۰.

۳ـ همانجا.

۴ـ همانجا ص ۲۷۱.

۵ـ مکاتبات رشیدی ص ۲۳۱.

۶ـ همانجا ص ۲۲۸ ـ ۲۲۶.

۷ـ همانجا ص ۲۳۱.

۸ـ همانجا.

و اماکن مذهبی کرد[1] . طبق وصیت‌نامه مزبور رشیدالدین . . . ۷ نخل به ملکیت فرزند خویش احمد و . . . ٥ به‌فرزند دیگرخود علی‌و دخترخود هدیه ملک (مجموعاً . . . ۷ نخل در عراق عرب) داده است[2] .

اصطلاح « ملک موروث » در تألیف خواجه نظام‌الملک نیز دیده میشود[3] . وصاف میگوید که درفارس املاک موروثی و خریداری که در ظرف مدت چندین قرن در دست «ارباب و ملاک» بوده فراوان است[4] . درکتاب «دستورالکاتب » از شخصی‌بنام مولانا کمال‌الدین که در بلوکات مختلف مالک املاک مختصر موروثی و خربداری بوده ، سخن رفته است[5] . در یک سند دیگر مجموعهٔ مزبور حق وراثت متصرفان ومالکان‌املاکی که بخطا بنفع دیوان مصادره گردیده بوده ، شناخته شده است[6] ملک عماد زوزنی شاعر قرن یازدهم خواسته بود :

« که املاک وجهات خود که میراث یافته‌بود وقف علما و زهاد کنند » .

سلطان سنجر (قرن دوازدهم) را به‌ملک معزالدین حسین غوری سلف سلالهٔ کرت ـ که اسیر سلطان بود . . .

« . . . رحم آمد ، املاک و اسباب زرخرید ملک را فرمود تا از رقبهٔ دیوان بیرون کنند ، و بملک ارزانی داشت »[8] .

۱ـ همانجا ص ۲۳۲ - ۲۲٥ (همچنین رجوع شود به « دستگاه اقتصادی فئودالی رشیدالدین ـ نوشتهٔ ای. پ. پطروشفسکی ص ۹۱-۹۰) .

۲ـ مکاتبات رشیدی ص ۲۳٤-۲۳۳ و اثر فوق‌الذکر پطروشفسکی ص ۹٤) .

۳ـ سیاستنامه چاپ خلخالی‌ص ۲٤ .

٤ـ وصاف ص ۲۳۱ .

٥ـ دستورالکاتب ورق b ۱۱۰ .

٦ـ همانجا ورق ٤۷b .

۷ـ دولتشاه ص ۷۱ .

۸ـ همانجا ص۲٦۸ - ۲٦۷ . دراینجا صحبت از تجویز فروش املاک دیوانی توسط سلطان است.

امیر یمین‌الدین طغرائی پدر ابن یمین شاعر سربدار ، در زمان الجایتوخان (١٣٠٤-١٣١٦ م. = ٧١٦-٧٠٤ هـ.) املاک و اسبابی درقصبهٔ فریومد (خراسان غربی) خریداری کرده در آنجا مسکن گزید[١]. و حتی در نیمه دوم قرن یازدهم نیز بازماندگان وی در آنجا زندگی میکردند[٢]. دولتشاه صاحب تذکرة الشعراء (قرن پانزدهم م.) دربارهٔ خویشتن میگوید که چون مقروض شد وتوانائی پرداخت مالیات دیوان نداشت بالضروره هرروز بخشی از ملک موروثی پدری را فروخته به‌قرض‌ها میداده[٣]. باباسودائی ابیوردی شاعر (آغاز قرن پانزدهم) در ناحیهٔ ابیورد (خراسان) قریهٔ سنگان را برسبیل ملکیت متصرف بوده ، زیرا که حتی‌درپایان قرن پانزدهم نیز ملک مزبورباخلاف وی‌تعلق‌داشته، واو درآن زمین‌مدفون گشته بوده[٤]. ظهیرالدین مرعشی نقل میکند که در ربع اول قرن هشتم‌هجری امیر رکن‌الدوله کیخسروشاه از خاندان باوندیان قلمرو خویش را در مازندان ترک گفته به‌رستمدار نقل مکان نمود و دهکدهٔ پیمت را در آنجا ابتیاع کرد و اخلاف وی در زمان تألیف کتاب ظهیرالدین(در حدود سال ١٤٧٦ م. = ٨٨١ هـ.) قریهٔ مزبوررا متصرف بوده‌اند[٥]. امیر ایرنچین مغول از قبیلهٔ کرائیان که مذهب نستوری مسیحی‌داشت قریهٔ بزرگی را در مراغه به‌کلیسای مارشالیت ـ که مدفن اعضای خانوادهٔ وی بوده ـ اهداء کرد[٦]. ایلخان الجایتون در زمستان سال ١٣١١/١٢ م. (٧١١/٧١٢ هـ.) برای اسقف بزرگ نستوری مارپاپالاخ‌سوم مستمری سالیانه به‌مبلغ . . . ٥ دینار معین و قرائی‌را درناحیهٔ بغداد باو بخشید تاجبران خسارتی‌که براثرتصرف یکی‌از مقرهای اسقف ـ یعنی قلعهٔ شهر اربیل(آربل) ـ که در ١٣١٠ م. بدست مسلمانان افتاده

١- همانجا ص٢٧٣.

٢- همانجا ص٢٧٥.

٣- همانجا ص٢٩٢.

٤- همانجا ص٤٢١.

٥- ظهیرالدین مرعشی. تاریخ طبرستان ص ٢٦٦.

٦- مارپابالاخا ص١٧٩-١٧٨.

بوده ـ بشود[۱].

ملک علی‌الرسم مالیات به‌دیوان می‌پرداخته ، ولی نه همهٔ املاک. برخی املاک بنام « ملک حرّ » (ملک آزاد) موسوم بوده‌اند ـ یعنی از پرداخت مالیات دیوان معاف بوده[۲] ـ بدیگر سخن مصونیت مالیاتی داشتند. در رسالهٔ مالیاتئی که به خواجه نصیرالدین طوسی منتسب است گفته شده اراضی و باغهائی که سلاطین سلف بعلل گوناگون خراج برآنها وضع نکرده‌اند « حرّ » نامیده میشوند و قیمت اینگونه اراضی گرانتراست. وکسانی‌هستند که خراج اراضی‌ایشان حذف شده واین قبیل اراضی را در بعضی نواحی « اسقاط »[۳] و در برخی‌دیگر « موضوع »[٤] مینامند. در بارهٔ بعضی کسان هم مبلغی برسم « ادرار »[٥] معین‌شده و بجای آن مبلغ ایشانرا از خراج معاف و برای زمین‌معاش بآنان میدهند. و این‌سه‌نوع زمین، یعنی«حرّ» و « اسقاط » و « ادرار » برسبیل« میراث» باخلاف منتقل و قابل فروش بکسان دیگر میباشد[٦] و جزو « مال و دستگاه » اشخاص‌شمرده میشود و این‌تسهیل‌مالیاتی‌هرگز لغو نمیگردد و یاسای کبیر چنگیزخان نیر چنین است که تسهیل مقرر درآن را غیر قابل‌تغییر می‌دانند تا مال و منال اشخاص کاهش نپذیرد[۷].

این‌قسمت بسیار جالب توجه است. زبرا «ادرار» را نیز باملاک شخصی که قابل‌فروش و انتقال بارث بوده در یک ردیف قرار داده است و حال آنکه در آغاز امر « ادرار » مستمرئی بوده که درمقابل خدمت به مأموران کشوری و روحانیان

۱- همانجا ص۱۷۹ .

۲ رجوع‌شود به«تاریخ اقوام ازبکستان». مجلد اول. ص۲۳٤ .

۳- این کلمهٔ عربی بمعنی «افتاده » است و فقط در زبان مستوفیان بمعنی معافیت از مالیات و خراج بوده.

٤- بمعنی « برداشته شده » و « مستثنی شده ».

٥- ادرار = مستمری ـ مواجب.

٦- بیکدیگر.

٦ خواجه‌نصیرالدین طوسی ص۷٦۱ - ۷٦۰ (§۷).

داده میشده است[۱]. اینگونه اراضی بخاطرمنافع فئودالها باملاك شخصی یک کاسه شدند و مرز میان زمین‌داری فئودالی مشروط و غیر مشروط سترده شد.

اما راجع به ملکهای شخصی که موضوع مالیات بوده‌اند... بسیاری از آنها (و شاید اکثرشان) از تسهیلاتی برخوردار بوده، نه خراج بلکه «عشر» یا «دهیک» می‌پرداخته‌اند. رشیدالدین درنامه‌ای که بفرزند خود شهاب‌الدین حاکم خوزستان نوشته سواد «جدول وجوهات دیوانی» جدید را در ناحیهٔ مزبور نقل میکند[۲]. طبق جدول مزبور خراج زمین- صرف نظر ازدیگر مالیاتها - در اراضی‌دیوانی‌برابر با ٪۶۰ جمع محصول بوده و در اراضی «اربابی» یعنی «ملك» فقط ده درصد محصول یا «عشر» اخذ میگردیده[۳]. طبق «قانون» جدید مالیاتی بلوك اصفهان که در عهد غازان‌خان و رشیدالدین به‌تصویب رسیده بوده نیز از اراضی‌مزروع «ده‌یک» مالیات گرفته میشده[۴]. کمی مالیات املاك شخصی و اخذ ده‌یک محصول تسهیلی بوده برای «ارباب» و صاحب ملك نه‌روستائی - مزارع، که از محصول «بهرهٔ مالکانه» به‌ارباب می‌پرداخته و میزان بهرهٔ مزبور مربوط بوده به شرایط اجارهٔ مزارعهٔ زمین که نسل‌بعد نسل برقرار شده بوده است[۵].

در منابع مورد مطالعهٔ ما غالباً از دعاوی واختلافاتی که برسرحق «مالکیت» فلان ویا بهمان دهکده میان مالکان اراضی درگرفته بوده سخن رفته است[۶]. این دهکده‌های مورد دعوی جز «ملك» نمیتوانستند باشند.

گاهی‌هم موضوع این دعاوی - دعاوئی که غالباً بصورت جنگهای خصوصی

۱- به‌بعد (مبحث «ادرار و مقاصه») رجوع شود.

۲- مکاتبات رشیدی ص ۱۲۳ - ۱۲۲. بطوریکه در نامهٔ مزبور یاد شده اصل جدول جدید مالیاتی خوزستان را بر «صحیفه‌ای از مس» نقرکرده بودند.

۳- مکاتبات رشیدی ص ۱۲۳-۱۲۱.

۴- همانجا ص۳۳.

۵- در این باره به فصل هشتم کتاب رجوع شود.

۶- جامع‌التواریخ ورق ۶۲۴-۶۲۲.

واقعی درمیآمده - املاك شیوخ صفویه و کسان و مریدان ایشان واقع میشده. مثلاً میان شیخ علاءالدین منصور - یکی از فرزندان شیخ صفی‌الدین (۱۲۰٤-۱۳۳٤م. = ۶۵۲-۷۳۵ ه.) و جلال‌الدین جوینی‌نوادهٔ وزیر مقتدر و حریص- شمس‌الدین محمدجوینی‌صاحب دیوان- برسر«دیهی» دراطراف اردبیل اختلاف ونزاع در گرفت. جلال‌الدین از ساتـولمیش کـه رئیس یکی از قبایل صحرانشین دشت قپچاق بوده کومک طلبید. شیخ صدرالدین که در آن عهد رئیس و مرشد درویشان صفوی بود (۱۳۳٤-۱۳۹۲م. = ۷۳۵-۷۹٤ ه.) کوشید وساطت کند تا طرفین مصالحه کنند ولی موفق نگشت. ساتـولمیش سه تن - از فرستادگان شیخ صدرالدین را بازداشت کرد و سپاهیان قبیلهٔ خویش را به دهکدهٔ متنازع فیه گسیل داشت وده را غارت کرده « آلات » « جماعت دیه » را تصاحب کرد. شیخ صدرالدین روستائیان جماعت روستائی دهکدهٔ الارق را که ملك وی بود علیه صحرانشینان ساتولمیش فرستاد. پیکاری درگرفت و الارقیان تفوق یافتند. مؤلف محترم «صفوة‌الصفا» این موفقیت را اثر معجزه ویاری شیخ صفی‌الدین، که مدتها پیش از آن زمان درگذشته بوده، دانسته است[1].

جوانی بنام تاج‌الدین ادعائی واهی - برسر دهکدهٔ «دیرنی‌لیك» که ملك شیخ صدرالدین بوده داشت و میگفته که درآن ملك شریک است[2]. شخص دیگری بنام میرك نوادهٔ طورغای آختاجی برسر دهکدهٔ جورك که ملك شیخ صدرالدین بوده باوی دعوی داشت و میگفته که حصه‌ای از ملك مزبوراز آن اوست[3]. پیره یحیی- گرمرودی - یکی از مریدان شیخ صفی‌الدین و ملك محمد گرمرودی بخاطر زمینی دعوی داشتند و کارسیان آن دو بهجنگ و پیکار کشید[4].

۱- صفوة‌الصفا. ورق‌های ٤٧.a - ٤٦٩a. مؤلف مبارزهٔ مسلحانه میان دو طرف را در اینجا «حرب» نامیده است.

۲- همانجا، ورق ٤٧.b - ٤٧.a

۳- مناقب شیخ صفی‌الدین اردبیلی ورق ۵۲a - ۵۱b.

٤- همانجا ورق ٢٤b.

در زمان ایلخان ابوسعید بهادرخان مردی از قبایل قپچاق بنام چین بک ـ که از اشراف صحرانشینان بود ـ نوادگان شیخ زاهد گیلانی و روستائیان ایشانرا[1] تحت فشار قرار داد ومیخواسته «مزرعهٔ»[2] حنبلی را که بعدها «اورونکد» نامیده شده تصاحب کند[3]. شیخ صفی‌الدین میکوشید تاچین بک انصاف دهد ومیگفت، تونباید یورت خویش را در حنبلی برقرار کنی زیرا آن زمین از آن فرزندان شیخ شمس‌الدین پسرشیخ زاهد میباشد وبتو زیان‌خواهد رسید»[4] ولی‌چین بک دست از لجاج نمیکشید وکار بمحضر ایلخان‌ابوسعید کشید و وی بخاطر احترام شیخ صفی‌الدین‌و شیخ زاهد دعوی را بنفع نوادگان شیخ زاهد فیصله داد[5].

اگر موضوع اعجاز شیخان را ـ که در تذکره‌های اولیاء صوفیه امری احتراز ناپذیراست ـ برکنار کنیم واقعیت زنده زندگی‌اجتماعی‌و روزمرهٔ آنزمان باقی‌میماند: یعنی‌مبارزه بیرحمانه میان فئودالها بخاطرتصرف املاک و اراضی و قریه ها.

اراضی «اقطاع»

در فقه اسلامی‌اهدای مشروط زمین ـ همچون قسم خاصی از مالکیت ارضی‌ـ در نظر گرفته نشده است. اینگونه اراضی‌اسماً دولتی یادیوانی‌محسوب میشده. ولی دراین‌مورد بایک جعل‌حقوقی‌سرکار داریم. اهدای مشروط زمین ـ بخصوص پس ازآنکه به تیول (fief) موروثی تبدیل گشت ـ در واقع بصورت قسمی خاص از زمین‌داری فئودالی درآمد و ما حق داریم آنرا چنین بشماریم.

تفاوت اصلی بین اراضی دیوانی و اهدای مشروط زمین بصورت «بنفیس»

۱ـ سلسلة‌النسب صفویه ورق ١٥١.

۲ـ دربارهٔ معنی اصطلاح «مزرعه» به فصل‌ششم رجوع شود.

۳ـ در این باره رجوع شود به «سلسلة‌النسب صفویه» ورق١٦٤-١٦١.

٤ـ همانجا ورق ١٥١.

٥ـ همانجا.

(Bénéfice) و «فیف» (fief)[1]- یعنی «اقطاع» و نظایر آن عبارت از این بود که در مورد اول دولت همچون مالک منحصر بفرد اراضی مزبور ظاهر میشده و مستقیماً از طریق دستگاه مالی خویش از متصرفان اراضی- یعنی روستائیان - بهره کشی مینموده و در مورد دوم حق اخذ بهره و بالنتیجه بهره کشی از روستائیان (و بعدها حق ادارهٔ اراضی را هم) به زمین دار مقطع منتقل میکرده و ضمناً مالیات در مورد اخیر بصورت «بهره» درمیآمده.

در اینجا باید خاطر نشان کنیم که برخلاف بعضی از مؤلفان شوروی[2] ما اراضی اهدائی مشروط را جزو اراضی دولتی محسوب نمی کنیم. و فقط اراضی دیوانی را که مالک منحصر بفرد و متصرف و بهره بردار از آن دولت است - اراضی دولتی میخوانیم. ویژگی فئودالیزم در بسیاری از کشورهای آسیا و مصر عبارت بوده از فراوانی (وگاهی تفوق مقدار) اراضئی که مالیات و بهرهٔ آن توأم میشده. اما راجع به فیف fief... در کشورهای مشرق نیز تکامل آن ، برروی هم ، از همان طریقی

۱- بنفیس = اراضی که بهره برداری از آن در مقابل خدمت از طرف سنیور یا سلطان به « واسال » یا امیر و یا مالک داده میشده. حق این بهره‌برداری نخست برای مدت عمر صاحب بنفیس بوده ولی بعد بصورت ارثی درآمد. تفات «بنفیس» با «آللو» (alleu) این بود که اراضی آللو alleu از هرگونه تعهد خدمت معاف بوده.

فیف fief یا فئود féod در اروپای غربی فئودال در قرون وسطی بتقریب مطابق اقطاع بوده و مشابهتی باتیول و سیورغال داشته. یعنی زمینی که از طرف « سوزرن » یا سطان به‌تابع ویا « واسال » بشرطه انجام خدمت نظام و برخی‌خدمات دیگرداده میشده. (مترجم)

۲- مثلاً رجوع شود به « تاریخ کشورهای شرقی در قرون وسطی » که تحت نظر ف. ای. آتسامب و غیره تألیف شدن. چاپ ugu . مسکو ۱۹۵۷ ص ۲۰۱-۲۰۰ و ۳٤٦- ۳٤٥ (در فصول مربوط به‌تاریخ ترکیه . نوشتهٔ ن. آ. اسمیرنوف) . مؤلف مینویسد که گویا در ترکیه « زمین برای تصرف موقتی به فئودالها داده میشده » ولی در همانجا اینگونه واگذاریها را فیف fief (اقطاع) میخواند و از تیول و اقطاع در مقابل خدمت نظام سخن میراند دراین‌مورد تناقضی وجود دارد چون درعلم‌تاریخ «فئود» یا فیف fief به‌زمین‌اهدائی مشروط و موروثی اطلاق میشود.

بوده که درممالک اروپائی‌صورت گرفته. البته در آسیا ، دولت(یا سلطان ویا امام- طبق مفهوم فقه اسلامی) حقوق عالیه مالکیت اقطاعات و- در موارد معینی- حق مصادرهٔ آنها و یا انتقال بدیگران را- برای خود محفوظ میداشته. ولی در اروپای غربی‌و روسیهٔ قدیم نیزوضع چنین‌بوده و ازاین‌جهت این‌ویژگی منحصر به‌مشرق‌زمین نبوده است. و ما دراینجا علامت مشترك مالکیت فئودالی‌زمین‌را مشاهده میکنیم. باین معنی که زمین دارای چندین مالک است که برسبیل سلسلهٔ مراتب تابع و متبوع یکدیگر میباشند.

از اقسام گوناگون « بنفیس » Benefice و «فیف» fief ، «اقطاع» بیشتر واجد اهمیت تاریخی بوده. اصطلاح عربی‌اقطاع[1] مأخوذ از برخی کلمات قرآن است که ازهمان ریشه ساخته شده[2]. بطوری که دو تن‌از محققان خارجی(مقصودغیرشوروی است- م.) - آ. پولیاك و ف. لوکه‌گارد- خاطر نشان ساخته‌اند[3] در قرآن از اهدای « قطعات» کوچك زمین- مانند باغ و مزرعه وتاکستان ، بمالکیت اشخاص، بدون هیچ‌شرط و قیدی ، سخن رفته. و بنابراین‌در آنزمان هنوز صحبت از مالکیت گروهی از فئودالها و بهره‌کشی از روستائیان تابع و مقید در میان نبوده است.

اهدای مشروط زمین از نوع بنفیس (Bénéfice) در نیمهٔ دوم قرن هفتم م. درعهد بنی‌امیه متداول شد ، و بالطبع اصطلاح « اقطاع» مأخوذ از قرآن در مورد آن بکار رفت : زیرا روحانیان اسلامی‌میکوشیدند تاهمهٔ روابط جدیدی راکه پس از غلبهٔ عرب در قلمرو خلافت پیدا شده بود به‌قرآن و یا احادیث مستند سازند. فقیهان مسلمان در قرنهای هشتم ونهم از چند نوع « اقطاع» اطلاع داشتند ولی‌فقط

۱- کلمهٔ عربی «اقطاع» از فعل «قطع» - بمعنی بریدن ، سهم کردن (زمین).

۲- قرآن ، سورهٔ ۱۳ ، آیهٔ ٤ که سخن از قطعات زمین همسایهٔ یکدیگر- « قطع- متجاورات » - رفته - در مورد « اعناب و زرع و نخیل ».

۳- ص ۲۰۰ A. n. Poliak - la féodalité islamipue

ص ١٤ F. Lokkegaard. Jslmic Toxativ

یک نوع از آن اقطاعها ـ یعنی «اقطاع تملیک» متضمن اهدای زمین بوده. و دیگر انواع آن ـ مانند «اقطاع اجاره» و «اقطاع استقلال» و غیره فقط بمعنی تفویض حق استفاده از بخشی عواید اراضی دولتی و بازارها وغیره بوده ـ درمدتی بسیار کوتاه. بدیگر سخن استفاده از بهرهٔ زمین و مستغل[1]. «اقطاع» زمان خلافت نوع خاصی از «بنفیسر» بوده وباشکل بعدی «اقطاع» که بارث منتقل میشده کمتر مشابهت داشته.

ك. بکر یکی از محققان خارجی است که مقطع ـ اقطاع دار ـ را فقط واسطه‌ای میان دولت (مالک زمین) و روستائی میداند و میگوید که مقطع درآغاز جزتحصیلدار مالیات نبوده و می کوشیده خودکامانه حدود حقوق خویش را بسط دهد[2]. بکر ماهیت «اقطاع» را درك نکرد زیرا از دریچهٔ دیدگان فقیهان بوقایع می‌نگریسته و بعبارت دیگر از وراء ظاهر مجعول حقوقی واقعیت تاریخی را مشاهده نمی کرده. آ. پولیاك «اقطاع» را پدیده‌ای مربوط به‌عهد فئودالیته میداند و از این رهگذر حق بااوست ـ گرچه در مورد دیگری با «بکر» موافقت کرده میگوید که عدم مشابهت اصلی «فئودالیزم شرقی و غربی» عبارت از این است که گوئی فئودالیزم شرقی بطور کلی برپایهٔ «اقتصاد پولی»[3] قرار داشته[3]. برروی هم اکثر مورخان غربی بجای آنکه فئودالیزم شرقی و غربی را انواع ویژهٔ شکل واحدی بدانند، میکوشند عدم تشابه اصلی آن دو را مبتنی براختلاف اساسی قلمداد کنند و علامات و اثار درجهٔ دوم را همچون ویژگی‌های اصلی بشمارند.

از میان محققان شوروی آ. یو. یاکوبوسکی[4] و ب. ن. زاخودر[5] و و. آ.ـ

۱ـ رجوع شود به ص ٦٤ـ٩ «F. Lokkegaard. Islamic Taxation»

۲ـ ص ۲۱۸ به‌بعد C. H. Becker. Islamstudien, I,

۳ـ ص ۲۰ به‌بعد A. n. Poliak. La féodalité Islamique

ص ۲۳٤ C. H. Becker. Islamrstudien, I,

٥ـ آ. یو. یاکوبوسکی، «جامعهٔ فئودالی آسیای میانه» ص ٥ ۲ ببعد؛ آ. یو. ـ یاکوبوسکی، «نهضت سلجوقی» ص ٩٤٤ ببعد؛ آ. یو. یاکوبوسکی در کتاب «تاریخ اقوام ازبکستان» مجلد اول ص ۳۸۹ ببعد.

٦ـ ب. ن. زاخودر، «تاریخ شرق در قرون وسطی» ص۹۳ـ۹۲، ب. ن زاخودر «خراسان».

گاردلوسکی[۱] و آ. آ. علی‌زاده[۲] و آ. م. بلنیتسکی[۳] و نگارندهٔ این سطور[۴] در بارهٔ «اقطاع» پژوهش کرده‌اند.

آ. یو. یاکوبوسکی و ب. ن. زاخودر بسط رسم «اقطاع» و تبدیل آن را به‌نوع رایج زمین‌داری فئودالی با غلبه وفتوحات ترکان صحرانشین قره‌خانی در آسیای میانه و سلجوقیان در آسیای مقدم (قرن یازدهم) مربوط میدانند[۵]. و. آ. گاردلوسکی در بسط این نظر دورتر رفته صراحتاً معتقد است که «ریشه‌های «فیف» fief و یا اقطاع در آسیای شرقی قرار داشته و متضمن نفوذ قدیمی مغولان در قبایل ترك بوده است». وی «اقطاع» را از سازمان جنگی قبایل صحرانشین مغول و ترك در آسیای مرکزی مأخوذ میشمارد[۶]. این عقیده تاحدی با نظر پولیاك مشابهت دارد[۷].

در ایران «اقطاع» در چه زمانی از صورت «بنفیس» خارج شده موروثی شد؟ آ. یو. یاکوبوسکی گمان میکرد که «گرایش فئودالهای تازه بدوران رسیده این بود که «اقطاع» را به‌زمین ملکی دائمی مبدل کنند» واین گرایش هم از قرن یازدهم م. معلوم و واضح بوده[۸]. ب. ن. زاخودر معتقداست که «اقطاع» هم از قرن یازدهم م. در زمان سلجوقیان، به «فیف» لشکری مبدل شده بوده[۹].

۱- و. آ. گارد لوسکی «دولت سلجوقیان» ص ۸٦ ببعد.

۲- آ. آ. علی‌زاده، «در موضوع اقطاع» CCNA شمارهٔ ۱ ص ۱۳۵-۱۲۷.

۳- آ. م. بلنیتسکی «در بارهٔ روابط اجتماعی در ایران» ص ۱۲۰.

٤- ای. پ. پطروشفسکی، «حمدالله‌قزوینی» ص ۸۸ ببعد؛ ای. پ. پطروشفسکی، مقالات ص ۱۵۳ ببعد، ۱۸۵ ببعد.

۵- به‌حواشی قبل رجوع شود. (۲-۱)

٦- و. آ. گاردلوسکی دولت سلجوقیان ص ٦۹-۷۰.

۷- آ. ن. پولیاك، نفوذ یاسای چنگیزخان - ص ۸٦۲.

۸- آ. یو. یاکوبوسکی، «جامعهٔ فئودالی آسیای میانه» ص ۲٦.

۹- ب. ن. زاخودر، «تاریخ مشرق در قرون وسطی» ص ۹۳-۹۲ - به‌حواشی که زاخودر به‌ترجمهٔ «سیاستنامه» نوشته نیز رجوع شود.

نویسندهٔ این‌سطور درتألیفات خویش، باستناد قطعه‌ای از سیاستنامه خواجه‌ـ نظام‌الملک[1] دربارهٔ «اقطاع» ، حدس‌زده بود که درزمان سلجوقیان متصرف«اقطاع» فقط حق وصول بهره را از رعایا داشته نه حق اداره و حکومت برآنانرا ، و فقط در زمان تسلط مغول «اقطاع» بصورت واقعی‌مالکیت مشروط و موروثی‌زمین یا « فیف موروثی» درآمده[2] . ولی اکنون ما با آ. یو. یاکوبوسکی و ب. ن. زاخودرـ دایر براینکه در قرن یازدهم م. « اقطاع» اگر نظراً بصورت « فیف لشکر یان » (تیول لشکری) در نیامده بوده عملاً چنین بوده ـ هم عقیده شده‌ایم.

اکنون بنظر چنین میرسد که کتاب نظام‌الملک برای حل موضوع اقطاع در قرن یازدهم منبع قابل وثوقی نیست. نظام‌الملک نمایندهٔ کارمندان و مستوفیان کشوری وهواخواه سیاست مرکزیت بوده واز سنت مرکزیت خواهی‌خلافت سخت دفاع میکرده و دولت‌را صاحب ومالک عالیجاه واصلی‌تمام‌اراضی‌میدانسته وباجریان پاشیدگی و تفرق که لازمهٔ فئودالیزم است مأیوسانه مبارزه میکرده است. وی در تألیف خویش«اقطاع»را نه‌آنچنانکه در واقع درقرن یازدهم بوده ، بلکه آنچنانکه‌ـ از نظرگاه سنت کهنهٔ مرکزیت طلبی‌خلافت ونظرهای فقه اسلامی ـ میبایست باشد تعریف کرده. وچنانچه بخواهیم بهواقعیت زندهٔ تاریخی استناد کنیم ـ و نه ظواهر حقوقی ـ نمیتوانیم نظر خویش را بکتاب نظام‌الملک مبتنی سازیم.

کلود کائن (Claude Cahen) مورخ و جامعه‌شناس فرانسوی یادآور شده که « اقطاع » در زمان تأسیس خلافت جنبهٔ فئودالی نداشته ودر فاصلهٔ قرنهای نهم و دهم م. ـ چون بتدریج مشاغل عمومی که مربوط به«اقطاع» بوده و باآن ملازمه داشته جنبهٔ فئودالی پیدا کرد ـ « اقطاع » نیز بصورت فئود (فیف) درآمد. بعقیدهٔ ك. کائن رسم«اقطاع» در زمان «دیکتاتوری نظامی» آل‌بویه، همچون فئود(فیف)،

۱ـ سیاستنامه ، چاپ خلخالی ص ۲۲. در آنجا گفته شده : « مقطعانی که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشان را بررعایا جزآن فرمان نیست که مال‌حق بستانند بوجه‌نیکو و چون آن بستدند رعایا بتن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن باشند ».

۲ـ ای. پ. پطروشفسکی ، « حمدالله قزوینی » ص۸۸۶-۸۸۱.

باوج تکامل خود رسید و سپس سلجوقیان آنرا پذیرفته فقط تغییرات جزئی در آن بعمل آوردند[1].

با این نظر بدشواری میتوان موافقت کرد : زیرا که در زمان سلجوقیان اقطاع موروثی عملاً رسم رایج گشت و تصرف اراضی « اقطاع » جنبهٔ سلسلهٔ مراتب پیدا کرد - زیرا مشاغلی که اراضی اقطاعی بخاطر اشتغال و انجام آنها داده میشده نیز تابع سلسلهٔ مراتب بوده. دیگر اینکه ، در دولت آل بویه وهمچنین سامانیان هنوز بزرگان صحرانشین تسلط نداشتند. و فقط در امپراطوری سلجوقیان «اقطاع» بصورت سلطهٔ بزرگان لشکری وصحرانشین وفاتحان ترك برروستائیان ایرانی درآمد. بدینقرار درتکامل رسم«اقطاع» (که یک پدیدهٔ فئودالی بوده) غلبهٔ سلجوقیان مرحلهٔ مهمی را تشکیل میداده :

ظاهراً در قرن یازدهم « اقطاع » در ایران بردیگر اقسام زمین داری فئودالی تفوق داشته. اما رواج «اقطاع» وگرایش آن بسوی موروثی شدن در قرن دهم م. مشهود بوده است. آکادمیسین و. و. بارتولد موردی از تملك یك ناحیه از قهستان را که خاندان سیمجوریان در طول مدت چهار نسل برسم اقطاع متصرف بوده ذکر میکند[2].

در منابع متأخرتر تاریخ فارس - از قبیل فارسنامهٔ ابن البلخی (قرن ۱۲ م.) و ابوالعباس احمدبن ابی الخیر زرکوب شیرازی (نیمه قرن ۱۴ م.) - که ازمنابع متقدم- محلی(که اکنون از دسترس بیرون شده) استفاده کرده‌اند اطلاعات جالب توجهی یافت میشود. ابن البلخی ضمن سخن از مقررات مالیاتی فارس در زمان خلیفه المقتدر (۹۰۸-۹۳۲ م. = ۲۹۶ - ۳۲۰ ه.) چنین میگوید[3] :

«درآن روزگار امراء پیشکاران خلیفه را خواندندی، هیچ کس را

۱- ص ۵٤-۲۷ Cl. Cahen. L'évolution de l'iqta du IX au XIII Siècle

۲ - و. و. بارتولد « ترکستان » بخش ۲ ، ص ۲٤۹، ۲٦۵ - ۲٦٤.

۳- ابن البلخی ص ۱۷۲-۱۷۱.

امورنگفتندی مگرایشانرا. مالکان املاك از سرملکها برفته بودندبیشترین از جور و ستمها کی برایشان می‌رفت و از آن عهد اقطاع پدید آمدکی مالکان املاك را باز گذاشتند و اگر نه پیش از آن همه ملك بود »[۱].

از متن فوق چنین برمیآید که اراضی فارس ظاهراً پس از تصرف آن ایالت توسط آل‌بویه (سال ۹۳۴م. = ۳۲۲هـ.) مورد تجدید تقسیم قرارگرفت و املاك شخصی دهقانان و متصرفان پیشین وقدیمی و شاید روستائیان (مالکان قطعات کوچك زمین) مصادره گشت و هم درآن زمان، طبق رسم «اقطاع» بدست صاحبان تازهٔ ـ که از لشکریان عمادالدوله علی دیلمی (خاندان بویه) ـ بودند افتاد.

نوشتهٔ احمدبن زرکوب شیرازی صحت نظر ما را درتعبیر متن ابن‌البلخی تأیید میکند. مؤلف مزبور ضمن سخن از مقررات جدید مالیاتی و وصول خراج فارس در سال ۳۰۶هـ. (سال ۹۱۸/۹۱۹م.) یعنی زمان خلیفه المقتدربالله چنین میگوید:

« و در عهد دیالمه قانون مملکت از نظم خود بگردید از بس فتنه که متعاقب پدید آمد ملکها را بازگذاشتند و ترك املاك بگفتند از آن عهد اقطاع پدید آمد و اکثر زمینهای دیوانی و پیش از آن اکثر و اغلب زمینها ملك بود »[۲].

این متن ظاهراً ازکتاب ابن‌البلخی مأخوذ است ولی بهرتقدیر در درك مفهوم نوشته فارسنامه ما راکمك میکند و بوضوح معلوم می گردد که در زمان آل‌بویه (دیلمیان) املاك (ملك‌های شخصی) را از متصرفان پیشین منتزع ساخته و اسماً

۱- ص ۸۵ G. Le Strange. Description of the Province of Fars ترجمهٔ لی‌استرنج در این مورد پر از غلط است و میرساندکه وی در معنی «ملك» دچار اشتباه فاحشی شده و در نتیجه سراسر متن را غلط فهمیده. مثلاً «فرع» را نام مکان و «قراء» تصور کرده و مینویسد: What plhace is meant is unknown (معلوم نیست این مکان کجاست؟) الخ.

۲- شیرازنامه ص ۲۶.

جزو اراضی دولتی کردند[1] ولی در واقع به متصرفان جدید برسم اقطاع دادند - و بنظر میرسد که مالکان جدید از لشکریان و هواخواهان آل‌بویه بوده‌اند. ولی فقط در اواسط قرن یازدهم رسم «اقطاع» درسراسر ایران رایج شده تفوق یافت و از آنزمان «اقطاع» بصورت شکل خاص سلطهٔ بزرگان لشکری و صحرانشین و ناتج برمردم اسکان یافته و زراعت پیشهٔ ایرانی - درآمد.

نمونه‌ای از اقطاع موروثی در عهد سلجوقیان همانا خاندان ملوک اهر میباشد که بلوک اهرو ورزوای را در جنوب آذربایجان برسبیل «اقطاع» از زمان سلطان الپ‌ارسلان (۱۰۶۳-۱۰۷۲م. = ۴۵۶-۴۶۵ه.) تا سال ۱۲۲۵م.[2] در تصرف داشته و ضمناً دو ملک آخرین آن خاندان بنام خویش سکه میزده‌اند[3]. نمونهٔ دیگری از اقطاع که کاملاً بصورت موروثی درآمده ناحیهٔ خوارزم بوده که به انوشتگین داده شده بوده و تا سال ۱۲۲۱م. (۶۱۸ه.) در دست اخلاف وی بوده و سرانجام به کشور و دولت باعظمت خوارزمشاهیان مبدل گشته بوده.

رواج وانتشاروسیع رسم «اقطاع» درقرنهای یازدهم و دوازدهم مورد تردید نمیباشد. حتی ملکشاه به همهٔ لشکریان خود که دائم ملازم بودند (یعنی تابعان فئودال - واسال) و نامشان در دفتر ضبط بوده و عدهٔ ایشان تقریباً به ۴۶ هزار نفر بالغ میگردیده[4] اراضی«باقطاع» داده بود. بنابگفتهٔ خواجه‌نظام‌الملک:

«. . . دیلمان وکوهیان و مردم طبرستان و شبانکاره و مانند

۱- متن منقول از شیرازنامه میرساند که لی‌استرنج در تعبیر کلمهٔ «ملک» (که وی بمعنی «املاک دولتی» درک کرده) تا چه حد راه خطا رفته است.

۲- رجوع شود به: راحة‌الصدور راوندی ص ۱۳۰-۱۳۱؛ نسوی، متن‌عربی‌ص ۱۶. و همچنین رجوع شود به: ای. پ. پطروشفسکی، «بش‌کنیدیان - بیش‌تگنیدیان» ص ۵۸۴-۵۹۳.

۳- رجوع‌شود به آ. مارکوف، «فهرست سکه‌های اسلامی ارمیتاژ» ص ۴۳۳-۴۳۴ (سکه‌های ملوک اهر).

۴- راحة‌الصدور راوندی، ص ۱۳۱، ۳۵۵.

این (لشکریان)... اقطاع و نان پاره دارند»[1].

ابن البلخی مینویسد که «اقطاع» در نقاط مختلف فارس انتشار داشته[2]. افضل الدین کرمانی میگوید که بخش اعظم اقطاعات لشکری ناحیهٔ مزبور، درعهد سلجوقیان درولایت سیرجان واقع بوده[3]. دولتشاه سخنان زیر را از قول مقرب الدین که از بزرگ‌زادگان دولت سنجری بوده و به محمد خوارزمشاه دوم خطاب کرده (۱۲۰۰-۱۲۲۰م. = ۵۹۷-۶۱۷ه.) بشرح زیر نقل میکند:

«ای سلطان، نوبتی سلطان سنجر[4] درهمین جایگاه جشنی ساخت... درهمان روز منشور هفتاد کس نوشتند که سلطان ایشان را اقطاع ارزانی داشته بود، پدرم را پس از سی کس نوبت زانو زدن رسید، و پدرمهین ترا که مقطع خوارزم بود، بعد از چهل و پنج کس»[5].

این حکایت نخست ـ و قبل از همه چیز دال بر رواج رسم اقطاع میباشد: باین معنی که فقط در یک روز ۷۰ منشور اقطاع نوشته و توزیع کردند. می‌توان حساب کرد که در مدت چهل‌سال سلطنت سلطان سنجر تعداد این منشورها به چه رقمی سرزده بوده! دیگراینکه دراینجا به‌تشریفات دادن اقطاع به‌اقطاعدار یامقطع ـ توسط سلطان اشاره شده و ضمناً این تشریفات در مورد خوارزمشاه‌آتسز بمعنی تأیید حق تصرف «اقطاع» پس‌ازگذشت سه نسل بوده. در نیمه دوم قرن دوازدهم‌م.

۱ـ سیاستنامه چاپ خلخالی ص ۷۳.

۲ـ ابن البلخی ص ۱۵۵ (در بارهٔ ولایت رون): «چشمها و دیهها کی بعضی ملکی‌و بعضی اقطاعی...». همانجا ص ۱۲٤ (در همان ولایت)، ۱٦٤، ۱٦۷ (در بارهٔ ولایت شبانکاره)، ۱۷۱-۱۷۲ (در بارهٔ فارس).

۳ـ تاریخ کرمان ورق b ٥٤: «ولایت معظم بسیار ارتفاع و درعهد آل سلجوق اکثر اقطاع و ادرار لشکر آنجا بوده‌است و پیوسته امیری بزرگ و لشکری‌انبوه در آن شق‌مقیم».

٤ـ سنجر سلطان سلجوقی‌خراسان (۱۱۱۸-۱۱۵۷م.)

٥ـ دولتشاه ص ۱۳۳.

تملک « اقطاع » باسلطهٔ نامحدود مقطع برساکنان قلمرو اقطاع ملازمه داشته[1]. ولی ظاهراً رعایا هنوز محروم از حق نقل‌مکان نبوده‌اند[2].

«اقطاع» عهد فرمانروائی‌مغول ، ظاهراً با«اقطاع» قرنهای دهم تا دوازدهم فقط این تفاوت را داشته‌که حق وراثت و حق اقطاعدار نسبت به مردم قلمرو « اقطاع » ـ که درگذشته عملاً وجود داشته ـ اکنون از لحاظ حقوقی نیز شناخته شده بوده و در برلیغ غازان خان در بارهٔ اقطاع لشکریان مورخ بسال ۱۳۰۳ م. (۷۰۳هـ.) مسجل گشته . و دیگر اینکه در زمان ایلخانان سازمان طبقاتی‌سلسلهٔ مراتب مناصب«چریک»(کلمهٔ مغولی‌است)فئودال و«اقطاع»ایشان بنحو واضحتری مشخص گشته بوده . آ. آ. علیزاده درکتابی که در بارهٔ اقطاع نوشته به ویژگی « اقطاع» زمان ایلخانان اشاره کرده است و میگوید که درآنزمان نه‌تنها زمین و قنوات و انهار بلکه اشخاص‌نیز جزو اقطاع بوده‌اند[3]. بدیگر سخن تصرف « اقطاع» تنها بمعنی‌تملک زمین و شبکهٔ آبیاری نبوده بلکه تملک افراد آدمی‌را مشتمل بوده است[4]. ظاهراً این‌ترتیب بانظر فاتحان مغول(یاسای چنگیزخان)، نسبت به‌تابعیت فئودالی‌که (مغولان) تابعیت مزبور را مستلزم فرمانبرداری‌کامل شخص روستائی ازمقطع‌می‌شمرده‌اند، مطابقت داشته وابن برخلاف فقه‌اسلامی‌بوده ، که‌فرمانبرداری روستائی را لازمهٔ تصرف زمین مالک میدانسته .

اگر تصورکنیم‌که درعهد نخستین خانهای مغول زمین به‌لشکریان باقطاع داده نشده بوده راه خطا پیموده‌ایم . منابع موجود از وجود چنین « اقطاعهائی »

۱- رجوع شود به منشور خوارزمشاه تکش بنام ملک عضدالدین طغانشاه در حق تصرف چند «اقطاع» از دیههای نسا» ـ کتاب‌التوسل . ص۳۸-۴۰ و بخصوص ص۳۴، ۳۷.

۲- در این باره به‌فصل هفتم رجوع شود .

۳- آ. آ. علیزاده. « در بارهٔ اقطاع» CCNA شمارهٔ ۱ ص ۱۳۲ .

۴- مثلاً رجوع شود به‌جامع‌التواریخ . ورق ۴۳۷ .

٥ در طالع تو نگاه کرده دیدم   اقطاع تو صدهزار جان خواهد بود»

حکایت میکنند[۱]. محتملاً قبل از غازان خان اقطاع فقط به سران بزرگ لشکری داده میشده و بهرتقدیر به همهٔ لشکریان نمیرسیده. چنانکه میدانیم تودهٔ لشکریان صفی، که اکثرشان صحرانشین بودند ، بجای زمین‌مواجبی که بخشی ازآن به‌جنس و بخشی به‌نقدبوده دریافت میداشته‌اند. مواجب مزبورکه به‌منصبداران غیرلشکری نیز پرداخت میشده بزبان فارسی « جامگی » نام داشته (این کلمه فارسی راکه از «جامه» مأخوذ است جمع عربی بسته « جامگیات» میگفته‌اند) که بمعنی « جامه و لباس» است و ممکن است به«قواره‌ای پارچه برای جامه » یا « پول لباس» تعبیر کرد . این اصطلاح پیش از غلبهٔ مغول نیز معمول بوده. نظام‌الملک میگوید که در عهد سلطان محمودغزنوی(۹۹۸-۱۰۳۰ م. = ۳۸۸-۴۲۱ هـ.) جامگی‌حاکم خوارزم امیرالتونتاش به. . . . . ۱۲ دینار بالغ میگردیده و چون :

« عبرهٔ خوارزم شصت‌هزار دینار بود و جامگی‌التون‌تاش صد و بیست‌هزار دینار بود التون‌تاش‌چون بخوارزم رفت بعد از ماهی‌معتمدان خویش را فرستاد و التماس و تقاضای شصت هزار دینار دیگر کرد که خزانهٔ خوارزم بجامگی او تمام نیست ، دیگر ارزانی‌دارید که عوض آن از دیوان بخواهید داد. . . وزیر . . . جواب بنوشت. . . التونتاش بداند که محمود نتواند بود و بهیچ حال مالی که ضمان کرده‌است[برو گذاشته نشود] مال بردارد و بخزانهٔ سلطان آرد و پیش ناقد دوران بنشیند و زر تسلیم کند و حجت بستاند و آنگاه جامگی‌خویش‌بخواهد تا او را و خیل او را بربست و سیستان برات نویسند و بدل بروند و بستانند و بخوارزم آورند ـ این‌نامه بردست سپاهی. . . بخوارزم فرستاد و شصت هزار دینار بیاورد و بخزانه تسلیم کردند و عوض آن برات بستدند از دیوان غزنین برولایت بست وسیستان عوض‌آن پوست انار وسازو و زبیب(کشمش) و مانند آن آوردند»[۲].

۱- رجوع شود به‌جلد اول تاریخ جهانگشای جوینی ص۲۴ و جلد دوم ص۶۵ .

۲- سیاستنامهٔ خواجه نظام‌الملک ـ چاپ خلخالی ص۱۷۹ .

در اینجا جامگی همان معنی «مواجب» داشته. نظامی عروضی سمرقندی میگوید که سلطان سنجر بخاطراشعاری که وی (عروضی) گفته بوده . . ۱۲ دینار جامگی بوی صله داد و «برات» . . . . ۱ من غله نیز بدان منضم ساخت[۱]. «جامگی» در دوران شش ایلخان نخستین نیز بسیار رواج داشته[۲].

در زمان غازان خان به همه لشکریان مغول اراضی باقطاع داده شد و مواضع بسیار در هرولایتی باقطاع اختصاص یافت. گرچه این عمل ظاهراً عنایتی از طرف غازان خان بوده ولی درواقع برلیغ غازانی درسال ۷۰۳ هجری (سال ۱۳۰۳ م.) در نتیجهٔ اصرار و فشار لشکریان صادر شده بوده ، و دلیل اثبات این مدعی یکی اینست که برلیغ مزبور - برلیغی که در واقع افزایش پاشیدگی و تفرقهٔ فئودالی را تأیید وتقدیس کرده- باسیاست مرکزیت طلبی غازان خان تناقض داشته وحتی با گفتهٔ رشیدالدین که توجیه برلیغ را از قول غازان خان بشرح زیر بیان میکند نیز متغایر بوده است. اینک نوشتهٔ رشیدالدین از قول غازان خان :

« مصلحت درآنست که از ممالک و ولایاتی که برراه گذر لشکر و یا یلاغ و قشلاغ ایشان افتاده و دائماً درآن ولایات بی‌راهی میکنند و بتغلب دیهها و رعایا بدست فرومیگیرند تمامت باقطاع بلشکر دهیم و حصهٔ هزاره هزاره معین گردانیم تا متصرف ایشان باشند و از آن خود دانند و چشم و دل ایشان سیر گردد و چون دراین عهد بیشتر لشکریان هوس املاک و زراعت دارند چون ملکی اقطاعی بستانند بمقصود رسند و هرسال بخزانه احتیاج نیفتد که بمصالح ایشان صرف شود چه هر یک حصه و معیشت خویش از آن حاصل کنند و بسیار عمارت دیگر بأُسرا وکوتالچیان وگاو و تخم خویش ایشانرا دست دهد... »[۳].

۱- چهارمقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی ص ۴۳.

۲- رجوع شود به مقالهٔ آ. آ. علیزاده تحت عنوان « دربارهٔ اقطاع » ، CCNA شمارهٔ ۱ ، ص۱۲۸-۱۲۷. درآن مقاله بمنابع نیز اشاره شده.

۳- جامع التواریخ ؛ ورق ۶۵۴.

بنابراین یرلیغ غازان‌خان دستگاه زمین‌داری اقطاعی را نه آفرید و نه سازمان داد، بلکه روابطی را که برغم ارادهٔ حکومت مرکزی برقرارشده بوده رسمیت بخشید.

در یرلیغ مزبور بوضوح تمام قید شده که ـ فقط صحبت برسر توزیع حصه‌های «اقطاع» به‌لشکریان صحرانشین‌مغول درمیان‌است[1] نه‌بطورکلی به‌همهٔ فئودالهائی که لشکریانی در اختیار ایلخان می‌گذارده‌اند. امر شده بود که اراضی اقطاعی را از زمینهای « اینجو » و « دالای»[2] مفروزگردانند، بدیگرسخن از املاك سلطان و افراد خانوادهٔ وی وهمچنین‌از اراضی‌دیوانی بدین‌منظور اختصاص‌دهند و بهیچوجه و در هیچ مورد از املاك «اربابی» و « وقف » باقطاع ندهند (مگر در مورد اراضی موات و بایر که صاحبان آن معلوم نباشد). دیگراینکه قطعات اراضی پراکنده و جدا از یکدیگر برای «اقطاع» مفروز نمی‌شده بلکه اراضی‌پهناوری[3] به‌واحدهای بزرگ لشکری تخصیص می‌یافته. امیرهزاره (یعنی فرمانده واحد لشکری) زمینی بزرگ را دریافت می‌داشته و می‌بایست باتفاق ناظر لشکری (که به مغولی بیتکچی عارض میگفتند) زمین مزبور را به‌ده حصه تقسیم کند و هرحصه را بیک امیرصده(یوزباشی) بدهد و بدین‌منظور باتازیانه قرعه‌بکشد. امیران صده نیز بنوبهٔ خویش‌موظف بودند زمینهائی‌را که نصیب ایشان شده میان امیران دهه(ده‌باشی ـ اون باشی) تقسیم کنند و بهمان طریق قرعه ـ بکشند و امیران دهه نیز بهمان ترتیب حصه‌ای به‌هر لشکری اقطاع‌دار میدادند ـ بشرطی‌که نام مرد لشکری در دفاتر نوشته شده و واقعاً در خدمت باشد. و بعد چنانچه یکی از مقطعان به‌کشت

۱ـ جامع‌التواریخ ورق ۶۵۱، ۶۵۶، ۶۵۳.

۲ـ در بارهٔ اصطلاح «دلای» به مبحث « انجو » (ماقبل) رجوع شود. بدینقرار اراضی « اقطاع» از این زمان جزو اراضی‌دیوانی‌نبوده (مانند پیش از قرن دوازدهم» بلکه در ردیف اراضی اینجو احصاء میگردیده‌اند. و توجیه این مقال آن است‌که درعهد مغولان همهٔ لشکریان مغول اینجوی سلطان شمرده می‌شده‌اند.

۳ـ از نمونه‌ای که در (ص۸۳) « نزهت‌القلوب» ذکر شده معلوم است‌که غالباً تمام یک ولایت را باقطاع می‌داده‌اند.

و ورز زمین خود نمی‌پرداخت ویا درخدمت قصور میورزید از حصهٔ «اقطاع» خویش محروم میگشت. این حصه ها را دارندگان حق‌نداشتند بفروشند ویا به‌خویشاوندان اهداء یاهبه‌کنند ویا به«کاوین»یا«قیلیک» یعنی‌مهریه و جهیزیه و شیربها دهند و درصورت تخلف از این قاعده سیاست میشدند. یرلیغ وراثت حصه‌های «اقطاع» را بطوروضوح‌مقرر داشته ولی آئین و ترتیب آنرا مشخص‌نساخته : پس از مرگ اقطاع‌دار حصه وی‌را به‌فرزند ویا یکی‌ازکسان وی که قادر بانجام خدمت لشکری بوده میداده‌اند.

طبع یرلیغ«لشکری- مقطع»نه‌تنها حق‌داشت بهرهٔ فئودالی‌را از رعیت روستائی مأخوذ دارد بلکه نسبت بزمین و آب - یعنی تأسیسات آبیاری - نیز ذیحق بوده. اقطاع‌دار حق داشت باضافهٔ بهرهٔ مزبور تمام مالیاتهائی را کـه قبلاً بنفع دیوان مأخوذ میگردیده از روستائیان دریافت دارد. و مقطع جز. ه من تبریز[۱] غله - که درواقع هدیه‌ای بوده - چیز دیگری به‌دیوان نمی‌پرداخته. بدیگرسخن، اقطاع‌دار- لشکری از مصونیت و معافیت مالیاتـی برخوردار بوده ولی هنوزاز حق مصونیت اداری و قضائی‌نصیبی‌نداشته : و «بتیکچی‌عارض» نه‌تنها به اراضی اقطاع دسترسی داشته بلکه موظف بوده هرساله باراضی مزبور رسیدگی کند.

در یرلیغ وابستگی روستائیان بزمین تأیید شده بوده. و روستائیان فراری از اراضی اقطاعی را اجباراً به‌محل پیشین ایشان باز میگردانیدند. و اقطاعداران نیز بنوبهٔ خویش‌نمی‌بایست روستائیان فراری ازاراضی‌دیگران را بپذیرند. و می‌بایست ایشانرا بمحلی کـه نامشان درآنجا ثبت شده عودت دهند. اقطاع‌دار حق داشت روستائی‌را بالاجبار به‌کار زراعت بگمارد ولی‌فقط در زمینی که از قدیم مختص بوی بوده. و همچنین حق داشت خراج ومالیات و یا بدیگر سخن بهره را از روستائیان اخذکند- اما نـه بیشتر از میزانی که برای محل مزبورمقرر بـوده. مضمون یرلیغ مختصراً بقراری بود که ذکر شد.

۱- ه. من تبریز= ۱۴۷۱۵ گیلوگرم.

واحدهای لشکری (یعنی هزاره و صده و دهه) ـ صحرانشینان مغول عبارت بودند ازگروههای قبیله‌ای ، عشیره‌ها وخاندانهای ایلات مختلف که گاهی بطور مصنوعی در یک واحد گرد آمده بودند. اصطلاحات هزاره و صده و دهه نیز قرار-دادی ومشروط بوده و ممکن بود که عدهٔ لشکریان یک هزاره ازهزار بیشتر ویا کمتر باشد. امیران هزاره وصده و دهه همان رئیسان قبایل(عشایر) بودند. و درعین حال فرماندهی واحدهای لشکری مزبور را نیز بعهده داشتند و فرماندهی در بسیاری از موارد موروثی بوده. حق تقسیم اراضی«اقطاعی»که به‌امیرهزاره تفویض گشته بوده تابعیت امیر صده را در برابر او و همچنین فرمانبرداری امیران دهه را از امیر صده و لشکریان اقطاع دار را از امیردهه تشدید مینمود. امیر هزاره در موارد بسیار میتوانست حصه « اقطاع » لشکریان . مقطع را در اختیار خویش گیرد. در یرلیغ غازان خان (سال ۷۰۳ه. = ۱۳۰۳م.) گفته شده :

« و اگر در میان صده و دهه کسی یا ساق دیگر گون کند امراء هزاره و صده او را درگناه آورده اقطاع او بدیگری دهند که کوچ تواند داد و بنام او ثبت کنند »[۱].

بدینقرار اقطاع داران مادون تاحد معینی- ماهوا تابع وفرمانبردار و «واسال» اقطاع داران مافوق بوده‌اند.

و بدین منوال در میان بزرگان صحرانشین و لشکری سلسلهٔ مراتب فئودالی اقطاع داران پدید آمد که در اینمورد پنج مرتبهٔ آن دیده میشود ، بدینقرار :

۱- ایلخان ، یا قدرت دولت مرکزی که بهمان معنی بوده.

۲- امیرهزاره.

۳- امیر صده.

٤- امیر دهه.

۱- جامع التواریخ ورق ٦٥٣.

ه- لشکری مقطع صفی[1].

اینان همه همچون نمایندگان بزرگان لشکری فئودال (که بصورت سلسلهٔ مراتب صنفی‌متشکل بوده و اراضی‌را بطور مشروط متصرف بوده‌اند)، عمل میکردند و اینان همه از روستائیان اسکان یافته و تابع خویش بشیوهٔ فئودالی بهره کشی میکرده‌اند.

دوره‌ای که از قرن سیزدهم آغاز و به‌قرن پانزدهم پایان می‌یابد عهد ختام تکامل اساس اقطاع و سلسلهٔ مراتب فئودالی - نه‌تنها در ایران، بلکه در دیگر کشورهای خاور نزدیک و میانه بوده‌است. قلمرو ملوك کرت درهرات نمونه‌ای از سلسلهٔ مراتب فئودالی بزرگان اسکان یافته می‌باشد. متصرفات ایشان نیز مانند دیگر بخشهای دولت هلاکوئیان امارتی بود فئودالی و دستخوش‌انقسام وتفرقه. بگفتهٔ سیفی‌هروی «تومان» هرات و ولایت کوهستانی‌غور در بخش علیای هربرود بانضمام قلعهٔ خیسار که غالباً تخت‌گاه ملوك مزبور بوده مستقیماً تحت حکومت آل‌کرت قرار داشته - و دیگر ولایات در تصرف حکام و ملوك تابع کرتیان بوده. این تابعان ملوك کرت را ازگفته های سیفی‌بخوبی می‌شناسیم. در تألیف وی جسته وگریخته از تابعان مستقیم ذیل (فئودالها و امیران محلی مالك زمین که ازمردم

۱- میان ایلخاز و امیر هزاره می‌بایست امیر تومان - یعنی امیر ناحیه‌ای که ده‌هزار لشکری میداده - قرار داشته باشد. ولی ظاهراً تشکیل تومانها - بصورت نواحی لشکری و اداری دائمی در همه‌جا عملی نشد و تعمیم نیافت. استیانوس اوربلی (به‌آغاز فصل پنجم رجوع شود) گرچه میگوید که درکشور هلاکوئیان ۱۰۰ تومان وجود داشته ولی منظور وی جمع عدهٔ کسان قادر بانجام خدمت لشکری بوده (۱۰۰۰۰۰۰) است. حمدالله قزوینی فقط از تومان‌های عراق عجم(۹ تومان) و آذربایجان (۹تومان) و ارمنستان کبیر(۱ تومان) و ۴ ربع ۴ هرات خراسان (۹ تومان) یاد میکند (نزهت‌القلوب ص ۴۷، ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۱). و درمورد دیگر ۵ مملکت ۴- ها فقط از تقسیم آنها بولایات سخن‌میگوید. مسلماً تومانها بصورت واحدهای(موقتی)لشکری و سپاهها وجود داشتند ولی ظاهراً بشکل امارتها (سنیور نشین) لشکری و اداری دائمی فقط در برخی ایالات معدود تکوین گشته بودند.

تاجیک و سیستان و غور و افغانستان بوده‌اند) که فرمانبردار ملوك هرات از سلالهٔ کرت بوده‌اند یاد شده است : ملوك غرجستان[1] و طالقان و گرزوان وتوالین وآزاب و اسفزار و خواف و فراه و سیستان[2] و امیران افغانستان[3] و رئیسان کوسویه وباخرز و جام و سرخس[4] . هریک از این ملوك و امیران بنوبهٔ خود تابعان (واسالهائی) داشتند که سیفی ایشان را «اعیان و زعما»[5] میخواند و اینان نیز تابعانی از سپاهیان صفی اقطاع دار از « حشم و خدّام » داشتند که صاحب املاك و اراضی بودند[6] . در اینجا چهار مرتبه از سلسلهٔ مراتب فئودالی مشاهده میشود ، بدینقرار :

۱- ملک هرات .

۲- واسالها وتابعان بلاواسطهٔ وی- یعنی ملوك وحکام .

۱- در بخش علیای رود مرغاب .

۲- طبق گفتهٔ مؤلف « تاریخ سیستان » (ص ۴۰۳) حکام بزرگ سیستان حتی در قرن سیزدهم هم ملقب به لقب قدیمی « خسرو نیمروز » بوده‌اند . نیمروز یعنی سیستان .

۳- سیفی ص ۱۹۶ ببعد ، ذیل وقایع سال ۶۴۸ ه‍ . از « ملوك عظام » افغانستان بنام بهرامشاه و میرانشاه و شاهنشاه یاد میکند .

۴- همانجا ص ۱۸۶ ، ۱۹۶ ، ۴۰۰ ، ۴۴۴ ، ۵۰۵ - ۵۰۴ ، ۷۷۷ .

۵- همانجا ص ۶۲۶ : « و از اطراف و اکناف خراسان ملوك و حکام و اعیان و زعما و جماهیر به‌هرات آمدند» همانجا ص ۶۷۶ : «خواجه‌گان وزعماء شهرسجستان زرنج» . همانجا ص ۷۰۵ : « حکام و زعماء ولایت خواف » . میدانیم که کلمهٔ عربی زعیم (ج. آن « زعما ») بعدها در ترکیهٔ عثمانی بمعنی مالک و متصرف تیول جنگی بزرگ (زعامت) متداول بوده . رواج این اصطلاح در ایران قرون وسطی از لحاظ تحقیق در منشأ اصطلاحات مربوط به‌روابط فئودالی‌در ترکیه عثمانی شایان توجه‌است. کلمهٔ « زعیم » در ترجمهٔ فارسی «محاسن اصفهان» (ص ۳۰، ۵۲) نیز دیده میشود . دربارهٔ این‌اصطلاح به‌حواشی‌که ب.ن.- زاخودر به‌ترجمهٔ « سیاست‌نامه » (ص ۲۱۷ . حاشیهٔ ۵۴) نوشته رجوع شود .

۶- سیفی ص ۷۵۴ - ۷۵۳ : « و از برای پاس‌خاطر عاطر ملکزادهٔ جوانبخت شمس‌الحق و الدین از حشم و خدم عبدالعزیز هر کس را که در بند داشت آزاد کرد و املاك و اسباب او را بدو بازگذاشت » .

٣ـ و تابعان ایشان ـ یعنی اعیان و زعما ، و سرانجام :

٤ـ اقطاعداران صفی.

سنیورو فرمانفرمائی که ازهمه بالاتربوده ـ یعنی ایلخان. هلاکوئی ـ دراین تقسیم‌بندی در نظر گرفته نشده. سلسلهٔ مراتب امرا و حکام و زعما و یا سنیورها و واسال‌ها دراینجا بصورت دیگری تجلی کرده باین معنی که فئودالهای صاحب ملک و زمین بالقاب مغولی ـ امیر تومان و امیر هزاره و امیر صده و امیر دهه ـ ملقب بوده‌اند[1]. دراین مورد هم تصرف و تملک حصه‌های اراضی منوط به‌تعهد خدمت لشکری بوده و بنابراین جنبهٔ مشروط وصورت «اقطاع» داشته. ضمناً سیفی باصراحت و وضوح ـ میان حصه‌ای که سنیور(امیرـ ملک) بطور مشروط متصرف بوده و اراضی که برحسب حق‌مالکیت شخصی(مُلک)ـ وهمچون مالکی‌عادی درتملک خویش داشته ـ تفاوت قائل است.

در اواخردوران مورد مطالعهٔ ماتغییرات تدریجی که در«اقطاع» پدید آمده بوده منجر به توسعهٔ حق مصونیت اقطاع دارگشت. این دگرگونی در نمونهٔ یرلیغ تعیین‌اقطاعات منقول در مجموعهٔ « دستورالکاتب »[2] مربوط به‌حدود سال ٧٥٩ هـ. منعکس شده است. در مجموعهٔ مزبور نمونهٔ سه یرلیغ : یکی در تعیین‌اقطاع برای امیرتومان[3] و دیگرامیرهزاره و دیگرتعیین‌اقطاع برای صاحبمنصب لشکری مادون‌ـ محتملاً امیرصده ـ آمده است و در اینجا ما متن یرلیغ تعیین «اقطاع» برای امیرـ هزاره را نقل‌میکنیم :

« حکام و متصرفان و بیتکچیان و لشکریان فلان ولایت بدانند که از ابتداء این سال فلان موضع را از اعمال آنجا باسال ومتوجهات و حقوق دیوانی و محصول مزروعی بوجه اقطاع هزاره شیخ علی[4] مخصوص

١ـ سیفی ص ٢٧٨ و بعد.

٢ دستورالکاتب ورق ١٨٢b-١٨٣b : « در تعیین اقطاعات ».

٣ـ در اران (آذربایجان شمالی) که ظاهراً اساس‌تومان استوار بوده.

٤ـ از عهد ابوسعید بهادر خان بسیاری از امرای لشکر اسماً مرید شیوخ درویشان میشدندو خود را درویش‌میخواندند ـ بدون اینکه شیوهٔ زندگی‌خویش‌را ذره‌ای تغییردهند.

مستغرق گردانیدیم و در دفاتر دیوان اقطاع بنام او ثبت و مسطور گشت بدان سبب این حکم نفاذ یافت تاازابتداء سال آن موضع را از ولایت مفروز دانسته باتصرف او و معتمدان او دهند تا درعمارت وزراعت سعی که منتج و منجح باشد بجای آرند و سال بسال محصولات مزروعی و متوجّهات دیوانی را بوجه جامگی خود و امراء صده که درهزارهٔ اوست و لشکریان آن هزاره بمصرف رساند دیگری پیراسون نگردد و مزاحم و مانع نشود رعایای آن موضع بهرجا که رفته باشد باوطن مألوف آمده بعمارت وزراعت و آبادانی مشغول گردند هیچ آفریده بحمایت درمیان نیاید از جوانب برین جمله روند اعتماد نمایند»[۱].

در این یرلیغ دیگر از تقسیم اجباری اراضی اهدائی میان امرای صده ودرجات مادون ایشان سخنی گفته نشده است. زمین کاملاً دراختیار امیرهزارهٔ گذارده شده بوده و وی می بایست فقط نگهداری افراد هزارهٔ خودراتأمین کند ونحوهٔ عمل موکول بنظر وی بوده است. اقطاعدار بموازات مصونیت مالیاتی صریح، طبق یرلیغ مزبور، مصونیت اداری را کسب میکرده وافرادی که جزوهزاره نبوده‌اند از ورود به‌قلمرو مصون که از ولایت مفروز شده بوده ممنوع گشته بوده‌اند. بنابراین قلمرو مصون مزبور از تحت تابعیت مأمورین محلی خارج گشته بوده. و اینکه این جملهٔ « دیگری پیراسون نگردد ومزاحم ومانع نشود» حاکی از منع ورود به‌قلمرومصون میباشدازاینجا پیداست که مدتی بعد در قرنهای پانزدهم و شانزدهم نیز در فرامین مربوط به‌تعیین سیورغال این عبارت همراه باجملات « قلم و قدم کوتاه وکشیده دارند و پیراسون نگردند»[۲] دیده می‌شود. بدیگرسخن کسی نمیبایست دربارهٔ روستائی که باقطاع داده

۱- « دستورالکاتب » ورق ۱۸۳a.

۲- این جملات در فرمان قاسم بن جهانگیر آق قویونلو ۹۰۳ ﻫ. (ص ۹۲۷ بیعد V. minorsky. a soyurghal) و در فرمان شاه طهاسب اول بنام شیخ زاهدی ۹۶۶ﻫ. (سلسلةالنسب صفویه ورق ۱۶۲.۱۶۴وغیره) دیده میشود. به‌تألیف ای. پ. پطروشفسکی تحت عنوان « در تاریخ سیورغال » ص۲۳۴، ۲۳۷-۲۳۸، ۲۴۵-۲۴۴ نیزرجوع شود.

مکاتبه کند و یا در آنجا گام نهد.

در یکی از اسناد «دستورالکاتب» منع ورود به‌قلمرو مصون ویا بعبارت دیگر تفویض‌حق مصونیت اداری به‌اقطاع دار- در فرمان تعیین اقطاع برای امیرتومان- بشکل گویاتری بیان شده است[1]. بدین شرح :

« بدان سبب این حکم نفاذ یافت تا حکام و متصرفان ارّان و موغان از ابتداء آن سال آن بلوك را بوجه موجب[2] او[3] و امراء مذکور آن تومان مقرر دانسته باتصرف ایشان[4] گذارند واز مدخل و اهتمام خود مفروز دانسته قطعاً واصلاً پیرامون آنجا نگردند و مدخل نسازند تاایشان آن موضع را بعمارت و زراعت آورده سال‌بسال محصولات را بوجه مواجب وترتیب اسبان و اسلحه و دیگرمصالح بمصرف رسانند دیگر کائناً من کان در آن موضع مدخل نسازد و باتصرف ایشان گذارند»[5].

در این یرلیغ ضمناً چنین گفته شده :

« هرکسی‌را از امراء و لشکریان موضعی‌از مواضع دیوان بوجه مرسوم و جامگی تعیین رود و باقطاع ایشان مقرر گردد»[6].

در یک سند دیگر مجموعهٔ مزبور (دستورالکاتب)[7] اصطلاحات « اقطاع» و «جامگی» همچون کلمات مترادف بکار رفته و منقول است که :

« مقرر شد که نواب دیوان بزرگ بتفحص متوجهات دیهها و

۱- تومان بمثابه واحد ارضی مدتی‌مدید در آذربایجان باقی بوده.

۲- در اینجا موجب تاحدی برخلاف متداول بجای مواجب بکار برده شده.

۳- به امیرتومان شیخ حسن.

٤- یعنی امیر شیخ‌حسن و امیران تومان وی.

٥- دستورالکاتب ورق 183a .

٦- همانجا ورق 182b .

٧- همانجا ورق 51a-51b .

مزارع واجبات دیوانی اشتغال نمایند و هرموضع را باهتمام یکی از نوکران[1] تعیین کنند و مال و متوجه و بهرهٔ محصولات و ارتفاعات را بوجه جامگی او مستغرق گردانند و سپاش آن دیه و اهالی آنجا بدورود »[2].

بدینقرار اصطلاح جامگی (که «جامگیات» جمع می‌بستند) پنجاه شصت سال پس از غازان‌خان مترادف با کلمهٔ «اقطاع» گشت. در آخرین سندی که نقل کردیم علت تقسیم روستاهای متعلق به‌دیوان چنین ذکر شده که چون روستائیان دائماً در معرض غارت و «تطاول امرا و ایناقان و متغلبان و صادر و وارد» بوده‌اند، یعنی از جانب لشکریان و بخصوص صحرانشینانی که از روستاها عبور میکرده‌اند ودرجریان لشکرکشیها ویا کوچ ایل نسبت به کشاورزان تعدی روا میداشتند... این بود که «هرموضع باهتمام یکی از نوکران تعیین شد» و «مال و متوجه و بهرهٔ محصولات» آن ده را باو دادند «تا رعایا را از تعرض متغلبان و صادر و وارد صیانت کنند»[1]. دستگاه مأموران دیوان قادر نبود روستاهای دیوانی را از تطاول و غارت بزرگان لشکری و صحرانشینان حمایت کند و بدین‌وسیله وصول مالیاتهای دیوانی را تأمین نماید. ضعف دستگاه دولت مرکزی و تشتت لشکریان، مقامات عالیه را بدان داشت که روستاهای دیوانی را بطور مشروط بتصرف ایشان دهد[4] تا از غارت و تعدی دست کشیده آنچه لازم دارند خود از آنجا تحصیل کنند.

ادرار و مقاصه

درقرنهای سیزدهم وچهاردهم گذشته از «اقطاع» بزرگان لشکری، به‌نمایندگان

۱- یعنی به‌یکی از لشکریان اقطاعدار.

۲- همانجا ورق b ۱۰ a-۵ ۱۰.

۳- دستورالکاتب ورق b ۱۰ : « با امرا و ایناقان و سایر نزدیکان مقرر گردانیده شد کی بعدالیوم از هیچ آفریده بتخصیص رعایا یکدانگ زر و یکمن بار بزور و تعدی نستانند و آنچ خواهند بزر خزند ».

۴- در عهد جلایریان مجدداً اراضی دیوانی به‌اقطاع داده میشده وحال آنکه در زمان ایلخانان اراضی خاصه بدین‌منظور تعیین میکردیده.

دستگاه اداری کشوری و مستوفیان و روحانیان نیز از اراضی بطور مشروط داده میشده. اهدای زمین به صنف اخیر (روحانیان) را نباید باوقف اشتباه کرد: هرزمینی که درتصرف روحانیان بوده وقف شمرده نمیشده است و بطوریکه بعد خواهیم دید روحانیان میتوانستند اموال غیر منقولی بصورت «ملک» و یا برسم تملک مشروط داشته باشند.

«دستورالکاتب» از دو نوع اهدای مشروط زمین یعنی «ادرار» و «مقاصه» سخن گفته آنرا چنین تعریف میکند:

«ادرار وجهی است که پادشاهان درحق کسی از مستحقان انعام فرمایند و بعد از دیر براولاد و احفاد او ابدی مقرر و مسلم دارند ومقاصه آنست که در عوض آن وجه موضعی دیوانی بتملیک ابدی برصاحب او و براولاد و احفاد او نسلاً بعد نسل مسلم دارند»[1].

بنابراین بموجب این ایضاح «ادرار» (اصطلاحاً بمعنی «راتبه» و«مستمری») اهدای بهره مالکانه بوده بطور موروثی - یعنی حصه‌ای از خراج زمین[2] و «تمغا»[3] یا دیگر مالیاتهای یک موضع به مأموران کشوری و یا افراد روحانی. و مقاصه (جمع عربی آن «مقاصات» است و اصطلاحاً نوعی تملک مشروط بوده) اهدای اراضی و اموال غیر منقول بوده است بهفئودالهای مزبور بطور مشروط.

بنظر میرسد که «ادرار» بایکی‌از انواع «اقطاع» - که «اقطاع اجاره» نامیده میشده و ماوردی از آن یاد کرده مطابقت دارد[4]. اصطلاح «ادرار» بمعنی فنی فوق-

---

۱- دستورالکاتب ورق ۲۲۱b-۲۲۲a.

۲- دستورالکاتب (ورق ۲۲۲a) نمونه‌ای از «ادرار»، که برای مولانا زین‌الدین - نخجوانی و اولاد تعیین شده بوده و سالیانه به ۱۸۰۰ دینار بالغ میگردیده و می‌بایست از مالیاتهای ارضی اصلی و دیگر متوجهات ولایت تبریز پرداخت گردد - نقل میکند.

۳- همانجا ص ۲۲۲b.

۴- رجوع شود به:

Fr. Lokkegaard. Islamie Taxation in the classic period ص ۱۹

الذکر مدتها پیش‌از دوران مورد مطالعهٔ ما معروف بوده. افضل‌الدین کرمانی خبر میدهد که در زمان سلجوقیان اراضی «اقطاعی» بسیار درکرمان وجود داشته و از درآمدهای کرمان به‌لشکریان «ادرارات» نیز داده میشده است[1].

در رسالهٔ مربوط بامورمالی که به‌خواجه‌نصیرالدین‌طوسی[2] منتسب است نیز در تعیین «ادرار» بصورت «زر معین» وانتقال‌آن «به میراث» درقرن سیزدهم سخن رفته است. در عهد ایلخانان نه‌تنها دولت ادرارات برای اشخاص معین میکرده بلکه فئودالهای بزرگ نیزبرای تابعان(وامالها) ونوکران وخدمتگزاران ومعتمدان خویش ادرار تعیین مینمودداند.

رشیدالدین فضل‌الله، وزیر مورخ، چون به‌احیای بیمارستان (دارالشفاء) دروازهٔ سلم شیراز ـ که بهمت اتابکان سلغوری بنا شده بود، وبعد بویرانی گرائیده ـ پرداخت. محمود بن الیاس‌طبیب را که «افلاطون دهر و ارسطوء عصر» بود[3] به‌متولیگری آنجا منصوب ساخت وگذشته از عطیهٔ کریمانه‌ای که بصورت جنس بوی انعام کرد[4] «ادراری» نیز از درآمد املاک فارس خویش‌تعیین‌نمود. و محمود پزشک بموجب ادرار مزبورسالیانه «از نقد و جنس غله و مرکوب» بشرح زیر دریافت میداشته:

گندم، از عواید املاک رامجرد ۶۰ جریب (جریب مضاعف ـ که هرجریب آن ۲۰۰ من بوده.

۱ـ تاریخ کرمان. ص ۵۴b.

۲ـ نصیرالدین طوسی ص ۷۶۰.

۳ـ مکاتبات رشیدی ص ۲۵۲.

۴ـ بدینقرار ۱۰۰۰ جریب مضاعف دویست منی‌غله (گندم و جو و برنج) از عواید املاک رشیدالدین درفارس، ۱۰۰۰۰ دینار وجه نقد، و یک رأس اسب «کهر عبادی پیش‌کش اعیان بغداد مع سرج ادیم (زین و برگ چرمی) و یک رأس قاطر «پیش‌کش اتابک یوسف شاه ملک لرستان مع‌سرج». (همانجا ص۲۵۵-۲۵۴).

جو از املاك بلوك بيضا	۱۰۰ جريب
برنج از املاك كربال	۲۰ »
برنج از املاك بلوك فيروزآباد	۲۰ »
جمع كل غلات	۲۰۰ جريب

وی اضافه براین مقدار جنس سالیانهٔ ۱۰۰۰ دینار وجه نقد ویک سرکوب (اسب) با « سرج » (زین و برگ) و یک قواره پارچه « حوالهٔ اوقاف بلدهٔ یزد از هرقماش[۱] که خواهد » و یک جبهٔ (فرده) « سنجاب موجه صدف مربع از هررنگ که خواهد»[۲] دریافت میداشته .

در رسالهٔ مالی سابق‌الذکر خواجه نصیرالدین طوسی مفهوم کلمهٔ « ادرار » مستمرئی است که « به میراث» منتقل میشده و از مالیات معاف بوده و دارنده حق فروش آنرا داشته است[۳] .

در «دستورالکاتب» دو نوع «ادرار» ذکر شده : یکی موروثی و دیگر بنام «معیشت» که فقط مادام‌العمر به کسی داده میشده . و هردو نوع قابل تبدیل به‌ «مقاصه»بوده، یعنی‌به‌تملک مشروط زمین . «مقاصه معیشت» مادام‌العمر داده میشده و « مقاصه ادرار » «الی‌الابد» ـ یعنی به‌اخلاف بارث منتقل‌میشده[۴] . در « دستور-الکاتب»اسنادی درتعیین«مقاصه» نقل‌شده است . دریکی‌از اسناد مزبور «ادرار»ـی بمبلغ ۷۸۰۰ دینار وجه نقد سالیانه درحق شخصی بنام ملک شمس‌الدین محمد

۱ـ یعنی کارگاههای ابریشم‌بافی یزد که رشیدالدین وقف کرده بوده .

۲ـ مکاتیبات رشیدی . ص ۲۰۶-۲۰۵ . در بارهٔ ادرار روحانیان رجوع‌شود به‌جوینی، مجلد ۲ ص۲۷۷ . در بارهٔ ادرار مأموران مالی رجوع‌شود به وصاف ، ص۴۰۳ .

۳ـ خواجهٔ‌نصیرالدین طوسی. ص ۷۶۰ .

۴ـ دستورالکاتب . ورق 222b : « معیشت وجهی را گویند که پادشاه در حق کسی ارزانی نرماید و تا آنکس‌در حیوة باشد منقطع نگردد و بعد از او منقطع و ساقط شود وچون بمتوجه موضعی مقاصه گردد حکم مقاصه نیز موقوف برحیات آنکس باشد و بعد از او مسقط گردد بخلاف مقاصه ادرارکه آن ابدی باشد » .

تعیین شده بوده. ولی چون وی این مبلغ را بدشواری و بطور غیر منظم از دیوان دریافت میداشته :

« فرموده شده که اصحاب دیوان آن مبلغ را متوجه فلان دیه از فلان ناحیه[۱] بافلان تمغا[۲] مقاصه کرده در دفاتر دیوان بنام او ابدی کنند »[۳].

گذشته از این ملک شمس‌الدین حق مصونیت نیز کسب کرده بوده. بدین شرح :

« و بهیچ وجه از وجوه برآنجا برات ننویسند و حوالتی نکنند و محصل نفرستند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند»[۴].

چنانکه پیشتر گفتیم عبارت «قلم و قدم کوتاه دارند» (یابدیگرسخن مأموران دیوان نباید دربارهٔ روستای اهدائی مکاتبه کنند ویابآنجا روند) در قرنهای پانزدهم و شانزدهم علی‌الرسم حاکی‌از مصونیت مالیاتی واداری بوده. قدیمترین سندی که حاوی جملهٔ مزبور است و بنظر ما رسیده همین فرمان میباشد. اما راجع به مصونیت مالیاتی... این موضوع نیزدرسند مزبورقید شده، بدین‌معنی که‌رئیسان‌وکدخدایان[۵] و رعایا و مزارعان فلان دهکده و عمال[۶] و تحصیلداران و تمغاجیان[۷] فلان تمغا

۱- روستا و ولایت در فرمان ذکر نشده. ظاهراً سلطان تعیین آن را به دیوان محول کرده بوده.

۲- ظاهراً صحبت برسر روستای بزرگ حومهٔ شهر است که بازار داشته و از آن بازار تمغا وصول میگردیده.

۳- همانجا ورق ۲۲۲a-۲۲۲b.

٤- همانجا ورق ۲۲۲ b.

٥- « رؤسا » در اینجا بمعنی رؤسای دهکده بکار رفته و « کدخدا » هم بمعنی رئیس روستا و هم بزرگ‌خانه است.

٦- ظاهراً مفهوم‌جمله‌این‌است که عمال می‌بایدهمه مالیاتهارا به مالک جدیدبدهند.

۷- یعنی تمغائی که از انواع پیشه‌ها و بازرگانی وصول میگردیده.

باید در مورد مالیات (متوجهات)[1] و درآمد آن (دهکده) هرساله به معتمدان وی (مالک ـ متصرف) جوابگو باشند و چیزیرا پنهان وکسر نکنند و بدون « برات » و «نشان» وی و فرزندان او به‌هیچ نفسی‌حتی یکدانگ نقد ویا یک من غله ندهند[2].

عادتاً بجای مستمری ـ «ادرار» و « معیشت » ـ یکی از روستاهای دیوانی که درآمد آن (بدیگرسخن‌مبلغ خراج دیوانی‌آن) برابر بامبلغ «ادرار»ویا «معیشت» بوده به مقاصه واگذار میشده. و پس از آن انزایش درآمد مزبور بسته به‌میل و اراده مالک جدید بوده.

اسناد تعیین«ادرار» و« مقاصه» که در «دستورالکاتب» نقل‌شده مانند اکثر اسناد دیگر آن مجموعه مورخ نیست. ولی‌همهٔ اسناد مورخ‌تاریخ سال ۷۵۹ هـ. را دارند[3]. میتوان بایقین گفت که هیچکدام از آنها مربوط بدقبل از سال ۱۳۶۰ م. (۷۶۲ هـ.) نمی‌باشد. در دیگرمنابع دوران مورد نظرما نیز به‌اصطلاحات«ادرار»[4] و « مقاصه»[5] برمیخوریم. ولی در هیچ مورد معنی و مفهوم این کلمات ـ آنچنانکه در «دستورالکاتب» محدود و مشخص گردیده ـ بوضوح معین‌نشده است.

بنابراین « مقاصه» عبارت بوده از مالکیت مشروط فئودالی که به‌ارث منتقل میشده و دارندهٔ آن ازمصونیت مالیاتی‌برخوردار بوده است. در پایان دوران مورد مطالعهٔ ما مقاصه نیز ـ چنانکه بیشتر در مورد «اقطاع» گفته شد ـ نه‌تنها بامعافیت مالیاتی‌همراه بوده بلکه از مصونیت اداری نیز بهره‌مند بوده‌است. ودیگر «اقطاع» و «مقاصه» ماهواً بایکدیگر فرقی‌نداشته وکاملاً متشابه بوده‌اند. و در هردو مورد

۱ـ بمعنی مالیاتها.

۲ـ دستورالکاتب ورق ۲۲۶b.

۳ـ از ۱۴ دسامبر ۱۳۵۷ تا ۲ ژانویه ۱۳۵۸م.

۴ـ مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۳۱، ۴۱، ۵۱. ص۲۷-۲۸، ۳۶-۳۷، ۴۲، ۴۳، ۵۷-۵۹، ۱۷۳، ۲۵۴-۲۵۶، ۲۵۹، ۳۱۹. ترجمهٔ محاسن اصفهان ص. ۵۰، ۱۲۰. همانجا (ص ۱۲۰) از «ادرارنامه» سخن رفته.

۵ـ مکاتبات رشیدی ص۱۷۷. وصاف ص ۲۶۸، ۴۳۸.

تعیین بهره ـ اهدای «جامگی» ، «ادرار» به تعیین و اهدای زمین مبدل می شده و بصورت «اقطاع» و «مقاصه» در میآمده. فقط تفاوت در این بوده که «اقطاع» مالکیت مشروط لشکریان و مقاصه مربوط به افراد کشوری و روحانیان بوده است. ولی این اصطلاحات گاهی بمفهوم صریح بکار نمیرفته اند[۱]. ودیگر اینکه در پایان دوران مورد مطالعهٔ ما «اقطاع» و «مقاصه» ماعدواً تفاوتی با «سیورغال» ـ که خود صورت متکاملی از مالکیت مشروط زمین بوده و نه تنها حق معافیت مالیاتی بلکه مصونیت اداری نیز منضم آن گشته بوده (مصونیت اخیر در زمان غازان خان وجود نداشته) ـ نداشته است.

سیورغال

اهمیت تاریخی مصونیت ـ اعم از مالیاتی و یا اداری و قضائی ـ بیشتر در ایجاد شرایطی بوده که در آن روستائی بطور کاملتری مطیع و تابع مالک فئودال میگردیده و موضوع افراز قلمرو فئودال از سرزمین تحت ادارهٔ دولت و بعبارت دیگر استقلال سیاسی وی در اراضی خویش، در برابر تابعیت بیشتر روستائیان از وی ـ درجهٔ دوم اهمیت را حایز بوده است. مصونیتهای مزبور چون بامقید ساختن روستائیان بزمین توأم گشت مهمترین وسیلهٔ «اجبار و تجاوز خارج از حدود اقتصادی» (یعنی اطاعت و تابعیت شخص روستائی از مالک فئودال ـ مثلاً در موضوع ازدواج و عروسی وغیره وغیره) قرار گرفت. حق اختصاصی مالک فئودال درزمینهٔ وصول مالیاتها و بدیگر سخن ـ حق وی در تبدیل مالیات به بهره و حق اداره و دادرسی در قلمرو خویش ـ اینها همه بهمان هدف (یعنی اجبار و تجاوز خارج از حدود اقتصادی و تابعیت شخصی روستائی در برابر مالک فئودال) خدمت میکردند. مصونیت جنبهٔ مستقل و مسدود قلمرو فئودال را استوار ساخت.

---

۱ ـ مثلاً رشیدالدین ضمن سخن از مقاصه لشکریان را منظور نظر دارد (مکاتبات رشیدی ص ۱۷۷). برعکس مؤلف مزبور در شرح صفات عامل میگوید که وی نباید بخیل و حریص باشد و بسرقت اموال رعایا دست یا زد و باید «بمرسوم و اقطاعی که ازدیوان اورا معین و مقرر شده باشد قناعت کند (مکاتبات رشیدی ص ۱۱۹).

برای درك اهمیت تاریخی مصونیت این نکتهٔ مهم را باید در نظر گرفت که در جامعهٔ فئودالی قدرت عالیهٔ شخص فئودال در امور لشکری و قضائی (یعنی رژیم مصونیت) از لوازم مالکیت ارضی بوده وتوسعهٔ حدود حق مصونیت با تکامل وپیشرفت کامل مالکیت فئودالی مربوط بوده است. برخلاف گفتهٔ بسیاری از مورخان غرب (بخصوص ك. بکر) منشاء مصونیت عنایت حکومت مرکزی نبوده، بلکه تفویض حقوق مصونیت از طرف سلطان به مالك زمین دار فقط و فقط شناسائی رسمی وحقوقی جریان تکامل مالکیت فئودالی بوده و بس. مصونیت کامل بااساس سیورغال مربوط و وابسته بوده است.

سیورغال (مقصود ما مفهوم این کلمه است نه خود اصطلاح)[۱] ازاواسط قرن چهاردهم، درعهد جلابریان، در ایران وجود داشته[۲]. و برخلاف آنچه برخی از محققان شوروی گمان میکنند[۳] دلیلی برای ارتباط پیدایش آن بافتوحات تیمور وجود ندارد[۴]. و این نوع اقطاع موروثی قبل از غلبهٔ تیمور درایران پدیده آمده و ارتباطی بافتوحات وی نداشته. مؤلف این کتاب قبلاً اظهار عقیده کرده و گفته است که سیورغال صورت تغییر یافته و متکامل اقطاع بوده و ویژگی اصلی حقوقی آن در مقابل

۱- اصطلاح سیورغال مغولی است و بمعنی «عطیه» و بمفهوم اهدای زمین - اهدائی که هنوز اهمیت لشکری و نظامی نداشته در مکاتبات رشیدی دیده میشود (ص۱۶۶) و در آنجا مذکور است که سلطان دهلی در پایان قرن سیزدهم به‌رشیدالدین که سفارت ایلخان را بعهده داشته چهار روستای بزرگ در گجرات «برسم سیورغال ابدی» و موروثی عطا کرده بوده.

۲- رجوع شود به دستورالکاتب ورق b ۱۲۹ (در تعیین دو بلوك برسم سیورغال). دولتشاه (ص۱۷۷) کلمه های «سیورغال» و «ادرار» را بطور مترادف میآورد.

۳- رجوع شود به: آ. م. بلنیتسکی. «درتاریخ زمین داری فئودالی در آسیای میانه» ص۴۶؛ آ. یو. یاکوبوسکی. «تیمور» ص ۶۷-۶۶.

۴- درکتاب «تاریخ مشرقزمین در قرون وسطی» (ص ۱۱۷) تألیف ب. ن زاخودر نیز بوجود سیورغال در ایران قبل از تیمور اشاره شده است.

اقطاع همانا مصونیت اداری و قضائی میباشد[۱]. بدین سبب تکرار استدلال پیشین و پرداختن به‌شرح سیورغال در اینجا موردی ندارد.

«اقطاع» و «سیورغال» ممکن بود از لحاظ وسعت کوچک یا بزرگ باشند. نمونه‌هائی از «اقطاعهای» بزرگ ـ که سراسر امارات تابع (واسال) رادر برمیگرفته‌ـ در قرن یازدهم و سیزدهم همانا کوهستان (تهستان)[۲] و خوارزم و سمنان[۳] و در قرنهای دوازدهم و سیزدهم ولایت پیشکین (مشکین) اهر[۴] بوده ـ ولی اقطاعهای کوچک نیز وجود داشته ـ همچنین در ردیف سیورغال‌های بزرگ[۵] سیورغال‌های کوچکی که از ۱-۲ روستا تشکیل میشده وجود داشته است[۶].

ب. ن. زاخودر به‌یکی از ویژگیهای مهم سیورغال اشاره کرده چنین میگوید: درسیورغال بزرگ شخص واحد درعین حال ناحیه‌ای زراعتی و دشتی راکه مرتع صحرانشینان بوده در دست داشته[۷]. وی باز چنین مینویسد:

۱ـ رجوع شود به: ای. پ. پطروشفسکی. «مقالات» ص۱۵۳، ۱۷۱؛ ای. پ. پطروشفسکی. «تاریخ سیورغال» ص۲۳۲-۲۴۹؛ ای. پ. پطروشفسکی. «دربارهٔ مصونیت در آذربایجان» ص۶۰ ـ ۶۶. در این آثار به منابع نیز اشاره شده.

۲ـ رجوع شود به: و. و. بارتولد «ترکستان» بخش ۲. ص۲۴۹، ۲۶۵-۲۶۴.

۳ـ تاریخ بیهقی ص۱۳۵.

۴ـ به‌راوندی ص۳۰۰-۳۰۱، نسوی (ص۱۶) رجوع شود و مارکوف. «سکه‌های ملوك اهر» از فهرست سکه‌های اسلامی ارمیتاژ، ص۴۲۳-۴۲۴.

در زمان ایلخانان پیشکین (مشکین) جزو اقطاع تومان لشکری بوده وسالیانه..... دینار عایدی داشته (نزهت‌القلوب ص۸۳).

۵ـ رجوع شود به‌آخر این فصل.

۶ـ دولتشاه (ص ۲۶۰ در بارهٔ سلمان ساوجی): «صلهٔ این قصیده دو ده سیورغال ستانید».

۷ـ این پدیده در اکثر موارد دیده میشده نه همیشه. یک ناحیهٔ کاملاً زراعتی هم ممکن بوده سیورغال باشد. مثلاً قصبهٔ کوسویه نزدیک هرات که در سال ۱۴۱۰م. از طرف شاهرخ به تومان‌آغا بیوهٔ تیمور به «سیورغال» داده شده بود. (رجوع شود به‌عبدالرزاق سمرقندی. Notices et extraits T. XIV ص۲۰۷.

« بنابراین مالک بعد از دوران مغولان در عین حال حکومت برمردم اسکان یافته وصحرانشینان را در دست خویش متمرکز کرده بوده. واقطاع دار بعد از عهد مغولان ـ که دربیشتر موارد خود از میان آن مردم صحرانشین بوده وعلایق خویشاوندی محکم باایشان داشته ـ چون به نیروی جنگی نیاز پیدا میکرد همیشه اتکای وی به صحرانشینان بوده »[1].

دراین مورد باویژگی خاص مالکیت مشروط لشکریان درایران و آسیای میانه ـ بصورتهای مختلف آن ـ یعنی نه تنها «سیورغال» بلکه «اقطاع» نیز ـ سروکارداریم. دربارهٔ «اقطاع» میتوان مثالی روشن ونمونه‌ای واضح آورد. قبل ازآغاز « فتنهٔ ـ غز » (سال ۱۱۵۳ م. = ۵۴۸ هـ.) در خراسان ، ولایت بلخ «اقطاع» امیر قماج ـ سلجوقی والی بلخ بوده[2] و در حدود « اقطاع » مزبور مراتع غزان صحرانشین[3] و همچنین اراضی زراعتی وجود داشته[4]. بنابراین مالکیت مشروط لشکری (fief) درایران و آسیای میانه شکلی از فرمانروائی و سلطهٔ فئودال صحرانشین ترک ویا مغول فاتح ـ برزارعان اسکان یافته وصورتی از بهره کشی آنان از اینان بوده‌است. ولی همچنانکه ب. ن. زاخودر بحق اشاره کرده کامل ترین صورت سلطهٔ مزبور در «سیورغال» تجلی کرده بوده. وهمچنین خصوصیات و وجوه مشترك مالکیت مشروط زمین در شرق ـ بافیف (fief) یا اقطاع گونهٔ غربی (یعنی موروثی بودن و مصونیت کامل اداری وحقوقی و مالیاتی) ـ نیز در « سیورغال » دیده میشود.

اراضی قبایل صحرانشین

باید اراضئی راکه قبایل صحرانشین ـ مغول و ترك و ایرانی (کرد و لر و افغان) و عرب ـ برای چراگاه دامها و یا بدیگر سخن بمنظورکوچ به مراتع مرتفع

۱ـ ب. ن. زاخودر. « تاریخ مشرق در قرون وسطی » ص ۱۱۸-۱۱۷.

۲ـ ابن‌الاثیر. مجله ۱۱ ص۱۱٦.

۳ـ همانجا.

٤ـ یاقوت (مجلد اول ص ۷۱۳) ولایت بلخ را حاصلخیزترین ناحیهٔ خراسان میداند.

کوهستانی (ییلاق) در تابستان و جاگه‌های پست (قشلاق) در زمستان ، از آن استفاده میکرده‌اند قسم خاصی‌از اراضی شمرد. چنانکه پیش گفتیم[1] ییلاق وقشلاق مسافت زیادی با یکدیگر فاصله داشتند.

در این کتاب منفصلاً از اراضی قبایل صحرا نشین و دامداری صحرا نشینان سخن گفته نخواهد شد. وفقط ویژگیهای این‌قسم اراضی‌را خاطرنشان خواهیم کرد.

علی‌الرسم اراضی‌مذکور را به‌نام مغولی «یورت» می‌نامیدند و یکی از معانی آن عبارت بود از قلمرو کوچ قبیله یا ایل[2]. اصطلاح «یورت» درمنابع موجود بسیار استعمال شده است[3]. کلمه فارسی «علفخوار» هم بمعنی‌مرتع و همچنین «مالکیت مرتع» بکار رفته است[4].

این اراضی‌رسماً و ظاهراً جزو دیگر اقسام زمین‌داری ـ یعنی«اینجو»و«اقطاع» قلمداد میشده‌اند (ولی نه همیشه) اما چون واجد خصوصیات متفاوت اساسی هستند باید آنهارا قسم علیحده‌ای از مالکیت فئودالی‌شمرد. ویژگی‌این اراضی‌عبارت ازاین بوده که جنبهٔ فئودالی‌مالکیت آنها در زیر پردهٔ «رسوم» پدر شاهی و جماعتی‌مستور گردیده ، زیرا که همهٔ صحرانشینان تقسیمات ایلی و قبیله‌ای و سازمان مربوط بدان را حفظ کرده بوده‌اند. عملاً مالکیت اراضی‌مراتع و اختیار آن به‌امیرهزاره ویا صده و یا دهه ـ یا بدیگر سخن به‌رئیس قبیلهٔ صحرانشین و یا عشیره ویا خاندان و غیره تعلق داشته. ولی از لحاظ حقوقی «یورت» ـ یا بعبارت دیگر «علفخوار» ملک

۱ـ رجوع شود به‌فصل اول.

۲ـ در بارهٔ کلمهٔ «یورت» رجوع شود به ص۵٤ حاشیه ۷۲ Quatremère.

۳ـ مثلاً رجوع شود به «دستورالکاتب» ورق ٦١b ، ۱۸۵a ؛ «سلسلةالنسب». ورق ۱۵۱.

٤ـ این‌معنی اصطلاحی‌را «کاترمر» خاطرنشان کرده (ص۱۲۷ حاشیه۵۱) وجملات جوینی را بدین شرح‌آورده است : «سلطان هرقوم را اقطاع و علفخوار معین فرموده است». دربارهٔ این معنی‌علفخوار به‌دستورالکاتب (۱۰۵a و ۱٦٦b) رجوع شود. در بارهٔ معنی‌فنی اصطلاح علفخوار در زمینهٔ مالیاتی به‌فصل هشتم رجوع شود.

مشترك قبیله (یا شاخهٔ آن) و رئیس آن یعنی امیر شمرده میشده. استفاده از مراتع جنبهٔ جماعتی داشته: کوچ وچرای دامها توسط جماعتها صورت میگرفته. واحد بدوی وداخلی قبیله جماعت صحرانشین بوده که در منابع موجود بنام ترکی «اوبه»[1] خوانده شده است که تا قرن بیستم هم متداول بوده. ظاهراً اصطلاح «اوبه» در دوران مطالعهٔ ما باکلمهٔ مغولی «آئیل»[2] مطابقت داشته.

گرچه امیرقبیلهٔ باتفاق تابعان بلافصل خویش (واسالها) ـ یعنی بزرگان ایل اختیار دار مراتع بوده و رهبری کوچ را بعهده داشته ولی جرأت نمیکرده است صحرانشینان تابع خود را از حق استفاده از مراتع محروم کند و یا چراگاهها را بفروشد و یا بنحوی از انحاء بغیر منتقل نماید. اراضی مزبور بانضمام لقب رئیس قبیله و امیر هزاره وصده و دهه بارث باخلاف منتقل میشده و این شکل مالکیت ارضی فئودالی درقلمرو دولت ایلخانان باسازمان لشکری چریک قبیله‌ای صحرانشینان رابطهٔ بسیار نزدیک داشته. استفاده از «یورت» ویا بعبارت دیگر «علفخوار» نیزمانند حق تملک «اقطاع» مشروط بدان بوده که امیروصحرانشینان تابع وی بخدمت لشکری ایلخان قیام کنند. بدیگر سخن اینگونه اراضی قسمتی از مالکیت مشروط فئودالی و نوعی از اقطاع لشکری بوده است.

صحرانشینان از طرف امیر وبزرگان قبیله مورد بهره کشی فئودالی قرار ـ میگرفتند ولی استثمار در زیر پردهٔ استتار رسوم پدر شاهی صورت میگرفته. رسوم مزبور و این که تودهٔ صحرانشینان نیروی جنگی را تشکیل میداده و امراء و بزرگان صحرانشین بدان متکی و مستظهر بوده‌اند ـ تاحدی میزان استثمار را محدود میساخته. بدین سبب بهره کشی از افراد عادی صحرانشین توسط فئودالهای مزبور بمراتب محدودتر از استثماری بوده که همان خوانین و امیران از روستائیان امکان یافتهٔ

۱ـ دستورالکاتب ص۲۰۱b.

۲ـ در بارهٔ اصطلاح «آئیل» رجوع شود به کتاب «سازمان اجتماعی مغولان» ص۳۷ تألیف ب. یا. ولادیمیرتسوف.

اراضی‌خویش بعمل‌میآورده‌اند. منابع موجود در بارهٔ اشکال بهره‌کشی فئودالی از صحرانشینان عادی و صفی در قلمروهلاکوئیان اطلاعات اندکی بدست میدهند. معهذا ازهمان مطالب کم میتوان نتیجه گرفت که شیوهٔ رایج بهره‌کشی‌عبارت بوده ازسپردن دام به‌جماعت‌های صحرانشین‌برای چرا. پشم ومحصولات شیری و زادو ولد دامهای مزبوردرآمد فئودال‌هارا تشکیل‌میداده[1]. بدیگر سخن‌بهره در این‌مورد بشکل کار اخذ میشده (نوعی‌از بیغار یابیگار - مترجم) وحال‌آنکه شیوهٔ رایج‌استثمار روستائیان اسکان یافته - بهره بشکل‌محصول‌بوده - وبهرهٔ اخیرالذکر بسبب کلانی مقدار از تحمیلی که به صحرانشینان میشده بمراتب سنگین‌تر بوده است.

اما دو قسم اراضی که در فصل های بعد از آن سخن خواهیم گفت - یعنی اراضی‌جماعتهای روستائی‌و اراضی روستائیان آزاد وخرده مالکان در جامعهٔ فئودالی ایران و بخصوص در دوران مورد مطالعه - فقط بصورت بقایائی از دوران ماقبل فئودال - وجود داشته‌اند.

اراضی جماعتهای روستائی

دراینجا از آن اراضی که مورد استفادهٔ جماعتهای روستائی بوده ولی ملک دیوان و یا فئودالها محسوب میشده - مانند اراضی «اقطاع» و غیره سخن درمیان نیست و منظورما «اراضی‌عمومی» ، یعنی اراضی‌آن جماعتهای روستائی‌است که حق مالکیت اراضی خود را حفظ کرده و خود در معرض بهره‌کشی فئودالی دیوان و یا زمین‌داران نبوده‌اند. بی‌شک اینگونه اراضی در زمان نخستین پادشاهان ساسانی (که تودهٔ اصلی روستائیان آزاد بوده) درایران از دیگر اقسام اراضی بیشتر بوده. خاطرهٔ این آزادی در شعار نهضت‌هائی که از قرن پنجم تانهم میلادی بروزکرد -

---

۱- رجوع‌شود به : مکاتیبات رشیدی ص۲۳۶ - ۲۳۵. وحافظ ابرو ، « ذیل جامع - التواریخ » ۱۸۷ ومفصل‌تر : ای. پ. پطروشفسکی ، « دستگاه فئودالی رشیدالدین » ص۱۰۱-۱۰۰.

مانند نهضت خرم دینان و غیره ـ منعکس شده بوده است. شعار مزبور عبارت بود از بازگشت همهٔ اراضی به‌جماعت‌های آزاد روستائی. یاد آزادی روستائیان حتی در زمان فردوسی‌نیز از خاطرها سترده نشده بوده و وی ضمن‌سخن‌از تقسیمات صنفی وگروهی ایران در عهد شاه جمشید افسانه‌ای چنین‌میگوید:

نسودی[1] سه دیگر گُرُه را شناس | کجانیست بر کس‌ازایشان سپاس
بکارند و ورزند و خود بدروند | بگاه خورش سرزنش نشنوند
زفرمان سرآزاده خود ژنده پوش | ز آواز بیغاره آسوده گوش
برآسوده از داور و گفتگوی | تن آزاد و آباد گیتی بدوی[2]

میدانیم که درقرن نهم م. درطبرستان (مازندران) و دیلم‌چراگاهها[3]وجنگلها ملک جماعتهای‌روستائی‌شمرده میشده وکوشش‌طاهریان درسال ۸٦٤م. (۲۵۰ه.) ـ که خواستند اراضی‌مزبوررا ملک دیوان اعلام کرده خراج برآن وضع کنند منجر به عصیان روستائیان ـ برهبری حسن بن‌زیدعلوی ـ گشت و این قیام زیرلفافهٔ شیعه ـ گری جریان یافت[4]. ب. ن. زاخودر نیز به وجود این‌قسم اراضی درایران ـ حتی در قرنهای نهم ودهم ویازدهم اشاره کرده است. ولی‌ما در منابع قرنهای سیزدهم و چهاردهم به‌سخن صریحی که حاکی از وجود اینگونه جماعت‌های آزاد روستائی باشد برنخورده‌ایم.

فقط در یک مورد (در قرن چهاردهم م.) سخن از جماعت روستائی رفته ـ اما جماعتی که تابع فئودالها بوده و میکوشیده تا از آزادی خود دفاع کند. گمان میرود که جماعت مزبور اندکی‌پیش‌از وقایعی که در تذکرهٔ حیات شیخ صفی‌الدین

۱ـ «نسودی» که همان «وستریوشان» = طبقهٔ کشاورزان در عهد ساسانیان.

۲ـ شاهنامهٔ فردوسی. جلد اول ص. ۰ه (باب ٤ ـ ابیات۲۸ـ۲٤).

۳ـ دراینجا سخن‌ازچراگاههای روستائیان اسکان یافته عضو جماعت در میان‌است، نه صحرانشینان.

٤ـ طبری ـ دورهٔ ۳ ـ مجلد ۳، صفحهٔ ۱۵۲۵ ـ ۱۵۲٤ دراین‌باره‌کتاب جغرافیای تاریخی ایران، بارتلد صفحهٔ ۱۵٦ رجوع شود.

اردبیلی - شیخ درویشان - منقول است هنوز آزاد بوده. در تألیف مزبور از خرید دهکدهٔ گرج - که باعتبار نام ساکنان آن گرجی (یاشاید اخلاف گرجیان) بوده‌اند - در ولایت خلخال ، جنوب اردبیل، سخن رفته . این گرجیان بظن غالب بازماندگان اسیرانی بوده‌اند که سلجوقیان و یا مغولان بآن محل کوچانده اسکان داده بودند. اگرهم اینان بدوا برده بوده‌اند ، بهرتقدیر در آغاز قرن چهاردهم م. مسلماً از آزادی فردی بهره داشتند زیرا- چنانکه از داستان منقول درآن کتاب برمیآید - اختیارنفس خویش و باغهای خود را داشته‌اند. شیخ دهکدهٔ مزبور را ابتیاع کرد و بنابراین قبلاً نیزآن روستا مالکی داشته. ولی روستائیان اهل دهکده وی‌را مالک نمی‌شناختند ونخواستند شیخ را هم بدان سمت بشناسند وکوشیدند از آزادی خویش دفاع کنند ولی رباخواران ازهستی ساقطشان کردند وبالنتیجه ایشان زیر بار قرض رفتند وبرای نجات از دیوان ناگزیر سر باطاعت شیخ صدرالدین (وفات در سال ۱۳۹۲ م. = ۷۹۵ ه.) فرزند شیخ صفی‌الدین نهادند[۱] . ظاهراً این داستان مربوط به پیرامون سال ۱۳۳۰ م. (۷۳۱ ه.) میباشد.

این قسم اراضی در دوران تکامل و پیشرفت فئودالیزم محکوم به زوال بوده.

اراضی روستائیان - مالك و آزاد

اراضی روستائیان آزاد که دیر بازی بوده از جماعت مفروز گردیده و بملکیت شخصی ایشان درآمده بوده ، مانند اراضی ملکی غیرمشروط (alleu) فئودانها، «ملک» نامیده میشده. قبلاً گفتیم که این دوقسم ملک را باید از یکدیگر متمایز دانست و تشخیص داد. راست است که طبق سنت فقه اسلامی - سنتی که در آغاز تکامل زمین‌داران فئودالی پدیدآمده بوده- املاك فئودالها واملاك روستائیان همانند شمرده میشده‌اند وقسمی واحد را تشکیل میداده‌اند.

۱- « مناقب شیخ صفی‌الدین اردبیلی» ورق ۲۰۲b . همچنین رجوع شود به: ای.پ. پطروشفسکی. « بزرگان شهری در قلمرو دولت هلاکوئیان » ص۶۸.

در تعریف اقسام مالکان این دو نوع ملک نیز، مفاهیم را مخلوط میکرده‌اند : وهردو دسته، یعنی زمین داران فئودال وروستائیان- مالک، را تاقرن سیزدهم ، بیک نام «دهقان»[۱] میخواندند. درتوجیه این مقال فقط میتوان گفت که این از بقایای وضع زمان ساسانیان بوده- زیرادرآنزمان تکامل روابط فئودالی تازه آغاز شده بود[۲]. ظاهراً اصطلاح « دهقان » مربوط به دوران پاشیدگی و زوال جماعت روستائی میباشد : و مالکان اراضی که از جماعت خارج شده (اعم از کوچک و بزرگ) - و زان پس بصورت فئودال درآمده بودند «دهقانان» نامیده میشدند. ولی املاک فئودال‌ها و روستائیان و همچنین مالکان املاک مزبور دو قسم متفاوت بوده‌اند : در مورد اول اراضی بوده که فئودال‌ها توسط روستائیان تابع خویش از آن بهره‌برداری میکردند و درمورد دوم مالکان - یعنی روستائیان آزاد خود بلاواسطه اراضی خویش را زراعت میکردند.

ب. ن. زاخودر به وجود روستائیان مالک و آزاد در ایران پیش از قرن سیزدهم - وازآنجمله درخراسان درقرن دهم - اشاره کرده است[۳]. بشهادت بسیاری از منابع این قسم مالکان و اراضی ملکی ایشان در قرنهای سیزدهم و چهاردهم نیز وجود داشته. رشیدالدین در نامه‌ای خطاب به جلال‌الدین فرزند خویش که حاکم

۱- جوینی (مجلد اول ص ۱۱۹) در بارهٔ دهقانان خراسان مینویسد که ایشان بوفور ثروت باشاهان و امیران زمان برابر و باا کابر جهان همردیف بوده‌اند. بدیهی است که در این مورد سخن از بزرگان محل در میان بوده نه روستائیان. به دستورالکاتب ، ورق 129a، 10a-149b و غیره نیز رجوع شود.

۲- حتی در زمان ساسانیان نیز ثروتمندترین روستائیان را « دهقان » مینامیدند. رجوع شود به: ص. ٤٤ Noldeke. Geschichte der Perser und araber . بنابگفتهٔ مسعودی دهقانان به پنج درجه تقسیم میشده‌اند (مروج‌الذهب. مجلد ۲. ص ۲٤۱). به «سیاست‌نامه» ترجمهٔ روسی زاخودر ص ۳۳۳. تعلیق ۲۸٤ نیز رجوع شود.

۳- ب. ن. زاخودر. « تاریخ مشرق در قرون وسطی » ص ۷٦. ب. ن. زاخودر. « خراسان » ص ۱۲۷.

روم بوده دربارهٔ استرداد املاك عجزه و بی‌نوایان که بغیرحق باراضی دیوانی منضم گشته بوده چنین میگوید :

«املاك عجزه که بتکچیان متمرد ونواب مسلط دیوانی کرده‌اند استرداد کن»[1].

شمس‌الدین محمد بن قیس رازی از اقداماتی که ابوبکراتابک فارس (۱۲۶۰-۱۲۲۶م. =۶۵۹-۶۲۳ه.) برای احیاء کشاورزی آن ایالت بعمل آورده بوده سخن گفته یادآور میشود که قریب . . . . . . ملک ما به‌النزاع[2] که در تصرف دیوان بوده به‌صاحبان بازگرداند[3]. وی چنین میگوید :

«قریب بصدهزار[دینار] املاك نفیس واسباب متقوم از دیههای معظم و مزارع مغل وباغهای پرنعمت و سرایهای عالی که سالها درخور دیوان اعلی بود بمجرد شبهتی که در نقل ملك آن باز نمودند بمدعیان آن باز فرموده است»[4].

بدیهی است که در میان این همه املاك متنازع فیه املاك بزرگ و پرثروت فئودالها نیز- همچنانکه مؤلف خود اشاره کرده- وجود داشته است ، ولی البته همهٔ املاکی که از طرف دیوان باز پس‌داده شده بوده جزو این قسم و گروه نبوده است و رقم کلان . . . . . . - اگر اغراق‌آمیز و چند برابر حقیقت واقع نباشد- خود نشان میدهد که بیشتر املاك مزبور از آن خرده مالکان و روستائیان بوده. در مجموعهٔ «دستورالکاتب» نامهٔ شکایت روستائیان به سلطان اویس جلایری (۱۳۷۴-۱۳۵۶م.

۱- مکاتبات رشیدی ص ۸۷.

۲- دربارهٔ این اصطلاح به فصل ۶ رجوع شود.

۳- از متن شمس قیس رازی (المعجم فی معاییر اشعارالعجم) چنین برنمیآید که رقم صد هزار مربوط به «ملک» بوده باشد. باضافه در نسخهٔ چاپ مؤسسهٔ خاور- تصحیح آقای مدرس رضوی کلمهٔ دینار بعد از رقم «صدهزار» افزوده شده که خود بالکل معنی مطلب را تغییر میدهد. (مترجم)

۴- «المعجم فی معاییراشعار العجم» شمس‌الدین محمدبن قیس الرازی ص ۱۲.

=۷۷۶ - ۷۵۷ هجری) منقول است. روستائیان در نامهٔ مزبور از اینکه « اکابر - امراء و دیگر زورمندان ایشانرا از هستی ساقط کرده‌اند شاکی بوده و مینویسند که خاکسترنشین و فقیرشده‌اند و مجبورند خانمان دویست ساله و « ملک ریزه »[۱] را که بارث بایشان رسیده و یا از راه حلال بدست آورده‌اند و ممر معاششان است ترک گویند.

جریان تکامل جامعهٔ فئودالی املاک روستائیان را نیز مانند اراضی جماعتهای آزاد محکوم به‌نابودی کرده‌بود. درقرنهای سیزدهم وچهاردهم این دوقسم مالکیت ارضی در ایران فقط بصورت بقایای گذشته وجود داشته و بدیهی‌است که در برابر دیگر اقسام مالکیت وزنی نداشته‌اند.

جریانات کلی تکامل زمین‌داری فئودالی

وجه مشترک همهٔ انواع مالکیت فئودالی‌عبارت بود از پیوستگی حق مالکیت زمین - مشروط و یا غیرمشروط - باحق‌آبه. بعبارت دیگر شبکهٔ آبیاری یعنی نهرها و جویها وکاریزها و چاهها هم میتوانست ملک مشروط و یا غیرمشروط دیوان و یا اشخاص ویا مؤسسات مذهبی‌ویا جماعات روستائی باشد. درحدود سال ۱۲۲۰ م. (۶۱۷ ه.) شرف‌الملک وزیرجلال‌الدین ، آخرین سلطان خوارزمشاهیان، دراراضی مغان که برسم«اقطاع» بوی داده شده بود نهرهائی‌ازرود ارس حفر و منشعب کرده بنامهای الشرفی و الفخری و النظامی و سلطان خوئی نامید[۲]. در یرلیغ غازان‌خان درتعیین‌اقطاع برای لشکریان مغول ، به‌اقطاع‌داران زمین وآب یکجا داده شده[۳].

۱- دستورالکاتب ، ورق ۱۶۷a . اصطلاح «ملک‌ریزه» شاید بمعنی‌املاک‌پراکنده‌ای که در میان دیگر املاک قرارگرفته - باشد. به ورق ۱۱b . آن کتاب نیز رجوع شود.

۲- نسوی. متن‌عربی ص ۱۷٤ .

۳- جامع‌التواریخ . ورق ٦٥٦ : «این‌اقطاعات از آب و زمین‌خراب و آبادان...»

حمدالله قزوینی از کاریزهائی که ملک اشخاص بوده سخن میگوید[1] . رشیدالدین که نهرهای بزرگ ـ آبیاری احداث کرده بوده از آنها بعنوان ملک شخصی در آبیاری اراضی روستاهای خویش استفاده می کرده[2] . غازان خان که نهر سفلای غازانی را از شط فرات منشعب ساخته بود آب وچند فدان(جفت) زمین را وقف «مزار متبرك سیدی ابوالوفا »کرده بوده[3] . به ذکر این چند نمونه اقتصار میکنیم زیرا موضوع تملک آب از طرف دولت و اشخاص و اوقاف درکشورهای خاور نزدیک و میانه توسط محققان مورد بحث قرارگرفته است[4] .

اقسام مالکیت فئودالی‌را در ایران ، درعهد مورد مطالعه ، برشمردیم . فقط اضافه می کنیم که منابع موجود گاهی در ضمن سخن از « اقطاع » و ملک و دیگر انواع زمین‌داری مفهومات متفاوت را مخلوط میکنند : مثلاً مفهوم قلمرو دیوان ـ امارت و حصهٔ اقطاعی و غیره و مفهوم ملک فئودالی را یک کاسه می‌سازند . باید در نظر گرفت که در قلمرو اماراتی که در آنزمان « اقطاع » نامیده میشده (مثلاً امارت هرات ملوك کرت) همهٔ اراضی ملک فرمانروا و امیر و ملک نبوده و بوی تعلق نداشته بلکه بخش مهمی از اراضی ملک مشروط و یا غیر مشروط تابعان (واسال های) وی بوده . مثلاً در آغاز قرن چهاردهم م . یکی‌از امرای تابع ملوك کرت که صاحب خواف خراسان بوده بنام خواجه مجد بخش‌بزرگی‌از قلمرو امارت

۱ـ نزهت‌القلوب . ص۷۹ . (دربارهٔ ۹۰۰ کاریز ناحیهٔ تبریز) : « و آب مهران رود که ازکوه سهند می‌آید و نهصد و چند کاریز که ارباب ثروت اخراج کرده‌اند در آن باغات صرف میشود و هنوزکافی نیست و آب این کاریزها و رود همه ملک است الا کاریز زاهد بدروازهٔ ری وکاریز زعفران بدروازهٔ نارمیان . و دودانگ ازکاریز رشیدی که برشش کیلان سبیل است ... »

۲ـ مکاتبات رشیدی ص۲۴۴/۴۵ .

۳ـ جامع‌التواریخ ورق ۶۰۰ .

٤ـ گاردلوسکی « تاریخ آبیاری در تونیه » (ص۲۰۲-۱۸۳).

خویش را (بعنوان ملک شخصی) در تصرف داشته است[۱]. و از آنجمله سه قلعه ـ نیاز آباد وسیجن‌آباد و کاریان ـ بوده[۲]. وی نیز بنوبه خویش‌امرائی (واسال‌هائی) رزیر فرمان داشته[۳]. در آن زمان ملک‌ینال‌تگین که تابع ملک غیاث‌الدین اول از ملوک کرت‌هرات بوده ـ ناحیهٔ فراه را بارث متصرف بوده[۴]. و سیفی روستاهائی‌را که در حدود فراه ملک شخصی ملک ینال‌تگین بوده و وی مالک آن شمرده میشده «ده خاصه» ملک مزبور میخواند[۵].

بنابراین مفهوم «اقطاع» ممکن بود قلمروی بسیار کوچک و یا بسیار بزرگ را در برگیرد و درحدود آن اراضی‌ملکی‌مالکانی که از لحاظ سلسلهٔ مراتب فئودالی در درجهٔ مادون قرار داشتند ـ وجود داشته‌باشد. این‌وضع آشفته و اختلاط مفاهیم قلمرو دیوانی و اراضی‌فئودالی، برروی هم، خاص‌جامعه‌های فئودالی بوده است.

دوران مورد مطالعه در واقع عصر رونق و پیشرفت اشکال مختلف مالکیت و درعین‌حال تکامل‌سلسلهٔ مراتب فئودالی بوده است. اساس‌اقطاع لشکری ترک و مغول امیران تومان وهزاره وصده وده‌ه مبین‌سلسلهٔ مراتب بزرگان لشکری صحرا‌نشین و غیر صحرانشین و اراضی مربوط به سلسله مراتب مزبور، بوده. در تألیف سیفی در تاریخ امارت هرات سلالهٔ کرت ـ امارتی که در آغاز شامل هفت تومان[۶] وسپس ۹ تومان بوده[۷]ـ ۵ ردیف فئودال که بترتیب سلسلهٔ مراتب تابع و متبوع یکدیگر بوده‌اند ـ ذکر شده، بدینقرار:

۱ـ ایلخان مغول بسمت سلطانی که قدرت نامحدود داشته.

۱ـ سیفی ص ۷۵٤.

۲ـ همانجا ص ۷۵۵ـ۷۵٤.

۳ـ همانجا ص ۷۵۵. خواجه مجدحشمی‌سرکب از هزار در اختیار داشت (همانجا).

٤ـ همانجا ص ۷۸۶ـ۷۸۳.

۵ـ همانجا ص ۷۸۶.

۶ـ سیفی ص ۱۸۹.

۷ـ نزهت‌القلوب ص ۱۵۱.

۲- ملک هرات از سلالهٔ کرت که «تومان» (ناحیهٔ) هرات و ولایت کوهستانی غور و قلعهٔ خیسار (که غالباً مقرو تختگاه ملوک کرت بوده) - قلمرو وی محسوب میشده.

۳- تابعان (واسالهای) بلاواسطهٔ ملک هرات ، امیران فئودال از قوم تاجیک و سیستانیان وغوریان و افغانان : یعنی ملوک غرجستان و طالقان وگرزوان و توالین و آزاب و اسفزار و خواف و فراه و سیستان و امرای افغانستان و رؤسای کوسویه و باخرز و جام و سرخس.

٤- هریک از امرای پیش گفته خود تابعانی (واسالهائی) داشتند که سیفی ایشان را «زعما» و «اعیان» میخواند[۲].

اینان نیز بنوبهٔ خویش سپاهیان - اقطاع دار یا «چریکان»[۳] را که ازاقطاعهای کوچک برخوردار بوده‌اند درتحت تبعیت (واسالی) داشته‌اند. مثلاً درسال ۱۳۲۰م. (۷۲۰ هجری) غیاث‌الدین اول کرت ملک هرات پس از غلبه برامیرباخرز که علیه وی عصیان کرده بود «حشم و خدم» او را مورد عفو قرار داده و «املاک واسباب» ایشانرا باز پس داد[٤]. معنی تقسیم امارات هرات به‌تومانها اینست که فئودالهای اسکان یافتهٔ محلی و شهرستانی می‌بایست ملقب بالقاب امیرتومان و امیر هزاره و صده و دهه باشند و این القاب متناسب بود بامقامی که درنیروی چریک فئودالی داشتند و مربوط بود به‌عدهٔ سپاهیان - اقطاع داریکه در زیر فرمان ایشان بوده‌اند.

در دوران مورد نظرما چه تغییراتی در تناسب اقسام اراضی مختلف سابق‌الذکر پدید آمد؟ به‌یکی ازتغییرات مزبور در بالا اشاره شد و آن افزایش مساحت اراضی اقطاعی مشروط و وقفی و املاک خصوصی غیرمشروط بحساب و زیان اراضی دیوانی

۱- سیفی ص۱۸۶، ٤٤٤ ـ ٥٠٥ ـ ٥٠٤ ـ ٥٠٥ ، ۷۷۷.

۲- همانجا ص۶۲۶ ، ۶۷۶ ، ۷۵۵ و جاهای دیگر.

۳- همانجا ص۷۵۲ ، ۷۵٤ ، ۷۸۵.

٤- همانجا ص۷۵٤.

بوده ، و مساحت اراضی اخیرالذکر ـ بویژه نسبت به قرنهای هفتم وهشتم و نهم و دهم ـ تقلیل یافته بوده. تغییرمهم دوم عبارت بود از تمرکز اقسام گوناگون اراضی در دست سران طبقهٔ فئودالها ـ یعنی بزرگان لشکری صحرا نشین و اهل قلم ومستوفیان و روحانیان عالیمقام . این افزایش ـ افزایش زمین داری فئودالی کلان بزیان اراضی فئودالهای خرد وبیشتربحساب صاحبان املاک کوچک خصوصی و زمینهای روستائیان آزاد و براثرتهاجم وفشار فئودالهای کلان برزمین داران خرد وجماعت آزاد روستائی و روستائی آزاد و مالک زمین (که قبلاً از جماعات مزبور جدا شده بودند) صورت گرفت .

جریان افزایش مساحت اراضی فئودالهای کلان در قلمرو دولت هلاکوئیان در قرنهای سیزدهم و چهاردهم قبلاً توسط آ. آ. علیزاده[۱] و آ. م. بلنیتسکی شرح داده شده[۲] بدین سبب از شرح وتفصیل این جریان صرف نظر کرده فقط به ذکر مطالب کلی و ذکر چند مثل اکتفا میکنیم .

بعد از غلبهٔ مغول (و بسبب آن) تقسیم مجدد اراضی صورت گرفت . بسیاری از اراضی بتصرف بزرگان مغول درآمد و بسیاری نیز ملک دیوان شد ، ولی موقتاً ؛ زیرا که اراضی دیوانی فقط ذخیره گونه‌ای بود برای عطیه های بعدی و زمین های مزبور، زان پس، بعلل گوناگون وبهانه های مختلف بتصرف قشرهای مافوق طبقهٔ فئودالها درآمد . پس از آنکه دولت هلاکوئیان استوارگشت . جریان تجدید تقسیم اراضی و بموازات آن ، تمرکز آن اراضی دردست سران فئودال از طرق گوناگون ادامه یافت ، بدین قرار : اولاً ـ از طریق «التجا» ـ «التجا» ـئی که از لحاظ حقوقی باختیار و داوطلبانه ولی در واقع اجباری بوده و روستائیان وخرده مالکان بهایلخانان و شاهزادگان و امرا و دیگر بزرگان[۳] و یا روحانیان ملتجی شده میخواستند که

۱ـ رجوع شود به : آ. آ. علیزاده ، « سیاست ارضی ایلخانان » ص ۲۳-۵ .

۲ـ رجوع شود به : آ. م. بلنیتسکی. «درباره روابط اجتماعی در ایران » ص ۱۱۲ .

۳ـ جامع التواریخ . ورق ۶۳۵ .

اراضی ایشان را(ملتجیان را) به«اینجو» ویا «وقف» مبدل ـ سازند[1]. ثانیاً ـ از طریق مصادرهٔ همهٔ اراضئی که متصرفان آن نتوانسته بودند اسنادی در بارهٔ حق مالکیت خویش عرضه دادند ـ توسط دیوان. بدیهی است که حفظ اسناد درآن دوران پرآشوب و مصیبت بار هجوم مغول و جنگهای خانگی کار همه کس نبود[2]. زان پس اراضی یاد شده از دست دیوان بدست بزرگان منتقل میشده. بقرار زیر :

اولاً ـ از طریق دعوی در محاکم قضائی. بزرگان بوسیلهٔ اشخاص ثالث و بکومک احکام و فرامین مجعول دایر باهدای زمین بایشان و اسناد ساختگی تملک اراضی ـ اسنادی که ظاهراً قدیمی بوده‌اند ـ اقامهٔ دعوی میکرده‌اند[3]. بدیهی است که بزرگان وثروتمندان به‌آسانی بااستفاده از مساعدت شاهزادگان وامرا ومأموران عالی‌مقام و یا بادادن رشوه، در هردعوای غیر عادلانه‌ایکه در محکمه یا دیوان داشتند ـ غالب میشدند و «طبق قانون» زمین خرده مالك و یا روستائی آزاد را از صاحب واقعی آن میگرفتند[4].

۱ـ ای. پ. پطروشفسکی. مقالات ص ۲۴۴. رجوع شود به ضمیمهٔ همان کتاب، شماره ۱۰، ص۳۶۲. نمونه‌ای از التجای روستائیان وتقدیم اراضی به‌صومعه و تبدیل آن به«وقف» ـ که گرچه مربوط به‌ارمنستان اواسط قرن پانزدهم م. میباشد ولی مبتنی بموازین فقه‌اسلامی است ـ در آنجا آمده است.

۲ـ اینکه تعداد املاك بدون سند تا چه حد زیاد بوده از جملاتی که قبلاً ازکتاب شمس‌الدین محمد بن قیس‌رازی نقل کردیم (ص ۱۲ المعجم...) پیداست. به مکاتبات رشیدی شمارهٔ ۱ نیز رجوع شود (نامهٔ رشیدالدین به‌فرزند خویش سعدالدین حاکم قنسرین و انطاکیه و عواصم) ص ۲۶.

۳ـ رجوع شود به‌جامع‌التواریخ ورق ۶۲۴ـ۶۰۹ ـ در همانجا «سواد یرلیغ غازان‌خان در باب اینکه دعاوی سی سال بنیودی که معین شده نشنوند» نقل‌شده. البته این یرلیغ فقط بمنزلهٔ مسکنی بوده. در مقالهٔ آ. م. بلنیتسکی تحت عنوان «دربارهٔ روابط اجتماعی درایران» (ص۱۱۵ـ۱۱۴) قطعهٔ جالب توجهی‌از عبدالرزاق سمرقندی در بارهٔ اراضی‌نازخاتون منقول است (قطعهٔ مزبور را خواندمیر نقل کرده).

۴ـ در بارهٔ اینگونه دعاوی و اسناد ساختگی‌و شهادتهای دروغ رجوع شود به«دستور الکاتب» ص ۳۰b.

ثانیاً ـ از طریق عنف و تجاوز آشکار و غصب اراضی بوسیلهٔ نیروی مسلح . بویژه بزرگان صحرانشین که چریک ایلی‌را دراختیار خویش داشتند غالباً باین وسیله متوسل میگشتند . البته ایلخان و دیوان اعلی اینگونه تصاحب اراضی را که بوسیلهٔ اعمال زورصورت گرفته بوده تخطئه میکرده‌اند وبه بینوایان زیان دیده فرامینی میدادند که اراضی خویش را باز پس گیرند . ولی در بیشتر موارد غاصبان یا (چنانکه در مدارك موجود خوانده شده‌اند) متغلبان به این گونه فرامین کوچکترین توجهی نکرده زمین های مغصوب را کماکان ـ بدون بیم از مجازات ـ درتصرف خویش می داشتند . اینگونه اعمال ـ یعنی تصاحب و غصب اراضی دائماً صورت میگرفته و اصطلاح «متغلب» غالباً در منابع دیده میشود[۱] . و بالاخره ، اینکه فئودال های کلان دورهٔ مورد نظراملاك رایکجا خریداری میکرده‌اند . نمونهٔ بارزی از طریق اخیرهمانا شیوهٔ تملک رشیدالدین فضل الله، وزیر و مورخ ، میباشد : بخش اعظم اراضی و املاك وی خریداری بوده[۲] و بطوریکه از تفصیل اراضی مزروع ملکی وی پیداست ـ مشارالیه قطعات کوچک وپراکنده را در ولایات مختلف ابتیاع میکرده[۳] . و حدس زده میشود که این اراضی را از خرده مالکان و شاید ، بخشی از آنرا هم ، از روستائیان آزاد که بسبب فقرو احتیاج مجبور بفروش زمین خویش گشته بودند ـ بدست آورده بوده .

در سراسردوره‌ای که از قرن سیزدهم آغاز وبه قرن پانزدهم پایان یافته بوده وبعد ازسقوط دولت هلاکوئیان نیزپیشرفت زمین داری کلان فئودالی همچنان بزیان املاك خرد دوام داشته .

چنانکه پیشتر گفته شد پیشرفت زمین داری مشروط باتکامل اقطاع و مصونیت همراه بوده .

۱ـ در بارهٔ این غصب ها و متغلبان به « دستورالکاتب » ورق ٤٨b ـ ٤٧b ، ٥٧a رجوع شود ؛ صفوت‌الصفا ورق ١٦٢a .

۲ـ مکاتبات رشیدی ص ٢٢٤ .

۳ـ همانجا ص ٢٣٢-٢٢٥ . ای . پ . پطروشفسکی . « دستگاه فئودالی رشیدالدین » ص٨٩- ٨٨ ، ٩٧-٩٦ .

برسبیل مثال مطالبی چند از منابع موجود در بارهٔ املاک کلان فئودالی در قرنهای سیزدهم و چهاردهم وپانزدهم نقل میکنیم.

در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم سید فخرالدین زید بن الحسین الحسینی از «اکابر سادات» بزرگترین مالک ولایت ری...

«واحتشام واموال و ضیاع او در درملک ری بی‌نهایت بوده...»

است[1].

شمس‌الدین محمد جوینی وزیر مقتدر هلاکوخان و اباقاآن املاکی به مبلغ ۴۰۰۰ تومان (۴۰۰۰۰۰۰۰ دینار)[2] ابتیاع کرده بوده. اگر بهای یک روستای متوسط از لحاظ وسعت ودرآمد را ۱۰۰۰۰ دینار فرض کنیم[3] بااین مبلغ خرید ۴۰۰۰ روستا مقدور بوده.

رشیدالدین فضل‌الله وزیر ـ مورخ، چنانکه از وصیت‌نامهٔ وی مستفاد میگردد ۱۲۷۷۰ فدان (جفت) املاک مزروع داشته که میبایست لااقل ۵۰-۸۰ هزار هکتار زمین آبی را شامل گردد. گذشته از این باغات و تاکستانهای فراوان و ۳۹۰۰۰ نخل خرما درعراق عرب و نواحی جنوبی ایران ـ صرف‌نظر از موقوفاتی که در تحت تولیت وی بوده و املاک و اراضی که در زمان حیات به‌پسران و دختران داده و همچنین زمین هائی که توسط معتمدان خود ابتیاع کرده یا از طرف سلاطین بیگانهٔ زمان ـ سلاطین آسیای میانه وهندوستان و سوریه و یمن ـ بوی اهداء شده بوده ـ مالک بوده است[4].

املاک شخصی غازان خان ۲۰۰۰۰ فدان بوده که از آن مقدار ۳۰۰۰ فدان

۱- دولتشاه، ص ۱۵۶ (تاریخ حیات رفیع‌الدین لنبانی).

۲- جامع‌التواریخ ورق ۵۰۶. در این باره به مقدمهٔ تاریخی علامه میرزا محمدخان قزوینی که به‌تاریخ جهانگشای جوینی‌نوشته (مجلد اول ص لط) رجوع شود.

۳- به ماقبل ـ اواسط مبحث «اراضی‌ملکی» ـ رجوع شود.

۴- مکاتبات رشیدی. ص ۲۲۴-۲۴۰. برای جزئیات و محاسبه آن رجوع شود به: ای. پ. پطروشفسکی «دستگاه فئودالی رشیدالدین» ص ۸۷-۱۰۴.

در ایالت فارس و ۳۰۰۰ قدان در ناحیهٔ بغداد و باقی در عراق عجم و آذربایجان و روم قرار داشته. در نظر بود جملهٔ این اراضی را درمقابل ۶۰ دینار و ٤ دانگ سالیانه برای هرجفت بمقاطعه دهند. بنابراین ممکن بود از اراضی مزروع مزبور که برروی هم وتقریباً به ۱۲۰-۱٤۰ هزارهکتار بالغ میگردیده سالیانه بیش از ۱۲۲۰۰۰۰ (۱۲۲ تومان) درآمد حاصل گردد[1]. ایلخان ابوسعید صد روستا دردرهٔ جمکان فارس به مجدالدین قاضی شیراز بخشید[2].

محمد خواجوی کرمانی شاعرنامی املاکی را که از پدر ارث برده بوده، به بهای ۱۰۰۰۰ دینار، وقف صوفیان کرد[3].

عبدالرزاق باشتینی جوان که روزگاری رهبر قیام سربداران شد ـ در خدمت ایلخان ابوسعید بوده و در حدود یکصد هزار دینار وجوهی را که ازمالیات کرمان جمع‌آوری کرده بود تلف کرد و میخواست املاك موروثی خویش را که از پدر در خراسان باقی مانده بود فروخته دین دیوان را اداکند[4]. پدر او پنج پسر داشت و بنابراین در حدود پانصدهزار دینار بهای املاك وی میشده.

در سال ۱٤۱۰ م. (۸۱۳ هـ.) قره یوسف قره‌قویونلو سوگند تابعیت (سوگند واسالی ـ بیعت) باباحاجی‌قاوردی را پذیرفته و املاك موروثی وی ـ یعنی‌قلعهٔ قاورد و ششصد «دیه» و«مزرعه»را برسم سیورغال بوی داد[5]. اراضی«اقطاع»(سیورغال) بایسنقرشاهزادهٔ تیموری (وفات به سال ۱٤۳۳ م. = ۸۳۷ هـ.) در ولایات استرآباد وگرگان و دهستان و طوس وابیورد ونسا و خبوشان و سمنان وکاشان و شبانگاره به ۶۰ تومان کبکی (۶۰۰۰۰۰ دینار کبکی)[6] تقویم شده بوده.

۱ـ وصاف ص ۳٤۹.

۲ـ ابن بطوطه. مجلد ۲. ص ۶۱ (بگفتهٔ ابن بطوطه سلطان خدابنده به‌قاضی مجدالدین ۱۰۰ قریه بخشیده بوده نه ایلخان ابوسعید. مترجم).

۳ـ دولتشاه ص ۲۵۱ (در تذکرهٔ حیات خواجوی کرمانی).

٤ـ همانجا ص ۲۷۸.

۵ـ میرخواند ص ۱۲۷۸. در بارهٔ اصطلاح مزرعه به‌فصل ششم رجوع شود.

۶ـ دولتشاه ص ۳۵۱.

۹۲

در قرنهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم م. تقریباً جملهٔ اراضی ایران و کشورهای مجاور آن در تملک گروهها و اقسام گوناگون فئودالها بوده. و سلسلهٔ مراتب و اشکال صنفی و مالکیت مشروط و غیرمشروط فئودالی درآن قرون ودوران به‌اوج تکامل و ترقی رسیده بوده.

فصل ششم

بهره‌برداری از اراضی، نقاط مسکونی روستائی و گروههای روستائیان

در جامعهٔ فئودالی تکامل مالکیت اراضی بدان شیوه - براثر غصب اراضی جماعت‌های روستائی‌آزاد (که درمغرب‌زمین «مارکا» نامیده میشده)[1] و تبدیل آن به‌اراضی غیر مستقل و تابع فئودال - جریانی بوده احتراز ناپذیر. «مارکا» - ها (جماعات روستائی) درنتیجهٔ غصب و غارت اراضی‌روستائیان (اعم از مفروز وغیر مفروز) توسط اعیان و روحانیان غرب، بامساعدت زمامداران کشورها صورت گرفت. در ایران نیز چنین جریانی وجود داشته. درقرنهای سیزدهم و چهاردهم زمین‌داری کلان تقریباً بالانحصار درآن کشور حکمفرما بوده. ولی‌حکمفرمائی‌زمین-داری کلان فئودالی‌درایران و اکثر کشورهای خاورنزدیک وخاور میانه بهیچوجه باوجود زراعت کلان شخصی‌فئودالها ملازمه نداشته است. یکی‌از خصوصیات بارز املاک فئودالی مغرب زمین و روسیه در قرون وسطی این بوده که املاک مزبور به‌اراضی‌مزروع و مراتع اربابی(Terra dominica) وحصهٔ روستائیان تقسیم میشده، ولی چنین تقسیم بندئی در ایران وکشورهای مجاور آن وجود نداشته. درمنابع موجود هیچگونه تذکری در بارهٔ وجود زراعت کلان غله که خاص مالک زمین باشد و ازطریق بیغار صورت گیرد - درایران و دیگر نواحی‌مجاور - دیده نمیشود.

۱- «مارکا» - درقرون وسطی دراروپای غربی‌جماعت روستائی‌را چنین‌میخواندند. زمین‌مزروع ملک شخصی‌عضو «مارکا» بوده و مراتع و جنگل‌ها ودیگراراضی‌ملک مشترک افراد آن - (مترجم).

وقاعدهٔ کلی تلفیق زمین داری کلان یامالکیت بزرگ فئودالی با بهره برداری از قطعات زمین توسط افراد روستائیان وجماعات بوده. و ظاهراً نه تنها در دوران مورد مطالعهٔ ما بلکه در سراسرعصرحکمفرمائی فئودالیزم در ایران وضع چنین بوده است. اراضی همهٔ اقسام املاك فئودالی، اعم از دیوانی و وقفی و«اقطاع» و«ملك» مجموعه هائی بوده‌اند از بسیاری قطعات کوچك که توسط روستائیان وابسته به فئودال ها باشرایط گوناگون زراعت میشده.

جامعهٔ فئودالی ایران وکشورهای عربی وترکیهٔ آسیای صغیر و آسیای میانه بسبب فقدان زراعت کلان و شخصی مالکان باجامعهٔ فئودالی متکامل ارمنستان متفاوت بوده. درجامعهٔ اخیر در قرنهای نهم ودهم و یازدهم بموازات بهره‌برداری خرد اراضی توسط روستائیان زراعت کلان فئودالی نیز وجود داشته. مثلاً به گواهی ماتفی ادِسی ، در حدود سال ۱۰٤۹ م. از مزرعهٔ داوتاك ، اسقف آرتسی[۱] ۸۰۰ خیش که به هر یک شش گاو نر بسته بودند به صحرا میرفت[۱]. عده‌ای از محققان (ای. آ. جاواخی‌شویلی ، یا. آ. ماناندیان ، س. ت. یرمیان وغیره) دربارهٔ حادثهٔ مشهوری سخن گفته وبحث کرده‌اند وآن مبارزهٔ صومعه معروف‌تاتف درسیونیک علیه دهکده‌های اطراف برسرزمین و چشمه‌های آبیاری بوده - مبارزه‌ای که بیش از ۷۰ سال‌طول کشید(۹۹۱-۹۱۰ م.). موضوع مبارزه این بوده که صومعهٔ مزبورحق تملك دهکده‌های اطراف را از « ایشخان»(شاهزاده - امیر) سیونیك دریافت داشته بوده و میکوشیده روستائیان را بالکل از آنجا اخراج کند تا دراراضی ایشان زراعت کلانی که مختصاً از آن صومعه باشد ایجاد نماید.

ولی در ایران قرون وسطی وضع بالکل دگرگونه بوده است. البته در ایران نیز - از قرن دهم تا پانزدهم - فئودالهای بزرگ شدیداً به جماعات آزاد روستائی و املاك روستائیان آزاد و خرده مالکین هجوم برده ایشانرا تحت فشار قرار داده بودند. در قرن سیزدهم این جریان بیش از پیش شدت یافت و در نتیجه بخش مهمی

۱- رجوع شود به : ن. یا. مار، « آنی » ص. ۳۰.

از روستائیان اراضی خویش را از دست دادند و زمین های ایشان بدست دیوان و فئودالهای منتسب به گروههای مختلف افتاد. ولی در این مورد فئودالها پس از غصب اراضی روستائیان بهیچوجه در اندیشهٔ زراعت کلان اربابی که متکی به بیغار باشد نبودند. و زمینهای خویش را بقطعات کوچک تقسیم کرده باشرایط کما بیش سختی به روستائیانی (بصورت جماعت و یا خانوار) که خود مالکان دیروزی آن اراضی بودند (ویا براثرغصب اراضی خویش توسط سایر فئودالها از نقاط دیگر آمده بودند) بمزارعه اجاره میدادند. زمین داران بهیچوجه از خود غله کاری ایجاد نمیکردند و فقط در بعضی موارد باغ و تاکستان داشتند[1]. و باغهای مزبور هم نه از طریق بیغار روستائیان بلکه علی الرسم توسط بردگان زراعت میشده و آن هم در صورتی بود که بروستائیان ـ و مزارعان باجاره داده نشده باشد[2].

ویژگی مهم تکامل فئودالیزم درایران وآسیای میانه وافغانستان و کشورهای عربی همانا فقدان زراعتهای کلان و خاص فئودالها که به بیغار متکی باشد ـ بوده است. عجالةً علت این پدیده معلوم نشده است.

بدین سبب بهره‌ای که بصورت کار عرضه گردد (یعنی روستائی بجای پرداخت نقدی و یا جنسی در مقابل بهرهٔ فئودال ـ برای او کار کند ـ مترجم) حایز اهمیت نگشته بوده. و کار بسود مالک فقط بصورت فرعی، در ردیف بهرهٔ جنسی و نقدی، وجود داشته نه بصورت بیغار در مزارع اربابی. باین معنی که روستائیان در احداث ویا تنقیه انهار و قنوات و جاده‌ها و غیره بالاجبار برای ارباب کار میکردند[3].

بالطبع از آنجائی که مالک زمین دارای زراعت اربابی نبوده و یا اگر هم داشته مهم نبوده (فقط باغ یا تاکستان)، نقش سازمان دهنده و مدیر کارهای زراعتی

۱ـ مکاتبات رشیدی ص ۳ـ۵۲ـ۵، ۱۹٤، ۲۰۷، ۱۹۸ـ۲۰۷، ۲۳۶؛ ترجمهٔ محاسن اصفهان، ص ۳۵ و بعد از آن؛ «ارشادالزراعه» نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۸۰ـ۸۳، ۸۷، ۱۶۷.

۲ـ مکاتبات رشیدی ص ۱۹٤؛ دولتشاه ص ۱۵ـ۵.

۳ـ در این باره در فصل نهم مشروح‌تر سخن رفته است.

را بعهده نداشته و ملک فئودالی یک واحد کامل اقتصادی شمرده نمیشده و چنانکه گفته شد زراعت‌های کوچک و متعدد روستائی را شامل بوده است.

فئودالها در ایران نیز (مانند آسیای میانه در قرنهای دهم تا پانزدهم) غالباً در روستا زندگی نمیکردند. و در بیشتر موارد با خدم و حشم و کارکنان خانه که اکثراً از بندگان بوده‌اند در شهرها میزیستند و سران زمامدار بلاد را تشکیل میداده‌اند[1]. در مواردی که مالک اراضی مزروع و استثمارکنندهٔ روستائیان امکان یافته، از بزرگان لشکری صحرانشین بوده‌اند (وغالباً چنین بوده) مشارالیهم عادتاً بامکان در محل معینی گرایش نداشتند و این نه‌فقط بدان سبب بوده که کوچ کردن و صحراگردی پرسودتر بوده[2]، بلکه یکی دیگر از علل عدم تمایل ایشان به‌زندگی در روستا این بوده که انگیزه‌ای برای ده نشینی‌وجود نداشته : زیرا سازمان دهندهٔ تولیدات کشاورزی نبودند و نقش‌اقتصادی ایشان به‌اخذ سهمی از محصول (غالباً به‌جنس) روستائیان محدود و منحصر بوده. فئودالهای صحرانشین‌مزبور بخشی از سال را باقبایل خویش در یورتهای خود میگذراندند و باقی ایام را در اردوهای ایلخانان و شاهزادگان و امرای بزرگ و یا در جنگ بسرمی‌بردند و بخشی را هم در شهرها سپری میکردند. علی‌الرسم روستائیان بهره فئودالی را بصورت غله و شراب و میوه و ابریشم خام به‌یورتهای ایشان برده تحویل میدادند.

حکمفرمائی شیوهٔ مزارعه

در تألیفات تاریخی شوروی در بارهٔ شیوهٔ بهره‌کشی از روستائیان ـ عراق و ایران و آسیای میانه و غیره ـ بشیوهٔ مزارعه، در طی قرون وسطی بحث فراوان

۱ـ دراین‌باره رجوع شود به: آ. یو. یاکوبوسکی، «نهضت سلجوقیان و ترکمنان»؛ ب. ن. زاخودر، «خراسان» ؛ ای. پ. پطروشفسکی، «بزرگان شهری در قلمرو دولت هلاکوئیان».

۲ـ در این باره به فصل‌های اول و دوم رجوع شود.

شده است[1]. آ. یو. یاکوبوسکی بحق خاطرنشان ساخته که مفهوم اجتماعی شیوهٔ مزارعه در مراحل گوناگون فئودالیزم تغییرمیکند[2]. در دوران مطالعهٔ ما، مزارعه در اکثر موارد فقط از لحاظ حقوقی و ظاهری صورت اجاره داشته و مستلزم وجود موافقتی میان صاحب ملک و روستائی مزارعه کار بوده است. ولی در واقع شکلی بوده است از تابعیت روستائیان نسلاً بعد نسل در برابر مالک فئودال. در قرنهای سیزدهم و چهاردهم م. شیوهٔ مزارعه برای روستائیان سخت‌تر از قرنهای هشتم ونهم و دهم بوده. گرچه منابع موجود آماری بدست نمیدهند ولی چون در تألیفات دوران موردنظر از مزارعه بسیاریاد شده گمان میرود که شیوهٔ مزبور درقرنهای سیزدهم وچهاردهم و پانزدهم ـ وبعد از آن هم بیشتر از دیگر شیوه‌های بهره‌کشی فئودالی ـ در ایران و آسیای میانه وافغانستان وآسیای صغیرترکیه[3] وکشورهای عربی حکمفرما بوده‌است.

رواج شیوهٔ مزارعهٔ فئودالی در ایران وکشورهای مجاور آن یکی از مهمترین ویژگی‌های فئودالیزم بوده و بموازات دامداری صحرانشینی و نیمه پدرشاهی و بقایای برده داری، درعین‌حال، یکی از علل اصلی رکود و عقب ماندگی اقتصادی کشاورزی ممالک مزبور شمرده میشود.

باشیوهٔ مزارعه تناسب بین محصولی که برای تجدید نیروی کار روستائی و خانواده و دستگاه زراعتی او صرف میشده ومحصول اضافئی که مالک فئودال ویا دولت فئودال تصاحب میکرده ـ بیشتر بحال فئودال وکمتر برای تولیدکنندهٔ بلاواسطهٔ نعمات مساعد و مفید بوده است. تا پایان قرن یازدهم میزان بهره‌کشی فئودالی (گرچه بتدریج و باجهش) دائماً بسوی افزایش گرایش داشته. شیوه مزارعه امکان

۱ـ در بارهٔ مزارعه رجوع شود به: آ. یو. یاکوبوسکی، «اجاره در عراق در قرن هشتم م.» ص۱۸٤-۱۷۱؛ آ. یو. یاکوبوسکی، درکتاب «تاریخ اقوام ازبکستان» مجلد اول ص۲۳٦-۲۳۵؛ آ. ن. زاخودر، «خراسان» ص۱۲۷ و بعد؛ سنجابی؛ - Essai sur l'économie rurale ص۱۹٤؛ آ. آ. علیزاده «تاریخ اجتماعی و اقتصادی» ص۷۷-۷۵.

۲ـ آ. یو. یاکوبوسکی، «اجاره در عراق» ص۱۷۱.

۳ـ در بارهٔ مزارعه در ترکیه رجوع شود به: آ. د. نوویچف، «مقالاتی» دراقتصاد ترکیه» ص٦۲-۵۷.

توسعهٔ تولیدات را به روستائی نمیداده. باوجود شیوهٔ مزبور مالک زمین گاهی حتی در فقر روستائی ذینفع بوده ـ باین معنی که هرقدر کشاورز بی‌نواتر می‌بوده مالک می‌توانسته شرایط سخت‌تر و اسارت‌آمیزتری را بوی تحمیل کند. زیرا سهم مالک از محصول ـ درصورتیکه مشارالیه نه‌تنها زمین و آب بلکه عوامل (دام کاری) و تخم و آلات کار را در اختیار زارع میگذاشت ـ افزوده میگشته. شیوهٔ پرداخت مساعده از طرف مالک به‌زارع برای تهیهٔ اسباب و وسایل زراعت[1] چون باربا خواری توأم میگردیده‌اسارت و انقیاد روستائی‌را شدیدتر می‌ساخته.

و دیگر اینکه مالک فئودال که از خود زراعتی نداشته، علی‌الرسم درآمد حاصل از روستائیان مزارع را در تولیدات کشاورزی بکار نبرده بلکه وجوه حاصله را بمصرف خود و خانواده و خدم خویش وبزم و شکار و عیش‌و نوش‌و خریداری کنیزان زیبا[2] و غلامان ـ کاتب چیره دست و خنیاگران و خواجگان و غلامان جنگی و غیره و اشیاء تجملی میرسانده[3]. و اگر مالک زمین‌دار بخشی از درآمد خویش‌را صرف فعالیت اقتصادی میکرده هم، غالباً این‌فعالیت در زمینهٔ کشاورزی نبوده بلکه پول‌خودرا در رباخواری و بازرگانی کاروانی‌ویا دریائی‌بکارمی‌انداخته است[4]. بنابراین شیوهٔ مزارعه اجازه نمیداده که اندوختهٔ کشاورزی ـ نظیر آنچه

۱ـ دربارهٔ این مساعده‌ها یا « تقاوی » به « مکاتبات رشیدی » ص ۲۴۴ و ۲۴۶ رجوع‌شود.

۲ـ مثلاً به قابوسنامه باب ۱۱، ۱۸، ۲۴ رجوع‌شود؛ دربارهٔ بهای گزاف کنیزان زیبا به سیفی (ص۲۷۷) رجوع‌شود: دختر زیبای یکی ازنزدیکان خلیفه معتصم که‌هنگام تصرف بغداد درسال ۱۲۵۸ م. توسط مغولان اسیر شده بوده بمبلغ ... ۵ دینار به شحنهٔ مغولان هرات بنام مرکیتای فروخته شد و وی آن کنیزک را بعدها به فرزند یکی از امرای محلی بخشید.

۳ـ جزئیات را در فصل ۲۳ «قابوسنامه» ـ « اندر برده خریدن » ـ بنگرید.

۴ـ نمونهٔ بارزی از این‌عمل‌شخص رشیدالدین‌است که ثروت عظیمی در حدود ... ۳۵ تومان (= ۳۵ میلیون دینار) داشته و بخش اعظم این مبلغ را در بازرگانی کاروانی‌بکار

بقیه حاشیهٔ در صفحه بعد

فی‌المثل در املاک فئودالی فرانسهٔ قدیم در قرنهای نهم و دهم میلادی و یا در انگلستان قرن سیزدهم وچهاردهم پدید آمده بودهٔ ـ ایجاد شود. شیوهٔ مزارعه سد راه ترقی اقتصاد کالا ـ پولی نیز بوده.

در قرون وسطی هردستگاه اقتصادی روستائی علی‌الرسم در ایران «خانه» و یا «خانه‌وار» نامیده میشده وکوچکی و بزرگی دهکده‌ها را برحسب تعداد «خانه» و «خانوار» معین میکرده‌اند[۱]. عادتاً دستگاه روستائی در ایران قرون وسطی شامل خانهٔ روستائی[۲] وسحوطه اطراف آن بوده وگاهی هم‌واجد «فروار» (خانه تابستانی) و «کاشانه» (خانه زمستانی)[۳] و «کمراه» (آغل و یا اصطبل چارپایان)[۴] و ندرتاً «غوشاد» (اصطبل دامهای شاخدار)[۵] و«آکند» (اصطبل)[۶] و دیگر باغ[۷]ویا باغچه (پالیز، جالیز)[۸] و وتالک‌و، در برخی نواحی، توتستان برای پرورش کرم ابریشم و

بقیه حاشیه از صفحه قبل

انداخته بوده. رجوع شود به مکاتبات رشیدی ص۲۳۷ : «واغلب وکثر بتجار امین‌سپرده‌ام و بدان تجارت می کنند واسامی‌ایشان درجریدهٔ خاصه نبشته...». همانجا ص۱۹۳-۱۸۳، ۲۷۸-۲۸۹ (شرح کالاهائی که تجار امین برای رشیدالدین‌آورده بوده‌اند).

۱- رجوع شود به «نزهت‌القلوب» ص۵۱.

۲- رجوع‌شود به شمس‌فخری ص ۳۶ (شمارهٔ ۱۴) «فروار» و «کاشانه».

۳- همانجا ص ۴۶ (شمارهٔ ۱۲۵) «بادغر» ؛ ص۸۵ - «کاچال» ؛ ص۸۷-«غول»؛ ص۹۳- «بجکم» (خانهٔ تابستانی).

۴- همانجا ص ۵ - «کمرا».

۵- همانجا ص۳۱ - «غوشاد».

۶- همانجا ص.۱۲ - «آکنده» مترادف «اصطبل» که از«استابولوم» Stabulum لاتینی‌مأخوذاست. ظاهراً این کلمه در زمان جنگهای صلیبی ازسوریه به ایران رخنه کرده.

۷- رجوع‌شود به شاهنامهٔ فردوسی. مجلد اول ص۵۸ (باب ۴ : شعر ۱۲۶) ، ۱۶۲ و جاهای دیگر آن.

۸- به فصل سوم رجوع‌شود. تقریباً همهٔ اصطلاحات منقول بخصوص کلمات فرهنگ شمس‌فخری (درحدود سال ۱۳۴۰ م. مطابق ۷۴۱ ه.) درفارسی‌امروزی نیزمحفوظ مانده.

در ایالات جنوبی‌نخلستان (یا نخلهای منفرد) و سرانجام زمین زراعتی بوده است.

خانه روستائی و محوطه‌ٔ اطراف آن باباغ و تاك در تصرف شخص وی و در بسیاری از موارد ملك او(مالکیت خرد روستائی) بوده. دولتشاه واقعه‌ای از زندگی سید قاسم‌انوار شاعر مشهور(وفات بسال ۱۴۳۳ م. = ۸۳۷ ه.) را نقل میکند که وی در ایام پیری در موضع خرجرد خراسان نزول کرد و

«بباغ یکی‌از کدخدایان (روستائی‌ثروتمند)آن قریه التجا برد... و میوهٔ آن باغ را از صاحب آن بازخرید... بعضی‌از اکابر که مصاحب و ملازم سید بوده‌اند... آن باغ را از صاحبش خریدند و سید در آن باغ مختصرعمارتی ساخت... الخ»[۱].

ولی برعکس اراضی‌مزروع فقط در موارد نادر ملك روستائیان بوده و موارد مزبورهم - چنانکه پیش گفته شد - از بقایای عهود پیشین بوده است[۲]. علی‌القاعده اراضی‌مزروع - طبق شرایط گوناگون - به‌دیوان و یا وقف ویا فئودال تعلق‌داشته و روستائی زمین را به مزارعه - بواسطهٔ جماعت روستائی و یا بی‌واسطه شخصاً - از وی دریافت میداشته. و چنانچه جماعت روستائی وجود میداشته زمین مزروع فقط در بعضی‌نقاط مرزبندی شده بوده. در متون ومنابع دوران موردنظراطلاعاتی‌دربارهٔ مرزبندی وتقسیمات مزبور وجودندارد وازگفته های سیاحان هم نیزنمیتوان استنتاجی بعمل‌آورد، زیرا در این مورد بخصوص سرکارما باپدیده‌ای بسیارکهنه و مهجور است. هرجاکه جماعت روستائی‌دچار پاشیدگی شده وبا براثر غصب زمین‌ازطرف فئودالها نابودگشته بوده - قطعه زمین‌مزروعی که مورد استفاده روستائی‌مزارعه‌گر بوده مقداری ثابت را تشکیل‌میداده.

از شاهنامهٔ فردوسی‌چنین برمیآیدکه در مزارع علامات مرزی (سامان)وجود

۱- دولتشاه ص ۴۳۸.

۲- رجوع‌شود به‌فصل پنجم.

داشته[1] و شاعر استقرار علامات مزبور را به هوشنگ، نخستین‌شاه افسانه‌ای ایران، نسبت میدهد ولی‌در واقع وی ـ مانند دیگرجاهای آن منظومه ـ درضمن‌داستانهای تاریخی و یا روایات حماسی‌عهد باستان روابط اجتماعی و خصوصیات زندگی‌عصر خویش را منعکس‌میکند. وی چنین میگوید :

چواین کرده شد چارهٔآب ساخت	زدریا برآورد و هامون نواخت
بجوی آنگهی آب را راه کرد	بفر کئی رنج کوتاه کرد
چو آگاه مردم برآن برفزود	پراکندن تخم و کشت ودرود[2]

از این ابیات یک نکته روشن میشود که لااقل در قرن دهم علامات مرزی وجود داشته. و رواج آن، ظاهراً، باپراکندگی و پاشیدگی جماعات روستائی و خروج دهقانان از آن ـ و بدیگرسخن باجریانی‌طولانی وکند مربوط بوده است.

قطعه زمینی که زیر زراعت ویا باغ و یا تاکستان ونخلستان بوده علی‌الرسم بااصطلاح عربی «قطعه»[3] یا «حصه»[4] نامیده میشده.

مراتع وچراگاهها بااینکه به‌مالکان اراضی و یا دیوان تعلق‌داشته علی‌الرسم مورد استفادهٔ عموم روستائیان بوده است. درنقاطی که جماعت روستائی زوال‌یافته بوده، استفادهٔ عمومی‌ازمراتع از رسوم باقیهٔ از آن جماعت بوده. محتملاً دامداری در دستگاه روستائیان امکان یافته ـ مانند این ایام ـ در ایران جنبهٔ فرعی‌داشته و برروی هم چندان رونقی‌نداشته. متون و منابع موجود ندرتاً از آن سخن میگویند و

۱ـ اصطلاح «سامان» بمعنی «مرز» تااین ایام هم محفوظ مانده است.

۲ـ شاهنامهٔ فردوسی. مجلد اول ص۳۶.

۳ مکاتبات رشیدی ص ۱۸۲. این‌اصطلاح‌دربرخی‌اسنادعهدصفوی‌بایگانی‌اچمیادزین (اکنون «ماتناداران») نیز بکار رفته. از اسناد چاپ شدهٔ ماتناداران رجوع‌شود به «اسناد فارسی‌ماتناداران» ص ۲۸۳ شمارهٔ ۲۰ (فرمان ۹۸۸ ﻫ.). درمتن فارسی‌آمده : «چند قطعه زمین از اراضی رودخانهٔ...».

۴ـ مثلاً به «دستورالکاتب» رجوع‌شود : «چند حصه از قری و باغات واراضی‌و و مجاری میاه و غیر آن در بیع آمد...».

برعکس از دامداری صحرانشینی و نیمه صحرانشینی که مسلماً پررونق بوده غالباً یاد شده است.

ولی بااین‌حال هرخانوار روستائی و دستگاه زراعتی‌آن واحد اقتصادی شمرده نمیشده. عادتاً یک خانوار منفرد روستائی بسیار فقیرتر و ناتوان‌تر از آن بوده که خیش سنگین و یا سبک و گاوان نر را برای کشیدن آن خریداری کرده کارهای ضروری آبیاری را انجام دهد. خیش وگاوهائی‌را که بدان می‌بستند بفارسی«جفت گاو» نامیده میشده(گرچه دربسیاری از نواحی۳-۲ جفت گاو وحتی‌بیشتر به‌خیش-بخصوص خیش‌سنگین - می‌بستند) و مترادف آن بزبان عربی «فدان» بوده[۱] وارزش یک «جفت گاو» گران بوده. وصاف خبرمیدهد که دراملاك شخصی‌غازان‌خان برای خرید هرخیش وگاوهای ضروری آن ۱۸٤ دینار تخصیص داده شده بوده[۱] و بگفتهٔ نویسندهٔ تذکرهٔ حیات شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی- شخصی‌بنام پیره احمد که ازمردم دهکدهٔ برنیک متعلق به‌شیخ بوده از فروش یک گاو نر. ٥ دیناروجه‌نقد بدست‌آورده بوده[۳]. بدین‌سبب درایران وکشورهای مجاورآن یک قاعدهٔ کلی‌حکمفرما بوده که چند خانوار روستائی متحد شده یکجا خیش وگاو و تخم برای زرع ابتیاع میکردند و باهم مساحت معینی راکشت میکردند که «جفت» یا «فدان» نامیده میشده.

« جفت » (فدان) از قدیم تا این ایام در ایران وکشورهای مجاور واحد زراعتی (اندازه‌گیری زمین) بوده و هست. مثلاً در « گنج سولای » محمد نسفی (قرن دوازدهم) گفته شده که در ناحیهٔ سمرقند در امتداد نهر اسکندرگام ۱٤۸۶ « جفت‌گاو » و در امتداد نهرسنگین و سنگرآسان - ٢٧٥ جفت گاو و در امتداد نهر مزاحین - ٢٧٥٠ جفت‌گاو زمین وجود داشته[٤]. مساحت و مقدار زمین در

۱- دربارهٔ همانندی و مترادف بودن « جفت گاو » و « فدان » به‌برهان‌قاطع ص۱٤۸ رجوع‌شود.

۲- وصاف. ص۳٤۹.

۳- صفوت‌الصفا ورق b. ٤٧.

٤- کتاب‌القند فی‌التاریخ سمرقند. رجوع شود به : و. و. بارتولد ، « ترکستان » بخش ۱ ، متون ص. ٥.

املاك خاصهٔ رشیدالدین وزیر و ایلخان غازان خان نیز از روی تعداد قراء متعلق بایشان احصاء نشده بلکه به فدان یعنی جفت گاو (اعم از جمع کل دهات و یا دهکده‌های منفرد) معین میگردیده[۱] . درنیمهٔ دوم قرن پانزدهم ـ در یکی از املاك عبیدالله خواجه احرار شیخ معروف درویشان ـ در ناحیه[۲] کارشی ـ . . . ۳۰ جفت زمین مزروع وجود داشته[۲] .

«جفت» واحد اخذ مالیات از روستائیان[۳] و همچنین واحد تعیین میزان درآمد بوده. املاك غازان خان سالیانه بقرار ۶۱ دینار وچهار دانگ از هر«فدان» بمقاطعه داده میشده[۴] . چون کارهای اجباری(مانند تنقیه انهار وکاریزها و غیره) را میان روستائیان سرشکن میکردند نیز «جفت» همچون واحدی مأخذ قرار میگرفته[۵] .

اصطلاح «جفت گاو » ومترادفات آن(عربی‌آن «فدان» وعربی- فارسی«زوج» ، و فارسی «پا گاو» ، ازبکی«قش» ، ترکی‌عثمانی « چفت» و « چفت لیق » و الخ) درکشورهای آسیای مقدم و آسیای میانه رواج بسیار داشته است. چنانکه پیشتر گفته شد ـ این اصطلاحات تا این‌ایام نیز دارای دو معنی بوده و هستند :

۱ـ خیش سبک یا سنگینی با گاوهائی که آنرا بکشد و نیروی کار انسانی برای مراقبت.

۲ـ قطعه زمینی که در یک فصل بیاری یک خیش‌وگاوان نر شخم و کشت شود.

مساحت یک « جفت » زمین و یا «فدان» درکشورهای مختلف آسیای مقدم و میانه و حتی در نواحی مختلف ایران متفاوت بوده و برحسب سبکی و یا صلبی

۱ـ جزئیات درکتاب « دستگاه فئودالی رشیدالدین ـ ص ۹۳ ـ ۹۰ » آمده. همچنین به منابع اشاره شده.

۲ـ « رشحات » . ص ۲۲۷ .

۳ـ دستورالکاتب ، ورق b ۱۰۱ : « و جفتهاء خاصه را باچاریک دارد » .

۴ـ وصاف . ص۳۱۹ .

۵ـ رشحات » ، ص۲۲۸ـ۲۲۷ ؛ سلسلةالنسب صفویه . ورق۱۷۹ .

خاك و شرایط کشت و زرع و آب و هوا و شیوهٔ آبیاری و نیرو و عدهٔ گاوهای نر و کارکنان مراقب و غیره تغییر میکرده است. مساحت متوسط یک «جفت» زمین در ایران به‌تقریب ٧-٦ هکتار امروزه میباشد و محتملاً در قرون وسطی نیزچنین بوده[١]. آ. آمالچانوف مساحت متوسط «جفت» یا «قش» را در خراسان و آسیای مقدم - در اراضی گندمزارو جوزار ٧-٦ هکتار و در برنجزار ٣-٢ هکتار تخمین زده[٢].

جفت یاقطعه زمین‌شخمی یک خانوار دهاتی مطابقت نداشته. و قاعدتاً یک خانوار قادر به‌خرید و نگهداری گاوان نر برای کشش‌خیش نبوده. و بدین‌منظور تا این ایام نیز روستائیان ایران درگروههای کوچک متحد شده و چند خانوار در یکجا به خرید و نگهداری خیش و عوامل کشش آن اقدام میکنند. بموجب یادداشتهائی که در سال ١٢٧٣ ه. میرابوالحسن شاه در بارهٔ سیستان تنظیم کرده در ١٨ روستای ایالت مزبور - متعلق به‌علیخان سربندی. ١٧ زوج (جفت) در برابر. ٤٧٠ خانوار روستائی‌وجود داشته - و از ٣تا ٢ خانوار یک زوج و بطور متوسط هر ٧-٦ خانوار یک زوج ، داشتند. در یادداشت مزبوراین رقم متوسط درمورد دیگر روستاهای متعلق به سایر مالکان سیستان نیز تکرار شده است[٣].

واحد اندازه‌گیری سطح زمین درایران قرون وسطی « جریب » بوده («جریب» معرب «گریب») و این واحد در نقاط مختلف متفاوت بوده. حمدالله قزوینی‌اندازهٔ مرسوم جریب را ٦٠ × ٦٠ گز = ٣٦٠٠ گزمربع) یا تقریباً ٢٩٠٠مترمربع) محسوب میدارد[٤].

دو نوع نقطهٔ مسکونی روستائی

درمنابع قرنهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم - در تألیفات جغرافیائی

١- برای محاسبهٔ مفصل رجوع شود به : ای. پ پطروشفسکی. « دستگاه فئودالی رشیدالدین » ص٩٣-٩٢ . فهرست کتب نیز در آنجا ذکر شده .

٢- آ. آ. مالچانوف ، « در خصوصیات اساس‌مالیاتی‌هرات » ص ١٦٦ . حاشیه ٢٧ .

٣- برای‌ترجمهٔ یادداشت مزبوررجوع شود به: ك. ریتر ، « ایران » ص ٢٤٠ ببعد.

(حمدالله قزوینی، حافظ ابرو) وکتب تاریخی ومجموعه های اسناد (دستورالکاتب) همواره به‌دو نوع نقطهٔ مسکونی روستائی اشاره شده است. یک نوع بنام سریانی - عربی«قریه» (که جمع آن «قرا» میشود. «دیه» ویا «ده») و دیگر بنام عربی‌مزرعه (جمع: «مزارع») خوانده شده است.

مفهوم کلمهٔ «ده» و «دیه» نیک معلوم است. بطوریکه میدانیم اصطلاح «قریه» در آغاز به‌هرنقطهٔ مسکونی(بیشتر شهری و کمتر روستائی) اطلاق میشد، که دارای مسجد جامع بوده - همچنانکه در روسیهٔ قدیم نیز «سلو» (قریه) می‌بایست حتماً دارای کلیسا باشد. در دوران مورد مطالعهٔ ما اصطلاح «قریه»این‌معنی‌ومفهوم را از دست داده وهمچون مترادف ده (دیه) استعمال میشده[۱].

مفهوم اصطلاح «مزرعه» نیز معلوم است («زمین کاشته شده»، «زمین‌شخم زده»). ولی درمنابع قرنهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم کلمهٔ «مزرعه» بیشتر صریحاً باین معنی استعمال نشده و برای مفهوم ویژه ویا اصطلاحی دیگر بکار رفته- یعنی نقطهٔ مسکونئی که بامفهوم«دیه» (ده) همانند نیست.

مثلاً حمدالله قزوینی میگوید که درولایت قزوین قریب ۳۰۰ ده و مزرعه[۲] وجود داشته و ۵۰ ده و مزرعه[۳] تابع قلعهٔ شمیران درطارم سفلی بوده و درولایت اصفهان ۴۰۰ «دیه» وجود داشته و حال آنکه مزارعی که تابع دهها بوده بحساب نیامده[۴] و الخ. حافظ ابرو در وصف خراسان آغاز قرن پانزدهم میگوید که :

۱- حمدالله‌قزوینی‌و حافظ ابرو دوکلمهٔ «دیه» و «قریه» را همچون مترادف یکدیگر بکار میبرند. مثلاً رجوع شود به تألیف جغرافیائی حافظ ابرو ورق a۲۰۱ (در بارهٔ قصبهٔ تربومد) که درموردیک روستا گاهی کلمهٔ «قریه» وگاه «ده» را بکار برده. دربارهٔ مترادف بودن «قریه» و «ده» رجوع شود به رسالهٔ «بخارا» - ی آ. آ. سمیونوف. ص ۱۰۲، حاشیه ۵.

۲- نزهت‌القلوب ص۵۹.

۳- همانجا ص۶۵.

۴- همانجا ص۴۸.

« حالا در غور صد ده و دویست سیصد مزرعه باشد که معمور است »[1].

و دیگر میگوید که در ولایت اسفراز-. ٤ « قریه » و . ٥ « مزرعه »[2] و در ولایت جام قریب . . ٢ «مزرعه»[3] و در ولایت بادغیس نیز . . ٢ «مزرعه» اکنون احیاء و معمور گشته (پس از خرابی که براثر هجوم مغول وارد آمده بوده)[4] و در ولایت فریومد قصبهٔ فریومد و ده دِه بزرگ (که نام آنها را آورده) و :

« سی چهل مزرعه بیرون توابع این قراء ازحساب ولایت فریومد است »[5].

در دستورالکاتب ضمن مطالب دیگر بهچنین عبارتی برمیخوریم :

« نواب دیوان بزرگ بتفحص متوجهات دیهها و مزارع واجبات دیوانی اشتغال نمایند»[6].

در «مکاتبات رشیدی» نیز از «دیههای معظم و مزارع»[7] و همچنین « قری و مزارع » یاد شده[8]. میرخواند مینویسد که درآغاز قرن پانزدهم سیورغال امیر باباـ حاجیقاوردی مشتمل به . . ٦ «دیه» و «مزرعه» بوده[9].

١- حافظ ابرو. تألیف جغرافیائی. ورق ٢٢٩a.

٢- همانجا ورق ٢٢٩a.

٣- همانجا ورق ٢٣٠b.

٤- همانجا ورق ٢٢٨a.

٥- همانجا ورق ٢٥١a.

٦- دستورالکاتب ورق ٥١a.

٧- مکاتبات رشیدی ـ نامه به فرزند خویش سعدالدین حاکم انطاکیه و قنسرین و عواصم ص٢٦-٢٧.

٨- همانجا ـ نامه به فرزند خویش عبدالمؤمن حاکم سمنان و دامغان و خواف. ص ٢٨-٢٧.

٩- میرخواند ص١٢٧٨.

از مثالهای فوق معلوم میشود که :

۱ـ در همهٔ متن های منقول کلمهٔ «مزرعه» نه بمعنی «زمین کشت شده»آمده ـ و الا تذکر جداگانهٔ این کلمه معنی نداشت ـ زیرا وجود کشتزار در جنب هرده‌ی از بدیهیات است. «مزرعه» در همه‌جا بمعنی «نقطهٔ مسکون» یاد شده.

۲ـ در زبان فارسی غالباً برای رساندن یک مفهوم دو کلمهٔ مترادف را در پی یکدیگر میآورند ولی ترادف «دیه» و مزرعه» تابع این رسم نیست و این دو اصطلاح دارای معانی مختلف و مبین دو نوع نقطهٔ مسکونی روستائی متفاوت میباشند. اگر جز این می‌بود، چرا جغرافیون شمار «دیهها» و «مزرعه‌ها» را علیحده ذکر میکنند.

اینکه مفهوم مزرعه در آن زمان « نقطهٔ مسکونی» بوده ، نه کشتزار از مثل زیر نیک ثابت میگردد. جوینی ضمن سخن از مساعی کورکوز (گرگوز) حاکم مغولی بمنظور احیای اقتصادی خراسان میگوید (البته گفتهٔ او خالی از مبالغه نیست) که :

« رعایا چنان مستولی شدند که اگر لشکری بزرگ از مغول بمزرعهٔ نزول می کرد بابرزیگری نمی‌توانست گفت تا سراسبی نگاه دارد تا بالتماس علوفه و نزول چه رسد»[1].

و اینکه « ده » و « مزرعه » مفهوم واحد نداشته از مندرجات ترجمهٔ فارسی « محاسن اصفهان » حسین الآوی پیداست. کتاب مزبور در وصف اصفهان در سال ۷۲۹ هـ. (۱۳۲۹ م.) نقل میکند که واحهٔ اصفهان شش در چهارده فرسنگ (تقریباً ۹۱ × ۳۹ کیلومتر عرض و طول) عرض و طول داشته :

« و برین عرصه قریب هشتصد پاره دیه و مزرعه که بحقیقت هردیهی شهری معتبر وهرمزرعه از دیهی بزرگتر با کشت اصناف وسکان معمور و قایم»[2].

در این مورد مفهوم «مزرعه» صراحتاً همان «نقطهٔ مسکونی»است نه کشتزار.

۱ـ تاریخ جهانگشای جوینی. مجلد۲. ص۲۲۸.

۲ـ ترجمهٔ محاسن اصفهان. ص۴۷.

اما اینکه تفاوت ماهوی «ده» و «مزرعه» چیست؟ محققان این دو اصطلاح را تجزیه وتحلیل نکرده ومعنی و مفهوم فنی آنهارا درقرون وسطی مشخص نساخته‌اند. در زبان فارسی کنونی « مزرعه » گذشته از « کشتزار » مفهوم « خانه و محوطه و کشتزار اطراف آن » ویا «نقطهٔ مسکونی روستائی تازه آباد» را میرساند[1]. ولی ظاهراً، در دوران مورد نظر ما ویژگی مفهوم اصطلاح « مزرعه » در تعریف فوق نبوده. میکوشیم تا فرضیه‌ای را در تعریف معنی این اصطلاحات در قرنهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم پیشنهاد کنیم تا مأخذ کار و تحقیق قرار گیرد.

در « سلسلةالنسب صفویه» نسخهٔ وثیقه‌ای نقل شده که شیخ حیدر (در سال ۱۴۸۸ م. = ۸۹٤ ه.) سلف سلالهٔ صفویه و صاحب اردبیل بتاریخ ماه رجب ۸۸۸ه. داده و در آن حق اخلاف شیخ زاهد(وفات در سال ۱۳۰۰ م. = ۷۰۰ ه.) شیخ درویشان نسبت به‌جوره و ماجوره و اورنقاد بشرح زیر تأیید گشته :

« شنیدگان این رقعه و مطالعان این وثیقه بدانند که جوره و ماجوره و جماعت ماجوره و اورنقاد و جماعت اورنقاد از قدیم الایام الی یومنا هذا تعلق بحضرت سلالةالمشایخ قدوةالاعاظم شیخ قطب‌الدین ابوسعید بن شیخ رفیع‌الدین بن شیخ حامد بن شیخ شمس الدین زاهدی دارد »[2].

اینجا ، در دو مورد ودوبار نام جاهائی که باسم واحد «ماجوره»و«جماعت» ماجوره و اورنقاد و « جماعت » اورنقاد مرسوم بوده ذکر شده. ظاهراً صحبت برسر دو نوع نقطهٔ مسکونی‌است که از یک نقطهٔ مسکونی بدوی منشعب گشته. فرق بین آنها چه بوده؟ درمنابع موجود اصطلاح «جماعت» علی‌الرسم باکلمهٔ «دیه» تلفیق میشود و بصورت «جماعت دیه»[3] در میآید و چنین بنظرمیرسد که در اینجا هم این

۱- باین معنی در «اسامی‌دهات کشور» طهران ۱۹٤٤ آمده. نیز رجوع شود به :
A. K. S. Lambton. The Regulutiou ص۳٦۷ : hamlet (mazráa)

۲- سلسلةالنسب صفویه. نسخهٔ خطی. ورق ۱٦۰.

۳- دراین‌باره به‌بعد رجوع شود.

اصطلاحات همانند باشند. اما راجع به نوع دیگر نقطهٔ مسکونی که بهمان نام ماجوره و اورنقاد خوانده شده‌است... محتملاً سخنی که درهمان وثیقه از «مزرعه» رفته مربوط باین نوع نقاط مسکونی میباشد:

«و سایراولاد عظام شیخ ربانی و عارف حمدانی شیخ زاهد گیلانی درمزارع مذکوره حظی و نصیبی نیست»[۱].

و سپس درفرمان شاه طهماسب اول که در ماه جمادی‌الثانی ۹۶۶ ه. بنام اخلاف شیخ زاهد گیلانی صادر گشته نیز نام «مزرعهٔ» جوره و ماجوره و اورنقاد ذکر شده[۲]. ظاهراً لااقل در دو محل ـ یعنی ماجوره واورنقاد ـ دو نوع نقطهٔ مسکونی مختلف وجود داشته: یکی جماعت روستائی و دیگر نقطهٔ مسکونی که خارج از جماعت روستائی بوده.

یک مثال دیگر در همان منبع وجود داردکه مربوط بدآغاز قرن هفدهم است ولی مسلماً اصطلاحات قدیمی درآن بکار رفته و بسیارگویاترمیباشد. درشمار خدماتی که شیخ ابدال زاهدی متولی وقف مسجد و مرقد صفویه در اردبیل مبذول داشته یکی هم کارهائی است که برای احیاء و آبادانی دو نقطه که هردو «ابراهیم آباد» نامیده شده‌اند ـ انجام داده است. یکی از این دو نقطه «مزرعهٔ» ابراهیم‌آباد و آن دیگر «قریهٔ» ابراهیم‌آباد نامیده شده:

«مزرعهٔ ابراهیم‌آباد الارق که خرابه بود هم بدستور آباد نمود درهمان سال مقدار یکصد چارکه غله از حاصل او داخل مداخل شده»[۳].

و دیگر:

«قریهٔ ابراهیم آباد قدیم از قلت آب جفا میکشیدند درآن قریه کاریزاحداث نموده آب جاری ساخت»[۴].

۱ـ سلسلةالنسب صفویه. نسخهٔ خطی ورق ۱۶۰، چاپ ایرانشهر ص ۱۰۴-۱۰۳.

۲ـ همانجا ورق ۱۶۲: «مزرعة جوره و ماجوره و اورنقادالکاء مغانات...».

۳ـ همانجا ورق ۱۷۸.

۴ـ همانجا ورق ۱۷۹-۱۷۸.

در اینجا بنحو نمایانی دو نوع نقطهٔ مسکونی درکنارهم وجود داشته ـ هم دهکدهٔ اصلی (قریه) که محتملاً دارای جماعت روستائی بوده و یا اینکه جماعت روستائی درآن وجود داشته[۱] و دیگر نقطهٔ مسکونی که ظاهراً برااثر پاشیدگی جماعت از آن منشعب گشته و «مزرعه» نامیده میشده.

برای درك اصطلاحهای «قریه» و «مزرعه» باید حواشی یکی از نسخ «مجالس‌ـ النفائس» علی شیر نوائی را که مورد استفاده آ. آ. سمیونوف قرار گرفته در نظر گرفت[۲].

حواشی مزبور به تاریخ ۱۲۶۸ ه. مورخ است و مبتنی بمطالب «مجمع الارقام» که در پایان قرن هیجدهم درآسیای میانه تألیف شده ـ میباشد[۳]. در حواشی مزبور توضیحاتی دربارهٔ اصطلاحات مورد علاقهٔ ما می‌یابیم ، بدین‌شرح که: «اگرمساحت «دیه» به‌چهار صد طناب (زمین‌آبی)[۴] بالغ گردد «قریه» نامیده میشود. اگرمساحت مزبور مسکون باشد و سیصد طناب و یا کمتر باشد به « مزرعه » موسوم میگردد ـ صرف‌نظر از مسکون و یا غیرمسکون بودن آن »[۵]. از این متن چنین مستفاد میگردد که دواصطلاح «قریه» («دیه» یا «ده») و«مزرعه» از لحاظ معنی‌اصطلاحی‌متفاوت

۱ـ ناحیهٔ‌الارق در قرن ٤۱م . « جماعت دیه » بوده. در این‌باره رجوع‌شود به‌صفوت‌ـ الصفا ورق ۱۹۲a-۱۹۲b) ، (جماعت‌الارقیان) ، ٤٦۹a-٤۷۰b (جماعت دیه).

۲ـ نسخهٔ خطی‌انستیوی‌شرقشناسی‌فرهنگستان علوم‌ازبکستان (تاشکند) سال۱۲٦۸ه. ورق ٤۲۷a.

۳ـ رجوع‌شود به مجموعهٔ نسخ خطی شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان ، تحت نظر آ. آ. سمیونوف. مجلد۱ ص۲۱۹.

٤ـ بگفتهٔ آ. آ. سمیونوف شرعی طناب برابر باجریب بوده (۳٦۰۰ گز مربع).

۵ـ ترجمهٔ آ. آ. سمیونوف (رسالهٔ بخاری ص ۱۵۲) وی در حاشیهٔ ٦ همان ص چنین نوشته : « اصطلاح عربی‌مزرعه دراسناد وقفی و دیگر اسناد مرسوم است و بمعنی‌زمین شخصی و یا بطورکلی زمین مزروع که متعلق به دهکده‌ای باشد بوده. » این تعریف ـ چنانکه از مثالهای بالا معلوم است ـ در مورد معنی اصطلاحی(فنی) مزرعه درست نیست و معنی‌لغوی آن است.

میباشند و «مزرعه» گذشته ازکشتزار به‌نقطهٔ مسکونئی که از ده (قریه) کوچکتربوده نیز اطلاق میشده. اما راجع به‌توضیح متن مزبور که میگوید « مزرعه» می‌بایست از ۳۰۰ طناب بیشتر نباشد... در این مورد وضوحاً مفهوم و معنی متأخرتر آن - در قرن هیجدهم - در نظرگرفته شده و این معنی و تعریف در مورد «مزرعه » - نه در ایران (به‌قطعه‌ای که قبلاً از «ترجمهٔ محاسن اصفهان» نقل کردیم رجوع‌شود) و نه در آسیای میانه در قرن سیزدهم و چهارم و پانزدهم - قابل انطباق نبوده - زیرا در آنزمان ممکن بود «مزرعه» مساحت بمراتب بیشتری داشته باشد.

برای توضیح اصطلاح «مزرعه» قسمتی از تذکرهٔ حیات شیخ درویشان عبیدالله خواجه احرار - صوفی مشهور و فئودال روحانی بزرگ قرن پانزدهم م. - که در « رشحات عین‌الحیوة » علی بن حسین واعظ کاشفی منقول است بسیار جالب توجه می‌باشد. نویسندهٔ تذکرهٔ مزبور که یکی از ستایشگران شیخ احرار بوده باتحسین ساده لوحانه‌ای از ثروت شیخ سخن گفته شرح حادثه‌ای راکه ذکر آن در اینجا سودمند بنظرمیرسد نقل‌میکند و میگوید : در آنزمان که مؤلف[1] برای آستان‌بوسی[2] وارد کارشی[3] شده و در خانهٔ یکی از سرکار داران [4] املاک ایشان بیتوته کرد وی گفت : « من‌صاحب نسف بر رود کارشی[5] میباشم ، زیرا اینجا یک مزرعه از ۱۳۰۰ مزارع حضرت ایشان است » فقیر پرسیدم : « درسراسر این‌رود چند «زوج‌از عوامل زراعت » وجود دارد؟»[6].

۱- یعنی‌مؤلف « رشحات » .

۲- یعنی برای عرض‌احترام به‌خواجه احرار.

۳- در ازبکستان کنونی.

٤- سرکار دار = متصدی خزانه .

٥- نسف = نام قدیمی ولایت کارشی.

٦- چنانکه پیشترگفته شد این اصطلاح مترادف « جفت‌گاو » است و مسلماً در اینجا دارای دو معنی اصطلاحی است : یکی بمعنی خیش وگاو و دیگر بمعنی مساحت زمینی که دریک فصل بوسیلهٔ خیش‌وگاو زراعت میشود. از این‌متن‌چنین‌برمیآید که در قرن پانزدهم

بقیه حاشیه درصفحه بعد

«... گفت هرسال بجهت جوی پرداختن بعدد هرزوج یک مرد
بیرون میرود ، سه هزار مرد جمع میشود »[1] .

در این مورد اصطلاح « مزرعه » جز « ملک » مفهومی ندارد . و در اینجا مزرعه بمعنی ملک متعلق بیک فئودال و روحانی بزرگ آمده و آنهم ملک وسیعی که شاید از چندین نقطهٔ مسکون مرکب بوده - زیرا که سه هزار جفت(زوج-جفت) زمین شخصی داشته وبالنتیجه عدهٔ سکنهٔ آن کمتراز . . . ۳ خانوار روستائی- مزارعه گر نبوده . مؤلف مزبور میگوید که :

« از بعضی سرکارداران ایشان میشنید که مزرعهای آن حضرت
از هزار و سیصد درگذشته است و در آن اوقات مشاهده افتاد که چندین
مزرعهٔ دیگرخریده شده »[1] .

اینجاهم « مزرعه» - بمعنی«املاکی» است - که محتملاً مساحتهای مختلف داشته و بعنوان «ملک شخصی» متعلق بهفئودال بوده - زیرا مورد خرید و فروش قرار گرفته[3] .

واقعاً در هر موردی که منابع ما حاوی شرحی در باره « مزرعه » میباشد - بهتعلق آن بهدیوان و یا فئودال - برسبیل« ملک شخصی» ویا وقف نیز اشاره شده و « مزارع» مزبور اعم از کوچک و بزرگ بوسیلهٔ مزارعه گران (برزگران) زراعت میشده . اکنون بذکر چند مثال میپردازیم . در حدود سال ۱۳۶۰ م. (۷۶۲ ه.) « شیخ الاسلام اعظم » صدرالدین به دیوان بزرگ شکایت کرد که « از حاصل

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مفهوم « مزرعه » - برخلاف آنچه سمیونوف میپندارد - «کشتزار فلان و یا بهمان قریه » نبوده، بلکه ملک بزرگی را باین نام میخواندند که (اگر از روی وسعت آن - . . . ۳ جفت- داوری کنیم) خود ازبسیاری نقاط مسکونی وکشتزارهای آن تشکیل میشده.

۱- « رشحات » ص۲۲۸-۲۲۷ .

۲- همانجا ص۲۲۸ .

۳- ارقام منقول از« رشحات » را آ. یو . یاکوبوسکی در تاریخ ازبکستان آورده.

«مزرعه» ـ ای که وقف «زاویهٔ ایشانست» و حاصل آن پانصد جریب غله[1] میباشد [قسمت اعظم] آن نابود گشته و ملخ خورده است[2]. درویشان و قلندران و مریدان مرحوم شیخ شهاب‌الدین از دیوان استدعا کردند که معافیت فلان مزرعه را که وقف زاویهٔ ایشان است[3] و هرگز مالیات و خراجی بدیوان نپرداخته تصویب کنند[4]. استدعای ایشان برآورده شد. در همان سند از «مزارع» «دیوانی» و «اربابی» سخن رفته[5]. ظهیرالدین مرعشی از:

«درو برنج بمزرعهٔ خاصه «کیاافراسیاب» فئودال بزرگ مازندران»[6]

سخن میگوید.

علی‌الرسم در متون و منابع «مزرعه» باشیوهٔ مزارعه بهره کشی از روستائی ملازمه و مرابطه دارد. در ترجمهٔ فارسی «محاسن اصفهان» سخنان شخصی بنام فضل بن بالا بدین شرح نقل شده است: «من درآنزمان در قریهٔ جوزجان زندگی میکردم و دریکی از «مزارع» آنجا دو برزگر (مزارعه گر) داشتم»[7]. رشیدالدین فضل‌الله نیز درنامه‌ای بفرزند خویش امیر محمود حاکم کرمان، ضمن سخن از کومک بروستائیان بی‌نوای بلوك بم ـ که در آنجا «املاکی» داشته ـ میفرماید که بایشان بذرو قیمت عوامل (گاونرکاری) و مساعده و آذوقه بدهند و این عمل فقط در مورد برزگران (مزارعه گران) معمول بوده. در نامه چنین گفته شده است: «تا مدت سه سال از ایشان چیزی نطلبند تا مواضع خراب و

۱ـ جریب واحد وزن = ۱۰۰ من بوده (یعنی خروار). جریب تبریز (۲۹۵ کیلو). بنابراین ۵۰۰ جریب = ۵۰۰۰۰ من تبریز.

۲ـ دستورالکاتب، ورق 227b-228a.

۳ـ همانجا ورق 225a: «مزرعهٔ فلان وقف زاویهٔ ایشانست».

۴ـ همانجا.

۵ـ همانجا: «آن مزرعه را از مزارع دیوانی و اربابی...».

۶ـ ظهیرالدین مرعشی ص ۳۴۲.

۷ـ ترجمهٔ محاسن اصفهان. ص ۷۶.

«مزارع» بایر ایشان بحال عمارت و زراعت باز آید ، و ماه غنای ایشان از مُحاق افلاس و قید مضیق و احتباس برآید ، و از حاصل املاك و اشقاص ما که در کورهٔ ولایت بم واقع است چنانچه خواهند ازتخم و بهای عوامل و تقاوی و مأکله بدهند تا ایشان از سر فراغت بآبادانی و زراعت مشغول گردند و ما را بدعای صالحه و ثنای فایحه یاد کنند والسلام[1].

دولتشاه در شرح حال فردوسی چنین مینویسد :

« و بعضی گویند سوری بن ابومعشر[2] که او را عمید خراسان می گفته‌اند ، در روستاق طوس کاریزی و چهار باغی[3] داشته فردوس نام و پدر فردوسی باغبان[4] آن « مزرعه» بوده . . .»[5].

در این مورد مشکوك بودن این داستان از لحاظ حقیقت تاریخی برای ما اهمیت ندارد و توجه ما به اصطلاحاتی است که مؤلف بکار برده. وصاف نیز بمناسبت زمین داری خصوصی و مزارعه و مزارعه گران (برزگران) از «مزرعه» یاد میکند[6].

در « سلسلةالنسب صفویه » نیز درداستان مربوط بهفعالیت اقتصادی شیخ ابدال زاهدی سابق‌الذکر متولی وقف مرقد و مسجد اردبیل هرجا که از « مزرعه » سخنی رفته از برزگران (مزارعه گران) نیز یاد شده است. مثلاً چنین گفته شده :

« در «مزرعهٔ» تاجی بیوك که در سنوات خراب و بایر گشته بود

۱- مکاتبات رشیدی. ص ۱۲ .

۲- ابوالفضل سوری - والی مشهور خراسان از طرف غزنویان.

۳- در بارهٔ معنی اصطلاحی « چهار باغ » رجوع شود به ص ۳٦-۳٤ کتاب « دستگاه شیوخ جویباری » تألیف پ. پ. ایوانوف.

٤- ظاهراً علی‌الرسم باشرایط مزارعه و اجاره‌بندی.

٥- دولتشاه ص ۵۱-۵۰ .

٦- وصاف ص ٦۳۱ : «تیم و وکیل و مزارع و مالك غلات». چندبار کلمات « مالك و مزارع » باهم ذکر شده و از « حصهٔ مالکی » نیز سخن رفته.

آکاره[برزگران] دلالت نموده و تخم و تقاوی ودرخت داده آبادان نمود مزرعهٔ تلخاب که خرابه سی‌ساله بود تخم وتقاوی و مصالح داده آبادان نمود و کاریز بیرون آورده معمور ساخت »[۱].

دیگر مرقوم رفته که «مزرعهٔ» مهماندوست راکه خراب و بایر بوده معمور و آبادان کرد و به روستائیان تخم و تقاوی (مساعده) داد[۱]. در اینجا صحبت بر سر املاك موقوفه‌ایست که توسط متولی و روستائیانی که وی درآنجا مسکون ساخته بوده آباد و احیاء گشته. روستائیان نو رسیده‌ای که از متولی املاك مزبور ـ گذشته از زمین ـ تخم و تقاوی و آب وغیره دریافت داشتند فقط ممکن بود از مزارعه گران (برزگران) باشند.

بنابراین « مزرعه» در بعضی موارد ملك دیوان و ملك خصوصی و یا وقف بوده وغالباً ملکی کوچك مرکب از قطعاتی چندبوده که روستائیان برزگر (مزارعه گر) در آن متمکن بوده‌اند. بدیهی است که « ده » و یا «قریه» نیز در قرنهای سیزدهم و چهاردهم علی‌الرسم ملك فئودالها بوده و شیوهٔ مزارعه در آنجا هم مانند مزرعه بکاربسته میشده[۳]. تفاوت میان «ده» و « قریه» و « مزرعه » ، بنظر ما ، بقرار زیر بوده است. «دیه»یا«قریه» ـ دهکده‌ای بوده قدیمی که جماعت روستائی ویا بقایای آن ویالااقل خاطرهٔ جماعت روستائی هنوز درآن باقی بوده. اکثر اینگونه دهکده‌ها در قرنهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم مربوط و مطیع فئودالها بوده‌اند ولی شیوهٔ بهره کشی مزارعهٔ از روستایان از طریق جماعت روستائی اعمال میشده ویا ـ اگر جماعت متلاشی شده بوده ـ مزارعان اعضای پیشین جماعت بوده‌اند.

۱ـ سلسلةالنسب صفویه. ورق۱۷۸.

۲ـ همانجا.

۳ـ رجوع‌شود به « مکاتبات رشیدی » ص۲۸-۲۷ : « قری و مزارع در بلدهٔ سمنان و خوار و دامغان دارم که از توازیع وتکلیفات و اخراجات دیوانی بکلی بایر و خراب شده و از تخم وعوامل‌مستأصل گشته‌است ». درباره کلمات « توازیع » و «تکلیفات» و «اخراجات» به‌فصل هشتم رجوع شود.

«مزرعه» نقطه مسکونی کوچک یا بزرگ ویا جدیدالتأسیسی ویا مجموعه‌ای از نقاط مسکونی بوده که ملک را تشکیل میداده و باجماعت روستائی‌ویا بقایای آن هیچگونه مرابطه‌ای نداشته. مزرعه را فئودال و یا دیوان درکلاك احداث کرده بوده و بوسیلهٔ مزارعانی که از روستائیان نقیر وجدا شده از جماعت (براثر پاشیدگی جماعت) و یا مردم نورسیده (که فئودالها و یا دیوان ـ بعنوان صاحب ملك ـ از زمین محرومشان کرده بودند) که ازنقاط دیگرآمده بودند وهمهٔ روابطشان باجماعت و زندگی و رسوم آن قطع شده بوده ـ مسکون گشته بوده. نمونه‌ای از اسکان نقاط خراب و بایر توسط مزارعان(برزگران) نورسیده ـ در ولایت فیروزآباد فارس‌درآغاز قرن چهاردهم ذکرمیکنیم. این‌نیز«مزرعه» ـ ای بوده ، گرچه اصطلاح مزبور در این مورد بکار نرفته. وصاف چنین‌میگوید :

« اما مواضع بائر که اصلاً رعایا نداشت « مزارعان اجنبی » از نفس ولایت و نواحی بدست آورد [مقصود متصرف دیوان عالی است] و ایشانرا بشرط محصول و جنس ترغیب و تنشیط کرده برسرعمارت داشت و درکمتر از یکماه تمامت ولایت مسکون ومعمورگردانید. مواضع‌بائرات که باتراب دشت خاوران مجاوران بودند کمر زمردی‌از حضرت و نضرت برمیان بست »[۱].

رابطهٔ کلمهٔ « مزرعه » بمعنی املاکی(که درقطعات کوچك آن روستائیان مزارعه‌گر ـ برزگر ـ مستقرگشته بودند) باشیوهٔ مزارعه از دیگرسو نیزوجود داشته ، باین معنی که این کلمه (مزرعه) بامُزارعه و مُزارع (روستائی‌مزارعهٔ‌گر) از یك ریشه میباشد[۲]. هرسه اصطلاح بتدریج معانی‌بدوی خویش را از دست داده معانی اصطلاحی جای آنها راگرفت.

دردوران مورد مطالعهٔ ما بظن غالب اصطلاح «مزرعه» بیشتر در مورداملاك

۱ـ وصاف. ص ۶۳۳.

۲ـ کلمهٔ عربی « مزارعه » از «زَرَعَ» « زارَعَ» مشتق است.

فئودالی بکار میرفته. دیگراصطلاحاتی که همین مفهوم را میرسانده‌اند عبارت بودند از: «ضیعة»[1] و «املاك»[2] وبالاخره «چهارباغ». اصطلاح اخیرالذکر هم بمعنی باغ میوهٔ مخصوص بزرگان[3] وهم باغ تفریحی خارج از شهرآنان میتوانست اطلاق شود. وجه مشترك همهٔ اصطلاحات یاد شده این بوده که در عین‌حال ملکی بزرگ و حتی گروهی از املاك (مانند املاك شیخ خواجه احرار درکارشی) و با متصرفهٔ ارضی کوچکی چنین نامیده میشده. در ایران قرون وسطی ظاهراً، همیشه خرده مالکان بسیار وجود داشتند که قطعات کوچکی‌را مالك بوده ولی شیوهٔ بهره‌کشی فئودالی را در همان قطعات کوچك - گاه نسبت به سه چهار وگاه هم حتی یک خانوار روستائی - بکار می‌بستند. نظام‌الملك داستان بیوه‌زنی‌را نقل‌میکند که قطعه زمین کوچکی‌را مالك بوده و یك برزگر (روستائی‌مزارعه گر) در آن ملك برای او کار میکرده و آن زن ازکار او اعاشه مینموده[4].

شیخ صفی‌الدین اردبیلی که بهنگام درگذشت (سال ۱۳۳٤م. = ۷۳۵ه.) صاحب املاك بسیار بوده، درآغازکار «یك جفت زراعت» بیش‌نداشت (وشاید چند خانوار برزگر درآن زمین کار میکردند)[5]. پیشتر از «مزرعهٔ» موقوفه‌ای که ۵۰ جریب یا ۵۰۰ من‌تبریزمحصول داشته(که برابر است با ۱٤۷۰ کیلوگرم) سخن گفتیم[6]. چنین‌محصولی ممکن بود از ۱۸-۲۰ هکتار یعنی ۳-۵ جفت زمین

۱- «ضیعة» کلمهٔ عربی جمع آن ضیاع.

۲- «املاك» جمع «ملك». ولی مفهوم هرگونه «غیر منقول ارضی» را میرساند اعم از ملك خصوصی و یا وقف یا دیوان و غیره.

۳- رجوع شود به «ارشادالزارعه» نسخهٔ پشچروا ورق ۸۰، ۸۳، ۱۶۷،۱۲۶.

٤- سیاستنامه، چاپ شفر ص۳۰ و بعد چاپ خلخالی ص۲٤ ببعد.

۵- صفوت‌الصفا ورق b ٤۱: «شیخ رایك جفت زراعت بود که زراعت غله میکردی و انواع نعمت که بصادر و وارد میدادی از آنجا بودی و خدمتهای شایسته که از آن شیخ زاهد را میکرد و از آن مردم خانهٔ شیخ و مجموع خادم و خادمه و حواشی شیخ همه از آنجا بودی».

٦- دستورالکاتب. ورق ۲۲۸a-۲۲۷b.

با ۱-۶ خانوار روستائی برزگر (مزارعه گر)- بدست آید.

جماعت روستائی غیر مستقل و تابع

هنوز از لحاظ ارضی جماعت روستائی که غیرمستقل و تابع فئودال بوده کماکان وجود داشته. در جامعهٔ فئودالی غرب هم جماعت روستائی قدیمی (مارکا) در تحت قیمومت اربابان فئودال نیز مدتی وجود داشته. و این خود در مورد ایران و ممالک مجاور آن هم در قرون وسطی صادق بوده است. در اروپا حتی تا لحظهٔ پیدایش دوران سرمایه‌داری و صنعتی نیز مالکیت فئودالی زمین و مالکیت مشترك خاندانها و مالکیت خُرد روستائیان و اراضی جماعت‌های روستائی وجود داشته واین شیوه‌های مالکیت پایداری میکرده‌اند.

اما راجع به اراضی جماعات روستائی در قلمرو هلاکوئیان در قرنهای سیزدهم وچهاردهم... درمتون و منابع دوران مورد نظرما تذکرات واضح دراین باره بسیار نادر است. وآنچه هست اکثراً مربوط به آذربایجان و طالش وگیلان میباشد. قلت اینگونه اطلاعات درمنابع موجودرانباید به تصادف محض حمل کنیم. درآذربایجان (اعم ازآذربایجان ایران و یا شوروی) و ارمنستان جماعت روستائی ـ بصورت غیر مستقل و تابع فئودال ـ تا قرن نوزدهم نیز باقی و برقرار ـ بوده[۱]. ولی ظاهراً در دیگر نقاط ایران در آنزمان فقط در برخی از جاها محفوظ مانده بوده. تفاوت ماهوی تکامل فئودالیزم آذربایجان و ارمنستان از یکسو و نقاط ایران از سوی دیگر دراین است وبس. ظاهراً در دوران مورد مطالعهٔ ما نیزجریان پاشیدگی وانحطاط جماعت روستائی در اعماق کشور ایران تاحد زیادی مشخص گردیده بوده و تأثیر جماعات مزبور در زندگی اقتصادی کشور اندك بوده است.

درمنابع موجود غالباً به اصطلاح «جماعت دیه» برمیخوریم. درقرن نوزدهم درآذربایجان و داغستان هنوز جماعات روستائی را چنین میخوانده‌اند. در واقع

۱ـ رجوع شود به: «یگیازاروف»، «تحقیقی در بارهٔ مؤسسات قفقاز» مجلد اول.

کلمهٔ « جماعت » معانی بسیار دارد و چنانچه جداگانه در نظر گرفته شود تعابیر فراوان برمیانگیزد. ولی بصورت «جماعت دیه»[۱] و «جماعت قرا»[۲] و «جماعت اهالی دهها»[۳] نمیتوان آن را بانحای بسیار تعبیر کرد و جز جماعت روستائی از نظر ارضی مفهوم دیگری برای آن قائل شد. در یک مورد اصطلاح « سرِ قوم دیه » در مورد کوهستان خراسان[۴] دیده شده و بطوریکه از نحوای کلام برمیآید منظور « سر » و یا «رئیس» جماعت روستائی میباشد[۴]. کلمهٔ عربی «قوم» که درآغاز بمعنی «خاندان» و «جماعت عشیرتی» و « قبیله » بوده ـ بعدها معانی بسیار کسب کرد و از آنجمله دراین مورد کلمات «قوم ده» جز «جماعت ده » مفهوم دیگری نمیتواند داشته باشد.

در صفوت الصفا که از آثار قرن شانزدهم م. است و در شرح زندگانی شیخ صفی الدین اردبیلی نوشته شده وهمچنین « مناقب شیخ صفی الدین اردبیلی» که در همان موضوع است و روایتی از تألیف اولی میباشد تذکرات بیشتری در بارهٔ جماعت روستائی مربوط بهآذربایجان و طالش و گیلان دیده میشود. ولیچه در این دو تألیف و چه متون و منابع دیگر فقط نامی از جماعت روستائی برده شده و جزئیاتی بدست نمیدهند و بخصوص مطالبی که مربوط بزندگی و وضع داخلی جماعت مزبور باشد بسیار نادر است. مثلاً بهیچوجه سخنی دربارهٔ حدود اراضی جماعت ویا ترتیب تناوب کشت ها[۵] وآیش در جماعت گفته نشده است. میدانیم که درقرن نهم م. درمازندران مراتع و چراگاهها در تصرف جماعت و از خراج معاف بوده است[۶].

۱ـ صفوت الصفا ورق ۱۸٤b ، ۱۹۲a و بعد ، ۱۹٦a ، ۲۱۳a ، ۲۲٥a ، ٤۹٦a ، ٤۷٤b . مناقب شیخ صفی الدین اردبیلی ورق ۱۳٥a ، ۱۳٦b ، ۱٤٤b ، ۱۸۲b .

۲ـ مکاتبات رشیدی. ص۲۳٦ : « جماعت قری » (دربارهٔ ولایات تبریز و مراغه).

۳ـ دستورالکاتب. ورق ٥۱a .

٤ـ نزاری ، « دستورنامه » ص ٥۷ . ترجمهٔ ا. برتلس ص ۸۷ : « نسبت به کدخدا احترام بجامست ».

٥ـ دراین باره در « ارشادالزراعه » هم سخنی نرفته.

٦ـ طبری مجله سوم ص۱٥۲٥-۱٥۲٤ .

در شرح حال شیخ صفی‌الدین اردبیلی از دعوائی که برسرمالکیت قریه‌ای در حوالی اردبیل[۱] میان جلال‌الدین جوینی و خواجه علاءالدین منصور فرزند شیخ‌ـ درگرفته بوده سخن رفته است. یکی از سران قبایل چادر نشین قپچاق بنام ساتولمیش هوادار جوینی بوده و شیخ صدرالدین فرزند شیخ صفی‌الدین و جانشین او (در مقام شیخی سلک صفویه) از خواجه علاءالدین طرفداری میکرده. کار این دعوی به‌جنگ بین دو فئودال کشید. و چون شیخ صدرالدین بقصد آشتی وارد «دیه» نیارـ در یک میلی اردبیل‌ـ شد «جمعی» از ترکان (یعنی مردم قپچاق) را دید که اثاثیهٔ خانه و اسباب و آلات کار «جماعت ده» را که غارت کرده بودند می‌بردند آدمهای شیخ اشیاء را از ایشان گرفته به نیار بردند تا به صاحبانشان مسترد دارند[۲]. شیخ صدرالدین روستائیان جماعت دیه آلارق[۳] را که باو تعلق داشته علیه ترکان صحرانشین برپاـ داشت وآنان بیدرنگ سلاح ولباس جنگ بتن کرده وبدنبال شیخ رفتند. پیکار وقوع یافت. آلارقیان، بطوریکه نویسنده تذکرهٔ حیات میگوید، در نتیجهٔ مدد معجزه‌ـ آسائی که از شیخ صفی‌الدین متوفی بایشان رسید پیروز شدند[۴]. در اینجا از جماعت روستائی که تابع فئودال است و در جنگهای میان مالکان فئودال بطرفداری از ارباب خود شرکت میجوید سخن رفته‌است. و درجنگ بین فئودالها جماعت ده مورد غارت و چپاول قرارگرفته بوده و این یکی از جزئیات بسیار زندهٔ ماجراهای زندگی آن زمان است.

در مورد دیگری داستانی منقول است که «جماعت دیه» ترآباد در بلوک گرمرود از بی‌آبی در رنج بوده است[۵]. و در زیر پردهٔ استتار بروز معجزه وکرامت

۱ـ صفوت‌الصفا ورق ٤٦٩a.

۲ـ همانجا.

۳ـ همانجا ورق ٤٦٩b: «دیه‌آلارق، جماعت آلارق».

٤ـ همانجا ورق ٤٩٦b-٤٧٠a.

۵ـ همانجا ورق ٣١٣a. مناقب شیخ صفی‌الدین اردبیلی ورق ١٣٥a.

داستانی در بارهٔ دعوای شیخ صفی‌الدین بافلان جماعت ده برسر آبیاری مزارع نقل شده است ، بدین شرح :

« شیخ قدس‌سره درایام ماضیه گندم زراعت میکرد در زمین آبی[1] و از برای آب نزاع بودی. شیخ جفت خود را در زمین خشک کرد که سقی آن برحسب توکل بآب باران باشد. جماعت گفتند : که ای شیخ تخم در زمین دیم چرا اندازی ؟ گفت : بتوکل حق تعالی می‌اندازم. درانداخت و از آبی بهتر و بهره‌مندتر حاصل‌شده »[2].

البته این سرگذشت زنده و دعوای جماعت ده بامالک برسر کمی آب برای شرب مزارع ـ که در زراعت و آبیاری امری عادی است ـ دراینجا بصورت داستانی تنبهی درکرامات شیخ اجل در آمده است.

گاهی از خلال داستانهای ساده لوحانه مؤلف کتاب که از درویشان بوده اشاره‌ای به‌مبارزهٔ روستائیان و فئودالها نیز شده است. مثلاً شهاب‌الدین فرزند شیخ صدرالدین از قریهٔ دیرنی‌لیک که متعلق به‌پدروی بود عبور میکرد. جماعت ده باستقبال او نیامد و شرط خدمت بجا نیاورد[3].

در تذکره مزبور داستانی در بارهٔ دشمنی در زمینهٔ خونخواهی میان جماعت روستائی آلارق و گرگان[4] منقول است. جماعت آلارق به وساطت شیخ صفی‌الدین متوسل شده اظهار داشتند که در دعوائی که برسر خونخواهی بوده میان ایشان و گرگان وساطت کرده آشتی دهد[5]. ظاهراً در این مورد بابقایای عادات جماعت عشیرتی‌سرکار داریم واین خود درآن ناحیهٔ کوهستانی و دوراز آبادی باعث تعجب نمی‌تواند بود. مقدسی میگوید که حتی در پایان قرن دهم‌هم تعدد زبانها درآن

۱- به‌کومک برزگران؟

۲- مناقب شیخ صفی‌الدین اردبیلی ورق ۱٤٤b.

۳- صفوت‌الصفا ورق ٤۷٤b.

٤- همانجا ورق ۱۸٤b.

٥- همانجا ورق ۱۹۲b-۱۹۲a.

ناحیه وجود داشته وگویا در کوههای طالش مردم به ۶۰ زبان محلی سخن میگفته‌اند[1]. داستان دیگری نیز نقل شده که آدمهای بکاول یوسف ـ یکی از امرای اردبیل ـ «چند کس را از جماعت دیهی گرفته بودند»[2] و شیخ بیدرنگ به هواخواهی ایشان قیام کرد.

در قرون وسطی (درغرب) جماعت ده «وسیله‌ای بود برای روستائیان برای مقاومت» در برابر فئودالها. سیفی حکایت جالب توجهی نقل میکند که در پایان دهۀ سوم قرن سیزدهم جماعت روستائی بزرگی درناحیۀ کوهستان هرات در مقابل تشبثاتی که بمنظور وضع مالیاتهای جدیدی برایشان بعمل آمده بود ـ پایداری کرد[3]. سیفی میگوید که پس از احیای هرات در سال ۱۲۲۶م. (۶۲۴هـ.) نخست خود مردم شهر به کار زراعت اشتغال ورزیدند و برای احیاء نهر مشهور انجیر (یا انجیل)، قستای شحنۀ مغولی(باسقاق) که از طرف خان بزرگ اوکتای قاآن معین شده بوده باتفاق امیرعزّالدین مقدم[4] تصمیم گرفتند «حشر» اعلام ورعایای تمامی ولایت هرات را به کار اجباری دعوت کنند[5] وهردو باده تن از نوکران بسوی قریۀ کوهستانی یزدویه رفتند و اعلام داشتند که:

«چون یزدویه از مضافات شهرهراة است رعیت آنجا بهراة آیند و بکار عمارت و زراعت قیام نمایند...»[6].

«جماعت» روستائیان گرد آمده گفتند:

۱- مقدسی. ص ۳۷۵.

۲- صفوت‌الصفا ورق ۱۹۶a.

۳- سیفی ص ۱۱۴-۱۱۱.

۴- قبل از فتح هرات «عزالدین مقدم جامه‌بافان آنجا بود ...» پس از ۱۵ سال اسیری در دست مغولان بهرات بازگشت و دستور داشت تحت ریاست شحنه (باسقاق) مغول شهرها را احیاء و مسکون سازد.

۵- سیفی ص ۱۱۱.

۶- همانجا ص ۱۱۲.

«چندین ضراعت و تضرع چرا می باید نمود، هیچ اندیشه صایب تر از آن نیست که قستاق و امیرعزالدین را بقتل رسانیم تا صیت دلیری و تمرد ما در عالم منتشر گردد»[۱].

روستائیان تمام شب را دراینباره بحث کردند که چه کنند وسرانجام تصمیم گرفتند درس عبرتی به دشمنان خویش بدهند و:

«روز دیگر ... یزدونیان قستای و امیر عزالدین مقدم را باده نوکر بگرفتند و سروپا برهنه کرده برنسق حمار یک خروار ریگ بار کردند و ده مرد ناشناخت را باچند غلام عجمی[۲] بسرایشان موکل کرد تا اگر در بارکشیدن کسلانی نمایند بزخم چوب و چوب دستی ایشان را از بالا بپستی آرند و ازغور به نجد رسانند. قستای و امیرعزالدین از خوف هلاکت و زخم چوب آن جماعت کام و ناکام گام میزدند... راوی چنین تقریر کرد که تا سرحد قهستان ایشان را براین گونه که ذکر رفت ببردند واز آنجا دست از ایشان بازداشته...»[۳].

درباره زندگی داخلی جماعت روستائی - چنانکه گفته شد - منابع موجود تقریباً هیچ اطلاعی بدست نمیدهند. واین کاملاً قابل درک است: زیراهمهٔ تألیفات تاریخی نقلی آنزمان بقلم کسانیکه بامحیط و منافع روستائیان وجه مشترکی نداشته‌اند - نوشته شده.

وسعت نقاط مسکونی روستائی

قلت فوق‌العادهٔ اطلاعات موجود درمتون و منابع دربارهٔ وسعت وعدهٔ نفوس نقاط مسکونی روستائی حل این موضوع را سخت دشوار میسازد. چنانکه میدانیم

۱- همانجا ص ۱۱۳.

۲- همانجا. عجمی بمعنی «ایرانی» نیز میباشد. ولی در اینمورد بمعنی «بیگانه» است. زیرا گمان نمیرود که اهل محل، حتی پس از هجوم مغول، غلامان ایرانی داشته بوده‌اند.

۳- سیفی ص ۱۱٤.

آمار مردم ایران و کشورهای مجاور در قرون وسطی تقریباً وجود ندارد و در منابع و متون هیچگونه اطلاعات قابل اعتمادی بدست نمیآید و جزاخبار جسته و گریخته و پراکندهای که کما بیش قابل بحث و ردّ است در بارهٔ عده نفوس شهرها چیز دیگری دراختیار نداریم. میدانیم که در زمان فرمانفرمائی مغولان بارها سرشماری نفوس و موضوع های وضع مالیات بعمل آمد (از آنجمله در سال ۱۲۵٤ م. (۶۵۲ ه.). ولی متون و منابع موجود خبر آنرا داده وهیچ رقمی از نتایج آن ذکر نمیکنند. حتی تخمین تقریبی ارقام نفوس قلمرو دولت هلاکوئیان و بخصوص ایران و ممالک مجاور آن بسیار دشوار است[1].

اطلاعات قلیل مربوط به عدهٔ نفوس نقاط مسکونی روستائی ایران در قرون وسطی فقط بما اجازه میدهد که در بارهٔ تفاوت فاحشی که در میان وسعت قراء وعدهٔ اهالی آنها وجود داشته داوری کنیم.

مسلماً در ایران ـ حتی پس از قرن سیزدهم ـ قریه های (دیهها) وسیع که هریک هزاران نفر نفوس داشته وجود داشتند. نظامی عروضی سمرقندی ضمن سخن از دهی نزدیک طوس که ملک فردوسی در آن بوده چنین میگوید:

۱ـ آکادمیسین ای. آ. جواخی شویلی کوشش کمابیش موفقیت آمیزی در این زمینه بعمل آورده و میگوید که « در سرشماری سال ۱۲۵٤ مقرر شده بوده که هر ۹ خانوار روستائی که دارای حصهٔ تمامی از زمین بوده یک لشکری بدهد و باین قرار گرجستان توانست ۹۰ هزار لشکری عرضه دارد. و باین حساب در آنزمان پادشاهی گرجستان حداقل ۵ میلیون نفوس داشته و این رقم دیگر اقوام مقیم آنجا را نیزشامل بوده (تاریخ گرجستان ص ۲٦۰). گرچه استپانوس اربلیان (ص ۲۳٤) مینویسد که در زمان ارغون خان ۱۵۰ تومان ـ یعنی ناحیهٔ اداری ولشکری ـ درقلمروهلاکوئیان وجود داشته که هرتومان میتوانست ده هزار مرد لشکری بدهد ولی در این مورد شیوهٔ محاسبه ای. آ. جواخی شویلی را نمیتوان بکار بست: زیرا درگرجستان اهالی یکدست و همه اسکان یافته بودهاند و حال آنکه در ایران قبایل صحرانشین بسیار وجود داشته وعدهٔ مردان قبایل مزبور قادر بانجام خدمت لشکری بودند. و تناسب بین عدهٔ نفوس قبایل صحرانشین و مردم اسکان یافته را نمیدانیم.

« آن دیه را باژ خوانند و از ناحیت طبران است. بزرگ دیهی است و از وی هزار مرد بیرون آید».

بنابراین اگر زنان و کودکان را نیز بحساب آوریم و هرخانوار را ۵-۴ نفر بشماریم در «دیه» مزبور قریب ۴۵۰۰ نفر زندگی میکردهاند. بیشک گذشته از فردوسی مالکان دیگری نیز در آن بودهاند - زیراکه نظامی عروضی سمرقندی میگوید که :

« فردوسی در آن دیه شوکتی تمام داشت چنانکه بدخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز »[۱].

حمدالله قزوینی در واحهٔ اصفهان از وجود ۴۰۰ دیه - صرف‌نظر از «مزرعه»- سخن‌میگوید و بویژه « قرای معظم» راکه وی تعداد آنرا - در هشت ناحیه - ۳۱ می‌شمرد ذکر میکند[۲] ودربارهٔ قرای مزبور میگوید که اگر در جاهای دیگر میبودند شهرشان می‌شمردند زیرا هرکدام تاهزار خانوار سکنه (یعنی در حدود ۴۵۰۰ نفر- بطور متوسط)[۳] و مسجد جامع و مدرسه و خانقاه وگرمابه‌ها و بازارها دارد[۴]. این سخنان کاملاً با اخباری که از حسین‌الآوی نقل کردیم - مبنی براینکه در واحهٔ اصفهان «دیه»- ها باشهر برابر بوده و «مزرعه»ها از لحاظ عدهٔ نفوس از قریه های عادی بزرگتر بوده‌اند - مطابقت دارد[۵]. اگر از روی بعضی‌جزئیات مذکور- مانند وجود بازارها و مجاورت بامراکز بزرگ بازرگانی - مانند اصفهان - و یا موقعیت (ناحیهٔ ری) و قرار داشتن‌برسر جادهٔ بزرگ کاروان‌رو (جادهٔ بزرگ شمال)[۶] داوری

۱- چهار مقالهٔ نظامی عروضی ص۴۷.

۲- نزهت‌القلوب. ص۵۲-۵۰.

۳- در این محاسبات رقم مرسوم ۵ - ۴ نفر در هرخانوار بحساب آمده.

۴- همانجا ص۵۱.

۵- ترجمهٔ محاسن اصفهان. ص ۴۷.

۶- بگفتهٔ یاقوت پیش از غلبهٔ مغول در ولایت ری قریه‌هائی بوده که هریک ده‌هزار نفر نفوس داشته‌اند. یاقوت مجلد ۲ ص۸۹۴.

کنیم ، اینگونه دههای بزرگ در نزدیکی بزرگترین شهرهای کشور ، ودر نواحئی که کشاورزی جنبهٔ کالائی داشته ـ وجود داشته‌اند. و از اینجا چنین نتیجه گرفته میشود که این دهکده‌ها فقط خاص بعضی نواحی معدود بوده و بیشتر مستثنیاتی را تشکیل میداده ، بهیچوجه در ایران عمومیت نداشته‌اند.

در بخش اعظم ایران و اراضئی که از مراکز بزرگ دور بوده‌اند و اقتصاد طبیعی در آنجا حکمفرمائی میکرده ، عدهٔ نفوس دهکده‌های متوسط البته از نفوس قرای مجاور شهرها کمتر بوده. اکنون میکوشیم عدهٔ نفوس یکی‌از نواحی‌خوزستان راکه خطهٔ حاصلخیزی بوده معین کنیم. رشیدالدین در نامه‌ای خطاب به‌مأموران عالیمقام خوزستان مینویسد که در ناحیهٔ بالای سد بیشتر املاك بوی تعلق‌داشته[1] و برروی هم در آنجا ۱۲ «قریه» ملکی‌داشته است ، بدین‌شرح : قراء حاجی‌اسمعیل، ابوبکر ، بهزاد ، لهراس ، کوشاد ، لیراو ، کنار ، حمرو ، نهزی ، جدید ، صنان ، کلازو[2]. و چون « مباشران » دهکده‌ها چندین سال بوده که حساب نداده بودند رشیدالدین سراج‌الدین دزفولی پیشکار خویش را مأمورکرد ایشان را بنزد خویش دعوت کرده ، حساب بخواهد وعواید را وصول کند و دیگر چنین‌مینویسد :

« حاصل امسال در وجه مرسوم فراشان ما مستغرق گرداند ، و هشتاد نفرفراش خاصه[3] را هریک دوصد دینار رکنی از وجوهات اموال این املاك چون مواشی و غیره جواب گوید »[4].

مواجب یکساله[4] ۸۰ فراش رشیدالدین از قرار ۲۰۰ دینار ۱۶۰۰۰ دینار میشده. و وی در نظرداشته است این مبلغ را از حاصل (درآمد) آن سال ۱۲ ده خویش‌در آن ناحیه ، وصول کند. پیشتراشاره کردیم که املاك شخصی غازان‌خان

۱- مکاتبات رشیدی ص۱۷۹ .

۲- همانجا ص۱۸۰ .

۳- همانجا : فراش‌خاصه.

٤- همانجا[1] رشیدالدین میگوید : « و اگر چنانچه بمرسوم ایشان نرسد حاصل‌سنوات گذشته را هم در وجه ایشان نهد و براین جمله برود ».

در فارس ـ در همان سنوات بقرار هرجفت زمین ۱۵ دینار و ٤ دانگ بمقاطعه داده میشده. اگر بطور متوسط حاصل سالیانهٔ یک جفت را ۶۰ دینار حساب کنیم ـ مبلغ ۱۶۰۰۰ دینار فوق می‌بایست از ۲۶۶ جفت زمین بدست آید. و اگر در هرجفت زمین اقلاً سه خانوار حساب کنیم، رقم ۷۹۸ و یا (بدون کسر) ۸۰۰ یا ۳۶۰۰ نفر در ۱۲ قریه بدست میدهد که بطور متوسط در هر قریه ۶۶-۶۷ خانوار ویا ۳۰۰ نفر میشود.

در مکاتبات رشیدی یک نمونهٔ دیگر نیز وجود دارد. در نامه‌ای که وی به‌فرزند خویش جلال‌الدین حاکم روم نوشته میگوید که:

« بجوار ربع رشیدی[1] باغی انشا فرموده‌ایم... و چون صحن او فسیح و ساحت او وسیع است پنج قریه درو احداث کرده‌ایم و در هرقریه از آن قرایا نوعی از غلامان متوطن گردانیده‌ایم ».

در هرقریه ۲۰ بندهٔ ذکور و ۲۰ بندهٔ اناث[2] از قومی واحد. بطوری که جمعاً ۱۰۰ مرد و ۱۰۰ زن در آن دهها اسکان داده شد و اینان بعدها بصورت برزگران (مزارعه‌گران) تابع فئودال درآمدند[3]. بدینقرار درهریک از ۵ قریهٔ مزبور ۲۰ زوج یا خانوار مستقر گردیده بوده. این رقم را نباید خیلی کوچک انگاشت زیرا بادرنظر گرفتن زاد و ولد ۲۰۰ خانوار مزبور بزودی میبایست به ۹۰۰-۱۰۰۰ نفر برسند. در «تاریخ یزد» بقلم احمد طاهری پژوهندهٔ وناحیه شناس‌معاصر ایرانی که مطالب‌آن مبتنی به‌منابع اصلی‌محلی‌میباشد در وصف مزار سیدشمس‌الدین که معاصررشیدالدین فضل‌الله و ایلخان ابوسعید خان بوده ـ منقول است که سید مزبور نذری کرده بوده و درسال ۷۲۶ه. قریهٔ نه‌گنبد را دربیابان[4] احداث کرد و قریهٔ مزبور ۱٤ خانوار

۱ـ از یک نامه دیگر رشیدالدین (ص۱۹٤) پیداست که مقصود «رشیدآباد» است.

۲ـ مکاتبات رشیدی ص ۵۳-۵۲.

۳ ـ مکاتبات رشیدی ص ۱۹٤ (در ص ۱۹٤ مکاتبات رشیدی چنین مطلبی وجود ندارد ـ مترجم).

٤ـ برسر راه یزد به‌تبریز ـ محل‌درست این قریه معلوم نیست.

(۱۸۰۰-۲۰۰ نفر) نفوس وگرمابه و مسجد و دکان داشته[1].

بادر نظرگرفتن مطالبی که در این ایام منتشر شده[2] و باحتمال قوی چندان تفاوتی با آنچه درگذشته بوده ـ ندارد میتوان حدس زد که در نقاط مختلف ایران رقم از صد تا سیصد نفر برای عدهٔ نفوس یک دهکدهٔ متوسط (از لحاظ وسعت) رقمی عادی بوده. البته نواحی پرجمعیت روستائی را که مجاور شهرهای بزرگ بازرگانی و صنعتی بوده و یا برجاده‌های اصلی کاروان رو قرار داشته‌اند باید از این قاعده مستثنی کرد.

صنفهای مختلف روستائیان تابع فئودال

منابع و متون دوران مورد مطالعه دربارهٔ گروههای مختلف اجتماعی یاصنوف گوناگون روستائیان و وضع اقتصادی وحقوقی آنان اطلاعات اندکی بدست میدهند. روستائیان در ایران قرنهای سیزدهم و چهاردهم گرچه طبقه‌ای واحد را تشکیل-میداده‌اند ولی به ردیفها وصنوف مختلف تقسیم شده بودند که هریک از آنها وضع اقتصادی متفاوتی داشته. میدانیم که در یک جامعهٔ متکامل فئودالی وجود قشرهای مختلف ـ در درون طبقهٔ روستائی تابع فئودال ـ پدیده‌ایست عادی. در روستای روسیه نیز قبل ازدوران صنعت وسرمایه صنوف گوناگون روستائیان وجود داشته‌اند. روستائیان روسیه که بوسیلهٔ جماعت بصورت اتحادیه های بسیار کوچک اداری و مالیاتی و زمین داری متحد بودند، در عین حال بانحای گوناگون به صنوف مختلف (از لحاظ وسعت حصه زمین مقسوم) و غیره تقسیم شده بودند. دیگر اینکه پیدایش صنوف و قشرهای مختلف درمیان روستائیان جامعهٔ فئودالی غرب از زمانی شروع شد که شیوهٔ پرداخت بهره بوسیلهٔ محصول حکمفرما گشته بوده. و بموازات شیوهٔ پرداخت بهره بوسیلهٔ محصول اختلافهای بزرگتری در وضع اقتصادی بعضی از تولید کنندگان

۱- تاریخ یزد ص۴۹-۴۸.

۲- کتاب اسامی دهات کشور.

بلاواسطه پدید آمد. و لااقل امکان بروز چنین اختلافاتی ایجاد گشته ، و حتی امکان اینکه تولید کنندهٔ بلاواسطهٔ مزبور وجوه و اسبابی بدست آورد وبنوبهٔ خویش از کار دیگران مستقیماً بهره کشی کند ، بدست آمده بود.

آنچه دربالا راجع به غرب گفته شد دربارهٔ ایران قرون وسطی نیزمیتواند صادق باشد. ولی هنوز دلایل ملموسی ، از این قبیل ،کمتر بدست آمده است. و در منابع موجود غالباً اظهار علاقه‌ای به زندگی داخلی روستاها نشده است.

در واقع اطلاعات بسیار نادر را باید بدشواری از منابع گوناگون بیرون کشید. از نظرگاه رسمی روستائیان و قشرهای پائین و متوسط شهرنشینان جزو « رعایای »[۱] مالیات دهنده محسوب میشده‌اند. در قرون وسطی ، در ایران و ممالک مجاور آن و امپراطوری عثمانی (در عهد متقدم) بطورکلی طبقهٔ مالیات دهنده ـ و بیشتر روستائیان را ـ اعم از مسلمان و یا اهل ذمّه ـ «رعیت» میخواندند.

درون طبقهٔ رعایا ، بطور رسمی ، وجود هیچ قشر و دسته‌ای شناخته نمیشده و در این‌باره هیچ اشاره‌ای در متون و منابع وجود ندارد. درفرامین و اسناد رسمی ، ضمن ذکر گروههای اجتماعی که فرامین باطلاع ایشان رسانیده شده ، از مراتب و دستجات بزرگان مشروحاً نام برده شده ، ولی قشر مالیات دهنده ـ رعایا ـ همچون تودهٔ واحدی ذکر گردیده[۲].

از مطالب بریده بریده و قلیل موجود چنین استنباط میگردد که روستائیان

۱ـ کلمهٔ عربی «رعایا» جمع « رعیت » است که معنی‌لغوی آن « گوسفند » و « گله » و اصطلاحاً بمعنی « اتباع » و « عوام » است.

۲ـ یکی از این‌موارد یرلیغ سلطان اویس‌جلایری (دستورالکاتب ورق b ۲۲۱) است بدین شرح : « امرای اولوس ، وزراء امرای تومان و الکاها ، ایناقان ، مأموران دیوان بزرگ ، امرای‌هزار و صده و باسقاقان و ملوك و حکام و سادات و شیوخ و قضات و امامان و موالی و صدور و اکابر و اعیان و معاریف و ارباب و مشاهیر و عموم سکان مملکت ». (در دیگر اسناد مردم عادی را یا چنین خوانده و یا « رعایای فلان دیه » و یا «مزارعان» و « رئیسان » وکدخدایان و رعایای فلان ولایت و از این قبیل خوانده‌اند.

ایران در آن زمان یک تودهٔ کاملاً واحد و یکنواخت را تشکیل نمیداده‌اند. غصب و غارت و تصاحب اراضی از طرف بزرگان و افراد زورمند و صحرانشینان و متغلبان گوناگون ، فشار مالیاتی دیوان و مقاطعه گران مالیات ، جریان پاشیدگی و انقراض تدریجی جماعات روستائی ، وهمچنین رونق و پیشرفت تولیدات کالائی در نواحی روستائی مجاور شهرها و بی‌نوا شدن روستائیان بدست رباخواران[۱] ... مجموع این عوامل موجب پیدایش قشرهای مختلفی در تودهٔ روستائیان گشت.

روستائیان مرفه ـ سران روستا را نخست روستائیان مرفهی تشکیل میداده‌اند که از جماعت جدا شده و مالک زمین و صاحب املاك روستائی (ویا آنانکه دراین ایام در ایران «خرده مالک» نامیده میشوند) گشته بودند. ثروتمندان روستا ـ که بوسیلهٔ فروش پرسود محصولات کشاورزی در شهر و فروش کالای شهری در دهات وگاهی هم در نتیجهٔ رباخواری سایه‌دار شده بودند ـ نیز جزو سران روستا بودند. سرمایه رباخوار واقعاً همهٔ ثمرهٔ کار اضافه برمصرف تولیدکنندگان بلاواسطه را تصاحب میکرد بدون اینکه در شیوهٔ تولید تغییری دهد و بدین صورت سد ترقی بوده است.

ناصرخسرو مؤلف «سعادت‌نامه» که میگوید :

اگر دهقان چنان باشد که باید ... سبک کوی از ملائک در رباید
اگر جویای قحط نان نباشد ... کسی را پایهٔ دهقان نباشد[۲]

منظور نظرش سران ثروتمند روستا بوده. جلال‌الدین معروف به‌رومی (قرن

۱ـ در بارهٔ رواج رباخواری به‌جامع‌التواریخ ورق ۶۰۰ و بعد و وصاف ص۳۰۳-۳۰۲ رجوع شود.

ناصرخسرو مؤلف سعادتنامه در بارهٔ رباخواری سخن گفته :

رباخور را سبک دولت سر آید ... وگر خیری کند نادر خور آید
مخور نانش اگرخود نفع جانست ... که گرد آورده خون مفلسانست

(سعادتنامه ـ چاپ برلین ص۱۳ ـ ضمیمه سفرنامه)

۲ـ سعادتنامه ـ ضمیمه سفرنامه چاپ برلین ص۱٤ .

سیزدهم) در مثنوی خویش‌در ذکر صفات دهقان سیمای ثروتمندی روستائی‌را که خودخواه و محیل و حریص است رسم میکند که دائماً محصول خویش‌را برای فروش به‌شهر میبرد و با بازرگان شهری طرح دوستی‌میریزد و در دکهٔ او دادوستد میکند و در خانهٔ او بیتوته میکند. شاعر بازرگان را برعکس‌مردی ساده دل و زود باور معرفی‌میکند.

دراینجا جلال‌الدین رومی اوضاع را از دریچهٔ چشم سران شهرنشین‌مینگرد[۱].

رؤسا وکدخدایان دهات از میان ثروتمندان روستا برمیخاستند[۲] و جماعت ایشان را انتخاب میکرد ولی می‌بایست بتصویب دیوان ولایت و یا امیران محلی فئودال برسد و همچنانکه درجامعهٔ متکامل فئودالی آنروزی ایران رسم بود غالباً این مشاغل‌موروثی بوده. معنی اصطلاح «رئیس» معلوم است و وی بزرگ و سر- ناحیه و یا دهکدهٔ بزرگی بوده. در« دستورالکاتب » ، نام رئیس در اسنادی‌که مربوط به روستاها باشد ـ اول ذکر شده است. ولی معنی‌کلمهٔ «کدخدا » (بمعنی لغوی ـ مأخوذ از پهلوی «کدك ـخوَدای ») بوده. درآغاز کدخدا در جامعهٔ ماقبل فئودالی ایران و آسیای میانه رئیس جماعت‌کثیرالعائله و بعدها جماعت (کدك) مجاوری(جماعتی‌که از روی علائم ارضی‌شناخته شود نه قبیله‌ای وغیره ـ مترجم) بوده. زان پس درجامعهٔ فئودالی این‌کلمه معانی فراوان اصطلاحی پیدا کرد ، ازقبیل : سلطان ، مالك زمین (ولی در قرن سیزدهم و بعد از آن کلمهٔ «کدخدا » باین‌دو معنی‌دیده نمیشود) ، ریش‌سفید ده و یا محلهٔ شهر (کدخدای محله) و یا صاحب‌خانه ، یا مرد مرفه و متمکن‌و بالاخره ثروتمند ده‌که در جماعت روستائی ویا ناحیهٔ زراعتی‌مقام و منزلت محترمانه‌ای داشته باشد[۳]. درتذکرهٔ حیات

۱- جلال‌الدین رومی. بخش ۳ ص. ۱ و بعد از آن.

۲- صفوت‌الصفا. ورق ۲۰۶b.

۳- همانجا ورق ۱۵۷a ، ۲۱۴a ، ۴۸۲b و غیره.

شیخ صفی‌الدین اردبیلی از کدخدائی ملقب به «کرده» از روستای خاربس[1] یاد شده که هزار رأس گوسفند داشته. این رقم برای یک دامدار اسکان یافته وغیرچادرنشین تاحدی گراف است.

در قریهٔ مزبور مرد روستائی ثروتمندی زندگی میکرده که برای مال اندوختن بخدمت لشکری درآمد و در جنگ روم (آسیای صغیر) شرکت جست و عوایدی حاصل کرد (از غنائم جنگی)[2].

سران روستا که ثروتی اندوخته بودند میکوشیدند از وضع رعیتی خارج شوند و از مرزی که ایشان را از طبقهٔ فئودال ـ بخصوص یکی از دوگروه آن طبقه یعنی «اهل‌قلم» ـ جدا می‌ساخته بگذرند. طبقهٔ فئودال همچون تن واحدی در برابر این گرایش مقاومت ابراز میداشت. داستان نظام‌الملک وزیر معروف است: کدخدای ثروتمند روستائی که ۴۰ هزار درهم اندوخته بود ـ دویست‌هزار درهم از آن مبلغ را به‌خزانه میداد که اجازه دهند فرزند او «بعلم خط و استیفا، بشاگردی» شود تابعد جزوکتاب دیوان گردد. نظام‌الملک توسط قاصدی«کیفیت احوال‌را بسلطان ملکشاه عرض‌داشت». سلطان چون مکتوب خواجه را مطالعه‌کرد در غضب شد و از اجابت خواهش‌دهقان سرباززد وگفت محتاج پول کدخدا نیست ونمیتوان کار مسلمانان را «بمردم خورد» سپرد و «نااهلان را علم‌اشراف و بزرگان اذن فرمود» (دولتشاه).

اگر این داستان افسانه‌ای تاریخی باشدهم[3] شیوع و سخت جانی آن نشان میدهد که‌یک واقعیت تاریخی‌را منعکس‌مینموده. به‌سلطان سنجرسلجوقی(۱۱۵۷-۱۱۱۸م. = ۵۵۲ - ۵۱۲هـ.) نیز سخنانی نسبت داده شده که در میان بزرگان

۱ـ همانجا ص a ۳۳. یک دهکده ممکن بود کدخدا داشته باشد. رجوع شود به‌نزاری، «دستورنامه» ص ۶۳: «...رئیس وکدخدایان ده».

۲ـ صفوت‌الصفا ورق ۱۵۹b.

۳ـ در بارهٔ خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م.) پادشاه ساسانی نیز چنین قصه‌ای شایع است.

فئودال غالباً تکرار میشده که :

« مردم خُرد کارهای بزرگ نتوانند کرد و مردم بزرگ از کارهای خُرد عار دارند و در پی نروند»[1].

درنیمه دوم قرن پانزدهم دولتشاه که خود از خانوادهٔ فئودال بی‌نوا شده‌ای بوده (ازبزرگان محلی‌شهرستانی) باعصبانیت میگوید :

«جمعی که کار ایشان و پدران ایشان گاوبندی بوده اکنون دم از سیاقت دیوانی و عمل‌سلطانی‌میزنند و درین کار نقصان دین و ملت و شکست شرع و سنت است »[2].

دولتشاه واقعاً از اشراف بوده و همهٔ سوء استفاده‌ها و بی‌عدالتی‌های عمال دیوان را از این نوخاستگان میداند و میگوید :

« مشاهده میرود که بازاریان و عوام‌الناس و مردم دیهها و صحرانشینان فرزندان خود را بعلم رقوم و سیاق می‌سپارند ، وچون درین علم اندك مایهٔ وقوفی نه‌باستحقاق یافتند ، بعمل‌داری مشغول میشوند و فساد این‌اراذل‌بمسلمانان میرسد وچون‌از حرام‌ومال مسلمانان وجه‌معاش و زینت لباس آسان‌تر بدست ـ می‌آید ،کدخدازادگان ممالك نیز رعیتی ترك کرده‌اند و بعملداری مشغول می‌شوند »[4].

از مستخرجات بالا نیك معلوم میگردد[3] که برغم مقاومت بزرگان فئودال کدخدایان روستا و سران ثروتمند دهات در دستگاه مالیاتی دولت فئودال ودیوان رخنه میکرده‌اند. سرانجام اولیای دولت فئودال می‌بایست درك کنند که مساعدت

۱ـ دولتشاه ص۱۸۱ .

۲ـ همانجا ص۱۷۹ .

۳ـ همانجا ص۲۰۰-۱۷۹ .

٤ـ این مستخرجات بی‌پایگی عقیدهٔ بسیاری از سیاحان غرب (بخصوص شاردن) را که میگوید در ایران و ترکیه و دیگر ممالك خاور نزدیك تقسیمات صنفی و اشرافیت وجود نداشته و ثروت اشخاص در همهٔ مشاغل را بروی ایشان میگشوده ـ میرساند .

سران روستا در بهره‌کشی از عامهٔ روستائیان و فرمانبرداری ایشان میتوانست بسیار مؤثر باشد.

بی‌شک عدهٔ سران روستا نسبت به‌عامهٔ روستائیان اندک بوده. منابع موجود ـ تا آن حد که از وضع روستائیان سخن میگویند ـ عموم ایشانرا فقیر و بینوا معرفی میکنند. ازآنجمله درمجموعه «دستورالکاتب» درتمام‌اسنادی که سخن‌از روستائیان رفته یا فقر ایشان ویا چپاول اموال و تجاوز و ستم بایشان از طرف بزرگان لشکری و عمال دیوان و انواع «متغلبان» تذکر داده شده است. ولی این‌سخنان دال برآن نیست که تودهٔ روستائیان یکدست بوده و هیچ گونه درجات و مراتبی‌در میان آنان وجود نداشته.

روستائیان‌آزاد عضوجماعت ـ وضع روستائیان آزاد عضوجماعت وروستائیان آزاد ـ یعنی مالکان خرد اراضی بهتر بوده. در بالا در بارهٔ این دوگروه بمناسبت انواع زمین‌داری فئودالی، سخن ـ گفتیم[۱]. روزگار این دوگروه ـ حتی بینوایان ایشان هم ـ از وضع روستائیان مزارعه‌گر (برزگران) بهتر بوده: روستائیان آزاد این دوگروه فقط خراج ارضی‌را ـ بعنوان مالکان اراضی ـ بدیوان می‌پرداختند و از شیوهٔ سخت وتوان فرسای مزارعه ـ کاری خبری نداشتند. ولی‌چنانکه پیش گفتیم، این هردوگروه درجامعهٔ متکامل فئودالی آنروزی بمنزله پس مانده دوران گذشته و عدهٔ افراد این گروهها اندک بوده.

گذشته از این روستائیان عضو جماعت که در «دیهها» زندگی میکردند و حق مالکیت اراضی خویش را از دست داده و اراضی مزبور را از مالک فئودال یا دیوان دریافت داشته بمزارعه کشت میکردند، معهذا وضعشان از روستائیانی که بالکل باجماعت قطع علاقه کرده و فرداً اراضی دیوان و فئودالها را بمزارعه کشت میکردند، بهتر بوده است. جماعت روستائی ـ حتی‌جماعات غیر مستقل‌وتابع فئودال

۱ـ به‌فصل پنجم رجوع شود. وهمچنین: آ. آ. علیزاده، «تاریخ اجتماعی‌واقتصادی. ص۸۰ ـ ۷۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۶۷.

تاحدی از روستائیان دفاع میکرده ودولت وفئودالهارا وادار می‌ساخته تارسوم وسنن دیرین را محترم بدارند. دیگر اینکه کدخدایان و ریش سفیدان ده هم گاه و بیگاه از منافع روستائیان دفاع میکرده‌اند. از مطالب تذکرهٔ حیات شیخ صفی‌الدین چنین مستفاد میگردد که حتی در زندگی و رسوم جماعات روستائی‌غیرمستقل و تابع نیز عادات و روشهای دوران پدرشاهی بسیار بوده.

روستائیان ـ مزارعه‌گر (برزگر) ـ وضع روستائیان مزارعه‌گر بمراتب بدتر بوده. اینان هرگونه رابطه‌ای‌را باجماعت روستائی‌از دست داده وزمین‌را بلاواسطه از دیوان و یا فئودالها دریافت داشته بودند و در زمین اجداد خویش زندگی و زراعت نمیکردند. این مزارعه‌گران در املاك و یا مزارع جدیدالاحداث فئودالها مسکن گزیده به‌هیچ‌سنت ورسم دیرینی‌اتکاء و استظهارنداشته‌اند وناگزیرمیبایست بتمام شرایطی‌کـه مالك پیشنهاد میکرده گـردن نهند. در محل جدید نه اجتماع روستائیان وجود داشت و نه کدخدای انتخابی. بهرتقدیر در منابع موجود سخنی از آن نرفته. فقط «مباشران» و«سرکار دارائی» که از طرف دیوان ویا مالك زمین تعیین‌شده بودند برایشان حکم میکردند. عادتاً این‌روستائیان مزارعه‌گر ازاعضای جماعت فقیرتر بودند زیرا بیشتر مالیات می‌پرداختند. حمدالله قزوینی‌ضمن‌سخن از بلوك صمکان در اردشیرخورهٔ فارس میگوید که:

«مردم آنجا مسکین و مزارع باشند».[۱]

بنابراین‌مفهوم مسکنت درآنزمان‌هم‌بامزرعه ومزارع‌منفرد ارتباط ناگسستنی داشته. علی‌الرسم در منابع و متون‌کلمهٔ «مزارع» (کلمه‌ایست عربی بمعنی«تخم افشاننده» «کشاورز» یا «برزگر» و چنانکه پیش گفتیم با«مزرعه» وبا «مزارعه» از یك ریشه است) و یا اکار (عربی‌است. جمع آن «اکرة» ـ بتقریب بهمان معنی لغوی) و ندرتاً «شریك» بکار رفته است. در فرهنگها معنی اصطلاحی و فنی این

۱ـ نزهت‌القلوب. ص ۱۱۸.

کلمات یاد نشده و بذکر معنی لغوی آنها اکتفا کرده‌اند[۱]. ولی معنی فنی و اصطلاحی این اصطلاحات را در دورانی که درقرن هشتم آغاز و به قرن یازدهم میلادی پایان می‌یابد ، دو دانشمند شوروی ـ آ. یو. یاکوبوسکی[۲] و ب. ن. زاخودر[۳] بطوریکه قبلاً شرح داده شد، مشخص ساخته‌اند. و می‌توانیم گفت که در دوران مورد مطالعهٔ ما نیز کلمات مزبور همان مفهومها را میرسانده‌اند.

مفهوم اصطلاح باستانی دهقان (که جمع معرب آن «دهاقین» است) که در زمان ساسانیان معمول بوده و از آن دوران مأخوذ است در عهد مورد مطالعهٔ ما دستخوش تغییراتی گشت. حتی در قرنهای دهم و یازدهم نیز ـ چنانکه میدانیم ـ بزرگان زمین‌دار قدیمی و بخصوص ایرانی را ـ ازافراد خاندانهای کوچک گرفته تا ملوك وامرا و افراد سلاله‌های فرمانروا ـ چنین میخواندند[٤]. سواران لشکرفئودال از دهقانان بودند. مسعودی میگوید که دهقانان به پنج درجه تقسیم میشده‌اند[٥]. بگفتهٔ السمعانی مؤلف «کتاب‌الانساب» (قرن دوازدهم م.) کلمهٔ دهقان به کسی اطلاق میشده که در رأس ناحیه‌ای روستائی قرار داشته و یا اینکه صاحب زمین و یا تاکستان بوده[٦]. ازگفتهٔ السمعانی پیداست که اصطلاح «دهقان» بطوراعم

۱ـ رجوع شود به شمس فخری ص۲۰۵ : «برزگر. زراعت کننده» برهان قاطع ص۷۰.

۲ـ آ. یو. یاکوبوسکی، «اجارهٔ مناصفه کاری در ایران» ص۱۸۳-۱۷۱ ؛ آ. یو. یاکوبوسکی، «ایران در فاصلهٔ قرنهای هشتم و نهم» ص٤۷ ـ ٤٥ ؛ آ. یو. یاکوبوسکی، درکتاب «تاریخ اقوام ازبکستان» مجلد اول ص۲۳٦-۲۳۵.

۳ـ ب. ن. زاخودر. «خراسان» ص ۱۲۷ و بعد ؛ ترجمهٔ سیاستنامه ص ۲۱۸ حاشیه ۷۲.

٤ـ و. و. بارتولد («تاریخ زندگی فرهنگی ترکستان» ص ۲۱) میگوید که در قرن هفتم و هشتم م. نیز «کلمهٔ دهقان‌هم در مورد افراد طبقهٔ مالکان زمین و هم ملوك محلی بکار میرفته ... ».

٥ـ مسعودی. مروج‌الذهب. مجلد ۲ ، ص۲٤۱.

٦. رجوع شود به و. و. بارتولد «ترکستان». بخش ۱ ص۵۷ : «هذه‌اللفظة لمن‌کان مقدم ناحیه من‌القری اومن یکون صاحب‌الضیعة و الکروم».

بمعنی مالك زمین- بزرگ ویا کوچك - بوده (مالکی که زمین را بعنوان «ملك» در تصرف داشته نه بسمت عضوجماعت). بنابراین روستائیان مالك زمین که ازجماعت روستائی جدا شده بودند هم ممکن بود «دهقان» خوانده شوند. در طی قرنهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم مفهوم و معنی قدیمی «دهقان» - بمعنی «مالك فئودال» اندك اندك منتفی شد و این پدیده (تغییر مفهوم دهقان) بتدریج و بمیزانی که ملك داران قدیمی شهرستانی ایران جای خود را به اقطاع داران ترك و مغول میدادند - ظاهر گشت[1]. جوینی چون از «دهقانان مرو» (در ذیل سال ۱۲۲۰ م. = ۶۱۷ ه.) سخن میگوید منظورش بالصراحه فئودالهای محلی است[2]. ولی بعد از جوینی همهٔ متونی که از دهقان یاد کرده‌اند روستائیان - وگاهی روستائیان بسیار بی‌نوا - را در نظر داشته‌اند[3]. و ضمناً کلمهٔ «دهقان» معنی وسیع‌تر ونامعین‌تری پیدا کرد و بطور کلی مفهوم «روستائی» را - اعم از مالك و یا مزارعه گر و برزگر - میرسانیده.

متون دوران مورد نظر اصطلاح «کدیور» را هم - که درعهد متقدم فئودالیزم بمعنی مزارعه گر و برزگر تابع فئودال بوده - برای ادای مفهوم وسیع «روستائی» بکار می‌برند[4].

در اینکه اصطلاحات «برزگر» و «مُزارع» و «اکار» در عهد مورد نظر - و قبل از آن - بمعنی روستائی- مزارعه گر و بخصوص مزارعه گر منفرد بوده شواهد فراوان در متون موجود است. مثلاً در سند معافیت اراضی «شیخ شهیر قطب الدین» جمال الدین همدانی در ناحیهٔ همدان گفته شده است که:

«اصلاً وابداً مزاحم و متعرض اکره و مزارعان وخدام ومتعلقان

۱- دراین باره به کتاب و. و. بارتولد، «تاریخ زندگی فرهنگی ترکستان» ص ۷۷-۷۶ رجوع شود.

۲- جوینی. مجلد اول ص ۱۱۹.

۳- رجوع شود به دولتشاه ص ۷۵.

۴- رجوع شود به: س. پ. تالستوف، «خوارزم باستان»، ص ۱۰۱ و بعد.

او نگردند و از مزارعان مستغلات و مستأجران مستقلات[۱](؟) مطالبتی نکنند »[۲].

در یک سند معافیت دیگر که مربوط بعهد جلایریان است و بنام مولانا ـ کمال‌الدین صادرشده چنین نوشته شده :

« مخاطبان باا کره و مزارعان خدمتش خطابی نکنند »[۳].

دراسناد جلایریان بین « ملاك و مزارعان »[۴] و « ارباب و مزارعان »[۵] فرق قائل شده‌اند. در یکی از گروههای (اقسام) اسناد مزبور از روستائی سخن رفته که سلطان ابتیاع کرده و ماموری بدانجا گسیل گشته تا امور زراعت را رسیدگی کرده ؛ به‌ترتیب و ادارهٔ کارها قیام نماید وضمناً دستور داده شده که درهمهٔ امور بارئیس وکدخدایان و رعایا و « مزارعان »[۶]مساعدت و عنایت ابراز دارد و تشویق و تحریص ایشان را بامور زراعتی وظیفهٔ خویش بداند[۷]. در این‌سند از «جفت‌های خاصه »[۸] و «بهرهٔ مالك آن دیه »[۹] یاد شده.

رشیدالدین اصطلاحات «مُزارعان » و « برزگران » را در مورد روستائیان مزارعه‌گر ورعایای املاك خویش بکار میبرد[۱۰]. و زارعان مزارعه‌گر[۱۱]و باغبانان

۱ـ کلمهٔ « مستغلات » را بیاری فرض و قیاس خوانده‌یم و ضامن صحت آن نیستیم.

۲ـ دستورالکاتب ، ورق b۲۲۵ ـ a۲۲۵ .

۳ـ همانجا ، ورق a۱۱۲ .

٤ـ همانجا ، ورقa۲۰۱ : «برآن موجب ملاك و مزارعان جواب گویند».

٥ـ همانجا ، صb۲۰۰ .

٦ـ همانجا ورق a۱۸۳ .

۷ـ همانجا ورق b۱۰۱ـ a۱۰۱ .

۸ـ همانجا.

۹ـ همانجا.

۱۰ـ مکاتبات رشیدی ص۱۸۲ ، ۲۳٦ .

۱۱ـ همانجا ص۱۷۸ .

نخلستانهای خود را « اکره » میخواندا[1]. ظهیرالدین مرعشی روستائیانی را که در گندم‌زارها و برنج‌زارها و یا در اراضئی که بامر فئودالهای مازندران و بدست کشاورزان درخت‌های آن کنده و برای زراعت دایر شده‌اند ـ مشغول کار بوده ـ «برزگر» میخواند[2].

تعداد مثال‌های فوق‌الذکر را میتوان افزایش‌داد و برروی هم از آنچه گفته شد چنین برمیآید که کلمات « برزگر» و «اکار» و «مزارع» ـ در دوران مورد نظر ـ کماکان بمعنی اصطلاحی روستائیان مزارعه‌گر تابع فئودال بوده است. و تفاوتی درمفاهیم‌آنها مشاهده نمیگردد. بنظرمیرسد که درآن دوران این کلمات ـ وهمچنین اصطلاح «شریک» ـ مترادف بوده‌اند.

ابویوسف یعقوب فقیه حنفی‌مشهور قرن‌هشتم م. در «کتاب خراج» خود چند نوع «المزارعه» و «مُزارع» را ـ برحسب شرایط اجاره ـ ذکر میکند[3]. «مزارعه» در دوران مورد نظر ما از صورت اجاره و استجاره‌ای که ظاهراً پیمانی آزاد بین دو طرف بوده خارج شده کاملا[4] بشکل تصرف موروثی زمین درآمد. و بدین‌سبب تعریفات قدیمی حقوقی و فقهی ابویوسف یعقوب و دیگرفقیهان مسلمان دیگر باواقعیت زنده قابل‌تطبیق نبوده. و در دوران مورد نظر ما نیز چندین نوع« مزارعه » ـ برحسب شرایط گوناگون ـ وجود داشته و بالملازمه اقسام « مزارعان » نیز مختلف بوده. ولی در اسناد رسمی و منابع و متون نقلی اسامی آنها نقل‌نشده است. فقط در مورد دو قسم مزارعه اصطلاحات مخصوصی‌ذکر شده که بدست ما رسیده. نخست کلمهٔ « مستأجر »[4] یا «اجاره‌دار »[5] است. کمپفرسیاح (قرن هفدهم) مینویسد که درایران

۱ـ همانجا ص۱۸۲.

۲ـ ظهیرالدین مرعشی ص۴۱۳.

۳ـ رجوع شود به : آ. یو. یاکوبوسکی ، « دربارهٔ اجاره مناصفه در عراق » ص ۱۷۲-۱۷۶.

۴ـ مثلاً: دستورالکاتب ورق ۲۲۵a.

۵ـ ر. دیو. مان . ص۲۲۳. ابویوسف یعقوب « مال‌الاجاره » را نقدی تعریف میکند کتاب سابق‌الذکر یاکوبوسکی ص۱۷۵.

برزگری (مزارعه‌گر) را که بهرهٔ (اجاره) نقدی به مالک زمین می‌پرداژد چنین می‌نامند و این نوع مزارعه در واحهٔ اصفهان بیش از انواع دیگر است[۱]. توجیه این مقال همانا جنبهٔ کالائی کشاورزی ناحیهٔ مزبور میباشد. شاید در قرن چهاردهم م. نیز وضع آن خطه بهمین گونه بوده ولی منابع موجود دراین باره خاموشند.

دیگر گروههای مزارعان بهرهٔ مالکانه را بجنس (سهمی از محصول) میپرداختند. سهمی که مستأجر (مزارع) از محصول به مالک زمین می‌پرداخت برحسب آنکه مزارع از وی فقط زمین و آب دریافت میداشته و یا تخم و عوامل (دام کاری) و آلات کار نیز میگرفته، تغییرمیکرده وبه‌نسبت افزایش می‌یافته و وضع و روزگار مزارعه گر (برزگر- مستأجر) نیزتابع آن تغییر بوده. اصطلاحی در متون وجود دارد که بزمان ما رسیده و مفهوم مزارعه - گری را میرساند که باعوامل (جفت گاو) و آلات کار خویش زراعت میکرده و تخم هم از خود او بوده وفقط زمین و آب را از مالک میگرفته. چنین مزارعه گری را «خورابه» میخواندند[۲].

دوگروه دیگر مزارعان که سهم کلانتری از محصول به مالک می‌پرداختند عبارت بودند از:

۱- مزارعانی که گذشته از زمین و آب بذر نیز از وی دریافت میداشتند.

۲- مزارعانی که گذشته از زمین و بذر و آب گاو کاری نیزدریافت میداشتند.

ولی اصطلاح مخصوصی که معرف این دو گروه باشد درمتون دیده نشده‌است. در ترجمهٔ فارسی «محاسن اصفهان» مالک مزارعه گر ویا برزگر گروه دوم را «مزدور» میخواند[۳]. و در واقع هم مزارعه گران و یا مستأجران گروه اخیر بینوایان بی‌زمین ویا اخلاف روستائیان عضو جماعت بوده‌اند که بوسیلهٔ فئودالها ویا دیوان از زمین

۱- کمپفر ص ۹۱.

۲- شمس فخری. ص ۱۰۵ : « خورابه برزیگری باشد که او را همه اسباب برزیگری از گاو و خرو کارکنان باشد ».

۳- ترجمهٔ محاسن اصفهان. ص ۷۷ : « ترادو مزدورند ».

بی‌نصیب شده بوده‌اند و دیگر چیزی از خود نداشتند ونه‌تنها فاقد زمین‌وآب بودند بلکه عوامل(دام کاری) و آلات کار و بذر نیزنداشتند. و جز کار جسمانی ومهارت و آزمودگی موروثی‌خویش در امر زراعت چیزی نداشتند که از خود در تولید بکار برند. مزارعه گر قسم اخیرهمیشه منفرد بوده و باجماعت روستائی قطع‌علاقه کرده بوده ـ زیرا جماعتی که نه دام کاری داشته باشد و نه وسایل کار معنی‌نداشته!

روستائیان املاك رشیدالدین ، باحتمال قوی ، اکثراً از مزارعه گران قسم اخیر بودند. و بهرتقدیر وی در مکاتبات خویش از اینگونه شرایط اجاره سخن میگوید. باین‌معنی که روستائیان را خود کامانه و بمیل خویش‌در اراضی‌تازه بدست آورده و مشروب ساخته[1] متمکن‌میساخته وگذشته از زمین و آب ، جفت گاو و بذر و مساعده برای تهیه وسائل‌زندگی‌وغیره (تقاوی) میداده و حتی پس از نقل‌مکان واستقرار درمحل‌جدید مدتی‌هم‌آذوقه در دسترس ایشان میگذاشته[2]. مثلاً رشیدالدین چون «نهرجدید» ـ ی در بخش‌علیای شط دجله حفر کرد، ٤ ۱ روستای تازه بر کرانهٔ آن احداث نمود و برای اجرای این نقشه یکی از خدمتگزاران معتمد خویش را بنام خواجه زکی‌الدین بآنجا گسیل داشت و خود در این‌باره چنین‌مینویسد :

« وی (زکی‌الدین) بدان طرف فرستاده شد تابجهت ما درحدود موصل نهرجدید جاری گرداند ، و برطرفین‌نهر چهارده قریه محوّط احداث کند ، و هرقریه باسمی که ما مقررکرده‌ایم مسمی گرداند[3] و رعایا را از طرف بلدان و اکناف ثغور دیار بکر ، و دیار ربیعه و ارمنیه کبری و صغری[4] و روم جمع کند ، وهمه‌را تخم وعوامل‌و تقاوی و مواکله بدهد

۱ـ مکاتبات رشیدی ص ۳۳ ، ۳۸ ، ۳۹ .

۲ـ همانجا .

۳ـ همانجا ص ۲٤٥ (فقط نام ۱۲ قریه مذکور است).

٤ـ رشیدالدین در تمام این ایالات کشور هلاکوئیان املاك شخصی داشته. رجوع شود به : مکاتبات رشیدی ص۲۲۸-۲۲٦ ، ۲۳۱ .

تا از سر فراغ بال و رفاهیت احوال و امل متفسح و قلبی منشرح بزراعت و عمارت مشغول گردند »[1].

در بارهٔ خراج و مالیاتی که مزارعان می‌پرداختند مشروحاً در فصل هشتم ـ که مربوط به بهرهٔ فئودالی است ـ سخن گفته خواهد شد.

چنانکه گفتیم ، در دوران مورد نظر ، «مزارعه» بمنزلهٔ اجاره و استجارهٔ آزاد نبوده که مزارعه‌گر بمیل خود آنرا فسخ کند و محل را ترك گوید. صفت « مزدور » که پیشتر مذکور شد نباید ما را گمراه سازد. همهٔ روستائیان مزارعه‌گر مربوط و مقید و تابع فئودال مالك زمین بودند وغالباً این قید و تابعیت به‌انقیاد و تابعیت موروثی بدل میشده. مالك زمین در مرافعات بدوی مزارعان حق‌قضاوت داشته و بدعاوی ایشان رسیدگی میکرده و رأی میداده. در غرب نیزحق‌قضاوت فئودال از امتیازات خاص مالکیت متکامل‌فئودالی زمین بوده است.

در ترجمهٔ فارسی «محاسن‌اصفهان» اطلاعات بسیار جالب توجهی که وضع‌را روشن می‌سازد مندرج وداستان مردی به‌نام فضل‌بن‌بالا وکیل‌مسجد جامع‌اصفهان منقول است. وی میگوید که « من در آنزمان در قریهٔ جوزجان ساکن بوده و در یکی از مزارع آنجا دو برزگر (مزارعه‌گر) داشتم... چون عازم منزل شدم... درهمان لحظه هردو را بردر خانه دیدم که عناد وجودشان را فرا گرفته. مرا حکم قرار داده گفتند: برای رفع دعوا و دفع همچشمی که میان ما پدید آمده بخدمت رسیده‌ایم تا:

«کار ما بفیصل رسانیده حق هریك بموقع در آری»[2].

تصاحب اراضی از طرف دیوان و فئودالها اندك اندك بسیاری از روستائیان را از زمین‌هایشان محروم و بینوا کرد. ولی همهٔ ایشان مزارعه‌گر و مستأجر زمین مالکان نگشتند. و بخشی به‌شهرهای بزرگ روی آورده به‌صفوف بینوایان فاقد شغل

۱- همانجا ، ص ٢٤٤.

۲- « ترجمهٔ محاسن‌اصفهان » ص ٧٦-٧٧ موضوع دعوی معلوم نیست.

معین یاباصطلاح کسانی که مورخان آنزمان «رنودواوباش» ویا «عوام» میخوانند، پیوستند. اینان بامزد کارهای موقتی روز میگذراندند ویا به ساربانی وغیره اشتغال میورزیدند. عده‌ای از این روستائیان بی‌زمین در روستاهائی که دهقانان مرفه آنجا از کار مزدور استفاده میکردند، باقی‌میماندند.

احمد طاهری در «تاریخ یزد» نمونهٔ جالب توجهی ـ مأخوذ از متون مربوط به تذکرهٔ حیات اولیاءالله ـ ذکر میکند و در شرح مزار شیخ درویشان تقی‌الدین‌ـ دادامحمد در یزد که درسال ۷۰۰ هجری وفات یافته مینویسد که شیخ در ایام جوانی در قریه اندایان نزدیک اصفهان زندگی‌میکرده و بمزدوری رفته جو و گندم میکوبیده و از مزد آن روز میگذرانیده و:

«روزی شیخ در دهی خرمنی پاک کرده بود و قریب پنجاه من گندم باو اجرت داده بودند»[1] و «شیخ فرمود مزد بمن داده‌اند»[2].

البته در آن ایام استفاده از کار مزدور درکشاورزی نمیتوانست بطور وسیع معمول باشد ومحتملاً محدود به‌نواحی اطراف شهر بوده ـ نواحئی که ظاهراً روابط کالائی درآنجا رخنه کرده و قریه‌های بزرگ دادوستدگر (بازرگانی) وجود داشته و در اهالی‌روستا قشرهای مختلف پدید آمده بوده (مثلاً در واحهٔ اصفهان).

بندگانی که ازطرف فئودال. درزمین مستقرگردیده بودند. آخرین گروه ویا اقسام روستائیان بندگانی‌بوده‌اند که درزمین‌مستقر شده بودند (یا باصطلاح بندگان وابسته به‌یک محل) در قرون وسطی‌جامعه‌های فئودالی ایران و سرزمینهای مجاور آن‌هنوز بندگان فراوان دراختیار داشتندو واقعاً از بندگان اشباع شده بودند وبیشتر اینان اسیرانی‌بودند که لشکریان بهنگام جنگ گرفته وآورده بودند. پیشتر ازکثرت عدهٔ افرادی که در داخل‌ایران وممالک مجاور بهنگام فتح مغول وجنگهای خانگی بعد از آن به‌بندگی درآمده بودند سخن گفتیم. ولی بعد از آن زمان هم، درسراسر

۱ـ «تاریخ یزد» ص ٤٤.

۲ـ همانجا.

عهد دولت هلاکوئیان ، بسبب جنگها و وجود خرید و فروش بندگان کماکان غلامان و کنیزان ببازار برده فروشان عرضه میگردیده. و بویژه غلامان فراوان از روم - یعنی آسیای صغیر - بایران می‌آورده‌اند : نخست اعراب از قرن هفتم تا قرن دهم و زان پس از قرن یازدهم تاپانزدهم سلجوقیان وترکان عثمانی‌دائماً به‌بهانهٔ «جهاد علیه کفار» به‌متصرفات بیزانت (ویزنتیه) دستبرد میزدند و اسیران بسیار میگرفتند[۱]. کافی است بگوئیم که پس‌از نخستین فتوحات عثمانیان در شبه جزیرهٔ بالکان - در پایان قرن چهاردهم م. - بنابگفتهٔ عاشق پادشازاده مورخ ترک آنقدر اسیر گرفتند که از ساکنان روملی‌وآناطولی[۲] هیچکس بی‌بنده نماند ؛ و غازیان بسیار خشنود بودند :

«اهل روم ایلی واناطولی خلقنده هیچ اسیر سز کمسه قلمدی. غازی‌لر غایت طیوم‌الدولر»[۳].

بخشی ازاین‌اسیران‌را در ایران می‌فروختند. حمدالله قزوینی‌میگوید[٤] که :

«هیچ روز نگذرد که از روم بدیگر ولایات برده نبرند[٥]. این زمان برده از ایران بروم میبرند»[٦].

وی جملهٔ آخر را باتلخ کامی‌در شکایت از روزگار و زمان خویش‌مینویسد.

از هندوستان نیز بردگان بسیار به‌ایران و آسیای میانه صادر میشده. این بردگان درنتیجهٔ لشکرکشیهای سلاطین‌هندو ومسلمان ، علیه دول هندو ، بدست

۱- مثلاً رجوع‌شود ؛ نیکی‌فورگریگورا ، مجلد اول تاریخ- ترجمهٔ روسی ص. ٤٥ ، ٤٥٤ ، ٥١٩-٥٢٠ چاپ ۱۸٦۲ ؛ ژرژپاخیمر ، « تاریخ ۲ مجلد اول ص۲۰۳ ، ٤٢٧-٤٣١ چاپ ۱۸٦۲ ؛ ابن‌بطوطه ، مجلد ۳ ص۲۷۲ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۱ ، ۳۱۷.

۲- البته مسلمان میباشند.

۳- عاشق پاشازاده « تاریخ آل‌عثمان » چاپ ۱۹۲۹ ص٦۱.

٤- باشاره به‌ابن‌خرداد به ص۱۱۷.

٥- نزهت‌القلوب ص۹٤.

٦- همانجا.

میآمده. بنا به گفتهٔ رشیدالدین فضل‌الله در یکی از این پیروزیها که در سال ۶۰۲ نصیب سلطان دهلی قطب‌الدین آیبک شد، غنایم جنگی فراوان بدست آمد - چنانکه پنج غلام هندو را به یک دینار می‌فروختند[۱]. مغولان هلاکوئی نیز مرتباً علیه هندوستان به مهاجمات پردامنه‌ای دست میزدند و غنایم بسیار و اسیران و بندگان فراوان بدست میآوردند[۲]. ابن‌بطوطه خبر میدهد، که مغولانی که به گرگان و خراسان کوچ کرده درآنجا مستقر گشته بودند هرساله به‌نقاط دوردست - هندوستان - دستبردهای راهزنانه میزدند و از آنجا اسیران فراوان میآوردند و هیچ تمیزنمیدادند که اسیران از «کفارند» یا هندوان مسلمان محلی[۳]. مؤلف مزبور مطالبی حاکی از وفور و ارزانی غلامان هندو ذکر میکند. در پایان قرن چهاردهم م.، پس از هجوم بزرگ تیمور به هندوستان، خطهٔ خراسان چنان از غلامان هند و اشباع شده بود که بقول دولتشاد:

«خراسان از اسیران و بردگان هند هندوستانی گشت»[٤].

اینکه ورود غلامان‌هندی به‌ایران و آسیای میانه تاچه حد مستمر بوده... ازاینجا میتوان دربارهٔ آن داوری کرد که حتی‌در حدود سال ۱٤۷۰ م. (۸۷۵ ﻫ.)- که استفاده ازکار بردگان در ایران بسیار تقلیل‌یافته بوده - معهذا در بازار برده - فروشان هرات سالیانه.... ۲ غلام هندو و ترک فروخته میشده[۵].

ازکار بندگان در پیشه‌ها و کشاورزی استفاده میشده. درشخم زمین و

---

۱ - جامع التواریخ ورق ۱۸۵ . آ. آ. علیزاده. تاریخ اجتماعی و اقتصادی ص ۱۷۹ - ۱۷۷.

۲- مثلاً درمکاتبات رشیدی در شرح لشکرکشی بزرگ به‌هندوستان (تاریخ را معین نکرده). ضمناً فرزند رشیدالدین- جلال‌الدین حاکم روم- فرماندهی لشکریان آسیای صغیر را بعهده داشت. (مکاتبات رشیدی ص ۳۲۷-۳۲۲).

۳- ابن‌بطوطه. مجلد سوم ص ۷۲-۶۹.

٤- دولتشاه ص ۳۲٤.

۵- اسفزاری ورق ۲٤۹a.

باغبانی[1] وامورآبیاری نیروی بنده نیروئی رایگان بوده[2]. نه‌تنها زمین‌داران ومالکان‌ـ بزرگ بلکه سران ده نیز بندگانی داشتند و از ایشان درشخم و شبانی دامها و کارهای باغبانی‌وغیره همچون نیروی کار رایگان استفاده میکردند. در«قابوسنامه» داستان « مردی گوسفندداركه رمهای بسیار داشت » منقول است که :

« او را شبانی (بنده) بود بغایت پارسا و مصلح ، هر روز شیر گوسفندان چندانك بودی بحاصل کردی و بنزدیك خداوند گوسفندان بردی. آن مرد نیم چندان آب بروی نهادی و بشبان دادی و گفتی برو و بفروش»[3].

واصفی داستان روستائی‌رانقل میکند که دوعهد حکومت سلطان شاهرخ جواهر یافت و توانگر شد. و نخستین کاری که کرد ، عازم بازار شهر شد وغلام وکنیزی واسب و اثاثی خرید[4]. بخصوص صحرانشینان در دامداری ازکار غلامان بسیار استفاده میکردهاند ؛ صحرانشینان جنگ و شکار را برکار مسالمت‌آمیزو مراقبت از دامها و چارپایان ترجیح میدادند و اشتغال به‌کارهای خانگی را خفت و توهینی برای خویش‌می‌شمردند وبدین‌سبب اینگونه امور را به‌زنان وبردگان می‌سپردند[5].

۱ـ به‌پایان این بحث رجوع‌شود.

۲ـ مکاتبات رشیدی ص ٥٣.

۳ـ قابوسنامه ص ۳۲.

٤ـ بدایع‌الوقایع ، نسخه خطی انستیتوی شرقشناسی‌فرهنگستان علوم ازبکستان ورق ٦۹ : « بهزار پانصد خانی بوی فروختم و ببازار در آمده غلام وکنیزکی و اسباب زینت و زیب‌خانه از گلیم و مس و اسب بزین و لجام خریدم ، متوجه وطن شدم. »

٥ـ رجوع شود به مجلد اول Cvuzo ص ۲۹۳ - ۲۹۲ ؛ ابن‌بطوطه مجلد ۲ ص ۳۸۷- ۳۸٦. همچنین رجوع‌شودبه : دستورالکاتب ورق ۱۸٦b - ۱۸٦a. • در جستجوی غلامان وکنیزان و چارپایان گم شده بهنگام کوچ به‌ییلاق‌و قشلاق و بازگرداندن اینگونه اموال مفقوده (بلارغو) به‌صاحبان آن» ؛ شبانکارهٔ داستان عجیبی‌نقل‌میکند (ورق ۱٤٤b) و میگوید که سبکتکین مؤسس سلسلهٔ غزنویان از قبیلهٔ ترك برسخان (در هفت آب) بوده.

بقیه حاشیه درصفحه بعد

در بازارهای برده فروشان غلام و کنیز فراوان و ارزان بود و بدین سبب استفاده از کار بندگان درکشاورزی مدتی دوام داشت. بهره کشی از روستائیان مطیع فئودال بابهره کشی از کار بندگان توسط روستائیان مزبور تلفیق یافته بود. ولی در جامعهٔ متکامل فئودالی ، بافقدان زراعتهای بزرگ خاص مالکان فئودال و باوجود افزایش دائم (گرچه بطی) بهره کشی از روستائیان ، استفاده از کار بندگان روز بروز کم سودتر وغیرضروری‌تر میگشت. و بدین سبب صاحبان بندگان بهایشان زمین دادند و باشرایط متساوی بادیگر روستائیان مزارعه گر به بهره کشی از آنان پرداختند. این بندگان مستقر در املاك فئودالی از لحاظ حقوقی کماکان بنده بودند ولی چون وسایل وآلات تولید داشته وطبق شیوهٔ فئودالی مورد بهره کشی قرارمیگرفتند (بهرهٔ مالکانه می‌پرداختند) ـ ایشانرا نیزمیتوان یکی از گروههای روستائیان تابع فئودال شمرد. بمرور زمان ایشان و یا اخلافشان جزو بندگان آزاد شده در آمده سرانجام بارعایا توأم شدند.

در پایان قرن دهم م. نویسندهٔ جغرافیای مجهول المؤلف فارسی مینویسد که:

« شروان شاه را ... چهار دهست و همه خزینهای این ملك و خواستهای وی آنجاست و اندر وی همه مولایان وی‌اند ، مرد و زن ، همه آنجا کارند و آنجا خورند »[۱].

بقیه حاشیه از صفحه قبل

هنگامیکه پدر او در شکار بود قبیلهٔ همسایه(نخسان) بایشان حمله کرد و اموال را بغنیمت و زنان وکودکان را باسارت و بندگی برد. اربابان جدید همهٔ « پسرکان ـ غلام » و از آنجمله سبکتکین را به شبانی گماشتند و چون جوانانی برومند گشتند به‌بازرگانی مسلمان از اهل چاچ (تاشکند) فروختند. در بارهٔ استفادهٔ مغولان از بنده ـ اسیر (تنگوتا) در امرشبانی (گله گاوان) به‌جامع التواریخ ورق ٥٦ رجوع شود.

۱ـ حدودالعالم ورق ۳۲a.

از آنجائی که متون و منابع موجود در بارهٔ وجود زراعتهای بزرگ و خاص فئودالها اطلاعی بدست نمیدهند حدس زده میشود که در این مورد به بندگان آزاد شدهٔ شروانشاه قطعات زمین داده شده بوده و ایشان بعنوان و باحقوق مزارعه گران اراضی مزبور را زراعت میکردهاند. یرلیغ سال ۱۳۰۳ م. (۷۰۳ ه.) غازانخان در تعیین اقطاع برای لشکریان مغول اقطاع داران را از اینکه رعایا را خودکامانه از دهی بده دیگر منتقل کنند منع میکند و ضمناً چنین میگوید :

« و مواضع دیوانی که خراب باشد و داخل یورت ایشان شده و زمینهای آن که مرغزار شده... باسیران و غلامان وگاو و جفت و تخم خود زراعت کنند و مجموع ارتفاع ایشان بردارند...»[1].

رشیدالدین مینویسد که در عهد هلاکوخان سالی نویان به هندوستان و کشمیر لشکرکشید و ایالات بسیار تسخیر کرد و غنائم فراوان آورد و عده کثیری اسیران هندو بخدمت هلاکوخان فرستاد. و بخش اعظم هندیانی که در روستاهای اینجو زندگی میکنند از آن عده هستند[2].

از مکاتبات رشیدی نیز پیداست که از بندگان مستقر در اراضی زراعتی همچون مزارعه گران (برزگران ـ مستأجران) بهره کشی می شده است.

رشیدالدین گذشته از غلامانی که طبق وصیتنامه وقف اماکن خیریه ربع ـ رشیدی در تبریز کرده بود به فرزندان ذکور خویش ۵۰ غلام و اناث ٤۰ کنیز بخشید. در نامهای که رشیدالدین به مجدالدین فرزند خویش نوشته ، میگوید که که ۱۰۰ بنده (۵۰ غلام و ۵۰ کنیز) بنام باغ فتح آباد و ۲۰۰ بنده (۱۰۰ غلام و ۱۰۰ کنیز) جزو جمع باغ رشیدآباد ثبت گردد[3]. وی در نامهٔ دیگری بنام فرزند دیگرخود جلالالدین حاکم روم مینویسد که در مجاورت ربع ـ رشیدی :

۱ـ جامع التواریخ ورق ٦٥٦ : « و باقی را باسیران و غلامان وگاو و تخم زراعت کنند ».

۲ـ جامع التواریخ . ورق ۳۷ .

۳ـ مکاتبات رشیدی ص ۱۹۵-۱۹٤ .

«پنج قریه... احداث کرده‌ایم و در هرقریه از آن قرایا نوعی از غلامان(مقصود از یک نژاداست) متوطن گردانیده‌ایم تابغرس کُرُوم و اشجار و حفرقنوات و انهار و جرف سواقی و قطف ثمار قیام نمایند»[1].

رشیدالدین برای حمل‌میوه‌ها و سنگ وکود از خودگاو نر و درازگوش در اختیار بندگانی ـ که بباغبانی اشتغال داشتند ـ گذاشت[2]. وی چهار قریهٔ مزبور را طبق تفصیل زیر مسکون ساخته بود:

قریهٔ زنگیان

ذکور ۲۰ نفر اناث ۲۰ نفر

قریهٔ گرجیان

ذکور ۲۰ نفر اناث ۲۰ نفر

قریه حبشیان

ذکور ۲۰ نفر اناث ۲۰ نفر

قریهٔ ترویان(منسوب به‌قیروان)

ذکور ۲۰ نفر اناث ۲۰ نفر[3]

رشیدالدین‌ازفرزند خود خواسته بوده که چهل‌غلام وکنیزیونانی‌اعزام‌دارد تاآنانرا دردهکدهٔ پنجمی که «رومیان»(یونانیان) نام خواهد داشت مسکن دهد[4]. بی‌شک این ۲۰۰ غلام وکنیز که درپنج دهکدهٔ تقسیم شده‌اند همانهائی هستند که درنامه‌ای خطاب به مجدالدین‌ازآنان یاد شده و جزو جمع باغ رشیدآباد ثبت شده بوده‌اند.

رشیدالدین در نامهٔ دیگری غلامان وکنیزانی راکه جزو جمع باغ‌فتح‌آباد محسوب داشته «مزارعان» فتح‌آباد خوانده است[5]. بعبارت دیگر ازآنان نیزمانند

۱ـ مکاتبات رشیدی ص۵۳.

۲ـ همانجا ص۲۳۶.

۳ـ همانجا ص۵۳ ـ مؤلف این کلمه را «کردیان» و «کردان» خوانده (مترجم).

۴ـ همانجا: «وقریهٔ دیگرکه از رعیت خالی‌واز عمارت عاری مانده است میخواهیم که قریهٔ رومیان باشد توقع که چهل غلام وکنیزک رومی بدارالسلطنهٔ تبریز فرستدکه در قریهٔ مذکورساکن گردند و بعمارت مشغول شوند».

۵ـ همانجا ص۱۹۴: «مزارعان فتح‌آباد».

رعایای تابع فئودال و مزارعان موروثی- که پیشتر از وضع ایشان سخن گفته شده- بهره کشی می‌شده است. ظاهراً در آنزمان کار بنده سودمند نبوده و این خود بنده - داران را برآن داشته بود که غلامان و کنیزان خویش‌را بصورت و وضع روستائیان مزارعه گر درآورند و وسایل تولید در اختیار ایشان بگذارند. رشیدالدین نیز چنین کرد. ولی بنظر میرسد که سهم بندگان مزارع (برزگر) از محصول کار خویش به- حداقل تقلیل یافته بوده - چون صاحب ملک به‌بندگان مشغول در باغ فتح آباد و رشیدآباد لباس میداده و چنانکه میدانیم در مورد رعایای مزارعه گر این ارفاق نمیشده. مسلماً بندگان نمیتوانستند باسهم ناچیزی که ازمحصول عایدشان میگردیده خود لباس تهیه کنند - گرچه از خود خانه داشتند وهرغلام باکنیزی ازدواج کرده زوجی را تشکیل میداده.

درنامه‌ای که رشیدالدین به‌مجدالدین نوشته صورت ریز پوشاکی که‌به غلامان وکنیزکان باغهای فتح آباد و رشیدآباد - برای سال - داده شده مذکوراست. از صورت ریز مزبور مشهود است که هریک از ۵۰ نفرغلام باغ فتح آباد (سالیانه؟) پوشاک زیر را دریافت می‌داشته :

قمیص (پیراهن) کرباس	۲ ثوب
سراویل (شلوار)	۲ ثوب
جُبه (قبا)	۱ ثوب
کپنک	۱ ثوب- که‌علی‌الرسم‌بینوایان بتن‌میکنند
گوتل	۱ ثوب - لباس خشن پشمی
کفش	۱ جفت
میان‌بند (کمربند)	۱
دستار	۱

هریک از ۵۰ کنیز باغ فتح آباد پوشاک پیش گفته را دریافت میداشته جز اینکه بجای کپنک یک مصنفه (چادرسر) و بجای دستار عصابه ساده میدادند.

صد غلام و صد کنیزک باغ رشیدآباد نیز بقرار فوق پوشاك دریافت میداشتند[۱]. البته برای کسانی که دائماً در باغ بکارهای سخت اشتغال میورزیدند این مقدار پوشاك زیاد نبوده.

تمایل رشیدالدین باین بود که درهریک از پنج قریهٔ مزبور غلامان وکنیزانی از یک «نوع» (از یک قوم) بنشاند و ضمناً ایشان زن و شوهر باشند. این گرایش را اگر بنوع پروری وی حمل نکنیم باید نتیجهٔ فرط مراقبت و علاقه وی به حسن جریان امور زراعت و دستگاه اقتصادی خویش بدانیم: ارباب ملک بدین طریق آنانرا از فرارغلامان‌جلوگیری میکرده وایشان رابخویشتن‌مربوط وعلاقمند میساخته. بدیهی است که این ۱۲۰۰ بنده‌ای که رشیدالدین در اراضی و باغهای مزبورنشانده و زوجهائی را تشکیل میداده‌اند فرزندانی پیدا میکردند. و اگر بطور متوسط برای هرزوج دوفرزند حساب کنیم جمع‌عدهٔ بندگانی که در پیرامون دوباغ‌مزبور بوده‌اند به ۳۶۰۰ نفر سرمیزند.

تفاوت بندگانی که در اراضی‌زراعتی مستقرگشته بودند بارعایای روستا تنها از لحاظ وضع حقوقی‌نبوده بلکه فرق بارز دیگری نیزداشتند، بابن‌معنی که کماکان بنده یعنی‌ملک ومال شخصی‌ارباب بوده‌اند و وی می‌توانست هرگاه میل کند بنده را از زمین برکنار کند و بدون زمین بفروشد (بدون زن وبچه) و یا حتی‌بدون ترس از مجازات بقتلش رساند. بندگان مزارعه‌گر محوطه و باغ اطراف خانه، که بایشان تعلق‌داشته باشد، نداشتند وفاقد وسایل و آلات کشاورزی و دامی که مال‌خودشان باشد بودند و حتی‌سهم محصولشان آنقدر نبود که پوشاکی برای خود تهیه کنند و بی‌شک از نظرگاه اقتصادی ناتوان‌ترین‌قشر وگروه روستائیان را تشکیل‌میداده‌اند.

بی‌حقی‌روستائیان تابع فئودال- قضاوت فئودالها درامور روستائیان - قضاوتی که در بدو امر بصورت رسم و عادت بوده - چون مصونیت قضائی فئودالی‌تکامل یافت به‌حق‌وی‌تبدیل گشت. نخستین‌آثار مصونیت قضائی‌دراسناد «دستورالکاتب»

۱- همانجا ص۱۹۵-۱۹۴.

مربوط بعهد جلایریان دیده میشود[1]. ولی خودکامگی بیحد و حصر فئودالها ـ بخصوص اشراف لشکری و صحرانشین مغول و ترک و عمال دیوان مالیات (حتی عملداران درجهٔ پست) از لحاظ روستائی تابع فئودال بمراتب سخت‌تر و سنگین‌تر بوده[2].

در دستورالکاتب داستانی بسیار زنده که نمونه‌ای تاریخی از آن زمان است، درباره امیرفخرالدوله دیلمی(۹۷۶-۹۹۷م. = ۳۶۶-۳۸۷ه.) و وزیروی اسمعیل بن عباد نقل میکند. « جمعی کتاب و عمال معطل » که بخاطر سوء استفاده‌های گوناگون از خدمت معزول شده بودند درابرای ذمهٔ خویش چنین میگویند :

« پوشیده نیست که ما نه دزدیم ونه خونی و نه‌راهزن و نه زن کسی را فریفته‌ایم و نه فرزند کسی را بغلامی برده‌ایم»[3].

دلایلی که برای تبرئه خود آورده‌اند حاکی از آن است که سنخ اتهامات و شکایات رعایا نسبت به‌عمال دیوان از چه‌قرار بوده. اگراعترافات غازان‌خان را که گفته بود :

«کلوخ و خاشاك را در نظرحکام و غیرهم اعتبار بود و رعایا را نه. و خاشاك شوارع آن کوفتگی‌نمی‌یافت که رعیت»[4].

۱- دستورالکاتب ورق a۲۲٤ ببعد.

۲- رجوع شود به : ٥ جامع‌التواریخ ورق ٦۲۳ ، ٦۲٥ ، ٦۲۸ ، ٦۳۹ ، ٦٦۰ ، ٦۷٤ ، ٦۸۲ - ٦۸۱ ؛ دستور الکاتب ورق a۳٥ (در منع خربندگان و امثال ایشان از مزاحمت رعایا) ، b٥۰ (در منع نزول بخانهاء رعایا) ، b٥۱ - a٥۱ ، ٥۷ - a٥۷ ؛ b٥۷ (در منع تصرف املاك مردم بغیرحق) ، a ۲۲٦ (در تعدی برعایای ولایت سلماس از طرف حکام و عمال دیوان و بزرگان)، a۲۲۸ - b۲۲۹(شکایات رعایای ولایت مختلف ازتعدی حکام و بزرگان). همچنین رجوع شود به مثنوی جلال‌الدین رومی (بخش ۲ ، ص ۸۳) در حملهٔ غزان به‌روستا و غارت روستائیان و تجاوز بایشان .

۳- دستورالکاتب ورق a٤٤ - b٤۳.

٤- جامع‌التواریخ ورق٦۳۸.

بیاد آوریم، اختلاف فاحشی که میان آزادی حقوق رعایا (طبق فقه اسلامی) و بی‌حقی واقعی ایشان وجود داشته قیاس کنیم ، ظلم ستم بی‌حد و حصری که تحمل میکرده‌اند مسلم میگردد.

شکی نیست که بموازات تکامل اقطاع و مصونیت‌ها و تمرکز مالکیت اراضی دردست فئودالهای بزرگ و پاشیدگی تدریجی جماعت روستائی و رواج شیوهٔ مزارعه، محرومیت روستائی از آزادی و تابعیت وتقید وی بفئودالها بطور روزافزونی شدیدتر و سخت‌تر میشده است.

فصل هفتم

شکلهای تابعیت و تقید روستائیان در برابر فئودالها

طرح موضوع

موضوع تابعیت و تقید روستائیان دربرابر فئودالها در ایران (درقرون وسطی) را مورخان شوروی فقط بطورکلی مورد بررسی سطحی قرار داده‌اند. اصطلاح های «سرواژ» (اسارت روستائیان - رعیتی) و «تقید» روستائیان را مورخان به‌دو معنی و مفهوم استعمال می‌کنند. عده‌ای از مورخان شوروی ازکلمهٔ «تقید» روستائیان همه گونه تابعیت فئودالی روستائیان را درك می‌كنند و حتی پیدایش روابط فئودالی را هم در جامعه با «تقید» روستائیان یکی میدانند. عدهٔ دیگری از مورخان شوروی «تقید» روستائیان را بزمین سخت‌ترین و کامل‌ترین شکل تابعیت فئودالی می‌شمارند. علامات ویژهٔ این شکل عبارت است از: مقید ساختن روستائیان به‌متصرفات ارضی ایشان؛ منع روستائیان از تغییرمکان و رفتن از نزد یك مالك بملك مالك دیگر؛ تابعیت و بستگی روستائیان به‌فئودال - نه‌تنها بدان سبب که ایشان در ملك او ساکن میباشند بلکه براثرحقوق قضائی رسمیت یافتهٔ فئودال نسبت به‌روستائی و قدرت قضائی و اداری وی در برابرکشاورزان.

بنظر ما در این‌مورد تعریف دوم باواقعیت منطبق است. اجبار غیراقتصادی یا بدیگرسخن تابعیت شخصی روستائی‌در برابر مالك ممکن‌است باشکال گوناگون- سخت و یا ملایم - درآید.

برخی از علمای اقتصاد حتی درقرن گذشته یادآور شده بودند که تابعیت فئودالی روستائیان نه‌همیشه بصورت حق در می‌آید. دیگر اینکه در تمام مواردی که کارگر بلاواسطه «صاحب» وسیلهٔ تولید ومختار شرایط کار ضروری برای تولید

نیازمندیهای موجودیت و بقای خود می‌باشد - روابط مالک و مملوک نیز چنان خواهد بود که تولیدکننده ازآزادی محروم باشد. و این محرومیت درجات مختلف دارد و از صورت سخت تقید بزمین وبیغار بسود مالک شروع میشود و تابحد تعهد سادهٔ پرداخت مال‌الاجاره ملایم میگردد. در غرب نیزچون شیوهٔ پرداخت بهره از از محصول حکمفرما شد «اجبار غیر اقتصادی» ملایم تر گشت.

در آغاز قرن شانزدهم دو شکل متفاوت تابعیت روستائیان در مقابل فئودالها در آلمان وجود داشته : یکی روستائی مقید بزمین (Lei beigener) که شخصاً به مالک فئودال تعلق داشته و مالک حق مالکیت بر وی داشته و بزمین وابسته و کاملاً بی‌حق بوده. و دیگر روستائی تابع فئودال (Höriger, Landhonger) که طبق شرایط معینی در زمین اربابی متمکن بوده ولی از حق انتقال بنقاط دیگر محروم نبوده است. شکل دوم نیزاگر از لحاظ حقوقی «تابعیت شخصی» محسوب نمیشده ، عملاً چنین بوده است منتهی بصورت ملایم. مثلاً چون گوئیم که در قرون وسطی ، در پادشاهی کاستیل ، روستائیان هرگزمقید بزمین نبوده‌اند - البته منکروجود فئودالیزم وتابعیت فئودالی در کاستیل قرون وسطی نیستیم. ومنظورمان فقط اینست که تابعیت روستائی از فئودال در کاستیل بصورت تقید وی بزمین درنیامده بوده وبصورت ملایمی وجود داشته.

فئودالیزم همیشه باتابعیت روستائی در مقابل فئودال ملازمه دارد ولی تابعیت وی نه همیشه بشدیدترین شکل تجلی میکند و بصورت تقید بزمین در میآید بلکه ممکن است باشکال مختلف ملایم تری جلوه کند. واختلاف این اشکال ازتنوع بی‌حد و مرّ اشکال ملموس اقتصاد و جامعهٔ فئودالی در ممالک مختلف ناشی میشود و ترتیب تواتر اشکال مزبور نیز در جامعه های گوناگون فئودالی ممکن است متفاوت باشد. مطالبی که راجع برابطهٔ تقید روستائی بزمین بازراعت بیغاری گفته شد و بخصوص اینکه علی‌القاعده تقید روستائی از اقتصاد وزراعت بیغاری پدیدآمده - در مورد بررسی اوضاع ایران قرون وسطی - که اقتصاد بیغاری (زراعت بزرگ فئودال که

بابیغار روستائیان بعمل‌آید) بی‌خبر بوده ـ اهمیت فراوان دارد.

عقیده محققان شوروی دربارهٔ تقید روستائیان بزمین در ایران

دراینکه تابعیت فئودالی‌روستائیان در ایران وجود داشته البته شکی‌نیست. چنانکه میدانیم، حتی درقرن پنجم میلادی بخشی‌از روستائیان ایران تابع مالکان اراضی‌بود.اند و بعدها درفاصلهٔ قرن هشتم‌ودهم میلادی اکثریت عظیم کشاورزان ایران دچار تابعیت مزبور شدند. ولی آیا تابعیت بصورت تقید روستائی و وابستگی وی بزمین درآمده بوده و حق انتقال از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر از وی سلب شده بوده؟ در تألیفات مورخان شرقشناس شوروی بارها به‌این موضوع اشاره شده ولی دراغلب موارد مؤلفان بطور ضمنی‌و کلی‌از آن سخن گفته و به‌بررسی‌جزئیات مطلب نپرداخته‌اند.

آکادمیسین و. و. بارتولد نخستین کسی بود که درسال ۱۹۲۳ دراین باره اظهار عقیده کرده گفت که درعهد فرمانفرمائی‌مغولان روستائیان ایران بزمین‌وابسته و مقید بوده‌اند[۱]. این‌استنتاج مبتنی‌بیکی از نسخ خطی‌نزهت‌القلوب حمدالله مستوفی قزوینی بوده که بارتولد عبارات زیر را در آن یافته بوده:

«نه ضیاع و سکان بلاد را امکان قرار مقرر است و نه اکره و مزارعان ضیاع را مجال فرار (یا قرار) میسر»[۲].

مبنای استنتاج و. و. بارتولد متنی بوده فاقد وضوح و مخدوش که میتوان بنحوی دیگر ـ جزآنچه بارتولد استنباط کرده ـ تعبیرنمود. درآنزمان بارتولد مطالب مقنع‌تری راکه در متون و منابع وجود داشته مورد استفاده قرار نداد و بطور کلی

۱- و. و. بارتولد. «در تاریخ نهضت‌های روستائی در ایران» ص. ٦۰-۵۸.

۲- نزهت القلوب. نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناس فرهنگستان علوم شوروی (C - ٦۰٤). ورق۲۷a. اگر بجای «قرار» فرار بخوانیم (و از فحوای کلام باید «فرار» باشد) ترجمهٔ بالا درست است. ولی در نسخهٔ نزهت‌القلوب که مورد استفادهٔ ما است این جملات دیده نمیشود.

جزئیات موضوع وابستگی روستائیان ایران و دیگر ممالک خاور نزدیک و میانه را بزمین مطالعه نکرد. این موضوع ظاهراً برای و. و. بارتولد تا پایان عمر وی مبهم باقی‌ماند زیرا که اندکی قبل از مرگ میگفته:

« درجهان اسلام حق مقید ساختن روستائی‌بزمین وجود ندارد »

و «روستائیان بزمین وابسته نبوده میتوانند آزادانه نقل‌مکان کنند »[۱].

علی‌رغم این ابهام و تردید گفتهٔ بارتولد درباره تقید روستائیان بزمین در عهد مغولان یکی‌ازآن حدس های باروری بوده که تألیفات و. و. بارتولد مشحون از آنها میباشد.

آ. یو. یاکوبوسکی شاگرد و. و. بارتولد باین نتیجه رسید که وابستگی روستائیان بزمین، درکشورهای آسیای مقدم و میانه در قرون وسطی وجود داشته. ولی در این‌مورد که وابستگی مزبور در چه عهدی پدید آمده سخنی نمیگوید[۲].

آکادمیسین و. آ. گاردلوسکی در تألیفی تحت عنوان « دولت سلجوقیان آسیای صغیر » باین نتیجه رسیده که قبل‌از حکومت مغولان در آسیای صغیر

« روستائیان ، از آزادی شخصی برخوردار بوده ، حق داشتند یک فئودال‌را ترک گفته بملک فئودال دیگر بروند. ولی‌چون همه‌جا وضع ایشان همانند بوده از استفاده از این‌امتیاز خویش سر باز زدند ودر جای سابق - نزد مالکی واحد - باقی میماندند »[۳]. و سپس

« ایشان (روستائیان) بالاختیار و داوطلبانه مقدمات وابستگی خویش را بزمین فراهم آوردند و این وابستگی را غازان خان در قرن چهاردهم م. رسمیت بخشید وبصورت قانون درآورد و ، بطوریکه از مدارک احمد رفیق پیداست ، زان پس‌در قرنهای شانزدهم وهفدهم قانون مزبور

۱- و. و. بارتولد - «موضوع فئودالیزم در ایران» ص۱۱۹.

۲- آ. یو. یاکوبوسکی. « جامعه فئودالی آسیای میانه » ص۹٤ و بعد.

۳- و. آ. گاردلوسکی « سلجوقیان آسیای صغیر » ص۹٤- ۹۱.

تأیید شد »[1].

اینرا هم بگوئیم که و. آ. گاردلوسکی این اظهار عقیده را بصورت فرضی عرضه داشته و مبنای آن استنتاج منطقی محض است. گاردلوسکی این سؤال را طرح کرد که « آیا روستائیان ازلحاظ حقوقی به زمین وابسته بوده‌اند؟» و چنین پاسخ میدهد : « برای پاسخی روشن ـ لااقل باید بگویم که دلایل مستقیم در دست ندارم »[2]. وی میگوید که چون سلجوقیان آسیای صغیر و بیزنتیه (بیزانت) را فتح کردند (۱۰۸۱-۱۰۷۱ م. = ۴۷۴-۴۶۴ هـ.).

« سلطان سلیمان بن‌تتلمش در پایان قرن یازدهم م. اصلاحات اجتماعی بعمل آورد : آزادی روستائیان وابسته بزمین و بردگانی را که در املاك پهناور شخصی آسیای صغیر مشغول کار بودند اعلام داشت و آنها گروه گروه اسلام پذیرفتند »[3].

ولی گاردلوسکی بعد میگوید که منع انتقال روستائیان از نقطه‌ای به‌نقطهٔ دیگر شاید در زمان سلجوقیان وقوع یافته باشد[4]. بنابراین وی این مسئله را حل نمیکند. و محتاطانه به‌بیان فرضیاتی اکتفا مینماید.

آ. آ. علیزاده مورخ آذربایجانی خاطرنشان ساخته که غازان‌خان اول کسی بوده که روستائیان را بزمین مقید ساخت. وی چنین‌میگوید :

« مایلیم بگوئیم که تقید روستائیان بزمین بنحوی از انحاء قبل از صدور یرلیغ‌های غازان‌خان نیز (که شامل دوران قبل از مغول نیز میشود) وجود داشته و روستائیان بزمین وابسته بوده‌اند ».

ولی آ. آ. علیزاده در تألیفات پیشین خویش اعتراف کرده بوده که در متون

۱- همانجا ص ۹۵.

۲- همانجا.

۳- همانجا ص ۹۳.

۴- همانجا ص ۹۵.

و منابع قبل از عهد مغول دراین باره اطلاعی وجود ندارد[۱].

آ. آ. علیزاده در تألیف جدید خویش مجدداً میگوید که:

« در دوران ماقبل فتح مغول درآسیای مقدم گروه معینی از مردم روستاها و شهرها عملاً بزمین وابسته بوده‌اند و بخشی از صنعتگران نیز در فرمان افراد معینی بوده‌اند »[۲].

وی درتأیید نظرخویش به‌دونمونه اشاره میکند[۳]. نمونهٔ اول داستان ابودلف (قرن دهم) است راجع به محمد بن مسافر مؤسس سلسلهٔ سالاریان و صاحب قلعهٔ سمیران درسرزمین دیلم - که یاقوت نیز نقل کرده. محمد بن‌مسافرصنعتگران را از کشورهای مختلف به طمع مال بنزد خویش جلب کرد و سپس به عنف ایشان را مانند « اسرا» (بندگان - اسیر) درقلعه نگاه میداشته. وی فرزندان رعایا واتباع خویش را هم گرفته برای آموختن صنعت و حرفه نزد خود بهمین عنوان بازداشت میکرده. و بدین‌ترتیب درکارگاههائی که درون قلعه بوده گویا قریب ... ۵ نفر به کاراجباری اشتغال داشتند چون آن مرد مستبد را فرزندانش‌سرنگون کردند آن عده را هم آزاد ساختند[۴].

نمونهٔ دوم خبری است مأخوذ از «حدودالعالم» دابر براینکه در چهارقریهٔ متعلق به‌شروانشاه- درپایان قرن دهم ./... ۵ «موالیان» زندگی‌میکرده بزراعت مشغول بودند. و مفهوم « موالیان» بردگان و یا بندگان آزاد شده‌ای بوده که در

۱- آ. آ. علیزاده، « تاریخ اقطاع » CCNA شمارهٔ ۱ ص ۱۳۲.

۲- آ. آ. علیزاده، «تاریخ اجتماعی‌واقتصادی و سیاسی‌آذربایجان درقرنهای سیزدهم و چهاردهم » ص ۸۰.

۳- همانجا ص ۷۹ - ۷۸.

۴- یاقوت. مجلد ۳ ص ۱۴۹-۱۴۸. میدانیم که اصطلاح « اسیر » و «اسرا» در متون فقط به«بندگان اسیر» اطلاق میشود و بهیچوجه درمورد روستائیان وابسته بزمین و یاتابع فئودال (رعایا) بکار نمیرفته. و هرگز « بندگان » و « رعایا » در متون مخلوط نگشته‌اند.

زمین مستقر ساخته بودند[۱].

بنظرما هیچیک از این دونمونه قانع کننده نیست. مثال اول از تقید، روستائی بزمین سخن نگفته بلکه حاکی از بقایای رسوم برده‌داری می‌باشد : میدانیم که در قرن دهم «ارگاستریها» ـ ی صنعتی (دارالطراز) درکشورهای مسلمان وجود داشته که در آن ازکار بردگان استفاده میشده است. ولی برغم فقه اسلامی ـ که فقط اسیر گرفتن در جنگ و بیع غلام و کنیز را منبع مشروع تحصیل بندگان میداند ـ صاحب سمیران مردم را بکومک فریب و یا اعمال زور و تجاوز مستقیم و مشهود به‌بندگی در میآورده. بدین سبب این نمونه بطورکلی بارز نیست. آ. آ. علیزاده معتقد است ، صاحب سمیران که فرزندان اتباع خویش را میگرفت ،

« از حقوقی که باو اجازه میداده بمیل خود از رعایای خویش استفاده کند ، بهره گرفته بوده »[۲].

ولی اگر این سخن درست باشد ـ لازم نبود که وارثان صاحب سمیران صنعتکارانی را که درقلعه رنج می‌بردند آزاد کنند. آزادی ایشان نشان میدهد که برخلاف حق در بندگی بوده‌اند (نه اینکه بزمین مقید شده باشند).

نمونهٔ دوم یکی از شواهد زوال رسوم برده‌داری درجامعه‌های فئودالی مشرق می‌باشد :

صاحبان بردگان ـ و غلامان و کنیزان و یا بندگان آزاد کرده را گروه گروه در زمین مستقر میساختند و این خود می‌بایست ایشان و یا اخلافشانرا بصورت نوع خاصی از روستائیان تابع فئودال درآورد[۳]. ولی این نظرعلیزاده که اشخاص مزبور

۱ـ حدودالعالم ورق ۳۳b.

۲ـ آ. آ. علیزاده. تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان. ص ۷۹. ضمناً مؤلف مزبور اندکی پائین‌تر (در ص. ۸۰) برخلاف نظر کلی خود میگوید که : « این وابستگی بزمین از لحاظ حقوقی رسمیت نیافته بوده ». اما اگر حق قانونی و ملاك قضائی وجود نداشته تقید صنعتکاران چه مبنای دیگر میتوانست داشته باشد؟

۳ـ رجوع شود به ماقبل ـ فصل ۶.

« ظاهراً حق نقل مکان نداشته‌اند » بالکل مجهول است ـ در « حدودالعالم » حتی کلمه‌ای در منع نقل مکان و یا مقید ساختن اشخاص بزمین وجود ندارد. از مثال فوق میتوان چنین نتیجه گرفت که تقسیم اراضی بین بندگان و یا بندگان پیشین ـ یکی از منابع ایجاد طبقه روستائیان تابع فئودال بوده است (ولی منبع اصلی نبوده بلکه تودهٔ اصلی طبقهٔ مزبور را کشاورزان آزادی که سابقاً عضو جماعتهای روستائی بوده‌اند تشکیل میداده‌اند) و بس. باری هر دو مثال بهیچوجه دلیلی براینکه در قرن دهم و حتی قبل از آن[1] «وابستگی روستائی بزمین وجود داشته» بدست نمیدهند.

ب. ن. زاخودر خاطر نشان ساخته بود که در قرن دهم روستائیان آزاد ـ خرده مالکان اراضی ـ هنوز در برخی نقاط ایران (در خراسان) وجود داشتند و در آستانهٔ قرن سیزدهم دیگر وجود نداشتند[2]. معهذا ب. ن. زاخودرعقیده مند است که در آستانهٔ قرن یازدهم م. « اگر وابستگی روستائیان بزمین بصورت کامل وجود نداشته بهرتقدیر نیمه وابستگی وجود داشته»[3].

آ. م. بلەنیتسکی در سال ۱۹٤۸ م. دراین باره نظر مشخص‌تری ابراز داشته اظهار عقیده کرد که وابستگی روستائیان بزمین در عهد غازان خان در ایران مقرر گشت و قبل از غلبهٔ مغولان این وابستگی وجود نداشته است[4].

نویسنده این سطور در سال ۱۹۳۷ م. بوجود وابستگی روستائیان بزمین ـ در کشورهای خاورمیانه ـ در عهد خانهای مغول اشاره کرد[5]. در تالیف دیگری که در سال ۱۹٤۰ منتشر شد نیز خاطر نشان ساخته بودیم که بعدها هم ـ در قرنهای

۱ـ آ. آ. علی‌زاده، « تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان. ص ۸۰.

۲ـ ب. ن. زاخودر، « خراسان » ص ۱۲۷.

۳ـ ب. ن. زاخودر، « تاریخ مشرق در قرون وسطی » ص ۷٦، ۹۳.

٤ـ آ. م. بلەنیتسکی. «در بارهٔ روابط اجتماعی در ایران » ص ۱۲۱-۱۲۰.

٥ـ ای. پ. پطروشفسکی. « حمدالله قزوینی » ص ۸۸۸ ـ ۸۸۷. بخشی از یرلیغ غازان‌خان ـ در بارهٔ تعیین اقطاع برای لشکریان ـ که مربوط به منع نقل‌مکان روستائیان است بحث شده.

هفدهم و هیجدهم[۱] حق منع نقل مکان روستائی برای مالک تسجیل گشت. سپس در مقالهٔ ویژه‌ای که درسال ۱۹٤۷ منتشر شد[۲] نتیجه گرفتیم که وابستگی روستائیان بزمین از لحاظ حقوقی ومنع نقل‌مکان ایشان درایران وکشورهای مجاورآن (باستثنای ارمنستان)[۳] ، پیش از غلبهٔ مغول وجود نداشته. و مقید ساختن روستائی بزمین از لحاظ حقوقی در زمان فرمانفرمائی مغولان صورت گرفت - ولی نه درعهد غازان‌خان بلکه در دوران نخستین‌خانهای مغول. غازان‌خان در یرلیغ خویش ترتیبی را که قبل از او وجود داشته تأیید کرد.

آ. یو. یاکوبوسکی در یکی از تألیفات اخیر خویش بااستنتاج مذکور ما موافقت کرده چنین‌نوشت :

> « ای. پ. پطروشفسکی در مقالهٔ مابق‌الذکر ثابت کرده که مغولان نظریات خویش‌را در مورد وابستگی‌اشخاص و مقید ساختن و منع نقل‌مکان ایشان - باخود آوردند »[٤].

در این کتاب از مضمون مقالهٔ خویش‌سخنی‌نخواهیم گفت وفقط استنتاجهای مندرج درآن را بطور خلاصه بیان و مدارك جدیدی راکه برای دفاع از نظر سابق

۱- ای. پ. پطروشفسکی. «اسناد رسمی‌فارسی» ص۴۳-۴۲. رجوع‌شود به : ای.- پ. پطروشفسکی. «مقالات» - ص۲٦۲-۲٤۹.

۲- ای. پ. پطروشفسکی، «در وابستگی روستائیان ایران بزمین». ص ۷۰-۵۹. و نیز رجوع شود به : «در باره انحای وابستگی و تابعیت روستائیان ایران به فئودالها» ص۱۱۰-۹٦.

۳- ب. م. آروتونیان، درمقاله‌ای تحت عنوان «وضع اجتماعی و اقتصادی‌روستائیان درارمنستان قرن دوازدهم» (ص۵۸-٤۸) ثابت کرده که عقیدهٔ عده‌ای از محققان(بخصوص محققان شوروی نیز) در وجود وابستگی بزمین در ارمنستان قرن ۱۲ مبتنی به‌روایات متقدم «دادنامه» مخیتارگوش بوده - و منتفی میباشد.

٤- آ. یو. یاکوبوسکی. «مسائل مربوط به دوره بندی تاریخ آسیای میانه» ص ٤۲-٤۱.

خویش بدست آورده‌ایم نقل خواهیم کرد.

آیا در ایران وابستگی روستائی بزمین قبل از غلبهٔ مغولان وجود داشته؟

موضوع شکلهای تابعیت روستائیان در برابر فئودالها - در ایران و ممالک همسایهٔ آن - در دوران متقدم قرون وسطی عجالةً مورد مطالعه قرارنگرفته. ازآنجمله وضع روستائیان ایران درعهد ساسانیان درمتون ومنابع موجود بروشنی معلوم نگردیده. ولی مطلبی از اخبار سالنامه‌های ساسانیان که توسط طبری منتظم و انشاء شده بدست ما رسیده ونشان میدهد که درآن عهد وابستگی روستائی بزمین از لحاظ حقوقی در ایران برسمیت شناخته نشده بوده[1]. اندکی پیش از قیام مزدکیان، بهنگام قحطی، ولش پادشاه ساسانی(٤٨٤-٤٨٨م.) اطلاع یافت که روستائیان دهی را ترک گفته‌اند[2] و سبب هجرت ایشان از زادگاه خویش فقر و تنگدستی بوده. پادشاه فرمود دهقان آن ده را تنبیه کنند[3] که چرا به روستائیان کومک نکرده و وسایل زندگی آنانرا فراهم ننموده. و این را هم باید گفت که در این ماجری صحبتی از تعقیب و یا مجازات روستائیان در میان نبوده.

پیش از قرن سیزدهم میلادی تنها دلیلی که در دست است و آن را میتوان همچون تشبثی برای محدودیت آزادی نقل مکان روستائیان تعبیرنمود مربوط بدوران خلافت بنی‌امیه و نخستین خلفای عباسی است (قرنهای هفتم و هشتم میلادی)، از منابع گوناگون - عربی (مثلاً «کتاب‌الخراج» ابویوسف یعقوب فقیه حنفی) و

۱- طبری، دورهٔ اول. مجلد ۲، ص ۸۸۳؛ نولدکه ص ۱۳٤.

۲- در متن طبری کلمهٔ عربی «بیت» آمده که معنی لغوی آن خانه است؛ این کلمه هم معنی «کدک» پهلوی و «کده» فارسی نو است که همان خانه معنی میدهد و درگذشته بمعنی «جماعت ده» (در آغاز جماعت مرکب از خاندانی بزرگ و زان پس بمعنی جماعت ده «مجاوری» و یا «ارضی»).

۳- درمتن طبری «صاحب‌القریه» نوشته شده.

سریانی(دیونیس تل‌مهرائی) وارمنی(غُوند ـ وارداپت)- چنین برمیآید که درنواحی مختلف قلمرو خلافت عمال مالیاتی رسمی داشتند که بهنگام گرد آوردن خراج از روستائیان طوقهای سربی بگردن ایشان می‌آویختند ـ که برآن نام ایالت وناحیه نوشته شده بوده ـ تا « مردم روستا » نتوانند پنهان شده از پرداخت خراج سر باز زنند[۱]. ولی پس از پایان مدت وصول خراج طوقها را ازگردن‌ها برمیداشتند ـ و بنابراین دراین‌مورد از وابستگی بلاشرط و دائم روستائیان بزمین‌سخنی‌درمیان نبوده‌است. گذشته ازاین ، بنظر میرسد که این اقدام فقط در مورد اهل ذمه وغیر مسلمانان ـ مسیحیان ویهودیان و زرتشتیان ـ بهنگام پرداخت خراج(جزیه تاقرن‌هشتم درمورد ایشان باخراج توأم بوده) معمول بوده . ولی بهرتقدیر این رسم وعادت بیرحمانه ، چنانکه ازسکوت منابع برمیآید ، قبل‌ازاواسط قرن نهم[۲]برانداخته شد و شاید علت آن عصیانهای روستائی‌درعهد خلفا بوده است. (قیام مقنع[۷۸۳-۷۷٦م.==۱٦۷-۱٦۰ھ.] ، قیام بابک[۸۳۷-۸۱٦م.=۲۲۳-۲۰۱ھ.] ، قیام مازیار [۸۳۹م. =۲۲۵ھ.] و غیره).

درطی سه قرن و نیم بعد ، تاآغاز فرمانفرمائی‌مغولان ، تاحدی که اطلاع ـ داریم منابع موجود حاوی هیچ مدرك روشنی در بارهٔ وجود وابستگی روستائیان ایران بزمین وکشورهای مجاور ـ وابستگئی که از لحاظ حقوقی‌تسجیل شده باشد ـ نمیباشند.

ولااقل‌مدرك روشنی دراین‌باره از طرف هیچیك ازمحققان کشف و منتشر نشده است. دو تن ازمورخان شرقشناس شوروی ـ و. آ. گاردلوسکی[۳] و آ. یو. ـ

۱ـ برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به : آ. یو. یاکوبوسکی . « عراق درفاصله قرن هشتم و نهم » ص۰٤ ـ ۳٤. درآن کتاب بدبرخی ازمنابع نیز اشاره شده.

۲ـ آ. یو. یاکوبوسکی به متروك شدن این رسم درآسیای میانه اشاره کرده است (تاریخ اقوام ازبکستان . مجلد اول . ص۲۳٦-۲۳۵) .

۳ـ و. آ. گاردلوسکی ، « دولت سلجوقیان آسیای صغیر » ص۹۵ .

یاکوبوسکی[۱] صریحاً خاطرنشان کرده‌اند که تا قرن سیزدهم م. چنین اطلاعاتی در متون و منابع دیده نمیشود.

میدانیم که فقه اسلامی، از وابستگی روستائیان و یا وجود گروه خاصی از افراد تابع وابسته بزمین سخن نمیگوید. و فقط از چند حالت زیر بحث میکند:

۱/ مسلمان آزاد.

۲/ اهل ذمه یعنی پیروان دیگر ادیان ـ مانند مسیحیان و یهودیان و یا زرتشتیان که تبعهٔ دولت اسلامی و شخصاً آزاد ولی از لحاظ سیاسی بی‌حق بوده و از لحاظ حقوق مدنی نیز محدودیت‌هائی را می‌بایست تحمل کنند.

۳/ برده ـ که اصولاً اسیرانی بوده‌اند که در جنگ با کفار بدست آمده بودند ویا اخلاف بندگان ـ کافر. بنابراین تا قرن سیزدهم م. در ممالک اسلامی آسیای مقدم و آسیای میانه حالت وابستگی بزمین از لحاظ حقوقی رسمیت نداشته و قشر خراجگزار و مالیات دهنده (یعنی رعایا) ـ اعم از شهری و روستائی ـ رسماً آدمیانی آزاد شناخته شده بوده‌اند. معهذا تابعیت روستائی از فئودال مالک براثر مالکیت زمین وجود داشته ـ زیرا دولت به خدمتگزاران و روحانیان بطور مشروط (اقطاع، وقف) و غیر مشروط (ملک) اراضی مسکونی را داده و حق دریافت تمام ویا قسمتی از خراج و دیگر مالیاتها را بایشان تفویض کرده بوده. در این مورد مالیات به بهره

۱ـ آ. یو. یاکوبوسکی، در «تاریخ اقوام ازبکستان» مجلد اول ص ۲۹۰. وی اعتراف میکند: «در اینکه آیا روستائیان درقرن یازدهم م. در آسیای میانه و ایران در نقل مکان آزاد بوده‌اند یا نه مدرکی در دست نداریم». وی معهذا حدس میزند که بسیاری از اقطاع داران حتی در عهد نظام الملک ـ یعنی پایان قرن یازدهم م. ـ عملاً وابستگی رعایا را بزمین عملی کرده بوده‌اند و این جملات سیاستنامه را شاهد فرضیه خویش میآورد:

«رعایا اگر خواهند که بدرگاه آیند و حال خویش باز نمایند ایشان را از آن منع نکنند و هرمقطع جز این کند دستش کوتاه کنند». بعقیدهٔ ما در اینجا سخن از منع حق نقل مکان در میان نیست ومقصود حفظ روستائیانی است که علیه مالک فئودال و لشکری شکایت میکنند ـ از تعرض و تضییقات و تلافی‌جوئی وی.

تبدیل می‌یافته. نظام‌الملک صریحاً میگوید:

«مقطعانی که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشانرا بررعایا جز آن فرمان نیست که مال حق بستانند بوجه نیکو و چون آن بستدند رعایای بتن و مال و فرزندان و اسباب و ضیاع از ایشان ایمن‌باشند»[1].

وضع حقوقی و رسمی روستائی چنین بوده. ولی‌البته عملاً چنین‌نبوده و مالک زمین درطی قرنهای یازدهم و دوازدهم قدرت قضائی و انتظامی (پلیسی) را برای اعمال آن درمورد روستائی‌غصب‌کرده بوده[2]. بااینحال اطلاعاتی‌دال براینکه قبل از قرن سیزدهم تابعیت روستائیان بشکل‌وابستگی‌بزمین درآمده باشد وایشان از حق نقل‌مکان و انتقال ازنقطه‌ای به‌نقطهٔ دیگر محروم شده باشند ـ در دست نداریم.

برعکس در منابع و متون اشاراتی شده‌که قبل‌از غلبهٔ مغول، حتی‌در مورد فرار دسته جمعی‌روستائیان نیزدولت فئودال‌باقدامات جدی واعمال زور دست نمیزده است. اینک دو نمونه از شواهد مزبور را نقل می‌کنیم.

درمقدمه‌ای‌که فخرالدین گرگانی به منظومهٔ ویس و رامین خویش نوشته (درحدود سال ٤٤٦ ه.) داستانی‌منقول است‌که واحهٔ اصفهان بهنگام تصرف آن توسط غزان سلجوقی چنان ویران و بینوا شده بود که روستائیان باطراف فرارکرده و آواره شدند:

همه دیدند دههاء صفاهان — یکسر جویباران بود ویران
ز دهها مردمان آواره گشته — همه بی‌توشه و بی‌پاره گشته
چو نام او شنیدند آمدند باز — ز کوهستان‌وخوزستان‌وشیراز
یکایک‌را بدیوان‌خواندونواخت — بدادش گاو وتخم‌وکار اوساخت

۱- «سیاستنامه» چاپ خلخال ص۲۲.

۲- مثلاً رجوع شود به‌فرمان خوارزمشاه‌تکش‌دربارهٔ اعدای برچلیق‌کنت به سپهسالار تاج‌الدین علی: «کتاب‌التوسل» ص۳۸-٤۳؛ رجوع شود به «ترکستان» و. و. بارتولد بخش اول، متون، ص ۷۵ - ۷٤.

بدوماه آن ولایت‌را چنان کرد   که کس باورنکردی کین توان[1]

خواجه عمیدابوالفتح مظفروزیرایرانی سلطان طغرل بیک سلجوقی برای روستائیان تسهیلاتی از لحاظ پرداخت خراج و مالیات قائل شد ، ایشان را به‌نقاط مسکونی پیشین جلب کرد و در این مورد به‌صدورفرمان و اعمال زور متوسل نگشت. در بارهٔ بازگشت روستائیان آواره و پراکندهٔ واحهٔ اصفهان که سلطان «فرموده بود سه سال از ایشان (مردم) هیچ چیز نخواهند» یعنی خراج نستانند ، ناصرخسرو علوی که اندکی بعد از فتح اصفهان بدست سلجوقیان وارد آن سامان شده بوده نیزسخن میگوید ولی بهیچوجه از اعمال زور و اقدامات جبری ذکری نمیکند[2].

بنابگفتهٔ محمد بن قیس رازی مؤلف «المعجم فی معاییر اشعارالعجم» ، اتابک فارس ابوبکر (۱۲۲۶-۱۲۶۰ م. = ۶۲۳-۶۵۹ هـ.) از سلسلهٔ سلغوریان ، پس از نخستین هجوم مغولان بشمال ایران (۱۲۲۰ م. = ۶۱۷ هـ.) و قبل از فتح فارس بدست ایشان ، اقداماتی بمنظور افزایش درآمد کشاورزی بعمل آورد ، و از آنجمله بوسیلهٔ تفویض تسهیلات مالیاتی و تقلیل خراج روستائیان فراری و آواره را مجدداً بنقاط مسکونی پیشین ایشان جلب کرد. دراین مورد هم سخنی حاکی از اینکه فرمانی صادر شده و یا برای بازگشت ایشان اعمال زور شده باشد ـ گفته نشده است. وی چنین میگوید :

« ساکنان قری و مزارع که بسبب غلاء سعر و تعذر زراعت بجلا مبتلی شده بودند از شمول معدلت و عموم مرحمت او روی باوطان مألوف بازنهاده قحط و تنگی‌نواحی از یمن تقیبت اوبرخص و فراخی مبدل شده »[3].

بنظر میرسد که سکوت منابع موجود در بارهٔ وابستگی روستائیان ایران بزمین و منع نقل مکان ایشان و بازگشت اجباری بمحل پیشین ـ سکوتی تصادفی نیست.

۱- « ویس ورامین » فخرالدین گرگانی. ص۲۸.

۲- سفرنامه ص۹۲.

۳- المعجم ص۹.

ظاهراً قبل از غلبهٔ مغول ، دولت فئودالی در تدوین قوانین مربوط به وابستگی روستائیان بزمین و اقدامات تجاوزکارانه و اعمال زور ذینفع نبوده است. چون فئودالها از خود زراعت بزرگ متکی به بیگار روستائیان نداشتند و شرایط آبیاری واحه‌ای حکمفرما بوده و قطعات زمین کوچک و غالباً بسیار خرد وکم‌زمینی نسبی وجود داشته و در عین حال کشور پرجمعیت بوده - بنابراین مراتب در روستا فقدان و یا کمبود کارگر و مزارعه‌گر احساس نمیشده است. شیوهٔ مزارعه و اجاره‌بندی در مراحل بدوی هستی‌خود مستلزم وجود حق فسخ اجارهٔ زمین از طرف مالک و هم از جانب مستأجر مزارعه‌گر بوده. ومالک می‌توانست همیشه بجای زارعی که زمین وی را ترک گفته روستائی‌دیگری بنشاند. اما ترک دسته جمعی«جماعتهای روستائی تابع فئودالها » ، توسط کشاورزان ، بسبب اقدامات غیر مستقیم مقامات دولتی - و تضمین‌دسته جمعی- بسیار دشوار بوده : میدانیم که رقم ثابت خراج اعم ازنقدی ویا جنسی برای مجموع جماعت روستائی‌تعیین میشده و جماعت مزبور مجبور بوده ، چنانچه عده‌ای از روستائیان ترک ده میکردند ، سهم‌ایشانرا هم میان باقی‌ماندگان سرشکن کرده بپردازد.

سیاست قوانین مغول در مورد مقید ساختن روستائیان به زمین

هجوم مغول دگرگونیهای ژرفی در اقتصاد کشورهای مغلوب پدید آورد - مانند سقوط عمومی اقتصاد کشورها و تقلیل‌فاحش عدهٔ نفوس و بالملازمه مالیات‌دهندگان وکارگران کشاورزی و تقلیل‌سطح مزروع که در بعضی‌نقاط به یک عشر سطح پیشین رسیده بوده[۱].

بیشتر زمین مشروب برای جمعیت کثیر روستاها کافی‌نبوده ولی بعد از حملهٔ

۱- به فصل دوم - اواسط مبحث « انحطاط اقتصادی کشورها قبل از ۱۲۹۰ م. » رجوع شود.

مغول ، برعکس ، اراضی غیر مزروع وبایر فراوان و بازوان کارگری اندك بوده. و ضمناً سیاست مالیاتی فاتحان و افزایش فاحش بهره کشی فئودالی و خودکامگی و بیرحمیها وتجاوزات فئودالها وبویژه بزرگان لشکری چادرنشین- موجب فرار دسته- جمعی روستائیان گشته بوده. و بدین سبب دولت و طبقهٔ فئودال و بخصوص گروه بزرگان لشکری صحرانشین در منع نقل مکان ذینفع بوده میل داشتند فراریان را باجبار به‌نقاط مسکونی‌پیشین‌شان بازگردانند. این‌وضع محرك سیاست خوانین‌مغول در مورد مقید ساختن روستائیان بزمین بوده. اینان در این زمینه اقدامات جدیدی بعمل نیاورده وابداعی‌نکردند. وفقط مقررات یاسای چنگیزی را در بارهٔ منع صحرا- نشینان از ترك صده وهزاره و خان خویش - به مردم زراعت پیشه واسکان یافته وغیر صحرانشین بسط داده مجری ساختند. ولی این‌عمل - یعنی بسط مقررات یاسا بەرعایای اسکان یافته ایـران و ممالك مجاور به‌سادگـی صورت نگـرفت. بلکه تغییراتی کـه در اقتصاد فئودالی پدید آمده بوده و همچنین منافع مالیاتی دولت و سران‌عالی فئودال موجب آن گشته بوده.

هجوم مغول و تأسیس دولتهـای مغولی درآسیای مقدم و میانه در اقتصاد بسیاری ازکشورها- وحتی‌ممالکی که مسخرمتجاوزان نگشته بودند ، ولی‌می‌بایست تمام نیروی خویش را صرف دفع حملات ایشان‌کنند - تأثیر نامساعـدی داشته. بدین سبب در منابع قرنهای سیزدهم و چهاردهم مطالب صریحی دربارهٔ وابستگی روستائیان بزمین - نه‌تنها در ایران و آذربایجان بلکه درگرجستان[1] وآسیای صغیر[2] و حتی کشور مملوکان مصر - مندرج است[3].

المقریزی (قرن پانزدهم م.) مورخ‌عرب - مصری میگوید که - قبل از عهد

۱- رجوع شود به : بردزنی شویلی. « مقالات » ص۱٤-۱۳.

۲- رجوع شود به : گاردلوسکی ، « دولت سلجوقیان آسیای صغیر » ص۹٥.

۳- آ. ن. پولیاك محقق‌غربی‌نفوذ یاسا را در سازمان اجتماعی آن عصر ثابت کرده ، « یاسای چنگیزی ».

سلاطین مملوك ـ که معاصران ایلخانان مغول بوده‌اند ـ درمصر کسی از وابستگی روستائیان بزمین خبر نداشت. وی مینویسد :

«لا یعرف هذه‌الابدة التی یقال‌لها الیوم‌الفلاحة و یسمی‌المزارع المقیم فی البلد فلاحا قرار افیصیر عبدا قنالمن اقطع سلك‌الناحیة الا انه لایرجو قط ان یباع ولا ان یعتق بل هو قن مابقی و من‌ولداه کذلک».

« [پیشتر] [1] از این وضع که امروز فلاحی [2] نامیده میشود کس خبر نداشت. اکنون مزارعان بطور دائم در اراضی مقیم هستند و فلاح استوار [مستقر] نامیده میشوند و بصورت بندهٔ [3] کسی در آمده‌اند که آن ناحیه باقطاع بوی داده شده ـ جز اینکه امید فروخته شدن یا آزاد شدن ندارند. بر عکس تا زنده‌اند بنده‌اند و فرزندان ایشان هم بنده خواهند بود » [4].

بنابراین در قرنهای سیزدهم و چهاردهم جریان وابستگی روستائی بزمین شدت یافت و بحد کمال رسید واین خود پدیده‌ای بود عمومی‌وهمه گیردر کشورهای آسیای مقدم و میانه وهمچنین درسراسر قلمرو دولتهای چنگیزخان.

جریان مقید ساختن‌افراد دردیگربخشهای امپراطوری چنگیزخان ـ وبخصوص در مغولستان مشاهده میشده. در آنجا فرد لشکری ـ صحرانشین‌عادی که «خراچو» (این فرد بهیچوجه بنده نبوده) نامیده میشده مقید (« آلبابو » ـ « آرات ») محسوب میگشته ولی‌البته بزمین وابسته نبوده (زیرا که وابستگی بزمین درشرایط دامداری صحرانشینی‌و کوچ ونقل‌و انتقالها و مهاجرتهای متواترعهد فتوحات مغولان بی‌معنی

۱ـ چنانکه پیشتر گفته شد، در زمان فاطمیان.

۲ـ یعنی ، چنانکه از فحوای کلام پیداست ـ وضع وابستگی و تقید.

۳ـ در اینجا روستائیان را بسبب بی‌حقی‌قضائی ایشان و محرومیت از حق نقل مکان به‌بردگان تشبیه کرده.

۴ـ المقریزی. مجلد دوم(فصل ۳۱) ص ۱۰۴-۱۰۳ .

می‌بوده) بلکه در قید اطاعت ارباب موروثی خویش یعنی آریستوکرات چادر نشین قرار داشته. فرار «آرات» از نزد ارباب جنایت شمرده میشده[1]. رابطهٔ ارباب و فرد مقید وابسته بوی قابل فسخ نبوده[2] مگر در مواردیکه ارباب وی‌را جزوجهیز دخترش منتقل میکرده[3] و یا به‌یکی از نوکران تابع خویش(واسالهای خود) اهداء مینموده است[4]. اعمال شیوه‌های خشن تابعیت نسبت به‌تولیدکنندگان بلاواسطه، در شرایط معین ودر ادوار متقدم فئودالیزم، امری کاملاً ممکن ومقدور بوده است. آکادمیسین ب. یا. ولادیمیرتسوف، مؤلف یکی‌از بهترین کتبی که درتاریخ اجتماعی کشورهای مشرق نوشته شده وضع آراتها (تولیدکنندگان بلاواسطهٔ صحرانشین ـ که نباید با «اسیران ـ بندهٔ» اسیر شده از قبایل دیگر اشتباه کرد. و. س. و. یوشکوف دچار چنین اشتباهی شده است)[5] را در جامعهٔ مغولی آغاز قرن سیزدهم چنین تعریف میکند.

«آرات قبل‌از همه چیز به‌صاحب وارباب خود تعلق دارد وتابع (واسال) و وابسته و مقید به‌وی است»[6].

این نظم در «یاسای کبیر» چنگیزی، که فاتحان بکشورهای مسخر خویش تحمیل کرده بودند، تسجیل‌شده بوده. یاسای چنگیزی، بصورتی که درایران اعمال می‌گشته در تاریخ جهانگشای جوینی منقول است[7]. وی در بارهٔ منع نقل مکان، که در یاسا آمده، چنین میگوید:

۱- رجوع شود به: «افسانهٔ پنهان» چاپ س. آ. کوزینا ص۱۷۷ (داستان آراتهای فراری اوتچیکین در مقالهٔ ما تحت عنوان «وابستگی روستائیان ایران بزمین» ص ۶۳-۶۲ منقول است).

۲- «افسانهٔ پنهان» ص۱۴۲، ۱۴۱، ۱۵۵.

۳- همانجا ص۱۴۲، ۱۶۲.

۴- همانجا ص.۱۴۰.

۵- س. و. یوشکوف «در بارهٔ دولت فئودال» ص ۵۴.

۶- جوینی. مجلد اول. ص ۲۴.

« و یاسای دیگر آن است که هیچ مرد از هزاره و صده و دهۀ که درآنجا معدودباشد بجائی دیگرنتواند رفت وبدیگری پناه نتواند گرفت و کسی آنکس را بخود راه نتواند داد و اگر برخلاف این حکم کسی اقدامی نماید آنکس راکه تحویل داده باشد در حضور خلایق بکشند و وآنکس که او را راه داده باشد نکال و عقاب کنند و از این سبب هیچ آفریدۀ دیگری را بخویش راه ـ نتواند داد. مثلاً اگر پادشاه زاده باشد کمتر شخصی را راه ندهد و از یاسا احتراز نماید »[۱].

روایات دیگری که از یاسای چنگیزی در دست است نیزحاکی از همین‌شیوه میباشد. مثلاً خلاصه‌ای از یاساکه در « سالنامۀ سریانی» گریگوری ابوالفرج بار- ابرای مندرج است ، چنین گفته شده (§۷) :

« هیچکس‌حق ندارد از هزاره و صده ودهه‌ای که جزو آن است خارج شود والا خود او و رئیس‌واحدی که ویرا پذیرفته ـ هردوسیاست خواهند شد »[۲].

« سالنامۀ خاندان یوآن » که بزبان چینی نوشته شده در ذیل وقایع سال ۱۲۳٤ م. (٦۳۲ ه.) مقررات اوکتای قاآن را نقل کرده و درمادۀ ه آن چنین گفته شده:

« یک یا دو نفر نباید خودسرانه محل‌خود را برای جای دیگر

۱ـ همانجا. مسلماً آکادمیسین و. و. بارتولد از وجود این متن اطلاع داشته وحتی باین بخش جهانگشای جوینی اشاره میکند (« ترکستان » ـ بخش ۲. ص ٤۱٥). ولی بااینحال‌توجه نکرده که این‌قانون باموضوع‌مورد علاقۀ وی یعنی وابستگی‌روستائیان ایرانی بزمین‌رابطۀ مستقیم دارد و از این متن باین مناسبت استفاده نکرده و پنداشته است که متن مرقوم مربوط بهلشکریانی است که سرخود از واحدی بهواحد دیگر بروند.

۲ـ گریگوری ابوالفرج Chronicon Syriacum . از روی ترجمۀ و. ف. مینورسکی نقل شده ، رجوع‌شود به : گ. و. ورنادسکی، « مضمون یاسای کبیر » ص٥٤.

ترك گويند. هركس برخلاف عمل كند مجازات خواهد شد »[1].

البته اين قانون دردرجهٔ اول مربوط به«چريك» فئودالها (لشكريان فئودال كه خدمت نظام را اجباراً انجام ميدادند)، اعم از صحرانشينان مغول و ترك و كرد و يا ايرانيان و ديگر اقوام اسكان يافته ـ كه جزوچريك محسوب گشته و در هزاره‌ها و صده‌ها و دهه‌ها (كه اميران واحدهاى مزبور نسلاً بعد نسل مخدومان افراد مزبور بودند) درقلم آمده ـ بوده است. ولى از آنجائى كه مبناى « ياسا » و قوانين دولتى مغول همانا اصل وابستگى همگانى عامهٔ مردم ـ و بخصوص صنف خراجگزار وماليات دهنده (رعايا) به‌دولت و تابعيت آن صنف بوده ، « ياسا » نيز نه‌تنها درمورد لشكريان مجرى ميشده ، بلكه درحق رعايا بطوراعم اعمال ميگشته. گذشته از اين ميدانيم كه مفهوم «هزاره» و «صده» و « دهه » فقط تقسيمات جزء «چريك»را نميرسانده بلكه شامل واحدهاى ادارى ولشكرئى كه افراد چريك مزبور منسوب بدان بوده‌اند (ياسا كنان آن قلمروها و اراضى « اقطاعى » [2] روستائيان وابسته باراضى مزبوركه به لشكريان هزاره‌ها و صده‌ها و دهه‌ها داده شده بوده ـ ميگرديده.

از شرح «ياسا» كه در تاريخ جهانگشاى جوينى آمده چنين برميآيد كه «ياسا» مربوط به‌جملهٔ اتباع امپراطورى مغول ، اعم از صحرانشين و اسكان يافته ، بوده) مثلاً در شرح منقول توسط جوينى از « صاحب شغلى يا رعيتى»[3] و « بيغار نفسى » ايشان ، و شركت نه‌تنها مردان بلكه زنان در آن ، سخن رفته است[4]. حتى‌براى ـ برخى ازمقررات درجه دوم «ياسا» ، كه در محيط خاص مغولان و تركان ـ محيط

۱ـ تاريخ نخستين خانهاى (چهارگانهٔ) خاندان چنگيز. ترجمهٔ راهب ياكينف (بيچورين) از چينى ، ص ۲۳۱.

۲ـ در بارهٔ « اقطاعات لشكر » در ضمن بيان شرح ياسا در تاريخ جهانگشاى جوينى (مجلد اول ، ص ۲۳) سخن رفته است.

۳ـ همانجا ص ۲۵ ، مجلد اول.

۴ـ همانجا مجلد اول ص ۲۲.

دشت وصحرا ـ پدید آمده بوده ، از قبیل منع ورود به‌آب جاری ودست فروبردن در آن و لزوم ذبح دام بشیوهٔ مغولی (که سخت مورد نفرت مسلمانان بوده) برای آنان نیز اجباری شمرده میشده و متخلف بسیاست اعدام محکوم میگردیده[1] . بنابراین «یاسا» برای همهٔ اتباع اجباری بوده و شکی نیست که روستائیان اراضی «اقطاعی» نیز جزو افراد «هزاره‌ها» و «صده‌ها» و «دهه‌ها» ـ ی مربوط شمرده میشده‌اند.

حدس زده میشود که شیوهٔ تقید رعایا بمحل نام نویسی شان ـ مانند وابستگی صحرانشینان به‌واحدهای لشکری و قبیله‌ای ایشان ـ در ایران و کشورهای مجاور آن همزمان با سرشماری عمومی افراد ذکور که طبق یرلیغ خان بزرگ منکوقاآن در ۱۲۵٤ م . (۶۵۲ ه .)[2] صورت گرفت ـ معمول گشت . گریگور آکنرتسی (بابطوریکه بیشتر می‌پنداشتند : ماگاکیای راهب) میگوید اگر کسی از افرادی که نامشان در فهارس مالیات‌دهندگان ثبت شده بوده از محل فرار میکرد فراری را میگرفتند و می‌بستند و بیرحمانه چوب میزدند[3] . عادتاً به‌مجازات فراریان و بازگرداندن ایشان بمحلی که نامشان در آنجا ثبت گردیده بوده اکتفا کرده از سیاست اعدام که در «یاسا» برای این نوع جرائم مقرر گردیده بوده صرف‌نظر میکردند . ظاهراً عدهٔ فراریان فراوان بوده و کشتن همهٔ آنها از نظرگاه دولتی ـ که به اصل وابستگی روستائیان بزمین علاقه داشته ـ زیان‌بخش شمرده میشده .

در ایران ، سیاست تقید روستائیان که خود ناشی از انحطاط اقتصادی کشور و بویژه سقوط کشاورزی و کمبود کارگر ومالیات دهنده ـ یا بدیگر سخن بیغارکشان روستا بوده ـ باتشدید کلی فشار و ستمگاری فئودالها در عهد حکام خان بزرگ در ایران (۱۲۳۱-۱۲۵۶ م . = ۶۲۹-۶۵٤ ه .) و نخستین خوانین (ششگانهٔ) اولوس ،

۱ـ همانجا مجلد اول ص۱۶۱-۱۶۳ (در حکایت مربوط به اوکتاقاآن) ؛ جوزجانی ص ۳۹۷ .

۲ـ مشروح‌تر در اثر کیراکوس گنجهٔ ص۱۷۵ سخن رفته .

۳ـ گریکور آکنرتسی ص ۳۲۲-۳۲٤ .

(۱۲۰۶-۱۲۹۵ م. = ۶۹۰-۶۵۴ ه.) همزمان بوده است. عده‌ای از محققان مانند و. و. بارتولد[1] و آ. یو. یاکوبوسکی[2] و آ. آ. علیزاده[3] و آ. م. بله‌نیتسکی[4] و ب. ن. زاخودر[5] و همچنین نگارندهٔ این سطور[6] بابن نکته ـ که در عهد فوق‌الذکر وضع روستائیان بدتر شده بوده ـ اشاره کرده‌اند. مقید ساختن روستائیان به زمین ناشی از سیاست اجتماعی خانهای مغول بوده.

و. آ. گاردلوسکی فرضیه‌ای دارد که روستائیان خود بالاراده از آزادی نقل مکان استفاده نمیکرده‌اند زیرا که «وضع ایشان همه‌جا یکسان بوده»، وبدین‌سبب آزادی نقل مکان درنظر ایشان اهمیت نداشته و در عهد خانهای مغول روستائیان داوطلبانه و بالاختیارمقدمات تقید وابستگی خویش را بزمین فراهم می‌ساختند[7]. اگر تودهٔ روستائیان از آزادی نقل مکان استفاده نمیکرده و بدان نیازمند نمی‌بودند گمان نمیرود که قوانین‌سخت و مجازاتهای شدید بمنظور مقید ساختن ایشان بزمین لزومی پیدا می‌کرد. درواقع وضع روستائیان فقط از لحاظ حقوقی و رسمی یکسان بوده. ولی عملاً درقلمرو مالکان مختلف و نواحی گوناگون متفاوت بوده است.

شرحی که یاقوت و حمدالله مستوفی وحافظ ابرو دربارهٔ وضع جغرافیائی‌ایران میدهند نمودارآنست که اوضاع کشاورزان در قرنهای چهاردهم م. درایالات

۱- و. و. بارتولد، «نوشتهٔ فارسی» ص ۱۶ ببعد؛ و. و. بارتولد، «در تاریخ نهضتهای روستائی در ایران» ص ۵۸ ببعد.

۲- آ. یو. یاکوبوسکی، «جامعهٔ فئودالی آسیای میانه» ص ۴۹ و بعد. و همچنین در چند تألیف بعدی یاکوبوسکی.

۳- آ. آ. علیزاده، «درتاریخ جامعهٔ فئودالی‌در آذربایجان» CCNA، I، ص ۱۱۰ و دیگر آثار وی.

۴- آ. م. بله‌نیتسکی، «در موضوع روابط اجتماعی در ایران». ص۱۱۵ و بعد.

۵- ب. ن. زاخودر، «تاریخ شرق در قرون وسطی» ص۱۱۳ و بعد.

۶- ای. پ. پطروشفسکی، «حمدالله قزوینی» ص۸۸۸ و بعد (سال ۱۹۳۷) و دیگر تألیفات بعدی وی.

۷- و. آ. گاردلوسکی، «دولت سلجوقیان آسیای صغیر، ص۹۵-۹۳.

مختلف بسیار متفاوت بوده‌است ؛ ودربسیاری از مناطق- نسبت به‌آغاز قرن سیزدهم سخت به‌بدتری گرائیده و در برخی‌نواحی‌نیزبالنسبة روباعتلاء نهاده بوده[۱] . بنابراین در نواحی مختلف وضع روستائیان یکسان نبوده. انواع و میزان « بهره - مالیات » نیز در ایالات مختلف متفاوت بوده و در تالیف مالی‌خواجه‌نصیرالدین‌طوسی صریحاً باین نکته اشاره شده است[۲] . این‌را هم بگوئیم که حمدالله مستوفی‌قزوینی خاطر- نشان ساخته که اراضی دیوانی و موقوفه وضعشان از املاك خصوصی بدتر بوده است[۳] .

از مراتب فوق چنین نتیجه گرفته میشود که شرایط زندگی روستائیان در ایالات مختلف و در اقسام گوناگون متصرفات ارضی بهیچوجه یکسان نبوده و حق نقل‌مکان آزاد - اگر مقدور می‌بود - برای رعایا موهبتی‌واقعی‌شمرده میشده وایشان برای احیای آن بذل وکوشش مینموده‌اند. سخنان مندرج در یرلیغ‌غازان‌خان دایر براینکه رعایا از ولایتی بولایت دیگر نقل مکان میکرده‌اند و بدین‌سبب یرلیغ منع نقل‌مکان را تأیید میکند... خود گواه صریحی براین است[٤] . در « دستورالکاتب » گفته شده است که :

«چون مملکت خراب باشد ورعایا درویش‌حال‌حصول مال(مالیات) چگونه میسرشود و برتدبیر آنک یک نوبت یا یک سال رعایا را بمطالبت مال تکلیف کنند و آن بیچارگان آنچ باشد بدهند و دانند که بعدالیوم از چنان مخاطبات بل مخاطرات ایمن و سالم نخواهند ماند... و بملکی و بولایتی دیگر روند و شهری و موضعی دیگر را که در آنجا از چنین

۱- در فصل دوم این کتاب مشروح‌تر در این باره سخن رفته.

۲- خواجه نصیرالدین طوسی ، ص ۷۶۱ (§۸).

۳- در این باره رجوع شود به: ای. پطروشفسکی، «حمدالله قزوینی» ص۸۹۶-۸۹۵-۸۹۰- در آنجا از « تاریخ گزیده » نیز متونی نقل شده.

٤- این یرلیغ را بعد مفصلاً مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد.

مطالبات ایمن توانند بود وطن و مسکن سازند»[1].

بنابراین سخن از بی‌اعتنا بودن روستائیان نسبت به امر وابستگی و تقید بزمین بیجاست.

نظر «یاسا» نسبت به تابعیت فئودالی اینست که باید نسبت به شخص باشد نه زمین (یعنی فرد تابع شخص امیر و یا خان معینی باشد نه مقید و وابسته به زمین معینی) و سیاست تقید روستائیان بزمین در دوران نخستین خوانین چنگیزی ـ محتملاً بااین نظر مربوط بوده ـ نظری که بانص قوانین فقه اسلامی مخالف است. وجود این نظر را مستخرجی که دربالا از «افسانهٔ پنهان» آوردیم مصرحاً تأیید میکند. دیگر اینکه اصطلاح مغولی «اینجو» که در خاک اصلی مغولستان بمعنی اموال شخصی بزرگان (محل کوچ، دام، آراتهای وابسته به خان و بردگان) بوده در ایران و کشورهای مجاور آن مفهوم اموال شخصی اعضای خانوادهٔ خان را میرسانده. چنانکه گفتیم در ایران کلمهٔ «اینجو» (انجو) نه تنها به اراضی خاندان خان بلکه به تابعان (واسالهای) وی که در آن زمینها زندگی میکردند (نوکران) و روستائیان و شهرنشینان و شاغلان دیگر مشاغل که در تحت حمایت خانها و خاتونهای ایشان و شاهزادگان قرار گرفته «التجا» جسته بودند نیز بسط می‌یافته[2].

درمنابع موجود نمونه‌هائی نقل شده که هزاران نفر افراد مقید و تابع به شخص خوانین و یا بزرگان تعلق داشته‌اند[3] و چنانکه پیشتر یاد شد کلمهٔ «اقطاع» نه تنها اراضی بلکه افرادی را که در آن اراضی متمکن بوده‌اند نیز دربر داشته[4].

۱ـ رجوع شود به آخر مبحث بعدی: (گرایش بسوی تقید روستائیان در سیاست عهد غازان‌خان).

۲ـ دراین باره به فصل پنجم رجوع شود.

۳ـ وصاف. ص ۱۰۵. دراین باره مشروح‌تر در تألیف ای. پ. پطروشفسکی تحت عنوان «از تاریخ بخارا در قرن ۱۳» سخن رفته است، ص ۱۱٦-۱۱٤. در آنجا متن وصاف هم تجزیه و تحلیل شده.

٤ـ دراین باره به فصل ۵ رجوع شود.

ای. یا. زلاتکین در مقاله‌ای تحت عنوان «دربارهٔ ماهیت روابط پدرشاهی-فئودالی در میان اقوام صحرانشین» نظر ما را که در مقالهٔ سابق‌الذکر بیان کرده بودیم وقبلاً نیز ب. یا. ولادیمیرتسوف[1] ابراز داشته بوده - دایر براینکه تابعیت فئودالی در میان مغولان قرن سیزدهم صورت شخصی داشته[2]، رد میکند. ای. یا.- زلاتکین به‌طرح وگرتهٔ مجرد خویش تکیه کرده هیچ دلیلی در رد نظرما اقامه نمیکند و بهیچگونه تجزیه وتحلیل ملموسی نمی‌پردازد. طبق طرح مزبور چون وسیلهٔ اصلی تولید در جامعه های فئودالی‌صحرانشینی(مانند جامعه های اسکان یافته)زمین بوده، پس فرد صحرانشین فقط ممکن بود به زمین وابسته باشد نه به شخص ارباب و یا خان. بعقیدهٔ ای. یا. زلاتکین اگر کسی بگوید که ممکن است آرات به شخص ارباب و یا خان وابسته بوده - نقش زمین را، همچون وسیلهٔ اصلی‌تولید، رد و نفی کرده است[3].

ولی این نظر از آنجا ناشی شده که وی شیوهٔ تابعیت وتقید را ساده گرفته و مفهوم اقتصادی تابعیت فئودالی را باشکلهای حقوقی آن (که ممکن است بسیار متفاوت باشند) مخلوط کرده است. ای. یا. زلاتکین این‌نکته را که حتی در برخی از جامعه های فئودالی زراعت پیشه و اسکان یافته - مثلاً در روسیهٔ تزاری - فرد روستائی به شخص‌ارباب وابسته بوده و وی میتوانسته روستائی وابسته بخویش را از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر منتقل کند و یا بدون زمین بفروشد از نظر دور داشته - و حال آنکه مسلماً در این‌موارد نیز زمین کماکان وسیلهٔ اصلی تولید بوده است.

اما راجع به مغولان قرن سیزدهم باید بگوئیم که البته زمین(مرتع)ازلحاظ ایشان وسیلهٔ اصلی تولید بوده. ولی نخست در دوران جنگهای بین‌القبائل‌مغولان و زان پس در طی فتوحات عظیم ایشان و نقل و انتقالهائی که باجنگها و فتوحات

۱- ب. یا. ولادیمیرتسوف، «سازمان اجتماعی‌مغولان» ص ۹۷، ۱۱۱.

۲- مجلهٔ «مسائل‌تاریخ» سال ۱۹۵۵، شمارهٔ ۴ ص ۷۸ و بعد.

۳- همانجا.

مزبور ملازمه داشته اراضی مرتع از صورت مقادیر دائم و ثابت خارج شد. لااقل تا آغاز قرن چهاردهم م. مراتع فلان و یا بهمان فئودال صحرانشین مغول غالباً دستخوش دگرگونی میگردیده. وگذشته ازاین- چنانکه میدانیم - قشلاق و ییلاقهای مغولان در ایران گاهی صدها کیلومتر ازیکدیگر فاصله داشته ، وحال آنکه جماعت عشیرتی و یا قبیله‌ای آراتهای تابع فئودال صحرانشین ثابت و دایم بوده است. ظاهراً قوانین حقوقی مغولان در مورد تابعیت و تقید به شخص ، مربوط باین وضع و همچنین سازمان لشکری مغولان بوده است.

فاتحان کوشیدند تاقوانین حقوقی مزبور - یعنی وابستگی افراد به شخص ارباب و خان - را - که مغایر بافقه اسلامی بوده ، برعایای کشاورز ایران نیز بسط دهند. رواج نظر مغولان در مورد روستائیان تابع فئودال و اینکه ایشان را جزو اموال شخصی ارباب میدانستند موجب شد که در آن دوران گاه (نه رسماً ولی در زندگی روزمره) رعایای کشاورز ایرانی را بابرده هم طراز شمرند و چنین اختلاطی از لحاظ فقه اسلامی محال و غیر قابل تحمل بوده. در یرلیغ سال ۱۳۰۳ م. (۷۰۳ هـ.) غازان‌خان در بارهٔ تعیین اقطاع برای لشکریان تبصرهٔ جالب توجهی گنجانده شده که : اقطاع داران نباید روستائیان تابع خویش را بنده بخوانند. متن یرلیغ چنین است :

« و نگویند که رعایای این مواضع را باقطاع بما داده‌اند اسیر مااند »[۱].

اگر این نظر در بارهٔ روستائیان در میان بزرگان صحرانشین و لشکری مغول رایج نمی بود لزومی نداشت که در یرلیغ آنرا منع کنند.

در داستانی که پیشتر[۲] از تذکرهٔ حیات شیخ صفی‌الدین اردبیلی نقل کردیم[۳]

۱- جامع‌التواریخ ورق ٦٥٦.

۲- به‌فصل ٥ ، اواسط مبحث « اراضی‌ملکی » رجوع شود.

۳- مناقب شیخ صفی‌الدین اردبیلی. ورق b ۲۰۲.

موضوع تابعیت اسارت‌آمیز روستائیان در مقابل طلبکار نیز همچون تابعیت نسبت وام دهنده تلقی گشته «اسیری» نامیده شده است.

گرایش بسوی تابعیت وتقید روستائیان درسیاست غازان خان

البته یرلیغ مورخ سال ۱۳۰۳م. (۷۰۳هـ.) غازان‌خان تابعیت روستائیان و تقید ایشان را بزمین ابداع نکرده ، والا باین‌موضوع در یرلیغ اشاره ـ می‌شد. یرلیغ غازانی فقط مقررات «یاسای» چنگیزی را در منع حق‌نقل‌مکان تایید کرد. در یرلیغ مزبور چنین گفته شده :

« رعایای دیههای آبادان و خراب که بدیشان داده شده و از مدت سی سال باز متفرق شده و بشماره و قانون دیگر ولایات در نیامده پیش هرکس که باشد بازگردانند و اگر رعیت دیگر ولایات نیز پیش ایشان باشد نیز آن جماعت را بازگردانند والبته بهیچ‌وجه رعایای دیگر ولایات و مواضع را بخود راه ندهند و بعلت آنکه رعایای ولایت دوراند باترانی تعلق نسازند و بهیچ‌وجه ایشان را جمع نگردانند وحمایت نکنند و بدیههای خود راه ندهند »[۱].

دیگر اینکه در یرلیغ مزبور اقطاع داران را از اینکه خود سرانه رعایا را از دهی بده دیگرمنتقل کنند منع کرده و چنانکه پیش گفتیم‌ـ ایشانرا (اقطاع داران‌را) از اینکه رعایای ده خویش‌را بردهٔ خود بدانند برحذر داشته است. دیگر در یرلیغ چنین گفته شده :

«لشکریانرا برعایا زیادت از آن حکم‌نیست که ایشانرا برزراعت دیههای خود دارند و بهرهٔ مال و متوجهات دیوانی براستی از ایشان بستانند »[۲].

۱ـ جامع‌التواریخ ورق ٦٥٦. قرائت کلمهٔ « برانی » (؟) در همهٔ نسخ‌دشوار است.

۲ـ جامع‌التواریخ ورق٦٥٢.

بنظر ما یرلیغ غازان خان ـ غازان خانی که اسلام آورده بوده ـ کوششی بوده برای سازش دادن میان «یاسای» چنگیزی و فقه اسلامی ، بدین معنی که منع حق نقل‌مکان رعایا طبق « یاسا » در یرلیغ مزبور محفوظ مانده و در عین‌حال بموجب فقه اسلامی روستائیان از لحاظ حقوقی افـرادی آزاد شناخته شده‌اند. و این نکته تصریح شده بوده که مالکان حق ندارند خودسرانه روستائی را از دهی بده دیگر منتقل کنند و بمیل خود سرنوشت ایشان را تعیین نمایند و نباید آنان را بابندگان اشتباه کنند. بموجب یرلیغ غازانی روستائی نه به شخص مالک زمین بلکه بزمینی که نام وی در آن و فهرست مالیاتی محل قلمداد شده بـوده وابسته بوده است.
یکی از خصوصیات بارز سیاست داخلی غازان‌خان همانا کوششی است که وی برای سازش دادن میان یاسای مغولی و فقه اسلامی بعمل می‌آورده.

دیگر منابع دوران بعد از آن نیز از این جنبهٔ تقید روستائیان (یعنی وابستگی بمحل معینی که نام ایشان جزو افراد آن محل قلمداد شده) سخن میگویند. بدین ـ سبب وابستگی روستائی ایرانـی بزمین از لحاظ حقوقی از وابستگی و تقید روستائی گرجی و یا روسی ماهواً متمایز بوده. روستائی ایرانی وابسته بشخص ارباب نبوده بلکه به‌زمین مقید شده بوده و بالنتیجه کسی نمیتوانست وی را بدون زمین بفروشد ویا بدیگران منتقل کند ویا در وصیت‌نامه خویش ببخشد مگر اینکه این معاملات بازمین انجام گیرد ـ یا دقیق‌تر بگوئیم ـ روستائی باده و یا مزرعه خرید و فروش و منتقل میشده. ولی بدیهی است که آزادی شخصی روستائی جز جعلی حقوقی چیزی نبوده و این جعل برای دولت ضرورت داشته تا رسماً نص فقه اسلامی را نقض نکرده باشد. و عملاً روستائی موجودی بود وابسته و مقید و بی‌حق. اصل تثبیت خراج و مالیاتهای روستائیان یا بدیگر سخن « بهره ـ مالیات» ـ ی که در زمان غازان خان مقرر گشته بوده غالباً نقض میشده و مراعات و یا لغو آن کاملاً بسته باراده و میل مأموران دیوان مالیات ومالکان زمین بوده است.

یرلیغ غازانی از یک جهت دیگر نیز قابل توجه می‌باشد : باین‌معنی که در

آن دیگر سختی از سیاست اعدام علیه روستائیان فراری نرفته و به مجازات ایشان نیز اشاره‌ای نشده و ظاهراً تنبیه روستائیان بمیل و ارادهٔ مالکان دهات محول شده بوده. فقط گفته شده که فراریان باید به‌محل نام نویسی ایشان - (بنابراین به نزد مالکان) عودت داده شوند. در منابع بعدی نیز بهیچوجه و درهیچ جا - از سیاست اعدام بخاطر فرار روستائی تابع کلمه‌ای دیده نمیشود و فقط صحبت از باز گرداندن وی بمحل پیشین درمیان است و بس . . . اما توجیه این مقال آسان است : از قرنهای سیزدهم و چهاردهم فرار روستائیان بحد فوق‌العاده وسیعی رسیده بوده. رشیدالدین مواردی را ذکر میکند که «اکابر ارباب» چون وارد ولایت یزد -که املاکی در آنجا داشتند - شدند هیچیک از روستائیان خویش را در آنجا نیافتند. همه گریخته بودند. حتی‌محل باغات مالکان مزبور معین نبود زیرا باغات متروك و خراب و ویران شده اثری از آنها باقی‌نمانده بود[1]. مؤلف مزبور میگوید که یکی‌از مالکان به‌قریهٔ فیروزآباد ملکی‌خویش- در ولایت یزد- رفت تابهرهٔ مالکانه را جمع کند. ولی‌ازکدخدایان و رعایا اثری ندید : همه گریخته بودند. وهفده تحصیلدار مالیات «برات» بدست (گذشته از مالك ده) درآن ده نشسته بودند تا وجوه برات را از مالیات قریهٔ مزبور وصول کنند. این عده رجاله پس ازکوشش فراوان موفق شد درصحرا سه نفر از رعایا راکه مخفی شده بودند کشف کند. آنگاه :

« دشت بان و دو رعیت را ازصحرا . . . بدیه آورده و بریسمان درآویخته می‌زدند تا دیگران را بدست آرند. . و قطعاً میسر نشد»[2].

در چنین‌شرایطی‌اعمال سیاست اعدام درحق روستائیان فراری نه‌برای دولت سودمند بود ونه برای افراد فئودال- و میکوشیدند تافراریان را بیابند، بهروسیله‌ای شده ، بمحلی‌که نامشان درآنجا ثبت بوده بازگردانند. و باحتمال اقوی پس از بازگرداندن فراریان بمحل‌ایشانرا مورد تنبیه جسمانی قرارمیدادند.

۱- جامع‌التواریخ ، ورق ۶۲۸ .

۲- همانجا .

یک یرلیغ دیگر غازان‌خان - « در آبادان کردن بائرات » - حتی روستائیان املاک مالکان خصوصی‌و دیگرصاحبان اراضی را نیز از نقل‌مکان منع کرده و دیگر مالکان را از پذیرفتن اینگونه فراریان برحذر و ممنوع میدارد[1] از یرلیغ مزبور و همچنین دیگر منابع (بخصوص«دستورالکاتب») چنین برمیآید که روش‌مقید ساختن روستائی بزمین تنها در مورد رعایای اراضی‌اقطاع - لشکری اعمال نمی‌گشته بلکه دربارهٔ کشاورزان مقیم درانواع و اقسام املاک فئودالی‌معمول و مجری بوده است.

چنانکه از یرلیغ غازانی مستفاد میگردد مدت تفحص‌و جستجوی روستائیان فراری سی‌سال بوده است. واین مدت دیر بازی پس‌از آن نیزقانونی‌شناخته میشده. و لااقل این مدت سی‌ساله در قوانین بعدی گرجستان ، یعنی قوانین اتابک جنوب غربی گرجستان - مسختی (سام تسخه - ساآتاباگو) آق بوگی معروف (آغاز قرن پانزدهم م.)[2] محفوظ مانده بوده.

یرلیغ های مربوط به مقید ساختن افراد بزمین در زمان غازان‌خان وجانشینان وی چگونه مجری میشده ؟ مطالب مندرج در منابع موجود بریده بریده است ولی معهذا از آن اطلاعات ناقص، نیز چنین استنتاج توان کرد که حکومت ایلخانان بهرتقدیر ودرتمام مواردا‌قدامات شدیدی علیه روستائیان فراری بعمل‌می‌آورده‌اند.

رشیدالدین‌میگوید که برای بازگرداندن روستائیان فراری بسیاری که محال ثبت نام خویش را ترک گفته به نواحی دیگر رفته بودند مأموران ویژه‌ای گسیل میگشته‌اند. ولی مأموران مزبور ترجیح میدادند از فراریان رشوه گرفته مزاحمشان نشوند. ولی رشیدالدین میگوید که باوجود این مأموران مزبور حتی یک رعیت را هم نتوانستند بمحل و مکان وی باز گردانند. بدیهی است که این گفته اندکی

۱- جامع‌التواریخ ورق ۶۸۱ - ۶۸۰ . ولی‌مالکان حق‌داشتند رعایائی را که نامشان در هیچ‌محلی ثبت نشده بوده بپذیرند. محتملاً اینان ولگردان کهنه کار بوده‌اند.

۲- مجموعهٔ قوانین گرجی شاه واختانگ ششم - بخش « قوانین آق بوگی » ، ص ۱۰۷ و بعد. در این باره رجوع شود به : ن. بردزنی شویلی ، « مقالات » ص ۶۱ و بعد.

به بالغه آمیخته است[۱].

بهرتقدیر پیش از دوران غازان‌خان وضع چنین بوده. ولی در عهداو اقداماتی برای بازگرداندن فراریان بعمل میآمده است. رشیدالدین ضمن سخن از حال و روز روستائیان بم و کرمان که براثر تعدیات مأموران مالیاتی و لشکریان از هستی ساقط شده بودند میگوید:

«پای گریزشان بسته، بساط انبساطشان در نور دیده و پردهٔ ناموس و ننگشان دریده»[۲].

رشیدالدین معتقد بود که گناه فرار دسته جمعی رعایا بگردن مقامات محلی ولشکریان است وبدین سبب بفرزند خویش محمود حاکم کرمان فرمود تاروستائیان را بمحال اقامت پیشین ایشان بازگرداند و در عین حال تسهیلاتی را بایشان نوید داد ـ باین معنی که سه سال از خراج معاف گردند[۳]. ولی این مورد استثنائی بیش نبوده و انگیزهٔ آن جنبهٔ اجباری فرار روستائیان و فقر و بینوائی کامل ایشان شمرده میشده.

در زمان ایلخان الجایتوخان حادثهٔ پرسروصدائی که عده‌ای از مؤلفان از آن یاد کرده‌اند وقوع یافت: بسیاری از رعایای ولایت مرو و ابیورد بمتصرفات ملک هرات فخرالدین کرت گریختند و رشیدالدین بفرزند خود غیاث‌الدین محمد که قایمقام حاکم خراسان بوده نامه‌ای نوشت تا وی:

«مرویان آواره وباوردیان بیچاره را که ازجور کتاب و ظلم نواب از وطن مألوف و مقام معروف خود جلا کرده‌اند...»[٤].

بازگرداند.

۱ـ جامع‌التواریخ ورق ٦۲۲.

۲ـ مکاتبات رشیدی ص ۱۱. اشاره‌ای به‌تجاوزات مکرر لشکریان بناموس زنان رعایا که درجای دیگرهم مؤلف تذکرده است (فصل هشتم ـ ٤۱ نزل).

۳ـ همانجا ص ۱۲.

٤ـ مکاتبات رشیدی ص ۱٤٦.

در سال ۷۰۶ هجری (۱۳۰۶/۷ م.) ایلخان الجایتوخان از ملک هرات که تابع (واسال) وی بود خواست تا او رعایای ولایت مرو و ابیورد و سرخس و جام و خواف و همچنین صحرانشینان مغول نیکودری را که سرخودانه ـ محال کوچی را که درعراق برای ایشان معین شده بوده ترک گفته ـ به متصرفات کرت کوچ کرده‌اند بازگرداند. عدم اطاعت باین امر و نپرداختن خراج از طرف ملک هرات سبب شد که دو لشکرکشی تنبیهی ـ یکی تحت فرمان دانشمند بهادر و دیگر امیر بوجای ـ علیه ملک مزبور بعمل آید. در طی این دو لشکرکشی اکثر تابعان (واسالهای) ملک هرات علیه وی برخاستند و باچریک خویش به‌لشکریان ایلخان پیوستند. سرانجام در ۲۱ ذی‌القعده سال ۷۰۶ هجری (۲۳ ژوئن ۱۳۰۷ م.) شهرهرات تسلیم امیر- بوجای شد و ویران گشت و ساکنان آنرا تبعید کردند[1].

شایان توجه است که در داستان منقول ، منع نقل‌مکان در عین حال مربوط به‌روستائیان اسکان یافته (رعایا)و صحرانشینان می‌باشد. وافراد اخیرالذکرنیزحق نداشتند به‌خارج از محدوده‌ای که برای ایشان معین‌شده بوده کوچ کنند.

گذشته از مقاومت روستائیان (که بصورت فرار و عصیان در میآمده) پدیدهٔ دیگری نیز استقرار استوار شیوهٔ تقید رعایا را بزمین دچار دشواری می‌ساخته و آن احتیاجی بوده که برخی‌از فئودالها به‌زارع- مزارعه‌گر داشتند و بدین‌سبب باکمال میل رعایای فراری را بنزد خویش می‌پذیرفتند و این خود در یرلیغ غازان خان و داستانی که در بارهٔ ملک هرات نقل کردیم مسطور است.

پس از انقراض دولت هلاکوئیان در زمان جلایریان نیز وابستگی و تقید روستائیان بزمین و منع نقل‌مکان کماکان محفوظ مانده بوده. در «دستورالکاتب» غالباً باخباری دربارهٔ روستائیان فراری برمیخوریم[2]. درسدرك مزبور علت فرار رعایا

۱- شرح مفصل این وقایع درکتاب سیفی - ص ۵۴۱-۴٦٥ آمده.

۲- دستورالکاتب ورق ۱۱۹b ، ۱۲۰a ، ۱٦۷a-۱٦۷b ، ۱۷۷b ، ۱۸۳a ، ۱۹۸a ، ۱۹۸b ، ۲۰۰a ، ۲۲۹a ، (دوسند) و غیره.

بیشتر سنگینی مالیاتها و خراج بطورکلی و « تکلیفات » فوق‌العاده و بخصوص[1] «حوالات»[2] و زان پس خودکامگی وتحمیلات غیرقانونی و تعدیات «حکام» محل وگاه «خرابی» ولایت ـ ذکر شده است[3].

در اسناد یاد شده از خودکامگی‌وتجاوزات و ستمگریهای مالکان که موجب فرار رعایا میگردیده یاد نشده است. البته این سکوت دلیل‌براینکه صاحبان اراضی بروستائیان خویش‌ستم نمیکردند ـ نیست بلکه فقط گویای این نکته میباشد که دولت در روابط متقابل روستائیان و ارباب خصوصی‌املاك مداخله نمیکرده است. معهذا از اقطاع‌داران جداً میخواستند که روستائیان فراری را بمحل نام نویسی ایشان عودت ـ دهند[4]ـ همچنانکه درگذشته برلیغ‌غازانی‌در تعیین‌اقطاع «برای لشکریان» باین موضوع اشاره کرده بوده.

وابستگی زمین درعهد جلابریان

در زمان جلابریان نیزدولت مرکزی لاینقطع از حکام و ملوك فئودالی‌محلی میخواسته تا اقداماتی برای بازگرداندن روستائیان فراری بعمل آوردند[5]. برسبیل نمونه فرمانی راکه در بارهٔ اعادهٔ روستائیان فراری صادرشده بوده از آغاز تا پایان نقل میکنیم :

« دراین‌وقت استماع افتاد که رعایای فلان موضع بواسطهٔ کثرت حوالات[6] دیوانی‌و خرابی که از تنوع فترات بدیشان راه یافته جلاء وطن

۱ـ در بارهٔ این اصطلاحات به فصل ۸ رجوع‌شود.

۲ـ دستورالکاتب ورق ۱۱۹b.

۳ـ رجوع‌شود به : همانجا ورق۱۹۸a ، ۱۷۷b (گفته شده که فراریان را بازگردانند و برای جلوگیری‌از فرار در «قانون» ـ یعنی‌مقررات مالیاتی‌ولایت ـ تجدید نظر بعمل‌آورند.

٤ـ همانجا ورق ۱۸۳a (نوع دوم).

٥ـ همانجا ورق ۱۲۰a . ۱۹۸a ، ۲۰۰a ، ۲۲۹a.

٦ـ یا « بروات » و « حوالات ». به‌فصل۸ رجوع شود.

کرده بهرموضع متفرق شده‌اند باستظهار استمالت ایشان را این‌حکم نفاذ یافت تا بهرجا که رفته باشند بدلخوشی تمام بوطن مألوف آیند و بهیچ تفرقه وتردد بخود راه ندهند در رعایت و محافظت ایشان اهمال نخواهد رفت چند کدخدای کاردان بدیوان[1] آیند و احوال عجزه وانکسار خود بازنمایند تابتدارك اهتمام رود. حکام ولایات ایشان را بحمایت نگیرند[2] و بزودی تمام بوطن مألوف روانه گردانند»[3].

اکنون مستخرج دیگری از نظیر سند فوق‌الذکر ـ گزارش خواجه‌ای[4] دربارهٔ وضع رعایای ولایت همدان نقل میکنیم :

« رعایای همدان بهمه ابواب آسوده خاطر بوده بهیچ تفرقه و تردد راه ندهند و غایبان را استمالت داده بوطن مألوف آرند و بعمارت و زراعت مشغول گردانند چه بااصحاب دیوان مقرر شده که بعدالیوم در در رعایت و محافظت ایشان اهتمام‌نمایند و تعیین‌مال وتوجیه متوجهات بروجهی کنند که از عهده بیرون توانند آمد تا حقیقت دانند»[5].

از اسناد یاد شده بوضوح میتوان دریافت که :

۱ـ فرار روستائیان در نیمهٔ قرن چهاردهم نیز مانند زمان جلوس غازان خان به‌تخت سلطنت توسعهٔ عظیمی یافته بوده.

۲ـ برغم سخنان مقامات دولتی در بارهٔ «حمایت» و «محافظت» و «تشویق» (بازآمدگان)، معهذا برای بازگرداندن روستائیان فراری بمحال نام نویسی ایشان اعمال زور میشده و پذیرفتن فراریان در نقاط دیگر ممنوع بوده است.

در متون و منابع آمده ، که در قرنهای سیزدهم وچهاردهم آزادی نقل‌مکان

۱ـ محتملاً منظور دیوان حاکم و یا ملك محل‌است.

۲ـ در یرلیغ غازان خان مورخ سال ۱۳۰۳م. (۷۰۳هـ.) نیز این منع وجود دارد.

۳ـ « دستورالکاتب » ورق ۲۲۹a (نوع‌سوم).

٤ـ در نسخهٔ خطی لقب این شخص خوانا نبوده.

۵ـ دستورالکاتب ورق ۲۲۹a .

در قلمرو هلاکوئیان سخت در تحت فشار بـوده و مقامات دولت برای منع و قطع ولگردی اقداماتی بعمل میآوردهاند. مثلاً در فرهنگ شمس فخری در معنی کلمهٔ «گذرنامه» نوشته شده : «گذرنامه ـ مکتوب جواز که در راهها بنمایند وبگذرند». و این میرساند که داشتن چنین مکتوبی برای سیر و سیاحت و آمد و شد در جادهها ضروری بوده[۱]. ظاهراً کسانی که چنین مکتوبی راباخود نمیداشتند بازداشت میشدند و برای سفر رعیت بمحل دیگر اجازهٔ کتبی رئیس محل لازم بوده است.

یکی از اسناد عهد جلایریان ـ فرمان انتصاب پهلوان فخرالدین احمد بسمت امیرعسس اردوباد ـ این حقیقت را نشان میدهد. در فـرمان مزبور ، ضمن مطالب دیگر ـ بهامیرعسسان دستور داده شدهاست که :

«نوکران جلد تعیین کرده هرشب بمحافظت بازار مشغول گردد اگر کسی را از رنـود و اوباش بتردد ببیند گـرفته بعسس گاه برند تا او بتحقیق حال آن کس مشغول شده اگـر محل تهمت باشد موتوف داشته تأدیب و بازخواست بلیغ بجای آرد و اگر مردی پیشه کار یا از تهمت دور باشد رسم عسسی[۲] ستده رها کند»[۳].

اینک نمونهٔ دیگری از اینگونه: بنابگفتهٔ سیفی ملک شمس الدین اول کرت، ملک هرات :

«روزی . . . بگازرگاه میرفت چون بسر پل جوی انجیر رسید . . . از ملحدان دو تن را دید که برسر پل ایستاه بودند ازیشان پرسید که شما چه کسانید گفتند که غریبیم و از ابیورد آمدهایم . . . ملک عزالدین تولک

۱ـ شمس فخری ص۱۳٤ . نمونهای منظوم نیز بشرح زیر در معنی کلمه گذرگاه در آنجا منقول است (ص۱۳۵) :

در مسالک مسافر تقدیر   از نفاذش بدی گذرنامه

۲ـ جریمهای که بخاطر شب گردی میپرداختند. در بارهٔ یک معنی دیگر اصطلاحی «رسم» ـ «مالیات» «عوارض» بهفصل ۸ رجوع شود.

۳ـ دستورالکاتب ، ورق ۲۰۳a ـ ۲۰۲b .

راگفت که تحقیق احوال کن ... هریک را دویست چوب بزد گفتند که
ما ازقهستان آمده‌ایم برآن نیت که ملک شمس‌الدین را بقتل رسانیم».
باری پس از خوردن ..۲ چوب اعتراف کردند(یامجبور باعتراف کذب شدند)
که از عمال اسماعیلیان میباشند و از قهستان آمده‌اند[۱].

مثالهای بالا حاکی از فرط بدگمانی مقامات دولتی و میل ایشان به‌تحدید آزادی نقل مکان و سفر میباشد و ظاهراً این روش را باید با سیاست مقید ساختن افراد بمحل سکونت، که درآن زمان ازطرف دولت فئودالی اعمال میشده، مربوط دانست.

محققان عجالةً موضوع وجود وابستگی روستائیان بزمین و منع نقل مکان را در ایران درطی‌قرون بعد (ازقرن پانزدهم تا قرن هیجدهم) بالکل‌مورد مطالعه و تحلیل و تجزیه قرار نداده‌اند. ما نیز در اینجا به‌این مسئله نخواهیم پرداخت و فقط خاطر نشان میسازیم که لااقل در برخی نقاط ایران بقایای ممنوعیت نقل‌مکان برای روستائیان حتی درآغازقرن بیستم نیز وجود داشته. مثلاً محمدعلی‌جمال‌زاده مؤلف یکی از آثارفارسی در اقتصاد ایران (سال ۱۹۱۷) ضمن سخن از عوارض و مالیاتهای محلی میگوید:

« مثلاً در ولایات گروس وکردستان معمول بوده که رعایا در موقع تغییر محل‌و نقل‌مکان از ملکی به‌ملکی‌دیگر مجبور بودند مبلغ ۳٤ قران تا هشت تومان باختلاف بعنوان مطلق‌العنانی‌وآزاد بودن بحکومت یا پیشکارمالیه پرداخت ورقهٔ اجازهٔ نامه باسم تعلیقه دریافت دارند و بدون ورقهٔ مذکور هیچیک از رعایا حق تغییر محل‌نداشت»[۲].

فقط بعد از مشروطیت ایران این مالیات «مخالف آزادی فردی»[۳] تشخیص

۱- سیفی ص۲۰۲.
۲- جمال‌زاده، «گنج شایگان»، ص۱۲۱.
۳- همانجا.

داده شد ودر سال۱۳۳۳ هجری قمری (سال ۱۹۱۴/۱۵ میلادی) بااجازهٔ مجلس از طرف وزارت مالیهٔ ایران لغو گردید[1].

و بدینقرار در ایران سنت وابستگی رعایا بزمین مدتی فوق‌العاده دراز باقی و برقرار بوده[2].

۱- همانجا.

۲- بیاد دارم که درسال ۱۹۲۲ و یا ۱۹۲۳ حاکم گیلان آگهی در رشت منتشر کرد که رعایا از چهل روز قبل از عید حق ترك محل ندارند و دکترابوالقاسم خان فربد - از اطبای معروف رشت - زیر چند آگهی نوشت که مطابق قانون اساسی رعیت آزاد است هر کجا خواهد برود. دکتر را بدین سبب باز داشت کردند (مترجم).

فصل هشتم

بهره فئودالی و مالیات

ویژگیهای اقسام بهرهٔ فئودالی در ایران

در نتیجهٔ مطالعاتی که بیشتر در جامعه های اروپای غربی بعمل آمده تواتر اشکال و انواع بهرهٔ فئودالی را دانشمندان بقرار زیر دانسته‌اند:

۱- پرداخت بهره بوسیلهٔ کار و بعد.

۲- پرداخت بهره بوسیلهٔ محصول زمین و سرانجام

۳- پرداخت بهره بوسیلهٔ پول.

این تواتروترتیب - برحسب ویژگیهای تکامل کشورها - درممالک مختلف دچار دگرگونی شده. و از آنجمله در روسیه این تواتر برهم خورده. مثلاً شیوهٔ پرداخت بهره بوسیلهٔ کار (بیغار درملک خاص ارباب) درکشاورزی روسیه از زمانی که مجموعهٔ قوانین حقوقی «رُوسکایاپراودا» درقرن ۱۱ و ۱۲ میلادی در «روسیهٔ کیف» مدون گشت تادوران اخیرکه املاک خصوصی‌بوسیلهٔ روستائیان زرع میشده معمول بوده است.

در روسیه شیوهٔ بیغار درمزارع اربابی و پرداخت بهره بوسیلهٔ کار در سراسر دوران فئودالیته شیوهٔ رایج بوده و دراکثرممالک آسیای مقدم و میانه و بخصوص ایران این‌شکل بهره‌کشی‌نمی‌توانست برسایر اشکال تفوق داشته باشد زیرا زمینه برای نمو و اوج زراعتهای بیغاری در املاک اربابی‌فراهم نبوده و دراین‌باره پیشتر سخن رفت[1]. پرداخت بهره بوسیلهٔ محصول در ادوار اولیهٔ فئودالیته در ایران و

۱- به‌فصل ۶ رجوع شود.

بسیاری از جوامع آسیا برسایر اقسام بهره‌برداری تفوق یافت. در ممالکی که در حال وقفه بوده‌اند - مانند کشورهای فئودالی آسیائی (درگذشته) پرداخت بهرهٔ جنسی - بسبب ویژگی اقتصاد طبیعی - از دیگر اقسام پرداخت بهره مناسب‌تر بوده است.

در دوران مورد نظرما، پرداخت بهره به‌جنس- چنانکه ذیلاً میکوشیم‌نشان دهیم - در ایران برسایراقسام پرداخت (باکار و یانقدی) تفوق داشته ولی شیوهٔ منحصربفرد نبوده. و بموازات آن شیوهٔ پرداخت نقدی نیزاز قدیم بصورت فرعی‌در برخی‌نواحی مجاور شهرهای بزرگ تجاری و صنعتی و یا نزدیک ملتقای جاده‌های کاروانرو- متداول بوده است. در نواحی اخیرالذکر بهرهٔ ارضی تماماً و یا نصفی از آن نقداً پرداخت میشده.

گمان میرود که پیش از غلبهٔ مغول و بخصوص در قرنهای نهم و دهم - یعنی‌در زمانی که روابط کالا- پولی بمراتب وسیع‌تر از قرنهای سیزوهم وچهاردهم بوده - پرداخت بهرهٔ نقدی نیزدر ایران بیشتر متداول و معمول بوده است.

در این باره از روی ارقام وصولی مالیاتهای سالیانه سرزمینهای خلافت که ابن‌خلدون و ابن‌خردادبه و قدامی[۱] و همچنین وصاف نقل کرده‌اند میتوان داوری کرد[۲]. اطلاعاتی که جغرافیون عرب قرن نهم و دهم در این باره میدهند جالب توجه‌تراست. ابن‌حوقل‌میگوید که درفارس‌خراج‌اراضی‌تازمان‌قباد(۴۸۸-۵۳۱م.) پادشاه ساسانی جنسی بوده و سهمی از محصول مأخوذ میگردیده و در زمان وی، برای نخستین‌بار، مالیات نقدی در آن سرزمین مقررگشته بوده[۳]. بگفتهٔ طبری این عمل، نخستین‌بار، در زمان خسرواول انوشیروان، انجام شد[۴].

۱- رجوع شود به:
A. Von Kremer Culturgeschichte des orients مجلد اول ص ۲۶۶ و بعد

۲- وصاف ص ۴۴۴ - ۴۴۳؛ و A. Kremer. Über das Einnahmenbudget

۳- ابن‌حوقل. ص ۲۱۸-۲۱۷.

۴- طبری. دورهٔ اول- مجلد ۲. ص۹۶۰ و بعد؛ رجوع‌شود به‌نوندکه، ص۲۴۱.

بنا بگفتهٔ استخری که خود از مردم فارس بوده، در اواسط قرن دهم م. در بسیاری از نواحی (پیش‌رفتهٔ اقتصادی) «بهره ـ مالیات» نقدی و بصورت مبلغ ثابتی از هر «جریب بزرگ» (گریب)[۱] زمین ـ صرف‌نظر از نوسانات مقدار محصول ـ دریافت میشده. گزاف‌ترین مبالغی که بابت خراج اراضی‌ویا «بهره ـ مالیات» مأخوذ میگردیده در ناحیهٔ شیراز ـ که یکی‌از بزرگترین مراکزتولیدات کالائی و بازرگانی شمرده میشده ـ بوده است. در آنجا از هر جریب بزرگ‌گندم زارو یا جوزار ۱۹۰ درهم وبقولات ۱۹۲ درهم و بونجه‌زار $\frac{1}{2}$ ۲۳۷ درهم و پنبه‌زار $\frac{2}{3}$۲۵۶ درهم و تاکستان ۱۴۲۵ درهم مأخوذ میداشتند[۲]. ولی در عین‌حال در بسیاری از بلوکات فارس خراج اراضی بصورت محصول نیز ـ از قرار $\frac{1}{10}$ و $\frac{1}{4}$ و $\frac{1}{3}$ خراج به‌جنس دریافت می‌شده. در ایالت مزبور از اراضی زیز خراج به‌جنس گرفته میشده :

۱ـ اراضی متعلق به‌سران صحرانشین[۳] و یا دیگرمالکان محلی‌که در زمان فتح‌فارس بدست اعراب (۶۴۹-۶۴٤ م. = ۲۹ - ۲٤هـ.) خود داوطلبانه گردن باطاعت فاتحان نهادند.

۲ـ ازاراضی‌متعلق به‌دیوان ـ که اراضی‌مزبور را بمزارعه به‌روستائیان اجاره میداده.

در اراضئی‌که به شخص‌سلطان(آل‌بویه) تعلق‌داشته هردو شیوهٔ خراجگزاری یعنی‌جنسی‌ـ بصورت سهمی از محصول ـ ونقدی ـ بصورت مبالغ ثابت[٤] معمول‌بوده.

۱ـ درباره مساحت یک جریب رجوع شود به :

P. Schwarz' Iran im mittelalter T. III ۲ ص ۲۰۵ حاشیه ۲

در ایران جریب ۳٦۰۰ گز مربع بوده (= تقریباً ۲۹۰۰ متر مربع). ولی‌معلوم نیست مقصود از «جریب بزرگ» چیست، (درگیلان جریب ۱۰۰۰ ذرع مربع است. شاید جریب بزرگ در این حدود بوده ـ مترجم).

۲ـ استخری ص ۱۵٦ و بعد. رجوع‌شود به :

A. von Kremer. Culturgeschichte Desorient مجلد اول ص ۲۸۰

٤ـ استخری ص ۱۵۸ : رجوع شود به :

P. Schwarz. Iran im Mittelalter T. III ص ۲۰۵-۲۱۱

پس از غلبهٔ مغول بر اثر انحطاط عمومی اقتصادی ایران و بخصوص تنزل فاحش تولیدات کالائی و خرابی شهرها و افزایش گرایش بسوی اقتصاد طبیعی (که قبلاً از آن سخن گفته شد) [1] وصول بهره بصورت نقدی سخت کاهش یافت ولی بالکل از میان نرفت. گرچه در نتیجهٔ مطالعهٔ ارقام وصولهای مالیاتی به تومان ودینارنقره، که درنزهت‌القلوب حمدالله مستوفی‌قزوینی‌منقول میباشد، هرمحققی‌ممکن است تصور کند که در قلمرو دولت هلاکوئیان بهرهٔ نقدی بیشتر متداول بوده - و لااقل در مواردی که بصورت بهرهٔ متمرکز- یعنی خراج ارضئی که دولت دریافت میداشته (بهره - مالیات) - اخذ میگردیده چنین بوده.

بااینحال این تصور خطاست. ما بادلایل کافی‌میتوانیم چنین‌استنتاج ‌کنیم: هربارکه «بهره - مالیات» متمرکز رسماً به‌نقد حساب میشده، عملاً- در بسیاری و شاید دراکثر موارد - این‌محاسبه تسعیر[2] بهای محصولاتی‌بوده که به‌جنس‌مأخوذ میگردیده و بس. این که درنزهت‌القلوب حمدالله قزوینی‌میزان خراج دیوان به‌نقد یعنی تومان و دینار قلمداد شده نیز نباید ما راگمراه کند. البته مالیات صنعتگران و بازرگانان شهری (یعنی تمغا) نقداً وصول میشده. ولی وصول خراج از نواحی کشاورزی صورتی دیگر داشته.

از منابع مختلف چنین مستفاد میگردد که خراجهای مزبور اکثراً به جنس دریافت میشده. ظاهراً ارقام خراج که در اثرحمدالله قزوینی‌منقول‌است، بهای خراج محصولات کشاورزی راکه از رعایا دریافت میشده نیز - از قبیل غله و شراب و ابریشم و دام و غیره - به‌نقد، شامل بوده. بدیگرسخن سهم مهم (و شاید قسمت اعظم)مالیاتهائی که ازمردم روستا گرفته میشده وبه‌نقد محاسبه وقلمداد شده عملاً بصورت محصول مأخوذ - میگردیده.

۱- به‌فصل اول رجوع شود.

۲- دربارهٔ تسعیر بهای گندم ازطرف دیوان رجوع شود به‌جامع‌التواریخ ورق ٦٣٣ و «مکاتبات رشیدی» ص ۲۰.

جدول شمارهٔ ۱۲

ابواب‌المال	طمغا	خراج ارباب	مال و خراج دیوانی	مواشی	ثمار[۱]وقبانی (؟)	فحالة[۲](؟)	چریک	قلان[۳]بجهة امراء خان صادرآو وارداً
تستر (شوشتر)	معاف	خالی	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الف دینار	معاف	خالی	۱۰ نفر	۲۰۰ دینار
دست‌آباد	«	از ۱۰ جریب ۱ جریب	« « «	۴۰۰ دینار	«	«	نفران	۲۰ «
مشکوک و عمره	«	« « « «	« « « «	الف دینار	«	«	۵ نفر	۵۰ «
اهواز	«	« « « «	« « « «	۵ الف دینار	«	«	۱۰ نفر	۱۰۰ «
دوبندار	«	« « « «	« « « «	الفی دینار	«	«	۳ نفر	۳۰ «
بیات	«	« « « «	« « « «	۳ الف دینار	«	«	۵ نفر	۵۰ «
دسفول(دزفول)(کذا)	«	« « « «	« « « «	الف دینار	«	«	نفران	۵۰ «
منگره	«	« « « «	« « « «	۳ الف دینار	«	اربعمائه‌دینار	نفر	۳۰ «
مهما	«	« « « «	« « « «	الفی دینار	«	الف دینار	نفر	۲۰ «
حویزه	«	« « « «	« « « «	۱۰ الف دینار	از ۱۰ من ستاً	خالی	۵ نفر	۶۰۰ «
دورق	«	« « « «	« « « «	الفی دینار	معاف	«	۳ نفر	۵۰ «

۱ـ (مؤلف این کلمه را ثمار خوانده است ـ مترجم).

۲ـ مؤلف کتاب وهمچنین ناشر مکاتبات رشیدی در مقابل «نحالة» علامت سئوال گذاشته‌اند ـ نحالة بمعنی تربیت زنبور عسل است.

۳ـ قلان = قسمی خراج که درشیروان میگیرند (فرهنگ ناظم‌الاطباء نفیسی).

دلیل آنکه واقعاً وضع چنین بود اینست که در زمان غازان‌خان جدول جدید خراج برای ایالت خوزستان تنظیم و مقرر شد. مواد جدول مزبور به نامه‌ای که رشیدالدین به‌فرزند خویش‌شهاب‌الدین حاکم خوزستان نوشته منضم‌است[1] (به‌جدول شمارهٔ ۱۲ رجوع‌شود).

از جدول مزبور پیداست که در دوران غازان‌خان همهٔ شهرهای خوزستان از تمغا معاف بوده‌اند. این اقدام کاملاً باسیاست غازان خان ـ که میخواست بوسیلهٔ تفویض اینگونه تسهیلات شهرهای خراب شدهٔ خوزستان‌را ـ که زمانی‌ثروتمندترین ناحیهٔ غرب ایران بوده ـ احیاء کند ـ مطابقت داشته[2]. حمدالله قزوینی که تقریباً چهل‌سال بعد کتاب خویش‌را برشته تحریر درآورده‌ در شرح‌اوضاع خوزستان سخنی از تمغا نمی‌گوید.

بنابراین‌خراج خوزستان منحصر به مالیات و خراج اراضی («خراج» مترادف «مال») و دیگر مالیاتهائی که از مردم روستا گرفته میشده ـ بوده است و از جدول مزبور پیداست که خراج اصلی وکلی ـ یعنی خراج اراضی ـ فقط به‌جنس و غله و بصورت «مقاسمه» یعنی سهم معینی از محصول ـ دریافت میشده به‌اینطریق که: از اراضی اربابی، از هرده جریب یک جریب. و از اراضی دیوانی از هرده جریب شش‌جریب[3]. در اینجا جریب بمعنی «خروار» فارسی است (= ۱۰۰ من تبریز یا

۱ـ «مکاتبات رشیدی» ص۱۲۲-۱۲۱. جدول تحت عنوان «جدول وجوهات دیوانی خوزستان برحسب پروانچه ما آنست» نقل شده. طبق برلیغ غازان خان جدول بفرمان رشیدالدین بر «صحیفهٔ ازسس» منثور شده بود (جامع‌التواریخ ورق ٦٣٤).

۲ـ رجوع شود به: «حدودالعالم» متن فارسی ص b ۲۸ : «خوزستان ـ ناحیتیست مشرق وی پارس است و حدود سپاهان و جنوب وی دریاست و بعضی از حد عراق و مغرب وی بعضی از حدود عراق است و سواد بغداد و واسط و شمال وی شهرهای ناحیت جبالست و این ناحیتیست آبادان و بسیار نعمت‌تر از هرناحیتی که بدو پیوسته است».

۳ـ در سبب این تفاوت رجوع‌شود به‌فصل هشتم این کتاب، پایان مبحث «خراج ارضی در عهد ایلخانان و اقسام و اصطلاحات آن».

۲۹۰ کیلوگرم) نه واحد سطح .

اما راجع بهاینکه خراج به جنس گرفته میشده... این خود از متن نامهٔ سابق‌الذکر رشیدالدین پیداست. در آنجا چنین نوشته شده :

«هرچه طمغا وثمار است بکلی معاف کرده‌ایم، وهرچه خراج است از ده یک مقرر شده مشروط برآنک بجنس ستانند تا موجب خرابی نباشد و مردم بزراعت میل کنند و سبب عمارت ولایت گردد »[1].

اندکی دورتر میگوید :

« و منال دیوانی از ده خروار شش خروار بجنس ستانند و چهار خروار بحق‌الحراثت و التعب بررعیت مقرر گردانند»[2].

اما خراج ثمار (که درچاپ لاهور«تمار» نوشته شده)... شاید این مالیاتی بردرختان بارور[3] ومترادف مالیات «باغ شماره»، که در «دستورالکاتب» آمده ، بوده. چنانکه از جدول مال وخراج خوزستان پیداست ، مالیات مزبورنیزبقرار عشرمحصول بهجنس دریافت میشده. اما راجع بهمالیاتهائی که نقداً مأخوذ میگردیده، بطوریکه از جدول سابق‌الذکر مستفاد میگردد مجموع آن درسراسرخوزستان رقم ناچیزی را تشکیل میداده ـ مثلاً درتمام بلوکات آن خطه از مواشی جمعاً ۳۰۰۴۰ دینار دریافت میشده. و چون جمع کل وصولی مالیات خوزستان ، بنابگفتهٔ حمدالله قزوینی، بمبلغ ۳۲۵۰۰۰ دینار بالغ میگردیده[4]. این رقم را باارقام سابق‌الذکرجدول رشیدالدین، فقط در صورتی میتوان سازش داد که بگوئیم... ۳۲۵ دینارجمع کل همهٔ مالیاتها ـ بوده ـ نه‌فقط مالیات نقدی ـ ومالیات جنسی را هم به‌نرخ بازار غله وغیره تسعیر کرده

۱ـ مکاتبات رشیدی ـ ص ۱۲۱ .

۲ـ همانجا .

۳ـ « ثمار » جمع «ثمر ». اگراین حدس صحیح باشد «تمار» چاپ لاهور همان «ثمار» است. (شاید « تمار » بمعنی خرما فروشی » یا « نخل کار » باشد. مترجم).

۴ـ دستورالکاتب ورق ۲۲۵b - ۲۲۵a .

در جمع کل منظور داشته‌اند و فقط کمتر از عشر مبلغ کل به‌نقد و باقی - یعنی بیش از نود درصد آن - بجنس وصول میگردیده (۳۱۸۰۰۰ دینار از ۳۲۵۰۰۰۰ دینار)[۱].

مندرجات دیگر منابع نیز بهمین استنتاجها منجر میشود. بنا بگفتهٔ سیفی در در سال ۷۲۱ هجری:

« بفرمان ملکزادهٔ اعظم شمس‌الدین و الحق ... لشکر منصور هراة فراه را بتاختند و بسیاری را ازفراهیان و بلوچان بقتل‌آورد و سبب آن بود که امیرخراسان امیرحسین بجهت سپاه هراة مبلغ پنجهزارخروار غله برملک ینالتکین از متوجهات (مالیات و خراج) ولایت فراه حواله کرد ...»[۲].

رقم پنجهزار خروار بنظرملک ینالتکین گزاف آمد و وی باوزیران ونزدیکان خویش کنکاش کرد که جواب امیرملک شمس‌الدین راچگونه گوید. وایشان توصیه کردند که:

« در جواب ملکزادهٔ اعظم شمس‌الحق و الدین بنویسد که آخر سال است[۳] و غلهٔ ما سپری شده یک ماه دیگر راکه غلات را رفع کنیم آنچ واجب این ولایت باشد بفرستیم »[۴].

در این داستان چیزی که برای ماجالب توجه میباشد این است که‌در خراسان نیزخراج ومالیات نواحی روستائی به‌جنس دریافت میشده.

در ولایت کوفه نیزچنانکه حمدالله مستوفی میگوید:

۱- دراصل چنین نوشته شده: « مشروط برآنکه بجنس بستانند »: مکاتبات رشیدی ص ۱۲۱.

۲- سیفی ص۷۸۳.

۳- پایان سال شمسی کشاورزی ایرانی بگفتهٔ « ارشادالزراعة » (نسخهٔ خطی پشچروا ورق ۶۷). در جلگهٔ بسیارگرم سیستان - که فراه درآنجا واقع است - گندم در ۲۰ جوزا(۲۰ خرداد) میرسیده.

۴- سیفی ص ۷۸۳.

« از زراعت شتوی و صیفی ثلثی دیوان و ثلثی بانی یعنی زراعت فرماینده و خرج دهنده و ثلثی برزگر تصرف نمایند »[1].

و بنابراین درآنجا هم خراج و مالیات به‌جنس دریافت میشده. در فارس خراج ولایت (مقصود نقاط روستائی میباشد) بصورت « محصول » - یعنی به‌جنس- و در شهرها نقداً (تمغا) وصول میشده[2].

در مجموعهٔ «دستورالکاتب» سندی نقل شده ، که :

« دیه فلان را از ناحیهٔ مهرانرود ببیع شرعی خریده‌ایم»[3].

این ده برای سلطان اویس جلایری ابتیاع شده بوده... به‌رئیس و رعایا امر شده بود که سال بسال بو کلای املاك خاصهٔ دیوانی حساب عواید خاصه ـ از آذوقهٔ و غلات وآنچه در برابر دیوان بعهده دارند ـ بدهند[4].

از « مکاتبات رشیدی» چنین بر میآید که رشیدالدین نیز درآمد املاك بسیار خویش، یا بدیگر سخن بهرهٔ فئودالی‌آن اراضی را بیشتر به جنس دریافت میداشته. بخش مهم و شاید اعظم غلات و میوه‌های املاك رشیدالدین برای رفع نیازمندیهای دستگاه اقتصادی و افراد خانوادهٔ مالك مزبور و خدام و نوکر آن و مباشران وغیره وی مصرف می‌شده. در نامه‌ای کـه رشیدالدین به فرزند خویش مجدالدین نوشته میوه‌های فراوانی را نام برده که می‌بایست برای زمستان تهیه شود و از املاك‌آن وزیر مورخ طبق فهرست خاصی توزیع و ارسال شود. در فهرست مزبور ضمن میوه‌های دیگر از ۵۰۰۰ من انگور و ۶۲۰۰۰ من انار و ۳۷۰۰ من سیب و ۹۰۰۵ من مویز و ۴۵۰۰ من کشمش و ۹۰۰۰ من گلابی و ۷۰۰۰ من به‌ه و ۵۶۰ جریب (۵۶۰۰۰ من)هندوانه و ۲۱۳۰ جریب (۲۱۳۰۰۰ من) خربزه و ۱۰۰۰۰۰ من

۱ـ نزهت‌القلوب ص۳۱.

۲ـ همانجا ص۱۱۳.

۳ـ « دستورالکاتب » ورق ۱۰۱a.

۴ـ همانجا ورق ۱۰۱b.

خرما و ۲۰۰۰۰ دانه نارنج و ۲۰۰۰۰ دانه لیمو و ۶۰۰۰ دانه نفاش و ۳۰۰۰ من شفتالو و ۵۰۰۰ من انجیر و دیگر میوه‌ها و عصارهٔ میوه ، یاد شده است[1] . این که این همه میوه‌های فراوان در محل زمستانی رشیدالدین خریداری نمیشده و از املاکی که وی درنقاط مختلف داشته ارسال میگردیده خود گواه برآن است که آن وزیر مورخ عواید املاك ، یا بعبارت دیگر ، بهرهٔ فئودالی را به جنس دریافت میداشته است.

مقدار بسیار کلانی غلات ودیگر اجناس که بطریق فوق گرد میآمده بصورت «انعام» و «هدیه» برای متنفذان و بویژه روحانیان عالیمقام[2] و یا بشکل «ادرار» به تابعان و نوکران (واسالهای) رشیدالدین و خدام وی و علما و مأمورانی که در املاك موقوفهٔ وی انجام وظیفه میکردند توزیع میگردیده[3] . من باب نمونه «انعام»-ی را که رشیدالدین برای شیخ صفی‌الدین اردبیلی شیخ معروف درویشان معین کرده بوده نقل میشود : گندم ۱۰۵ جریب (= ۱۰۵۰۰۰ من تبریز) ، برنج سفید ۳۰ جریب (= ۳۰۰۰۰ من) ، روغن گاو ۴۰۰ من ، عسل ۸۰۰ من ، دوشاب ۱۰۰۰ من[4] ، ماست ۲۰۰ من ، شکر ۴۰۰ من ، شکر سفید (یا نبات) ۱۰۰ من ، گلاب ۳۰ قاروره ، گاونر ۳۰ راس ، گوسفند ۱۳۰ راس ، غاز ۱۹۰ ، مرغ ۶۰۰ ، عنبر ۵۰ مثقال ، مشك ۵۰ مثقال ، عود ۱۰۰ مثقال ، وجه نقد ۱۰۰۰۰ دینار. طبق فهرست سرشکنی که در نامهٔ رشیدالدین منقول است ارسال این اجناس می‌بایست از املاك رشیدی واقع در نواحی تبریز و خلخال و شاهرود و دریغ وآستارا و سراو (سراب) وپشکین (مشکین) و اردبیل صورت گیرد[5] .

۱- مکاتبات رشیدی ص ۲۰۷-۱۹۸.

۲- همانجا ص ۱۵۹-۱۵۶ ، ۱۷۴ - ۱۷۲ ، ۲۵۱-۲۴۷ ، ۳۱۴-۳۱۲.

۳- همانجا ص ۴۰-۳۴ ، ۲۵۹-۲۵۶.

۴- درمقالهٔ ما تحت عنوان «دستگاه اقتصادی فئودالی رشیدالدین» (ص ۱۶۳ ح ۱۰۳) اشتباهی رخ داده و بجای ۱۰۰۰ من دوشاب ۱۰۰ من نوشته شده.

۵- مکاتبات رشیدی ص ۲۷۲-۲۶۵.

انعامی که رشیدالدین برای متولی بیمارستان دارالسلم شیراز و موقوفه بیمارستان مزبور یعنی « افلاطون دهر و ارسطوء عصر » محمدبن الیاس طبیب دانشمند تعیین نموده مرکب بود از: ۴۰۰ جریب مضاعف(= ۸۰۰۰۰ من تبریز) گندم و ۳۰۰ جریب مضاعف (= ۶۰۰۰۰ من) جو و ۳۰۰ جریب مضاعف (= ۶۰۰۰۰ من) برنج و ۱۰۰۰۰ دینار وجه نقد و ۵۰ قطعه منسوج اسکندریه (الاجناس الاسکندرائی) و جامهٔ دوخته مع فروه (خز) یک دست و یک بغل (قاطر) «پیش کش اتابک یوسف شاه ملک لرستان مع سرجی جیلگری عمل شیراز» و یک رأس اسب عربی « فرس کهرعبادی پیش کش اعیان بغداد مع سرج ادیم جیلگری». گذشته از این رشیدالدین «ادرار»-ی سالیانه(سهمی از بهرهٔ فئودالی) بقرار زیر معین کرد: ۶۰ جریب مضاعف (= ۱۲۰۰۰ من) گندم ، ۱۰۰ جریب مضاعف (= ۲۰۰۰۰ من) جو، ۴۰ جریب مضاعف (= ۸۰۰۰ من) برنج ، ۱۰۰۰۰ دینار وجه نقد ، یک اسب بازین و برگ (مع سرج) ، فروه سنجاب مع وجه صوف مربع از هررنگ که خواهد و یکدست ثیاب حوالهٔ اوقاف بلدهٔ یزد(که توسط رشیدالدین اداره میشده) از هرقماش که خواهد. ضمناً تحویل غله بعهدهٔ املاک رشیدی واقع در رامجرد و بیاض و فیروزآباد و کربال فارس حواله شده بود[۱].

رشیدالدین برای «ملک الاطباء ، قدوة الحکماء» ابن مهدی متولی «دارالشفای» همدان - بیمارستانی که در زادگاه خویش تأسیس کرده بود - «ادرار ابد»-ی بقرار زیر تعیین نموده : سالیانه ۵۰ جریب (= ۵۰۰۰ من) غله از محصول قریهٔ زاهد-آباد و ۲۰۰۰ دینار وجه نقد[۲]. مولانا صدرالدین محمد ترکه بپاداش کتابی که در بارهٔ رشیدالدین نوشته بود «عطیه»-ای مرکب ازمنسوجات اسکندرائی و ونیزی (بُندقی) و روسی و غیره و همچنین ۴۰۰ جریب گندم و ۵۰۰ جریب جو و ۳۰۰ جریب برنج از وزیر مزبور دریافت داشت و تحویل این اجناس را رشیدالدین بعهدهٔ

۱- همانجا ص۲۵۶-۲۵۲ .

۲- همانجا ص۲۵۹-۲۵۶ .

بلوکات دستجرد و کوزه‌کنان و گندمان و کربال فارس حواله کرده بود[1].

پرداخت مواجب کارمندان کشوری دیوان بوسیلهٔ «حواله و بروات» ـ ی که بعهدهٔ خزانه‌داریهای محلی صادر میگردیده صورت میگرفته و خزانه‌داریهای مزبور بخشی از مبلغ بروات را نقداً و بخشی را به‌جنس ـ غله ـ پرداخت میکردند[2] (وبدیهی است این مبالغ را بحساب خراج و مالیات مرسوم ویا عوارض فوق‌العاده از روستائیان جمع‌آوری میکردند) و بجای «ادرار» یا مستمری نقدی مأموران کشوری وروحانیان نیز قریه‌هائی که معادل آن عایدی داشته بایشان داده میشده[3]... این مراتب نیز بوضوح تمام نشان میدهند که در دورهٔ مورد نظر ما گرایش بسوی اقتصاد طبیعی افزایش یافته بوده. مالیات دامداری (مواشی ، تُپچور) صحرانشینی و همچنین دامداری مردم اسکان یافته نیز در اواسط قرن چهاردهم م. به جنس مأخوذ میگردیده : بنابفرمان سلطان اویس جلایری همهٔ ساکنان «دیه» و«اوبه» (اُبه) ـ ها ـ اعم از اسکان یافته وصحرانشین ـ می‌بایست سالیانه از انواع دامها ـ شتر و اسب و دامهای بزرگ شاخدار و گوسفند و خر ، باستثنای حیوانات باربر وگاوان کاری (گاوان عوامل ، یعنی گاوهائی که درشخم زمین مورد استفاده قرار میگرفته‌اند) از هرصد رأس یک رأس[4] بدهند و در زمان هلاکوئیان نیز این ترتیب برقرار بوده.

این ترتیب بعدها هم دوام داشته. در سال ۸۲۲هـ. (۱۴۱۹ م.) بهره‌ای که سالیانه از طرف ملوك فئودال مازندران به سلطان شاهرخ تیموری پرداخته میشده از قرار ۴ خروار ابریشم سرخ و سفید بوزن استرآباد یعنی ۴۰ من در

۱ـ همانجا ص ۲۴۴ـ۲۴۰.

۲ـ «دستورالکاتب» ورق ۱۹۸a : رعایا بدون «برات» و دستور و «حوالت» وی (شمس‌الدین‌حاکم) به‌هیچ موجودی حتی یک دانگ نقد و یا یک من غله ندهند.

۳ـ این تبدیل را با کلمهٔ عربی «مقاصه» ادا میکرده‌اند. در بارهٔ «مقاصه» مفصلاً در «دستورالکاتب» (ورق ۲۲۴b ـ ۲۲۱a) سخن رفته. به‌فصل پنجم رجوع شود.

۴ـ همانجا ص ۲۰۱b.

هرخروار[1] بوده وگذشته از آن مازندران می‌بایست در زمان جنگ. ۲۰۰ مرد لشکری و ششصد بارشتر غله برای علوفه[2] لشکر[3] بدهد. درسال ۸۷۸ هجری(۱۴۷۳/۷۴ م.) خراج سالیانهٔ مازندران به سلطان آنزمان آن یعنی اوزون حسن آق‌قویونلو بمیزان ۱۲۰ خروار ابریشم مقرر گردیده بوده[4].

بنابراین میتوان چنین استنتاج کرد که در دوران موردنظر پرداخت بهرهٔ جنسی بردیگر اقسام پرداخت تفوق داشته. معهذا بهرهٔ نقدی ـ بااینکه بر روی هم جنبهٔ فرعی داشته در برخی از محال که تولیدات کالائی پیشرفت کرده بوده محفوظ مانده بوده. در یرلیغ غازان‌خان در ترتیب وصول خراج ـ یرلیغی که رشیدالدین متن آنرا نقل کرده ـ بوضوح تصریح شده‌است که در بعضی‌نقاط خراج ومالیات به«وجوه‌العین» و در برخی نقاط دیگر «به‌جنس» تعیین شده بوده[5].

پرداخت بهره بوسیلهٔ کار نیز همچون شیوهٔ فرعی بهرهٔ فئودالی بموازات بهرهٔ جنسی و بهرهٔ نقدی ظاهراً در همه‌جا متداول بوده ـ ولی نه بشکل بیغار روستائیان در املاك خاصه اربابی و دستگاه اقتصادی شخصی‌فئودالها (زیرا فئودالهای ایران چنین‌دستگاهی‌را واجد نبوده ویا تقریباً نداشتند) بلکه بصورت کاراجباری روستائیان (ط.ق سرشکن خاص) بسود مالك فئودال و دیوان وجود داشته[6].

بدین‌طریق در دوران موردنظر ما هرسه قسم بهرهٔ فئودالی وجود داشته ولی

۱ـ من‌استرآباد در این‌ایام برابر است با ۱۴۴۰ مثقال که اندکی پیش از ۵/۵ کیلو گرم میشود. رجوع‌شود به«گنج شایگان» جمال‌زاده ص ۱۶۷. بظن غالب ـ چون اغلب اوزان و مقادیر محلی بسیار قدیمی است ، در زمان قرون وسطی هم وزن مزبور بهمین قرار بوده.

۲ـ ظهیرالدین مرعشی‌ص ۴۷۲.

۳ـ جامع‌التواریخ ورق ۶۳۶ـ۶۳۴.

٤ـ ظهیرالدین مرعشی‌ص ۵۲۸.

۵ـ جامع‌التواریخ ورق ۶۳۶ - ۶۳٤.

۶ـ رجوع ببعد شود.

بهرهٔ جنسی بردو دیگر تفوق داشته و حال آنکه آن دو ـ بهرهٔ نقدی و بیغار ـ واجد اهمیت ثانوی و فرعی بوده‌اند.

در ایران قرون وسطی تعیین خط فاصل و مرز مشخصی میان بهرهٔ فئودالی و مالیات دیوان امری بس دشوار بوده. میدانیم که در اراضی دیوانی مالیات و بهره مطابقت داشته. در اراضئی که دیوان به مالکان اهداء کرده بوده بهرهٔ فئودالی مجموع همان خراج و مالی شمرده میشده، که دیوان حق وصول آنها را به مالکان تفویض ـ کرده بوده. جائی دیده نشده که خراج و مال تعهدی رعایای فلان و یا بهمان ناحیه دراراضی دیوانی و شخصی متفاوت بوده باشد.

تفاوتی که بین اراضی دیوانی و دیگر اقسام مالکیت فئودالها نسبت به زمین وآب وجود داشته از لحاظ مشروط بودن وبا غیر مشروط بودن حقوق صاحبان زمین بوده نه اختلاف در مالیات و خراج پرداختی رعایا. منابع ما برای اقسام مختلف مالکیت فئودالی ناحیه‌ای واحد بطور کلی خراج و مال واحدی را ذکر میکنند. از روی اصل تأدیه مالیات به دیوان و یا مالک نمیتوان موضوع مال و خراج رعایا را مشخص نمود و به دو گروهشان تقسیم کرد، زیرا که حق اخذ مالیات وخراج واحدی (جز در موارد نادر مثلاً مالیات یام) از روستائیان، در موارد مختلف، (برحسب اینکه زمین دیوانی، اینجو، اقطاع، وقف و یا ملک شخصی بوده) گاه به دیوان گاه به شخص ایلخان و گاه به شاهزادگان و امیران وملوك تابع (واسال) ایلخان وگاه به اولیای موقوفات و گاه به مالکان خصوصی تعلق داشته.

بنابراین در ایران قرون وسطی دو نوع بهرهٔ فئودالی متمایز از یکدیگر وجود داشته:

۱ـ بهرهٔ متمرکز یا تمرکز یافته (بهره ـ مالیات) که از رعایای اراضی دولتی (دیوانی) بوسیلهٔ دستگاه مالیاتی دولت، بصورت خراج زمین دیگر ومالیاتها مأخوذ میگردیده. این بهرهٔ متمرکز را حکومت مرکزی به خدمتگزاران وغیره، یعنی بهمان فئودالها و مأموران و سران لشکری وهمچنین روحانیان، برسم «نان پاره» و «علیق

مرکوب» (علوفه وعلفه) و «پول لباس» (یا «جامگی») و «مواجب» و «مرسوم» و «مستمری» («وظیفه»، «ادرار») و غیره منتقل میکرده است.

۲- بهرهٔ فئودالی غیرمتمرکز (یا از تمرکزافتاده) که فئودالها - یعنی صاحبان اراضی «اقطاع» و «مقاصه» و «مالک خصوصی» و «متولیان اوقاف» وغیره بلاواسطه از رعایا میگرفته‌اند.

نسبت بین سهم از بهره که بسود دیوان ایلخان کنار گذاشته میشده وبصورت مالیات در میآمده و سهمی که به‌مالک زمین میرسیده - برحسب نوع وقسم مالکیت اراضی و همچنین مقررات مالیاتی و رسوم خاص هرولایت وسرانجام برحسب آنکه مالک از ایلخان حق مصونیت - یعنی ترخان و معافیت - را دریافت داشته بوده یا نه - تغییر میکرده است[1]. در مورد اخیر حق اخذ همهٔ مالیاتها وخراج قلمرو واجد مصونیت به‌فئودال منتقل میشده.

بطورکلی مال و خراج معین و واحدی ممکن بود یا بالتمام بسود دیوان (در اراضی دیوانی) پرداخته شود ویا بسود ایلخان واعضای خاندان وی (دراراضی اینجو) و یا بالتمام بسود مالک ملک (در اراضی «موقوفه» و «اقطاع» و «مقاصه» و «ملک حرّ») و یا میان دیوان (بصورت مالیات) و مالک ملک تقسیم شود. و درصورت اخیر سهم دو طرف درولایات مختلف (در اراضی ملکی) متفاوت بوده‌است.

نسبت بین دو سهم اخیرالذکر از چه قرار بوده؟ برای داوری دراین موضوع مدارک ناچیزی در دست است. چنانکه از جدول مالیاتی خوزستان برمیآید در ایالت مذکور از اراضی دیوانی ۶۰ درصد محصول به‌جنس گرفته میشده و در اراضی ملکی خصوصی ده درصد[2]. بافرض اینکه در اراضی اخیرالذکر نیز مانند زمینهای دیوانی ۶۰ درصد محصول مأخوذ میگردیده باید گفت که پس ازکسر «ده یک» که بنفع دیوان گرفته میشده پنجاه درصد باقی بسود صاحب ملک بوده. گمان میرود در

۱- به‌فصل پنج رجوع شود.

۲- به‌جدول شمارهٔ ۱۲ رجوع شود.

ولایت اصفهان ـ که از اراضی مزروع [1] ده یک بنفع دیوان گرفته میشده [2] ـ نیزحساب بهره بهمین گونه بوده. برعکس صاحب ملک « تانی » [3] که زمین دیوانی را بطور موقت برای استفاده و بهره‌برداری (در عراق عرب) در دست داشته ثلث محصول را برای خویشتن و ثلثی را بـرای دیوان وصول میکـرده و ثلث دیگـر برای روستائی مزارعه‌گر باقی میمانده [4].

این تفاوتها از لحاظ روستائی چندان اهمیتی نداشته زیرامیزان خراج و مالیات مقرر برای وی در هرولایت تغییرناپذیر بوده.

بطور کلی در غرب بهره‌ای که بصورت محصول پرداخته شود برخلاف بهرهٔ عهد صنعت و سرمایه ـ از روی میزان درآمد روستائی معین نمی‌شده بلکه برحسب شرایط قیود و اجبار غیر اقتصادی (یعنی تابعیت شخصی روستائی از فئودال) در هرمورد و اوضاع و احوال ملموس تعیین میگردیده. همین ویژگی ـ یعنی عدم مرابطه بامیزان عایدی روستائی در مورد دو نوع بهرهٔ دیگـر (بهرهٔ نقدی و بهرهٔ بصورت بیغار) نیز وجود داشته.

این خصوصیت بهرهٔ فئودالی در ایران قـرون وسطی نیز ـ بویژه در قرنهای سیزدهم و چهاردهم ـ مشاهده میگردد. در ایران میزان بهرهٔ فئودالی به سیاست اجتماعی دولت فئودال و بدیگر سخن طبقه فئودالها بطور اعم یا گـروههائی از آن طبقه که در ادوار مختلف رهبری سیاسی را بعهده داشته‌اند وهمچنین به سنن محلی (شهرستانی) فئودالی و بالاخره کمابیش خودکامگی فلان و یا بهمان فئودال مربوط بوده است. نقش سنت محلی فئودالی در ایران قبل از غلبهٔ مغول بسیار عظیم بوده. در غرب نیز سنن و رسوم و عادات در روابط تولیدی فئودالی نقش مهمی را ایفاء میکرده.

۱ـ از فحوای کلام پیداست که مقصود اراضی ملکی میباشد.

۲ـ مکاتبات رشیدی ص ۳۲.

۳ـ در بارهٔ اصطلاح «تانی» به‌فصل پنجم رجوع شود.

۴ـ نزهت‌القلوب ص ۳۱.

مال وخراج در زمان سلجوقیان وچنگیزیان

فتح ایران بدست سلجوقیان و زان پس توسط چنگیزیان تاحد زیادی آن سنت را شکست و خودکامگی در حین وصول مال و خراج - چه از طرف دیوان و چه افراد فئودال وبخصوص بزرگان صحرانشین- شدت یافت. حتی راوندی از مالیاتهای گزاف ناموجهی که خودسرانه بررعایا تحمیل می‌شده بسیار سخن گفته وساده لوحانه این عمل را به «بددینان» و «رافضیان» و یا «اشعریان» وغیره نسبت میدهد. وی چنین میگوید:

«کدام فساد از این بدترست که دبیری رافضی یا اشعری - کچندانک باشد دبیران بد دبن از این دو مذهب باشند - قلم در املاك مسلمانان کشد و می‌نویسند بناواجب[1] که صد دینار از دیه فلان وپنجاه دینار قصابان و صد بقالان و پانصد بزازان و چندین فلان و چندین فلان بدهد، و این خطها دبیران بدست سرهنگان می‌دهند که بزخم چوب بستان»[2].

ولی در زمان چنگیزیان خودکامگی در وضع و وصول مالیاتها بمراتب بیشتر شد زیرا کشور خراب دیگرقادرنبود مبالغی را که پیشتر برسم خراج ومال می‌پرداخته تأدیه کند و فاتحان مایل نبودند این حقیقت را بحساب آورده در نظرگیرند. تفاوت بین دو جریان سیاسی دولتهای هلاکوئیان و جغتائیان - که پیشتر در فصل اول از آن سخن رفت - در دعوای گروههای مختلف فئودالها - برسر اینکه آیا بهتراست در بهره‌کشی از رعایای روستائی خودکامگی کامل و غیر محدود را بکاربست و یا اینکه میزان بهره را طبق سنن فئودالی - که بعضاً در فقه اسلامی و بیشتر در «عرف و عادت» محلی مکنون است - تجلی کرد. در مرحلهٔ نخستین دوران مورد

۱- از نظرگاه فقه اسلامی.

۲- راوندی، «راحة‌الصدور» ص۳۲، ۳۷، ۳۹۵.

نظر ما (حدود سال ۱۲۲۰-۱۲۹۰ میلادی) بطور کلی جریان اولی تفوق یافته بوده و روستائیان بالکل بینوا شده از هستی ساقط گشته بحداعلای فقر و تنگدستی دچار شده بودند و اکثر کشاورزان مالیات عقب مانده داشته ، دسته دسته از زادگاه خویش فرار اختیار میکردند[۱].

چنانکه پیش گفتیم بزرگان صحرانشین مغول - دراوایل دوران پس از فتح ایران و کشورهای مجاورآن خویشتن را دراردوگاه نظامی می پنداشتند که درسرزمین تسخیر شده‌ای قرار داشته‌باشد و میکوشیدند که ساکنان سربفرمان نهاده آن سامان را بالکل غارت کرده از هستی ساقط نمایند همچنانکه این روش را در مورد نواحی مقاوم و سرکش نیز اعمال میکردند. (بعبارت دیگر تفاوتی میان مطیع و نافرمان قائل نبودند) . طرفداران این سیاست بهیچوجه دراندیشهٔ اینکه لااقل بالکل روستائیان اسکان یافته و شهرنشینان سربفرمان را بینوا و فقیر نسازند ، نبودند. درحدود سال ۱۲۳۰-۴۰ م. (۶۲۸-۶۳۸ ه.) اخذ مال و خراج توسط عمال حکومت چنگیزیان بنحوه‌ای صورت میگرفت که وصول مالیات از رعایای مطیع بتقریب ماهواً باغارت آشکار و جمع‌آوری غنائم از کشور دشمن تفاوتی نداشت. در اوایل دوران پس از غلبهٔ مغول هیچگونه قاعده‌ای در زمینهٔ وصول مالیاتها وجود نداشت. هرقدر میخواستند و هرچه میخواستند میگرفتند.

جوینی در وقایع سال ۶۴۱ چنین مینویسد :

« وکارخراسان درطبطاب واضطراب بود و نوایرفتنها وتشویشها درالتهاب و اگرچه ازسرور لشکرها پای مال بود اما اهالی‌آن مستأصل کلی‌نگشته بودند سبب آنک ناحیتی یا دیهی که ایل‌شدی بمجرد اندك علوفه‌و ده گز کرباس غایت یا صد گز بنسبت هرموضعی راضی گشتندی و دست تعرض کشیده کردندی و دیهی راکه بحرب و قتال بگشادندی

۱- رجوع شود به جوینی : مجلد ۲ ، ص ۲۲۹ - ۲۳۰ ، ۲۴٤ ، ۲۷۸ - ۲۷۱ ؛ جامع‌التواریخ ورق ٦۲۱ ، ٦۲۸ - ٦۲٦ .

ظاهر آنچ یافتندی از چهارپایان و اقمشه ببردندی»[1].

وی میگوید که جنمور حاکم مغول:

«بهرکجا که رسیدی و گذرایشان بودی جماعتی که ایل‌شدندی مالی‌براهل‌آن حکم کردی و موضعی که بباس و قتال بگرفتندی اهالی‌آنرا بشکنجه عقوبت می کردندی تاآنچ داشتی بدادی و باخرزنده نگذاشتندی وجماعتی‌راکه بریشان ابقائی‌درحساب بودی جانهارابزر باز خریدندی»[2].

چون امیر ارغون‌آقا - از قبیلهٔ اویرات - به‌باسقاقی(حکومت) خان بزرگ در ایران و کشورهای هم مرز آن منصوب گشت بقایای مالیاتی خراسان و مازندران به ۵۰۰۰ بالش بالغ میگردیده[3]. جوینی‌منظری تاریک از غارتگری وخودکامگی مأموران مالی‌خان رسم میکند. اینان دربسیاری موارد همان عاملان پیشین محلی و مقاطعه‌گران مالیاتی‌ویا فئودالهائی بودند که بخدمت فاتحان درآمده میکوشیدند حسن خدمت ابراز دارند. بگفتهٔ جوینی شرف‌الدین بیتکچی - مأمور مالی - نخست هرچه توانست برسم مالیات از مردم ولایت تبریزگرفت[4] و سپس در ماه رمضان سال ۶۴۲ ه. (فوریه ۱۲۴۵ م.) وارد قزوین شد.

اینک سخنان جوینی در این باره:

« چون صحن‌تبریز پاک برُفت ازآنجا بشهر قزوین رفت که شهر موحدان و ثغر اسلام است وصول او در ماه رمضان سنهٔ اثنتین و اربعین و ستمایه بود درکوشک ملک نزول کرد اکابر و معارف را حاضرکردند

۱- جوینی. مجلد دوم. ص۲۶۹.

۲- همانجا.

۳- همانجا ص۲۷۴: «بالش» واحد محاسبه بوده درامپراطوری مغول. بگفتهٔ وصاف (ص۲۲) بالش طلا معادل ۵۰۰ مثقال بوده. در بارهٔ « بالش » به «کاترمر. مجلد اول، حاشیه ۱۲. ص۳۲۰» و بعد رجوع شود.

۴- جوینی. مجلد ۲ ص۲۷۵.

و مسمی برهر کس مالی تعیین کرد ایشان را بر بام کوشک بازداشت بی‌زاد وآب و بوقت افطار بیرون نگذاشت ورخصت آنک بنزدیک ایشان طعامی برند نداد و محله محله را جدا جدا محصلان نامزد کرد و طایفهٔ دونان را که جهت دونان صد کس‌را برآتش‌نهند بریشان گماشت تاآب ـ روی هرصاحب مروتی برخاك مذلت ریخت وعرض و مال را برباد داد و تکلیف مالایطاق را بر صغیر و کبیر ایشان بتقدیم میرسانید از عقوبت شکنجه و مثله ناله و تضرع مسکینان و آه دود آسای خلقان بآسمان می‌رسید »[1].

بنا بگفتهٔ جوینی بودند کسانی که :

« اولاد خود را در بند رهن میکردند و قومی خود میفروختند. شخصی بود که در حالت نزع محقری بدو حوالت رفته بود چون جان تسلیم کرد و تجهیز او کردند محصل بمطالبهٔ مال باز آمد چیزی دیگر نبود کفن او بستدند و متوفی‌را همچنان بگذاشتند »[2].

چون شرف‌الدین مالیات ناحیهٔ قزوین را گرد آورد :

« از مواضع دیگر چون اصفهان و قم و کاشان و همدان و غیر آن محصلان باز رسیدند و وجوهات آوردند (ظاهراً بیشتر به‌جنس بود) فرمود تادر مسجد جامع جمع کردند وچهارپای دراندرون مسجد راندند. روز حرکت پوشش‌تمام نبود فرشهای مسجد بنفس خود برسر بایستاد تا پوشش بارها کردند »[3].

محصلان مالیات بیاری چنین شیوه‌هائی ولایات آمل و استرآباد وکبودجامه و جاجرم و جوین و اسفراین و غیره را بالکل غارت کردند[4]. مردم دامغان که از

۱- همانجا ص ۲۷۶.

۲- همانجا.

۳- همانجا ص ۲۷۸. چنین‌عملی اهانت باحساسات دینی‌مسلمانان بوده.

٤- همانجا.

تعدیات مأموران مالیاتی و ضرب و شتم و شکنجهٔ ایشان کارشان باستخوان رسیده بوده :

«کارشان بعجز و اضطرار رسید بملاحده توسل جستند و دامغان بایشان دادند»[۱].

درآنزمان هنوز قدرت اسماعیلیان (ملاحده) در جبال البرز توسط مغولان سرنگون نشده بود.

سیفی نیز در بارهٔ «قهرمانیهای» شرف‌الدین بیتکچی در بلوك غور - نزدیک هرات چنین مینویسد :

« چون شرف‌الدین بیتکچی از اردوی شاه‌زاده جغتای مراجعت نمود ... درغور دست تعدی و زور برآورد وبقلانات[۲]وقسمات وعوارضات و تجبر و تحکم دیوانی رجال جبال غور را از منازل و اوطان جلاء وطن فرمود ...»[۳].

در زمان خان بزرگ مغول کیوك قاآن ، ایلچیکتای (ایل‌چیگی‌دای) نویان که « از اکابر امرای مغول» بود بگرد آوردن علوفه وغله و شراب برای لشکریان مغول در خراسان اشتغال داشت. در عین‌حال از طرف دیگر شاهزادگان چنگیزی نیز «ایلچیانی» بنقاط مختلف خراسان گسیل گشته بودند و «بروات» بهر سو صادر میکردند - بطوریکه مالیات چندین‌سال را پیش پیش بااینگونه «حوالات» مأخوذ داشته بودند و بسبب کثرت این «حوالات» و ورود لاینقطع « محصلان مغول » و مطالبات و مخارج ایلچیکتای رعایا فقیر و بینوا گشتند[۴]. وچون باسقاق ارغون آقا اویرات وارد خراسان شد:

۱- همانجا.

۲- در باب اصطلاحات « قلان » و « عوارضات » به‌بعد رجوع شود.

۳- سیفی ص ۱۷٤ .

٤- جوینی مجلد ۲ . ص۲٤۹ . .

«عرصهٔ آن از مردمان خالی دید»[۱].

چنانکه گفتیم[۲] تأثیر مرگبار این روش خودکامگی کامل و غارت و دزدی بی‌بند و بار بیش از همه چیز موجب انحطاط بیشتر اقتصاد کشورهای مفتوح توسط چنگیزیان میگردیده. فرمان منکوقاآن مورخ سال. ۶۵۰ هـ. (۱۲۵۲ م.) نیز بمنظور تحدید و تخفیف خودکامگی‌ها و تثبیت موازین مالیاتی صادر شده بوده[۳]. از منابع موجود، در بارهٔ اینکه فرمان مزبور در طرز وصول مالیاتها و وضع رعایا تأثیری داشته بوده یانه چیزی مستفاد نمیگردد و بهرتقدیر در اولوس‌های غربی مغول واز آنجمله ایران رعایا از این فرمان طرفی نبستند. در زمان شش ایلخان نخستین (هلاکوئی) وضع اقتصادی به نازل‌ترین حد انحطاط رسید و بخصوص در سالهای ۱۲۸۰-۱۲۹۰ م. (=۶۷۹-۶۸۹ هـ.) براثر سیاست مالیاتی نخستین ایلخانان و بهره کشی فئودالی غیرمحدود وخامت اوضاع اقتصادی بدرجهٔ اعلی رسید. ما دراین باره پیشتر سخن گفتیم[۴] و این موضوع در تألیفات بسیاری از محققان نیز مورد بحث قرارگرفته. بدین سبب از تکرار مکرر احتراز میکنیم و آنچه را پژوهندگان بارها از «جامع‌التواریخ» رشیدالدین و «تاریخ وصاف» نقل کرده ـ و به بهترین وجهی منظر سقوط وانحطاط راکه براثر روش مالیاتی و دریافت مکررمالیات واحد و وضع مالیاتهای خودسرانه وپرداخت مواجب خدمتگزاران و وامهای دولتی بوسیلهٔ «برات وحواله» بعهدهٔ خزانه‌داریهای محلی(که مبلغ بروات را میان رعایا سرشکن میکرده‌اند) رسم کرده‌اند ـ بازگو نمی کنیم.

فقط قطعه‌ای از نوشته‌های رشیدالدین که طرز عمل مأموران و محصلان را در وصول مال و خراج ازروستائیان ـ قبل از اصلاحات غازان‌خان ـ مجسم میسازد نقل میکنیم:

۱ـ همانجا ص ۲۵۸.

۲ـ رجوع شود به فصل ۱ و ۲.

۳ـ جامع‌التواریخ مجلد دوم ـ چاپ بلوشه ص ۳۱۴-۳۱۰.

۴ـ رجوع شود به فصل ۱ و ۲.

« بواسطهٔ سوء التدبیرات و اتلافات اکثر رعایای ولایت جلای وطن کردند و در ولایتهای غریب خان و مان ساختند و شهرها و دیهها خالی ماند و بهرچندگاه ایلچی جهت جمع کردن غائبان برفتی ایشان را بسیار زحمات رسانیدی و اضعاف قوپچور بتعهد ازیشان بستدی و هرگز میل نکردندی که باولایت خویش روند و از آن ملک عظیم متنفر گشته بودندی وباوجود چندان ایلچی که در اوقات مختلف جهت جمع غائبان باطراف رفتند هرگز رعیت را بامقام خود نتوانستند برد و آنچه در شهرها مانده بودند اکثر در خانها بسنگ برآورده بودند یا تنگ بارکرده و از بام خانها آمد شد کردندی و از بیم محصلان گریخته و چون محصلان بمحلات رفتندی حرام‌زادهٔ راباديد كردندی که واقف خانهاءبودی وبدلالت او مردم را ازگوشها و زیر زمینها و باغات و خرابها کشیدندی و اگر مردانرا بادست نتوانستندکرد زنان ایشانرا بگرفتندی وهمچون گلهٔ گوسفند در پیش انداخته از محله بمحلهٔ پیش محصلان بردندی و ایشانرا بپای از ریسمان آویخته می‌زدند و فریاد و فغان زنان بآسمان رسیدی و بسیار اتفاق افتاد و مشاهده کردیم که محصل بربام رفته رعیتی را می‌یافت و برعقب وی می‌دوید تا او را بگیرد رعیت از غایت عجز و بیچارگی‌چنان می‌گریخت که خود را از بام بزیر می‌انداخت و محصل بوی می‌رسید و دامنش می‌گرفت وبروی رحم آورده شفاعت میکرد و سوگند می‌نهاد که خودرا از بام میندازکه هلاك شوی و چون اختیار از دست داده بود در می‌افتاد و پایش می‌شکست »[1].

پوربها شاعر ایرانی قرن سیزدهم م. وگویندهٔ « قصیدهٔ مغولیهٔ »[2] مشهور

۱- جامع‌التواریخ ورق ۶۲۳.

۲- رجوع شود به : و. مینورسکی ، « قصیدهٔ مغولیهٔ پوربها ».

درمدح علاءالدین جوینی مورخ و وزیر[1] از فقر و فاقهٔ ایران (و بخصوص خراسان) که نتیجهٔ سنگینی بار مالیاتها و سوء استفاده در حین وصول حقوق دیوان بود سخن گفته چنین می‌سراید[2]:

همه جهان متفرق شدند و آواره
زبیشمار قلان و زبیکران قبجور

اکنون داستانی را که از نعیم‌الدین نزاری[3] در شیوهٔ وصول مالیات جنسی (به شراب) که مربوط به‌حدود سالهای ۱۲۷۰-۸۰ م. (=۶۶۹-۶۷۹ ه.) میباشد نقل می‌کنیم.

در قریهٔ بیدان از اعمال قهستان «مختار دهی» بود که چون از طرف نزاری «برات» شراب را به‌وی عرضه داشتند گفت که «خان و مانش خراب» است و نه در «خاصهٔ خویش» و نه خان و مان پدری حتی‌یک من‌شراب‌هم یافت نمی‌شود. نزاری میگوید که در آن هنگام قاصدی بشتاب از در وارد شد و گفت که: هرچه زودتر عجله کن! . محصل‌مالیات ناگهان برسر ما خراب شده وخانهٔ تو را زیر ورو کرده وآمده است دویست من‌شراب دریافت کند و از فرط عجله بادو سرکب‌آمده. محصل کدخدا را بمحض‌ورود گرفت و چوب زد و به‌فلکه بست و مدتی کف پایش راشلاق نواخت. سرانجام بعد ازآنکه دویست ضربه شلاق خورد گفت: «ندارم!». مردی مداخله کرد و چون مخفی‌گاه (خانهٔ) او را میدانست تضمینی عرضه داشت که از او دست بردارند. کلنگی‌آورد وسحل‌را شکافتند و دو خمره پراز شراب اعلا یافتند. قاصدی که برات نزاری را در دست داشت نیز. ه من‌از آن شراب را مأخوذ داشت[4].

۱- رجوع شود به: و. مینورسکی، «پور بها و منظومه هایش» (مقدمه ومتن‌فارسی و ترجمهٔ انگلیسی).

۲- همانجا ص۱۹۷-۱۹٤.

۳- دستورنامه، متن فارسی، ص۶۸-۶۷.

٤- همانجا.

اصلاحات مالیاتی غازان‌خان که در نتیجهٔ وضع سخت اقتصادی کشور امری اجباری وضروری بوده براصل تثبیت دقیق میزان بهره ومالیات بنا شده بوده و وصول مکرر مالیاتهارا منع میکرده و صدور برات را بعهدهٔ خزانه‌داریهای محلی و دریافت وجوه اضافه برجدول مالیاتی را موقوف میداشته. گذشته از این در بعضی نواحی ـ مانند ولایت اصفهان[۱] و خوزستان[۲] ـ بعضی از مالیاتها لغو شده و برخی تقلیل یافته بوده. پیشتر در بارهٔ تأثیر مثبت اصلاحات غازانی در وضع کشاورزی ایران سخن گفته شده[۳]. بااینحال وصاف در شرح وقایع سال ۷۱۸ هـ. (۱۳۱۸ م.) از احیای شیوه‌های پیشین اخذ مالیات و خودکامگی و تعدیات عاملان مالیاتی فارس سخن میگوید[۴].

ازگفته‌های سیفی‌نیزچنین برمیآید که در زمان حکومت امیرچوپان شیوه‌های پیشین وضع مالیات و وصول آن احیاء شده بوده. وی میگوید که درسال ۷۱۶ هـ:

« امیر یساول (که از طرف ایلخان حاکم خراسان بوده) باسم آنکه شاهزاده یسور را طوی خواهم کرد و ازو دختری خواهم خواست مبلغ سیصد هزار دینار برولایت خراسان قسمت کرد و پنجاه هزار درهم برخلق شهر هراة نوشت و عمال خود راگفت که می‌خواهم که در یک هفته این سیصد هزاردینار را بخزینه معمورهٔ من رسانده باشید در روز عید قربان از جمله نواب او یکی خضر و دوم فیروز باپنجاه سوار بهرات آمدند و هم ازگرد راه خلق شهر را بزخم چوب و چماق مجروح گردانید و خلق را از مسجد جامع بتعدی گردن بسته بیرون آورد و هرکس که میگرفتند صددینارو دویست دینار بروحواله میکردند و درسوق وطارق قرب دویست تن را بشکنجه خسته و بیکارگردانیدند القصه روز دیگر بهنگام

۱ـ مکاتبات رشیدی، ص ۲۴ـ۲۲.

۲. همانجا ص ۱۲۲ـ۱۲۱.

۳ـ به‌فصل دوم رجوع شود.

۴ـ وصاف ص ۶۳۰.

زوال مبلغ پنجاه هزار دینار از سکان هراة بستاندند و بندگان خدای عز و جل چه در شهر هرات و چه در کل بلاد خراسان زبان بدعای بد و نفرین امیر یساول بگشادند»[۱].

این وجوه را چنانکه گفتیم امیر یساول برای بزم گستردن (طوی) بافتخار شاهزاده یسور (یساور) و ازدواج بادختر آن شاهزاده لازم داشته[۲] و این داستان نشان میدهد که در آن زمان مالیاتها، مانند دهه‌های نخستین پس از غلبهٔ مغول، بهمان شیوه‌های خودسرانه و بی‌بند و بار وصول و مأخوذ میگشته. در متصرفات چوبانیان (۷۰۷ - ۷۳۷ ه. = ۱۳۰٦ - ۱۳۳٦ م.) طرز عمل محصلان مالیات وحشیانه‌تر و ددمنشانه‌تر بوده است[۳].

بنابراین اصلاحات مالیاتی غازانی در تثبیت دقیق مال و خراج فقط اهمیت موقتی و جنبهٔ تسکین داشته نه علاج ـ گرچه بعدها هم گاهگاه دولت مرکزی ایران سیاست غازانی را پیش گرفت و بدان رجعت نمود. (مثلاً در عهد نخستین جلایریان[٤] و در زمان شاهرخ تیموری و دوران سلطان احمد آق‌قویونلو)[٥].

حتی در زمانی که اصلاحات غازانی نافذ بوده نیز وضع روستائیان ـ بااینکه بهبود یافته بوده ـ بطوراساسی بهترنشده بوده و میزان بهره و مالیاتها بااینکه دقیقاً تثبیت شده بوده، معهذا بسیار بالا بوده: مثلاً در خوزستان ٦۰٪ و در عراق عرب ٦٦٪ محصول[٦] بوده. آ. آ. علیزاده چنین حدس میزند که غازانخان «مالیاتهای

۱- سیفی - «تاریخ نامهٔ هراة» ص ٦٤۹.

۲- همانجا.

۳- رجوع شود به: تاریخ شیخ اویس ص ۷۳.

٤- دستورالکاتب، ورق ۳۰۵a، ۱۲۰a-۱۱۹b، ۲۰٦b، ۲۲٦a، ۲۲۲a-۲۲۲b وغیره.

۵- در بارهٔ اصلاحات مالیاتی این شخص رجوع شود به تألیف پطروشفسکی، «سیاست داخلی احمد آق‌قویونلو» ص ۱۵۰ و بعد.

٦- میزان دقیق بهره و مالیات در دیگر ولایات معلوم نیست. در یکی از یرلیغهای غازانخان سهم محصولی که روستائی به دیوان میداده از ثلث تا ربع معین شده (جامع التواریخ ورق ٦۷٦.

غیرقانونی » را لغو کرد ولی درعوض میزان مال و خراج ثابت را افزود. وی چنین مینویسد :

« مدارك موجود بما اجازهٔ میدهد اظهار عقیده کنیم که در عهد غازان‌خان میزان مالیاتهای قانونی که توسط دولت مقرر گشته بوده حتی بالاتر از زمان پیش از غازان‌خان بوده »[1].

ولی اثبات این نظر دشوار است زیرا که متون و منابع موجود هیچ رقم معینی بدست نمیدهند تا میزان قپچور و خراج و دیگر مالیاتهای «مشروع» (حکمی) قبل و بعد از غازان خان را مقایسه کنیم. برعکس، از مکاتبات رشیدی چنین برمیآید که در زمان غازان « قانون» مالیات ولایت اصفهان تقلیل یافته بوده و بعضی از مالیاتهای «قانونی» کاهش پیدا کرده (مانند « تمغا » و « مواشی »)[2] و اهالی از پرداخت برخی دیگر (مانند « قلان » و « قپچور ») بالکل معاف شده بودند[3]. ولی معهذا میزان مالیاتهای «قانونی» برروی هم بالا بوده.

و حتی در زمان غازان‌خان، بااینکه اقداماتی علیه سوء استفاده‌ها وتحمیلات غیرقانونی عاملان مالیاتی بعمل میآمده، معهذا رعایا ـ چنانکه در مدت دوازده روز مقرر در یرلیغ مالیات خویش را نمی‌پرداختند ـ به‌جریمه‌ای نقدی معادل یک درصد «اصل» مالیات وهفتاد ضربهٔ چوب محکوم میگشتند[4]. بدین‌قرار در زمان غازان‌خان هم غالباً کار وصول مالیات به‌چوب زدن روستائیان می کشیده.

در زمان نخستین جلایریان نیز، برغم خط مشی سیاسی حکومت مرکزی، حکام و امراء و عمال مالیاتی محل از هیچگونه تعدی و ستم فروگذار نمیکردند[5]

۱ـ آ. آ. علیزاده، « تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان » ص۱۹۷.

۲ـ در بارهٔ مالیات « مواشی » به‌بعد رجوع شود.

۳ـ مکاتبات رشیدی، ص ۳۴ - ۳۲.

۴ـ جامع‌التواریخ، ورق ۶۳۱.

۵ـ در بارهٔ تعدیات نسبت به‌روستائیان رجوع شود به : دستورالکاتب ورق b ۱۶۸- b۱۶۶ (شکایات روستائیان به سلطان و جوابهای ایشان).

وبخصوص میزان مالیاتها را خودسرانه میافزودند. اهالی نخجوان درشکایت نامه‌ای خطاب به پادشاه (سلطان اویس جلایری) در بارهٔ «متصرف» خویش[1] نوشته بودند که :

« در عوض یک دینار متوجه علی الاقل بیست دینار از رعایا می‌ستاند »[2] و

« هرچه میخواهد می کند »[3] و

« خرابی شهر بجائی رسید که پنج دانگ خراب شد و ملاك آن خانهاء خراب در اطراف ممالك سرگردان و بی‌خان ومان گردند »[4] و

«رعایا نیز جلاء وطن کرده‌اند»[5].

یکی از عمال مالیاتی درگزارشی که به سلطان اویس جلایری ارسال داشته بوده نوشته بود که در مدتی کوتاه توانسته است علی‌رغم خرابی ولایت . . . . ۲ دینار از ولایت ابوابجمعی خود گرد آورد و مبلغ مزبور را بدون تأخیر توسط پنج نفر از نوکران معتمد به دیوان فرستاد. ولی نوکران پس از سه روز بازگشته اطلاع دادند که شبانه راهزنان بایشان حمله کرده آن پول را باضافهٔ اثاث و لوازم ایشان بردند[6]. عامل مزبور خویشتن را بسبب بی‌احتیاطئی که مرتکب شده بوده مقصر دانسته و خواسته بود که آیا :

«عوض آن مبلغ ازولایت خراب می‌یابد یا ازخاصهٔ خود می‌باید

۱- این اصطلاح هم بمعنی حاکم منصوب و هم امیر محلی و سوروثی که حق وصول مال و خراج داشته بوده است.

۲- دستورالکاتب ورق ۱۶۷a .

۳- همانجا.

۴- همانجا.

۵- همانجا.

۶- دستورالکاتب ورق ۱۱۲b-۱۱۲a .

داد. آنرا نیز رأی همایون داند»[۱].

وگرچه سلطان اویس به متابعت از سیاست غازان خان در جواب نوشت که چون یکبار به رعایای بینوا تحمیل شده مطالبهٔ مجدد آن مبلغ از ایشان از شیوهٔ عدالت بسیار دورخواهد بود[۲]، وفرمود که بهیچوجه برای جبران زیان وارد متعرض رعایا نشوند[۳] ولی جالب توجه است که عمال و مأموران محلی حاضر بودند هرگونه کسری راکه در وجوه مالیاتی پدید می‌آمده مکرراً از رعایای سربفرمان مطالبه و وصول کنند.

در یکی از نامه های سلطان اویس خطاب بوزیر خویش بخطری که خرابی کشور و فقر و تنگدستی رعایا در بردارد اشاره شده است - چون بفرض اینکه «مال» (مالیات)را فقط سالی یکبار از رعایا مأخوذ دارند وآن بدبختان آنچه دارند بپردازند- معهذا از مطالبات مکرر و مجدد در امان نخواهند بود[۴]. در این مورد مشاهده میگردد که حکومت سلطان قادر نبوده امرای محلی را از اخذ مالیاتهای مکرر و غیرقانونی و اضافه برجدول ومأخذ منع کند. در اسناد زمان جلایریان بارها از «خرابی» ولایات براثر اجحافات مالیاتی ، سخن رفته است[۴].

شیوهٔ به«مقاطعه» ویا «ضمان» دادن (« ضمان » مقاطعه‌ای بوده که شخص قبلاً وجه‌الضمانی بابت صحت انجام شرایط مقاطعه به خزانه می‌سپرده) وصول مالیاتها بخرابی ولایات کومک میکرد. این روش که پیشتر از عهد مغولان نیز معمول بوده درزمان فرمانروائی ایشان بسط فراوان یافت. رشیدالدین[۶] و وصاف[۷]

۱- همانجا.

۲- همانجا ورق ۱۱۳a.

۳- همانجا.

۴- همانجا ص۱۱۹b.

۵- رجوع شود به : دستورالکاتب ورق ۱۹۸a و ۱۱۸a.

۶- جامع التواریخ ورق ۶۲۱ و بعد.

۷- وصاف. بخصوص ص ۲۳۱، ۲۶۸ و ۲۹۸-۲۹۹، ۳۰۲-۳۰۳، ۴۰۴، ۴۲۹-۴۳۶.

مطالب بسیار از سوء استفاده‌ها و تحمیلات مقاطعان که غالباً از فئودالهای محلی بودند نقل می‌کنند[1].

روش مقاطعه داران مالیاتهای اراضی دیوانی و بهرهٔ املاك اینجو در زمان غازان‌خان[2] وجلایریان[3] نیز محفوظ مانده بوده. وچون این موضوع کماهوحقه مورد بررسی قرار گرفته ما در اینجا از آن سخن نخواهیم گفت.

بنابراین اساس مالیاتی در ایران در قرنهای سیزدهم و چهاردهم، برغم تسهیلاتی که در عهد غازان‌خان و دوران دو سلطان نخستین از خاندان جلایریان وجود داشته ـ برروی‌هم برای رعایا بسیار سخت و سنگین بوده است. بخش‌عظیمی از محصول روستائی به‌بهره و مالیات میرفت. در بعضی سالهای پیش از اصلاحات غازانی، چنانکه از گفته های رشیدالدین پیداست، بهره ومالیاتهای گوناگون«قانونی» و «غیرقانونی» در برخی نقاط برابر مجموع محصول و حتی اضافه برآن می‌بوده[4]. و چون وصول مالیات بمیزان مذکور حتی‌بکوسك چوب زدن وشکنجهٔ رعایا نیزمحال بوده دولت و مقاطعه گران و مالکان اراضی میکوشیدند تا بهر مقداری که توانند و هرچه توانند از روستا اخذ کنند. روستائیان که بقایای[5] مالیاتی ایشان هرساله برروی هم انباشته میشده مقروض بودند. در حدود سال ۶۹۰ هـ. (۱۲۹۰م.) در خراسان‌هشت دهم مجموع بروات دیوانی‌بلاوصول مانده‌بوده[6] موزان ثابت خراج،

۱- آ. آ. علیزاده، «سیاست ارضی‌ایلخانان» ص ۱۳-۱۱.

۲- مکاتبات رشیدی. ص۲۶۹.

۳- دستورالکاتب ورق ۱۱۳a-۱۱۲b، ۱۷۰b، ۱۸۹b، ۱۹۰a، ۲۰۰b-۲۰۰a.

٤- رجوع‌شود به: جامع‌التواریخ ورق ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۳، ۶۳۸، ۶۵۹.

٥- رجوع‌شود به: جوینی مجلد ۲، ص۲۲۳، ۲۲٤ ودیگر صفحه‌ها؛ جامع‌التواریخ ورق ۲۲۵.

٦- همانجا ورق ۶۲۱.

چنانکه پیش گفته شد ، فقط گاه گاهی مراعات می‌شده و آن‌هم نه همه‌جا و نه بطور مستمر.

در چنین اوضاع و احوالی روستائیان برای مبارزه بامصائب طبیعی نه وسیله داشتند و نه امکان - در یکی از فرامین سلطان اویس گفته شده که رعایای یکی از قرای نزدیک همدان به‌دیوان آمده خواسته بودند تااز مالیات معاف شوند، زیرا محصولشان را « سیلاب » برده بوده[۱] . در فرمان دیگری نوشته شده که بزرگان و رعایای ولایت نخجوان تقاضا داشته بودند که « متوجهات دیوانی » ایشان به - . . . . ٥ دینار تقلیل یابد[۲] زیرا که گندمشانرا ملخ خورده[۳] . روستائیانی که براثر اینگونه مصائب فقیر شده بودند دیگر قادر نبودند کمر راست کنند .

مالیاتهای گزاف که غالباً میزان ان خودسرانه تعیین میشده و بهره فئودالی که بادرآمد روستائی تناسبی نداشته وهمچنین شیوه مقاطعهٔ مالیاتها و صدور برات و مالیاتهای فوق‌العاده و وصول مکرر آن . . . مجموع اینها همه بی‌شک عامل اصلی بوده که در قرون وسطی از رشد وتکامل نیروهای تولیدی کشاورزی ایران ممانعت بعمل می‌آورده . و در بعضی‌ادوار این عامل موجب سقوط اقتصادی کشور می گشته . یکی از وظایف اصلی‌محققان کشف و ارائه ادوار مزبور است .

نیک دانسته است که هم در زمان خلفا میزان مالیاتهای ارضی بالا بوده - به . ۲ تا . ٥درصد محصول بالغ میگردیده - و وضع روستائیان حتی در آن زمان‌هم بسیار سخت بوده[٤] . ولی اگر پنداریم که درسراسر عهد فئودالیزم دائماً میزان مالیات‌ها و بهره افزایش یافته و وضع روستائیان مدام به‌بدتری گرائیده . . . چنین تصوری خطا خواهد بود . اگر وضع چنین می‌بود چگونه کشاورزی - نه‌تنها - در

۱- دستورالکاتب ، ورق ۲۲۸b .

۲- بگفتهٔ حمدالله قزوینی (نزهت‌القلوب ص ۹۲) مالیات ولایت نخجوان . . . . ۱۱۳ دینار بوده.

۳- دستورالکاتب ، ورق ۲۲۸b .

٤- آ. یو. یاکوبوسکی ، « عراق در فاصلهٔ قرنهای هشتم و نهم » .

ایران بالکل نابود نگشته ، بلکه ، ادوار اعتلا وترقی نیز داشته است.

در واقع بهره کشی فئودالی بطور متوازن و هموار افزایش نمی‌یافته بلکه تشدید آن باجهش صورت میگرفته . و بدنبال ادوار افزایش میزان «مال و خراج» ادوار کاهش آن پدید میآمده : باین معنی که در نتیجهٔ قیامهای روستائیان و یا براثر کوشش دولت فئودالی- که آغاز سقوط کشاورزی را مشاهده میکرده و در صدد چاره‌جوئی برمیآمده - کاهش میزان مال وخراج عملی میشده . سیاست مالیاتی غازان خان ودوسلطان نخستین خاندان جلایریان جزاین توجیهی ندارد . وچنانکه میدانیم بعدها هم چندبار به تقلیل مالیاتها مبادرت شد. (مثلاً در زمان شاهرخ و سلاطین سلالهٔ آق‌قویونلو[1] و در عهد شاه اسمعیل اول و شاه عباس اول). علی‌الرسم ادوار کاهش سنگینی بار مالیاتها بزودی - حداکثر پس‌از چند دهه - بادوار افزایش مالیاتهای موجود ویا وضع مالیاتهای جدید تبدیل میگشته . و حکمفرمائی مال و خراج ثابت جای خود را به‌خود کامگی‌تام وتمام میداده. و بالملازمه درکشاورزی نیز ادوار اعتلاء و سقوط تناوب و تواتر پیدا میکرده. مثلاً افزایش شدید میزان مالیاتها و بهرهٔ فئودالی در پایان قرن هفدهم - بموازات برخی عوامل دیگر که درجهٔ اهمیت ثانوی داشته - موجب سقوط و بحران بی‌سابقهٔ اقتصاد ایران گشت - سقوطی که زان پس تقریباً در تمام مدت قرن هیجدهم دوام داشته.

جوانب کلی و خصوصیات اساس مالیاتی ایران در قرون وسطی و تغییرات تاریخئی که درآن اساس پدید آمده بوده و همچنین مالیاتها - بطور جداگانه - و اصطلاحات مربوط بآنها - موضوع تحقیقات بسیار قرارگرفته‌اند و در این موضوع پژوهندگان خارجی و روسی و شوروی مساعی فراوان مبذول داشته‌اند. در مورد

۱- به‌مقالهٔ و. ف. مینورسکی که به مدارك تازه مبتنی‌میباشد رجوع شود :

V. Minorsky, The aq. Qoyunlu aud land reforms.

همچنین رجوع شود به : کتاب ای. پ. پطروشفسکی : «سیاست داخلی احمد آق‌قویونلو».

آغاز قرون وسطی باید به تألیفات آ. ف. کرم[1] و ك. بکر[2] و کتاب جدید ف. لوکه‌گورد[3] اشاره کنیم. در بارهٔ قرنهای سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم، گذشته از آثار معروف محققان قدیمی ـ دوسون، ای. هامر- پورگشتال و بخصوص کاترمر[4] ـ از میان محققان معاصر بیش از همه و. ف. مینورسکی کار کرده است[5]. ب. اشپولر مفصلاً جوانب مختلف وضع مالی و سیاست مالیاتی و دستگاه وصول دولت ایلخانان را شرح داده ولی تقریباً از اصطلاحات مالیاتی سخنی نگفته است[6]. فقط در تألیفات عباس اقبال [7] و خان بهادر محمد شفیع [8] و آ. لمبتون [9] مختصر اشاره‌ای بدان شده است.

تحقیقات وزین اخیر و. هینتس دربارهٔ روش حسابداری دستگاه مالیاتی ایران ـ که بیشتر برمنبع جدیدی مبتنی می‌باشد ـ از لحاظ مطالعهٔ اساس مالیاتی ایران درقرون

۱ـ A. von Kremer. Culturgeschichte des orients مجلد اول ص ۳۰۶ و بعد (طبق مندرجات وصاف، ص ٤٤٤-٤٤٢)

A. von Kremer. Über das Einnahmenbudget

۲ـ C. H. Becker Steuerpacht und Lehnwesen

۳ـ (بویژه فصول ۵ - ۳) :

F. Lokkegaard. Islamic Taxation

٤ـ رجوع شود به حواشی کاترمر، مربوط به اصطلاحات، در «تاریخ مغولان ایران» (متن فارسی بخشی از جامع التواریخ و ترجمهٔ آن) و ترجمهٔ فرانسهٔ بخشی از مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی توسط کاترمر (حواشی و مستخرجات. مجلد ١٤، بخش ١).

۵ـ و. مینورسکی، «سیورغال» ص ۱۸٦-۱۱۰ (تفسیر و حواشی)؛ و. مینورسکی، «واسالهای قفقازی مرزبان (Caucasica IV ، ۲)؛ مینورسکی، «آق‌قویونلو و اصلاحات ارضی» (این آثار بزبان انگلیسی نوشته شده).

٦ـ ص ۳۰٦ - ۲۳۵ B. Spuler. Die mongolen in Jran

۷ـ عباس اقبال، تاریخ مفصل ایران. مجلد ۱، بخصوص ص ۳۰۷-۲۸۵.

۸ ـ توضیحاتی در حاشیهٔ مکاتبات رشیدی که وی منتشر کرده (بخصوص ص ۳٦۰-۳٦۱).

۹ آ. لمبتون، «مالکان و روستائیات ایران»، ص ۱۰٤-۱۰۲ .

وسطی واجد اهمیت بسیار بوده است[1].

از میان محققان روسی و شوروی و. و. بارتولد[2] و آ. یو. یاکوبوسکی[3] و ب. ن. زاخودر[4] در زمینهٔ بررسی اساس مالیاتی و اصطلاحات مربوطهٔ آن زحمت فراوان کشیده‌اند و این موضوع در چند تألیف آ. آ. علیزاده نیز مشروحاً مورد بحث قرار گرفته[5]. باید از مقالاتی که آ. آ. مالچانوف[6] و آ. م. بلنیتسکی[7] در این باره نوشته و تألیف بالسو آ. ای. فالینا که تاکنون منتشر نشده[8] یاد کنیم. باری، اصطلاحات مالیاتی در آثار پ. پ. ایوانوف[9] و نگارندهٔ این سطور نیز مورد مطالعه

۱- W. Hinz. Das Rechnungswesen Orientatalischer Reichsfinanz-ämter im mittelalter,

۲- و. و. بارتولد. نوشته فارسی.

۳ - آ. یو. یاکوبوسکی، «محمود غزنوی»؛ آ. یو. یاکوبوسکی، «عراق در فاصلهٔ قرنهای هشتم و نهم»؛ آ. یو. یاکوبوسکی، «در بارهٔ اجارهٔ مناصفه در عراق»؛ آ. یو. یاکوبوسکی، «نهضت سلجوقیان و ترکمنان» ص۹۲٦-۹۲٥.

٤- ب. ن. زاخودر، «تاریخ شرق در قرون وسطی»، ص۷۹-۷۸، ۱۱٤-۱۱۳؛ ب. ن. زاخودر، «خراسان»، ص ۱۲٦ - ۱۳٥؛ رجوع شود به حواشی ب. ن. زاخودر به ترجمهٔ «سیاست‌نامه» نظام‌الملک - در این حواشی مطالب اصیلی که از منابع اولیه اخذ شده مندرج است. (ص۳۰۲-۳۱۳).

٥- آ. آ. علیزاده، «در روابط فئودالی در آذربایجان»، ص۱۳۰-۱۰۹؛ آ. آ. علیزاده، اثر سابق‌الذکر - اصطلاح «خراج»، ص ۱۱٦-۱۰۷؛ آ. آ. علیزاده، اثر سابق‌الذکر - اصطلاح «تمغا» ص ٦۳ - ٥۱؛ آ. آ. علیزاده، «تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان» ص۲٥۲-۱۹۸.

٦- آ. آ. مالچانوف، «خصوصیات اساس مالیاتی هرات» ص۱٦۹-۱٥۳.

۷- آ. م. بلنیتسکی، «در روابط اجتماعی در ایران» ص ۱۲۸-۱۱۱.

۸- آ. ای. فالینا، «دولت ایلخانان - مرحله‌ای از تاریخ روابط فئودالی در خاور - نزدیک» (پایان نامهٔ کاندیدای علوم تاریخی - نسخهٔ انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی سال ۱۹٥۱ - فصل مربوط به مالیاتها).

۹- پ. پ. ایوانوف، «دستگاه اقتصادی شیوخ جویباری» ص۰٤-۳٥.

قرار گرفته[1].

اما راجع بمنابع بررسی اساس مالیاتی واصطلاحات مربوطه در زمان فرمانروائی مغولان... گذشته از مطالب پراکنده‌ای که در منابع نقلی وجود دارد از متون زیر نیز میتوان استفاده کرد: تألیف خواجه‌نصیرالدین طوسی در بارهٔ امور مالی؛ منابع مستند از قبیل یرلیغ های غازان خان که در « جامع‌التواریخ » و مجموعهٔ « دستور ـ الکاتب» ونوشتهٔ ایلخان ابوسعید بردیوار مسجد منوچه درآنی[2]؛ کتیبهٔ الجایتوخان بردیوار مسجد بی‌بی‌هیبت در باکو[3]؛ نوشتهٔ آنکارا و سرانجام؛ اسناد دیگری که ـ گرچه مربوط به قرن پانزدهم می‌باشد ولی ـ همان اصطلاحات قرنهای سیزدهم و چهاردهم در آن بکار رفته ـ مانند فرامین معافیت: صادر از طرف سلطان یعقوب آق‌قویونلو مورخ سال ۸۹۳ ه. (۱٤۸۸ م.)[4] و شاهزاده قاسم آق‌قویونلو مورخ سال ۹۰۳ ه. (۱٤۹۸ م.)[5] و سلطان حسین بایقرا بنام عبدالرحمن جامی شاعر و حکیم نامی (بدون تاریخ)[6].

بااینکه تحقیقات فراوانی در بارهٔ موضوع مورد نظر بعمل آمده و نتیجهٔ آن منتشر شده معهذا معانی برخی اصطلاحات مربوط به مال و خراج و متوجهات و

---

۱ ـ ای. پ. پطروشفسکی ، « حمدالله قزوینی » ص ۹۰۳ ـ ۸۹٦ ؛ مقالات ص ۳۰۸-۳٦۳ .

۲ـ رجوع شود به: و. و. بارتولد. « نوشتهٔ فارسی ».

۳ـ آ. آ. علیزاده در« تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان » ص۱۲٦-۱۲٤ بتجزیه و تحلیل اصطلاحات مالیاتی نوشتهٔ مزبور پرداخته است.

٤ ـ فسائی متن فارسی نوشته را نقل کرده است: « فارسنامهٔ نصیری » بخش ۱ ، ص ۸۳ ـ ۸۱. تجزیهٔ و تحلیل اصطلاحات مالیاتی این نوشته را و. مینورسکی درکتاب « سیورغال » خود ـ ص٦٥۹-۲٥۹ـ بعمل آورده.

۵ـ رجوع شود به: و. مینورسکی، «سیورغال».

٦ـ رجوع شود به آ. آ. مالچانوف، «خصوصیات اساس مالیاتی هرات» ص۱٦۹-۱۵۷. سواد این فرمان در تألیف عبدالواسع « مقامات مولانا جامی» (نسخه خطی فرهنگستان علوم ازبکستان ورق b ۸۲) ضبط است.

جوانب خاص آنها نامعلوم و حل نشده باقی‌مانده است. و ما در این کتاب آگاهانه از دادن پاسخ قطعی درمورد مسائل ابهام‌آمیز مزبور خودداری می‌کنیم... زیرا که بررسی اساس مالیاتی ایران و تغییرات تکامل تاریخی آن شاید پیچ در پیچ ترین مسئله‌ای باشد که در تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران در قرون وسطی وجود دارد. علت این پیچیدگی قلت منابع مستند و ابهام اخبار متون نقلی میباشد و بخصوص اینکه یک اصطلاح واحد مالیاتی در زمانها و نواحی متفاوت معنی و مفهوم مختلف پیدا میکند، دشواری کار را افزون می‌سازد.

ممکن است تصور شود که در ایران وکشورهای هم مرز آن اساس مالیاتی واحدی وجود نداشته. وحال آنکه طبق نظرفقهای مسلمان چنین اساس واحدی که مبتنی برفقه اسلامی بوده می‌بایست وجود داشته باشد. بدین سبب کوششی بعمل آمده تا اصطلاحات مالیاتی واحدی را در مورد ایالات و ممالک مختلف بکار بندند و حال آنکه در واقع مقررات و قانون مالیاتی و برخی مالیاتها و میزان آنها در ایالات مختلف متفاوت بوده است. خواجه نصیرالدین طوسی در تألیف مالی خویش در این باره میگوید که خراج ولایات طبق «قانونها» میباشد. و در هرولایت ومحل که عاملانی وجود دارد خراج متناسب باآن ولایت می‌باشد[۱]. وازاینجا دشواریهای فراوان برای محققان پیش می‌آید.

در فرمان سلطان یعقوب از ۲۷ اصطلاح و در فرمان قاسم آق‌قویونلو ۳۱ اصطلاح و در فرمان سلطان حسین از ۱۵ اصطلاح مالیاتی یاد شده است. اکثر این اصطلاحات در زمان هلاکوئیان وجلایریان نیز متداول بوده. در بسیاری از موارد اصطلاحات مختلف و معانی فنی و اصطلاحی آنها مترادف بوده‌اند. مفهوم برخی ازاصطلاحات نیزتاکنون بحالت مرموز باقی‌مانده زیراکه معانی آنها در متون شرح داده نشده.

۱- خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۷۶۱ (§۸).

حقوق دیوانی[۱] که مبنای بهرهٔ متمرکزفئودالی بوده و در بسیاری از موارد ـ بخصوص در اراضی«اقطاعی» (و بعدها «سیورغال») و«مقاصه» و «وقف» و «ملك ـ حرّ»[۲] ـ از طرف دولت ضمن معافیت مالیاتی بمالکان اراضی تفویض گردیده بوده ، از نظرگاه فقهای مسلمان به دو قسم حقوقی تقسیم میشده :

۱ ـ **حقوق شرعی**، یعنی مالیاتهائی که برطبق شریعت و مبتنی برفقه اسلامی بوده و در یکی از متون بدوی مسلمانان ـ قرآن و احادیث از آنها یاد شده و بدیگر سخن مالیاتهائی که در زمان خلفا معمول بوده و در دوران مورد نظرما هم کماکان وجود داشته (منتهی بصورتی دیگر) .

۲ ـ **رسوم عرفی** ـ (یا تکلیفات عرفی) یا مالیاتهائی که مبنای آن فقه اسلامی نبوده و در منابع بدوی و اصلی یادی از آن نشده ولی معهذا بنفع دولت فئودالی معمول گشته بوده. و بمنظور «مشروع» جلوه دادن اینگونه مالیاتها ، آنها را بطور مصنوعی تحت عنوان «عرف وعادت » ـ یعنی رسوم محلی که مراعات آنرا شریعت مجاز میدانسته (چون مغایرتی باآن نداشته) ـ متداول میساختند. این دو قسم مالیات «مشروع » («حکمی» یا «قانونی») شمرده ـ میشدند. ولی مالیاتهائی «غیر ـ مشروع» (و یا «غیرحکمی») نیز وجود داشته‌اند ـ اینها عوارضی بودند که حکومت مرکزی آنها را تصویب نکرده بوده ولی عملاً از طرف مقامات محلی شهرستانی ویا ملوك فئودال وصول میگشته‌اند. نخستین خواست سربداران و دیگرافراد نهضتهای ملی علی‌الرسم لغوهمهٔ مالیاتهای «مشروع » و«غیرمشروعی» که برپایهٔ فقه اسلامی نبوده ـ بوده است.

میدانیم که فقه اسلامی پنج نوع مالیات را برسمیت میشناخته ، بشرح زیر :

---

۱ ـ این اصطلاح را حمدالله مستوفی برای تمام مالیاتهای دولتی بکار برده. رجوع شود به : «نزهت‌القلوب » و همچنین و. مینورسکی ، «سیورغال» ص. ۹۳۰ : « مال و جهات و تمامی حقوق دیوانیه » .

۲ ـ بفصل ٥ رجوع شود .

۱- **ذکوة** - مالیات بازرگانی و اموال غیر منقول که از مسلمانان دریافت می‌شده.

۲- **عشر** - یا یک‌دهم محصول اراضی متعلق به مسلمانان قدیمی و اخلاف ایشان.

۳- **خراج** - مالیات ارضی که آن از «عشر» بیشتر بوده و در آغاز از غیر مسلمانان مأخوذ میگردیده و از آغاز قرن هشتم از نومسلمان نیزدریافت میشده.

٤- **جزیه** - مالیات سرانهٔ اهل ذمه - یعنی پیروان ادیانی که دولت مسلمان باایشان مدارا میکرده - مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان تبعهٔ دولت اسلامی.

۵- **خمس** - یک پنجم غنائم جنگی که درضمن حرب با «کفار» بدست می‌آمده (بعدها خمس از غنائمی که در جنگ بامسلمانان نیز کسب می‌شده منظور می‌شده) مال «امام» یعنی (در این مورد) از آن دولت اسلامی بوده.

همهٔ مالیاتهای دیگر از لحاظ حقوقی جزو گروهی که طبق «رسوم عرف» و یا «تکلیفات» مأخوذ میگردیده بوده است. بسیاری از اینگونه مالیاتها وجود داشته که در زمان ایلخانان متداول نگشته بلکه دولت فئودالی متدرجاً در زمانهای مختلف وصول آنهارا معمول داشته بوده. و از آنجمله برخی‌ازآنها درعهد سلجوقیان وجود داشته.

قبچور و جوانب خاص آن

میدانیم که قبل‌از غلبهٔ مغول مالیات اصلی همان «خراج» - یا مالیات ارضی- بوده. ولی پس از غلبهٔ مغول مالیات جدیدی بنام «قُپچور» یا «قُپچر» (مغولی) که معرب آن «قُبجور» و «قفجور» است متداول گشت[1]. بطوریکه کاترمر[2] ثابت کرده «قپچور» بمعنی «چراگاه» است. و بنابراین معنی اصطلاحی بدوی آن «مالیات

۱- املاء این کلمه در منابع مختلف متفاوت است.

۲- رجوع شود به: کاترمر، ص۲۵٦ و حاشیه ۸۳.

چراگاهها» بوده‌است. در آغازقرن سیزدهم ، مغولان ـ صحرانشین که جزدامداری راه معیشت دیگری نداشتند بالطبع این مالیات باشرایط تولیدی‌ایشان ملازمه داشته. ولی پس از آنکه مغولان کشورهای بسیار را که مردمی اسکان یافته و یا شهری داشتند گشودند مقامات مغولی‌مالیاتهای مستقیمی‌را که از مردم اسکان یافتهٔ مطیع آن سرزمینها دریافت میداشتند و بخصوص مالیات مستقیم از اسکان یافتگان شهر و روستارا (چنانکه آکادمیسین و. و. بارتولد اشاره کرده[۱])بنام مالیاتی که مرسوم ایشان بوده ـ یعنی قپچور ـ خواندند.

بدین منوال ، هم از حدود سال ۱۲۴۰ م. (=۶۳۸ ه.) ، اصطلاح قپچور درامپراطوری مغول مفهوم دونوع مالیات را که ماهوا متفاوت بوده‌اند ، میرسانده:

۱ـ مالیاتی که از صحرانشینان دامدار مأخوذ میگردیده و

۲ـ از مردم اسکان یافته شهر و روستا گرفته می‌شده

اما راجع به مالیات نوع اول... باید گفت که جوانب خاص‌وترتیب وصول آن ، طبق مندرجات منابع موجود ـ کاملاً روشن است. برعکس قپچور مأخوذ از مردم اسکان یافته معماهائی را برای محققان ایجاد میکند ـ زیرا مطالب متون موجود دراین باره بسیار مبهم و نامشخص است. اصول وضع مالیات مزبور روشن نیست و بوضوح معلوم‌نیست که رابطهٔ آن بادیگرمالیاتها وبخصوص‌نسبت به خراج چگونه بوده وآیا درناحیه‌ای واحد وصول هردونوع مالیات مقدور بوده ویا اخذ یکی موجب عدم دریافت آن دیگر می‌شده. و. و. بارتولد در تألیف پر ارزش خویش تحت عنوان «نوشتهٔ فارسی بردیوار مسجد منوچه درآنی» که دراوضاع و اساس مالیاتی‌دولت هلاکوئیان تحریرشده ، بسبب ابهام و پیچ در پیچ بودن این‌موضوع فقط به‌ذکر اینکه قپچور از مردم اسکان یافته نیز مأخوذ میگردیده اکتفا نموده ، ازتعریف دقیق‌جوانب خاص‌این‌مالیات(قپچور) سر باز زده است[۲]. اکنون موضوع

۱ـ و. و. بارتولد ، «نوشتهٔ فارسی» ص ۳۲.

۲ـ همانجا.

قپچور را همچون مالیاتی که از مردم اسکان یافته دریافت میشده ، مورد بررسی قرار میدهیم.

در کشورهای خارجه (مقصود خارج از شوروی است ـ مترجم) مطالب تالیف رشیدالدین را تاحدی خودسرانه تعبیر کرده کوشیده‌اند ثابت کنند قپچوری که از مردم اسکان یافته دریافت میشده منطبق با خراج بوده . بطوری که و.ف.مینورسکی خاطر نشان کرده صحت این نظر ـ تا وقتیکه بتوسط مدارك جدیدی تأیید نشود ـ محل تردید است[۱].

تألیف جدید اریک هینش در بارهٔ اساس مالیاتی صومعه های چینی در زمان فرمانفرمائی مغولان نیزمعنی اصطلاح قپچور را روشن نمیکند . هینش اصطلاح مغولی آلبا هوبچوری alba hubciri (alba qubcicri) و اصطلاح چینی ch'ai - fa را که قابل تطبیق با آن است ، چنین توجیه میکند :

«Die allgemeinen Lasten : Dienste und Steuern»

«عوارض عمومی ـ خدمت و پرداخت مالیات» .

ولی این توجیه زیاد کلی است .

از میان مؤلفان شوروی کسی که به روشن کردن جوانب خاص این مالیات سرانه پرداخت آ. آ. علیزاده می‌باشد که مقاله‌ای در بارهٔ اصطلاح «قپچور» برشته تحریر در آورده[۲] . وی مطالب فراوان دربارهٔ قپچور[۳] از متون موجود بیرون کشیده و

۱ـ و. مینورسکی ، « سیورغال » ص ۹۵۵ ـ تفسیرات ، حاشیهٔ ۲ . در همان ص به فهرست کتب مربوط رجوع شود .

۲ـ Erick Haenisch, Steuergerechtsame der chinesischsn klöster unter der mongodlherrschaft, ص ۹۹

همچنین رجوع شود به تقریظ هـ . شورمان دربارهٔ تألیف مزبور :

Schurmann. Erich Hannisch... ص ۳۰۴ ، ۳۰۳

۳ـ آ. آ. علیزاده ، «روابط فئودالی در آذربایجان» ـ اصطلاح «قپچور» ، CCNA ، I ، ص ۱۲۶-۱۱۳ .

از آنها استنتاج زیر را بعمل‌آورده : پس ازتکوین دولت ایلخانان ، قپچور جانشین چندین مالیات محلی پیشین شد و بصورت مالیات اصلی درآمد که از مردم اسکان یافته دریافت میشده. براثر سیاست ارضی ایلخانان ، در بسیار از ولایات(که بعدها ولایت « قپچوری » نامیده شدند) بسیاری از فئودالهای قدیمی محلی‌اراضی‌خویش را از دست دادند و اراضی‌مزبورجزو املاك«اینجو» ودیوانی‌شده یا ازطرف بزرگان صحرانشین مغول تصاحب گشت[1] . بدین طریق «قپچور» مفهوم تازه‌ای کسب کرد و جانشین اصطلاح قدیمی و اصلی مالیاتی (یعنی«خراج») گشت و :

« نه‌تنها از صحرانشینان بلکه از مردم اسکان یافته نیز دریافت میشده و بیشتر از تودهٔ روستائیان که در اراضی اینجو و دیوان متمکن بوده‌اند وصول میشده»[2] .

بعقیدهٔ آ. آ. علیزاده در نواحی زراعتی میزان مالیات قپچور مربوط بمیزان محصول و در مناطق دامداری تابع تعداد دامها بوده است. وی چنین میگوید :

«بدینقرار ، بعد از هلاکوخان تا زمان غازان‌خان ، در ولایاتی که مالیات بصورت قپچور مأخوذ میگردیده ـ این مالیات (قپچور) در واقع جانشین شکل‌پیشین مالیات(یعنی«خراج») بوده ومفهوم و مضمون آن نیز تقریباً باآن (خراج)یکی بوده است »[3] .

بنابراین درولایاتی که نفوذ مغولان وصحرانشینان زیاد بوده«بهره ـ مالیات» ارضی‌اصلی‌تحت عنوان قپچور مأخوذ میگردیده (درآن نقاطی که اصطلاحاً «ولایات قپچوری» نامیده میشده) ودر ولایات دیگر ـ که مالیاتهای قدیمی باقی‌و برقرار مانده بود بنام «خراج» دریافت می‌شده[4] . و پس از اصلاحات غازانی قپچورکماکان از

۱ـ همانجا ص۱۲۱،۱۲۲ .

۲ـ همانجا ص۱۲۲ .

۳ـ همانجا.

٤ـ همانجا ص۱۲۳-۱۲۲ . همچنین رجوع شود به مقالهٔ آ. آ. علیزاده تحت عنوان « تاریخ روابط فئودالی درآذربایجان » ـ اصطلاح « خراج » ص۱۰۸ .

اراضی اینجو و دیوان اخذ میشده[1] و « خراج» در بعضی نقاط ، ظاهراً ، از اراضی ملکی‌خصوصی و مزروع وصول میگشته[2].

عقیدهٔ آ. آ. علیزاده ، بطوری که دربالا شرح دادیم ، در بادی نظر ، درست مینماید. وی کوشیده‌است مطالب منابع چندی را دربارهٔ اخذ قپچور از مردم‌اسکان یافته ، گرد آورده آنها را بایکدیگر مقابله و مقایسه کند. ولی اکثر این مطالب تاحدی مبهم‌وتاریک میباشند. وچون‌برای‌اثبات عقیدهٔ فوق به‌تنهائی کافی‌نبوده‌اند، آ. آ. علیزاده به‌حدس و فرض‌توسل‌جسته . این خود نشان میدهد که موضوع اساس مالیاتی زمان ایلخانان بطور عموم و مسئلهٔ قپچور ـ همچون مالیاتی که ازمردم اسکان یافته دریافت میشده ـ بخصوص تا چه حد پیچ در پیچ و دشوار است.

نظر آ. آ. علیزاده ، چون در پرتو اخبار و اطلاعات متون موجود قرارگیرد، ایرادی چند را برمی‌انگیزد.

اولاً این‌عقیده که در طی‌چند ده سال جوانب خاص‌قپچور چندبار دستخوش دگرگونی شده از اخبار منابع موجود استنتاج نمیشود و این حدس شخصی آ. آ. ـ علیزاده است و بس. دیگر اینکه معلوم نیست که چرا در عهد ایلخانان در بعضی ولایات از مردم اسکان یافته قپچور اخذ میگردیده در برخی ولایات دیگر دریافت نمیشده. آ. آ. علیزاده این اختلاف را چنین توجیه میکند که قپچور «در ولایاتیکه نفوذ صحرانشینان عظیم بوده »[3] دریافت میگردیده و این پدیده را به‌سیاست ارضی ایلخانان وتصاحب اراضی‌ازطرف دیوان مغول و بزرگان آن طایفه مربوط میسازد. این فرضیهٔ هرقدر هم در بادی نظر براستی ماند در منابع موجود تأیید نشده است.

---

۱ ـ آ. آ. علیزاده ، « تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان » ـ اصطلاح « قپچور » ص ۱۲۳ .

۲ـ همانجا ص ۱۲٤ . این نظر باجزئی تغییراتی دررسالهٔ آ. آ. علیزاده تحت عنوان «تاریخ اجتماعی واقتصادی و سیاسی آذربایجان » ص. ۲۰۱-۲۰٤ تکرار شده.

۳ ـ آ. آ. علیزاده ، « تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان » ـ اصطلاح « قپچور » ص ۱۲۲ ؛ آ. آ. علیزاده ، « تاریخ اجتماعی و سیاسی آذربایجان » ص ۲۰٤ .

برعکس از متون مزبور چنین برمیآید که اخذ قپچور از مردم اسکان یافته درنواحئی، که نفوذ صحرانشینان مغول و ترک از دیگر جاها کمتر بوده وبیشتر اراضی در دست فئودالهای اسکان یافتهٔ محلی قرار داشته و دست‌نشاندگان و تابعان (واسالهای) ایرانی ایلخانان مغول در آنجا مستقر بوده‌اند، نیزصورت میگرفته.

مثلاً در ناحیهٔ هرات[1] که در تصرف سلالهٔ کرت بوده و اراضی آن در دست ملوك تابع‌آن سلاله و زمین‌داران محلی(ارباب و زعما) قرار داشته «قپچور» مأخوذ میگردیده است. فقط درسال ۷۰۹ﻫ. (۱۳۰۹م.) ناحیهٔ هرات از پرداخت قپچور - و آنهم استثنائاً برای سه سال - معاف شد:

« و تاج‌الدین علیشاه... یرلیغ نوشت که سه سال مردم هرات از زحمات قلان وقبچور وعوارضات دیوان خراسان معاف و مسلم‌باشند»[2].

در مکاتبات رشیدالدین گفته شده که بسبب دریافت قپچور و دیگر سالیاتها روستائیان ناحیهٔ بم کرمان:

« و واسطهٔ قلان و قبچور و چریك و اخراجات متفرقه مستأصل‌اند »[3].

در این ناحیه (کرمان) نیز مدت مدیدی سلالهٔ نیرومندی که تابع مغولان بوده(قره ختایان کرمان)حکومت میکرده. سرانجام باید گفت که قپچور درگرجستان نیز مأخوذ میگردیده[4] وحال آنکه در آنجا دولت ملی‌باقی‌و برقرار بوده وفئودالهای محلی گرجستان اکثراً اراضی‌خویش و قدرت سیاسی را محفوظ داشته بودند بطوری که حتی امیر تومانان گرجستان از میان فئودالهای محلی انتخاب و منصوب

۱- سیفی، ص۱۸۲ و بعد.

۲- همانجا ص۵۰۷۴.

۳- مکاتبات رشیدی، نامه‌ای به‌فرزندی امیر محمود حاکم کرمان ص۱۱ - در این نامه چندبار از قپچور یاد شده.

٤- جوینی. مجلد ۲، ص۲۵۸، ۲٦۱. دروقایع سال ٥٦٥٧. (۱۲۵۹م.) یعنی در زمان هلاکوخان.

میگردیده‌اند[۱] و نفوذ صحرانشینان در آن سرزمین از هرجای دیگر کمتر بوده.

دیگر اینکه فرضیهٔ آ. آ. علیزاده ، مبنی براینکه از عهد غازان خان قپچور را از اراضی اینجو و دیوان مأخوذ میداشته‌اند و خراج را از املاك خصوصی... جالب اعتماد نیست. در قانون مالیاتی خوزستان که در نامهٔ رشیدالدین خطاب به شهاب‌الدین فرزند وی منقول است گفته شده که « خراج » ، آن سامان ، هم از املاك خصوصی و هم دیوان دریافت می‌شده (بمیزان گزافی) ، ولی از اخذ قپچور از زارعان بالکل سخنی گفته نشده[۲].

چون رشیدالدین از « ولایات قپچوری» یاد میکند[۳]. آ. آ. علیزاده گفتهٔ وی را چنین توجیه میکند که در برخی ولایات فقط قپچور دریافت میداشته‌اند و دربعضی دیگر فقط خراج[٤]. ولی ابهام و تاریکی موضوع در همین جاست. آنچه از متن نوشتهٔ رشیدالدین بر میآید فقط این است که در زمان غازان‌خان در برخی ولایات قپچور اخذ می‌شده و در بعضی ولایات دیگر اخذ نمیشده (ولی معلوم نیست که درآغاز دوران فرمانفرمائی مغولان چنین بوده یا نه). اما از اینجا هنوز چنین برنمیآید که قپچور را فقط آنجائی مأخوذ میداشتند که خراج مأخوذ نمی‌شده و بالعکس، وهردو مالیات مزبور هرگز در ناحیهٔ واحد دریافت نمیشده. بلکه بیشتر عکس این صورت را میتوان حدس زد ، زیراکه در نامهٔ رشیدالدین خطاب به مولانا صدرالدین محمد ترکه دربارهٔ قانون مالیات ولایت اصفهان[٥] از وضع خراج برای املاك خصوصی

۱- رجوع شود به تاریخ گرجستان ، ص۲۵۷-۲۵٦.

۲- مکاتبات رشیدی ص۱۲۳-۱۲۲ . خراج مأخوذ از املاك خصوصی در اینجا «خراج ارباب» نامیده شده و آنچه از اراضی دیوانی در یافت میشده «مال و خراج دیوانی». «مال» ظاهراً دراینجا مترادف «خراج» است.

۳- جامع التواریخ ورق ۱ ٦۲ ، ٦۲٥ .

٤- آ. آ. علیزاده ، «تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان» ـ اصطلاح «قپچور» ـ ص ۱۲۱ ؛ آ. آ. علیزاده ، «تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان» ص۲۰۷.

٥- مکاتبات رشیدی ص ۳٤-۳۲.

و معافیت آن املاك از قپچور و دیگر مالیاتها سخن رفته و از اینجا چنین میتوان نتیجه گرفت که قبلاً هم در ولایت اصفهان، ازاملاك خصوصی«خراج» و«قپچور»ـ هردو ـ دریافت میشده :

« هرکرا باغی مشجر مکروم باشد برقدر حاصل آن نواب وارکان دولت بفور رسیده خراجی معین گردانند چنانچه خداوندان راضی و شاکر باشند و بهیچ نوع از انواع برایشان ظلم نکنند، و املاك ایشان را از تکلیفات و توزیعات و قلان و قبچور معاف شناسند »[1].

وصاف نیزاز اخذ خراج و قپچور در فارس خبر میدهد[2]. در « قصیدهٔ مغولیه» پور بها شاعر ایرانیهم از دریافت « قپچور » و «مال» (در عین حال) سخن رفته[3] :

« گهیجان دهم بمالی گهی سر بقبچوری »

سرانجام، بفرض اینکه ما باعقیدهٔ آ. آ. علیزاده موافقت کرده، بگوئیم که «خراج» و «قپچور » هردو از سهم محصول[4] دریافت میشده، فهم این نکته دشوار میبود که پس تفاوت میان قپچور و خراج جز اختلاف کلمه چیست و در اینصورت طبق طرح آ. آ. علیزاده تقسیم کشور بهولایات قپچوری و ولایات خراجیچه معنی و مفهومیداشته است.

بنابراین متون ومنابع موجود نظر آ. آ. علیزاده را تأیید نمیکنند. وموضوع جوانب خاص و اصول وصولقپچور را نمیتوان بطور نهائیحلشده محسوب داشت. و فقط در صورتیکه متون جدیدی در دسترس دانشمندان قرار گیرد امکان روشنشدن

۱ـ همانجا ص ۳٤. دربارهٔ اصطلاح « توزیعات » بهبعد رجوع شود.

۲ـ وصاف، ص ۳٤۷ : « و برکلیات اموال از مال معین و خراج و قبجور معین و املاك پادشاه و رعیت » در اینجا ظاهراً « مال » مترادف « خراج » است.

۳ـ و. مینورسکی، پوربها، «قصیدهٔ مغولیه». اینجاهم ظاهراً «مال» مترادف «خراج» است.

٤ ـ آ. آ. علیزاده، « تاریخ روابط فئودالی درآذربایجان » ـ اصطلاح « قپچور » ص ۱۲۲.

مطلب بدست خواهد آمد. اخیراً و. ف مینورسکی[۱] «قصیدهٔ مقولهٔ» پوربها شاعر ایرانی را که درمدح علاءالدین جوینی (مورخ) درسال ۶۶۷ هجری (۱۲۶۹ م.) گفته منتشر کرده است. شاعر درقصیدهٔ مزبور از سختی قپچور برای رعایا بامضامینی شاعرانه سخن میگوید ولی خصوصیات این مالیات را شرح نمیدهد.

ظاهراً وضع قپچور برمردم اسکان یافته ارتباطی باسیاست ارضی ایلخانان نداشته و قپچور، چه در آغاز فرمانروائی مغولان وچه در ادوار بعد و زمان ایلخانان یک مالیات سرانه بوده که فاتحان مغول از روی الگو ونمونهٔ چینی متداول ساخته بودند. بطوریکه میدانیم پیش از غلبهٔ مغول درکشورهای خاورمیانه و دیگر ممالک اسلامی مالیات سرانه فقط از اهل ذمه و غیر مسلمانان مأخوذ میگردیده وهیچگاه از مسلمانان دریافت نمیشده. وفقه اسلامی اخذ مالیات سرانه را از مسلمانان همیشه غیر مشروع دانسته توهینی به‌مسلمانان می‌شمرده و تحمل ناپذیر تلقی میکرده است. وضع مالیات سرانه برهمهٔ مردم، اعم از مسلمان وغیرمسلمان، درایران و ممالک هم مرز آن، فقط درعهد خانهای بت‌پرست مغول معمول گشت، ولی بعد ازآنکه خوانین مزبور اسلام آوردند نیز - برغم شریعت همچنان که بود باقی‌ماند[۲].

درتألیف مالئی که به‌خواجه نصیرالدین طوسی نسبت داده میشود نوشته شده:

« از مردم برسرهای ایشان چیزی نگرفتندی و این در مسلمانی گرفته‌اند...».

« و در پیش از آن نگرفته‌اند و آن قوبجور که اکنون بحکم یاسای بزرگ میستانند نستانندی[۳]». وسپس مینویسد که اکنون طبق یاسا مالیات مزبور را از پنج

۱- و. مینورسکی. « پور بها و منظومه‌هایش » (بزبان انگلیسی).

۲- فقط بعدها کلمات متفاوتی برای مالیات سرانهٔ عمومی که از مسلمانان و پیروان دیگر ادیان نیز اخذ میشده متداول گشت(سرشماره) وکلمهٔ « جزیه » برای اهل ذمه معمول شد. بدبعد رجوع شود.

۳- خواجهٔ نصیرالدین طوسی ص ۷۶۲ (§۱۶).

صنف زیر دریافت نخواهند داشت :

۱- از ترخانان که ترخانی‌را از خان دریافت داشته‌اند یعنی علمای مسلمان وآرکائونان[۱] ؛

۲- از سالخوردگان ؛

۳- از ناتوانان و بیماران ؛

۴- از فقیران ؛

۵- از کودکان[۲] .

از اینجا چنین برمی‌آید که در زمان هلاکوخان «قپچور» مالیاتی بوده سرانه که همهٔ مردم - باستثنای روحانیان(همهٔ ادیان؟) وترخانان و مستمندان ومعلولان و سالخوردگان وکودکان - می‌پرداختند . گفتهٔ ماگاکی(گریگورآکنرتسی)مورخ ارمنی - مبنی براینکه پس‌از سرشماری سال ۱۲۵۴ م .(۶۵۲ هـ.) ، مغولان به‌همهٔ مردان ۱۲ تا ۵۰ ساله مالیات سرانه بستند - کاملاً بامطالب فوق‌قابل‌تطبیق‌است . خوانین بت‌پرست مغول پس از وضع و اجرای قپچور برای پیروان تمام ادیان اخذ «جزیه» از غیر مسلمانان را موقوف داشتند[۳] .

همچنانکه « جزیه » از دوران صدر اسلام از اهل ذمه بطور سرانه ولی در سه درجه متفاوت - توانگران و مردم متوسط الحال و فقیران - مأخوذ میگردیده ، خوانین مغول نیز قپچور را - از روی وضع مالی‌افراد - بدرجات تقسیم کرده بودند . چنانکه ازنوشته‌های جوینی برمیآید نخست همهٔ ساکنان را خودسرانه به‌پرداخت قپچورمجبورکردند ولی‌بعد (در زمان گیوك خان) مقرر شد که از توانگران ده دینار و از مستمندان یک دینار اخذ گردد[۴] . در عهد منکوقاآن قرار شد از هر ده نفر

۱- نام مغولی - مسیحیان - در این مورد مقصود روحانیان مسیحی است.

۲- خواجه نصیرالدین ، ص۷۶۳ (§۱۶).

۳- به‌بعد رجوع شود.

۴- جوینی مجلد ۲ ، ص۲۵۴ .

۷۰ دینار اخذ گردد و این مبلغ میان آنان سرشکن شود[1].

جوینی دربارهٔ وضع مالیات قپچور برمردم امکان یافته جزئیات شایان توجهی را بدست میدهد. بنا بگفته وی چون امیر ارغون اویرات حاکم منصوب از طرف خان بزرگ وارد گرجستان شد (سال ۶۵۷ هـ. = ۱۲۵۹ م.) و در آنجا به سرشماری (« شماره ») ساکنان پرداخت تا مالیات برایشان وضع کند معلوم شد که در آغاز از هر ده نفر ۷۰ دینار مأخوذ میداشته‌اند. ولی چون مالیات جنسی (در متن «اخراجات» نوشته شده)[2] برای نگاهداری « حشر »[3] و خدمت « یام » و اسبان و قاطران چاپار (اُلاغ) و نیازمندیهای جنگی از حد گذشت و میزان مقرر قپچور کفایت نمی‌کرد[4] اجازهٔ داده شد تا میزان قپچور را افزایش وافر دهند :

« و اصحاب عقار و مستظهران که پیش از وضع قوبجور آنکس که مثلاً در ده موضع شرکتی[5] داشت واسبابی جدا جدا بنسبت آن شرکت زر بدو حوالت میکردند چنانک از یک کس پانصد دینار و هزار دینار میگرفتند و وقت این وضع ده دینار مقرر شده اگر مضاعف میشد مستظهران را زیادت حملی افتاد و اما بردرویشان بدین نسبت ثقل می‌نشست. امیر ارغون این حال عرضه داشته بود فرمان شد تا باز وضع قوبجور کنند و مستظهرانرا از پانصد دینار و بنسبت تا درویشی را یک دینار بریده کنند تا باخراجات وافی شود »[6].

از مثلهای فوق نیک مشهود است که در هرولایت جمع مبلغ قپچور برحسب

۱- همانجا. ص ۲۵۶.

۲- در بارهٔ این اصطلاح بعد‌ها رجوع شود.

۳- « حشر » بمعنی اجماع رعایا برای کار اجباری نیز میباشد.

٤- جوینی. مجلد ۲، ص ۲۶۱.

٥- ظاهراً منظور شرکت در امور بازرگانی درنقاط مختلف میباشد.

٦- همانجا ص ۲۶۱.

مخارج نگاهداری لشکریان و یامها وغیره معین میگردیده است. و سپس مبلغ مزبور گاهی بطور سرانه و مساوی میان اهالی تقسیم شده و بیشتر برحسب وضع مالی افراد سرشکن می‌شده. و ضمناً این را بگوئیم که هیچگونه موازین و مقیاس ثابت و دائمی که مربوط به‌اوضاع مالی اشخاص باشد در تعیین مبلغ قپچور وجود نداشته و سهم پرداختی صنوف مختلف غالباً در تغییر بوده و عادتاً این تغییر بزیان بینوایان صورت میگرفته است. مقامات حکومت فقط میکوشیدند که مبلغ لازم برای نگاهداری لشکریان و عمال دیوان گرد آورند والبته در خلال این کوشش هیچ فرصتی را برای افزودن ثروت شخصی خویش نیز از دست نمی‌دادند.

طرز وصول قپچور از مردم امکان یافته - تازمان نخستین ایلخانان و از آنجمله هلاکوخان چنین بوده. اما شیوهٔ عمل و طرز وصول آن در عهد ایلخانان بعدی تا عهد غازان‌خان چگونه بوده‌است؟ از مطالب قلیلی که در منابع وجود دارد چنین استنتاج میشود که در آن عهد نیز میزان قپچور برای هرمحل برحسب مبلغ مخارج دولتی معین می گشته و سپس آن مبلغ میان ساکنان آن محل تقسیم و سرشکن می‌شده است.

بنا بگفتهٔ رشیدالدین پیش از جلوس غازان خان برتخت سلطنت علی‌الرسم قپچور را بمقاطعه میداده‌اند. و غالباً حاکم محل (امیر و یا ملک) مقاطعه‌گر قپچور میشده وچون عده‌ای خدمتگزار داشته «اخراجات مقرری» خزانه را بعهده میگرفته. حاکم موظف بود مخارج مزبور و همچنین وجه «برات» مربوط بمواجب کارمندان و خدمتگزاران و هزینه های فوق‌العاده (از قبیل نگاهداری ایلچیان و قاصدان وغیره) را از محل قپچور وصولی پرداخت نماید. حاکم مقاطعه گر برحسب مبلغی که برای پرداخت مخارج ضرورت داشته مبلغ کل قپچور را معین میکرده و سپس مبلغ مزبور را بطور سرانه میان ساکنان «تقسیم» - یا سرشکن میکرده. هرقدر مبلغ و تعداد براتی که بعهدهٔ خزانه‌داری محل صادر شده بوده بیشتر وهرقدر مخارج فوق‌العادهٔ ایلچیان و علفه لشکریان و غیره فزون‌تر می‌بود برای حاکم نافع‌تر بوده. و وی

به‌بهانهٔ اینکهٔ مالیاتهای وصولی پیشین برای پرداخت مخارج کافی نبوده الی غیر-النهایهٔ میزان قپچور را می‌افزوده و یا اینکه مالیات مزبور را مکرراً - چندین بار درسال اخذ میکرده و درضمن خزانه را فریب میداده و بیشتر اوقات برواتی‌راکه بوی ارائه داده شده بوده نمی‌پرداخته.

رشیدالدین مینویسد(شاید اندکی‌بامبالغه) که بعضی‌ازحکام درسال ده‌بار و برخی حتی ۳۰ - ۲۰ بار قپچور از رعایای ناحیهٔ خود دریافت میداشتند و هربار قپچور جدید را میان ساکنان سرشکن میکرده‌اند[۱]. درچنین شرایطی جمع کل مبلغ قپچور و سهم پرداختی‌هرفرد رعیت رقمی بسیار غیر ثابت و متغیر بوده. شکی‌نیست که تقسیم مبلغ قپچور میان رعایا - برحسب درجات استطاعت مالی ایشان بوده - ولی این تقسیم خود میدان وسیعی برای خودکامگی و سوء استفادهٔ حاکم‌وعمال وی بوده - فقدان موازین ثابت در وصول قپچور و خودکامگی و دریافت مکرر آن سنگینی اصلی بار این مالیات را بردوش‌مردم تشکیل‌میداده و موجب فقراقتصادی نواحئی که قپچور در آنجا وصول میگردیده میگشته. قصیده‌ای که پوربها در مدح علاءالدین جوینی سروده آشکارا از بینوائی کشاورزان در نتیجهٔ قپچور، سخن میگوید[۲].

از این گفته ممکن‌است چنین نتیجه گرفته شود که «قپچور» مالیاتی‌سرانه - که میزان آن غیرثابت و متغیر بوده - شمرده میشده. اگر چنانچه «قپچور» مالیاتی می‌بود که بصورت بهره ویا سهم از محصول وصول میگشت سرشکن کردن وتقسیم آن میان رعایا ضرورتی‌نداشته: زیرا در چنین‌صورتی‌سهم‌هریک - چنانکه درمورد خراج معمول بوده - مقرر و معلوم بوده است. البته ممکن بود محصلان مالیات در تعیین میزان محصول و سهم مالیاتی سوء استفاده کنند ولی تناسب این مقادیر

۱- جامع‌التواریخ، ورق ٦٢١.

۲- ص۱۹۷-۱۹۴(متن‌فارسی) V. minorsky; Pur-i Baha and his poems

بویژه ابیات ۱۷-۲، ۲۵، ۳۲، ٤٥-٤۲.

(میزان محصول و سهم مالیاتی) تغییر ناپذیر باقی میماند. گذشته از این وصول سهمی از محصول بطور مکرر و آنهم ده الی سی بار درسال بالطبع محال وغیرعملی بوده وهیچ مقدار محصولی برای چنین پرداختی تکافو نمیکرده. ولی ممکن بود از یک نفر بجای یک دینار ده دینار و یا بیشتر وصول شود ـ گرچه این شیوه هم منجر بفقر و نیستی رعایا میشده.

اصلاحات غازانی قپچور را کماکمان درنقاطی که بیشتر مالیات مزبور مأخوذ میگشته محفوظ داشت ولی نظم و ترتیبی برای وصول آن قائل شد. صدور بروات و وصول مکرر قپچور سخت ممنوع گشت و متخلف مورد تعقیب و مجازات واقع می‌شد[1]. دریرلیغ غازان خان (درترتیب وصول مالیاتها) هیچ اشاره‌ای به میزان ثابت قپچور و دیگر مالیاتها نشده است[2]. مسلماً توجیه این مطلب چنین است که در ولایات مختلف میزان قپچور و مالیات متفاوت بوده. در یرلیغ فقط موعد پرداخت قپچور مقرر گشته. باین معنی که می‌بایست مالیات مزبور را دوبار در سال ـ هربار نیمی از مبلغ مقرر ـ در ظرف بیست روز از آغاز سال نو جلالی (شمسی) و بار دوم از اول میزان (مهرماه)، بپردازند. درچند ولایت نیز مردم امکان یافته از پرداخت قپچور معاف گردیدند[3].

در زمان غازان خان فرمانی صادر شد که :

«بهر ولایتی بیتکچی جلد برود و مجموع آن ملک دیه دیه مفصل بنویسد و بموجب شمارهای پیشین قوپچور بسویت مقرر گرداند و در بند توفیر و تکسیر نباشد و چنان سازد که رعایا مرفه و خوشدل باشند»[4].

چنین استنتاج میتوان کرد که پس از اصلاحات غازانی جمع کل مبلغ قپچور

۱- جامع التواریخ ورق ٦۲۵ و بعد.

۲- همانجا ورق ٦۳۱ .

۳- مکاتبات رشیدی ص ۳٤ ، ۱۲۲-۱۲۱ .

٤- جامع التواریخ . ورق ٦۳۱ .

در هرناحیه برحسب مبلغ مخارج دولتی (« اخراجات مقرری ») معین میگردیده و زان پس ـ برطبق فهارس سرشماری پیشین میان اهالی سرشکن میشده. کسی مجاز نبود این مبلغ را کم و یا زیاد کند. از اینجا چنین مستفاد میگردد که مبلغ کل قپچور ثابت باقی میمانده و کماکان جوابگوی « اخراجات مقرری » خزانه می‌بوده ولی برای پرداخت مخارج فوق‌العاده و بروات و یا تحمیلات خود کامانه کسی مجاز نبوده مبلغ کل مزبور را زیاد کند و یا اینکه (بدیگر سخن) قپچور مکرر اخذ نماید. چیز تازه و مهمی که در اصلاحات غازانخان دیده میشده همین بود.

بنا بگفته‌های فوق‌الذکر جوینی و رشیدالدین ، قپچور پیش از غازانخان فقط نقداً مأخوذ میگردیده. و روستائیان برای تأدیهٔ آن می‌بایست غله و دیگر محصولات کشاورزی خویش را بفروشند و این‌عمل در نواحئی که پیشرفت روابط کالائی در آن ضعیف بوده و یا بالکل پیشرفتی نداشته ، برای روستائیان بسیار دشوار بوده. دریرلیغ‌غازانی‌مذکور راجع به‌وصول مالیاتها تأکید شده که قپچور را مردم‌اسکان‌یافته باید فقط نقداً بپردازند[1]. درفرمان دیگری تأکید شده، مالیاتهائی که می‌بایست نقداً وصول شود(و ظاهراً از آنجمله قپچور) و درنقاطی که مقرر بوده که بد نقد اخذ گردد ـ هیچکس مجاز نیست حتی یک دینار انرا به‌جنس دریافت دارد. و اگر رعیتی‌بجای مالیات نقد آذوقه آورده باشد ویرا مجبور میکردند نخست آنرا به‌بازار برده بفروشد و وجه نقد بخزانه بپردازد[2].

منابع موجود ، پس از انقراض‌دولت ایلخانان هلاکوئی ، دیگر ـ در ردیف مالیاتهائی که از اسکان یافتگان مأخوذ میشده ـ ازقپچور یادی نمیکنند. ولی‌ظاهراً فقط استعمال اصطلاح « قپچور » متروک گشت ولی مالیاتی که مفهوم آن کلمه بوده چندین قرن ـ تحت عناوین دیگر ـ مأخوذ ـ میگردیده.

در اسناد و مدارک قرنهای چهاردهم و پانزدهم از مالیاتی سرانه (از مردم

۱ـ همانجا.

۲ـ همانجا ، ورق ۲۳.

مسلمان) تحت عنوان «سرشماره»[1] ویا « سرشمار »[2] یاد شده‌است. درفرمان معافیت سلطان یعقوب آق‌قویونلو مورخ‌سال ۸۹۳ هـ. (۱٤۸۸ م.) در بارهٔ اراضی موقوفهٔ مدرسه منصوریهٔ شیراز ـ اراضئی که در بلوکات شیراز و شبانکاره وکربال و فسا ـ در فارس واقع بوده ـ ضمن دیگر مالیاتهای دیوانی که اراضی مزبور از آنها معاف گردیده بوده ، مالیاتی بنام «شماره»[3] نیز ذکر شده است. باحتمال قوی این‌مالیات همان است. اشارهٔ واضح‌تری در فرمان سیورغال صادر از طرف شاه طهماسب اول صفوی مورخ‌سال ۹٦٦ هـ. (۱۵۵۹ م.) در بارهٔ اراضی ملکی‌خاندان شیوخ زاهدیه (اخلاف شیخ زاهد) دیده میشود. در فرمان مزبور عمال دیوان از اخذ مالیات « سرانه » در اراضی‌مزبور منع شده‌اند[4].

مسلماً این مالیات همان « سرشماره » میباشد. در بعضی از خان نشین‌های قفقاز در نیمهٔ دوم قرن هیجدهم نیز ـ چنانکه میدانیم ـ مالیاتی به‌نام «باش‌ـپولی» (ترکی‌است ، بمعنی«پول سرانه») اخذ میشده.

بنابراین مالیات سرانه(که نباید باجزیهٔ اهل‌ذمه اشتباه شود) محتملاً در ایران وممالک هم مرز آن کماکان پس از سقوط فرمانروائی مغولان نیز مأخوذ ـ میگردیده (منتهی نه همه‌جا و فقط در بعضی نقاط). و چون وصول مالیات مزبور بااصول فقه اسلامی که اخذ مالیات سرانه را فقط از غیرمسلمانان مجاز میدانسته ـ تناقض‌داشته ـ چنین مالیاتی فقط در عهد خانهای بت پرست مغول ممکن بود وضع شود و پس‌ازآنکه خوانین‌مغول اسلام آوردند نیز ـ مانند بسیاری از دیگر مقررات یاسای چنگیزی که در واقع باحقوق اسلامی‌مغایرت داشتند ـ محفوظ و باقی ماند.

۱ـ دستورالکاتب ورق ۲۰۸b .

۲ـ در فرمان سلطان حسین‌بایقرا بنام جامی‌شاعر؛ آ. آ. مالچانوف. « در بارهٔ جوانب خاص اساس مالیاتی‌هرات» ، ص ۱۵۹ (متن‌فارسی).

۳ـ فسائی ، « فارسنامهٔ ناصری » بخش۱ ، ص۸۲ .

٤ـ سلسلةالنسب صفویه ، ورق۱٦٤-۱٦۲ ـ چاپ « ایرانشهر» ص۱۰٤ .

در زمان خوانین مغول ـ چنانکه از تألیف مالی منتسب به خواجه نصیرالدین طوسی و نوشته های جوینی مستفاد میگردد ـ مالیات سرانه تحت عنوان « قپچور » وجود داشته و معروف بوده است. و بعدها عنوان از میان رفت ولی در بعضی نقاط مالیات متشابهی تحت عناوین جدید « سرشماره » و « سرانه » و « خانه شماره »[۱] مأخوذ میگردیده. این اصطلاحات پیشتر در منابع دیده نشده. میتوان چنین نتیجه گرفت که تحمیلات اخیرالذکر در واقع دنبالهٔ قپچور ومالیاتی بوده مأخوذ از مردم اسکان یافته.

اما راجع به قپچوری که از دامداری گرفته میشده... میزان آن را خواجه ـ نصیرالدین طوسی صریحاً ذکر کرده ، میگوید در قدیم[۲] از چارپایان نیز چیزی اخذ نمیکردند ولی اکنون از دامی که متولد میشود و برای چرا به « صحرا » میبرند از هر یکصد رأس یک رأس برسم مالیات مأخوذ میگردد و چنانچه عدهٔ دامها از یکصد کمتر باشد نقد گرفته میشود[۳].

در زمان جلایریان نیز این ترتیب باقی و برقرار بوده. در یکی از فرامین سلطان اویس گفته شده است که :

« بهر یکصد سر گوسفند یک سر میگردد »[٤].

در فرمان دیگر سلطان مزبور نوشته شده که برای محاسبهٔ قپچور در ارّان و مغان و ولایات مجاور ، طوغای تیمورجاندار وقوام الدین محمد «از محرران دیوان»[٥] گسیل گشته‌اند تا از شهری بشهری و از قریه‌ای به قریه‌ای و از محلی به محلی و از اوبه ـ ای به اوبه ـ ای[٦] و از «خیل»[۷] به «خیلی» روند و همه « صحرانشینان »

۱ـ دستورالکاتب ، ورق ۲۲٥a.

۲ـ یعنی پیش از غلبهٔ مغول.

۳ـ خواجه نصیرالدین طوسی ، ص ۷٦۱ (§۱۰).

٤ـ دستورالکاتب ورق ۲۲٦a.

٥ـ از نامشان پیداست که یکی مغول (یا ترك) و دیگری ایرانی بوده.

٦ـ بمعنی « محل کوچ » و یا « جماعتی که کوچ کرده‌اند ».

۷ـ یعنی یورت صحرانشین (« آلاچیق » به آذربایجانی).

را اعم از مغول وتاجیک[1] وکرد وترک وعرب و « مقیمی» (اسکان یافته) و «کوچ کنجی»، رسیدگی کرده و « مواشی» و «گله » ایشانرا ـ باستثنای چارپایان سواری و «گاوان ـ عوامل» ـ برشمرده مالیات دیوانی آنانرا بشرح زیر معین و مقرر دارند : از هرصد رأس شتر و اسب[2] وگاو و گوسفند و خر ـ یک رأس[3].

بطوریکه از مفاد این فرمان مستفاد میگردد مالیات قپچور شامل دامهای صحرانشینان واسکان یافتگان ـ هردو ـ بوده است. و این نکته نه تنها از ذکرعنوان «مقیمان» و اسکان یافتگان برمیآید بلکه جای دیگر گفته شده که « عوامل» یعنی گاوان کاری از مالیات مزبور معافند ـ وگاوان کاری برای شخم و امور زراعتی بکار میرفته و فقط زارعان اسکان یافته میتوانستند گاوکاری داشته باشند.

از پایان قرن چهاردهم اصطلاح قپچور بمعنی مالیات چارپایان نیزمتروک شد. و بجای مفهوم اخیر مالیات « مواشی» و « مراعی »[4] (و از قرن شانزدهم باینطرف اصطلاح «چوبان بیگی») متداول گشت.

بموازات اصطلاح مغولی «قپچور » ـ بمعنی مالیات دامها ـ یک کلمهٔ عربی ـ فارسی که مترادف آن بود یعنی «علفخرار » نیز معمول بوده است[5].

مالیات ارضی در زمان ایلخانان و اقسام و اصطلاحات آن

۱ـ خراج ، «مالیات ارضی». این اصطلاح محتملاً ازکلمهٔ یونانی Χωρ'ηγιον (خورگُن) ریشه میگیرد که بهمان معنی میباشد. این کلمه از طریق آرامیان

۱ـ در اسناد قرنهای سیزدهم و چهاردهم همهٔ ایرانیان تاجیک نامیده شده‌اند ؛

۲ـ ازفحوای کلام پیداست که منظور اسبان باری است نه سواری.

۳ـ دستورالکاتب ورق ٢٠١ b.

٤ـ به مادهٔ مربوطه ذیل رجوع شود ؛ رجوع شود به : آ. آ. علیزاده ، « تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان » ـ اصطلاح « قپچور » ، ص ١١٤ - ١١٣ (اشاره بمنابع هم شده‌است).

٥ـ ذیلاً به مادهٔ مربوطه رجوع شود.

(Keraga بزبان آرامی) وارد ایران زمان ساسانیان شد و بصورت خراگ (Xarāg) درآمد و زان پس تازیان آنرا از ایرانیان گرفته بصورت معرب «خراج» بهمان معنی بکار بردند. تاریخ خراج درقلمرو خلافت عربی کماهوحقه مورد مطالعه قرار گرفته[1] بدین‌سبب از تاریخ گذشته خراج سخن نمیگوئیم و فقط یادآور میشویم که اصطلاح مزبور در قرنهای سیزدهم و چهاردهم نیز، بابرخی‌مترادفهای آن ، بهمان معنی مالیات ارضی - یعنی «بهره - مالیات» اصلی از اراضی دیوانی و بهرهٔ اراضی «اینجو » و« اقطاع » و « مقاسمه » و « ملکُ حرّ »[2] و بالاخره بمعنی مالیات مأخوذ از املاك خصوصی بنفع دیوان (املاکی که از « معافی » برخوردار نبودند) بکار میرفته است. چنانکه پیش گفتیم خراج به جنس و یا به‌نقد و یا نقد و جنس (که تناسب میزان آن دو تغییر پذیر بوده) مأخوذ میگردیده.

میدانیم که در زمان فرمانروائی خلفای عرب « خراج » به سه صورت گرفته میشده :

۱- **مقاسمه**(عربی) - مالیاتی بود ارضی که بصورت سهمی از محصول مأخوذ میگردید و میزان آن در مناطق و اراضی مختلف متفاوت بوده و به جنس دریافت میشده.

۲- **وظیفه**(عربی) مالیات اراضئی که مالکان و یا متصرفان آن برحسب قرارداد تابع فاتحان عرب گشته بودند. میزان وظیفه - صرف‌نظر از محصول وباساحت زمین - به‌نقد و بطور دائم و ثابت معین میشده.

۳ - **مساحة** (عربی) « مالیات ارضی » که به مبلغ معینی به‌نقد و متناسب باساحت زمین مزروع احتساب می گردیده و نوسان مقدار محصول در آن تاثیری نداشته.

دوقسم اخیرتوأم میشده. بطوریکه ازگفتهٔ جغرافیون برمیآید «خراج‌مساحة»

۱- رجوع شود به :

F. Lokkegaard, Islamic Taxation فصل‌سوم (Kharâğ and ʻushr land)

از نقاطی که اقتصاداً پیشرفته ودارای بازار پررونق وتولیدات کالائی بودند مأخوذ میگردیده.

در قرنهای سیزدهم و چهاردهم دو نوع خراج محفوظ و برقرار مانده بوده ـ یکی جنسی که بصورت سهمی از محصول مأخوذ میگردیده ودیگرنقدی که برحسب مساحت زمین دریافت میشده[۱]. ولی در متون آنزمان بجای اصطلاحات قدیمی «مقاسمه» و «مساحه» بیشتر به کلمات «به نقد» و «به جنس» برمیخوریم. «خراج» نقدی را «وجوه‌العین» نیز میگفتند[۲]. چنانکه پیش گفتیم در یرلیغ غازان‌خان راجع به ترتیب وصول مالیاتها از هردو نوع مالیات مذکور یاد شده است[۳]. بطوری که پیشتر یادآور شدیم در منابع قرنهای سیزدهم و چهاردهم از خراج جنسی بمراتب بیش از خراج نقدی سخن رفته است و از اینجا چنین نتیجه گرفته میشود که در آن دوران قسم اول بر نوع دوم تفوق داشته و بیشتر متداول بوده. و این خود باسقوط عمومی اقتصاد ایران در قرن سیزدهم و کاهش اهمیت تولیدات کالائی مرابطه داشته است.

شکی نیست که در عهد هلاکوئیان نیزخراج در نقاطی که تولیدات کالائی پیشرفت داشته ـ و بخصوص نواحی‌مجاور شهرهای‌بزرگ ـ به‌نقد مأخوذ میگردیده است. اینکه در یرلیغ مذکور غازانی از دریافت خراج نقدی در ولایت بغداد و شیراز سخن‌رفته خود دال براین‌نکته است[۴].

افزایش میزان خراج بدین صورت بوده که بموازات خراج بدوی یا «اصل»[۵]

۱ـ واحد اندازه‌گیری «گریب» بوده که برابر است با ۳۶۰۰ گزمربع (رجوع شود به: نزهت‌القلوب ص۲۸) یعنی تقریباً ۲۹۰۰ مترمربع یا «جفت» (بعربی «فدان») که عبارت بوده از قطعه زمینی که درمدت یک فصل بایک جفت‌گاو شخم میشده.

۲ـ جامع‌التواریخ ورق ٦۳٤.

۳ـ همانجا ورق ٦۳۱.

٤ـ همانجا ورق ٦۳۱، ٦۳۳.

٥ـ وصاف. ص٤۳۸: «مال‌مبالغ از اصل‌خراج مقرر»؛ همانجا ص٤۳۹: «اصل‌خراج».

خراج اضافی یا «فرع» (کلمهٔ عربی ـ که معنی تحت‌اللفظی آن «شاخه» است)[۱] پدید آمد. بنا بگفتهٔ وصاف «فرع» بمیزان عشر «اصل» خراج مأخوذ میگردیده[۲] و برای پرداخت به عمال مالی دیوان تخصیص داده شده بوده. بگفتهٔ خواجه ـ نصیرالدین طوسی «فرع» میبایست یک عشر و یا دو عشر خراج اصلی باشد و مخصوص «کارکنان»[۳] بوده. وصول «فرع» مدتها پیش از غلبهٔ مغول نیز معمول بوده[٤].

منابع موجود و بخصوص تألیفات رشیدالدین و وصاف مکرراً از وصول «فرع» خراج بموازات «اصل» که در زمان ایلخانان معمول بوده صحبت ـ میدارند. وچون اخبار مزبور در تألیفات آ. آ. علیزاده نقل شده ما در اینجا از تکرار آن احتراز میکنیم[۵] وفقط تذکر میدهیم که دریافت «فرع» بعد از اصلاحات مالیاتی غازان‌خان نیز باقی و برقرار بوده و یرلیغ آن سلطان در بارهٔ ترتیب وصول مالیاتها[٦] بهترین شاهد این مدعی است. در روایت فارسی «محاسن اصفهان» که در سال ۱۳۲۹ م. ۷۳۰ هـ.) تحریر شده نیز از «فرع» سخن رفته[۷].

در زمان جلایریان کما کان ـ چنانکه از اسناد مجموعهٔ «دستورالکاتب» برمیآید ـ «فرع» دریافت میشده، و در مجموعهٔ مزبورغالباً کلمات «اصل» و «فرع»

۱ـ همانجا ص ۴۳۵: «اصل و فرع»؛ ص ۴۳۶، ۴۳۸، ٤٤١ و غیره.

۲ـ همانجا ص ۴۳۵: «فرع که عبارت از آن عشرست».

۳ـ خواجه نصیرالدین طوسی. ص ۷۶۲.

٤ـ شاهنامهٔ فردوسی. کتاب هفتم ص ۲۰۵ (فصل ۵ بیت ۸۹۹):

نیم آگه از اصل و و فرع خراج   همی غلتم اندر میان دواج؛

راوندی ص ۳۲.

ـ آ. آ. علیزاده، «تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان» ص ۲۱۱.

رجوع شود نیز به آ. م. بلنیتسکی «موضوع روابط اجتماعی در ایران» ص ۱۱۸.

٦ـ جامع التواریخ ورق ۶۳۱.

۷ـ ترجمهٔ محاسن اصفهان ص ۵۰، ۹۷.

تکرار شده است[1].

یکی از بیرحمانه‌ترین شیوه‌های بهره‌کشی از روستائیان که بدست دیوان انجام میشده همانا روش ارزیابی تخمینی محصول یا «تسعیر» بوده است که پیش از رسیدن حاصل صورت میگرفته و موجب سوء استفاده‌های گوناگون عمال دیوان و افزایش مصنوعی میزان خراج بوسیلهٔ آنان - میگردیده. یک منشاء دیگر فقر و نیستی روستائیان موضوع دریافت خراج قبل از موعد مقرر یا «تقدمه» بوده که امیران محلی وملوك فئودال معمول میداشته‌اند[2]. غازان‌خان تسعیرمحصول سبز ونارسیده و همچنین اخذ خراج را قبل از موعد مقرر غدغن کرد. برای جمع آوری خراج اوقات و موعدهای ثابتی معین - شده بوده، بدین شرح: اخذ خراج نقدی سالی یکبار از نوروز هرسال تا ۲۰ روز و خراج جنسی (به‌غلات) سالی‌دوبار - هربار ۲۰ روز در موقع رسیدن حاصل گندم «شتوی» و «صیفی» صورت میگرفته است[3].

در تألیف رشیدالدین - آنجا که از خراج سخن رفته - غالباً به اصطلاحات «حرز و مقاسمه»[4] و «حرز»[5] برمیخوریم. آ. آ. علیزاده این کلمات را «خراج بصورت سهم معینی از محصول... [مقاسمه] و [خرز]» معنی‌میکند[6]. مسلم‌است

۱- دستورالکاتب ورق 198a : «درکار ولایت از خرج و دخل‌و زرع و اصل و غیر آن و ترتیب نظرکند» به ورق 170b ، 175b ، 221b ، 226a و غیره نیز رجوع شود.

۲- جامع‌التواریخ ورق ٦۳۳ ؛ وصاف ص۳۸٦ ، ٤۳٥.

۳- جامع‌التواریخ ورق ٦۳۱ ، ٦۳٦. جالب توجه است که در یرلیغ غازانی نام ماهها درمورد موعد پرداخت خراج گندم شتوی و صیفی‌خالی گذاشته شده. توجیه‌این‌مطلب بی‌شک چنین است که یرلیغ مزبور به ولایات ارسال می‌شده و موعدهای رسیدن شتوی و صیفی در ولایات مختلف بسیار متفاوت بوده. (به فصل ۳ رجوع شود).

٤- جامع‌التواریخ ورق ٥۸٦ ، ٦۲٤ ، ٦۳۳ ، ٦۷٥.

٥- همانجا ورق ٥٤٥ ، ٦۳۳ ، ٦۷٥.

٦- آ. آ. علیزاده، «تاریخ اجتماعی و اقتصادی وسیاسی آذربایجان» ص ۲۱۰. آ. آ. علیزاده بجای «حرز» «خرز» نوشته.

که در آغاز و عهد قدیم معنی اصطلاحی و فنی « مقاسمه » همان « خراج بصورت سهمی از محصول » بوده - ولی‌چنانکه پیشتر گفتیم در قرنهای سیزدهم و چهاردهم این اصطلاح ندرتاً باین مفهوم دیده شده. کلمهٔ « مقاسمه » در تألیف رشیدالدین غالباً و صریحاً معنی دیگری را میرساند زیرا هرجائی که مؤلف مزبور ذکری ازاین اصطلاح کرده[1] ازلغو و رفع « مقاسمه » و «حرز» سخن رفته است. و مسلماً ممکن نبود که در این مورد صحبت برسرلغو وصول خراج - بصورت سهمی از محصول - باشد ، زیرا در یرلیغ غازان‌خان راجع به ترتیب وصول مالیاتها ازاخذ خراج « اجناس » - به گندم و جو و غیره[2] - بصورت سهمی از محصول یاد شده است[3]. درقانون مالیاتی خوزستان ، که در مکاتبات رشیدالدین منقول است ، نیزازوصول خراج به‌جنس بصورت سهمی از محصول (به غله) سخن رفته است[4].

بنابراین خبر لغو « مقاسمه » که در تألیف رشیدالدین آمده نشان میدهد که در این مورد بخصوص اصطلاح مزبور معنی‌دیگری داشته. آ.ك. آرندس درترجمهٔ مجلد سوم جامع‌التواریخ رشیدی ، اصطلاح « حرز » را « ارزیابی محصول از نظر مالیاتی» و « مقاسمه» را «تقسیم و سرشکن کردن » تعبیر کرده است[5] گمان میکنیم که حق با آ. ك. آرندس باشد. یرلیغ‌غازان‌خان در ترتیب وصول مالیاتها چنین میگوید :

«واما ازآن ولایاتی که حقوق ومتوجهات دیوانی‌آن ازارتفاعات

---

۱ - به ص قبل رجوع شود : جامع‌التواریخ ورق ۵۸۶ ، ۶۲۴ ، ۶۳۳ ، ۶۷۵ . رشیدالدین اصطلاح مقاسمه را بمعنی «تقسیم ملك موروثی » نیز بکار برده و « مقاسمه‌نامه» از این مفهوم مشتق است. (جامع‌التواریخ ورق۶۱۶ ، ۶۱۳).

۲- جامع‌التواریخ ورق ۶۳۱ و بعد.

۳- « سهمی از محصول » در یرلیغ « موضوعات » نامیده شده.

۴- مکاتبات رشیدی ص ۱۲۱ : « و منال دیوانی از ده خروار شش خروار به‌جنس بستانند » دربارهٔ اصطلاح «منال» به‌بعد رجوع شود.

۵- جامع‌التواریخ . ترجمهٔ آرندس ص۱۵۴ ، ۲۴۷ ، ۲۵۷ ، ۲۶۲ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲.

و وجوهالعین است و اکثر آن بحرز و مقاسمه حاصل میشد...»[1].

بنابراین ظاهراً «حرز» ـ همان ارزیابی بهای نقدی محصول (ارزیابئی که غالباً خودکامانه بوده) توسط عامل دیوان، بمنظور وضع خراج (در ولایاتی که طبق یرلیغ خراج به‌نقد می‌بایست اخذ شود) بوده و اما «مقاسمه»، باحتمال قوی ـ عبارت بوده از تقسیم و سرشکن کردن مقدماتی مبلغ کل خراج میان افراد مالیات دهنده. زان پس در یرلیغ گفته شده که غازان‌خان نتیجهٔ این‌عمل را بدقت تمام در ولایات بغداد و شیراز[2] مورد مطالعه قرارداد. اندکی بالاتر ـ در یرلیغ مزبور ـ مذکوراست که در ولایت بغداد خراج از قدیم به‌نقد مأخوذ میگردیده[3]. بدین‌قرار چنین استنباط میگردد که اصطلاحات «حرز» و «مقاسمه»، در آنزمان لااقل در تألیف رشیدالدین ـ باشکل نقدی خراج مرابطه داشته‌اند.

اصطلاح «حرز»، گذشته از این، بمعنی یکی از انواع مالیاتها نیز بوده است[4].

۲ ـ **مال** ـ میدانیم که اصطلاح عربی «مال» (که جمع آن «اموال» است) معانی گوناگون دارد و از آنجمله مفهوم‌های «تمول» و «ثروت»، «ملك» و (مفتول)، «پول» و «دام‌وچارپا» را نیزمیرساند. درایران «مال» از قدیم یکی از معانی «مالیات» را ادا میکرده و درآغاز به «مالیات نقدی» اطلاق می‌شده[5] و زان پس ـ به مالیات بطور اعم بسط یافت. و ما این نکته را میکوشیم در زیر ثابت کنیم.

در دوران مورد نظر ـ و حتی درقرون یازدهم م. هم ـ «مال»، همچون اصطلاح مالیاتی، واجد دو معنی فنی بوده:

۱ ـ «مالیات بطورکلی»، «وجوه مالیاتی»، «هرگونه مالیات»؛

---

۱ ـ همانجا نسخه استانبول ورق ۶۳۲.

۲ ـ همانجا.

۳ ـ همانجا ورق ۶۳۱.

٤ ـ به‌بعد رجوع شود.

۵ ـ آ. ك. آرندس در بسیاری از موارد اصطلاح مزبور را چنین ترجمه میکند.

۲- بویژه «مالیات ارضی» را میرسانده و یا بدیگرسخن مترادف «خراج» بوده.
کلمهٔ «مال» بمعنی اول دائماً درمنابع دیده میشود[1]. و بمعنی دوم - یعنی مالیات ارضی درمتون کمتر مشاهده میگردد. باااینحال میتوان به «سیاست نامه» اشاره کرد که در بارهٔ اقطاع داران چنین گفته شده:

«که ایشان را برعایا جز آن فرمان نیست که مال حق بستانند بوجه نیکو»[2].

«مالی» که در اراضی «اقطاعی» از رعایا گرفته میشده همان «خراج» بوده - منتهی حق وصول آنرا دیوان به‌اقطاع دار واگذارکرده بوده. در قانون مالیاتی خوزستان نیز «مال» به‌همین معنی - یعنی خراج - بکار رفته است[3]. در مجموعهٔ «دستورالکاتب بجای اصطلاح «خراج» دائماً کلمهٔ «مال» استعمال شده. و دلیل این مدعی (ترادف «مال» و «خراج» در این موارد) آن است که کلمهٔ «مال» در موارد بسیار به‌دو اصطلاح «اصل» و «فرع»[4] که مربوط به‌خراج است ملحق شده[5].

۱- سیاست نامه چاپ خلخال ص ۱۷۹؛ جامع‌التواریخ ورق ۴۵۸، ۵۵۰، ۶۰۹ («مال» و «قپچور»)، ۶۳۱ (خراج و مال)؛ مکاتبات رشیدی ص ۱۹-۱۸: «ادرار از مال کاشان»؛ ص ۳۴: «مرسومات و مباومات ایشانرا مجموع از مال اصفهان مجری دارند»؛ همانجا ص ۵۲: «مال رعیت برقانون قدیم بستان»؛ جوینی، مجلد ۲ ص ۲۶۱: «مال و قپچور»؛ ظهیرالدین مرعشی ص ۲۷۶: «مال مقرری»؛ همانجا ص ۴۷۲: «مال طبرستان»؛ همانجا ص ۵۳۸؛ دستورالکاتب ورق 113a، 119b، 198a-198b، 227a (مالیات نواحش) و غیره.

۲- سیاست‌نامه چاپ خلخال ص۲۲.

۳- مکاتبات رشیدی ص ۱۲۲-۱۲۱. در اینجا «مال» در بخش خراج ذکر شده: «مال و خراج دیوانی». این شیوهٔ معمول زبان فارسی است که یک مفهوم را بادو کلمه مترادف اداکنند.

۴- در بارهٔ اصطلاحات «اصل» و «فرع» به ماقبل رجوع شود.

۵- رجوع شود به‌دستورالکاتب ورق 226a: «اصل‌وفرع»؛ همانجا ورق 170b: «هرساله اصحاب دیوان بزرگ از اصل‌مال مبلغ چندین هزار دینار زر رایج برسبیل مرسوم بنام او مقرر دارند»؛ همانجا ورق 175b، 221a، 224a.

در تألیف مالی خواجه نصیرالدین طوسی نیز کلمهٔ «مال» گاهی بمعنی مالیات بطور کلی[1] گاهی برخی از مالیاتهای خاص[2] ودر یک مورد بمعنی «خراج» استعمال شده. مثلاً در یک جا، پس از فصل مربوط به خراج، بلافاصله میگوید که برای خراج ولایات قانون وجود دارد ... واین «مال» را باید صرف حوایج دیوان کنند[3].

اصطلاح «مال» بهردو معنی ـ بمعنی کلی و خاص ـ بیشتر مربوط به مالیاتهائی که به نقد وصول میشده بوده است[4] ـ باین معنی که در آغاز مفهوم آن چنین بوده. ولی چون در زمان فرمانروائی مغولان گرایش بسوی اقتصاد طبیعی شدت یافت، و بتدریج مالیاتها و مواجب خدمتگزاران را به جنس (غله و غیره) تعیین کردند[5] مفهوم اصطلاح «مال» را اندك اندك به مالیاتهای جنسی نیز بسط دادند. نمونه‌ای از این پدیده همانا قانون مالیات خوزستان است که درزمان غازان خان مدون گشته بوده. در قانون مزبور تحت عنوان «مال وخراج دیوانی» چنین نوشته شده:

« از (هر) ۱ جریب ـ ٦ جریب ».

ظهیرالدین مرعشی مینویسد که «مال مازندران» (در این مورد بمعنی «خراج جنسی») در سال ۸۲۲ هـ. (۱۴۱۹ م.) چهل خروار ابریشم به سنگ استرآباد و در سال ۸۷٦ هـ. (۱۴۷۱/۷۲ م.) ـ ۱۲۰ خروار ابریشم بوده[6].

۱ـ نصیرالدین طوسی ص۷۵۹ : « مال پادشاه ».

۲ـ همانجا ص۷٦۱ : « مال تمغا ».

۳ـ همانجا.

٤ـ مثلاً رجوع شود به : سیفی ص ٦۲٦ : « مال معین و غله معین » ؛ همانجا ، ص۷۸٤ : « بهیچ نوع از مال و غله این ولایت چیزی بدیوان هراة نخواهم داد ».

۵ـ مکاتبات رشیدی. ص۱۲۲-۱۲۱ ؛ در جای دیگر : « از ده خروار شش خروار ». اصطلاح جریب بمعنی واحد وزن و مترادف « خروار » است (= ۱۰۰ من تبریز = ۲۹۵ کیلوگرم).

٦ـ ظهیرالدین مرعشی ص۷۲ ؛ ۳۸۵ . در هردو مورد کلمهٔ « مال» استعمال شده و حال آنکه صحبت بر سر خراج جنسی است.

۳- **مال و جهات** - از کلمهٔ «مال» اصطلاح «مال و جهات» پدید آمد. این کلمهٔ مرکب از کلمهٔ «مال» - بمعنی مالیات نقدی - و«جهات»(جمع « جهت ») - که معنی لغوی آن «علت»، « سو و طرف » و مفهوم اصطلاحی آن « موضوع وضع مالیات » و همچنین « مالیات [جنسی] » است - ترکیب شده. و. ف. مینورسکی خاطرنشان کرده که معنی فنی کلمهٔ «جهات» باید « مالیات غیرنقدی»[1] - یا بدیگر سخن «جنسی» - باشد. باید در نظر گرفت که « مال و جهات » دو اصطلاح مختلف نبوده بلکه یک کلمهٔ مرکب است که از دو ریشه ترکیب یافته. در این مورد ما بایک شیوهٔ واژه سازی متداول در زبان فارسی سرکار داریم - بدین معنی که از تلفیق دو اسم که معنی مستقل دارند اسم مرکب تازه‌ای که معنی ومفهوم جدیدی را میرساند تشکیل میدهند[2]. معنی فنی این کلمه « مالیات ارضی به‌نقد و به‌جنس » می‌باشد. در منابع ما « مال و جهات » مترادف «خراج» بکار رفته است.

از آنجائی که اصطلاح « مال وجهات » در تألیفات خاص مورد مطالعه قرار- گرفته، ما در اینجا، به‌آنچه گفته شد، فقط اندکی میافزائیم.

در زمان ایلخانان مغول، ظاهراً، اصطلاح « مال وجهات »، باین صورت، استعمال نمی‌شده[3]. ولی دراسناد عهد جلایریان غالباً باصطلاح «مال و متوجهات» برمیخوریم[4]. فقط معلوم نیست که این اصطلاح مفهوم کلی مالیات را میرساند یا

۱- باشاره به فرهنگ « بهارعجم» ص ۹٤٥ :

V. minorsky, a soyurghal

۲- کلماتی مانند « داد و ستد » و « آمد و رفت » و « سئوال وجواب » و غیره ازاین نوع می‌باشند.

۳ - رجوع شود به : ص ۹٤٥ ، ۹٥٥ minorsky, a soyurghal ؛ ای. پ. - پطروشفسکی، مقالات، ص۲٦٦ و بعد.

٤- چون منابع و متون فارسی از لحاظ اصطلاحات اجتماعی که در آنها یافت میشود چنانکه باید و شاید مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند از استنتاج قطعی خودداری می کنیم، بخصوص که در سال‌های اخیر متون تازه‌ای بدست آمده و باید اکتشافات جدیدی را هم منتظر بود.

مالیات خاصی را. و در متون موجود نیز هیچگونه توضیحی در این باره مشاهده نمیگردد. ولی بامقایسه بااصطلاح «مال وجهات» ـ که بعدها متداول گشته بوده ـ میتوان حدس زدکه «مال و متوجهات» کلمهٔ مرکبی است شبیه « مال وجهات » وهمان معنی را میرساند ـ یعنی « حقوق نقدی و مالیات [جنسی] » ، « حقوق ارضی نقدی و جنسی» ، یا بدیگر سخن مترادف « خراج » و« مال و جهات ».

یکی دیگر از مترادفات این دو اصطلاح کلمهٔ مرکب « مال و منال » که معنی لغوی آن «حقوق نقدی و درآمد [بهجنس] » میباشد ، ودر زمان خوانین مغول در مکاتبات رشیدی[2] و روایت فارسی «محاسن اصفهان»[3] آمده است. اصطلاح «مال و منال» در منابع قرن پانزدهم م.[4] و بعدها در قرن هفدهم[5] هم مشاهده میشود. و. ف. مینورسکی خاطرنشان ـ کرده که مفهوم فنی دو اصطلاح « مال و منال » و « مال و جهات » یکی است[6].

۱ـ دستورالکاتب ، ورق ۱۹۸a : « مال و متوجهات و حقوق دیوانی » ؛ همانجا ص ۱۹۸b ، ۲۲٦a : « مال و متوجهات و حقوق دیوانی که عبارت است از اصل مال و فرع و حق التحریر و توفیر وجوه شمن و اخراجات شهر و ولایت » در بارهٔ معانی این مالیاتها و عوارض به بعد رجوع شود.

۲ـ مکاتبات رشیدی ص ۹٤ : « مال و منالی که در آن مماکت... حاصل کردهام». اینکه «منال» بمعنی مالیات جنسی بوده از اینجا معلوم میگرددکه در نامهٔ مزبور این کلمه بابهره ـ مالیات (که بمیزان ٦ خروار از ده خروار بوده) مربوط شده است.

۳ـ ترجمهٔ محاسن اصفهان ص۹٤ ، ۱٤۰.

٤ـ رجوع شود به فرمان سلطان یعقوب آققویونلو (فسائی ، فارسنامهٔ ناصری ، بخش ۱ ، ص۸۱).

۵. رجوع شود بهاسکندر منشی ، ص۵۰٤ ؛ فرمان شاه عباس مورخ سال ۱۰۱۵ هـ. (۱٦۰۷م.) بنام شیخ غلامعلی بیبیهیبتی (نسخهٔ خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم. ذخیرهٔ ۱۵ ، شمارهٔ ۲۸٤/٤٤ ، ۸ ، سند ۳). در بارهٔ هبهنامههائی که بنام شیوخ بیبیهیبت صادر شده بمقالات پطروشفسکی ص۱۷۷-۱۷۱ رجوع شود.

٦ـ رجوع شود بهص ۹۰۰ « سیورغال » تألیف مینورسکی(بزبان انگلیسی). وهمچنین مقالات پطروشفسکی ص ۲٦٦.

از آغاز قرن پانزدهم اصطلاح « مال‌وجهات » بیش‌از پیش و مکرراً استعمال میشده[1] و از قرن شانزدهم م. تقریباً اصطلاح «خراج» را - لااقل میتوان گفت در اسناد رسمی - متروك ساخته و جانشین آن شده بوده. و کلمهٔ خراج فقط بصورت اصطلاحی مهجور و کتابی در ادبیات بکار میرفته - نه در اسناد. اصطلاح « مال و جهات » در قرنهای هفدهم و هیجدهم در ایران متداول بوده. در آذربایجان و ارمنستان این کلمه پس از انقراض اساس خانی و حتی بعد از اصلاحات روستائی سال ۱۸۷۰ نیز محفوظ و باقی - بوده. وهمیشه همان معنی فنی «حقوق و مالیات ارضی» (خراج یا عشر)[2] را حفظ - کرده بوده - یعنی مالیات وبا «بهره - مالیاتی» که بسود دیوان باشد و یا بهره‌ای که بسود فئودال اقطاع دار و یا صاحب سیورغال و تیول و غیره پرداخته شود[3].

محتملاً[4] اصطلاح مرکب « مال وتوجیه» که دراسناد جلایریان دیده میشود نیز بهمین معنی و مفهوم فنی استعمال میشده[4].

اخیراً آ. و. پاپازیان مؤلف جوان شوروی که پایان‌نامهٔ جالب توجهی دربارهٔ روابط ارضی در ارمنستان قرن هفدهم نوشته اظهار عقیده کرده است که « مال و جهات»، برخلاف آنچه تاکنون تصور میشده ، حقوق و مالیات واحدی نبوده بلکه دومالیات جداگانه را تشکیل میداده ، یکی « مال » که « مالیاتی بوده از همهٔ

۱- رجوع شود به فرمان قاسم آق‌قویونلو (و. مینورسکی ، سیورغال ، ص ۹۳۰) : «متصدیان امور و عمال مالیات ، مال وجهات وحقوق دیوانی‌آن محال را معاف‌بشناسند... و قلم و قدم کوتاه دارند » ؛ رجوع شود نیز به‌ظهیرالدین مرعشی ص ۴۰۷ .

۲- در بارهٔ «عشر » به‌پایان این مبحث رجوع شود .

۳- رجوع شود به : سلسلةالنسب ورق ۱۶۴ -۱۶۲ ؛ چاپ ایرانشهر ص ۱۰۵-۱۰۳ (فرمان شاه طهماسب اول - ۹۶۶هـ .(۱۵۵۹م.) ؛ رجوع شود نیز به‌فرامین خوانین‌ازبک ، تفلیس ، ۱۹۲۷ شماره‌های ۲ ، ۱۹ ؛ به‌منابعی که در تألیف پطروشفسکی ذکر شده نیز رجوع شود (مقالات ص۲۶۸ - ۲۶۶).

۴- دستورالکاتب ، ورق ۲۲۹a .

انواع املاك » و دیگر «جهات» که از « اراضی مزروع »[1] مأخوذ میشده. متأسفانه چون فقط خلاصه‌ای از آن تألیف را در دست داشتیم از اسناد و مدارکی که مؤلف مورد استفاده ـ قرار داده اطلاعی نداریم. بهرتقدیر این نظر را ـ طبق متون و منابعی که تاکنون در دسترس دانشمندان میباشد ـ خطا میدانیم.

نخست اینکه « مالیاتی از همهٔ انواع املاك » در دولتهای اسلامی وجود نداشته. اگر چنین مالیاتی پدید آمده بوده، جنبهٔ عمومی میداشت و در چنین صورتی اینکه در اسناد علی‌الرسم پس از اصطلاح « مال و جهات » فهرست درازی از اصطلاحات دیگر مربوط به انواع مالیاتها را برمیشمرند (که بویژه از انواع مختلف اموال اخذ میشده) نامفهوم می‌بود.

مؤلف پایان‌نامه برای اثبات اینکه «مال» و «جهات» مالیاتهای جداگانه‌ای میباشند میبایست در همهٔ اخبار منابع و متون تجدید نظر کرده نشان دهد که :

الف ـ « مال و جهات » دو اصطلاح جداگانه و متفاوت است نه اصطلاح مرکب واحد وهریک از این دو اصطلاح نمودار مبلغ مالیات متفاوتی بوده.

ب ـ اصطلاح «جهات» در متون بمعنی مستقل مالیات ویا حقوق ارضی (خراج) دیده میشود.

اینرا هم بگوئیم که نه کلمهٔ «مال وجهات» علی‌الرسم باهم نوشته میشود[2] و درمتون قرنهای هیجدهم و نوزدهم گاهی بشکل «مالجهات» دیده شده[3]. و این

---

۱ ـ آ. د. پاپازیان، « روابط ارضی درخان نشین ایروان»، ص۲۷-۲۶. آ. د. پاپازیان اصطلاحهای مالیاتی مورد مطالعه را بشکل« مال » و « جات » بررسی کرده است.

۲ ـ « مالوجهات » نه « مال وجهات ». مثلاً رجوع شود به : « سیورغال » مینورسکی (بزبان انگلیسی) ص. ۹۳۰، ۹۴۵ ؛ همچنین رجوع شود به : « عالم‌آرای نادری » محمدـ کاظم، نسخهٔ خطی انستیتوی فرهنگستان علوم D-۳٤، مجلد ۳، ورق ۸b ؛ : «جمعی که از دادن مالوجهات و وجوهات دیوانی کوتاهی نمودند ».

۳ـ رجوع شود به : فرامین خوانین ازبک. سند شمارهٔ ۲ : « مالجهات و عشر... »؛ به‌حاشیه شمارهٔ ۱ صفحه بعدنیز رجوع شود.

اصطلاح مربوط به‌یک مبلغ کلی و واحد بوده. در اسناد خان نشین های قفقاز در قرنهای هیجدهم و نوزدهم بوضوح و صراحت قید شده که « مال‌جهات » (در اسناد روسی مربوط به قفقاز بصورت « مالجگات » نوشته شده) را معرف مالیاتی واحد میدانستند و مبلغ واحدی از آن بابت وصول می‌شده (نه دو مبلغ متفاوت)[۱].

دیگر اینکه ـ کلمهٔ « مال » غالباً در متون بطور جداگانه و بمعنی مستقل (به ماقبل رجوع شود) دیده میشود ولی اصطلاح «جهات» علی‌الرسم همچون جزئی از کلمهٔ مرکب مذکور ـ مشاهده میگردد. و ما فقط یک بار به کلمهٔ « جهات » ـ همچون اصطلاح مالیاتی مستقل ـ برخورده‌ایم و آن هم در فرمان سلطان یعقوب آق‌قویونلو مورخ سال ۸۹۳ هـ.(۱۴۸۸ م. بوده ، که این کلمه جزو ۲۶ اصطلاح مالیاتی[۲] دیگر منقول است ولی‌در بارهٔ معنی‌آن هیچگونه توضیحی‌داده نشده[۳]. اگر

۱ـ رجوع شود به « شرح ایالت شکی » : « مالجهات یا عشر محصول گندم و خمس محصول ابریشم . . . » (همین‌عنوان در همهٔ جدولها تکرار میشود) ؛ همانجا ص۲۱ (دربارهٔ قریهٔ عرب شکی ، تحت عنوان « مالجهات» : « چون زمین‌را زرع کردند باید عشر محصول را بدهند . . . » ؛ همانجا ص۴۲ (در بارهٔ قریهٔ ناخل ، تحت عنوان «مالجهات») : (گندم یک‌تغارخانی، ۱۸ چخان ، جو یک‌تغار خانی، ۱۲ چخان و ابریشم‌یک من، . . .»؛همچنین رجوع شود به « شرح ایالت شروان » : « مالجهات یا عشر محصول گندم . . . » (همچنین عنوان در همهٔ جدولها تکرار شده). همچنین رجوع شود به «سیاست استعماری » بخش۱ ، ص. ٤ (شرح آمار بلوك شکی) :

« در زمان خوانین مالجهات ابریشم یا خمس محصول را می‌پرداختند » ؛ همانجا ص ٤۳۹ (گزارشی در بارهٔ وضع مالیاتهای کشاورزی در ایالت قرهباغ و خان نشین‌طالش‌و ایالت شیروان) : « مالجهات یعنی خمس و بهره عشر محصول » ؛ همانجا بخش۲،ص۵۵ (طرح مقررات مربوط بروابط متقابله مالکان و روستائیان ، سال ۱۸٤۶ . بخش ۵«مربوط به‌ـ مالجهات ـ) : « مالجیات عبارت است ازسهم مالك زمین از بخشی از محصول آن » .

۲ـ فسائی ، « فارسنامهٔ ناصری » ، بخش۱ ؛ ص۸۲ .

۳- و. ف. مینورسکی(a Soyurghal ص۹۳۵ ، حاشیه ۶) در این‌مورد معنی‌اصطلاح

بقیه حاشیه درصفحه بعد

اصطلاح « جهات » مترادف « خراج » می‌بود می‌بایست بیشتر از آن یاد شده باشد (بخصوص در منابع نقلی) و معنی و مفهوم فنی آن تا کنون به محققان مجهول نمانده باشد.

۴- بهره (معنی لغوی آن « سهم » است). آنچه آ. م. بلینتسکی در این باره میگوید درست است. در دوران مورد مطالعهٔ ما این کلمه به همان معنی «مقاسمه» (در زمان خلفا) بوده - یعنی «خراج»، بصورت سهمی از محصول که بسود دیوان مأخوذ میگردیده[۱]. در یکی از اسناد جلایریان گفته شده است که متصرف در بعضی ولایات می‌بایست «بهره» را بقرار دوعشر محصول مأخوذ دارد[۲]. در اسناد جلایریان بهره‌ای که بسود صاحب زمین داده می‌شده « بهرهٔ مالکانه » نامیده شده است [۳].

بقیه حاشیه از صفحه قبل

« جهات » را - مجموع حقوقی که از اراضی « رقبات » باید مأخوذ گردد - میداند :

The amount of Taxes due from the raqabat

اما مینورسکی اصطلاح « رقبات » را (همانجا ص ۳۰۹، حاشیه ۳) اراضی « وقفی » و یا متعلق به «خالصات» دولتی وصف میکند :

« Lands assigned to some pious foundation belonging to the state domains-khalisat »

یادآور میشویم که اصطلاح « خالصات » در ایران اصطلاحاً بعد از قرن هیجدهم بمعنی « اراضی دولتی» بکار رفته. در باره معنی «خالصات» در قرنهای سیزدهم و چهاردهم به فصل پنجم رجوع شود.

۱- دستورالکاتب، ورق ۱۰۵b-۱۰۵a: «مال و متوجه و بهرهٔ محصولات وارتفاعات». ظاهراً اصطلاحات « مال و متوجه » و «بهره» در اینجا بشکل مترادف بکار رفته‌اند. دربارهٔ معنی فنی کلمهٔ « ارتفاع » رجوع شود به : ب. ن. زاخودر، « خراسان و تأسیس دولت سلجوقیان » ص ۱۲۶. همچنین رجوع شود به : دستورالکاتب ورق ۱۹۹b : « بهرهٔ - مزروعات »...

۲ - همانجا، ورق ۱۹۹b : « ارتفاعات را در نظر آورده بهرهٔ ده دو معیّن چنانکه عادت آن ولایت است استیفا نموده »...

۳- همانجا، ورق ۱۰۵b : « بهرهٔ مالکانه » ؛ وصاف، ص ۶۳۰ : «حصهٔ مالکی».

بعدها اصطلاح «بهره» معانی دیگرهم پیدا کرد[1].

۵- عشر (عربی) مترادف کلمهٔ فارسی «ده‌یک»[2] است. «ده‌یک» و «عشر» هردو مفهوم «یکدهم» را میرساند و معنی‌فنی واصطلاحی‌آن عبارت است از مالیاتی ارضی بمیزان یک دهم محصول و یا بدیگر سخن‌میزان تقلیل یافتهٔ مالیات (دربرابر «خراج مقاسمه»). چنانکه تجزیهٔ تطبیقی سیستم حقوقی فقهای اسلامی - ابویوسف یعقوب حنفی(قرن هشتم) وماوردی شافعی(قرن یازدهم) - که توسط آ. ن. پولیاك[3] و ف. لوکه گورد[4] نشان میدهد - هردو سیستم حقوقی در این موضوع متفق‌میباشند که عشر در آغاز از اراضی‌ملکی متعلق به مسلمانان مأخوذ میگردیده. این املاك یا اراضی «موات» بودند که توسط مسلمانان احیاء شده و یا اراضئی که قبلاً به‌غیر مسلمانانی‌تعلق داشته(بخصوص به‌دهقانان ایرانی که مطیع فاتحان عرب شده‌بودند) که بعد اسلام آورده اراضی خود را حفظ کرده بودند[5]. اصولاً عشرتفاوتی باخراج نداشته و اختلاف این دو فقط درمیزان و مبلغ مالیات بوده: بعدها - چنانکه آ. یو. یاکوبوسکی‌نیز[6] خاطرنشان کرده - «عشر» بصورت امتیازی‌برای زمین‌داران کلان درآمد که فقط ده یک میدادند نه‌خراج، که‌مالیاتی گزافتر بوده.

مندرجات متون قرنهای سیزدهم وچهاردهم این‌نظر را کاملاً تأیید میکند. بطوریکه از مکاتبات رشیدی مستفاد میگردد در زمان غازان‌خان در ولایت اصفهان«اهالی» (ازفحوای کلام پیداست که منظوروی از «اهالی» صاحبان املاك میباشد)میبایست

۱- در این باره در مبحث خاصی‌سخن‌خواهیم گفت.

۲- خواجه‌نصیرالدین‌طوسی، ص۷۵۹: «باید اگر کسی ثروتمند است و زمین‌نیکو است، ده یک دهد که آنرا عشر میخوانند واگر زمین بداست و آدم بینوا باشد به‌نیم‌عشر یا بیست یک بدهد».

۳- آ. ن. پولیاك، ص۶۲-۴۰ Classification of lands.

۴- ف. لوکه گورد، ص۹۱-۷۲ Islamic Taxation.

۵- همانجا ص ۷۸.

۶- آ. یو. یاکوبوسکی در بارهٔ اجارهٔ مناصفه در ایران ص۱۸۰.

از زمین مزروعی « ده یک » به‌دیوان بپردازند[1] . طبق قانون مالیات خوزستان در آن سامان «خراج» دیوان از اراضی دولتی(دیوانی) بمیزان شش‌عشرمحصول بوده است و از اراضی «اربابی» (یعنی املاك خصوصی) یک عشر مأخوذ میداشته‌اند[2] . تصور میرود که این خود امتیازی بوده برای صاحبان اراضی(ارباب) نه‌روستائیان . باحتمال قوی روستائیانی که در املاك خصوصی‌متمکن بودند در مقابل زمین همان سهمی راکه روستائیان اراضی دیوانی می‌پرداختند به صاحب ملک میدادند . ولی چون در اراضی دیوانی دولت در عین‌حال صاحب زمین نیز بوده و بهره بامالیات توأم میگشته شش دهم محصول تمام وکمال عاید دیوان می‌شده . ولی دیوان بوصول عشر میزان محصول اراضی و املاك خصوصی اکتفا می‌نموده و باقی پنج عشر محصول می‌بایست عاید صاحب زمین شود و سهم او (یا « بهرهٔ مالکانه») باشد .

در تاریخ زندگی شیخ عبدالله خواجه احرار نیز گفته شده که وی از اراضی ملکی ابتیاعی خویش « عشر » محصول را به‌دیوان می‌پرداخته[3] . رشیدالدین هم دربارهٔ پرداخت عشر و نیم‌عشر(ظاهراً از اراضی‌خصوصی) توسط رعایا خبرمیدهد[4] .

«ده‌یک» ، همچون اصطلاح مالیاتی، مدتها پیش‌از غلبهٔ مغول نیز درایران متداول بوده است[5] .

دیگرحقوق و مالیاتها

۱ـ **«متوجهات» ، « متوجهات دیوانی »** . این اصطلاح غالباً در منابع دیده میشود ، ولی نه فقط بصورت ترکیبی « مال و متوجهات » بلکه به‌تنهائی هم . و

۱ـ مکاتبات رشیدی ، ص ۳۴ ۳۳ .

۲ـ مکاتبات رشیدی ، ص ۱۲۲-۱۲۱ .

۳ـ جامع التواریخ ورق ۶۳ .

۴ـ جامع التواریخ ورق ۶۳ .

۵ـ رجوع شود به شاهنامهٔ فردوسی . مجلد ۵ ص ۳۷۰ ، مجلد ۴ ص ۱۶۶ .

در صورت اخیر معنی فنی و اصطلاحی مستقلی دارد و مفهوم « مالیات بطور کلی» ، «وجوه همهٔ حقوق دولتی [دیوانی]» را میرساند[1] . در اسناد زمان جلایریان این اصطلاح اغلب بصورت مفرد یعنی «متوجه» بکار رفته[2] .

۲ـ حقوق دیوانی . این اصطلاح یک مفهوم کلی را ادا میکند ـ یعنی «مجموع همهٔ مالیاتهائی که بنفع دیوان مأخوذ می‌شود» . و در واقع مترادف اصطلاح پیشین است[3] .

۳ـ تکلیف ، تکلیفات دیوانی . ظاهراً این اصطلاح بمعنی جملهٔ مالیاتهائی بوده که درفقه اسلامی پیش بینی نشده (مثل خراج و غیره) ولی معهذا رعایا مکلف به پرداخت آن بودند[4] . کلمهٔ « تکلیف » و « تکلیفات » گاهی بمعنی « مالیاتهای فوق‌العاده » استعمال می‌شده است[5] .

---

۱ ـ مثلاً رجوع شود به جامع التواریخ ورق ۵۰۷a (در بارهٔ مالیات کوه گیلویه) ؛ دستور الکاتب ورق ۲۲۹b : «علیخواجه جهت تحصیل متوجهات اصفهان مقرر شده » ؛ از فحوای مطالب بعدی چنین برمیاید که : « مبالغی نقود و اجناس و چهارپایان » گرد آمده بوده. همانجا ورق ۱۰۷a ، ۱۹۹b ؛ ۲۰۱a ، ۲۲۸a .

۲ـ مثلاً رجوع شود به : دستورالکاتب ورق ۵۱a : « مال و متوجه» ؛ همانجا ورق ۲۲۳a : « متصرفان متوجهی » .

۳ـ جامع التواریخ ورق ۶۳۰ ؛ حمدالله مستوفی همه‌جا اصطلاح « حقوق دیوانی» را بکار برده.

٤ـ خواندمیر ، حبیب‌السیر ، مجلد ۳ ، بخش ٤ ، ص ۱۲ ، مضمون فرمان احمد ـ آق‌قویونلو را نقل کرده (۱٤۹۷ م .=۹۰۳ .ه .) که بموجب آن فقط حقوق موافق باشریعت محفوظ و مالیاتهائی از قبیل « تکلیفات دیوانی » و « اخراجات » و « شلتاقات » که منطبق باشریعت نبوده لغو شده.

۵ ـ دستورالکاتب ورق ۳٤a : « رعایا را بانواع تشدید و تعقیب تکلیف میکنند و گوسفند و تغار و شراب و سایر موؤنات بیرون مال و متوجهات بزور و تعدی می‌طلبند و آن بیچارگان از بیم جان و خوف چوب و شکنجه می‌دهند » ؛ جوینی ، مجلد ۲ ، ص ۱۵ : « وچون علوفه باشکروانی نبود بررعایا تکلیف کرد » .

این اصطلاح غالباً در مکاتبات رشیدی[۱] و اسناد زمان جلایریان بمعانی مالیاتهای گوناگون فوق‌العاده و اضافی آمده است[۲]. این که اصطلاح « تکالیف » مربوط به یک سلسله از اینگونه مالیاتها و حقوق بوده از فرمان سلطان یعقوب آق‌قویونلو مورخ ۸۹۳هـ. (۱۴۷۸ م.) نیک پیداست. در فرمان مزبور پس از بر شمردن یک سلسله اصطلاحات مالیاتی گفته شده است : « و دیگر تکالیف دیوانی »[۳].

درمطالبی که از متون نقل‌شده بهاین‌نکته برمیخوریم که «تکالیف دیوانی» بار سنگینی بردوش رعایا بوده و باعث فقر و بینوائی ایشان میگشته. مثلاً قاضی محمد بن‌حسن‌سمنانی‌عریضه‌ای بهدیوان نوشته بود که «قرا ومزارع» او در نواحی سمنان و خوار و دامغان :

« از توازیع و تکلیفات و اخراجات دیوانی بکلی‌خراب و بایرشده و از تخم وعوامل‌مستأصل گشته است»[۴].

رشیدالدین در نامه‌ای به‌فرزند خویش‌محمود ، حاکم کرمان ، مینویسد که رعایای بلوک بم :

« بسبب تفاوت[۵] و تکلیفات دیوانی و تواتر حوالات سلطانی[۶] و واسطهٔ قلان و قبجور وچریک و اخراجات[۷] متفرقه مستأصل‌شده‌اند»[۸].

در بسیاری از موارد صاحبان زمین از « تکلیفات » دیوانی‌معاف می‌شدند . و

۱- مکاتبات رشیدی ، ص۲۸ ، ۳۴ ، ۱۴۶ ، ۱۱ .

۲- دستورالکاتب ورق ۲۲۶a - ۲۲۵b ، ۲۲۸b و جاهای دیگر.

۳- فسائی ، فارسنامهٔ ناصری بخش ۱ ، ورق۸۳ .

۴- مکاتبات رشیدی ص۲۸-۲۷ .

۵- یعنی افزودن میزان «تکالیف».

۶- یعنی « بروات ». بماقبل رجوع شود.

۷- در بارهٔ این اصطلاحات بهبعد - تحت عناوین مربوطه - رجوع شود.

۸- مکاتبات رشیدی ، ص۱۱ .

این خود امتیاز و عنایتی برای ایشان بوده. مثلاً قاضی محمد بن حسن سمنانی مذکور در عهد غازان خان به دریافت چنین امتیازی نایل آمد[1]. در همان زمان املاک زمین داران ولایت اصفهان از مالیاتهای « تکلیفات و توزیعات و قلان و قپچور »[2] معاف گشت. چنانکه پیش گفتیم[3]، بسط معافیت‌های مالیاتی به‌عدهٔ بیشتر و بیشتر زمین داران نتیجهٔ طبیعی‌جریان تکامل اشکال فئودالی مالکیت ارضی و پاشیدگی و تفرقه که ملازم آن است، بوده.

٤- تفاوت. وتوفیر (بعربی- بمعنی «اضافه» ، زائده»). ظاهراً این دواصطلاح مترادف و بمعنی«اضافه» و «ذخیره یا پس انداز »-ی که در نتیجهٔ وصول حداعلای میزان مالیات حاصل میگردیده بوده، وهمچنین[4] اضافه برمالیات را چنین[5] می‌نامیدند. اصطلاح توفیر پیش از غلبهٔ مغول نیز متداول بوده است[6].

٥- زواید. این اصطلاح در تألیف رشیدالدین و معافنامه های جلایریان ضمن شمارش حقوق و مالیاتهای دیوانی -که اراضی اشخاص از پرداخت آنها معاف گردیده بوده‌اند- مشاهده میشود[7]. ولی معنی اصطلاح مکشوف نگردیده. از فحوای

١- مکاتبات رشیدی: ص ٢٨: « املاک و اسباب و اوقاف او را چون قری و مزارع و اسواق و خانات و طواحین و بساتین و حمامات که در بلدهٔ سمنان و خوار و دامغان واقع است از عوارض و تکالیف دیوانی معاف و مسلم و مرفوع القلم شناسند ».

٢- مکاتبات رشیدی ص ٣٤.

٣- رجوع شود به فصل ٥.

٤- جامع التواریخ ورق ٥٢٥، ٥٣٠؛ وصاف ص ٤٠٤.

٥- مکاتبات رشیدی ص ١١؛ وصاف ص ٤٣٥، ٦٣١؛ فرمان یعقوب آق قویونلو مورخ ٨٩٣ ه. (١٤٨٨ م.) (نسائی، فارسنامهٔ ناصری، بخش ١، ص ٨٢): تفاوت (و. - مینورسکی، « سیورغال » ص ٩٥٧-٩٥٦)؛ در فرمان شاه طهماسب اول مورخ ٩٦٦ ه. (سلسلةالنسب، چاپ ایرانشهر ص ١٠٣-١٠٥)؛ دستورالکاتب، ورق 226a.

٦- سیاست‌نامه. چاپ خلخال ص ١٨٤؛ همچنین ابن‌قیس رازی ص ٩.

٧- جامع التواریخ، ورق ٦٣٠؛ دستورالکاتب، ورق 225a، 225b (معافنامه بنام شیخ جلال‌الدین همدانی): «ازحقوق دیوانی و اخراجات و زواید و عوارض»؛ همانجا ورق 229b (معافنامه بنام خانقاه شیخ‌فرخ زنجانی) قرن یازدهم م.: «زواید و عوارض».

کلام پیداست که معنی اصطلاحی و فنی آن با «توفیر» و «تفاوت» یکی است.

اصطلاح مغولی «نماری» (بمعنی «اضافه») نیز بهمان معنی مالیات اضافی مأخوذی از رعایا بکار میرفته و این کلمه در نوشتهٔ آنی و دیگر منابع آمده است[1]. و. و. بارتولد معنی این اصطلاح را روشن کرده[2] است و «نماری» مترادف «زواید» و محتملاً «توفیر» می‌باشد.

٦ـ مواشی ـ (کلمهٔ عربی بمعنی «دامها»). مالیاتی بوده که از دامداران اعم از صحرانشین و اسکان یافته[3] مأخوذ میداشته‌اند و مترادف کلمهٔ مغولی «قپچور» بمعنی حقوق مأخوذ از دامداران، میباشد[4].

۷ـ مراعی (جمع عربی «مرعی» ـ بمعنی «چراگاه»)، مترادف اصطلاح پیشین[5].

چنانکه پیش گفتیم مالیات دامها ـ علی‌القاعده ـ جنسی بوده است و از قرار یک رأس از هرصد رأس تعیین شده بوده. بی‌شک این ترتیب در دامداری صحرانشینان نیزمجری بوده است. ولی در زمان غازان‌خان کوشش‌شد تا در مورد دامها مالیات را به‌نقد مأخوذ دارند ـ البته منظور این بوده که این روش را در دامداری غیر صحرانشینی و در ولایاتی که واجد تولیدات کالائی پیشرفته بودند ـ معمول دارند. مثلاً در ولایت اصفهان مالیات مواشی بقرار زیر مقرر گردیده بوده: از هرگوسفند نیم طسوج، از شتر ۳ طسوج، از اسب ۲ طسوج[6]. در همان زمان در

۱ـ وصاف، ص۳۲٦.

۲ـ و. و. بارتولد، نوشتهٔ فارسی، ص۴۰-۳۷.

۳ـ مکاتبات رشیدی، ص۳٤، ۱۲۳-۱۲۲؛ وصاف ص۴۳۹.

٤ـ دستورالکاتب، ورق ۱b ، ۲ (در احصاء مواشی و قوبجور). در اینجا «مواشی و قپچور» طبق رسم زبان فارسی بصورت دو مترادف پی در پی آمده؛ وصاف ص ۴۳۹، بماقبل تحت عنوان «قپچور» رجوع شود.

۵ـ فسائی، فارسنامهٔ ناصری، بخش ۱، ص۸۲ (فرمان سلطان یعقوب آق‌قویونلو): «مواشی و مراعی».

٦ـ مکاتبات رشیدی، ص۳٤

خوزستان نیز مالیات مواشی به نقد دریافت می‌شده و از آن بابت در سراسر دوازده ولایت خوزستان جمعاً ۳۰۴۰۰ دینار مأخوذ میگردیده[1].

۸ـ سرشمار، یا «سرانه». اصطلاحاً مالیات سرانه‌ای را می‌گفتند که از رعایای (غیرصحرانشین) صرف‌نظر از معتقدات دینی ایشان (از مسلمانان نیز) مأخوذ میگردیده و برای نخستین بار بعد از غلبهٔ مغول مقرر گشته بوده. این اصطلاحات از لحاظ معنی فنی با اصطلاح «قپچور» (بمعنی مالیات سرانه) متشابه می‌باشند[2].

۹ـ «توجیه» (که جمع آن «توجیهات» است). اصطلاحاً واجد یکی از معانی «دفترمالیات»، «فهرست مالیاتی»، «سند (خراج)» میباشد[3]. توجیه، همچون اصطلاح مالیاتی، در منابع دیده میشود[4]، ولی‌معنی‌فنی‌آن معلوم‌نیست[5]. این کلمه در خان نشین های آذربایجان نیز در قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم معروف بوده[6] ولی در منابع آنجا و در آنزمان نیز معنی کلمه چندان روشن نیست.

۱۰ـ توزیعات، توازیع (جمع مفرد «توزیع» بمعنی «تقسیم») این کلمه در متون موجود ـ همچون اصطلاح مالیاتی، دیده میشود[7] ولی مفهوم فنی آن روشن نیست. و. ف. مینورسکی گمان می‌کند که معنی آن به مفهوم کلمهٔ «قسمات»

۱ـ همانجا ص ۱۲۲.

۲ـ به پایان مبحث قپچور رجوع شود.

۳ـ «دفاتر توجیه» ـ رجوع شود به: تذکرةالملوک (متن فارسی‌ورق ۴۲). در زمان صفویه باین معنی بکار رفته؛ همانجا ص۱۴۳ (تفسیرات مینورسکی).

۴ـ مثلاً رجوع شود به: دستورالکاتب ورق a۲۲٤: «توجیهات فلان دیه یا فلان مزرعه که داخل بدان بیت‌المال است».

۵ـ در زمان سلطان حسین بایقرا (رجوع شود به کتاب «خصوصیات اساس مالیاتی هرات» آ. آ. مالچانوف، ص۱۵۹-۱۵۸). اصطلاح «توجیهات» ظاهراً بمعنی‌مالیاتهای فوق‌العاده بوده یا «عوارضات» منقول است.

۶ـ رجوع شود به: «سیاست استعماری» مجلد اول ص ۴۰۲.

۷ـ مکاتبات رشیدی ص ۲۸ ـ ۲۷، ۳٤، ۱٤۶؛ دستورالکاتب ورق a۲۲۶: «توزیعات وتقسیمات».

نزدیک است[1] .

۱۱- قسمات . اشتقاق این کلمه روشن نیست . و. ف . مینورسکی معتقد است که شاید واجد یکی از دو معنی زیر بوده :

۱ - یا وجهی بوده که ملک و یا امیر و یا فرد تابع (واسال) بهنگام ادای سوگند وفاداری وبیعت به سلطان می‌پرداخته (بااین فرض که «قسمات» جمع کلمهٔ عربی «قسم» - سوگند - آمده) . و

۲- یا ، چنانکه بیشتر محتمل است ، اصطلاح « قسمات » بجای « قسمات » (جمع عربی)استعمال می‌شده و در این صورت می‌بایست بمعنی فنی مالیاتی که برای پاداش مقوم محصول (« قسمدار ») - بهنگام جمع آوری مالیات ارضی - مأخوذ میگردیده ، باشد[2] .

بنظر ما معنی نخستینی که و. ف. مینورسکی پیشنهاد میکند محل تردید است[3] و معنی دوم محتمل تر میباشد . شاید هم منظور مالیات خُرد و دائمی بوده که از واحدهای اقتصادی گوناگون یا «قسم» (سهم) دریافت می‌شده[4] . ولی اینها عجالةً همه حدس است و بس . و در متون موجود[5] معنی این اصطلاح روشن نشده .

۱- و. مینورسکی. « سیورغال » ، ص ۹٤۸ .

۲- همانجا ص ۹٤۷ (تفسیرات و تعلیقات) .

۳- این مالیات نمی‌توانست منظم باشد و بالنتیجه بار سنگینی بردوش رعایا بوده. در متون این مالیات جزو حقوق بسیار سنگین برشمرده شده - یعنی جزو «تکلیفات» و «اخراجات» (در این باره به اوایل همین فصل رجوع شود) ؛ مثلاً رجوع شود به : «دستورالکاتب ، ورق ۲۲۸b : « وبیتکچیان نیز برایشان برات ننویسند و بهیچ وجه بتکلیف و اخراجات وقسمات مزاحم و متعرض نگردند » .

٤- مثلاً رجوع شود به‌وصاف ص ٤۳۸ : «قسمات مسمی بهراسمی و موسوم بهرسمی خارج از خراج استخراج میکردند » .

٥ - مثلاً رجوع شود به : دستورالکاتب ورق ۲۲٥a : « توزیعات و قسمات » ، همانجا ورق ۲۲٦a-۲۲٥b : « عوارض و اخراجات و تکلیفات وتحصیصات (تخصصات؟) وقسمات وهیچ شلتاق معهود برایشان توقع ندارند» .

۱۲ـ عوارض[1] ـ مالیات فوق‌العاده‌ای را که از روستائیان و شهرنشینان، توسط دیوان و یا ملوك و امرای فئودال، بمنظور تأمین مخارج فوق‌العاده از قبیل جنگ و جشن‌ها و تشریفات خانوادگی درباری و مانند اینها ـ مأخوذ میگردیده «عوارض» میخواندند. عوارض‌مدتها پیش از غلبهٔ مغول نیزدریافت می‌شده است. نظامی عروضی سمرقندی مینویسد که سلطان محمود غزنوی برسبیل عنایت نسبت به رعایای بلوك لمگان[2].

«خراج آن سال ایشانرا ببخشید وازعوارضشان مصون‌داشت»[3].

در عصر فرمانروائی‌مغولان، بااینکه «عوارض» مالیاتی فوق‌العاده شمرده می‌شده ولی معهذا بطور دائم و بهربهانه و در هر موردی مأخوذ گشته است. رشیدالدین‌فضل‌الله عوارض و دیگرمالیاتهای متشابه (تکالیف دیوانی) را یکی از علل اصلی خرابی کشور میداند[4]. عوارض علی‌الرسم به‌نقد دریافت می‌شده. سیفی نمونهٔ بارزی از «عوارض» را نقل‌میکند.

«امیر یساول (حاکم مغول در خراسان) باسم آنک شاهزاده یسور را طوی خواهم کرد وازودختری وخواهم خواست مبلغ سیصدهزار دینار برولایات خراسان قسمت کرد و پنجاه هزار دینار برخلق شهرهرات نوشت».

اخذ این‌وجه باشکنجه وضرب و شتم اهالی‌توأم بوده وباغارت آشکار چندان تفاوتی‌نداشته[5]. سیفی درجای دیگرمیگوید که درسال ۷۱۹ﻫ.(۱۳۱۹/۲۰م.):

۱ـ از لحاظ دستوری «عوارض» جمع «عرضه» است ولی در متون بمعنی مفرد بکار رفته و جمع آن «عوارضات» آمده.

۲ـ در افغانستان کنونی.

۳ـ نظامی‌عروضی‌سمرقندی ص ۱۸.

٤ـ جامع‌التواریخ ورق ٦۳۲؛ وصاف ص۱۹۷؛ مکاتبات رشیدی ص۲۸.

٥ـ سیفی‌ص٦٤۹؛ و نیز رجوع‌شود به ص۷۸۲ (در عوارض موضوع برای مسیحیان در هرات در حدود سال. ۱۳۲۰م. = ۷۲۰ﻫ.).

« سه سال مردم هرات از زحمات قلان و قبجور وعوارضات دیوان
خراسان معاف و مسلم » شدند[1].

در اسناد جلایریان نیزغالباً به کلمهٔ « عوارض » برمیخوریم[2]. « عوارض » نه تنها در دولت هلاکوئیان بلکه در دیگر دولتهای چنگیزیان نیز متداول بوده. و درقرن پانزدهم[3] و زمان صفویه نیز در ایران وجود داشته است[4].

۱۳ ـ طغور ـ تغور (ترکی). بگفتهٔ وصاف مالیاتی بوده است فوق‌العاده برای :

« ساختگی چریک منصور ، کثرهم‌الله و نصرهم که بحفظ ثغور
مشغول بودند »[5].

شاید این‌مالیات باعوارض همانند بوده.

۱۴ـ تغارـ در بارهٔ این‌مالیات مطالب فراوان وجود دارد[7]. اصطلاح«تغار» دارای دو معنی فنی بوده :

۱ـ واحد وزن (بیشتر برای غله) ، برابر باصدمن تبریز(= ۲۹۵ کیلوگرم)؛

۲ ـ مالیات جنسی که از رعایا اخذ میگردیده و صرف علفه (آذوقه) لشکر میگشته.

۱ـ همانجا ص ۷۴۵.

۲ـ دستورالکاتب ورق ۱۶۷a ، ۲۲۵a ، ۲۲۵b ، ۲۲۶a ، ۲۲۹b.

۳ـ رجوع‌شود به‌فرمان قاسم آق‌قویونلو (مینورسکی ، «سیورغال» ص ۹۳۰ (متن) ص ۹۴۶ (تعلیقات).

۴ـ رجوع شود به : مینورسکی ، « تذکرة الملوك » ص ۱۸۱ (تعلیقات) ؛ ای. ـ پطروشفسکی، مقالات ، ص ۲۷۸-۲۷۹ ؛ آ. آ. علیزاده «دربارهٔ وضع روستائیان‌در آذربایجان» ص ۱۳۳.

۵ـ وصاف ص ۴۳۸.

۶ـ کاترمر ، ص ۱۳۸ ، حاشیه ۱۷ ؛ و. مینورسکی ، « سیورغال » ص ۹۴۸ ـ ۹۴۹ (تعلیقات) ؛ آ. آ. علیزاده ، « تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان » ، ص ۲۳۰-۲۳۲.

بنابگفتهٔ کیراکوس گنجوی مورخ ارمنی در زمان وی (نیمهٔ اول قرن سیزدهم) از هرفرد (مرد)ـ ی که نامش در فهرست های مالیاتی ثبت بوده مواد زیر برسم تغار ماخوذ میگردیده : صد من غله ، ۵۰ من شراب ، ۲ من برنج ، سه توبراق (؟) ، ۲ طناب ، یک تیر ، یک نعل اسب ، یک رأس دام از هر بیست رأس و بیست پول سفید (یعنی نقره)[1]. چون بخش اصلی این مالیات در آغاز همان صد من غله (یعنی یک واحد وزن یا « تغار ») بوده این مالیات هم بطور کلی « تغار » نامیده شد. رشیدالدین میگوید که هنگام لشرکشی هلاکوخان به ایران (۱۲۵۶ م. = ۶۵۴ ه.) از هر یک از ساکنان روم (آسیای صغیر) یک تغار (۱۰۰ من) آرد و یک مشک شراب برای مصارف لشکر ماخوذ گردید[2].

از آن تاریخ به بعد غالباً در تألیف رشیدالدین[3] و اسناد جلایریان[4] از تغار یاد شده است. در فرمان قاسم آق‌قویونلو مورخ ۹۰۳ ه. (۱۴۹۸ م.) نیز از تغار سخن رفته است[5]. چنین معلوم است که تغار از همهٔ مالیات دهندگان ماخوذ ـ میگردیده زیرا که این اصطلاح گاهی بصورت « سرتغار » ، یعنی « تغارسرانه » دیده میشود[6]. در آغاز میزان تغار کم وبیش معین و مقرر بوده ولی بعدها برحسب احتیاجات دولت فئودالی و افراد فئودال دستخوش تغییر گردید[7]. در تألیف سیفی نمونهٔ جالب توجهی دیده میشود : در سال ۱۳۰۷ م. (۷۰۷ ه.) محمد سام از بعضی ملوک که تابع ملک هرات بودند خواست که « . . . ۱۰۰۰ دینار و ۵۰۰ خروار غله[8]

۱ـ کیراکوس گنجوی ص ۱۸۲.

۲ـ جامع التواریخ ورق ۴۴۲.

۳ـ همانجا ورق ۵۴۱ ، ۵۴۳ و بعد ، ۶۳۵ ، ۶۵۴ ، ۶۵۳ و غیره.

۴ـ دستورالکاتب ورق 24a ، 226b و غیره.

۵ـ و. مینورسکی ، «سیورغال» ، ص ۹۴۰ (متن).

۶ـ آ. آ. علیزاده ، «تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان» ص ۲۳۰.

۷ـ همانجا.

۸ـ خروار (= ۱۰۰ من) معادل «تغار» ی که واحد وزن بوده.

و پانصد گوسفند و پنجاه سر اسب و سی نفر "برده » بفرستند. ولی ملوک مزبور فقط سی خروار غله و سی گوسفند و ۵۰ من دوشاب و ۲ خروار میوهٔ تر و ۵ من شیرخشت و دوباره کمان فرستادند « تازیان بندی باشد»[۱]. چنین معلوم است که گاهی درنتیجه خرابی ولایات اخذ «تغار » مقدور نبوده[۲].

اصطلاحات مالیاتی بهیچوجه ثابت نبوده. مثلاً اصطلاحات « علوفه » و «علفه» با«تغار » اشتباه می‌شده‌اند. مثلاً ظهیرالدین مرعشی ۶۰۰ بار شترغله‌ای را که رعایای مازندران برای لشکریان ارسال داشته بودند « علوفه» میخواند[۳].

۱۵ـ قلان (مغولی؟). ویژگی این مالیات هنوز هم روشن نیست. و. و. بارتولد برای قلان معنی مبهمی قائل است و آنرا « مالیات ، خراج و یا ساق » میداند[۴]. علی‌الرسم در متون موجود کلمهٔ « قلان» با «قپچور » مترادفاً ذکرشده[۵]. و. و. بارتولد حدس زده است که مفهوم «قلان» مالیاتی‌بوده از اراضی‌مزروع مردم اسکان یافته و غیر صحرانشین‌وحال آنکه «قپچور » از مراتع وگله ها اخذ میشده[۶]. این نظر را نمی‌توان پذیرفت زیرا میدانیم که در بسیاری ولایات و نواحی از مردم اسکان یافته و غیرصحرانشین هم «قپچور » گرفته می‌شده[۷]. چنانکه گفتیم قلان در متون باقپچور ذکر شده در قصیدهٔ پوربها در مدح علاءالدین‌جوینی‌مورخ‌مشهور نه بارکلمهٔ «قلان» آمده و باقپچور تلفیق گشته (ولی برعکس ، درقصیدهٔ مزبور

۱ـ سیفی. ص۲۲ه .

۲ـ جامع‌التواریخ ، ورق۵٤ه .

۳ـ ظهیرالدین مرعشی ص۲۷٤ .

٤ـ و. و. رادلوف « آزمایشی برای تدوین لغتنامهٔ لهجه‌های ترکی » مجلد ۲ ص ۲۳۰ .

۵ جامع‌التواریخ ورق ۶۰۹ (یرلیغ غازان‌خان) ؛ مکاتبات رشیدی ص ۱۱ ، ۲٤ ؛ سیفی ص۷٤۳ .

۶ـ و. و. بارتولد ، «نوشتهٔ فارسی » ص۳۲ ـ ۳۱ .

۷ـ به ماقبل رجوع شود .

کلمهٔ «قپچور» بارها به تنهائی بدون قلان آمده). ولی هر بار بصورت مالیاتی مستقل [۱] از آن یاد شده ولی در قصیدهٔ مزبور از خصوصیات آن سخنی نرفته. فقط شاعر از سنگینی بارهردو مالیات و اینکه موجب فقر و خرابی میگردند ـ شکایت ـ می کند. ولی چون «قپچور» و «قلان» در قصیده ـ همچون دو مالیات خانه ویران کن و مسبب فقر معرفی شده‌اند. حدس زده میشود که صحبت برسرمالیات سرانه (قپچور) ومالیات ارضی(قلان) باشد. بعبارت دیگر در متن مزبور «قلان» ظاهراً مترادف «خراج» است. میدانیم که متون موجود در برخی موارد (ماگاکی راهب یعنی گریگور آکنرتسی و رشیدالدین) از قلان، بمفهوم خدمت لشکری، سخن می گویند[۲]. شاید در بعضی‌موارد هرگونه مالیاتی‌راکه برای نگاهداری لشکریان مأخوذ میگردیده(از قبیل علوفه، تغار، غیره)«قلان» میگفته‌اند. درقانون مالیاتهای خوزستان که در مکاتبات رشیدی منقول است «قلان» را مالیاتی‌خوانده که:

«جهت امرای خان صادراً و وارداً»[۳].

مأخوذ میگردیده ـ یعنی برای ضیافت و مخارج بزرگان لشکری بهنگام لشکرکشیها و مسافرتهای ایشان. در خوزستان بعهد غازان‌خان این مالیات به‌نقد دریافت میشده؛ و قلان یازده ولایت خوزستان مبلغ ناچیز. ۱۲۰ دینارسالیانه را تشکیل میداده[۴].

از مقایسهٔ مثالهای مذکور چنین نتیجه میتوان گرفت که معنی‌اصطلاح«قلان»

۱ـ و. مینورسکی، Pur-i Baha and his poems، ص ۸، ۱۵، ۱۶، ۲۵ (از هر که قلان گرفته شود نان و پوشاك باقی‌نمی‌ماند و از اخذ قپچورخانه و مالش‌باد خواهد رفت)، ۳۲، ۴۳، ۴۴ (هرکس که برطبق یرلیغ‌خان از قلان و خدمت چریک معاف شده از قپچور نیز مصون است).

۲ـ آ. آ. علیزاده، «تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان» ص ۲۲۷. همانجا به منابع نیز اشاره شده است.

۳ـ مکاتبات رشیدی ص۱۲۳-۱۲۲.

۴ـ همانجا.

دستخوش دگرگونی میگشته و برحسب زمان و مکان کلمهٔ «قلان» به حقوق و مالیاتهای گوناگون اطلاق می‌شده.

۱۶ـ علفه (مأخوذ ازکلمه عربی ـ بمعنی لغوی «خوراك») وعلوفه(عربی- «خوراك دام») این اصطلاحات یعنی «علفه و علوفه»، در متون موجود، غالباً باهم منقول‌است[۱]. معنی فنی‌این دوکلمه عبارت است از اخذ آذوقه وعلوفه برای لشکریان و سردکردگان و همچنین ایلچیان و عمال صادر و وارد و آدمهای ایشان و چارپایان سواری و باری ایشان. گاهی یکی از این دو اصطلاح بجای آندیگرو بهمان معنی اصطلاح دومی استعمال می‌شده. این مالیات که برای رعایا بسیار سنگین بوده مدتها پیش از غلبهٔ مغول نیز وجود داشته: حتی نظام‌الملك هم از آن سخن میگوید[۲]. ولی در زمان خوانین مغول میزان اخذ علفه و علوفه از رعایا سخت افزایش یافت و موجب فقر و خرابی کار رعایا گردید، بویژه که حین جمع‌آوری مالیاتهای مزبور انواع سوء استفاده‌ها و تعدیات نیزاز طرف عمال دیوان بعمل‌میآمده[۳].

«علفه» و «علوفه» علی‌القاعده به‌جنس گرفته می‌شده. مثلاً رشیدالدین‌ضمن سخن از اخذ علفه و علوفه در زمان غازان‌خان میگوید که حتی یك تغار (غله) و یك خروارکاه ویك گوسفند ویك من‌شراب و یك مرغ زائد برمأخذ نمیگرفته‌اند[۴]. ولی از آغاز قرن چهاردهم جسته وگریخته درمتون مربوطه از علفه و علوفهٔ نقدی

۱ـ مثلاً رجوع‌شود به: جامع‌التواریخ ورق ۶۳۰؛ دستورالکاتب ورق ۲۰۶ b؛ فرمان قاسم آق‌قویونلو مورخ ۹۰۳ﻫ.(۱۴۹۸م.)؛ و. مینورسکی، «سیورغال» ص۹۰۳ (متن)؛ همانجا ص۹۴۸ (تعلیقات و. ف. مینورسکی)؛ خواجه‌نصیرالدین طوسی، ص۷۵۹؛ و نیز رجوع شود به: کاترمر، ص۳۶۹، حاشیه۱۶۶.

۲ـ سیاستنامه، چاپ خلخال ص۱۷ (اصطلاح «علف» نقل‌شده)؛ جوینی، مجلد ۲، ص۱۵، («علوفه» در عهد غوریان).

۳ـ آ. آ. علیزاده، «تاریخ اجتماعی‌واقتصادی و سیاسی‌آذربایجان» ص۲۳۴-۲۳۳.

۴ـ جامع‌التواریخ، ورق ۶۳۰؛ وصاف ص۶۷، ۲۲۴.

سخن رفته است و شاید منظور مقادیری بوده که به‌نقد تسعیر گشته بوده. مثلاً در دستورالکاتب یرلیغی نقل‌شده « درانفاذ محصلان جهت تحصیل‌وجوه»[1] و دریرلیغ مزبور گفته شده است که « علوفه » و « علفهٔ » ایشان باید از قرار بیست دینار از هرهزار دینار وجوه مالیاتی‌محسوب گردد[2].

این سؤال پیش می‌آید که آیا «عافه » و « علوفه » جدا از مالیات « تغار » دریافت می‌شده و یا این دو مالیات همانند واصطلاحات مربوط بآنها مترادف میباشد؟ درمنابع موجود مستقیماً و صریحاً در این‌باره سخنی‌نرفته. ولی رشیدالدین ضمن سخن از مالیات واحدی ـ گاه آنرا «علوفه» وگاه «تغار» مینامد. مثلاً میگوید که درسال ۶۹۰ هجری (۱۲۹۱م.) لشکریان غازان خان وارد ولایت دامغان شدند :

« و چون رایات همایون بدامغان نزول فرمود هیچ‌آفریده پیش نیامدند و ساوری و علوفه وترغو ترتیب نکرده بودند»[3].

و فقط پس از بکار بردن نیروی نظامی :

« بایلی درآمدند و مالی بسیار از نقد وجنس بدادند و جهت لشکر تغار وگاو وگوسفند بدادند »[4].

میتوان حدس زد که «تغار» ، صرف نظر از معنی کلی‌تر آن (یعنی « آذوقهٔ لشکر ») بمفهوم محدودتری (یعنی «غلهٔ» برای لشکریان) نیز بکار میرفته است. اگراین‌حدس را قبول کنیم بعضی اصطلاحات و جملات متون موجود از قبیل :

« و تغار و مواشی بسیار ازگاو وگوسفند[5] بیرون آوردند »[6].

۱ـ دستورالکاتب ورق ۲۰۶b.

۲ـ همانجا.

۳ـ درباره‌ٔ دو اصطلاح اخیر به‌بعد ـ تحت عنوان مربوط ـ رجوع شود.

٤ـ جامع‌التواریخ ورق ٥٤۳.

٥ـ درولایت فوشنج خراسان.

٦ـ جامع‌التواریخ ورق ٥٤۸، ٦۳۰.

و یا اینکه از رعایا :

«گوسفند و تغار و شراب . . . می‌طلبند »[1] .

و یا اینکه :

« بزور گوسفند و تغار و شراب و مرغ و حوایج از موضع وقفی می‌ستانند »[2] .

روشن میگردد .

میتوان گفت که «علوفه» و «علفه» به‌دو معنی استعمال می‌شده :

۱ ـ اخذ آذوقه بمقدار زیاد بخصوص آرد (تغار) و علیق برای لشکر.

۲ ـ آذوقه و توشهٔ سفر ایلچیان و قاصدان و عمال سائر دیوان که رعایا موظف بودند در هرمحل فراهم کنند[3] .

ظاهراً معنی اول باتغار قابل‌تطبیق بوده (بمعنی کلی کلمه) .

میدانیم که اصطلاح «علفه» بصورت « آلافا » و « لافا » بمعنی « مواجب » در روسیهٔ قدیم متداول گشت و بی‌شک از طریق تاتاری وارد زبان روسی‌شده بوده.

۱۷ـ تمغا (مغولی)ـ و. و. بارتولد معنی این اصطلاح را صریحاً تعریف کرده است : حقوقی که از صنعت و مشاغل وپیشه های مختلف شهری ـ حتی‌فواحش[4]ـ و بازرگانی در بازار اعم از تجارت کلی و یا خرده فروشی اخذ میگردیده[5] . تمغا ، در ایران وکشورهای مجاور آن ، نخستین‌بار توسط خوانین‌مغول متداول و معمول گشت و باحتمال قوی جانشین ذکوة شده بوده. خراجه نصیرالدین طوسی میگوید که در ایران ، قبل‌از غلبهٔ مغول‌از « اهل‌مال و تجارت » جزمالیاتی ناچیز، چیزی

---

۱ ـ دستورالکاتب ورق ۲٤a .

۲ـ دستورالکاتب ورق ۲۲٦b .

۳ـ مثلاً رجوع‌شود به : جامع‌التواریخ ورق ٦۲٦ ، ٦۳۵ .

٤ـ در بارهٔ تمغای فواحش رجوع‌شود به : دستورالکاتب ورق ۲۲۷a : «مال راکه متوجه فلان فواحش»

۵ـ و. و. بارتولد ، « نوشتهٔ فارسی » ص۲۷-۲۳ .

نمیگرفتند و «تمغا» از زمان چنگیزخان مشهور شد[1]. مبلغ این مالیات که به نقد دریافت می‌شده بمراتب بیش از ذکوة و بار سنگینی بردوش مردم بوده و پیشرفت پیشه‌ها و بازرگانی‌را در شهرها دچار وقفه می‌ساخته. در زمان غازان‌خان بمنظور احیای زندگی شهری در بعضی بلاد ـ مثلاً اصفهان ـ مبلغ تمغا به‌نیم تقلیل یافت[2] و در برخی شهر های دیگر بالکل لغو شد ـ مثلاً در شهرهای خوزستان[3]. ولی این تنفس و راحتی موقتی بود. و اندکی بعد میزان تمغا مجدداً افزایش یافت.

در زمان جلایریان نیز تمغا مأخوذ میگردیده[4]. در آغاز قرن شانزدهم یک تاجر مجهول‌الاسم ونیزی که شرحی در بارهٔ شهر تبریز نوشته میگوید که زبان از بیان انضجار و تنفری که سنگینی بار تمغا و گزانی آن در شخص برمیانگیزد عاجز می‌باشد[6]. شاه طهماسب اول[6] تمغا را برای همیشه لغو کرد و مالیات معتدل‌تری برای پیشه ها و بازرگانی وضع نمود که «بنیچه» نامیده میشد[7].

در اینجا تمغائی که نه فقط از شهریان بلکه مردم روستا که محصول خویش را در بازارها میفروخته‌اند ـ مأخوذ میگردیده مورد علاقهٔ ما می‌باشد. در نامهٔ رشیدالدین به صدرالدین ترکه در بارهٔ تغییر قانون مالیات اصفهان گفته شده است که:

۱ـ خواجه‌نصیرالدین طوسی، ص ۷٦۱.

۲ـ مکاتبات رشیدی ص ۲۳: «و از تمغا ده نیم». از اینجا میتوان چنین نتیجه گرفت که پیش از غازان‌خان تمغا از قرار ده یک جمع معاملات بازرگانی اخذ میگردیده.

۳ ـ همانجا ص ۱۲۲-۱۲۱؛ حمدالله مستوفی نیز در شرح ایالت خوزستان از وصول تمغا سخنی نمی‌گوید (نزهت‌القلوب ص ۱۱۱-۱۰۹).

٤ـ دستورالکاتب ورق ٥٦a، ٨٥a ـ ٨٤b، ١٩٨a، ٢٢٢b.

٥ـ بازرگان مجهول‌الاسم ونیزی ـ ص ۱۷۲.

٦ـ حسن‌بن روملو، ص ٤٢٨.

٧ ـ تذکرة‌الملوك، متن فارسی، ورق ٧٧a، ٨١a. و تعلیقات مینورسکی به آن، ص ١٤٨، ١٨٠.

« فرموده‌ایم که رسمهای محدث[1] چون طمغای چوب و صابون واوا که واقمشه که در اصفهان می‌سازند بکلی براندازند و از متون جراید و روی دفاتر حک کنند »[2].

در منابع ما از تمغای شراب نیزسخن رفته است[3].

۱۸- باج، باژ. حقوق مأخوذ برراهها که بعدها (درقرنهای ۱۶و۱۷و۱۸ م.) بنام « راهداری » نیز خوانده میشده. این مالیات در سراسر قرون وسطی در ایران متداول بوده و خصوصیات آن نیک معلوم است[4]. بگفتهٔ رشیدالدین اخذ این حقوق علی‌الرسم باتعدیات محصلان (راهداران) توأم بوده است[5].

۱۹- باغ شماره - «خراج» مأخوذ از باغها به‌نقد ویا به‌جنس. نیک میدانیم که در زمان خسرو اول انوشیروان از تاکستانها و نخلستانها و درختان زیتون و دیگر درختان بارور مالیات نقدی دریافت میشده است[6]. این مالیات کماکان در زمان خوانین‌مغول نیز وجود داشته. و در اسناد عهد جلایریان[7] و تاریخ وصاف نیز از آن یاد شده[8]. ظاهراً مالیات « ثمارات » (؟) و « باغ‌شماره » یکی بوده. از مالیات مزبور در قانون مالیاتی‌خوزستان که در مکاتبات رشیدی منقول است نیزیاد شده. گمان میرود که نظر ناشر مکاتبات رشیدی (خان بهادر محمد شفیع) در بارهٔ

۱- یعنی آنچه جدیداً در زمان مغولان متداول شده بوده.

۲- مکاتبات رشیدی ص ۳۴.

۳- دستورالکاتب ورق ۲۲۷a : «تمغاء شراب».

۴- رجوع شود به : و. و. بارتولد ، «نوشتهٔ فارسی » ص ۳۴-۳۳.

۵- جامع‌التواریخ ورق ۶۲۹ ؛ وصاف ص۵۰۶.

۶ - رجوع شود به : طبری دورهٔ ۱ ، مجلد ۲ ، ص ۹۶۲ - ۹۶۰ ؛ نولدکه ، ص ۲۴۵-۲۴۴.

۷- دستورالکاتب ورق ۲۲۵b - ۲۲۵a.

۸- وصاف ، ص۴۳۹ ; « مال و خراج ثمره ».

قرائت این کلمه به‌صورت «ثمار» صحیح [1] باشد. بطوریکه از قانون مزبور برمیآید سراسر خوزستان از این مالیات معاف شده بوده ـ بجز بلوك حویزه که در آنجا مقرر شده بود از هرده من دو من اخذ کنند (یعنی به‌جنس دریافت دارند)[2].

۲۰ ـ خانه شماره. چنانکه از مفهوم کلمه مستفاد میگردد این مالیات از هرخانه و با بدیگر سخن از هرخانوار دریافت می‌شده. ما فقط در یکی از منابع و متون آن عصر به‌این اصطلاح برخوردیم[3]. معلوم نیست که این مالیات بموازات مالیات سرانه وجود داشته و مأخوذ میگردیده یا اینکه در برخی ولایات جانشین مالیات سرانه بوده.

۲۱ـجزیه. جزیه مالیات معروف سرانه‌ایست(سرگزیت) که در زمان ساسانیان از طبقهٔ مالیات دهنده دریافت می‌شده وپس‌ازاسلام فقط به‌اهل‌ذمه وغیرمسلمانان تعلق‌میگرفته. در ایران جزیه از مسیحیان ویهودیان و زرتشتیان و هندوان مأخوذ میگردیده. پس‌ازغلبهٔ‌مغول، در زمان حکامی که‌از طرف‌خان‌بزرگ معین‌میشده‌اند، و زان پس‌درعهد نخستین‌ایلخانان بت‌پرست ـ وصول جزیه موقوف گشت. وبجای آن مالیات سرانه («قپچور» و «سرشمار») از همهٔ رعایا بطور اعم ـ صرف‌نظر از معتقدات دینی ایشان ـ مأخوذ می‌شده. چون در زمان غازان خان افراد خاندان ایلخان اسلام آوردند وصول جزیه از اهل‌ذمه مجدداً برقرار شد (سال ۱۲۹۵ م. = ۶۹۵ ه.). ولی غازان‌خان بااینکه مسلمان متعصبی بود به کومك فئودالهای مسیحی (ارمنی وگرجی) احتیاج مبرم داشت زیرا که لشکریان ایشان در جنگ بامملوکان مصربخاطرتصرف سوریه وفلسطین‌ـ مساعدت عظیمی‌نسبت باهلاکوئیان

۱ـ مکاتبات رشیدی ص۱۲۳-۱۲۱. در نسخهٔ خطی: «تمار وقنانی» که ناشر «ثمار» خوانده ـ در متن چنین است: «بکلی تمغا و ثمارات معاف کرده‌ایم».

۲ـ همانجا ص۱۲۳.

۳ـ دستورالکاتب ورق 220b-220a.

مبذول می‌داشتند[۱]. گذشته از این نفوذ عنصر مسیحی هنوز در میان بزرگان مغول (ایونچین و دیگر امرای قبیلهٔ مغولی کرائیت ـ چنانکه میدانیم ـ حتی از آغاز قرن یازدهم م. بمذهب نستوری مسیحی درآمده بودند)[۲] در دربار ایلخان عظیم بوده است. ظاهراً بدین‌سبب چیزی نگذشت که مجدداً جزیه از طرف غازان‌خان ـ براثر تقاضای مار ـ یابالاخا ـ ی سوم اسقف نستوری[۳] لغو شد (مارس سال ۱۲۹۶ م. = ۶۹۶ هـ). ولی درزمان الجایتوخان جزیه مجدداً برقرار شد (۱۳۰۶ م. = ۷۰۶ هـ.)[٤] و این بار احیاء آن قطعی بود. پس از اطفای نایرهٔ شورش امیران کورمیشی و ایرینچین وغیره (۱۳۱۹ م. = ۷۱۹ هـ.) که امرای کرائیت نیزدر آن شرکت جسته بودند، عنصر مسیحی اهمیت خود را در میان بزرگان مغول از دست داد و دیگر ممکن نبود از لغو جزیه سخنی در میان آید.

در زمان جلایریان جزیهٔ اهل ذمه ـ مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان ـ کماکان دریافت می‌شده. درمجموعهٔ دستورالکاتب جزئیاتی دربارهٔ ترتیب وصول آن مندرج است[٥] و باشاره به «کتب الفقها» گفته شده که جزیه باید سالیانه یکبار[٦] مأخوذ گردد و از هریک از اهل ذمه یک دینار نه بیش ونه کم دریافت شود، ولی امام[۷] حق دارد بیشتر اخذ کند ـ و این درعوض وظیفه‌ایست که برعهدهٔ افراد اهل

۱ـ میدانیم که این جنگ در میان مسلمانان مورد قبول عامه نبوده: و سلاطین مصر به مدافع اسلام شهرت یافته‌بودند. و حال‌آنکه متحدین هلاکوئیان دراین گیرودار صلیبیون سوری و پاپ روم و فرنگ و دیگر دول مسیحی بوده‌اند.

۲ـ در بارهٔ امیر ایرینچین نوادهٔ وان خان کرائیتی که مسیحی متعصبی بوده رجوع شود به: مار ـ یابالاخا، ص ۱٤۸، ۱۷۹ ـ ۱۷۸ ـ املاک امیر ایرینچین در آذربایجان جنوبی بوده (همانجا).

۳ـ همانجا ص ۱۱٦-۱۱٥.

٤ـ همانجا ص۱٤۹.

٥ـ دستورالکاتب ورق ۲۲۰a - ۲۱۹b.

٦ـ همانجا ورق ۲۱۹b: «استیفاء جزیه هرسال یکبار کنند».

۷ـ در این مورد مقصود رئیس‌دولت مسلمان یعنی سلطان جلایری می‌باشد.

ذمه می‌باشد که باید سه روز در خانهٔ خود مسافر مسلمان را بپذیرند و برای وی طعام و نان و منزل و «علفهٔ دواب» فراهم سازند[1].

همانجا، برسبیل نمونه، سوادفرمان مربوط به انتصاب شیخ الاسلام صدرالدین به سمت متصرف برای وصول جزیه اهل ذمهٔ ولایت سلماس نقل شده[2]. متصرف می‌بایست بوسیلهٔ «معتمدان» خویش هرساله:

« از متمول هشت دینار، از متوسط حال شش دینار و از اقل‌ـ العال چهار دینار (بگیرد) بزیادت از این باایشان خطابی نکنند »[3].

متصرف می‌بایست اهل‌ذمه را «حمایت» کند و:

« نگذارند که از هیچ آفریده برایشان زور و زیادی رود »[4].

و چنانچه از طرف دیگرمقامات حکومتی تعدی ویا تحمیلی براهل‌ذمه میشد ایشان می‌بایست به متصرف مزبور شکایت کنند[5].

از این فرمان نیک مشهود است که جزیه در قرن چهاردهم م. به‌نقد مأخوذ میگردیده و برحسب وضع مالی افراد اهل‌ذمه کم و زیاد می‌شده، همچنانکه در زمان خلفا نیز چنین بوده.

باید در نظر داشت که تجدید اخذ جزیه از اهل ذمه در زمان الجایتوخان بهیچوجه بمعنی‌لغو مالیات سرانهٔ رعایا (که از مسلمانان نیز دریافت میشده) نبوده است ومالیات مزبور چنانکه پیشتر گفته شد، در زمان صفویه نیزوجود داشته‌است. و بدین‌قرار اهل‌ذمه می‌بایست دونوع مالیات سرانه بپردازند: یکی‌عمومی (قپچور)

۱ـ دستورالکاتب ورق ۲۱۹a.

۲ـ همانجا، ورق ۲۲۰a: «جماعت اهل‌ذمه سلماس‌را از یهود ونصاری وارامنه». در ولایت سلماس پیروان دو مذهب مسیحی یکی مونوفیزیت ارمنی و دیگر نستوری (آشوری) زندگی‌میکردند. نستوریها همه روستائی بودند.

۳ـ همانجا ورق ۲۲۰a.

۴ـ همانجا.

۵ـ همانجا.

مرانه) و دیگر مالیات ویژهٔ اهل ذمه ـ یعنی جزیه.

۲۲ـ اخراجات. و. ف. مینورسکی باستناد گفتهٔ جوینی[1] معنی فنی این اصطلاح را «مخارج اتفاقی مانند پذیرائی از صاحبان مناصب و همراهان ایشان[2] و غیره» تعریف میکند[3]. برا ثر این تعریف به حل موضوع خیلی نزدیک می‌شویم ولی معهذا اندکی تدقیق و تصریح لازم دارد. کلمهٔ «اخراجات» گروهی از مالیاتها را میرساند که همه اتفاقی نبوده بلکه برخی از آنها دائمی بوده‌اند[4] و برای تأمین مخارج (و اشتقاق کلمه نیز از همین جهت است) و نگهداری عمال مختلف دستگاه دولت و پرداخت هزینهٔ مسافرتهای ایشان، از رعایا توسط دولت و یا امیران و ملوك محلی، اخذ میشده[5].

در متون موجود اخراجات در میان مالیاتها جای نمایانی دارد[6]. و در شمار اصطلاحات مالیاتی که در معافنامه ها قید شده نیز به این کلمه برمیخوریم[7]. چنین

۱ـ جوینی، مجلد ۱، ص ۲۳ (دربارهٔ یاسای کبیر): «اخراجات صادر و وارد»؛ همانجا ص۲٤.

۲ـ و. مینورسکی، «سیورغال»... ص۹٤٦ (تعلیقات).

۳ـ تذکرةالملوك، ص ۸۳ (تعلیقات بقلم مینورسکی).

٤ ـ «اخراجات مقرری». رجوع شود به جامع التواریخ ورق ٦۲۱؛ دستورالکاتب ورق a۲۰۱، a۲۲۹؛ همانجا، ورق b۲۲۱: «اخراجات مقرری که داخل دفاترشده»؛ وصاف ص۳۳۹.

٥ ـ دستورالکاتب ورق a۲۲۹ (فرمان معافیت مردم همدان از بعضی مالیاتها): «و وجهی که از دیوان بزرگ جهت اخراجات صادر و وارد معین شده از ایشان مطالبه نخواهند رفت».

٦ـ همانجا ورق a۲۲٦: «مال و متوجهات و حقوق دیوانی از اصل و فرع وحق‌التحریر و توفیر و وجه شوسون واخراجات شهر و ولایت چنانکه مقرر شده است»؛ همانجا ورق b۲۲٥ ـ a۲۲٥، b۲۲۸ و دیگر ص؛ وصاف ص ۹۷، ۳۹٤؛ دربارهٔ معنی این اصطلاح به‌بعد رجوع شود.

۷ ـ دستورالکاتب، ورق b۲۲٥ ـ a۲۲٥ (معافنامهٔ شیخ جلال‌الدین همدانی):

بقیه حاشیه درصفحه بعد

بنظر میرسد که اصطلاح اخراجات یک معنی کلی و جمعی داشته و مفهوم گروهی از مالیاتهارا میرسانده که علی‌الرسم در اسناد مزبور علیحده بآنها اشاره‌ای نشده‌است. این گونه مالیاتها که برای تأمین «مخارج» نگهداری صاحبان مناصب دولتی مأخوذ میگردیده گاهی بنام «رسم» (که جمع آن «رسوم» است) که با «حق» (و حقوق) مشترك المعنی است خوانده میشده. در بارهٔ مالیاتهای مزبور در زیر سخن رفته‌است.

گذشته ازاینگونه مالیاتهای دائمی- یااخراجات مقرری که در دفاترمالیاتی مضبوط بوده «اخراجات» فوق‌العاده نیز وجود داشته که اصطلاح «خارجیات» به اینگونه «رسوم» اطلاق می‌شده (یعنی‌خارج از دفتر مالیاتی).

مالیات «اخراجات» در منابع موجود رسمی بسیار خانه ویران کن (از لحاظ رعایا) معرفی شده[1]. مالیاتهای مزبور در قرن پانزدهم[2] و زمان صفویه نیز مأخوذ میگردیده[3].

۲۳- خارجیات. این اصطلاح در متون دیده شده[4].

۲٤- تخصصات. این اصطلاح دراسناد زمان جلایریان مشاهده گردیده[5] ولی معنی فنی آن معلوم نیست. شاید مفهوم آن با «اخراجات» یکی باشد.

۲۵- توقعات. این اصطلاح نیز در منابع موجود دیده شده[6] ولی‌معنی فنی‌آن

بقیه حاشیه از صفحه قبل

«املاك و اسباب او از مطالبت مال و حقوق دیوانی و اخراجات و زواید و عوارض و تکالیف و تخصیصات و توقعات و توزیعات و تقسیمات و باغ شماره و خانه شماره و سایر مؤنات معاف و مسلم گردانند». در بارهٔ معانی این اصطلاحات بهمین‌فصل مراجعه شود.

۱- مکاتیب رشیدی ص۱۱ ، ۲۸-۲۷.

۲- و. مینورسکی ، «سیورغال» ص. ۹۳ (متون فرامین).

۳- ای. پ. پطروشفسکی. مقالات ، ص۲۷۳ - ۲۷۲ ؛ تذکرةالملوك ص ۱۰۹ ، ۱۸۳ (تعلیقات).

٤- مثلاً رجوع شود به : دستورالکاتب ورق ۱۱۲a : «خارجی و اخراجات».

ه- همانجا ورق ۲۲٥b - ۲۲٦a ، ۲۲٥a - ۲۲٥b و دیگر اوراق.

٦- همانجا ورق ۲۲٦b - ۲۲٥a ؛ وصاف ، ص۹۷.

معلوم نیست. شاید مترادف «تکلیفات» و «اخراجات» بوده. وجوه زیر نیز درشمار «رسوم» و «حقوقی» که برای تأمین مخارج نگاهداری صاحبان مناصب دولتی[۱] دریافت می‌شده - وظاهراً بااصطلاح «اخراجات» یکی بوده - محسوب میگردیده:

۲۶- حق‌التحریر. ازاین «حق»، درفرامین جلایریان مربوط به‌انتصاب حکام و متصرفان ولایات[۲] و معافیت ازمالیات، یاد شده است[۳]. از وصیت‌نامه رشیدالدین چنین برمیآیدکه این «حق» به‌جنس بوده و تماماً عاید وی، که وزیرمملکت بوده، میگردیده‌است[٤]. چنانکه از یک نامهٔ دیگررشیدالدین مستفاد میگردد وی‌به‌مولانا-صدرالدین ترکه مولای روحانی و مرشد خویش ضمن دیگر هدایا. . . ۱ من قند و دویست من نبات عطا کرد. و تحویل هردو مقدار حوالهٔ لرستان گردیده بوده تا از محل وجوه «حق‌التحریر»[٥] تأدیه شود.

ازآنچه مذکور شد چنین برمیآیدکه این‌مالیات دراختیار وزیراعظم بوده و به‌جنس‌مأخوذ میگردیده (غله و قند و غیره). این «حق» درقرنهای چهاردهم[٦] و پانزدهم م. نیز[۷] کماکان وجود داشته.

۲۷- رسم‌الوزاره - مالیاتی که برای تأمین‌مخارج وزیر و دستگاه او دریافت

۱- تذکرةالملوک، ص۲۹ (مقدمهٔ و. ف. مینورسکی:

« Complicated System of fees (Rusum, dushulluk) »

۲- دستورالکاتب ورق ۱۹۸b: رعایا موظفند، مال و متوجهات و حقوق دیوانی و حق‌التحریر را بوی (متصرف) بپردازند.

۳- همانجا، ورق ۱۱۲a (معافنامه بنام مولاناکمال‌الدین): «بعدالیوم بعلت مال و متوجهات و حق‌التحریر و رسوم شحنگی و خارجی و اخراجات و مؤنات و سایر مطالبات و تمامت تکالیف و مخاطبات باکره ومزارعان خدمتش خطابی نکنند».

٤- مکاتبات رشیدی ص۲۳۷-۲۳٦.

٥- همانجا ص۲٤۳.

٦- دستورالکاتب ورق ۲۲٦a؛ وصاف ص٤۲۷.

۷- فسائی، «فارسنامهٔ ناصری» بخش ۱، ص۸۲ (فرمان یعقوب آق‌قویونلو).

میشده[1] و محتملاً باحق سابق‌الذکر یکی بوده.

۲۸- حق‌التولیه - حقی که برای نگاهداری و تأمین مخارج مأمور روحانی عالی‌رتبه یا («صدر») - ی که تصدی امورهمهٔ موقوفات کشور را بعهده داشته - مأخوذ میگردیده[2]. در مجموعهٔ دستورالکاتب فرمانی مندرج است دربارهٔ انتصاب مولانا «شیخ الزمان» تاج‌الملة والدین شیخ علی‌بهاءکمی «دیوان اوقاف ممالک محروسه». بدیگر سخن وی منصب صدرعظمی یافته بوده و حق داشته از رعایای اراضی وقفی «حق‌التولیه» - ای بمیزان عشر محصول (ظاهراً به‌جنس) دریافت دارد[3]. در زمان صفویه نیز این «حق» بهمان میزان عشر محصول بوده و بهمان نام (حق‌التولیه) بسود صدر مأخوذ می‌شده است[4].

۲۹- رسم‌الصدارة[5]. مالیاتی‌برای تأمین‌مخارج و نگاهداری دستگاه صدرکه محتملاً باحق سابق‌الذکر یکی بوده (یعنی یک مالیات دو نام مختلف داشته م.)

۳۰- رسم خزانه[6]. یا «حق‌خزانه»[7]- مالیاتی‌بوده‌که برای نگاهداری عمال «خزانه» یا «بیت‌المال» گرفته می‌شده. این‌مالیات «خزانه‌داری» نیزخوانده میشده است[8]. در زمان غازان خان «رسم‌الخزانه» بقرار ۲ دینار از هرصد دینار مالیات

۱- و مینورسکی، «سیورغال»، ص ۹۳۰ (متن فرمان)؛ تذکرة الملوک، متن فارسی، ورق ۸۰b.

۲- همانجا ص۱۰۲ (تعلیقات بقلم مینورسکی).

۳- دستورالکاتب، ورق ۲۱۳a.

٤- تذکرةالملوک، متن فارسی، ورق ۸۰b.

٥- و. مینورسکی، «سیورغال»، ص. ۹۳ (متن‌فرمان).

٦- جامع‌التواریخ، ورق ٦۷۰.

۷- همانجا، ورق ٦۲۰ - در اینجا مالیاتی‌واحد گاهی«حق خزانه» وگاه «رسم‌خزانه» خوانده شده.

۸- همانجا، ورق٦۳۱ - اینجا این کلمه درکنار اصطلاح «فرع» قرار گرفته(بماقبل رجوع شود).

ناحیهٔ مفروض بوده[1].

محتملاً این مالیات بنامهای «رسوم عمال»[2] و «حق‌السعی‌عمال» نیزخوانده می‌شده[3].

۳۱- حق‌التحصیل. مالیاتی که بنفع «تحصیلداران» ویا «محصلان» مالیات اخذ می‌شده. دریکی از اسناد زمان جلایریان میزان این‌مالیات. ۲ دینار ازهرهزار دینار مالیات وصولی قلمداد شده است[4] بعبارت دیگر این مالیات همانند مالیات سابق‌الذکر (رسم خزانه) بوده ولی به‌نگاهداری عمال خُرده پای خزانه‌داری اختصاص داشته. ظاهراً مالیاتی که «حق‌السعی مباشر» نامیده می‌شده نیز[5] همان «رسم‌خزانه» بوده است.

۳۲- حرز- رشیدالدین این اصطلاح را مکرراً آورده[6]. محتملاً نه‌تنها بمعنی برآورد مقدماتی محصول بوده بلکه، چنانکه مینورسکی می‌پندارد[7] «حقی» بوده که به سود مساح - حین تعیین‌مرز اراضی و برآورد مقدماتی حاصل بخشی آن - مأخوذ میگردیده.

۳۳ - رسوم شحنگی- حقی که به‌نفع شحنه گرفته می‌شده[8]. شحنهٔ اصطلاحی

۱- همانجا، ورق ۶۷.

۲- و. مینورسکی، «سیورغال»، ص ۹۳۰ (متن‌فرمان).

۳- تذکرةالملوک، متن فارسی ورق ۸۵a، ۹۶a.

۴ - دستورالکاتب، ورق ۲۰۶ b - فرمان اعزام «محصلان» برای اخذ وجوه مالیات.

۵- و. مینورسکی، «سیورغال» ص ۹۳۰ (متن فرمان)؛ مباشر = عامل‌دون‌رتبه دیوان مالیات؛ وصاف(ص ۴۳۵): «حق‌السعی‌محصلان»، بی‌شک مترادف همان اصطلاح است؛ وصاف ص ۶۳۴.

۶- رجوع شود به مبحث «مالیات ارضی در زمان ایلخانان ..» از همین فصل و همچنین: نسائی، «فارسنامهٔ ناصری» بخش ۱، ص ۸۲ (متن‌فرمان).

۷- و. مینورسکی، «سیورغال»، ص ۹۶ (تعلیقات).

۸- دستورالکاتب، ورق ۱۱۲a.

بوده فارسی ومترادف کلمهٔ مغولی ـ ترکی «باسقاق»[1] . و به مأموری اطلاق میشده که از طرف حکومت مرکزی ـ یا خان (که مظهر آن بوده) بنمایندگی آن حکومت در فلان یا بهمان ولایت منصوب میگردیده. شحنه در ادارهٔ امور با « امیر » یا « ملک » محلی موروثی شرکت داشته و می‌بایست مراقب اعمال « ملک » باشد و بوی دستور دهد وگزارش اعمال وی را برای حکومت مرکزی (یا خان) ارسال دارد[2] .

۳۴ـ داروغگیـ (کلمه‌ایست مغولی‌ـ فارسی ، مترادف کلمهٔ مغولی ـ ترکی «داروغه‌لیق»)ـ مالیاتی که بسود «داروغه» (مغولی) گرفته می‌شده[3] . ولی‌نمیتوان این را به‌یقین گفت . زیرا ، در زمانهای مختلف ، مأموران حکومت مرکزی که مشاغل غیر متشابه را شاغل بوده‌اند ـ «داروغه» نامیده میشدند[4] .

۳۵ ـ ساوری ـ اصطلاحی است ترکی که در آغاز بمعنی سوگند وفاداری به سلطان بوده و در ایران مفهوم « پیش کش » را پیدا کرده . اصطلاحاً بمعنی «پیشکش» اجبارئی بوده که رعایا تقدیم سلطان ، امیر و یا ملک محلی ویا حاکم ویا متصرف محل ویا بزرگان و مأموران عالیشأن ، بمناسبت ورود ایشان به محل و یا برای گستراندن مجالس بزم برای ایشان و یا اعیاد و غیره تقدیم میکرده‌اند .

۱ـ در بارهٔ یکی‌بودن اصطلاحهای «باسقاق» و «شحنه» بفرهنگ لغات تاریخ وصاف ص٦٦٦ ـ هم میتوان رجوع کرد : « باسقاق بمغولی شحنه را گویند » .

۲ـ در بارهٔ اعمال شحنه‌ای که در دربار ملوك هرات منصوب بوده رجوع شود به : سیفی ص۲۱۷ و بعد ، ۱۸٤ و بعد ؛ ۲۷٤-۲۷۷ ، ۳٦۷ ، ٥۹٥ ، ٦۲٤ .

۳ـ مینورسکی ، « سیورغال » ص . ۹۳ (متن فرمان) .

٤ـ در بارهٔ « داروغه لیق » در قرنهای ۱٦ ، ۱۷ ، ۱۸ رجوع شود به : ای . پ . ـ پطروشفسکی ، « مقالات » ص . ۳۸ . ضمناً اشتباهی راکه مرتکب شده‌ایم تذکر میدهیم : در قرن ۱۸ و آغاز قرن نوزدهم ، در خان‌نشین شکی‌و برخی‌دیگر خان نشین‌های‌آذربایجان اصطلاح داروغه نه بمعنی‌عامل حکومت بلکه بمعنی‌صاحب ملک بوده. و داروغه لیق نیز در آنجا نه بمعنی‌مالیات بلکه « بهرهٔ مالکانه » بوده است.

این «حق» را علی‌الرسم بمیزان مقرر به‌نقد و ـ بیشتر ـ به‌جنس تأدیه ـ مینمودند[1].
«پیشکش» مترادف فارسی « ساوری » میباشد[2]. « ساوری » غالباً بمناسبت اصطلاح «تغار»[3] منقول است و بعبارت دیگر تحویل اجباری غله بوده منتهی ظاهراً بصورت «پیشکش». بموجب یکی از فرامین غازان‌خان مقرر گشته بوده که خیک شیره که برسم ساوری به‌دستگاه ایلخانی تحویل می‌شده می‌بایست ۸ من تبریزوزن داشته‌باشد[4].
بعدها « پیشکش‌های» اجباری رعایا چندگونه بوده که در اسناد قرن پانزدهم از آن یاد شده است[5] باین‌شرح :

پیشکش = هرگونه هدیه‌ای بطور کلی[6]؛

عیدی = هدیه‌ای که بمناسبت دوعید بزرگ مسلمانان تقدیم می‌شده[6]؛

نوروزی = هدیه‌ای که بمناسبت جشن خورشیدی نوروز ایرانیان اهداء می‌شده[7]؛

سلامانه. هدیه‌ای که بهنگام تبریک[8] تقدیم می‌شده؛

۱ـ در بارهٔ معنی « ساوری » رجوع شود به: عبدالرزاق سمرقندی ـ مجلد ۲، بخش ۱، ص ۲۷ (تعلیقات کاترمر)؛ مینورسکی، « سیورغال » ص ۹۰ (تعلیقات).

۲ـ در زمان صفویه اصطلاح «پیشکش» به «هدیهٔ» اجباری اطلاق می‌شده که تابعان و رعایا به سلطان میدادند واصطلاح «انعام» هدیه‌ای بوده که سلطان به‌خدمتگزاران خویش میداده و انعام نیزاجباری و در دفاتر ثبت شده بوده و از محل همان پیش‌کشهائی که برای سلطان آورده بودند داده می‌شده. به‌تذکرةالملوک ص ۵۶ (تعلیقات) رجوع شود.

۳ـ جامع‌التواریخ ورق ۵۴۲، ۶۳۵، ۶۴۳.

۴ـ همانجا ورق ۶۴۵.

۵ـ مینورسکی، « سیورغال » ص ۹۳ (متن‌فرمان)؛ فسائی، « فارسنامهٔ ناصری »، مجلد ۱، ص ۸۲ (متن فرمان). اینجا میان « پیشکش جامع » و « پیشکش غیر جامع » تفاوت قائل شده. بنابراین‌میزان پیشکش، ثابت و مقرر و معین بوده.

۶ـ عید فطر و عید قربان.

۷ـ و. مینورسکی، « سیورغال » ص ۹۴ (متن‌فرمان).

۸ـ همانجا.

شیلان بها (ترکی- فارسی یعنی «سفره بها») هدیه‌ای برای بزم گستردن ویا ضیافت تقدیم می‌شده[۱].

ترغو. بمعنی هدیه‌ها[۲] و غیره. رعایا پیشکش هائی از همین گونه و بمیزان ثابت ومقرربه‌مالک ملک خویش نیزتقدیم میداشتند. میدانیم که این رسم حتی تااین ایام نیز در ایران برقرار بوده[۳].

از میان وجوه دیگری که برسم «حق» ومالیات مأخوذ می گردیده موارد زیر را یادآور میشویم :

۳۶ـ کراکیاراق (ترکی). مالیاتی که برای تسلیحات و لوازم دربار سلطان وخواتین عقدی و شاهزادگان و امرا و لشکریان ایشان مأخوذ میگردیده[٤].

۳۷ـ شوسون (ترکی) آذوقه برای ایلچیان و دیگر خدمتگزاران[٥]. محتملاً این مالیات با«علوفه» یکی بوده (به ما قبل رجوع شود)[٦].

۳۸ ـ طیارات (عربی). حق سلطان در تصاحب اموال مردگان بلاوارث و فراریان یا «غایبان» (که غالباً روستائی بوده‌اند) وسرانجام «بُلارغو»[۷]. خواجه نصیرالدین طوسی اصطلاح مغولی «بُلارغو» را «چیزهای گمشده» معنی میکند[۸].

در دستورالکاتب نیز «بلارغو» همین گونه تعبیر شده است، بدین‌شرح :

«بلارغو در عرف مغول گم شده راگویند که آنرا خداوند پیدا

۱ـ نسائی، «فارسنامهٔ ناصری» مجلد ۱، ص۸۲ (متن‌فرسان).

۲ـ جامع‌التواریخ ورق ۶۷۶، ۹۰٤؛ سیاست‌نامه.

۳ـ مجموعهٔ گزارشهای تنسولهای شوروی شمال ایران، ص۳۰، ٤٥، ٤۷.

٤ـ دستورالکاتب، ورق۱۹۸a ـ ۱۹۷a و همانجا ورق ۱۱۹b، ۱۷۰b، ۲۰۱a؛

آ. آ. علیزاده، «موضوع وضع روستائیان در آذربایجان»، ص۱۲۲.

٥ـ جامع‌التواریخ ورق ۶۰۹؛ دستورالکاتب ورق ۲۲۶a.

٦ـ آ. آ. علیزاده، «تاریخ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آذربایجان» ص۲٤۲.

۷ـ خواجه‌نصیرالدین‌طوسی ص۷۶۱ (§۱۱).

۸ـ همانجا.

نباشد چون غلام و کنیزك و چهارپای »[1].

«دستورالکاتب» ضمناً « بُلارغو »را ـ غلامان و کنیزکان و اسبان و شتران وگاوان و خرانی میداند که از صاحبان عقب مانده باشند وعادتاً بهنگام کوچ اردو از ییلاق بهقشلاق و بالعکس پدید میآمدهاند[2]. بنابراین حق « بُلارغو » بازندگی صحرانشینان ارتباط داشته.

از لحاظ رعایا ، گذشته ازمالیاتها که بار سنگینی بردوش ایشان بوده حقوق و عوارض دیگری که بسود دولت ویا فئودالهای محلی می‌پرداختند وجود داشته که کمرشکن بوده است. و متون موجود از آن میان به« حقوق » زیر اشاره میکنند :

۳۹ ـ طرح. و. و. بارتولد[3] و و. ف. مینورسکی[4] این اصطلاح را مبهم و تاریک شمرده و در معنی فنی آن فقط بحدس اکتفا کردهاند. مفهوم اصطلاحی و فنی این کلمه را آ. آ. علیزاده روشن کرده و بادلایل مقنع مستخرج از متون ثابت کرده است که «حقوق» زیر را «طرح» می گفتهاند :

۱ـ شهرنشینان و روستائیان مجبوربودند هرگاه که مقامات حکومت بفرمایند غلات و دیگرمحصولات انبارها و مخازن دولتی‌را بهقیمتی که مقامات مزبور معین میکردند و چند برابر بهای بازار بوده ، ابتیاع کنند ؛ چون محصولات مزبور کـه بصورت مالیات در مخازن دولتی جمع شده بوده ـ زاید براندازه گشته و فاسد میشده و خزانه (یا ملك و امیرفئودال محلی) قادر باستفاده از آن نبودند ـ طبق تقسیم ویژهای آن محصولات را میان رعایا سرشکن و توزیع میکردند و ایشان می‌بایست قیمت آنرا نقد بپردازند ؛

۲ـ فروش اجباری محصولات بهقیمتی که از بهای بازار بسیار پائین‌تر بوده ـ

۱ـ دستورالکاتب ورق a۱۸٦.

۲ـ همانجا.

۳ـ و. و. بارتولد : « نوشتهٔ فارسی » ص۳۲.

٤ـ و. مینورسکی ، « سیورغال » ص ۹۵۰ ـ ۹٤۹ (تعلیقات).

به خزانه ویا فئودال وملک وامیرمحل (درمواردیکه مقامات اخیرالذکر به محصولات مزبور احتیاج داشته‌اند)[1].

آ. آ. علیزاده داستان جالب توجهی از تاریخ زندگی سعدی شاعرنقل میکند :

« درزمان حکومت ملک... شمس‌الدین تازی سپهسالار شیراز خرمائی چند از مال دیوان که تسعیر اندك داشت ببهای گران بقالان بطرح داده بودند »[2].

سعدی اشعاری در این باره به‌ملک نوشت و از او استدعا کرد که « طرح » مزبور را لغو کند[3].

رشیدالدین میگوید که براثر مراقبت و دلسوزی غازان‌خان و ترتیبی که وی برقرار کرده بود درعهد آن سلطان غلهٔ سال پیش‌بالتمام انبار میشد و ضرورتی‌وجود نداشت که آنرا بصورت « طرح» بمردم بدهند[4].

۴۰ ـ بیغار (فارسی). این اصطلاح از زمان ساسانیان متداول است زیرا در ارمنستان شرقی(ارمنستان ایران) بکار میرفته و در تصمیمات کلیسای دوین مورخ بسال ۶۴۱ م. بصورت « بکار » [5] استعمال شده. اشتقاق این‌اصطلاح روشن نیست. اصطلاحی است پهلوی که شاید ازکلمهٔ یونانی«آنگاریه ـ آغاریه» ἀγγαρεία ـ که

---

۱ ـ آ. آ. علیزاده ، « تاریخ روابط فئودالی در آذربایجان » ـ اصطلاح « طرح ». CCNA ، I ص ۱۱۳-۱۰۹ . در تألیف مزبور و منابع نیز اشاره شده و ازآنجمله داستانی از وصاف (ص ۳۶۳) منقول است که ساکنان فارس را در زمان قحطی مجبور کردند گندم خویش را بطرح از قرار خرواری ۶ دینار به خزانه بفروشند و حال آنکه بهای بازار آن ۳۰ دینار بوده است.

۲ـ ظاهراً این‌خرمارا بصورت مالیات « باغ شماره » گرفته بودند (بماقبل‌رجوع شود).

۳ـ سعدی کلیات ، ص ۸۲ .

۴ـ جامع‌التواریخ ورق ۶۲۷ .

۵ ـ ن. آدونتس ، « ارمنستان درعهد ژوستی‌نین » ص ۴۸۴ . آدونتس کوشیده تا « بیغار » را از « بکار آمدن » مشتق بداند ولی دلایل او قانع‌کننده نیست زیراکه لغت زبان جدید فارسی‌را در مورد اشتقاق اصطلاح پهلوی حجت آورده.

بمعنی «کار اجباری» است مأخوذ باشد. در ایران عهد قرون وسطی معنی این کلمه همیشه همانا کار اجباری رعایا بنفع دولت و یا فئودال و مالک خویش بوده - در امور آبیاری (حفر نهرها و کاریزها و تنقیهٔ مرتب آن)[۱] و ساختمانی (ساختن حصار قلعه‌ها و کاخها و عمارات دولتی[۲]، بریدن و پاک کردن جنگل برای زراعت (در نواحی کرانهٔ بحرخزر)[۳] وغیره. این امور را بنحو ویژه‌ای درمیان روستائیان سرشکن وتقسیم میکردند و علی‌الرسم از هرجفت یک نفر[۴] وگاهی هم ۳-۲ نفر می‌بایست شرکت جویند[۵].

این عمل نوعی از «پرداخت بهره بوسیلهٔ کار» بوده است که بصورت فرعی درکنار شیوهٔ «پرداخت بهره بوسیلهٔ محصول» وجود داشته. معهذا «کار برای ارباب» را - که در روسیه واروپای غربی متداول بوده - نمیتوان به بیگار و بالعکس تعبیر کرد. زیرا حتی زمین بایر وکلاکی که با کار اجباری روستائیان دایر وقابل کشت شده بوده پس از این عمل (از طرف فئودالها) بروستائیان مزارعه کار (برزگران) سپرده می‌شده[۶]. اصطلاحات «شیکار» و «حشر» (عربی است بمعنی «ازدحام»، «جمعیت») که درآسیای میانه وترکستان شرقی متداول بوده وهمچنین «براق»[۷] مترادف بوده‌اند. ب. ن. زاخودر تشابه معنی دو اصطلاح «حشر»

۱- رشیدالدین فرمود تا برای حفر نهری از دجله - نزدیک موصل ۲۰۰۰۰ رعیت از ولایات دیار بکر و دیار ربیع وارمنستان کبیر اعزام کنند(مکاتبات رشیدی ص ۲۴۵-۲۴۴)؛ نیز رجوع شود به: «رشحة» ص ۲۲۷ (رفتن ۳۰۰۰ روستائی برای تنقیه نهرهای املاک شیخ خواجه احرار).

۲- جامع‌التواریخ ورق ۶۷۸؛ کیراکوس گنجوی ص۱۹۳.

۳- ظهیرالدین مرعشی ص۴۱۳ - متن در فصل سوم منقول است.

۴- «رشحه» ص ۲۲۸.

۵- سلسلة‌النسب، چاپ ایرانشهر، ص۱۱۳.

۶- ظهیرالدین مرعشی، ص۴۱۳.

۷- این اصطلاح در تألیف ظهیرالدین مرعشی بکار رفته (همانجا).

و «بیغار» را ثابت کرده است[۱].

کیراکوس گنجوی ورشیدالدین[۲] بشرح رنجهای رعایائی که از اراضی خویش جدا شده و از هستی ساقط گشته از نقاط دور به «بیغار» برده میشدند و غالباً از گرسنگی و ناتوانی در میان راه و یا بهنگام کار جان میسپردند ـ پرداخته‌اند. رشیدالدین ضمناً خاطرنشان میکند که اینگونه کار اجباری ثمر بخش نبوده. وی چنین میگوید:

«ویکی‌از آن مواضع آبادان نشد و بجائی‌نرسید چنانکه مشاهده میکنیم و پیدا باشد که اگر آن عمارات تمام شدی بنسبت خرابی‌ولایات چه مقدار بودی»[۳].

بموجب «یاسای کبیر» چنگیزخان بیغار یک‌گونه مالیات فردی شناخته شده بوده («بیغار» نفسی) و حتی زنان هم ازآن معاف نبودند[۴].

چنانکه گفتیم بیغار مدتها پیش از غلبهٔ مغول نیز وجود داشته ولی در قرن سیزدهم بمیزان بسیار وسیع‌تری بکار بسته شد و سنگینی بار آن بردوش‌روستائیان بیشتر از پیشتر گشت و موجب خرابی‌خان ومان ایشان شد.

چون جوانب خاص «بیغار» در تألیفات مربوطه مورد بحث قرار گرفته[۵] ما بشرح آن نمی‌پردازیم و فقط چند مطلب تازه را در این باره نقل می‌کنیم. از

۱ـ ب. ن. زاخودر، «خراسان» ص ۱۲۸.

۲ـ کیراکوس گنجوی، ص۱۹۳؛ جامع‌التواریخ ورق ۶۷۸. چون این‌مطالب در بسیاری از تألیفات‌کلمه به‌کلمه نقل شده ما فقط منجز آنرا نقل میکنیم؛ برای آشنائی بامستخرجات رجوع‌شود به: ای. پ. پطروشفسکی، «مقالات» ص۲۸۵.

۳ـ جامع‌التواریخ ورق ۶۷۸.

٤ـ جوینی، مجلد ۱، ص۳۰.

۵ـ و. مینورسکی، «سیورغال» ص ۵۰۹ (تعلیقات)؛ ای. پ. پطروشفسکی، «مقالات»، ص۲۹۰ ـ ۲۸٤؛ آ. آ. علیزاده، «تاریخ اجتماعی و اقتصادی وسیاسی آذربایجان»، ص۲۳۰-۲۲۸.

گفته های سیفی چنین برمیآید که ملوک سلالهٔ کرت هرات غالباً بمقیاس وسیعی به کار اجباری رعایا متوسل شده و بدان وسیله عمارات سترگ خویش را برپا میداشتند. مثلاً در سال ۶۹۹ ﻫ.(۱۳۰۰ م.) ملک فخرالدین کرت سلطان هرات چون خواست حصار جدیدی گردا گرد هرات برپا کند:

« تمامت رعایاء هراة و اسفزار و غرجستان و آزاب و هراة رود و فوشنج و خره و کوسویه و باخرز را بعمارت برج و بارو و خندق مأمور گردانید »[۱].

سلاطین هرات رعایای ملوک تابع خویش را که سرکشی کرده بودند ـ برای تنبیه ایشان به«بیغار» می‌بردند. در سال ۷۰۱ ﻫ. (۱۳۰۱/۲ م.) حسام‌الدین ملک اسفزار به‌فخرالدین ملک‌هرات خراج نپرداخت. ملک فخرالدین نیز بیاری لشکریان مغول:

« حصار شهر اسفزار را بگرفت و بسی را از مخالفان و معاندان اسفزاری بکشت قرب هفتصد تن را در زنجیر کشید و حصار چند که در روستاقات بود فتح کرد و تمامت مردم اسفزار را از زن و مرد و آزاد و بنده بهراة فرستاد و دویست تن‌را از خواجگان و متمولان دوشاخه کرد و سر و پا برهنه و پیاده بشهر هراة آورد[۲] و بگل کشیدن و خندق کندن و خشت زدن مأمور گردانید »[۳].

در سال ۷۱۹ ﻫ. (۱۳۱۹/۲۰ م.) غیاث‌الدین کرت ملک‌هرات پس از مطیع ساختن ینال‌تگین ملک فراه که تابع وی بود:

« جماعتی(را) که از حصار بیرون آمده بودند در زنجیر کشید و

۱ـ سیفی، ص ۴۴۵.

۲ـ همانجا ص ۴۴۴.

۳ـ همانجا.

و بکار عمارت خندق و بارهٔ حصار مأمور گردانید »[1].

«. . . و فراهیان هر روز تا نماز دیگر در پای حصار و حمام و کوشک و حوض و خانقاه ملک اسلام گل میکشیدند و خشت میزد و بعد از نماز دیگر چون فراش مبثوث فوج فوج و گروه گروه ده گان و پنجگان در بازارها و کوبها و سرایها میگشتند و بگدائی و اظهار بی‌نوائی خورش و پوشش حاصل میکردند »[2].

سخت‌تر و سنگین تر از همهٔ اقسام بیغار، از لحاظ رعایای روستا، همانا بیغار ساختمانی بود - زیرا کشاورزان را برای مدتی مدید از کار زراعت باز میداشت و از قریه و خانمانشان دور میکرد[3]. حفر و تنقیه کاریزها، گرچه کاری بسیار دشوار بوده و گاهی بسبب ژرفای دالانهای زیر زمینی و ریزش قنوات حیات ایشان را بخطر میافکند ولی معهذا لااقل مرابطه‌ای باامر زراعت و معیشت ایشان داشت.

بیغار در ایران کماکان در قرن پانزدهم[4] و در عهد صفویه[5] و بعدها نیز وجود داشته.

٤١ ـ نزل - (عربی) بیشتر این اصطلاح بشکل جمع یعنی « نزول » (بمعنی «حق اقامت») استعمال می‌شده و مترادف با کلمهٔ ترکی «قنلغه»[6] بوده. «نزول» یا

۱- همانجا ص۲۷۹.

۲- همانجا ص۲٤٧.

۳- در فرمان قاسم آق‌قویونلو بیغار ساختمانی بنام « یاپی‌جی‌لیق» نامیده شده. رجوع شود به : و. مینورسکی ، « سیورغال » ص.۹۳۰ (متن) ، ۹۵۱ (تعلیقات).

٤- همانجا ص.۹۳۰ (متن). همچنین رجوع شود به گفته عبدالرزاق سمرقندی(کاترمر، یادداشتها و مستخرجات مجلد ١٤ ، بخش ۱ ، ص.۱۲۰) که هنگام احیای دژهندوان بلخ در سال. ۸۱۰ه. (۱٤۰۷/۸م.) « لشکریان و رعایا تلاش فراوان میکردند ».

٥- ای. پ. پطروشفسکی ، « مقالات » ص.۲۹۰ - ۲۸۵. همانجا به منابع نیز اشاره شده.

٦- شکل مغولی فعل ترکی « قنمک » (بمعنی : « اجبار در منزل دادن به کسی».

«قنلغه» و یا «حق‌اقامت» ، پس از بیغار سخت‌ترین تحملیی بود که برعایای شهری و دهاتی بعمل میآمد. مردم مجبور بودند صاحبان مناصب لشکری ، ایلچیان ، عمال دیوان ، امرا ، باسقاقان و بزرگان وعمله واطرافیان ایشانرا در خانه خویش در مدت نامعینی پذیرائی کنند و منزل و اثاثیه در اختیار ایشان بگذارند و غذا تهیه کنند وهمه گونه وسایل آسایش و خوشی ایشانرا فراهم نمایند.

حق نزول را خوانین مغول برقرار نکرده بودند. و دیر بازی پیش از قرن سیزدهم وجود داشته و رعایا از آن شاکی بودند[1] . ولی در زمان خوانین مغول حق نزول صورت فوق‌العاده زشتی پیدا کرد و بمقیاس بسیار عظیمی بکار بسته شد.

اکنون گفتهٔ صریح و روشن رشیدالدین را در این باره نقل میکنیم :

« و هر باسقاق که بولایتی می‌رفت کمینه صد خانهٔ مردم می‌برد وتمامت در خانهای ارباب ورعیت فرو می‌آمدند سبیض این کتاب مبارك واقف است که چون تغای پسر یلیسودر را از شحنگی یزد معزول کردند و کسان او بیرون می‌رفتند احتیاط رفت و در هفتصد و اند خانه متعلقان ایشان نشسته بودند وبالضرورة بهترین‌خانها پیوسته نزول خانهٔ ایلچیان و شحنگان می‌بود و چنان شد که کس خانه نمی‌یارست ساخت و آنها که ساخته بودند گورخانه میکردند و اسم رباط و مدرسه[2] برآن می‌انداختند و مع‌هذا فائده نمی‌داد و بسیاری از مردم در خانهاء باطل کردند و در زیر

۱- رجوع شود به گفتهٔ ابن‌الاثیر (مجلد ۱۱ ، ص ۱۸۰) در بارهٔ گفتگوی عبدالله بن - ظاهر باروستائیانی که از لشکریان مقیم در خانه‌های خویش شکایت داشتند ؛ همچنین به‌راوندی ص۳۳ (اصطلاح نزوله و حاشیه‌ای که ناشر در ص۵۱۳ به‌آن نوشته).

۲- زیرا اینگونه خانه های مذهبی‌از حق‌نزول معاف بوده‌اند. این‌قاعده درکشورهای خاور نزدیك تقریباً تا در این ایام باقی و مرسوم بوده است. پ. ك. ژوزه متوفی استاد عرب شناس دانشگاه دولتی آذربایجان (« جوزی » که اصلاً از اعراب مسیحی فلسطین‌بوده و در سال ۱۹٤۲ درگذشت) برای نگارندهٔ این سطور نقل میکرد که خویشاوندان وی در خانهٔ خود کلیسائی‌خانگی ساخته بودند تا از منزل دادن به سربازان عثمانی‌معاف شوند.

زمین درهای دشوار ممر می‌ساختند تا باشد که اختیار لکنند و همچنان دیوار می‌شکافتند و فرو می‌آمدند و ایلچیان چهارپایان را بچریان سپردندی و ایشان کس می‌فرستادند تادیوار باغات مردم خراب میکردند و چهارپایان در آنجا میکردند و همان روزکه ایلچی از خانه برنشستی یکی دیگر را فرو آوردندی چه همواره متواتر می‌رسیدند و در هرمحلهٔ که ایلچی فرو آمدی خلق آنجا بیکبارگی در زحمت و عذاب می‌افتادند چه غلامان و نوکران[1] ایشان از بام و در خانهای همسایگان در می‌رفتند و چیزها که میدیدند برمی‌گرفتند وکبوتر و مرغان ایشانرا بتیر می‌زدند و بسیار بود که تیر براطفال مردم آمدی وهرچه از ماکول و مشروب و جنس علف چهارپای یافتندی از آن هرآفریدهٔ که بودی ربودندی وخلائق در آن زحمت گرفتار و هرچند فریاد و فغان می‌داشتند هیچ آفریده از امرا و وزرا و حکام بفریاد نمی‌رسید »[2] .

مقیمان منازل رعایا که از عمال دولت بودند اوازم واثاثیهٔ ایشانرا تصاحب کرده یا ضایع و خراب میکردند. رشیدالدین میگوید :

« و هرسال ببهانهٔ ایلچیان چندین هزار زیلو و جامهٔ خواب و غزغان واوانی و آلات مردم می‌بردند وچهارپای درباغات مردم میکردند و باغی که بزیادت از ده سال بصد هزار زحمت معمور ـ گردانیده بودند بیک روز خراب میکردند »[3] .

تجاوز بناموس زنان بهنگام «نزول» واقامت دولتیان بحدی رسم شده بود که کدخدای پیری بدیوان شکایت برده اظهار داشت که :

« تا چند سال دیگر درین شهر یک بچهٔ حلال‌زاده بدست نیاید

۱ـ یعنی بندگان و خدام لشکری.

۲ـ جامع التواریخ ورق ۶۸۱ .

۳ـ همانجا ورق ۶۲۸ .

و تمامت ترک زاده و یکدش باشند...»[۱].

میدانیم که غازان‌خان حق‌نزول را لغو کرد و ایلچیان و دیگر عمال حکومت را از اقامت و توقف در خانه های رعایا و حتی خواستن قرصی نان و یا منی کاه از ایشان منع فرمود. و امر شد که مسافرخانه های خاص‌دولتی درهرشهری بنا کنند. و بگفتهٔ رشیدالدین حتی لفظ «چربیان» یعنی کسانی که درگذشته به‌منزل دادن خدمتگزاران دولت در خانه‌های مردم اشتغال داشتند ـ فراموش شد. این اقدام بارگرانی راکه بردوش رعایا سنگینی میکرد بسیار سبک کرد. رشیدالدین دربارهٔ نتایج این اقدام (شاید بامبالغه) چنین‌میگوید:

«نام چربیان اصلاً نمانده و مردم از سرفراغت و رفاهیت خاطر سرایهای خوب می‌سازند و ایوانها برمی‌کشند و بعمارت مشغول‌اند و باغهای نیکو می‌سازند وقطعاً هیچ آفریده را زهره نیست که چهاربائی در باغ مردم کند و خانهٔ که پیش از این بصد دینار بود این زمان بهزار دینار نمی‌دهند»[۲].

ولی درزمان ایلخان ابوسعید بهادرخان (و شاید هم پیش از آن) حق نزول مجدداً متداول شد. بنا بمندرجات متون و منابع موجود (حافظ ابرو، میرخواند، مجمل فصیحی) قیام روستائیان قریهٔ باشتین (آغاز نهضت سربداران) براثر رفتار ناهنجار مامورمغول ـ که درخانهٔ دوبرادر از اهل‌قریه منزل کرده بوده ـ آغاز شد[۳].

در عهد نخستین سلاطین‌جلایریان (دو سلطان آغازسلطنت آن سلاله)، که مشی سیاسی غازان‌خان را تعقیب میکرده‌اند، «نزول» به خانه های رعایا مجدداً ممنوع‌شد. ولی از مفاد فرمان سلطان اویس[۴] چنین برمیآید که قبلاً امرا و وزرا و

۱ـ همانجا ورق ۶۷۷.

۲ـ همانجا ورق ۶۷۷.

۳ـ به‌فصل نهم رجوع شود.

۴ـ دستورالکاتب ورق b ۵ : «در منع نزول در خانهاء مردم».

ایناقان و نواب و «ملازمان» ایشان و دیگر« متعلقان» علی‌الرسم درمنازل رعایا نزول میکردند. درفرمان خواسته شده بود که :

« امرا و وزرا و ارکان دولت و اعوان حضرت و سایر مقربان و ارباب اعتبار و غیرهم جهت خود سرایها و خانها سازند و یا بکرایه گیرند »[1].

و به کسانی که قادر بساختن خانه نبودند کومک خرجی از خزانه نوید داده شده بود[2]. وضمناً امر شده بود که :

« هیچکس از ایشان بخانهاء کدخدایان فرو نیایند »[3].

و :

«جهت ایلچیان و صادر و وارد بیرون شهرها ایلچی‌خانها سازند و آن زیلوها و جامهٔ خواب و آلاتی که آن چاره نباشد چون خم و سبو وکوزه و غزغان وکاسه و غیر آن از مال دیوان مرتب دارند و وظایف یومی ایشان روز بروز می‌رسانند تا آن طایفه را زحمت اهل شهر و رعایا نباید داد و ببهانهٔ جزویات مصالح بدر خانهای مردم نباید رفت وعورات مردم درکنف عفت و عصمت محمی و مستور مانند»[4].

ولی بسیاری از خدمتگزاران فرمان را اطاعت و مراعات نمیکردند. در « دستورالکاتب» نمونهٔ نامهٔ رعایای مرند به سلطان و شکایت از تعدیات عمال و نزول ایشان به‌خانه‌ها و زورگوئیهای ملازم آن، مندرج است[5]. سلطان درپاسخ[6] نوشته که از این تاریخ صاحبان مناصب از امرا و ایناقان و ایلچیان و غیره چون

۱- همانجا.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

٤- همانجا

٥- همانجا ورق ۱٦٦b.

٦- همانجا ورق ۱٦٨a-۱٦٨b.

وارد محلی شوند « به کشت » نزول کنند و چنانچه «علف » لازم شود « به‌صحرا » روند :

« وقطعاً در خانهاء رعایا فرو نیایند »[1] .

از زمان سلطان احمد جلایری ببعد حق نزول مجدداً مستقر و متداول شد . وتا قرن نوزدهم نیز باقی و برقرار بود .

۴۲ - الاغ - (از مغولی = « اُلاعه » ، « اُلاغه ») معنی لغوی این کلمه « هر حیوان اهلی که برای حمل بار وکشیدن عرابه بکار رود » میباشد[2] و معنی اصطلاحی آن - اسبان چاپار و پیک است[3] که رعایا بدرخواست رئیسان چاپار برای عبور خدمتگزاران دولت از یک ایستگاه یا مرکز چاپار (یام) به ایستگاه دیگر در اختیار ایشان میگذاشتند. محتملاً مغولان اصطلاح « الاغ » را از ترکان اخذ کرده بودند : این کلمه باملای « الاق » و به‌معنی پیش گفته در تألیف راوندی نیز دیده میشود[4] . بنابراین این « حق یام » یا حق چاپار پیش از غلبهٔ مغول نیز در ایران وجود داشته .

اُلاغ یا « حق یام » بادستگاه چاپار یا پست دولتی (به‌عربی : « برید » و به مغولی : «یام ») مربوط بوده[5] . در زمان خوانین مغول این « حق» یا مالیات -

---

۱- همانجا . ورق۱۶۸a .

۲- و. و. رادلوف « آزمایشی برای تدوین لغت‌نامهٔ لهجه‌های ترکی » مجلد ۱ ، ص۱۶۷۹ .

۳- ب. یا. ولادیمیرتسوف ، « سازمان اجتماعی‌مغولان » ص۱۱۹ ؛ ل. بوداغوف: « لغت‌نامهٔ تطبیقی لهجه‌های ترکی » مجلد ۱ ، ص۱۰۲ ؛ و. مینورسکی ، « سیورغال » ، ص۹۳۰ (متن) ، ۹۴۸ (تعلیقات) ؛ آ. آ. سالچانوف ، «خصوصیات اساس مالیاتی هرات » ص۱۰۹ (متن‌فرمان) ؛ جوینی ، مجلد ۱ ، ص۲۴ .

۴- راوندی ص ۳۸۲ . همانجا ص ۴۹۱ درحاشیه ناشر در بارهٔ اصطلاح « الاق - الاغ » مطالبی نوشته .

۵- در بارهٔ یکی بودن اصطلاح « برید » و « یام » رجوع‌شود به‌خواجه‌نصیرالدین‌طوسی ص۷۶۰ .

ظاهراً ، بمراتب از پیش سنگین تر بوده . رشیدالدین میگوید :

« و شرح نتوان داد که هرسال چند الاغ دراز گوش از زعایا و تجار وغیرهم می گرفتند وچندهزار رعیت را سرو دست و پای می‌شکستند و همواره رعایا در پی الاغ سرگردان و حیران بودند و بعضی اولاغ را بکلی می‌بردند و باز نمی‌دادند و بعضی در راه می‌ماند و سقط می‌شد و رعایا از برزیگری و کارکردن باز می‌ماندند »[1] .

اینکه تحمیل مزبور تا چه حد برای رعایا طاقت فرسا بوده ، ازگفتهٔ حمدالله مستوفی قزوینی پیداست . وی مینویسد :

« چون (سرجهان) برجادهٔ عام افتاده و اخراجات[2] بسیار دارند از حقوق دیوانی معافست »[3] .

۴۳ ـ اُلام. اشتقاق این کلمه مبهم است[4] . کلمهٔ اُلام (ترکی ؟) بمعنی «پیغام رساننده » و « پیغام » بوده[5] . الام ـ در اصطلاح مالیاتی ـ عبارت بوده از پرداخت مخارج نگاهداری پیکان و یا «پیغام رسانندگان » مسافر ، توسط رعایا[6] . «الام» نیز چون «الاغ» بخدمت یام و چاپار بستگی داشته است .

۴۴ـ چریک. (ازکلمهٔ مغولی «تسریک» ـ یعنی عده سپاهیانی که از فلان یابهمان «یورت» بلشکرخان اعزام می‌شده[7] . چریک نام وظیفه‌ای بودنظامی که بطورکلی چادرنشینان عهده‌دار بوده‌اند . ولی رعایای اسکان یافته و غیرچادرنشین

۱ـ جامع التواریخ ورق ٦٧٦ و ورق ٦٤٢ .

۲ـ در بارهٔ معنی فنی کلمهٔ «اخراجات» بماقبل رجوع شود .

۳ـ نزعت القلوب ص ٦٥ . در بارهٔ سنگینی بار این تحمیل بتاریخ گزیده ـ متن فارسی ص ٥٩٢ رجوع شود : وصاف ص ٣٩٩ ، ٥٠٦ .

٤ـ رجوع شود بجامع التواریخ مجلد ۲ ، ص ۵۰ ، حاشیه ۲۸ .

٥ـ برهان قاطع ص ۷٥ .

٦ـ ای . پ . پطروشفسکی ، « مقالات » ، ص ۲۷٦ .

۷ـ ب . یا . ولادیمیرتسوف ، « سازمان اجتماعی مغولان » ص ۱۰۱ .

نیز تا حدی انجام میداده‌اند. چنانکه میدانیم در عهد خوانین مغول کشور به ـ «تیومن» ـ ها (در ایران: «تومان») یعنی واحدهای اداری ونظامی که قادر به‌دادن ۱۰۰۰۰ مرد جنگی (اسماً) برای لشکرخان بوده‌اند ـ تقسیم میشده. وهمهٔ مردان صحرانشین وظیفه‌دار انجام خدمت نظامی بودند ولی از مردم اسکان یافته و غیر صحرانشین ، می‌بایست از هر ۹ خانوار یعنی تقریباً ۶۴ نفر یک مرد لشکری بگیرند. بنابگفتهٔ استپانوس اربلیان درقلمروهلاکوئیان برروی‌هم ۱۵ تومان وجود داشته[1]. اگر این رقم درست باشد (ولی در درستی آن مرددیم) در سراسر کشور در حدود ۱۵۰۰۰۰ نفر وظیفهٔ لشکری را برعهدهٔ داشته‌اند. ولی‌شاید این عدد فقط اسمی بوده ـ و در هیچیک از متون دیده نشده که بیش از خمس این‌عده در عرصهٔ پیکار حاضر شده باشند. گذشته از این از مطالب منابع موجود پیداست که در بسیاری از تومانها حتی عدهٔ لشکریانی راکه طلب میکردند کمتر از ۱۰۰۰۰ نفرمقرر بوده. مثلاً واحهٔ اصفهان ـ که مردم آن را فقط اسکان یافتگان غیر چادر نشین تشکیل میداده‌اند ـ بگفتهٔ حمدالله قزوانی[2] از دو تومان مرکب بوده و بالنتیجه می‌بایست تا حدود ۲۰۰۰۰ لشکری تحویل دهد ـ ولی از مکاتبات رشیدالدین چنین مستفاد میگردد که پیش از غازان‌خان درولایت اصفهان فقط ۱۰۰۰ سوار میگرفتند و در عهدغازان‌خان این‌عده به ۵۰۰ سوار تقلیل یافت[3]. بموجب قانون مالیاتی خوزستان از سراسر آن خطه (محتملاً فقط از اسکان یافتگان ـ نه از صحرانشینان) فقط ۴۷ نفر چریک میخواستند[4].

پیشتر یادآور شدیم ـ که امیر تومانان که قاعدتاً از امرای بزرگ و موروثی

۱ـ استپانوس اربلیان ، ص ۴۳۲ ؛ طبق مندرجات « نزهت‌القلوب » در عراق عجم و وآذربایجان (جنوبی) و ناحیهٔ هرات ۹ تومان و در ارمنستان کبیر ۱ تومان وجود داشته. نزهت‌القلوب از تعداد تومانهای دیگر ایالات سخنی نمیگوید.

۲ـ نزهت‌القلوب ص۸۴.

۳ـ مکاتبات رشیدی ص۴۲.

۴ـ همانجا ص۳۲۱-۲۲۱۱ (تحت عنوان « وجوهات دیوانی ـ چریک »).

فئودال بودند ـ در بسیاری از موارد به بهانه های گوناگون از دادن چریک به حکومت مرکزی سرباز می زدند[1].

۴۵ ـ باید به « حق » و یا « مالیات » دیگری که اخذ می شده ولی در متون اصطلاح ونامی برای آن ذکر نشده ـ اشاره کنیم. وآن عبارت است از اینکه فئودالها ـ اعم از صحرانشین و غیر صحرانشین ـ دامهای خود را برای چرا به صحرانشینان و روستائیان تابع خویش و سرغان را به کشاورزان تحت اطاعت خود می سپردند.

رشیدالدین در وصیت نامهٔ خود مینویسد[2] که گله های خود را بطریق زیر تقسیم کرده است : . . . . . ۳ رأس اسب را برای چرا « بدست کدخدایان احشام » در دیار بکر و روم و تبریز و شیراز و کرمان سپرده[3] ، . . . . ۵ شتر را به صحرانشینان عرب قبیلهٔ «خفاجه و ربیعه و غزنه »[4] سپرده[5] دیگر . . . ۵ شتر برای چرا به صحرانشینان قبیلهٔ خلج سپرده[6] . . . ۵ گله گوسفند ـ که هریک . . ۵ رأس گوسفند باشد و جمعاً . . . . . ۵۰۲ رأس است ، برای چرا به رؤسای قبایل صحرانشین و کدخدایان احشام ولایات روم و بغداد و دیار بکر و تبریز و شیراز و اصفهان و مازندران و خراسان و لرستان سپرده[7] ، . . . . . ۱ رأس گاو و ماده گاو به« دهاقین» و « رؤسای» محال وروستاهای مختلف سپرده[8] . دیگر . . . . ۲ مرغ (برای تغذیه») به روستائیان و«دهاقین ورعایای قرای» موازی تبریزو سلطانیه وهمدان داده شده[9] . . . . . ۱ غاز

۱ـ به فصل اول رجوع شود.

۲ـ مکاتبات رشیدی ص . ۲۴۰ ـ ۲۲ . (نامه به مولانا صدرالدین ترکه).

۳ـ همانجا ص ۲۳۵ .

۴ـ همانجا . از قبایل صحرانشین مغول و ترک و کرد و لر یاد شده.

۵ـ همانجا . از قبایل صحرانشین عرب (بدویان) عراق و عرب یاد شده.

۶ـ همانجا . خلج : قبیله صحرانشین ترک در خراسان و افغانستان.

۷ـ همانجا . قبایل مغول و ترک وکرد و لر در این نواحی ییلاق و قشلاق میکردند.

۸ـ همانجا ص ۲۳۶ .

۹ـ همانجا .

و . . . . . اردك به «جماعت قرا »ـ ی اطراف تبریز و مراغه[1] سپرده شده. چنانکه از متن وصیت‌نامه بر میآید صحرانشینان می‌بایست روغن و پشم و کشک و نتاج حاصل ازگله ها را بصاحب آنها بدهند[2].

حافظ ابرو نیز ازسپردن دام توسط نئودالها به صحرانشینان (برای چرا و مواظبت) ـ درعهد چوبانیان(۱۳۰۶-۱۳۳۶ م. = ۷۰۷-۷۳۷ ﻫ.) سخن میگوید[3]. در «دستورالکاتب» نامه‌ای از طرف دیوان بزرگ خطاب بهشخصی ملقب به «سیدـ الاتراك» و «مقدم‌الطایفه» «خیل نشینان» آهی‌جمال‌الدین مندرج است[4]، که چون معتمدارسلان از طرف دیوان به‌نزد وی گسیل گشته « سیدالاتراك» مزبور باید از «اوبه» و «خیل‌خانهٔ » خود « نوبتی » معین کند که « ملازمان معتمد ارسلان » را خدمت کنند و «اسپان» او را به «علفخوار» برند و شب و روز بچرانند:

« تا ایشان بزودی فربه شوند »[5].

در نامهٔ دیگری خطاب به شخصی بنام احمد «گله‌بان»[6] گفته شده است که از «چهارپایان خاصه» ـ ای که وی مسئولیت آنان را بعهده گرفته و به «علفخوار» برده است ده رأس « اسب بارگیر » براثر خوردن «علف زهردار» تلف شده‌اند زیرا که نوکران وی از زهری بودن علفهای آن محل بی‌اطلاع بوده‌اند و اسبان را در آن نقطه به‌چرا واداشته‌اند[7] و:

«گله‌بان از غایت خوف غیبت نموده است »[8].

۱ـ همانجا : « بدست جماعت قری سپرده‌ام».

۲ـ همانجا ص۲۳۶-۲۳۵ .

۳ـ ذیل‌جامع‌التواریخ . متن‌فارسی . ص۱۸۷ .

٤ـ دستورالکاتب . ورق ۱۵.a .

۵ـ همانجا .

٦ـ همانجا . ورق ۲۲۰b .

۷ـ همانجا .

۸ـ همانجا .

ممکن است که کلمهٔ « علفخوار » در دو سند اخیرالذکر بمعنی اصطلاحی «حق‌چرا» یا «حق‌علفخوار» دامها نیز باشد.

٤٦ ـ ٤٧ ـ شلتاقات و شناقص. حقوق و مالیاتهای « غیرقانونی ». گذشته از مالیاتهای «قانونی» و یا «حکمی» مالیاتهای «غیرحکمی» نیز وجود داشته‌است. و وضع آنها عملی‌بوده است خودکامانه از طرف مأموران و فئودالهای محلی. ولی رعایا در برابرایشان ناتوان بوده قادر بمقاومت وعدم پرداخت نبودند ـ ازآن جمله بود وجوهی که از رعایا برای خریدآذوقه برای اردوی بزرگ سلطان وشاهزادگان و خوانین‌و امرا تحت عنوان « شراب بها » و « شیر بها » و غیره دریافت میشده[۱]. بطوریکه ازگفتهٔ راوندی مستفاد میگردد این‌مالیاتها قبل از غلبهٔ مغول نیز وجود داشته[۲]. نام این وجوه و مالیاتهای غیر قانونی را « شلتاقات » و یا « شناقص » می‌گذاشتند ، و مفهوم هردو اصطلاح مشترک بوده.

شلتاقات (جمع معرب کلمهٔ مغولی « سلتاك » ، « سلتغان » که معنی لغوی آن «بهانه» است ـ بهانه برای بزور چیزی ستاندن)[۳]. این‌اصطلاح غالباً درمتون، برای رساندن مفهوم مالیاتهای «غیر قانونی » که از رعایا مأخوذ میگردیده ، آمده است[٤].

شناقص(جمع « شنقصه» ـ در لغت‌نامه‌های عربی معنی آن « استقصا » آمده که « کوشش تمام کردن»باشد)[٥] اشتقاق این کلمه روشن نیست. ولی‌معنی‌اصطلاحی

---

۱ ـ در این باره رجوع شود به : آ. آ. علیزاده ، « وضع روستائیان آذربایجان » ص۱۲۲-۱۲۳. همانجا به منابع اشاره شده.

۲ـ راوندی. ص۳۳ ، ۳۹۷ (متن) ، ۵۰۶ و ۵۰۷ (تعلیقات ناشر).

۳ـ زمخشری ، « مقدمةالادب» ، ص۳۳۳ ، (منقول ازکتاب «سیورغال» مینورسکی ص۹٤۷). اینجا کلمهٔ « شلتاق » بمعنی « بهانهٔ » فارسی‌آمده.

٤ـ دستورالکاتب ورق ‎225b-226a‎ ، ‎226a‎ ؛ مینورسکی، « سیورغال » ص۹۳۰ (متن فرمان) ، ۹٤۷ (تعلیقات).

۵ ـ همانجا : همچنین تعلیقات ناشر راحةالصدور در بارهٔ کلمهٔ « شنقصه » (راوندی ص۵۰۷).

«شنقصه» پیش از غلبهٔ مغول نیز دانسته بوده. بطوریکه از گفته‌های راوندی برمیآید، در زمان محمد خوارزمشاه نورالدین کُکجه حاکم همدان:

« غلامی‌متهور وظالم بود ایالت همدان بستد و نه‌چندان ظلم و بی‌رسمی کرد که دروهم آید و تنور شنقصه چنان گرم شد که همدان و نواحی آن بسوخت »[1].

بسیاری از جوانب مالیاتی‌دولت هلاکوئیان تاکنون نیزروشن‌نشده و مورد بحث است. فقط یک نکته مسلم میباشد که رسوم مزبور بر پایهٔ بهره‌کشی‌بیرحمانه از مردم زحمت‌کش‌امکان یافته - یعنی رعایای شهری و بویژه روستا - مبتنی بوده و میزان بهره و مالیاتهای فئودالی بهیچوجه باسطح نیروهای تولیدی کشاورزی و درآمد روستائیان مطابقت نداشته. تشبثاتی که درزمان‌غازان‌خان وجلایریان برای اصلاح اساس‌مزبور و سبک کردن بار آن بردوش رعایا بعمل‌آمد فقط نتایج موقتی‌و نسبی‌دادند. و ازبدبختی‌ایران اساس مزبور، برروی‌هم، بقدری ثابت و استوار بوده که بتدریج موجب انحطاط کشاورزی و منجر به سقوط اقتصادی کشورشد.

گزافی بهرهٔ فئودالی و مالیاتها در عین‌حال سبب اصلی‌قیامهای مردم ایران گشت.

۱- راوندی ص ۳۸۸.

فصل نهم

نهضتهای مردم ایران بمنظور کسب آزادی

روستائیان در قرن سیزدهم

در مرحلهٔ اول ودوم دوران مورد مطالعهٔ ما یکی ازشکلهای مبارزهٔ روستائیان علیه فئودالها فرار از محلی بود که بآنجا وابسته بوده ناشان ثبت شده بود. چنانکه پیش گفتیم[1] فرار از محل غالباً جنبهٔ دسته‌جمعی پیدا می کرده. روستائیان فراری به‌نواحئی می‌رفتند که بهره کشی فئودالی ملایم‌تر و مالیاتها بالنسبة سبک‌تر بوده و یا به کوهستان و جنگل پناه برده وارد دستجات عاصی می‌شدند - که علیه دولت ایلخان و سران فئودال آن به‌جنگی نامنظم پرداخته بودند.

هم از آغاز فرمانفرمائی‌مغولان اینگونه دستجات عاصیان فراوان بوده[2] ولی در حدود سالهای ۱۲۸۰ و ۱۲۹۰م. (۶۷۹ و ۶۸۹ هـ.) - که خرابی اقتصاد و کشاورزی و سنگینی بار مالیاتها و فقر و بینوائی روستائیان بحد اعلا رسیده بوده - بالاخص زیادتر از ادوار دیگر بوده‌اند. رشیدالدین شرح زنده و جالب توجهی دربارهٔ فعالیت دستجات مزبور میدهد. بدیهی است که وی، همچون مأمور ارشد ایلخان و مورخ رسمی ایشان فعالیت گروههای یاد شده را مضر بحال ملک و دولت شمرده و

۱- به‌فصل هفتم رجوع شود.

۲- «چان چون» چینی در زمان حیات چنگیزخان در ناحیهٔ بلخ از مغولان «راجع به عاصیان کوهستانی «خوی خسک» (بزبان چینی یعنی مسلمان) که حریف را به جنگ میخواندند» مطالبی‌شنیده بوده. چنگیزخان شخصاً علیه ایشان وارد اقدام شد («چان چون» ص ۳۲۱).

جز با کلمات «راهزن» و « دزد » از ایشان یاد نمی‌کند[1]. معهذا از گفته‌های وی بروشنی معلوم است که صحبت برسر یک نهضت وسیع است.

چنانچه از روی اقوال رشیدالدین داوری کنیم ، بیشتر افراد دستجات مزبور را مردم بینوای روستا و صحرانشینان فقیر شده و غلامان فراری و مستمندان شهری تشکیل میداده‌اند[2] و از لحاظ نژادی نیز همین رنگارنگی مشاهده میگشت. بگفتهٔ رشیدالدین در میان ایشان تازیکان (تاجیکان) - یعنی بمفهوم آنروزی ایرانیان اسکان یافته - ومغولان و مرتدان[3] وکردان و لران و شولان واعراب دیده میشدند. شرکت مغولان در دستجات عاصیان جالب توجه است و خود نشان میدهد که اختلاف سطح میزان مال و منال در میان قبایل صحرانشین مغول شدت یافته بوده. لازم است تذکر دهیم که در دولت هلاکوئیان فقط سران فئودال منش مغول و آدمها و نوکران و چریکهای ایشان واجد امتیازاتی بودند - نه اینکه همه مغولان بدون استثناء از آن برخوردار باشند. وضع بینوایان مغول وبویژه افرادی که دامهای خود را از دست داده و از وسیلهٔ کوچ و انتقال محروم شده و براثر آن رابطهٔ ایشان باقبیله سست شده بوده - بهیچ وجه از وضع رعایای مطیع سرزمین های مفتوح بهتر نبود. ورود افراد عادی و بینوای مغول درصف روستائیان و شهرنشینان عاصی ایرانی خود حاکی از تیز شدن آتش مبارزات داخلی در قلمرو هلاکوئیان می‌باشد. شرکت صحرانشینان هستی از دست دادهٔ ایرانی - کردان و لران و شولان وغیره -

---

۱- جامع التواریخ ورق ۶٤٤-۶٤۲.

۲- همانجا ورق ۶٤۲ : « رنود و اوباش ».

۳- « مرتد » بمعنی « از دین برگشته » است. ولی معلوم و روشن نیست که مقصود رشیدالدین چه کسانی میباشد. بهرتقدیر صحبت برسر افراد نبوده بلکه منظور مؤلف گروهی از مردم میباشد. باحتمال قوی مقصود وی کردان یزیدی بوده. (کلمهٔ « مرتد » را درکنار « کردان » قرار داده). و در روایات افسانه‌ای آمده که پیدایش این مذهب در زمان خلیفه مروان اول (قرن ۷ م.) و شیخ آدی (قرن یازدهم) بوده و اینان را از مسلمانی برگشته می‌شمردند.

در دستجات عاصیان نیز خود گویای همین حقیقت است.

رشیدالدین صریحاً میگوید که عاصیان مزبور (که وی « راه زنان » ـ شان میخواند) :

« از مغول و تازیک و مرتد و کرد و اور و شول و شامی هرچه تمام‌تر بودند. غلامان گریخته نیز باایشان می‌پیوستند و رنود و اوباش شهرها پیش ایشان می‌رفتند و بعضی روستائیان و اطراف نشینان باایشان یکی می‌شدند و قلاوزی (راهنمائی) می کردند »[1].

کسانی که به کوهستان وجنگل پناه برده بودند بامحیط سابقشان ترک علاقه نمیکردند ، بلکه برعکس از حسن توجه کامل ویاری محیط مزبور برخوردار بوده‌اند. بگفتهٔ رشیدالدین عده‌ای از ساکنان روستا و نواحی با«راهزنان» « یکی می‌شدند » و راهنمائیشان می کردند ،

«ودرتمامت شهر ها جاسوس داشتندی تاآز عزیمت اصناف مردم ایشانرا خبر کنند »[2].

دوستان شهری «راهزنان» کالاهای ضروری را بایشان میرساندند. و ایشانرا «در میان هرقومی از صحرانشینان و دیه‌نشینان دوستان و شریکان بودند »[3].

که همه گونه ایشانرا یاری میکردند. و بعضی «رؤسا وکدخدایان دیهها » نیز از دوستان ایشان بودند و :

« در فصول سال مایحتاج ایشان از همهٔ وجوه معدّ بودی»[4].

واین دوستان و رفیقان به‌عاصیان و فراریان درخانه‌های خویش‌پناه میدادند و «راهزنان» گاهی :

« بسبیل مهمانی بخانهای آن جماعت رفتندی و بهنگام خوف پیش آن جماعت گریختندی ».

(۴ و ۳ و ۲ و ۱) جامع‌التواریخ ورق ۶۲۹.

و «دزدانرا »

« میان هرقومی ازصحرانشینان و دیه‌نشینان دوستان و شریکان بودند وبسیاری مردم برآن واقف و اظهار نکردندی بسبب آنکه بحمایت ایشان خلاص می‌شدند و آنکس که سرّ ایشان فاش کرده بوده دیگر از خوف و وهم دزدان معاش نمی‌توانست کرد »[۱].

حتی اگر مقامات محلی توفیق یافته روابط سرّی رعایای شهری و روستائی‌را با«راهزنان » مکشوف می‌ساختند نیز معهذا جرأت نمیکردند باطلاع مقامات عالیهٔ دولت برسانند ـ و مسلماً خودداری‌ایشان بسبب ترس‌ازانتقام‌جوئی‌عاصیان و مردم (که بعاصیان حسن توجه داشته‌اند) بوده است.

مسلماً حسن توجه عمومی و مساعدت عملی‌قشرهای پائین‌مردم شهرنشین و روستائیان و صحرانشینان بینوا مبارزهٔ دستجات عاصیان را باحکومت ایلخان و فئودالها و دست‌نشاندگان ایشان تسهیل‌مینمود. بنا بگفتهٔ رشیدالدین :

« اگر در حوالی خیلی یا دیهی یا شهری راه زدندی ، هرچند نزدیک بودی و دفع آن ممکن ، اهل آن موضع در میان نمی‌آمدند » (مداخله نمی‌کردند)[۲].

برعکس ، اهالی محل مسیر دستجات لشکری خان را به عاصیان اطلاع می‌دادند :

«وبعضی‌دزدان که مدتهاراه می‌زدند و بآن کارشهرت می‌یافتند اگر وقتی درمی‌افتادند طائفهٔ ایشان را حمایت می‌کردند که چنین‌بهادر را چگونه توان کشت ، او را تربیت باید کرد »[۳].

بااینکه رشیدالدین باین «راهزنان» دشمنی‌میورزیده معهذا در وصف ایشان

۱ـ جامع‌التواریخ ورق ۶۲۹.

۲ـ همانجا.

۳ـ همانجا.

داد سخن داده و از گفته‌های وی چنین بر می‌آید که اینان دزدانی مطرود از جامعه نبوده بلکه مظهر مقاومت مردم زحمتکش در برابر قدرت ایلخان و ستمگران مغول بوده‌اند[1]. بنابگفتهٔ او، چون «راهزنان» از منهیان و دوستان خود اطلاعاتی دربارهٔ مسیر فلان یابهمان کاروان بدست می‌آوردند، ضمناً:

« حال آن طائفه مشروح میدانستند (و چون به کاروان حمله میکردند) بانگ زدندی که مارا باآنانکه چیزی ندارند یا کمتر دارند کاری نیست. آن جماعت (یعنی آنانکه نداشتند و یا کم داشتند) جدا شدندی و دزدان دیگرانرا می‌زدند و می کشتند »[2].

و...

« با آنکه یاساق پیشینه آن بود که بهروقت که دزد درآید کاروانی و ایلچی و ره گذری تمامت متفق باشند و ایشان را دفع کنند درین مدت چون دزدان براه می‌آمدند آن اقوام مدد همدیگرنمی کردند»[3].

یعنی افراد بینوا و عادی کاروان باثروتمندان و بزرگان کومک نمی کردند بلکه باآسودگی خاطرغارت اموال وکشتارافرادایشانرا مینگریستند. دیگررشیدالدین میگوید:

« استیلای دزدان تا غایتی بود که ناگاه در شب خانهٔ امیری راکبس کرده غارت کردندی »[4].

بنابراین اینان در واقع راهزن نبوده بلکه به کین خواهی از ستمگران مغول برخاسته بودند و هرگز دست بغارت اموال بینوایان و مردم متوسط‌الحال و عادی نمیزدند. و مسلماً بدین سبب از مساعدت و حسن نظر آن مردم برخوردار بودند.

۱- این چند سطر خلاصه شده است(مترجم).

۲- جامع‌التواریخ ورق ۶۲۹.

۳- همانجا.

۴- همانجا.

بدیهی‌است که عاصیان مزبور چون به‌بزرگان و توانگران ـ امرا و عمال حکومت مغول وبازرگانان ـ اورتاق[1] و کلان که باایلخان وفئودالها رابطهٔ ناگسستنی‌داشتند ، حمله میکردند بغارت اموال آنان می پرداختند ولی عامهٔ خلق در آن دوران این عمل‌را برخلاف شرافت و اخلاق نمی‌شمردند. چنانکه میدانیم ، سورهٔ هشتم قرآن یا « سورةالانفال » ، نه تنها گرفتن غنیمت و غارت اموال دشمن« کافر » را بهنگام جهاد مجاز می‌سازد بلکه وظیفهٔ دینی می‌شمارد. مفهوم این قاعدهٔ اخلاقی اسلامی بعدها تعابیر بسیطی پیداکرد و در دوران مورد مطالعهٔ ما دولتهای اسلامی و فئودالهائی که بایکدیر به حرب برمیخاستند چون درضمن پیکار اموالی را از طرف تصاحب میکردند نام آن را رسماً غارت و «غنیمت» می‌نهادند[2]ـ و بدین‌سبب افراد عادی چون میدیدند که مبارزان خاق ستمگران را غارت میکنند وآنچه را ظلمه از رعایا غارت کرده‌اند از ایشان باز پس میگیرند این عمل در نظر ایشان شایستهٔ نکوهش نبود . واین عمل را گرفتن غنیمت از دشمن می‌شمردند ومشروع میدانستند.

رشیدالدین میگوید که قبل از غازانخان مبارزه علیه این دستجات عاصی به‌ـ نگهبانان یا «تتُوتغاتُولان» (تتغاولان) و « راه داران » محول شده بود ولی‌اینان:

« هرگز برعقب دزد نرفتندی »[3].

و بجای تعقیب دزدان بکار بی‌خطرتری می‌پرداختند و:

« تتغاولان و راه‌داران زیادت از آن نمی‌کردند که هر چه میخواستند از راه‌گذریان می‌ستدند وکاروان را بهانهٔ آنکه دزد وبلارغو

---

۱ ـ دربارهٔ روابط نزدیک خان و دیوان عالی با « تجار خاصه » و حمایتی‌که از اشخاص اخیرالذکر میکرده رجوع شود به دستورالکاتب ورق ۱۰۲b ـ ۱۰۲a ؛ و نیز مکاتبات رشیدی ص۱۹۳ - ۱۸۳ ، ۲۳۸ ، ۲۸۹-۲۸۲ .

۲ـ به‌دستورالکاتب ورق۲۲۴a رجوع شود (دراعزام‌امیرجلال‌الدین‌نصرت با . . . ۲ لشکری مسلح بجنگ دشمنی) در آنجا گفته شده که امیر مزبور هرچه از نقدینه و قماش و دام و دیگر اموال بیابد غارت کند و میان خود و لشکریان قسمت نماید.

۳ـ جامع‌التواریخ ورق ۶۳۹.

(گمشده وفراری) در میان شما باشد موقوف می گردانیدند تادزدان آگاه می‌شدند و براه می‌آمدند و چون دزدان کاروانی‌را بزدندی هرگز برعقب دزد نرفتندی و صادر و وارد را هرگز از دزدان چندان پریشانی نبودند که از تتغاولان وراه‌داران چه مضرت دزدان احیاناً اتفاق‌افتادی و ازآن ایشان در هرمنزلی بدو موضع در دست ایشان گرفتار می‌شدند و ای بسا کاروان که راههای مجهول بغایت دور پرمشقت اختیارکردندی تا از دست شناقص تتغاولان و راهداران خلاص‌یابند »[1].

سیفی نیز از اینگونه دستجات عاصی مرکب از مردم فراری و غیره که در متصرفات ملوك کرت وجود داشته و « راهزن » نامیده میشدند ـ خبر میدهد. وی در یک مورد از چنین گروه بزرگی‌مرکب از ۱۰۰۰ نفر صحبت میدارد که :

« مهتر ایشان را شعیب گفتندی ، افغانی بود دلیر و نامدار».

این گروه دریکی‌از نقاط افغانستان مدتی‌فرمانروائی کرد[2]. ملك شمس‌الدین اول کرت درسال ۶۵۵ هـ. (۱۲۵۷ م.) گروه بزرگی از « راهزنان » را در ناحیهٔ قلعهٔ دوکی تعقیب کرد و بخشی از ایشان را بقتل‌آورد و عده‌ای را اسیر و صدتن را سیاست کرد وهفتاد نفر را «دست بیرون کردند» وزنان وکودکان را بنده ساختند وگله و رمه ایشان را تصاحب کردند[3].

رشیدالدین تأکید میکند که غازان‌خان نایرهٔ این نهضتها را بیاری اقدامات شدید و بیرحمانه فرونشاند. وی ضمانت مشترك را در نقاط روستائی‌معمول داشت : باین معنی که رؤسای قرا می‌بایست مسئولیت عبور و مرورکاروانها را بعهده گیرند و چنانچه خطری متوجه ایشان شد جوابگوی باشند. اگر در نقطه‌ای به کاروان حمله میشد ساکنان روستاهای مجاور آن نقطه سخت تنبیه می‌شدند. این تصمیم

۱ـ جامع‌التواریخ ورق ۶۳۹.

۲ـ سیفی ص ۲۰۸ و بعد.

۳ـ همانجا ص۲۲۳-۲۲۲.

شامل شهرها نمیگردیده ، زیرا که اجرای تضمین مشترك درشهرها عملی نبود . دیگر اینکه غازان خان :

« فرمود که هرآفریدهٔ از مغول و مسلمان در خیل خانه و دیه و شهر که بادزدان متفق بوده باشد و ظاهر گردد او را بی محابا بیاسا رسانند » .

و به راهورتچیان که « راهزانان » را معرفی میکردند رتبهٔ « ترخانی » میداد باین معنی که ایشانرا از پرداخت هرگونه مالیاتی معاف میکرد وتا نه جرم ارتکابی از مسئولیت وتعقیب قضائی مصون بوده‌اند . امیر ایتقول بریاست دستجات لشکری مأمور مبارزه باعاصیان منصوب گردید و امیر بورالغی مأمور مراقبت اعمال و رفتار محصلان مالیات راه (راهداران) شد . و ضمناً معلوم گشت که درقلمرو کشور در حدود . . . . ، راهدار وجود دارد[1] .

غازان خان فقط موقتاً به اطفاء و یا تضعیف نهضت عاصیان توفیق حاصل کرد . چیزی نگذشت که جنبش مزبور در مقیاس بالنسبة وسیعی مجدداً رونق گرفت . مجموعهٔ اسناد رسمی سلالهٔ جلایریان (در حدود سال ۱۳۵۰ میلادی) غالباً از «راهزنان» سخن میگوید واز فحوای کلام پیداست که منظورنظرهمان گونه مبارزاتی بوده که رشیدالدین نیز از ایشان صحبت داشته . اکنون یک مورد را برای نمونه نقل می کنیم . مولانا تاج الدین علی (شیخ درویشان) با «جمع مریدان » مورد حملهٔ «حرامیان» قرار گرفت که نقدینه وکالاها و « چارپایان » وی را گرفتند[2] . در یک مورد دیگر امیر سیف الدین سنقرجه باهزارسوار سنگین اسلحه[3] علیه یکی از این دستجات « راهزنان » گسیل گشته بوی امر شده بود « مفسدان » را دفع و غارت و اسیر کند[4] .

۱- جامع التواریخ ورق ٦٤٤ ، ٦٦٩ .
۲- دستورالکاتب ورق ۲۲۸a .
۳- همانجا ورق ۲۳٤a .
٤- همانجا .

در مجموعهٔ مزبور نمونه‌های نامه‌ها و اسناد :

«در دفع مفسدان وحرامیان، در دفع دزدان وحرامیان وراهزنان» دیده میشود[1]. اسناد فراوانی‌از مجموعهٔ مزبور به‌حمایت از کاروانهای«تجار خاصه» ـ یعنی بازرگانان بزرگ یا اورتاقهای کلان فروش[2] ـ در مقابل حملات اختصاص‌داده شده. در یک مورد برای حفظ وحمایت چنین کاروانی از حملهٔ «جمع مفسدان» که در راه کمین کرده بوده‌اند « ملک‌الامرا قلتق ـ تیمور » و ۲۰۰ مرد لشکری معین شده بوده[3]. و دیگر نمونهٔ فرمانی که ضمن‌مطالب دیگر در آن چنین نوشته شده ، نقل‌شده است : جمعی‌ازتجار خاصه وارد فلان محل‌شده اظهار داشتند که در فلان محل عده‌ای دزدان شبانه بایشان زدند و نقدینه و قماش و چارپایان ایشان بردند[4]. بنابراین در اواسط قرن چهاردهم م. نیز « راهزنی » یعنی نهضت غیر منظم خلق علیه مغولان جنبهٔ دسته‌جمعی پیدا کرده بود. و اینکه در مجموعهٔ مزبور نه تنها اسنادی حاکی از وقایع جدا جدا مندرج است بلکه نمونه‌هائی از شکایات افراد از حملهٔ « راهزنان » و دستورها و فرمانهائی خطاب به‌اولیای محلی در دفع و رفع تعرض « حرامیان » نیز نقل‌شده ـ خود دال و گواه بر مراتب فوق می‌باشد. و هدف و قربانی این حملات کماکان ـ مانند زمان رشیدالدین ـ افراد منتسب به طبقهٔ روحانیان عالی‌مقام وعمال بلند مرتبه و بازرگانان ـ اورتاق خاص سلطان و امثالهم بوده‌اند. و مسلماً ترکیب اجتماعی دستجات حمله کننده نیز بادوران رشیدالدین تفاوتی نداشته. دولت فئودالی و هواخواه تقید روستائیان ، قادر به‌جلوگیری از نهضت روستانشینان عاصی نبود ـ زیرا که نهضت مزبور برپایهٔ اجتماعی وسیعی متکی و مبتنی بوده.

۱ـ همانجا ورق ۲۳٤b ـ۲۲٤a و ۳۷a ـ ۳٦b.

۲ـ همانجاورق ۱۰۲b ـ۱۰۲a.

۳ـ همانجا ورق ۱۰۲a.

٤ـ همانجا.

آنچه درقرن چهاردهم بغلط «مزدگی» نامیده میشده

رشیدالدین از فتنه الافرنک پسر عموی غازان خان (در ماه جمادی‌الاولی سال ۷۰۳ هـ = دسامبر ۱۳۰۳ م.) سخن میگوید[۱]. توطئه و فتنه مزبور بافعالیت سلکی ـ که ظواهر طریقت درویشان را چون پردهٔ استتاری بکار می‌برده و بنا به برخی‌جزئیات اخبار باعامهٔ خلق رابطه داشته و مبین آرزوهای مردم بوده ـ مربوط بوده‌است. بنا‌بگفتهٔ رشیدالدین رهبران این‌سلک «ظاهرشیخان داشتند»و میکوشیدند « این طریقت را (میان مردم» رایج کنند». پیر(شیخ) یعقوب باغبانی‌وشیخ حبیب، خلوفهٔ پیشین رشید بلغاری و سید کمال‌الدین و عده‌ای دیگر از رؤسای این سلک بودند. رشیدالدین بااطمینان خاطر میگوید ،گفته های آنان که فرشتگان ـ حامی و پیامبران وائمه به‌نزد شیوخ‌مزبور می‌آیند و اینان صاحب کشف وکرامات میباشند «همان طرز تفکر قدیمی‌مزدك» بوده.

سران سلك میکوشیدند قدرت سیاسی را بدست گیرند و بدین منظور با برخی از درباریان مربوط گشتند و شاهزاده الافرنك را که «حُبّ جاه ومال» داشت وارد توطئه کردند و در نظر داشتند ، پس از غازان‌خان که سخت بیمار شده بوده ، وی را بر سریر سلطنت بنشانند. بگفتهٔ رشیدالدین سران مزبور الافرنك را به تعالیم خویش آشنا و همداستان ساختند و از « حب جاه ومال » او استفاده کردند. ظاهراً رهبران سلك مزبور در نظر داشتند الافرنك سست عنصر را آلت خویش قرار داده پس از کسب قدرت و حکومت افکار اجتماعی خود را جامهٔ عمل پوشانند. محتملاً الافرنك از این افکار باصطلاح « مزدکی » ایشان بی‌خبر بوده. و بیشتر داستانهائی که دربارهٔ قدرت خارق‌العادهٔ پیر یعقوب باغبانی رواج داشت در اوتأثیر کرده بوده.

چنین بنظرمیرسد که رهبران سلك معتقد بودند که داشتن‌طرفدارانی در میان

۱- جامع‌التواریخ ورق ۵۷۷ و بعد ؛ مجمل‌فصیحی ورق ۳٤٦b.

مأموران عالی‌مقام دولت نیز برای پیشرفت کار ایشان ضرورت دارد - این مأموران بظن قوی از معتقدات حقیقی و مقاصد ایشان اطلاعی‌نداشتند و سلک مزبور را یکی از طرائق درویشی می‌پنداشتند. تحقیقاتی بعمل آمد و معلوم شد که شیخان آن سلک بااطرافیان صدرالدین وزیر زنجانی، که خود مرید شیخ رشید بلغاری بوده، مرابطه دارند.

توطئه کشف شد و شرکت کنندگان در آن باز داشت شدند. پیر یعقوب و دیگر رهبران سلک را:

« از بالای کوهی که برآنجا بود فرو انداختند و اصحاب او را بیاسا رسانیدند ».

غازان خان گناه شاهزاده مست عنصر الانرنک را «ببخشید».

او گفت:

« چون پادشاه مرا سیور غامیشی فرمود صورت حال راست باز گویم ».

و آنگاه نام دیگر شریکان توطئه را « بازگفت »[۱] و بدین طریق نهضتی که ممکن بود بصورت قیام ملی علیه مغولان و فئودالها درآید، در نطفه خفه شد.

پیروان پیریعقوب باغبانی تنها کسانی نبودند که درمنابع آنزمان به«مزدکی» بودن متهم شده‌اند. حمدالله مستوفی قزوینی در تألیف جغرافیائی خویش(نزهت - القلوب) - ضمن شرح ولایت رودبار - که دژ حصین و معروف الموت، تکیه گاه اسمعیلیان جنگجو، درآنجا قرار داشت، میگوید:

« مردم آنجا مذهب بواطنه داشته‌اند و جمعی را که مراغیان[۲]

۱ - جامع التواریخ ورق ۵۷۷؛ آ. آ. علیزاده، «تاریخ اجتماعی و اقتصادی آذربایجان» ص ۲۸۳.

۲ - یادداشت مترجم: پیطر ویللی Peter Willey نویسندهٔ کتاب « قلاع حشاشین » The castlels of assassins که درسال ۱۹۶۰ از رودبار الموت دیدن کرده، دربارهٔ دهکدهٔ

بقیه حاشیه درصفحه بعد

خوانند بمزدکی نسبت کنند. اما اهل رودبار تمامت خود را مسلمان شمارند و اکنون پاره پاره براه دین میآیند»[1].

محتملاً[*] درآنزمان اهل رودبار برای احتراز از تعرض و تعقیب «خود را مسلمان» می‌نمودند.

این «مزدکیان» چه کسانی بودند؟ پ. شوارتز[2] معتقد است که «مراغیان» رودبار اخلاف مهاجرانی از پیروان بابک خرم‌دین، پیشوای نهضت مشهور روستائی (۸۱۶ - ۷۳۷م. = ۲۰۱ - ۲۲۳ه.) بوده‌اند که از مراغهٔ آذربایجان به‌رودبار الموت نقل مکان کرده بودند. ب. اشپولر ایشانرا مزدکی می‌شمارد[3]. ولی گمان نمیرود که در هردو مورد (توطئه پیروان پیر یعقوب و داستان جماعت رودبار) صحبت برسر اصول دینی مزدکیان (یعنی ثنویت و غیره) باشد - زیرا بظن غالب اصول مزبور تا قرن چهاردهم م. محفوظ و باقی‌نمانده بوده. باحتمال اقوی منظور منابع مزبور، در این دو مورد، از مزدکی‌اصول اجتماعی مزدکیان - یعنی تملک زمین از طرف جماعت و امحای نابرابریهای اجتماعی و مالی، بوده است - میدانیم که این افکار همواره در نهضتهای اجتماعی ایران وکشورهای مجاور آن اعلام

بقیه حاشیه از صفحه قبل

جالب توجهی an interesting Village بنام «گوره در» «که جایگاه مراغیان است» سخن گفته مینویسد: «اینان معتقدات دینی عجیبی Curious religion beliefs دارند» و جماعت a Community کوچکی را تشکیل میدهند. سپس میگوید: «ماکوشیدیم تا دربارهٔ معتقدات دینی ایشان چیزی کشف کنیم. ولی ایشان از ابراز اسرار خویش سر باز- زدند» (قلاع حشاشین ص ۲۰۶). اینان اخلاف همان «مراغیانی» هستند که حمدالله مستوفی در ۷۴۰ه. از ایشان یاد کرده (مترجم).

۱- نزهت‌القلوب ص ۶۱؛ ظاهراً «مراغیان» از مراغه به‌رودبار مهاجرت کرده بودند.

۲- مجلد ۱، ص ۱۰۲۸:

P. Schwarz. Iran im Mittelalter

۳- ص ۲۴۱، ۵۵۰:

B. Spuler. Die Mongolen in Iran

میشده است (نهضت خرم دینان ، و قرمطیان[1] و حتی وقایع شاهرود و بارفروش و زنجان و تبریز در سالهای ۱۸٤۸ ، ۱۸٤۹ و ۱۸۵۰).

وضع ایران در دوران انقراض دولت هلاکوئیان

بین سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۸۰ (۷۳۱ - ۷۸۲ ه.) در تاریخ ایران براثر افزایش فشار بزرگان چادر نشین مغول و ترک و تشدید بهره کشی امیران و ملوك الطوایف از روستائیان ، آتش جنگهای داخلی تیزترشد. پس از مرگ ایلخان ابوسعید جنگهای داخلی و مبارزه ملوك الطوایف بخاطر کسب قدرت درگرفت و در این گیر و دار روستائیان و شهریان از غارت وچپاول و تجاوز لشکریان و برخی از امیران فئودال سخت زیان دیدند. جنگ و ستیز از سال ۱۳۳۰ م. (۷۳۱ ه.) تا سال ۱۳۵۰ (۷۵۱ ه.) میلادی بلاقطع درسرزمین ایران و کشورهای هم مرز آن در گیر بود و این خود روزگار مردم را بدتر کرد ولی موعد ورود ایشان را بعرصهٔ مبارزه پیش انداخت.

انقراض سیاسی دولت مغولی ایلخانان هلاکوئی (۱۲۵٦ - ۱۳۵۳ میلادی ٦٥٤-۷٥٤ ه.) پایانی بود که برای آن دستگاه لزوم تاریخی داشت. این سرنوشت تمام کشورهائی است که جهانگشایان از تکه های ناجور سرهم میکنند.

ناهم آهنگی اقتصادی و ملی و فرهنگی و ضعف تولیدات کالائی و گرایش بسوی اقتصاد طبیعی و تفرقه شدید وعدم تمرکز که خود بادستگاه ملوك الطوایفی ملازمه دارد و بالنتیجه ضعف قدرت مرکزی ایلخانی... مجموع این عوامل زمینه انقراض دولت هلاکوئیان را فراهم آورد. عامل دیگری نیز اهمیت فراوان داشت : در دوران نخستین ایلخانان ـ اعیان لشکری و صحرانشین مغول و ترك بحکومت مقتدر خان نیازمند بودند تا باردوکشی های موفقیت آمیز بپردازند و زمینهای تازه بدست آورند و غنایم جنگی تحصیل کنند ولی از آغاز سدهٔ چهاردهم میلادی ـ که

۱ـ رجوع شود به متن فرانسه « قرمطیان » تألیف ل. ماسینیون. فهرست کتب مربوطه نیز در آنجا نقل شده. تنها تحقیقی که در شوروی در بارهٔ قرمطیان بعمل آمده تألیفی است از ب. ن. زاخودر تحت عنوان « محمد نخشبی ».

تسخیر زمینه‌های تازه متوقف شد و غنیمت‌های جنگی کاهش یافت - دیگر قدرت حکومت خان مورد نیاز اعیان مزبور نبود.

حتی در زمان ایلخان ابوسعید بهادرخان جنگهای بزرگ و پردامنهٔ خانگی میان بزرگان لشکری صحرانشین در میگرفته (مانند قیام امیران ایرینچین و کورمیشی و غیره در سال ۱۳۱۹ م. = ۷۱۹ ه.) و دارو دسته‌های نیرومند فئودال تکوین می‌یافته.

پس از مرگ ایلخان ابوسعید (۳۰ نوامبر ۱۳۳۵ میلادی ۷۳۶ ه.) فرزند ذکوری از وی بجانمانده و ایلخانی که قدرت وی در سراسر کشور بسط یافته شناخته شده باشد وجود نداشت. دستجات نیرومندی از فئودالهای محلی بخاطر کسب قدرت بایکدیگر در مبارزه بودند و ایلخانانی از بازماندگان چنگیزخان راکه بیشتر باپادشاهان خیمه شب‌بازی مشابهت داشتند برتخت سلطنت می‌نشاندند وحکومت ایشان که بیشتر - اسمی و ظاهری بود در حدود اراضی دستجات ملوك‌الطوایف یاد شده مورد قبول واقع‌میشد. دراین دوره پنج دسته اصلی‌ملوك‌الطوایف وجود داشت، بشرح زیر:

۱- دارودستهٔ وزیر بزرگ غیاث‌الدین‌محمد رشیدی فرزند رشیدالدین‌فضل‌الله همدانی که ظاهراً بیشتر از اهل‌قلم و بوروکراسی کشوری تشکیل شده بوده. این دسته میکوشید کشور را با روح و راه و رسم اصلاحات غازان خان اداره کند. و «آرپا» راکه از اخلاف آریک‌بوقا برادر هلاکوخان بوده بایلخانی برگزید.

۲- دسته‌ای از امیران که امیرعلی پادشاه از قبیلهٔ مغولی اویرات در رأس آنان بوده و ایلخان خیمه شب بازی دیگری را از خاندان هلاکوئیان که موسی نامیده میشد و نوادهٔ بایدو خان - ایلخان ششمین - بود، به‌ایلخانی نامورساخت. درنبردی که نزدیک مراغه وقوع یافت (۱۷ رمضان ۷۳۶ ه. = ۲۹ آوریل ۱۳۳۶ م.) نیروهای نظامی دار و دستهٔ اول از لشکریان دار و دستهٔ دوم سخت شکست خوردند و ایلخان «آرپا» و وزیر غیاث‌الدین‌محمد رشیدی بسیاست اعدام رسیدند.

۳ـ دارودسته چوبانیان که از بزرگان لشکری صحرانشین تشکیل شده بوده و امیرحسن کوچک رئیس ایل سولدوز نواده امیر چوپان مقرب مشهور درگاه ایلخان در رأس آن قرار داشته و بنام ایلخان خیمه شب بازی (نخست بنام خان‌زاده ساتی‌بک دختر الجایتوخان و سپس بنام سلیمان خان) عمل می‌کردند.

٤ـ دار و دستهٔ جلایریان که امیرحسن بزرگ پیشوای قبیلهٔ مغولی‌جلایر رئیس آن بوده. این دسته نیز ایلخانان خیمه شب بازئی از خاندان هلاکوئیان را بمیدان آورد (نخست محمد شاه و سپس‌شاه جهان تیمور را).

٥ ـ دسته‌ای از بزرگان لشکری و صحرانشین مغول و ترک در خراسان و گرگان که امیر ارغون شاه جانی قربانی از قبیلهٔ مغولی اوبرات در رأس‌آن بوده[۱].

امیر طوغای تیور خان را که از بازماندگان اوتچی‌گین برادر چنگیزخان بوده ، به‌ایلخانی شناخت و در خراسان و گرگان مستقر شد.

دار و دستهٔ هواخواه امیر موسی در دو پیکار (در آلاتاق ارمنستان در سال ۱۳۳٦ م. = ۷۳۷ ه. ؛ و نزدیک مراغه در ماه ذی‌القعده سال ۷۳۷ ه. = ژوئن ۱۳۳۷ م.) از دست دار و دستهٔ جلایریان شکست خورده تار و مار شد و دستهٔ جلایریان نیز بنوبهٔ خود در طی دو پیکار (در نخجوان در سال ۱۳۳۹ م. = ۷٤۰ ه ، و نزدیک مراغه در سال ۱۳٤۰ م. = ۷٤۱ ه.) توسط دار و دستهٔ چوبانیان مغلوب و شکسته شد.

دار و دستهٔ اخیرالذکر زان پس آذربایجان و ارمنستان و بخشی از عراق ـ عجم را متصرف گشت ولی عراق عرب کما کان در تصرف جلایریان باقی ماند. چیری نگذشت که سران هر دو دسته از علم کردن ایلخانان ساختگی خیمه شب ـ بازی سرباز زدند (حسن‌بزرگ جلایری درسال ۱۳٤٤ م. = ۷٤۱ ه. ؛ و حسن

۱ـ نتیجهٔ امیر ارغون (جانشین خان بزرگ در ایران و قفقاز در پیراسون سالهای ۵۰ ـ ٤۰ قرن سیزدهم میلادی) و نوهٔ امیر نوروزکه درآغاز دوران غازان‌خان سوقتاً زمام امور را در دست داشتند.

کوچک چوبانی در سال ۱۳۴۴م. (= ۷۴۵ هـ.) و مستقلاً سلطنت کردند. دولت چوبانیان بسیار کوتاه و ناپایدار بود و شاید بسبب آنکه دار ودستهٔ لشکری صحرانشینی که درآن دولت حاکم بوده ازدیگران درنده‌تر وستمگرتر بوده‌است. چوبانیان میکوشیدند بزرگان امکان یافتهٔ محلی را از کارها برکنار کنند[۱]. دولت چوبانیان بدست جانی بک‌خان قزل اردوئی از دودمان جوچی خان بکومک بزرگان محلی[۲] در سال ۱۳۵۶م. (= ۷۵۸ هـ.) تار ومار شد وچیزی نگذشت که اراضی جوچی ئیان را جلایریان تصرف کردند.

سلاطین جلایری (سلطان حسن بزرگ - ۱۳۴۰-۱۳۵۶م. = ۷۴۱-۷۵۷ هـ - و سلطان اویس - ۱۳۵۶-۱۳۷۴م. = ۷۵۷-۷۷۶ هـ.) کوشیدند تنها به بزرگان صحرانشین تکیه نکرده بلکه از پشتیبانی بزرگان امکان یافته و شهرنشین نیز برخوردار باشند و تاحدی باروح و روش سیاسی غازان ورشیدالدین حکومت کنند.

در پیرامون سال ۱۳۴۰ میلادی (۷۴۱ هـ.) دولتهای زیر در اراضی امپراطوری سابق ایلخانیان هلاکوئی وجود داشته:

۱- دولت چوبانیان در عراق عجم و آذربایجان و ارمنستان.

۲- جلایریان درعراق عرب - بعدها این دسته ناحیه چوپانیان را هم تصرف کرد.

۳- دولت ایلخان طوغای تیمور در خراسان غربی و گرگان که در واقع توسط امیران طایفه جانی قربانی اداره میشد.

۴- دولت ملوک کرت (یا کورت) در هرات و خراسان شرقی و افغانستان.

۵- دولت ملک سیستان در حوزهٔ رود هامون.

۶- دولت آل مظفر درکرمان و یزد.

۷- دولت انجوبان در فارس و اصفهان. بعد در سالهای ۱۳۵۳-۵۷ (مطابق

۱- حافظ ابرو - ذیل جامع التواریخ ص ۱۸۳-۱۷۱.

۲- همانجا ص ۱۸۵-۱۸۴.

۷۰۹-۷۵۴ه.) خاك ایشانرا آل مظفر تصاحب کرد.

۸- متصرفات اتابکان لُر.

۹- دست کم ده امیرنشین در گیلان و مازندران که درحقیقت مستقل بودند.

۱۰- دولت بحری صاحبان هرمز.

هریك از دولت های یادشده متصرفات کوچکتر ملوك الطوایف وامیرنشین های جزء را مشتمل بوده. بعد ازنخستین دور جنگهای داخلی (سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳٤۰ میلادی مطابق ۷۳۷-۷٤۱ ه.) وضع پریشان و پاشیدگی ایران از لحاظ سیاسی بقراری بود که در بالا مذکور افتاد. از این سازمانهای بزرگ دولتی و محلی که بگذریم بسیاری از امیران و ملکان خرد و کلان نیز اعلام استقلال کرده کوشیدند تا هرچه بتوانند از قلعه و شهر و ولایت بتصرف خویش درآوردند.

فهرست اسامی این «متغلبان» خرده پا در مجمع الانساب شبانکاره آمده است[1].

مثلاً بنا بگفتهٔ او درحدود سال ۱۳۳۰ م. (= ۷۳۰ ه.) امیران اویغور ولایت ری را تصرف کردند[2] و شخصی بنام سید لطف‌الله ولایت کاشان را گرفت[3] و خواجه تاج‌الدین اصیل «نایب خالصات» خواجه علاءالدین محمد هند وزیر خراسان ولایت قم را بتصرف خویش درآورد و شخص دیگری بنام امیرخواجه علی باتفاق آهی شجاع خراسانی کرمان را تصرف کرد و قس علیهذا. در منبع مذکور اسامی ده نفر ازسران «عصیان عائی» که درعراق‌عجم پدید آمده بوده و ۱۲ نفر ازسران «عصیان‌های» خراسان و مازندران نقل شده است. برخی از اینان از فئودالهای محلی و یا مغول بوده و بعضی دیگر محتملاً پیشوائی قیامهای مردم را

۱- مجمع‌الانساب: نسخه خطی‌فرهنگستان علوم شوروی C-372 برگهای ۲٤۸a و ۲٤۹a.

۲- شبانکاره ورق ۲٤۸b.

۳- همانجا ورق ۲٤۸a.

بعهده داشته‌اند. ولی چون فقط اسامی پیشوایان شورشها نقل شده داوری در بارهٔ ترکیب اجتماعی شرکت کنندگان غیر ممکن است.

یادآوری این نکته مهم واجب است که انقراض سیاسی دولت مغولی هلاکوئیان (آخرین بازماندهٔ آن - یعنی دولت ایلخان طوغای - تیمورخان تا سال ۱۳۵۳ میلادی یا ۷۵۴ هـ. در گرگان باقی بوده) موجب سقوط کامل سلطهٔ مغولان در ایران و سرزمینهای هم‌مرز آن نگشت. اعیان لشکری و صحرانشین مغول و ترک در بسیاری از ناحیه ها تسلط سیاسی خویش را حفظ کردند. قدرت یاسای چنگیزی و سنت‌های کشورداری مغولان و اسلوبهای سبعانهٔ بهره کشی فئودالی نه تنها در ممالکی که سلاله های مغولی نژاد برآنها حکومت میکردند (مثل چوپانیان و جلایریان و طوغای‌تیمور) محفوظ ماند بلکه کم وبیش در کشورهائی که قدرت در دست اعیان فئودال امکان یافته و غیر صحرانشین ایرانی یا تاجیک قرار داشته نیز (آل مظفر و ملوك کرت) جاری بوده. در این سالها بود که بر اثر خروج و قیام مردم خراسان غربی شالودهٔ دولت سربداران ریخته شد.

ویژگیهای کلی نهضتهای قرن چهاردهم

در قرن چهاردهم میلادی خروج سربداران خراسان از لحاظ وسعت بزرگترین و از نظر تاریخی مهم‌ترین نهضت آزادی خاورمیانه بوده و بلاتردید تأثیر حتمی در جنبش های دیگر (که ازلحاظ وضع اجتماعی شرکت کنندگان وهدف های سیاسی همانند آن بودند) داشته است: از آن جمله بود نهضت مازندران (در سال ۱۳۵۰ میلادی یا ۷۵۰ هـ.)، گیلان (در سال ۱۳۷۰ میلادی یا ۷۷۲هـ.)، کرمان (سال ۱۳۷۳ میلادی یا ۷۷۵ هـ.)، سمرقند و حوزهٔ رود زرافشان (سال ۱۳۶۵ میلادی یا ۷۶۷ هـ.). بین این نهضت‌ها و جنبش های مردم خاورنزدیک و میانه در قرن پانزدهم میلادی - از قبیل خروج شیخ بدرالدین سماوی - بیورکلوجی مصطفی در ترکیه عثمانی بسال ۱۴۱۵-۱۸ میلادی (۸۱۸-۸۲۱هـ.) و نهضت حروفیون در

ایران و آذربایجان و آسیای صغیر درنیمه اول سدهٔ پانزدهم میلادی و قیام مردم خوزستان در سال ۱٤٤٠ (٨٤٤ هـ.) و سالهای بعد و غیره وهمچنین خروج الافرانک که بیشتر بوقوع پیوسته بوده ـ علائم خویشاوندی و نزدیکی وجود دارد، که بچشم میزند.

پژوهندگان یا بالکل این نهضت‌ها را مطالعه نکرده یا چنانکه باید بررسی ننموده‌اند. بویژه تحقیق علمی در تاریخ این نهضت‌ها در کتب خاورشناسی شوروی فقط آغاز شده است[1].

تفاوت بین عمل دستجات متفرق روستائیان عاصی دوران نخستین ایلخانان و نهضتهای آزادی قرن چهاردهم میلادی ـ پیش از همه چیز ـ از لحاظ وسعت و عظمت جنبش‌های اخیر بوده است.

دیگر اینکه در جنبش‌های قرن چهاردهم میلادی بینوایان شهری و پیشه‌وران نیزشرکت جسته بودند. این قشرهای ژرفای اجتماع که در منابع وکتب آن عصر «رنود و اوباش» نامیده شده‌اند ـ در بسیاری موارد زمام نهضتهای سدهٔ چهاردهم میلادی را بدست داشتند. بردگان فراری نیز در این جنبش‌ها شرکت

---

۱ ـ رجوع شود به: «خراسان و تأسیس دولت سلجوقی» ب. ن. زاخودر، مجلهٔ «مسائل تاریخی» سال ۱۹٤٥ ش ٦ ـ ٥. درباره نهضت‌های قرن سیزدهم میلادی از آثار مورخان شوروی تنها اثر چاپ شده کتاب قیام تارابی آ. یا. کوبوسکی را میتوان نام برد. در بارهٔ خروج سربداران سمرقند گذشته از اثر قدیمی بارتولد (نهضت مردم سمرقند در سال ۱۳٥٦ میلادی) مقاله‌ای بقلم ل. و. استرویوا در «یادداشت‌های LIY ـ سلسلهٔ علوم خاورشناسی» (مجلد دوم سال ۱۹٤۹) نوشته شده است. دو دانشنامه نیز در سال‌های ۱۹۳۸-۱۹٤۰ برای احراز مقام کاندیدای علوم ـ در باره قیام سربداران نوشته شده است. یکی از آن بل‌نیتسکی(لنینگراد) که بچاپ نرسیده و دیگر از آن ر. ن. نبی‌اف تحت عنوان «۱٤ عصر و ده اورتا آسیا ده سربدار ارکوزگالانی» تاشکند سال ۱۹٤۲. از نوشته‌های مؤلفان بیگانه فقط میتوان مقالهٔ و. ف. بیوخنر را دربارهٔ سربداران خراسان در دایرةالمعارف اسلامی نام برد (مجلد چهارم ص ۲۰۰-۲٤۸).

میکردند ولی مستقلاً وظیفه‌ای که نمایان باشد انجام نمیدادند.

در نخستین مرحلهٔ نهضت‌های آزادی قرن چهاردهم میلادی عامهٔ مردم بهمراهی مالکین فئودال ایرانی وتاجیک وارد میدان مبارزه میشدند. سبب شرکت مالکین یاد شده این بود که آنان نیز از خود کامی و دزدی و غارت و تجاوز اعیان صحرانشین ولشکری مغول و ترک بستوه آمده، بویژه از اینکه خانهای مغول املاک موروثی مالکان کوچک و متوسط امکان یافتهٔ محلی را تصرف کرده بودند سخت در رنج بودند. بدین سبب ایشان نیز دوشادوش (. . . . . .) ستمدیدگان یعنی روستائیان و پیشه‌وران ایرانی به مبارزه برخاستند. هدف مشترکی که این عناصر متشتت و ناجور را متحد میساخته همانا سرنگون ساختن یوغ مغولان و برانداختن سلطهٔ جهانگشایان نورسیده یا اعیان صحرانشین ولشکری مغول و ترک والغو یاسای چنگیزی و تمام نظامات دولتی مغولان بوده است. بدیهی است که در این میان بغض و نفرت قیام کنندگان تنها متوجه مغولان و ترکان نبوده بلکه علیه سران و بزرگان تخته قاپوی ایرانی یا ملکان و مستوفیان و روحانیان سنی و غیره که از دیر باز بخدمت فاتحان کمر بسته، کاملاً باآنان جوش خورده، به نظامات مغولان گردن نهاده، خو گرفته بودند - نیز کینه میورزیدند.

یک نکته دیگر نیز اقدام مشترک روستائیان و خرده مالکان را علیه اعیان صحرانشین و بزرگان امکان یافته توجیه مینماید، باین معنی که روستائیان قیام کننده عادةً از خود برنامه روشنی نداشتند، محرک و راهنمای ایشان روزگارتحمل ناپذیرشان بود، نفرتی بود که از ستمکاران داشتند. بارها روستائیان فرمان عناصری از طبقهٔ فئودالها و امیران کوچک محلی را که جدی و سخنور و آشنا بفنون جنگ بودند - می‌بردند. عناصریاد شده اتحاد باتودهٔ روستائیان را فقط وسیله‌ای میدانستند برای کنار زدن فاتحان مغول و ترک و متحدین محلی ایشان - تا بدست روستائیان قدرت و حکومت را بدست آورند.

بدین سبب جای شگفتی نیست که هرجا نهضت‌های آزادیبخش کامیاب گشت

(مثلاً در خراسان غربی و مازندران) در مرحلهٔ دوم ، درون نهضت‌های مزبور میان فئودالهای کوچک که فقط بخاطر بر کناری اعیان صحرانشین مغول وترک و متحدین ایشان میکوشیدند - از یک سو و روستائیان و بینوایان شهری و پیشه‌وران که خواهان رهائی از تمام مظاهر ستمکاری فئودال‌ها بودند از دیگرسو مبارزه آغاز میگردید. این مبارزهٔ داخلی در مرحلهٔ دوم نهضت‌های آزادیبخش مزبور به‌شکلهای گوناگون درمیآمد وحتی کاربه‌پیکار مسلحانه میکشید وفعالیت‌های مردم ستمدیده را شدیدتر میکرد و در بسیاری از موارد موجب میگشت که نهضت‌های یاد شده بیک خروج واقعی‌خلق بدل شود. در این‌میان چه بسا زمام کار نهضت‌های مزبور بدست پیشه‌وران که متحدتر و متشکل‌تر از عناصردیگر بودند وخواستهای اجتماعی مشخصی داشتند میافتاد.

هرجا که خروجهای آزادیبخش بکامیابی انجامید دولت‌های خود روئی‌پدید آمد ، از همهٔ این‌جنبش‌ها مهمترخروج سربداران بود وما از پیش‌خود این دولتهای خودرو را دولت‌های نوع سربدار میخوانیم. دولت‌های سربداران در خراسان غربی (۱۳۳۷ - ۱۳۸۱ میلادی ۷۳۸ - ۷۸۳ ﻫ .) ، دولت‌های سادات مازندران (۱۳۵۰ - ۱۳۹۲ میلادی ۷۵۱ - ۷۹۵ ﻫ.) وگیلان (از سال ۱۳۷۰ میلادی ۷۷۲ ﻫ .) و دولت‌های سربداران در سمرقند که مدت کمی پائیدند (۱۳۶۶ - ۱۳۶۵ میلادی ۸ - ۷۶۷ ﻫ.) ودر کرمان (۱۳۷۳ میلادی ۷۷۵ ﻫ.) از این سنخ بوده. علی‌الظاهر دولتی که بعدها بدست پیروان محمد مشعشع درخوزستان تأسیس شد (پیرامون سال ۱۴٤٠ میلادی ۸٤٤ ﻫ. و آغاز قرن شانزدهم) نیز از این نوع بوده.

در دولتهای نوع سربداران حکومت یا در دست فئودالهای کوچک بوده ویا برسرآن بین ایشان و پیشه‌وران و بینوایان شهری و روستائیان منازعه در میگرفته وقدرت دست بدست میگشته. ودرعین‌حال حتی‌هنگامی که قدرت در کف فئودالهای کوچک بوده نیزایشان فقط بااتکا بمردم میتوانستند برپا باشند وقادر نبودند بدون

گذشتهای جدی بعامهٔ مردم (از قبیل تقلیل کلی مالیاتها ـ ساده کردن دستگاه دولت ـ برقراری ظواهرمساوات در لباس و روش زندگی رئیس و مرئوس) زمام امور را در دست داشته باشند.

در دولتهای نوع سربدار نیروی نظامی از دستجات جنگی امیران و ملکان و نوکران ایشان مرکب نبوده بلکه از خرده مالکین و روستائیان آزاد تشکیل میگشته. سازمان های دولتی کماکان سلطنتی بوده. روستائیان هیچ شکل دیگری را برای ادارهٔ امور دولت در مخیلهٔ خویش متصور نمیساختند(. . . . . .) علیه مالیکن بد طینت مبارزه میکردند ، ولی حاضر بودند «سلطان نیک خصلت» را بپذیرند. شریعت اسلامی را قطب مخالف یاسای منفور چنگیزی میدانستند و کمال مقصود میپنداشتند. ولی دربار سلطنت در دولت های نوع سربدار از زرق و برق و جلال و شکوه خویش محروم گشته بود ناگزیر کسوت فروتنی «اخوان المسلمین» را بتن راست کند و باآنان دریک صف قرار گیرد.

عامهٔ خلق درقرنهای چهاردهم و پانزدهم برای تخریب و امحای شیوهٔ فئودالی تولید و تبدیل آن به شیوهٔ تولیدی دیگر آمادگی نداشتند و بدین سبب دولتهائی از نوع سربداران فقط ممکن بود مدت کوتاهی وجود داشته باشند ـ مدتی که از چند ده سال تجاوز نمیکرده ـ و سرانجام یابدست دولتهای بزرگ نابود شدند و یا بهدولتهای فئودالی عادی و مرسوم مبدل گشتند.

معتقدات این نهضت ها

در قرن چهاردهم میلادی نهضت‌های مردم ایران وکشورهای هم مرز آن بلباس دین وبویژه مذهب شیعه و مسلک «تصوف» ملبس بوده. این پدیده کاملاً بارنگ مذهبی نهضت های مردم اروپای غربی در قرون وسطی متشابه است(. . .).

همچنانکه در اروپای غربی جنبش های اجتماعی قرون وسطی (که متوجه فئودالیزم و روبنای عقیدتی آن یعنی مذهب کاتولیک بوده) بشکل مخالفت بامذهب

رسمی در آمده باشعار « رجعت بدوران آغاز مسیحیت » وارد عرصهٔ مبارزه میشدند. در ایران نیزنهضت‌های متشابه باشعار مبارزه علیه مذهب رسمی (و همچنین علیه یاسای چنگیزخان) وله «رجعت بقوانین صدر اسلام » که در نظر عامهٔ مردم کمال مقصود بوده ـ جریان داشته. ولی دین درنهضت‌های اجتماعی تابع بوده نه متبوع. در هرصورت لفافهٔ مذهبی عقیدتی نهضت‌های مردم ایران وکشورهای هم مرز آن بهیچوجه ماهیت آن جنبش‌ها را(. . . .). تغییرنداد.

حتی و. و. بارتولد متذکر شده است که در ایران قرون وسطی مذهب تشیع بیشتر درمیان روستائیان شایع بوده ودر موارد بسیار[1] پایهٔ عقیدتی نهضت‌های مردم را تشکیل میداده. این موضوع محتاج توضیح است :

مذهب شیعه در ایران بوجود نیامد و در محیط روستائی ظاهر نگشت و در آغازکار مبین منافع روستائیان نبود. ولی جنبش‌های روستائی قرون وسطی درایران بارها زیرعلم سبز تشیع توسعه یافت ، زیراکه بعضی از افکار وعقاید شیعه باروحیهٔ مخالفت آمیز روستائیان هماهنگ بوده. نخست اینکه تقریباً در تمام دولت‌های فئودالی ایران درقرن سیزدهم و چهاردهم (میلادی) مذهب تسنن حاکم بود[2] وتشیع مورد تعقیب و ایذاء قرار میگرفت. احترام بشهیدان (علی و حسین ودیگر امامان شهید) در عقاید شیعه جای مهمی داشته و این خوشایند روستائیان ستمدیده بوده. ولی چیزی که بیش از همه برای عامهٔ مردم جذاب بوده اعتقاد بظهور مهدی بود نه با«رجعت مسیح» مشابهت دارد.

شیعیان امامیه که رایج‌ترین شعبهٔ مذهب تشیع درایران است ـ محمد منتظر امام دوازدهم راکه درسال ۸۷۰ میلادی غائب شده بود مهدی می‌خواندند.

۱ـ و. و. بارتولد. « درتاریخ نهضت‌های روستائیان در ایران » ـ در مجموعه‌ای که بافتخار ن. ای. کاریف منتشر شده ۱۹۲۳ Cn5 ـ و. و. بارتولد، « ایران(بازدید تاریخی) » تاشکند سال ۱۹۲۶ ـ ص ۳۳.

۲ـ ایلخان اولجایتوخان مذهب تشیع را پذیرفت ولی بطور خصوصی و نتوانست تشیع را مذهب رسمی دولتی اعلام کند.

شیعیان امامیه معتقد بودند که حضرت امام مهدی زنده است و پنهان گشته ولی دیر یا زود ظهور خواهد کرد و تجددی در دین پدید خواهد آورد و همچنانکه در اسلام بوده برقرار خواهد ساخت و یاسای چنگیزی ونظامات ظالمانه‌ای را که سنیان و فاتحان مغول معمول کرده‌اند باشمشیر برخواهد انداخت[۱]. بدین سبب « چشم براه مهدی بودن » در عقاید مردمی که نهضت‌های قرن سیزدهم را در ایران بپا داشتند مقام بلندی داشته است. ولی در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی این عقیده راسخ‌تر ومشهودتر گشت. درباب اینکه اعتقاد بظهور مهدی(ع)تاچه اندازه استوار بوده است داستانی که یاقوت حموی نقل میکند بسیار آموزنده است.

وی میگوید که در شهر کاشان ـ یکی از کانونهای عمدهٔ تشیع در ایران ـ در ربع اول قرن سیزدهم میلادی ـ سران شهرهرروز هنگام سپیده دم از دروازه خارج میشدند و اسب زین کرده‌ای را یدك می‌بردند تا قائم مهدی(ع) در صورت ظهور برآن سوار شود. در زمان فرمانفرمائی سربداران نیزنظیرهمین عمل در شهر سبزوار که یکی دیگر از مراکز تشیع شمرده میشده ـ معمول بوده است و بطوریکه میرخواند

۱ـ در یکی ازکتب حروفیون (که یکی‌از شعب افراطی‌شیعه است) موسوم به «محرم‌نامه» تألیف سید اسحق که در سال ۸۳۱ هجری بلهجهٔ استرآبادی نوشته شده است چنین مذکوراست « از زمان بمیداای‌بومنا انتظار قایم‌ایمه هیزند که خوین‌هی نام بحدیث مهدی بوهویند که خو صاحب سیف بو و از خوی آن حدیث که یملاالارض کسنطار و عدلا ملئت ظلماً و جوراً اعتقاد خنان انی که حو رفع ظلم که تعدی آدمیان بولصمدیگر بسیف بکره...» ترجمه : « از دیر باز تا امروز آنان (حروفیون) چشم براه قائم‌ائمه هستند که در حدیث نام دیگری نیز برای وی آمده و مهدیش خوانده‌اند. و آنها میگویند که او صاحب سیف است و درباره این حدیث آمده است : « او زمین را باراستی می‌آکند پس از آنکه زمین بابیداد وتجاوز آکنده شود ، بظهور فی‌آخرالزمان احد اولادی اسمه اسمی و خلقه خلقی‌یملاءالارض عدلا کما ملئت جورا ». آنان ایمان دارند که وی به نیروی شمشیر ظلم را که تجاوز بعضی به‌بعضی‌دیگر است ریشه کن‌خواهد نمود Textes Houroufis. Gibb Memorial Series مجلد نهم، لیدن ـ لندن سال ۱۹۰۹، ص. ۳۹ ترجمه فرانسه ص۶۳ .

در « روضةالصفا » میگوید : « هر بامداد و شب بانتظار صاحب‌الزمان (ع) اسب کشیدندی »[1]. حسام‌الدین محمد بن‌حسام کوهستانی که روستائی شاعر پیشه بود و دیرتر از عصر یاد شده میزیسته و درحدود سال ۱۴۷۰ م. (۸۷۵ ه.) بدرود زندگی گفته منظومه‌ای بنام « خورشیدنامه » در وصف علی(ع) و «امام‌عصر»(ع) تألیف کرده است[2].

یکی از قدیمترین نهضت‌هائی که معتقدات و ایمان شیعه را به‌ظهور مهدی در میان عامهٔ خلق منعکس ساخته بوده قیام سید شرف‌الدین ابراهیم قاضی القضاة فارس‌علیه حکومت مغول درسال ۶۶۳ هجری (= ۱۲۶۵ م.) بوده. وصاف شرح مختصری از قیام مزبور را در تألیف خویش نقل کرده و ماهم چند سخنی درآن باره میگوئیم. رهبران قیام از افراد قشرهای پائین اجتماع نبودند : وبا قاضی اعظم سید ـ شرف‌الدین که « از جملهٔ سادات عظام و اجلهٔ اشراف کرام »[3] بود جمعی از صحرا ـ نشینان ترك (ترکمنان) و « ارباب ثروت و خواسته » همراه بودند. ولی توانستند عامهٔ خلق(عوام‌الناس) را نیز باخود موافق سازند ـ زیرا که سید شرف‌الدین خود را مهدی خواند. سران قیام ظاهراً برنامهٔ اجتماعی معینی‌نداشتند ولی ظهور مهدی منتظر خود درنظر عوام نوید دهندهٔ استقرار عدالت در زمین و انقراض‌دولت منفور ایلخانان مغول بوده‌است. اما برخی‌از خصوصیات نهضت از قبیل‌اعتقاد به شکست‌ـ ناپذیری‌و روئین تنی‌مهدی واینکه فرشتگان دستیارمعجزات اوهستند ـ باخصوصیات قیام روستائیان و پیشه‌وران درسال ۱۲۳۸ م. (= ۶۳۶ ه.) که درواحهٔ بخارا تحت هدایت محمود تارابی‌صورت گرفت مشابهت دارد.

درعقاید نهضت‌های مردم ایران تشیع یاجریان مخالف مذهب رسمی(سنی)

۱ـ میرخواند ـ روضةالصفا ـ چاپ سنگی لکنهو سال ۱۳۰۰ ه. ص۱۰۷۷ ـ و مجمل‌ـ فصیحی نسخه خطی بایگانی‌فرهنگستان علوم شمارهٔ B709 برگ 3746 .

۲ـ تذکرهٔ دولتشاه ـ چاپ ادواربراون ص ۴۳۸ .

۳ـ وصاف ص ۱۹۱ .

با « میستیسیزم » ـ عرفان و تصوف ـ اسلامی تلفیق شده بوده. ما در نظر نداریم در بارهٔ پیدایش و رشد تصوف در ایران در دوران مورد مطالعه بحث کنیم. تنها بذکر چند نکتهٔ کلی که برای درک اهمیت تصوف در تاریخ نهضت‌های آزادیبخش و ملی ایران ضرورت دارد اکتفا میکنیم.

هنوز مصنفات تاریخی ویژه (. . . .) شوروی که عقاید و افکار متصوفه را تجزیه و تحلیل کرده باشد و منشاء اجتماعی و اهمیت تاریخی طریقه‌های آنرا روشن سازد وجود ندارد[۱]. خاورشناسان مغرب‌زمین توجه بسیار به تصوف داشته‌اند ولی صرفاً بمطالعه عقاید عرفانی وباطنی (میستیک) و وحدت وجودی آن و اصطلاحات و طرائق و مسائل مربوط به « ریشه‌های » صوفیگری اکتفا کرده‌اند و بدون اینکه رابطهٔ آن « ریشه‌ها » را بامناسبات اجتماعی موجود در کشورهای خاور نزدیک و میانه در نظر گیرند مورد بررسی قرار داده‌اند.

اماراجع به محققان روسی پیش از انقلاب (آ. ا. کریمسکی، و. آ. ژوکوسکی) و شرقشناسان غربی. . . بااینکه در پژوهش تصوف توجه مبذول داشتند ولی توجه ایشان بیشتر به مطالعهٔ معتقدات و اصطلاحات و شعب و طرائق و مسئله ریشه تاریخی آن معطوف بوده. و منابع معتقدات تصوف بدون در نظرگرفتن مرابطهٔ آن باتضادها و نهضت‌های اجتماعی کشورهای خاور نزدیک و خاور میانه بررسی می‌شده. و ضمناً محققان غربی و روسی دوران متقدم‌تر ـ قبل از انقلاب ـ گرایشی داشتند که تصوف را پدیده‌ای غیراسلامی قلمداد کنند و پیدایش آنرا درنتیجهٔ تأثیر عقاید فلسفی و دینی غیراسلامی بدانند. ظهور تصوف را یا از ریاضت منشی وعرفان مسیحیت (واز طریق عرفان به حکمت نوافلاطونی) مربوط میکردند (د. ب. ماکدونالد، مارگارت اسمیت، م. آسین پالاسیوس) ویا از ایران منبث میدانستند (به زرتشتیگری و مانویت منسوب می‌ساختند) و « واکنش آریائی » علیه اسلام و اعراب محسوب

---

۱ ـ یک سلسله مقالات و رسالات ا. ا. برتلس در بارهٔ بعضی از شاعران صوفیه، وجود دارد.

میداشتند (ر. دوزی ، و تا حدی کارّا ـ د ـ ُو) و یا از منابع هندی ـ و دانتا ، یا دین بودائی متاثرش می‌شمردند (ریخارد هارتمان ، ماکس هورتن) و یا از دو منبع مختلف ـ یکی مربوط به دوران متقدم یعنی ریاضت منشی مسیحی و دیگر مربوط بدوران بعد هندی ـ تفکری (آ. فون کرمر ؛ ای. گولدتسیر ؛ آ. ا. کریمسکی) می‌پنداشتند. محققان بزرگ و متأخرتر غربی (مانند رینولد نیکولسون و لوئی ماسینیون) بیشتر متمایلند که دوران متقدم تصوف را یک پدیدهٔ اصیل بومی محسوب دارند که برزمینهٔ اسلامی پدید آمده بوده. برروی هم همهٔ محققان غرب کمتر بتاریخ تصوف پس از قرن چهاردهم هجری توجه و علاقه نشان داده‌اند[1].

مسالک عرفانی و باطنی (می‌ستیک) غیراسلامی که باتصوف خویشی داشتند بهیچ وجه موجب پیدایش آن نگشتند ، ولی بعدها در رشد و تکامل آن تأثیرداشتند. تصوف که درقرن اول هجری پدید آمد بعدها تحت تأثیر نحلهٔ نوافلاطونی (نئوپلاتونیزم) قرارگرفت. افکار نوافلاطونی مزبور نخست از طرف عرفا و باطنیون شرقی عیسوی (سریانی) دستکاری شده بود (نوشته‌های شبه دیونی سیا آرئو ـ پاگیت و دیگران) . ولی تصوف مدتی بعد بلاواسطه از عقاید نوافلاطونی متأثر گشت. قسمتی

۱ـ رجوع شود :

R. A. Nicholson: The mystics of Islam; Studies in Islamic mysticism; The Idea of Personality in Sufism. cambridge 1923; L. Massignon. La passion d'al-Halladj ; Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane, Paris, 1922 (چاپ جدید آن : پاریس ۱۹۵٤) . Recueil de téxtes inédits Concernant l'histoire de la mystique en pays d'Islam, Paris 1929;

به مقالات ماسینیون تحت عنوان « طریقه » و «تصوف » در دائرةالمعارف اسلامی نیزرجوع شود ـ مجلد ٤ ص۷۰۵-۷۰۰ و ۷۱۹-۷۱۵ (فهرست کتب مربوطه نیز در آنجا نقل شده) به کتاب آرتور آربری :

(A. J. Arberry. an introduclion to The history of Sufism); abu Bakr Sirajad-din. The origins of sufism

ص ٦٤-۵۳ نیز رجوع شود.

از رسالات نه‌گانهٔ (انئاد) فلوطین در قرن سوم هجری بزبان عربی ترجمه شد. باین طریق اعتقاد به‌تراوش عالم صورت و هیولی از یگانه (خداوند) در تصوف پدید آمد و رشد کرد.

بعد در قرن چهارم هجری تعلیمات مزبور براثر نفوذ آثار افلاطون که بعربی ترجمه شده بود پیچیده‌تر شد. در تصوف تمایلی به‌عقیدهٔ وحدت وجود نیز مشهود افتاد (بایزید بسطامی در قرن نهم م. و منصور حلاج در قرن دهم ویحیی سهروردی المقتول در قرن دوازدهم و غیره). افکار وحدت وجودی صوفیان بطور کامل در نوشته های محیی‌الدین العربی «۱۲٤۰ - ۱۱٦٤ میلادی ، ٦۳۸ - ٥٦۰ ه.) و بخصوص در کتاب «فتوحات‌المکیه » وی منعکس است. عقاید وی در این جمله بیان شده‌است : « وجودالمخلوقات عین‌وجودالخالق »[1]. بعد از وی نیز بسیاری از صوفیان عقیده بوحدت وجود را تنها مفهوم ممکن عقیده اسلام بوحدت خداوند دانستند. در زمینهٔ عقاید وافکار تصوف بعد از ابن العربی وجلال‌الدین رومی (۱۲۷۳-۱۲۰۷ م.) و عبدالرزاق کاشانی (وفات در سال ۱۳۲۹ م.) چیز تازه‌ای بوجود نیاورد وبسوی انحطاط رفت. تصوف برخلاف آنچه تااندازه‌ای در افواه شایع است ـ گرایشی باینکه بصورت مذهبی مستقل درآید نداشت و در آغوش اسلام بشکل طریقت عرفانی و باطنی (می‌ستیک) آن میزیست. شیعیان مدتی درباره تصوف نظر منفی داشتند.

ولی دردورانی که مورد مطالعه ما میباشد بعضی از طرایق تصوف بامسالک شیعیان و بویژه باشعب افراطی تشیع نزدیک شدند و بسیاری از طرایق درویشان برنگ تشیع درآمدند. (صفویه ، حیدریه ، نعمةاللهیه وغیره).

چنانکه میدانیم تصوف پس از قرن چهارم هجری مسلکی کاملاً یکدست و واحد نبوده و جریانهای گوناگون تصوف و عرفان اسلامی ـ چه آنهائی که تابع مذهب رسمی بودند و چه آنهائی که مخالف آن بودند ـ باآن پیوستگی داشتند و

---

۱ ـ ل. ماسینیون محقق فرانسوی که در باره تصوف تحقیق کرده اصول ابن‌العربی را « مونیزم اگزیستانسیل» مینامد و این خود ترجمه اصطلاح عربی «وحدةالوجود » است.

وجه مشترک عقاید ایشان این بود که هرفردی میتواند ازطریق تزکیهٔ نفس ورهائی از هوسهای جسمانی و ترک علائق دنیوی و پرهیزگاری و سیر و سلوک بلاواسطه به حقیقت تام و اصل گردد وشخصاً باخداوند تماس یابد و درمرحلهٔ عالی «حقیقت» راه (« طریق ») تصوف حتی کاملاً بخداوند بپیوندد و متصل گردد.

شرط لازم این پیوستگی این بود که شخص باختیار از دنیا و «من» خویش دست بکشد و خود را «فنا» سازد و خویش را در ذات حق مستحیل کند[1].

خراسان از قدیم یکی ازکانونهای اصلی شیوع تصوف بود. مصنفینی از قبیل ابوالقاسم قشیری، جلابی هجویری ، عبدالله انصاری (هرسه در قرن یازدهم میلادی میزیسته‌اند) که افکار و عقاید متصوفه را بشکل مدون و مرتب بیان کرده‌اند از خراسان برخاسته‌اند. در اینجا خانقاههای مشهور شیخ ابوالحسن خرقانی و ابوسعید فضل‌الله مهنه‌ای درقرن یازدهم میلادی تأسیس شد. نفوذ تصوف درخراسان وسراسر ایران درفاصلهٔ بین قرن یازدهم وچهاردهم استوار گشت. ویرانی وحشت‌انگیز کشور

۱ـ بعضی از محققان روسی وکشورهای دیگر (آ. ا. کریمسکی و غیره) کوشیده‌اند تا عقیدهٔ صوفیان را به « فنا » باعقیدهٔ بودائیان در بارهٔ « نیروانا » نزدیک کنند. ولی این مشابهت سطحی است و در واقع «فنا» هیچ وجه مشترکی با «نیروانا» ـ ی بودائیان ندارد زیرا دین بودا از عقیده بخداوند خالق و تراوش دنیا و ما فیها از او بیخبر است و حقیقت وجود روح و شخصیت را نمیشناسد. اصول تصوف در بارهٔ تراوش عالم از خداوند وبرعکس پیوستن شخصیت باو ، در دین بودا وجود ندارد و تصوف نیز از تجدید حیات و تناسخ که اساس معتقدات بودائیان دربارهٔ نیروانا ـ که خودنجات از سلسلهٔ تجدید حیات‌هاست ـ بیگانه میباشد. برای آشنائی بااصول «فنا» ی تصوف رجوع شود به «کشف‌المحجوب» ابوالحسن هجویری ـ چاپ لنینگراد سال ۱۹۲۶. فصل « در درویشی » و فصل « سخن درفنا و بقا ».

نیروانا ـ در زبان سانسکریت بمعنای خاموش شدن است و در مذهب بودائی بکلی از خود بیخود گردیدن واز دست دادن هوش و حواس و روان در عالم جذبهٔ الهی است. [تاریخ ادبی ایران ـ تألیف براون. مجلد اول ، ترجمهٔ علی‌پاشا صالح (ص٦٤٦)].

« مترجم »

بعد از هجوم سلجوقیان و اقوام غز و مغول و فشار و سنگینی ظلم و بیداد فاتحان صحرانشین سبب شد که نظر بدبینانهٔ تصوف بزندگی و تبلیغ چشم پوشی از علائق دنیوی و اختیار فقر و غیره رایج شود. نفوذ تصوف در شعر فارسی در فاصلهٔ میان قرون دوازدهم و پانزدهم میلادی معلوم تر از آنست که محتاج تذکر باشد.

آکادمیسین آ. ا. کریمسکی چنین میگوید: « ویژگی بارز تاریخ تصوف این است که تمام طرائق عمدهٔ صوفیگری درست در بحبوحهٔ خونریزیهائی پدید آمد که خاص جنگهای داخلی دوران انقراض امپراطوری سلجوقیان و عهد پریشانی و درماندگی مردم در زیر سلطهٔ مغولان بود »[۱]. ولی در عین حال این طرائق تصوف روز بروز بسوی انحطاط و فساد رفتند و بصورت معجزه‌نمائی های عامیانه درآمدند و به پرستش عدهٔ کثیری «اقطاب» و شیوخ زنده و مرده که به «درک حق» نایل آمده بودند پرداختند و بزیارت مراقد و آثار ایشان سرگرم شدند. شعبه های درویشی و تصوف و خانقاهها مرکز پرستش شیوخ و اوهام و خرافات گوناگون گشت. عقاید عرفانی تصوف کمتر از هرچیز مورد توجه و علاقهٔ تودهٔ مؤمنین بود. آنان از شیخان معجزه میخواستند و مایل بودند که شیوخ صوفیه در امور زندگی یاریشان کنند. کار پرستش شیوخ صوفیه بالا گرفت و این خود باعث شد که خانقاههای درویشان ثروت فراوان بهم بزنند و مؤمنان فئودال- امیران و ملوك و شهریها - پول و کالا و جواهر و غلات و اراضی وقف برخانقاهها کنند. خانها و سلاطین نیز موقوفاتی بآنها اختصاص دهند و فرمانهای معافیت از خراج بنام آنها صادر کنند. محیط اجتماعی قرنهای سیزدهم وچهاردهم میلادی، که طریقت های گوناگون تصوف ازآن محیط پیروان ومریدانی بدست آوردند، بسیار متشتت و ناجور بود. ضمناً ممکن بود که طریقت معینی در زمانهای مختلف و کشورهای گوناگون آثار و نقش های متفاوتی داشته باشد. اگر بگوئیم که تمام طرائق تصوف درایران آنزمان روحیهٔ تمام مردم

۱- آ. ا. کریمسکی. تاریخ ایران و ادبیات آن و حکمت متصوفه - بخش دوم. چاپ سوم سنگی صفحهٔ ۸۱-۸۰، سال ۱۹۱۲.

را منعکس مینموده‌اند دوره‌های تاریخی را که اکنون جلوه میدهیم وتحریف کرده‌ایم. برعکس اکثر طرائق یاد شده با تبلیغ ترک علایق دنیوی و چشم پوشی از دار فانی و این ویرانسرای تباهی و امتناع از هر کوشش و فعالیت اجتماعی- قدرت قشرهای بالای ملوك‌الطوایف را استوار ساختند.

طرایق مزبور تعلیمات تصوف را در بارهٔ تزکیهٔ نفس و امساك در استفاده از لذایذ دنیوی به‌تبلیغ عدم مقاومت در برابر زور و شکیبائی و فرمانبرداری عامهٔ خلق در برابربیگانه مبدل ساختند. بی‌سبب نبود که عده‌ای از سران فئودال حامی‌جدی طرائق درویشی یاد شده گشتند. بااینحال روحیهٔ مخالفت‌آمیز عامهٔ مردم و صدای اعتراض ایشان علیه یوغ تحمل ناکردنی دولت ایلخانان- در تعلیمات بعضی (نه همه) از شعب تصوف منعکس شد. برخی از مجامع اخوان‌الصفا باصنوف پیشه‌وران مربوط بودند. حتی سازمان اینان مانند جرگه‌های اخوان‌الصفا بوده. درویشانی که عضو این جرگه‌ها بودند مانند ارواحیون Spiritualistes فرانسیس کن قرن سیزدهم، که مورد زجر وتعقیب و شکنجهٔ پاپهای رم واقع میشدند، فقر را بهترین راه «نجات روح» میدانستند و ثروت را چون مانع مسلم «نجات» محکوم میکردند[۱].

در نظر درویشان مزبور پرستش فقر اختیاری در درجهٔ اول اهمیت قرار داشت و «میستیك» (باطینت) و عرفان در درجهٔ دوم. داستان «گرویدن» فریدالدین عطار (شاعر قرن ۲، و آغاز قرن ۳، میلادی) که بیشتر بافسانه میماند روحیهٔ متصوفینی را که بابینوایان شهری مربوط بوده‌اند نیك نشان میدهد و بسیار جالب است. دولتشاه در این باره چنین میگوید:

۱- مثلا شیخ عبدالوهاب شعرانی معتقد بود که صوفی باید حتماً بکار شرافتمندانه‌ای بپردازد و میگفت که اشتغال بپیشه‌وری بهتر از دانش است. به‌اثر آ. ا. اشمیدت در بارهٔ «عبدالوهاب شعرانی» ۱۹۱٤ Cn5 صفحه ۲۷۳ رجوع شود. نخستین اثری که در عهد شوروی در بارهٔ انعکاس نهضت‌های اجتماعی در عقاید و افکار تصوف منتشر شده مقاله‌ایست که ب. ن. زاخودر تحت عنوان «خراسان و تأسیس دولت سلجوقی» در مجلهٔ «مسائل تاریخ» سال ۱۹٤٥ شمارهٔ ٦ - ٥ ص ۱۳٥-۱۳۳ منتشر کرده است.

«.... اما سبب توبهٔ شیخ آن بوده که پدر او در شهر شادیاخ عطاری عظیم باقدرورونق بوده و بعد از وفات پدر اوبهمان طریق بعطاری مشغول بودی و دوکانی آراسته داشتی چنانکه مردم را از تماشای آن چشم منور و دماغ معطر شدی. شیخ روزی خواجه وش برسر دوکان نشسته بود و پیش او غلامان چالاك کمر بسته ناگاه دیوانهٔ بلکه در طریقت فرزانهٔ بدر دوکان رسید و تیزتیز در دوکان او نگاهی کرد بلکه آب در چشم گردانیده آهی کرد ، شیخ درویش را گفت چه خیره مینگری مصلحت آنست که زود درگذری ، دیوانه گفت ای خواجه من سبکبارم و بجز خرقه هیچ ندارم... من زود ازین بازار میتوانم گذشت تو تدبیر اثقال و احمال خود کن و از روی بصیرت فکری بحال خود کن. گفت چگونه میگذری ، گفت اینچنین وخرقه از برکنده زیر سر نهاده جان بحق تسلیم کرد ، شیخ از سخن مجذوب پُردرد گشت و دل او از خشکی بوی مشك گرفت دنیا بردل اوهمچون مراج کافور سرد شد و دوکان را بتاراج داد و از بازار دنیا بیزار شد بازاری بود با زاری شد ، در بند سودا بود سودا در بندش کرد ، نه که این سودا موجب اطلاقست و مخرب بارنامه و طمطراق ، القصه ترك دنیا و دنیاوی گرفته... و بمجاهدت و معاملت مشغول شد... الخ»[1].

غزالی در تألیف اصلی خویش بنام «احیاء العلوم الدین» فقر داوطلبانه واجباری (الفقر) را ششمین مرحلهٔ «طریق» عرفان میداند. در این مرحله صوفی باید به محقرترین مسکن و یک دست لباس خشن و ، از غذاها ، به قرصی نان جوین و ساده‌ترین قاتق‌ها در روز اکتفا کند. در مرحلهٔ بعدی که «الزهد» یا دوری از دنیا نامیده میشود وظیفهٔ صوفی - بعقیدهٔ غزالی - این است که هیچ مسکن و خانه‌ای

---

۱ - تذکرهٔ دولتشاه - چاپ سابق‌الذکر - در شرح احوال فریدالدین عطار ص۱۸۸-۱۸۷.

نداشته باشد و بسیر و سلوك پردازد و در مساجد بیتوته کند و روزانه بیک رطل نان سبوس بسازد. صوفی فقط در صورتی حق دارد سئوال کند که مقدار فوق باو نرسیده باشد و تنها برای کفاف یکروز میتواند به سائلی متوسل‌شود نه بیشتر. ضمناً غزالی‌صوفی را از قبول عطیه‌ای که دهندهٔ آن را از راه حلال کسب نکرده باشد سخت منع میکند و از حرام‌خوری برحذر میدارد. بگفتهٔ غزالی‌صوفی‌باید حس تحقیر و تخفیف جیفهٔ دنیائی را در نهاد خویش‌بپروراند.

در «اسرارالتوحید فی‌مقامات شیخنا ابوسعید» مهنه‌ای نیز داستان گیرائی در بارهٔ یکی از مریدان سودجوی شیخ بدین شرح منقول است:

«درویشی بوذ در نیشابور و او را میلی‌عظیم بدنیا بوذ وپیوسته چیزی جمع میکردی و برجمع اذخار حرصی عظیم داشت یک شب دزد در شذ و هرچه داشت جمله ببرد مگر مرقع که آن درویش پوشیذه داشت و نقدی که داشت در آنجا بوذ بماند دیگر روز برخاست عظیم رنجور و با کس نگفت و بمجلس شیخ آمد شیخ درمیان سخن روی بدان درویش کرد و گفت:

بیت:

آری جانا دوش بیامت بوذم

گفتی دزد است دزد نبذ من بوذم

آن درویش فریاد درگرفت و آن نقد که مانده بوذ پیش شیخ بنهاذ شیخ گفت چنین باید، درویشی‌شما را بهیچ ندهند»[1].

بدین‌قرار معلوم شد که دزد آلت بی‌ارادهٔ شیخ بوده است و شیخ خواسته‌بوده شاگرد گمراه خویش را از ثروت که «کشندهٔ جان است» نجات دهد.

برخی‌از صوفیان در خلال مواعظ خویش‌زندگی‌تجملی و نادرست «بزرگان این جهان» وکسانی راکه «مال حرام» میخوردند یعنی باظلم و بهره‌کشی از

۱- اسرارالتوحیدفی‌مقامات‌الشیخ ابوسعید. چاپ و. آ. ژوکوفسکی‌صفحهٔ ۱۳۵-۱۳۶.

«بندگان خدا » امرار معاش میکردند تقبیح مینمودند[۲] .

دولتشاه در شرح احوال سید نورالدین نعمت‌الله (۱۳۳۰ - ۱۴۳۱ میلادی ۷۳۱-۸۳۵ ه.) مؤسس طریقت نعمت‌اللهی میگوید که وی هرگز« طعام حرامی» که باظلم و زورکسب شده باشد تناول نکرد .

وی سخنان شیخ را که گویا بسلطان شاهرخ گفته بوده‌است چنین نقل میکند :

گر شود خون جمله عالم مال مال

کی خورد مرد خدا الا حلال[۱]

سعدی شیرازی درگلستان [۳] میگوید که روزی « یکی بصورت درویشان نه‌برصفت ایشان دیدم که دفتر شکایت بازکرده و ذم‌توانگران آغاز نموده » .

و توانگران و اقویای جهان را متهم کرده که آمادهٔ اقدام بامر خیر نیستند و نجات نخواهند یافت و :

«توانگر را پای ارادت شکسته . . . و قدمی‌بهرخدا ننهند . . .» .

عدهٔ اینگونه درویشان در آن عهد اندك نبود[٤] .

۱- شیخ عبدالوهاب شعرانی نیز معتقد بود که صوفی بهیچوجه نباید غذا یا چیزی را که کوچکترین شکی درکسب آن از طریق عدل و شرافت وجود داشته - قبول کند. به‌اثر آ. ا. اشمیدت تحت عنوان « عبدالرحمن شعرانی» ص۱۷۰-۱۷۲ رجوع‌شود (در این اثر داستانی آمده است که وی از قبول هدیهٔ مردی که نوهٔ عملداری بوده امتناع کرد) .

۲- تذکرهٔ دولتشاه ص ۳۳۵ . داستانی باین مضمون در بارهٔ « تاریخ زندگی شیخ ابوسعید مهنوی » نیزآمده است . به‌اسرارالتوحید چاپ سابق‌الذکر ص ۷۲-۷٤ رجوع کنید .

۳ - گلستان سعدی . باب هفتم ، حکایت بیستم . جدال سعدی در بیان توانگری و درویشی .

٤- عبدالرحمن جامی در « نفحات‌الانس » (چاپ کلکته سال۱۸۵۹ - ص۱۵) در بارهٔ قلندران گوید :

« اما طایفهٔ که در این زمان بنام قلندری موسوم‌اند ربقهٔ اسلام گردن برداشته‌اند و از این اوصاف که شمرده‌اند خالی‌اند » .

دشمنی بعضی از طرائق متصوفه و درویشان بادستگاه ملوك الطوایفی وبویژه بادیوانیان بلند پایه شایان توجه است. مثالی که دولتشاه در ذکر احوال مولانا حسن سلیمی شاعرصوفی ایران در نیمهٔ اول قرن پانزدهم میلادی آورده است جالب توجه میباشد. وی در عهد جوانی در سبزوار عامل (افراد دیوان خراج) بوده ودرآن ایام خاطرهٔ دوران سربداران درآن شهر هنوز زنده بود.

دولتشاه درбارهٔ وی چنین میگوید :

«گویند اصل او از تون است و در شهرسبزوار متوطن بوده و در ابتدای حال عملداری کردی ، روزی براتی بربیوه زنی بنوشت وآن عجوزه فریادکنان رو بدو کرد وگفت ای مرد این برات ناموجه تو بحکم که برمن نوشتهٔ ، سلیمی گفت بحکم سید فخرالدین که وزیرملکست ، پیره زن گفت ای ظالم اگر روز عرض اکبر من دامنت گیرم و تو گوئی که من بحکم سید فخرالدین برتو ظلم کردهام آیا حق تعالی درآن روز این سخن را از تو قبول کند یا نی ، دردی در نهاد سلیمی از سخن عجوزه پیدا شد و فریاد میزد که نی ، والله نی بالله. و همان ساعت دوات و قلم بزیر سنگ کرده بشکست و سوگند یاد کرد که در مدت عمر دگر گرد حرام‌خواری وعملداری نگردم و بعهد خود وفا کرد وحق سبحانه وتعالی که مقلب القلوب است ان شاءالله که دلهای سخت عملداران خونخوار نابکار این روزگار که شیوهٔ ایشان طمع بمال مسلمانان است وکیش ایشان دروغ و بهتان ازین کردار بد بگرداند و راستی و شفقت بدیشان ارزانی دارد... و بعد از آن مولانا سلیمی براه حق درآمد و در لباس صلحا و فقرا سیاحت کردی وبزیارت حج اسلام وعتبه بوسی مراقد ائمه علیهم السلام مشرف شد[1] تا گناهانش آمرزیده شود».

از اینقرار بااینکه عقاید و افکار صوفیه که کمال مقصود را در دست شستن

۱- تذکرهٔ دولتشاه ص۴۲۷.

ازکوششهای زندگی و«فنا» میشمرد ـ جنبهٔ مخالفت باترقی دارد ـ در بعضی طرائق تصوف نارضایتی و مخالفت مردم علیه سیادت فئودالها منعکس شده است. گاهی این اعتراضات صورت بی آزاری داشت. گاه هم اعتراض عملی مردم علیه مظالم ملوک ـ الطوایف بشکل مواعظ صوفیان در میآمد.

بدیهی است که در این مورد افکار اصلی « میستیک » (باطنی) و عرفانی تصوف در درجهٔ دوم اهمیت قرار میگرفت و کاملاً تحت الشعاع تبلیغات و مواعظ اجتماعی ـ که در لفافهٔ عبارات وجملات صوفیان در آمده بوده ـ واقع میشد. صوفیان در طی چند قرن اصطلاحات فراوان در کتب و ادبیات خویش فراهم آورده مدون ـ ساخته بودند و این خود بدیگران اجازه میداد که بزبان مواعظ تصوف و بیاری اشارات و رموز و تمثیلات و استعاران ایشان مضامین دیگری که بالکل از مطالب عرفانی عاری بود بیان کنند. گاه نیز اصطلاحات مخصوص صوفیان و شکل و قالبی که ایشان برای بیان افکارخویش بکار میبردند پردهٔ استتار و روپوشی برای مخالفت بامذهب رسمی و سیاست جاری ویا بیان نظرهای مادیون و کفر والحاد ویا خرده ـ گیری بسازمان موجود بود.

نورالدین عبدالرحمن جامی شاعرمعروف صوفی (قرن پانزدهم میلادی) میگوید که در ردیف صوفیان[1] حقیقی و پیروان عقاید باطنی و زندگی فقر و عبادت وریاضت دسته های گوناگون دیگری وجود داشت که شکل ادبی و تمثیل ها و اصطلاحات صوفیگری را بعاریت گرفته بودند ولی افکار واقعی و روش زندگی آنان هیچ وجه مشترکی باتصوف نداشته وحتی مخالف آن بوده اند. این نکته کاملاً باحقایق تاریخی مطابقت دارد. برخی از نویسندگان از شکل ظاهر و قالب تصوف برای بیان افکار

۱ـ « نفحات الانس » جامی ـ متن فارسی چاپ کلکته سال ۱۸۵۹. ص۱۷ـ۱۳ جامی این صوفیان دروغین را « متشبه مبطل » میخواند. وی ضمناً میگوید که در میان صوفیان دروغین زندیقانی نیز بوده اند : « اما متشبه مبطل بملامتیه طایفه باشند هم از زنادقه » (« زندیقان » واژه ایست که عادة به مزدکیان و مانویان اطلاق میشده است).

غیر روحانی و این جهانی که بالکل عاری از جنبهٔ باطنی و حتی گاهی فرسنگها از مبادی اسلام دور بوده است بمنزلهٔ استتار گونه‌ای استفاده میکردند تا از تعقیب و آزار روحانیون و مأموران دولت‌های فئودال در امان باشند. بسیاری از شاعران و پیروان مسالک مخالف و مبلغان فکرهای بشر دوستانه و عقاید اجتماعی که دشمن سازمان موجود بودند وگاهی نیز مؤلفانی که طریق الحاد می‌پیمودند باین وسیله متوسل میگشتند.

رشیدالدین فضل‌الله مورخ مشهور ضمن صحبت از خروجی که بانام شاهزاده «الافرانک» (سال ۳۰۳ ۱ میلادی ۷۰۸ ه.) بستگی داشت - میگوید که رهبران فکری آن نهضت بظاهر خود را از شیوخ درویشان نموده عملاً طرز فکر مزدک را تبلیغ میکردند[۱]. حمدالله مستوفی قزوینی در تألیف جغرافیائی خویش از مجامعی سخن میگوید که پیر و مزدک و بظاهر مدعی مسلمانی بودند و در ناحیهٔ رودبار عراق عجم میزیستند:

« و مردم آنجا مذهب بواطنه داشته‌اند و جمعی را که مراغیان خوانند بمزدکی نسبت کنند اما اهل رودبار تمامت خود را مسلمان شمارند »[۲].

(. . .) فقط قلت مدارک منابع یاد شده و اینکه افکار اجتماعی صوفیان و شعب افراطی تشیع بقدر کفاف مورد مطالعه قرار نگرفته است ما را ناگزیر میسازد به حدس و فرض اکتفا کرده از نتیجه گیریهای قطعی‌تر خودداری کنیم[۳].

۱- جامع‌التواریخ- نسخهٔ خطی استانبول (کپیهٔ عکسی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی) برگ ۵۸۲.

۲- نزهت‌القلوب چاپ اروپا، متن فارسی ص ۶۱.

۳ - در کتاب « محرم نامه » پیش گفته تصریح شده است که قانون اصلی « استقرار برابری » میان مردم و رفع ظلم و تجاوز اقویا به‌ضعفا میباشد (ترجمهٔ فرانسه ص ۵۹).

منابع و مآخذ تاریخ نهضت سربداران

بهرحال خروج سربداران خراسان از لحاظ اهمیت تاریخی در درجهٔ اول قرار دارد. کتاب « تاریخ سربداران » که مؤلف آن معلوم نیست و در قرن چهاردهم میلادی نوشته شده نخستین منبعی است که سرگذشت سربداران خراسان را نقل کرده[1]. این کتاب بما نرسیده است و بطوریکه ازسخنان دولتشاه برمیآید در پایان قرن پانزدهم میلادی « از حوزهٔ ضبط مورخان بیرون رفته » بوده و مفقود شمرده میشده است[2]. ولی حافظ ابرو مورخ آغاز قرن پانزدهم درکتاب « زبدةالتواریخ » خویش بحد افراط از آن استفاده کرده مندرجات آنرا پایهٔ نوشته های خود قرار داده است. بااینحال دربعضی‌جاها ازاین‌طریق عدول کرده ترجیح میدهد برخی جزئیات را ازقول گواهان دیگرکه نام نمی‌برد نقل کند[3]. در « مطلع‌السعدین» عبدالرزاق سمرقندی - فصل سربداران - تقریباً نوشته های حافظ ابروکلمه به کلمه نقل شده است. بدین‌سبب کافی است تنها به گفته‌های مورخ اخیرالذکر اشاره کنیم[4].

میرخواند که درسال ۸۰٤ (١٤٨٠) میلادی(٨٠٤ هـ) یعنی‌چند سال پس‌از دولتشاه درگذشت و(باقرار خود میرخواند) درنیمه اول عمرخویش یعنی‌سالهای بین ٨٥٤

۱- میرخواند و سایرین فقط از « صاحب تاریخ سربداران » یاد میکنند.

۲- دولتشاه - چاپ یاد شده. ص۲۷۷.

۳- این‌نکته از مقایسه مطالب « زبدةالتواریخ » باگفته‌های میرخواند و خواندمیر که میکوشند از شرح « تاریخ سربداران » عدول نکنند روشن میشود.

٤- ما ازنسخه خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ازبکستان در تاشکند بشمارهٔ ٤٠٧٨ که تحت عنوان « تاریخ حافظ ابرو » ثبت است و بخشی از « زبدةالتواریخ » میباشد استفاده کرده‌ایم. در این نسخه تاریخ سربداران تا مرگ اباخان طوغای تیمورخان در هفت فصل (ذکر - از برگ a ٤٧٣ تا b ٤٨٠) - شرح داده شده است فصل‌آخرکه حاوی پایان داستان سربداران میباشد دراین‌نسخه نیست در اثر جغرافیائی‌حافظ ابرو (تاشکند - نسخه خطی‌شماره ٥٣٦١ برگهای b ٢٩٥ وb٢٩٦) فقط شرح مختصری در « ذکرخروج سربداران » آمده است.

و ٨٦٥ هـ. بمطالعه آثار تاریخی سرگرم بوده ـ « تاریخ سربداران » را دیده و از آن استفاده نموده[1].

میرخواند نوشته‌های « تاریخ سربداران »[2] را آورده و بطور ضمنی روایات دیگری را که در باره بعضی از وقایع در دست داشته است ذکر میکند و بنام عبدالرزاق سمرقندی (یا بدیگرسخن بحافظ ابرو)[3] یاسربسته و مبهم ببرخی «مورخان» اشاره میکند[4].

معین‌الدوله محمد اسفزاری در کتابی که در بارهٔ جغرافیا و تاریخ ولایت هرات نوشته است خلاصه داستان حافظ ابرو را نقل میکند[5]. خواندمیر نواده و دنبال کنندهٔ کار میرخواند مورخ نیمه اول‌قرن شانزدهم- برروی‌هم داستان میرخواند را باتغییرات جزئی‌نقل‌میکند[6].

تمام منابع یاد شده بطورکلی روایت واحدی را که بسرچشمهٔ مذکور یعنی « تاریخ سربداران » مربوط میشود نقل‌میکنند که بلاواسطهٔ ویا از دست دوم مأخوذ داشته و مورد استفاده قرار داده‌اند.

منابع یاد شده در بارهٔ اقدامات نمایندگان جناح میانه رو سربداران یعنی نئودالهای کوچک شهرستانی و بویژه دو تن از ایشان ـ وجیه‌الدین‌مسعود و یحیی-

---

۱- میرخواند ـ « روضة‌الصفا » ـ چاپ سنگی لکنهو بسال ۱۳۰۰ هجری ـ جلد پنجم ـ ص ۱۰۸۰. چاپ سنگی طهران سال ۱۲۷۰-۱۲۷٤ هجری بمراتب بهتر است ولی صفحات آن شماره‌گذاری نشده اشاره بآن دشوار است.

۲- میرخواند ـ چاپ یاد شده. صفحات ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۳ و الخ.

۳- در همان اثر صفحات ۱۰۸۰ و ۱۰۸۷.

٤- در باره سربداران به‌میرخواند ـ چاپ یاد شده صفحات ۱۰۸۰، ۱۰۸۸، ۱۱۳۱، ۱۲٤۲ مراجعه شود.

٥- « روضات‌الجنات فی‌اوصاف مدینة الهرات » نسخه خطی بایگانی‌فرهنگستان علوم ج. ش. س. ازبکستان در تاشکند شماره ۷۸۸ ـ برگهای ۱٦٦ ـ ۱٦۳.

٦- خواندمیر ـ حبیب‌السیر چاپ درن ۱٦۰-۱٦۳.

کرابی- حسن نظر ابراز میدارند[1] و درعین حال بنمایندگان جناح افراطی و تند روی آن نهضت که مبین منافع پیشه‌وران و بطن غالب روستائیان فقیر بوده‌اند نظر منفی دارند.

حسن نظر مورخان ایرانی دربارهٔ اقدامات نمایندگان جناح میانه‌رو سربداران را میتوان نتیجه کامیابی‌های نظامی آنان در مبارزه علیه ایلخان مغول طوغای تیمورخان واعیان صحرانشین مغول وترک شمرد. این مورخان ایرانی بمکتب تاریخ- نویسی هرات، که در دربار سلطان شاهرخ تیموری تأسیس گشته بوده، تعلق داشتند (١٤٠٥-١٤٧٧ میلادی ٨٠٨-٨٨٢ ه.) وجریان وقایع را از نظرگاه منافع امیران فئودال در نوشته های خویش منعکس میکردند.

شاهرخ میکوشید تا روش سیاسی غازان‌خان را احیاء و بهاعیان امکان یافته ایرانی تکیه کند و دایرهٔ نفوذ اعیان چادرنشین ترک و مغول را محدود سازد.

این روش سیاسی مکتب مزبور باعث شد که تاریخ نویسان- بارعایت منتهای احتیاط- بهوجیه‌الدین مسعود و یحیی کرابی و دیگر سربداران معتدل حسن توجهی نشان دهند و آنان را مبارزان راه نجات خراسان از سلطهٔ اعیان صحرانشین مغول یعنی امیران اویرات واویغور وغیره بشمارند.

بعدها دو تن دیگراز مورخان ایرانی در قرن پانزدهم- فصیح و ظهیرالدین مرعشی- بلاواسطه یا از دست دوم، «تاریخ سربداران» را مورد استفاده قراردادند. ولی ایشان برخلاف دیگر مصنفان تاریخ کامل نهضت سربداران را نقل نمیکنند. فصیح درکتاب کمیاب خویش بنام «مجمل فصیحی» بذکر وقایعی چند از تاریخ سربداران اکتفا کرده وی درعوض بعضی جزئیات راکه در منابع دیگر دیده نمیشود ذکرمیکند. در اثر ولی سال وماه برسر کار آمدن همهٔ فرمانفرمایان سربدار و وقایع آن دوران مذکور افتاده است، اگرچه گاهی نادرست است[2]. ظهیرالدین مرعشی

۱- اسفزاری بالکل باسربداران دشمنی میورزد.

۲- مجمل‌فصیحی- نسخه خطی‌انستیتوی شرقشناسی‌فرهنگستان علوم شماره B-٧٠٩ برگهای ٢٨٢a-٢٠٨b تحت سالهای مربوط.

فقط نخستین سالهای نهضت سربداران را شرح میدهد[۱]. ولی بنظر ما مطلب با ارزش اثر وی اینست که بشرکت مردم در نهضت مزبور و رابطه‌ای که با جنبش متشابه سادات مازندران داشته است اشاره میکند.

تذکرهٔ دولتشاه روایت مستقلی در تاریخ سربداران خراسان و بویژه در شرح زندگی ابن یمین شاعر سربدار نقل میکند[۲]. دولتشاه مطالب پرمغزی در تاریخ دولت سربداران خراسان نگاشته و توضیح میدهد که این موضوع را بدان سبب برگزیده است که تاریخ سربداران « ازحوزهٔ ضبط مورخان بیرون رفته » و مفقود شده‌است[۳]. روایتی که در تذکرهٔ دولتشاه نقل شده باروایتی که مبتنی بر « تاریخ سربداران » است تفاوت فاحش دارد. این اختلاف در شرح بسیاری از وقایع و تاریخ وقوع آنها وجزئیات دیگر مشهود است. ولی بر روی هم جهت سیاسی نظریات دولتشاه باروایات نخستین همانند است. دولتشاه در بارهٔ اقدامات شیخ خلیفه و حسن جوری فقط چند کلمه‌ای میگوید و وجود جناح افراطی سربداران یا شیخیان را باخاموشی برگزار مینماید. ولی روایت دولتشاه باوجود این نقایص ارزش فراوان دارد. زیرا مصنفاتی که نوشته های خویش را از « تاریخ سربداران » اخذ کرده‌اند تنها تاریخ نظامی و سیاسی دولتی را که سربداران بوجود آوردند شرح میدهند وتقریباً از اقدامات اجتماعی فرمانفرمایان سربدار سخنی نمیگویند. دولتشاه - برعکس آنان - جزئیات مهمی دربارهٔ زندگی اجتماعی دولت وکشور سربداران خراسان نقل میکند و بااینکه جزئیات مذکور فراوان نیست ارزنده است. سال و ماه وقایع نیز در اثر دولتشاه بااینکه در برخی موارد نادرست بنظر میرسد صحیح تر است.

تمام منابع یاد شده توجه خویش را به پیشوایان سربدار معطوف داشته‌اند

۱- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران - چاپ درن ص۱۰۲-۱۱۳ و ۳۲۸-۳۳٤.

۲- تذکرهٔ دولتشاه - چاپ یادشده ص۲۷۷-۲۸۸ وهمچنین ۲۳۶-۲۳۷، ٤۲۹ ،٤۲۶ ،٤٦۲-٤٦۳.

۳- تذکرهٔ دولتشاه - چاپ یاد شده صفحه ۲۷۷.

ولی در بارهٔ شرکت مردم در نهضت مزبور بالمساك و اکراه سخن گفته‌اند و یا بهیچوجه یادی از آن نکرده‌اند.

دو تن از مؤلفان قرن چهاردهم میلادی که از لحاظ تاریخ سربداران در درجه دوم اهمیت هستند، به هیچیک از روایات سابق‌الذکر نمی‌پیوندند. یکی از این دو غیاث‌الدین علی فریومدی نویسندهٔ ذیل مجمع‌الانساب محمد شبانکاره است که اطلاعات قلیل وکوتاه و خشکی در بارهٔ سربداران بدست میدهد. سال و ماه وقایع سالهای ۷۳۳ الی ۷٤۰ میلادی (۷۳۱ تا ۷٤۱ ه.) که در اثر وی ذکر شده شایان کمال توجه است. ولی سال و ماههائی که دربارهٔ وقایع سال ۷۵۰ (۷۵۱ ه.) آورده بالکل نادرست است[۱]. مصنف مزبور بهیچوجه دربارهٔ وقایع واقدامات کسانی که در حوادث یاد شده شرکت داشته‌اند اظهار نظر نمیکند.

ابن بطوطه جهانگرد عرب (در حدود سال ۷٤۳ میلادی ۷٤۳ ه.)[۲] اطلاعات اندك ولی خواندنی دربارهٔ سربداران خراسان نقل میکند که بلاشك از دشمنان ایشان یعنی فئودالهای بزرگ و روحانیون سنی ناشی گشته است. شخص ابن بطوطه نیز سنی متعصب وقشری مالکی بوده و باوحشت وهراس از شیعیان سربدار سخن میگوید. اینکه نوشته های ابن بطوطه بغرض آلوده است جای شگفتی نیست ولی بااینحال حاوی جزئیاتی می‌باشد که منابع دیگر فاقد آن است.

وی سربداران را «راهزن» میخواند ومیگوید «اتباع آنان را درعراق «شطار» (راهزنان) و در خراسان سربداریه و در مغرب «صقوره» (عقابان) می‌نامند»[۳].

ازاظهارات ابن بطوطه چنین برمیآید که دراواسط قرن چهاردهم میلادی درکشورهای

---

۱ - مجمع‌الانساب - نسخه خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم به شماره C - ۳۷۲ برگ‌های ۲٤۸b-۲٤۹b.

۲- رحلهٔ ابن‌بطوطه چاپ دفرمری و سانگونیتی - متن‌عربی و ترجمهٔ فرانسه - جلد سوم - ص ٦٤-٦٩.

۳- رحلهٔ ابن بطوطه - چاپ یاد شده ص ٦٥ (و ترجمه فارسی محمدعلی موحد چاپ طهران سال ۱۳۳۷ ص ۲۸۹ - مترجم).

خاورنزدیک و میانه نهضت‌هائی همانند جنبش سربداران فراوان بوده است.

زمینه‌های نهضت سربداران در خراسان

در فاصله بین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ میلادی، بخش‌شرقی خراسان (ناحیه هرات) در تصرف ملوك هرات از سلالهٔ کرت بوده و ایشان از سال ۱۳۱۸ میلادی (۷۱۸ ه.) ببعد امتیازات مهمی بدست آورده برای نخستین بار مصونیت مالیاتی (معافیت از پرداخت مالیات بدیوان خراسان) کسب کرده بودند[۱]. از این تاریخ متصرفات ملوك کرت عملاً مبدل بکشور مستقل‌وجداگانه‌ای گشت. دیگر بخشهای خراسان (نواحی نیشابور و مرو و بلخ) همچنان توسط جانشین ایلخان در خراسان اداره میشد، ولی باج و خراجی بحکومت مرکزی نمی‌پرداختند و وجوهی که از بابت مالیات گرد می‌آمد بمصرف محل رسیده برای نگهداری دستگاه مأموران و لشکریان فئودال خرج میشد[۲]. وضع اقتصادی خراسان سخت وخیم بود. بسیاری از نواحی آن خطه براثر تهاجم و غارت شاهزاده یساور جغتائی ـ که چند تن از امیران محلی نیز بوی پیوسته بودند ـ ویران گشته بوده (۱۳۱۶-۱۳۱۷ میلادی ۷۱٦-۷۱۷ ه.). یساور نه تنها خراسان را غارت کرد و غلات را طعمه آتش ساخت[۳]

۱- سیفی ـ تاریخنامهٔ هرات ـ چاپ متن‌فارسی پروفسور ـ محمدزبیر صدیقی کلکته سال ۱۹٤٤ از ص ٧٤٥ به‌بعد.

۲- نزهت‌القلوب چاپ تهران ـ ص۱٤٧ چنین‌آمده است: (مترجم)

«... در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزرا وکتاب دیوان اعلی خراسانی بوده‌اند خراسان وقهستان و قومس و مازندران وطبرستان را مملکتی علیحده گرفته‌اند و حسابش‌جداگانه ـ کمترجیزی برپادشاهان عرض‌میکرده و بدین‌حیله هرسال بمدد خرج‌لشکر خراسان بیست تومان از این ولایت می‌ستده‌اند تا درعهد سلطان ابوسعید وزیر خواجه غیاث‌الدین امیر محمد رشیدی طاب‌ثراه براین‌حال‌اطلاع یافت دیگر وجوهی‌از ولایات بدیشان نداد...».

۳- سیفی ـ چاپ یاد شده ص٦٤٤، ٦٥١، ٦٥٦، ٧١٦، ٧١٧، ٧٦٩.

بلکه عدهٔ کثیری از روستائیان را به‌بردگی برد[1]. قحطی و ملخ هم‌قدم وی بودند[2].

ایلخان ابوسعید بهادر خان امیر شیخ علی را به‌حکومت خراسان برگزید و خواجه علاءالدین‌محمد هندو صاحب دیوان محلی‌را بوزارت وی معین کرد[3]. این شخص‌مأموری بود کشوری واز مکتب رشیدالدین‌مورخ و وزیر معروف. علاءالدین هندو پس از آنکه بوزارت خراسان منصوب گشت (سال ۱۳۳۰ میلادی ۷۳۱ ه‍ .) تا اندازه‌ای کوشید وضع اقتصادی آن ناحیه را بهبود بخشد و وصول مالیاتهائی را که ملوك و مأموران دیوان خودسرانه از مردم میگرفتند - موقوف کند. بگفتهٔ حافظ ابرو اقدامات هندوی وزیر نتایج نیک بار آورد[4] ولی اقدامات وی کافی نبود و از ستمگریهای بزرگان صحرانشین‌مغول و ترك برعایا ممانعت نکرد.

اعیان مغول و ترك در خراسان بسیار مقتدر بودند. بویژه امیران طایفهٔ اویغور (ترك زبان) و طایفهٔ مغولی‌اویرات نفوذ فراوان داشتند[5]. نیرومندترین‌سران ملوك‌الطوایف خراسان‌عبارت بودند از: امیرشیخ علی‌حاکم منصوب از طرف‌ایلخان که فرزند امیرعلی‌قوشچی بوده ، رئیس‌طایفه اویرات امیرارغونشاه از قبیلهٔ جانی- قربانی و نوهٔ امیر نوروز و نتیجهٔ ارغون آکی حاکم ، که نواحی نیشابور و طوس و مشهد وابیورد و غیره را بتصرف خویش درآورده بود ، امیر عبدالله مولائی صاحب قهستان ، امیر محمود اسفراینی صاحب اسفراین ، امیرمحمد توکل[6] که او نیز از

۱- سیفی - چاپ یاد شده ص۶۴۴ : ۶۴۵ ، ۶۷۶ ، ۶۸۹.

۲- سیفی چاپ یاد شده ص۶۵۷ - ۶۶۵ ، و حافظ ابرو در اثر جغرافیائی ، بایگانی فرهنگستان علوم ازبکستان - شماره ۵۳۶۱ - برگ ۳۹۲b .

۳- سیفی - چاپ یاد شده برگ ۳۹۳a .

۴- حافظ ابرو - اثر جغرافیائی برگ ۳۹۳b .

۵ - محمد شبانکاره ، مجمع‌الانساب - نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شمارهٔ C-372 برگ ۲۳۵a و ۲۴۸b .

۶ - حافظ ابرو ، نسخهٔ خطی یاد شده - اثر جغرافیائی - ورق ۳۹۴b و ۳۹۵a ،

بقیه حاشیه درصفحه بعد

طایفهٔ جانی‌قربانی بوده. این فئودالهای بزرگ و اعیان صحرانشین مغول ، دارای دسته‌های نیرومند لشکری بودند ودر متصرفات خویش مالک‌الرقاب مطلق‌شمرده ـ میشدند وخودرا تقریباً مستقل ومجزی از حکومت مرکزی میدانستند. منابع تاریخی میگویند که امیران طایفهٔ جانی‌قربانی‌ظالم و بیرحم و متجاوز بحقوق رعایاو خرده‌ـ مالکین‌محلی‌بوده‌اند[1] . دولتشاه جزئیات جالب‌توجهی دراین باره بشرح زیرنقل‌میکند:

«... حکایت کنند که اهالی ابیورد از مردم جانی‌قربانی بغایت درزحمت بودند وچند نوبت از ایشان شکایت نزد سلاطین روزگار بردند، مفید نبود بسبب آنکه مردم بقوت و مکنت بودند و سرداران ایشان را نزد سلاطین مقداری و جاهی. وباباسودائی(شاعر) در ابیورد دیهی‌داشت سمنگان نام و حالا آن موضع مدفن اوست و تعلق باولاد او میدارد و مردم جانی‌قربانی محصول آن ده خرابی میکردند. بابا قصیده‌ای در باب آن مردم میگوید ابتدا بمدح شاهرخ‌سلطان و من‌بعد شکایت مردم جانی‌ـ قربانی مینماید و شاهرخ‌سلطان بضبط آن مردم مشغول شده بعضی از آن مردم را بمرو و طوس برد و پراکنده ساخت. ...».

(مترجم نقل کرده است).

پس از مرگ ایلخان ابوسعید جنگ داخلی بین خانها و امیران فئودال شدت یافت و خودسری و ستمگری آنان افزون گشت. بگفتهٔ حافظ ابرو « هریک بموضع خود آمده است که در هرگوشه متغلبی‌دعوی انا ولاغیری کردند». امیران خراسان درآغاز سال ۷۳۷ هجری (بهارسال ۱۳۳۶ میلادی) طوغای تیمورخان را بایلخانی برگزیدند. بنا بگفتهٔ ظهیرالدین مرعشی :

بقیه حاشیه از صفحه قبل

تاریخ حافظ ابرو ، نسخهٔ خطی فرهنگستان علوم ازبکستان (تاشکند) شمارهٔ ۴۰۷۸ برگ ۴۷۲b . بگفتهٔ خواندمیر (متن فارسی ص۱۴۸) نیشابور در تصرف ارغونشاه بوده. دولتشاه (ص۲۸۰) . ارغونشاه را « پادشاه نیشابور و طوس» میخواند.

۱ـ تذکرهٔ دولتشاه ـ چاپ یاد شده ص۴۲۲-۴۲۱ .

« از وزرای قدیم و اکابر خراسان علاءالدین محمد (هندو) در آن مملکت متمکن بود و از سیاست پادشاه و محاسبان دیوان ایمن گشته بهرچه دست میداد تقصیر نمیکرد از آن سبب عرصهٔ خراسان بر عایا تنگ و ظلم ظلم از حد بگذشت علی الخصوص طایفهٔ تازیک[1] در معرض تلف ماندند و مردم بستوه آمدند »[2].

در آخرین سالهای حکومت ایلخان ابوسعید نارضائی و غلیان افکار قشرهای پائین مردم روستا و شهر در خراسان بحد اعلا رسیده بود و هم در آنزمان واعظی پدید آمد که کوشید تا نهضت ناراضیان را سازمان دهد و از لحاظ فکری رهبری کند. بگفتهٔ مورخان قرن پانزدهم میلادی که همزمان تاریخ مفقود سربداران بوده‌اند واعظ مزبور یکی از شیوخ صوفیه واز مردم مازندران بوده بنام شیخ خلیفه[3]. وی در جوانی به تحصیل علم پرداخت و قرآن از بر کرد و علم منطق و علم الفراسه آموخت سپس بمطالعهٔ اصول تصوف پرداخت و مرید بالوی زاهد[4] از شیوخ درویشان که در آمل مازندران بوده گشت. خلیفه پاسخ مسائلی را که ناراحتش میکرد در سخنان وی نیافت و به سمنان نزد رکن الدین علاءالدوله سمنانی فرزند ملک شرف الدین سمنانی که در آن عهد معروفترین شیخ دراویش ایران بود رفت. شیخ مزبور

---

۱ ـ در قرون وسطی تمام اقوام اسکان یافتهٔ ایرانی را باین اسم مینامیدند. بمقالهٔ و. و. بارتولد رجوع شود در کلمهٔ « تاجیک » (دایرة المعارف اسلامی مجلد چهارم).

۲ـ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۱۰۴-۱۰۳.

۳ـ بگفتهٔ ابن بطوطه وی شیخی رافضی (شیعه) بود. بنظر میرسد که ابن بطوطه شیخ خلیفه را باشاگرد وی حسن جوری اشتباه میکند و کلمهٔ «خلیفه» را لقب آخری می‌پندارد.

٤ ـ در اینجا نیز برای مصنف اشتباهی رخ داد و بالوی (بروزن ثانوی) خوانده در صورتیکه « بالو » بروزن « خالو » است (مترجم).

«... بالو بروزن خالو برادری را گویند که از یک مادر و یک پدر باشد (برهان). رجوع شود به تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی ص ۳٤۳ چاپ تهران.

روزی از خلیفه پرسید که وی پیرو کدام یک ازآن چهار مذهب برحق تسنن میباشد.

خلیفه پاسخ داد:

« آنچه من میجویم از آن مذاهب اعلاست »[1].

شیخ مؤمن که طاقت شنیدن سخنان کفر آمیز این بیدین را نداشت دوات خود خود را بر سر خلیفه شکست. پس آنگاه خلیفه به « بحرآباد » نزد شیخ الاسلام غیاث‌الدین هبةالله‌الحموی رفت:

« ولی آنجا نیز مراد و مقصود او حاصل نشد ».

و ترکش گفت[2].

خلیفه جویای چه چیز بود؟ آیا گم گشتۀ وی همان مسائل مربوط بعدالت اجتماعی و پیکار علیه بیداد ـ که بعدها بدان پرداخت ـ نبود؟ مورخان دراین‌باره خاموشند. شاید این سکوت عن‌قصد باشد. فقط این نکته محقق است که خلیفه از از تعلیمات نامی‌ترین شیوخ صوفیه نیز راضی نبوده با ایشان اختلاف نظر داشت. چیزی نگذشت که وی بسبزوار رفت و لقب شیخ برخود نهاد. در بارهٔ این که یکی از شیوخ خرقهٔ فقر را بخلیفه پوشانده باشد درهیچ یک از منابع ذکری نشده است. وی باشیوخ اختلاف نظر داشت و با کدورت ترک ایشان گفته بوده و اگر شیوخ مزبور خرقهٔ درویشی بوی می‌پوشاندند برخلاف انتظار می‌بود. تنها این فرض باقی میماند که خلیفه لقب شیخ را خود برخویش نهاده است.

چنین عملی در نظر یک صوفی مؤمن نادرست و اخلاقاً غیر قابل قبول بوده. یکی‌از قواعد درویشان این بود که خرقه‌ای که از شیخ دریافت نشده باشد از ابلیس گرفته شده است. ولی معلوم است که خلیفه بمعنی واقعی کلمه صوفی نبود. شاید از جملات و اصطلاحات اهل تصوف و شکل ظاهر سازمان اخوان‌الصفا بمنظور تبلیغ

---

۱ ـ حافظ ابرو ـ اثر تاریخی ـ نسخهٔ خطی بایگانی فرهنگستان علوم ازبکستان.

۲ ـ میرخواند روضةالصفا ـ چاپ لکنهو سال ۱۳۰۰ هجری ص ۱۰۸۱ (و حافظ ابرو ص ۲۰۲۱ ـ کتابخانهٔ حاجی حسین آقا ملک).

و تدارک مقدمات خروج علیه ستمگران استفاده میکرد.

شهر سبزوار و ناحیهٔ بیهق واقع در مغرب نیشابورکه برای این تبلیغات برگزیده شده بود بهترین و مناسب‌ترین‌محل بود. روستائیان اطراف سبزوار وطبقات پائین‌مردم شهری‌از شیعیان متعصب وبالنتیجه مخالف قدرت موجود بودند. سبزوار یکی ازکانونهای اصلی‌تشیع در ایران ودر عین‌حال یکی از مراکزسنت‌های وطن‌پرستی‌کشور بود. مثلاً در میدان سبزوار نقطه‌ای را نشان میدادندکه بموجب یک افسانهٔ بسیار قدیمی‌جنگ رستم و سهراب (پهلوانان حماسهٔ شاهنامه) درآنجا وقوع یافته بوده.

بگفتهٔ مورخان شیخ خلیفه پس از ورود بسبزوار در مسجد جامع منزل کرد و بصدای بلند قرآن میخواند و وعظ میکرد و عدهٔ کثیری شاگرد و مرید درگرد او جمع شدند. چیزی نگذشت که اکثر روستائیان آن حول و حوش مرید شیخ خلیفه گشتند[1] پس از آن بطوریکه حافظ ابرو نقل میکند:

> «جماعتی‌از فقهای(سنی) او را از نشستن‌در مسجد منع میکردند و او بسخن ایشان التفات نمی‌نمود. آن جماعت فتوی‌کردند بدین‌صورت که شخصی‌در مسجد ساکن گشته است ودر آن مسجد حدث میکند و او را ازآن منع میکنند منزجرنمیشود و اصرار مینماید این‌چنین کس‌واجب‌القتل باشد یا نه...».

مورخین در بارهٔ اینکه تبلیغات و مواعظ شیخ از چه قبیل بوده است چیزی نمیگویند. از لحاظ عادات و رسوم مذهبی مسلمانان چنانچه درویشی در یکی از حجره‌های مسجد مسکن میگزید و به‌تبلیغ تصوف میپرداخت نه‌کار شگفتی‌انگیزی کرده بوده و نه خلافی‌مرتکب شده بوده. برعکس، چنین‌عملی‌کاملاً عادی بوده. در نوشته‌های میرخواند و خواندمیر بطور مبهم گفته شده است‌که شیخ تبلیغ «دنیاوی» میکرد. طبق آنچه بعدها شاگردان و پیروان وی تبلیغ می‌نمودند مراد

۱- حافظ ابرو- نسخهٔ خطی‌فرهنگستان علوم تاشکند شمارهٔ ۴۰۷۸ برگ X۴۷۴.

از کلمهٔ «دنیاوی» همانا تبلیغ مساوات عمومی و پایداری در برابر ستم بوده است. حافظ ابرو دربارهٔ فتوی چنین‌مینویسد :

«اکثری از فقها نوشتند که این نامشروع است وچون برنامشروع اصرار نماید و بنصیحت منزجر نشود بکشند. آن متن باعرضه داشتی پیش سلطان سعید انارالله برهانه فرستادند...».

و این‌سلطان مغول که مردی دو رو و خرافاتی‌بود واز درویشان بیم‌داشت :

«... چون صورت قضیه معلوم کرد... جواب فرمود که من متعرض خون درویشان نمیشوم حکام خراسان تفحص نمایند بر موجب شریعت مطهره نبوی علیه افضل‌الصلوات عمل کنند. چون جواب عرضه داشت بدین طریق از پیش پادشاه برسید فقها قصد خون شیخ خلیفه میکردند و میگفتند او مبتدع وکشتنی‌است...».

فقهای سبزوار پس‌از دریافت پاسخ ایلخان کوشیدند تا شیخ خلیفه‌را دستگیر کنند ولی‌در زد وخورد باپیروان وی کاری از پیش‌نبردند. پس‌دشمنان شیخ خلیفه تصمیم گرفتند او را پنهانی بقتل رسانند.

روزی صبحگاهان که شاگردان شیخ خلیفه بمسجد جامع آمدند مشاهده نمودند که استاد شان را به یکی از ستونهای حیاط مسجد حلق‌آویز کرده‌اند. شکی نیست که شیخ را بقتل رسانیده بودند. ولی اولیای محلی شایع کردند که وی خود کشی کرده است. تاریخ این واقعه ۲۲ ربیع‌الاول سنهٔ ۷۳٦ هجری بوده است[۲].

یکی از شاگردان شیخ خلیفه بنام حسن‌جوری بعقل و درایت و قدرت متماز

---

۱ ـ حافظ ابرو ـ نسخهٔ خطی فرهنگستان علوم ازبکستان (تاشکند) ـ چون دسترسی بنسخهٔ مزبور نبود از نسخهٔ خطی حافظ ابرو کتابخانهٔ حاجی‌حسین‌آقا ملک (طهران) برگ ۳۲ ـ ۲ نقل‌شد. (مترجم)

۲ـ حافظ ابرو و میرخواند و خواندمیر ـ هرسه این تاریخ را تأیید کرده‌اند.

بود. وی جوانی روستازاده بود از دهکدهٔ «جور»[1]. حسن دورهٔ مدرسه را باموفقیت بپایان رسانیدهٔ و بلقب مدرس مفتخر گردید و شیفتهٔ مواعظ شیخ خلیفه گشت و از القاب وتعلیمات سنیان چشم پوشید. شیخ خلیفه وی را بهجانشینیخویش برگزید. حسن جوری پس از مرگ غمانگیزاستاد به نیشابور رفت و بتبلیغ تعلیمات شیخ خلیفه سرگرم شد و پیشرفت عظیم حاصل کرد و چنانکه میرخواند میگوید «اکثر مردم کوهپایهٔ نیشابور» در سلک پیروان وی منسلک گشتند[2].

شیخ حسن جوری کوشید تا پیروان خویش را متحد نماید و سازمان آنان را مرتب کند و ظاهراً بشکل مجامع درویشان درآورد:

«... هر کس دعوت ایشان قبول میکرد اسامی ایشان ثبت میگردانید و می گفت حالا وقت اختفاست و وعده میداد که هرگاه اشارت شیخ شود و وقت ظهور شود میباید که آلت حرب برخود راست کرده مستعد کار زار گردند»[3].

---

۱ - بگفتهٔ ظهیرالدین مرعشی «شیخ حسن جوری لباس فقر که نساجان کارخانهٔ عنایتالهی بافیده بودند وبسوزن معرفت یزدانیبرهم دوخته در برداشت». گرچه تمثیلات «نساج» و «کارخانها» و «سوزن» و «لباس» بطور استعاره از زندگی پیشهوران انتخاب شده است ولی نباید تصادفی باشد و شاید اشارهایست برابطهای که حسن جوری در جوانی بانساجان داشته است.

توضیح مترجم: گمان نمیرود این استدلال و فرض مصنف درست باشد. زیرا ظهیرالدین در جاهای دیگرهم این اصطلاحات را بکار برده است. از آنجمله «... چون مردم مازندران را محقق گشت که در خانهٔ تعزمن تشاه خلعت که به ید قدرت سبحانیبافیده و خیاطان قضا و قدر دوخته بودند بقد و قامت اولاد سید ایدراست آمده است ...» (تاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی چاپ تهران ص ۲۶۷).

۲- میرخواند (ص ۸۳، ۱) میگوید که پیروان شیخ حسن جوری در مشهد «بکسب و حرفه انتعاش مینمودند» و حافظ ابرو نیز مینویسد که «مریدان او اکثر صاحب حرفه باشند».

۳- تاریخ حافظ ابرو- نسخه یاد شده، برگ 474a.

ازین سخنان کاملاً پیداست که هدف تبلیغات شیخ خلیفه وحسن جوری دعوت بخروج علیه اولیای مغول و همدستان ایشان یعنی فئودالهای بزرگ محلی بوده. تبلیغ بخروج زیر لفافهٔ صوفیگری صورت میگرفت و رنگ تشیع - که مورد توجه عامهٔ مردم بوده - داشت.

بدین طریق یک طریقت درویشی که بعدها بنام «طریقت شیخ خلیفه و حسن جوری» خوانده شد پدید آمد. طریقت مزبور که بادیگر طرائق درویشی فرق فراوان داشت منفور فئودالها بود.

طریقت شیخ حسن جوری قلمرو وسیعی را فراگرفت و حقیقتاً نهضتی عظیم بود که عموم مردم و بخصوص پیشه‌وران و بینوایان شهری و روستائیان را در بر گرفت.

بسیاری از مورخین (حافظ ابرو، میرخواند، ظهیرالدین مرعشی) متن نامه‌ای را که شیخ حسن جوری به امیر محمد بک ابن ارغونشاه جانی قربانی نوشته است نقل کرده‌اند. این مکتوب بظن غالب اصیل است[1].

شیخ حسن در این نامه نام شهرها ونواحی‌را که بازدید کرده و درآنها بتبلیغ پرداخته است ذکر میکند. شیخ حسن جوری پس از آنکه فردای مرگ استادش (۲۳ ربیع‌الاول سنهٔ ۷۳۶ ه.) شبانه از سبزوار گریخت وارد نیشابور شد و مدت دو ماه در آن شهر پنهان بود. بعد از آنکه محل اقامت وی مکشوف شد به مشهد علی‌ابن‌موسی‌الرضا رفت و از آنجا رهسپار ابیورد و خبوشان گشت و در طی پنج ماه از محلی به محل دیگر نقل مکان میکرد.

بگفتهٔ شیخ حسن جوری:

« مع هذا بهرجا که یکهفته می‌بود مردم تردد آغاز میکردند و

۱- حافظ ابرو - برگ ٤٧٥B - ٤٧٧B ؛ میرخواند (جلد پنجم) ۱۰۸۰-۱۰۸٤ ؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۳۳٤ - ۳۲۸ ، متن نامه در این منابع - بجز در موارد نادر - متشابه است.

بعد ازدهام میرسید »[1].

روز اول شوال سنهٔ ۷۳۶ هجری (۳ ، مه سال ۱۳۳۶ میلادی) شیخ حسن جوری خراسان را ترک گفت و بعراق نقل مکان کرد و یکسال و نیم در آن خطه بسر برد و سپس بخراسان بازگشت. جمعی از شاگردانش بدنبال وی بعراق رفتند و ازآنجا بخراسان عودت کردند. حسن جوری قریب دو ماه در خراسان ماند و :

«در دوسه ولایت بسبب ازدحام خواص وعوام هیچ جای ساکن نتوانست شد »[2].

در ماه محرم سنهٔ ۷۳۹ هجری شیخ حسن جوری عازم بلخ شد و سپس به ترمذ (بررود جیحون) و آنگاه به هرات و قهستان سرزد و بعد رهسپار کرمان گشت « اما راه مخوف بود »[3] شیخ حسن بیمار شد و مجدداً به مشهد و نیشابور رفت و نزدیک دو ماه درکوههای اطراف پنهان بود و هرچند روز مکان تازه‌ای انتخاب می کرد. ولی خود میگوید :

«و در این مدت خلق بسیار بدین ضعیف روی آوردند »[4].

یاد آور میشویم که نامهٔ شیخ به امیر محمدبیک نمونهٔ کاملی از حلیه‌های سیاسی شرقی است و وی بهیچوجه در اظهارات خویش صادق نبوده است. شیخ میکوشید تا امیر را مطمئن سازد که مردم بیشتر بخاطر حیات باقی :

« و اکثر بطلب خلاص و نجات راه آخرت میآمدند ».

و بوی (بشیخ) رو میاوردند[5].

ولی اگر گفتهٔ وی درست می‌بود ، چه ضرورتی داشت که پنهان گردد. کسی او را تعقیب نمیکرد. مگر نه‌اینست که اینگونه مواعظ و تبلیغات در تمام مساجد

۱- حافظ ابرو - برگ ٤٧٦a.

۲- حافظ ابرو.

۳- حافظ ابرو.

٤- حافظ ابرو.

۵- حافظ ابرو (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ حاجی‌حسین‌آقا ملک ص ۳۲ - ۲).

ومنابر بعمل میآمده و برای نظم و سازمان موجود بهیچوجه خطری نداشته وبالنتیجهٔ از طرف هیچکس منع نمیشده. شکی نیست که شیخ حسن جوری رافضی بود یعنی از مذهب شیعهٔ امامیه پیروی میکرد. ولی رافضی بودن بتنهائی کافی نبود که شیخان و فقیهان سنی مرگ او را خواستار شوند. از مضمون نامهٔ مذکور چنین برمیآید که روحانیون و اعیان چندین بار جداً کشتن شیخ حسن جوری را خواستند[1]. وی در نامه مینویسد:

« مگر آنکه امیر محمداسق (؟) پیش این ضعیف نرسیده بودند و سئوالها کرده و جوابها شنیده و بر بعضی احوال وقوف یافته مانع و معارض ایشان شد »[2].

شیخ حسن ناگزیز از راه کوهستان (قهستان) بعراق عجم هجرت کرد و در دستجردان مقیم گشت. شیخ دراین سفر تنها نبود و جمع کثیری از مریدان نیزباوی بودند و یا چنانکه خود میگوید:

« طایفهٔ انبوه بااین ضعیف بودند »[3].

در راه خطراتی پیش آمد و « بیابان در بند مخوف » بود و شیخ بمشهد باز گشت و چند روز درآن شهر اقامت گزید. در اینجا دشمنان بوی دست یافتند.

۱- حافظ ابرو.

۲- میرخواند ص۱۰۸۳- حافظ ابرو برگ a۴۷۶- در ترجمهٔ متن فارسی برای مصنف روسی اشتباهی روی داده است. مترجم این سطور را از روی نسخهٔ کتابخانهٔ ملک ـ طهران ـ نقل کرده است. باضافه مصنف نامه این شخص را « واثق » و نسخهٔ ملک « اسق » که گویا اسحق باشد ـ ذکر میکند✡ (حافظ ابرو ـ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ حاجی حسین آقا ملک ص ۲۰۳۲).

۳- حافظ ابرو برگ۴۷۶ (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک ص ۲۰۳۲).

✡ ـ ظهیرالدین مرعشی نیز درتاریخ طبرستان نام این شخص را « اسحق » مینویسد نه « واثق » مینویسد نه « واثق » ، عین متن تاریخ طبرستان : « امیرمحمد اسحق نزد این ضعیف آمد . سئوالها کرد جوابها شنید و بربعضی احوال وقوف یافت و مانع ومعارض ایشان شد . . . » ـ (مترجم) .

بطوریکه در نامه مذکور است :

« دیگر بار مشایخ و سادات و متفقهه بقصد و سعی برخاستند و بجناب حکام نامه ها روان کردند بعضی را در وهم انداختند که این مرد خروج خواهد کرد و ملک خواهد گرفت و تبع و مریدان او بسیار شده‌اند و ساز و سلاح راست کرده و گفته‌اند که اظهار مذهب روافض خواهد کرد »[۱].

« امیر کبیر » ارغونشاه جانی قربانی رسولی بمشهد فرستاد تا شیخ حسن را دستگیر کند. ولی بعللی که در نامه بطور مجمل و مبهم مذکور است رسول مذکور باشیخ وارد مذاکره شد. بعد از دو ماه بفرمان امیر ارغونشاه شیخ حسن جوری در راه قهستان ونیشابور توقیف و در دژی محبوس گشت. در ناحیهٔ یازر شصت وهفتاد نفر از درویشانی که همراه وی بودند مجروح گشتند و به طوس اعزام شدند (گویا مقاومت کرده بودند)[۲].

این اظهارات شیخ حسن جوری نشان میدهد که وی در قلمرو وسیعی بسیر و سیاحت پرداخت وبلاشک کوشید که در تمام نقاط مزبور بتبلیغ پردازد[۳]. بطوریکه از نامهٔ یادشده برمیآید شیخ حسن بظن قوی زودتر از اواسط ۷۳۹ هجری دستگیر نشد و پیش از بازداشت سه سال در ایران سفر کرد و این نکته شایان توجه است. ضمناً در سال ۷۳۷ یا ۷۳۸ هجری پیروان وی در ولایت بیهق خروج کردند. اما شیخ حسن جوری رهبری قیام را بعهده نداشت و باآنکه نهضت مزبور توسعه پیدا کرد، شیخ بقیام کنندگان نپیوست. مورخان علت خودداری وی را ذکر نمیکنند. شیخ در نامه‌ای که بامیر محمدبک نوشته است تأکید میکند که مایل بقیام نبوده

۱- حافظ ابرو - نسخهٔ خطی تاشکند.

۲- میرخواند. ص۱۰۸۵.

۳- بگفتهٔ میرخواند (ص۱۰۸۳) فقیهان بامیرارغونشاه گفته بودند که « شیخ حسن جوری مردی فتنه‌انگیز است و خلق را بر مذاهب اهل تشیع دعوت میکند وداعیهٔ خروج دارد ».

است و برای صلح و سازش میکوشیده. وی بیهوده از امیر ارغونشاه تمنی‌میکند که راه چاره را بروی مردم نبندد و مأیوسشان نکند. ولی اظهار میدارد که خروج علیرغم میل او وقوع یافته است زیرا :

« تمام خلایق در شور آمده و بی‌طاقت شده » بودند[۱].

نامهٔ مزبور در واقع یک سند سیاسی‌است و سخنان شیخ را نمیتوان مبین‌عقیدهٔ واقعی وی دانست. ولی جای تردید نیست که خروج بخودی خود صورت گرفت و شیخ حسن شخصاً شتابی‌نداشت که در آن شرکت جوید وعلی‌الظاهر علت رفتار وی این بود که هدایت قیام بلافاصله بدست کسانی که مورد اعتماد شیخ نبودند- یعنی فئودالهای کوچک افتاده بوده. این اشخاص واقعاً بعدها باو و طریقت او دشمنی ورزیدند. شاید شیخ میخواست در ناحیه‌ای دیگر در رأس نهضتی‌وسیع‌تر قرار گیرد. شاید هم در انتظار چنین جنبشی باامیر ارغونشاه باب مکاتبه راگشود تا وی را بمیانه‌روی و گذشت وادارکند و ضمناً نوید صلح و سازش بوی داد. اما البته این جزحیلهٔ سیاسی‌چیزی نبوده تا بدان وسیله دشمنی راکه آشتی و سازش حقیقی‌باوی محال بود اغفال کند.

قیام در ولایت بیهق

چنانکه یاد شد خروج خراسان غربی بخودی خود ، و پیش از آنکه شیخ حسن‌جوری اشاره کند ، آغازگشت. یک تصادف که درقلمرو ایلخانان ترک ومغول از پیش‌آمدهای عادی بوده یعنی رفتار ناهنجاریک ایلچی‌مغول در دهکده‌ای کاسهٔ صبر روستائیان را لبریز و انفجار و طغیانی راکه از مدتها پیش مادهٔآن رسیده بود تسریع کرد[۲].

۱- میرخواند برگ ‎۴۷۷a‎.

۲- رشیدالدین در جامع‌التواریخ از تجاوزات مکرر مأموران مغول (که در دهکده‌ها منزل میکردند) بناموس زنان سخن میگوید و از قول کدخدائی‌نقل‌میکند که « پس از چند

بقیه حاشیهٔ در صفحهٔ بعد

مورخانی که ازین خروج خبر میدهند در جزئیات اختلاف دارند ولی جملگی متفق‌الرأیند که خروج در قریهٔ «باشتین» از اعمال بیهق - نزدیک سبزوار - آغاز گشت[۱].

«مجمل فصیحی» در بارهٔ واقعهٔ قریهٔ باشتین مشروح‌تر از منابع دیگر حکایت میکند[۲] و مینویسد که پنج ایلچی مغول در خانهٔ حسین حمزه و حسن حمزه - از مردم قریهٔ باشتین - منزل کردند و از ایشان شراب و شاهد طلبیدند و لجاج کردند و بی‌حرمتی نمودند. یکی از دو برادر قدری شراب آورد. وقتی ایلچیان مست شدند شاهد طلبیدند و کار فضیحت را بجائی رساندند که عورات ایشان را خواستند. دو برادر گفتند دیگر تحمل این ننگ را نخواهیم کرد، بگذار سرِ ما بدار برود. شمشیر از نیام برکشیدند هر پنج تن مغول را کشتند و از خانه بیرون رفتند و گفتند ما «سر بدار» میدهیم[۳]. قیام بدین طریق آغاز گشت.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

سال حتی یک فرزند حلال‌زاده هم یافت نخواهد شد وفقط حرامزادگان از ترکان صحرانشین و دو رگ (ترک‌زاده و یکدیش) وجود خواهد داشت - «تا چند سال دیگر درین شهر یک بچهٔ حلال‌زاده بدست نیاید وتمامت ترکزاده و یکدیش باشند...» جامع التواریخ رشیدی- تاریخ غازانی چاپ لیدن - ص۳۵۸.

۱- طبق «تاریخ بیهقی» ابوالحسن علی فندق و جغرافیای حافظ ابرو، باشتین مرکز یکی‌از ۱۲ بلوک ولایت بیهق بوده است. طبق «تاریخ بیهق» (قرن۱۲ میلادی) در بخش باشتین یازده دهکده بزرگ وجود داشت و بگفتهٔ حافظ ابرو (در اوایل قرن پانزدهم) بخش مزبور شش دهکده داشته است. اکنون دهکدهٔ باشتین جزو دهستان «کاخ باشتین» است که ۳۶ دهکده را شامل میباشد. (به‌اسامی دهات کشور- چاپ وزارت کشور ایران - طهران- ص۴۳۵-۴۳۴ رجوع شود).

۲ - مجمل فصیحی - نسخهٔ بایگانی فرهنگستان علوم شمارهٔ B ۷۰۹ - برگهای از ۲۰۸b تا ۲۰۹b.

۳- داستان مجمل فصیحی- بانوشته های میرخواند وخواندمیر که از «تاریخ سربداران» مأخوذ میباشد مطابقت دارد اکنون متن گفتار در خروج و عروج سربداریه و تسلط ایشان

بقیه حاشیه درصفحه بعد

بگفتهٔ حافظ ابرو:

«... در قریهٔ باشتین از اعمال بیهق... اکثر اهالی آن قریه مرید شیخ حسن گشته بودند»[۱].

بقیه حاشیه از صفحه قبل

بربعضی از دیار خراسان را از جلد پنجم «روضة‌الصفا» ـ ی میرخواند که در «حبیب‌السیر» خواندمیر نیز تکرارشده است نقل‌میکنیم (مترجم):

«... ناگاه خبر مرگ سلطان (ابوسعید) بکرمان رسید خاطر عبدالرزاق از دغدغه عتاب وخطاب فراغت یافته روی بوطن نهاد و چون بباشتین رسید دید که فتنه حادث شده است تعین این مقال آنست که در آن اوان ایلچی بباشتین فرود آمده از دو برادر که ایشان را حسن حمزه و حسین حمزه میگفتند شراب و شاهد طابید حسن و حسین در باب شاهد عذرگفتند نشنید و خواست که بربعضی عورات دست درازی کند برادران شمشیرها کشیده گفتند ما سر بداریم و تحمل این فضیحت نداریم و بزخم ایلچی را کشتند. خواجه علاءالدین‌محمد که وزیر خراسان بود درآنزمان درفرمد اقامت‌داشت این‌خبرشنید کسان‌بطلب حسن‌وحسین فرستاد و ایشان در رفتن تعللی میکردند و اثناء این گفت و شنید امیر عبدالرزاق ازکرمان رسید و چون از حقیقت حال واقف گشت فرمود که برما و همهٔ مسلمانان واجبست که اعانت حسن‌و حسین کنیم که ایشان مردم باغیرت و همیت‌اند آنگاه فرستادگان خواجه علاءالدین محمد را نه بر ونق مرام باز گردانید و خواجه علاءالدین جمعی را فرستاد که خونیان و آنکس که حمایت ایشان کرده بیاورند امیر عبدالرزاق طایفه از جوانان جلد راکه در آن نواحی خیال رستمی در دماغ داشتند جمع کرده منتظر ایستاد که مردم خواجه بطلب خونیان رسیدند امیر عبدالرزاق بافرستادگان وزیر از سر غلظت سخن گفت و مهم به نزاع و خصومت تمام رسید چندین کشته شده باقی بازگشتند. امیر عبدالرزاق که بفرط خونریزی و فتنه‌انگیزی اتصاف داشت برادران و اهل قریه را جمع آورده گفت فتنه عظیم در این مقام پدید آمد اگر ما مساهله کنیم کشته شویم و بمردی سر خود بدار دیدن هزار بار بهتر که کشته شدن و بدین سبب و قول این طبقه باین لقب ملقب گشتند...».

۱ـ حافظ ابرو ـ برگ 474a (نسخهٔ کتابخانهٔ ملک تهران ـ ص ۲۰۲۲)ـ میرخواند ص ۱۰۸۱،

و بنابراین از مدتی پیش برای خروج آماده بودند.

در این هنگام عبدالرزاق که فرزند یکی از مالکان محل بود وارد باشتین شد و با ایلچی که از جانب خواجه علاءالدین هندو برای بردن حسن حمزه و حسین حمزه آمده بود ـ مصادف گشت. ایلچی تسلیم آن دو شخص را طلب میکرد تا بخاطرقتل ایلچیان مجازات شوند. عبدالرزاق که کدخدای قریه بود گفت بخواجه بگو ایلچیان فضیحت کردند و مقتول گشتند[1].

وقتی ایلچی این پاسخ را بهعلاءالدین هندو رساند وی در خشم شد و صد سپاهی فرستاد که آندو نفر را نزد او بیاورند. اینان مجدداً بعبدالرزاق رجوع کردند. او از قریه خارج شد و بالشکریان مزبور جنگ کرد و آنان را مجبور بفرار کرد و تدارك حرب دید و مردم ده را گرد آورد و از باشتین خروج کرد[2].

حافظ ابرو روایت دیگری نقل میکند. وی از قتل شخصی که در باشتین رئیس ده بوده است و بدست عبدالرزاق فرزند یکی از اکابر محل بقتل رسیده سخن میگوید[3].

بگفتهٔ دولتشاه هنگامی که عبدالرزاق بهباشتین بازگشت گفت:

«... اتباع و اقربای او گله کردند که خواهر زادهٔ خواجه علاءالدین محمد فریومدی آمد ،وچند روز است که دراین ده بیدادی وجور میکند و ازما شراب و شاهد میطلبد. عبدالرزاق گفت دنیا بهم برآمده است و در چنین حالی عار و ننگ روستائی بچه چرا باید کشید و هم درآن شب بسر خواهر زادهٔ علاءالدین محمد وزیر رفتند و او را دستگیر کردند و بقتل رسانیدند...»[4].

۱ـ حافظ ابر ، برگ a ٤٧٤.

۲ـ میرخواند ـ ص ۱۰۸۱.

۳ـ حافظ ابرو ـ برگ a ٤٧٤. این روایت را میرخواند نیز نقل میکند ولیروایت اولی راکه ماهم آوردهایم صحیح تر میداند.

٤ـ دولتشاه ص ۲۷۷.

بنا بگفتهٔ شرف‌خان بدلیسی نویسندهٔ شرفنامه قیام کنندگان «جمعی از رنود و اوباش سبزوار» بودند.

از روایات یاد شده آنچه صحیح‌تر بنظر میرسد روایت فصیح و میرخواند و خواندمیر است که مبنای هرسه منبع تاریخ مفقود سربداران شمرده میشود[۲].

دیگر مؤلفان قتل مأمور ایلخان را به‌عبدالرزاق نسبت داده شرکت وی را دراین وقایع بزرگتر از آنچه بوده جلوه‌گر ساخته‌اند - فقط بدین سبب که او بعدها در رأس قیام قرارگرفت.

چنانکه بارها در قرون وسطی‌دیده شده است در طی‌این خروج سازمان نایافتهٔ روستائیان نیزیک پیشوای ملی واقعی‌از میان ایشان برنخاست و رهبری قیام بدست جوانی که فرزند مالک محل خواجه جلال‌الدین فضل‌الله باشتینی بود، افتاد. وی از یک خانوادهٔ قدیمی اعیان شهرستانی بود و نسبتش‌از جانب پدر بحضرت حسین امام سوم شیعیان[۳] و از طرف مادر به‌یحیی برمکی وزیر ایرانی‌هارون‌الرشید عباسی میرسید[٤].

در قرن چهاردهم میلادی سادات باشتینی به طبقهٔ عالی فئودال‌ها منسوب نبودند ولی در میان اعیان محل ولایت بیهق نفوذ فراوان داشتند و:

« خواجه فضل‌الله باشتینی مرد محتشم بزرگ بوده و از املاک و اسباب دنیاوی در ناحیت بیهق‌نظیر نداشت »[٥].

۱- شرفنامه چاپ ولیامینوف و زرنوف ص. ٤ - در شرح وقایع سال ۷۳۷ هجری.

۲- داستان مجمل‌فصیحی تنها در یک نکته با میرخواند و خواندمیر اختلاف دارد و فصیحی تعداد ایلچیان را بجای یک پنج نفر مینویسد.

۳- تاریخ بیهق چاپ تهران سال ۱۳۱۷ ص٤٦.

٤- بگفتهٔ دولتشاه (ص۲۷۷) فضل‌الله از طرف مادر از اخلاف شاهزادهٔ محلی‌جوینی شاه بوده (چنین‌چیزی در تذکرهٔ دولتشاه دیده نشد. مترجم).

٥- تذکرهٔ دولتشاه.

دولتشاه در بارهٔ عبدالرزاق چنین میگوید (ص۲۷۷) :

« . . . عبدالرزاق اول سربدار بود و او پسر خواجه فضل‌الله باشتینی‌است که در اصل خدام شاه جوین بوده است و این باشتین قریه‌ای است از قرای سبزوار. . . و عبدالرزاق جوانی‌شجاع و مردانه و تمام قد و نیکو صورت بوده و از سبزوار بملازمت سلطان ابوسعیدخان به آذربایجان رفت و خان چون آثار شهامت و مردانگی و شجاعت در و فهم کرد او را تربیت کرد و یساول ساخت و چندگاه بدین‌شغل‌اشتغال داشت. خان او را بجهت تحصیل‌اموال بکرمان فرستاد. چون وجوه تحصیل وصول یافت باندك فرصتی‌تمام وجوه را برانداخت وتلف کرد، متردد و مضطرب می‌بود رجوع بوطن نمود تا باقی املاك پدر را فروخته درباقی دیوان تن‌نماید، در راه خبر وفات ابوسعیدخان بدو رسید، خرم شد و پنهانی بدیه باشتین درآمد و اقربارا دریافت. . . »[۱].

وی پس از آگاهی ازحوادثی که درزادگاهش‌وقوع یافته بود باعزمی‌راسخ جانب روستائیان راگرفت و آنان را بخروج علیه مأموران مغول دعوت کرد. این تصمیم تا اندازه‌ای برای عبدالرزاق آسان بود. زیرا (اگر داستان مورخان راست باشد) دیگر بادستگاه ایلخان میانه‌ای نداشت و چیزی از دست نمیداد. این‌جوان جویای‌نام امیدوار بودکه بدست روستائیان قیام‌کننده امارت وسیعی‌را بسود خویش تسخیرکند.

بگفتهٔ مورخان‌گروهی از روستازادگان جسور مسلح شده عبدالرزاق را[۲] که بخاطر نیروی جسمانی و شجاعتش مشهور بود به « سرداری » خویش برگزیدند.

---

۱ ـ مجمل فصیحی نه از اعزام عبدالرزاق بکرمان سخنی میگوید نه از حیف و میل وجوه. فقط میگوید که خان « سیور غامیشی نمود » و پس از مرگ خان عبدالرزاق باشتین رفت.

۲ـ حافظ ابرو.

قیام کنندگان نام «سربداران» را اختیار کردند. روایت مورخان ـ که مبتنی بر «تاریخ سربداران» میباشد ـ این عنوان را بمعنی «محکوم بدار» «مأیوسان» «بخشایش‌ناپذیران» دانسته و منشأ آنرا چنین توجیه می کنند: قیام کنندگان میگفتند:

«جمعی از مفسدان استیلا یافته بخلایق ستم میکنند. اگر توفیق یابیم رفع ظلم ظالمان نمائیم والا سرخود را بردار خواهیم که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم»[1].

دولتشاه منشاء لقب «سربداران» را بنحو دیگر توجیه کرده میگوید: مردم باشتین که خروج کرده بودند:

«... علی‌الصباح دربیرون ده باشتین داری (دار بمعنی «درخت» و «ستون» هم آمده است) نصب کردند و دستارها و طاقیه ها بردار کردند و تیر و سنگ برآن میزدند و نام خود را سربداران نهادند...»[2].

شاید دستارها و کلاهها ئی (طاقیه ها) که بردار کرده بودند نشانهٔ سرهای دشمنان بوده است. شرفخان بدلیسی نویسندهٔ قرن چهاردهم میلادی روایت دیگری در منشأ «سربداران» نقل میکند و میگوید که عبدالرزاق...

«... جمعی از رنود واوباش سبزوار را برسرخود جمع نموده داری در سبزوار نصب کرده گفت هرکس باما اتفاق دارد دستار خودرا بجای سرازین می باید آویخت تااخلاص و یک جهتی او برعالم و عالمیان ظاهر گردد»[3].

شاید این داستانها و افسانه ها بعد اختراع شده است تا لقبی راکه معنی آن ازیاد نسل های بعدی رفته بوده توجیه کنند.

در برخی از منابع (ظهیرالدین مرعشی و محمد شبانکاره) بجای «سربدار»

۱ـ حافظ ابرو.

۲ـ دولتشاه ص ۲۷۸.

۳ـ شرفنامه. چاپ و. و. ولیانوف و زرنوف ص ۱۰ـ ٤۰٤ جلد دوم.

به‌لفظ «سربدال» برمیخوریم. درهرصورت، چیزی نگذشت که این لقب در سراسر این قسمت از مشرق شهرت عظیم پیدا کرد.

بگواهی اکثریت نزدیک باتفاق منابع موجود قیام باشتین روز ۱۲ شعبان سنهٔ ۷۳۷ هجری (۱٦ مارس ۱۳۳۷ میلادی) وقوع یافت[1]. ولی بگفتهٔ دولتشاه تاریخ یاد شدهٔ مربوط بمرگ علاءالدین هندوی وزیر است که بعد از خروج باشتین واقع شد. از آنجا که قیام بلافاصله بعد از رسیدن خبر مرگ ایلخان ابوسعید (۳۰ نوامبر سال ۱۳۳۵ میلادی ۷۳٦ ه.) وقوع یافت حدس زده میشود که درسال ۱۳۳٦ میلادی (۷۳۷ ه.) آغاز شده باشد[2]. علاءالدین محمد هندو وزیر خراسان:

«یک هزار سوار مرد مسلح فرستاد تا دفع ایشان نماید».

ولی روستائیان آنانرا شکست دادند و منهزم ساختند. زان پس قیام کنندگان عزم کردند کار هندوی وزیر را نیز بسازند.

وی باسیصد مرد[3] از فریومد به‌استرآباد که مقر امیر شیخعلی حاکم خراسان بود گریخت. ولی سربداران «در عقب او روان شدند» و باو رسیدند و «خواجه را گرفتند» و در حدود کوهسار کبود جامهٔ گرگان بقتل رسانیدند[4]. سپس سربداران

۱- در ذیل مجمع الانساب محمد شبانکاره آمده است که عبدالرزاق در ۹ شعبان ۷۳۷ هجری «خروج» کرد.

۲- این گفته را تاریخی که در مجمل فصیحی ذکر شده تأیید می‌نماید. مجمل فصیحی می‌نویسد که خروج باشتین و آغاز کار سربداران اندکی قبل از اول سال ۷۳٦ هجری بوده است و تصرف سبزوار را توسط عبدالرزاق در ۷۳۷ هجری ذکر مینماید باحتمال قوی این تاریخ درست است..

۳- دراصل روسی نوشته است که سربداران سیصد نفر بدنبال او فرستادند و این برخلاف گفته دولتشاه است، لذا تصحیح شد (مترجم).

٤- دولتشاه چنین میگوید ولی دیگر منابع «شهرك نو» را محل قتل هندوی وزیر ذکر می‌کنند. بگفتهٔ مجمل فصیحی هندو بمازندران گریخت وبدست سربداران درسال ۷٤۲ هجری کشته شد.

اموال و خزائن هندوی وزیر را تصرف کرده بین خود تقسیم کردند. درآن ایام نیروی جنگی سربداران عبارت بود از هفتصد نفر مرد مسلح [1]. بگفتهٔ ظهیرالدین مرعشی تمام آزردگان بسوی سربداران میگرائیدند.

«هر جا اسفاهی و برنا پیشه و عیاری بود متوجه امیر مسعود گشتند و دست نواب خراسان از سبزوار بر بستند چندانکه بقدر تمکنی حاصل کردند واز شهر بیرون آمده برسراسرای ترك و متغلبان دیگرتاختند و اموال و غنایم بسیار جمع کرده لشکر آراسته گردانیدند و بهر طرف که نزدیکتر بود متوجه میشدند و مردانگی مینمودند» [2].

درآغاز کارسربداران برضد فئودالهای بزرگ مغول و یا هواخواهان ایشان بجنگ نامنظم می‌پرداختند. ابن بطوطه که داستانهای فراوان در بارهٔ سربداران از مخالفان ایشان شنیده بوده میگوید که درآغاز امرهفت سر کردهٔ دلیرد ررأس سربداران قرار داشتند: مسعود (وجیه‌الدین مسعود برادر عبدالرزاق)، محمد (شاید آی تیمور محمد غلام مسعود باشد) و پنج تن از رفیقان ایشان. بگفتهٔ ابن بطوطه:

«... نخست آن هفت تن باهم متحد شدند و بنای فساد و راهزنی گذاشتند. مرکز آنان درکوه بلندی بود نزدیک شهر بیهق که سبزوار نامیده میشود، روزها پنهان میشدند و شب‌ها بقرا وکاروان‌ها حمله میبردند و اموال مردم را بتاراج میگرفتند بزودی جمع کثیری از اهل شر و فساد [3] بسوی آنان رفتند و شماره شان زیاد شد و شوکت و قدرتی بهم زدند...» [4].

عقاید محافلی که دشمن سربداران بودند(فئودالهای بزرگ و روحانیان سنی)

۱- میرخواند ص ۸۲، ۱۰؛ دولتشاه ص ۲۷۸.
۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۰٤.
۳- ابن بطوطه کتاب سوم ص ٦٥ «شهباعهم من اهل الشروالفساد».
٤- ابن بطوطه.

در این داستان ابن بطوطه منعکس شده است و بچشم میزند. آنچه را که ابن بطوطه دزدی وغارتگری مینامد در واقع جزغنائم جنگی که سربداران در پیکار بادشمنان خود بدست میآوردند چیزی نبوده. در جنگهای قرون وسطی تصاحب غنائم مرسوم بوده است و هربار فئودالها باین عمل مبادرت میورزیدند ابن بطوطه و امائل و اقران اوعمل ایشان را بسیار شرافتمندانه میخواندند[۱]. اما راجع باینکه سربداران بهیچوجه راهزن نبودند و اموال هرکس را نمیبردند وتفاوتیقائل بودند ازگفته های بعدی خود ابن بطوطه نمایان است. وی قدری دورتر در بارهٔ سربداران میگوید:

«... آئین عدالت چنان در قلمرو آنان رونق گرفت که سکه های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاك میریخت و تا صاحب آن پیدا نمیشد کسی دست بسوی آن دراز نمیکرد ...»[۲].

چیزی نگذشت که سربداران شهر سبزوار مرکز ولایت بیهق را تصرف کردند و سپس دیگر شهرهای مجاور را هم تسخیر نمودند[۳]. بگفتهٔ خواندمیر در سراسر ولایت بیهق دیگر کسی نبود که در برابر سربداران پایداری کند[٤]. سربداران سبزوار را بدون اینکه بامقاومت روبرو شوند گرفتند. بگفتهٔ میرخواند سردار قشون سبزوار تسلیم سربداران شد[٦].

۱- مثلاً به ص. ۳۱۰-۳۰۹ رحلهٔ ابن بطوطه و نظرهای آمیخته به تحسین وی دربارهٔ غارتگری‌های امیرآیدین در آسیای صغیر رجوع شود.

۲- ابن بطوطه - جلد سوم ص٦٦ (ص. ۳۹۰ ترجمهٔ فارسی محمدعلی موحد).

۳- ابن بطوطه جلد سوم ص٦٥ (ص. ۳۹۱-۳۹۰ ترجمهٔ فارسی محمدعلی موحد).

٤- خواندمیر چاپ درن ص١٤٤.

٥- میرخواند ص١٠٨٢.

٦- در ذیل مجمع الانساب محمد شبانکاره آمده است که عبدالرزاق نخست در ٥ شوال ۷۳۷ هجری وارد سبزوار شد ولی همان روز آن شهر را ترك گفت و بار دوم روز ۱۲ صفر ۷۳۸ ه. بشهر درآمد و بگفتهٔ مجمل فصیحی تصرف سبزوار و فریومد در سال ۷۳۷ هجری صورت گرفت.

«تأسیس و نخستین گامهای دولت سربداران در خراسان»

حافظ ابرو میگوید:

«... و بدین خبر در اکثر خراسان فتنه برخاست و خلایق خود چنان محبّ فتنه‌اند که انگور حوادث هنوز غوره است که بخیال شراب آن عربده‌های مستانه بنیاد نهند...»[1].

سربداران «جوین» و «اسفراین» و «جاجرم» و «بیارجمند» را مسخر کردند. عبدالرزاق خود را امیر نامید و بقول خواندمیر:

«برمسند حکومت تکیه زد وخطبه و سکه بنام خویش فرمود»[2]. و مراسم مذهب شیعه معمول گشت.

بگفتهٔ دولتشاه عبدالرزاق در ماه صفر ۷۳۸ هجری بدست برادر خویش وجیه‌الدین مسعود بقتل رسید[3] (منابع دیگر قتل وی را در ۱۲ ذی‌حجه سال ۷۳۸ هجری ذکر میکنند). تمام این منابع عمل مسعود را درست میشمارند و برای این برادرکشی دلیل شرافتمندانه‌ای میتراشند ومینویسند که عبدالرزاق میخواست دختر علاءالدین هندوی وزیر را که بیوهای زیبا بود و بامارت سربداران درآمده بود بزور زن کند. ولی وجیه‌الدین از بیچارگی و گریه و زاری آن زن متأثر شد و رهایش ساخت. این عمل موجب نزاع بین دو برادر شد و در حین منازعهٔ مسعود ـ که از خود دفاع میکرد ـ برادر را از باروی دژ بزیرافکند. این داستان مورد اعتماد نیست.

هردو روایت که در منابع موجود محفوظ مانده است ـ در تحسین وجیه‌الدین مسعود غلو کرده عبدالرزاق را همه گونه تخطئه و لجن‌مال میکنند. علت این عمل

۱ـ حافظ ابرو ـ برگ ۷۴a؛ ـ مصنف فقط جملهٔ اول را آورده و مترجم تمام مطلب را نقل کرده است.

۲ـ خواندمیر ص ۱۴۵.

۳ـ دولتشاه ص ۲۷۹. اگر این تاریخ صحیح باشد پس قیام سربداران در تابستان سال ۱۳۳۶ م. (۷۳۶ ﻫ.) آغاز شده بوده. زیرا بگفتهٔ دولتشاه عبدالرزاق یک سال و دو ماه حکمرانی کرد.

مورخان مزبور را نیز در دشمنی فئودالها با سربداران باید جست. گر چه محتملاً عبدالرزاق براثر جاه طلبی و نامجوئی در رأس سربداران قرار گرفت ولی اعیان خراسان وی را سردار روستائیان قیام کننده میشمردند ـ روستائیانی که فئودالها را کشته، اموال ایشان را بغارت برده، قصورشان را تصرف میکردند. وجیه‌الدین مسعود ـ برخلاف برادر ـ نشان داده بود که هواخواه روش ملایم‌تر و معتدل‌تری است[۱].

سربداران برهبری وجیه‌الدین مسعود لشکریان بزرگان صحرانشین مغول و ترک و سربداران فئودال محلی را ـ که بمغولان پیوسته بودند ـ تارومار کردند (۱۳۳۸ - ۱۳۴٤ میلادی ۷۳۹ - ۷٤۵ ه.). منابع فارسی در ذکر صفات جمیلهٔ وجیه‌الدین مسعود غلو کرده متفقاً مینویسند که وی با ... ۳ نفر از سربداران که ... ۱ نفر ازایشان سوار و ... ۲ پیاده بودند ـ در ظرف یک روز سه سپاه امیران ترک خراسان را که بهفتاد هزار سوار و پیاده بالغ میگشت شکست داده منهزم ساخت[۲]. امیران خراسان که ارغونشاه جانی قربانی در رأس ایشان قرار داشت ـ

۱ـ جمله‌ای که در تذکرهٔ دولتشاه (ص ۲۷۹) آمده شایان توجه است. وی میگوید: « مردم متعین و مردم خراسان کردار مسعود را تصدیق کردند ». مجمل فصیحی بهیچوجه از اینکه عبدالرزاق میخواست بادختر هندوی وزیر عروسی کند سخن نمیگوید ولی وی را متهم میسازد که « باخلاف بزرگان بدرفتاری میکرد ».

۲ - این اعداد افسانه بنظر میرسد و در منابع مختلف اختلاف است. مثلاً میرخواند (ص ۱۸۰۳) میگوید امیرمحمود اسفراینی ... ۲ و امیر محمد توکل‌جانی‌قربانی ۲۰۰۰۰ و امیر ارغونشاه جانی‌قربانی ۲۰۰۰۰ مرد جنگی بمیدان آوردند. بگفتهٔ دولتشاه (ص ۲۸۰) امیر محمد ترکمن ۸۰۰۰ و امیر قره‌بوك جانی‌قربانی ۲۰۰۰۰ و امیر ارغونشاه ۳۰۰۰۰ آورد. بگفتهٔ مجمل‌فصیحی‌در سنهٔ ۷۳۸ ه. وجیه‌الدین‌مسعود با ۷۰۰ تن از سربداران ـ امیرارغونشاه و ۱۰۰۰۰ سوار و پیاده او را منکوب و منهزم ساخت. سپس نیشابور را در سال ۷۳۹ ه. تسخیر کرد وقشون دو هزار نفری او در ظرف یکروز بتفاریق سه سپاه ـ امیر محموداسفراینی را با ۲۰۰۰۰ نفر در سپیده دم و امیر توکل را باپیست هزار نفر « بوقت چاشت » و امیر ارغونشاه را با سی‌هزار نفر ـ پس از نماز نیمروز منهزم کرد. ضمناً باید گفت که افراد قشون ارغونشاه همینکه از انهدام دوسپاه دیگرمطلع شدند بدون اینکه حرب کنند گریختند.

نخست اجلاس کردند و ارغونشاه ایشان را قانع کرد که اگر سربداران را متفرق نسازند دیگر زندگی برایشان حرام خواهد شد ، بویژه که مریدان و هواخواهان شیخ حسن جوری بسیار گشته‌اند.

این امیران قرار گذاشتند که سه سپاه در روز و ساعت معین ـ بهنگام نیمروز در حومهٔ نیشابور بیکدیگر پیوسته سپس یکجا بەلشکریان سربدار بزنند. ولی چون با یکدیگرهم چشمی داشتند این قرار را مراعات نکردند و گرچه در یک روز بحومهٔ نیشابور رسیدند ولی ساعات ورود ایشان متفاوت بود و سربداران هریک را جداگانه تار ومار کرده غنیمت فراوان بدست آوردند. امیر ارغونشاه بیهوده کوشید تاوحشت و هراس به سپاهیان راه نیابد واز هزیمت ایشان ممانعت بعمل آورد. ولی آخر خود نیز گریخت. منابع ایرانی این روز را روز پیروزی ایرانیان بر « ترکان » یعنی صحرا ـ نشینان مغول و ترک میشمارند[1]. سبب توجهی که مورخان ایرانی در این مورد بخصوص به سربداران ابراز میدارند همین است.

مورخان ایرانی در این مورد مسعود را ستوده وی را صاحبقران سربداران میخوانند یعنی لقبی را که مورخان رسمی به تیمور میدادند بوی میدهند. دولتشاه ضمن نقل داستان شکست سه سپاه «ترك» بدست سربداران بسرداری وجیه الدین مسعود مینویسد که :

« از عهد آدم تا زمان او (زمان مسعود) هیچ آفریده این کار نکرده است و مورخان نیاورده‌اند »[2].

شکی نیست که شرح این نبرد (یا سه نبرد) باغراق آمیخته است ، ولی شکست دار و دستهٔ امیران مغول وترك درخراسان حقیقتی است که یک واقعهٔ تاریخی بعدی

۱ـ بگفتهٔ ظهیرالدین مرعشی (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص ۱۰٤) سربداران « از شهر بیرون آمده بر سر امرای ترك و متغلبان دیگر تاختند و اموال و غنایم بسیار جمع کرده لشکرها آراسته گردانیدند ».

۲ـ دولتشاه ص ۲۸۰.

آنرا تأیید میکند و آن پیوستن سراسرخراسان غربی است بکشور سربداران. سربداران پیروز و سربلند وارد نیشابور گشتند، حدود قلمرو ایشان از مغرب بدامغان و از مشرق بهجام و از شمال به خبوشان و از جنوب به ترشیز رسیده بود، یعنی ۵۰۰ کیلومتر طول و بیش از ۲۰۰ کیلومتر عرض داشت[۱]. طبق سخنان ابن بطوطه نیشابور و سرخس و زاوه و طوس و جام بدست سربداران افتاد[۲]. امیر ارغونشاه به ساحل اترك فرار کرد وفرزندش محمدبک در واحه های دامنهٔ شمالی کوههای کوپت داغ متواری شد.

ابن بطوطه میگوید که وجیه‌الدین مسعود «خود را سلطان خواند»[۳]. گفتهٔ وی را حافظ ابرو تصدیق کرده لقب شهریار سربداران را چنین نقل میکند:

«سلطان اسلام شهنشاه هفت اقلیم المؤید من السماء المظفر علی‌الاعداء وجیه‌الحق و الدین مسعود».

در آنزمان لقب سلطان بامفهوم رئیس دولت مستقل مربوط بوده. و فئودال کوچکی که در رأس نهضت قرار گرفته بود (وجیه‌الدین) ظواهر مرسوم سلطنت اسلامی را بدولت سربدار تحمیل کرد.

منابع موجود، باستثنای تذکرهٔ دولتشاه، از سیاست داخلی وجیه‌الدین مسعود سخنی نمیگویند و دولتشاه نیز فقط بذکر چند کلمه اکتفا میکند.

وجیه‌الدین مسعود برای جلب توجه روستائیان ۱۲۰۰ نفر از ایشان را وارد دسته های لشکری کرد ومستمری دائم وعلوفه داد[۴]. از اینکه بگذریم این «سلطان اسلام» نوظهور برسم سلاطین قدیم فئودال دستهٔ مفردانی مرکب از ۷۰۰ غلام

۱- دولتشاه ص ۲۸۱. بگفتهٔ ظهیرالدین مرعشی (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران - ص ۱۰۴) «بلاد خراسان از حدود جام و باخرز تا حدود مازندران او را (مسعود را) مسلم شد».

۲- ابن بطوطه ص ۶۵ (ص ۳۹۱-۳۹۰ ترجمهٔ فارسی محمدعلی موحد).

۳- ابن بطوطه، جلد سوم ص ۶۶ - ۶۵: «و تسمی مسعود بالسلطان».

۴- دولتشاه ص ۲۸۰ «و دوازده هزار سپاه را علوفه داد».

ترک برای خویش تشکیل داد[1]. ابن‌بطوطه میگوید که سلطان سربداران بردگان گریختهٔ دیگران را[2] می‌پذیرفت و بایشان اسب و خواسته میداد. بدیهی‌است که هدف این رفتار تشویق گروه ویژه‌ای از بردگان و غلامان یامملوکان ـ یعنی‌مفردان برده‌زاده ـ بفرار و پیوستن به اردوی سربداران بوده است و بهیچوجه صحبت از آزادی دسته جمعی بردگان در میان نبوده. در منابع موجود دلیلی‌دیده نشده‌است که سربداران موضوع لغو بردگی را پیش‌کشیده باشند. فراموش نکینم که حتی قرمطیان نیز در قرن دهم و یازدهم میلادی بااینکه شعار مساوات عمومی را برای کشاورزان آزاد و پیشه‌وران اعلام کرده مالکیت اجتماعی اراضی را طالب بودند بااستفاده از کار بردگان بیگانه که متعلق به‌جماعت باشند در مزارع وبستانها رضا میدادند چنانکه در لحسا معمول بوده[3].

ظهیرالدین‌مرعشی میگوید :

«... امیرمسعود در میان نوکران و اصحاب خودرا همچو یکی از ایشان میداشت و در تصرف اموال خود را بردیگران تفضیل نمینهاد باخلق طریقهٔ صلاح وسداد و راستی‌میورزید ، نوکران او بجان از او در نمی‌ماندند و بهر طرف که میرفت مظفر و منصور بود »[4].

بدیگر سخن تخصیص‌خمس‌غنایم راکه قانون اسلام برای حاکم‌عهد معین کرده است طلب نمیکرد. بدیهی است که علت رفتار وجیه‌الدین مسعود این بود که بوسیلهٔ ارضای تمام خواستهای لشکریان برای خود و سلالهٔ خویش در میان ایشان تکیه‌گاه استواری بر پا سازد. ولی اصل برابری در بخش غنائم جنگی که برخلاف قانون اسلامی و یاسای چنگیزی بود بظن قوی از طرف تودهٔ سربداران و

۱ـ همانجا.

۲ـ ابن‌بطوطه ص۶٦ « العبید یفرون عن‌موالیهم ».

۳ـ سفرنامهٔ ناصرخسرو چاپ شفر ، ص۸۲.

٤ـ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص٤۱۰.

تحت تأثیر مواعظ مساوات طلبانهٔ شیخ حسن جوری پیش کشیده شده بود.

سنگین ترین باری که در عهد سلطهٔ مغولان بردوش روستائیان قرار داشت همانا زیادی سهم و بهرهٔ مالک فئودال بود که حتی پس از تجدید نظر و اصلاحی که در دورهٔ غازان خان در آن بعمل آمد در بسیاری نقاط از شصت درصد کل محصول کمتر نبوده. وجیه‌الدین مسعود که بیاری روستائیان بقدرت رسیده بود ناگزیر بود میزان خراج را که بنای سهم مالک فئودال را تشکیل میداده تنزل دهد. منابع موجود یادآور میشوند که در عهد علی مؤید آخرین امیر سربدار:

«از رعایا ده سه بجنس گرفتی و بیک دینار دیگر تعرض نرسانیدی»[1].

بدیگر سخن خراج به سی درصد محصول تنزل کرد و سایر عوارض که مطابق موازین شرع نبود لغو گردید. بظن غالب این رویه هم از آغاز پیدایش دولت سربداران در خراسان معمول گشته بوده. مولانازاده رئیس سربداران سمرقند نیز در سال ۱۳۶۵ میلادی (۷۶۷ ﻫ.) میخواست عوارض و مالیاتهائی را که مبتنی بر موازین شرع نبوده لغو کند[2]. گویا این خود یکی از مواد برنامهٔ سیاسی جناح میانه‌رو سربداران بوده است و حال آنکه استقرار مساوات در حقوق و ثروت ادعای اصلی جناح افراطی نهضت مزبور را تشکیل میداده.

پیدایش دو جریان درمیان سربداران

دولتشاه بارها از وجود «بزرگان سربدار» سخن میگوید. مثلاً یکی از سران سربدار که در اواخر دولت ایشان بر سر کار آمد و پهلوان حسن دامغانی نام داشت ـ

۱ـ دولتشاه ص ۲۸۷.

۲ـ به «نهضت مردم سمرقند» تألیف بارتولد رجوع شود. در این اثر (ص ۱۰) متن فارسی قسمتی از نطق مولانا زاده را از «مطلع السعدین» عبدالرزاق سمرقندی باین شرح نقل میکند «حاکمی که جزیهٔ مسلمانی را باج و خراج نام کرده میستاند بخاطر خود خرج میکند».

بگفتهٔ دولتشاه « از بزرگان سربدار بوده » او و « خواجه نصرالله باشتینی... از اکابر و امرای سربدار بوده‌اند »[۱]. بقول دولتشاه اجداد امیر شاهی‌سبزواری شاعر بزرگ ایرانی (در نیمهٔ اول قرن پانزدهم میلادی) نیز از « از بزرگان سربدار بوده‌اند ». پس از سقوط دولت سربداران « اسباب و املاك موروث » امیر شاهی سبزواری بنفع دیوان ضبط شد ، ولی بخشی از آن را بسعی و اهتمام میرزا بایسنقر شاهزادهٔ تیموری که از شاعر مزبور حمایت میکرد بوی باز گرداندند[۲]. بگفتهٔ دولتشاه این‌شاعر بهنگام پیری :

« در شهر سبزوار اندك ملکی‌داشت و بعیش‌و خوشدلی بزراعت مشغول بودی ».

شرف‌الدین رضا شاعر قرن پانزدهم نیز :

« مردی صاحب حسب و نسب بود . . . و اجداد او بعهد سربداران و خواجه علی مؤید وزراء بودند »[۳].

بطوریکه از مثل های یاد شده برمیآید غالب این بزرگان سربدار همان فئودالهای کوچك محلی بودند که بسبب تنفر از سلطهٔ مغول واعیان مغول وترك به‌نهضت سربداران پیوسته مقامات عالیه را در دستگاه حکومت ایشان در خراسان بدست آورده بودند. شاید وجیه‌الدین‌مسعود وآنانکه بعد از او زمامدار شدند بخشی از اراضی راکه از دست مغولان خارج شده بوده میان مالکان کوچك محلی و هواخواهانی که میان سران روستائیان داشتند تقسیم کرده بودند و بدینطریق جرگهٔ بزرگان سربدار را باالحاق مردان تازه نفس‌تقویت نمودند[٤].

۱- دولتشاه ص۲۸۵-۲۸٤.

۲- ودلتشاه ص٤۲٦.

۳- دولتشاه ص٤٦۳-٤٦۲.

٤- میرخواند (ص۱۰۸۷) میگوید : « بعد از آنکه چهار سال وهشت ماه از حکومت او (یحیی کرابی شهریار سربدار) بگذشت جماعت بیوفایان که بتربیت او بزرگ شده بودند درمقام قصد و عذر آمدند... ».

جناح تندرو و افراطی سربدار که مواعظ و تبلیغات شیخ خلیفه و حسن جوری مقدمات پیدایش آنرا فراهم آورده بود در عهد وجیه‌الدین مسعود سر و صورتی پیدا - کرد و سامان پذیرفت. چیزی از پیروزی سربداران بر ارغونشاه و امیران مغول و ترک خراسان نگذشت که وجیه‌الدین مسعود ناگزیر شد شیخ حسن جوری را که در دژی محبوس بوده و بخواری روزگار میگذرانید آزاد کند. شکی نیست که ابتکار این عمل از مسعود نبود و آزادی جوری مورد علاقهٔ مردم بوده که بشیخ فوق‌العاده توجه داشتند. نفوذ وی حتی در شهر دور دستی چون تون وناحیهٔ قهستان محسوس بوده. میرخواند در «روضة‌الصفا» چنین میگوید :

«... او را مریدی در قریه از قرای تون خواجه اسد نام بود روزی این خواجه اسد بباغ میرفت جمعی از درویشان بااو ملاقات کردند او پرسید که از کجا میآئید و شیخ در کجاست ایشان گریان شده صورت حال باز نمودند خواجه اسد زبان توبیخ و سرزنش دراز کرده گفت ای نامسلمانان بیوفا روا باشد که شیخ را گرفته بند کرده باشند و شما در استخلاص او سعی ننمائید و در خانهای خود بنشینید و برفور خواجه اسد بجانب ابیورد روان شد و بنابرآنکه امیر بااو معرفتی داشت از وی پرسید که بچه مهم آمده گفت تصدیع این بنده بجهت آن است که اگر شیخ حسن در قید حیات باشد هر روز مرا صد چوب بزنید و یکنوبت رخصت فرمائی تا او را ببینم و اگر زنده نباشد مرا بکشی. امیر ارغونشاه از امیر محمد اسفرائنی استفسار نمود که شیخ حسن مثل این شخص چند مرید دارد و امیر محمود بنابرقصد شیخ گفت بپانصد میرسد ارغونشاه فرمود که هر که را مثل اسد ده مرید باشد عالمی را خراب کند بعد از آن ارغونشاه بلطف باخواجه اسد سخن کرده او را پیش شیخ فرستاد و بکوتوال پیغام داد که شیخ حسن را نرنجاند اما از محافظت او غافل نماند...»[1].

۱- این قسمت را مصنف خلاصه کرده بود ولی مترجم بالتمام از روضة‌الصفا نقل کرده‌است.

هفتاد تن از مریدان شیخ هم قسم شدند که وی را آزاد کرده یا جان فدا کنند. بروایتی آنان بمراد خویش رسیدند وبروایت دیگر وجیه‌الدین مسعود با عده‌ای سوار به بازر آمده شیخ حسن را بزور آزاد کرد[1].

بدیهی است که وجیه‌الدین مسعود میخواست از نفوذ شیخ حسن جوری در میان مردم استفاده کرده قدرت خویش را استوار و شیخ را آلت خود سازد[2]. مسعود ظاهراً بشیخ حسن بسیار حرمت میکرد و مرید « شیخ الشیوخ » حسن جوری شد[3]. در مسجد جامع سبزوار ضمن خطبه نام شیخ را نخست و نام وجیه‌الدین مسعود را بعد از وی می‌آوردند[3]. در دولت سربداران گوئی دو رئیس وجود داشته : یکی روحانی یعنی شیخ حسن و دیگری سیاسی یا سلطان وجیه‌الدین مسعود. البته این وضع نتیجهٔ حسن شهرت و مقبولیت عامهٔ شیخ بود.

در آغاز شیخ حسن جوری و وجیه‌الدین مسعود متفقاً کار میکردند ولی بزودی چنانکه انتظار میرفت بین ایشان اختلاف پیدا شد و درگرد هریک از آندو عده‌ای از هواخواهان ایشان جمع شدند. بگفته حافظ ابرو :

« فی‌الجمله آن قوم (سربداران) دو طایفه شد اتباع شیخ حسن را شیخیان خوانند و اتباع امیر مسعود را سربدار گویند ».

بدینطریق دو جریان در میان سربداران پیدا شد : یکی اعتدالی و میانه رو یا سربداری و دیگری افراطی و تندرو یا « درویشی» و شیخی. چنانکه پیشتر گفته

۱- میرخواند (ص ۱۰۸۳) وی هردو روایت را نقل کرده اول را صحیح میشمارد. در نامهٔ شیخ حسن بامیر محمد بیک که حافظ ابرو و میرخواند و ظهیرالدین مرعشی نقل کرده‌اند بطور مبهم گفته شده‌است که شیخ بدست مردم سبزوار آزاد شد. دولتشاه از شرکت مسعود در امر آزادی شیخ سخن نمیگوید.

۲- حافظ ابرو.

۳- دولتشاه ص ۲۸۰.

٤ - حافظ ابرو ، نسخهٔ یاد شده - برگ ٤٧٩a . در بارهٔ شیخ حسن چنین مینویسد « شیخ‌الاسلام سلطان اولیاءالعظام مرشدالسالکین ».

شد جریانهای همانندی در نهضت‌های مردم خاورنزدیک ومیانه درقرون چهاردهم و پانزدهم میلادی دیده شده است.

اختلافات داخلی سربداران از نظردشمنان ایشان پوشیده نماند. امیرمحمد‌بیک پسر امیر ارغونشاه طی‌نامه‌ای که بشیخ حسن جوری نوشت سقوط عاجل« امیر مسعود» را پیشگوئی کرده خواست که شیخ از یاری سربداران صرف‌نظر کند و بگفتهٔ حافظ ابرو:

«... چنان نمود که امیرمسعود مردی سپاهی است اگر او را داعیهٔ سرداری باشد بعید نیست - فاما شیخ حسن مردی زاهد و گوشه‌نشین و دعوی درویشی و سلامت طلب میکند از آبا و اجداد او کسی حکومت و سرداری نکرده است و او خود نیز از مبداء حال الی یومنا بتحصیل و عبادت مشغول بوده این چه داعیه است که او را پیدا گشته و بدین سبب فتنه در میان خلایق افتاده و مملکت نیز بهم آمده و این صورت از او بغایت غریب مینماید »[۱].

وی تذکر داد که امر سربداران بشیخ درویش و زاویه‌نشین که در اندیشه نجات روح است ربطی ندارد. نوشتن این نامه از طرف سرور و رئیس فئودالهای بزرگ خراسان تشبثی بود برای ایجاد نفاق در میان سربداران، باین معنی که شیخیان را از نهضت مزبور جدا کرده موقتاً بیطرف سازند. درآن هنگام جناح میانه‌رو این نهضت یعنی پیروان وجیه‌الدین - بعقیدهٔ فئودالهای خراسان - دشمنی خطرناکتر و جدی‌تر بود. زیرا قدرت و نفوذ واقعی سیاسی و نیروی نظامی سربداران یعنی فرماندهی لشکریان ایشان در دست وجیه‌الدین مسعود قرار داشت. شیخ حسن جوری پاسخ این نامه را بانامه‌ای داد که دربالا اشاره کردیم. در پاسخ مزبور بطور مبهم از امکان آشتی پیروان شیخ باامیر ارغونشاه سخن بمیان آمده و شرط آشتی‌را خودداری امیر از خونریزی و ایجاد ناراحتی قرار داده است و اینکه ارغونشاه بصلح

۱- حافظ ابرو - نسخهٔ کتابخانهٔ ملک - طهران، برگ ۲۲۳ (مترجم).

رضا دهد و عهد کند که بقوانین شریعت ـ آنچنانکه شیخ آنرا درك می کند ـ عمل نماید. بدیهی است که آشتی واقعی میان شیخیان و سران فئودال امری محال بوده.

نامهٔ شیخ نمونه کاملی بود از دیپلوماسی وهدف آن فریب دشمن و دفع خطر وی بطور موقت بوده.

ولی هنوز اختلافات داخلی سربداران مانع از آن نمی‌شد که مشترکاً عمل کنند. طوغای تیمورخان آخرین ایلخان مغول ایلچی نزد شیخ حسن و وجیه‌الدین مسعود فرستاد و تکلیف کرد که سر باطاعت وی نهند. شیخ پاسخ ایلخان را چنین داد:

« پادشاه و ما را اطاعت خدای عز و علا می‌باید کرد و مقتضی قرآن مجید عمل می‌باید نمود و هرکه خلاف این معنی کند عاصی باشد وبردیگران واجب باشد که بدفع اوقیام نمایند. اگر پادشاه بفرمودهٔ خدا و رسول(ص) زندگانی‌فرماید ما همه متابعت کنیم و الا شمشیر در میان خواهد بود... »[۱].

فراموش نکنیم که ازلحاظ سربداران خوانین و امرای مغول که باوجود قبول اسلام کماکان یاسای چنگیزی را بکار بسته ، مالیاتها و عوارض و رسوم ادارئی را که مخالف قرآن وشریعت بوده معمول میداشتند ، بناحق ریاست جامعه مسلمانان را غصب کرده ظالم شمرده می‌شدند و مقاومت در برابر ایشان طبق قوانین شرع اسلام جایز بوده است.

طوغای تیمورخان باسپاهی‌از صحرانشینان مغول‌عازم حرب باسربداران شد[۲].

۱ـ میرخواند ص ۱۰۸۵.

۲ـ میرخواند عدهٔ سپاهیان ایلخان را هفتاد هزار ذکر میکند و این رقم اغراق‌آمیز بنظر میرسد. دولتشاه نیز (ص ۲۸۱) همین رقم را تکرار می کند و میگوید از طرف سربداران فقط دوازده هزار نفر وارد میدان شدند. بگفتهٔ ابن‌بطوطه (جلد سوم ص ۶۷) سپاه طوغای تیمور مرکب از پنجاه هزار نفر تاتار بوده.

« شیخ حسن و امیرمسعود نیز باسه هزار و هفتصد کس که هریک خود را رستم‌دستان و سام نریمان پنداشتند بجانب مازندران روان شدند وکنار آب گرگان را لشکرگاه ساخته ایلچی‌پیش پادشاه فرستادند که اگر شما و ما بفرمان ایزد سبحانه و تعالی‌عمل‌نمائیم (یعنی‌چنانکه سربداران فرمان خدا را تعبیر میکنند و بعبارت دیگر طریقت حسن جوری) حرب و خون ریختن از میان برخیزد و هرکه سرکشی کرد بفعل خود گرفتار آید ... »[1].

طوغای تیمورخان پاسخ داد که شما :

«... مشتی روستائی میخواهید ما را مأمور امر خود گردانید و مردم را فریب دهید »[2].

این پیکار باپیروزی کامل سربداران پایان یافت. سپاهیان ایلخان پراکنده شدند و باخود ایلخان هزیمت یافتند. پس از آن بعضی از مالکان فئودال خراسان مطیع وجیه‌الدین مسعود شدند و بحلقهٔ مریدان شیخ حسن جوری درآمدند و بقول حافظ ابرو :

«اکابر واشراف خراسان طوعاً او کرهاً امتثال‌اورا انقیادنمودند. دور و نزدیک و ترک و تازیک ازایشان حساب دیگر برگرفتند »[3].

ازآنجمله بود امیر محمد صاحب قهستان (کوهستان) فرزند امیر عبدالله ـ مولائی متوفی[4]. مورخان تاریخ این پیروزی را سنهٔ ۷٤۲ یا حتی ۷٤۳ هجری

۱ـ میرخواند ص ۱۰۸۰ . بگفته حافظ ابرو این نبرد در ولایت بیهق نزدیک شهر سبزوار وقوع یافت.

۲ـ میرخواند ص ۱۰۸۰ .

۳ـ حافظ ابرو ـ نسخهٔ کتابخانه ملک ، برگ ۲۰۲۳ (مترجم).

٤ـ میرخواند ص ۱۰۸۰ .

ذکر میکنند[۱].

پس از این فتح نمایان سربداران کوشیدند تاقدرت خود را در سراسرخراسان بسط دهند.

شیخ حسن و مسعود ناچار می‌بایست خواستهای عامهٔ مردم را بر آورده، بابزرگترین امیر فئودال خراسان - معزالدین حسین کرت ملک هرات - وارد جنگ شوند. وی درآن روزگاران مستقل بود ویار ومتحد طوغای تیمورخان مغول شمرده میشد. سربداران لشکری مرکب از ده‌هزار مرد جنگی گرد آوردند. این اردوکشی از لحاظ آیندهٔ کار ایشان اهمیت فراوان داشت. زیرا هدف آن رهائی‌سراسرخراسان از سلطهٔ مغولان بود. یکی از شاعران درباری ملک هرات اهمیت این نبرد را چنین توصیف میکند:

گر خسرو کرت بر دلیران نزدی | و ز تیغ یلی گردن شیران نزدی
از بیم سنان سربداران تا حشر | یک ترک دگرخیمه بایران نزدی[۲]

ولی امیدهای سربداران بر آورده نشد روز ۱۳ صفر سال ۷۴۳ هجری در دو فرسنگی زاوه بین ایشان و لشکریان ملک معزالدین حسین کرت جنگ درگرفت[۳]. ملک هرات سپاهی که گویا به سی هزار نفرمیرسید[۴]. از تاجیکان وغوریان ومغولان نکودری و خلجان و بلوچان گرد آورده بود[۵].

۱- حافظ ابرو سال ۷۴۲ ه. را ذکر میکند ونگارستان غفاری تاریخ این نبرد را۷۴۳ هجری می‌نویسد. مجمل‌فصیحی برعکس‌می‌نویسد که سربداران زیرفرمان وجیه‌الدین‌مسعود وشیخ‌حسن جوری قشون طوغای تیمورخان را در سنهٔ ۷۴۰ ه. منهزم ساخته و در سنه ۷۴۱ ه. سربداران اسفراین و جاجرم و بیار و جاه و بسطام و دامغان و سمنان را تسخیر کردند. در هرحال تاریخ این نبرد نباید دیرتر از سال ۷۴۲ ه. باشد.

۲- خواندمیر- چاپ درن ص۱۴۹.

۳- حافظ ابرو و مجمل‌فصیحی ص ۶۳۴a.

۴- نگارستان غفاری.

۵- حافظ ابرو.

هنگام پیکار نخست کفهٔ پیروزی بسوی سربداران متمایل شد . ولی شیخ حسن جوری ناگهان در طی نبرد کشته شد و مرگ وی سبب وحشت و هراس سربداران گردید . صفوف ایشان بر هم ریخت و شکسته و منهزم شدند . عده‌ای از ایشان باسارت ملک هرات در آمدند و وی امر کرد که تمام اسیران را باستثنای ابن یمین شاعر بقتل رسانند . گویا عدهٔ اسیران به چهار هزار میرسید[۱] . بگفته ابن بطوطه در آن ایام سمنانیان ، یعنی امیر سمنان ، نیز از سوی مغرب به سربداران حمله کردند و این خود پیروزی ملک هرات را آسانتر ساخت[۲] .

بگفته حافظ ابرو :

« درویشان و مریدان شیخ حسن امیر مسعود را متهم داشتند که این حال (قتل شیخ حسن جوری) باستصواب امیر مسعود بوده است » .

میرخواند و خواندمیر صریحاً میگویند :

« و در آن مصاف که ایشان را باملک دست داد شیخ حسن باشارت امیر مسعود وتیغ یکی از سربداریه شهادت یافت . . . »[۳] .

دولتشاه هم می‌نویسد که :

« خواجه مسعود شخصی‌را فرمود تا ضربتی برشیخ حسن زد »[٤] .

تألیف دیگری که مدتها بعد نگاشته شده ـ یعنی نگارستان غفاری ـ نه‌تنها این داستان را تأیید میکند بلکه سربداری را که بشیخ حسن ضربت زد معرفی کرده میگوید نام وی نصرالله جوینی بوده است[۵] .

آیا حقیقت واقعه چنین بوده است ؟ باین پرسش نمی‌توان بااطمینان خاطر پاسخ داد . ولی بدگمانی پیروان شیخ حسن جوری راجع باینکه وجیه‌الدین مسعود

۱ـ ابن بطوطه مجلد سوم ص۶۸ .

۲ـ ابن بطوطه .

۳ـ میرخواند ص۱۰۸۵ ـ خواندمیر چاپ درن ص۴۹۱ .

٤ـ دولتشاه ص۲۸۱ . در مجمل فصیحی هم .

۵ـ نگارستان غفاری .

درکشتن وی دست داشته است تا اندازه‌ای درست و بجا بنظر میرسد. روابط دو جناح سربدار درآنزمان سخت وخیم شده بوده. قدرت معنوی و نفوذ کلمهٔ شیخ حسن‌جوری درمیان مردم بمراتب بیش از مسعود بوده. بگفتهٔ ظهیرالدین‌مرعشی درآنزمان رهبری سیاسی کشور سربداران در دست هواخواهان شیخ حسن جوری بوده است.

وی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران چنین‌میگوید:

«... و در آن وقت شیخی و مریدی در آن دیار شهرت تمام داشت و زمام اختیار آن ولایت در اکثر امور بدست شیوخ بود...».

پس‌جای شگفتی‌نیست اگر مسعود از شیخ وپیروان وی بیمناك می‌بوده. اما چنانکه مرگ شیخ حسن فی‌الواقع نتیجهٔ غدر و خیانت وجیه‌الدین مسعود بوده بایستی گفت که حساب مسعود درست نبوده‌است. زیرا وی نتوانست جناح شیخیان را بااین‌عمل‌نابود سازد و در عین‌حال در جنك بزرگی‌شکست خورد.

تمام مورخان میگویند که سربداران پیروز شده بودند ولی‌مرگ شیخ موجب وحشت وبالنتیجه هزیمت آنان گردید. سربداران ـ پس‌ازاین‌شکست دیگرنتوانستند در خراسان شرقی استوارگردند و ناگزیر بودند دایماً در مشرق متصرفات خویش از دشمن نیرومندی چون ملك هرات که از سلالهٔ کرت بود حساب ببرند.

ابن‌یمین‌شاعرنامی‌فارسی زبان که ازروی عقیده به سربداران گرویده بود اسیر ملك هرات شد[1]. فخرالدین محمود بن امیر یمین‌الدوله محمدالطغرائی‌الفریومدی ملقب بابن‌یمین‌ترکی‌ایرانی گشته[2] واز خانواده‌ای معتبر بود که بمرورایام‌بینوا شده بوده. وی که بسمت شاعر و مداح درباری بخاطر لقمه‌ای نان تلخ ـ ناگزیر بود

۱ـ دربارهٔ آثار ابن‌یمین کتابی اثر خامهٔ شادروان رشید یاسمی دانشمند ایرانی تحت عنوان «احوال ابن‌یمین» چاپ طهران سال ۱۳۰۳ هجری موجود است که بخشی از اشعار وی نیز درآنجا نقل شده است.

۲ـ دولتشاه ص۲۷۳.

خانهٔ خویش را به‌ده‌ها تن امیران گستاخ و بیعار و خشن‌فئودال بفروشد سخت از آنان ودستگاهی که ایشان نمایندهٔ آن بودند متنفر بود. هنگامیکه نهضت سربداران پدید آمد ابن‌یمین از روی عقیده و اختیار بایشان پیوست. در سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی شرکت نمایندگان پیشرو متنورین‌شهری در نهضت‌های خلق از ویژگی‌های تاریخ خاور نزدیک و میانه است. ابن‌یمین قصایدی در مدح شیخ حسن جوری و وجیه‌الدین مسعود سرود. وی در نبرد زاوه (سال ۱۳٤۲ میلادی) در صف سربداران بود و در مصاف شرکت جست و در آن گیر و دار یگانه نسخهٔ خطی‌دیوان اشعار خویش‌را از دست داد[۱]. وی پس‌ازگرفتاری واسیری درنخستین فرصتی که بدست آورد گریخت و مجدداً بسربداران پیوست. شاعر خسته دل در روزگاری که پیری سر رسید بدهکدهٔ زادگاه خویش بازگشت تا بزندگانی روستائی پردازد.

ابن‌یمین تنفر وانزجار خویش‌را از امیران فئودال و خدمت ایشان در اشعار زیر بیان کرده است:

اگر دو گاو بدست آوری و مزرعه‌ای
یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی
وگر کفاف معاشت نمی‌شود حاصل
روی و شام شبی از جهود وام کنی
هزار بار از آن به‌که بامداد پگاه
کمرببندی وبرچون خودی سلام کنی[۲]

ابن‌یمین در ۸ جمادی‌الاخر سال ۷٦۹ هجری وفات یافت.

۱- مجمل‌فصیحی.

۲- طبق مجمل فصیحی - ابن‌یمین درسال ۷۵۵ هجری هم در صف سربداران بوده است. یاسمی تاریخ وفات ابن‌یمین را از روی مجمل فصیحی معین کرده است. سال ۷٤۵ هجری که در تذکرهٔ دولتشاه تاریخ وفات ذکر شده بکلی‌نادرست است.

برخی‌از منابع نیز از اردوکشی سربداران علیه امیرعلی کاون برادر طوغای تیمورخان ـ یاد میکنند که وی منهزم و در پیکار کشته شد. تصریح این نکته که این مصاف قبل از شکست سربداران در زاوه بوده است یا بعد از آن کار دشواری است. میرخواند هردو را نقل‌میکند.

بیک روایت امیر علی کاون در جنگ ایلخان طوغای تیمورخان باسربداران برکرانهٔ رود گرگان کشته شد و بروایت دیگر فرار کرد و مجدداً علیه سربداران بجنگ پرداخت وشکست خورد ومقتول گشت[1]. بگفته خواندمیر، طوغای‌تیمورخان شهر استرآباد را رها کرد وگویا شهر مزبور بدست سربداران افتاد و خان بکرانهٔ دریای خزر گریخت.

وجیه‌الدین‌مسعود درپایان دوران فرمانروائی خویش‌به‌مازندران اردو کشید. در آن ناحیه بسیاری از شیخیان می‌زیستند و جنگهای داخلی میان امیران فئودال محلی ـ که خود را تابع ایلخان طوغای تیمور می‌شمردند ـ درگیر بود و مسعود بدین سبب بخود نوید میداد که پیروزی آسانی نصیبش گردد. شرح اردوکشی سربداران را به مازندران ظهیرالدین‌مرعشی و دیگر مورخان بتفصیل نقل کرده‌اند. منابع یاد شده ضمناً میگویند که درآنزمان نیروی نظامی سربداران که دارای ۱۲ هزار اسب و ۶۰۰ شتر و ۴۰۰ قاطر بود قابل‌ملاحظه شمرده می‌شد[2].

سربداران، آمل شهر عمدهٔ مازندران را مسخر ساختند. ولی بعد در اعماق ناحیهٔ پُر جنگل رستمدار داخل‌شده درکمینگاهی که یکی‌از امیران فئودال ـ ملک رستمدار ـ ترتیب داده بود گرفتار شدند و عده‌ای تلف گشتند و بخشی‌نیز باتفاق وجیه‌الدین مسعود اسیر شدند. و آنگاه مسعود بفرمان ملک رستمدار بقتل رسید.

این شکست در ماه ربیع‌الثانی سنهٔ ۷۴۵ هجری بسربداران وارد آمد. ولی

۱ـ میرخواند ص۱۰۸۵.

۲ـ حافظ ابرو (خیلی مختصر) خواندمیر ص۲۰۱-۱۵۰ (مشروح) تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ص۱۱۱.

دو شکست نظامی دولت سربداران خراسان را در هم نشکست.

پس‌از مرگ وجیه‌الدین‌مسعود ده تن‌از زمامداران سربدار که بعضی‌منتسب بجناح میانه‌رو و برخی‌مربوط به‌جریان افراطی‌بودند، یکی پس از دیگری برسرکار آمدند. مبارزه بین دو جناح جریان داشت و یک فرمانفرما سرنگون می‌شد و بجای وی دیگری از جناح مخالف منصوب میگردید.

منابع موجود باابهام و امساك از این‌مبارزه سخن می‌گویند بطوریکه شخص پژوهنده نمیتواند جریان این مبارزات و اختلافات و جزئیات آنرا بروشنی بتصور آورد. نخستین‌فرمانروایانی که پس از مرگ وجیه‌الدین‌مسعود در رأس سربداران قرارگرفتند لقب سلطان نداشتند. زیرا اسماً جانشین‌لطف‌الله ـ فرزند صغیروجیه‌الدین مسعود ـ بودند و وی را بولیعهدی پدر می‌شناختند و بلقب « میرزا » (شاهزاده) می‌نامیدند.

هواخواهان جناح میانه‌رو سربداران به سپاهیان ومردان جنگی‌و بدیگرسخن به«بزرگان سربدار» یعنی‌خرده مالکین و شاید روستائیان و ثروتمندان روستا متکی بودند و طرفداران جناح تندرو یعنی شیخیان یا درویشان بطورکلی به پیشه‌وران توجه داشتند. نیروی منظم جناح تندرو همان جرگهٔ درویشان شیخ خلیفه و شیخ حسن‌جوری بودکه نفوذ فراوان در میان عامهٔ مردم داشت.

پس از وقایع یاد شدهٔ بالا خواجه شمس‌الدین‌علی متنفذترین نمایندهٔ جناح افراطی شد.

مورخان بوی دشمنی‌میورزیدند ولی‌به‌دها، واستعداد ذاتی‌وی ادغان‌دارند. بگفتهٔ دولتشاه خواجه شمس‌الدین علی:

« بامحترفات سبزوار شریک شدی ».

بدیگرسخن وی تا اندازه‌ای بامحیط پیشه‌وران مربوط بود وجانب ایشان را نگاه میداشت[1]. وی از محبان جرگهٔ هواخواهان حسن‌جوری بود و:

۱ـ خواندمیر ص۲۸۲ـ بگفته میرخواند (ص ۱۰۸۰) وی « بزرگزاده و اصیل» بود.

« تعظیم درویشان نمودی و در میان آن جماعت نشستی »[1].

بگفتهٔ میرخواند خواجه شمس‌الدین علی:

«دایم برزبان می‌آورد که کار حکومت ما بعد از ارادهٔ حق سبحانه و تعالی بیمن همت حضرت شیخ حسن و درویشان تمشیت پذیرفت».

وی در طی سخنان خویش میگفت که در کشور سربداران باید رهبری بدرویشان طریقت حسن‌جوری یا بدیگر سخن بجناح افراطی سربداران تعلق داشته باشد نه لشکریان[2].

دولت سربداران پس از مرگ وجیه‌الدین

پس از مرگ وجیه‌الدین مسعود ـ براثر کوشش محافل لشکری آقا محمد تیمور (محمدآی‌تیمور) رفیق‌جنگی مسعود که درگذشته غلام او بود[3] (غلام به‌بردگانی که خدمت لشکری بعهده داشتند میگفتند) به‌فرمانفرمائی سربداران برگزیده شد. بگفته خواندمیر آقا محمد تیمور «یکی از بندگان پدرش» (یعنی‌مسعود) بود[4] که بخاطر دلیری آقا محمد تیمور (محمد آی تیمور) ویرا گرامی می‌داشت و به‌نیابت خود درسبزوار گذاشته بود[5].

از آنجائی که آی تیمور نمایندهٔ جناح میانه‌رو بود شیخیان باوی مبارزه آغاز کردند و متهمش ساختند که:

« درویشان را پیش او هیچ قدر و قیمتی نمانده ».

روزی خواجه شمس‌الدین علی با جمعی از مریدان و درویشان شیخ حسن‌جوری وارد مجلس آی تیمور محمد شد و سخنان عتاب‌آمیزی ایراد کرده گفت:

۱- میرخواند ص۱۰۸۶.
۲- میرخواند ص۱۰۸۶.
۳- دولتشاه ص۲۸۱.
۴- خواندمیر ص۱۰۵۴. در مجمل‌نصیحی نیز چنین است.
۵- میرخواند ص۱۰۸۶.

«. . . عجب حالتی است که درویشان را پیش تو هیچ قدر و قیمتی نمانده و اراذل و اوباش را برایشان تقدیم می‌نمائی باوجود آنکه مهم تو بتقویت این طایفهٔ پسندیده اخلاق متمشی‌شد. . . »[۱].

دیگرحضار سخنان خواجه شمس‌الدین‌علی را تأیید نموده خواستند که آی‌ـ تیمور «از مسند خلافت برخیزد». وی که غافلگیر شده بود وسلاحی باخود نداشت فی‌المجلس رضا داد و مقر حکومت را ترک گفت. ولی خواجه شمس‌الدین‌علی از بیم آنکه آی تیمور محمد پیروان خویش راگرد آورد بدرویشان گفت تا از پی او رفته بکشندش[۲]. این داستان سادگی آزاد منشانه رسوم وشیوهٔ حکومت را درکشور سربداران نشان میدهد. مردم می‌توانستند بدون دعوت واحضار واجازه در مجلس شهریار حاضر شوند و دربارهٔ افعال او بحث کنند و ویرا محکوم نمایند وعلی‌الظاهر در خانهٔ شهریار حاجب و دربانی نیز وجود نداشت.

نویسنده ذیل‌محمود شبانکاره یکی از سران سربدار را بنام مولانا حسن‌آهی اسم‌میبرد که باتفاق درویشان آی‌تیمورمحمد را بقتل‌رساند[۳]. لقب آهی‌نشان میدهد که این شخص بجمعیت آهیان که بامحیط پیشه‌وران رابطه داشته ـ منسوب بوده است[۴].

---

۱ ـ خواندمیر ص ۱۵۲ ـ ضمناً خواجه شمس‌الدین علی آی تیمور محمد را متهم میساخت که « اراذل و اوباش » ـ یعنی بینوایان شهری ـ را بدرویشان ترجیح میدهد. معلوم می‌شود که آی‌تیمورمحمد نیز از عوام فریبی بی‌بهره نبوده ممکن‌است که وی «اراذل و اوباش» را در مقابل پیشه‌ورانی که بادرویشان مربوط بودند برانگیخته بوده.

۲ـ میرخواند ص۱۰۸٦ـ خواندمیر ـ سطور منقول.

۳ـ بگفتهٔ مجمع‌الانساب آی تیمور محمد در محرم ۷٤۷ هجری بقتل رسید.

٤ـدربارهٔآهیان منابع‌بسیار وجود دارد. ازنویسندگان شوروی : آ. یو. یاکوبوسکی. ابن بی‌بی در بارهٔ اردوکشی ترکان آسیای صغیر به سوداك ، مجلهٔ « ویزانتسکی‌ورمنیک » مجلد ۲۵ صفحه ۵۳ وکتاب « دولت سلجوقی آسیای صغیر » اثر و. آ. گاردلوسکی‌ص۱۰۳ـ ۱۰٦ ، و ابن‌بطوطه مجلد دوم ص ۲٦۵-۲٦۰ مفصلاً در بارهٔ آهیان نوشته است.

پس از سقوط آی تیمور شیخیان به خواجه شمس‌الدین علی تکلیف زمامداری کرده گفتند که :

«بهتر و مهتر ما اوتی و شیخ حسن بتدبیر تو مهمات میپرداخت...».

ولی شمس‌الدین علی نیک میدانست که ابراز تمایل بزمامداری برای وی که در سلک درویشان منخرط است مناسب نیست و به نفوذ کلمهٔ او در میان مردم شکست وارد می‌آورد. این بود که از قبول زمامداری سرباز زد و گفت :

«... من درویشی و گوشه‌نشینی خود بعالم نمیدهم... »[1].

باندرز وی کلو اسفندیار بشهرباری انتخاب شد.

کلو اسفندیار سربدار ـ برگزیدهٔ شیخیان ـ بلاشک از پیشه وران بود. لقب «کلو» مؤید این نظر است. ابن بطوطه در بارهٔ پیشه‌وران اصفهان میگوید :

« و اهل کل صناعة یقدمون علی انفسهم کبیر منهم یسمونه ـ الکلو ».

(هردسته‌ای از پیشه‌وران اصفهان رئیس و پیش کسوتی برای خود انتخاب میکنند که او را «کلو» مینامند)[2].

بدین‌قرار کلمهٔ «کلو» فارسی یا «کلوی» در ایران آن عصر بمعنی رئیس رستهٔ پیشه‌وران بکار میرفت.

یکی از پیشوایان قیام سربداران سمرقند درسال ۱۳۶۵ میلادی (۷۶۷ه.) شخصی‌بود بنام ابوبکر رئیس‌رستهٔ ندافان. وی نیز در منابع موجود بلقب «کلوه ملقب گشته است[3]. در تاریخ زندگی شیخ صفی‌الدین اردبیلی نیز از «پسر کلوی»

۱ـ خواندمیر ص۳۰۱ (در اینجا متن روسی نادرست بود و مترجم از روی متن فارسی حبیب‌السیر تصحیح کرده است).

۲ـ ابن بطوطه ـ جلد دوم ص۵۰ ؛ (ص۱۹۱ ترجمهٔ فارسی محمدعلی موحد).

۳ـ میرخواند ص۱۰۲۰۱ ؛ بارتولد در مقاله‌ای تحت عنوان « نهضت مردم سمرقند» لفظ «کلوی» را اشتباهاً (کلوی) (بفتح اول و دوم) خوانده لقب نسبی ابوبکر دانسته ـ

بقیه حاشیهٔ در صفحهٔ بعد

نفت فروش» سخن بمیان آمده است[1]. رئیس محله را هم «کلو» مینامیدند.

حافظ ابرو در اثر جغرافیائی‌خود از «نوکران و تمام اصول و کلویان محله» صحبت میکند وجای دیگراز « مردم‌صاحب وقوف و کلویان محلات » سخن میگوید. در «مجمل‌فصیحی» هم در بارهٔ کلو فخرالدین پیشوای مردم قیام کنندهٔ شیراز شرحی مذکور است. در شهرهای خاور نزدیک و میانه عادةً اصحاب یک حرفه در یک محله زندگی میکردند وکارگاهها و دکه‌های ایشان نیز در همان محله بوده است و بدین سبب اتفاق میافتادکه رئیس صنف و حرفه و محله یکنفر بوده است.

بگفتهٔ خواندمیر :

«کلو اسفندیار بعد از قتل محمد آتیمور در شهر سبزوار شهریار شد و او نه اصلی داشت و نه نسب و نه فضل و نه ادب ... بی‌جهتی مردم را سیاست میکرد و شیوهٔ ظلم و تعدی بجای می‌آورد ... »[2].

دولتشاه میگوید که کلو اسفندیار :

« مرد رذل و دون بوده ... »[3].

اینگونه نظرهائی که از جانب مورخان مربوط بمحافل فئودال اظهار میشود دشمنی آنانرا با کسی که دست نشاندهٔ جناح افراطی سربداران بوده نشان میدهد.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

است. بر اثر وی آ. یو. یاکوبوسکی و دیگران مرتکب این اشتباه شده‌اند « ابوبکر کلوی نداف» بمعنی‌ابوبکرکه رئیس دسته ندافان بوده میباشد و ابوبکر کلوی اصلاً وجود نداشته.

[کلو- بضم اول‌و ثانی‌بواو مجهول کشیده کلانتر بازار وریش‌سفید محله را گویند... (برهان قاطع)] مترجم. این اشتباه در دائرةالمعارف‌های سه جلدی و ده جلدی و پنجاه جلدی شوروی که در ده‌سال اخیر منتشر شده تکرار شده است و نشان میدهدکه اشتباه بزرگان چه عواقبی دارد. - مترجم

۱- مناقب شیخ صفی‌اردبیلی.

۲- خواندمیر ص۱۵۳ ، میرخواند ص۱۰۸۶.

۳- دولتشاه ص۲۸۱.

بظن غالب در اینجا صحبت از سیاست اعیان و ثروتمندان کلان است. کلواسفندیار شهریار کاردانی نبود.

بگفتهٔ دولتشاه وی پس از یکسال و اندی بدست «لشکر سربدار»[1] یا بدیگر سخن توسط هواداران جناح میانه‌رو کشته شد (۴ جمادی‌الثانی سال ۷۴۸ هجری). اینان ویرا متهم ساخته بودند که بمردم فرومایه میدان داده حقوق‌وانعام‌لشکریان را نمی‌پردازد.

منابع موجود بالاتفاق این قتل را نتیجه تحریکات پنهانی خواجه شمس‌الدین علی می‌دانند که خواهان زمامداری بوده، ولی بظاهر این قتل‌را تخطئه میکرده.

لشکریان میخواستند پس از کلو اسفندیار ـ خواجه لطف‌الله فرزند خواجه مسعود را که میرزا (شاه‌زاده) ـ میخواندند بتخت سلطنت بنشانند. ولی خواجه شمس‌الدین‌علی سودی در این‌عمل‌نمیدید و میگفت:

«طفل‌است و راه و رسم سلطنت را ندارد و نمی‌داند»[2].

تصمیم گرفتند تا بلوغ وی عمش خواجه شمس‌الدین ابن فضل‌الله نایب و جانشین وی باشد[3].

این مرد بی‌قدر فقط هفت ماه بر سر کار بوده. شمس‌الدین فضل‌الله بمحض استماع خبرحملهٔ طوغای تیمورخان ـ که امیدوار بود سربداران براثر نفاق ومبارزات داخلی‌ناتوان شده باشند ـ باعجله خود را خلع کرد و گفت که:

«من‌شایسته این کار نیستم»[4].

۱ـ بگفتهٔ میرخواند (ص ۱۰۸۶) محمد حبش (در بعضی‌نسخه ها «جیش»نوشته‌است)ـ یکی از سران سربدارـ قاتل‌اصلی بوده ولی‌فخرالدین‌عصار نیز جزو قاتلان بوده است.

۲ـ دولتشاه ص ۲۸۱.

۳ـ در مجمل‌فصیحی آمده است که لطف‌الله بتخت نشست ولی بعد از ده روز بسبب صغر سن برکنارگشت. این‌هم یکی از مظاهر مبارزه دو جناح سربدار است.

۴ـ اشعاری که وی گفته شاهد این‌مدعی است:

همی‌گدائی و رندی زپادشاهی به　　　دمی‌فراغت خاطر زهرچه خواهی‌به

(خواندمیر ص۱۵۳)

بگفتهٔ مورخان شمس‌الدین ابن فضل‌الله بیم داشت دچار سرنوشت اسلاف خویش شود و امید داشت که با امتناع از زمامداری جان خود را نجات دهد[1]. محتملاً امتناع وی از زمامداری براثرفشار شیخیان بوده است. وی اختیارات ناشیه از نیابت سلطنت را بخواجه شمس‌الدین علی تفویض کرد و خواجه پس از چند بار امتناع از قبول زمامداری اکنون میتوانست بدون اینکه در مظان تهمت نام‌جوئی و افتخار طلبی قرار گیرد و نفوذ کلمهٔ خویش را در میان درویشان وشیخیان بخطر اندازد این مقام را بپذیرد.

خواجه شمس‌الدین علی(۷۴۸-۷۵۳ هجری)[2] برجسته‌ترین زمامدار سربدار بود. تمام مورخان این نکته را تصدیق میکنند و بااین حال بوی نظر منفی دارند و سبب این سوء نظرموقعیت اجتماعی وی بوده. از نوشته‌های مورخان مزبور باکمال وضوح معلوم می‌شده که خواجه شمس‌الدین علی بجناح تندرو سربداران گرویده بوده، ولی بر روی‌هم مشی‌سیاسی وی روشن‌نبوده است. در منابع موجود از اینکه در عهد خواجه شمس‌الدین علی و جانشینان وی چه تغییراتی در سازمان اجتماعی کشور سربداران پدید آمد وچه دگرگونیهائی در روابط مالک وزارع پیدا شد سخنی بمیان نیامده است.

دولتشاه فقط می‌گوید که در عهد خواجه شمس‌الدین علی...

«... رعیت را (یعنی روستائیان و قشرهای بینوای شهری را) مرفه‌الحال داشتی و بکفایت زندگانی نمودی...».

و رسمی‌راکه در ایران قرون وسطی بسیار معمول بوده ـ که حقوق مأموران

۱ـ دولتشاه ص۲۸۲ ـ میگوید که در مقابل امتناع از حکومت «چهار خروار ابریشم از خزانه برگرفت».

۲ـ بگفته دولتشاه (ص ۲۸۲) از ماه ذی‌الحجهٔ سنهٔ ۷۴۹ ه. تا سنهٔ ۷۵٦ ه. این تاریخ اشتباه است. طبق ذیل‌مجمع‌الانساب محمد شبانکاره ـ شمس‌الدین علی‌از ۱٦ شعبان ۷۴۸ شهریار بوده و درماه ذی‌القعدهٔ سنهٔ ۷۵۲ ه. کشته شد. طبق‌مجمل‌فصیحی در سال ۷۵۵ ه. مقتول شد.

درویش هندوی مشهدی که از طرف شمس‌الدین علی بحکومت دامغان معین شده بود در آن شهر خروج کرد و این طغیان فرو نشانده شد[۱] و این خود مؤید حدس فوق است.

تمغا یامالیات پیشه‌وران و بازرگانان در عهد شمس‌الدین علی لغو نشد ولی بظن غالب میزان آن تقلیل یافت.

دولت سربداران در دوران شمس‌الدین علی چنان استوار بود که ایلخان طوغای تیمورخان ـ که کماکان در گرگان و مازندران مستقر بوده ـ و ملک معزالدین حسین کرت در هرات بیمناك شدند. طوغای تیمورخان چون اطلاع یافت که خواجه شمس‌الدین علی بزمامداری سربداران برگزیده شده است از لشکرکشی علیه ایشان (که مقدمات آنرا فراهم کرده بود) ـ چشم پوشید. درعهد شمس‌الدین علی پیمان صلحی باطوغای تیمورخان منعقد گشت و قرار شد:

«... ولایاتی که بتصرف خواجه مسعودبوده بتصرف اوباشد»[۲].

سربداران در دوران خواجه شمس‌الدین علی با ارغونشاه جانی‌قربانی جنگ کردند و بمحاصرهٔ طوس پرداختند و نزدیک بود آن شهررا مسخر کنند. ولی‌برای مقابله باحملهٔ ملک معزالدین حسین کرت ملک هرات[۳] ناگزیر دست از محاصره کشیدند. خواجه شمس‌الدین‌علی پس از قریب پنجسال حکمرانی بدست یکی از نوکران خویش‌بنام حیدر قصاب که تحصیلدارخراج بود کشته شد. لقب «قصاب» مربوط به شغل پیشین‌قاتل‌است. حیدر قصاب که بخشی‌از مالیات را بخزانه تحویل نداده‌بود، از مجازات وحشت داشت، خنجری بهسینهٔ شمس‌الدین‌علی‌نواخت. این عمل‌حیدرقصاب بظاهر علت خصوصی و شخصی‌داشت ولی باحتمال قوی وی آلت فعل لشکریان و یا بدیگرسخن جناح اعتدالی سربداران بوده. پهلوان یحیی کرابی

۱ـ همانجا.

۲ـ دولتشاه ص ۲۸۲.

۳ـ میرخواند ص ۱۰۸۶.

که یکی از سربداران میانه‌رو بود شهریار ایشان گشت و . . .

« . . . سپهسالاری به پهلوان حیدر قصاب داد . . . »[۱] .

بدیهی است که این مقام پاداش قتل دشمن اعیان محل یعنی شمس‌الدین علی بود .

طبق گفتهٔ میرخواند ـ یحیی کرابی خود ترتیب قتل شمس‌الدین علی‌را بدست حیدر قصاب داده بود[۲] .

« دولت سربداران در حدود سال ۱۳۵۰ میلادی (= ۷۵۱ ﻫ .) وسقوط سلاله هلاگوئیان »

یحیی کرابی از روستای کراب[۳] از توابع بیهق و یکی از نوکران و مقربان وجیه‌الدین مسعود بوده . پس‌وی از نمایندگان اعیان سربدار و بزرگ‌زاده و دست‌نشاندهٔ جناح میانه‌رو شمرده میشده ولی‌حزم واحتیاط او بمراتب بیش‌از وجیه‌الدین مسعود بوده . وی میکوشیده تا بیاری گذشت‌های پی در پی درویشان طریقت حسن جوری راکه نفوذ و قدرتشان متزلزل نگشته بود باحکومت خویش سازگار سازد و از این راه نفوذ کلمه خود را میان مردم حفظ کند . میرخواند میگوید که خود امیر یحیی و . . .

« نوکران و ملازمان او مجموع صوف پوش‌وبرک‌بند بودند »[۴] .

و چنین رفتاری در دربارهای فئودالی ایران بی‌سابقه بوده . هرروز در خانهٔ شهریار سفرهٔ عام گسترده بود و بگفتهٔ میرخواند :

« برسرخوان کرم او پیوسته غنی وفقیر نشستندی . . . » .

۱ـ دولتشاه ص۲۸۲ .

۲ـ میرخواند ص۱۰۸۷ .

۳ـ نام این روستا در تاریخ بیهق و جغرافیای حافظ ابرو آمده است .

۴ـ میرخواند ص۱۰۸۷ .

ایشان میترسید وجرأت نمیکرد از عبور ایشان درملک خویش‌ممانعت بعمل‌آورد. ظهیرالدین‌مرعشی صحرانشینان طوغای تیمورخان را جته (که بزبان مغولی بمعنی «شرور» و «بی‌بند وبار» است) میخواند ودر «تاریخ‌طبرستان و رویان ومازندران» چنین مینویسد:

«... جمعی از قوم جته که طایفهٔ اشرار اتراك بودند با او (بان) موافق گشتند»[1].

در آغاز حکومت یحیی کرابی(سال ۱۳۵۳ میلادی) طوغای‌تیمورخان ایلخان مغول را بارودی خویش‌خواند تاپیمان صلحی‌امضا و سوگند یادکند که از اطاعت ایلخان سر نپیچد. این دعوت حیله و خدعه‌ای بود از طرف طوغای تیمورخان. نیت وی این‌بود که بایک پذیرائی‌ونواخت گرم سران سربدار را غافل کرده شراب فراوان بایشان بنوشاند و آنگاه بازداشتشان کرده بقتل‌رساند[2].

بگفتهٔ حافظ ابرو قبل از اینکه مذاکراتی‌صورت گیرد نبردهائی‌میان ایلخان

بقیه حاشیه از صفحه قبل

نظام‌الدین که کارش‌امر بمعروف و نهی‌ازمنکر بود و اغلب زنان مسلمان هندو را از چنگ ترکان نجات میداد) در این کارمداخله کرد و ویرا از چنگ اسیر برهانید و آزاد کرد»... امیرترك خشمناك شد و مولانارا از سلطان هرات خواست وبالاخره باو دست یافت و باچماق چنان بسر وی نواخت که جابجا کشتش. (نقل‌از ترجمهٔ فارسی‌رحله ابن‌بطوطه توسط محمد-علی موحد ص۳۹۳ - مترجم).

۱- «تاریخ طبرستان و رویان و مازندران» ص۱۰۳.

۲- میرخواند ص ۱۰۸۷.

---

* مترجم: «جت» در زبان‌کاشغری بمعنی «کنار» و «کرانه» و «مرز» است (لغت‌نامهٔ ترکی شرقی Pavet de Courteilles.) «جته مغول» بمعنی «مغولان‌کنار» یا «مغولان مرزی» است و هنوز هم درآسیای مرکزی قوم «بوریات» را باین‌اسم میخوانند (تاریخ بخارا ص۱۸۰ Vambery یادداشت سوم). چه درآن واحد نام سرزمین و مردم آنجاست.

(از دیباچهٔ تاریخ آسیا - ترکان ومغولان تألیف لئون‌کاهن Léon cahun).

و سربداران وقوع یافت. پس طرفین نامه هائی رد و بدل کردند و قرار شد ملاقات در اردوی ایلخان بعمل آید[1]. یحیی کرابی باتفاق دیگر سران سربدار ـ چون حافظ شغانی و محمد جیش و سیصد نفر سپاهی سربدار وارد اردوی خان شد. سربداران که از خدعهٔ ایلخان اطلاع پیدا کرده بودند مصمم شدند پیشدستی کرده پیش از سوگند خوردن و پیمان بستن بوی حمله کنند تا به سوگند شکنی متهم نشوند.

سه روز و سه شب بساط بزم و سرور (طوی) در اردوی ایلخان گسترده بود. در پایان روز سوم همین که در نوبتی ایلخان ساغرهای پر از شراب را دور گرداندند یحیی کرابی دست بر سر گذاشت. حافظ شغانی بمحض مشاهدهٔ این علامت ضربت مهلکی به طوغای تیمور وارد آورد و دیگر سربداران باشمشیرهای آخته به مغولان حمله کردند. ناگهانی بودن حمله موجب گشت که بخشی از مغولان از پا درآیند و بخشی دیگر از وحشت وهراس پا بگریزنهند. سربداران ثروتهای کلان اردوگاه ایلخان را به غنیمت بردند.

۱ـ حافظ ابرو. متن منظوم نامه هائی که رد و بدل شده است درحبیب السیر خواندمیر نیز (چاپ درن ص ۱۷۶-۱۷۵ نقل شده است).

۲ـ میرخواند ص ۸۷ . ۱ ، خواندمیر ص ۱۵۵-۱۵٤ .

دولتشاه (ص ۲۳۷) این واقعه را چنین نقل میکند. (مترجم متن را بالتمام نقل میکنند):

« در تاریخ سربداران آورده اند که هر سال بجهت ملازمت و تجدید عهد سربداران از بیهق پیش خان باسترآباد میرفتند ، چون نوبت حکومت بخواجه یحیی کرابی رسید بدستور استمرار بملازمت خان شتافت و در سلطان دوین استرآباد بعسکرخان پیوست ، روز سیوم خان برای یحیی طوئی بادشاهانه ترتیب نمود و جهت او و ملازمان و امرای او شامیانه برافراشته بودند و خان در مستقر خود برتخت سلطنت جلوس نمود و حافظ شغانی نام سرهنگی در پهلوی خواجه یحیی و جمعی دیگر تریب بهزار کس دورتر بساوری نشسته بودند ، امیر یحیی حافظ را گفت امروز این مغول را میتوان کشتن ، حافظ گفت در خاطر من نیز این معنی گذشته . پس یحیی حافظ را گفت تو روان شو مردم خواهند گفت که تو سخن

بقیه حاشیه درصفحه بعد

حافظ ابرو شکست و نلاکت ستاد ایلخان را بطرزی زنده وصف کرده چنین میگوید :

« برهیچکس ابقا نکردند و قتل در اردوی طغا تیمورخان عام گشت ، از خرد وبزرگ و ترك و تازیک هرکرا یافتند بکشتند و بتهور کاری از پیش بردند که تا انقراض عالم دیگر آن از روی روزگار محو نخواهد گشت . فرزندان ومتعلقان طغا تیمورخان که بدست افتادند همانجا بقتل آوردند و بعضی بگریختند بیک لحظه اردوی پادشاهی چنان ناچیز شد که از ایشان اثر نماند و بقایائی که در گوشه‌ها گریخته بودند اگر اسباب گریختن می‌یافتند جان بیرون میبردند و الا در دست سربداران میافتادند بکلی چون هبا از سحاب صبا متفرق و آواره شدند ، سربداران اکثر آن ولایات بسم ستوران ویران گردانیدند وهرگله که درگیاه‌زار آن مراعی یافتند براندند و در آن قضیه غنیمتی‌تمام بدست سربداران افتاد و کارایشان دوامی گرفت و آوازه ایشان باطراف و اکناف برسید »[۱] .

تاریخ این‌واقعه ۱۶ ذیقعده سنه ۷۵۴ هجری(۱۳ دسامبرسال۱۳۵۳ میلادی

بقیه حاشیهٔ از صفحه قبل

داری ، گستاخانه خود را بخان نزدیک گردان و ضربتی برو زن تا من نیز مدد بتوکنم وکار او را آخر رسانم و نوکران نیز در چنین‌محلی بیکار نخواهند بود ، حافظ بطرف خان روان شد ، حاجبان خواستند تا او را منع نمایند ، خان فرمود که بگذارید شاید که التماس داشته باشد بعرض رساند ـ حافظ بخان نزدیک رسید از موزه کارد برکشید وخان را زخم زد و خواجه یحیی‌دوان تبرزین‌بسرخان رسانید و نوکرانش بتمام حمله کردند و جمعی که بخان نزدیک بودند جمله فرار برقرار اختیار نمودند و یحیی‌خان را بدین‌طریق بقتل‌رسانید . . . » .

۱ـ حافظ ابرو ـ تاریخ ـ برگ B ۴۸۰ ـ (متن فوق از نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملک طهران برگ ۲۰۲ نقل شده است مترجم) .

بوده است) ۱ بدین طریق آخرین تکیه گاه دولت مغولی ایلخانان هلاکوئی بدون کوشش و بآسانی بدست سربداران نابود گردید.

تردیدی نیست که سربداران باویران ساختن این آشیان ددان وراهزنان کاری بزرگ و قهرمانئی برجسته کردند. ایالت گرگان و شهر استرآباد جزو قلمرو ایشان گشت[۲] و کشورشان از کرانهٔ جنوب شرقی دریای خزر تا شهرهای طوس و مشهد ممتد شد.

ولی سقوط دولت ایلخانان موجب واژگون گشتن بساط سیادت مغولان در سراسر ایران و کشورهای هم مرز آن نگشت. سنت‌ها و شیوهٔ کشورداری مغولان کم و بیش در دولت‌های فئودالی خاور میانه محفوظ مانده بود. بخصوص آنجائی که زمام امور بدست اعیان صحرانشین و لشکری مغول و ترك بوده و از آنجمله در قلمرو جلایریان ومتصرفات جانی‌قربانی در شمال خراسان این نفوذ بچشم میخورد.

تقریباً تمام منابع موجود از پیمان دوستئی که در عهد یحیی کرابی میان سربداران و کازان خان (خان کازان) جغتائی، خان مغول آسیای میانه و « سلطان ماوراءالنهر » بسته شد سخن میگویند[۳].

۱ـ این اعداد از ماده تاریخ منظومی که دولتشاه در تاریخ زندگی رکن‌الدین‌صاین شاعر ـ نقل کرده اخذ شده است:

تاریخ مقتل شه عالم طغا تیمور
از هجره بود هفتصد و پنجاه و چار سال
در روز شنبه از سه ذی‌القعده شانزده
کین‌حکم گشت واقع از حکم ذی‌الجلال

به‌نگارستان غفاری نیز رجوع شود.

۲ـ طبق مجمل‌فصیحی سربداران پس از قلع و قمع اردوی ایلخان شهرهای استرآباد و شاسفان (؟) و بسطام و دامغان و خوار و سمنان و طبران را تصرف کردند.

۳ـ میرخواند ص ۱۰۸۷.

یحیی کرابی بدست برادر زن خود کشته شد[1]. علل و اوضاع و احوالی که باعث این قتل شد در منابع موجود ذکر نشده است. عملاً قدرت بدست حیدرقصاب افتاد و شاید هم او محرک قاتل بوده است. ظهیرالدین کرابی اسماً فرمانفرما بود[2]. در آن ایام خواجه نصرالله باشتینی عم لطف‌الله فرزند صغیر وجیه‌الدین مسعود در اسفراین علم طغیان برافراشت. نصرالله باشتینی اتابک لطف‌الله بود. چیزی نگذشت که حیدر قصاب ـ ظهیرالدین کرابی را برکنار کرده خود شهریار شد[3]. نصرالله باشتینی کماکان در اسفراین پایداری می‌نمود. حیدرقصاب بالشکری مرکب از ... ٥ مرد جنگی اسفراین را محاصره کرد. ولی پس از یکماه محاصره در اردوگاه حیدر قصاب توطئه‌ای علیه وی بعمل آمد[4]. پهلوان حسن دامغانی که سپهسالار وی بود و از بزرگان سربدار شمرده می‌شد قتلوق بوقا غلام ترك خویش را اغوا کرد تا حیدر قصاب را بقتل رساند. سر حیدر قصاب را « در بیرون حصار شهر (اسفراین) بریدند » و بدور حصار شهر گرداندند و باین‌وسیله واقعه را باطلاع نصرالله باشتینی رساندند و وی بلادرنگ دروازه‌های قلعه را گشود. طرفین تراضی کردند که لطف‌الله

۱- خواندمیر (ص ۱٥٦ چاپ درن) تاریخ این واقعه را ۷٥٦ ه. ذکر میکند و حتماً غلط است زیرا طبق نوشتهٔ همین مصنف یحیی کرابی چهار سال و هشت ماه حکمرانی کرد. طبق مجمع‌الانساب شبانکارهٔ یحیی کرابی روز سوم جمادی‌الاخری ۷٥۷ یا حتی ۷٥۹ ه. کشته شد. مجمل فصیحی می‌نویسد که قتل یحیی در ۷٥۹ ه. واقع شد. دولتشاه نیز همچنین.

۲- بگفتهٔ عبدالرزاق سمرقندی وی خواهرزادهٔ یحیی بود و بقول «تاریخ سربداران» ـ و دولتشاه ـ برادر وی.

۳ - بگفته میرخواند و خواندمیر ظهیرالدین فقط چهل روز و بگفته دولتشاه یکسال حکمرانی کرد و در ۱۲ رجب سال ۷٦۰ برکنار شد. مجمع‌الانساب میگوید که وی در شوال ۷٥۷ ه. برکنار شد. تاریخ اخیر نادرست بنظر میرسد.

٤- بگفتهٔ میرخواند وخواندمیر ـ حیدر قصاب ٤ماه حکمرانی کرد. طبق مجمع‌الانساب شبانکارهٔ از شوال تاذیقعده ۷٥۷ ه. بر سرکار بود طبق نوشته دولتشاه وی یکسال و یکماه حکمرانی کرد و در ماه ربیع‌الثانی ۷٦۱ ه. کشته شد. تاریخی که دولتشاه آورده بنظر درست‌تر می‌آید. طبق مجمل فصیحی حیدر قصاب در ۷٦۲ ه. کشته شد.

فرزند وجیه‌الدین‌مسعود که جوانی برومند شده بود شهریار باشد. وخواجه نصرالله باشتینی و پهلوان حسن‌دامغانی- هردو- اتابکان لطف‌الله باشند. شهریاری لطف‌الله فی‌المجلس اعلام شد و بنام وی نقاره نواختند و:

«... سر پهلوان حیدر را به سبزوار فرستادند... »[1].

هر دو اتابک نیز عازم آن شهر شدند و مراسم برتخت نشستن لطف‌الله در سبزوار برگزار شد. دولتشاه در این باره مینویسد:

« پهلوان حسن دامغانی و خواجه نصرالله باشتینی که از اکابر و امرای سربدار بوده‌اند امیر زاده لطف‌الله را برتخت مملکت نشاندند و ارباب و اهالی سبزوار بدین کار شادمانیها نمودند و باستقبال امیر زاده بیرون آمدند که آب رفته باز در جوی سلطنت آمد و تهنیت‌ها کردند و نثارها ریختند »[2].

این که تغییر شهریاران نتیجهٔ مبارزهٔ دسته‌های اجتماعی بوده است یا ثمرهٔ اعمال مردان نامجو و جاه طلب - در این‌باره منابع موجود خاموشند و از آنجائیکه مورخان همواره از رفتار و حرکات شهریاران ویا مدعیان سلطنت سخن گفته درباره روحیات و اعمال عامهٔ مردم سکوت مطلق اختیار میکنند - شخص پژوهنده هیچ استنتاج ثابتی دربارهٔ مبارزهٔ اجتماعی که درون مرزهای کشور سربداران در سالهای ۷۶۰-۷۶۳ هجری جریان داشته - نمیتواند بعمل‌آورد و ناگزیر باید به‌فرضیاتی که کم وبیش بحقیقت نزدیک است - اکتفا کند. باحتمال‌قوی بزرگان واعیان سربدار نخست از لطف‌الله و نصرالله باشتینی و بعدها از پهلوان حسن دامغانی طرفداری کردند. آیا حیدر قصاب که از پیشه‌وران بوده است و سابقاً مرید شمس‌الدین علی شمرده میشده کوششی برای جلب مساعدت شیخیان و درویشان طریقت حسن‌جوری بعمل‌آورده بوده؟ آیا دستجات اخیرالذکر دراین‌وقایع دخالتی کرده بودند یا فعالیتی

۱- دولتشاه ص ۲۸٤.

۲- دولتشاه ص ۲۸۵.

نداشته‌اند؟ مورخان برای حل این مسئله هیچ سررشته‌ای بدست نمیدهند و کوچکترین اشاره‌ای نمیکنند.

تنها یک نکته مسلم است که در میان بزرگان واعیان سربدار وبالنتیجهٔ در صفوف جناح میانه‌رو آن عدهٔ کثیری میل داشتند حکومت بدست اخلاف وجیه‌الدین مسعود بیفتد. اینان - از تاریخ مرگ مسعود تا بلوغ میرزا لطف‌الله فرزند وی - جملهٔ حکمرانانی‌را که آمدند ورفتند، نایبان موقتی‌ویا اتابکان لطف‌الله میشمردند. ولی‌چنانکه خواهیم دید، حتی‌در میان اعیان و بزرگان سربدار نیز عده‌ای مخالف استقرار سلالهٔ سادات باشتینی بودند. اما راجع بهواخواهان طریقت حسن جوری (...) فراموش‌نکنیم که خواجهٔ شمس‌الدین‌علی در زمان خویش‌علناً ازکوششی که برای بتخت نشاندن میرزا لطف‌الله بعمل آمده بود ممانعت نمود و بهانه آورد که « طفل‌است و راه و رسم سلطنت ندارد و نمیداند » (...).

بگفتهٔ دولتشاه حسن دامغانی:

«مرد پردل وجوانمرد بود اما دررأی وتدبیرخطا نمودی...»[1].

بمعنی دیگر وی سیاستمداری بود ناشی و فاقد مقبولیت عامه. حسن‌دامغانی روش هنگامه‌جوئی‌افتخار طلب را پیش گرفت و بالطف‌الله نزاع کرد و ویرا برکنار ساخت و در دژ دستجردان باز داشت و خود را شهریار نامید. چیزی نگذشت که گریبان خویش را از شر لطف‌الله زندانی خلاص کرده حکم قتل وی را داد (سلخ ماه رجب سال ۷۶۲ هجری)[2].

شدت مبارزه میان سربداران خراسان

هواخواهان طریقت حسن‌جوری یعنی پیروان جناح افراطی سربدار بمخالفت

۱- دولتشاه ص ۲۸۵.

۲- دولتشاه ص ۲۸۵ - تمام منابع میگویند که «سلطنت» کوتاه میرزالطف‌الله یکسال و سه ماه طول کشید فقط نویسنده مجمع‌الانساب دورهٔ حکمرانی او را از ذیقعده ۷۵۷ هـ. الی ذیحجه ۷۵۹ هـ. مینویسد.

پهلوان حسن دامغانی برخاستند. در آنزمان درویش جدی و باحرارت بنام عزیز مجدی[1] بانفوذترین پیرو این طریقت محسوب میشد. وی یکی از شاگردان حسن جوری بود.

بگفتهٔ میرخواند عزیزمجدی پیشترهم «سرفتنه داشت» ومورد تعقیب یکی از حکمرانان سربدار قرارگرفته ناگزیر بعراق گریخته بود. ولی بعد بخراسان باز-گشت و در مشهد اقامت گزید[2]. درویش‌عزیز در «مشهد مقدس علی بن موسی-الرضا» به «طاعت و عبادت»[3] سرگرم بود.

باحتمال قوی بااشتغال به «طاعت وعبادت» در انتظار فرصت مناسبی برای خروج بود و وی نیز این پردهٔ استتار را مانند شیخ خلیفه و حسن‌جوری مورد استفادهٔ قرار داده بود.

بالاخره درویش‌عزیز در رأس قیامی علیه پهلوان حسن دامغانی قرارگرفت. بگفته خواندمیر:

خلق کثیر براو جمع شدند و درویش بمعاونت آن جماعت خروج کرد».

و پس ازآن قلعهٔ مهم طوس را مسخر ساخت. این یک نهضت دسته‌جمعی مردم بود که طرفداران جناح افراطی سربدار رهبر و هادی آن بودند.

بالنتیجه تناقضات داخلی‌سربداران آنچنان شدت یافت که درسال ۷٦۲ هجری کاربجنگ داخلی‌علنی کشید. دریغ که منابع موجود تنها مطالب بسیار مختصری از وقایع این‌جنگ ذکر میکنند.

شکی‌نیست که این‌بار نهضت مردم بسیار توسعه یافت. مثلاً پهلوان حسن

۱- صفت نسبی «مجدی» را فقط دولتشاه یاد میکند. در مجمل‌فصیحی‌آمده است که «درویش‌عزیزجوری باهواخواهانش درویش کمال‌الدین و درویش‌محمد هندو».

۲- میرخواند ص ۱۰۸۸.

۳- میرخواند ص ۱۰۸۸ - خواندمیر ص ۱۵۷ - دولتشاه ص ۲۸۵.

فقط بعد از شش ماه محاصره توانست طوس را باز پس گیرد و بدنبال آن مشهد را هم تصرف کرد. قیام خاموش شد ولی پهلوان حسن دامغانی جرأت نکرد درویش عزیز را که پیشوای قیام کنندگان بود بکشد و دو خروار ابریشم خام بوی بخشید و گفت:

« تو مرد اهل طاعتی من از خدای میترسم که تو را بکشم برخیز و از ملک من بیرون شو »[1].

درویش عزیز عازم اصفهان شد و در آن شهر مقیم گشت.

نخستین نتیجهٔ شکست این نهضت ضعف دولت سربداران وتقلیل فاحش نفوذ شهریار بود. در گرگان صحرانشینان مغول و ترك در تحت ریاست امیر ولی خروج کردند. وی فرزند یکی از « امیران بزرگ » ایلخان طوغای تیمورخان بود[2]، که پس از مرگ ایلخان (سال ۱۳۵۳ میلادی) بقلمرو امیر شبلی جانی قربانی فرار کرد و دختر امیر شبلی را بزنی گرفته بود. امیر ولی پس از پیکار سختی استرآباد را از دست سربداران بیرون آورد و متصرف گشت وبعد شهرهای بسطام ودامغان وسمنان و فیروزکوه را ازقلمرو ایشان منتزع ساخت[3]. بدینقرار سربداران ناحیه مهم گرگان و قومس را در مغرب از دست دادند.

پیش از این وقایع « اصیل زادهٔ از خواجه زادگان سبزوار »[4] بنام خواجه علی مؤید علم عصیان علیه حسن دامغانی برافراشت و خواست شهریار شود. وی نیك میدانست که فقط بیاری مردم میتواند قدرت پایدار و استواری بدست آورد. بدین سبب بطرفداری از طریقت حسن جوری تظاهر کرد و محمود رضا ـ یکی از هواخواهان خویش ـ را باصفهان به دنبال درویش عزیز فرستاد.

۱ـ دولتشاه ص ۲۸۵.

۲ـ خواندمیر ص ۱۵۹.

۳ـ خواندمیر ص ۱۶۰-۱۵۹.

۴ـ دولتشاه ص ۲۸۶ ؛ مجمل فصیحی برگ ۳۷۴a.

محمود رضا به خواجه علی مؤید گفت :

« . . . » این خدمت را بتقدیم می‌رسانم مشروط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد » خواجه این معنی را قبول فرمود . . . »[۱] .

محمود رهسپار اصفهان شد و درویش عزیز را که می‌بایست در رأس قیام‌کنندگان قرار گیرد بدامغان آورد . خواجه علی مؤید درسلک مریدان درویش عزیز درآمد .

خواندمیر میگوید :

« بدان جهت بسیاری از مردم آن حدود کمر بخدمتش بستند . . . »[۲] .

بدیگر سخن براثر حضور درویش عزیز نهضت مزبور عام شد . شکی نیست که علی مؤید برای جلب یاری درویش عزیز و عامهٔ مردم ناگزیر بود درحدود افکار مساوات طلبانهٔ جناح افراطی سربدار و عده‌هائی بایشان بدهد .

در این میان جمعی در قلعهٔ شقان برحسن دامغانی شوریدند و لشکریان نیز بدیشان پیوستند . مورخان بذکر واقعه اکتفا کرده هیچ شرح دیگری که بتوان جهت و قیافهٔ این خروج را از آن استنباط کرد ـ نمیدهند . منهیان علی مؤید خبر خروج شقان را بوی دادند و مطلعش ساختند که حسن دامغانی بالشکریانش برای محاصرهٔ قلعهٔ مزبور حرکت کرده‌است . خواجه علی مؤید و درویش عزیز عزم سبزوار کردند تا از غیبت حسن دامغانی استفاده کرده پایتخت دولت سربداران را متصرف شوند . بگفتهٔ میرخواند :

« خواجه و درویش با هزار کس روی بسبزوار نهادند ، شب منزل

۱ـ خواندمیر ص ۱۰۷ .

۲ـ همانجا

قطع میکردند و روز مخفی میشدند...»[۱].

تا خبر اردوکشی ایشان به‌حسن دامغانی‌نرسد. خواجه علی‌مؤید و درویش عزیز بدون آنکه باپایداری روبرو شوند وارد سبزوار گشتند[۲].

دولتشاه میگوید:

«مردمان می‌پنداشتند که پهلوان حسن رسید و دعا میکردند که آفتاب دولت خواجه حسن بکوه پیوسته بادوبابا[۳] شمس مسکین میگفت که حسن به علی مبدل شد و مردم را تحقیق شد که این خواجه علی ـ مؤید است»[٤].

از آنچه گفته شد چنین برمیاید که هیچکس در سبزوار هواخواه حکومت پهلوان حسن دامغانی‌نبود. خواجه علی‌مؤید «در سبزوار بر سریر دولت نشست»[٥]. خواجه یونس‌سمنانی که وزیرحسن دامغانی بود به‌بهانهٔ خونخواهی‌قتل میرزالطف‌الله وجیه‌الدین مسعود کشته شد[٦]. بگفتهٔ خواندمیر ـ پهلوان حسن دامغانی پس از اطلاع ازاین وقایع جز اطاعت چاره‌ای ندید و:

«بخیال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید...»[۷].

ازاین سخنان چنین برمی‌آید ، چنانکه درگذشته وجیه‌الدین مسعود ناچار قدرت و حکومت را باشیخ حسن‌جوری قسمت کرده بود اکنون نیزخواجه علی‌مؤید همانگونه بادرویش عزیزمجدی معامله کرد و علی‌مؤید رهبر سیاسی‌و درویش‌عزیز

۱ـ میرخواند ص۱۰۸۸.

۲ـ میرخواند ص۱۰۸۸ ـ خواندمیر ص۱۵۷.

۳ـ از لفظ «بابا» چنین برمیاید که وی نیز درویش بوده است.

٤ـ دولتشاه ص۲٦۸.

٥ـ خواندمیر ص۱٥۸.

٦ـ میرخواند ص۱۰۸۸ـ خواندمیر ص۱٥۷.

۷ـ خواندمیر ص۱٥۷.

پیشوای روحانی و فکری گشت.

بدیهی است که کسی سخنان پهلوان حسن دامغانی را باور نکرد. علی‌مؤید نامه‌هائی به سران سپاهٔ سربدار که نگهبان قلعه شقان بودند نوشت که :

« نخست حسن را بکشید آنگاه رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال آنمردم در سبزوار بودند باز مانه باز گشتند». (از حبیب‌السیر خواندمیر)

و سر حسن دامغانی را از تن جدا کرده نزد خواجه‌علی‌مؤید فرستادند (سال ۷۶۶ هجری).

علی مؤید پس از بدست آوردن زمام امور ملک بهیچوجه در صدد اقدامات جدی و اساسی برای ارضای تمایلات عامهٔ مردم برنیامد ولی در عوض نشان داد که در عوام فریبی مهارت فراوان دارد. وی بیش از اسلاف خویش در مذهب تشیع تعصب نشان داد و امر کرد تا هر بامداد و شام اسب زین کرده‌ای از دروازهٔ شهر بیرون ببرند تا چنانچه « حضرت امام عصر عجل‌الله فرجه » ظهور کند بی‌مرکب نماند[۱]. بدین طریق عامهٔ خلق که آرزومند روزگار بهتری بودند چاره‌ای نداشتند جزاینکه چشم براه ظهور حضرتش باشند. باری بنام دوازده امام شیعه سکه‌زدند[۲]. سادات و علما مورد احترام خاص وی بودند[۳].

همچنانکه پیشتر میان وجیه‌الدین مسعود وشیخ حسن جوری نفاق و جدائی پدید آمد اکنون نیز بین علی مؤید و درویشان طریقت حسن جوری اختلاف افتاد. البته سبب بروز این اختلاف همانا بی‌میلی علی‌مؤید درانجام مطالبات جناح افراطی سربدار بوده. علی‌مؤید پس از ده ماه زمامداری فرصتی یافت تا گریبان خویش‌را از چنگ درویش عریز و طرفدارانش خلاص کند.

۱- میرخواند ص۱۰۸۸ « هربامداد و شام بانتظار صاحب‌الزمان؛ اسب کشیدی ».

۲- میرخواند ص۱۰۸۸- همچنین درکتاب فرن بنام .

Recensio numorum Muhammedanorum

۳- برای مصنف اشتباهی روی داده است زیرا در روضةالصفا عکس‌این‌مضمون آمده است و میگوید « سادات را برعلماء مرجح داشتی ». مترجم

زیرا نه‌تنها دیگر بآنان احتیاجی‌نداشت بلکه مزاحم وی بودند. هنگامی که درویش‌عزیز بوی تکلیف کرد که بهرات و متصرفات ملک معزالدین حسین کرت حمله کنند - علی مؤید ظاهراً موافقت کرد وگفت « سمعاً و طاعتاً » و لشکریان را آماده ساخت. درویشان نیز در ردیف لشکریان در این اردوکشی شرکت جستند ولی :

«چون درویش‌به‌نیشابور رسید خواجه تغییرعقیده نمود مکتوبات نزد اعیان سپاهیان روان ساخت که درویش را تنها گذاشته مراجعت نمایند »[1].

سران سپاه که از بزرگان سربدار بودند امر وی را اطاعت کرده به سبزوار بازگشتند... درویش عزیز متوجه شد که بوی خیانت شده است و پای جان او و هواخواهانش در میان است و همراه باقی سریدان که نزدیک. . ٤ تن‌بودند مجدداً رهسپار عراق عجم گشت. ولی علی مؤید میدانست که این درویش بامقبولیت و نفوذ کلمه‌ای که در میان مردم دارد - حتی در خارج از قلمرو سربداران نیز برای حکومت و قدرت وی خطرناك است وبار دیگر نیرو گرفته باز میگردد تا از نوخروج کند. علی‌مؤید عده‌ای - که بقول میرخواند از دو هزار مرد جنگی مرکب بود - بدنبال‌او فرستاد و امر داد که بدون سربریده درویش باز نگردند. این‌عده در یکی از منازل بین راه - در بیابان نزدیک چاهی - بفراریان رسید. درویش‌عزیز وقریب هفتاد نفر از رفیقانش کشته شدند و :

«سراو(درویش‌عزیز)رابسبزوارآورده ازچهارسوبیاویختند...»[2].

علی‌مؤید بوسیلهٔ فشار وتعقیب وارعاب - هواخواهان جناح افراطی‌سربداران

۱- خواندمیر ص ۱۵۸.

۲- میرخواند ص ۱۰۸۸ ؛ مجمل فصیحی (برگ B ٢٧٤) این واقعه را در تاریخ ٧٦٤ هجری ذکر میکند ولی نادرست است. (دراینجا نیز برای مصنف درکلمهٔ چهارسو اشتباهی‌دست داده‌است. از روی روضة‌الصفای میرخواند (اصل‌فارسی) تصحیح‌شد - مترجم).

را تار و مار کرد. علی مؤید به مذهب تشیع که در قلمرو سربداران حکمفرما بود دست نزد ولی پیروی از طریقت شیخ و حسن جوری را منع کرد و :

«... ارمود تامقبرهٔ شیخ خلیفه و شیخ حسن را (در میدان سبزوار که تا آنزمان زیارتگاه بود) خراب ساختند و مزبلهٔ اهل بازار کردند و حکم کرد تاخلایق بدان هردو شیخ زبان بلعنت بگشادند» (!!!)[1].

ولی بااین حال علی مؤید ناچار بود روحیات مردم را بحساب آورد. دولتشاه دراین[2] معنی میگوید :

«... در روزگار اوخلایق آسوده گشتند واز رعایا ده سه بجنس گرفتی و بیک دینار دیگر تعرض نرسانیدی و بکدخدائی در زمان سلطنت خود شروع نمود و پیوسته جامهٔ بی‌تکلف پوشیدی درسفرهٔ او خاص‌وعام محظوظ گشتی و هرسال نو خانه خود را بتاراج دادی و شبها در محلات بیوه زنان را درم و طعام دادی».

علی‌مؤید میخواست بااین اقدامات بینوایان شهری را آرام کند. ولی‌بااینحال بجان خود ایمن‌نبود و :

« در زیر قبا جوشن پوشیدی »[3].

علی مؤید بیاری سیاست « تازیانه و نان شیرینی » توانست بیش از دیگر فرمانفرمایان سربدار حکومت کند ولی دوران شهریاری او فاقد هرگونه افتخار و عظمت بود (١٣٦٤-١٣٧١) (٧٦٦-٧٧٣ ﻫ.) علی‌مؤید که توجه و یاری عامهٔ مردم را از دست داده بود در مبارزه علیه امیران همسایه و سلاطین بزرگ فئودال نیروئی نداشت و ضعیف بود وکوشید تا با اینان آشتی و سازش کند ولی امیران و ملوك فئودال نمیتوانستند ازاین‌نکته چشم بپوشند که منشاء قدرت وحکومت وی را

۱- میرخواند ص۱۰۸۸ و دولتشاه ص۲۸۷.

۲- دولتشاه ص۲۸۷.

۳- میرخواند ص۱۰۸۸.

«عصیان» سربداران تشکیل میدهد و نمیخواستند علی‌مؤید را باخود برابر بشمارند. امیر ولی که درگرگان مستقر شده به صحرانشینان مغول و ترک متکی‌بود دائماً از سوی مغرب تهدیدش میکرد. در این جنگ پیروزی گاهی نصیب این و گاهی نصیب آن میگردید. از سکه‌ای که در سال ۷۷۰ هجری بنام امیر مؤید در استرآباد زده شده معلوم میشود که شهرموقتاً بدست سربداران افتاد. وی بزودی از تصرف ایشان خارج شد[1].

علی‌مؤید درمبارزه باملک هرات غیاث‌الدین دوم پیرعلی کرت جمله ولایتهای پر ثروت و حاصلخیز مشرق قلمرو سربداران را از دست داد. ملک هرات در سال ۷۷۷ هجری حتی شهر مهم نیشابور را از ایشان بگرفت[2] قلمرو دولت سربداران که در پیرامون سال ۱۳۰۵ میلادی (۷۰۱ هـ.) سراسر خراسان غربی و قومس‌وگرگان را شامل بود اکنون بولایت بیهق و چند شهرستان مجاور غربی آن حدود منحصر گشته بوده. در سال ۷۷۸ هجری باردیگرهواخواهان جناح افراطی‌سربدار یا بدیگر سخن‌مردم - برهبری درویش رکن‌الدین خروج کردند. وی شاگرد شیخ‌حسن‌جوری و درویش‌عزیز بود و پس از مرگ درویش اخیرالذکر در فارس پنهان شده بود. مردم بسیار بدور اوگرد آمدند. قیام کنندگان در سال ۷۷۹ هجری شهر سبزوار را تصرف کردند و در مسجد جامع آن شهر بنام رکن‌الدین خطبه خواندند. نیشابور سر باطاعت وی فرودآورد و امیر اسکندر شیخی‌مریدی وی را پذیرفت یا ناگزیر شد بپذیرد[3]. خواندمیر فقط سطری چند در بارهٔ خروج درویش رکن‌الدین مینویسد و از هرگونه شرح و بسط مقال خودداری میکند. این‌نهضت دو سال دوام داشت و این‌خود نشان میدهد که جنبشی پردامنه بوده است.

علی مؤید برای خاموش کردن این‌قیام از دشمن خویش امیر ولی استمداد

۱- به Howorth, History of The Mongols مجلد سوم ص۷۲۷ رجوع شود.

۲- خواند میر ص ۱۰۸.

۳- به Howorth, History of The Mongols مجلد سوم ص۷۲۷ رجوع شود.

کرد و یاری وی موفق شد. این دو دشمن آشتی‌ناپذیر در برابر خطر شورش مردمی که هردو را تهدید میکردند موقتاً متحد شدند. امیر ولی و علی مؤید بالشکریان خود متفقاً رهسپار سبزوار گشتند. هواخواهان درویش رکن‌الدین در پیکار شکست خوردند ودرویش گریخت. علی‌مؤید در سال ۷۸۰ مجدداً وارد سبزوار گشت[1].

انقراض دولت سربداران درخراسان

اما امیر ولی پس از فرونشاندن شورش بار دیگر به علی مؤید حمله کرد و در سال ۷۸۳ هجری عزم سبزوار نمود تا کار دولت سربداران را یکسره کند و شهر را محاصره کرد. علی‌مؤید ـ که همه ترکش گفته بودند ـ پس از تحمل چهار ماه محاصره به‌فاتح آسیای میانه تیمور لنک متوسل شد وازوی یاری طلبید. بدیهی‌است که وی نه‌تنها از ترس امیر ولی بلکه برای مقابله بامردم کشور خویش به‌بیگانه توسل‌جست و دست بدامان فاتح آسیای میانه ـ تیمور ـ شد. در واقع توسل امیرمؤید به‌تیمور خیانتی بدولت وکشور سربداران بود و بانگیزهٔ منافع شخصی‌باین‌امر دست زد و میل‌داشت بهر قیمتی ـ به‌بهای غلامی تیمور بیگانه هم شده باشد ـ بر سریر شهریاری باقی بماند[2].

محققین تاکنون یک نکته را ناگفته گذارده‌اند که: تیمور نه‌تنها چون فاتح بیگانه وارد ایران شد بلکه وی دژخیم وفرونشانندهٔ نهضت‌های مردم واحیاء کنندهٔ اشکال دولتمداری و شیوهٔ کشورداری مغولان درایران بود. تیمور پیش‌از تشکیل دولت و ایجاد سلالهٔ خویش باتفاق امیرحسین در رأس لشکریان فئودال آسیای میانه که اکثراً از بزرگان قبایل صحرانشین و مغول وترک بودند ـ در انهدام دولت سربداران ناحیهٔ سمرقند و فرونشاندن نهضت سربداران آسیای میانه شرکت جست (۱۳۶۵-۱۳۶۶ میلادی).

۱ـ خواندمیر ص ۱۵۸ ؛ مجمل‌فصیحی‌میگوید که امیر ولی‌در سال ۷۸۱ ه. سبزوار را برای امیر مؤید «که بیشتر والی سبزوار بود و از آنجا رانده شده بود» تسخیر کرد.

۲ـ تاریخ ملل‌ازبکستان چاپ تاشکند سال ۱۹۵۰ جلد اول ص. ۳۵۰.

آ. یو. یاکوبوسکی حدس میزند که تیمور درعهد جوانی و دورانی که سپاهئی مزدور و همواره جویای ماجرا می‌بود روابطی باسربداران داشت[1]. ممکن است این حدس صحیح باشد. ولی علت این عمل وی جز تمایل فئودال نامجو باستفاده موقت از نهضت مردم - بمنظور تضعیف رقیبان و تحکیم موقعیت سیاسی خود - چیز دیگری نمیتواند باشد. پوشیده نیست که تیمور پس از قلع وقمع نهضت سربداران سمرقند - در سال ۱۳۶۶ میلادی - اصرار میورزید که مولانازاده - یکی از پیشوایان آن قیام مورد عفو قرار گیرد. این نیز جز یک عمل عوام فریبانهٔ حساب کرده چیز دیگری نبوده. البته بعد از آنکه تیمور قدرت را در آسیای میانه بدست گرفت (سال ۱۳۷۰ میلادی) ضرورت این شیوه‌های عوام فریبانه منتفی شد.

تیمور باعلی مؤید همداستان شد و ویرا یاری کرد. ولی بهیچوجه درصدد حفظ و ابقای دولت سربداران برنیامد. برعکس استمداد علی مؤید بهانه‌ای بدست وی داد که در امور خراسان مداخله کند و بعنوان «کمک» برای نابودی دولت سربداران خراسان که منفور اعیان صحرانشین بود اقدام نماید. تیمور بالشکریان خویش بخراسان آمد و امیر ولی را منهزم ساخت و پیروزمندانه وارد سبزوار گشت. علی مؤید به پیشواز او رفت و در برابرش سرتعظیم فرودآورد و خود را عبدو دست - نشانده و تابع وی خواند (سال ۷۸۳ هجری). تیمور علی مؤید را در دربار خود نگاهداشت، اکرامش کرد و بشهریاریش شناخت ولی اجازهٔ رفتن به سبزوارش - که عملاً از طرف لشکریان تیمور اشغال شده بود - نداد. تیمور بعد از چند سال از شر علی مؤید - که دیگر مورد احتیاج هیچکس نبود - رهائی یافت و امر داد بقتلش رسانند (سال ۷۸۸ هجری).

مردم سبزوار که از شهریارشان خیانت دیده بودند نمیخواستند باسلطهٔ فاتح بیگانه سازش کنند.

درسال ۷۸۵ هجری درسبزوار یک قیام عمومی بمنظوراحیای دولت سربداران

۱- تاریخ ملل ازبکستان چاپ تاشکند سال ۱۹۵۰ جلد اول ص ۳۵۰.

برهبری شیخ داود سبزواری وقوع یافت. شرکت این شیخ درویشان نشان میدهد که قیادت این نهضت در دست جناح افراطی بوده است. تیمور بی‌درنگ روانهٔ سبزوار شد و شهر را محاصره کرد. مبارزه بادولت نیرومند تیموری ممکن نبود جز باشکست سربداران پایان یابد.

باوجود دفاع مردانه‌ای که از شهر بعمل‌آمد سبزوار در آغاز ماه رمضان سال ۷۸۵ هجری بدست سپاهیان تیمورافتاد[1]. تیمور کشتار وحشتناکی کرد وفرمان داد قریب دوهزار نفر از قیام کنندگان را لای دیوار برجی نهاده زنده بگور کنند بدین طریق که دست و پای آدمهای زنده را می‌بستند و ایشانرا بر دیف در کنار یکدیگر قرار میدادند و بعد روی آنها را باآجر و ملات می‌چیدند. دژ مستحکم سبزوار راهم ویران کردند. ولی این کشتار ارادهٔ مردم سبزوار را که طالب استقلال بوده روحیهٔ سرشاره سربدار داشتند نکشت. پس از مرگ تیمور (در سال ۸۰۷ هجری) بیدرنگ در سبزوار و اطراف سربداران علیه سلطان شاهرخ فرزند تیمور خروج کردند و یکی از اخلاف وجیه‌الدین مسعود را بشهریاری برگزیدند. لشکریان شاهرخ بدشواری توانستند این قیام را خاموش کنند[2]. قیام های سربداران علیه تیمور و تیموریان ممکن است موضوع تحقیقات جداگانه قرار گیرد و ما بشرح آن مبادرت نمیورزیم.

ویژگیهای کلی دولت سربداران خراسان

اکنون اندکی به‌جمع‌بندی تحقیقات می‌پردازیم.

با اینکه منابع موجود در بارهٔ شرکت مردم در نهضت سربداران، کمتر سخن گفته‌اند ونوشته های مورخان فئودال راجع به‌نظامات اجتماعی‌دولت سربداران بسیار ناچیز و ناقص‌است ـ معهذا از آنچه دردست‌است وجود دوجریان درمیان سربداران

۱ـ میرخواند ص ۱۱۳۱.

۲ـ میرخواند ص ۱۲۴۳-۱۲۴۲.

کاملاً مشهود میباشد[۱] . مورخان اخیرالذکر صریحاً از تقسیم سربداران بدو دسته یا فرقه سخن میگویند : یکی سربداران و دیگر شیخیان یا درویشان طریقت حسن جوری[۲] . از تمام داستانهائی که در منابع موجود دربارهٔ اختلافات و تصادمات بین سردان لشکری سربدار و درویشان طریقت حسن جوری نقل شده است یکه نکته برمیآید وآن مبارزه بین دوجریان بالاست. وجود رابطه بین جناح ویا جریان اعتدالی با« اعیان سربدار » یعنی خرده مالکین محلی ـ مورد تردید نیست ـ اما راجع بهجناح افراطی نهضت مزبور ـ مورخان به کلواسفندیار و خواجه شمس الدین علی و حیدر ـ قصاب که از میان پیشهوران برخاسته بودند اشاره کرده یا نام کسان دیگری راکه بامحیط مزبور مربوط بودند مانند ابوبکر پیشوای سربداران سمرقند و بقول میرخواند (ص ۱۱۰۲) :

«کلوی نداف که باوصاف سربداری اتصاف داشت » .

ذکر میکنند .

داستانهائی که منابع مذکور در بارهٔ نخستین سالهای نهضت سربداران نقل میکنند ، حاکی از شرکت وسیع روستائیان درنهضت مزبور میباشد . ولی منابع موجود دربارهٔ نظر و وضع روستائیان در برابر نهضت سربداران ـ در سالهای بعد ـ خاموشند . این سکوت موجب میگردد که هیچ استنتاج معین بعمل نیاید . معهذا ممکن است گذشتهائی که از طرف شهریاران سربدار بروستائیان شد ـ و این که عدهای از جدی ترین افراد روستائی را وارد صفوف لشکریان کرده علوفه و مواجب مستمر در حقشان برقرار ساختند ـ از فعالیت روستائیان کاسته باشد . ضمناً تردیدی نیست که از آغاز سال ۷۴۰ میلادی(۷٤١ هـ .) پیشهوران و بینوایان شهری تکیه گاه اصلی طریقت حسن جوری بودهاند . اینکه دولت سربداران خراسان چه جنبه وصورتی داشته

۱ ـ معین الدین محمد اسفزاری که کتاب خود را بسال ۸۷۵ هجری ختم کرده است مینویسد که « سربدان شیخ (حسن جوری) که ایشانرا درویشان می گویند حالا نیزهستند» .

۲ـ حافظ ابرو.

است بسیار برای محققان جالب است. در کشور سربداران ـ باستثنای چند سالی که حکومت در دست کلواسفندیار وخواجه شمس‌الدین‌علی‌بوده‌است ـ همواره عناصری که از میان اعیان و بزرگان سربدار برخاسته به لشکریان متکی بودند ـ حکمرانی میکردند[1]. دولت سربدار یک دموکراسی روستائی نبوده بلکه دولت خردهٔ مالکین شمرده میشده. ولی در عین حال فقط بسبب گذشت‌های مهمی که بروستائیان کرده باقی‌مانده بوده. در بالا گفتیم که در دولت سربداران اشکال دیرین‌سلطنت اسلامی مبتنی برفقه اسلامی‌حفظ گشته بوده.

فرمانفرمایان ـ چنانکه در بالا گفته شد ـ « سلطان » (وجیه‌الدین مسعود و فرزندش لطف‌الله و علی مؤید) یا « شهریار » [2] و « پادشاه » [3] نامیده میشدند. در دولت سربداران مشاغل‌و عناوین و القاب بسیارکه درکشورهای سلطنتی اسلامی معمول بوده است دیده میشده ، از قبیل « وزیر »[4] وسپهسالار[5] و نایب[6] (جانشین سلطان) و مستوفی (رئیس ادارهٔ مالیه[7] و غیره).

در دولت سربداران القاب و مناصب « امیر » و « سردار » و « نوکر » و «عامل» (تحصیلدار عوارض‌و مالیات) و غیره وجود داشته. از آنچه گفته شد چنین

۱ـ تردیدی نیست که وجیه‌الدین‌مسعود و دیگر حکمرانانی که از خانوادهٔ او بودند و همچنین یحیی کرابی و ظهیرالدین که از بستگان او بود وحسن‌داسغانی‌وخواجه علی‌مؤید از اعیان سربدار شمرده میشدند.

۲ و ۳ ـ خواندمیر ص۱۰۷ « چون پادشاه شوی . . . » در بارهٔ علی مؤید.

٤ ـ میرخواند ص ۱۰۸۸ (در بارهٔ محمد رضا و یونس سمنانی). خواندمیر ص ۱۰۷ دولتشاه ص۲۶۳-۲٦۲ (در بارهٔ اسلاف شرف‌الدین‌شاعر).

٥ـ دولتشاه ص۲۸۳ (در بارهٔ حیدر قصاب).

٦ ـ دولتشاه ص ۲۸۱ (در بارهٔ جانشینان وجیه‌الدین مسعود). ص ۲۸۲ (در بارهٔ شمس‌الدین بن فضل‌الله). خواندمیر ص۱۰۲ (در بارهٔ آی تیمور محمد).

۷ـ خواندمیر ص۱۰۱ (در بارهٔ خواجه بهاءالدین). ظهیرالدین‌مرعشی‌تاریخ‌طبرستان ص۱۱۰ (در بارهٔ خواجه بهاءالدین).

برمیآید که سران اعتدالی سربدار میکوشیدند تا از اشکال سلطنت فئودالی اسلامی تقلید کنند. ولی‌علیرغم تمایل ایشان دولت سربداران از بسیاری جهات بادولتهای پیشین اسلامی و بخصوص بادولت مغولی هلاکوئیان تفاوت داشته.

نخست اینکه نیروی نظامی از اعیان لشکری و نوکران ایشان و یا قبایل صحرانشین مرکب نبوده بلکه‌از خرده مالکین وروستائیان تشکیل شده بوده، «باصطلاح ترکیب آن دموکراتیک بوده. بیهوده نبود که طوغای تیمورخان - آخرین ایلخان مغول - لشکریان سربدار را « مشتی روستائی» خوانده بود. این خود کلید رمز شور و هیجان و مردانگی سربداران را - که بارها برلشکریان جنگ آزمودهٔ فئودال چیره و پیروز گشتند - بدست میدهد. شهریاران سربدار ساعی بودند که تکیه گاه استواری برای خویش پدید آورند و بدین منظور عدهٔ افراد لشکری را که علوفه و مستمری از دولت میگرفتند میافزودند.

مثلاً درعهد وجیه‌الدین‌مسعود عدهٔ ایشان ۱۲۰۰۰ نفر بود ودر دورهٔ خواجه شمس‌الدین علی به ۱۸۰۰۰ نفر رسید و در زمان حکمرانی - یحیی کرابی‌به ۲۲۰۰۰ نفر بالغ گشت[۱]. مواجب ایشان به‌نقد یا جنس پرداخته میشد. دولتشاه مواردی ذکر میکند که ابریشم خام بلشکریان داده شده بوده[۲].

دیگر اینکه شهریاران سربدار - مانند وجیه‌الدین‌مسعود و یحیی کرابی - که از فئودالهای کوچک محلی بودند - بااینکه برای تأسیس سلالهٔ خویش کوشش کردند در این‌طریق توفیق نیافتند وحکمرانان علیرغم کوشش‌ایشان - براثر مبارزهٔ داخلی که بین دو جناح سربدار وجود داشته گاهی از لشکریان و زمانی از پیروان طریقت حسن‌جوری نامزد ومعین‌میشدند. شهریاران سربدار بااینکه خود را سلطان یا نایب‌السلطنه نامیده نام خویش را در خطبه آورده و سکه باسم خود می‌زدند معهذا قادر نبودند تشریفات و شکوه و جلال سازمانی را که لازمهٔ زندگی درباری

۱- دولتشاه ص‌۲۸۳،۲۸۲،۲۸۱.

۲- دولتشاه ص‌۲۸۵،۲۸۲.

است و مرسوم سلاطین اسلامی قرون وسطی بوده بوجود آورند.

دیدیم که گاه درویشان طریقت حسن جوری و گاه لشکریان آزادانه وارد مجلس شهریاران سربدار میشدند و میتوانستند آشکارا باعمال ایشان خرده گرفته حتی برکناری آنانرا طلب کنند. بعضی از خصوصیات شهریاران سربدار از قبیل پوشیدن لباسی مانند لباس دیگران یا «کسوت مساوات» وبرابری در تقسیم غنایم جنگی و گستردن سفره برای عموم و سالی یکبار بتاراج دادن خانهٔ سلطان که پیشتر یاد آور شدیم - نشان میدهد که قشرهای پائین مردم و جناح افراطی سربدار - که دارای تمایلات شدید مساوات طلبی بوده - بر شهریاران سربدار نفوذ و فشار سخت اعمال میکردند.

اقدامات دیگر وازآنجمله تقلیل میزان خراج به سی درصد محصول و لغو سایر عوارض و مالیاتهائی که مطابق شریعت اسلامی نبوده - دال برنکتهٔ بالاست. البته بدین طریق تمام آرزوهای روستائیان جامهٔ عمل نپوشید ولی حتی تااین اندازه هم نسبت به سیاست مالیاتی ایلخانان مغول و حتی غازان خان - بارشان را فوق‌العاده سبک میکرد. دریغ که منابع موجود از سیاست ارضی شهریاران سربدار و تغییراتی که در روابط بین مالک و زارع در قلمرو ایشان پدید آمد سخنی نمیگوید. در اراضی پهناوری که جزو قلمرو سربداران شده بوده املاك و اراضی بسیار وجود داشت که باعیان صحرانشین و لشکری مغول و ترك و هواخواهان ایشان یعنی فئودال‌های کوچک محلی تعلق داشت.

شکی نیست که این اراضی از طرف سربداران ضبط شد و محتملاً بین فئودالهای کوچك و روستائیانی که در صفوف لشکریان و جنگها شرکت جسته بودند تقسیم گشت. احتمالاً آن گروه اجتماعی که دولتشاه «بزرگان و اعیان سربدار» مینامد و ما پیشتر از آن سخن گفتیم - درنتیجهٔ این تقسیم مجدد اراضی پدید آمد. اقداماتی که شهریاران سربدار در زیر فشار مردم بعمل آوردند موجب افزایش نیروهای تولیدی در قلمرو ایشان گشت.

اطلاعات مختصر مندرج در منابع موجود شاهد این مدعی است. مثلاً میرخواند در بارهٔ یحیی کرابی میگوید که:

« از عنایت عدل و داد ولایت او بنهایت آبادانی و معموری رسید »[1].

خواندمیر در « حبیب السیر » میگوید که:

« مملکتش معمور و آبادان گشت »[2].

دولتشاه از احیای قنوات در ولایت طوس و مشهد صحبت میدارد[3]. حافظ ابرو در وصف خراسان در آغاز قرن پانزدهم میلادی از رونق و ترقی ولایت بیهق در عهد شهریاران سربدار سخن میگوید و یادآور میشود که شهر سبزوار ـ پایتخت سربداران ـ در پایان دورهٔ حکمرانی ایشان توسعه یافت و یکی از بزرگترین شهرهای ایران مبدل گشت[4].

چنانکه معلوم است نفوذ فکری و عقیدتی سربداران و بویژه جناح افراطی آن نهضتی بسیار عمیق بود واز حدود خراسان تجاوز میکرده. نهضت های مردم سمرقند وکرمان و دیگر شهرها نیز باسم سربداران خوانده شد. علیرغم ظاهر مذهبی و عرفانی (میستیک)، نهضت سربداران را باید ترقیخواهانه دانست، زیرا جنبش مزبور قشرهای وسیع تولید کنندگان را در برگرفت وآنانرا بمبارزهٔ مسلحانه بخاطر منافع اجتماعی خویش، علیه بهره کشی فئودالی و فاتحان بیگانه دعوت کرد.

انعکاس نهضت سربداران در مازندران و گیلان و گرمان

افکار سربدار در نواحی ساحلی دریای خزر ـ گیلان و مازندران ـ که مردم آن از دیر زمان بآئین شیعه گرویده بودند، رواج فراوان یافت. و. و. بارتولد شمه‌ای در باب

۱ـ میرخواند ص۱۰۸۷.

۲ـ خواندمیر ص۱۵۵.

۳ـ دولتشاه ص۲۸۳.

۴ـ حافظ ابرو.

این نهضت که درویشان شیعه مازندران راهنمای آن بودند نوشته است[1] . ما نیز مختصراً از آن جنبش سخن گفته ، متذکر میشویم که این موضوع شایستهٔ تألیف تحقیقی جداگانه‌ای میباشد .

در مازندران چندین متصرفهٔ فئودالی که بدست سلاله‌های کهن محلی اداره میشده (باوندیان ، قارنیان ، بادوسپانیان) وجود داشت . آل باوند که از دیگران نیرومندتر بوده و فرمانبردار وفادار ایلخانان مغول شمرده میشد سخت مورد نفرت عامهٔ مردم بود . کیا افراسیاب چلاوی که یکی از بزرگان لشکری مازندران بود آل باوند را سرنگون و باز پسین امیر باوندی یعنی فخرالدوله حسن را (۱۳۵۰ - ۱۳۳٤م . ۷۰۱ - ۷۳۵ هـ .) کشت و زمام امور را در آمل و ساری و دیگر نواحی مازندران بدست گرفت (۱۳۵۰م . ۸۵۱ هـ .)[2] در اینجا هم نهضت مردم ، از لحاظ ترکیب اجتماعی و افکار شرکت کنندگان با سربداران خراسان و بویژه با جناح افراطی آن مشابهت کامل داشت . منبع اصلی تاریخ نهضت مازندران در سالهای ۱۳٦۰-۱۳۵۰م . (۷۰۱-۷٦۲ هـ .) همانا « تاریخ طبرستان و رویان و مازندران » ظهیرالدین مرعشی میباشد که بسال ۱٤۷٦م . (۸۸۱ هـ .) پایان یافته است[3] . مؤلف مزبور که پیرو مذهب تشیع و صوفی است از اخلاف سید قوام‌الدین مرعشی شیخ و پیشوای نهضت مازندران و ازهواخواهان پرشور آن جنبش میباشد . گرچه وی دربارهٔ افکار ومعتقدات اجتماعی درویشان فقط اشاره‌ای میکند و با احتیاط سخن میگوید . ولی شاید بدان سبب باشد که اخلاف پیشوایان سربدار در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی (قرن هشتم هـ .) محافظه کارتر شده بودند .

البته این نکته را هم باید در نظر گرفت که تألیف مزبور بیش از صد سال از وقایع یاد شده برشتهٔ تحریر درآمده و شامل شرح کامل وقایع نیست . ظهیرالدین مرعشی

۱- رجوع شود به « نواحی ساحلی خزر » ص ۸٤-۸۲ تألیف و. و. بارتولد .

۲- ظهیرالدین مرعشی ص ۳۲۸-۳۲۷ چاپ ب . درن .

۳- ظهیرالدین ص ۳۲۷ و بعد .

باوضوح تمام از رابطهٔ نهضت مازندران باسربداران خراسان وبویژه طریقت حسنیه یعنی طریقت شیخ حسن‌جوری سخن‌میگوید[1] . « سیداعظم » عزالدین‌سوغندی پدر سید قوام‌الدین‌مرعشی که از طایفهٔ سادات مرعشی بوده و نسبش بامام حسین(ع) امام سوم شیعیان میرسیده ، بمریدی و شاگردی شیخ‌حسن جوری در آمد[2] . بگفتهٔ ظهیرالدین‌مرعشی ، « سیدعزالدین » بواسطهٔ شیخ‌حسن‌جوری :

«لباس‌فقر که نساجان کارخانه عنایت‌الهی‌بافیده بودند وبسوزن معرفت یزدانی برهم دوخته در برداشت »[3] .

گرچه در این‌تشبیهات کلماتی از زندگی پیشه‌وران ـ از قبیل« نساجان » و « کارخانه » و « سوزن » و «لباس» ـ برسبیل‌استعاره آمده است ـ ولی گمان نمیرود که استعمال این‌استعارات تصادف صرف باشد و شاید اشاره‌ای بمناسبات شیخ‌حسن جوری و تلامذهٔ وی بانساجان و حرفهٔ نساجی‌بوده. باری ، سیدعزالدین‌لقب شیخ را از حسن جوری دریافت‌کرد و پس از مرگ استاد پیشوای درویشان حسنیه گشت[4] . طریقت مذکور در حدود سال ۱۳٤۰ میلادی (٧٤١ ﻫ.) کاملاً سازمان یافته بود. پیروان آن معتقد بودند که نسبت طریقت ایشان از طریق شیخ‌عزالدین و شیخ حسن جوری و شیخ خلیفه و شیخ بالوی زاهد و جمعی شیوخ دیگر صوفیه بسلطان‌العارفین بایزید بسطامی(که در حدود سال ٨٧٤ میلادی ٢٦٢ ﻫ. وفات یافت) . و آنگاه بامام جعفرصادق(ع) امام ششم (که در ٧٦٥ میلادی ١٤٨ ﻫ. وفات یافت) میرسد[5] . خواجه شمس‌الدین‌علی که درآنزمان درسبزوار سرور وامیر سربداران بود از نفوذ فوق‌العادهٔ سید عزالدین بیمناك شد و وی را رقیب احتمالی خویش‌می‌شمرد .

۱ـ ظهیرالدین ص۳۲۷ .

۲ـ همانجا ص۳۲۸ .

۳ـ همانجا ص۳۲۸ .

٤ـ دولتشاه ص۲۸۲ .

۵ـ ظهیرالدین‌مرعشی ص۳۲۷ .

بدین سبب عزالدین صلاح خویش در این دید که خراسان را ترک گوید و بمازندران برود(۱). ولی سید در راه درگذشت و فرزند وی سید قوام‌الدین مرعشی که همراهش بود وخرقه و لقب شیخی‌را از پدر دریافت داشته به ساری ومازندران رفت و روش‌پدر را تعقیب کرد و به‌تبلیغ اصول طریقت خویش‌و «طاعت و ریاضت مشغول شد » و بزودی در رأس نهضت نیرومند خلق که از طرف درویشان رهبری میشد قرارگرفت. بگفتهٔ دولتشاه :

« اهل ساری و مازندران مرید او ـ (شیخ قوام‌الدین) شدند » .

درویشان شیخ قوام‌الدین مساوات در اموال را طلب میکردند و بدین سبب گمان میرود که اکثراً پیشه‌ور و روستائی بوده‌اند. در حدود سال ۱۳۵۰ میلادی (۷۵۱ ﻫ.) نفوذ وقدرت درویشان و شیخ ایشان بحدی بسط یافت که کیاافراسیاب چلاوی دانست که فقط در صورت اتحاد باآن فرقه میتواند حکومت کند. پس اصول طریقت ایشان را پذیرفت و مرید شیخ قوام‌الدین‌شده ، «کلاه درویشانه» برسرنهاد و « لباس فقر » بتن کرد وبرای استحمام بگرمابه عمومی رفت و چنین بنظر میرسد که در خانهٔ خویش سفرهٔ عام گسترد .

اتحاد بادرویشان موقتاً موجب استواری قدرت افراسیاب گشت(۲). بنا بقول ظهیرالدین‌مرعشی، افراسیاب که نااستواری دولت خویش‌را حس‌میکرد «بالضروره» بدرویشان نزدیک شد و خود را بصورت ایشان درآورد و :

« بفریب مردم مازندران اشتغال می‌نمود »(۳).

ولی از آنجائی که درویشان علیه تجمل و ثروت قیام کرده خواهان برابری همگانی‌بودند ، اتحاد ایشان باافراسیاب ـ که ازاخلاف خاندان فئودال کهن‌محلی بود ـ نمیتوانست استوار باشد. ظهیرالدین‌مرعشی‌وقایع جالب توجهی‌را که معرف

۱ـ دولتشاه ص ۲۸۲.

۲ـ ظهیرالدین‌مرعشی ص ۳۴۱-۳۴۰.

۳ـ همانجا.

تمایلات اجتماعی درویشان مازندرانی میباشد ذکر کرده میگوید :

« چون افراسیاب دید که مردم مازندران بدو رجوع کردند و درویش‌شده معتقد سیادت مآبی میگشتند واو را هم مرید خود میدانستند و نیز او را چیزها از اسلحه وامتعه توقع مینمودند تا غایتی که چند نوبت کیا افراسیاب و فرزندان که بحمام میرفتند درویشان آمده راست پشتک او را که پوشیده بود برمیداشتند و خود می‌پوشیدند و میگفتند که به کیا بگوئید که ماهم نیز مریدانیم و قبا نداریم وتو حاکم این ولایتی برای خود دیگری بفرمای دوختن که این‌قبا را فلان درویش برداشته پوشیده است و سپر و شمشیر فرزندان او را بر میداشتند وهمین پیغام میدادند که فلان درویش‌سلاح نداشت از آن سبب برداشت شمارا از اینها بسیارست دیگری برای خود بردارید ودر وقت درو برنج بمزرعه خاصه کیاافراسیاب میرفتند و توقع برنج مینمودند که درویشان زراعت نکرده التماس دارند که چندکر برنج انعام فرمائی. کیا نیز بالضروره میگفت که بدرویشان بدهید و خود در برنج زار میرفتند و پشتهٔ چند برهم می‌بستند و هرپشته راکر میخواندند چنانکه اگر هر یکی را صدکر تعیین میرفت صد پشته برهم می‌بست که از آن کرهای عادتی یک‌هزار می‌بود »[1].

بیشتر برنجی که از این راه بدست میآمد میان فقیران تقسیم میشد.

از داستانهای یاد شدد پیداست که درویشان مازندران علیه تجمل مبارزه میکردند و برای برابری در تقسیم اجناس مصرفی و مساوات اجتماعی بذل کوشش می‌نمودند. در چنین‌وضعی‌جدائی‌و نفاق میان افراسیاب و درویشان اجتناب ناپذیر بوده. افراسیاب اندیشید که سادات شیعه مازندران درروزگار پیشین‌نیزمدام خروج کرده ، مردم مازندران را بقیام علیه قدرت آل‌باوند میخوانده‌اند[2].

۱- ظهیرالدین مرعشی ص۳٤۳-۳٤۲ .

۲- ظهیرالدین ص۳٤۳ .

پس از درویشان برید و با اینکه قوام‌الدین «آشکار و نهان» برحذرش داشت :

« از لباس فقر بیرون آمده جامه پوشید » .

و :

« ... مرتکب مناهی گشت و در مجلس شرب گوشت خوك (که اکل آن در اسلام حرامست) کباب فرمود کردن و بخورد » .

آنگاه شیخ قوام‌الدین را متهم ساخت که تخم عصیان و یاغیگری می‌پراکند و بزندانش افکند. مردم پس از اطلاع از این واقعه بزندان هجوم کرده شیخ را بقهر و غلبه آزاد ساختند و زنجیر از دست و پای او برداشتند و بخانه‌اش بردند[1] . فقیهان یعنی نمایندگان رسمی دین جانب افراسیاب را گرفتند[2] . بدین‌قرار همچنانکه درخراسان میان روحانیان رسمی مسلمان (سنی) و درویشان صوفی، در آغاز نهضت، نزاع درگرفت در مازندران نیز چنین شد. فقهیان نمایندهٔ محافل فئودال بودند و درویشان که شیخ در رأس ایشان قرار داشت مبین تمایلات عامهٔ مردم. این حقیقت بنحوی روشن وبین از سخنان ظهیرالدین مرعشی مشهود است. وی از قول کیاافراسیاب چنین مینویسد :

« اعتقاد مردم باسادات پیدا کرده و هر لحظه اعتقاد بیشتر میشود ... » .

« ... و مردم ولایت خود همه معتقد ومرید سیادت مآبی (یعنی سید قوام‌الدین) گشته بودند » .

افراسیاب بطلب سید فرستاد و او را بدیوان خویش خواند تا بافقیهان بحث شرعی کند ولی شیخ :

« تباعد ورزید و نزد او نرفت و سخنان درشت درجواب گفت» .

افراسیاب باری دیگر خواست شیخ را دستگیر کند ولی مردم سلاح بکف در

۱- همانجا ص ۳٤٥-۳٤٤ .

۲- همانجا ص ۳٤٦ .

مقام دفاع از وی برآمدند. پیکار میان لشکریان افراسیاب و مردم مسلح در نقطه‌ای نزدیک شهر آمل که زنی «پنبه زرع کرده بود» وقوع یافت. درویشان باتفاق آن زن:

«از شاخ درخت برحوالی آن مزرع استواری کرده که بلفظ مازندرانی آنرا پرچین میخوانند... در عقب آن پرچین استادند و حوالی پرچین را آب روان کردند که گل آن موضع باندك بلت (یعنی‌تر ونمناك) چنان نرم میشود که اسب و چهارپا را عبور آن متعذر میگردد».

تا سواران افراسیاب نتوانند از آن محل عبور کنند. آنگاه شورشیان سپاهیان افراسیاب را «تیر باران کردند»، افراسیاب زخمی شد و از اسب:

«در افتاد و شربت شهادت فنانوش کرد و سه نفر ازفرزندان او مقتول گشتند».

و ارکان دولت و لشکر او هم:

«فرار برقرار اختیار کرده بگریختند».

و درویشان در عقب می‌تاختند وبسیاری از ایشان را معدوم کردند. پیروان شیخ مظفر و منصور وارد آمل و ساری شدند (سال ١٣٦٠ میلادی ٧٦٢ هـ.)[1]. دولت «سادات» در مازندران استقرار یافت و قدرت روحانی و سیاسی بدست سید-قوام‌الدین و پس‌از وی بکف فرزند او سید کمال‌الدین مرعشی‌افتاد. شیخیان ناگزیر مبارزه‌ای طولانی بابستگان و خویشان افراسیاب چلاوی و دیگر امیران محلی‌بعمل آوردند ولی‌بتدریج براوضاع مسلط و برمخالفان فایق گشتند. دولت سادات مرعشی در مازندران بصورت دولت سربداران خراسان درآمد. در بارهٔ دگرگونیهائی که درسازمان اجتماعی دولت مزبور پدید آمد اطلاعات روشنی در دست نیست. فقط این‌نکته مسلم است که آن خراج و عوارض‌فئودالی که مبتنی برموازین‌شرع نبوده ملغی گشت و باحیای اراضی بایر مبادرت شد و ساختمانهای فراوان احداث گشت.

١- ظهیرالدین‌مرعشی ص. ٣٥ - ٣٤٨.

شهرساری که مدت مدیدی ویران و از جنگل پوشیده شده بود در سال ۷۹۶ هجری تجدید بنا شد ــ قلعه و خندق و حصار شهر و بازار و گرمابه و مسجد جامع و غیره ساختند[۱]. ابنیه بسیار نیز در آمل ایجاد گشت. ولی افکار مساوات اجتماعی در دولت سادات مازندران جامه عمل نپوشید. در آنجا نیز مانند قلمرو سربداران خراسان اعیان و بزرگان نورسیده‌ای پدید آمدند و اراضئی که از فئودالهای پیشین منتزع شده بود میان ایشان تقسیم گردید.

پسران سید قوام‌الدین که شهرساری و ناحیهٔ آن را تجدید بنا نموده مسکون ساخته بودند:

« سرکاری هرموضع را بیکی از امرا و ارکان دولت و برادران خود سپردند »[۲].

چنانکه میدانیم دولت سادات مازندران بدست تیمور منقرض شد(سال ۱۳۹۲ میلادی ۷۹۵ هـ.). پس از مرگ تیمور مردم مازندران باری دیگر قیام کردند و دولت سادات مرعشی مجدداً در آن سامان مستقر گشت ولی متدرجاً بصورت یک امارت عادی فئودالی درآمد و این جریان که اجتناب ناپذیر بود در طی سدهٔ پانزدهم میلادی انجام پذیرفت. در گیلان نیز نهضت آزادیخواهانهٔ مردم که سادات شیعهٔ محلی (که در عین زمان شیخ درویشان نیز بودند) در رأس آن قرار داشتند بظهور رسید. درآن ایالت عصیان برضد فئودالهای محلی پدید آمد و رهبر آن سید امیرکیا بود[۳]. شیوخ درویشان گیلان از شیوخ سازندران یاری طلبیدند(درحدود سال ۱۳۷۰

۱- ظهیرالدین ص ۲۷۹-۲۷۸.

۲- این قسمت چنین است: « و بیرون قلعه بنیاد شهر و بازار و حمام و مسجد طرح انداختند و سرکاری هرموضع را بیکی از امرا و ارکان دولت و برادران خود سپردند.» گمان میرود در معنی لفظ « سرکاری » که در اینجا نظارت و مراقبت از کارهای ساختمانی بوده برای مؤلف اشتباهی دست داده تصور کرده‌اند که حکومت نواحی را بایشان سپرده است. (مترجم).

۳- ظهیرالدین.

میلادی ۷۷۲ ه.) و بکومک ایشان در مشرق گیلان دولت سادات که مرکزآن شهر لاهیجان بود تأسیس یافت و بیش‌از دو قرن وجود داشت (از ۱۳۷۰ تا ۱۵۹۲ میلادی یا ۷۷۱-۱۰۰۱ هجری) و آن نیز در قرن پانزدهم میلادی بصورت یک دولت عادی فئودالی درآمد. نهضت سربداران درکرمان نیزمنعکس‌شد. در دولت آل‌مظفر و دوران شاه شجاع (۸٤ - ۱۳۵۸ میلادی ۷۸٦-۷٦۰ هجری) جنگهای داخلی‌فئودالی‌میان هواخواهان سلاله‌های گوناگون محلی درگیر بود و روستائیان ومردم خرده‌پای شهری‌ازآن سخت زیان‌میدیدند. درسال ۱۳۷۳ میلادی(۷۷۵ه.) مردم شهری کرمان قیام کردند. «تاریخ خاندان آل‌مظفر» که درحدود سال ۱٤۲۰ میلادی(۸۲۳ه.) بقلم محمود کتبی‌تألیف شده است اطلاعاتی در بارهٔ قیام مزبور بدست میدهد. نساخی این تألیف را در یک نسخهٔ خطی « تاریخ گزیدهٔ » حمدالله مستوفی که بتاریخ سال ۸۵۸ هجری مورخ است گنجانده ، و این نسخه درسلسلهٔ انتشارات اوقاف گیب بطبع رسیده است.

پهلوان اسد بن طوغان شاه در رأس نهضت سربداران کرمان قرار داشت. هواخواهان وی جمعی‌از فئودالهای بزرگ محلی‌را اعدام وعده‌ای دیگر را زندانی کرده اقطاعات و ضیاع و عقار ایشانرا مصادره نمودند وضمناً عمال مادرشاه شجاع راکه معاشرت امور املاک وی را بعهده داشتند باز داشت و بکومک شکنجه و آزار مجبورکردند تا دفینه‌ها وخزاین‌وی را نشان دهند وخواجه شمس‌الدین‌محمد زاهد بزرگترین‌اقطاع درناحیهٔ کرمان را زهرداده اموال‌وی‌را ضبط کردند. علی‌مؤید گروهی‌ازسربداران خراسان را بیاری پهلوان اسد گسیل‌داشت. سپاهیان شاه‌شجاع فقط در ماه دسامبر سال ۱۳۷٤ م. (۷۷٦ ه.)، پس از نه ماه محاصره ، توانستند مقاومت دلیرانهٔ مردم کرمان را درهم شکسته آن شهر را تصرف کنند. پهلوان اسد اعدام شد و سر شرا به شیراز فرستادند[1].

همهٔ نهضت‌های یاد شده که در قرن چهاردهم در ایران وقوع یافت از لحاظ

۱- تاریخ گزیده. چاپ اوقاف گیب ص ۷۰۸-۷۱٤.

ترکیب اجتماعی و معتقدات وتمایلات ، به نهضت سربداران خراسان نزدیک و تاحدی انعکاس جنبش مزبور بوده. تسخیر ایران ازطرف تیمور باالطفای نایرهٔ شورشهای خلق همراه بوده. پس‌از مرگ تیمور ایران دوران جدیدی از نهضتهای آزادیبخش و جنبش‌های عامهٔ مردم را ـ در نیمهٔ اول قرن پانزدهم میلادی(نیمهٔ اول‌قرن نهم هجری) گذراند ، که درطی‌آن افکار اشتراك اموال‌و اوتوپیها و اوهام دور و دراز اجتماعی بصورت شدیدتری ـ شدیدتر از نهضت‌های قرن چهاردهم ـ تجلی کرده بود . از میان نهضت‌های خلق در قرن پانزدهم م . (قرن نهم هجری) فعلاً فقط قیام مشعشع درخوزستان (از سال ۱٤٤۱ م . = ۸٤٥ ه. ببعد)در تحقیقات تاریخی منعکس شده[1] . اما تاریخ دیگر نهضت‌های مردم ایران در قرن پانزدهم تاکنون مورد بررسی قرار نگرفته است .

پایان

---

۱ ـ و. و. بارتولد « منبع جدید در تاریخ تیموریان » ؛ و. مینورسکی « مشعشع »
Elsupplenent

فهرست نامهای کسان و قبیله‌ها و خاندانها و فرق

جلد دوم

ب

فهرست نامهای جاها

جلد دوم

چ

ح

خ

د

ر

ی

فهرست مآخذ

ابن‌العوام. کتاب‌الفلاحه (ترجمهٔ فرانسه)، پاریس ۱۸۶۷-۱۸۶۴.

ابن‌الاثیر (متن عربی) چاپ C.J. Tornberg ۱۸۷۶.

ابن‌البلخی فارسنامه. چاپ لی‌استرانج و نیکولسون. لندن ۱۹۲۱ (متن‌فارسی).

ابن‌بطوطه. چاپ دفرمری و سان‌گی نتی. پاریس ۱۸۵۹ - ۱۸۵۴ (متن عربی و ترجمهٔ فرانسه).

ابن‌اسفندیار محمد. تاریخ طبرستان، چاپ عباس اقبال. طهران ۱۳۲۰ ه.ش.

ابن‌یمین. مقطعات، چاپ کلکته ۱۸۶۵ (متن فارسی).

ابن‌الفقیه. کتاب‌البلدان، چاپ M.J. de goeje (متن عربی) ۱۸۸۵.

ابن‌رسته. کتاب العلق‌النفیسه، چاپ M.J. de goeje (متن‌عربی) ۱۸۹۲.

ابن‌حوقل. (متن عربی) ۱۸۷۳.

ابوالعباس احمد بن زرکوب شیرازی. شیرازنامه، چاپ بهمن کریمی طهران ۱۳۱۰ هجری شمسی.

ابوبکرالکتبی‌الاهری. تاریخ شیخ اویس، چاپ لاهه ۱۹۵۴ (چاپ عکسی. متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی و مقدمه).

ابومنصور موفق‌الهروی. الابنیه عن‌حقایق‌الادویه ۱۸۵۹ (متن فارسی) وین. چاپ سلیگمان.

ابوالحسن علی‌بن‌فندق. تاریخ بیهق، چاپ احمد بهمنیار. طهران ۱۳۱۷ ه.ش.

ابوالحسن خرقانی. ا. برتلس. نورالعلوم. شرح حال شیخ ابوالحسن خرقانی. چاپ فرهنگستان علوم شوروی لنینگراد ۱۹۲۹.

آمیان مارتسلین Ammiani Marcellini [libri] quae supersunt
Lipsiae, 1835

اسرارالتوحید فی‌مقامات الشیخ ابوسعید. چاپ ژوکوسکی و.آ. ۱۸۹۹.

افضل‌الدین احمد افلاکی. مجلد اول، پاریس ۱۹۱۸ (ترجمهٔ فرانسه) شیوخ درویشان.

افضل‌الدین بن حامد کرمانی. تاریخ کرمان (عقدالعلا) چاپ سنگی ۱۲۹۳ ﻫ.ق.
ارشادالزراعه. تألیف فاضل هروی درسال ۹۲۱. چاپ عبدالغفار نجم‌الدوله. طهران ۱۳۲۳ ﻫ.ق.
ارشادالزراعه. نسخهٔ خطی مجموعه بانو ا.م.پشچروا (لنینگراد).
اسکندر منشی. تاریخ عالم‌آرای عباسی، چاپ سنگی، طهران ۱۳۱٤ ﻫ.ق.
استخری (متن‌عربی). سال ۱۸۷۰. Lugdunum Batavoruim.
اسفزاری معین‌الدین محمد. روضة الجنات فی‌اوصاف مدینةالهرات. نسخهٔ خطی فرهنگستان ازبکستان، شمارهٔ ۷۸۸ (فارسی).
اسناد خطی نخجوان. متن‌فارسی وترجمهٔ روسی تحت‌نظر یو.ن.مار. تفلیس ۱۹۳٦.
اودوربک پوردنونی. سفر بآسیا، پاریس ۱۸۹۱.
اولئاریوس آدام. شرح مفصل سفارت مسکو وایران. مسکو ۱۸۷۰.
افسانه پنهان. یوآن‌چائوبی‌شی. چاپ فرهنگستان علوم شوروی. مسکو - لنینگراد ۱۹٤۱.
استپانوس اوربلیان. تاریخ سیونی، ترجمهٔ بروسه از ارمنی S. P. b. ۱۸٦٤.
استرابون. جغرافیا، ترجمه از یونانی بروسی ۱۸۷۹.
ابن‌بزاز توکل. صفوةالصفا، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ سالیتکوف اشچدرین - لنینگراد. فهرست درن. شمارهٔ ۳۰۰.

بازرگان گمنام ونیزی. سفر بازرگانی به ایران درقرن ۱۵ و ۱٦ ترجمهٔ ش. گری. لندن ۱۸۷۳.
بابر ظهیرالدین محمد. بابرنامه (۱۵۳۰-۱٤۸۳).
باربارو یوسافات. سفرهای جوزافا باربارو. درقرن ۱۵ و ۱٦ لندن ۱۸۷۳.
بارتولد و.و. ترکستان در عهد هجوم مغول. متون SPb ۱۸۹۸.
بهاءالدین محمد بغدادی. کتاب‌التوسل الی‌الترسل. چاپ احمد بهمنیار. طهران ۱۳۱۵ ﻫ.ش.
بیچورین ن.یا. (یاکینف). ازیخ چهارخان نخستین خاندان چنگیز. ترجمه‌ازچینی توسط راهب یاکینف spb ۱۸۲۹.
بوندهشن. ا.و.وست. متون پهلوی. بخش ۱. اکسفورد ۱۸۸۰.

پلانوکارپینی یوآنی. تاریخ مغولان S. P. b. ۱۹۱۱.

پولو-مارکو. سفرنامه، ترجمه از متن‌قدیمی‌فرانسه .تحت نظر بارتولد S.P.b ۱۹۰۲

تاریخ چهارخان نخستین خاندان چنگیزخان. ترجمهٔ ازچینی توسط یاکنیف راهب.
تذکرةالملوك (متن‌فارسی) ترجمه و توضیحات و.مینورسکی.لندن۱۹٤۳ .
تاریخ سیستان. چاپ متن فارسی توسط ملک‌الشعراء بهار. طهران ۱۳۱٤ ه.ش.

ثعالبی ابومنصور. پاریخ شاهان ایران. متن عربی و ترجمه توسط هـ. زوتنبرگ.
پاریس ص۱۹۰۰.

جغرافیای مجهول‌المؤلف فارسی (حدودالعالم).
جامی نورالدین. نفحات‌الانس من‌حضرةالقدس. چاپ کلکته ۱۸۵۹.
جوینی علاءالدین عطاملک. تاریخ‌جهانگشا، چاپ لیدن ۱۹۳۷-۱۹۱۲.
جوزجانی منهاج‌الدین. طبقات ناصری، چاپ کلکته ۱۸٦٤-۱۸٦۳.
جلابی ابوالحسن علی جلابی هجویری. کشف‌المحجوب ، چاپ ژوکوسکی و. آ.
۱۹۲٦.

چائو-ژوگوآ. تجارت چین در قرنهای ۱۲ و ۱۳ . ترجمه از چینی به انگلیسی Spb
۱۹۱۲.
چان-چون تسزی. سی-یو-تسزی. سفر بمغرب. ترجمه‌از چینی توسط پالادی کافارو.

حالات وسخنان شیخ ابی‌سعید. چاپ ژوکوسکی. Spb ۱۸۹۹.
حمدالله مستوفی قزوینی. نزهت‌القلوب، چاپ لیدن (لی‌استرانج) ۱۹۱۵ (متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی).
حمدالله مستوفی قزوینی . تاریخ گزیده ، چاپ لیدن ۱۹۱۰ (چاپ عکسی - توسط براون).
حافظ ابرو. نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان ازبکستان . شمارهٔ ۵۳٦۱ (تاشکند. فارسی).
حافظ ابرو. ذیل‌جامع التواریخ ، خاپ خانبابابیانی. طهران ۱۳۱۷ ه.ش.
حافظ ابرو. زبدةالتواریخ ، نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان ازبکستان شمارهٔ ٤۰۷۸ .
حدودالعالم. و. مینورسکی. ترجمه و توضیحات بانگلیسی ، با مقدمه‌ای از و. و. - بارتولد. لندن ۱۹۳۷ .

حدودالعالم. نسخهٔ خطی تومانسکی (عکس متن فارسی) . با مقدمه و توضیحات بارتولد. ۱۹۳۰.

حسین الآوی. ترجمهٔ محاسن اصفهان. چاپ عباس اقبال، طهران ۱۳۲۸ ه.ش.

حسین بن شیخ ابدال زاهدی. سلسلةالنسب صفویه، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ سالتیکوف شچدرین. فهرست خانیکوف شمارهٔ ۹۲.

خواندمیر. ب دژن. تاریخ طبرستان و سربداران Spb، ۱۸۵۰.

خواندمیر. حبیب السیر، چاپ سنگی بمبئی ۱۲۷۳ ه.ق.

دولتشاه سمرقندی. تذکرةالشعراء (چاپ براون) لیدن ۱۹۰۱.

دوکا. Historia. چاپ ۱۸۳٤ (متن یونانی وترجمهٔ ایتالیائی).

راوندی محمد. راحةالصدور و آیةالسرور، چاپ اقبال، لندن ۱۹۲۱.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی. جامع التواریخ، نسخهٔ خطی استانبول. کتابخانه روان‌کشکیو. شمارهٔ ۱۵۱۸.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التصانیف رشیدی، احیاوالآثار. نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم شوروی. شمارهٔ C-۳۷۲ (فارسی، لنینگراد).

رشیدالدین فضل‌الله همدانی. جامع التواریخ، چاپ بلوشه. لیدن ۱۹۱۱.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی. تاریخ مغولان ایران، ترجمه وحواشی کاترمر. پاریس ۱۸۳۶.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی. مکاتبات رشیدی، چاپ خان بهادر محمد شفیع، لاهور ۱۹٤۷.

رشیدالدین فضل‌الله همدانی. منشآت رشیدی. نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان علوم. از مجموعهٔ روسو. شماره B-۹۳۸.

روبروك ویلهلم. سفری بکشورهای شرقی در تابستان ۱۲۵۳ ترجمه وحواشی آ.ای. مالئین Spb ۱۹۱۱.

رومی جلال‌الدین. مثنوی. چاپ سنگی ۱۲۶۶ ه.ق.

روملو حسن بک. احسن التواریخ، (متن فارسی). چاپ سو.ن. سدون. بارودا ۱۹۳۱.

زکریای قزوینی. نجوم، چاپ ف. ووستنفلد. گوتینگن ۱۸٤۹-۱۸٤۸.

سیاست استعماری تزارها درآذربایجان از ۱۸۲۰ تا ۱۸۶۰ چاپ لنینگراد ۳۷-۱۹۳۶ .
سعدی . کلیات ، چاپ سنگی طهران ۱۳۰۲ ه.ق .
سیفی سیف‌بن‌محمدالوروی . تاریخنامهٔ هرات، چاپ با مقدمهٔ استاد محمدزبیرالصدیقی کلکته ۱۹٤٤ .

شرح ایالات شکی . درسال ۱۸۱۹ بفرمان ژنرال یرمولوف مدون گشته، تفلیس ۱۸۶۶ .
شرح ایالت شروان . در سال ۱۸۲۰ بفرمان ژنرال یرمولوف مدون گشته ، تفلیس ۱۸۶۶ .
شمس فخری اصفهانی . لغتنامهٔ شمس فخری ، چاپ زالمان . کازان ۱۸۸۷ .
شاردن . سفرنامهٔ ایران، پاریس ۱۸۱۱ .
شاهمردان بن ابی‌الخیر . نزهت نامهٔ علائی . نسخهٔ خطی کتابخانهٔ گوتا ، فهرست فارسی . شمارهٔ ۱۰ .
شبانکارهٔ – محمد . مجمع‌الانساب، نسخهٔ خطی انستیتوی شرقشناسی فرهنگستان‌علوم شوروی، شمارهٔ ۳۷۲ (لنینگراد . فارسی) .
شرفخان‌بدلیسی . شرفنامه ، چاپ‌وتعلیقات ولیامینوف ـ زرنوف Spb ۱۸۶۲-۱۸۶۰ .

طبری محمدبن‌جریر . تاریخ ، چاپ M.J. goeje ۱۹۰۱-۱۸۷۹ (متن‌عربی) .
طبری محمدبن جریر . تاریخ ایران وعربستان ، لیدن ۱۸۷۹ تئوفیل نولدکه .

ظهیرالدین مرعشی . تاریخ طبرستان و رویان ومازندران، چاپ درن ۱۸۵۰ .

عبداللطیف افندی . تاریخ خوانین شکی ، چاپ باکو سال ۱۹۲۶ .
عبدالرزاق سمرقندی . مطلع‌السعدین ، چاپ کاترمر، پاریس ۱۹٤۳ .
عجایب‌الدنیا . نسخه خطی فرهنگستان علوم شوروی ، شمارهٔ ۲۰۳ ـ A .

غفاری احمد بن محمد . نگارستان ، نسخهٔ خطی فرهنگستان ازبکستان (تاشکند) شمارهٔ ۱۳۷۷ .
غیاث‌الدین علی‌بن علی امیران‌الحسینی‌الاصفهانی . دانش نامه جهان ، نسخهٔ خطی فرهنگستان علوم شوروی ۵۹۰ ـ C .

فرامین خوانین قبه . چاپ گرجستان «فان» ، تفلیس ۱۹۳۷ .

فاضل هروی = ارشادالزراعه.
فسائی‌حسن. فارسنامهٔ ناصری ، متن چاپ سنگی فارسی ، طهران ۱۳۱۳ ﻫ.ق.
فریدالدین عطار. تذکرةالاولیاء ، چاپ نیکولسون. لندن. لیدن ۱۹۰۷-۱۹۰۵.
فردوسی. شاهنامه ، چاپ سوهل.

کابوسنامه (قابوسنامه).
کاشفی فخرالدین علی‌بن حسین‌واعظ. رشحةعین‌الحیوة ، چاپ‌سنگی تاشکند ۱۳۲۹ هجری قمری.
کمپفر ا. Omoenitatum exoticarum libri V. 1712.
کیراکوس گنجوی. م بروسه ، « دو مورخ ارمنی : اوختانس و کیراکوس گنجوی» ۱۸۷۱ (ترجمهٔ فرانسه).
کتاب‌التوسل ، بهاءالدین محمدبغدادی.
کتاب اسامی دهات کشور (وزارت کشور ایران).
کتاب علم فلاحت و زراعت ایرانیان. چاپ سنگی ، توسط نجم‌الدوله عبدالغفار ، طهران ۱۳۲۲ ﻫ.ق.
کتاب علم فلاحت و زراعت تألیف شخص عالم وعامل و سیاح در عهد غازان‌خان ، چاپ سنگی ، توسط نجم‌الدوله عبدالغفار ، طهران ۱۳۲۳ ﻫ.ق.
کلاویخو ر. گ. روزنامهٔ سفر و سفر به تختگاه تیمور. چاپ ۱۸۸۱ (متن‌اسپانیائی و ترجمهٔ روسی و تعلیقات).
کونتارینی. سفری به‌ایران. CPb ۱۸۳۶.

گریگور آکنرتسی. تاریخ قوم کماندار (مغول) ، متن ارمنی و ترجمهٔ انگلیسی و تعلیقات. «کمبریج‌ماس» امریکا ۱۹۵٤.
گریگور آکنرتسی « تاریخ مغولان » ترجمه از ارمنی CPb ۱۸۷۱.
گرگانی فخرالدین. ویس ورامین ، چاپ متن فارسی تحت نظر مجتبی مینوی طهران ۱۳۱٤ ﻫ.ش.

مرقزی تقی‌الدین احمدبن‌علی. المواعظ والاعتبار ، جلد ۱-۲ چاپ ویت ۱۹۱۰ (متن عربی).

سان رافائل. کشور ایران در ۱۶۶۰. چاپ شفر، پاریس ۱۸۹۰.

مناقب شیخ صفی‌الدین اردبیلی. نسخهٔ خطی فرهنگستان ازبکستان (تاشکند)شمارهٔ ۴۳۵۷ (فارسی).

مار یابالاخا . تاریخ ماریابالا های سوم ، اسقف نستوری و راهب ربان سائوما ، ترجمهٔ از سریانی ، پاریس ۱۸۹۵.

مسعودی. مروج‌الذهب، چاپ باربیه دمینارو پاوه دکورتی ، پاریس۱۸۷۷-۱۸۶۱ (متن عربی وترجمهٔ فرانسه).

مطالبی در تاریخ ترکمن. منابع فارسی و عربی مجلد ۱ . نشریات فرهنگستان علوم ۱۳۳۹ .

مفاتیح العلوم. ابوعبدالله محمدالخوارزمی ، چاپ وان فلوتن ۱۸۹۵ (متن‌عربی) .

میرخواند. روضةالصفا ، چاپ سنگی ، لکنهو ۱۳۰۰ه.ق.

موسی کاگانکاتواتسی. تاریخ آگوان CPb ۱۸۶۱

مجمل فصیحی. نسخهٔ خطی فرهنگستان علوم شوروی، شمارهٔ ۷۰۹ - B (لنینگراد - فارسی).

مقدسی Descriptio imperii mos lemici cd. U. J. de goeje. ۱۸۷۲ (متن عربی).

محمدبن قیس رازی. کتاب‌المعجم فی معابیر اشعارالعجم . چاپ براون و قزوینی ، لیدن ۱۹۱۰.

محمد کاظم. عالم‌آرای نادری، نسخهٔ خطی‌فرهنگستان علوم‌شوروی، شمارهٔ ۳ ۴ ۰-D

محمدبن هندوشاه نخجوانی. دستورالکاتب ، نسخهٔ خطی فرهنگستان علوم شوروی. شمارهٔ ۱۸۵-F (لنینگراد - فارسی) .

مجموعهٔ قوانین شاه و اختانگ ششم ، تفلیس ۱۸۸۷.

مجموعهٔ گزارشهای قونسولهای‌شمال‌ایران، چاپ کمیساریای خارجه شوروی، مسکو سال ۱۹۳۳.

مجموعهٔ گزارشهای قونسولهای‌جنوب‌ایران ، چاپ کمیساریای خارجه شوروی،مسکو سال ۱۹۳۲.

مجموعهٔ مطالب مربوط بتاریخ قزل‌اردو. مجلداول ، مستخرج از تألیفات‌عربی۱۸۸٤ مجلد دوم، مستخرج از منابع فارسی.

متون حروفیه. (چاپ عکسی، متن). لیدن ۱۹۰۹.

نسفی ابوحفص احمد. کتاب القند فی تاریخ سمرقند، در کتاب: و.و. بارتولد. ترکستان بخش ۱. متون.

نسفی ابوحفص احمد. قندیه صغیر، ترجمهٔ روسی، سمرقند ۱۹۰۵.

نصیرالدین طوسی - M. Minovi and V. minorsky. Nasir ad-dln Tusi on finance (متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی، مقاله و تعلیقات).

ناصرخسرو. سفرنامه، چاپ شفر. پاریس ۱۸۸۱.

نظام الملک. سیاست نامه، چاپ شفر. پاریس ۱۸۹۱ (متن فارسی).

» » چاپ عبدالرحیم خلخالی طهران ۱۳۱۰ ه.ق.

» » ترجمهٔ روسی با مقدمه و تعلیقات وحواشی ب.ن. زاخودر. مسکو- لنینگراد، سال ۱۹٤۹.

نظامی عروضی سمرقندی. چهارمقاله، چاپ لیدن ۱۹۱۰ تحت نظر میرزا محمدخان قزوینی.

نسوی محمد. نفثة المصدور، چاپ متن رضاقلیخان هدایت. طهران ۱۳۰۸ ه.ق.

نسوی محمد. سیرت سلطان جلال الدین منکبرتی ۱۸۹۱-۱۸۹۵ پاریس (متن عربی و ترجمهٔ فرانسه).

نزهت نامهٔ علائی. تألیف شاهمران بن ابی الخیر.

وصاف عبدالله بن فضل الله. تاریخ وصاف الحضرة.

یاقوت الرومی الحموی. معجم البلدان، لایپزیگ ۱۸۶۶-۱۸۷۰. چاپ ووستنفلد.

Poliak A. N. Feudalism in Egypt, Syria, Palestine and the Lebanon (1250—1900). London, 1939.
Poliak A. N. La féodalité islamique. Revue des études islamiques, t. X, Paris, 1936.
Poliak A. N. The influence of Chinghiz-khan's Yasa upon the general organization of the Mamluk state. BSOS, vol. X, 1942.
Qazwini Muhammad ibn 'Abd al-Wahhab. Bist maqale-ye Qazwini, maqalat-i adabi wa tarikhi, jild I—II, Tihran, 1331 hijri-i shamsi (1332 г. х. солн. = 1953 г. н. э.; на перс. языке).
Qazwini Muhammad ibn 'Abd al-Wahhab. Maqale-yi tarikhi az hazrat-i Mirza Muhammed-khan Qazwini dar bab-i nuskhe-yi Nafsat al-masdur. Tihran, 1308 hijri-yi shamsi (1308 г. х. солн. = 1929.30 г. н. э.; на перс. языке).
Qazwini Muhammad ibn 'Abd al-Wahhab. Tarikh-i jahangushay of Ata Malik-i Juwayni, vol. I (Introduction, notes and indices from several MSS). Leyden—London, 1912, GMS, XVI.
Quatremère M. — см. Рашид ад-дин (II. Источники).
Quatremère M. Vie de Rashid-eddin. Introduction à l'histoire des Mongols de la Perse, t. I. Paris, 1836.
Rau R. Geschichte des Pfluges. Heidelberg, 1845.
Reychman Jan. Z nowszych badań nad dziejami stosunków agrarnych na Bliskim Wschodzie. Rocznik orientalistyczny, t. XIX, Warszawa, 1954.
Rieu C. Catalogue of Persian MSS in the British Museum, vol. I—III. London, 1879—1883.
Rieu C. Supplement to the Catalogue of the Persian MSS in the British Museum. London, 1895.
Riza Tewfiq (Feylesuf Riza). Étude sur la religion des houroufis, Textes Houroufis... Ed. par Cl. Huart, London—Leyde, 1909, GMS, IX.
Rosen V. Les manuscrits persans de l'Institut des langues orientales. SPb., 1886.
Ruska J. Qazwini Studien. Islamica, IV, Lipsiae, 1913.
Ruska J. Über den falschen und echten Qazwini. Mitteilungen zur Geschichte der Medizin und Naturwissenschaft, Bd. XIII, 1914.
Sauvaire H. Matériaux pour servir à l'histoire de la numismatique et de la métrologie musulmane. Paris, 1885.
Schwarz P. Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen, Bd. I—IX. Leipzig, 1896—1936.
Schurmann H. Erich Haenisch, Steuergerechtsame der chinesischen Klöster unter der Mongolherrschaft (review). Harvard Journal of Asiatic studies, vol. XIV, № 1—2, [Cambridge Massachusets], 1951.
Shorter Encyclopaedia of Islam, Ed... by H. A. R. Gibb and J. H. Kramers, Leiden, 1953.
Shoukry Bidair. L'institution des biens dits Habous ou Wakf. Paris, 1924.
Sendjabi Kerim. Essai sur l'économie rurale et le régime agraire de la Perse. Paris, 1934.
Sobernheim M. Iktā'. EI, vol. II.
Spiegel F. Eranische Altertumskunde, Bd. I—III. Leipzig, 1871—1878.
Spuler Bertold. Die Mongolen in Iran. 2 Ausgabe, Berlin, 1955.
Spuler Bertold. Quellenkritik der Mongolengeschichte Irans. ZDMG, Bd. 92 (17), 1939.
Storey C. A. Persian Literature, a bio-bibliographical survey, sect. II, fasc. 1—2, London, 1935—1936; vol. I, part 2, London, 1953.
Streck M. Kanat. EI, vol. II.
Tabiri Ahmad. Tarikh-i Yazd. Tihran (б. г. изд.; на перс. языке).
Taqi Bahrami, dr. Tarikh-i kishawarzi-yi Iran. Tihran, 1330 hijri-yi shamsi (1330 г. х. солн.—1951 г. н. э.; на перс. языке).
Tauer F. Les manuscrits persans historiques des bibliothèques de Stamboul. Archiv Orientalni, vol. III—IV, Prague, 1931—1932.
Tischendorf P., von. Das Lehnwesen in den moslemischen Staaten. Leipzig, 1872.
Tornauw N., von. Das Eigentumsrecht nach moslemischen Rechts. ZDMG, Bd. 36, Leipzig, 1882.
Vullers I. A. Lexicon persico-latinum etymologicum, tt. I—II. Bonnae, 1855—1864.
Yasimi Rashid. Ahwal-i Ibn-i Yamin. Tihran, 1313 (1324 г. н. э.; на перс. языке).
Zaki Muhammad Hasan, dr. Sanai'-yi Iran ba'd Islam, tarjume-yi farsi-yi Muhammad 'Ali Khalkhali. Tihran, 1324 hijri (1945 г. н. э.; перс. перевод с арабского).

Kremer A. von. Über das Einnahmenbudget des Abbasidenreiches vom Jahre 306 H. (918—919). Wien, 1887.
Lambton A. K. S. Islamic society in Persia. London, 1951.
Lambton A. K. S. Landlord and peasant in Persia. Oxford University Press, London, 1953.
Lambton A. K. S. The Regulation of the waters of the Zayande Rud, BSOS, vol. IX, part 3, 1939.
Laufer B. Sino-Iranica. Chicago, 1919.
Le Strange G. Description of the province of Fars. JRAS, 1912, January.
Le Strange G. The Lands of the Eastern Caliphate. Cambridge, 1905.
Levy Reyben. The letters of Rashid ad-din Fadl-Allah. JRAS, 1946, part 1—2.
Lippman E. Geschichte des Zuckers. Leipzig, 1890.
Lokkegaard Fr. Islamic taxation in the classic period. Copenhagen, 1950.
Macdonald D. B. Al-Ghazali, EI, vol. II.
Macdonald D. B. Development of Muslim theology, jurisprudence and constitutional theory. London, 1903.
Massignon L. Essai sur les origines du léxique téchnique de la mystique musulmane. Paris, 1922 (новое изд. — Paris, 1954).
Massignon L. Karmates. EI, vol. II.
Massignon L. La passion d'al-Halladj, martyre mystique de l'Islam. Paris, 1922.
Massignon L. Tarika. EI, vol. IV.
Massignon L. Tasawwuf. EI, vol. IV.
Minorsky V. A Civil and military review in Fars in 881/1476. BSOS, vol. X, part 1, 1939.
Minorsky V. A Mongol decree of 720—1320 to the family of Shaykh Zahid. BSOS, vol. XVI, part 3, 1954.
Minorsky V. A Soyurghal of Qasim b. Jahangir Aq Qoyunlu (903/1498). BSOS, vol. IX, part 4, 1939.
Minorsky V. Hudud al-'alam (Commentary) — см. Худуд ал-'алем (II. Источники).
Minorsky V. La Perse au moyen âge. XII Convegno „Volta", Oriente ed Occidente nel Medio evo, Roma, Accademia nazionale dei lincei, 1957.
Minorsky V. Les études géographiques et historiques sur la Perse (I—IV). Acta Orientalia, vol. X, 1932; XVI, 1937; XXI, 1954; XXII, 1957, Havniae.
Minorsky V. Lur. EI, vol. III.
Minorsky V. Mazandaran. EI, vol. III.
Minorsky V. Muscha'sha'. EI, Suppléments, livre 4, Leiden, 1937.
Minorsky V. Pur-i Baha's a Mongol Ode (Mongolica, 2). BSOS, vol. XVIII, part 2, 1956.
Minorsky V. Pur-i Baha and his poems (Mongolica, 3). Praha, 1956.
Minorsky V. Storia dell'Iran islamico (estratto da le „Civiltà dell'Oriente", vol. I). Roma, 1956.
Minorsky V. Tabriz. EI, vol. IV.
Minorsky V. Tadhkirat al-muluk (Introduction and Commentary) — см. Тазкират ал-мулук (II. Источники).
Minorsky V. The Aq Qoyunlu and land reforms. BSOS, vol. XVII, part 3, 1955.
Minorsky V. The Caucasian vassals of Marzuban (Caucasica, IV, 2). BSOS, vol. XV, part 3, 1953.
Minorsky V. The tribes of Western Iran. Journal of Royal Anthropological Institute of Great Britain, vol. 75, London, 1945.
Minorsky V. Transcaucasica. Paris, 1930.
Minorsky V. Urmiya. EI, vol. IV.
Muhammad 'Ali ibn Muhammad Husain. Tarikh-i Qum. Tihran, 1327 hijri (1909 г. н. э.; на перс. языке).
Nicholson R. A. A descriptive catalogue of the oriental MSS belonging to the late sir E. G. Browne. Cambridge, 1932.
Nicholson R. A. Studies in islamic mysticism. Cambridge, 1921.
Nicholson R. A. The mystics of Islam. London, 1914.
Nikitine B. Essai d'analyse de Safvat as-safa. JA, t. CCXLV, Paris, 1957.
Niyazmand-i Shirazi. Tarikh-i bardagi. [Tihran], 1330 г. х. солн. (1951 г. н. э.; на перс. языке).
Nöldeke — см. Табари (II. Источники).
d'Ohsson A. C. Histoire des Mongols, vol. I—IV. La Haye, 1834—1835.
Pertsch C. Die persischen Handschriften des herzoglichen Bibliothek zu Gotha. Wien, 1859.
Polak J. E. — Persien, das Land und seine Bewohner. Leipzig, 1865.
Poliak A. N. — Classification of lands in the Islamic law. American Journal of Semitic languages and literatures, 1940.

Brockelmann C. Geschichte der arabischen Litteratur, Bd. I—II. Berlin, 1898—1902; Supplementbände, I—II, Leyden, 1937—1938.

Browne E. G. Account of a rare manuscript History of Isfahan JRAS. 1901, July and October.

Browne E. G. A History of Persian Literature in Modern times, A. D. 1502—1926. Cambridge, 1924. (2-е изд. — Literary history of Persia, vol. IV, Cambridge, 1930; нов. изд. — Cambridge, 1953).

Browne E. G. A literary history of Persia, [vol. II]. From Firdawsi to S'adi. London, 1906 (нов. изд. Cambridge, 1951).

Browne E. G. Persian Literature under Tartar dominion. Cambridge, 1920 (2-е. изд. — A Literary history of Persia, vol. III, Cambridge, 1924; нов. изд. — Cambridge, 1953).

Browne E. G. The Persian MSS of the later sir A. Houtum-Schindler. JRAS, 1917.

Büchner. Sarbadar. EI, vol. IV.

Cahen Claude. L'évolution de l'iqta du IX au XIII siècle. Annales (Economies, Sociales, Civilisation), t. 8, № 1, Paris, 1953.

Candolle A., de. L'origine des plantes cultivées, 3-ème éd., Paris, 1886.

Carra de Vaux. Gazali. Paris, 1902.

Christensen A. L' Iran sous les Sassanides. 2-ème éd. Copenhague, 1936.

Dennett D. C. Conversion and the polltax in early Islam. Harvard. Historical Monographs, XXII, 1950.

Encyclopédie de l'Islam. (EI). Dictionnaire géographique, éthnographique et biographique publié... par M. T. Houtsma, R. Basset, T. Arnold et R. Hartmann, vol. I—IV et Supplements, Leyde—Paris, 1913—1914 (то же — параллельные издания на немецк. и английск. языках).

Fraehnius Ch. Recensio numorum muhammedanorum Academiae Imp. scientiarum Petropolitanae. Petropoli, 1826.

Gurland A. Grundzüge der muhammedanischen Agrarverfassung und Agrarpolitik. Dorpat, 1907.

Haenisch E. Steuergerechtsame der chinesischen Klöster unter der Mongolherrschaft. Berichte über die Verhandlungen der Wissenschaften zu Leipzig, Philologisch-historische Klasse, Bd. 92, Heft 2, Leipzig, 1941.

Hammer-Purgstall J. Geschichte der Ilchane, Bd. 1—2, Darmstadt, 1841—1843.

Hell. Afuyn, EI, vol. I.

Hermann A. Die alten Seidenstrassen zwischen China und Syrien. Berlin, 1910.

Heyd W. Ceschichte des Levantehandels im Mittelalter, Bd. I—II. Stuttgart, 1879.

Hinz Walther. Das Rechnungswesen orientalischer Reichsfinanzämter im Mittelalter. Der Islam, Bd. 29/1—2, Berlin, 1949.

Hinz Walther. Irans Aufstieg zur Nationalstaat in XV Jahrhundert. Leipzig, 1936.

Hitti Ph. K. History of Arabs. 3 ed., London, 1946.

Houtum-Schindler A. Notes on the Karun River. Proceedings of the Royal Geographical Society, XII, London, 1891.

Houtum-Schindler A. Notes on the Kur River in Fars, its sources and dambs and districts it irrigates. Proceedings of the Royal Geogr. Society, XIII, London, 1891.

Howorth H. History of the Mongols, vol. I—III. London, 1876—1888; vol. IV, Supplement, London, 1927.

Huart Cl. Assasins. EI, vol. I.

Huart Cl. Beng. EI, vol. I.

Huart Cl. Hurufi. EI, vol. II.

Huart Cl. Ismailiya. EI, vol. II.

Huart Cl. — см. Хуруфитские тексты (II. Источники).

Iqbal (Eghbal) 'Abbas. Tarikh-i mufassal-i Iran az istila-yi mughul ta i'lan-i mashrutiyat, Jild I. Az Chingiz ta Timur. Tihran, 1312 hijri (на перс. языке).

Iqbal Muhammad. The Rahat as-sudur... by ar-Sawandi (notes, glossary and indices). Leyden, 1921, GMS, New series, II (на перс. языке).

Jamal-zadé Mohammad. Ganj-i shaygan. Tihran, 1924 (на перс. языке).

Jamal-zadé. Some aspects of labour conditions in Persian agriculture, Asiatic Review, 1935, April.

Joret Ch. Les plantes dans l'antiquité et le moyen âge... part I, vol. I—II, Paris, 1896—1905.

Ķeyhan Mas'ud. Joghrafiya-yi mufassal-i Iran, jild-i I—III, Tihran, 1341 (1922 г. н. э., на перс. яз.).

Kitab-i asami-yi dihat-i kishwar. Tihran, 1323—1944 (на перс. языке).

Kremer A. von. Culturgeschichte des Orients unter den Chalifen, Bd. I—II., Wien, 1875—1877.

Юшков С. В. К вопросу о феодальном (варварском) государстве. ВИ, 1946, № 7.

Якубовский А. Ю. Вопросы периодизации истории Средней Азии в средние века. КСИИМК, 28, М.—Л., 1949.

Якубовский А. Ю. Восстание Муканны. СВ, т. V, М.—Л., 1948.

Якубовский А. Ю. Восстание Тараби 1238 г. (к истории крестьянских и ремесленных движений в Средней Азии). ТИВАН, т. XVII, М.—Л., 1936.

Якубовский А. Ю. Ирак на грани VIII и IX вв. ТПСА, М.—Л., 1937.

[Якубовский А. Ю.] История Монгольской Народной Республики (раздел III, главы I, II). М., 1954.

Якубовский А. Ю. К вопросу о происхождении ремесленной промышленности Сарая Берке. Известия ГАИМК, т. 8, вып. 2—3, Л., 1931.

Якубовский А. Ю. Махмуд Газневи. Сб. „Фердоуси", изд. АН СССР и Государственного Эрмитажа, М.—Л., 1934.

Якубовский А. Ю. Об испольных арендах в Ираке в VIII в. СВ, т. IV, М.—Л., 1947.

Якубовский А. Ю. Проблемы социальной истории Востока в трудах акад. В. В. Бартольда. ВАУ, 1947, № 12.

Якубовский А. Ю. Рассказ Ибн Биби о походе малоазиатских турок в Судак. Византийский временник, т. XXV, Л., 1928.

Якубовский А. Ю. Рецензия на кн.: Б. Я. Владимирцов. Общественный строй монголов. Исторический сборник АН СССР, т. V, Л., 1936.

Якубовский А. Ю. Сельджукское движение и туркмены в XI в. ИАН—ООН, 1937, № 4.

Якубовский А. Ю. Тимур (опыт краткой характеристики). ВИ, 1946, № 8—9.

Якубовский А. Ю. Феодальное общество Средней Азии и его торговля с Восточной Европой в X—XV вв. МИУТТ, ч. I. Л., 1932.

Якубовский А. Ю. Черты общественной и культурной жизни эпохи Алишера Навои. Сб. „Алишер Навои", М.—Л., 1946.

Якубовский А. Ю. — см. Греков Б. Д. и Якубовский А. Ю.

Якубовский А. Ю. — см. „История народов Узбекистана" и „История Узбекской ССР".

تحقیقات ونشریات بزبانهای غربی

'Abdulqadiri Bagdadiensis Lexicon Schahnamianum. Ed. C. Salemann, Petropoli, 1895.

Abu Bakr Siraj-ad-din. The origins of Sufism. The Islamic Quarterly, vol. III, № 1, London, 1956.

Achundow Abdul [Khaliq]. Commentar zum sogenannten Liber fundamentorum pharmacologiae des Abu Mansur Muwaffaq Hirowi. Dorpat, 1892.

Arberry A. J. An introduction to the history of Sufism. Oxford University press, [1942].

Asin Palacios M. La mystique d'al-Ghazzali. Mélanges de la Faculté Orientale de l'Université St. Joseph à Beyrouth, t. VII, Beyrouth (Syrie), 1914—1921.

Aubin Jean. Note sur quelques documents Aq Qoyunlu. Extrait de „Mélanges Louis Massignon", Institut Français de Damas, 1956.

Babinger F. Schejch Bedr ad-din, der Sohn des Richters von Simav. Der Islam, 1921, Bd. XI.

Barthold W. Kaitak. EI, vol. II.

Barthold W. Tadjik. EI, vol. IV.

Becker C. H. Beiträge zur Geschichte Aegyptens unter dem Islam, Bd. I—2, Strassburg, 1902—1903.

Becker C. H. Islamstudien, Bd. I—II. Leipzig, 1924—1932.

Becker C. H. Steuerpacht und Lehnwesen in den moslemischen Staaten. Der Islam, 1914, Bd. V, Heft I.

Becker C. H. Zur Entstehung der Waqfinstitution. Der Islam, 1911, Bd. II, Heft 4.

Belin M. Du régime des fiefs militaires dans l'islamisme, principalement en Turquie. JA, t. XV, 1870.

Berchem Max van. La propriété territoriale et l'impôt foncier. Genève, 1887.

Blochet E. Catalogue des manuscrits persans de la Bibliotheque Nationale, tt. 1—2, Paris, 1905—1912.

Blochet E. Introduction à l'histoire des Mongols par Fadl Allah Rashid ed-din. London—Leyde, 1910.

Boorhan-i Qati'. A Dictionary of Persian language — Ketab-e Boorhan-e Qati' talif-e Mohammed-Hoseyn. Calcutta, 1233—1818 (на перс. языке).

Петрушевский И. П. Труд Сейфи как источник по истории Восточного Хорасана. Труды ЮТАКЭ, т. V, Ашхабад, 1955.
Петрушевский И. П. Феодальное хозяйство Рашид ад-дина. ВИ, 1951, № 4.
Петрушевский И. П. Хамдуллах Казвини как источник по социально-экономической истории Восточного Закавказья. ИАН—ООН, 1937, № 4.
Пигулевская Н. В. Византийская дипломатия и торговля шелком в V—VII вв. Византийский временник, т. I (XXVI), М., 1947.
Пигулевская Н. В. Византия и Иран на рубеже VI и VII вв. М. — Л., 1946.
Пигулевская Н. В. Города Ирана в раннем средневековье. М. — Л., 1956.
Пигулевская Н. В. Идея равенства в учении маздакитов. Сб. „Из истории социально-политических идей", к 75-летию акад. В. П. Волгина, М., 1956.
Пигулевская Н. В. История Мар Ябалаха и Саумы. Палестинский сборник, вып. 2, 1956.
Пигулевская Н. В. К вопросу о податной реформе Хосроя Ануширвана, ВДИ, 1937, № 1.
Пигулевская Н. В. К вопросу о феодальной собственности на землю в Иране. ВЛУ, 1956, № 8.
Пигулевская Н. В. Маздакитское движение. ИАН—СИФ, 1944, № 4.
Пигулевская Н. В. Месопотамия на рубеже V—VI вв. ТИВАН, т. XXXI, М. — Л., 1940.
Пигулевская Н. В. Общественные отношения в Неджране в начале VI в. СВ, т. VI, М.—Л., 1949.
Пигулевская Н. В. Сирийские источники по истории народов СССР. М.—Л., АН СССР, 1941.
Пугаченкова Г. А. Садово-парковое искусство Средней Азии при Тимуре и Тимуридах. Труды Среднеазиатского государственного университета, вып. 23, Гуманитарные науки, кн. 4 (История), Ташкент, 1951.
Пучковский Л. С. Монгольская феодальная историография XIII—XVII вв. УЗИВАН, т. VI, М.—Л., 1953.
Радлов В. В. Опыт словаря тюркских наречий, т. I—IV. СПб., 1893—1911.
Риттер К. Иран, ч. I. Перевод с дополнениями Н. В. Ханыкова, СПб., 1874.
Ромаскевич А. А. Персидские источники по истории туркмен и Туркмении X—XV вв. МИТТ, I, М.—Л., 1939.
Семенов А. А. Бухарский трактат о чинах и званиях. СВ, т. V, М.—Л., 1948.
Семенов А. А. К истории города Нисы в XII в. (по актам того же времени). Труды ЮТАКЭ, т. V, Ашхабад, 1955.
Соболев А. Н. Географические и статистические сведения о Зеравшанском округе. ЗРГО, т. IV, 1874.
Собрание восточных рукописей АН УзССР, под ред. А. А. Семенова, тт. I—IV, Ташкент, 1952—1957.
Степанов А. С. Труд Дуки как источник по истории восстания Беркладжи Мустафы начала XV в. Византийский временник, т. V, 1952.
Строева Л. В. Сербедары Самарканда. УЗЛГУ, № 98. Серия востоковедч. наук, вып. I, 1949.
Таки Бахрами — см. Taqi Bahrami (IV. Исследования и справочные издания на иностранных языках).
Тверитинова А. С. Восстание Кара Языджи—Дели Хасана в Турции. Изд. АН СССР, М.—Л., 1946.
Тверитинова А. С. Второй трактат Кочибея. УЗИВАН, т. VI, М.—Л., 1953.
Тверитинова А. С. К вопросу об изучении первого антифеодального восстания в средневековой Турции. Византийский временник, т. XI, 1956.
Толстов С. П. Генезис феодализма в кочевых скотоводческих обществах. Сб. „Основные проблемы генезиса и развития феодального общества", Л., 1933.
Толстов С. П. Древний Хорезм. М., 1948.
Толстов С. П. Основные вопросы древней истории Средней Азии. ВДИ, 1938, № 1.
Толстов С. П. По следам древнехорезмийской цивилизации. М.—Л., 1948.
Толыбеков С. Е. — О патриархально-феодальных отношениях у кочевых народов. ВИ, 1955, № 1.
Тревер К. В. — см. „История народов Узбекистана" и „История Узбекской ССР".
Туманский А. Г. От Каспийского моря к Хормузскому проливу и обратно. Сборник материалов по Азии, вып. 65, СПб., 1896.
Черняковская Е. Г. Хорасан и Сеистан. Л., 1931.
Шишкин В. А. Археологические работы 1937 г. в западной части Бухарского оазиса. Ташкент, 1940.
Шмидт А. Э. Абд ал-ваххаб Ша'рани и его „Книга рассыпанных жемчужин", СПб., 1914.

Молчанов А. А. К характеристике налоговой системы в Герате. Сб. „Родоначальник узбекской литературы", Ташкент, 1940.

Мугинов А. М. Исторический труд Мухаммеда Шебангарви. УЗИВАН, т. IX, М.—Л., 1954.

Набиев Р. Н. XIV асрда Урта Азияда сарбадарлар кузолони. Ташкент, 1942 (на узбекск. языке).

Новичев А. Д. Аграрный вопрос в Турции. ЗИВАН, т. V, 1935.

Новичев А. Д. Очерки экономики Турции до мировой войны. М., 1937.

Новичев А. Д. Турецкие кочевники и полукочевники в современной Турции. Советская этнография, 1951, № 3.

О патриархально-феодальных отношениях (к итогам обсуждения). ВИ, 1956, № 1.

Орбели И. А. Басни средневековой Армении. М. — Л., 1956.

Орбели И. А. Хасан Джалал, князь хаченский. Известия АН, 1909.

Папазян А. Д. Аграрные отношения в Ереванском ханстве в XVII в. Автореферат кандидатской диссертации, Ереван, 1954.

Потапов Л. П. — О сущности патриархально-феодальных отношений у кочевых народов Средней Азии и Казахстана. ВИ, 1954, № 6.

Петрушевский И. П. Бешкениды-Пиштегениды, грузинские мелики Ахара. Материалы по истории Грузии и Кавказа, вып. VII, Изд. Груз. ФАН, 1937.

Петрушевский И. П. Вакфные имущества Ардебильского мазара. ТИИ АН Аз. ССР, т. I, Баку, 1947.

Петрушевский И. П. Виноградарство и виноделие в Иране в XIII—XIV вв. (из истории земледелия в Иране). Византийский временник, т. XI, 1956.

Петрушевский И. П. Внутренняя политика Ахмеда Ак Койунлу. ССИА, вып. I, Баку, 1949. Изд. 2-е.

Петрушевский И. П. Городская знать в государстве Хулагуидов. СВ, т. V, М. — Л., 1948.

Петрушевский И. П. Государства Азербайджана в XV в. ССИА, вып. I, Баку, 1949. Изд. 2-е.

Петрушевский И. П. Движение сербедаров в Хорасане. УЗ ИВ АН, т. XIV, М., 1956.

Петрушевский И. П. Из истории Бухары в XIII в. УЗЛГУ, № 98, Серия востоковедч. наук, вып. 1, 1949.

Петрушевский И. П. Из истории орошения и техники сельского хозяйства в Иране в XIII—XV вв. УЗЛГУ, № 179, Серия востоковедч. наук, вып. 4, 1954.

Петрушевский И. П. К вопросу об иммунитете в Азербайджане. Исторический сборник АН СССР, т. IV, Л., 1935.

Петрушевский И. П. К вопросу о подлинности переписки Рашид ад-дина (по поводу статьи Р. Леви). ВЛУ, 1948, № 9.

Петрушевский И. П. К вопросу о прикреплении крестьян к земле в Иране в эпоху монгольского владычества. ВИ, 1947, № 4.

Петрушевский И. П. К истории института сойургала. СВ, т. VI, М. — Л., 1949.

Петрушевский И. П. Новый источник по истории Джелаиридов (Тарих-и шейх Увейс). Эпиграфика Востока, т. XI, 1956.

Петрушевский И. П. Новый персидский источник по истории монгольского нашествия. ВИ, 1946, № 11—12 (о „Нафсат ал-масдур").

Петрушевский И. П. Основные проблемы специфики и периодизации феодального развития Ирана в XIII—XV вв. Научная сессия ЛГУ 1948 г., Тезисы докладов, Л., 1948.

Петрушевский И. П. О формах феодальной зависимости крестьян в Иране в XIII—XIV вв. СВ, 1955, № 5.

Петрушевский И. П. Очерки по истории феодальных отношений в Азербайджане и Армении в XVI — начале XIX вв. Л., 1949. Изд. ЛГУ.

Петрушевский И. П. Персидские официальные документы XVI — начала XIX вв. как источник по истории феодальных отношений в Азербайджане и Армении. Проблемы источниковедения, т. III, М. — Л., 1940.

Петрушевский И. П. Полевые и огородные культуры в Иране в XIII—XV вв. (из истории земледелия в Иране). Византийский временник, т. IX, 1956.

Петрушевский И. П. Рашид ад-дин и его исторический труд. Историческое введение к публикации ИВ АН: Сборник летописей, т. I, кн. 1 (перевод с персидского Л. А. Хетагурова). М. — Л., 1952 (стр. 7—37).

Петрушевский И. П. Рецензия на кн.: Таги Бахрами. История земледелия в Иране. СВ, 1956, № 3.

Петрушевский И. П. Состояние сельского хозяйства в Иране в XIII — первой половине XIV вв. УЗЛГУ, № 195, Серия востоковедч. наук, вып. 6, 1956.

Заходер Б. Н. Мухаммед Нахшаби, к истории карматского движения. УЗМГУ, вып. 41, М., 1940.

Заходер Б. Н. Сиасет-наме. Книга о правлении вазира XI столетия Низам ал-мулька (Введение в изучение памятника и примечания).М.—Л., 1949.

Заходер Б. Н. Средиземноморье и Ближний Восток в раннее средневековье. Курс лекций, читанных в МГУ, вып. I. М., 1940 (литогр.).

Заходер Б. Н. Хорасан и образование государства сельджуков. ВИ, 1945, № 5—6.

Заходер Б. Н. Ширазский купец на Поволжье в 1438 г. Краткие сообщения ИВ АН, вып. XIV, М., 1955.

Златкин И. Я. К вопросу о сущности патриархально-феодальных отношений у кочевых народов. ВИ, 1955, № 4.

Иванов М. С. Сельское хозяйство и аграрные отношения в современном Иране. ВАУ, 1948, № 9.

Иванов П. П. Из области среднеазиатской хозяйственной терминологии. ИАН—ООН, 1935, № 8.

Иванов П. П. Хозяйство джуйбарских шейхов, к истории феодального землевладения в Средней Азии в XVI—XVII вв. М.—Л., 1954.

Иностранцев К. А. Сасанидские этюды. СПб., 1909.

История Грузии — см. Джавахишвили И. А. и Бердзенишвили Н. А.

История Монгольской Народной Республики. М., 1954.

История народов Узбекистана, т. I [К. В. Тревер и А. Ю. Якубовский]. Ташкент, 1950.

История Узбекской ССР, т. I. [К. В. Тревер и А. Ю. Якубовский]. Ташкент, 1955.

Крачковский И. Ю. Арабские географы и путешественники. Известия Государственного географического общества, 1937, № 5.

Крачковский И. Ю. Вторая записка Абу Дулафа в географическом словаре Йакута (Азербайджан, Армения, Иран). Избранные сочинения, т. I, М.—Л., 1955.

Крымский А. Е. История Персии, ее литературы и дервишской теософии. тт. I—III. Изд. 3-е, ТВАИВЯ, вып. XVI, М., 1912—1916 (литогр.).

Крымский А. Е. — Кримський А. Історія Персіі, т. I. Київ, 1923.

Крымский А. Е. — Кримський А. Хафиз та його пісні. Київ, 1924.

Кун В. И. Черты военной организации средневековых кочевых народов Средней Азии. Ученые записки Ташкентского государственного педагогического института им. Низами, Сер. обществ. наук, вып. I, Ташкент, 1947.

Липшиц Е. Э. Византийское крестьянство и славянская колонизация. Византийский сборник, М.—Л., 1945.

Марков А. Инвентарный каталог мусульманских монет Эрмитажа. СПб., 1896.

Марков А. Каталог джелаиридских монет. СПб., 1897 (с очерком истории Джелаиридов и с обзором источников).

Марр Н. Я. Ани. М.—Л., 1934.

Марр Н. Я. Сборники притч Вардана, ч. I, Исследование. СПб., 1899.

Марр Ю. Н. Документированный персидско-русский словарь, вып. I. Тбилиси, 1935.

Массон М. Е. Городища Нисы в селении Багир и их изучение. Труды ЮТАКЭ, т. I, Ашхабад, 1949.

Массон М. Е. Городища Старого Термеза и их изучение. Труды Уз. ФАН, сер. I, Термезская археологическая комплексная экспедиция 1936 г., Ташкент, 1940.

Массон М. Е. Термезская комплексная археологическая экспедиция. КСИИМК, VIII, Л., 1940.

Массон М. Е. Фрагмент из истории распространения в древности шелкопряда. Bombyx mori. Сб. „Белек" в честь С. Е. Малова, Фрунзе, 1946.

Мелиоранский П. М. О „Кудатку Билик" Чингис-хана, ЗВОРАО, т. XIII, СПб., 1901.

Миклухо-Маклай Н. Д. Географическое сочинение XIII в. на персидском языке. УЗИВАН, т. IX, М.—Л., 1954.

Миклухо-Маклай Н. Д. О налоговой политике шаха Аббаса I. СВ, т. VI, М.—Л., 1949.

Миклухо-Маклай Н. Д. Описание таджикских и персидских рукописей ИВ АН, вып. I. Изд. АН, Л., 1955.

Миклухо-Маклай Н. Д. Рукописи труда Искендера Мунши „Тарих-и 'аламара". Бюллетень АН УзССР, 1947, № 1.

Минорский В. Ф. Курды. Известия Министерства иностранных дел, 1915, № 3.

Минорский В. Ф. — см. Вернадский Г. В. О составе Великой Ясы Чингиз-хана (в приложении русск. перевод В. Ф. Минорского главы о „Ясе" из сочинения Джувейни). Bruxelles, 1939.

Мирзаев К. М. Амляковая форма феодальной земельной собственности в Бухарском ханстве. Тошкент, 1954.

Бердзенишвили Н. А. Очерк из истории развития феодальных отношений в Грузии (XIII—XVII вв.). Тбилиси, 1938.
Березин И. Н. Очерк внутреннего устройства улуса Джучиева. ТВОРАО, т. VIII, СПб., 1863.
Березин И. Н. Ханские ярлыки, т. I, Казань, 1850.
Бертельс Е. Э. Очерк истории персидской литературы. Л., 1928.
Бертельс Е. Э. — см. Абу-л-Хасан Хаканиз (II. Источники).
Болдырев А. Н. Зайн ад-дин Васифи, опыт творческой биографии. Сталинабад, 1957.
Болдырев А. Н. Мемуары Зайн ад-дина Васифи как источник для изучения культурной жизни Средней Азии и Хорасана на рубеже XV—XVI вв. ТОВЭ, т. II, Л., 1940.
Болдырев А. Н. Очерки из жизни гератского общества. ТОВЭ, т. IV, Л., 1940.
Брагинский И. С. Из истории таджикской народной поэзии. М., 1956, Изд. АН.
Бродовский М. Заметки о земледелии в Самаркандском районе. Сб. „Русский Туркестан", вып. 2, М., 1872.
Будагов А. З. Сравнительный словарь турецко-татарских наречий, вып. 1—3. СПб., 1868—1873.
Бурхан-и кати' — см. Boorhan-i Qati' (IV. Исследования и справочные издания на иностранных языках).
Вавилов Н. И. и Букинич Д. Д. Земледельческий Афганистан. Л., 1929.
Васильев В. П. История и древности восточной части Средней Азии. ТВОРАО, т. IV, СПб., 1857 (с переводом текста „Мэн-Да бэй-лу").
Вернадский Г. В. О составе Великой Ясы Чингиз-хана. Les editions Petropolis, Bruxelle, 1939 (с приложением главы о „Ясе" из сочинения Джувейни, в русск. переводе В. Ф. Минорского).
Владимирцов Б. Я. Общественный строй монголов — монгольский кочевой феодализм. Л., 1934.
Владимирцов Б. Я. Чингис-хан. Пгр.—М.—Берлин, 1922.
Гафуров Б. Г. История таджикского народа, т. I. Изд. 2-е. М., 1952.
Гафуров Б. Г. Таърихи мухтасари халқи тоҷик, ҷилди I. Сталинобод, 1947 (на таджикск. языке).
Генко А. Н. Названия плуга в северокавказских языках. Доклады АН, Л., 1930.
Гордлевский В. А. Государство Сельджукидов Малой Азии. М.—Л., 1941.
Гордлевский В. А. Из жизни цехов в Турции, к истории ахи. ЗКВ, т. II, II гр., 1927.
Гордлевский В. А. Из истории водопользования в Конии. ЗИВАН, II, Л., 1934.
Греков Б. Д. Крестьяне на Руси. М.—Л., 1947.
Греков Б. Д. и Якубовский А. Ю. Золотая Орда и ее падение. М.—Л., 1950.
Грумм-Гржимайло Г. Е. Описание путешествия в Западный Китай. М., 1948.
Гулямов Я. Г. История орошения Хорезма с древнейших времен до наших дней. Ташкент, 1957.
Деникe Б. Живопись Ирана. М., 1938.
Джавахишвили И. А. и Бердзенишвили Н. А. История Грузии, ч. I. Под ред. С. Н. Джанашиа, Тбилиси, 1946.
Джамаль-заде — см. Jamal-zade (IV. Исследования и справочные издания на иностранных языках).
Егиазаров С. А. Исследования по истории учреждений в Закавказье, т. I, Сельская община. Ученые записки Юридического факультета Казанского университета за 1889 г.
Еремян С. Т. Опыт периодизации истории Армении эпохи средневековья. ВИ, 1951, № 7.
Еремян С. Т. Проблема падения рабовладельческого общества и зарождения феодальных отношений в древней Армении. Доклады советской делегации на 23-м Международном конгрессе востоковедов, М., 1954.
Жуковский П. М. Земледельческая Турция (Анатолия). М.—Л., 1933.
Жуковский В. А. Образцы персидского народного творчества. СПб., 1902.
Жуковский В. А. Развалины старого Мерва. СПб., 1894.
Залеман К. и Розен В. Список персидским, турецко-татарским и арабским рукописям Библиотеки СПб. университета. ЗВОРАО, тт. II—III, 1888—1889.
Зарудный Н. А. Третья экскурсия по Восточной Персии (Хорасан, Систан и Персидский Белуджистан). ЗРГО, т. 50, Пгр., 1916.
Захаров И. Историческое обозрение народонаселения Китая. ТЧРДМ, т. I. СПб., 1852.
Заходер Б. Н. Иран при Сасанидах. Исторический журнал, 1938, № 12.
Заходер Б. Н. История восточного средневековья. Курс лекций. Изд. МГУ, М., 1944.

Али-заде А. А. К вопросу о положении крестьян в Азербайджане в X—XIV вв. ТИИ АН АзССР, т. III, Баку, 1953.
Али-заде А. А. К истории феодальных отношений в Азербайджане XIII—XIV вв. — термины „тарх" и „конгур". ССИА, вып. I, Баку 1919 (изд. 2-е).
Али-заде А. А. Социально-экономическая и политическая история Азербайджана XIII—XIV вв. Баку, 1956.
Арандаренко Г. А. Досуги в Туркестане. СПб., 1889.
Аристов А. Н. Заметки об этническом составе тюркских племен и народностей. Живая старина, вып. III—IV. СПб., 1896.
Арутюнян Б. М. Крупное монастырское хозяйство в Армении в XVII—XVIII вв. По архивным материалам Эчмиадзинского монастыря. Историко-экономическое исследование. Арм. ФАН, Ереван, 1940.
Арутюнян Б. М. Социально-экономическое положение крестьян в Армении XII в. по Судебнику Мхитара Гоша. ВИ, 1952, № 8.
Бартольд В. В. Введение к публикации „Худуд ал-'алем". Рукопись Туманского. Изд. АН СССР, Л., 1930.
Бартольд В. В. Иран, исторический обзор. Ташкент, 1926.
Бартольд В. В. Историко-географический обзор Ирана. СПб., 1903.
Бартольд В. В. История изучения Востока в Европе и в России. СПб., 1911.
Бартольд В. В. История культурной жизни Туркестана. Л., 1927.
Бартольд В. В. История турецко-монгольских народов. Конспект лекций. Ташкент, 1928.
Бартольд В. В. История Туркестана. Ташкент, 1922.
Бартольд В. В. К вопросу о происхождении кайтаков. Этнографическое обозрение, кн. 84—85, 1910.
Бартольд В. В. К вопросу о феодализме в Иране. Новый Восток, М., 1930, № 28.
Бартольд В. В. К вопросу об уйгурской литературе и ее влиянии на монголов. Живая старина, вып. II—III, 1909.
Бартольд В. В. К истории крестьянских движений в Персии. Сб. „Из далекого и близкого прошлого" в честь Н. И. Кареева. СПб., 1923.
Бартольд В. В. К истории Мерва. ЗВОРАО, т. XIX, вып. II—III. СПб., 1910.
Бартольд В. В. К истории орошения Туркестана. СПб., 1914.
Бартольд В. В. Мерверруд. ЗВОРАО, т. XIV, СПб., 1902.
Бартольд В. В. Место прикаспийских областей в истории мусульманского мира. Баку, 1925.
Бартольд В. В. Народное движение в Самарканде 1365 г. ЗВОРАО, т. XVII, 1906.
Бартольд В. В. Новый источник по истории Тимуридов (статья, перс. текст из Джа'фари и русск. перевод). ЗИВАН, V, Л., 1935.
Бартольд В. В. Образование империи Чингиз-хана. ЗВОРАО, т. X, СПб., 1896.
Бартольд В. В. Очерк истории Семиречья. Изд. 2-е, Фрунзе, 1943.
Бартольд В. В. Очерк истории туркменского народа. Сборник „Туркмения", I, Л., 1929.
Бартольд В. В. Персидская надпись на стене Анийской мечети Мануче. СПб., 1911 (Анийская серия, № 5).
Бартольд В. В. Рецензия на кн.: E. Blochet. Introduction à l'histoire des Mongols par Fadl Allah Rashid-ed-din. Мир ислама, т. I, СПб., 1912.
Бартольд В. В. Рецензия на кн.: Б. Я. Владимирцов. Чингис-хан. Восток, 1905, № 5.
Бартольд В. В. Связь общественного быта с хозяйственным укладом у турок и монголов. Известия Общества археологии, истории и этнографии при Казанском университете, т. XXXIV, вып. 3—4, 1929.
Бартольд В. В. Таджики. Сб. „Таджикистан", Ташкент, 1925.
Бартольд В. В. Туркестан в эпоху монгольского нашествия, ч. II, Исследование. СПб., 1900.
Бартольд В. В. Улугбек и его время. Пгр., 1918.
Бартольд В. В. Хафиз-и Абру и его сочинения. „Ал-Музаффарийа", сборник статей учеников проф. В. Р. Розена, СПб., 1897.
Бартольд В. В. Хлопководство в Средней Азии с исторических времен до прихода русских. Хлопковое дело, 1924, № 11—12.
Беленицкий А. М. К вопросу о социальных отношениях в Иране в хулагуидскую эпоху. СВ, т. V, М.—Л., 1948.
Беленицкий А. М. К истории феодального землевладения в Средней Азии и Иране в тимуридскую эпоху (образование института суюргал). Историк-марксист, 1941, № 4.
Беляев В. И. Арабские источники по истории туркмен IX—XIII вв. МИТТ, т. I, Изд. АН, М.—Л., 1939.

تحقیقات و نشریات بزبان روسی و دیگر زبانهای اقوام شوروی

'Абд ал-Кадир Багдадский — см. 'Abdulqadiri Baghdadiensis...

Абдураимов М. А. Два среднеазиатских сочинения по истории агротехники. Известия АН УзССР. [Ташкент], 1956, № 6.

Адонц Н. Армения в эпоху Юстиниана. Политическое состояние на основе нахарарского строя. СПб., 1908.

Азимджанова С. Из истории Ферганы второй половины XV в. Ташкент, 1957.

Али-заде А. А. Борьба Золотой Орды и государства ильханов за Азербайджан. Изд. 2-е, ССИА, вып. I, Баку, 1949.

Али-заде А. А. Земельная политика ильханов в Азербайджане (XIII—XIV вв.). ТИИ АН АзССР, т. I, Баку, 1947.

Али-заде А. А. Из истории феодальных отношений в Азербайджане в XIII—XIV вв. — термин „харадж". ИАН АзССР, 1953, № 3.

Али-заде А. А. Из истории феодальных отношений в Азербайджане — термин „тамга". ИАН АзССР, 1955, № 4.

Али-заде А. А. К вопросу об институте икта в Азербайджане при ильханах. ИАзФАН, 1942, № 5; ССИА, вып. I, Баку, 1949 (изд. 2-е).

Али-заде А. А. К вопросу об институте инджу в Азербайджане в XIII—XIV вв. ИАзФАН, 1943, № 8; ССИА, вып. I, Баку, 1949 (изд. 2-е).

غلطنامه جلد دوم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۹ حاشیه	سلام	اسلام
۱۳	۳ حاشیه	ولایادیمیر تسوف	ولادیمیر تسوف
۱۶	٤	الجا	التجا
۲۷	۲۰	بکمک	بملک
۲۹	۹	ساسانیان	سامانیان
۳۷	۱٤	زمینی	زینی
۳۹	۲	سیوبیک	سیونیک
٤۲	۱۰	زمین	تامین
٤۷	٤ حاشیه	islamipuc	...ique
٤۷	٥ حاشیه	toxativ	taxation
٥٥	۱٦	تصرف	تصرف و زراعت
٦۹	٥	دیک	ویک
٦۹	۷	صدف	صوف
۹۳	٦	«مارکا»	نابودی«مارکا»
۱۰۳	٤	کارشی	قارشی
۱۱۱	۱٤	»	»
۱۱۷	٥	»	»
۱٥۸	۱٦	بوده که	نبوده که
۱٦۷	۱	توان	توان کرد
۱۸۰	۱	نسبت	نسبت بد
۱۸٦	۱۱	زمین	بزمین
۲۰۰	۱	نناش	نقاش

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٠١	١٤	بیاض	بیضا
٢٠٥	٢	منقل	منتقل
٢٢٣	١	کرم	کرمر
٢٤١	٦	بیشتر	پیشتر
٢٤٥	١٤	علفخرار	علفخوار
٢٥١	١٥	مفتول	منقول
٢٧٩	٢	ایونچین	ایرنچین
٣٢٩	٢	همچنانکه در	همچنانکه درصدر
٣٢٩	١٦	موکور	مذکور
٣٢١	٢١	منبث	منبعث
٣٤٥	٢٠	وی	ولی
٣٤٥	٢١	ولی	وی
٣٧٦	آخر	عذر	غدر
٣٧٧	١٨	محمد	محمود
٣٩٠	٣	مهتر سالوتی	مهتر ساتوئی
٤٠٠	٨	بارودی	باردوی
٤١٤	١٧	مربدی	و مربدی
٤٣١	آخر	...nent	...ment

انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۱ - کشورهای توسعه‌نیافته		
Y . Lacoste . ترجمهٔ دکتر هوشنگ نهاوندی	۱۳۴۰	۸۰ ریال
۲ - روش مردم شناسی		
P . Bessaignet . ترجمهٔ دکتر علیمحمد کاردان	۱۳۴۰	۴۰ ریال
۳ - مقدمه بر علم جمعیت		
A . Sauvy . ترجمهٔ دکتر جمشید بهنام	۱۳۴۰	۹۰ ریال
۴ - طرح روان‌شناسی طبقات اجتماعی		
M . Halbwachs . ترجمهٔ دکتر علیمحمد کاردان	۱۳۴۰	۱۱۰ ریال
۵ - روش مردم شناسی (بزبان فرانسوی)		
Méthode de l'anthropologie		
P . Bessaignet	۱۳۴۰	۴۵ ریال
۶ - فشندک به ضمیمه جغرافیای طالقان (دفترهای مونوگرافی ۱)		
هوشنگ پورکریم - محمدحسن صنیع‌الدوله	مهر ماه ۱۳۴۱	۷۵ ریال
۷ - جمعیت شناسی . جلد اول، دموگرافی عمومی		
دکتر جمشید بهنام	مهرماه ۱۳۴۱	۱۰۰ ریال
۸ - انسان گرسنه (ژئو پلیتیک گرسنگی)		
J . DE Castro . ترجمهٔ منیره جزنی (مهران)	مهر ماه ۱۳۴۱	۲۳۵ ریال
۹ - یوش (دفترهای مونوگرافی ۲)		
سیروس طاهباز	خرداد ماه ۱۳۴۲	۷۵ ریال
۱۰ - جغرافیای اصفهان (دفترهای مونوگرافی ۳)		
میرزا حسین خان . بکوشش دکتر منوچهر ستوده	مرداد ماه ۱۳۴۲	۷۰ ریال
۱۱ - جزیره خارک در دورهٔ استیلای نفت (دفترهای مونوگرافی ۴)		
خسرو خسروی	شهریور ماه ۱۳۴۲	۸۰ ریال
۱۲ - روشهای مقدماتی آماری		
دکتر عباسقلی خواجه نوری ، مهندس عزت‌الله راستکار، نصرت‌الله سرداری ، مهندس ابوالقاسم قندهاریان ، مهندس علی مدنی	آبان ماه ۱۳۴۲	۲۰۰ ریال
۱۳ - تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ		
سعید نفیسی	دی ماه ۱۳۴۲	۱۴۰ ریال

۱۵ - ایلخچی (دفترهای مونوگرافی ۵)

غلامحسین ساعدی — اسفند ماه ۱۳۴۲ — ۱۰۰ ریال

۱۶ - تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان

سعید نفیسی — اسفندماه ۱۳۴۲ — ۱۴۰ ریال

۱۷ - قواعد روش جامعه‌شناسی

E. Durkheim . ترجمهٔ دکتر علیمحمد کاردان — خرداد ماه ۱۳۴۳ — ۱۲۰ ریال

۱۸ - ایل باصری (دفترهای مونوگرافی ۶)

F.Barth . ترجمهٔ دکتر کاظم ودیعی — شهریور ماه ۱۳۴۳ — ۱۰۰ ریال

۱۹ - روشهای تحلیلی جمعیت شناسی

دکتر امانی — شهریورماه ۱۳۴۳ — ۷۰ ریال

۲۰ - اقتصاد جهان فردا

دکتر هوشنگ نهاوندی — شهریور ماه ۱۳۴۳ — ۹۰ ریال

۲۱ - بررسی مسائل اجتماعی شهر تهران

شهریور ماه ۱۳۴۳ — ۲۵۰ ریال

۲۲ - اصول برنامه ریزی رشد اقتصادی

ترجمهٔ دکتر امیرحسین جهانبگلو — آذرماه ۱۳۴۳ — ۶۰ ریال

۲۳ - روش مردم شناسی بسنیه

P. Bessaignet ترجمه دکتر علیمحمد کاردان — چاپ دوم دیماه ۱۳۴۳ — ۴۰ ریال

۲۴ - کشورهای توسعه‌نیافته

ایولوکوت دکتر هوشنگ نهاوندی — فروردین ۱۳۴۳ — ۴۰ ریال

۲۵ - نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یك دوره قانونگذاری

«مطالعه از نظر جامعه‌شناسی سیاسی»

خانم شجیعی تحقیقی شماره ۲ — خردادماه ۱۳۴۴ — ۲۷۰ ریال

۲۶ - روشهای تحقیق در علوم اجتماعی (جلد اول)

ترجمهٔ دکتر خسرو مهندسی — خرداد ماه ۱۳۴۴ — ۲۱۰ ریال

۲۷ - اصول علوم سیاسی (جلد اول)

دکتر رضا علومی — امرداد ماه ۱۳۴۴ — ۱۵۰ ریال

۲۸ - واقعیات حاصل از ارقام

ترجمه مهندس قندهاریان — تیر ماه ۱۳۴۴ — ۳۲۰ ریال

۲۹ - روش بررسی وشناخت کلی ایلات عشایر

نوشته : دکتر پرویز ورجاوند — شهریورماه ۱۳۴۴ — ۱۰۱ ریال

۳۰ - خیاو یامشکین‌شهر

نوشته : غلامحسین ساعدی — آبانماه ۱۳۴۴ — ۱۰۰ ریال

۳۱ - بیرق ایران (تألیف ۱۷)

تألیف حمید نیرنوری — آبانماه ۱۳۴۴ — ۵۸ ریال

کارهای دیگر مترجم این کتاب (کریم کشاورز): ترجمه: نمایشنامه‌های «هوراس» و «سینا» از پیه‌ر کورنی و قطعاتی از «مکبث» و «ژول‌سزار» شکسپیر و آثاری از هانری‌هن آلمانی (آتاترول، ژرمانیا، تراژدی‌المنصور، بخشی از «باغ ابیقور» آناطول فرانس و «روی سنگ سفید» هم او، و «دوبروسکی» پوشکین و «بوژیکها» و «روشنائیها»ی چخوف و داستانهای دیگری هم ازو. و «قهرمان‌دوران» لرمونتوف و داستانهائی از لئون‌تالستوی و قطعاتی از اشعار نکراسوف و «مالك وحشی» و «وجدان گم شده» از سالیتکوف شچدرین و «دوران کودکی» و «خاطرات» و «دشمنان» و «مولود انسان» و آثار بسیاردیگر از گورکی و «زارع شیکاگو» از مارك‌توین و «عشق بی‌پیرایه» از بانو وانداواسیلوسکای لهستانی و «ای‌پدرومادر که درآسمانی» از کاتایف و داستانی از پانائیتی استراتی و قطعه‌ای از «کلاك آباد شده» شولوخوف و مقالات بسیار از ایلیا ارنبورگ و «تاریخ نهضت سربداران در خراسان» تألیف پطروشفسکی و «تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان‌ترن هیجدهم» اثر جمعی از ایرانشناسان بنام و مجموعهٔ داستانهای جلیل محمد قلیزاده (ملانصرالدین) و آثاری از وازوف‌داستان نویس بلغاری و «آشغالدونی» از بانو کارولینا ـ ماریا ـ دژزوس برزیلی و «مونت اوربول» (لبخند بخت) گی‌دموپاسان و «خاطره‌های جنگ جهانی دوم» شارل دوگل و «تاریخ ماد» از ای.م. دیاکونوف و «تاریخ اشکانیان» از م.م. دیاکونوف و مقالات‌و تحقیقات در «پیدایش انسان»، «تکامل»، «معارف گیلان»، «علیه انتی‌سمی‌تیزم»، «ذیمقراطیس و فرضیهٔ اتمی» و زندگی و آثار «ویکتور هوگو»، «نکراسوف»، «گریبایدوف»، «بلینسکی»، «گورکی» و عده‌ای دیگر از نویسندگان غربی و تألیف کتاب «حسن‌صباح» و «هزارسال‌نثرپارسی» (مقدمه و منتخاب که در سه جلد تحت طبع است) و چند داستان تحت‌عنوان «فی مدة‌المعلومة» و «بیچاره کشیش» و «امر فرمودند سهراب را نکشند» و غیره و ترجمه‌ها و مقالات که درجراید و مجلات منتشر شده و یا هنوز بطبع نرسیده.